**امام ابوزکریا یحیی بن شرف نووی**/

(631-676 هـ)

**شرح ریاض‌الصالحین**

**(5)**

**شرح و توضیح:**

علامه محمد بن صالح العثیمین/

**با مقدمه و تعلیقاتی از:**

علامه محمد ناصرالدین آلبانی/

**ترجمه و نگارش:**

محمد ابراهیم کیانی

**نظارت علمی و ناشر:**

گروه علمی فرهنگی مجموعه موحدین

www.mowahedin.com

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | شرح ریاض‌الصالحین | | | |
| **عنوان اصلی:** | شرح رياض الصالحين من كلام سيد المرسلين | | | |
| **نویسنده:** | امام ابوزکریا یحیی بن شرف نووی | | | |
| **شرح و توضیح:** | علامه محمد بن صالح العثیمین | | | |
| **مترجم:** | محمد ابراهیم کیانی | | | |
| **نظارت علمی و ناشر:** | گروه علمی فرهنگی مجموعه موحدین | | | |
| **موضوع:** | احادیث نبوی | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | اسفند (حوت) 1394 شمسی – جمادي الأول 1437 هجری | | | |
| **منبع:** | سايت کتابخانه الکترونیکی عقیده | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |
|  | |  | | |

**بازنشر این کتاب با ذکر اسم ناشر بلامانع است.**

**نظارت علمی، فنی و ناشر:**

گروه علمی فرهنگی مجموعه موحدین

www.mowahedin.com

**منبع:**

کتابخانه الکترونیکی عقیده

www.aqeedeh.com

**تماس با ما:**

book@aqeedeh.com

فهرست مطالب

[187- باب: فضیلت نماز 5](#_Toc322041419)

[188- باب: نماز صبح و عصر 13](#_Toc322041420)

[189- باب: فضیلت پیاده رفتن به مساجد 20](#_Toc322041421)

[190- باب: فضیلت انتظار نماز 28](#_Toc322041422)

[191- باب: فضیلت نماز جماعت 30](#_Toc322041423)

[192- باب: تشویق به شرکت در جماعت صبح و عشا 42](#_Toc322041424)

[193- باب: امر به پای‌بندی به نمازهای فرض و نهی اکید و تهدید سخت نسبت به ترکِ آن‌ها 46](#_Toc322041425)

[194- باب: فضیلت صف اول و امر به کامل کردن صف‌های جلوتر و نیز برابر نمودن صف‌ها و به‌هم پیوستن نمازگزاران (پُر کردن فاصله‌ها) 65](#_Toc322041426)

[195- باب: فضیلت سنت‌های راتبه‌ای که با نمازهای فرض ادا می‌شوند و بیان کم‌ترین، و بیش‌ترین رکعت‌های این سنت‌ها و حدّ متوسط و میانه‌ی آن‌ها 78](#_Toc322041427)

[196- باب: تأکید بر دو رکعت سنت صبح 82](#_Toc322041428)

[197- باب: کوتاه گزاردن سنت صبح؛ و آن‌چه در آن خوانده می‌شود و بیان وقتِ آن 85](#_Toc322041429)

[198- باب: مستحب بودن دراز کشیدن بر پهلوی راست پس از سنت صبح؛ چه تهجد خوانده و چه نخوانده باشد 88](#_Toc322041430)

[199- باب: سنت ظهر 92](#_Toc322041431)

[200- باب: سنت عصر 95](#_Toc322041432)

[201- باب: سنت قبل و بعد از نماز مغرب 96](#_Toc322041433)

[202- باب: سنت قبل و بعد از عشا 98](#_Toc322041434)

[203- باب: سنت جمعه 100](#_Toc322041435)

[204- باب: مستحب بودن ادای نوافل اعم از راتبه و غیرراتبه در خانه، و امر به تغییر جای نماز و جابه‌جا شدن از محلّ نماز فرض برای نماز نفل، یا فاصله انداختن در میان آن‌ها با سخن گفتن 102](#_Toc322041436)

[205- باب: تشویق به ادای نماز وتر و بیان وقتِ آن و این‌که نماز وتر، سنت مؤکده است 106](#_Toc322041437)

[206- باب: فضیلت نماز چاشت و بیان کم‌ترین و بیش‌ترین رکعت‌های این نماز و حدّ متوسط و میانه‌ی آن،‌ و تشویق به پای‌بندی بر آن 113](#_Toc322041438)

[207- باب: جایز بودن نماز چاشت از هنگام بالا آمدن خورشید تا هنگامِ زوالِ آن؛ و بهتر است که نماز چاشت هنگام گرم شدن هوا و بالا آمدن خورشید، خوانده شود 118](#_Toc322041439)

[208- باب: تشویق به نماز تحیۀ‌المسجد و کراهت نشستن پیش از خواندن دو رکعت، هر وقت که شخص واردِ مسجد شود؛ خواه آن دو رکعت به نیت تحیۀ‌المسجد باشد یا فرض یا سنت راتبه یا به نیت نمازی دیگر 119](#_Toc322041440)

[209- باب: مستحب بودن دو رکعت پس از وضو 120](#_Toc322041441)

[210- باب: فضیلت روز جمعه و واجب بودنِ نماز جمعه، و غسل و استعمال عطر و زود رفتن به نماز جمعه، و دعا و نیز صلوات بر پیامبر در این روز و بیان لحظه‌ی اجابت و مستحب بودنِ ذکر زیاد خداوند پس از نماز جمعه 123](#_Toc322041442)

[211- باب: مستحب بودنِ سجده‌ی شکر هنگامِ حصول نعمتی نمایان یا رفع بلایی آشکار 142](#_Toc322041443)

[212- باب: فضیلتِ قیام شب 145](#_Toc322041444)

[213- باب: مستحب بودن قیام رمضان (تراویح) 182](#_Toc322041445)

[214- باب: فضیلت شب‌زنده‌داری در شبِ قدر و محتمل‌ترین شب‌های رمضان به این‌که هر یک از آن‌ها شب قدر باشد 185](#_Toc322041446)

[215- باب: فضیلت مسواک زدن و دیگر ویژگی‌های فطری 191](#_Toc322041447)

[216- باب: تأکید بر وجوب زکات و بیان فضیلتِ آن و مسایلِ مربوط به آن 201](#_Toc322041448)

[217- باب: واجب بودن روزه‌ی رمضان و بیان فضیلت روزه و مسایل مربوط به آن 226](#_Toc322041449)

[218- باب: بخشندگی و انجام کار نیکو و زیاد انجام دادن کارهای خیر در ماه رمضان، به‌ویژه در دهه‌ی پایانیِ آن 242](#_Toc322041450)

[219- باب: نهی از استقبال رمضان با روزه گرفتنِ نیمه‌ی دوم شعبان [یا روزهای پایانیِ آن]؛ مگر برای کسی که روزهای قبل روزه گرفته یا این‌که این ایام مصادف با روزهایی چون دوشنبه و پنج‌شنبه شود که فرد به روزه گرفتنِ آن‌ها عادت داشته است 245](#_Toc322041451)

[220- باب: آن‌چه هنگام رؤیت هلال گفته می‌شود 247](#_Toc322041452)

[221- باب: فضیلت سحری خوردن و به‌تأخیر انداختنِ آن در صورتی‌که بیم صبح شدن وجود نداشته باشد 250](#_Toc322041453)

[222- باب: فضیلت تعجیل در افطار و بهترین چیز برای گشودن روزه، و دعای افطار 253](#_Toc322041454)

[223- امر به روزه‌دار به حفظ زبان و دیگر اندامش از گناهان و دشنام دادن به دیگران و امثالِ آن 259](#_Toc322041455)

[224- باب: مسایلی درباره‌ی روزه 261](#_Toc322041456)

[225- باب: بیان فضیلت روزه‌ی محرم و شعبان و ماه‌های حرام 266](#_Toc322041457)

[226- باب: فضیلت روزه و دیگر کارهای نیک در دهه‌ی نخست ذی‌الحجه 269](#_Toc322041458)

[227- باب: فضیلت روزه‌ گرفتن در روزهای عرفه، تاسوعا و عاشورا 270](#_Toc322041459)

[228- باب: مستحب بودن روزه گرفتنِ شش روز از ماه شوال 271](#_Toc322041460)

[229- باب: مستحب بودن روزه‌ی دوشنبه و پنج‌شنبه 275](#_Toc322041461)

[230- باب: مستحب بودن روزه گرفتنِ سه روز از هر ماه 276](#_Toc322041462)

[231- باب: فضیلتِ کسی که به روزه‌داری افطاری بدهد و نیز فضیلتِ روزه‌داری که نزدش چیزی خورده شود و دعای کسی که می‌خورد برای روزه‌دارِ حاضر و میزبان 281](#_Toc322041463)

[9- کتاب: اعتکاف 283](#_Toc322041464)

[232- باب: فضیلت اعتکاف 283](#_Toc322041465)

[10- کتاب:حج 286](#_Toc322041466)

[233- باب: وجوب حج و فضیلت آن 286](#_Toc322041467)

[11- کتاب: جهاد 298](#_Toc322041468)

[234- باب: فضیلت جهاد 298](#_Toc322041469)

[235- باب: بیان گروهی از مردگان یا کشته‌هایی که در آخرت، ثواب شهید را دارند؛ اما بر خلافِ کشته‌های جنگ با کفار، غُسل داده می‌شوند 367](#_Toc322041470)

[236- باب: فضیلت آزاد کردن برده 374](#_Toc322041471)

[237- باب: فضیلت نیکی کردن به بردگان (و خدمت‌کاران) 375](#_Toc322041472)

[238- باب: فضیلت برده‌ای که حقّ الله و حقّ مولایش را ادا می‌کند 380](#_Toc322041473)

[239- باب: فضیلت عبادت در دوران آشفتگی و ظهور فتنه‌ها و نابسامانی‌ها 383](#_Toc322041474)

[240- باب: فضیلت آسان‌گیری و بزرگ‌منشی در خرید و فروش و داد و ستد، و ادا کردنِ خوب و مطالبه‌ی نیکو، و نیز بزرگ‌تر یا سنگین‌تر گرفتنِ پیمانه یا ترازو و نهی از کم‌فروشی؛ و فضیلتِ مهلت دادن ثروتمند به تنگ‌دست در بازپرداخت بدهی‌اش یا گذشت از قرضِ او 384](#_Toc322041475)

[12- کتاب: علم 398](#_Toc322041476)

[241- باب: فضیلت علم، و فراگیریِ دانش و آموزشِ آن 398](#_Toc322041477)

[13- کتاب: حمد و ستایش، و شکر و سپاسِ الله متعال 439](#_Toc322041478)

[242- باب: فضیلت ستایش و سپاس‌گزاری پروردگار 444](#_Toc322041479)

[14- کتاب: درود و صلوات بر رسول‌الله 450](#_Toc322041480)

[243- باب: امر به درود فرستادن بر پیامبر و فضیلتِ آن، و پاره‌ای از اشکال و عبارت‌های صلوات 450](#_Toc322041481)

[15- کتاب: اذکار 467](#_Toc322041482)

[244- باب: فضیلت ذکر و تشویق به آن 467](#_Toc322041483)

[245- باب: ذکر الله متعال در حالت ایستاده، نشسته و درازکشیده، و نیز بدون وضو و در حالت جنابت و حیض؛ مگر تلاوت قرآن که برای جُنُب و حایض روا نیست 510](#_Toc322041484)

[246- باب: ذکر هنگامِ خوابیدن و بیدار شدن 513](#_Toc322041485)

[247- باب: فضيلت حلقه‌هاي ذکر و استحباب پای‌بندی به آن‌ و نهی از جدا شدن از آن‌ بدون عذر 516](#_Toc322041486)

[248- باب: ذکر در صبحگاه و شامگاه 527](#_Toc322041487)

[249- باب: دعای قبل از خواب 546](#_Toc322041488)

[16- کتاب: دعاها 553](#_Toc322041489)

[250- باب: فضیلت دعا 553](#_Toc322041490)

[251- باب: فضیلت دعا در غیاب دیگران 592](#_Toc322041491)

[252- باب: مسایلی درباره‌ی دعا 596](#_Toc322041492)

[253- باب: کرامات اولیا و فضیلت آن‌ها 604](#_Toc322041493)

187- باب: فضیلت نماز

الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ تَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِ﴾ [العنكبوت: ٤٥]

بی‌گمان نماز از کارهای زشت و ناپسند باز می‌دارد.

**شرح**

مؤلف/ در کتابش «ریاض‌الصالحین» می‌گوید: «باب: فضیلت نماز».

نماز، عبادتِ معروفی‌ست که با تکبیر آغاز می‌شود و با سلام، پایان می‌یابد و پس از شهادتین مهم‌ترین، برترین و سودمندترین رکن اسلام می‌باشد و پیوند میان بنده و پروردگار اوست؛ زیرا انسان در پیشگاه الله می‌ایستد و با او راز و نیاز و نیایش می‌کند؛ هنگامی‌که بنده می‌گوید: ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢﴾ الله می‌فرماید: «حَمِدَنِي عَبْدِي»؛ یعنی: «بنده‌ام مرا حمد و ستایش کرد».: و آن‌گاه که بنده می‌گوید: ﴿ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ٣﴾ الله می‌فرماید: «بنده‌ام مرا ثنا گفت». و زمانی‌که بنده می‌گوید: ﴿مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ ٤﴾ الله مي‌فرماید: «بنده‌ام مرا به‌بزرگی یاد کرد». و چون بنده می‌گوید:﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ٥﴾ خداوند() مي‌فرماید: «اين، ارتباط دوطرفه‌ی من و بنده‌ام می‌باشد». و وقتی بنده ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦﴾ را تا پایانش می‌خواند، الله می‌فرماید: «هَذَا لِعَبْدِي وَلِعَبْدِي مَا سَأَلَ».([[1]](#footnote-1)) یعنی: «این، درخواست بنده‌ی من است و من، خواسته‌اش را برآورده می‌سازم».

نماز، گفتگو و راز و نیازِ انسان با پروردگار اوست و نیز کردار و گفتاری‌ست که از آغاز تا پایانش، ستایش و بیانِ عظمتِ الاهی‌ست؛ لذا انسان از همان ابتدا که می‌گوید: «الله اکبر»، الله را تعظیم و ستایش می‌کند. «الله اکبر» یعنی: الله در علم، قدرت، چیرگی، عظمت و بزرگی، از همه چیز بزرگ‌تر است و آسمان‌های هفت‌گانه و هفت زمین در دستش به‌سانِ دانه‌ای اسپند در دست هر یک از ماست؛ آسمان‌ها با همه‌ی بزرگی‌اش در دست راست او پیچیده می‌شود و زمین را با همه‌ی بزرگی‌اش در مشت خویش می‌گیرد؛ آن‌گونه که یکی از ما، چیزی را در مُشتش قرار می‌دهد. سپس نمازگزار با کلمات و عباراتی که می‌گوید، با پروردگارش راز و نیاز می‌کند و سپس برای تعظیم پروردگارش خَم می‌شود و با زبان خویش او را به‌بزرگی می‌ستاید و می‌گوید: «سُبحانَ رَبِّي العظیم» و سپس سرش را بالا می‌آورد و می‌ایستد تا میان رکنِ تعظیم که همان رکوع است با رکن افتادگی و فروتنی که همان سجده می‌باشد، فاصله باشد. از این‌رو پیامبر فرمود: «فَأَمَّا الرُّكُوعُ فَعَظِّمُوا فِيهِ».([[2]](#footnote-2)) یعنی: «در ركوع عظمت و بزرگي پروردگار را بيان كنيد». سپس برای فروتنی و افتادگی در برابر الله، به سجده می‌رود و والاترین و گرامی‌ترین بخش بدنش را هم‌سطح پاهایش قرار می‌دهد و پیشانی‌اش را بر زمین می‌گذارد و می‌گوید: «سُبحانَ رَبِّي الأعلی»([[3]](#footnote-3)) و بدین‌سان الله را با صفت علو و برتری‌اش به‌پاکی یاد می‌کند و او را از همه‌ی پستی‌ها پاک می‌داند و به زبانِ حال می‌گوید: پروردگارم، از همه‌ی پَستی‌ها پاک و منزّه می‌باشد و فراتر از هر چیزی‌ست.

لذا نماز، عبادتی بس بزرگ است؛ از الله متعال می‌خواهیم که اهمیت و ارزشِ آن‌را بیش از پیش برایمان نمایان سازد. در اهمیت، عظمت و ارزشمند بودن نماز در نزد الله همین بس که همه‌ی فرایضی که بر پیامبر و امتش فرض نمود، به‌واسطه‌ی وحی بود؛ مگر نماز که الله آن‌را بدون واسطه و به‌طور مستقیم در بالاترین مکانی که بشر به آن‌جا رسیده است، و نیز در گرامی‌ترین شب برای پیامبر، یعنی در شب معراج، بر خلیل خویش و امتش فرض نمود؛ این عبادت، آن‌قدر اهمیت و ثواب دارد و برای الله محبوب است که ابتدا در شبانه‌روزی پنجاه نوبت نماز را فرض نمود؛ اما به لطف خویش بر این امت آسان گرفت و آن‌را از پنجاه نوبت در شبانه‌روز به پنج نوبت کاهش داد. اللّهمّ لكَ الحمد: یا الله! تو را حمد و سپاس. و همه‌ی حمد و ستایش ویژه‌ی الله متعال است.

نماز، نتایج بزرگ و ارزشمندی دارد؛ از جمله این‌که الله متعال در آیه‌ای که مؤلف در ابتدای این باب یادآوری کرده است، می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ تَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَر﴾ [العنكبوت: ٤٥]

بی‌گمان نماز از کارهای زشت و ناپسند باز می‌دارد.

﴿ٱلۡفَحۡشَآءِ﴾ یعنی گناهان بسیار زشت مانندِ زنا و هم‌جنس‌بازی و امثال آن. ﴿وَٱلۡمُنكَر﴾ یعنی سایر کارهای زشت و ناپسند که در زشتی و ناپسندی به پایه‌ی فواحش نمی‌ر‌سد. به‌هر حال، نماز از کاری بسیار زشت و ناپسند باز می‌دارد؛ اما چه زمانی؟ زمانی که نماز، نمازی درست و به‌کامل‌ترین شکل باشد. از این‌رو می‌بینیم که هرچند نماز می‌خوانیم، اما هیچ دگرگونی و تحولی در دل‌هایمان احساس نمی‌کنیم و دل‌هایمان آن‌گونه که باید، نسبت به کارهای زشت و ناپسند، بی‌رغبت نیست یا آن‌ها را بد نمی‌داند. زیرا نمازی که می‌خوانیم، نمازی نیست که از کارهای زشت و ناپسند باز بدارد؛ وگرنه، کلام الله، و وعده‌اش حق است و بی‌گمان نماز از کارهای زشت و ناپسند باز می‌دارد. لذا هنگامی‌که اراده‌ی گناه می‌کنی یا قلبت به معصیتی رغبت و گرایش می‌یابد، همین‌که نماز می‌خوانی، آن علاقه یا وسوسه به‌کلی از میان می‌رود؛ البته به‌شرطی که نمازی که از تو خواسته شده است و نمازی که برای الله می‌خوانی، نمازی کامل باشد. بنابراین بر ما واجب است که به نمازمان اهمیت دهیم و در حدّ توان خویش آن‌را به بهترین شکل ممکن، با رعایتِ ارکان، شرایط، واجبات و مستحباتش به‌جای آوریم. چنین نمازی از کارهای زشت و ناپسند باز می‌دارد.

یکی از گذشتگان نیک‌سیرت فرموده است: هرکس که نمازش او را از کارهای زشت و ناپسند باز ندارد، نمازش او را از الله متعال دورتر می‌گرداند. - الله خود رحم بفرماید. – زیرا چنین نمازی، آن نمازی نیست که از ما خواسته شده است. نماز مطلوب و پسندیده‌ای که به ادای آن دستور داده شده‌ایم، نمازی‌ست که به تمام معنا نماز باشد. معمولاً سلف صالح هنگامی‌که به نماز می‌ایستادند، همه چیز را از یاد می‌بردند و تنها در یادِ الله فرو می‌رفتند و محوِ عبادت می‌شدند. چنان‌که یکی از فقهای مشهور تابعین به نامِ عروه بن زبیر/ دچار بیماریِ قانقاریا شد؛ (قانقاریا، نوعی عفونت یا مردگیِ بخشی از بافت بدن است که از میان رفتن تدریجی عضو مبتلا را در پی دارد و گاه برای جلوگیری از پیشرفت بیماری و سرایتِ آن به سایر بدن، عضو مبتلا را قطع می‌کنند). اطبا تصمیم گرفتند که پای عروه را قطع نمایند؛ در آن زمان داروی بیهوشی وجود نداشت و این، تصمیم اطبا را با مشکل مواجه می‌ساخت. عروه به طبیبانش گفت: اجازه دهید تا نماز بخوانم؛ همین‌که وارد نماز شدم، پایم را قطع کنید. اطبا همین کار را کردند و عروه، هیچ دردی احساس نکرد؛ زیرا قلبش به یادِ الله و ذکرِ او مشغول بود و وقتی قلب انسان، محوِ چیزی شود، متوجه چیزِ دیگری نیست. حمّال‌ها و باربرها را ببینید که کامیونی را بار یا تخلیه می‌کنند و ممکن است پا یا دستِ یکی از آن‌ها زخمی گرد؛ اما چون مشغولِ کار است، اصلاً متوجه نمی‌شود و وقتی کارش پایان می‌یابد، در آن هنگام احساس درد می‌کند. لذا انسان باید در نمازش با الله باشد و در یادِ او فرو رود؛ نه این‌که همانندِ بسیاری از ما، حواسش به چپ و راست برود. هنگامی‌که انسان به نماز می‌ایستد، وسوسه‌های فراوانی به ذهنش خطور می‌کند و شیطان به سراغش می‌آید و می‌گوید: فلان موضوع و فلان مسأله را به‌یاد آور و این کار و آن کار را انجام بده! این، در نماز خلل ایجاد می‌کند و گاه انسان نمازش را در حالی به پایان می‌رساند که از نمازش هیچ نمی‌فهمد؛ اگرچه نمازش ادا می‌گردد و تکلیف از او برداشته می‌شود. عمر لشکر اسلام را در نماز تجهیز و سامان‌دهی می‌کرد؛ البته سامان‌دهی لشکر، جزو جهاد در راه الله متعال است و جهاد در راه الله در ضمن نماز، جایز می‌باشد. از این‌رو الله متعال، «نماز خوف» را برای مسلمانان مشروع فرموده است. لذا عمر در حالی که در نمازش حضور قلب داشت و حواسش به چپ و راست نمی‌رفت، لشکر اسلام را سامان‌دهی می‌کرد. از الله متعال می‌خواهیم که همه‌ی ما را در شمار کسانی قرار دهد که نمازشان، آنان را از کارهای زشت و ناپسند باز می‌دارد و از پروردگارمان درخواست می‌کنیم که نمازهایمان را بپذیرد؛ همانا او بر هر کاری تواناست.

\*\*\*

1049- وعن أَبي هريرة قال: سَمِعْتُ رسولَ الله يقولُ: «أرَأيْتُمْ لَوْ أنَّ نَهْرًا بِبَابِ أَحَدِكُمْ يَغْتَسِلُ مِنْهُ كُلَّ يَوْمٍ خَمْسَ مَرَّاتٍ، هَلْ يَبْقَى مِنْ دَرَنهِ شَيْءٌ؟» قالوا: لا يَبْقَى مِنْ دَرَنهِ شَيْءٌ، قَالَ: «فَذلِكَ مَثَلُ الصَّلَوَاتِ الخَمْسِ يَمْحُو اللهُ بِهِنَّ الخَطَايَا». [متفق عليه]([[4]](#footnote-4))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «به من بگویید: اگر رودخانه‌ای جلوی منزل یکی از شما باشد و او روزی پنج بار خود را با آن بشوید، آیا چیزی از چرک بدنش باقی می‌ماند؟» گفتند: هیچ چرکی از بدنش باقی نمی‌ماند. فرمود: «مثالِ نمازهای پنج‌گانه نیز چنین است که الله با آن‌ها گناهان را از میان می‌برد».

1050- وعن جابرٍ قال: قَالَ رسولُ الله: «مَثَلُ الصَّلَواتِ الخَمْسِ كَمَثَلِ نَهْرٍ جَارٍ غَمْرٍ عَلَى بَابِ أحَدِكُمْ يَغْتَسِلُ مِنْهُ كُلَّ يَومٍ خَمْسَ مَرَّاتٍ». [روايت مسلم]([[5]](#footnote-5))

**ترجمه:** جابر می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «مثالِ نمازهای پنج‌گانه، مانند رودِ پُرآب و روانی‌‌ست که مقابل منزل هر یک از شماست و او روزی پنج بار خود را با آن می‌شوید».

1051- وعن ابن مسعود أنَّ رَجُلاً أصَابَ مِن امْرَأَةٍ قُبْلَةً، فَأتَى النَّبِيَّ فَأخْبَرَهُ فَأنْزَلَ اللهُ تَعَالَى: ﴿وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ طَرَفَيِ ٱلنَّهَارِ وَزُلَفٗا مِّنَ ٱلَّيۡلِۚ إِنَّ ٱلۡحَسَنَٰتِ يُذۡهِبۡنَ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِ﴾ [هود: ١١٤] فقال الرَّجُلُ: أَلي هذا يا رسولَ الله؟ قال: «لِجَميعِ أُمَّتي كُلهِمْ». [متفقٌ عليه]([[6]](#footnote-6))

**ترجمه:** ابن‌مسعود می‌گوید: مردی، زنی را بوسید و سپس نزد پیامبر آمد و ماجرا را گفت (و اظهار ندامت کرد). الله متعال، این آیه را نازل فرمود: ﴿وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ طَرَفَيِ ٱلنَّهَارِ وَزُلَفٗا مِّنَ ٱلَّيۡلِۚ إِنَّ ٱلۡحَسَنَٰتِ يُذۡهِبۡنَ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِ﴾.([[7]](#footnote-7)) آن مرد گفت: ای رسول‌خدا! آیا این حکم، ویژه‌ی من است؟ فرمود: «(خیر؛) شامل حالِ همه‌ی امت من می‌شود».

1052- وعن أَبي هريرة أنَّ رسول الله قَالَ: «الصَّلَوَاتُ الخَمْسُ، وَالجُمُعَةُ إِلَى الجُمُعَةِ، كَفَّارَةٌ لِمَا بَيْنَهُنَّ، مَا لَمْ تُغشَ الكَبَائِرُ». [روايت مسلم]([[8]](#footnote-8))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «نمازهای پنج‌گانه و نماز جمعه تا جمعه‌ی دیگر و نیز رمضان تا رمضان بعدی، هر یک کفاره‌ی گناهانی‌ست که در میان آن‌ها انجام می‌شود؛ البته به‌شرطی که از گناهان کبیره پرهیز شده باشد».

1053- وعن عثمانَ بنِ عفَّانَ قال: سَمِعْتُ رسول الله يَقُولُ: «مَا مِنْ امْرِئٍ مُسْلِمٍ تَحْضُرُهُ صَلاَةٌ مَكْتُوبَةٌ فَيُحْسِنُ وُضُوءها وَخُشُوعَهَا وَرُكُوعَهَا، إِلاَّ كَانَتْ كَفَّارَةً لِمَا قَبْلَهَا مِنَ الذُّنُوب مَا لَمْ تُؤتَ كَبِيرةٌ، وَذلِكَ الدَّهْرَ كُلَّهُ». [روايت مسلم]([[9]](#footnote-9))

**ترجمه:** عثمان بن عفان می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «هر مسلمانی که وقت نماز فرض فرا رسد و او وضوی درست و کاملی بگیرد و خشوع و رکوع نمازش را به‌نیکی به‌جای آورَد، در صورتی که مرتکب گناه کبیره نشده باشد، این نماز کفاره‌ی گناهانی‌ست که پیش‌تر انجام داده است و این فضیلت، برای همیشه جاری‌ست».([[10]](#footnote-10))

**شرح**

در این احادیث که درباره‌ی فضایل نماز است، پیامبر نمازهای پنج‌گانه را به رودخانه‌ی روان و پُرآبی تشبیه کرده است که انسان روزی پنج بار خود را در آن می‌شوید و در نتیجه هیچ چرکی بر بدنش باقی نمی‌ماند. نمازهای پنج‌گانه نیز همین‌گونه است؛ یعنی گناهان انسان را از میان می‌برد تا این‌که هیچ گناهی بر انسان باقی نمی‌ماند و انسان از گناهان، پاک می‌شود. اما همان‌گونه که پیش‌تر گفتیم، این فضیلت درباره‌ی نمازِ کاملی‌ست که انسان آن‌را با حضور قلب به جا می‌آورد و هنگامِ نماز احساس می‌کند که در حال راز و نیاز با الله متعال است؛ لذا اگر نماز، کامل باشد، این پاداش بزرگ را در پی دارد.

یکی دیگر از فضایل نمازهای پنج‌گانه و هم‌چنین نماز جمعه، این است که هر یک، کفاره‌ی گناهانی‌ست که در میان آن‌ها انجام می‌شود؛ البته به‌شرطی که از گناهان کبیره پرهیز شده باشد. لذا نمازهای پنج‌گانه، کفاره‌ی گناهان صغیره است و کفاره‌ی گناهان کبیره نیست؛ مثلاً تقلب و نیرنگ در داد و ستد، جزو گناهان کبیره می‌باشد. زیرا پیامبر فرموده است: «مَن غَشَّ فَلَيسَ مِنِّی».([[11]](#footnote-11)) یعنی: «هرکس، تقلب کند، از من (پیرو من) نیست». لذا انسان متقلبی که نمازهای پنج‌گانه‌اش را به جا می‌آورد، این گناهِ او، تقلب و حقه‌بازی‌اش در داد و ستد بخشیده نمی‌شود؛ زیرا تقلب، گناه کبیره است. سوگند دروغ در داد و ستد نیز یکی ازگناهان کبیره می‌باشد؛ زیرا پیامبر فرموده است: «ثلاثةٌ لا يُكَلِّمُهُمُ الله يَوْمَ القِيَامة، ولا يَنْظُرُ إِلَيْهم، وَلا يُزَكِّيهِم، وَلهُمْ عَذَابٌ أَليمٌ: المُسبِل، والمنَّانُ وَالمُنْفِقُ سِلْعَتَهُ بِالحَلفِ الكاذِبِ».([[12]](#footnote-12)) يعني: «سه گروه هستند که الله، روز قیامت با آن‌ها سخن نمی‌گوید، به آنان نظر نمی‌کند، آن‌ها را پاکیزه نمی‌گرداند و عذاب دردناکی خواهند داشت: کسی که اسبالِ ازار می‌کند، [یعنی کسی که شلوار یا لباسش را پایین‌تر از دو قوزک پایش قرار می‌دهد] کسی که - در برابر نیکی‌اش به دیگران- منت می‌گذارد، و کسی که کالایش را با سوگند دروغ به‌ فروش می‌رساند». هم‌چنین مردی که لباسش را از روی تکبر، پایین‌تر از دو قوزک پایش قرار می‌دهد، مرتکب گناه کبیره شده است و این گناه، با ادای نماز، آمرزیده نمی‌شود. گفتنی‌ست: این عمل، یعنی اسبال ازار، حتی اگر از روی تکبر هم نباشد، گناه کبیره است و ادای نماز، کفاره‌ی چنین گناهی نیست. غیبت نیز یکی از گناهان کبیره است؛ لذا اگر کسی در فاصله‌ی نماز صبح تا ظهر، از كسي غیبت کند، نمازِ ظهرش، کفاره‌ی این غیبت نخواهد بود. زیرا غیبت، جزو گناهان کبیره است؛ اگرچه یک‌بار و درباره‌ی یک نفر صورت بگیرد. به‌فرموده‌ی پیامبر، غیبت این است که پشت سرِ برادرت یا درباره‌ی وی سخنانی بگویی که خوشَش نمی‌آید. شخصی پرسید: اگر آن‌چه می‌گویم، در او وجود داشته باشد، چه؟ فرمود: «إنْ كانَ فِيهِ ما تقُولُ فَقَدِ اغْتَبْته، وإنْ لَمْ يكُن فِيهِ ما تَقُولُ فَقَدْ بهتَّهُ».([[13]](#footnote-13)) یعنی: «اگر آن‌چه می‌گویی در او وجود دارد، غیبتش را کرده‌ای؛ و اگر آن صفت در او نباشد، بر او بهتان بسته‌ای». گناهِ غیبت به آثار و پیامدهای آن بستگی دارد؛ مثلاً غیبت علما، بدتر و شدیدتر از غیبت سایر مردم است و غیبت حکام و مسؤولان و کارگزاران حکومتی نیز از غیبت توده‌ی مردم، بدتر و شدیدتر می‌باشد. لذا پخش و نشر اعلامیه‌هایی که در آن‌ها از برخی از مسؤولان با ذکر نامشان بدگویی می‌شود، غیبت و جزو گناهان کبیره است؛ زیرا باعث می‌شود که مردم نسبت به کسانی‌که در چنین اعلامیه‌هایی از آنان غیبت شده است، بدبین شوند و این، زمینه‌ساز آشوب و نابسامانی در سطح جامعه خواهد بود. لذا گناهِ غیبت از مسؤولان، به‌مراتب بدتر و شدیدتر می‌باشد و هرکس به نشر و پخش چنین اعلامیه‌هایی بپردازد، گنهکار می‌باشد و مرتکب گناه کبیره شده است؛ لذا هم گناه غیبت بر گردنِ اوست و هم گناهِ کسانی که از چنین اعلامیه‌هایی متأثر می‌شوند. و بدتر از این، نشر و پخش اعلامیه‌هایی‌ست که آمیزه‌ای از غیبت و تهمت هستند؛ یعنی هم حاوی مسایل و موضوع‌های واقعی می‌باشند و هم در آن‌ها به مسؤولان، بهتان می‌زنند. علاوه بر این، نشر و پخش چنین اعلامیه‌هایی چه سودی دارد؟ آیا به‌راستی مشکلات، حل می‌شود؟ به گمانم، هرگز؛ بلکه شرایط و مسایل، وخیم‌تر می‌گردد. از این‌رو نشر و پخش چنین اعلامیه‌هایی را غیبت و از گناهان کبیره می‌دانیم و هرکس هر نقشی در نشر و توزیع چنین اعلامیه‌هایی داشته باشد، گنهکار است. آری! اگر می‌دانستیم که با چنین کارهایی مشکلات حل می‌شود، آن‌وقت این موضوع، ساده‌تر بود؛ اما این کارها، بدبینی مردم نسبت به مسؤولان را افزایش می‌دهد و این، هرج و مرج و نابسامانی بیش‌تری را در پی خواهد داشت.

**نظارت علمی، فنی و ناشر:**

گروه علمی فرهنگی مجموعه موحدین

www.mowahedin.com

\*\*\*

188- باب: نماز صبح و عصر

1054- عن أَبي موسى أنَّ رسولَ الله قَالَ: «مَنْ صَلَّى البَرْدَيْنِ دَخَلَ الجَنَّةَ». [متفقٌ عليه]([[14]](#footnote-14))

**ترجمه:** ابوموسی اشعری می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «کسی که نماز صبح و عصر را بخواند، وارد بهشت می‌شود».

1055- وعن أَبي زهير عُمارة بن رُؤَيْبَةَ قالَ: سَمِعْتُ رسولَ الله يَقُولُ: «لَنْ يَلِجَ النَّارَ أحَدٌ صَلَّى قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا». [روایت مسلم]([[15]](#footnote-15))

**ترجمه:** ابوزُهیر، عُماره بن رُؤَیبه می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «کسی که پیش از طلوع خورشید و قبل از غروبِ آن نماز بگزارد، وارد آتشِ( دوزخ) نمی‌شود».

[نووی: یعنی نماز صبح و عصر را به‌جای آورَد.]

**شرح**

مؤلف/ در کتابش «ریاض‌الصالحین» بابی درباره‌ی فضیلتِ نماز صبح و عصر گشوده است؛ این دو نماز، ویژگی‌ها و فضایلی دارند که سایر نمازها ندارند. الله متعال درباره‌ی نماز صبح می‌فرماید:

﴿أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِدُلُوكِ ٱلشَّمۡسِ إِلَىٰ غَسَقِ ٱلَّيۡلِ وَقُرۡءَانَ ٱلۡفَجۡرِۖ إِنَّ قُرۡءَانَ ٱلۡفَجۡرِ كَانَ مَشۡهُودٗا ٧٨﴾ [الإسراء: ٧٨]

از زوال خورشید تا تاریکی شب نماز را برپا دار و نماز صبح را به جای آور. بی‌گمان خواندن نماز صبح با حضور فرشتگان است.

این، فضیلتِ بسیار بزرگی برای نماز صبح است که در حضور الله و فرشتگانش انجام می‌شود. نماز صبح از جهتی دیگر نیز از سایر نمازها متمایز می‌باشد؛ یعنی از لحاظ وقتش که جدا از سایر نمازهاست. فاصله‌اش تا نماز عشای گذشته، نیمه‌ی دوم شب است و با نماز ظهر، به‌اندازه‌ی نیمه‌ی نخست روز فاصله دارد؛ زیرا وقت نماز عشا، در نیمه‌ی شب پایان می‌یابد و وقت نماز عشا تا طلوع سپیده‌دم ادامه ندارد. یعنی هم‌زمان با نیمه‌شب، وقت نماز عشا تمام می‌شود و نیمه‌ی باقی‌مانده‌ی شب، وقتِ نماز عشا نیست؛ بلکه برای کسانی که الله توفیقشان می‌دهد، زمان تهجد است. هم‌چنین از طلوع خورشید تا زوال آن، یعنی تا نیم‌روز، وقتِ نماز فرض نیست؛ بلکه زمان نمازِ نافله از قبیلِ نماز ضحی (چاشت) است. لذا نماز صبح دو امتیاز و ویژگی خاص دارد: نخست این‌که با حضور فرشتگان است و دوم این‌که از لحاظ وقتش متمایز و جدا از سایر نمازهاست؛ یعنی نه به نماز پیش از خود (نماز عشا) متصل است و نه به نماز بعدی، یعنی به نماز عصر. نماز عصر نیز بدان سبب که نمازِ میانی‌ست، متمایز است. همان‌گونه که در قرآن کریم از «نماز عصر» به عنوان ﴿وَٱلصَّلَوٰةِ ٱلۡوُسۡطَىٰ﴾ یاد شده است؛ الله متعال ضمن دستور به همه‌ی نمازها، به‌طور ویژه به پای‌بندی بر نماز عصر فرمان داده و فرموده است:

﴿حَٰفِظُواْ عَلَى ٱلصَّلَوَٰتِ وَٱلصَّلَوٰةِ ٱلۡوُسۡطَىٰ وَقُومُواْ لِلَّهِ قَٰنِتِينَ ٢٣٨﴾ [البقرة: ٢٣٨]

بر تمام نمازها و به­ویژه نماز عصر، پای‌بند باشید و خاشعانه در پیشگاه الله (به عبادت) بایستید.

﴿حَٰفِظُواْ عَلَى ٱلصَّلَوَٰتِ﴾ فرمانی عمومی و کلی درباره‌ی پايبندی بر همه‌ی نمازهاست؛ اما ﴿وَٱلصَّلَوٰةِ ٱلۡوُسۡطَىٰ﴾، فرمانی ویژه درباره‌ی پايبندی بر نماز عصر است. بدین‌سان نماز عصر به‌خاطر فضیلت و امتیازی که دارد، به‌طور خاص ذکر شده است. البته نماز عصر، فضایل و ویژگی‌های مشترکی نیز با نماز صبح دارد؛ از جمله: آن‌چه که مؤلف/ در این باب به آن اشاره کرده است:

1- «کسی که نماز صبح و عصر را بخواند، وارد بهشت می‌شود». در متنِ این حدیث، واژه‌ی «بَرْديْنِ» آمده که به معنای دو نمازِ سرماست؛ یعنی دو نمازی که وقتشان، در سردترین زمان شبانه‌روز است. زیرا نماز صبح در سردترین وقت شب می‌باشد و نماز عصر نیز در سردترین زمان روز. از این‌رو رسول‌الله فرمود: «مَنْ صَلَّى البَرْدَيْنِ دَخَلَ الجَنَّةَ»: «کسی که نماز صبح و عصر را بخواند، وارد بهشت می‌شود».

2- هم‌چنین پیامبر خبر داده است: «کسی که پیش از طلوع خورشید و قبل از غروبِ آن نماز بگزارد، وارد آتشِ( دوزخ) نمی‌شود». در این حدیث نیز به فضیلت نمازهای صبح و عصر اشاره شده است.

حدیث نخست، به کسی که بر نمازهای صبح و عصر پايبندی کند، نوید ورود به بهشت را می‌دهد و حدیث دوم، رفتن چنین کسی به دوزخ را منتفی می‌داند. جمع‌بندیِ این دو حدیث، همانندِ این فرموده‌ی الله متعال است که می‌فرماید:

﴿فَمَن زُحۡزِحَ عَنِ ٱلنَّارِ وَأُدۡخِلَ ٱلۡجَنَّةَ فَقَدۡ فَازَ﴾ [آل عمران: ١٨٥]

پس هرکس از آتش دوزخ دور گردد و وارد بهشت شود، به‌تحقيق كه رستگار است.

از الله متعال می‌خواهیم که ما را در شمارِ کسانی قرار دهد که بر همه‌ی نمازها، به‌ویژه نماز عصر پای‌بندی می‌کنند و از او مسألت داریم که ما را بر آتش دوزخ حرام بگرداند و نعمت بهشت را بر ما ارزانی بفرماید؛ بی‌شک که الله بر هر کاری تواناست.

\*\*\*

1056- وعن جُنْدُبِ بن سفيانٍ قالَ: قَالَ رسول الله: «مَنْ صَلَّى الصُّبْحَ فَهُوَ في ذِمَّةِ اللهِ، فَانْظُرْ يَا ابْنَ آدَمَ، لا يَطْلُبَنَّكَ اللهُ مِنْ ذِمَّتِهِ بِشَيءٍ». [روایت مسلم]([[16]](#footnote-16))

**ترجمه:** جندب بن سفیان می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکس نماز صبح را بخواند، در پناه و حمایتِ الله است؛ پس ای فرزندِ آدم! مواظب باش که الله، درباره‌ی عهد و پیمان خویش با چنین بنده‌ای، چیزی از تو مطالبه نکند».

1057- وعن أَبي هريرة قال: قَالَ رسول الله: «يَتَعَاقَبُونَ فِيكُمْ مَلاَئِكَةٌ بِاللَّيْلِ، وَمَلاَئِكَةٌ بِالنَّهَارِ، وَيجْتَمِعُونَ في صَلاَةِ الصُّبْحِ وَصَلاَةِ العَصْرِ، ثُمَّ يَعْرُجُ الَّذِينَ بَاتُوا فِيكُمْ، فَيَسْأَلُهُمُ اللهُ - وَهُوَ أعْلَمُ بِهِمْ - كَيْفَ تَرَكْتُمْ عِبَادي؟ فَيقُولُونَ: تَرَكْنَاهُمْ وَهُمْ يُصَلُّونَ، وَأتَيْنَاهُمْ وَهُمْ يُصَلُّونَ». [متفقٌ عليه]([[17]](#footnote-17))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «فرشتگانی در شب و فرشتگانی در روز، پیاپی به میان شما می‌آیند و (همه‌ی این‌ها) در نماز صبح و نماز عصر با هم یک‌جا جمع می‌شوند؛ سپس آنان‌که شب را در میان شما گذرانده‌اند، بالا می‌روند و الله - در حالی‌که داناتر است- از آنان می‌پرسد: بندگانم را در چه حالی ترک کردید؟ می‌گویند: ایشان را در حالی که نماز می‌گزاردند، ترک گفتیم و آن‌گاه که نزدشان رفتیم، مشغول نماز بودند».

1058- وعن جرير بن عبد الله البَجَليِّ قال: كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ فَنَظَرَ إِلَى القَمَرِ لَيْلَةَ البَدْرِ، فَقَالَ: «إنَّكُمْ سَتَرَونَ رَبَّكُمْ كَمَا تَرَوْنَ هَذَا القَمَرَ، لا تُضَامُونَ في رُؤْيَتهِ، فَإنِ اسْتَطَعْتُمْ أنْ لا تُغْلَبُوا عَلَى صَلاَةٍ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا، فَافْعَلُوا». [متفقٌ عليه]([[18]](#footnote-18))

وفي رواية: «فَنَظَرَ إِلَى القَمَرِ لَيْلَةَ أرْبَعَ عَشْرَةَ».

**ترجمه:** جریر بن عبدالله بَجَلی می‌گوید: نزد پیامبر بودیم؛ به ماهِ شبِ چهارده نگریست و فرمود: «شما همان‌گونه که این ماه را بدون هیچ مزاحمتی می‌بینید، پروردگارتان را نیز خواهید دید؛ پس، تا می‌توانید سعی کنید که نمازِ پیش از طلوع خورشید، (یعنی نماز صبح) و نماز پیش از غروبِ آن، (یعنی نمازعصر) را از دست ندهید».

1059- وعن بُرَيْدَة قالَ: قَالَ رسول الله: «مَنْ تَرَكَ صَلاَةَ العَصْرِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ». [روایت بخاری]([[19]](#footnote-19))

**ترجمه:** بریده می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «کسی که نماز عصر را ترک کند، همه‌ی کارهای نیکش تباه می‌شود».

**شرح**

این احادیث درباره‌ی فضیلت نماز صبح و عصر است؛ در حدیث نخست آمده است که پیامبر فرمود: «هرکس نماز صبح را بخواند، در پناه و حمایتِ الله است؛ پس ای فرزندِ آدم! مواظب باش که الله، درباره‌ی عهد و پیمان خویش با چنین بنده‌ای، چیزی از تو مطالبه نکند». یعنی: صبحِ خود را با کردارِ بدی آغاز نکنید که خشم و نارضایتیِ الله را در پی داشته باشد و باعث شود که الله متعال، شما را درباره‌ی عهد و پیمانِ خویش مؤاخذه نماید. این‌جاست که در می‌یابیم: نماز صبح، به‌سانِ کلیدی برای نمازهای روز و بلکه برای همه‌ی فعالیت‌های روزانه است؛ چون پیمانِ بنده با الله می‌باشد که با عمل به دستورات الاهی و دوری از آن‌چه که باری‌تعالی نهی فرموده است، به اطاعت و فرمان‌برداری از پروردگار بپردازد.

از دیگر فضایلِ نماز صبح و عصر می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

1- الله متعال، شماری از فرشتگانش را بر بندگان خویش گماشته است که پیاپی و به‌نوبت نزد بندگان هستند و از آنان حفاظت می‌کنند؛ اما هنگامِ نماز صبح و نماز عصر، همه با هم جمع می‌شوند و آن‌گاه آن‌دسته از فرشتگان که شب را در میان بندگان الاهی سپری کرده‌اند، بالا می‌روند و الله که داناتر است، از آنان می‌پرسد: بندگانم را در چه حالی ترک کردید؟ این پرسشِ الله متعال، برای بیان شرافتِ بندگانش می‌باشد؛ زیرا هیچ چیزی بر الله پوشیده نیست و می‌داند که فرشتگان، بندگانش را در چه حالی ترک کرده‌اند؛ زیرا او، هر نهان و آشکاری را می‌داند؛ پس این سؤال را می‌پرسد تا فضیلت و شرافت بندگانش را نمایان سازد. فرشتگان می‌گویند: «هنگامی‌که نزدشان رفتیم، مشغول نماز بودند و وقتی ترکشان کردیم، در آن هنگام نیز نماز می‌خواندند». زیرا فرشتگان در ابتدای شب و در ابتدای روز نزد بندگان می‌آیند؛ دسته‌ای از فرشتگان فرود می‌آیند و دسته‌ای بالا می‌روند و الله متعال فرود و صعود فرشتگان را در دو وقت صبح و عصر قرار داده است؛ و این، بیان‌گر فضیلت این دو نماز است؛ زیرا نمازِ عصر، همان نمازِ میانی‌ست که بر پای‌بندی بر آن به‌طور ویژه تأکید شده است و نماز صبح نیز با حضور فرشتگان انجام می‌گردد.

2- یکی دیگر از فضایل این دو نماز، حدیثی‌ست که جریر بن عبدالله بَجَلی روایت کرده است؛ وی می‌گوید: پیامبر به ماهِ شبِ چهارده نگریست و فرمود: «شما همان‌گونه که این ماه را بدون هیچ مزاحمتی می‌بینید، پروردگارتان را نیز خواهید دید؛ پس، تا می‌توانید سعی کنید که نماز صبح و عصر را از دست ندهید». یعنی: روز رستاخیز، مؤمنان در بهشت پروردگارشان را می‌بینند و این حدیث، بدین معنا نیست که الله، شبیه ماه می‌باشد؛ زیرا هیچ چیز شبیه الله نیست و الله بزرگ‌تر و فراتر از این است که مانندِ مخلوقاتش باشد. پیامبر فرموده است: «حِجَابُهُ النُّورُ، لَوْ كَشَفَه لأَحْرَقَتْ سُبُحَاتُ وَجْهِهِ مَا انْتَهَى إِلَيْهِ بَصَرُهُ مِنْ خَلْقِهِ».([[20]](#footnote-20)) یعنی: «آن‌چه مانع دیدن پروردگار می‌شود، نور است و اگر الله متعال، این مانع را بردارد، انوار جلالش همه‌ی آفریده‌ها را می‌سوزاند». لذا مشاهده یا دیدن، تنها وجه شباهت می‌باشد که در این حدیث، ذکر شده است. یعنی مؤمنان، به‌طور حقیقی الله را خواهند دید، همان‌طور که انسان، ماه شب چهارده را آشکارا می‌بیند.

گفتنی‌ست: بزرگ‌ترین و گواراترین نعمت بهشت که هیچ نعمتی با آن برابری نمی‌کند، نعمتِ دیدن پروردگار و نگریستن به سیمای اوست؛ از این‌رو الله متعال می‌فرماید:

﴿لِّلَّذِينَ أَحۡسَنُواْ ٱلۡحُسۡنَىٰ وَزِيَادَةٞ﴾ [يونس : ٢٦]

برای نیکوکاران بهترین پاداش (= بهشت) و پاداشی افزون بر آن (=دیدارِ الله متعال) است.

پیامبر ﴿وَزِيَادَةٞ﴾ را به دیدارِ الله متعال تفسیر نموده است. ﴿ٱلۡحُسۡنَىٰ که اسم تفضیلِ مؤنث است، به معنای بهترین پاداش می‌باشد؛ مانندِ «احسن» که اسم تفضیل یا صفت برترین برای مذکر است. ﴿وَزِيَادَةٞ﴾ یعنی پاداشی افزون بر بهترین پاداش؛ این پاداشِ افزون، همان نگریستن به الله می‌باشد. رسول الله این حقیقت را بیان فرمود که ما پروردگارمان را آشکارا و بدون هیچ مزاحمتی همانندِ شبِ چهارده می‌بینیم و آن‌گاه فرمود: «پس، تا می‌توانید سعی کنید که نماز صبح و عصر را از دست ندهید»؛ یعنی: تا می‌توانید، بکوشید که این دو نماز را به‌طور کامل به‌جای آورید که از آن‌جمله: ادای این دو نماز با جماعت است. لذا روشن شد که ادای نماز صبح و عصر به نحو احسن، یکی از اسبابِ نگریستن به الله می‌باشد؛ آیا چیزی بزرگ‌تر و ارزشمندتر از دیدارِ الله متعال وجود دارد؟ هرگز؛ پس، بر نماز صبح و عصر پای‌بندی کن تا روز رستاخیز در بهشت‌های پرنعمت به الله بنگری.

3- یکی از ویژگی‌های منحصر به فرد نماز عصر، این است که: «هرکس آن‌را ترک کند، همه‌ی کارهای نیکش هَدَر می‌رود». زیرا نماز عصر، اهمیت فراوانی دارد. برخی از علما، از این حدیث چنین استدلال کرده‌اند که ترکِ نماز، به‌ویژه ترکِ نماز عصر، کفر است؛ زیرا تنها ارتداد و برگشتن از دین، سبب باطل شدن یا هَدَر رفتن کارهای نیکوست. همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿وَلَوۡ أَشۡرَكُواْ لَحَبِطَ عَنۡهُم مَّا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ٨٨ ﴾ [الأنعام: ٨٨]

و اگر شرک بورزند، اعمالشان نابود می­شود.

و می‌فرماید:

﴿وَمَن يَرۡتَدِدۡ مِنكُمۡ عَن دِينِهِۦ فَيَمُتۡ وَهُوَ كَافِرٞ فَأُوْلَٰٓئِكَ حَبِطَتۡ أَعۡمَٰلُهُمۡ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ٢١٧﴾ [البقرة: ٢١٧]

و اعمالِ آن دسته از شما که از دینشان برگردند و در حال کفر بمیرند، در دنیا و آخرت بر باد می­شود و چنین افرادی دوزخی­اند و برای همیشه در دوزخ می­مانند.

لذا برخی از علما گفته‌اند: کسی که نماز عصر را به‌طور خاص ترک کند، مانندِ کسی که به‌طور کلی نماز نمی‌خواند یا تارِک نماز است، کافر می‌باشد. درستیِ این دیدگاه، چندان دور از امکان نیست؛ زیرا فقط در اثر کفر یا ارتداد است که کارهای نیکوی بنده، برباد یا نابود می‌شود. این‌جاست که به اهمیت نماز عصر پی می‌بریم؛ از همین روست که الله به‌طور خاص بر پای‌بندی بر این نماز تأکید نموده و فرموده است:

﴿حَٰفِظُواْ عَلَى ٱلصَّلَوَٰتِ وَٱلصَّلَوٰةِ ٱلۡوُسۡطَىٰ وَقُومُواْ لِلَّهِ قَٰنِتِينَ ٢٣٨﴾ [البقرة: ٢٣٨]

بر همه‌ی نمازها و به­ویژه نماز عصر، پای‌بند باشید و خاشعانه در پیشگاه الله (به عبادت) بایستید.

\*\*\*

189- باب: فضیلت پیاده رفتن به مساجد

1060- عن أبي هريرة أنَّ النَّبِيَّ قَالَ: «مَنْ غَدَا إلى المَسْجِدِ أَوْ رَاحَ، أعَدَّ الله لَهُ فِي الجَنَّةِ نُزُلاً كُلَّمَا غَدَا أوْ رَاحَ». [متفقٌ عليه]([[21]](#footnote-21))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «هرکس - بامداد یا شامگاه- به مسجد رفت و آمد کند، الله متعال برای او در برابر هر رفت و آمدش، ضیافتی در بهشت تدارک می‌بیند».

1061- وعنه: أنَّ النَّبِيَّ قَالَ: «مَنْ تَطَهَّرَ في بَيْتِهِ، ثُمَّ مَضَى إلى بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ الله، لِيَقْضِيَ فَرِيضَةً مِنْ فَرَائِضِ الله، كَانَتْ خُطُواتُهُ، إحْدَاهَا تَحُطُّ خَطِيئَةً، وَالأُخْرَى تَرْفَعُ دَرَجَةً». [روایت مسلم]([[22]](#footnote-22))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «هرکس در خانه‌اش وضو بگیرد و سپس به خانه‌ای از خانه‌های الله برود تا فریضه‌ای از فرایض الله را به‌جای آورَد، با گام‌هایش، با هر گامی که بر می‌دارد، یک گناهش پاک می‌شود و گام بعدی، باعث ترفیع درجه‌اش می‌گردد».

1062- وعن أُبيّ بن كعبٍ قال: كَانَ رَجُلٌ مِنَ الأنْصَارِ لا أَعْلمُ أَحَداً أبْعَدَ مِنَ المَسْجِدِ مِنْهُ، وَكَانَتْ لا تُخْطِئُهُ صَلاَةٌ، فَقيلَ لَهُ: لَوْ اشْتَرَيْتَ حِمَاراً تَرْكَبَهُ في الظَّلْمَاءِ وَفِي الرَّمْضَاءِ، قَالَ: مَا يَسُرُّنِي أنَّ مَنْزِلِي إلى جَنْبِ المَسْجِدِ، إنِّي أُرِيدُ أنْ يُكْتَبَ لِي مَمْشَايَ إلى المَسْجِدِ، وَرُجُوعِي إذَا رَجَعْتُ إلى أهْلِي. فَقَالَ رَسُولُ اللهِ: «قَدْ جَمَعَ الله لكَ ذَلِكَ كُلَّه». [روایت مسلم]([[23]](#footnote-23))

**ترجمه:** اُبَی بن کعب می‌گوید: مردی از انصار بود که من، کسی را سراغ نداشتم که به‌اندازه‌ی او از مسجد دور باشد؛ اما هیچ‌یک از نمازهای جماعت را از دست نمی‌داد. به او گفته شد: کاش الاغی می‌خریدی تا (برای آمدن به مسجد) در تاریکی و گرما بر آن سوار شوی! گفت: دوست ندارم که خانه‌ام کنارِ مسجد باشد؛ بلکه می‌خواهم گام‌های من به‌سوی مسجد و نیز گام‌هایی که در بازگشت از مسجد به‌سوی خانواده‌ام برمی‌دارم، برایم ثبت شود. رسول‌الله به آن مرد فرمود: «الله متعال، همه‌ی این‌ها را برای تو فراهم ساخته است».

1063- وعن جابرٍ قال: خَلَت البِقاعُ حولَ المَسْجِدِ، فَأَرَادَ بَنُو سَلمَةَ أنْ يَنْتَقِلُوا قُرْبَ المَسْجِدِ، فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ فَقَالَ لَهُمْ: «بَلَغَنِي أنَّكُم تُريدُونَ أنْ تَنْتَقِلُوا قُرْبَ المَسْجِدِ؟» قالوا: نعم يا رَسُول الله، قَدْ أرَدْنَا ذَلِكَ. فَقَالَ: «بَنِي سَلِمَةَ دِيَارَكُم تُكْتَبْ آثارُكُمْ، دِيَارَكُمْ تُكْتَبْ آثارُكُمْ». فقالوا: مَا يَسُرُّنَا أنَّا كُنَّا تَحَوَّلْنَا. [روایت مسلم؛ بخاری نیز حدیثی به همین مضمون از انس روایت کرده است.]([[24]](#footnote-24))

**ترجمه:** جابر می‌گوید: پیرامون مسجدالنبی خالی شد و «بنی‌سلمه» تصمیم گرفتند به نزدیکی مسجد، نقل مکان کنند. این خبر به پیامبر رسید. به آن‌ها فرمود: «به من خبر رسیده است که می‌خواهید به نزدیک مسجد، نقل مکان کنید». گفتند: بله، ای رسول‌خدا! چنین تصمیمی گرفته‌ایم. فرمود: «ای بنی‌سلمه! در محل خود بمانید تا گام‌هایتان (به سوی مسجد) ثبت شود؛ در محل اقامت خود بمانید تا پاداش گاهام‌هایی که به سوی مسجد برمی‌دارید، به شما برسد». آن‌گاه بنی‌سلمه گفتند: اگر جابه‌جا می‌شدیم، برای ما خوشایند و خوشحال‌کننده نبود.

**شرح**

مؤلف/ در کتابش «ریاض‌الصالحین» بابی بدین عنوان گشوده است: «فضیلتِ پیاده رفتن به مساجد».

گرچه منظور از پیاده رفتن به مسجد، ادای نماز در آن است؛ اما رفتن به مساجد انگیزه‌های گوناگونی دارد؛ مانند: حضور در کلاس‌های درس، قرائت قرآن، یا درست کردن چیزی در آن، و کارهایی از این قبیل. البته آن‌چه در این باب دنبال می‌شود، فضیلت پیاده رفتن به مسجد به‌قصد ادای نماز است. ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «مَنْ غَدَا إلى المَسْجِدِ أَوْ رَاحَ، أعَدَّ الله لَهُ فِي الجَنَّةِ نُزُلاً كُلَّمَا غَدَا أوْ رَاحَ»؛ یعنی: «هرکس - بامداد یا شامگاه- به مسجد رفت و آمد کند، الله متعال برای او در برابر هر رفت و آمدش، ضیافتی در بهشت تدارک می‌بیند».

«غَدَا»، به مفهوم رفتن در بامداد است و «رَاحَ»، یعنی: شامگاه یا بعد از ظهر رفت. همان‌گونه که در این حدیث آمده است: «کسی که بامداد یا شامگاه به مسجد برود، برای او در برابر هر رفت و آمدش، ضیافتی در بهشت تدارک می‌بینند». الحمدلله که ما شبانه‌روزی پنج بار به مسجد می‌آییم؛ لذا برای انسان، ضیافتی در بهشت تدارک می‌بینند. این، بیان‌گر فضیلت رفتن به مساجد است. از دیگر فضایل رفتن به مساجد، این که: «هرکس در خانه‌اش وضو بگیرد و سپس به خانه‌ای از خانه‌های الله برود تا فریضه‌ای از فرایض الله را به‌جای آورَد، با گام‌هایش، با هر گامی که بر می‌دارد، یک گناهش پاک می‌شود و گام بعدی، باعث ترفیع درجه‌اش می‌گردد». در حدیثی دیگر آمده است: «لَمْ يَخطُ خُطوَةً إِلاَّ رُفِعَ لَهُ بِها دَرجةٌ وَحُطَّ عَنْهُ بِهَا خَطيئَةٌ»؛([[25]](#footnote-25)) یعنی: «با هر قدمی که برمی‌دارد، یک درجه بر درجاتش افزود می‌شود و یکی از گناهاش کم می‌گردد». لذا پاداش هر گامی که انسان به سوی مسجد برمی‌دارد، این است که یک درجه بر درجاتش افزود می‌شود و یکی از گناهاش کم می‌گردد. این، از الطاف بی‌کران الاهی و از نعمت‌های بزرگِ اوست. لذا شایسته است که انسان با پای پیاده به مسجد برود و پیاده نیز باز گردد؛ یعنی پیاده رفتن و پیاده بازگشتن، برتر است؛ به دلیلِ ماجرای همان مرد انصاری که خانه‌اش از مسجد دور بود و به او گفتند: کاش الاغی می‌خریدی تا (برای آمدن به مسجد) در تاریکی و گرما بر آن سوار شوی! گفت: دوست ندارم که خانه‌ام کنارِ مسجد باشد؛ بلکه می‌خواهم گام‌های من به‌سوی مسجد و نیز گام‌هایی که در بازگشت از مسجد به‌سوی خانواده‌ام برمی‌دارم، برایم ثبت شود. رسول‌الله به آن مرد فرمود: «الله متعال، همه‌ی این‌ها را برای تو فراهم ساخته است». لذا روشن شد که پیاده رفتن به مسجد، از سواره رفتن به مسجد، برتر است؛ زیرا پاداشِ گام‌های انسان ثبت می‌شود. ولی اگر انسان، معذور باشد، ایرادی ندارد که با ماشین به مسجد برود و در عوض، تعداد دَوْرهای تایرها برایش ثبت می‌گردد؛ یعنی هر دَوْری که لاستیک یا تایرِ ماشین می‌زند، یک قدم به‌شمار می‌آید و حکمِ برداشتن یک قدم را دارد. این هم یکی دیگر از فضایل رفتن به مسجد است که الله متعال، پاداش گام‌های انسان به‌سوی مسجد را ثبت می‌کند؛ یعنی هم گام‌های انسان به‌سوی مسجد و هم گام‌هایی که در بازگشت از مسجد به‌سوی خانواده‌اش برمی‌دارد. حدیث جابر نیز بیان‌گر فضیلت پیاده رفتن به مسجد است؛ اگرچه مسجد، دور باشد. جابر می‌گوید: منازل اطراف مسجدالنبی خالی شد و بنی‌سلمه تصمیم گرفتند به نزدیکی مسجد، نقل مکان کنند. این خبر به پیامبر رسید. به آن‌ها فرمود: «به من خبر رسیده است که می‌خواهید به نزدیک مسجد، نقل مکان کنید». گفتند: بله، ای رسول‌خدا! چنین تصمیمی گرفته‌ایم. فرمود: «ای بنی‌سلمه! در محل خود بمانید تا گام‌هایتان (به سوی مسجد) ثبت شود؛ در محل اقامت خود بمانید تا پاداش گاهام‌هایی که به سوی مسجد برمی‌دارید، به شما برسد». این‌جاست که روشن می‌شود: هرچه منزل انسان از مسجد دورتر باشد، رفتن به مسجد ثوابِ بیش‌تری دارد؛ زیرا رسول‌الله فرمود: «...تا گام‌هایتان به‌سوی مسجد، ثبت شود». اما این، بدین معنا نیست که انسان به‌قصد دور از مسجد، خانه بگیرد؛ بلکه بدین معناست که اگر انسان، ناخواسته دور از مسجد باشد یا از اساس، محلّ اقامتش با مسجد فاصله داشته باشد، گام‌هایی که به‌سوی مسجد برمی‌دارد، ثبت می‌شود و پاداش هر یک از گام‌هایش به او می‌رسد. این، بیان‌گر فضیلت پیاده رفتن به مساجد است؛ و شکی نیست که فضل و لطفِ الله بی‌کران می‌باشد و عطایش به‌شمارش در نمی‌آید؛ از این‌رو در برابر کردار اندک، پاداش فراوان می‌دهد. از الله متعال می‌خواهیم که همه‌ی ما را از الطاف بی‌کرانش بهره‌مند بفرماید.

\*\*\*

1064- وعن أبي موسى قال: قال رَسُول الله: «إنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ أجْراً في الصَّلاةِ أبْعَدُهُمْ إلَيْهَا مَمْشىً، فَأَبْعَدُهُمْ، وَالَّذِي يَنْتَظِرُ الصَّلاَةَ حَتَّى يُصَلِّيَهَا مَعَ الإمَامِ أعظَمُ أجْراً مِنَ الَّذِي يُصَلِّيهَا ثُمَّ يَنَامُ». [متفق عليه]([[26]](#footnote-26))

**ترجمه:** ابوموسی می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «بیش‌ترین پاداش نماز، از آنِ کسانی‌ست که مسافتی طولانی‌تر را می‌پیمایند؛ و به همین ترتیب، کسانی‌که از لحاظِ دوری، پس از این‌ها قرار دارند (و نسبت به دیگران، مسافت بیش‌تری را طی می‌کنند). و کسی که منتظر نماز می‌ماند تا آن‌را با امام بخواند، از کسی که نماز می‌خواند و می‌خوابد، اجر و ثوابِ بیش‌تری می‌برد».

1065- وعن بُريدَة عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «بَشِّرُوا المَشَّائِينَ في الظُّلَمِ إلى المَسَاجِدِ بِالنُّورِ التَّامِّ يَوْمَ القِيَامَةِ». [روایت ابوداود و ترمذي]([[27]](#footnote-27))

**ترجمه:** بُرَیده می‌گوید: پیامبر فرمود: «کسانی را که در تاریکی‌ها، به‌سوی مساجد گام برمی‌دارند (و فراوان به مسجد می‌روند)، به نور کامل در روز رستاخیز نوید دهید».

1066- وعن أبي هريرة أنَّ رسولُ الله قَالَ: «ألا أدلُّكَم على ما يَمْحُو الله بِهِ الْخَطايا، ويرْفَعُ بِهِ الدَّرجات؟» قالوا: بلى يا رسُولَ الله، قال: «إسباغ الْوُضوءِ على الْمَكَارِهِ وكَثْرةُ الْخُطَا إِلَى الْمسَاجِد، وانْتِظَارُ الصَّلاةِ بعْدِ الصَّلاةِ، فَذلِكُمُ الرّبَاطُ فَذلِكُمُ الرّبَاطُ». [روایت مسلم]([[28]](#footnote-28))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «آیا شما را به کاری راهنمایی کنم که الله با آن، گناهان را محو می‌کند و درجات شما را بالا می‌برد؟» گفتند: بله، ای رسول خدا! فرمود: «تکمیل وضو در سختی‌ها و گام‌های زیاد به سوی مساجد و پس از هر نمازی به انتظار نماز بودن؛ چنین اعمالی، مانند جهاد در راه الله، ارزشمند و پرفضیلت است؛ چنین اعمالی، مانند جهاد در راه الله، ارزشمند و پرفضیلت است».

1067- وعن أبي سعيدٍ الخدري عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «إذا رَأَيْتُمُ الرَّجُلَ يَعْتَادُ المَسَاجِدَ فَاشْهَدُوا لَهُ بالإيمَانِ، قال اللهُ: ﴿إِنَّمَا يَعۡمُرُ مَسَٰجِدَ ٱللَّهِ مَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ﴾...». الآية. [ترمذی این حدیث را روايت كرده و گفته است: حديثي حسن می‌باشد.]([[29]](#footnote-29))

**ترجمه:** ابوسعید خدری می‌گوید: پیامبر فرمود: «هرگاه کسی را دیدید که با مساجد خو گرفته است، به مؤمن بودن او گواهی دهید؛ الله می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَعۡمُرُ مَسَٰجِدَ ٱللَّهِ مَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ﴾».([[30]](#footnote-30))

**شرح**

و این هم دیگر احادیثی که مؤلف/ در فضیلت پیاده رفتن به مساجد آورده است؛ نخست، این حدیث که پیامبر فرمود: «بیش‌ترین پاداش نماز، از آنِ کسانی‌ست که مسافتی طولانی‌تر را می‌پیمایند»؛ به دلیل حدیثی که پیش‌تر گذشت؛ همان حدیث که پیامبر فرموده است: «هرگاه یکی از شما، وضوی درست و کاملی بگیرد و به مسجد برود و قصدی جز نماز نداشته و انگیزه‌ای جز نماز، بلندش نکرده باشد، تا زمانی که وارد مسجد گردد، با هر قدمی که برمی‌دارد، یک درجه بر درجاتش افزود می‌شود، و یکی از گناهاش کم می‌گردد. و هنگامی که وارد مسجد شود، مادامی که در انتظار نماز نشسته، گویا در حالِ نماز است. و فرشتگان برای کسی که در جای نمازش نشسته تا مادامی که بی‌وضو یا باعث آزار کسی نشده است، دعا می‌کنند».([[31]](#footnote-31)) لذا اگر منزل شما از مسجد، دور باشد و دوری از مسجد، شما را از شرکت در نماز جماعت باز ندارد، نسبت به کسانی که به مسجد نزدیک‌اند، از اجر و ثواب بیش‌تری برخوردار می‌شوید؛ زیرا کسی که نزدیک مسجد است، عذری ندارد و به‌سادگی می‌تواند در نماز جماعت شرکت کند؛ اما کسی که دور است، چه‌بسا برای رفتن به مسجد عذر یا مشکلی داشته باشد؛ ولی سختیِ دوری از مسجد را تحمل می‌کند و در نماز جماعت حضور می‌یابد؛ لذا اجر و ثواب بیش‌تری می‌برد. هم‌چنین پیامبر فرمود: «کسی که منتظر نماز می‌ماند تا آن‌را با امام بخواند، از کسی که نماز می‌خواند و می‌خوابد، از اجر و ثوابِ بیش‌تری برخوردار می‌گردد». این، درباره‌ی نماز عشاست؛ زیرا به تأخیر انداختن نماز عشا تا یک‌سوم شب جایز است؛ از آن‌رو که شبی پیامبر نماز عشا را به تأخیر انداخت؛ به‌گونه‌ای که بخش زیادی از شب سپری شد؛ آن‌گاه فرمود: «إِنَّهُ لَوَقْتُهَا لَوْلا أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي».([[32]](#footnote-32)) یعنی: «این، وقت نماز عشاست؛ اگر بر امتم سخت نبود». لذا کسی که منتظر نماز می‌ماند تا آن‌را با امام بخواند، از کسی که نمی‌تواند صبر کند، لذا نمازش را می‌خواند و سپس می‌خوابد، اجر و ثواب بیش‌تری می‌یابد. این‌جاست که می‌گوییم: اگر منتظر نماز بمانید و با جماعت نماز بخوانید، بهتر است و پاداش بیش‌تری می‌برید؛ اما اگر امام، مطابق عادت، نماز عشا را اول وقت می‌خواند، در این صورت جایز نیست که انسان، نمازش را تنها بخواند و سپس بخوابد؛ بلکه باید در نماز جماعت شرکت کند؛ زیرا نماز جماعت، واجب است. حتی باری پیامبر فرمود: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ آمُرَ بِحَطَبٍ فَيُحْطَبَ، ثمَّ آمُرَ بِالصَّلاةِ فَيُؤَذَّنَ لَهَا، ثمَّ آمُرَ رَجُلاً فَيَؤُمَّ النَّاسَ، ثمَّ أُخَالِفَ إِلَى رِجَالٍ فَأُحَرِّقَ عَلَيْهِمْ بُيُوتَهُمْ»؛([[33]](#footnote-33)) یعنی: «سوگند به ذاتی که جانم در دستِ اوست، تصمیم گرفتم که به جمع‌آوری هیزم فرمان دهم و پس از دستور به اذان، کسی را به امامت مردم بگمارم و خود به سراغ کسانی بروم که در نماز جماعت شرکت نمی‌کنند و آن‌گاه خانه‌هایشان را بر آنان به آتش بکشم». سپس مؤلف/ حدیثی را آورده که ترمذی/ روایتش کرده است؛ حدیثی بدین مضمون که: «کسانی را که در تاریکی‌ها، به‌سوی مساجد گام برمی‌دارند (و فراوان به مسجد می‌روند)، به نور کامل در روز رستاخیز نوید دهید». این حدیث، ضعیف است؛([[34]](#footnote-34)) اما شکی نیست که پاداش، از جنس عمل است و کسی که در تاریکی‌ها به‌سوی مساجد می‌رود، روز قیامت نورِ کاملی خواهد داشت. و ضعیف‌تر از این، حدیثِ پس از آن است: «هرگاه کسی را دیدید که با مساجد خو گرفته است، به مؤمن بودن او گواهی دهید؛ الله می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَعۡمُرُ مَسَٰجِدَ ٱللَّهِ مَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَأَقَامَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَى ٱلزَّكَوٰةَ وَلَمۡ يَخۡشَ إِلَّا ٱللَّهَ﴾.([[35]](#footnote-35)) این حدیث نیز ضعیف می‌باشد و نمی‌توان آن‌را از پیامبر ثابت دانست؛ لذا احادیث صحیح و روشنی که پیش‌تر در فضیلت پیاده رفتن به مساجد ذکر گردید، درباره‌ی این موضوع کافی‌ست. از الله متعال می‌خواهیم که به همه‌ی ما اخلاص در عمل و هم‌سویی و هم‌گرایی با آن‌چه که خود می‌پسندد، عنایت بفرماید.

\*\*\*

190- باب: فضیلت انتظار نماز

1068- وَعَن أبي هريرةَ أنَّ رسولَ الله قَالَ: «لا يَزَالُ أحَدُكُمْ في صَلاَةٍ مَا دَامَتِ الصَّلاَةُ تَحْبِسُهُ، لا يَمنَعُهُ أنْ يَنقَلِبَ إلى أهلِهِ إلاَّ الصَّلاةُ». [متفق عليه]([[36]](#footnote-36))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکه از شما که نماز، او را - در مسجد- نگه می‌دارد و چیزی جز نماز مانع از بازگشت وی نزد خانواده‌اش نمی‌شود، گویا هم‌چنان در نماز است».

1069- وعنه أنَّ رسولَ الله قَالَ: «الْمَلائِكَةُ تُصَلِّي عَلَى أَحَدِكُمْ مَا دَامَ فِي مُصَلاّهُ الَّذِي صَلَّى فِيهِ، مَا لَمْ يُحْدِثْ، تَقُولُ: اللهمَّ اغْفِرْ لَهُ، اللهمَّ ارْحَمْهُ». [روایت بخاری]([[37]](#footnote-37))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «فرشتگان برای آن‌کس از شما که در محل نماز خویش است، تا زمانی‌که بی‌وضو (یا مرتکب معصیت) نشود، دعا می‌کنند و می‌گویند: «یا الله! او را بیامرز؛ یا الله! بر او رحم کن».

1070- وعن أنس أنَّ رَسُولَ اللهِ أَخَّرَ لَيْلَةً صَلاَةَ العِشَاءِ إِلَى شَطْرِ اللَّيْلِ ثُمَّ أقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ بَعْدَمَا صَلَّى، فَقَالَ: «صَلَّى النَّاسُ وَرَقَدُوا، وَلَمْ تَزَالُوا في صَلاَةٍ مُنْذُ انْتَظَرْتُمُوهَا». [روایت بخاری]([[38]](#footnote-38))

**ترجمه:** انس می‌گوید: رسول‌الله شبی نماز عشا را تا نیمه‌شب به‌تأخیر انداخت و چون نماز گزارد، رو به ما کرد و فرمود: «مردم نماز خواندند و خوابیدند؛ و شما- که بیدار مانده‌اید- از زمانی‌که در انتظار نماز نشسته‌اید، هم‌چنان در حالِ نماز هستید».

**شرح**

این احادیث، درباره‌ی فضیلتِ انتظار نماز است؛ فرقی نمی‌کند که این انتظار، پس از ادای نماز پیشین باشد یا این‌که انسان زودتر به مسجد بیاید و در انتظار نماز بنشیند. پیامبر در این احادیث بیان فرموده که انسان، تا زمانی‌که در انتظار نماز نشسته است، هم‌چنان در حالِ نماز می‌باشد و فرشتگان برای کسی‌که در محل نمازش می‌نشیند، تا زماني كه بی‌وضو- یا مرتکب معصیت- نشود، دعا می‌کنند و می‌گویند: «اللهمَّ صَلّ عَلَيهِ، اللهمَّ اغْفِرْ له، اللهمَّ ارحَمْهُ».([[39]](#footnote-39)) یعنی: «یا الله! بر او درود بفرست؛ یا الله! او را بیامرز؛ یا الله! بر او رحم کن».

در این حدیث آمده است: «مَا لَمْ يُحْدِثْ» که دو معنا برای آن ذکر کرده‌اند:

1. تا زمانی‌که مرتکب معصیت نشود.
2. تا وقتی که بی‌وضو نگردد؛ زیرا هنگامی‌که بی‌وضو می‌شود، نمازش باطل می‌گردد.

در هر حال، هر معنایی را که در نظر بگیریم، این حدیث، بیان‌گر فضیلتِ انتظار نماز است؛ اگرچه این انتظار، پس از ادای نماز نباشد. این‌جاست که روشن می‌شود: شایسته است که انسان، زودتر به مسجد بیاید. مؤلف سپس روایتی آورده که در آن آمده است: پیامبر نماز عشا را تا نیمه‌شب، یعنی تا آخرِ وقتش به‌تأخیر انداخت و صحابه# هم‌چنان در انتظار نماز نشسته بودند؛ وقتی نماز گزارد، رو به یارانش نمود و فرمود: «مردم نماز خواندند و خوابیدند؛ و شما - که بیدار مانده‌اید- از زمانی‌که در انتظار نماز نشسته‌اید، هم‌چنان در حالِ نماز هستید». این حدیث، نشان می‌دهد که بهتر و افضل، به‌تأخیر انداختن نماز عشا تا آخرِ وقتِ آن، یعنی تا نیمه‌شب است؛ هم‌چنین بیان‌گرِ این است که اگر به‌تأخیر انداختن این نماز تا آخرِ وقتش برای مردم دشوار بود، بهتر است که آن‌را اول وقت به‌جای آورند. لذا اگر کسی در سفر یا غیر سفر، یا در جایی‌ست که نماز جماعت در آن‌جا خوانده نمی‌شود، بهتر است که نماز عشایش را تا نیمه‌شب به‌تأخیر بیندازد؛ زیرا رسول‌الله فرمود: «إِنَّهُ لَوَقْتُهَا لَوْلا أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي».([[40]](#footnote-40)) یعنی: «این، وقت نماز عشاست؛ اگر بر امتم سخت نبود». از این‌رو رسول‌الله در رابطه با نماز عشا، هنگامی‌که می‌دید مردم جمع شده‌اند، نماز را زود برپا می‌کرد و آن‌گاه که مردم تأخیر می‌کردند، نماز عشا را دیرتر برپا می‌نمود.

\*\*\*

191- باب: فضیلت نماز جماعت

1071- عن ابن عمر$: أنَّ رسول الله قَالَ: «صَلاَةُ الْجَمَاعَة أفْضَلُ مِنْ صَلاَةِ الْفَذِّ بِسَبْعٍ وَعِشْرِينَ دَرَجَةً». [متفق عليه]([[41]](#footnote-41))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «نماز جماعت، بیست و هفت درجه بر نماز انفرادی برتری دارد».

1072- وعن أبي هريرة قال: قال رَسُولُ اللهِ: «صَلاةُ الرَّجُلِ في جَمَاعةٍ تُضَعَّفُ عَلَى صَلاتِهِ فِي بَيْتهِ وفي سُوقِهِ خَمْساً وَعِشْرِينَ ضِعْفَاً، وَذلِكَ أَنَّهُ إذَا تَوَضَّأ فَأحْسَنَ الوُضُوءَ، ثُمَّ خَرَجَ إلى المَسْجِدِ، لا يُخرِجُهُ إلا الصَّلاةُ، لَمْ يَخْطُ خَطْوَةً إلا رُفِعَتْ لَهُ بِهَا دَرَجَةٌ، وَحُطَّتْ عَنهُ بِهَا خَطِيئَةٌ، فَإذَا صَلَّى لَمْ تَزَلِ المَلائِكَةُ تُصَلِّي عَلَيْهِ مَا دَامَ في مُصَلاَّهُ، مَا لَمْ يُحْدِث، تقولُ: اللهمَّ صَلِّ عَلَيهِ، اللهمَّ ارْحَمْهُ، وَلا يَزَالُ في صَلاةٍ مَا انْتَظَرَ الصَّلاَةَ». [متفق علیه؛ این، لفظ بخاری‌ست.]([[42]](#footnote-42))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «نماز انسان به‌صورت جماعت بر نمازی که در بازار و خانه‌اش می‌خواند، بیست و پنج درجه برتری دارد؛ زیرا هرگاه یکی از شما، وضوی درست و کاملی بگیرد و به مسجد برود و و انگیزه‌ای جز نماز، او را بیرون نیاورده باشد، با هر قدمی که برمی‌دارد، یک درجه بر درجاتش افزود می‌شود، و یکی از گناهاش کم می‌گردد. و هنگامی‌که نماز می‌گزارد، مادامی که در محل نماز خویش نشسته و بی‌وضو- یا مرتکب معصیت- نشده است، فرشتگان برای او دعا می‌کنند و می‌گویند: "یا الله! بر او درود بفرست؛ یا الله! بر او رحم فرما." و تا زمانی‌که در انتظار نماز نشسته، گویا در حالِ نماز است».

**شرح**

نووی/ بابی درباره‌ی فضیلت نماز جماعت گشوده است. علما اتفاق نظر دارند که نماز جماعت، یکی از برترین و بزرگ‌ترین عبادت‌هاست؛ اما در این‌که سنت است یا واجب و نیز در این‌که شرط صحت نماز می‌باشد یا خیر، اختلاف نظر و سه دیدگاه دارند:

1. نماز جماعت، سنت است؛ اگر کسی نمازش را با جماعت بخواند، پاداش می‌يابد و اگر آن‌را ترک کند، گنهکار نمی‌شود.
2. نماز جماعت، واجب است؛ اگر کسی نماز جماعت را ترک کند، اگرچه گنهکار می‌باشد، اما نمازش درست است.
3. ادای نماز به صورت جماعت، شرط صحت نماز است؛ بنابراین دیدگاه، اگر کسی نمازش را با جماعت نخواند، نمازش باطل می‌باشد و از او پذیرفته نمی‌شود. این، دیدگاهِ ابوالعباس حرانی/ می‌باشد و در روایتی از امام احمد/ آمده است: کسی که بدون عذر شرعی نمازش را به‌تنهایی و بدون جماعت بخواند، نمازش باطل است و مانندِ کسی‌ست که بی‌وضو نماز می‌خواند. علتش را در این دانسته‌اند که نماز جماعت، واجب می‌باشد. و این، یک قاعده است که هرکس واجبی از نماز را ترک کند، نمازش درست نیست.

اما قولِ راجح، همان دیدگاه دوم است که ذکر شد. به دلیلِ حدیث عبدالله بن عمر$ که می‌گوید: پیامبر فرمود: «نماز جماعت، بیست و هفت درجه بر نماز انفرادی برتری دارد». لذا اگر نماز انفرادی هیچ پاداشی نداشت، در این حدیث با نماز جماعت مقایسه نمی‌شد و بیان نمی‌گردید که نماز جماعت، بیست و هفت درجه از آن برتر است. اما ناگفته نماند که انسان با ترک جماعت، گنهکار می‌شود.

در حدیثی که ابوهریره روایت کرده، آمده است: پیامبر بیان فرمود که «نماز انسان به‌صورت جماعت بر نمازی که در بازار و خانه‌اش می‌خواند، بیست و پنج درجه برتری دارد». این دو حدیث، هیچ تعارضی با هم ندارند؛ بلکه برتریِ بیست و هفت درجه‌ی نماز جماعت بر نماز انفرادی، قابل ترجیح است؛ زیرا فضل پروردگار، گسترده و بی‌کران است. سپس رسول‌الله دلیلِ این برتری را بیان نمود و فرمود: «زیرا هرگاه یکی از شما، وضوی درست و کاملی بگیرد و به مسجد برود و انگیزه‌ای جز نماز، او را بیرون نیاورده باشد، با هر قدمی که برمی‌دارد، یک درجه بر درجاتش افزود می‌شود، و یکی از گناهاش کم می‌گردد». پس در هر قدمی که به سوی مسجد برداشته می‌شود، دو فایده است:

1. یک درجه بر درجات انسان افزود می‌شود.
2. یکی از گناهاش کم می‌گردد.

در ادامه‌ی حدیث آمده است: «و هنگامی که وارد مسجد شود، مادامی که در انتظار نماز نشسته، گویا در حالِ نماز است. و فرشتگان برای کسی که در جای نمازش نشسته تا مادامی که بی‌وضو یا باعث آزار کسی نشده است، دعا می‌کنند و می‌گویند: یا الله! بر او رحم فرما و او را بیامرز». این، پاداش و فضیلت بسیار بزرگی‌ست؛ لذا شایسته نیست که مؤمنِ خردمند، در این‌باره کوتاهی کند. اگر به شما گفته شود: می‌توانید ‌کالایی را که در شهر خود به صدهزار تومان می‌فروشید، در فلان‌شهر به صد و ده هزار تومان به فروش برسانید، به‌قطع به‌خاطر سودِ ده‌درصدی به آن‌جا سفر می‌کنید و سختیِ سفر را به جان می‌خرید. اما متأسفانه بسیاری از مردم، خود را از خیر و نیکی محروم می‌کنند و به‌رغم نزدیک بودن به مسجد، این فضیلت و پاداش بزرگ را که یک در برابر بیست و هفت است، از دست می‌دهند و به مسجد نمی‌روند. سودِ دنیا هرچه باشد، زوال‌پذیر است؛ ولی به آن اهمیت می‌دهند! همه‌ی نعمت‌هایی که در دنیاست، از دو حالت خارج نیست: یا نعمت‌ها از میان می‌رود و یا انسان می‌میرد و این‌همه نعمت از كَفَش خارج می‌شود. پس نه نعمتِ دنیا ماندگار است و نه اقامت در دنیا؛ و نعمت‌های آخرت، ماندگار می‌باشد. با این حال، برخی از مردم نسبت به آخرت کوتاهی می‌کنند و به آن اهمیت نمی‌دهند. الله، هرکه را بخواهد، از فضل و رحمت خویش بهره‌مند می‌گرداند. لذا از او می‌خواهیم که به همه‌ی ما توفیق شکر و سپاس نعمت‌هایش را عنایت بفرماید و توفیقمان دهد که او را به‌نیکی عبادت کنیم.

\*\*\*

1073- وعنه قَالَ: أَتَى النَّبِيَّ رَجُلٌ أعْمَى، فقَالَ: يا رَسُولَ اللهِ، لَيسَ لِي قَائِدٌ يَقُودُنِي إلى الْمَسْجِدِ، فَسَأَلَ رَسُولَ اللهِ أنْ يُرَخِّصَ لَهُ فَيُصَلِّي فِي بَيْتِهِ، فَرَخَّصَ لَهُ، فَلَّمَا وَلَّى دَعَاهُ، فَقَالَ لَهُ: «هَلْ تَسْمَعُ النِّدَاءَ بِالصَّلاَةِ؟» قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: «فَأجِبْ». [روایت مسلم]([[43]](#footnote-43))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: مردی نابینا نزد پیامبر آمد و گفت: ای رسول خدا! من، عصاکشی ندارم که مرا به مسجد بیاورد. و از رسول‌الله خواست که به او اجازه دهند تا در خانه‌‌ی خویش نماز بخواند. پیامبر به او اجازه داد؛ اما هنگامی‌که نابینا برگشت، پیامبر او را فرا خواند و فرمود: «آیا صدای اذان را می‌شنوی؟» پاسخ داد: بله. فرمود: «پس اجابت کن».

1074- وعن عبدِ الله - وقيل: عَمْرو بن قَيسٍ- المعروف بابن أُمّ مكتوم المؤذِّنِ أنَّه قال: يا رَسُول اللهِ، إنَّ المَدينَةَ كَثيرةُ إلهوَامِّ وَالسِّبَاعِ. فَقَالَ رَسُول اللهِ: «تَسْمَعُ حَيَّ عَلَى الصَّلاةِ حَيَّ عَلَى الفَلاحِ، فَحَيَّهلاً». [روایت ابوداود با اِسناد حسن]([[44]](#footnote-44))

**ترجمه:** از عبدالله- و گفته شده: عمرو بن قیس- معروف به ابن‌ ام‌مکتومِ مؤذن (که نابینا بود) روایت است که وی عرض کرد: ای رسول‌خدا! (برای آمدن به مسجد چه کنم که) در مدینه حیوانات درنده و گزنده‌ی فراوانی وجود دارد؟ رسول‌الله فرمود: «چون صدای "حَيَّ عَلَى الصَّلاةِ" و "حَيَّ عَلَى الفَلاحِ" را می‌شنوی، پس - به مسجد- بیا».

1075- وعن أبي هريرة أنَّ رسول الله قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَقَدْ هَمَمْتُ أنْ آمُرَ بحَطَبٍ فَيُحْتَطَبَ، ثُمَّ آمُرَ بِالصَّلاَةِ فَيُؤذَّنَ لهَا، ثُمَّ آمُرَ رَجُلاً فَيَؤُمَّ النَّاسَ، ثُمَّ أُخَالِفَ إلى رِجَالٍ فَأُحَرِّقَ عَلَيْهِمْ بُيُوتَهمْ». [متفق عليه]([[45]](#footnote-45))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در   
  
دستِ اوست، تصمیم گرفتم که به جمع‌آوری هیزم فرمان دهم و پس از دستور به اذان، کسی را به امامت مردم بگمارم و خود به سراغ کسانی بروم که در نماز جماعت شرکت نمی‌کنند و آن‌گاه خانه‌هایشان را بر آنان به آتش بکشم».

**شرح**

این سه حدیث نشان می‌ده که نماز جماعت، واجب است و باید در مسجد ادا شود؛ چنان‌که در آخرین حدیث، یعنی در حدیث ابوهریره آمده است: پیامبر به‌رغم این‌که راست‌گوست و نیازی به سوگند ندارد، قسم یاد نمود که قصد دارد به اذان و برپایی نماز دستور دهد و کسی را به امامت مردم بگمارد و پس از جمع‌آوری هیزم به سراغ کسانی برود که در نماز جماعت شرکت نمی‌کنند و آن‌گاه خانه‌هایش را بر آنان به آتش بکشد. این، بیان‌گر واجب بودن نماز جماعت است؛ زیرا نماز جماعت، واجب است که رسول‌الله چنین تصمیمی گرفت و مردم را از تصمیمش باخبر ساخت تا به آنان درباره‌ی ترک جماعت هشدار دهد؛ وگرنه چنین تصمیمی یا بازگو کردن آن هیچ ضرورتی نداشت. همین‌که رسول‌الله چنین تصمیمی گرفت، نشان‌گر اهمیت نماز جماعت می‌باشد. با سندی ضعیف روایت شده است که رسول‌الله فرمود: «اگر زنان و کودکان در خانه‌ها نبودند، خانه‌ها را بر آنان به آتش می‌کشیدم»؛ اما این، ضعیف است و همین بس که رسول‌الله چنین تصمیمی گرفت و امتش را از این تصمیم باخبر ساخت.

اما نماز جماعت بر چه کسی واجب است؟ بر کسی که صدای اذان را می شنود و می‌تواند خودش را به جماعت برساند. چنان که شخصی در این‌باره از پیامبر فتوا خواست و عرض کرد: ای رسول خدا! من مردی نابینا هستم و عصاکشی ندارم که مرا به مسجد بیاورد. بدین سان از رسول‌الله اجازه خواست که در خانه‌ی خویش نماز بگزارد. رسول‌الله نیز به او اجازه داد و چون آن مرد برگشت، او را صدا زد و فرمود: «آیا صدای اذان را می‌شنوی؟» پاسخ داد: بله. فرمود: «پس اجابت کن». این حدیث، بیان‌گر وجوب نماز جماعت بر نابیناست و نشان می‌دهد که نابینا بودن، عذری برای ترک جماعت نیست. هم‌چنین نشان می‌دهد که اقامه‌ی نماز جماعت، در مسجد واجب است؛ نه این‌که صرفاً ادای نماز به‌صورت جماعت، واجب باشد. یعنی واجب است که نماز جماعت در مسجد برپا شود. و نیز نشان می‌دهد که اصل در این حکم، بر شنیدن صدای اذان است؛ آن‌هم صدای عادی، نه صدای بلند‌گو. گفتنی‌ست: اقتدا به امام جماعت از بیرون مسجد، درست نیست؛ یعنی اگر خانه‌ی کسی در کنار مسجد باشد و صدای امام به او برسد، درست نیست که بدون حضور در مسجد، از درون خانه‌اش به امام مسجد اقتدا کند. لذا حتماً باید در همان مکانی حضور یابد که جماعت در آن برپا می‌شود؛ مگر این‌که مسجد، پُر گردد و برخی از مردم ناگزیر شوند که در صفوف به‌هم‌پیوسته در بیرون مسجد به امام اقتدا کنند. بنابراین اگر صف‌ها به‌هم‌پیوسته نباشد، نماز کسی که بیرون از مسجد در جماعت شرکت می‌‌کند، درست نیست. به‌عبارت دیگر: حضور در مسجد یا قرار گرفتن در کنارِ جماعت، ضروری‌ست؛ اگرچه صدای همه‌ی تکبیرها را بشنود.

شاید این پرسش مطرح شود که اگر کسی بیمار باشد و نتواند در مسجد یا در کنار سایر نمازگزاران حاضر شود، آیا می‌تواند به‌واسطه‌ی صدایی که از بلند‌گو به گوشَش می‌رسد، به امام جماعت اقتدا کند؟

می‌گوییم: خیر؛ بلکه معذور است. و اگر به ادای نماز به صورت جماعت پای‌بند بوده است، ثواب جماعت به او می‌رسد؛ زیرا پیامبر فرموده است: «هرگاه، بنده‌اي، بیمار شود و يا به مسافرت برود، پاداش اعمالي كه در زمان صحت و اقامت انجام مي‌داده است، به او مي‌رسد».([[46]](#footnote-46))

\*\*\*

1076- وعن ابن مسعودٍ قال: مَنْ سَرَّهُ أنْ يَلْقَى الله تَعَالَى غداً مُسْلِماً، فَلْيُحَافِظْ عَلَى هؤُلاَءِ الصَّلَوَاتِ حَيْثُ يُنَادَى بِهِنَّ، فَإنَّ اللهَ شَرَعَ لِنَبِيِّكم سُنَنَ الهُدَى، وَإنَّهُنَّ مِنْ سُنَنِ الهُدَى، وَلَوْ أنَّكُمْ صَلَّيْتُمْ في بُيُوتِكم، كَمَا يُصَلِّي هذا المُتَخَلِّفُ فِي بَيْتِهِ لَتَرَكْتُمْ سُنَّةَ نَبِيِّكُمْ، وَلَوْ تَرَكْتُمْ سُنَّة نَبِيِّكُم لَضَلَلْتُمْ، وَلَقَدْ رَأيْتُنَا وَمَا يَتَخَلَّفُ عَنْهَا إلا مُنَافِقٌ مَعْلُومُ النِّفَاقِ، وَلَقَدْ كَانَ الرَّجُلُ يُؤتَى بهِ، يُهَادَى بَيْنَ الرَّجُلَيْنِ حَتَّى يُقَامَ في الصَّفِّ. [روایت مسلم]([[47]](#footnote-47))

وفي رواية لَهُ قَالَ: إنّ رَسُول اللهِ عَلَّمَنَا سُنَنَ الهُدَى؛ وإنَّ مِنْ سُنَنِ الهُدَى الصَّلاَةَ في المَسْجِدِ الَّذِي يُؤَذَّنُ فِيهِ.

**ترجمه:** ابن‌مسعود می‌گوید: «هرکس دوست دارد که فردای قیامت، به‌عنوان مسلمان، الله متعال را ملاقات کند، پس باید بر این نمازها در جایی پای‌بندی کند که برای آن‌ها اذان گفته می‌شود؛ زیرا الله متعال راه‌های هدایت را برای پیامبرتان تشریع فرموده است و ادای نمازهای پنج‌گانه با جماعت، جزو راه‌های هدایت می‌باشد. اگر شما همانند فلان‌کس که در خانه‌اش نماز می‌خواند و از نماز جماعت تخلف می‌ورزد، در خانه‌هایتان نماز بخوانید، روش پیامبرتان را ترک کرده‌اید؛ و اگر سنت و روش پیامبرتان را ترک کنید، به‌قطع گمراه می‌شوید. در دوران پیامبر می‌دیدیم که جز منافقی که نفاقش آشکار بود، کسی از نماز جماعت تخلف نمی‌کرد؛ حتی مردی - که بیمار یا ناتوان بود- بر روی شانه‌های دو نفر کشیده می‌شد و او را به مسجد می‌آوردند و در صف جماعت قرار می‌دادند».

و در روايتی دیگر از مسلم آمده است: «رسول‌الله راه‌های هدایت را به ما آموزش داد؛ و ادای نماز در مسجدی که در آن اذان داده می‌شود، یکی از راه‌های هدایت است».

**شرح**

مؤلف/ در ادامه‌ی این باب، سخنی از عبدالله بن مسعود آورده است که از منبع نورِ نبوی سرچشمه می‌گیرد؛ زیرا به‌سان کلام نبوی روان، منسجم و زیباست. ابن‌مسعود می‌گوید: «هرکس دوست دارد که فردای قیامت، به‌عنوان مسلمان، الله متعال را ملاقات کند، پس باید بر این نمازها در جایی پای‌بندی کند که برای آن‌ها اذان گفته می‌شود». همه‌ی ما دوست داریم که پروردگارمان را در حالِ اسلام و ایمان، ملاقات کنیم. پس هرکه آروزی چنین سعادتی را دارد، باید به ادای نمازهای پنج‌گانه در مساجد، پای‌بند باشد؛ زیرا نماز جماعت در مسجد، واجب است و برای مردی که تواناییِ رفتن به مسجد را دارد، روا نیست که در خانه یا در جایی غیر از مسجد، نماز بخواند؛ چراکه نماز جماعت بر مردان، واجب است. سپس ابن‌مسعود یادآور شده که الله متعال راه‌های هدایت را برای پیامبرش تشریع فرموده است؛ لذا هرچه پیامبر آورده، هدایت و نوری‌ست که الله متعال بیان فرموده است. ابن‌مسعود می‌افزاید: «ادای نمازهای پنج‌گانه با جماعت، جزو راه‌های هدایت می‌باشد». آن بزرگوار درست فرموده است؛ زیرا پس از شهادتین، نمازهای پنج‌گانه بزرگ‌ترین راه‌های هدایت به‌شمار می‌آید. به عبارتی: نماز، بزرگ‌ترین رکن اسلام پس از شهادتین است. سپس فرمود: «اگر شما همانند فلان‌کس که در خانه‌اش نماز می‌خواند و از نماز جماعت تخلف می‌ورزد، در خانه‌هایتان نماز بخوانید، روش پیامبرتان را ترک کرده‌اید؛ و اگر سنت و روش پیامبرتان را ترک کنید، به‌قطع گمراه می‌شوید». یعنی: اگر هر کسی در خانه‌اش نماز بخواند، روش پیامبر متروک می‌گردد و مساجد تعطیل می‌شود و مردم از یک‌دیگر می‌بُرند؛ در نتیجه همدیگر را نمی‌شناسند و با هم انس و الفت پیدا نمی‌کنند و آن‌گاه این گردهمایی و چشم‌انداز بزرگ در دین اسلام شکل نمی‌گیرد. اما این از رحمت و حکمت الله متعال است که به بندگانش دستور داده که نماز را با جماعت به‌جای آورند. بدین‌ترتیب روزانه پنج بار برادر مسلمان خود را ملاقات می‌کنید؛ شما به او سلام می‌دهید و او به شما سلام می‌کند و هر دو با هم پشت سر یک امام نماز می‌گزارید؛ این، نعمت بزرگی‌ست که محبت و دوستیِ مسلمانان با یک‌دیگر را در پی دارد. سپس فرمود: در دوران پیامبر می‌دیدیم که جز منافقی که نفاقش آشکار بود، کسی از نماز جماعت تخلف نمی‌کرد». شمارِ منافقان، زمانی افزایش می‌یابد که اسلام، قدرت می‌گیرد و آن‌گاه انسانِ کافرِ نمی‌تواند کفرش را آشکار نماید؛ در نتیجه نفاق می‌ورزد و خود را مسلمان نشان می‌دهد. از این‌رو پدیده‌ی نفاق در دوران پیامبر، پس از پیروزی مسلمانان در غزوه‌ی بدر پدید آمد. در سال دوم هجری که مسلمانان در غزوه‌ی بدر بر کافران پیروز شدند، ترس و نگرانی وجودِ کافران را گرفت؛ در نتیجه وانمود می‌کردند که مسلمان شده‌اند. حتی نزد پیامبر می‌آمدند و می‌گفتند:﴿نَشۡهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ ٱللَّهِ﴾ یعنی: «گواهی می‌دهیم که تو، فرستاده‌ی الله هستی». اما الله می‌فرماید:

﴿وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُۥ وَٱللَّهُ يَشۡهَدُ إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ لَكَٰذِبُونَ ١﴾ [المنافقون: ١]

و الله، می‌داند که تو فرستاده‌ی او هستی. و الله، گواهی می‌دهد که منافقان، دروغ‌گویند.

یعنی: آن سخن را صادقانه نگفتند؛ بلکه چیزی را بر زبان آوردند که در دل‌هایشان به آن باور نداشتند. ابن‌مسعود می‌گوید: «جز منافقی که نفاقش آشکار بود، کسی از نماز جماعت تخلف نمی‌کرد». منافق از آن جهت در نماز جماعت شرکت نمی‌کند که به حساب و کتاب، ایمان ندارد و به پاداش الاهی امیدوار نیست. از این‌رو رسول‌الله فرمود: «أَثْقَلُ الصَّلاةِ عَلَى الْمُنَافِقِينَ صَلاةُ الْعِشَاءِ وَصَلاةُ الْفَجْرِ».([[48]](#footnote-48)) یعنی: «دشوارترین نمازها برای منافقان، نماز عشا و نماز صبح است». زیرا شب‌ها در زمان پیامبر مانند شب‌های امروزی نبود؛ در آن زمان که برق و امکانات امروزی وجود نداشت، شب‌ها، بسیار تاریک بود و مردم دیده نمی‌شدند؛ یعنی به‌اندازه‌ای تاریک بود که یک‌دیگر را در تاریکیِ شب نمی‌شناختند. بر خلافِ امروز که با برق و این‌همه امکانات، شب‌ها مثل روز، روشن است. در هر حال، منافقان از تاریکی شب سوءاستفاده می‌کردند و در جماعت صبح و عشا، حاضر نمی‌شدند. اما «اگر می‌دانستند که چه پاداش بزرگی در این دو نماز نهفته است، بر روی زمین می‌خزیدند و در این دو نماز، شرکت می‌کردند». ابن‌مسعود در ادامه می‌گوید: «حتی مردی - که بیمار یا ناتوان بود- بر روی شانه‌های دو نفر کشیده می‌شد و او را به مسجد می‌آوردند و در صف جماعت قرار می‌دادند». در اثر همین کارها و پای‌بندی به این اعمال بود که صحابه# توانستند خاور و باخترِ زمین را فتح کنند؛ اما از آن زمان که امت اسلامی از توجه و پای‌بندی به این اعمال کوتاهی ورزید، عقب ماند و وضعیتش به‌گونه‌ای شد که امروزه می‌بینید. امتی، پراکنده و چنددسته که گاه دشمن یک‌دیگرند؛ بلکه در پاره‌ای از موارد برخی از دسته‌های اسلامی، مخالفان مسلمان خود را سخت‌تر و شدیدتر از یهود و نصارا می‌پندارند! پناه بر الله. زیرا با هم اختلاف و تفرقه‌ی شدیدی در میانشان وجود دارد. اما در دوران پیامبر افراد بیمار و ناتوان را بر روی شانه‌های خود روی زمین می‌کشاندند و به مسجد می‌آوردند و در صف جماعت قرار می‌دادند. اگر ما نیز به روش و روی‌کرد صحابه# باز گردیم، دوباره شوکت و سرافرازیِ گذشته را به‌دست می‌آوریم و همه از ما می‌ترسند و با این امت مدارا و سازش می‌کنند و دست از دشمنی با آن برمی‌دارند. از الله متعال می‌خواهیم که شوکت گذشته‌ی ما را به ما بازگردانَد و سرافرازی پیشین این امت را اِحیا بگرداند؛ به‌یقین که الله بر هر کاری تواناست.

\*\*\*

1077- وعن أبي الدّرداء قالَ: سَمِعْتُ رسولَ الله يقول: «مَا مِنْ ثَلاثَةٍ فِي قَرْيةٍ، وَلا بَدْوٍ، لا تُقَامُ فِيهِمُ الصَّلاَةُ إلا قَد اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِم الشَّيْطَانُ. فَعَلَيْكُمْ بِالجَمَاعَةِ، فَإنَّمَا يَأْكُلُ الذِّئْبُ مِنَ الغَنَمِ القَاصِيَة». [روایت ابوداود با اِسناد حسن]([[49]](#footnote-49))

**ترجمه:** ابودرداء می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «هر سه نفری که در روستا یا بیابانی باشند و در میانِ آنان نماز جماعت اقامه نشود، به‌قطع شیطان بر آن‌ها چیره می‌شود. پس بر شماست که جماعت را پاس بدارید؛ زیرا گرگ، گوسفندی را می‌خورَد که از گله جدا شده است».

**شرح**

مؤلف/ در فضیلت نماز جماعت روایتی بدین مضمون آورده است که ابودرداء می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «هر سه نفری که در روستا یا بیابانی باشند و در میانِ آنان نماز جماعت اقامه نشود، به‌قطع شیطان بر آن‌ها چیره می‌شود». این، نشان می‌دهد که ترک نماز جماعت، جایز نیست؛ اگرچه از این حدیث چنین برمی‌آید که ترک جماعت برای سه نفر و بیش‌تر روا نمی‌باشد، اما احادیث دیگر، بیان‌گر این است که جماعت بر دو نفر نیز واجب می‌باشد. البته وجوبِ نماز جمعه منوط به این است که سه نفر در آبادی باشند؛ یعنی نماز جمعه بر کم‌تر از سه نفر یا بر کسانی که در سفر و بیابان هستند، واجب نیست. لذا نماز جمعه بر ساکنان شهرها و روستاها، واجب است؛ آن‌هم در صورتی‌که تعدادشان سه نفر یا بیش‌تر باشد. شاید این پرسش مطرح شود که مگر امکان دارد که در شهر یا روستایی سه نفر نباشند؟

**پاسخ:** آری؛ مثلاً ممکن است که ساکنانِ جایی، مسافر باشند؛ همان‌گونه که امروزه در برخی از شهرک‌های دانشگاهی به‌ویژه در کشورهای غربی مشاهده می‌شود که همه‌ی ساکنانِ چنین شهرک‌هایی برای درس آمده‌اند. اما اگر سه نفر از این‌ها، شهروند همان‌جا باشند، نماز جمعه بر آن‌ها واجب است؛ زیرا سه شهروند در آن شهر اقامت دارند. نماز جمعه بر کوچ‌نشینان واجب نیست؛ بلکه فقط بر اهالی شهرها و روستاها واجب است. در ادامه‌ی این حدیث آمده است: «پس بر شماست که جماعت را پاس بدارید»؛ یعنی: همواره با جماعت مسلمانان باشید. «زیرا گرگ، گوسفندی را می‌خورَد که از گله جدا شده است». لذا تفرقه و اختلاف، شایسته‌ی مسلمانان نیست و بر آن‌ها واجب است که همواره با هم و گردِ هم باشند و کناره‌گیری یا جدا شدن از جماعت، پیامدی جز نابودی و تباهی ندارد. زیرا پیامبر این را به گوسفندی تشبیه کرده است که از گله جدا می‌شود و شکارِ گرگ می‌گردد. کسی که در یک نظريه يا دیدگاه، از جماعت جدا می‌شود و دیدگاهی نادر مطرح می‌کند، همین‌گونه است؛ هرچند به گمان خودش، متون و داده‌های دینی، مطابق دیدگاه نادرش باشد. لذا واجب است که وقتی انسان، متن یا داده‌ای دینی را بر خلاف دیدگاه جمهور می‌بیند، در آن بارها تجدید نظر کند؛ چگونه می‌شود که همه اشتباه کنند و برداشتِ تو، درست باشد؟ اجازه دهید مثالی عرض کنم: حذیفه به ابن‌مسعود گفت: آیا تعجب نمی‌کنی که برخی از مردم در مسجد کوفه به اعتکاف می‌نشینند؛ در صورتی که رسول‌الله فرموده است: «لا اعْتِكَافَ إلاَّ فِي الْمَسَاجِدِ الثَّلاثَةِ»؟. یعنی: «اعتکاف فقط در سه مسجد است: مسجدالحرام، مسجدالنبی و مسجدالاقصی». ابن‌مسعود فرمود: «چه‌بسا آنان حکم این مسأله را می‌دانند و من، فراموش کرده باشم». بدین‌سان ابن‌مسعود به زبانِ حال به حذیفه فرمود: بعید نیست که تو اشتباه می‌کنی. زیرا نزدیک به‌اجماع مسلمانان، اعتکاف در هر مسجدی را درست می‌دانند. به‌فرضِ این‌که حدیث حذیفه صحیح باشد، معنایش این است که اعتکاف کامل، اعتکافی‌ست که در مساجد سه‌گانه می‌باشد؛ و گرنه، امکان ندارد که الله متعال با قرآن کریم، مسلمانان را این‌گونه مورد خطاب قرار دهد که:

﴿وَلَا تُبَٰشِرُوهُنَّ وَأَنتُمۡ عَٰكِفُونَ فِي ٱلۡمَسَٰجِدِ﴾ [البقرة: ١٨٧]

و در حالی که در مسجدها معتکفید، با همسرانتان آمیزش نکنید.

با این حال می‌گوییم: اعتکاف فقط در مساجد سه‌گانه درست است! در صورتی که حتی 1% مسلمانان نیز نمی‌توانند به این مساجد بروند و این، بر خلافِ فصاحت و بلاغت است؛ اما برخی از مردم طرح دیدگاه‌های نادر و عجیب را دوست دارند؛ گویا می‌خواهند بر سرِ زبان‌ها بیفتند. از این‌رو گاه فتوا‌های نادر و عجیبی می‌شنویم که دلیلی برای آن‌ها وجود ندارد و مخالف دلیل و دیدگاه جمهور است. پیامبر کسی را که از جماعت جدا می‌شود، به گوسفندی تشبیه کرده است که از گله، تک می‌افتد و شکارِ گرگ می‌گردد.

\*\*\*

192- باب: تشویق به شرکت در جماعت صبح و عشا

1078- عن عثمانَ بنِ عفَّانَ قال: سَمِعْتُ رسولَ الله يَقُولُ: «مَنْ صَلَّى العِشَاءَ فِي جَمَاعَةٍ، فَكَأنَّمَا قَامَ نِصْفَ اللَّيْلِ، وَمَنْ صَلَّى الصُّبْحَ في جَمَاعَةٍ، فَكَأنَّمَا صَلَّى اللَّيْلَ كُلَّهُ». [روایت مسلم]([[50]](#footnote-50))

وفي رواية الترمذي عن عثمانَ بنِ عفَّانَ قال: قال رَسُول اللهِ: «مَنْ شَهِدَ العِشَاءَ فِي جَمَاعَةٍ كَانَ لَهُ قِيَامُ نِصْفَ لَيلَةٍ، وَمَنْ صَلَّى العِشَاءَ وَالفَجْرَ فِي جَمَاعَةٍ، كَانَ لَهُ كَقِيَامِ لَيْلَةٍ». [ترمذی، این حدیث حسن صحیح دانسته است.]

**ترجمه:** عثمان بن عفان می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «هرکس نماز عشا را با جماعت بخواند، گویا نصفِ شب را زنده‌داری کرده است و هرکس نماز صبح را با جماعت به‌جای آورَد، مانندِ این است که همه‌ی شب را به عبادت گذرانده است».

در روایت ترمذی آمده است: عثمان بن عفان می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «کسی که در جماعت عشا حاضر شود، پاداشِ قیامِ نصف شب به او می‌رسد و هرکه نماز عشا و صبح را با جماعت بخواند، پاداش شب‌زنده‌داریِ تمام شب را دارد».

1079- عن أَبي هريرة أنَّ رسول الله قَالَ: «وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِي العَتَمَةِ وَالصُّبْحِ لأَتَوْهُمَا وَلَوْ حَبْواً». [متفق عليه؛ روایت کاملِ این حدیث پیش‌تر گذشت.]([[51]](#footnote-51))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «و اگر می‌دانستند که چه پاداش بزرگی در نمازهای عشا و صبح نهفته است، بر روی زمین می‌خزیدند و در این دو نماز، شرکت می‌کردند».

1080- وعنه قَالَ: قال رَسُول اللهِ: «لَيْسَ صَلاَةٌ أثْقَلَ عَلَى المُنَافِقِينَ مِنْ صَلاَةِ الفَجْرِ وَالعِشَاءِ، وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِيهِمَا لأَتَوْهُمَا وَلَوْ حَبْواً». [متفق عليه]([[52]](#footnote-52))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هیچ نمازی چون نماز عشا و نماز صبح بر منافقان دشوار نیست؛ و اگر می‌دانستند که چه پاداش بزرگی در این دو نماز وجود دارد، بر روی زمین می‌خزیدند و در این دو نماز، شرکت می‌کردند».

**شرح**

مؤلف، نووی/ در کتابش «ریاض‌الصالحین»، فضیلتِ نماز صبح و عشا با جماعت را باب کرده و احادیثی درباره‌ی این دو نماز آورده است که بیان‌گر پاداش فراوان این دو نماز می‌باشد. در حدیث عثمان بن عفان آمده است: «هرکه نماز عشا و صبح را با جماعت بخواند، پاداش شب‌زنده‌داریِ تمام شب را دارد»؛ یعنی: گویا تمام شب را نماز خوانده است؛ عشا برابر با قیامِ نیمی از شب است و صبح نیز همین‌گونه. این، فضیلت بسیار بزرگی‌ست که اگر نماز عشا و صبح را با جماعت بخوانید، به‌رغم این‌که شب را در رختخواب خود به صبح برسانید، گویا در قیام و نماز بوده‌اید. همان‌گونه که در حدیث ابوهریره آمده است، رسول‌الله فرمود: «و اگر می‌دانستند که چه پاداش بزرگی در نمازهای عشا و صبح وجود دارد، بر روی زمین می‌خزیدند و در این دو نماز، شرکت می‌کردند». یعنی: مانند بچه‌ها چهار دست و پا روی زمین می‌خزیدند تا خود را به جماعت صبح و عشا برسانند و به پاداش بزرگِ این دو نماز دست یابند. در حدیث بعدی که ابوهریره نقل کرده، آمده است: رسول‌الله فرمود: «هیچ نمازی چون نماز عشا و نماز صبح بر منافقان دشوار نیست». زیرا منافقان از روی ریا و خودنمایی نماز می‌خوانند؛ بنابراین نماز صبح و عشا که تاریک است و کسی آنان را نمی‌بیند، برای آنان دشوار است؛ اما در نمازهای ظهر و عصر و مغرب حاضر می‌شوند و خود را به دیگران نشان می‌دهند. چون مردم آن‌ها را می‌بینند! منافقان، الله را جز اندکی یاد نمی‌کنند و امکان خودنمایی در نماز عشا و صبح برایشان وجود ندارد؛ به‌ویژه در دوران پیامبر که برق و امکانات امروزی وجود نداشت و شب‌ها، به همان حالت طبیعی‌اش، تاریک بود. لذا منافقان، دیده نمی‌شدند و توجیهی برای این بیماردلان وجود نداشت که در جماعت صبح و عشا حاضر شوند. از سوی دیگر، نماز عشا و صبح، هنگامِ خواب و استراحت است و آن‌زمان مردم، مانند دوران ما به شب‌نشینی و گفتگوهای شبانه نمی‌پرداختند؛ بلکه بلافاصله پس از عشا می‌خوابیدند و صبح زود برمی‌خاستند و بسیاری از آنان نیز شب‌زنده‌دار بودند و در تاریکیِ شب به نماز و عبادت می‌ایستادند؛ و لااقل نماز صبح را با جماعت می‌خواندند؛ اما نماز عشا و صبح بر منافقان گران می‌آمد. گفتنی‌ست: نماز عشا از نماز عصر، برتر نیست؛ بلکه نماز عصر بر نماز عشا برتری دارد. از این‌رو نماز صبح، هم با نماز عصر ذکر شده است و هم با نماز عشا؛ چنان‌که پیش‌تر گذشت، رسول‌الله فرموده است: «کسی که نماز صبح و عصر را بخواند، وارد بهشت می‌شود».([[53]](#footnote-53)) هم‌چنین فرموده است: «شما همان‌گونه که ماه شب چهارده را بدون هیچ مزاحمتی می‌بینید، پروردگارتان را نیز خواهید دید؛ پس، تا می‌توانید سعی کنید که نمازِ پیش از طلوع خورشید، (یعنی نماز صبح) و نماز پیش از غروبِ آن، (یعنی نمازعصر) را از دست ندهید».([[54]](#footnote-54))

همان‌گونه که بیان شد، «هرکه نماز صبح و عشا را با جماعت بخواند، گویا تمام شب را به نمازایستاده است». هم‌چنین «و اگر می‌دانستند که چه پاداش بزرگی در نمازهای عشا و صبح نهفته است، بر روی زمین می‌خزیدند و در این دو نماز، شرکت می‌کردند». پس ای برادر و خواهر مسلمانم! بر همه‌ی نمازها پای‌بند باش که الله می‌فرماید:

﴿قَدۡ أَفۡلَحَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ١ ٱلَّذِينَ هُمۡ فِي صَلَاتِهِمۡ خَٰشِعُونَ ٢ وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَنِ ٱللَّغۡوِ مُعۡرِضُونَ ٣ وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِلزَّكَوٰةِ فَٰعِلُونَ ٤ وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِفُرُوجِهِمۡ حَٰفِظُونَ ٥ إِلَّا عَلَىٰٓ أَزۡوَٰجِهِمۡ أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُمۡ فَإِنَّهُمۡ غَيۡرُ مَلُومِينَ ٦ فَمَنِ ٱبۡتَغَىٰ وَرَآءَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡعَادُونَ ٧ وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِأَمَٰنَٰتِهِمۡ وَعَهۡدِهِمۡ رَٰعُونَ ٨ وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَلَىٰ صَلَوَٰتِهِمۡ يُحَافِظُونَ ٩ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡوَٰرِثُونَ ١٠ ٱلَّذِينَ يَرِثُونَ ٱلۡفِرۡدَوۡسَ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ١١﴾ [المؤمنون : ١،١١]

به‌راستی مؤمنان رستگار شدند.آنان‌که در نمازهایشان، خاشعند. و آنان‌که از کارهای بیهوده روی‌گردانند. و آنان‌که زکات را به جای می‌آورند. و آنان‌که حافظ شرمگاه‌هایشان هستند؛ جز بر همسرانشان و کنیزانشان که در این صورت سرزنش نمی‌شوند. پس کسانی که در پیِ راه‌ دیگری باشند، تجاوزکارند. و آنان‌که امانت‌ها و پیمان‌هایشان را رعایت می‌کنند. و آنان‌که بر نمازهایشان محافظت می‌نمایند. ایشان، وارثان (بهشت برین) هستند. که بهشت را به دست می‌آورند و در آن جاودانه‌اند.

الله متعال در ابتدا و انتهای این ویژگی‌های نیک، ذکر نماز را به میان آورد؛ هم‌چنین در سوره‌ی «معارج» می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ خُلِقَ هَلُوعًا ١٩ إِذَا مَسَّهُ ٱلشَّرُّ جَزُوعٗا ٢٠ وَإِذَا مَسَّهُ ٱلۡخَيۡرُ مَنُوعًا ٢١ إِلَّا ٱلۡمُصَلِّينَ ٢٢ ٱلَّذِينَ هُمۡ عَلَىٰ صَلَاتِهِمۡ دَآئِمُونَ ٢٣﴾ [المعارج: ١٩، ٢٣]

همانا انسان، حریص و بی‌تاب آفریده شده است. هرگاه بدی و آسیبی به او برسد، بی‌تاب و پریشان است. و چون خوبی و نعمتی به او برسد، بخیل و خودخواه می‌باشد؛ مگر نمازگزاران؛ آنان‌که بر نماز خویش پای‌بندند.

در پایانِ این آیات نیز، پايبندی بر نماز به‌عنوان یکی از ویژگی‌های نیک، بیان گردید. لذا در می‌یابیم که نماز، پس از شهادتین، بزرگ‌ترین رکن اسلام است. از الله متعال می‌خواهیم که ما را جزو نمازگزاران و زکات‌دهندگان قرار دهد و ما را در شمارِ کسانی درآورَد که بر فرایض الهی پايبندی می‌کنند و از آن‌چه که حرام نموده است، می‌پرهیزند.

\*\*\*

193- باب: امر به پای‌بندی به نمازهای فرض و نهی اکید و تهدید سخت نسبت به ترکِ آن‌ها

الله متعال می‌فرماید:

﴿حَٰفِظُواْ عَلَى ٱلصَّلَوَٰتِ وَٱلصَّلَوٰةِ ٱلۡوُسۡطَىٰ وَقُومُواْ لِلَّهِ قَٰنِتِينَ ٢٣٨﴾ [البقرة: ٢٣٨]

بر تمام نمازها و به­ویژه نماز عصر، پای‌بند باشید و خاشعانه در پیشگاه الله (به عبادت) بایستید.

و می‌فرماید:

﴿فَإِن تَابُواْ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ فَخَلُّواْ سَبِيلَهُمۡ﴾ [التوبة: 5]

...اگر توبه کردند و نماز را برپا داشتند و زکات دادند، راهشان را باز بگذارید (و رهایشان کنید).

1081- وعن ابن مسعودٍ قال: سألتُ رَسُولَ اللهِ أيُّ الأعْمَالِ أفْضَلُ؟ قَالَ: «الصَّلاَةُ عَلَى وَقْتِهَا»؛ قلتُ: ثُمَّ أيٌّ؟ قَالَ: «بِرُّ الوَالِدَيْنِ» قلتُ : ثُمَّ أيٌّ؟ قَالَ: «الجِهَادُ في سَبِيلِ اللهِ». [متفقٌ عليه]([[55]](#footnote-55))

**ترجمه:** عبدالله بن مسعود می‌گوید: از رسول‌الله پرسیدم: کدامین عمل نزد الله متعال، پسندیده‌تر است؟ فرمود: «نمازِ سرِ وقت». گفتم: سپس کدامین عمل؟ فرمود: «نیکی به پدر و مادر». سؤال کردم: سپس چه عملی؟ فرمود: «جهاد در راه الله».

**شرح**

مؤلف/ می‌گوید: در «باب: پای‌بندی بر نمازها و هشدار شدید نسبت به ترکِ آن‌ها».

الله در شبانه‌روزی پنج نوبت نماز را بر بندگانش فرض فرموده است؛ پیامبر از الله تقاضا نمود که بر بندگانش آسان بگیرد و از نمازهای یومیه که ابتدا پنجاه نوبت در شبانه‌روز بود بکاهد؛ الله متعال فرمود: «تعداد نمازها، پنج نوبت است؛ اما در ترازوی اعمال به‌اندازه‌ی پنجاه نوبت می‌باشد». شخصی از پیامبر درباره‌ی اسلام و نماز پرسید؛ پیامبر برایش بیان نمود که الله نمازهای پنج‌گانه را فرض نموده است. عرض کرد: آیا نماز دیگری هم بر من واجب است؟ فرمود: خیر؛ مگر این‌که خواسته باشی نافله بخوانی. هم‌چنین زمانی‌که معاذ بن جبل را به یمن فرستاد، به او فرمود: «به آن‌ها - یعنی اهل یمن- خبر بده که الله در شبانه‌روز پنج نماز بر آنان فرض کرده است».

الله متعال به پای‌بندی بر همه‌ی نمازها به‌ویژه نماز عصر دستور داده و فرموده است:

﴿حَٰفِظُواْ عَلَى ٱلصَّلَوَٰتِ وَٱلصَّلَوٰةِ ٱلۡوُسۡطَىٰ﴾ [البقرة: ٢٣٨]

بر تمام نمازها و به­ویژه نماز عصر، پای‌بند باشید.

پیامبر که داناترین فرد نسبت به کتاب‌الله می‌باشد، ﴿ٱلصَّلَوٰةِ ٱلۡوُسۡطَىٰ﴾ را به «نماز عصر» تفسیر نموده است. وقتی پیامبر به چیزی تصریح کند، دیگر سخن و دیدگاه دیگران اعتبار ندارد. بدین‌سان نماز عصر به‌خاطر فضیلت و امتیازی که دارد، به‌طور خاص ذکر شده است. الله متعال می‌فرماید:

﴿فَإِن تَابُواْ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ فَخَلُّواْ سَبِيلَهُمۡ﴾

...اگر توبه کردند و نماز را برپا داشتند و زکات دادند، راهشان را باز بگذارید (و رهایشان کنید).

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿فَإِن تَابُواْ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ فَإِخۡوَٰنُكُمۡ فِي ٱلدِّينِ﴾ [التوبة: ١١]

پس اگر توبه کردند و نماز را برپا داشتند و زکات دادند، برادران دینی شما هستند.

کاش جناب مؤلف/ این آیه را به جای آیه‌ی پیشین ذکر می‌کرد؛ زیرا این آیه، نشان می‌دهد که هرکس نماز نخواند، کافر است. سپس مؤلف، حدیثی بدین مضمون آورده که ابن‌مسعود از پیامبر پرسید: کدامین عمل نزد الله متعال، پسندیده‌تر است؟ فرمود: «نمازِ سرِ وقت». يعني: ادای نماز در وقتی که شریعت تعیین کرده است؛ لذا اگر شرایط به‌گونه‌ای‌ست که به حکم شریعت، تقدیم نماز و ادای آن در اول وقت بهتر می‌باشد، پس تقدیم نماز بهتر می‌باشد و آن‌گاه که مطابق آموزه‌های شرعی، تأخیرِ آن بهتر می‌باشد، بهتر است که نماز را به‌تأخیر بیندازیم. گفتنی‌ست: تقدیم نمازهای پنج‌گانه و ادای آن‌ها در اولِ وقت، بهتر و افضل می‌باشد؛ مگر نماز عشا که بهتر است با تأخیر ادا شود؛ البته مشروط به این‌که بر مردم دشوار نباشد. هم‌چنین نماز ظهر که بهتر است در گرمای تابستان با تأخیر ادا شود تا شدت گرما کاهش یابد و برای مردم، آسان‌تر باشد. اما برای نمازهای صبح، عصر و مغرب، بهتر است که تعجیل شود. منظور از تعجیل، این است که پس از اذان، آن‌قدر فاصله و فرصت باشد که شخصی که صدای اذان را می‌شنود، برخیزد، وضو بگیرد و برای نماز آماده شود. این، معنای تعجیل یا تقدیم نماز و ادایِ آن در اول وقت است؛ نه این‌که بلافاصله پس از اذان، نماز اقامه گردد.

ابن‌مسعود پرسید: سپس کدامین عمل برتر است؟ پیامبر فرمود: «نیکی به پدر و مادر». يعني: انسان در خدمت به آن‌ها کوتاهی نکند؛ با آن‌ها به‌نیکی سخن بگوید، احترامشان را نگه دارد و از کمک مالی و خدمتِ عاطفی به آنان دریغ نورزد. ابن‌مسعود سؤال کرد: سپس چه عملی؟ فرمود: «جهاد در راه الله». ابن‌مسعود می‌گوید: «اگر بیش از این می‌پرسیدم، به‌قطع رسول‌الله نیکی‌های دیگری را نیز برایم برمی‌شمرد». این حدیث، دلیلی بر اثبات محبت برای الله متعال است؛ یعنی: الله کارهای نیک را دوست دارد؛ همان‌گونه که نیکوکاران را دوست دارد. و بی‌شک محبت الله به محبت بندگانش نمی‌مانَد و محبتی در شأنِ اوست و سخن از چگونگیِ این محبت، انحراف و کج‌روی درباره‌ی صفات والای الاهی‌ست. در حدیث ابن‌مسعود بیان شده که نیکی به پدر و مادر، بر جهاد در راه الله مقدّم است؛ هم در زمینه‌های واجب و هم در عرصه‌ی نفل یا اعمال مستحب و داوطلبانه. به عبارت دیگر: نیکی به پدر و مادر در شرایطی که واجب است، بر جهادِ واجب برتری دارد؛ و نیز در شرایطی که نیکی به پدر و مادر، واجب نیست و مستحب می‌باشد، از جهاد داوطلبانه و غیرواجب برتر است. مثلاً اگر پدر و مادری، کسی جز فرزندشان را نداشته باشند که به آن‌ها خدمت و رسیدگی کند، در چنین شرایطی بر فرزندشان واجب است که نزدشان بمانَد و به جهاد نرود؛ اما اگر کسی هست که به آن‌ها خدمت و رسیدگی نماید، ماندنِ فرزند در کنار پدر و مادرش، مستحب است. لذا اگر به حضورش در جهاد نیاز است، بهتر است که به جهاد برود و گرنه، نیکی به پدر و مادر، برتر و افضل می‌باشد. والله اعلم.

در رابطه با نماز صبح، یادآور می‌شوم که دقت کنید: وقتِ نماز داخل شده باشد و پس از اطمینان کامل به دخول وقت، نماز را اقامه کنید.

\*\*\*

1082- وعن ابن عمرَ$ قَالَ: قال رَسُول اللهِ: «بُنِيَ الإسْلامُ عَلَى خَمْسٍ: شَهَادَةِ أنْ لا إله إلا اللهُ، وَأنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ، وَإِقَامِ الصَّلاَةِ، وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ، وَحَجِّ البَيْتِ، وَصَوْمِ رَمَضَانَ». [متفقٌ عليه]([[56]](#footnote-56))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «اسلام بر پنج پایه بنا شده است: گواهی به این‌که معبود برحقی جز الله وجود ندارد و این‌که محمد، فرستاده‌ی اوست؛ ادای نماز، پرداختِ زکات، حجّ بیت‌الله، و روزه‌ی ماه رمضان».

**شرح**

مؤلف/ در باب امرِ به پایبندی بر نمازهای فرض و نهی اکید و هشدارِ سخت نسبت به ترکِ آن‌ها، حدیثی بدین مضمون آورده است که: ابن‌عمر$ می‌گوید: پیامبر فرمود: «اسلام بر پنج پایه بنا شده است: گواهی به این‌که معبود برحقی جز الله وجود ندارد و این‌که محمد، فرستاده‌ی اوست؛ ادای نماز، پرداختِ زکات، حجّ بیت‌الله، و روزه‌ی ماه رمضان». در روایتی دیگر، روزه‌ی ماه رمضان پیش از حج بیت‌الله ذکر شده است؛ بخاری/ بنا بر روایت نخست، در بخش‌بندی صحیح خود، حج را پیش از روزه ذکر کرده است.

رسول‌الله فرمود: «اسلام بر پنج پایه بنا شده است». بدین‌سان رسول‌الله اسلام را به کاخی تشبیه فرمود که پنج ستون دارد؛ یعنی این ستون‌ها، پایه و اساسِ کاخ به‌شمار می‌آیند و اگر یکی از ستون‌ها از میان برود، همه‌ی کاخ فرو می‌ریزد و ویران می‌شود. هر کاخی که بر روی ستون‌های استوار بنا نگردد، سست‌پایه است و بنایی محکم و استوار محسوب نمی‌شود؛ اما اسلام، بنایی استوار دارد که الله آن را برای بندگانش پایه‌گذاری کرده و فرموده است:

﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗا﴾ [المائ‍دة: ٣]

امروز برای شما دینتان را کامل نمودم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام را برای شما به عنوان دین پسندیدم.

رسول‌الله پایه‌های اصلیِ اسلام را در پنج عدد برشمرده و فرموده است: «گواهی به این‌که معبود برحقی جز الله وجود ندارد و این‌که محمد، فرستاده‌ی اوست»؛ یعنی: نخستین رکن اسلام، این است با ایمانِ قلبی، شهادتین را بر زبان بیاوری و گواهی دهی که معبود راستینی جز الله وجود ندارد و آن‌چه جز الله پرستش می‌شود، باطل است. برخی از انسان‌ها، خورشید را می‌پرستند و برخی دیگر ماه را؛ برخی هم ستاره‌پرست هستند و عده‌ای، گاوپرست! حتی در دنیا کسانی یافت می‌شنود که آلتِ تناسلی زنان را می‌پرستند!

آیین‌ها و ملت‌هاي گوناگونی در دنیا وجود دارد؛ اما معبود برحق کیست؟ آری؛ الله، یگانه معبود راستین است. این، مقتضایِ عقل و شرع است؛ زیرا ذاتی شایسته‌ی عبادت می‌باشد که آفریده‌ها را خلق کرده است؛ چه کسی مخلوقات را آفریده است؟ آری؛ الله. چنان‌که می‌فرماید:

﴿أَمۡ خُلِقُواْ مِنۡ غَيۡرِ شَيۡءٍ أَمۡ هُمُ ٱلۡخَٰلِقُونَ ٣٥﴾ [الطور: ٣٤]

آیا بدون آفریدگار، آفریده شده‌اند یا خودشان آفریننده‌اند؟

و می‌فرماید:

﴿أَفَرَءَيۡتُم مَّا تُمۡنُونَ ٥٨ ءَأَنتُمۡ تَخۡلُقُونَهُۥٓ أَمۡ نَحۡنُ ٱلۡخَٰلِقُونَ ٥٩﴾ [الواقعة: ٥٨، ٥٩]

آیا به آن‌چه در رحم‌ها می‌ریزید، توجه کرده‌اید؟ آیا شما، آن‌‌را می‌آفرینید یا ما آفریدگاریم؟

اگر همه‌ی آفریده‌ها، جمع شوند تا جنینی بیافرینند، نمی‌توانند؛ بلکه الله می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٞ فَٱسۡتَمِعُواْ لَهُۥٓۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَن يَخۡلُقُواْ ذُبَابٗا وَلَوِ ٱجۡتَمَعُواْ لَهُۥ﴾ [الحج : ٧٣]

ای مردم! مثالی بیان می‌شود؛ پس به آن گوش بسپارید. بی‌گمان معبودانی که به جای الله می‌خوانید، هرگز نمی‌توانند مگسی بیافرینند؛ هرچند همه‌ی آن‌ها برای آفریدن مگس جمع شوند.

سبحان‌الله! همه‌ی معبودان باطل با گوناگونی و تعددی که دارند، حتی توانایی آفرینش یک مگس را هم ندارند؛ اگرچه همه‌‌ی آن‌ها بدین منظور گرد هم آیند. این در زمینه‌ی مسایل تکوینی‌ست؛ و اما ناتوانیِ آن‌ها در زمینه‌ی مسایل تشریعی در این فرموده‌ی الله متعال نمایان است که می‌فرماید:

﴿قُل لَّئِنِ ٱجۡتَمَعَتِ ٱلۡإِنسُ وَٱلۡجِنُّ عَلَىٰٓ أَن يَأۡتُواْ بِمِثۡلِ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ لَا يَأۡتُونَ بِمِثۡلِهِۦ وَلَوۡ كَانَ بَعۡضُهُمۡ لِبَعۡضٖ ظَهِيرٗا ٨٨﴾ [الإسراء: ٨٨]

بگو: اگر همه‌ی انسان‌ها و جن‌ها جمع شوند و بخواهند همانند این قرآن را بیاورند، هرگز نمی‌توانند مانندِ آن را بیاورند؛ هرچند یاور و پشتیبان یک‌دیگر باشند.

لذا هیچ‌کس نمی‌تواند کلامی همانند کلام الله بیاورد؛ و نیز هیچ‌کس تواناییِ آفرینش هیچ‌یک از آفریده‌های الاهی را ندارد.

﴿وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّنۡ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُۚ﴾ [لقمان: ٢٥]

و اگر از آنان بپرسی: چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است، به‌طور قطع خواهند گفت: «الله».

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّنۡ خَلَقَهُمۡ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُ﴾ [الزخرف: ٨٧]

و اگر از آنان بپرسی: چه کسی آن‌ها را آفریده است، به‌قطع می‌گویند: «الله».

و نیز می‌فرماید:

﴿قُلۡ مَن يَرۡزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ أَمَّن يَمۡلِكُ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡأَبۡصَٰرَ وَمَن يُخۡرِجُ ٱلۡحَيَّ مِنَ ٱلۡمَيِّتِ وَيُخۡرِجُ ٱلۡمَيِّتَ مِنَ ٱلۡحَيِّ وَمَن يُدَبِّرُ ٱلۡأَمۡرَۚ فَسَيَقُولُونَ ٱللَّهُ﴾

[يونس : ٣١]

بگو: چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد یا چه کسی مالک و آفریدگار گوش و چشم‌هاست و چه کسی زنده را از مرده و مرده را از زنده پدید می‌آورد و چه کسی به تدبیر امور می‌پردازد؟ خواهند گفت: الله.

بنابراین ذاتی که دارای چنین ویژگی‌هایی‌ست، شایسته‌ی عبادت می‌باشد؛ آیا چیزی که خود به رسیدگی و اداره نیاز دارد، شایسته‌ی عبادت است؟ هرگز؛ چنان‌که خورشید، اداره می‌شود:

﴿وَٱلشَّمۡسُ تَجۡرِي لِمُسۡتَقَرّٖ لَّهَاۚ ذَٰلِكَ تَقۡدِيرُ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡعَلِيمِ ٣٨﴾ [يس: ٣٨]

و خورشید که همواره به سوی قرار‌گاهش درحرکت است( یکی از نشانه‌های قدرت الاهی‌ست)؛ این، تقدیر و اندازه‌گیری (پروردگار) توانا و داناست.

پس آیا خورشید، شایسته‌ی عبادت است؟! آیا ماه، این شایستگی را دارد که پرستش شود؟ ستارگان و درختان، مخلوق پروردگارند و هیچ‌یک از این‌ها شایسته‌ی پرستش نیست.

شماری از قوم ابراهیم ستاره‌پرست بودند؛ لذا آن بزرگوار برای این‌که آنان را متوجه اشتباهشان نماید، هنگامی‌که پرده‌ی سیاه شب بر آسمان کشیده شد و ستاره‌ای دید، گفت: این، پروردگار من است و آن‌گاه که ستاره غروب کرد، اظهار داشت که «غروب‌کنندگان را دوست ندارم». عده ای از قومش ماه‌پرست بودند؛ لذا هنگامی‌که ماه را در حالِ طلوع دید، فرمود: «این، پروردگار من است». و چون ماه غروب کرد، گفت: «اگر پروردگارم مرا هدایت نکند، به‌قطع جزو گمراهان خواهم بود». سپس خورشیدپرستان را به چالش کشید و آن‌گاه که خورشید را در حال طلوع دید، فرمود: «این، پروردگار من است؛ این، بزرگ‌تر می‌باشد». وقتی خورشید غروب کرد، گفت:

﴿يَٰقَوۡمِ إِنِّي بَرِيٓءٞ مِّمَّا تُشۡرِكُونَ ٧٨ إِنِّي وَجَّهۡتُ وَجۡهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ حَنِيفٗاۖ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ٧٩ ﴾ [الأنعام: ٧٨، ٧٩]

«ای قوم من! از آن‌چه شرک می­ورزید، بیزارم؛ من، از روی اخلاص و گرایش به توحید به سوی کسی روی می­آورم که آسمان­ها و زمین را پدید آورده است. و من، جزو مشرکان نیستم».

لذا «لاإله‌إلاالله»، یعنی: هیچ معبود راستینی جز الله وجود ندارد و هرچه جز او پرستش می‌شود، باطل است. برادرانم! شگفتا که روز رستاخیز، هم بت‌ها و معبودان باطلی که جز الله می‌پرستند، هیزمِ دوزخ خواهند بود و هم کسانی که این‌ها را عبادت می‌کنند؛ یعنی: همه‌ی این‌ها با معبودان باطلشان همانند هیزم در آتش دوزخ می‌سوزند:

﴿إِنَّكُمۡ وَمَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمۡ لَهَا وَٰرِدُونَ ٩٨ لَوۡ كَانَ هَٰٓؤُلَآءِ ءَإلهةٗ مَّا وَرَدُوهَاۖ وَكُلّٞ فِيهَا خَٰلِدُونَ ٩٩﴾ [الانبياء: ٩٨، ٩٩]

بی‌گمان شما و معبودانی که جز الله می‌پرستید، هیزم دوزخید و همگی شما وارد دوزخ خواهید شد. اگر این‌ها معبودان راستینی بودند، هرگز وارد دوزخ نمی‌شدند و همگی در آن جاودانه می‌مانند.

آری؛ آیا به‌راستی اگر این بت‌ها معبودان برحقی بودند، وارد دوزخ می‌شدند؟ آیا در این صورت سزاوار بود که عبادت‌کنندگانشان به دوزخ بروند؟ هنگامی‌که این آیات نازل شد، مشرکان کوشیدند تا شبهه‌افکنی کنند؛ گفتند: نصارا، عیسی بن مریم را می‌پرستند؛ پس عیسی نیز وارد دوزخ خواهد شد. لذا الله متعال این آیات را نازل فرمود:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ سَبَقَتۡ لَهُم مِّنَّا ٱلۡحُسۡنَىٰٓ أُوْلَٰٓئِكَ عَنۡهَا مُبۡعَدُونَ ١٠١ لَا يَسۡمَعُونَ حَسِيسَهَاۖ وَهُمۡ فِي مَا ٱشۡتَهَتۡ أَنفُسُهُمۡ خَٰلِدُونَ ١٠٢ لَا يَحۡزُنُهُمُ ٱلۡفَزَعُ ٱلۡأَكۡبَرُ وَتَتَلَقَّىٰهُمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ هَٰذَا يَوۡمُكُمُ ٱلَّذِي كُنتُمۡ تُوعَدُونَ ١٠٣﴾ [الانبياء: ١٠١، ١٠٣]

همانا کسانی که پیش‌تر، از سوی ما برایشان نیکی مقرر شد، از دوزخ دور می‌مانند؛ صدای دوزخ را نمی‌شنوند و از نعمت‌هایی که دلشان بخواهد، برای همیشه بهره‌مند هستند. رنج و سختی بزرگ (رستاخیز) آنان را اندوهگین نمی‌کند و فرشتگان به استقبالشان می‌آیند (و می‌گویند:) این، همان روزی‌ست که وعده‌اش را به شما می‌دادند.

عیسی بن مریم یکی از کسانی‌ست که از سوی الله متعال برایشان بهشت برین مقرر شده است؛ زیرا او، یکی از پیامبران اولوالعزم می‌باشد. لذا باید دانست که هر چیز و هر کسی که جز الله پرستش می‌شود، باطل است؛ فرقی نمی‌کند که ماه و ستاره باشد یا یک بنده‌ی نیک و شایسته یا یک رییس و فرمانروا. آن‌چه جز الله پرسش شود، هم خودش باطل است و هم پرستش وی. «لاإله‌إلاالله»، حاوی اخلاصی‌ست که عبادت، جز با آن درست نیست؛ عبارت پس از آن، یعنی «محمد رسول‌الله» نیز اذعان به رسالت محمد مصطفی است و این دو عبارت با هم، اساسی‌ترین و نخستین رکن اسلام می‌باشد.

و اما دومین رکن اسلام، ادای نماز است؛ به‌اجماع مسلمانان، نمازهای فرض، همان نمازهای پنج‌گانه است: صبح، ظهر، عصر، مغرب و عشا؛ گفتنی‌ست که نماز جمعه، ذیلِ نماز ظهر می‌گنجد. و درباره‌ی سایر نمازها اختلاف نظر وجود دارد:

علما درباره‌ی نماز «وتر»، اختلاف دیدگاه دارند که آیا واجب است و انسان با ترکِ آن گنهکار می‌شود یا سنت است؟ این موضوع، شرح و تفصیل دارد: اگر کسی به قیام یا نماز شب عادت داشته باشد، نماز وتر بر او واجب است و در غیر این صورت، نماز وتر بر او واجب نیست. البته قول راجح، این است که نماز وتر واجب نیست.

درباره‌ی «نماز کسوف» (خورشیدگرفتگی) نیز اختلاف نظر وجود دارد؛ برخی از علما آن‌را واجب دانسته‌اند و برخی از علما گفته‌اند: واجب نیست. اما قول راجح، این است که واجب می‌باشد؛ زیرا پیامبر به نماز کسوف دستور داد و هنگامی‌که خورشید گرفت، پریشان و نگران شد و نمازی گزارد که پیش‌تر همانندِ آن‌را به جا نیاورده بود. گفتنی‌ست که نماز کسوف، فرض کفایه است؛ یعنی اگر تعدادی از ساکنان شهر نماز کسوف بخوانند، از دیگران ساقط می‌شود.

درباره‌ی «تحیة‌المسجد» اختلاف است که آیا واجب می‌باشد یا خیر؟ دیدگاهی که تحیۀ‌المسجد را واجب می‌داند، قوی‌تر است؛ اما نمی‌توان این را قطعی دانست. چون احادیثی وجود دارد که بیان‌گر عدم وجوب تحیۀ‌المسجد است؛ مانند آمدن امام در روز جمعه؛ چنان‌که پیامبر روز جمعه وارد مسجد شد و بدون این‌که تحیۀ‌المسجد بخواند، روی منبر رفت و سخنرانی کرد. هم‌چنین اخبار و روایت‌هایي در دست می‌باشد که بیان‌گر واجب نبودن تحیۀ‌المسجد است.

علما درباره‌ی حکم نمازهای دو عید نیز اختلاف دیدگاه دارند؛ برخی از علما نمازهای عیدین را واجب دانسته‌اند و شماری دیگر، سنت. و برخی دیگر از علما گفته‌اند: فرض کفایه است. لذا فقط بر وجوب نمازهای پنج‌گانه و نیز نماز جمعه که در ذیل نماز ظهر می‌گنجد، اجماع و اتفاق نظر وجود دارد.

«اقامه‌ی نماز» بدین معناست که انسان نماز را سرِ وقت و با رعایت همه‌ی شرایط، ارکان، واجبات و نیز مستحباتِ آن به‌جای آورَد.

و پرداخت زکات، به معنای دادن زکات به افراد و گروه‌های مستحق می‌باشد که در قرآن کریم بیان شده است. زکات، سهم یا بخشی از مال و داراییِ شماست که الله متعال در طلا، نقره، پولِ نقد و کالاهای تجاری، و آن‌چه که از زمین حاصل می‌شود و نیز در دام‌ها تعیین کرده است؛ لذا این سهم، به همه‌ی اموال و دارایی‌های مسلمان تعلق نمی‌گیرد. لذا بر مسلمان واجدِ شرایط، یعنی بر صاحبِ نصاب، واجب است که زکات اموالش را به کسانی که الله متعال تعیین نموده، بدهد:

﴿إِنَّمَا ٱلصَّدَقَٰتُ لِلۡفُقَرَآءِ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱلۡعَٰمِلِينَ عَلَيۡهَا وَٱلۡمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمۡ وَفِي ٱلرِّقَابِ وَٱلۡغَٰرِمِينَ وَفِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِۖ فَرِيضَةٗ مِّنَ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ ٦٠﴾ [التوبة: ٦٠]

زکات، ویژه­ی نیازمندان(فقرا)، و مستمندان (مساکین)، و کارگزاران زکات و کسانی‌ست که باید از آنان دل‌جویی شود و نیز در راه آزاد کردن بردگان، و کمک به بدهکاران و مجاهدانِ راه الله و در راه ماندگان می‌باشد که به عنوان فریضه­ای از سوی الله (صادر شده) است. و الله، دانای حکیم است.

و اما حج بیت‌الله بدین معناست که مسلمان به‌قصد انجام مناسک حج رهسپار مکه شود. الله متعال، حج را در سال نُهم یا دهم هجری بر مسلمانان فرض فرمود.

روزه‌ی ماه رمضان، یکی دیگر از ارکان اسلام است؛ رمضان، همان ماهی‌ست که در بین ماه‌های شعبان و شوال قرار دارد. روزه‌ی این ماه در سال دوم هجری فرض شد.

این‌ها ارکان اسلام است؛ هرکس به آن‌ها پای‌بند باشد، مسلمان می‌باشد و دینش را بر پایه و اساس استواری بنا نهاده است. و هرکه به این ارکان عمل نکند، یا فاسق است و یا کافر؛ یعنی: کسی که شهادتین را نگوید، کافر است؛ هم‌چنین کسی که نماز نخوانَد، کافر می‌باشد. و آن‌که زکات نمی‌دهد، فاسق است؛ ترک حج و روزه‌ی ماه رمضان نیز فسق است.

\*\*\*

1083- وعنه قَالَ: قال رَسُول اللهِ: «أُمِرْتُ أنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أنْ لا إله إلا اللهُ، وأنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ، وَيُقِيمُوا الصَّلاَةَ، وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ، فَإذَا فَعَلُوا ذَلِكَ، عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ، إلا بِحَقِّ الإسْلاَمِ، وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللهِ». [متفق عليه]([[57]](#footnote-57))

**ترجمه:** عبدالله بن عمر$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «(از سوي الله) مأموریت یافته‌ام که با مردم پیکار کنم تا این‌که گواهی دهند که معبود راستینی جز الله وجود ندارد و محمد فرستاده‌ی اوست و نماز را برپا دارند و زکات دهند؛ آن‌گاه که چنین کردند، خون‌ها و اموالشان را جز در مواردی که اسلام تعیین کرده است، از من مصون داشته‌اند و حسابشان با الله متعال است».

**شرح**

نووی/ در کتابش «ریاض‌الصالحین» در باب پای‌بندی بر نمازهای پنج‌گانه، حدیثی بدین مضمون آورده است که عبدالله بن عمر$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «(از سوي الله) مأموریت یافته‌ام که با مردم پیکار کنم تا این‌که گواهی دهند که معبود راستینی جز الله وجود ندارد و محمد فرستاده‌ی اوست و نماز را برپا دارند و زکات دهند».

این مأموریت از سوی الله متعال به پیامبر داده شد؛ یعنی همان ذاتی که مردم را آفریده است و هرگونه که بخواهد، در مُلک خود تصرف می‌کند، فرستاده‌اش را مأمور پیکارِ با این‌ها قرار داد. و این، حق پروردگار است که به پیکار با مردم فرمان دهد تا این‌که مسلمان شوند و چون اسلام بیاورند، دست از آنان برداشته می‌شود و در پناهِ اسلام قرار می‌گیرند. چنان‌که الله متعال می‌فرماید:

﴿قَٰتِلُواْ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَلَا بِٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ ٱلۡحَقِّ مِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ حَتَّىٰ يُعۡطُواْ ٱلۡجِزۡيَةَ عَن يَدٖ وَهُمۡ صَٰغِرُونَ ٢٩﴾ [التوبة: ٢٩]

با آن دسته از اهل کتاب که به الله و روز قیامت ایمان نمی­آورند و آن‌چه را الله و پیامبرش حرام نموده­اند، حرام نمی­شمارند و دین حق را نمی­پذیرند، پیکار نمایید تا به دست خویش و با خفت و خواری جزیه بپردازند.

در حدیث بریده بن طفیل آمده است: پیامبر هرگاه فرماندهی را بر لشکر یا دسته‌ای از مجاهدان می‌گماشت، ابتدا او را به رعایت تقوای الاهی سفارش می‌فرمود. در ادامه‌ی این حدیث آمده است: «و چون می‌خواستند جزیه دهند، از آنان بپذیر و دست از آن‌ها بردار». بنابراین در پیکار با کفار، دو هدف دنبال می‌شود: یکی این‌که اسلام بیاورند و دیگری، این‌که به دست خویش و با خفت و خواری جزیه بپردازند؛ اما اگر هیچ‌یک از این دو گزینه را نپذیرفتند، بر مسلمانان واجب است که با آنان پیکار کنند. جنگیدن مسلمانان با کافران، به فرمان الله متعال است که پروردگار مسلمانان و پروردگار مشرکان می‌باشد؛ اگر مسلمانان حق دارند که از دین خویش جانب‌داری کنند و نسبت به آن غیرت داشته باشند، اما پیکارشان با کافران، از روی تعصب به‌خاطر دینشان نیست؛ زیرا دین، دین الله می‌باشد و دین غیرمسلمانان، باطل و غیرقابل قبول است و الله متعال از هیچ کس دینی جز اسلام را نمی‌پذیرد؛ همان‌گونه که می‌فرماید:

﴿وَمَن يَبۡتَغِ غَيۡرَ ٱلۡإِسۡلَٰمِ دِينٗا فَلَن يُقۡبَلَ مِنۡهُ وَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٨٥﴾

[آل عمران: ٨٥]

و هر کس دینی جز اسلام بجوید، هرگز از او پذیرفته نمی­­شود و در آخرت جزو زیان­­کاران خواهد بود.

رسول الله فرمود: «آن‌گاه که چنین کردند»؛ یعنی: زمانی‌که شهادتین را گفتند، نماز را برپا کردند و زکات دادند، «خون‌ها و اموالشان را جز در مواردی که اسلام تعیین کرده است، از من مصون داشته‌اند و حسابشان با الله متعال است». از اين‌رو ابوبكر صدیق با کسانی که از پرداخت زکات سرتافتند، پیکار کرد. حتی برخی از صحابه# از جمله عمر فاروق از او خواستند که فعلاً کاری با مانعین زکات نداشته باشد ؛ اما ابوبکر صدیق بر پیکار با آنان پافشاری نمود و فرمود: «به الله سوگند اگر از دادن بزغاله - یا زانوبند شتر- که به‌عنوان زکات به رسول‌الله می‌دادند، سر بتابند، با آنان می‌جنگم». عمر می‌گوید: «به خدا سوگند بلافاصله يقين كردم كه خداي متعال، سينه‌ي ابوبكر را براي جهاد گشوده (و او را براي اين كار مصمم فرموده) و دانستم كه درست و سزاوار نيز همين است».([[58]](#footnote-58))

لذا حدیث ابن‌عمر$ بیان‌گر اهمیت نماز است و نشان می‌دهد که اگر مردم نماز نخوانند، با آنان پیکار می‌شود تا این‌که نماز بگزارند.

\*\*\*

1084- وعن مُعاذٍ قال: بعَثَنِي رسولُ‌الله فقال: «إنَّكَ تَأْتِي قوْمًا مِنْ أَهْلِ الْكِتَاب، فادْعُهُمْ إِلَى شهادة أَنْ لا إله إلاَّ الله، وأَنِّي رسولُ‌الله فإِنْ هُمْ أَطاعُوا لِذَلِك، فَأَعْلِمهُمْ أَنَّ الله قَدِ افْترضَ علَيْهم خَمْسَ صَلَواتٍ في كُلِّ يومٍ وَلَيْلَةٍ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لِذلكَ، فَأَعلِمْهُمْ أَنَّ الله قَدِ افْتَرَضَ عَلَيهمْ صدَقَةً تُؤْخذُ مِنْ أَغنيائِهِمْ فَتُرَدُّ عَلَى فُقَرائهم، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لِذلك، فَإِيَّاكَ وكَرائِمَ أَمْوالِهم. واتَّقِ دعْوةَ الْمَظْلُومِ فَإِنَّهُ لَيْس بينها وبيْنَ الله حِجَابٌ». [متفقٌ عليه]([[59]](#footnote-59))

**ترجمه:** معاذ می‌گوید: رسول‌الله مرا (برای دعوت، به یمن) فرستاد و فرمود: «تو، نزد کسانی می‌روی که اهل کتاب‌اند؛ آنان را به گفتن شهادتین (اقرار به وحدانیت الله، و رسالت من) دعوت کن و چون شهادتین را گفتند، به آن‌ها خبر بده که الله در شبانه‌روز، پنج نماز بر آنان فرض کرده است؛ اگر پذیرفتند، به آن‌ها اعلام کن که الله، زکات را در اموالشان بر آنان فرض نموده که از ثروتمندان ایشان گرفته شده، به فقیرانشان داده می‌شود. اگر این فرمان را پذیرفتند، از گرفتن اموال قیمتیِ آن‌ها (به عنوان زکات) بپرهیز و از دعای مظلوم پروا کن؛ زیرا هیچ حجابی، میان الله و دعای مظلوم وجود ندارد».

**شرح**

مؤلف/ ماجرای مأموریت معاذ به سوی یمن را از زبان خودش نقل کرده است؛ رسول‌الله، معاذ را در سال دهم هجری به یمن فرستاد و به او فرمود: «تو نزد کسانی می‌روی که اهل کتاب هستند». و بدین‌سان او را از وضعیت مخاطبانش آگاه ساخت تا با آمادگی کامل نزدشان برود. زیرا آن‌ها اهل کتاب بودند و دانش و اطلاعاتی داشتند که آن‌ها را از مشرکان جاهل، متمایز می‌ساخت. از این‌رو کسی که می‌خواست آنان را دعوت دهد، باید آمادگی کامل می‌داشت تا سؤال‌هایشان را به نحو شایسته‌ای پاسخ دهد و موقعیت و وضعیت آن‌ها را درک کند و به بهترین شکل، با آنان به گفتگو بنشیند. سپس رسول‌الله به معاذ آموزش داد که در نخستین گام دعوت، آن‌ها را به توحید و رسالت، فرابخواند؛ چنان‌که به معاذ فرمود: «آنان را به گفتن شهادتین (اقرار به وحدانیت الله، و رسالت من) دعوت کن» تا اذعان کنند که تنها الله، شایسته‌ی عبادت است و هیچ چیز و هیچ‌کس جز او، شایسته‌ی عبادت و بندگی نیست و عبادت و پرستش غیرالله، باطل و مردود است. شهادتین، کلید ورود به اسلام است؛.این، بدین معنا نیست که فقط محمد مصطفی فرستاده‌ی الله می‌باشد؛ بلکه پیش از او نیز پیامبرانی چون: موسی، هود و عیسی و... آمده‌اند؛ اما رسول‌الله آخرین پیام‌آور الاهی‌ست و شریعتش، ناسخِ شریعت‌های گذشته می‌باشد و هیچ پیامبری پس از او، برانگیخته نمی‌شود و تنها شریعت و آیین اسلام است که موردِ قبول الله متعال می‌باشد.

پیامبر در ادامه‌ی این حدیث به معاذ فرمود: «و چون شهادتین را گفتند، به آن‌ها خبر بده که الله در شبانه‌روز، پنج نماز بر آنان فرض کرده است». شاهدِ موضوع، همین بخشِ حدیث است. پیامبر افزود: «اگر پذیرفتند، به آن‌ها اعلام کن که الله، زکات را در اموالشان بر آنان فرض نموده است که از ثروتمندان ایشان گرفته شده، به فقیرانشان داده می‌شود». فرمود: «در اموالشان» که یکی از روایت‌های امام‌ بخاری/ می‌باشد. «زکات از ثروتمندان گرفته شده، به فقیران داده می‌شود». منظور از ثروتمندان، کسانی هستند که دارای نصاب زکات‌اند. این، تعریفِ «ثروتمند» در باب وجوب زکات است که مبنا، داشتنِ نصاب زکات می‌باشد؛ چنان‌که در باب اهل زکات، ثروتمند، کسی‌ست که دارایی‌اش برای یک سالِ خودش و خانواده‌اش کافی‌ست. در ادامه‌ی حدیث آمده است: «اگر این فرمان را پذیرفتند، از گرفتن اموال قیمتیِ آن‌ها (به عنوان زکات) بپرهیز»؛ یعنی: اموال متوسطِ آنان را به عنوان زکات بپذیر. به عبارت دیگر: در گرفتن زکات، نه کوتاهی کن و نه ستم. بلکه عادلانه، زکات بگیر. زیرا اگر بهترین اموال آنان را به عنوان زکات تصرف کنی، در حقشان ستم نموده‌ای و این، باعث خواهد شد که در حقّ تو بددعایی کنند. لذا «از دعای مظلوم بترس که هیچ مانعی میان الله و دعای مظلوم وجود ندارد». الله متعال، دعای ستم‌دیده را می پذیرد؛ هرچند که کافر باشد. وقتی آدمِ ستم‌دیده دعا می‌کند و از الله کمک می‌خواهد، حتی اگر کافر باشد، الله انتقامش را دیر یا زود از ستم‌کار می‌گیرد؛ و این، از جهت اقامه‌ی عدل می‌باشد. چراکه الله متعال، عادل‌ترین حاکم و دادگرترین داور است و از کمالِ حکمت او، دادگری در میان بندگانش می‌باشد؛ لذا حقّ مظلوم را از ظالم می‌ستاند. شاهد موضوع، این است که رسول‌الله فرمود: «...به آن‌ها خبر بده که الله در شبانه‌روز، پنج نماز بر آنان فرض کرده است».

\*\*\*

1085- وعن جابرٍ قالَ: سَمِعْتُ رسولَ الله يَقُولُ: «إنَّ بَيْنَ الرَّجُلِ وَبَيْنَ الشِّرْكِ والْكُفْرِ، تَرْكَ الصَّلاَةِ». [روایت مسلم]([[60]](#footnote-60))

**ترجمه:** جابر می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «فاصله‌ی میان هر شخص و شرک و کفر، نماز است».([[61]](#footnote-61))

1086- وعن بُرَيْدَةَ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «العَهْدُ الَّذِي بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ الصَّلاَةُ، فَمَنْ تَرَكَهَا فَقَدْ كَفَرَ». [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حسن صحیح می‌باشد.]([[62]](#footnote-62))

**ترجمه:** بریده می‌گوید: پیامبر فرمود: «فرقی که میان ما و مشرکان و کافران می‌باشد، نماز است؛ هرکس، نماز را ترک کند، به‌قطع کافر شده است».

1087- وعن عبد الله بن شقيق التَّابِعيِّ المتفق عَلَى جَلاَلَتِهِ رَحِمهُ اللهُ، قَالَ: كَانَ أصْحَابُ محَمَّدٍ لا يَرَوْنَ شَيْئاً مِنَ الأعْمَالِ تَرْكُهُ كُفْرٌ غَيْرَ الصَّلاَةِ. [ترمذی، این روایت را با اِسناد صحیح در کتاب الایمان آورده است.]([[63]](#footnote-63))

**ترجمه:** عبدالله بن شقیق تابعی/ که ارجمندی‌اش مورد اتفاق است، می‌گوید: «اصحاب محمد ترک هیچ عملی، جز ترک نماز را کفر نمی‌دانستند».

**شرح**

هر یک از این احادیث، هشداری درباره‌ی ترک نماز است؛ هم حدیث جابر و هم حدیث بریده$. حدیثی که جابر از پیامبر روایت کرده، بدین مضمون است که: «نماز، فاصله‌ی هر شخصی با کفر و شرک است و اگر نماز را ترک کند، دیگر، با کفر و شرک فاصله‌ای ندارد»؛ یعنی کافر و مشرک شده است. در حدیث بریده آمده است: پیامبر فرمود: «فرقی که میان ما و مشرکان و کافران می‌باشد، نماز است؛ هرکس، نماز را ترک کند، به‌قطع کافر شده است».

این دو حدیث، به‌روشنی بیان‌گر این است که آدمِ بی‌نماز (تارک‌الصلاة) کافر، و از دایره‌ی اسلام خارج می‌باشد؛ کسی که نماز نمی‌خواند، از یهود و نصارا بدتر است. ذبیحه‌ی یهود و نصارا جایز است؛ اما گوشت حیوانی که بی‌نماز سر می‌بُرَد، حلال نیست.

اگرچه ازدواج با زن یهودی یا نصرانی برای مرد مسلمان جایز است، اما برایش جایز نیست که با زنِ بی‌نماز ازدواج کند.

یهود و نصارا بر اساس پیمان یا امان و یا ذمه، در دین خود آزادند؛ اما آدمِ بی‌نماز نباید بر ترک نماز، باقی بماند؛ یعنی به او گفته می‌شود: نماز بخوان؛ و گرنه، تو را می‌کُشیم. این، نشان می‌دهد که تارک‌الصلاۀ از یهود و نصارا نیز بدتر است؛ اما امروزه مردم به این موضوع اهمیت نمی‌دهند. گفتنی‌ست: اگر کسی نماز را ترک کند و سپس عقد نکاحش با زنی بسته شود، این نکاح، نادرست و باطل می‌باشد و چنان‌چه با آن زن هم‌بستری نماید، با او زنا کرده است. پناه بر الله. هم‌چنین اگر زمانی که عقد نکاح بسته می‌شود، به نماز پاي‌بند است و بعدها نماز را کنار می‌گذارد، عقد نکاح فسخ می‌گردد و واجب است که او را از زنِ مسلمان جدا کنند؛ مگر این‌که توبه نماید و به دین اسلام باز گردد که در این‌صورت بر نکاحش ابقا می‌شود. ناگفته نماند که اگر کسی بر ترک نماز بمیرد، نه او را غُسل می‌دهند و نه او را کفن می‌کنند؛ هم‌چنین بر او نماز نمی‌گزارند و او را در قبرستانِ مسلمانان دفن نمی‌کنند و برایش رحمت و آمرزش نمی‌خواهند و روز رستاخیز شفاعت پیامبر به او نمی‌رسد؛ اما با جنازه‌ی بی‌نماز چه کنیم؟ آیا لاشه‌اش را رها کنیم تا خوراک سگ‌ها شود؟ خیر؛ زیرا این، برای نزدیکانش رنج‌آور است. لذا جنازه‌اش را به بیرون شهر یا به دشت و بیابان می‌بریم و گودالی حفر می‌کنیم و لاشه‌ی آدمِ بی‌نماز را با لباس‌هایش در چاله‌ی حفرشده می‌اندازیم و رویش خاک می‌ریزیم تا گَندَش همه جا را برندارد. البته اگر از بابتِ تأثر و افسوسِ خانواده‌اش نگران نبودیم، لاشه‌اش را روی زمین رها می‌کردیم تا خوراک سگ‌ها شود؛ اما برای این‌که بوی تعفنش همه جا را نگیرد و مایه‌ی ناراحتیِ مردم یا آزردگیِ خاطر نزدیکانش نشود، او را بدون غسل و کفن، با خاک می‌پوشانیم.

به فرموده‌ی پیامبر، آدم بی‌نماز روز رستاخیز با فرعون، هامان، قارون و ابی بن خلف برانگیخته می‌شود. لذا روشن شد که ترک نماز، گناهِ بسیار بزرگی‌ست و انسان را از دایره‌ی اسلام خارج می‌کند. هم‌چنین بر انسان واجب است که آدمِ بی‌نماز را از قبرستانِ مسلمانان دور کند؛ نه این‌که با علمِ به بی‌نماز بودن وی، مسلمانان را به حضور در نماز جنازه‌اش فرا بخواند. این، جفا و تزویر در حقّ مسلمانان است؛ اگرچه گناهی بر آن‌ها نیست. زیرا از بی‌نماز بودن میّتی که بر او نماز خوانده‌اند، بی‌اطلاع بوده‌اند و گناهش بر کسی‌ست که با وجودِ آگاهی از بی‌نماز بودن میّت، جنازه‌اش را نزد مسلمانان برده است تا بر او نماز بخوانند. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰٓ أَحَدٖ مِّنۡهُم مَّاتَ أَبَدٗا وَلَا تَقُمۡ عَلَىٰ قَبۡرِهِۦٓۖ إِنَّهُمۡ كَفَرُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَمَاتُواْ وَهُمۡ فَٰسِقُونَ ٨٤﴾ [التوبة: ٨٤]

و بر جنازه­ی هیچ‌یک از آنان نماز مخوان و بر قبرشان نایست. چراکه آنان به الله و پیامبرش کفر ورزیدند و در حالی مردند که فاسق و گمراه بودند.

باید بدانید که اگر یکی از نزدیکان شما بی‌نماز باشد و بمیرد، بنا بر دیدگاه بیش‌تر علما، چیزی از میراثش برای شما جایز نیست؛ هم‌چنان‌که اگر او پیش از شما بمیرد، از شما ارث نمی‌برد. مثلاً: اگر کسی بمیرد و پسری بی‌نماز و پسرعمویی نمازخوان داشته باشد، آن پسر ارث نمی‌برد؛ اما پسرعمویِ میّت که دورتر است، ارث می‌برد. هم‌چنین اگر پسری نمازخوان و ثروتمند پیش از پدرِ بی‌نمازش بمیرد و عموی مسلمان و نمازخوانی داشته باشد، ارثش به عمویش می‌رسد؛ نه به پدرش؛ زیرا پیامبر فرموده است: «لا يَرِثُ الْمُسْلِمُ الْكَافِرَ، وَلا الْكَافِرُ الْمُسْلِمَ». یعنی: «نه مسلمان، از کافر ارث می‌برد و نه کافر از مسلمان».

متون کتاب و سنت و اجماع صحابه# بیان‌گر این است که بی‌نماز، کافر می‌باشد؛ همان‌گونه که شقیق بن عبدالله تابعی/ گفته است: «اصحاب پیامبر ترک هیچ عملی، جز ترک نماز را کفر نمی‌دانستند». نووی/ درباره‌ی شقیق بن عبدالله می‌گوید: همه، اتفاق نظر دارند که او گرامی، ثقه، عادل و شایسته است. علمای متأخر ما نیز مانند علامه عبدالعزیز بن باز/ نیز بر این باورند که تارک‌الصلاۀ، کافر و بیرون از دایره‌ی اسلام می‌باشد و حکمِ مرتد را دارد؛ اما متأسفانه بسیاری از مردم در این‌باره سستی نشان می‌دهند. از الله متعال می‌خواهیم که ما را به سویی که خیر و صلاح ما در آن‌است، رهنمون شود.

\*\*\*

1088- وعن أبي هريرة قال: قال رَسُول اللهِ: «إنَّ أوَّلَ مَا يُحَاسَبُ بِهِ العَبْدُ يَوْمَ القِيَامَةِ مِنْ عَمَلِهِ صَلاَتُهُ، فَإنْ صَلَحَتْ، فَقَدْ أفْلَحَ وأَنْجَحَ، وَإنْ فَسَدَتْ، فَقَدْ خَابَ وَخَسِرَ، فَإنْ انْتَقَصَ مِنْ فَرِيضَتِهِ شَيْءٌ، قَالَ الرَّبُ: انْظُرُوا هَلْ لِعَبدي من تطوّعٍ، فَيُكَمَّلُ بِهَا مَا انْتَقَصَ مِنَ الفَرِيضَةِ؟ ثُمَّ تَكُونُ سَائِرُ أعْمَالِهِ عَلَى هَذَا». [ترمذی این حدیث را روايت كرده و گفته است: حديثي حسن می‌باشد.]([[64]](#footnote-64))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «نخستین عملی که بنده در روز رستاخیز درباره‌ی آن محاسبه می‌شود، نمازِ اوست که اگر درست باشد، رستگار و پیروز است و اگر باطل و نادرست باشد، ناکام و زیان‌کار است؛ اگر کمی و کاستی در نمازهای فرضش وجود داشته باشد، پروردگار می‌فرماید: بنگرید که آیا بنده‌ام نوافلی دارد که با آن، کاستی‌های فرایضش جبران شود؟ سپس سایر اعمالش نیز بر همین اساس محاسبه می‌گردد».

**شرح**

اين، آخرین حدیث در باب فضیلت نماز و تهدید سخت نسبت به ترک آن می‌باشد. در این حدیث آمده است: «حسابرسی به اعمال بنده در روز رستاخیز با محاسبه‌ی نمازش آغاز می‌شود؛ اگر نمازش درست باشد، رستگار و پیروز می‌گردد». گفتنی‌ست: از میانِ اعمال و کارهایی که حقّ خداوندی‌ست، نخستین پرسش درباره‌ی نماز است؛ اما درباره‌ی حقوق انسان‌ها نسبت به یک‌دیگر، پیش از همه درباره‌ی قتل و کشتار سؤال می‌شود و سپس سایر اعمال انسان‌ها، مورد حسابرسی قرار می‌گیرد. اگر نمازِ بنده، کامل و درست باشد، رستگار و کامروا می‌شود و چنان‌چه نمازش باطل و نادرست باشد، ناکام و زیان‌کار است؛ اگر در نمازهای فرضِ بنده، کمی و کاستی وجود داشته باشد، الله می‌فرماید: بنگرید که آیا بنده‌ام نوافلی دارد که با آن، کاستی‌های فرایضش جبران شود؟ سپس سایر اعمالش نیز بر همین اساس محاسبه می‌گردد. لذا از لطف و رحمتِ بی‌کرانِ الله متعال است که نوافل و سنت‌های قبل و بعد از نمازهای فرض را تشریع فرموده است و ما می‌توانیم جز در اوقات ممنوع، نماز نفل بخوانیم؛ به‌قطع در نماز همه، کسر و کم‌بود یا خللی وجود دارد که با این نوافل جبران می‌شود: چهار رکعت نماز سنت، پیش از ظهر که با دو سلام ادا می‌شود و دو رکعت نیز پس از فرضِ ظهر؛ دو رکعت سنت صبح، نماز شب، نماز وتر، نماز چاشت؛ همه‌ی این‌ها نوافلی‌ست که بر اجر و پاداش نمازگزار می‌افزاید یا کاستی و خللِ موجود در نمازهای فرضش را جبران می‌کند. این، از لطف بی‌کرانِ الله می‌باشد. از او می‌خواهیم که به همه‌ی ما توفیق شکر و سپاس نعمت‌هایش را عنایت بفرماید و توفیقمان دهد که او را به‌نیکی عبادت کنیم.

\*\*\*

194- باب: فضیلت صف اول و امر به کامل کردن صف‌های جلوتر و نیز برابر نمودن صف‌ها و به‌هم پیوستن نمازگزاران (پُر کردن فاصله‌ها)

1089- عن جابرِ بْنِ سَمُرَةَ$ قَالَ: خَرَجَ عَلَيْنَا رسول الله فَقال: «ألا تَصُفُّونَ كَمَا تَصُفُّ المَلائِكَةُ عِندَ رَبِّهَا؟» فَقُلنَا: يَا رَسُول اللهِ، وَكَيفَ تَصُفُّ المَلائِكَةُ عِندَ رَبِّهَا؟ قَالَ: «يُتِمُّونَ الصُّفُوفَ الأُوَلَ، وَيَتَرَاصُّونَ في الصَّفِّ». [روایت مسلم]([[65]](#footnote-65))

**ترجمه:** جابر بن سمره$ می‌گوید: رسول‌الله نزدمان آمد و فرمود: «چرا آن‌گونه که فرشتگان نزد پروردگارشان به صف می‌ایستند، صف نمی‌بندید؟» گفتیم: ای رسول‌خدا! فرشتگان نزد پروردگارشان چگونه صف می‌بندند؟ فرمود: «صف‌های جلو را به‌ترتیب کامل می‌کنند و در صف‌، کنار هم قرار می‌گیرند و به هم می‌چسبند (و جای خالی نمی‌گذارند)».

1090- وَعَن أَبي هريرة أنَّ رسول الله قَالَ: «لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا في النِّدَاءِ والصَّفِ الأَوَّلِ، ثُمَّ لَمْ يَجِدُوا إِلا أنْ يَسْتَهِمُوا عَلَيْهِ لاسْتَهَمُوا». [متفق عليه]([[66]](#footnote-66))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «اگر مردم از فضیلت اذان و صف اول آگاه بودند و برای دست‌یابی به آن چاره‌ای جز قرعه‌کشی نداشتند، به‌قطع قرعه‌کشی می‌کردند».

**شرح**

نووی/ در کتابش «ریاض‌الصالحین» بابی در فضیلت صف نخست و برابر نمودن صف‌ها و تکمیل آن‌ها به‌ترتیب گشوده و در این باب به مسایل مذکور پرداخته و احادیثی در این‌باره آورده است؛ از جمله حدیثی بدین مضمون که جابر بن سمره$ می‌گوید: رسول‌الله نزدمان آمد و فرمود: «چرا آن‌گونه که فرشتگان نزد پروردگارشان به صف می‌ایستند، صف نمی‌بندید؟»

فرشتگان، عبادت‌های گوناگونی دارند و آن‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿وَلَهُۥ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ وَمَنۡ عِندَهُۥ لَا يَسۡتَكۡبِرُونَ عَنۡ عِبَادَتِهِۦ وَلَا يَسۡتَحۡسِرُونَ ١٩ يُسَبِّحُونَ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ لَا يَفۡتُرُونَ ٢٠﴾ [الانبياء: ١٩، ٢٠]

از عبادتش سر نمی‌تابند و خسته نمی‌شوند؛ شب و روز تسبيح مى‏گويند و سستی نمی‌کنند.

نفرمود: در بخشی از شب و روز، تسبیح می‌گویند؛ بلکه آن‌ها همواره و در همه‌ی اوقات، مشغول تسبیح‌اند و از جمله‌ی عبادت‌هایشان، این است که نزد الله صف می‌بندند؛ همان‌گونه که الله متعال از زبان فرشتگان می‌فرماید:

﴿وَإِنَّا لَنَحۡنُ ٱلصَّآفُّونَ ١٦٥ وَإِنَّا لَنَحۡنُ ٱلۡمُسَبِّحُونَ ١٦٦﴾ [الصافات : ١٦٥، ١٦٦]

و ما همگی (برای اجرای فرمان الله) به صف ایستاده‌ایم. و ما همگی تسبیح‌گوییم.

اما فرشتگان چگونه صف می‌بندند؟ پیامبر چگونگی صف بستن فرشتگان را بیان نموده و فرموده است: «صف‌های جلو را به‌ترتیب کامل می‌کنند و در صف‌، کنار هم قرار می‌گیرند و به هم می‌چسبند (و جای خالی نمی‌گذارند)».

این، سنت و روش ایستادن فرشتگان در نزد الله می‌باشد؛ پس شایسته است که بنا بر رهنمود رسول‌الله ما نیز هنگام نماز به همین شکل صف ببندیم و به هم بچسبیم و هیچ جایی را خالی نگذاریم؛ بلکه برای دست‌یابی به صف نخست تلاش کنیم و بکوشیم که همواره در صفِ اول قرار بگیریم؛ زیرا همان‌گونه که در حدیث ابوهریره آمده است، رسول‌الله فرمود: «اگر مردم از فضیلت اذان و صف اول آگاه بودند و برای دست‌یابی به آن چاره‌ای جز قرعه‌کشی نداشتند، به‌قطع قرعه‌کشی می‌کردند». این، بیان‌گر فضیلت صف نخست است و نشان می‌دهد که صف‌ها باید پُر و به‌هم پیوسته باشند و تا صف‌ِ جلو کامل نشده است، بستنِ صف بعدی، پسندیده نیست.

لذا در بستن صف‌ها، سه نکته حایز اهمیت است:

1. تا صفِ جلو کامل نشده است، نباید در صف بعدی بایستیم.
2. صف‌ها باید برابر و در یک خط باشند.
3. نمازگزاران باید به هم بچسبند و فاصله ای در میان آن‌ها نباشد؛ بدین‌سان که هر نمازگزاری، پا و شانه‌اش را به پا و شانه‌ی نمازگزاری که در کنارِ اوست، بچسباند؛ زیرا اگر اندکی نیز از یک‌دیگر فاصله داشته باشند، شیاطین همانند بزغاله‌ها خود را در میانشان جای می‌دهند و حواسشان را پَرت می‌کنند؛ اما یادآوری دو نکته ضروری‌ست:

* منظور از به هم چسبیدن، این نیست که مزاحمِ دیگران شویم؛ بلکه منظور، این است که در کنار یک‌دیگر قرار بگیریم و هیچ جایی را در داخل صف، خالی نگذاریم.
* برای دست‌یابی به صف اول، رزرو کردن جا با کتاب یا جانماز و امثالِ آن، روا نیست؛ برخی برای گرفتنِ جا در صف اول، این کار را می‌کنند؛ انگار محلی را که رزرو کرده‌اند، ملکِ شخصیِ آنان است. حتی مشاهده شده که شخصی به مسجد می‌آید و در جایی که چیزی هم آن‌جا نبوده است، می‌نشیند؛ اندکی بعد شخصی دیگر می‌آید و اعتراض می‌کند که «چرا جای من را گرفته‌ای؟! این‌جا، جای من است». گویا آن‌جا را از جیب خود خریده است! مساجد، از آنِ الله متعال می‌باشد و هرکه زودتر به مسجد بیاید، حقّ تقدم دارد. لذا شایسته است که از چنین کارهایی بپرهیزیم؛ استادمان، علامه عبدالرحمن السعدی/ گفته است: رزرو کردن جا در مسجد، حرام می‌باشد؛ حتی برخی از علما گفته‌اند: بیمِ آن می‌رود که نمازِ چنین کسی، درست نباشد؛ زیرا کارَش به این می‌ماند که در مکانی غصبی نماز بخواند؛ لذا این‌که رسول‌الله فرمود: «اگر مردم از فضیلت اذان و صف اول آگاه بودند و برای دست‌یابی به آن چاره‌ای جز قرعه‌کشی نداشتند، به‌قطع قرعه‌کشی می‌کردند»، بدین معناست که انسان، زودتر به مسجد بیاید. یکی از بدی‌های رزرو کردن جا، این است که انسان، خیالش راحت می‌شود و با خود می‌گوید: جایِ من که رزرو است؛ لذا دیر به مسجد می‌رود و خیرِ فراوانی را از دست می‌دهد.

گفتنی‌ست: اگر کسی پیش از دیگران به مسجد آمد و بنا به ضرورتی مانند تلاوت قرآن یا خواندن نماز و حتی خوابیدن، ناگزیر شد که جایش را ترک کند، ایرادی ندارد که پس از انجام کارَش، به محل خویش بازگردد؛ زیرا حقّ اوست. البته باید پیش از این‌که صف‌ها بسته شود، به محلِ خود برگردد؛ نه این‌که از روی گردنِ مردم عبور کند. زیرا پیامبر مردی را دید که از روی گردن مردم می‌گذشت تا خود   
  
را به جلو برساند؛ رسول‌الله فرمود: «بنشین که به مردم آزار رساندی».

از حدیث ابوهریره چنین برمی‌آید که در شرایط خاص قرعه‌کشی در زمینه‌ی کارهایی که مایه‌ی تقرب به الله متعال است، جایز می‌باشد؛ یعنی: اگر مؤذنی تعیین نشده باشد و دو نفر با شرایط و ویژگی‌های یکسان بر سرِ این‌که کدام‌یک از آن‌ها اذان دهد، اختلاف پیدا کنند، در میان آن‌دو قرعه‌کشی می‌کنیم و قرعه به نام هرکه افتاد، همو اذان می‌گوید. اما متأسفانه امروزه مشاهده می‌شود که وقتی چند نفر با هم به مسافرت می‌روند یا در جایی هستند، برای اذان گفتن یک‌دیگر را تعارف می‌کنند؛ گویا از فضیلت اذان بی‌خبرند و نمی‌دانند که هر درخت و سنگ و کلوخی که صدای مؤذن را می‌شنود، روز قیامت به نفعش گواهی می‌دهد. پس همواره برای کسب این فضیلت، بکوشید و سعی کنید که برای اذان گفتن از دیگران سبقت بجویید. از الله متعال می‌خواهیم که ما را جزو پیش‌گامان کارهای نیک بگرداند و توفیقمان دهد که در انجام کارهای نیک از دیگران پیشی بگیریم؛ به‌یقین الله بر هر کاری تواناست.

\*\*\*

1091- وعنه قَالَ: قال رَسُول اللهِ: «خيْرُ صُفُوفِ الرِّجَالِ أوَّلُهَا، وَشَرُّهَا آخِرُهَا، وَخَيْرُ صُفُوفِ النِّسَاءِ آخِرُهَا، وَشَرُّهَا أوَّلُهَا». [روایت مسلم]([[67]](#footnote-67))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «بهترین صف‌های مردان، صف نخست است و بدترین صفِ آن‌ها، صفِ آخِر؛ و بهترین صفِ زنان، صف آخر می‌باشد و بدترینش، صف اول».

1092- وعن أبي سعيدٍ الخدرِيِّ أنَّ رَسُول اللهِ رأى في أصْحَابِهِ تَأَخُّراً، فَقَالَ لَهُمْ: «تَقَدَّمُوا فَأتَمُّوا بِي، وَلْيَأتَمَّ بِكُمْ مَنْ بَعْدَكُمْ، لا يَزَالُ قَوْمٌ يَتَأَخَّرُونَ حَتَّى يُؤَخِّرَهُمُ الله».[روایت مسلم]([[68]](#footnote-68))

**ترجمه:** ابوسعید خدری می‌گوید: رسول‌الله برخی از یارانش را دید که - به‌رغمِ خالی بودنِ صف‌های جلو- عقب ایستاده‌اند؛ فرمود: «جلو بیایید و به من اقتدا کنید و آنان‌که پشت سر شما هستند، به شما نزدیک شوند و پس از شما بایستند. برخی، همواره (در صف‌های) عقب می‌ایستند تا این‌که الله، آن‌ها را (از رحمتش یا از علاقه و رغبت به کارهای نیک) عقب می‌اندازد».

1093- وعن أبي مسعودٍ قال: كَانَ رسول الله يَمْسَحُ مَنَاكِبَنَا في الصَّلاَةِ، وَيَقُولُ: «اسْتَووا ولا تَخْتَلِفُوا فَتَخْتَلِفَ قُلُوبُكُمْ، لِيَلِيَنِي مِنْكُمْ أُولُو الأحْلاَمِ وَالنُّهَى، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ». [روایت مسلم]([[69]](#footnote-69))

**ترجمه:** ابومسعود می‌گوید: رسول‌الله - پیش از آغاز نماز- بر شانه‌هایمان دست می‌کشید (و آن‌ها را برابر می‌کرد و) می‌فرمود: «برابر بایستید و پس و پیش و نا‌منظم نایستید که دل‌هایتان دچار اختلاف می‌شود. افرادِ بالغ و عاقل، پشتِ سر و نزدیکِ من قرار بگیرند؛ سپس کسانی که در سن و دانش در درجه‌ی بعد هستند و سپس آنان‌که در سن و دانش در درجه‌ی بعد قرار دارند».

1094- وعن أنسٍ قال: قال رَسُولُ اللهِ: «سَوُّوا صُفُوفَكُمْ؛ فَإنَّ تَسْوِيَةَ الصَّفِّ مِنْ تَمَامِ الصَّلاَةِ». [متفق عليه]([[70]](#footnote-70))

وفي روايةٍ للبخاري: «فَإنَّ تَسْوِيَةَ الصُّفُوفِ مِنْ إقَامَةِ الصَّلاَةِ».

**ترجمه:** انس مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «صف‌هایتان را راست کنید که راست کردن صف‌ها، بخشی از کامل بودن نماز است».

و در روایتی از بخاری آمده است: «راست کردن صف‌ها، بخشی از اقامه‌ی نماز می‌باشد».

**شرح**

این احادیث، نشان می‌دهد که بهترین صف‌ مردان چه صفی‌ست و کدامین صف برای زنان بهتر است؟ چنان‌که ابوهریره می‌گوید: «بهترین صف‌های مردان، صف نخست است و بدترین صفِ آن‌ها، صفِ آخِر؛ و بهترین صفِ زنان، صف آخر می‌باشد و بدترینش، صف اول». زیرا صفوف زنان پس از صف‌های مردان قرار دارد و سنت نیز همین است. لذا نخستین صف زنان، به آخرین صف مردان نزدیک می‌باشد و از این‌رو نخستین صف زنان، بدترین صفِ آن‌ها به‌شمار می‌آید و چون آخرین صف زنان از صفوف مردان فاصله دارد، بهترین صفِ زنان محسوب می‌شود. اما برای مردان، هر چه در صف‌های جلوتر قرار بگیرند، بهتر است؛ زیرا رسول‌الله درباره‌ی عقب ایستادن مردان در صف‌ها فرموده است: «برخی، همواره (در صف‌های) عقب می‌ایستند تا این‌که الله، آن‌ها را (از رحمتش) عقب می‌اندازد». و این، خطر بزرگی برای انسان است که هرچه در صف‌های عقب‌تر بایستد، محبت و گرایش او به انجامِ همه‌ی کارهای نیک، کم‌تر و کم‌تر می‌شود. پس همواره سعی کنید که در صف‌های جلوتر قرار بگیرید و راهش، این است که زودتر به مسجد بیایید. حدیث ابوهریره که درباره‌ی بهترین صف مردان و برترین صف زنان می‌باشد، منوط به زمانی‌ست که زنان، مصلا یا مکان ویژه‌ای برای نماز نداشته باشند و پشت سر مردان نماز بخوانند؛ اگر مکانِ خاصی از مسجد به زنان اختصاص داده شود، در این صورت بهترین صفِ آن‌ها نیز، صف نخست است که به امام ، نزدیک‌تر می‌باشد و از مردان نیز دور هستند. سپس مؤلف/ حدیثی بدین مضمون آورده است که رسول‌الله بر شانه‌های یارانش دست می‌کشید و آن‌ها را در صف، برابر می‌کرد و می‌فرمود: «برابر بایستید و پس و پیش و بی‌نظم نایستید که دل‌هایتان دچار اختلاف می‌شود». و در آخرین حدیث آمده است که پیامبر به راست کردن صف‌ها فرمان می‌داد و می‌فرمود: «راست کردن صف‌ها، بخشی از کامل بودن نماز می‌باشد». و در روایتی دیگر آمده است: «راست کردن صف‌ها، بخشی از اقامه‌ی نماز است». پس دقت کنیم که صف‌هایمان را برابر و راست بگردانیم و صف‌ها را به‌ترتیب کامل کنیم و پس از پُر کردن صف‌های جلو، صف‌های پشت سر را ببندیم و در صف، کنار هم و بدون فاصله بایستیم که این امر، بخشی از کمالِ نمازمان است.

\*\*\*

1095- وعنه قَالَ: أُقِيمَتِ الصَّلاَةُ فَأقْبَلَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللهِ بِوَجْهِهِ، فَقَالَ: «أقِيمُوا صُفُوفَكُمْ وَتَرَاصُّوا؛ فَإنِّي أرَاكُمْ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِي». [روایت بخاری به همین لفظ؛ و نیز   
  
روایت مسلم با همین معنا]([[71]](#footnote-71))

وفي روايةٍ للبخاري: وَكَانَ أَحَدُنَا يُلْزِقُ مَنْكِبَهُ بِمَنْكِبِ صَاحِبِهِ وَقَدَمَهُ بِقَدَمِهِ.

**ترجمه:** انس می‌گوید: رسول‌الله پس از اقامه‌ی نماز رو به ما کرد و فرمود: «صف‌های نمازتان را راست و منظم کنید و به هم بچسبید؛ همانا من، شما را از پشت سرم می‌بینم».

در روایتی از بخاری آمده است: هر یک از ما شانه‌ی خود را به شانه‌ی بغل‌دستی‌اش و پای خود را به پای او می‌چسباند.

1096- عنْ أَبِي عبدِ الله النُّعْمَانِ بْنِ بَشيِرٍ$ قال: سمِعْتُ رسولَ الله يقول: «لَتُسَوُّنَّ صُفُوفَكُمْ أَوْ لَيُخَالِفَنَّ الله بَيْنَ وُجُوهِكمْ». [متفقٌ عليه]([[72]](#footnote-72))

وفي روايةٍ لِمْسلم: كان رسولُ اللُّه يُسَوِّي صُفُوفَنَا حَتَّى كأَنَّمَا يُسَوي بِهَا الْقِداحَ حَتَّى إِذَا رأَى أَنَّا قَدْ عَقَلْنَا عَنْهُ ثُمَّ خَرَجَ يَومًا، فقامَ حتَّى كَادَ أَنْ يكبِّر، فَرأَى رجُلا بادِياً صدْرُهُ فقال: «عِبادَ الله لَتُسوُّنَّ صُفوفَكُمْ أَوْ لَيُخَالِفَنَّ الله بيْن وُجُوهِكُمْ».

**ترجمه:** ابوعبدالله، نعمان بن بشیر$ می‌گوید: شنیدم که رسول‌الله فرمود: «صف‌هایتان را (هنگام نماز) راست کنید؛ وگرنه، الله چهره‌هایتان را مسخ می‌کند (یا در میان شما اختلاف و کینه می‌اندازد)».

در روایتی از مسلم آمده است که نعمان می‌گوید: رسول‌الله همواره صف‌های ما را مانند تیرها، راست و برابر می‌ساخت تا این‌که دریافت که ما، خود این کار را یاد گرفته‌ایم (و رعایت می‌کنیم). روزی برای اقامه‌ی نماز آمد و نزدیک بود تکبیر بگوید که چشمش به مردی افتاد که سینه‌اش جلوتر از صف بود. فرمود: «ای بندگان الله! صف‌هایتان را (هنگام نماز) راست کنید؛ وگرنه، بیم آن می‌رود که الله، چهره‌هایتان را مسخ کند (یا در میان شما اختلاف و کینه بیندازد)».

**شرح**

مؤلف/ حدیثی بدین مضمون نقل کرده است که انس می‌گوید: رسول‌الله صف‌ها را راست و منظم می‌کرد و رو به مردم می‌نمود و می‌فرمود: «صف‌های نمازتان را راست و منظم کنید و به هم بچسبید؛ همانا من، شما را از پشت سرم می‌بینم». بدین‌سان رسول‌الله مردم را به راست کردن صف‌ها امر کرد و به آنان خبر داد که آن‌ها را از پشت سرَش می‌بیند؛ این، ویژه‌ی پیامبر بوده است؛ آن‌هم در این حالتِ معین، یعنی در هنگامِ نماز و در سایر اوقات چیزی را از پشت سرَش نمی‌دید. در حدیث نعمان بن بشیر$ آمده است که پیامبر فرمود: «لَتُسَوُّنَّ صُفُوفَكُمْ أَوْ لَيُخَالِفَنَّ الله بَيْنَ وُجُوهِكمْ»؛ یعنی: «صف‌های نمازتان را راست و منظم کنید». درباره‌ی مفهوم عبارت دوم، دو دیدگاه وجود دارد؛ برخی از علما گفته‌اند: این عبارت بدین معناست که اگر صف‌هایتان را راست نکنید، الله متعال چهره‌هایتان را مسخ می‌کند و معنای دومی که برایش گفته‌اند، این است که: اگر صف‌هایتان راست و منظم نباشد، دچار اختلاف نظر و در نتیجه تفرقه و کینه می‌شوید؛ این معنا که صحیح‌تر است، همانند حدیث پیشین می‌باشد که در آن آمده بود: «ولا تَخْتَلِفُوا فَتَخْتَلِفَ قُلُوبُكُمْ»؛([[73]](#footnote-73)) یعنی: «پس و پیش و نا‌نظم نایستید که دل‌هایتان دچار اختلاف می‌شود». روشن است که اختلاف ظاهری، به اختلاف باطنی و قلبی می‌انجامد که به‌مراتب بدتر و زیان‌بارتر است.

چکیده‌ی این باب، این است که نمازگزاران باید صف‌های نمازشان را به ترتیب ذیل، راست و منظم کنند:

1. هیچ‌کس پس و پیش نایستد؛ بلکه همه برابر و در یک خط راست قرار بگیرند. چنان‌که هر یک از صحابه برای منظم کردن صف‌، پایش را به پای بغل‌دستی‌اش و نیز شانه‌ی خود را به شانه‌ی او می‌چسباند. این، بیان‌گرِ اشتباه کسی‌ست که وقتی در صف قرار می‌گیرد، پاهایش را آن‌قدر باز می‌کند تا به پای دو نفری که در بغل‌دست او هستند، بچسبد و شانه‌هایشان از یک‌دیگر فاصله دارد؛ این، بدعت و بر خلافِ سنت است. سنت، این است که علاوه بر پاها، شانه‌ها نیز باید به‌هم چسبیده باشد.
2. یکی از مواردِ مهم در منظم کردن صف‌ها، این است که صف‌ها به ترتیب کامل و پُر شود؛ یعنی تا زمانی‌که یک صف کامل نشده است، نباید صف بعدی را ببندیم. صف نخست که کامل شد، صف دوم را می‌بندند و پس از تکمیل صف دوم، در صف سوم می‌ایستند و به همین ترتیب تا آخِر.
3. وقتی در نماز جماعت علاوه بر مردان، زنان نیز حضور دارند، زنان باید تا آن‌جا که ممکن است دور از مردان صف ببندند؛ زیرا بهترین صفِ زن‌ها، آخرین صفِ آن‌هاست و بدترین صفشان، نخستین صف آنان می‌باشد.
4. پُر کردن جاهای خالی؛ یعنی خالی گذاشتن جا در میان صف‌ها برای شیاطین، درست نیست. زیرا این، یک آزمون و امتحان الاهی‌ست که شیطان‌ها بر انسان‌ها چیره می‌شوند و همین‌که در میان صف جای خالی ببینند، در میان نمازگزاران جاگیری نموده، حواسشان را پَرت می‌کنند.
5. از دیگر مواردِ مهم در تکمیل صف‌ها، این است که اگر جماعت حاضر سه نفر باشند، یکی از آنان امام می‌شود و دو نفر دیگر پشت سَرَش قرار می‌گیرند؛ فرقی نمی‌کند که این دو مقتدی، هر دو بالغ یا هر دو خردسال باشند و نیز تفاوتی ندارد که یکی از آن‌ها بالغ و دیگری، نابالغ باشد؛ بلکه پُشت سرِ امام می‌ایستند. زیرا از پیامبر ثابت شده که در نماز نافله به همین شکل عمل کرد؛ یعنی مقتدیانش پشت سَرَش ایستادند و نماز فرض با نماز نافله تفاوتی ندارد؛ مگر در موارد خاصّی که بنا بر دلایل شرعی ثابت شده است.

\*\*\*

1097- وعن البراءِ بن عازِبٍ$ قَالَ: كَانَ رَسُول اللهِ يَتَخَلَّلُ الصَّفَّ مِنْ نَاحِيَةٍ إلى نَاحِيَةٍ، يَمْسَحُ صُدُورَنَا وَمَنَاكِبَنَا، وَيَقُولُ: «لا تَخْتَلِفُوا فَتَخْتَلِفَ قُلُوبُكُمْ». وكانَ يَقُولُ: «إنَّ اللهَ وَمَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى الصُّفُوفِ الأُوَلِ». [روایت ابوداود با اِسناد صحيح]([[74]](#footnote-74))

**ترجمه:** براء بن عازب$ می‌گوید: رسول‌الله در میان صف‌ها حرکت می‌کرد و بر سینه‌ها و شانه‌هایمان دست می‌زد و می‌فرمود: «پس و پیش نایستید که دل‌هایتان دچار اختلاف می‌شود». و می‌فرمود: «همانا الله و فرشتگانش بر صف‌های اول درود می‌فرستند».

1098- وعن ابن عمرَ$: أنَّ رسول الله قَالَ: «أقيمُوا الصُّفُوفَ، وَحَاذُوا بَيْنَ المَنَاكِبِ، وَسُدُّوا الخَلَلَ، وَلِينوا بِأيْدِي إخْوانِكُمْ، ولا تَذَرُوا فُرُجَاتٍ للشَّيْطَانِ، وَمَنْ وَصَلَ صَفّاً وَصَلَهُ اللهُ، وَمَنْ قَطَعَ صَفّاً قَطَعَهُ اللهُ». [روایت ابوداود با اِسناد صحيح]([[75]](#footnote-75))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «صف‌ها را برابر و منظم کنید و شانه‌ها را برابر سازید و در برابر دستان برادرانتان - که صف‌ها را مرتب می‌کنند- نرم باشید - و با آنان همکاری کنید- و هیچ جای خالی و شکافی برای شیطان باقی نگذارید. و هرکس، صفی را پیوسته و مرتب بدارد، الله او را از رحمت خویش بهره‌مند می‌کند و هرکس در صفی جای خالی و فاصله بیندازد، الله او را از رحمتش جدا می‌گرداند».

1099- وعن أنس أنَّ رسول الله قَالَ: «رُصُّوا صُفُوفَكُمْ، وَقَارِبُوا بَيْنَهَا، وَحَاذُوا بِالأعْنَاقِ؛ فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إنِّي لأَرَى الشَّيْطَانَ يَدْخُلُ مِنْ خَلَلِ الصَّفِّ، كَأَنَّهَا الحَذَفُ». [حديث صحيحي‌ست كه ابوداود آن‌را با اِسنادي مطابق شرط مسلم روايت كرده است.]([[76]](#footnote-76))

**ترجمه:** انس می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «صف‌هایتان را منظم و بدون فاصله بگردانید و آن‌ها را به هم نزدیک بگیرید و گردن‌ها را با هم برابر سازید (و در یک خطّ راست بایستید)؛ سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، من شیطان را می‌بینم که به‌سان گوسفندان کوچک و سیاهِ یَمَن، خود را در جاهای خالیِ صف‌ها جا می‌دهد».

**شرح**

این احادیث نیز در فضیلت صف نخست و اهمیت تکمیل صف‌هاست؛ یعنی باید صف‌ها را به ترتیب، کامل کنیم. در این احادیث بدین نکته تصریح شده است که پیامبر سینه‌ها و شانه‌های یارانش را دست می‌زد تا صف‌هایشان را راست و منظم   
  
کند و می‌فرمود: «پس و پیش نایستید که دل‌هایتان دچار اختلاف می‌شود».

پیامبر همواره در میان صف‌ها حرکت می‌کرد و با دست مبارکش صف‌ها را راست و مرتب می‌ساخت.

در دوران امیرالمؤمنین عمر و نیز در دوران عثمان$ که جمعیت مسلمانان افزایش چشم‌گیری یافت، عده‌ای از سوی خلیفه مأمور راست کردن صف‌ها بودند و چون نزد امام می‌آمدند و به او خبر می‌دادند که صف‌ها کامل و مرتب‌اند، تکبیرِ نماز را می‌گفت. این، نشان‌گر توجه ویژه‌ی پیامبر و خلفای راشدین# به مرتب بودن صف‌هاست که صف‌ها را راست و مرتب می‌کردند و دستور می‌دادند که نمازگزاران هیچ جای خالی یا شکافی در میان صف‌ها برای شیاطین باقی نگذارند تا نمازشان کامل باشد؛ زیرا منظم بودن صف‌ها، بخشی از اقامه‌ی نماز و جزو کمالِ آن است.

\*\*\*

1100- وعنه: أنَّ رسول الله قَالَ: «أتِمُّوا الصَّفَّ المُقَدَّمَ، ثُمَّ الَّذِي يَلِيهِ، فَمَا كَانَ مِنْ نَقْصٍ فَلْيَكُنْ في الصَّفِّ المُؤَخَّرِ». [روایت ابوداود با اِسناد صحيح]([[77]](#footnote-77))

**ترجمه:** انس می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «ابتدا صفِ جلو را کامل کنید و سپس صفِ بعدی را؛ اگر کم‌بودی در شمارِ نمازگزاران بود - و یک صفِ کامل نمی‌شدند- این کاستی باید در صفِ آخر باشد؛ (نه در صفوف جلو)».

1101- وعن عائشة& قالت: قال رَسُول اللهِ: «إنَّ اللهَ وَمَلاَئِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى مَيَامِنِ الصُّفُوفِ». [روایت ابوداود با اِسنادي مطابق شرط مسلم؛ البته در میان راویانش، فردی‌ست که در توثیق وی اختلاف است.]([[78]](#footnote-78))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «الله و فرشتگانش بر کسانی که در سمت راستِ صف‌ها هستند، درود می‌‌فرستند».

1102- وعن البراء قال: كُنَّا إذَا صَلَّيْنَا خَلْفَ رَسُول اللهِ أحْبَبْنَا أنْ نَكُونَ عَنْ يَمِينهِ، يُقْبِلُ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «رَبِّ قِني عَذَابَكَ يَوْمَ تَبْعَثُ - أو تَجْمَعُ - عِبَادَكَ». [روایت مسلم]([[79]](#footnote-79))

**ترجمه:** براء می‌گوید: هنگامی‌که پُشت سر رسول‌الله نماز می‌گزاردیم، دوست داشتیم که در سمتِ راست او باشیم تا به ما رو کند.([[80]](#footnote-80)) از آن بزرگوار شنیدم که می‌گفت: «رَبِّ قِني عَذَابَكَ يَوْمَ تَبْعَثُ - أو تَجْمَعُ - عِبَادَكَ». یعنی: «پروردگارا! روزی که بندگانت را برمی‌انگیزی- یا آنان ‌را گرد می‌آوری- مرا از عذاب خویش حفظ کن».

1103- وعن أبي هريرة قال: قال رَسُول اللهِ: «وَسِّطُوا الإمَامَ، وَسُدُّوا الخَلَلَ». [روایت ابوداود]([[81]](#footnote-81))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «امام را در وسط قرار دهید و فاصله‌ها را پُر کنید».

**شرح**

پیش‌تر بیان شد که پیامبر به تکمیل صف‌ها یکی پس از دیگری و به‌ترتیب، امر کرد و خبر داد که الله و فرشتگانش بر صف‌های نخست درود می‌فرستند. در حدیث انس بن مالک آمده است: رسول‌الله فرمود: «ابتدا صفِ جلو را کامل کنید و سپس صفِ بعدی را؛ اگر کم‌بودی در شمارِ نمازگزاران بود - و یک صفِ کامل نمی‌شدند- این کاستی باید در صفِ آخر باشد؛ (نه در صفوف جلو)». از این حدیث روشن می‌شود که بستنِ صف، پیش از کامل شدن صفِ جلوتر، بر خلافِ سنت است؛ بلکه سنت، این است که تا صفِ اول کامل نشده، هیچ‌کس در صف دوم نایستد و نیز تا صفِ دوم کامل نگردیده، صف سوم را تشکیل ندهند و به همین ترتیب تا آخِر.

از جمله احادیثی که مؤلف/ در این باب آورده، حدیثی‌ست بدین مضمون که رسول‌الله فرموده است: «الله و فرشتگانش بر کسانی که در سمت راستِ صف‌ها هستند، درود می‌‌فرستند». البته در میان راویانش، فردی‌ست که در توثیق وی اختلاف نظر وجود دارد؛ لذا این حدیث، ضعیف است؛ اگرچه اِسنادش مطابق شرط مسلم می‌باشد.([[82]](#footnote-82))

در آخرین حدیث آمده است که رسول‌الله فرمود: «امام را در وسط قرار دهید». از این‌رو در ابتدای هجرت، مردم در هنگام صف بستن در صورتی‌که سه نفر بودند، همه در یک صف می‌ایستادند و امام در وسط قرار می‌گرفت؛ و این، نشان می‌دهد که وسط قرار گرفتن امام، حایز اهمیت است. لذا این، اشتباه است که نمازگزاران هنگام صف بستن، آن‌قدر به قرار گرفتن در سمت راست امام توجه کنند که از سمت چپ غافل شوند و در نتیجه شمارِ کسانی که در سمت چپ امام قرار می‌گیرند، اندک است؛ این، بر خلافِ سنت می‌باشد و سنت، این است که هر دو طرف صف، باید از لحاظ شمارِ نمازگزارانی که در آن هستند، یکسان یا نزدیک به هم باشد؛ در صورتی که هر دو سوی صف برابر باشد، می‌گوییم: سمت راست برتری دارد. گفتنی‌ست: اگر شمار نمازگزارانی که در سمت راست امام قرار می‌گیرند، یک یا دو نفر بیش از نمازگزارانِ سمت چپ باشد، ایرادی ندارد. ایراد و خلافِ سنت، در این است که جمع زیادی از نمازگزران در سمت راست امام قرار بگیرند و سمت چپ، فقط شمار اندکی از نمازگزاران باشند. اگرچه پیش‌تر حدیثی بدین مضمون گذشت که: «الله و فرشتگانش بر کسانی که در سمت راستِ صف‌ها هستند، درود می‌‌فرستند»، اما همان‌گونه که بیان شد: در میان راویانش، فردی‌ست که در توثیق وی اختلاف نظر وجود دارد؛ لذا این حدیث، ضعیف است. والله اعلم.

\*\*\*

195- باب: فضیلت سنت‌های راتبه‌ای که با نمازهای فرض ادا می‌شوند و بیان کم‌ترین، و بیش‌ترین رکعت‌های این سنت‌ها و حدّ متوسط و میانه‌ی آن‌ها

1104- عن أُمِّ المُؤْمِنِينَ أُمِّ حَبِيبَةَ رملة بِنْتِ أبي سُفْيَانَ$ قالَت: سَمِعْتُ رسولَ الله يقول: «مَا مِنْ عَبْدٍ مُسْلِمٍ يُصَلِّي للهِ تَعَالى كُلَّ يَوْمٍ ثِنْتَيْ عَشرَةَ رَكْعَةً تَطَوُّعاً غَيرَ الفَرِيضَةِ، إلاّ بَنَى الله لَهُ بَيْتاً في الجَنَّةِ، أو إلا بُنِيَ لَهُ بَيْتٌ فِي الجَنَّةِ». [روایت مسلم]([[83]](#footnote-83))

**ترجمه:** ام‌المؤمنین، ام‌حبیبه بنت ابی‌سفیان$ می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «هر بنده‌ی مسلمانی که هر روز افزون بر نمازهای فرض، دوازده رکعت نماز سنت به‌جای آورَد، الله متعال برای او خانه‌ای در بهشت بنا می‌کند یا خانه‌ای در بهشت برای او ساخته می‌شود».

1105- وعن ابن عمر$ قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ رسول الله رَكْعَتَيْنِ قَبْلَ الظُّهْرِ، وَرَكْعَتْينِ بَعْدَهَا، وَرَكْعَتَيْنِ بَعْدَ الجُمُعَةِ، وَرَكْعَتَينِ بَعدَ المَغْرِبِ، وَرَكْعَتَينِ بَعدَ العِشَاءِ. [متفق عليه]([[84]](#footnote-84))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: با رسول‌الله دو رکعت پیش از فرض ظهر و دو رکعت پس از آن، و دو رکعت پس از نماز جمعه و دو رکعت بعد از مغرب و دو رکعت پس از عشا، نمازِ (سنت) خواندم».

1106- وعن عبد الله بن مُغَفَّلٍ قال: قال رَسُول اللهِ: «بَيْنَ كُلِّ أذَانَيْنِ صَلاَةٌ، بَيْنَ كُلِّ أذَانَيْنِ صَلاَةٌ، بَيْنَ كُلِّ أذَانَيْنِ صَلاَةٌ»؛ قال في الثَّالِثةِ: «لِمَنْ شَاءَ». [متفق عليه]([[85]](#footnote-85))

**ترجمه:** عبدالله بن مغفل می‌گوید: رسول الله فرمود: «بین هر اذان و اقامه‌ای، یک نماز وجود دارد». و این را سه بار تکرار نمود و بارِ سوم افزود: «برای کسی که بخواهد».

**شرح**

مؤلف/ در این باب به فضیلتِ نوافل و سنت‌های راتبه‌ای پرداخته است که با نمازهای فرض ادا می‌شوند.

این، از لطف و عنایت الله متعال است که علاوه بر فرایض، نوافل و سنت ها را نیز تشریع فرموده که با آن، نواقص فرایض جبران می‌گردد؛ زیرا نمازهای فرضی که می‌خوانیم، به‌طور طبیعی نواقصی دارد. به‌قطع اگر الله متعال نوافل را تشریع نمی‌کرد، خواندنِ نوافل بدعت بود. نوافل، انواع و اقسام گوناگونی دارد؛ از جمله دوازده رکعت سنت‌ راتبه که با نمازهای فرض خوانده می‌شوند: چهار رکعت پیش از فرض ظهر که با دو سلام، یعنی دورکعت دورکعت می‌خوانیم؛ دو رکعت پس از فرض ظهر، دو رکعت پس از مغرب، دو رکعت پس از عشا، و دو رکعت پیش از فرض صبح. همان‌گونه که در حدیث مادر مؤمنان، ام‌حبیبه& آمده است: هرکس به این دوازده رکعت پای‌بند باشد، الله متعال برای او خانه‌ای در بهشت بنا می‌کند.

هم برای امام و هم برای مقتدیان بهتر است که سنت‌های راتبه را در خانه بخوانند؛ زیرا رسول‌الله فرموده است: «فَإِنَّ أَفْضَلَ الصَّلاةِ، صَلاةُ الْمَرْءِ فِي بَيْتِهِ إِلا الْمَكْتُوبَةَ».([[86]](#footnote-86)) یعنی: «جز نمازهای فرض، خواندن سایر نمازها در خانه، بهتر است». حتی در مکه و مدینه نیز بهتر است که سنت‌های راتبه را در خانه‌ بخوانید؛ زیرا رسول الله سنت‌های راتبه را در خانه‌اش می‌خواند.

نوافل دیگری هم وجود دارد که با نمازهای فرض خوانده می‌شود؛ اما مانند سنت‌های راتبه، مؤکّده نیست؛ از جمله: ان‌چه در حدیث عبدالله بن مغفل آمده است که رسول‌الله سه بار فرمود: «بین هر اذان و اقامه‌ای، نمازی وجود دارد» و بار سوم فرمود: «برای کسی که بخواهد» تا مردم این نماز را سنتی راتبه قلمداد نکنند. لذا در میان اذان و اقامه‌ی صبح، دو رکعت سنت راتبه هست؛ در میان اذان و اقامه‌ی ظهر نیز دو رکعت راتبه وجود دارد. با نماز عصر، نه پیش از آن و نه پس از آن، سنت راتبه وجود ندارد؛ اما نماز عصر در ذیل حدیث عبدالله بن مغفل می‌گنجد؛ یعنی: انسان می‌تواند پس از شنیدن اذان عصر، در فاصله‌ی اذان تا اقامه دو رکعت نماز بخواند که سنت مؤکده نیست. پس از نماز مغرب نیز دو رکعت راتبه وجود دارد؛ اما خواندن دو رکعت نماز پیش از مغرب، سنت است و در این خصوص حدیثی‌ست که رسول الله سه بار فرمود: «صَلُّوا قَبْلَ الْمَغْرِبِ رَكْعَتَيْنِ».([[87]](#footnote-87)) یعنی: «پیش از مغرب، دو رکعت نماز بخوانید» و بار سوم اضافه کرد: «برای کسی که بخواهد». قبل از فرض عشا نیز سنت راتبه وجود ندارد؛ ولی در ذیلِ این حدیث می‌گنجد که رسول‌الله فرمود: «میان هر اذان و اقامه‌ای، یک نماز هست». گفتنی‌ست: اگر سنت‌های راتبه‌ی پیش از نمازها، از دست برود و کسی به دلیلی چون اقامه‌ی نماز فرض، نتوانست سنت راتبه‌ی پیش از آن‌را بخواند، قضایش را پس از فرض به‌جای آورَد؛ اما اگر نماز ظهر بود که هم پیش از آن سنت راتبه وجود دارد و هم پس از آن، ابتدا دو رکعت سنت راتبه‌ی بعد از فرض ظهر را بخواند و سپس، قضاییِ چهار رکعت راتبه‌ی پیش از ظهر را به‌جای آورَد.

و اما نماز جمعه: ابن عمر$ می‌گوید: پیامبر پس از نماز جمعه، دو رکعت می‌خواند؛ هم‌چنین از پیامبر ثابت است که آن بزرگوار به خواندن چهار رکعت پس از نماز جمعه دستور داده و فرموده است: «إِذَا صَلَّى أَحَدكُمْ الْجُمُعَة فَلْيُصَلِّ بَعْدهَا أَرْبَعًا».([[88]](#footnote-88)) یعنی: «هنگامی که نماز جمعه را به‌جای آوردید، پس از آن، چهار رکعت (سنت نیز) بخوانید».

برخی از علما، سنت گفتاریِ پیامبر را بر سنت کرداریِ آن بزرگوار مقدم می‌دانند؛ از این‌رو گفته‌اند: سنت راتبه‌ی جمعه، چهار رکعت پس از فرض جمعه می‌باشد؛ برخی هم در میان سنت گفتاری وکرداری، جمع‌بندی کرده و سنت راتبه‌ی جمعه را شش رکعت دانسته‌اند. و شماری از علما گفته‌اند: اگر سنت راتبه‌ی جمعه در مسجد خوانده شود، چهار رکعت است و اگر در خانه ادا گردد، دو رکعت می‌باشد؛ زیرا رسول‌الله سنت راتبه‌ی جمعه را در خانه دو رکعت می‌خواند و در عین حال، سنتِ گفتاریِ آن بزرگوار این است که فرمود: «پس از نماز جمعه چهار رکعت بخوانید». لذا در رابطه با سنت راتبه‌ی جمعه، این گنجایش وجود دارد که دو رکعت یا چهار رکعت و یا شش رکعت بخوانید. مهم، این است که انسان به خواندن سنت‌های راتبه پای‌بند باشد؛ زیرا پاداش و خیر فراوانی دارد و مکمل نواقص نمازهای فرض است. والله اعلم.

\*\*\*

196- باب: تأکید بر دو رکعت سنت صبح

1107- عن عائشة& أنَّ النَّبيَّ كَانَ لا يَدَعُ أرْبَعاً قَبْلَ الظُّهْرِ، وَرَكْعَتَيْنِ قَبْلَ الغَدَاةِ. [روایت بخاری]([[89]](#footnote-89))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: پیامبر چهار رکعت پیش از فرض ظهر، و دو رکعت پیش از فرض صبح را ترک نمی‌کرد.

1108- وعنها قالت: لَمْ يَكُنِ النَّبِيُّ عَلَى شَيْءٍ مِنَ النَّوَافِلِ أشَدَّ تَعَاهُدَاً مِنهُ عَلَى رَكْعَتَي الفَجْرِ. [متفق عليه]([[90]](#footnote-90))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: پیامبر بر هیچ‌یک از نمازهای نافله به‌اندازه‌ی دو رکعت سنت صبح، پای‌بندی و مواظبت نمی‌کرد.

1109- وَعَنْها عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «رَكْعَتَا الفَجْرِ خَيْرٌ مِنَ الدنْيَا وَمَا فِيهَا». [روایت مسلم]([[91]](#footnote-91))

وفي رواية «لَهُمَا أحَبُّ إليَّ مِنَ الدنْيَا جَمِيعاً».

**ترجمه:** عایشه‌ی صدیقه& می‌گوید: پیامبر فرمود: «دو رکعت سنت صبح، از دنیا و آن‌چه که در آن است، بهتر می‌باشد». و در روایتی دیگر آمده است که فرمود: «این دو رکعت نزد من از همه‌ی دنیا محبوب‌تر است».

1110- وعن أبي عبد الله بلالِ بن رَبَاح مُؤَذِّن رَسُولِ اللهِ: أنَّهُ أتَى رسول الله لِيُؤْذِنَهُ بِصَلاةِ الغَدَاةِ، فَشَغَلَتْ عَائِشَةُ بِلالاً بِأَمْرٍ سَأَلَتْهُ عَنْهُ، حَتَّى أصْبَحَ جِدّاً، فَقَامَ بِلالٌ فَآذَنَهُ بِالصَّلاَةِ، وَتَابَعَ أذَانَهُ، فَلَمْ يَخْرُجْ رسول الله فَلَمَّا خَرَجَ صَلَّى بِالنَّاسِ، فَأخْبَرَهُ أنَّ عَائِشَةَ شَغَلَتْهُ بِأمْرٍ سَأَلَتْهُ عَنْهُ حَتَّى أصْبَحَ جِدّاً، وَأنَّهُ أبْطَأَ عَلَيْهِ بِالخُرُوجِ، فَقَالَ - يَعْنِي النَّبيَّ-: «إنِّي كُنْتُ رَكَعْتُ رَكْعْتَي الفَجْرِ». فقالَ: يَا رَسُولَ اللهِ، إنَّكَ أصْبَحْتَ جِدّاً؟ فقَالَ: «لَوْ أصْبَحْتُ أكْثَرَ مِمَّا أصْبَحْتُ، لَرَكَعْتُهُمَا، وَأحْسَنْتُهُمَا وَأجْمَلْتُهُمَا». [روایت ابوداود با اِسناد حسن]([[92]](#footnote-92))

**ترجمه:** از ابوعبدالله، بلال بن رباح مؤذن رسول‌الله روایت است که وی برای اعلامِ وقت نماز صبح، نزد رسول‌الله آمد و به‌خاطرِ کاری که عایشه& از او خواست، مشغول گردید و هوا خیلی روشن شد. آن‌گاه بلال به رسول‌الله خبر داد که وقتِ نماز است و این کار را تکرار کرد؛ اما رسول‌الله بیرون نیامد. پس از این‌که بیرون آمد و با مردم نماز گزارد، بلال به آن بزرگوار خبر داد که عایشه& کاری از من خواست که به سببش مشغول شدم و هوا روشن گردید و اظهار داشت که چرا خودِ پیامبر نیز دیر بیرون آمدند. پیامبر فرمود: «داشتم دو رکعت (سنت) صبح را می‌خواندم». بلال عرض کرد: ای رسول‌خدا! هوا بسیار روشن شده بود؟! پیامبر فرمود: «اگر هوا بیش از این هم روشن می‌شد، آن دو رکعت را می‌خواندم و آن‌را نیک و زیبا به‌جا می‌آوردم».

**شرح**

مؤلف، نووی/ می‌گوید: بابی درباره‌ی تأکید بر دو رکعت سنت صبح گشوده است. این دو رکعت، ویژگی‌های خاصّی دارد؛ از جمله:

1. سنت است که انسان این دو رکعت را کوتاه بخواند و طولانی کردن این دو رکعت، خلاف سنت است؛ چنان‌که عایشه& می‌گوید: «رسول‌الله این دو رکعت را به‌اندازه‌ای کوتاه می‌خواند که با خود می‌گفتم: آیا سوره‌ی فاتحه را خواند؟»
2. سنت است که سوره‌ها یا آیات مشخصی از قرآن در این دو رکعت، خواند شود: ﴿قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡكَٰفِرُونَ ١﴾ در رکعت نخست و ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ١﴾ در رکعت دوم. یا این‌که آیه‌ی ﴿قُولُوٓاْ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡنَا﴾ ([[93]](#footnote-93)) در رکعت نخست قرائت گردد و آیه‌ی ﴿قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ كَلِمَةٖ سَوَآءِۢ بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمۡ أَلَّا نَعۡبُدَ إِلَّا ٱللَّهَ﴾ ([[94]](#footnote-94))
3. از دیگر ویژگی‌های سنت صبح این است که پیامبر بر هیچ‌یک از نمازهای نافله به‌اندازه‌ی این دو رکعت، پای‌بندی و مواظبت نمی‌کرد.
4. پیامبر فرموده است: «دو رکعت سنت صبح، از دنیا و آن‌چه که در آن است، بهتر می‌باشد». و در روایتی دیگر آمده است که فرمود: «این دو رکعت نزد من از همه‌ی دنیا محبوب‌تر است».
5. پیامبر این دو رکعت را در سفر و حضر ترک نمی‌کرد. همه‌ی این‌ها بیان‌گر فضیلت و ویژگی‌های خاصّ سنت صبح می‌باشد؛ لذا شایسته است که انسان در سفر و حضر بر سنت صبح مواظبت و پای‌بندی نماید و اگر نتوانست این دو رکعت را پیش از نماز فرض به‌جای آورَد، بلافاصله بعد از نماز فرض یا پس از بالا آمدن خورشید به ‌اندازه‌ی یک نیزه، قضاییِ آن را بخواند.

عایشه& یادآوری کرده است که پیامبر چهار رکعت سنت پیش از فرض ظهر را ترک نمی‌کرد؛ البته این چهار رکعت را با دو سلام می‌خواند. زیرا سنت ظهر شش رکعت است: چهار رکعت پیش از فرض و دو رکعت پس از آن. لذا شایسته است که مشتاقانه به سنت پیامبر عمل کنیم و تا آن‌جا که می‌توانیم پیرو سنت آن بزرگوار باشیم که الله متعال می‌فرماید:

﴿لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ لِّمَن كَانَ يَرۡجُواْ ٱللَّهَ وَٱلۡيَوۡمَ ٱلۡأٓخِرَ وَذَكَرَ ٱللَّهَ كَثِيرٗا ٢١﴾ [الأحزاب : ٢١]

به‌راستی برای شما، برای کسی که به (پاداش) الله و روز قیامت امیدوار است و الله را فراوان یاد می‌کند، در رسول‌الله الگو و سرمشقی نیکوست.

\*\*\*

197- باب: کوتاه گزاردن سنت صبح؛ و آن‌چه در آن خوانده می‌شود و بیان وقتِ آن

1111- عن عائشة&: أنَّ رسولَ الله كَانَ يُصَلّي رَكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ بَيْنَ النِّدَاءِ وَالإقَامَةِ مِنْ صَلاَةِ الصُّبْحِ. [متفق عليه]([[95]](#footnote-95))

وفي روايَةٍ لَهُمَا: يُصَلِّي رَكْعَتَي الفَجْرِ، إذا سَمِعَ الأذانَ فَيُخَفِّفُهُمَا حَتَّى أقُولَ: هَلْ قَرَأَ فِيهما بِأُمِّ القُرْآنِ.

وفي رواية لمسلمٍ: كَانَ يُصلِّي رَكْعَتَي الفَجْرِ إذَا سَمِعَ الأذَانَ وَيُخَفِّفُهُمَا.

وفي رواية: إذَا طَلَعَ الفَجْرُ.

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: رسول‌الله در بین اذان و اقامه‌ی نماز صبح، دو رکعتِ کوتاه نماز می‌خواند.

و در روایتی از بخاری و مسلم آمده است: رسول‌الله هنگامی‌که اذانِ صبح را می‌شنید، دو رکعت (سنتِ) صبح را می‌خواند و این دو رکعت را به‌اندازه‌ای کوتاه می‌خواند که با خود می‌گفتم: آیا سوره‌ی فاتحه را خواند؟

و در روایتی از مسلم آمده است: رسول‌الله پس از شنیدن اذان صبح، سنت صبح را می‌گزارد و هر دو رکعتش را کوتاه می‌گزارد.

و در روایتی دیگر آمده است: هنگامی‌که سپیده‌ی صبح می‌دمید.

1112- وعن حفصة&: أنَّ رَسُولَ اللهِ كَانَ إذَا أذَّنَ المُؤَذِّنُ لِلْصُّبْحِ وَبَدَا الصُّبْحُ، صَلَّى رَكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ. [متفق عليه]([[96]](#footnote-96))

وفي رواية لمسلم: كَانَ رسول الله إذَا طَلَعَ الفَجْرُ لا يُصَلِّي إلا رَكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ.

**ترجمه:** حفصه& می‌گوید: رسول‌الله پس از این‌که مؤذن برای صبح اذان می‌داد و سپیده‌ی صبح نمایان می‌شد، دو رکعتِ کوتاه نماز می‌خواند.

و در روایتی از مسلم آمده است: رسول‌الله پس از طلوع سپیده‌دم، فقط دو رکعتِ کوتاه، نماز می‌خواند.

1113- وعن ابن عمر$ قَالَ: كَانَ رسول الله يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ مَثْنَى مَثْنَى، وَيُوتِرُ بِرَكْعَةٍ مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ، وَيُصَلِّي الرَّكْعَتَيْنِ قَبْلَ صلاةِ الغَدَاةِ، وَكَأنَّ الأَذَانَ بِأُذُنَيْهِ. [متفق عليه]([[97]](#footnote-97))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: رسول‌الله در شب، دورکعت‌ دورکعت نماز می‌خواند و در پایان شب یک رکعت وتر می‌گزارد و پیش از فرض صبح دو رکعت به‌جا می‌آورد؛ چنان‌که گویی اقامه‌ی نماز در گوش اوست.([[98]](#footnote-98))

1114- وعن ابن عباسٍ$: أنَّ رَسُولَ اللهِ كَانَ يَقْرَأُ في رَكْعَتَي الفَجْرِ في الأُولَى مِنْهُمَا: ﴿قُولُوٓاْ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡنَا﴾ الآية الَّتي في البقرة، وفي الآخِرَةِ مِنْهُمَا: ﴿ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَٱشۡهَدۡ بِأَنَّا مُسۡلِمُونَ﴾.

وفي رواية: وفي الآخِرَةِ الَّتي في آل عمران: ﴿تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ كَلِمَةٖ سَوَآءِۢ بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمۡ﴾. [هر دو روايت را مسلم نقل كرده است.]([[99]](#footnote-99))

**ترجمه:** ابن‌عباس$ می‌گوید: رسول‌الله در رکعتِ نخست سنت صبح آیه‌ی ﴿قُولُوٓاْ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡنَا﴾([[100]](#footnote-100)) را که در سوره‌ی بقره است، می‌خواند و در رکعت دوم، آیه‌ی ﴿ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَٱشۡهَدۡ بِأَنَّا مُسۡلِمُونَ﴾([[101]](#footnote-101)) را.

و در روایتی دیگر آمده است: در رکعت دوم، این آیه‌ی سوره‌ی ال‌عمران را تلاوت می‌کرد که: ﴿تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ كَلِمَةٖ سَوَآءِۢ بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمۡ﴾ .([[102]](#footnote-102))

1115- وعن أبي هريرةَ أنَّ رَسُولَ اللهِ قرأ في رَكْعَتَي الفَجْرِ: ﴿قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡكَٰفِرُونَ ١﴾ وَ ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ١﴾. [روایت مسلم]([[103]](#footnote-103))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله در دو رکعتِ (سنت) صبح، ﴿قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡكَٰفِرُونَ ١﴾ و ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ١﴾ را می‌خواند.

1116- وعن ابن عمر$ قَالَ: رَمَقْتُ النَّبِيَّ شَهْراً فَكَانَ يَقْرَأُ في الرَّكْعَتَيْنِ قَبْلَ الفَجْرِ: ﴿قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡكَٰفِرُونَ ١﴾ وَ ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ١﴾ . [ترمذی این حدیث را روايت كرده و گفته است: حسن صحیح می‌باشد.]([[104]](#footnote-104))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ مي‌گوید: یک ماهِ تمام پیامبر را زیر نظر گرفتم؛ آن بزرگوار در دو رکعتِ پیش از فرضِ صبح، سوره‌های ﴿قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡكَٰفِرُونَ ١﴾ و ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ١﴾ را می‌خواند.

\*\*\*

198- باب: مستحب بودن دراز کشیدن بر پهلوی راست پس از سنت صبح؛ چه تهجد خوانده و چه نخوانده باشد

1117- عن عائشة& قالَت: كَانَ النَّبِيُّ إذَا صَلَّى ركعتي الفجرِ، اضْطَجَعَ عَلَى شِقِّهِ الأَيْمَن. [روایت بخاری]([[105]](#footnote-105))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: پیامبر پس از خواندن دو رکعت سنت صبح، بر پهلوی راست خویش دراز می‌کشید.

1118- وعنها قالت: كَانَ النَّبيُّ يُصَلِّي فِيمَا بَيْنَ أنْ يَفْرُغَ مِنْ صَلاَةِ العِشَاءِ إلَى الفَجْرِ إحْدَى عَشرَةَ رَكْعَةً، يُسَلِّمُ بَيْنَ كُلِّ رَكْعَتَيْنِ، وَيُوتِرُ بِوَاحِدَةٍ، فَإذَا سَكَتَ المُؤَذِّنُ مِنْ صَلاَةِ الفَجْرِ، وَتَبَيَّنَ لَهُ الفَجْرُ، وَجَاءَهُ المُؤَذِّنُ، قَامَ فَرَكَعَ رَكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَينِ، ثُمَّ اضْطَجَعَ عَلَى شِقِّهِ الأَيْمَنِ، هكَذَا حَتَّى يأْتِيَهُ المُؤَذِّنُ لِلإِقَامَةِ. [روایت مسلم]([[106]](#footnote-106))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: رسول‌الله در فاصله‌ی نماز عشا تا سپیده‌دم یازده رکعت نماز می‌خواند و در هر دو رکعت سلام می‌داد و سپس یک رکعت وتر می‌گزارد. هنگامی‌که مؤذن اذان صبح را تمام می‌کرد و سپیده‌دم برای آن بزرگوار نمایان می‌شد و مؤذن نزدش می‌آمد، برمی‌خاست و دو رکعتِ کوتاه می‌خواند و سپس بر پهلوی راست خویش دراز می‌کشید و بر همین حال بود تا این‌که مؤذن برای - اعلامِ وقتِ- اقامه‌ نزدش می‌آمد.

1119- وعن أبي‌هريرة قالَ: قال رَسُول الله: «إِذَا صَلَّى أحَدُكُمْ رَكْعَتَي الفَجْرِ، فَلْيَضْطَجِعْ عَلَى يَمِينِهِ». [روایت ابوداود و ترمذی با سندهای صحیح. ترمذی، این حدیث را حسن صحیح دانسته است.]([[107]](#footnote-107))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرگاه یکی از شما دو رکعت سنت صبح را خواند، بر پهلوی راست خویش دراز بکشد».

**شرح**

پیش‌تر بیان شد که رسول‌الله همواره بر دو رکعت سنت صبح، پای‌بندی می‌کرد؛ هم‌چنین بیان شد که این دو رکعت، ویژگی‌های خاصّی دارد یکی از ویژگی‌های سنت صبح، این است که نمازگزار پس از ادای سنت صبح، به‌پیروی از پیامبر بر پهلوی راست خویش دراز می‌کشد. چنان‌که در «صحیحین» به‌نقل از ام‌المؤمنین عایشه& آمده است: «پیامبر پس از خواندن سنت صبح، بر پهلوی راست خویش دراز می‌کشید». در حدیث دوم که مسلم روایت کرده، آمده است: «پیامبر در شب یازده رکعت می‌خواند و پس از هر دو رکعت، سلام می‌داد». این، ردّی بر پندارِ کسانی‌ست که گمان می‌کنند: پیامبر پس از هر چهار رکعت سلام می‌داده است؛ یعنی بر این پندارند که پیامبر در شب، دو تا چهار رکعت و سپس سه رکعت نماز می‌خواند. این‌ها از حدیث دیگری که از عایشه& می‌باشد، چنین برداشتی کرده‌اند؛ در این حدیث آمده است: «رسول الله در رمضان و غير رمضان، بيش‌تر از يازده ركعت، نمي‌خواند. ابتدا چهار ركعت مي‌گزارد و آن‌ها را بسيار زيبا و طولاني به‌‌جا مي‌آورد‌؛ سپس چهار ركعت ديگر مي‌خواند و آن‌ها را نيز به همان زيباييِ ركعات اول، ادا مي‌كرد. و در پايان، سه ركعت ديگر مي‏خواند».

لذا برخی از مردم از ظاهرِ این حدیث چنین برداشت کرده‌اند که پیامبر نماز شبش را در دو، چهار رکعت و یک، سه رکعت می‌خوانده است؛ در صورتی‌که پیامبر دو تا دورکعتی می‌خواند و استراحت می‌کرد و آن‌گاه دو تا دورکعتیِ دیگر می‌خواند و سپس سه رکعتِ دیگر به‌جا می‌آورد که جمعاً می‌شود: یازده رکعت. مفهوم و برداشتِ درست، همین است که ذکر شد؛ زیرا در هر دو روایت، کسی که روش نماز شبِ پیامبر را نقل کرده، یک راوی، یعنی ام‌المؤمنین عایشه‌ی صدیقه& می‌باشد و موضوعِ هر دو روایت نیز یکی‌ست. لذا جمع‌بندی دو روایت، به همان‌ شکلی‌ست که بیان شد. یعنی باید یک روایت را حمل بر روایت دیگر کنیم تا بین هر دو روایت جمع‌بندی شود؛ و نمی‌توان از این دو روایت چنین برداشت کرد که پیامبر گاه به این روش، نماز شب می‌خواند و گاه به آن روش؛ زیرا واژه‌ی «كَانَ» بر دوام و استمرار دلالت دارد.

و اما حدیث ابوهریره؛ در این حدیث آمده است: رسول‌الله فرمود: «هرگاه یکی از شما سنت صبح را خواند، بر پهلوی راست خویش دراز بکشد». این حدیث که ابوداود و ترمذی روایتش کرده‌اند و مؤلف، سندهایش([[108]](#footnote-108)) را صحیح دانسته است، جای بحث و تأمل دارد. چنان‌که دریای علوم عقلی و نقلی، علامه ابوالعباس حرانی/ می‌گوید: «این، حدیثِ منكَری‌ست و امر به دراز کشیدن بر پهلوی راست، ثابت نیست». دیدگاه درست، همین است که علامه ابوالعباس بیان نمود؛ زیرا رسول‌الله به هیچ‌کس امر نفرمود که پس از ادای سنت صبح بر پهلوی راست خود دراز بکشد.

مؤلف/ در عنوان این باب، می‌گوید: «چه تهجد خوانده باشد و چه نخوانده باشد» و بدین‌سان به اختلافی اشاره می‌کند که درباره‌ی مستحب بودن یا مستحب نبودنِ دراز کشیدن پس از ادای سنت صبح، وجود دارد. زیرا برخی از علما، به‌طور مطلق دراز کشیدن پس از سنت صبح را مستحب دانسته‌اند و برخی دیگر از علما گفته‌اند: این عمل مطلقاً سنت نیست. شماری دیگر از علما بر این باورند که اگر نمازگزار، نماز شب بخواند، برایش سنت است که پس از سنت صبح، بر پهلوی راست خویش دراز بکشد تا خستگی شب‌بیداری از تَنَش بیرون بیاید و اگر نمازگزار، نمازِ شب نخوانده باشد، ضرورتی ندارد و سنت نیست که پس از سنت صبح، بر پهلوی خود دراز بکشد. در این میان، دیدگاهِ عجیب و غریبی وجود دارد که برخی از علما دراز کشیدن پس از سنت صبح را یکی از شرایط صحتِ نماز صبح دانسته‌اند! یعنی اگر کسی پس از ادای سنت دراز نکشد، نمازش باطل است! چه دیدگاهِ عجیب و غریبی! دراز کشیدن چه ربطی به نماز صبح دارد؟! اما این دیدگاه را از آن جهت ذکر کردم که بدانید، گاه برخی ازعلما رحمهم‌الله نیز اقوال و دیدگاه‌های عجیبی مطرح می‌کنند که هیچ جایی در ترازوی عقل و نقل ندارد. لذا دیدگاه درست، درباره‌ی دراز کشیدن پس از سنت صبح، همان است که ابوالعباس حرانی/ گفته است؛ این‌که: اگر انسان از بابت نماز شب، خسته باشد، برای استراحت پس از سنت صبح بر پهلوی راست خود دراز می‌کشد؛ البته مشروط به این‌که مطمئن باشد که نماز صبحش، قضا نمی‌شود؛ و گرنه، نباید بخوابد.

\*\*\*

199- باب: سنت ظهر

1120- عن ابن عمر$ قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللهِ رَكْعَتَيْنِ قَبْلَ الظُّهْرِ وَرَكْعَتَيْنِ بَعْدَهَا. [متفق عليه]([[109]](#footnote-109))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: با رسول‌الله دو رکعت، پیش از فرض ظهر و دو رکعت، پس از فرض ظهر خواندم.

1121- وعن عائشة&: أنَّ النَّبيَّ كَانَ لا يَدَعُ أرْبَعاً قَبْلَ الظُّهْرِ. [روایت بخاری]([[110]](#footnote-110))

**ترجمه:** پیامبر چهار رکعت پیش از فرض ظهر را ترک نمی‌کرد.

1122- وعنها قالت: كَانَ النَّبِيُّ يُصَلِّي في بَيْتِي قَبْلَ الظُّهْرِ أرْبَعاً، ثُمَّ يَخْرُجُ، فَيُصَلِّي بِالنَّاسِ، ثُمَّ يَدْخُلُ فَيُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ. وَكَانَ يُصَلِّي بِالنَّاسِ المَغْرِبَ، ثُمَّ يَدْخُلُ فَيُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ، وَيُصَلِّي بِالنَّاسِ العِشَاءِ، وَيَدْخُلُ بَيتِي فَيُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ. [روایت مسلم]([[111]](#footnote-111))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: پیامبر در خانه‌ام چهار رکعت سنت از ظهر را می‌خواند و سپس بیرون می‌رفت و برای مردم، نماز ظهر را امامت می‌داد و آن‌گاه به خانه می‌آمد و دو رکعت دیگر می‌گزارد. پس از امامت مغرب نیز به خانه می‌آمد و دو رکعت می‌خواند. و چون نماز عشا را برای مردم امامت می‌داد، به خانه‌ام می‌آمد و دو رکعت می‌گزارد.

1123- وعن أُمّ حَبِيبَةَ& قالَت: قال رَسُولُ اللهِ: «مَنْ حَافَظَ عَلَى أرْبَعِ رَكَعَاتٍ قَبْلَ الظُّهْرِ، وَأرْبَعٍ بَعْدَهَا، حَرَّمَهُ الله عَلَى النَّارِ». [روایت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی، این حدیث را حسن دانسته است.]([[112]](#footnote-112))

**ترجمه:** ام‌حبيبه& مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکس بر چهار رکعت (سنتِ) پیش از ظهر و چهار رکعت پس از آن پای‌بندی کند، الله او را بر آتش دوزخ حرام می‌گرداند».

1124- وعن عبد الله بن السائب أنَّ رَسُولَ اللهِ كَانَ يُصَلِّي أرْبَعاً بَعْدَ أنْ تَزُولَ الشَّمْسُ قَبْلَ الظُّهْرِ، وقَالَ: «إنَّهَا سَاعَةٌ تُفْتَحُ فِيها أبْوَابُ السَّمَاءِ، فَأُحِبُّ أنْ يَصْعَدَ لِي فيهَا عَمَلٌ صَالِحٌ». [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]([[113]](#footnote-113))

**ترجمه:** عبدالله بن سائب می‌گوید: رسول‌الله پس از زوال خورشید و پیش از فرض ظهر، چهار رکعت می‌خواند. و فرمود: «این، لحظه‌ای‌ست که دروازه‌های آسمان در آن گشوده می‌شود؛ دوست دارم که در این زمان برای من، کارِ نیکی به بالا برود».

1125- وعن عائشة&: أنَّ النَّبيَّ كَانَ إذا لَمْ يُصَلِّ أربَعاً قَبلَ الظُّهْرِ، صَلاهُنَّ بَعْدَهَا. [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حسن می‌باشد.]([[114]](#footnote-114))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: هرگاه پیامبر چهار رکعت سنتِ پیش از ظهر را نمی‌خواند، آن‌را پس از نماز ظهر به‌جا می‌آورد.

**شرح**

مؤلف/ بابی درباره‌ی سنت ظهر گشوده و احادیثی در این‌باره آورده که بیان‌گر تعداد رکعات سنت ظهر است: چهار رکعت با دو سلام، پیش از ظهر و دو رکعت پس از آن. اگر کسی سنتِ پیش از ظهر را فراموش کند یا آن‌را نخواند، پس از نماز ظهر آن‌را به‌جا می‌آورَد؛ زیرا سنت‌های راتبه نیز مانندِ نمازهای فرض، قضایی دارند و می‌توان قضای آن‌ها را به‌جا آورد. گفتنی‌ست در روایتی که ابن‌ماجه آورده است: ابتدا سنت بعد از نماز خوانده می‌شود و سپس سنت از‌دست‌رفته‌ی پیش از نماز ظهر. مثلاً اگر برای نماز ظهر به مسجد آمدید و نماز جماعت شروع شده بود و از این‌رو نتوانستید سنت پیش از ظهر را بخوانید، پس از نماز فرض، ابتدا دو رکعت سنت بعد از نماز را ادا کنید و سپس قضاییِ سنت پیش از ظهر را با دو سلام، به‌جای آورید. این، سنت است.

از این احادیث چنین برمی‌آید که انسان باید بر سنت‌های راتبه پای‌بندی کند؛ زیرا عایشه& می‌گوید: «پیامبر چهار رکعت پیش از فرض ظهر را ترک نمی‌کرد»؛ مگر در سفر که سنت قبل و بعد از نماز ظهر را نمی‌خواند.

\*\*\*

200- باب: سنت عصر

1126- عن علي بن أبي طالب قال: كَانَ النَّبِيُّ يُصَلِّي قَبْلَ العَصْرِ أرْبَعَ رَكَعَاتٍ، يَفْصِلُ بَيْنَهُنَّ بِالتَّسْلِيمِ عَلَى المَلائِكَةِ المُقَرَّبِينَ، وَمَنْ تَبِعَهُمْ مِنَ المُسْلِمِينَ وَالمُؤْمِنِينَ. [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حسن می‌باشد.]([[115]](#footnote-115))

**ترجمه:** علی بن ابی‌طالب می‌گوید: پیامبر پیش از نماز عصر چهار رکعت می‌گزارد و پس از هر دو رکعت، با درود بر فرشتگان مقرّب و مسلمانان و مؤمنانی که (در توحید) پیرو فرشتگان هستند، سلام می‌داد.

1127- وعن ابن عمر$ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «رَحِمَ الله امْرءاً صَلَّى قَبْلَ العَصْرِ أرْبَعاً». [روایت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی گوید: حديثی حسن است.]([[116]](#footnote-116))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: پیامبر فرمود: «الله کسی را که پیش از عصر چهار رکعت نماز بگزارد، مورد رحمت خویش قرار دهد».

1128- وعن علي بن أبي طالبٍ أنَّ النَّبِيَّ كَانَ يُصَلِّي قَبلَ العَصْرِ رَكْعَتَيْنِ. [روایت ابوداود با اِسناد صحيح]([[117]](#footnote-117))

**ترجمه:** علی بن ابی‌طالب می‌گوید: پیامبر پیش از نماز عصر، دو رکعت نماز می‌گزارد.

\*\*\*

201- باب: سنت قبل و بعد از نماز مغرب

پیش‌تر در همین باب‌ها، حدیث ابن‌عمر و حدیث عایشه# گذشت که هر دو، احادیثی صحیح، و بدین مضمون بودند که پیامبر پس از نماز مغرب، دو رکعت نماز سنت می‌گزارد.([[118]](#footnote-118))

1129- وعن عبد الله بن مُغَفَّلٍ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «صَلُّوا قَبْلَ المَغْرِبِ»، قال في الثَّالِثَةِ: «لِمَنْ شَاءَ». [روایت بخاری]([[119]](#footnote-119))

**ترجمه:** عبدالله بن مغفل می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «پیش از مغرب، نماز بخوانید» و بار سوم افزود: «برای کسی که بخواهد».

1130- وعن أنسٍ قال: لَقَدْ رَأيْتُ كِبَارَ أصْحَابِ رسول الله يَبْتَدِرُونَ السَّوَارِيَ عِندَ المَغْرِبِ. [روایت بخاری]([[120]](#footnote-120))

**ترجمه:** انس می‌گوید: بزرگانِ اصحاب پیغمبر را دیدم که هنگام مغرب به سوی ستون‌های مسجد می‌شتافتند (تا پُشت آن‌ها نماز بخوانند)».

1131- وعنه قَالَ: كُنَّا نصلِّي عَلَى عهدِ رسولِ اللهِ رَكْعَتَيْنِ بَعْدَ غُرُوبِ الشَّمْسِ قَبْلَ المَغْرِبِ، فَقِيلَ: أكَانَ رسولُ الله صَلاَّهُمَا؟ قَالَ: كَانَ يَرَانَا نُصَلِّيهِمَا فَلَمْ يَأمُرْنَا وَلَمْ يَنْهَنَا. [روایت مسلم]([[121]](#footnote-121))

**ترجمه:** انس می‌گوید: در دوران رسول‌الله پس از غروب خورشید و پیش از نماز مغرب، دو رکعت نماز می‌گزاردیم. سؤال شد: آیا رسول الله این دو رکعت را می‌خواند؟ انس پاسخ داد: ما را می‌دید که این دو رکعت را می‌خوانیم؛ اما نه ما را بدان امر فرمود و نه ما را از آن باز داشت.

1132- وعنه قَالَ: كُنَّا بِالمَدِينَةِ فَإذَا أذَّنَ المُؤَذِّنُ لِصَلاَةِ المَغْرِبِ، ابْتَدَرُوا السَّوَارِيَ، فَرَكَعُوا رَكْعَتَيْنِ، حَتَّى إنَّ الرَّجُلَ الغَريبَ لَيَدْخُلُ المَسْجِدَ فَيَحْسَبُ أنَّ الصَّلاَةَ قَدْ صُلِّيَتْ مِنْ كَثْرَةِ مَنْ يُصَلِّيهِمَا. [روایت مسلم]([[122]](#footnote-122))

**ترجمه:** انس می‌گوید: در مدینه، هنگامی‌که مؤذن برای نماز مغرب اذان می‌گفت، صحابه# به‌سوی ستون‌های مسجد می‌شتافتند و دو رکعت نماز می‌گزاردند؛ چنان که اگر غریبه‌ای وارد مسجد می‌شد، به سبب فراوانیِ کسانیِ که سنتِ پیش از مغرب را می‌خواندند، گمان می‌کرد که نماز مغرب انجام شده است».

\*\*\*

202- باب: سنت قبل و بعد از عشا

در این‌باره، حدیث پیشینِ ابن‌عمر$ وارد است که می‌گوید: «با رسول‌الله پس از عشا دو رکعت نمازِ (سنت) خواندم».([[123]](#footnote-123)) و نیز حدیث عبدالله بن مغفل به‌روایت بخاری و مسلم که «بین هر اذان و اقامه‌ای، نمازی وجود دارد».([[124]](#footnote-124))

**شرح**

سه باب گذشته درباره‌ی سنت‌های عصر، مغرب و عشاست؛ و پیش‌تر سنت‌های صبح و ظهر نیز بیان شد. سنت است که انسان پیش از نماز عصر چهار رکعت نماز بخواند؛ زیرا در حدیث آمده است: «الله کسی را که پیش از عصر چهار رکعت نماز بگزارد، مورد رحمت خویش قرار دهد». این، جمله‌ای دعایی‌ست؛ یعنی پیامبر برای کسی که پیش از عصر، چهار رکعت نماز بخواند، دعای رحمت کرد و رحمت الاهی را خواستار شد. اگرچه علما درباره‌ی این حدیث ديدگاه‌هاي متفاوتي دارند، اما امید است که انسان با خواندنِ چهار رکعت نماز پیش از فرض عصر، به این پاداش دست یابد. قبل و بعد از نماز مغرب نیز، دو رکعت نماز سنت وجود دارد؛ گفتنی‌ست: سنت پیش از مغرب، راتبه نیست و دو رکعتِ پس از آن، راتبه می‌باشد. پیامبر درباره‌ی سنت پیش از مغرب فرمود: «پیش از مغرب، نماز بخوانید» و بار سوم افزود: «برای کسی که بخواهد» تا کسی این دو رکعت را سنت راتبه قلمداد نکند. لذا وقتی اذان مغرب را گفتند، دو رکعت نماز سنت بخوان و بدان که این دو رکعت، مانندِ دو رکعتِ پس از مغرب، راتبه و مؤکده نیست؛ بلکه ایرادی ندارد که انسان، دو رکعت پیش از مغرب را نخواند. از این‌رو انس می‌گوید: «پیامبر ما را می‌دید که این دو رکعت را می‌خوانیم؛ اما نه ما را بدان امر فرمود و نه ما را از آن باز داشت».

قبل و بعد نماز عشا نیز دو رکعت سنت وجود دارد؛ اما دو رکعت پیش از آن، مؤکده نیست و فقط ذیل مفهومِ کلی و عامِ این حدیث می‌گنجد که پیامبر فرمود: «بین هر اذان و اقامه‌ای، یک نماز وجود دارد». ولی دو رکعتِ پس از عشا، سنت مؤکده می‌باشد.

بدین ترتیب رسول‌الله شمار رکعاتِ سنت نمازهای پنج‌گانه را بیان فرمود: دو رکعت پیش از فرض صبح، و پس از نماز صبح، سنت راتبه وجود ندارد؛ چهار رکعت پیش از ظهر با دو سلام و دو رکعت پس از نماز ظهر؛ قبل و بعد از نمار عصر، سنت راتبه وجود ندارد؛ البته پیش از نماز عصر، سنت غیرراتبه هست و پس از نماز عصر، وقت نهی می‌باشد. دو رکعت سنت راتبه پس از مغرب و نیز دو رکعت غیر راتبه قبل از فرض مغرب. دو رکعت سنت راتبه پس از نماز عشا و دو رکعت پیش از آن، که البته راتبه نیست. این، تعداد رکعت‌های سنت‌های راتبه می‌باشد. فایده‌ی سنت‌های راتبه، این است که نواقص احتمالیِ نمازهای فرض را جبران می‌کنند.

\*\*\*

203- باب: سنت جمعه

در این مورد می‌توان به حدیث ابن‌عمر$ اشاره کرد که پیش‌تر گذشت؛ وی می‌گوید: «پس از نماز جمعه با رسول‌الله دو رکعت نماز سنت گزاردم».([[125]](#footnote-125))

1133- وعن أَبي هريرة قال: قَالَ رسولُ الله: «إِذَا صَلَّى أَحَدُكُم الجُمُعَةَ، فَلْيُصَلِّ بَعْدَهَا أرْبعاً». [روایت مسلم]([[126]](#footnote-126))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هر کدام از شما پس از این‌که نماز جمعه را به‌جا آورد، چهار رکعت نمازِ (سنت) بگزارد».

1134- وعن ابن عمر$: أنَّ النَّبيَّ كَانَ لا يُصَلِّي بَعْدَ الجُمُعَةِ حَتَّى يَنْصَرِفَ، فَيُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ في بَيْتِهِ. [روایت مسلم]([[127]](#footnote-127))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: پیامبر پس از نماز جمعه، نماز نمی‌گزارد تا این‌که باز می‌گشت و در خانه‌اش دو رکعت نماز می‌خواند.

**شرح**

مؤلف، نووی/ در کتاب «ریاض‌الصالحین» بابی را به سنت جمعه اختصاص داده است. گفتنی‌ست: نماز جمعه، نمازی مستقل از نماز ظهر می‌باشد؛ از این‌رو با نماز عصر، جمع نمی‌شود. یعنی اگر کسی مسافر باشد و در شهری توقف کند و با ساکنان آن‌جا نماز جمعه بخواند، نباید نماز عصرش را با نماز جمعه، جمع کند. زیرا نماز جمعه، نمازی مستقل می‌باشد و در سنت، جمع نماز ظهر و عصر و جمع مغرب و عشا ثابت است. نماز جمعه از جهت سنت‌های قبل و پس از آن، و نیز از جهت روزِ جمعه، با سایر نمازها تفاوت دارد. پیش از نماز جمعه، سنت راتبه یا مؤکده وجود ندارد. یعنی: انسان هنگامی‌که وارد مسجد می‌شود، هرچه می‌تواند نماز بخواند و این، محدود به رکعت‌های معینی نیست تا این‌که امام بیاید؛ لذا مطابقِ توان خود تا آمدن امام، دو یا چهار یا شش رکعت بگزارد. اما سنت پس از جمعه، راتبه می‌باشد که بنا بر روایتِ ابن‌عمر$، دو رکعت است؛ چنان‌که ابن‌عمر$ می‌گوید: «پیامبر پس از نماز جمعه، نماز نمی‌گزارد تا این‌که باز می‌گشت و در خانه‌اش دو رکعت نماز می‌خواند». هم‌چنین مؤلف/ حدیثی بدین مضمون آورده است که ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هر کدام از شما پس از این‌که نماز جمعه را به‌جا آورد، چهار رکعت نمازِ (سنت) بگزارد».

از این‌رو علما درباره‌ی تعداد رکعت‌های سنت جمعه، اختلاف نظر دارند که دو رکعت است یا چهار رکعت که با دو سلام خوانده می‌شود؟ برخی از علما، سنت گفتاریِ پیامبر را بر سنت کرداریِ آن بزرگوار مقدم می‌دانند؛ از این‌رو گفته‌اند: سنت راتبه‌ی جمعه، چهار رکعت پس از فرض جمعه می‌باشد.

عده‌ای از علما گفته‌اند: سنت راتبه‌ی جمعه، دو رکعت است؛ دلیل این‌دسته از علما روایت ابن‌عمر$ می‌باشد. این ها چهار رکعت را غیرراتبه می‌دانند.

برخی هم در میان سنت گفتاری وکرداری، جمع‌بندی کرده و سنت راتبه‌ی جمعه را شش رکعت دانسته‌اند.

و شماری از علما از جمله ابوالعباس حرانی/ گفته‌اند: اگر سنت راتبه‌ی جمعه در مسجد خوانده شود، چهار رکعت است و اگر در خانه ادا گردد، دو رکعت می‌باشد؛ زیرا رسول‌الله سنت راتبه‌ی جمعه را در خانه دو رکعت می‌خواند و در عین حال، سنتِ گفتاریِ آن بزرگوار این است که فرمود: «پس از نماز جمعه چهار رکعت بخوانید». لذا در رابطه با سنت راتبه‌ی جمعه، این گنجایش وجود دارد که دو رکعت یا چهار رکعت و یا شش رکعت بخوانید.

\*\*\*

204- باب: مستحب بودن ادای نوافل اعم از راتبه و غیرراتبه در خانه، و امر به تغییر جای نماز و جابه‌جا شدن از محلّ نماز فرض برای نماز نفل، یا فاصله انداختن در میان آن‌ها با سخن گفتن

1135- عن زيد بن ثابتٍ أنَّ النَّبِيَّ قَالَ: «صَلُّوا أَيُّهَا النَّاسُ فِي بُيُوتِكُمْ، فَإنَّ أفْضَلَ الصَّلاَةِ صَلاَةُ المَرْءِ في بَيْتِهِ إِلا المَكْتُوبَةَ». [متفق عليه]([[128]](#footnote-128))

**ترجمه:** زید بن ثابت می‌گوید: پیامبر فرمود: «ای مردم! در خانه‌هایتان نماز بخوانید که بهترین نماز، نمازی‌ست که شخص در خانه‌اش می‌گزارد؛ جز نمازهای فرض (که باید با جماعت و در مسجد خوانده شوند)».

1136- وعن ابن عمرَ$ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «اجْعَلُوا مِنْ صَلاَتِكُمْ فِي بُيُوتِكُمْ، وَلا تَتَّخِذُوهَا قُبُوراً». [متفق عليه]([[129]](#footnote-129))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: پیامبر فرمود: «بخشی از نمازهایتان([[130]](#footnote-130)) را در خانه‌هایتان بخوانید و خانه‌هایتان را (مانندِ) قبرستان (که در آن نماز و قرآن خوانده نمی‌شود،) نگردانید».

1137- وعن جابرٍ قالَ: قَالَ رسول الله: «إِذَا قَضَى أحَدُكُمْ صَلاَتَهُ في مَسْجِدِهِ فَلْيَجْعَلْ لِبَيْتِهِ نَصِيباً مِنْ صَلاَتِهِ؛ فَإنَّ اللهَ جَاعِلٌ في بَيْتِهِ مِنْ صَلاَتِهِ خَيْراً». [روایت مسلم]([[131]](#footnote-131))

**ترجمه:** جابر می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هر یک از شما پس از این‌که نمازش را در مسجد به‌جا آورد، سهمی از نمازش را [یعنی نماز سنت و نافله‌اش را] به خانه‌اش اختصاص دهد؛ زیرا الله متعال نماز خواندن وی در خانه‌اش را باعث خیر و برکتِ آن می‌گرداند».

**شرح**

مؤلف پس از پرداختن به موضوعِ سنت‌های راتبه، در این باب بدین موضوع پرداخته است که انسان باید سنت‌ها و نوافلش را در خانه به‌جای آورَد؛ وی، احادیثی در این‌باره ذکر کرده است؛ از جمله حدیثی بدین مضمون که پیامبر فرموده است: «در خانه‌هایتان نماز بخوانید». بدین‌سان پیامبر به ادای سنت‌ها و نوافل در خانه دستور داد و افزود: «بهترین نماز، نمازی‌ست که شخص در خانه‌اش می‌گزارد؛ جز نمازهای فرض (که باید با جماعت و در مسجد خوانده شوند)». لذا شایسته است که انسان، همه‌ی سنت‌ها و نوافلش از جمله: رواتب، نماز چاشت و نماز شبش را در خانه بخواند؛ حتی در مکه و مدینه نیز خواندن نوافل در خانه، از ادای آن‌ها در مسجدالحرام یا مسجدالنبی برتر است؛ زیرا پیامبر این را در حالی بیان فرمود که در مدینه بود و هر نمازی در مسجدش بر هزار نماز در جاهای دیگر- به‌استثنای مسجدالحرام- برتری دارد. بسیاری از مردم، امروزه خواندن نوافل در مسجدالحرام را بر ادای آن‌ها در خانه برتر می‌دانند؛ در صورتی‌که این، اشتباه و نوعی ناآگاهی‌ست. لذا سؤال شود که ادای راتبه در خانه بهتر است یا در مسجدالحرام؟ می‌گویی: خواندن سنت‌های راتبه در خانه، بر ادای آن‌ها در مسجدالحرام برتری دارد؛ سایر نمازها از جمله: نماز چاشت و نماز تهجد نیز همین‌گونه‌اند؛ مگر نمازهای فرض که واجب است با جماعت و در مسجد، ادا شوند. از این‌رو پیامبر در آخرین حدیث فرمود: «الله متعال نماز خواندن انسان در خانه‌اش را باعث خیر و برکتِ آن می‌گرداند». بدین‌سان اگر نمازهای سنت و نافله‌ی خود را در خانه به‌جای آورید، خانواده و فرزندانتان شما را می‌بینند که نماز می‌خوانید و بدین ترتیب از شما الگوبرداری می‌کنند و با نماز خو می‌گیرند؛ به‌ویژه فرزندان خردسال شما. هم‌چنین ادای نمازهای سنت و نفل در خانه، باعث می‌شود که انسان از ریا و خودنمایی دورتر شود؛ زیرا مردم، انسان را در مسجد می‌بینند و ممکن است که چیزی در قلب انسان بیفتد. اما ادای نمازهای نافله در خانه به اخلاص، نزدیک‌تر است. و نیز زمانی‌که انسان در خانه‌اش نماز می‌خواند، احساس آرامش می‌کند و به اطمینان و آرامش قلبی می‌رسد و این، بر ایمانش می‌افزاید. خلاصه این‌که پیامبر به ما دستور داده است که نمازهای خویش را در خانه بخوانیم؛ به‌استثنای فرایض که باید در مسجد و با جماعت خوانده شوند.

گفتنی‌ست: از میان نوافل، قیام رمضان نیز مستثناست و در مسجد خوانده می‌شود؛ یعنی: افضل و برتر درباره‌ی قیام رمضان یا تراویح، این است که در مسجد و با جماعت ادا گردد؛ البته ادای قیام رمضان با جماعتِ مسجد، سنت است و واجب نیست؛ پیامبر دو یا سه شب، قیام رمضان را با یارانش، یعنی با جماعت به‌جا آورد و سپس از این کار دست کشید و فرمود: «إنِّي خَشِيتُ أنْ تفْرَضَ عَلَيْكُمْ».([[132]](#footnote-132)) یعنی: «ترسیدم که این نماز بر شما فرض شود».

\*\*\*

1138- وعن عمر بن عطاءٍ: أنَّ نَافِعَ بْنَ جُبَيْرٍ أرْسَلَهُ إِلَى السَّائِبِ ابن أُخْتِ نَمِرٍ يَسأَلُهُ عَنْ شَيْءٍ رَآهُ مِنْهُ مُعَاوِيَةُ في الصَّلاَةِ، فَقَالَ: نَعَمْ، صَلَّيْتُ مَعَهُ الجُمُعَةَ في المَقْصُورَةِ، فَلَمَّا سَلَّمَ الإمَامُ، قُمْتُ في مَقَامِي، فَصَلَّيْتُ، فَلَمَّا دَخَلَ أَرْسَلَ إلَيَّ، فَقالَ: لا تَعُدْ لِمَا فَعَلْتَ. إِذَا صَلَّيْتَ الجُمُعَةَ فَلا تَصِلْهَا بِصَلاةٍ حَتَّى تَتَكَلَّمَ أَوْ تَخْرُجَ؛ فَإنَّ رسولَ الله أمَرَنَا بِذلِكَ، أن لا نُوصِلَ صَلاَةً بِصَلاَةٍ حَتَّى نَتَكَلَّمَ أَوْ نَخْرُجَ. [روایت مسلم]([[133]](#footnote-133))

**ترجمه:** از عمر بن عطا روايت است که: "نافع بن جبير" او را نزد "سائب، خواهرزاده‌ی نمر" فرستاد تا از او در مورد چیزی که معاویه در نمازش دیده بود، بپرسد. سائب گفت: بله، من نماز جمعه را با معاویه در حُجره‌ی مسجد خواندم. وقتی امام سلام داد، سرِ جایم بلند شدم و نماز خواندم. هنگامی‌که معاویه وارد شد، شخصی را نزد من فرستاد و به من گفت: این کار را تکرار نکن. آن‌گاه که نماز جمعه را خواندی، تا زمانی‌که - با کسی- سخن نگفته یا بیرون نرفته‌ای، متصل به نماز جمعه، نماز نخوان؛ زیرا رسول‌الله به ما دستور داد که تا سخن نگفته یا بیرون نرفته‌ایم، هیچ نمازی را با نمازی دیگر، به‌‌هم پیوسته و بدون فاصله نخوانیم.

**شرح**

مؤلف/ این حدیث را درباره‌ی فاصله انداختن میان نماز فرض و سنت آورده است؛ حدیثی بدین مضمون که معاویه شخصی را دید که در مسجد، بلافصله پس از نماز جمعه، سرِ جای خود برخاست و نماز سنت خواند. معاویه او را به حضور خواست و به او خبر داد که پیامبر به ما امر فرمود که تا سخن نگفته یا بیرون نرفته‌ایم، هیچ نمازی را با نمازی دیگر، به‌‌هم پیوسته و بدون فاصله نخوانیم. یعنی: اگر نماز ظهر را به‌جا آوردید و خواستید سنت ظهر را بخوانید، جابه‌جا شوید و در مکانی غیر از جايی که نماز فرض را خوانده‌اید، نماز سنت بگزارید؛ البته بهتر است که به خانه‌ی خود بروید و نماز سنت را در خانه بخوانید یا لااقل سخنی بگویید و میان نماز فرض و سنت، فاصله بیندازید. زیرا پیامبر از این‌که انسان، نماز نفل یا سنت را متصل به نماز فرض بخواند، نهی فرموده است؛ مگر این‌که انسان از مسجد بیرون برود و سنت را در خانه بخواند یا این‌که با سخن گفتن یا جابه‌جا شدن، میان فرض و سنت فاصله بیندازد. از این‌رو علما گفته‌اند: فاصله انداختن میان فرض و سنت با جابه‌جا شدن یا سخن گفتن، سنت است.

حکمتش، این است که نماز فرض و سنت، از یک‌دیگر جدا باشند و مخلوط نشوند.

205- باب: تشویق به ادای نماز وتر و بیان وقتِ آن و این‌که نماز وتر، سنت مؤکده است

1139- عن عليٍّ قالَ: الوِتْرُ لَيْسَ بِحَتْمٍ كَصَلاَةِ المَكْتُوبَةِ، وَلَكِنْ سَنَّ رسولُ الله قَالَ: «إنَّ اللهَ وِتْرٌ يُحِبُّ الوِتْرَ، فَأَوْتِرُوا يَا أهْلَ القُرْآنِ». [روایت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی این حدیث را حسن دانسته است.]([[134]](#footnote-134))

**ترجمه:** علی می‌گوید: نماز وتر، حُکم نمازهای واجب را ندارد؛ اما رسول الله آن‌را سنُت قرار داد و فرمود: «همانا الله، فرد و یگانه است و فرد را دوست دارد؛ پس ای اهل قرآن! نماز وتر بگزارید».

1140- وعن عائشةَ& قالت: مِنْ كُلِّ اللَّيْلِ قَدْ أَوْتَرَ رسولُ الله مِنْ أَوَّلِ اللَّيْلِ، وَمِنْ أوْسَطِهِ، وَمِنْ آخِرِهِ، وَانْتَهَى وِتْرُهُ إِلَى السَّحَرِ. [متفقٌ عليه]([[135]](#footnote-135))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: «رسول‌الله در تمام بخش‌های شب نماز وتر می‌خواند: گاه در اول شب و گاه در نیمه‌ی شب و گاه در پایان شب. و در اواخر عمرش، سحرگاهان وتر می‌گزارد».

1141- وعن ابن عمر$ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «اجْعَلُوا آخِرَ صَلاَتِكُمْ بِاللَّيْلِ وِتْراً». [متفقٌ عليه]([[136]](#footnote-136))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ مي‌گوید: پیامبر فرمود: «آخرین نماز خود را در شب، وتر قرار دهید».

**شرح**

مؤلف/ در فضیلت وتر و بیان وقت و تعداد رکعاتش، حدیثی آورده که پیامبر فرموده است: «إنَّ اللهَ وِتْرٌ يُحِبُّ الوِتْرَ»؛ یعنی: الله، فرد و یگانه است و هیچ معبودِ دیگری با او نیست و یگانگی یا فرد بودن را دوست دارد؛ چنان‌که عدد فرد و جلوه‌های این محبت در آفریده‌ها و احکامش نمایان است. به‌عنوان مثال: نمازهای پنج‌گانه، در مجموع هفده رکعت است که عدد فرد می‌باشد؛ نماز شب نیز یازده رکعت است که عددی فرد است. آفریده‌هایش نیز همین‌گونه می‌باشد؛ چنان‌که بزرگ‌ترین مخلوقش، یعنی عرش، یکی‌ست که عددی فرد است. و همین‌طور آسمان‌های هفت‌گانه و زمین‌های هفت‌گانه. لذا وتر یا فرد بودن در احکام و آفریده‌های الاهی، جلوه می‌نماید؛ زیرا الله متعال فرد و یگانه است و فرد را دوست دارد.

گفتنی‌ست: وترِ نماز یا طاق بودن نمازها بر دو گونه است: وتر فرض، و وتر سنت.

**وترِ فرض،** نماز مغرب می‌باشد؛ چنان‌که در حدیث صحیح آمده است که نماز مغرب، وترِ نمازهای روز است؛ یعنی: نمازِ روز با نماز مغرب که طاق است، پایان می‌یابد؛ اگرچه وقتِ نماز مغرب، ابتدای شب است.

**وتر نافله،** همان نماز وتری‌ست که در پایان نمازِ شب خوانده می‌شود. پیامبر فرموده است: «آخرین نماز خود را در شب، وتر قرار دهید». علما درباره‌ی نماز «وتر»، اختلاف دیدگاه دارند که آیا واجب است و انسان با ترکِ آن گنهکار می‌شود یا سنت است؟ برخی از علما گفته‌اند: اگرچه وترِ شب، همانند نمازهای فرض جزو ارکان اسلام نیست، اما واجب است و کسی که نماز وتر را ترک کند، گنهکار می‌باشد. و شماری دیگر از علما گفته‌اند: نماز وتر، سنت است و انسان با ترک آن گنهکار نمی‌شود. هر دسته از علما دلیل خودشان را دارند؛ اما دلیل کسانی که گفته‌اند: «نماز وتر، واجب نیست»، قوی‌تر است؛ زیرا شخصی از پیامبر درباره‌ی اسلام و نماز پرسید. پیامبر برایش بیان نمود که الله نمازهای پنج‌گانه را فرض نموده است. عرض کرد: آیا نماز دیگری هم بر من واجب است؟ فرمود: «خیر؛ مگر این‌که خواسته باشی نافله بخوانی».([[137]](#footnote-137))

شماری از علما نیز این موضوع را با شرح و تفصیل، بررسی کرده و گفته‌اند: اگر کسی به قیام یا نماز شب عادت داشته باشد، نماز وتر بر او واجب است و در غیر این صورت، نماز وتر بر او واجب نیست.

یعنی: کسی که نماز عشا را می‌خواند و سپس می‌خوابد و برای نماز شب برنمی‌خیزد، نماز وتر بر او واجب نیست؛ زیرا پیامبر فرمود: «أَوْتِرُوا يَا أهْلَ القُرْآنِ».([[138]](#footnote-138)) یعنی: «ای اهل قرآن! نماز وتر بخوانید». این، ویژه‌ی حافظانِ شب‌زنده‌دارِ قرآن است؛ زیرا فرمانی ویژه می‌باشد و اگر فرمانی عمومی بود، هم شامل حافظان و شب‌زنده‌داران می‌شد و هم شاملِ سایر مسلمانان. اما در حدیث، اهل قرآن به‌طور خاص به خواندن وتر دستور داده شده‌اند. به‌هر حال ترکِ نماز وتر، کارِ شایسته‌ای نیست؛ حتی امام اهل سنت و نابودگرِ بدعت، امام احمد بن حنبل فرموده است: «کسی که نماز وتر را ترک کند، بدکردار است و گواهی‌اش پذیرفته نمی‌شود». زیرا برای ادای وتر، یک رکعت نیز کفایت می‌کند و خواندن یک رکعت نماز، کارِ دشواری نیست و وقتِ زیادی نمی‌گیرد. لذا اگر کسی نماز وتر را با این‌همه فضیلت و اهمیتی که دارد، ترک نماید و به فرمان رسول‌الله درباره‌ی ادای وتر عمل نکند، مسلمانی شایسته به‌شمار نمی‌آید و گواهی‌اش پذیرفته نمی‌شود؛ یعنی اگر نزد قاضی بیاید و درباره‌ی مسأله‌ای شهادت دهد و روشن باشد که تارِکِ نماز وتر است، گواهی‌اش را نمی‌پذیریم. این، دیدگاهِ امام احمد حنبل است که بیان‌گر اهمیت وتر می‌باشد؛ پس ترکِ نماز وتر، کار شایسته‌ای نیست.

وقتِ نماز وتر، از عشا شروع می‌شود و تا سپیده‌دم ادامه دارد؛ گفتنی‌ست: اگر نماز عشا به سبب سفر یا باران و یا به هر دلیلِ شرعیِ دیگری، با جمع تقدیم، یعنی با مغرب ادا شود، وقتِ نماز وتر نیز داخل می‌گردد؛ به‌عبارت ساده‌تر: در چنین شرایطی، ابتدا نماز مغرب و سپس نماز عشا و آن‌گاه نماز وتر را می‌خوانیم.

ترتیب نماز وتر، بدین گونه است که ابتدا نماز عشا ادا می‌گردد و سپس سنت عشا و آن‌گاه نماز وتر. فرقی نمی‌کند که نماز وتر در ابتدای شب، یعنی در ابتدای وقت خوانده شود یا در نیمه‌ی شب و یا در پایان شب؛ همان‌گونه که عایشه& می‌فرماید: «رسول‌الله در تمام بخش‌های شب نماز وتر می‌خواند: گاه در اول شب و گاه در نیمه‌ی شب و گاه در پایان شب. و در اواخر عمرش، سحرگاهان وتر می‌گزارد». این، وقتِ نماز وتر است و ان‌شاءالله تعداد رکعاتش [در صفحات آینده] بیان خواهد شد.

باید دانست که اگر کسی، آن‌قدر تنُد و سریع نماز بخواند که در نماز آرامش نداشته باشد یا آرامش وی به‌هم بخورد، نمازش باطل است؛ زیرا روایت است که شخصی به مسجد آمد و با عجله و بدون آرامش نماز خواند؛ آن‌گاه نزد پیامبر آمد و به ایشان سلام کرد؛ پیامبر جوابِ سلامش را داد و فرمود: «بازگرد و نماز بخوان؛ چراکه تو نماز نخوانده‌ای». آن مرد بازگشت و نماز گزارد؛ سپس نزد پیامبر آمد و به ایشان سلام کرد. تا این‌که این کار را سه بار انجام داد.([[139]](#footnote-139))

لذا نماز را حتماً باید با آرامش بخوانیم؛ اما شگفتا از آدمی‌زاد! شگفتا از این‌همه عجله و جهلی که آدمی دارد! شگفتا از ظلم، کج‌روی و انحرافِ انسان! عجیب است که انسان حتی در هنگام مناجات و راز و نیاز با پروردگارش، عجله دارد! اگر انسان نزد دوست خود باشد و با او سخن بگوید، چه‌بسا یک یا دو ساعت روی پای خود می‌ایستد و خم به ابرو نمی‌آورد و خسته نمی‌شود؛ اما هنگامی‌که در پیش‌گاهِ الله می‌ایستد، به‌رغم این‌که از او آمرزش می‌خواهد یا او را به‌پاکی یاد می‌کند، آن‌قدر عجله دارد که انگار لشکری در تعقیبِ اوست! اما واقعیت، این است که شیطان، دشمنِ ماست و خیرِ ما را نمی‌خواهد؛ لذا سعی می‌کند که ما را از یادِ الله و از نماز باز دارد؛ می‌گوید: عجله کن. گویا روی اخگر آتش قرار داریم؛ اما به همه‌ی خواهران و برادران مسلمانم پیشنهاد می‌کنم که یک بار هم که شده، آرامش و اطمینان در نماز را تجربه کنیم و به‌یاد داشته باشیم که وقتی به نماز می‌ایستیم، با الله راز و نیاز می‌کنیم؛ بدین‌سان لذت نماز را می‌چشیم و نماز، روشنیِ چشمِ ما می‌گردد؛ همان‌گونه که روشنیِ چشمِ رسول‌الله بود. ولی اگر در نمازمان دزدی شود، باید بدانیم که شیطان در نمازمان دست‌برد زده است. از شرّ شیطان رانده‌شده به الله متعال پناه می‌بریم؛ پروردگارا! همه‌ی ما را از شیطانِ رانده‌شده در پناه خویش قرار بده.

\*\*\*

1142- وعن أَبي سعيدٍ الخدري أنَّ النَّبِيَّ قَالَ: «أوْتِرُوا قَبْلَ أنْ تُصْبِحُوا». [روایت مسلم]([[140]](#footnote-140))

**ترجمه:** ابوسعید خدری می‌گوید: پیامبر فرمود: «پیش از طلوع فجر، نماز وتر را بخوانید».

1143- وعن عائشةَ&: أنَّ النَّبيَّ كَانَ يُصَلِّي صَلاَتَهُ باللَّيْلِ، وَهِيَ مُعْتَرِضَةٌ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَإذَا بَقِيَ الوِتْرُ، أيْقَظَهَا فَأوْتَرتْ. [روایت مسلم]([[141]](#footnote-141))

وفي روايةٍ لَهُ: فَإذَا بَقِيَ الوِتْرُ، قَالَ: «قُومِي فَأوتِري يَا عائِشَةُ».

**ترجمه:** از عایشه& روایت است که پیامبر نماز شبش را در حالی می‌خواند که او جلوی پیامبر خوابیده بود و آن‌گاه که تنها وتر باقی می‌ماند، عایشه را بیدار می‌کرد و او نیز وتر می‌خواند.

و در روایتی از مسلم آمده است: آن‌گاه که تنها وتر باقی می‌ماند، می‌فرمود: «ای عایشه! برخیز و نماز وتر را بخوان».

1144- وعن ابن عمرَ$: أنَّ النَّبِيَّ قَالَ: «بَادِرُوا الصُّبْحَ بِالوِتْرِ». [روایت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی، این حدیث را حسن دانسته است.]([[142]](#footnote-142))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ مي‌گوید: پیامبر فرمود: «پیش از آن‌که صبح شود، نماز وتر را بخوانید».

1145- وعن جابرٍ قال: قَالَ رسولُ الله: «مَنْ خَافَ أنْ لا يَقُومَ مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ، فَلْيُوتِرْ أوَّلَهُ، وَمَنْ طَمِعَ أنْ يَقُومَ آخِرَهُ فَلْيُوتِرْ آخِرَ اللَّيلِ، فَإنَّ صَلاَةَ آخِرِ اللَّيْلِ مَشْهُودَةٌ، وذَلِكَ أفْضَلُ». [روایت مسلم]([[143]](#footnote-143))

**ترجمه:** جابر می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکس بیم دارد که آخر شب بیدار نشود، اول شب نماز وتر را بخواند و هرکه امیدوار بود که آخر شب بیدار می‌شود، نماز وتر را آخِر شب بخواند؛ زیرا نمازِ پایانِ شب با حضور فرشتگان است و این، بهتر می‌باشد».

**شرح**

این، ادامه‌ی احادیثی‌ست که جناب مؤلف در باره‌ی نماز وتر آورده است؛ از جمله حدیثی بدین مضمون که پیامبر فرمود: «پیش از طلوع فجر، نماز وتر را بخوانید»؛ زیرا با طلوع فجر، وقتِ وتر پایان می‌یابد و آن‌گاه که سپیده بدمد، نماز وتر ، درست نیست. البته باید دانست که اگر فجر، طلوع کند و انسان، وترش را نخوانده باشد، در روز جبرانش می‌کند و قضای آن‌را به صورت زوج، به‌جا می‌آورد؛ یعنی یک رکعت بر تعداد رکعت‌های وترش می‌افزاید. بدین‌سان که اگر سه رکعت وتر می‌خوانده است، در روز باید چهار رکعت بخواند و اگر به خواندن پنج رکعت وتر عادت داشته، قضای آن را شش رکعت بخواند و اگر وترش، هفت رکعتی بوده، قضایش، هشت رکعتی‌ست. بدین دلیل که عایشه& می‌گوید: «وقتی پیامبر به سبب غلبه‌ی خواب یا بیماری، از نماز شب بازمی‌ماند، در روز دوازده رکعت نماز می‌خواند». شایان ذکر است که نماز وتر به چند روش خوانده می‌شود:

**روش نخست:** این است که انسان، فقط یک رکعت وتر بخواند؛ این، جایز است و هیچ کراهت و ایرادی ندارد.

**دوم:** خواندن سه رکعت؛ اختیار با خودِ انسان است که سرِ دو رکعت سلام دهد و یک رکعت جداگانه بخواند یا هرسه رکعت را با یک تشهد و با یک سلام به‌جا آورَد.

**سوم:** خواندن پنج رکعت؛ بدین‌سان که هر پنج رکعت را با یک تشهد، یعنی با تشهدِ اخیر بخواند.

**چهارم:**‌ خواندن هفت رکعت با یک تشهد در پایان نماز.

**پنجم:** خواندن نُه رکعت بدین ترتیب که در رکعت هشتم می‌نشیند و تشهد می‌خواند و آن‌گاه بدون سلام دادن، برمی‌خیزد و رکعت نهم را می‌خواند و سپس سلام می‌دهد.

**روش ششم:** این است که یازده رکعت می‌خواند؛ بدین ترتیب که در هر دو رکعت، سلام می‌دهد و در پایان یک رکعت، می‌گزارد؛ یعنی پنج نمازِ دو رکعتی به‌اضافه‌ی یک رکعت به‌جا می‌آورد.

نماز وتر به چند روش مذکور خوانده می‌شود؛ همان‌گونه که پیش‌تر گذشت، نماز وتر، سنت مؤکده است و برخی از علما آن‌را واجب دانسته‌اند. لذا نسبت به نماز وتر کوتاهی نکنید. اگر امیدوار بودید که در آخِرشب بیدار می‌شوید، پس نماز وتر را در پایان شب بخوانید و اگر بیم داشتید که آخر شب بیدار نمي شوید، در اول شب، یعنی پیش از آن‌که بخوابید، نماز وتر را به‌جای آورید. از این‌رو پیامبر به ابوهریره سفارش نمود که پیش از خوابیدن، نماز وتر را بخواند؛ زیرا ابوهریره در ابتدای شب مشغول فراگیریِ احادیث پیامبر بود و در پایان شب می‌خوابید.

گفتنی‌ست: نماز وتر در سفر و حضر، سنت است؛ لذا این نماز را در سفر نیز ترک نکنید. در «مزدلفه» نیز همین‌گونه است؛ یعنی در مزدلفه که نماز مغرب و عشا را جمع می کنیم، پس از ادای نماز عشا، نماز وتر را بخوانیم؛ اگرچه این موضوع در حدیث جابر نیامده است؛ اما اصل بر بقای عملی‌ست که انجام می‌شود؛ مگر این‌که به وانهادنِ آن تصریح شده باشد. هم‌چنین پیامبر در سفر و حضر، نماز وتر را ترک نمی‌کرد.

\*\*\*

206- باب: فضیلت نماز چاشت و بیان کم‌ترین و بیش‌ترین رکعت‌های این نماز و حدّ متوسط و میانه‌ی آن،‌ و تشویق به پای‌بندی بر آن

1146- عن أَبي هريرةَ قالَ: أوْصَانِي خَلِيلي بِصِيَامِ ثَلاَثَةِ أيَّامٍ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ، وَرَكْعَتَي الضُّحَى، وَأنْ أُوتِرَ قَبْلَ أنْ أرْقُدَ. [متفقٌ عليه]([[144]](#footnote-144))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گوید: دوستِ عزیزم مرا به روزه‌ی سه روز از هر ماه و دو رکعت نماز چاشت و خواندن وتر پیش از آن‌که بخوابم، سفارش فرمود.

[نووی: گزاردن وتر پیش از خواب، برای کسی مستحب است که مطمئن نیست که آخِرِ شب بیدار می‌شود؛ و اگر به بیدار شدن مطمئن باشد، خواندن وتر در پایان شب، بهتر است.]

1147- وعن أَبي ذَرٍّ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «يُصْبحُ عَلَى كُلِّ سُلاَمَى مِنْ أَحَدكُمْ صَدَقَةٌ: فَكُلُّ تَسْبِيحَةٍ صَدَقَةٌ، وَكُلُّ تَحْمِيدَةٍ صَدَقَةٌ، وَكُلُّ تَهْلِيلَةٍ صَدَقَةٌ، وَكُلُّ تَكْبِيرَةٍ صَدَقَةٌ، وَأَمْرٌ بِالمَعْرُوفِ صَدَقَةٌ، وَنَهْيٌ عَنِ المُنْكَرِ صَدَقَةٌ، وَيُجْزِئ مِنْ ذَلِكَ رَكْعَتَانِ يَرْكَعُهُمَا مِن الضُّحَى». [روایت مسلم]([[145]](#footnote-145))

**ترجمه:** ابوذر می‌گوید: پیامبر فرمود: «هر صبح (هر روز) در برابر هر مفصل انسان، یک صدقه لازم است؛ هر "سبحان‌الله" گفتن، یک صدقه است؛ هر "الحمدلله" گفتن، یک صدقه است؛ هر "لاإله‌إلاالله" گفتن، یک صدقه است؛ هر "الله‌اکبر" گفتن، یک صدقه است؛ هر امر به معروف، صدقه است؛ هر نهی از منکر، صدقه است؛ و به جای همه‌ی این‌ها، خواندن دو رکعت نماز "ضحی" کافی‌ست».

1148- وعن عائشةَ& قالَت: كَانَ رسولُ اللهِ يُصَلِّي الضُّحَى أرْبَعاً، وَيَزِيدُ مَا شَاءَ الله. [روایت مسلم]([[146]](#footnote-146))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: «رسول‌الله چهار رکعت نماز چاشت می‌خواند و هرچه خواستِ الله بود، بر آن می‌افزود».

1149- وعن أُمِّ هَانِىءٍ فاختة بنت أَبي طالب& قالَت: ذَهَبْتُ إِلَى رسول الله عَامَ الفَتْحِ فَوَجَدْتُهُ يَغْتَسِلُ، فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ غُسْلِهِ، صَلَّى ثَمَانِيَ رَكَعَاتٍ، وَذَلِكَ ضُحىً. [متفق عليه؛ این روایت، گزیده‌ی یکی از روایت‌هاي مسلم است.]([[147]](#footnote-147))

**ترجمه:** ام‌هانی، فاخته بنت ابی‌طالب& می‌گوید: روز فتح مکه نزد رسول‌الله رفتم و پیامبر استحمام می‌کرد؛ پس از استحمام، هشت رکعت نماز گزارد و هنگامِ چاشت بود.

**شرح**

این باب درباره‌ی نماز ضحی (چاشت) است؛ علما گفته‌اند: زمان نماز ضحی، از هنگام بالا آمدن خورشید به‌اندازه‌ی یک نیزه (پانزده تا بیست دقیقه پس از طلوع خورشید) تا ده دقیقه قبل از زوال آفتاب می‌باشد. البته بهتر است که در پایان وقت، خوانده شود؛ زیرا رسول‌الله فرموده است: «صَلاَةُ الأَوَّابِينَ حِينَ تَرْمَضُ الْفِصَالُ».([[148]](#footnote-148)) یعنی: «نماز چاشت، زمانی‌ست که پای بچه‌شترها از شدت گرما، بسوزد». از این‌رو علما گفته‌اند: به‌تأخیر انداختن دو رکعت ضحی تا پایان وقت، بهتر از خواندن آن در ابتدای وقت است. درست مانند نماز عشا که به تأخیر انداختنِ آن، افضل است؛ مگر زمانی که برای مردم سخت و دشوار باشد.

پیامبر برخی از یارانش از جمله: ابوهریره، ابودرداء و ابوذر# را به خواندن نماز چاشت سفارش نمود؛ چنان‌که ابوهریره می‌گوید: «دوستِ عزیزم مرا به روزه‌ی سه روز از هر ماه و دو رکعت نماز چاشت و خواندن وتر پیش از آن‌که بخوابم، سفارش فرمود». رسول‌الله زمانِ این سه روز را تعیین نکرد؛ عایشه& می‌گوید: «پیامبر سه روز از هر ماه را روزه می‌گرفت و برایش مهم نبود که در ابتدای ماه روزه بگیرد یا در میانه‌ی ماه و یا در آخِرِ آن». هم‌چنین مهم نیست که این سه روز، پیاپی و پشت سر هم باشد یا جدا از یک‌دیگر. در هر صورت، روزه گرفتن سه روز از هر ماه، پاداش فراوانی دارد؛ البته بهترین زمان برای روزه گرفتن در هر ماه، "ایام بیض" است؛ یعنی روزهای سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم هر ماه.

سپس رسول‌الله به ابوهریره سفارش فرمود که روزانه دو رکعت نماز چاشت بخواند؛ همان‌گونه که پیشتر گذشت، وقتِ نماز ضحی (چاشت)، از هنگام بالا آمدن خورشید به‌اندازه‌ی یک نیزه تا اندکی پیش از زوال آفتاب می‌باشد. آن‌گاه پیامبر به ابوهریره سفارش نمود که پیش از خواب، نماز وتر را بخواند؛ زیرا ابوهریره شب‌ها تا دیرهنگام مشغول فراگیریِ احادیث رسول‌الله بود و بیمِ آن می‌رفت که خواب بماند و نماز وتر را از دست بدهد. شاهدِ موضوع، این‌جاست که رسول‌الله ابوهریره را به پای‌بندی بر نماز چاشت، سفارش فرمود.

سپس مؤلف/ حدیث ابوذر را آورده است؛ حدیثی بدین مضمون که رسول‌الله فرموده است: «هر صبح (هر روز) در برابر هر مفصل انسان، یک صدقه لازم است». علما رحمهم‌الله گفته‌اند: در پیکرِ هر انسانی سیصد و شصت مفصل وجود دارد و بر هر مفصلی، یک صدقه لازم است؛ زیرا الله متعال بر آدمی‌زاد منت نهاده و به لطف خویش، او را زنده گردانیده و به او نعمت تن‌درستی و زندگی عنایت فرموده است. پس باید در ازای هر مفصلی، سپاس‌گزار باشیم و صدقه ای بدهیم؛ اما این صدقه، با صدقه‌ی مالی تفاوت دارد و شامل همه‌ی گفتارها و کارهایی‌ست که مایه‌ی تقرب و نزدیکی به الله می‌باشد؛ مانند: ذکر و یادِ الله، یا بذل و بخششِ مال و امثالِ آن. لذا همان‌گونه که در حدیث آمده است: «هر "سبحان‌الله" گفتن، یک صدقه است؛ هر "الحمدلله" گفتن، یک صدقه است؛ هر "لاإله‌إلاالله" گفتن، یک صدقه است؛ هر "الله‌اکبر" گفتن، یک صدقه است؛ هر امر به معروف، صدقه‌ای‌ست؛ هر نهی از منکر، صدقه است». بدین‌سان این امکان برای انسان فراهم می‌شود که روزانه سیصد و شصت صدقه بدهد؛ اما «به جای همه‌ی این‌ها، خواندن دو رکعت نماز ضحی کافی‌ست». و این، از لطف و رحمتِ بی‌کران الاهی‌ست که به جای صدقه دادن در برابر هر یک از اندام و مفاصل خویش، کارهای نیکی انجام دهیم یا به جای این‌همه کار نیک و پسندیده، دو رکعت نماز چاشت بخوانیم.

لذا شایسته است که انسان در سفر و حضر بر خواندن دو رکعت نماز چاشت، پای‌بند باشد. اما نماز چاشت، چند رکعت است؟ می‌گوییم: لااقل، دو رکعت و حداکثر، هرچه الله بخواهد و توفیق دهد؛ مهم، این است که انسان به خواندن این نمازِ پُرفضیلت پای‌بند باشد. از این‌رو عایشه& می‌گوید: «رسول‌الله چهار رکعت نماز چاشت می‌خواند و هرچه خواستِ الله بود، بر آن می‌افزود». عایشه& اندازه‌ی مشخص و محدودی برای نماز چاشت، بیان نکرد؛ لذا دیدگاهِ کسانی که بنا بر حدیث فاخته& بیش‌ترین رکعت‌های این نماز را هشت رکعت گفته‌اند، جای بحث و تأمل دارد؛ زیرا حدیث فاخته& بیان‌گر یک پیش‌آمد است؛ به عبارتِ ساده‌تر: فاخته به حسب تصادف مشاهده کرد که پیامبر در هنگامِ چاشت، هشت رکعت نماز گزارد و این، دلیلِ بر حصر نیست.

از این‌رو می‌گوییم: کم‌ترین رکعت‌های نماز چاشت، دو رکعت است و بیش‌ترینش، محدود و محصور به عددِ معیّنی نیست؛ لذا هر تعداد رکعت که می‌خواهید، نماز ضحی بخوانید؛ مانند پیامبر که چهار رکعت و گاه هشت رکعت می‌گزارد. انسان باید قدر عمر خویش را بداند و از این فرصت در جهت انجام کارهای نیک و پسندیده استفاده کند؛ زیرا آن‌گاه که مرگش فرا رسد، بر اوقات تلف‌شده حسرت می‌خورد و به‌خاطر لحظاتِ عمرش که در جهت نزدیکی جستن به الله سپری نشده است، پشیمان می‌گردد؛ آری! هر دم از عمر که در غفلت بگذرد، زیانِ بزرگی‌ست. پس فرصت‌ها را غنیمت بشماریم و هر فرصتی را در ذکر و یادِ الله و تلاوت قرآن و ارتباط با پروردگار خویش سپری کنیم و با این‌که در زمین هستیم، قلب خویش را با پروردگارمان که در آسمان است، پیوند دهیم و لحظه‌ای از یادِ او غفلت نورزیم و با قلب و زبان، و با اعمال و کردارِ پسندیده، به یادِ الله باشیم که دنیا، برای هیچ‌کس پاینده نیست.

به گذشتگان و مردمانی بنگر که سال‌ها و قرن‌ها پیش دنیا را ترک کردند و اینک اثری از آن‌ها نیست؛ به دوستانت بنگر که دیروز با هم، خوش و خرم بودید؛ اما اینک کجایند؟ آری؛ اینک در قبرهایشان در گرو اعمال خویش هستند. به این بیندیش که هرچه عمر کنی - کم یا زیاد- چنین روزی در انتظار توست و باید پاسخ‌گوی اعمال خویش باشی. الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡإِنسَٰنُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدۡحٗا فَمُلَٰقِيهِ ٦﴾ [الانشقاق: ٦]

ای انسان! به‌یقین که تو تا ملاقات پروردگارت در تلاشی سخت خواهی بود و سپس ملاقاتش خواهی کرد.

پس ای برادر و ای خواهر مسلمان! فرصت‌ها را غنیمت شمار که روز رستاخیز، اموال و اولادت هیچ سودی برایت ندارد و تنها در صورتی‌ رستگار می‌گردی که با دلی سالم و پاک نزد الله حاضر شوی. از الله متعال می‌خواهم که ما را جزو کسانی قرار دهد که با دلی پاک و سالم نزدش حاضر می‌شوند و از او مسألت دارم که ما را بر توحید و ایمان، از دنیا ببرد؛ به‌یقین که او بر هر کاری تواناست.

\*\*\*

207- باب: جایز بودن نماز چاشت از هنگام بالا آمدن خورشید تا هنگامِ زوالِ آن؛ و بهتر است که نماز چاشت هنگام گرم شدن هوا و بالا آمدن خورشید، خوانده شود

1150- عن زيد بن أَرْقَم أنَّهُ رَأَى قَوْماً يُصَلُّونَ مِنَ الضُّحَى، فَقَالَ: أمَا لَقَدْ عَلِمُوا أنَّ الصَّلاَةَ في غَيْرِ هذِهِ السَّاعَةِ أفْضَلُ، إنَّ رسول الله قَالَ: «صَلاَةُ الأَوَّابِينَ حِيْنَ تَرْمَضُ الفِصَالُ».[روایت مسلم]([[149]](#footnote-149))

**ترجمه:** از زید بن ارقم روایت است که وی، عده‌ای از مردم را دید که در ابتدای روز نماز چاشت می‌خواندند؛ گفت: کاش می‌دانستند که نمازِ (چاشت) در وقتی دیگر، بهتر می‌باشد؛ رسول‌الله فرموده است: «نماز توبه‌کنندگان، زمانی‌ست که پای بچه‌شترها از شدت گرما بسوزد».

\*\*\*

208- باب: تشویق به نماز تحیۀ‌المسجد و کراهت نشستن پیش از خواندن دو رکعت، هر وقت که شخص واردِ مسجد شود؛ خواه آن دو رکعت به نیت تحیۀ‌المسجد باشد یا فرض یا سنت راتبه یا به نیت نمازی دیگر

1151- عن أَبي قتادة قالَ: قَالَ رسول الله: «إِذَا دَخَلَ أحَدُكُمُ المَسْجِدَ، فَلا يَجْلِسْ حَتَّى يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ». [متفقٌ عليه]([[150]](#footnote-150))

**ترجمه:** ابوقتاده مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرگاه یکی از شما وارد مسجد شد، پیش از نشستن دو رکعت نماز بخواند».

1152- وعن جابرٍ قالَ: أَتَيْتُ النَّبيَّ وَهُوَ في المَسْجِدِ، فَقَالَ: «صَلِّ رَكْعَتَيْنِ». [متفقٌ عليه]([[151]](#footnote-151))

**ترجمه:** جابر مي‌گوید: نزد رسول‌الله که در مسجد بود، رفتم؛ فرمود: «دو رکعت نماز بخوان».

209- باب: مستحب بودن دو رکعت پس از وضو

1153- عن أَبي هريرةَ أنَّ رسول الله قَالَ لِبِلاَلٍ: «يَا بِلاَلُ، حَدِّثْنِي بِأَرْجَى عَمَلٍ عَمِلْتَهُ فِي الإسْلاَمِ، فَإنِّي سَمِعْتُ دَفَّ نَعْلَيْكَ بَيْنَ يَدَيَّ في الجَنَّةِ»؟ قَالَ: مَا عَمِلْتُ عَمَلاً أرْجَى عِنْدي مِنْ أَنِّي لَمْ أتَطَهَّرْ طُهُوراً فِي سَاعَةٍ مِنْ لَيْلٍ أَوْ نَهَارٍ إِلاَّ صَلَّيْتُ بِذَلِكَ الطُّهُورِ مَا كُتِبَ لِي أنْ أُصَلِّي. [متفقٌ عليه؛ این، لفظ بخاری‌ست.]([[152]](#footnote-152))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله به بلال فرمود: «ای بلال! به من بگو: امیدوارکننده‌ترین عملی که پس از مسلمان شدن انجام داده‌ای، چه بوده است؟ زیرا من، صدای کفش‌هایت را پیشاپیش خود در بهشت شنیدم». پاسخ داد: کاری انجام نداده‌ام که نزد من امیدوارکننده‌تر از این باشد که همواره با وضویی که در هر لحظه‌ی شب یا روز می‌گیرم، چندان که برایم مقدّر شده باشد، نماز می‌خوانم.

**شرح**

مؤلف/ در این بخش از کتابش، دو باب گشوده است؛ باب نخست درباره‌ی "تحیۀ‌المسجد" است. وی در این باب به بیان این نکته می‌پردازد که هرکس در هر وقتی وارد مسجد ‌شود، کراهت دارد که پیش از خواندن دو رکعت تحیۀ‌المسجد بنشیند؛ زیرا خواندن این دو رکعت، سنت مؤکده است. مهم، این است که پیش از نشستن دو رکعت نماز بخواند و فرقی نمی‌کند که این دو رکعت، نماز فرض باشد یا سنت راتبه و یا نماز استخاره و یا هر نمازِ دیگری.

به سنت ورود به مسجد به‌اندازه‌ای تأکید شده است که برخی از علما آن‌را واجب دانسته‌اند؛ اهمیت این نماز، وقتی روشن می‌شود که بدانیم: پیامبر روز جمعه سخنرانی می‌کرد که شخصی، وارد مسجد شد و نشست. رسول‌الله از او پرسید: «آیا نماز خوانده‌ای؟» پاسخ داد: خیر. پیامبر فرمود: «قُم فَصَلِّ رَكْعَتَيْنِ وَتَجَوَّزْ فِيهِمَا».([[153]](#footnote-153)) یعنی: «برخیز و دو رکعت، نمازِ کوتاه بخوان». از آن جهت فرمود: این دو رکعت را کوتاه بخواند که به خطبه برسد و بتواند سخنرانی را گوش دهد. می‌دانید که گوش دادن به خطبه، واجب است؛ با این حال پیامبر به او دستور داد که دو رکعت بگزارد. این روایت، نشانه‌ای از واجب بودن تحیۀ‌المسجد است؛ اما اگر سایر متون و داده‌های سنت، بیان‌گر عدمِ وجوب نبود، می‌گفتیم که تحیۀ‌المسجد واجب است. ولی همان‌گونه که پیش‌تر گذشت، خواندن این نماز به‌هنگام ورود به مسجد، سنت مؤکده می‌باشد؛ یعنی هر وقت که وارد مسجد شدید، چه بعد از نماز صبح و چه پس از نماز عصر یا هنگام طلوع خورشید و یا هنگامِ غروبِ آن، ننشینید و دو رکعت نماز بگزارید؛ حتی هنگامی‌که امام جمعه در حالِ سخنرانی‌ست، یا زمانی‌که وارد مسجد می‌شوید و مردم در حلقه‌ی درس نشسته‌اند. لذا خواندن این دو رکعت در هر حال و در هر زمانی، سنت مؤکده است؛ به استثنای دو مورد:

**نخست:** هنگامی که خطیب وارد مسجد می‌شود، ادای این دو رکعت برای او سنت نیست؛ بلکه بالای منبر می‌رود و به مردم سلام می‌گوید و سپس سخنرانی‌اش را آغاز می‌کند.

**دوم:** هنگامی‌که انسان برای طواف، وارد مسجدالحرام می‌شود، شروع طواف جای‌گزینِ تحیۀ‌المسجد می‌شود. اما کسی که به‌قصد نماز وارد مسجدالحرام می‌گردد، باید دو رکعت نماز بگزارد؛ زیرا در این حالت مسجدالحرام، مانندِ سایر مساجد است.

این‌که نزد توده‌ی مردم مشهور شده که «تحیه یا سنت ورود به مسجدالحرام، طواف کعبه است»، هیچ پایه‌ای و اساسي ندارد؛ بلکه هرکس به‌قصد طواف وارد مسجدالحرام شود، انجام طواف کافی‌ست و نیازی به خواندن تحیۀ ‌المسجد نیست. اما اگر کسی برای نشستن در جلسه‌ها و حلقه‌های آموزشی یا انتظار نماز فرض و امثال آن وارد مسجدالحرام گردد، در چنین مواردی باید پیش از نشستن، سنت ورود به مسجد را بخواند. هم‌چنین کسی که روز جمعه به مسجد می‌آید و می‌بیند که امام در حال سخنرانی‌ست، باید دو رکعتِ کوتاه، به جای آورَد. هرگاه کسی وارد مسجد شد و مؤذن اذان می‌گفت، در صورتی‌که روز جمعه نباشد، ننشیند و در حالتِ ایستاده منتظر بماند و جواب اذان را بدهد تا این‌که اذان تمام شود و آن‌گاه دعای پایانِ اذان را بگوید و سپس دو رکعت نماز بگزارد. اما اگر هنگامی‌که وارد مسجد می‌شود، اذان دوم جمعه را می‌دهند، بدون این‌که تا پایان اذان منتظر بماند، تحیۀ‌المسجد را بخواند تا برای گوش دادن به خطبه فارغ شود.

مؤلف در باب دوم، به سنت وضو پرداخته و بیانِ این پرداخته که شایسته است که انسان هرگاه وضو می گیرد، دو رکعت نماز بخواند؛ حتی اگر پس از عصر یا بعد از نماز صبح باشد. لذا شایسته است که هرگاه وضو می‌گیرید، دو رکعت نماز بگزارید؛ زیرا رسول‌الله بلال بن رباح پرسید: امیدوارکننده‌ترین عملی که پس از مسلمان شدن انجام داده است، چیست؟ پاسخ داد: هر وقتِ شب یا روز وضو می‌گیرم، دو رکعت نماز می‌گزارم. پیامبر این کارِ بلال را تأیید فرمود. شایان ذکر است که تا می‌توانید، هنگام ادای این دو رکعت، خود را از هرگونه وسوسه‌ای تهی کنید و قلب و تمام وجود خویش را در نماز قرار دهید؛ زیرا کسی که وضوی درست و کاملی بگیرد و سپس دو رکعت نماز بگزارد و به خود وسوسه راه ندهد، الله متعال گناهان گذشته‌اش را می‌آمرزد. اگر در خانه‌اش وضو بگیرد، این دو رکعت را در خانه‌اش به‌جا می‌آورَد و اگر در وضوخانه‌ی مسجد، وضو بگیرد در مسجد، سنت وضو را می‌خواند؛ لذا هرجا که وضو گرفت، این نماز را بخواند.

\*\*\*

210- باب: فضیلت روز جمعه و واجب بودنِ نماز جمعه، و غسل و استعمال عطر و زود رفتن به نماز جمعه، و دعا و نیز صلوات بر پیامبر در این روز و بیان لحظه‌ی اجابت و مستحب بودنِ ذکر زیاد خداوند پس از نماز جمعه

الله متعال می‌فرماید:

﴿فَإِذَا قُضِيَتِ ٱلصَّلَوٰةُ فَٱنتَشِرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَٱبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِ ٱللَّهِ وَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرٗا لَّعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ١٠﴾ [الجمعة: ١٠]

و چون نماز پایان یافت، در زمین پراکنده شوید و در طلب فضل و روزیِ الله برآیید و الله را فراوان یاد کنید تا رستگار شوید.

**شرح**

مؤلف/ در این باب به فضیلت جمعه پرداخته و مسایل و ویژگی‌هایی درباره‌ی این روز ذکر کرده است؛ روز جمعه که در میان پنج‌شنبه و شنبه قرار دارد، روزی خاص برای این امت می‌باشد و الله متعال، یهود و نصارا را از این روز محروم کرده است؛ یهودیان، روز شنبه را روزی ویژه می‌دانند و نصارا روز یک‌شنبه را؛ لذا یهود و نصارا با این‌که پیش از این امت بوده‌اند؛ به دو روزِ پس از جمعه اهمیت می‌دهند و در این زمینه پس از امت اسلام قرار دارند. به عبارت دیگر: آن‌ها از ویژگی‌ها و فضایل روز جمعه محروم‌اند؛ زیرا شنبه و یک‌شنبه، ویژگی‌ها و فضایلِ خاصّی ندارند. و این، از لطف و عنایت پروردگار متعال می‌باشد که امت اسلام را از ویژگی‌های این روز خجسته برخوردار فرموده است؛ ابن‌القیم/ در «زادالمعاد» این موضوع را به‌خوبی مورد پردازش و بررسی قرار داده است که پیشنهاد می‌شود به کتابِ مذکور مراجعه فرمایید.

سپس مؤلف/ در ابتدای این باب، این آیه را ذکر کرده است که الله می‌فرماید:

﴿فَإِذَا قُضِيَتِ ٱلصَّلَوٰةُ فَٱنتَشِرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَٱبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِ ٱللَّهِ وَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرٗا لَّعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ١٠﴾ [الجمعة: ١٠] و چون نماز پایان یافت، در زمین پراکنده شوید و در طلب فضل و روزیِ الله برآیید و الله را فراوان یاد کنید تا رستگار شوید.

الله پیش از این آیه می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَوٰةِ مِن يَوۡمِ ٱلۡجُمُعَةِ فَٱسۡعَوۡاْ إِلَىٰ ذِكۡرِ ٱللَّهِ وَذَرُواْ ٱلۡبَيۡعَۚ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٩﴾ [الجمعة: ٩]

ای مؤمنان! هرگاه برای نماز روز جمعه ندا داده شد، به سوی ذکر الله بشتابید و خرید و فروش را رها کنید. این، برای شما بهتر است؛ اگر بدانید.

بدين‌سان الله متعال به مؤمنان دستور داده است كه وقتي براي نماز جمعه اذان داده مي‌شود، داد و ستد را رها کنند؛ منظور از اذان در این‌جا، اذان دوم می‌باشد که هم‌زمان با آمدنِ امام است. اما اذان اول جمعه، سنت عثمان می‌باشد؛ سببش این بود که شمار مسلمانان مدینه در دوران عثمان افزایش چشم‌گیری پیدا کرد و مدینه گسترش یافت؛ لذا ضرورت ایجاب می‌کرد که پیش از اذان دوم که هم‌زمان با آمدن امام بود، اذان دیگری هم بدهند تا مردم آماده شوند و زودتر به مسجد بیایند. لذا اذان اول، سنت عثمان بن عفان می‌باشد که یکی از خلفای راشدین# به‌شمار می‌آید و پیامبر ما را به پیروی از سنت خلفای راشدین# دستور داده و فرموده است: «عَلَيْكُمْ بسُنَّتي وَسُنَّةِ الْخُلُفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّين مِنْ بَعْدِي».([[154]](#footnote-154)) یعنی: «سنت من و سنت خلفای راشد و هدایت‌یافته‌ی پس از مرا بر خود لازم بگیرید». لذا کسی که اذان اول جمعه را بدعت می‌پندارد، در حقیقت بر پیامبر و خلفای راشدین و دیگر اصحاب# خرده می‌گیرد؛ از این‌رو به چنین کسی می‌گوییم: تو، خود با گفتنِ چنین سخنی، بدعتی هستی؛ مگر می‌شود چیزی که رسول‌الله آن‌را سنت نامیده است، بدعت باشد؟! چراکه رسول‌الله به پیروی از سنت خلفای راشدینِ پس از خود امر فرموده است. اما برخی از افراد که حتی گاه سال‌خورده و بزرگ‌سال‌اند، اذان اول جمعه را بدعت می دانند؛ لذا شکی در بی‌خردی و سبک‌سریِ این‌ها نیست؛ به این‌ها باید گفت: باچنین پنداری صحابه# و پیشوایشان، عثمان بن عفان را به گمراهی متهم می‌کنید و باز ادعا دارید که سُنّی هستید؟! هرگز؛ بلکه شما در این پندار، اهل بدعتید.

الله می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَوٰةِ مِن يَوۡمِ ٱلۡجُمُعَةِ فَٱسۡعَوۡاْ إِلَىٰ ذِكۡرِ ٱللَّهِ﴾

[الجمعة: ٩]

ای مؤمنان! هرگاه برای نماز روز جمعه ندا داده شد، به سوی ذکر الله بشتابید.

منظور از ذکرِ الله در این‌جا، خطبه و نماز جمعه است؛ ذکر الله در خطبه یا سخنرانیِ جمعه، با پند و موعظه و ذکر احکام الاهی و امثالِ آن انجام می‌شود؛ و این‌که نماز، بزرگ ترین جلوه‌ی ذکر الاهی‌ست، بر کسی پوشیده نیست. فرمود: ﴿وَذَرُواْ ٱلۡبَيۡعَ﴾ ؛ یعنی: «خرید و فروش را رها کنید». از این‌رو وقتی اذان جمعه داده شود، داد و ستد بر کسانی که نماز جمعه بر آنان واجب است، حرام می‌گردد؛ مگر بر زنان یا کسانی که نماز جمعه بر آن‌ها واجب نیست. لذا معامله‌ی کسانی که پس از اذان جمعه به داد و ستد می‌پردازند، باطل و بی‌اعتبار است؛ هرچند در مسیر مسجد انجام شود. مثلاً اگر دو نفر در حالِ حرکت به سوی مسجد باشند و در میانِ راه، صدای اذان جمعه را بشنوند و داد و ستد کنند، نه کالای معامله‌شده به خریدار تحویل می‌گردد و نه قیمتِ آن در اختیار فروشنده قرار می‌گیرد؛ زیرا داد و ستدِ آن‌ها از اساس، باطل و بی‌اعتبار می‌باشد و هرچیزی که الله از آن باز داشته است، باطل و بی‌اعتبار به‌شمار می‌آید؛ زیرا پیامبر فرموده است: «كُلُّ شَرْطٍ لَيْسَ فِي كِتَابِ الله فَهُوَ بَاطِلٌ»؛([[155]](#footnote-155)) یعنی: «هر شرطی که در کتاب الله وجود ندارد، باطل است».

گفتنی‌ست: فرمان الاهی در نُهمین آیه‌ی سوره‌ی «جمعه» شاملِ مسافر نیز می‌شود؛ یعنی اگر مسافری در جایی باشد، آن‌گاه که صدای اذان جمعه را بشنود، بر او واجب است که در نماز جمعه حاضر شود؛ زیرا در جرگه‌ی مؤمنان قرار دارد و این حُکم، خطاب به همه‌ی مؤمنان است؛ لذا اگر بگوید: من مسافرم، به او می‌گوییم: مگر تو، مؤمن نیستی؛ چه کسی تو را از این فرمان مستثنا کرده است؟ آن‌گاه این آیه را برایش تلاوت می‌کنیم.

می‌فرماید: ﴿ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٩﴾ [الجمعة: ٩]

یعنی: «این، برای شما بهتر است؛ اگر بدانید». به‌عبارت دیگر: حضور در نماز جمعه، برای شما از داد و ستد بهتر است؛ زیرا ادای نماز جمعه، اقامه‌ی یکی از شعایر الاهی‌ و انجامِ تکلیف و وظیفه‌ای شرعی‌ست که از هرگونه خرید و فروشی، بهتر می‌باشد. ﴿إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٩﴾ ، یعنی: اگر دانا باشید، درک می‌کنید که ادای نماز جمعه برای شما از داد و ستد، بهتر است. منظور از این جمله‌ی شرطی، تشویق به کنار گذاشتن داد و ستد و شتافتن به سوی نماز جمعه است. ﴿ ﴾؛ یعنی: آن‌گاه که نماز جمعه پایان یافت، در زمین پراکنده شوید و از طریق داد و ستد و تلاش و کوشش، به کسبِ روزی بپردازید؛ اما متوجه باشید که پرداختن به کسب و کار، شما را از یادِ الله غافل نگرداند. بلکه ﴿ ﴾: «الله را فراوان یاد کنید» و مپندارید که وقتی از یادِ الله در خطبه و نماز جمعه فارغ شدید، دیگر نباید الله را یاد کنید؛ بلکه ذکر و یادِ الله در همه حال و در هر مکان و زمانی، ضروری‌ست. چنان‌که الله می‌فرماید:

﴿إِنَّ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ لَأٓيَٰتٖ لِّأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ ١٩٠﴾

[آل عمران: ١٩٠]

همانا در آفرینش آسمان‌ها و زمین و گردش شب و روز، نشانه‌هایی برای خردمندان وجود دارد.

اما خرمندان چه کسانی هستند؟ الله می‌فرماید:

﴿ٱلَّذِينَ يَذۡكُرُونَ ٱللَّهَ قِيَٰمٗا وَقُعُودٗا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمۡ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ رَبَّنَا مَا خَلَقۡتَ هَٰذَا بَٰطِلٗا سُبۡحَٰنَكَ فَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ ١٩١﴾

[آل عمران: ١٩١]

کسانی که ایستاده و نشسته و یا در حالی که بر پهلوها آرمیده‌اند، الله را یاد می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند (و می‌گویند:) ای پروردگار ما! این را بیهوده نیافریده‌ای؛ تو پاکی. پس ما را از آتش دوزخ محافظت بفرما.

لذا نشستن در مسجد پس از اقامه‌ی نماز جمعه، الزامی نیست و ضرورتی ندارد؛ بلکه پس از پایان نماز جمعه در پیِ کسب روزی برآیید و به کار و تلاش بپردازید؛ این، اشاره‌ای‌ست به این‌که اگر انسان نماز را بر کسب و کار مقدم بگرداند و پس از انجام تکلیف الاهی به داد و ستد بپردازد، روزیِ بابرکتی می‌یابد؛ زیرا الله مي فرمايد: ﴿وَٱبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِ ٱللَّهِ وَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرٗا لَّعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ١٠﴾ «و در طلب فضل و روزیِ الله برآیید و الله را فراوان یاد کنید تا رستگار شوید». هم‌چنین اشاره‌ای‌ست به این‌که پس از نماز جمعه، سخنرانی یا خطبه‌ای در کار نیست؛ زیرا الله متعال می‌فرماید: ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ ٱلصَّلَوٰةُ فَٱنتَشِرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ یعنی: آن‌گاه که نماز جمعه پایان یافت در زمین پراکنده شوید». روش و رهنمودِ پیامبر این است که سخنرانی یا خطبه، پیش از نماز جمعه باشد؛ لذا هرگونه پند و موعظه یا سخنرانی و خطبه‌ای که پس از نماز جمعه انجام شود، بی‌پایه و نابه‌جاست است. از این‌رو امام احمد بن حنبل/ فرموده است: اگر کسی پس از نماز جمعه به پند و اندرز یا سخنرانی پرداخت، به او محل نگذارید و به سخنانش گوش ندهید؛ مگر این‌که فرمان یا بیانیه‌ای حکومتی باشد. زیرا مردم باید به فرمان‌های حکومتی توجه کنند؛ چراکه حاکم مسلمان، بر شهروندانش حق و حقوقی دارد و آنان را به‌سوی خیر و صلاحِشان رهبری می‌کند. لذا با وجود دو خطبه‌ی مشروع که پیش از نماز جمعه انجام می‌شود، نیازی به سخنرانی پس از نماز جمعه نیست؛ بهترین روش، روش پیامبر است و در هیچ روایت صحیح و حتی ضعیفی نیامده است که آن بزرگوار پس از نماز جمعه به پند و اندرز یا سخنرانی بپردازد. برخی از مردم عادت کرده‌اند و به نامِ دین و دعوت، پس از نماز جمعه برمی‌خیزند و سخنرانی می‌کنند! مگر جمعه چند خطبه دارد؟ سه خطبه! این را از کجا آورده‌اند؟ البته همان‌گونه که بیان شد، مواردی چون: خواندنِ ابلاغیه یا دستورنامه‌ی حکومتی از سوی رییس حکومت یا معاونش و یا از سوی یکی از وزرا و دیگر مسؤولان باشد، مستثناست و باید آن‌را به اطلاع مردم رساند.

﴿لَّعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ١٠﴾ «تا رستگار شوید». «لَعَلَّ» در این‌جا برای تعلیل و بیان علت است؛ نه برای امید. گفتنی‌ست: «لَعَلَّ» در کتاب‌الله برای تعلیل است؛ زیرا امید یا انتظار تحقق یک چیز، در شأن کسی‌ست که تحقق آن برایش دشوار می‌باشد؛ در صورتی‌که همه چیز برای الله متعال آسان است. لذا واژه‌ی «لَعَلَّ» در همه جای قرآن، برای تعلیل است؛ مانندِ این آیه که الله می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ ١٨٣﴾ [البقرة: ١٨٣]

ای کسانی که ایمان آورده­اید! روزه بر شما فرض شده، چنان‌که بر کسانی که پیش از شما بودند، فرض شده بود؛ برای این‌که تقوا پیشه کنید.

﴿لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ﴾؛ یعنی: «برای این‌که تقوا پیشه کنید». ﴿لَّعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ١٠﴾: «تا رستگار شوید» یا «برای این‌که به رستگاری برسید». امید است که الله متعال به همه‌ی ما رستگاری، نیکوکاری و هدایت عنایت بفرماید؛ از او می‌خواهیم که ما و عزیزانمان را هدایت بگرداند و ما را سبب هدایت دیگران قرار دهد؛ به‌یقین الله بر هر کاری تواناست.

یادآوری می‌کنم که خرید و فروش مسواک([[156]](#footnote-156)) نیز پس از اذانِ دوم جمعه، جایز نیست؛ لذا این نکته را به کسانی که دربِ مسجد مسواک می‌فروشند نیز یادآوری کنید.

\*\*\*

1154- وعن أَبي هريرةَ قَالَ: قَالَ رسول الله: «خَيْرُ يَومٍ طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ يَوْمُ الجُمُعَةِ: فِيهِ خُلِقَ آدَمُ، وَفِيهِ أُدْخِلَ الجَنَّةَ، وَفِيهِ أُخْرِجَ مِنْهَا».[روایت مسلم]([[157]](#footnote-157))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «بهترین روزی که خورشید بر آن دمیده، روز جمعه است؛ آدم() در همین روز آفریده شد و در همین روز وارد بهشت گردید و در همین روز از بهشت اخراج شد».

**شرح**

نووی/ در باب فضیلت جمعه و مسایل مربوط به آن، حدیثی بدین مضمون آورده است که ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «بهترین روزی که خورشید بر آن دمیده، روز جمعه است». یعنی: بهترین روز هفته، روز جمعه می‌باشد. این را از آن جهت گفتم تا بدانید که میان این حدیث و حدیثی که درباره‌ی فضیلتِ روز عرفه است، هیچ تضاد و تعارضی وجود ندارد؛ رسول الله فرموده است: «خَيْر يَوْم طَلَعَتْ فِيهِ الشَّمْس يَوْم عَرَفَة»؛ یعنی: «بهترین روزی که خورشید بر آن دمیده، روز عرفه است». روز عرفه، بهترین روزِ سال است؛ و روزِ جمعه، بهترین روزِ هفته. آدم در روز جمعه آفریده شد. آدم ابوالبشر یا به عبارت دیگر، پدرِ همه‌ی انسان‌هاست و الله متعال او را با دست خویش، از خاک آفرید و سپس فرمود: پدید آی و آدم به فرمان الاهی پدید آمد. آری؛ آدم در روز جمعه آفریده شد و در همین روز به بهشت رفت. الله متعال به او دستور داد که با همسرش در بهشت که مأوی و جایگاهِ انسان است، سکونت کند؛ همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿يَٰٓـَٔادَمُ ٱسۡكُنۡ أَنتَ وَزَوۡجُكَ ٱلۡجَنَّةَ وَكُلَا مِنۡهَا رَغَدًا حَيۡثُ شِئۡتُمَا وَلَا تَقۡرَبَا هَٰذِهِ ٱلشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ٣٥﴾ [البقرة: ٣٥]

(الله فرمود:) ای آدم! با همسرت در بهشت سکونت کن و هرچه از نعمت­های بهشتی می‏خواهید، بخورید؛ اما به این درخت نزدیک نشوید که جزو ستم‌گران خواهید شد.

بدین‌سان الله متعال به آنان اجازه داد که از همه‌ی میوه‌های بهشت بخورند؛ اما برای آزمایش آدم و همسرش، آن‌ها را از یک درخت مشخص باز داشت:

﴿فَوَسۡوَسَ لَهُمَا ٱلشَّيۡطَٰنُ لِيُبۡدِيَ لَهُمَا مَا وُۥرِيَ عَنۡهُمَا مِن سَوۡءَٰتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَىٰكُمَا رَبُّكُمَا عَنۡ هَٰذِهِ ٱلشَّجَرَةِ إِلَّآ أَن تَكُونَا مَلَكَيۡنِ أَوۡ تَكُونَا مِنَ ٱلۡخَٰلِدِينَ ٢٠ وَقَاسَمَهُمَآ إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ ٱلنَّٰصِحِينَ ٢١ فَدَلَّىٰهُمَا بِغُرُورٖۚ فَلَمَّا ذَاقَا ٱلشَّجَرَةَ بَدَتۡ لَهُمَا سَوۡءَٰتُهُمَا وَطَفِقَا يَخۡصِفَانِ عَلَيۡهِمَا مِن وَرَقِ ٱلۡجَنَّةِۖ وَنَادَىٰهُمَا رَبُّهُمَآ أَلَمۡ أَنۡهَكُمَا عَن تِلۡكُمَا ٱلشَّجَرَةِ وَأَقُل لَّكُمَآ إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ لَكُمَا عَدُوّٞ مُّبِينٞ ٢٢﴾ [الأعراف: ٢٠، ٢٢]

شیطان آن دو را وسوسه کرد تا شرمگاه­هایشان را که از آنان پنهان بود، آشکار سازد. گفت: پروردگارتان شما را تنها بدین خاطر از این درخت بازداشت که (اگر از میوه­اش بخورید) فرشته می­شوید یا جاودانه می‏گردید. و برایشان سوگند یاد کرد که من خیرخواه شما هستم. و بدین ترتیب آنان را با فریب، (از مقامشان) پایین آورد و چون از (میوه­ی) درخت خوردند، شرمگاه­هایشان نمایان شد و شروع به پوشیدن خود با برگ­های بهشت کردند. و پروردگارشان بر آنان بانگ زد: «آیا شما را از این درخت باز نداشتم و به شما نگفتم که شیطان، دشمنِ آشکارِ شماست؟»

آری؛ شیطان، خود را خیرخواهِ آدم و همسرش نشان داد و سوگند خورد که اگر از میوه‌ی درخت ممنوعه بخورند، جاودانه می‌گردند یا فرشته می‌شوند. آن‌قدر آن دو را وسوسه کرد تا این‌که از میوه‌ی ممنوعه خوردند؛ لذا شرمگاه‌هایشان نمایان شد. آن‌گاه آدم و همسرش متوجه اشتباهشان شدند و دریافتند که با خوردن میوه‌ی ممنوعه، حرمت الاهی را شکسته‌اند. الله متعال در این‌باره می‌فرماید:

﴿وَعَصَىٰٓ ءَادَمُ رَبَّهُۥ فَغَوَىٰ ١٢١ ثُمَّ ٱجۡتَبَٰهُ رَبُّهُۥ فَتَابَ عَلَيۡهِ وَهَدَىٰ ١٢٢﴾

[طه: ١٢١، ١٢٢]

و آدم، از پروردگارش نافرمانی کرد و راه را گم نمود. آن‌گاه پروردگارش او را برگزید و توبه‌اش را پذیرفت و هدایتش کرد.

در نتیجه الله به آن‌دو دستور داد که از بهشت به‌سوی زمین پایین بروند. این، از حکمت الله بود؛ زیرا اگر چنین اتفاقی نمی‌افتاد، بشریت پدید نمی‌آمد. آری؛ الله متعال با حکمت خویش برای هر چیزی، سببی قرار می‌دهد. دقت کنید که آدم چگونه به‌خاطر یک نافرمانیِ کوچک از بهشتِ والا به سوی زمین پایین آمد؟!

پس ما که شب و روز معصیت می‌کنیم، چه وضعی خواهیم داشت؟ با این‌همه معصیت و نافرمانی، با چه رویی به الله امیدواریم باشیم؟ آیا این، خیال و تصورِ واهی نیست که از یک‌سو نافرمانی کنیم و از سوی دیگر با این‌همه بار گناه و این‌همه کوتاهی در انجام واجبات و با وجودِ کینه و بدی‌هایی که در دل‌هایمان داریم، امیدوار باشیم که از زمین به سوی بهشت برین و والا، بالا برویم؟! از الله متعال می‌خواهیم که از همه‌ی ما درگذرد و توبه‌ی ما را بپذیرد و دل‌هایمان را اصلاح بگرداند.

علما درباره‌ی بهشتی که آدم از آن اخراج شد، اختلاف نظر دارند که آیا همان بهشت برین است یا بوستانی بزرگ بوده که آب فراوان و هوایی دل‌پذیر داشته است؟ دیدگاه درست، این است که بهشتی که آدم در آن بود، همان بهشت جاویدان می‌باشد. ابن‌القیم/ در این‌باره چنین سروده است:

فحَیَّ علی جنّات عدن فإنّها منازلنـا الأولی وفیهـا المخیم

به‌سوی بهشت‌های پُرنعمت و جاوید بشتاب که نخستین منزلگه ماست و در آن چادر زده‌اند (و بزم و شادی در آن برپاست)

به‌یقین الله بر هر کاری تواناست.

این، فضیلتِ روز جمعه است که آدم در آن آفریده شد و در همین روز به بهشت رفت و در همین روز از بهشت اخراج گردید؛ همه‌ی این‌ها از حکمتِ الاهی‌ست. چراکه آدم و همسرش توبه کردند و گفتند:

﴿قَالَا رَبَّنَا ظَلَمۡنَآ أَنفُسَنَا وَإِن لَّمۡ تَغۡفِرۡ لَنَا وَتَرۡحَمۡنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٢٣﴾

[الأعراف: ٢٣]

ای پروردگارمان! به خودمان ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی و به ما رحم نکنی، به‌قطع جزو زیان‌کاران خواهیم بود.

الله متعال می‌فرماید:

﴿ثُمَّ ٱجۡتَبَٰهُ رَبُّهُۥ فَتَابَ عَلَيۡهِ وَهَدَىٰ ١٢٢﴾ [طه: ١٢٢]

آن‌گاه پروردگارش او را برگزید و توبه‌اش را پذیرفت و هدایتش کرد.

وقتی آدم توبه کرد، به این مقام والا دست یافت و الله متعال، او را برگزید و بدین‌سان به جایگاهی رسید که فراتر از جایگاه پیشین او بود؛ زیرا معصيت و نافرمانی او را نزد الله، خجالت‌زده و شرمنده کرد و او را به توبه و بازگشت به سوی الله واداشت و از این‌رو وضعیت بهتری پیدا کرد.

\*\*\*

1155- وَعَنْهُ قال: قَال رسولُ الله: «مَنْ تَوَضَّأ فأحَسَنَ الْوُضُوء، ثُمَّ أتَى الْجُمعةَ ، فَاستَمَعَ وأنْصَتَ، غُفِر لَهُ ما بيْنَهُ وبيْنَ الْجُمعةِ وزِيادةُ ثَلاثَةِ أيَّام، ومَنْ مسَّ الْحصا فَقد لَغَا». [روایت مسلم]([[158]](#footnote-158))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «کسی که وضوی خوب و کاملی بگیرد و سپس برای نماز جمعه (به مسجد) برود و به خطبه‌ی جمعه گوش دهد و ساکت باشد، گناهانی که تا روز جمعه و سه روز بعد، از او سر می‌زند، آمرزیده می‌شود. و هرکس، سنگ‌ریزه‌ای را جابه‌جا کند، کار بیهوده‌ای انجام داده است».

1156- وَعَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ قال: «الصَّلواتُ الْخَمْس، والْجُمُعَةُ إِلَى الْجُمُعةِ، ورمضانُ إِلَى رمضانَ مُكفِّرَاتٌ لِمَا بينَهُنَّ إِذَا اجْتنِبَت الْكَبائِرُ». [روایت مسلم]([[159]](#footnote-159))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «نمازهای پنج‌گانه و نماز جمعه تا جمعه‌ی دیگر و نیز رمضان تا رمضان بعدی، هر یک کفاره‌ی گناهانی‌ست که در میان آن‌ها انجام می‌شود؛ البته به‌شرطی که از گناهان بزرگ پرهیز شود».

1157- وَعَنْهُ وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ: أنَّهُمَا سَمِعَا رسولَ الله يَقُولُ عَلَى أعْوَادِ مِنْبَرِهِ: «لَيَنْتَهِيَنَّ أقْوَامٌ عَنْ وَدْعِهِمُ الجُمُعَاتِ أَوْ لَيَخْتِمَنَّ اللهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ ثُمَّ لَيَكُونَنَّ مِنَ الغَافِلِينَ». [روایت مسلم]([[160]](#footnote-160))

**ترجمه:** از ابوهریره و ابن‌عمر روایت است که آن‌دو از رسول‌الله شنیدند که روی منبر می‌فرمود: «آن‌ها که نمازهای جمعه را ترک می‌کنند، حتماً از این کار باز آیند؛ و گرنه، الله متعال بر دل‌هایشان مُهر می‌زند و آن‌گاه در جرگه‌ی غافلان قرار می‌گیرند».

1158- وَعَنِ ابنِ عمرَ$: أنَّ رسولَ الله قَالَ: «إِذَا جَاءَ أَحَدُكُمُ الجُمُعَةَ فَلْيَغْتَسِلْ». [متفق عليه]([[161]](#footnote-161))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «آن‌گاه که هر یک از شما به - نمازِ- جمعه می‌آید، باید غسل کند».

1159- وعن أَبي سعيدٍ الخدري أنَّ رسول الله قَالَ: «غُسْلُ يَوْمِ الجُمُعَةِ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ مُحْتَلِمٍ». [متفق عليه]([[162]](#footnote-162))

**ترجمه:** ابوسعید خدری می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «غُسل روز جمعه بر هر - مسلمانِ- بالغی واجب است».

[نووی: منظور از وجوب، وجوبِ اختیاری‌ست؛ مانندِ این‌که یک نفر به دوستش بگوید: حقّ تو بر من واجب است. والله اعلم]

1160- وعن سَمُرَةَ قالَ: قَالَ رسول الله: «مَنْ تَوَضَّأَ يَوْمَ الجُمُعَةِ فبِها وَنِعْمَتْ وَمَن اغْتَسَلَ فَالغُسْلُ أفْضَلُ».». [روایت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی این حدیث را حسن دانسته است.]([[163]](#footnote-163))

**ترجمه:** سمره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «کسی که روز جمعه وضو بگیرد، به رخصت عمل کرده و چه نیکو رخصتی‌ست؛ و هرکه غُسل کند، غسل بهتر است».

**شرح**

مؤلف/ چند احادیثی درباره‌ی جمعه ذکر کرده است؛ از جمله این‌که: «کسی که وضوی خوب و کاملی بگیرد و سپس برای نماز جمعه (به مسجد) برود و به خطبه‌ی جمعه گوش دهد و ساکت باشد، گناهانی که تا روز جمعه و سه روز بعد، از او سر می‌زند، آمرزیده می‌شود. و هرکس، سنگ‌ریزه‌ای را جابه‌جا کند، کار بیهوده‌ای انجام داده است». یعنی با جابه جا کردن سنگ‌ریزه، از فضیلت جمعه، محروم می‌شود و نماز جمعه در حقّ چنین کسی، مانند نماز ظهر است و این فرد، به ثواب نماز جمعه دست نمی‌یابد. در زمان پیامبر مسجدِ آن بزرگوار فرش نداشت و کفِ مسجد، سنگ‌ریزه پهن کرده بودند. پیامبر بیان فرمود: کسی که روز جمعه سنگ‌ریزه‌ای را جابه‌جا کند، کار بیهوده‌ای انجام داده است؛ زیرا این کار و امثالِ آن، انسان را از شنیدن خطبه باز می‌دارد. در صورتی‌که گوش دادن به خطبه، واجب است. از این‌رو پیامبر فرمود: «الَّذی يَتَكَلَّمُ يَوم الجُمُعةِ وَالإمامُ يَخطُبُ كَمَثَلِ الحِمَارِ يَحمِلُ أسفَارًا».([[164]](#footnote-164)) یعنی: «کسی که در روز جمعه، به‌هنگام سخنرانی امام، صحبت می‌کند، مانند درازگوشی‌ست که کتاب‌هایی را حمل می‌کند» که از آن هیچ نفعی نمی‌برد. هم‌چنین کسی که روز جمعه به بغل‌دستی‌اش می‌گوید: «ساکت باش»، او نیز از پاداش جمعه محروم می‌شود.

در حدیث مسلم/ به‌نقل از ابوهریره آمده است: «کسی که روز جمعه غسل کند»؛ اما در حدیث ابوسعید خدری آمده است: «غُسل روز جمعه بر هر بالغی واجب می‌باشد». این جاست که می‌گوییم: عمل به حدیث ابوسعید اولویت دارد؛ یعنی: غسل روز جمعه واجب است؛ به چند دلیل:

**نخست،** این‌که آن‌چه در حدیث ابوسعید آمده، افزون بر حُکمی‌ست که در حدیث ابوهریره ذکر شده است؛ در حدیث ابوسعید به وجوب غسل تصریح گردیده و در حدیث ابوهریره به وضو. و عمل به حُکمِ بزرگ‌تر، واجب و ضروری‌ست. زیرا وضو در ذیلِ غُسل می‌گنجد، اما غسل زیرمجموعه‌ی وضو نیست.

**دوم:** حدیث ابوسعید را هفت تن از امامان حدیث، یعنی: بخاری، مسلم، احمد، نسائی، ترمذی، ابوداود و ابن‌ماجه رحمهم‌الله روایت کرده‌اند و حدیثِ ابوهریره را تنها امام مسلم روایت کرده است؛ با این شرایط روشن است که حدیث ابوسعید بر حدیث ابوهریره ترجیح دارد.

**سوم:** پیامبر در حدیثی که ابوسعید نقل کرده است، واژه‌ی واجب را به‌گونه‌ای بیان فرموده که افاده‌ی تکلیف می‌کند؛ زیرا فرموده است: «غسل جمعه بر هر بالغی، واجب می‌باشد». لذا علتِ وجوب، بلوغ است. از این‌رو دیدگاه راجح، این است که غسل روز جمعه بر هر مسلمان بالغی در زمستان و تابستان واجب می‌باشد؛ چه بدنش پاکیزه باشد و چه آلوده. چراکه فرموده‌ی پیامبر در این‌باره واضح می‌باشد و صحابه# نیز همین را از سخن رسول‌الله برداشت کردند؛ چنان‌که باری عمر بن خطاب روز جمعه برای مردم سخنرانی می‌کرد. عثمان بن عفان با تأخیر به مسجد آمد. عمر علت تأخیرش را پرسید. پاسخ داد: ای امیر مؤمنان! کاری جز این نکردم که وضو گرفتم و به مسجد آمدم. عمر در حالی که بالای منبر بود و مردم نیز می‌شنیدند، فرمود: وضو گرفتی؟! حال آن‌که پیامبر فرموده است: «إِذَا أَتَی أَحَدُكُمُ الجُمُعَةَ فَلْيَغْتَسِلْ».([[165]](#footnote-165)) یعنی: «هر یک از شما هنگامی که به نماز جمعه می‌آید، غسل کند». یعنی چرا با وجودی که رسول‌الله دستور غسل داده است، به وضو بسنده کردی؟

خلاصه این‌که قول راجح درباره‌ی غسل جمعه، این است که واجب می‌باشد؛ اما آیا اگر کسی روز جمعه غسل نکند، نماز جمعه‌اش باطل است؟ خیر؛ نماز جمعه‌اش، درست است. زیرا این غسل، غسل جنابت نیست که در نمازش اشکالی پدید آید؛ بلکه غسل واجبی‌ست که باید انجام دهد. لذا غسل جمعه، شرط صحیح بودن نماز جمعه نیست و فقط واجب است. هم‌چنین یادآوری می‌شود که اگر کسی روز جمعه جُنُب باشد و به نیت جمعه غسل کند، غسل جنابت هم‌چنان بر او واجب است و غسل جمعه جای‌گزین غسل جنابت نمی‌شود. زیرا غسل جمعه مانندِ غسل جنابت برای رفع ناپاکی نیست.

\*\*\*

1161- وعن سَلمَانَ قال: قَالَ رسول اللهِ: «لا يَغْتَسِلُ رَجُلٌ يَومَ الجُمُعَةِ، وَيَتَطَهَّرُ مَا اسْتَطَاعَ مِن طُهْرٍ، وَيَدَّهِنُ مِنْ دُهْنِهِ، أَوْ يَمَسُّ مِنْ طِيبِ بَيْتِهِ، ثُمَّ يَخْرُجُ فَلا يُفَرِّقُ بَيْنَ اثنَيْنِ، ثُمَّ يُصَلِّي مَا كُتِبَ لَهُ، ثُمَّ يُنْصِتُ إِذَا تَكَلَّمَ الإمَامُ، إِلا غُفِرَ لَهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الجُمُعَةِ الأُخْرَى». [روایت بخاري]([[166]](#footnote-166))

**ترجمه:** سلمان مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هركس، روز جمعه غسل كند و حتي‌المقدور خود را پاكيزه نمايد و از روغن يا مواد خوش‌بوکننده كه در خانه دارد، استفاده كند و سپس براي نماز جمعه- به مسجد- برود و در مسجد، میان دو نفر فاصله نیندازد- یعنی میان دو نفر که کنار هم نشسته‌اند، ننشیند یا از روی شانه‌هایشان رد نشود- و هرچه برايش مقدّر شد، نماز بخواند و آن‌گاه سكوت کند و به خطبه‌ی امام گوش بسپارد، همه‌ی گناهانش از جمعه‌ی قبل تا اين جمعه، آمرزیده می‌شود».

1162- وعن أَبي هريرة أنَّ رسول الله قَالَ: «مَن اغْتَسَلَ يَومَ الجُمُعَةِ غُسْلَ الجَنَابَةِ، ثُمَّ رَاحَ في السَّاعِةِ الأولى فَكَأنَّمَا قَرَّبَ بَدَنَةً، وَمَنْ رَاحَ في السَّاعَةِ الثَّانِيَةِ، فَكَأَنَّمَا قَرَّبَ بَقَرَةً، وَمَنْ رَاحَ في السَّاعِةِ الثَّالِثَةِ فَكَأنَّمَا قَرَّبَ كَبْشاً أقْرَنَ، وَمَنْ رَاحَ في السَّاعَةِ الرَّابِعَةِ، فَكَأنَّمَا قَرَّبَ دَجَاجَةً، وَمَنْ رَاحَ في السَّاعَةِ الخَامِسَةِ، فَكَأنَّمَا قَرَّبَ بَيْضَةً، فَإذَا خَرَجَ الإمَامُ ، حَضَرَتِ المَلاَئِكَةُ يَسْتَمِعُونَ الذِّكْرَ». [متفق عليه]([[167]](#footnote-167))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هركس روز جمعه مانند غسل جنابت، غسل نمايد و اولِ وقت براي نماز جمعه - به مسجد- برود، گويا شتري صدقه نموده است. و هركه در وقتِ دوم برود، گويا گاوي صدقه داده است. و هر كس در وقت سوم برود، گويا قوچي شاخ‌دار صدقه نموده است. و هركه در وقت چهارم برود، گويا يك مرغ صدقه كرده است. و هر كس در وقت پنجم برود، گويا يك تخم‏مرغ صدقه داده است. و آن‌گاه که امام براي ايراد خطبه برخيزد، فرشتگان (قلم و كاغذ خود را جمع مي‌كنند و) به خطبه گوش مي‌دهند».

**شرح**

اين احادیث نیز درباره‌ی نماز و مسایل مربوط به روز جمعه است.

حدیث نخست، حدیث سلمان می‌باشد که در آن، پیامبر کارهایی را ذکر فرموده است که اگر انسان آن‌ها را در روز جمعه انجام دهد، گناهانش از جمعه‌ی قبل تا این جمعه آمرزیده می‌شود؛ یکی از این کارها، این است که انسان مانند غسل جنابت، غسل نماید. همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد، غسل جمعه بنا بر قول راجح، واجب است؛ یعنی بر کسی که نماز جمعه بر او واجب می‌باشد، واجب است که روز جمعه غسل کند؛ لذا این غسل بر زنان واجب نیست. هم‌چنین بیان شد که این غسل، شرط صحت نماز یا برای رفع ناپاکی نیست؛ لذا کسی که غسل نماز جمعه را بدون غُسل جمعه به جا بیاورد، اگرچه گنهکار می‌باشد، اما نمازش درست است. و از دیگر کارهایی که در حدیث سلمان ذکر شده، استعمال عطر است. یعنی پسندیده است که انسان در روز جمعه از بهترین عطر یا خوش‌بوکننده‌ای که دارد، به خود بزند. در این حدیث هم‌چنین ذکر شده که چون به مسجد می‌رود، ميان دو نفر فاصله نیندازد؛ یعنی میان دو نفر که کنار هم نشسته‌اند، ننشیند یا از روی شانه‌هایشان رد نشود. زیرا با این کار، آنان را اذیت می‌کند به عبارت دیگر: اگر صفِ نمازگزاران، پُر و به‌هم‌پیوسته بود، آن‌را جدا نکند و خود را به‌زور در میانِ صف جای ندهد؛ ولی اگر در میان صف فاصله یا جای خالی وجود داشت، ایرادی ندارد که آن‌جا بنشیند؛ زیرا دو نفری که در دو سوی این جای خالی هستند، خودشان آن‌جا را خالی گذاشته‌اند. و از دیگر کارهای موردِ اشاره در این حدیث، این است که هرچه برايش مقدّر شد، نماز بخواند. پیامبر مقدارِ این نماز یا تعداد رکعت‌هایش را معین نفرمود؛ و این، نشان می‌دهد که پیش از نماز جمعه، سنت راتبه وجود ندارد و انسان هرچه بخواهد، می‌تواند نماز بخواند تا این‌که امام جمعه حاضر شود و سخنرانی را آغاز کند. سکوت برای شنیدن خطبه، یکی دیگر از کارهای مورد اشاره در حدیث سلمان می‌باشد. با این حساب در مجموع، پنج کار شد که اگر انسان‌ آن‌ها را در روز جمعه انجام دهد، گناهانش از جمعه‌ی گذشته تا این جمعه آمرزیده می‌شود. این، لطف و عنایت بزرگ الاهی‌ست.

و اما حدیث ابوهریره بدین مضمون است که پیامبر فرمود: «هركس روز جمعه مانند غسل جنابت، غسل نمايد و اولِ وقت براي نماز جمعه - به مسجد- برود، گويا شتري صدقه نموده است. و هركه در وقتِ دوم برود، گويا گاوي صدقه داده است. و هر كس در وقت سوم برود، گويا قوچي شاخ‌دار صدقه نموده است». از آن جهت قوچِ شاخ‌دار را ذکر فرمود که از سایر گوسفندها بزرگ‌تر و قوی‌تر است. در ادامه افزود: «و هركه در وقت چهارم برود، گويا يك مرغ صدقه كرده است. و هر كس در وقت پنجم برود، گويا يك تخم‏مرغ صدقه داده است. و آن‌گاه که امام براي ايراد خطبه برخيزد، فرشتگان (قلم و كاغذ خود را جمع مي‌كنند) به خطبه گوش مي‌دهند». لذا كسي كه پس از این به مسجد می‌آید، اجر و ثوابِ زود به مسجد رفتن برای او ثبت نمی‌شود؛ زیرا فرشتگان قلم و کاغذ خود را جمع کرده‌اند. البته ناگفته نماند که پاداش گام‌هایی که به‌سوی مسجد برداشته است، برایش محفوظ می‌باشد.

لذا شایسته است که انسان روز جمعه، زودهنگام به مسجد بروند؛ الحمدلله امروزه بیش‌ترِ مردم مشغول نیستند و فرصت دارند که زودهنگام به مسجد بروند. اما متأسفانه شیطان آنان را به تنبلی وا می‌دارد و آن‌ها را از این‌همه اجر و ثواب محروم می‌گرداند. حتی مشاهده می‌شود که برخی‌ها بدون ضرورت به بازار می‌روند و آن‌قدر دیر می‌کنند که امام به ایراد خطبه می‌پردازد و بدین‌سان از این پاداشِ بزرگ محروم می‌شوند. طولِ این اوقات، به ایام و فصل‌های سال بستگی دارد؛ در تابستان که روزها طولانی‌ست، مدت هر یک از وقت‌های مذکور نیز طولانی می‌شود و در زمستان که روزها کوتاه می‌باشد، اوقات مذکور نیز کوتاه می‌گردد. روش محاسبه‌ی این اوقات پنج‌گانه، این است که زمان طلوع خورشید تا آمدن امام را تقسیم بر پنج کنید. وقتِ اول، همان یک‌پنجمِ نخست است و وقت دوم، یک‌پنجمِِ دوم و به همین ترتیب تا آخِر.

\*\*\*

1163- وَعنْهُ: أنَّ رسولَ الله ذَكَرَ يَوْمَ الجُمُعَةِ، فَقَالَ: «فِيهَا سَاعَةٌ لا يُوافِقُهَا عَبْدٌ مُسْلِمٌ، وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي يَسْألُ اللهَ شَيْئاً، إِلا أعْطَاهُ إيّاهُ». وَأشَارَ بيَدِهِ يُقَلِّلُهَا. [متفق عليه]([[168]](#footnote-168))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله درباره‌ی روز جمعه سخن گفت و فرمود: «در روز جمعه، لحظه‌ای‌ست که اگر بنده‌ی مؤمن در آن نماز بخواند و از الله چیزی بخواهد، الله خواسته‌اش را برآورده می‌سازد». و با اشاره‌ی دست خویش کوتاه بودن آن لحظه را نشان داد.

1164- وعن أَبي بُرْدَةَ بن أَبي موسى الأشعريِّ قال: قَالَ عبد الله بنُ عمرَ$: أسَمِعْتَ أبَاكَ يُحَدِّثُ عَنْ رسول الله في شأنِ سَاعَةِ الجُمُعَةِ؟ قَالَ: قُلْتُ: نَعَمْ، سَمِعْتُهُ يَقُولُ: سَمِعْتُ رسولَ الله يقول: «هِيَ مَا بَيْنَ أنْ يَجْلِسَ الإمَامُ إِلَى أنْ تُقْضَى الصَّلاةُ». [روایت مسلم]([[169]](#footnote-169))

**ترجمه:** از ابوبرده بن ابوموسی اشعری روایت است که عبدالله بن عمر$ از او پرسید: آیا از پدرت شنیده‌ای که درباره‌ی لحظه‌ی اجابت دعا در روز جمعه حدیثی از رسول‌الله بیان نماید؟ - ابوبرده- می‌گوید: پاسخ دادم: آری؛ از او شنیدم که می‌گفت: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «آن لحظه، در فاصله‌ی نشستن امام - بر منبر- تا پایانِ نماز است».

1165- وعن أوس بن أوسٍ قال: قَالَ رسول الله: «إنَّ مِنْ أفْضَلِ أيَّامِكُمْ يَوْمَ الجُمُعَةِ، فَأكْثِرُوا عَلَيَّ مِنَ الصَّلاَةِ فِيهِ؛ فَإنَّ صَلاَتَكُمْ مَعْرُوضَةٌ عَلَيَّ». [روایت ابوداود با اِسناد صحيح]([[170]](#footnote-170))

**ترجمه:** اوس بن اوس مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: « از بهترین روزهای شما، روز جمعه است؛ پس در آن روز بر من فراوان درود بفرستید که درود و صلوتِ شما به من عرضه می‌شود».

**شرح**

این سه حدیث نیز درباره‌ی جمعه است. در حدیث نخست که ابوهریره نقل کرده و در حدیث دوم، یعنی حدیث ابوموسی آمده است که در روز جمعه، لحظه‌ای‌ست که اگر بنده‌ی مؤمن در آن دعا کند و از الله چیزی بخواهد، الله خواسته‌اش را برآورده می‌سازد. لذا یکی از ویژگی‌های روز جمعه، این است که اگر در لحظه‌ی اجابت دعا در روز جمعه، خواسته‌ای مشروع از الله بخواهید که گناه یا قطع صله‌ی رحم نباشد، الله متعال درخواست شما را می‌پذیرد. اما در حدیث ابوهریره آمده که بنده‌ی مؤمن خواسته‌اش را در حالی که نماز می‌خواند، مطرح می‌کند.

پیامبر با اشاره‌ی دست خویش، کوتاه بودن آن لحظه را نشان داد؛ یعنی لحظه‌ی اجابت دعا، طولانی نیست. علما در تعیین زمانِ اجابت دعا اختلاف نظر دارند که آیا در ابتدای روز جمعه است یا در نیمه آن‌روز و یا در پایانش. به‌گونه‌ای چهل دیدگاه در این‌باره مطرح شده است. هم‌چنان‌که در تعیین شب قدر نیز چهل دیدگاه وجود دارد؛ البته برخی از این دیدگاه‌ها با یک‌دیگر تداخل دارند و می‌توان آن‌‌را مختصر کرد و شمارِ این همه دیدگاه را کاهش داد.

امیدبخش‌ترین زمان اجابت دعا، همان است که در حدیث ابوموسی اشعری آمده است؛ یعنی «در فاصله‌ی نشستن امام - بر منبر- تا پایانِ نماز». لذا این لحظه از زمانی آغاز می‌گردد که امام جمعه وارد مسجد می‌شود و به مردم سلام می‌کند و بر منبر می‌نشیند. اما هنگامی که امام برای ایراد خطبه برمی‌خیزد، مردم ساکت می‌شوند؛ لذا در میان دو خطبه، فرصتِ دعا پیدا می‌کنند یا می‌توانند هنگامِ ادای نماز فرض، دعا نمایند. می دانید که دعا در نماز فرض، خیلی زود پذیرفته می‌شود؛ زیرا انسان در حالِ سجده‌ی پروردگارش می‌باشد و رسول‌الله فرموده است: «أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنْ رَبِّهِ وَهُوَ سَاجِدٌ».([[171]](#footnote-171)) یعنی: «بنده، زمانی که در حال سجده است، بیش از هر زمانی به پروردگارش نزدیک می‌باشد». از این‌رو لحظه‌ی اجابت دعا در روز جمعه، در فاصله‌ی نشستن امام بر منبر تا پایانِ نماز است. پس ای برادر و خواهر مسلمانم! بکوشید که در این وقتِ خجسته، دعا کنید؛ امید است که الله دعای شما را بپذیرد. هیچ‌گاه خواسته‌ی خود را در برابر عظمت الله متعال، بزرگ و دشوار نپندارید؛ زیرا هر چیزی برای الله متعال آسان است و هرچه از او بخواهید؛ پس دعا کنید و در این وقت مبارک، مشتاقانه به راز و نیاز با پروردگارتان بپردازید.

**وقتِ دوم اجابت دعا:** گفته‌اند که در فاصله‌ی نماز عصر تا مغرب است. اما این‌جا اشکالی مطرح می‌شود؛ این‌که پیامبر فرمود: «اگر بنده‌ی مؤمن در آن لحظه نماز بخواند...»؛ در صورتی‌که فاصله‌ی عصر تا مغرب، وقت ممنوع می‌باشد یا نمازی در این زمان وجود ندارد. در نتیجه گفته می‌شود: این امکان وجود دارد که انسان در این وقت وضو بگیرد یا در صورتی‌که به وضو نیاز دارد، وضو بگیرد و دو رکعت سنت وضو بخواند. زیرا همان‌طور که پیش‌تر بیان شد، خواندن نماز در اوقات ممنوع، اگر به سبب مشخصی باشد، مثل ورود به مسجد یا سنت وضو یا کسوف و و امثالِ آن، ایرادی ندارد.

هم‌چنین گفته می‌شود: کسی که در انتظار نماز است، گویا در نماز می‌باشد. ولی با وجود دو توجیه مذکور، امیدبخش‌ترین وقت اجابت دعا، همان است که در حدیث ابوموسی و سپس در حدیث ابوهریره آمد و ساير دیدگاه‌ها، دلیلِ روشنی ندارد.

یکی از ویژگی‌های روز جمعه، این است که در آن، باید بر پیامبر به‌کثرت درود و صلوات بفرستیم. بدون شک پیامبر بیش از همه‌ی مردم بر گردنِ ما حق دارد و حقوقِ آن بزرگوار از حقوقی که خودمان بر خویشتن داریم، بیش‌تر است. از این‌رو بر ماست که محبتش را بر محبت خود و فرزندان و پدر و مادر و همسر خویش و بر محبت سایر مردم، مقدم بداریم و بدانیم که در غیرِ این صورت، ایمانِ ما کامل نخواهد بود.

یکی از حقوق پیامبر بر هر مسلمانی، این است که بر آن بزرگوار، فراوان درود و صلوات بفرستد. گفتنی‌ست: پیامبر هیچ نیازی به سلام و صلواتِ ما ندارد؛ بلکه این، ماییم که به پاداش این سلام و صلوات نیاز داریم. زیرا هر درودی که بر رسول‌الله بفرستید، الله متعال در برابرِ آن ده درود بر شما می‌فرستد. یعنی: هنگامی‌که می‌گویید: «اللهمَّ صلِّ علی محمَّد»، الله متعال ده بار بر شما درود می‌فرستد؛ اگرچه پیامبر به درود و صلواتِ ما نیازی ندارد و ما نیازمندِ درود فرستادن بر آن بزرگوار هستیم.

اما معنای درود فرستادن بر پیامبر چیست؟ همه‌ی ما می‌گوییم: «اللهمَّ صلِّ علی محمَّدٍ وَآلِ محمّد»؛ ولی بیش‌ترِ ما مفهوم این عبارت را نمی‌دانیم. به‌راستی معنای این عبارت چیست؟ ابوالعالیه/ می‌گوید: درود الله بر پیامبرش، بدین معناست که در ملأ اعلی و در جمع فرشتگان مقرّب و نزدیکش، او را می‌ستاید و از او به‌نیکی یاد می‌کند. می‌فرماید: فلان‌بنده‌ام، دارای فلان ویژگی‌های نیکوست و یکایک خوبی‌هایش را برمی‌شمارد. لذا وقتی بر رسول‌الله درود می‌فرستید، الله متعال ده بار بر شما درود می‌فرستد. پس روز جمعه و بلکه همه وقت، بر رسول‌الله به‌کثرت درود و صلوات بفرستید. از الله متعال می‌خواهم که به همه‌ی ما توفیق دهد که حقّ الاهی و حقّ پیامبرش و حقّ بندگانِ مؤمنش را ادا کنیم.

\*\*\*

211- باب: مستحب بودنِ سجده‌ی شکر هنگامِ حصول نعمتی نمایان یا رفع بلایی آشکار

1166- عن سعد بن أَبي وقاصٍ قالَ: خَرَجْنَا مَعَ رسولِ الله مِنْ مَكّةَ نُريدُ المَدِينَةَ، فَلَمَّا كُنَّا قَرِيباً مِنْ عَزْوَرَاءَ نَزَلَ ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ فَدَعَا الله سَاعَةً، ثُمَّ خَرَّ سَاجِداً، فَمَكَثَ طَويلاً، ثُمَّ قَامَ فَرَفَعَ يَدَيْهِ سَاعَةً، ثُمَّ خَرَّ سَاجِداً - فَعَلَهُ ثَلاثَاً - وقال: «إنِّي سَألتُ رَبِّي، وَشَفَعْتُ لأُمَّتِي، فَأعْطَانِي ثُلُثَ أُمَّتِي، فَخَرَرْتُ سَاجِداً لِرَبِّي شُكْراً، ثُمَّ رَفَعْتُ رَأسِي، فَسَألْتُ رَبِّي لأُمَّتِي، فَأعْطَانِي ثُلُثَ أُمَّتِي، فَخَرَرْتُ سَاجِداً لِرَبِّي شُكْراً، ثُمَّ رَفَعْتُ رَأسِي، فَسَألْتُ رَبِّي لأُمَّتِي، فَأعْطَانِي الثُّلثَ الآخَرَ، فَخَرَرْتُ سَاجِداً لِرَبِّي». [روایت ابوداود]([[172]](#footnote-172))

**ترجمه:** سعد بن ابی‌وقاص می‌گوید: با رسول‌الله از مکه به‌سوی مدینه حرکت کردیم؛ هنگامی‌که به نزدیکیِ «عَزوَراء» رسیدیم، پیامبر پیاده شد و دستانش را بلند کرد و مدتی دعا نمود و سپس به سجده افتاد و مدتی طولانی در سجده ماند؛ آن‌گاه برخاست و مدتی دستانش را بلند کرد و باز به سجده رفت- و این کار را سه بار تکرار نمود- و فرمود: «من از پروردگارم - نجات امتم را- درخواست کردم و برای امتم شفاعت نمودم. پروردگار، یک‌سومِ امتم را به من بخشید؛ لذا برای پروردگارم سجده‌ی شکر گزاردم. سپس سرم را بلند کردم و از پروردگارم- نجات امتم را- درخواست کردم و برای امتم شفاعت نمودم. پروردگار، یک‌سومِ دیگر از امتم را به من بخشید؛ لذا برای پروردگارم سجده‌ی شکر گزاردم. آن‌گاه سرم را بلند کردم و از پروردگارم- نجات امتم را- درخواست کردم و برای امتم شفاعت نمودم. پروردگار، یک‌سومِ دیگر از امتم را به من بخشید؛ لذا برای پروردگارم سجده‌ی شکر گزاردم».

**شرح**

مؤلف/ بابی درباره‌ی سجده‌ی شکر در هنگامِ حصول نعمت یا رفع بلا گشوده است.

روشن است که نعمت‌های الاهی قابل شمارش نیست؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِن تَعُدُّواْ نِعۡمَةَ ٱللَّهِ لَا تُحۡصُوهَآۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَغَفُورٞ رَّحِيمٞ ١٨﴾ [النحل: ١٨]

و اگر بخواهید نعمت‌های الله را بشمارید، نمی‌توانید آن‌ها را به شمارش درآورید.

همین دم و بازدم یا نفش کشیدن را در نظر بگیرید که در هر دقیقه چند بار تکرار می‌شود و اگر بند آید، انسان هلاک می‌گردد؛ پس در هر نفسی دو نعمت وجود دارد و همين نعمت نیز قابل شمارش نیست. و همین‌طور صحت و تن‌درستی، خوردن و آشامیدن، و دفع سموم و مواد زاید بدن، همگی نعمت‌های بزرگی هستند که هیچ‌کس از عهده‌ی شکرِ آن‌ها برنمی‌آید. اما نعمت‌هاي الاهي همواره ادامه دارد و اگر انسان مکلف بود که برای هر نعمتی، سجده‌ای بگزارد، باید همه‌ی عمرش را در سجده سپری می‌کرد:

[«از دست و زبانِ که برآید کز عهده‌ی شُکرش بدر آید»]

اما بخشی از نعمت‌ها تازگی دارند یا در گذرِ زمان، هر از چند گاهی نصیبِ انسان می‌شوند؛ مانند نعمتِ فرزند یا فراهم شدن شرایط ازدواج برای انسان یا پیدا شدنِ گم‌شده‌ای که همه از یافتنِ او ناامید شده بودند یا دست‌یابی به مال و ثروت و امثالِ آن، و یا پیروزیِ مسلمانان. در چنین مواردی شایسته است که انسان برای الله متعال سجده‌ی شُکر بگزارد.

مثلاً هنگامی‌که مژده‌ی تولد فرزندش را به او می‌دهند، همان‌گونه که در نماز سجده می‌کند، سجده نماید و بگوید: «سُبحانَ رَبِّي الأعلی؛ سُبحَانَكَ اللهمَّ ربَّنا وبِحَمدِكَ اللهمَّ اغفِر لِي»؛ سپس الله را بر نعمتی که به او بخشیده است، شُکر کند و الله را حمد و ستایش نماید و بگوید: «أشکرک یا ربّی علی هذه النعمة»: «پروردگارا! تو را بر این نعمت، سپاس‌گزارم».

هم‌چنین هنگامی‌که بلایی آشکار از انسان دور می‌شود، باید سجده‌ی شُکر بگزارد. انسان همواره در سلامت و عافیت به‌سر می‌برد و در عین حال، در معرض انواع آسیب‌ها و بلایا قرار دارد؛ گاه نشانه‌های بلا نمایان می‌گردد، اما الله متعال آن‌را از انسان دور می‌کند. مثلاً انسان در خودرویِ خود در حالِ حرکت است و ناگهان ماشینش واژگون می‌شود؛ ولی انسان از این حادثه جانِ سالم بِه‌دَر می‌برد. این‌جاست که سجده‌ی شُکر به‌جا می‌آورد. یا به‌عنوان مثال: در مسیری راه می‌رود و ناگهان در گودال یا چاله‌ای می‌افتد؛ اما آسیب نمی‌بیند یا زنده می‌ماند. در این حال نیز سجده‌ی شُکر می‌گزارد و الله متعال را به‌خاطر رفع بلا ستایش می‌کند.

در زندگیِ هر یک از ما نمونه‌های فراوانی از رفع بلا دیده شده است؛ لذا همین‌که الله متعال بلایی را از شما دور کرد، سجده‌ی شُکر بگزارید و سه بار بگویید: «سُبحانَ رَبِّي الأعلی» و «سُبحَانَكَ اللهمَّ ربَّنا وبِحَمدِكَ اللهمَّ اغفِر لِي»؛ آن‌گاه الله متعال را به‌خاطر بلایی که از شما دور کرده است، ستایش کنید.

این، سجده‌ی شُکر است. علما رحمهم‌الله اختلاف نظر دارند که آیا طهارت برای سجده‌ی شُکر، شرط است یا خیر؟ دیدگاه صحیح، این است که طهارت، شرط سجده‌ی شُکر نیست. زیرا چه‌بسا انسان ناگهان به نعمتی دست می‌یابد یا به‌صورتی غیرمنتظره، بلایی از او دور می‌شود و وضو یا آمادگی ندارد و اگر بخواهد وضو بگیرد، زمان می‌برد و سجده‌ی شُکر که باید هم‌زمان با حصول نعمت یا رفع بلا باشد، به‌تأخیر می‌افتد. بنابراین در چنین شرایطی ایرادی ندارد که بدون وضو، سجده نماید.

\*\*\*

212- باب: فضیلتِ قیام شب

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمِنَ ٱلَّيۡلِ فَتَهَجَّدۡ بِهِۦ نَافِلَةٗ لَّكَ عَسَىٰٓ أَن يَبۡعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامٗا مَّحۡمُودٗا ٧٩﴾

[الإسراء: ٧٩]

و پاسی از شب را برای نماز و تلاوت قرآن بیدار باش که عمل زیاده بر واجب، ویژه‌ی توست؛ باشد که پروردگارت تو را به جایگاهی ویژه و شایسته‌ برساند.

و می‌فرماید:

﴿تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمۡ عَنِ ٱلۡمَضَاجِعِ﴾ [السجدة : ١٦]

(شبانگاهان) پهلوهایشان از بسترها دور می‌مانَد.

و نیز می‌فرماید:

﴿كَانُواْ قَلِيلٗا مِّنَ ٱلَّيۡلِ مَا يَهۡجَعُونَ ١٧﴾ [الذاريات: ١٧]

آنان فقط اندکی از شب می‌خوابیدند.

**شرح**

مؤلف/ در کتابش «ریاض‌الصالحین» بابی درباره‌ی فضیلتِ شب‌زنده‌داری و قیامِ شب گشوده است.

منظور از شب‌زنده‌داری یا قیام شب، نماز خواندن در دلِ شب است که برترین نماز پس از نماز فرض می‌باشد و ان‌شاءالله حدیثی به همین مضمون خواهد آمد.

الله متعال کسانی را که در دلِ شب به نماز و عبادت می‌ايستند، ستوده و پیامبرش را به نماز تهجد دستور داده و فرموده است:

﴿وَمِنَ ٱلَّيۡلِ فَتَهَجَّدۡ بِهِۦ نَافِلَةٗ لَّكَ عَسَىٰٓ أَن يَبۡعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامٗا مَّحۡمُودٗا ٧٩﴾

[الإسراء: ٧٩]

و پاسی از شب را برای نماز و تلاوت قرآن بیدار باش که عمل زیاده بر واجب، ویژه‌ی توست؛ باشد که پروردگارت تو را به جایگاهی ویژه و شایسته‌ برساند.

همان‌گونه که در این آیه آمده است، الله متعال پیامبرش را به قیامِ پاسی از شب دستور داده است، نه همه‌ی شب. زیرا قیامِ تمام شب، سنت نیست؛ مگر در پاره‌ای از موارد از قبیل: دهه‌ی پایانیِ رمضان. و سنت درباره‌ی سایر شب‌ها، این است که انسان بخشی از شب را بخوابد و بخشی دیگر را به نماز و تلاوت قرآن سپری کند.

فرمود: ﴿نَافِلَةٗ لَّكَ﴾ یعنی: «عمل زیاده بر واجب، ویژه‌ی توست». درباره‌ی این عبارت دو دیدگاه وجود دارد؛ برخی از علما گفته‌اند: مفهومش، این است که نماز و قیامِ شب، فقط بر پیامبر واجب است. لذا قیام شب بر کسی جز پیامبر واجب نیست؛ مگر این‌که شخصی نذر کرده باشد که در این صورت، عمل به نذر بر او واجب است. و نیز گفته‌ شده که این عبارت بدین معناست که نماز و قیامِ شب، برای تو حُکم نافله یا عملِ زیاده بر واجب دارد؛ همان‌گونه که برای دیگران نیز همین‌گونه است.

سپس الله متعال بخشی از ثمرات تهجد را برای پیامبرش بیان نمود و فرمود: ﴿عَسَىٰٓ أَن يَبۡعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامٗا مَّحۡمُودٗا﴾ «باشد که پروردگارت تو را به جایگاهی ویژه و شایسته برساند».

علما گفته‌اند: هرگاه الله متعال در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿عَسَىٰٓ﴾ افاده‌ی قطعیت می‌کند؛ لذا مفهوم آیه در این‌جا این می‌شود که الله متعال تو را به مقام ویژه و شایسته‌ای می‌رساند که همه‌ی آفریده‌ها تو را می‌ستایند. پس در روز قیامت این جایگاهِ ویژه که شامل مقام شفاعت نیز می‌شود، از آنِ رسول‌الله است؛ مردم روز رستاخیز که بانگ بزرگ و شدیدِ آن روز را می‌شنوند، در میدانی بزرگ و هموار که هیچ کوه، رودخانه، درخت و ساختمانی در آن نیست، گرد می‌آیند و چشمانشان به بالا دوخته می‌شود و خورشید بالای سرشان قرار می‌گیرد؛ به‌گونه‌ای که فقط یک میل با آنان فاصله دارد. آن‌روز به‌اندازه‌ی پنجاه هزار سال طول می‌کشد. سبحان‌الله! الله، خودش رحم بفرماید؛ انسان بیست و چهار ساعت نمی‌تواند سرِ پا بایستد، تا چه رسد به این‌که روزی به طولِ پنجاه‌هزار سال را تحمل کند! در آن‌روز مردم به سختی‌های وصف‌ناپذیری دچار می‌شوند که آنان را بر آن می‌دارد تا در پیِ کسی برآیند که برایشان نزد الله شفاعت کند. الله در دلشان می‌اندازد که نزد ابوالبشر، آدم بروند. طبیعی‌ست که انسان در شرایط سخت به کسی پناه می‌برد که او را برای خود مفید می‌داند. لذا انسان‌ها در روز رستاخیز نزد پدرشان می‌روند و می‌گویند: می‌بینی که چه حال و روزی داریم؛ الله متعال تو را با دست خویش آفرید و نام‌های همه چیز را به تو آموزش داد و فرشتگان را به سجده‌ی تو امر فرمود و الطاف فراوانی به تو نمود؛ پس نزد الله برای ما شفاعت کن. اما آدم عذرخواهی می‌کند؛ می‌گوید: الله متعال مرا از خوردن میوه‌ی ممنوعه باز داشت؛ اما من نافرمانی کردم و از آن خوردم. لذا شرمنده‌ام و نمی‌توانم برای شما شفاعت کنم. لذا مردم نزد نوح می‌روند که نخستین پیامبرِ مرسَل است؛ نعمت‌هایی را که الله به او داده، برایش برمی‌شمارند و از فضل و جایگاه او در نزد الله متعال سخن می‌گویند؛ او نیز عذر می‌آورد که از الله، چیزی خواسته است که نباید می‌خواست. چنان‌که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَنَادَىٰ نُوحٞ رَّبَّهُۥ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ٱبۡنِي مِنۡ أَهۡلِي وَإِنَّ وَعۡدَكَ ٱلۡحَقُّ وَأَنتَ أَحۡكَمُ ٱلۡحَٰكِمِينَ ٤٥﴾ [هود: ٤٥]

نوح پروردگارش را ندا داد و گفت: ای پروردگار من! پسرم، از خانواده‌ی من است و بی‌گمان وعده‌ات، حق و درست می‌باشد.

زیرا الله متعال به نوح وعده داده بود که خانواده‌اش را از عذاب خویش می‌رهاند؛ اما پسرش که کافر بود، از عذاب الاهی نجات نیافت. حتی پدرش از او خواست که سوارِ کشتی شود؛ ولی پسر نوح قبول نکرد. در قرآن کریم می‌خوانیم که الله متعال در این‌باره می فرماید:

﴿وَنَادَىٰ نُوحٌ ٱبۡنَهُۥ وَكَانَ فِي مَعۡزِلٖ يَٰبُنَيَّ ٱرۡكَب مَّعَنَا وَلَا تَكُن مَّعَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٤٢﴾ [هود: ٤٢]

و نوح، فرزندش را که در کناری قرار داشت، صدا زد (و گفت:) پسرم! با ما سوار شو و با کافران مباش.

اما ببینیم پسرش چه پاسخی می‌دهد؟ الله می‌فرماید:

﴿قَالَ سَ‍َٔاوِيٓ إِلَىٰ جَبَلٖ يَعۡصِمُنِي مِنَ ٱلۡمَآءِۚ﴾ [هود: ٤٣]

(پسر نوح) گفت: به کوهی پناه خواهم برد تا مرا از آب حفظ کند.

یعنی: با تو و پیروانت سوارِ کشتی نمی‌شوم.

الله متعال می‌فرماید:

﴿فَفَتَحۡنَآ أَبۡوَٰبَ ٱلسَّمَآءِ بِمَآءٖ مُّنۡهَمِرٖ ١١﴾ [القمر: ١١]

سپس درهای آسمان را با آبی سیل‌آسا گشودیم.

و در قرائتی دیگر، «فَفَتّحنا» آمده است؛ یعنی با تشدیدِ حرف «تاء» که بیان‌گر شدت و فراوانیِ آبی‌ست که از آسمان فرو می‌ریخت و به مراتب شدیدتر و بیش‌‌تر از آبی بود که از دهانه‌ی مشک بیرون می‌ریزد. همه‌ی زمین به صورت چشمه‌هایی در آمده بود که از آن آب می‌جوشید؛ حتی از تنورهای پُر آتش نیز آب بیرون زد. وقتی از آسمان آبی سیل‌آسا فرو ریزد و از زمین چشمه‌های آب بجوشد، چه اتفاقی می‌افتد؟ پس طبیعی بود که سطح آب به بلندای کوه‌ها برسد.

یکی از زنان کافر که بچه‌ای با خود داشت، برای نجات خود و پسرش بالای کوه رفت؛ هر چه آب بالاتر می‌آمد، آن زن نیز بالاتر می‌رفت تا این‌که به قله‌ی کوه رسید. بچه‌اش را با دو دستش بالا گرفت؛ اما این‌همه تقلا کارساز نبود و مادر و بچه، هر دو غرق شدند. رسول‌الله در این‌باره فرموده است: «اگر کسی به خواستِ الله نجات می‌یافت، مادرِ این بچه بود». اما الله متعال برای همه‌ی ساکنان زمین، جز کسانی که سوارِ کشتی شده بودند، چنین مقدّر فرمود که هلاک شوند. از جمله پسرِ نوح که به پدرش ایمان نیاورد و سوارِ کشتی نشد؛ بلکه گفت:

﴿قَالَ سَ‍َٔاوِيٓ إِلَىٰ جَبَلٖ يَعۡصِمُنِي مِنَ ٱلۡمَآءِ﴾ [هود: ٤٣]

به کوهی پناه خواهم برد تا مرا از آب حفظ کند.

الله می‌فرماید:

﴿لَاعَاصِمَ ٱلۡيَوۡمَ مِنۡ أَمۡرِ ٱللَّهِ إِلَّا مَن رَّحِمَۚ وَحَالَ بَيۡنَهُمَا ٱلۡمَوۡجُ فَكَانَ مِنَ ٱلۡمُغۡرَقِينَ ٤٣﴾ [هود: ٤٣]

(نوح) گفت: امروز در برابر عذاب الله هیچ نگهدارنده‌ای نیست، مگر کسی که الله بر او رحم نماید. و موج در میانشان جدایی انداخت و بدین‌ترتیب (فرزند نوح) از غرق‌شدگان گردید.

نوح که نمی‌خواست فرزندش غرق شود، پروردگارش را ندا داد و گفت:

﴿رَبِّ إِنَّ ٱبۡنِي مِنۡ أَهۡلِي وَإِنَّ وَعۡدَكَ ٱلۡحَقُّ وَأَنتَ أَحۡكَمُ ٱلۡحَٰكِمِينَ ٤٥﴾

[هود: ٤٥]

ای پروردگار من! پسرم، از خانواده‌ی من است و بی‌گمان وعده‌ات، حق و درست می‌باشد؛ و تو بهترین حکم‌رانی.

الله متعال می‌فرماید:

﴿قَالَ يَٰنُوحُ إِنَّهُۥ لَيۡسَ مِنۡ أَهۡلِكَۖ إِنَّهُۥ عَمَلٌ غَيۡرُ صَٰلِحٖۖ فَلَا تَسۡ‍َٔلۡنِ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۖ إِنِّيٓ أَعِظُكَ أَن تَكُونَ مِنَ ٱلۡجَٰهِلِينَ ٤٦﴾ [هود: ٤٦]

(الله) فرمود: ای نوح! او از خاندان تو نیست. او (دارای) عمل ناشایستی‌ست؛ پس، از من چیزی مخواه که به آن علم نداری. من به تو پند می‌دهم که مبادا از جاهلان باشی.

سبحان الله! بنگرید که الله به یکی از پیامبران و فرستادگان برگزیده‌اش چه فرمود!

خلاصه این‌که روز رستاخیز، مردم نزد نوح می‌آیند و به او می‌گویند: برای ما شفاعت کن. نوح نيز عذر می‌آورد؛ زیرا در دنیا از پروردگارش چیزی خواسته که هیچ دانشی نسبت به آن نداشته است؛ لذا شرمنده است و رویِ شفاعت ندارد.

آن‌گاه مردم نزد ابراهیم می‌روند که پدرِ همه‌ی پیامبران به‌شمار می‌آید؛ ابراهیم نیز که به‌خاطر الله سه دروغ گفته است، از شفاعت و وساطت سر باز می‌زند. ناگفته نماند که او، در حقیقت، دروغ نگفت؛ بلکه توریه کرد و توریه، دروغ نیست. ولی به‌خاطر آن‌که بسیار خداترس بود، این را مانع از شفاعت مي‌داند و برای شفاعت کردن، پیش‌قدم نمي‌شود.

سپس مردم، نزد موسی می‌روند و امتیازات و نعمت‌هایی را که الله به او داده است، برمی‌شمارند. اما موسی عذرخواهی می‌کند؛ زیرا مرتکب قتل شده است. موسی مردی قوی بود؛ این هم یکی از حکمت‌های الاهی‌ست. چون بنی‌اسرائیل قومی بودند که باید مردی قوی و سرسخت آنان را رهبری می‌کرد. موسی روزی مشاهده کرد که دو نفر با هم درگیر شده‌اند. یکی از آن‌ها، از بنی‌اسرائیل بود و دیگری، قبطی و از خاندان فرعون. مردی که از پیروان موسی بود، از او یاری خواست؛ لذا موسی مشتی به آن قبطی زد و آن قبطی در دم جان داد و بدین‌سان موسی مرتکب قتلی ناخواسته شد. از این‌رو برای شفاعت پیش‌قدم نمی‌شود و به مردم پیشنهاد می‌کند که نزد عیسی بروند که آخرین فرستاده‌ی الاهی، پیش از محمد مصطفی است و میان او و پیامبرِ آخر زمان، هیچ نبی و رسولی وجود ندارد. عیسی بدون ذکرِ هیچ دلیل یا موضوعی، عذرخواهی می‌کند و مردم را به کسی ارجاع می‌دهد که از او برتر و کامل‌تر است؛ یعنی به محمد مصطفی. آن‌گاه مردم، نزد رسول‌الله می‌روند و ایشان، برمی‌خیزد و اجازه‌ی شفاعت می‌یابد و با شفاعت او، حساب و کتاب، آغاز می‌شود و بدین‌ترتیب مردم از سختیِ انتظار در روز رستاخیز و دیگر سختی‌های آن‌روز رهایی می‌یابند.

آری؛ این‌جاست که محمد رسول الله با قرار گرفتن در مقام شفاعت، مورد ستایش قرار می‌گیرد و به‌راستی شایستگی‌اش را هم دارد؛ زیرا همه‌ی پیامبران از قبول این کار، عذرخواهی می‌کنند تا این‌که درخواست شفاعت به رسول‌الله می‌رسد. بازنگاهی به جریان شرف‌یابی مردم در نزد رسول‌الله، خود بیان‌گر فضیلت رسول‌الله می‌باشد؛ زیرا اگر الله متعال می‌خواست، از همان ابتدا آنان را به شرف‌یابی در نزد رسول‌الله رهنمون می‌شد؛ اما جریان را به‌گونه‌ای رقم می‌زند که فضل و برتری رسول‌الله نمایان شود و این نوید بزرگ درباره‌ی محمد تحقق یابد که الله به او فرموده است:

﴿عَسَىٰٓ أَن يَبۡعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامٗا مَّحۡمُودٗا ٧٩﴾ [الإسراء: ٧٩]

باشد که پروردگارت تو را به جایگاهی ویژه و شایسته‌ برساند.

در ادامه، درباره‌ی سایر آیاتی که مؤلف/ ذکر کرده است، سخن خواهیم گفت. ان‌شاءالله.

\*\*\*

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمِنَ ٱلَّيۡلِ فَتَهَجَّدۡ بِهِۦ نَافِلَةٗ لَّكَ عَسَىٰٓ أَن يَبۡعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامٗا مَّحۡمُودٗا٧٩﴾

[الإسراء: ٧٩]

و پاسی از شب را برای نماز و تلاوت قرآن بیدار باش که عمل زیاده بر واجب، ویژه‌ی توست؛ باشد که پروردگارت تو را به جایگاهی ویژه و شایسته‌ برساند.

و می‌فرماید:

﴿ تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمۡ عَنِ ٱلۡمَضَاجِعِ﴾ [السجدة : ١٦]

(شبانگاهان) پهلوهایشان از بسترها دور می‌مانَد.

و نیز می‌فرماید:

﴿كَانُواْ قَلِيلٗا مِّنَ ٱلَّيۡلِ مَا يَهۡجَعُونَ ١٧﴾ [الذاريات: ١٧]

آنان فقط اندکی از شب می‌خوابیدند.

**شرح**

مؤلف/ در کتابش «ریاض‌الصالحین» بابی درباره‌ی فضیلتِ شب‌زنده‌داری و قیامِ شب گشوده و سپس این آیه را ذکر کرده است که الله می‌فرماید:

﴿وَمِنَ ٱلَّيۡلِ فَتَهَجَّدۡ بِهِۦ نَافِلَةٗ لَّكَ عَسَىٰٓ أَن يَبۡعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامٗا مَّحۡمُودٗا٧٩﴾

[الإسراء: ٧٩]

و پاسی از شب را برای نماز و تلاوت قرآن بیدار باش که عمل زیاده بر واجب، ویژه‌ی توست؛ باشد که پروردگارت تو را به جایگاهی ویژه و شایسته‌ برساند.

پیش‌تر درباره‌ی این آیه سخن گفتیم؛ مؤلف/ سپس این آیه را آورده است که الله متعال می‌فرماید:

﴿تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمۡ عَنِ ٱلۡمَضَاجِعِ يَدۡعُونَ رَبَّهُمۡ خَوۡفٗا وَطَمَعٗا وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ ١٦﴾ [السجدة : ١٦]

(شبانگاهان) پهلوهایشان از بسترها دور می‌ماند و با بیم و امید، پروردگارشان را می‌خوانند و از آن‌چه نصیبشان کرده‌ایم، انفاق می‌کنند.

الله متعال پیش از این آیه می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يُؤۡمِنُ بِ‍َٔايَٰتِنَا ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُواْ بِهَا خَرُّواْۤ سُجَّدٗاۤ وَسَبَّحُواْ بِحَمۡدِ رَبِّهِمۡ وَهُمۡ لَا يَسۡتَكۡبِرُونَ ١٥﴾ [السجدة : ١٥]

تنها کسانی به آیات ما ایمان می‌آورند که چون به آن پند داده شوند، سجده‌کنان به زمین می‌افتند و با حمد و ستایش پروردگارشان، او را به پاکی یاد می‌کنند و ایشان تکبر نمی‌ورزند.

الله متعال، چند ویژگیِ ارجمند برای این‌ها بیان فرموده است: آن‌گاه که با آیات الاهی پند داده می‌شوند، سجده‌کنان به زمین می‌افتند و از نهادن پیشانی و بینیِ خود بر زمین تکبر نمی‌ورزند و چون الله آنان را به سجده و کرنش فرمان دهد، به سجده می‌روند. احتمال دارد که منظور از سجده در این‌جا، کمالِ کرنش و فروتنی در برابر الله از طریق عبادت و پرستشِ او باشد؛ چه با سجده و چه با سایر عبادت‌ها. ﴿وَسَبَّحُواْ بِحَمۡدِ رَبِّهِمۡ﴾ یعنی الله متعال را تسبیح می‌گویند و تسبیحِ الله متعال بدین معناست که او را از هر عیب و نقصی پاک می‌دانند. لذا تسبیحِ الله را گفتم، یعنی: او را به‌پاکی یاد کردم و او را از هر عیب و نقصی پاک شمردم؛ زیرا صفات الله از هر جهت، کامل و بی‌نقص است. ﴿بِحَمۡدِ رَبِّهِمۡ﴾ حرفِ «باء» برای مصاحبت و همراهی‌ست؛ یعنی ضمن این‌که الله را به‌پاکی یاد می‌کنند، او را حمد و ستایش هم می‌نمایند. «حمد» یعنی ستایش کسی که ستوده می‌شود با صفاتِ کمال به همراه محبت با او و بزرگ‌داشت وی. لذا وقتی می‌گویید: «الله را ستایش کردم»، بدین معناست که معتقدم که او دارای صفاتِ کامل و بی‌نقص می‌باشد و این کمال را بر زبان آوردم. آن‌گاه که مدح تکرار شود، ثنا و ستایش نامیده می‌شود؛ هم‌چنان‌که در حدیث ابوهریره آمده است: رسول‌الله به‌نقل از الله متعال فرمود: «قَسَمْتُ الصَّلاةَ بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِي نِصْفَيْنِ فَإِذَا قَالَ: ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢﴾ قَالَ: حَمِدَنِي عَبْدِي فَإِذَا قَالَ: ﴿ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ٣﴾ قَالَ: أَثْنَى عَلَیَّ عَبْدِي».([[173]](#footnote-173)) یعنی: «من نماز را ميان خود و بنده‌ام دو قسمت کرده‌ام. هنگامی که بنده می‌گوید: ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢﴾ الله می‌فرماید: بنده‌ام مرا حمد و ستايش كرد. و آن‌گاه که بنده می‌گوید: ﴿ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ٣﴾ الله می‌فرماید: بنده‌ام مرا ثنا گفت».

﴿وَهُمۡ لَا يَسۡتَكۡبِرُونَ ٤٩﴾ «و ایشان تکبر نمی‌ورزند»؛ یعنی: از عبادتِ الله سر نمی‌تابند. لذا فرمان‌های الاهی را با خشوع و فروتنی، و احساس بندگی و درکِ کمالِ ربوبیت و الوهیت برای الله انجام می‌دهند.

﴿تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمۡ عَنِ ٱلۡمَضَاجِعِ﴾ یعنی: شبانگاهان پهلوهایشان از بسترها دور می‌مانَد و شب را در نماز و ذکرِ الله سپری می‌کنند. و چون از نماز شب فارغ شوند، به استغفار و درخواست آمرزش می‌پردازند؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَبِٱلۡأَسۡحَارِ هُمۡ يَسۡتَغۡفِرُونَ ١٨﴾ [الذاريات: ١٨]

و سحرگاهان استغفار و درخواست آمرزش می‌کردند.

یکی از بزرگان سلف می‌فرماید: این، بیان‌گرِ کمالِ خودشناسیِ آن‌هاست که به‌رغم شب‌زنده‌داری و قیام شب، از ترس این‌که در عبادتِ الله کوتاهی کرده باشند، در سحرگاهان استغفار و درخواست آمرزش می‌کنند.

﴿يَدۡعُونَ رَبَّهُمۡ خَوۡفٗا وَطَمَعٗا﴾ «با بیم و امید، پروردگارشان را می‌خوانند». این، هم شاملِ دعای درخواست (مسألت) می‌شود و هم دعای عبادت را در برمی‌گیرد.

دعای درخواست، این است که می‌گویند: پروردگارا! ما را بیامرز؛ پروردگارا! ما را بی‌نیاز بگردان؛ پروردگارا! کارهایمان را آسان بفرما.

و دعای عبادت، این است که نماز می‌گزارند، زکات می‌دهند، ماه رمضان را روزه می‌گیرند و حج بیت الله را به‌جا می‌آورند. هم‌چنین به پدر و مادرشان نیکی می‌کنند و پیوند خویشاوندی را پاس می‌دارند و در عبادت و انجام اوامر الاهی کوتاهی نمی‌کنند. عبادت از آن جهت، دعا و طلب است که اگر از عبادت‌گزار بپرسید: «چرا الله را عبادت می‌کنی»، پاسخ می‌دهد: برای این‌که رضایت الله را کسب کنم. لذا عبادت‌گزار با زبانِ حال که گاه با زبانِ گفتاری نیز همراه می‌شود، از الله متعال درخواست رضایت و سعادت می‌کند. مثلاً نماز که دعای عبادت است، دعای مسألت یا درخواست را نیز در خود دارد؛ به‌گونه‌ای که اگر این دعای درخواست را در نماز بر زبان نیاورید، نمازتان باطل است. آری؛ آیه‌ی 6 سوره‌ی «فاتحه» را می‌گویم:

﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦﴾ [الفاتحة: ٦]

لذا نماز، هم دعا به زبانِ حال است و هم دعا به زبانِ گفتاری. از این‌رو الله متعال فرمود: ﴿يَدۡعُونَ رَبَّهُمۡ﴾ یعنی: پروردگارشان را عبادت می‌کنند و خواسته‌ها و نیازهایشان را از او می‌طلبند.

﴿خَوۡفٗا وَطَمَعٗا﴾ یعنی عبادتشان با ترس از مجازات پروردگار و امید به اجر و پاداشِ او، همراه است؛ زیرا می‌دانند که اگر مرتکب عملی حرامی شوند، مجازات می‌گردند و اگر از محرمات دوری کنند و واجبات خود را انجام دهند، اجر و ثواب می‌یابند. از این‌رو هم امیدوارند و هم ترسا. برخی از علما گفته‌اند: یعنی پروردگارشان را در حالی می‌خوانند که از بابت گناهانشان نگران و ترسا هستند و به فضل و رحمت الله امیدوارند. اگر انسان نگاهی به خویشتن و گناهان خود بیندازد، می‌ترسد و نگران می‌شود؛ زیرا بارِ گناه، از کوه‌ها نیز سنگین‌تر است. از الله متعال می‌خواهیم که با عفو و گذشت خویش با ما برخورد کند. هم‌چنین اگر انسان به گستردگیِ رحمت و عفو پروردگار بنگرد و بداند که الله عفو و گذشت را بیش از مجازات دوست دارد و از توبه‌ی بنده‌اش خشنود می‌شود، دل به رحمتِ الاهی می‌بندد؛ به ویژه اگر انسان بداند که الله از توبه‌ی بنده‌اش به‌قدری خشنود می‌گردد که در وصف نمی‌گنجد؛ هم‌چنان‌که رسول‌الله فرموده است: «للَّهُ أَشدُّ فرحاً بِتَوْبةِ عَبْدِهِ حِين يتُوبُ إِلْيهِ مِنْ أَحَدِكُمْ كان عَلَى راحِلَتِهِ بِأَرْضٍ فلاةٍ، فانْفلتتْ مِنْهُ وعلَيْها طعامُهُ وشرَابُهُ فأَيِسَ مِنْهَا، فأَتَى شَجَرةً فاضْطَجَعَ في ظِلِّهَا، وقد أَيِسَ مِنْ رَاحِلتِه، فَبَيْنما هوَ كَذَلِكَ إِذْ هُوَ بِها قَائِمة عِنْدَه، فَأَخذ بِخطامِهَا ثُمَّ قَالَ مِنْ شِدَّةِ الفَرح: اللهمَّ أَنت عبْدِي وأَنا ربُّكَ، أَخْطَأَ مِنْ شِدَّةِ الفرح». یعنی: «خداوند، از توبه‌ي بنده‌اش بيش‌تر از فردی شادمان مي‌شود كه در بیابانی، بر شتر خود سوار است؛ شترش که آب و غذای او را بر پشت دارد، از او می‌رَمَد و فرار می‌کند و او، از یافتنش ناامید می‌شود؛ زیر سایه‌ی درختی می‌رود و ناامید از یافتن شترش، دراز می‌کشد. در آن حال که به‌کلی ناامید شده، ناگهان شترش را می‌بیند که کنارش ایستاده است. افسار شتر را می‌گیرد و از شدت خوشحالی، به‌اشتباه می‌گوید: خدایا! تو، بنده‌ی منی و من، پروردگار تو هستم».

لذا به‌رغم گناهان بزرگ و فراوانی که داریم، به لطف و رحمتِ الله امیدواريم؛ چراکه لطف و رحمتِ او، گسترده‌تر است. هر يك از نمازهای پنج‌گانه نيز، کفاره‌ی گناهانی‌ست که در بیان هر دو نماز از ما سر می‌زند؛ البته مشروط به این‌که از گناهان بزرگ دوری کنیم. به‌هر حال، آن‌ها پروردگارشان را با بیم و امید می‌خوانند؛ از عذاب او می‌ترسند و به ثواب و پاداش او امیدوارند؛ از بابت گناهان خویش ترسا و نگران هستند و به فضل و رحمت الاهی چشم دوخته‌اند. همه‌ی این معانی درست است.

﴿وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ ٣﴾ [البقرة:٣]

یعنی: از بخشی از آن‌چه که نصیبشان کرده‌ایم، انفاق می‌کنند. زیرا شایسته نیست که انسان، همه‌ی اموالش را صدقه نماید. چنان‌که ابولبابه به پیامبر عرض کرد که می‌خواهد همه‌ی اموالش را صدقه دهد. رسول‌الله فرمود: «یک‌سوم کافی‌ست؛ یک‌سوم اموالت را صدقه بده». از این‌رو علما گفته‌اند: اگر کسی نذر یا نیت کند که همه‌ی اموالش را صدقه دهد، صدقه‌دادنِ یک‌سوم اموالش کافی‌ست. چنان‌که به همین یک‌سوم تصریح شده و در آیه‌ی قرآن نیز حرفِ «مِن» آمده که برای تبعیض است؛ یعنی : بخشی از اموالشان را انفاق می‌کنند. برخی از علما گفته‌اند: حرفِ «مِن» برای بیان جنس است؛ لذا مفهوم آیه، این می‌شود که مطابق وضعیت خود و شرایطی که در آن به‌سر می‌برند، انفاق می‌کنند؛ کم یا زیاد؛ یک‌سوم یا نصف یا همه‌ی اموالشان را. چنان‌که ابوبکر صدیق همه‌ی اموالش را برای تجهیز لشکر اسلام، صدقه داد و عمر نیز نصف اموالش را بخشید و گفت: ابوبكر این بار نیز از من پیشی گرفت. زیرا صحابه# در انجام کارهای نیک بر یک‌دیگر پیشی می‌گرفتند و این، از روی حسادت نبود؛ بلکه از روی علاقه و رغبت فراوانی بود که به کارهای نیک داشتند. آن‌گاه که ابوبکر همه‌ی اموالش را آورد، رسول‌الله از او پرسید: «برای خانواده‌ات چه گذاشتی؟»([[174]](#footnote-174)) پاسخ داد: الله و رسولش را. رسول‌الله از عمر پرسید که برای خانواده‌ات چه گذاشته‌ای؟ گفت: نیمی از اموالم را. آن‌جا بود که عمر اذعان کرد که هرگز نمی‌تواند در کارهای نیک از ابوبکر صدیق پیشی بگیرد.

زیرا ابوبکر سوابق نیک و فضایلی داشت که عمر، عثمان و علی و سایر صحابه# به آن نمی‌رسیدند.

خلاصه این‌که بندگان نیک پروردگار، از آن‌چه که الله متعال نصیبشان کرده است، انفاق می‌کنند؛ اما پاداش و نتیجه‌اش چیست؟ الله متعال می‌فرماید:

﴿فَلَا تَعۡلَمُ نَفۡسٞ مَّآ أُخۡفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعۡيُنٖ جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٧﴾

[السجدة : ١٧]

هیچ‌کس نمی‌داند چه پاداش‌های ارزشمندی که روشنی‌بخش چشم‌ها (و مایه‌ی شادمانی) است، برای آنان به پاس کردارشان، نهفته شده است.

پروردگارا! ما را در جرگه‌ی اینان قرار بده. آری؛ الله متعال براي بندگان نیکش، نعمت‌هایی در بهشت فراهم کرده‌ كه هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده و به قلب هیچ انسانی، خطور نکرده است. اگرچه وقتی صحبت از نعمت‌های بهشت به میان می‌آید، مثلاً گفته می‌شود: درخت خرما باشد؛ اما کیفیتِ آن به ذهن هیچ‌کس خطور نکرده است. از این‌رو می‌فرماید:

﴿فَلَا تَعۡلَمُ نَفۡسٞ مَّآ أُخۡفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعۡيُنٖ جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٧﴾

[السجدة : ١٧]

هیچ‌کس نمی‌داند چه پاداش‌های ارزشمندی که روشنی‌بخش چشم‌ها (و مایه‌ی شادمانی) است، برای آنان به پاس کردارشان، نهفته شده است.

از الله متعال می‌خواهیم که ما را جزو این نیکوکاران بگرداند؛ به‌یقین او بر هر کاری تواناست.

\*\*\*

الله متعال می‌فرماید:

﴿كَانُواْ قَلِيلٗا مِّنَ ٱلَّيۡلِ مَا يَهۡجَعُونَ ١٧﴾ [الذاريات: ١٧]

آنان فقط اندکی از شب می‌خوابیدند.

1167- وعن عائشةَ& قالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ يَقومُ مِنَ اللَّيْلِ حَتَّى تَتَفطَّرَ قَدَمَاهُ، فَقُلْتُ لَهُ: لِمَ تَصْنَعُ هَذَا يَا رَسُولَ الله، وَقَدْ غُفِرَ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأخَّرَ؟ قَالَ: «أفَلا أكُونُ عَبْداً شَكُوراً؟» [متفقٌ عليه]([[175]](#footnote-175))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: پیامبر شب را به‌اندازه‌ی به عبادت می‌ایستاد که پاهایش ترَک (وَرَم) می‌کرد؛ به ایشان گفتم: ای رسول‌خدا! چرا چنین می‌کنی، حال آن‌که الله، گناهانِ گذشته و آینده‌ات را بخشیده است؟ فرمود: «آیا بنده‌ای سپاس‌گزار نباشم؟»

1168- وَعَن المُغِيرَةِ بن شُعبة نَحْوهُ. [متفقٌ عليه]([[176]](#footnote-176))

**ترجمه:** از مغیره بن شعبه نیز روایتی به همین مضمون نقل شده است.

1169- وعن علي أنَّ النَّبيَّ طَرَقَهُ وَفَاطِمَةَ لَيْلاً، فَقَالَ: «أَلا تُصَلِّيَانِ؟». [متفقٌ عليه]([[177]](#footnote-177))

**ترجمه:** علی می‌گوید: پیامبر شبی به خانه‌ی ما آمد و به من و فاطمه فرمود: «آیا نماز شب نمی‌خوانید؟»

1170- وعن سالم بن عبدِ الله بن عمر بن الخطاب عن أبيِهِ: أنَّ رسولَ الله قَالَ: «نِعْمَ الرَّجُلُ عَبْدُ اللهِ، لَوْ كَانَ يُصَلِّي مِنَ اللَّيلِ». قَالَ سالِم: فَكَانَ عَبدُ اللهِ بَعْدَ ذَلِكَ لا يَنامُ مِنَ اللَّيلِ إِلا قَلِيلاً. [متفقٌ عليه]([[178]](#footnote-178))

**ترجمه:** از سالم بن عبدالله بن عمر بن خطاب از پدرش روایت است که رسول‌الله فرمود: «عبدالله مردِ خوبی‌ست؛ اگر نماز شب می‌گزارد». سالم می‌گوید: از آن پس، عبدالله جز اندکی از شب نمی‌خوابید.

1171- عن عبدِ الله بنِ عمرو بنِ العاص$ قال: قال لي رسولُ الله: «يَا عبْدَالله لا تَكُنْ مِثلْ فُلانٍ، كَانَ يقُومُ اللَّيْلَ فَتَركَ قِيامَ اللَّيْلَ». [متفقٌ عليه]([[179]](#footnote-179))

**ترجمه:** عبدالله بن عمرو بن عاص$ می‌گوید: رسول‌الله به من فرمود: «ای عبدالله! مانندِ فلانی نباش که نماز شب می‌خواند، ولی پس از مدتی آن‌را ترک کرد».

**شرح**

مؤلف/ در فضیلت قیام شب، سه آیه از قرآن کریم ذکر کرده است؛ پیش‌تر درباره‌ی دو آیه‌ی نخست سخن گفتیم. و اما سومین آیه؛ الله می‌فرماید:

﴿كَانُواْ قَلِيلٗا مِّنَ ٱلَّيۡلِ مَا يَهۡجَعُونَ ١٧ وَبِٱلۡأَسۡحَارِ هُمۡ يَسۡتَغۡفِرُونَ ١٨﴾

[الذاريات: ١٧، ١٨]

آنان فقط اندکی از شب می‌خوابیدند و سحرگاهان استغفار و درخواست آمرزش می‌کردند.

این، نمونه‌ای از ویژگی‌های مؤمنان پرهیزگاری‌ست که الله متعال بهشت‌های پُرنعمت و چشمه‌ساران بهشتی را برای آنان تدارک دیده است؛ آن‌ها در دنیا اندکی از شب می‌خوابیدند؛ زیرا شب را به نماز و تلاوت قرآن و سایر عبادت‌ها سپری می‌کردند. الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ رَبَّكَ يَعۡلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدۡنَىٰ مِن ثُلُثَيِ ٱلَّيۡلِ وَنِصۡفَهُۥ وَثُلُثَهُۥ وَطَآئِفَةٞ مِّنَ ٱلَّذِينَ مَعَكَ﴾ [المزمل: ٢٠]

پروردگارت می‌داند که تو، نزدیک به دو‌سوم شب، و (گاه) نیمی از شب و یا یک‌سوم آن‌ را (برای عبادت) برمی‌خیزی و نیز گروهی از کسانی که با تو هستند.

آری؛ شب‌ها به نماز و عبادت می‌ایستادند و چون از قیام شب فارغ می‌شدند، باز هم خود را در عبادت الاهی مقصّر می‌دانستند؛ لذا از ترس این‌که در عبادتِ الله کوتاهی کرده باشند، در سحرگاهان استغفار و درخواست آمرزش می‌کردند. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَبِٱلۡأَسۡحَارِ هُمۡ يَسۡتَغۡفِرُونَ ١٨﴾ [الذاريات: ١٨]

و سحرگاهان استغفار و درخواست آمرزش می‌کردند.

هم‌چنان‌که در سوره‌ی «آل‌عمران» نیز می‌فرماید:

﴿وَٱلۡمُسۡتَغۡفِرِينَ بِٱلۡأَسۡحَارِ ١٧﴾ [آل عمران: ١٧]

و سحرگاهان استغفار (طلب آمرزش) می­کنند.

سپس مؤلف/ احادیثی در این‌باره ذکر کرده است؛ از جمله حدیثی بدین مضمون که عایشه& می‌گوید: پیامبر شب را به‌اندازه‌ی به عبادت می‌ایستاد که پاهایش ترَک (وَرَم) می‌کرد؛ به ایشان گفتم: ای رسول‌خدا! چرا چنین می‌کنی، حال آن‌که الله، گناهانِ گذشته و آینده‌ات را بخشیده است؟ فرمود: «آیا بنده‌ای سپاس‌گزار نباشم؟»

پیامبر علتِ این شب‌زنده‌داری را ادای شکر نعمت دانست؛ لذا روشن می‌شود که سپاس‌گزاری یعنی اطاعت و فرمان‌برداری از نعمت‌دهنده و عبادت و پرستشِ او. و سپاس‌گزاری، فقط این نیست که انسان به زبان بگوید: خدایا! تو را شُکر. این، کافی نیست؛ بلکه انسان باید در عمل نیز، با اندام و اعضای بدنش، بنده‌ای سپاس‌گزار باشد و به اطاعت و بندگیِ الله بپردازد. این حدیث، بیان‌گر میزان تحمل پیامبر و علاقه‌ی فراوانش به عبادت می‌باشد. چنان‌که فرمود: «روشنیِ چشم من در نماز است». پیامبر نماز را بیش از هر عملی دوست داشت. برخی از اصحاب# با رسول‌الله نماز شب گزارده‌اند؛ از جمله عبدالله بن مسعود. وی شبی برای نماز شب به پیامبر اقتدا کرد. پیامبر آن‌قدر نماز را طولانی فرمود که عبدالله بن مسعود می‌گوید: تصمیمِ بدی گرفتم. از او پرسیدند: چه تصمیمی گرفتی؟ پاسخ داد: تصمیم گرفتم که بنشینم و پیامبر را در حالتِ نماز رها کنم. ابن‌مسعود از پیامبر خیلی جوان‌تر بود؛ با این حال، از این‌که در آن نماز طولانی با پیامبر همراهی کند، ناتوان گردید.

**پرسش:** آیا طولانی کردن قرائت در نماز شب برتر است یا طولانی کردن رکوع و سجده؟

**پاسخ:** می‌گوییم: این، به حالتِ قلبِ نمازگزار بستگی دارد؛ برخی از انسان‌ها در سجده، حضور قلب و خشوعِ بیش‌تری دارند و برخی دیگر در حالت قیامِ و هنگامِ قرائت قرآن و تدبر در آن. چنان‌که در هنگام قرائت، به نکات ظریفی از قرآن پی می‌برند که در حالتِ سجده به چنین نکات و حالاتی دست نمی‌یابند. البته ناگفته نماند که نماز، باید حالتی هم‌گون و متناسب داشته باشد؛ یعنی اگر قیام را طولانی می‌کنید، سجده و رکوع را هم طولانی بگردانید و اگر قیام را کوتاه کردید، رکوع و سجده نیز کوتاه باشد تا نمازی متناسب با نماز پیامبر داشته باشید. والله اعلم.

\*\*\*

1172- وعن ابن مسعودٍ قال: ذُكِرَ عِنْدَ النَّبيِّ رَجُلٌ نَامَ لَيْلَةً حَتَّى أصْبَحَ، قَالَ: «ذَاكَ رَجُلٌ بَالَ الشَّيطَانُ في أُذُنَيْه» أَوْ قَالَ: «في أُذُنِهِ». [متفقٌ عليه]([[180]](#footnote-180))

**ترجمه:** ابن‌مسعود می‌گوید: نزد پیامبر از مردی یاد شد که یک شب را تا صبح، خوابید. پیامبر فرمود: «او، کسی‌ست که شیطان در گوش‌های او ادرار کرده است». یا فرمود: «در گوشِ او».

1173- وعن أَبي هريرةَ أنَّ رسول الله قَالَ: «يَعْقِدُ الشَّيطَانُ عَلَى قَافِيَةِ رَأسِ أحَدِكُمْ، إِذَا هُوَ نَامَ، ثَلاَثَ عُقَدٍ، يَضْرِبُ عَلَى كُلِّ عُقْدَةٍ: عَلَيْكَ لَيْلٌ طَويلٌ فَارْقُدْ، فَإن اسْتَيقَظَ، فَذَكَرَ اللهَ تَعَالَى انحَلَّتْ عُقْدَةٌ، فَإنْ تَوَضّأ، انْحَلّتْ عُقدَةٌ، فَإنْ صَلَّى، انْحَلَّتْ عُقَدُهُ، فَأصْبَحَ نَشِيطاً طَيِّبَ النَّفْسِ، وَإلاَّ أصْبحَ خَبيثَ النَّفْسِ كَسْلاَنَ». [متفقٌ عليه]([[181]](#footnote-181))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هر یک از شما شب‌هنگام که می‌خوابد، شیطان سه گره بر پُشت سرِ او می‌زند و و هنگامِ بستنِ هر گرهی - در گوش او- می‌گوید: شبی دراز در پیش داری؛ بخواب. اگر شخص بیدار شود، یک گره گشوده می‌گردد و چون وضو بگیرد، گرهِ دیگری باز می‌شود و چنان‌چه نماز بخواند، همه‌ی گره‌ها باز می‌گردد و آن شخص بامدادان بانشاط و سرِحال خواهد بود؛ و گرنه، صبح را کسل و بی‌حال آغاز می‌کند».

**شرح**

این دو حدیث نیز درباره‌ی شب‌زنده‌داری‌ست.

حدیث نخست بدین مضمون می‌باشد که: نزد پیامبر از مردی یاد شد که یک شب را تا صبح، خوابید. یعنی: شب را در حالی سپری کرد که نماز شب نخواند. شاید هم نمازِ صبحش قضا شد. پیامبر فرمود: «او، کسی‌ست که شیطان در گوش‌های او ادرار کرده است». لذا صدای اذان را نشنید و برنخاست.

از این حدیث چنین برداشت می‌شود که شیطان، ادرار می‌کند؛ زیرا پیامبر فرمود: «شیطان در گوش‌های ان شخص ادرار کرده است».

گفتنی‌ست که شیطان، می‌خورد و می‌آشامد. زیرا پیامبر فرموده است: «لا يَأْكُلْ أَحَدُكُمْ بِشِمَالِهِ وَلا يَشْرَب بِشِمَالِهِ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَأْكُلُ بِشِمَالِهِ وَيَشْرَب بِشِمَالِهِ».([[182]](#footnote-182)) یعنی: «هیچ‌یک از شما با دستِ چپش نخورد و نیاشامد؛ زیرا شیطان با دست چپش می‌خورد و می‌آشامد». هم‌چنین بنا بر حدیثِ پیامبر ثابت است که شیطان، استفراغ نیز می‌کند؛ چنان‌که شخصی بدون گفتنِ بسم‌الله غذا خورد و شیطان با او در غذا شریک شد. آن‌گاه که آن مرد بسم‌الله گفت، پیامبر فرمود: «شیطان هر چه را خورده بود، بالا آورد».([[183]](#footnote-183)) لذا از آن‌جا که پیامبر خبر داده است که شیطان می‌خورد، می‌آشامد، و نیز استفراغ و ادرار می‌کند، بر ما واجب است که این چهار ویژگی را درباره‌ی شیطان بپذیریم؛ زیرا:

1. پیامبر در میان آفریدگان الاهی، بیش از همه از امور نهان آگاهی داشت.
2. او، خیرخواه‌ترین شخص برای امت بود.
3. و نیز راست‌گوترین مخلوقِ پروردگار. لذا امکان ندارد که سخنی بر خلافِ واقع گفته باشد.
4. لذا شیطان، می‌خورد، می‌آشامد، و استفراغ و ادرار می‌کند. اما هیچ‌یک از این ها برای ما محسوس نیست و جزو امور غیبی‌ست که ما آن‌را می‌پذیریم.

این حدیث، بیان‌گر این است که انسان، باید به نماز تهجد و شب‌زنده‌داری علاقه داشته باشد تا شیطان راهی برای چیرگی بر او پیدا نکند.

و اما حدیثی که ابوهریره روایت کرده، بدین مضمون است که: رسول‌الله فرمود: «هر یک از شما شب‌هنگام که می‌خوابد، شیطان سه گره بر پُشت سرِ او می‌زند و و هنگامِ بستنِ هر گره ی - در گوش او- می‌گوید: شبی دراز در پیش داری؛ بخواب. اگر شخص بیدار شود، یک گره گشوده می‌گردد و چون وضو بگیرد، گرهِ دیگری باز می‌شود و چنان‌چه نماز بخواند، همه‌ی گره‌ها باز می‌گردد و آن شخص بامدادان بانشاط و سرِحال خواهد بود». این، کار بسیار آسانی‌ست؛ بدین‌سان که الله را یاد کنید و «لاإله‌إلاالله» بگویید» یا این دعا را بخوانید: «الْحَمْدُ للهِ الَّذِي أحْيَانَا بَعْدَ مَا أمَاتَنَا وَإِلَيْهِ النُشُورُ» یا ده آیه‌ی پایانیِ سوره‌ی «آل‌عمران» را قرائت کنید؛ و چون وضو بگیرید، گرهِ دوم باز می‌شود و وقتی نماز بخوانید، هر سه گره گشوده می‌گردد. از این‌رو مستحب است که انسان، نماز شب را با دو رکعتِ کوتاه و سبک، آغاز کند. زیرا پیامبر به این کار فرمان داده است و خودش نیز به همین روش عمل می‌کرد. چون گره‌هایی که شیطان بسته است، زودتر باز می‌شوند. یعنی به محض این‌که انسان دو رکعت نماز بگزارد، این گره‌ها گشوده می‌گردند. این هم، جزو امور غیب یا نهان است که ما نمی‌توانیم آن‌را با حواس خود درک کنیم و آن‌را فقط از طریق وحی درمی‌یابیم. از این‌رو بر ما واجب است که چنین گزارش‌هایی را قبول کنیم و به آن‌چه که الله و رسولش خبر داده‌اند، ایمان داشته باشیم. این، حقیقتِ ایمان است. اما کسی که فقط به چیزی ایمان می‌آورَد که مشاهده می‌کند، مؤمن نیست. از این‌رو کفار هنگام مشاهده‌ی عذاب الاهی، یا هنگام دیدنِ مرگ، ایمان می‌آورند؛ هم‌چنان‌که فرعون هنگام غرق شدن ایمان آورد. الله متعال در این‌باره می‌فرماید:

﴿وَجَٰوَزۡنَا بِبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ٱلۡبَحۡرَ فَأَتۡبَعَهُمۡ فِرۡعَوۡنُ وَجُنُودُهُۥ بَغۡيٗا وَعَدۡوًاۖ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَدۡرَكَهُ ٱلۡغَرَقُ قَالَ ءَامَنتُ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا ٱلَّذِيٓ ءَامَنَتۡ بِهِۦ بَنُوٓاْ إِسۡرَٰٓءِيلَ وَأَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ ٩٠﴾ [يونس : ٩٠]

و بنی‌اسرائیل را از دریا عبور دادیم؛ پس فرعون و سپاهیانش از روی ستم و تجاوز، آنان را تعقیب کردند. و چون در آستانه‌ی غرق شدن قرار گرفت، گفت: ایمان آوردم که هیچ معبود برحقی جز ذاتی که بنی‌اسرائیل به او ایمان آوردند، وجود ندارد و من (اینک) از مسلمانانم.

او، پیش‌تر فساد می‌کرد؛ اما وقتی در آستانه‌ی مرگ قرار گرفت، ادعا نمود که ایمان آورده است. ولی به او گفته شد:

﴿ءَآلۡـَٰٔنَ وَقَدۡ عَصَيۡتَ قَبۡلُ وَكُنتَ مِنَ ٱلۡمُفۡسِدِينَ ٩١﴾ [يونس : ٩١]

آیا اینک ایمان می‌آوری، حال آن‌که پیش‌تر نافرمانی می‌کردی و از تبهکاران بودی؟

بنی‌اسرائیل به‌اندازه‌ای از فرعون می‌ترسیدند که اگر به آنان گفته می‌شد که فرعون غرق شده است، باز هم شک می‌کردند و هم‌چنان نگران بودند. از این‌رو الله متعال، پیکر بی‌جان فرعون را روی سطح آب به آن‌ها نشان داد تا مطمئن شوند که فرعون به هلاکت رسیده است. چنان‌که الله می‌فرماید:

﴿فَٱلۡيَوۡمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنۡ خَلۡفَكَ ءَايَةٗ﴾ [يونس : ٩٢]

پس امروز جسدت را سالم نگاه می‌داریم تا عبرتی برای آیندگان باشی.

و در ادامه‌ی همین آیه می‌فرماید:

﴿وَإِنَّ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلنَّاسِ عَنۡ ءَايَٰتِنَا لَغَٰفِلُونَ ٩٢﴾ [يونس : ٩٢]

و بسیاری از مردم از نشانه‌های ما غافل‌اند.

لذا اگر از نظر شما مواردی، از قبیل: خوردن و آشامیدنِ شیطان و امثال آن شگفت‌آور بود، باز هم واجب است که به آن ایمان داشته باشید؛ زیرا پیامبری معصوم از آن خبر داده است. از این‌رو باید بگوییم: ایمان آوردیم و تصدیق کردیم. پس قبول داریم که شیطان در گوشِ کسی که نماز صبح را به‌تأخیر می‌اندازد، ادرار می‌کند؛ چه انسان رطوبتش را احساس کند و چه احساس نکند. هم‌چنین شیطان در بین غذا استفراغ می‌کند. اگر کسی، سرِ سفره بالا بیاورد، دیگر غذا نمی‌خوریم. بنابراین تصدیقِ چنین مسایلی بر انسان واجب می‌باشد و مواردِ فراوانی از ما مخفی مانده است. چنان‌که از پیامبر درباره‌ی روح پرسیدند که چیست و چگونه تا زمانی که در بدن است، بدنِ انسان حیات دارد و حرکت می‌کند؛ اما همین‌که از تن جدا شد، پیکرِ انسان می‌میرد و به صورتِ لاشه‌ای بی‌حرکت در می‌آید؟ الله متعال فرمود:

﴿وَيَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلرُّوحِۖ قُلِ ٱلرُّوحُ مِنۡ أَمۡرِ رَبِّي وَمَآ أُوتِيتُم مِّنَ ٱلۡعِلۡمِ إِلَّا قَلِيلٗا ٨٥﴾ [الإسراء: ٨٥]

و از تو درباره‌ی روح می‌پرسند؛ بگو: (آگاهی از روح) ویژه‌ی پروردگار من است و تنها از دانش اندکی برخوردار شده‌اید.

اگر گنجشکی نوکش را در آب دریا فرو ببرد و آب بردارد، آیا چیزی از دریا کم می‌شود؟ روشن است که نه؛ چنان‌که در جریان سفر خضر و موسی با یک‌دیگر، گنجشکی بر کناره‌ی کشتی نشست و یکی، دو منقار آب برداشت. خضر به موسی گفت: «علم من و تو در برابر علمِ پروردگار، کم‌تر از مقدار آبی‌ست که این گنجشک از دریا برداشت».([[184]](#footnote-184)) پس ما علم و دانشی نداریم؛ مگر علم و دانشی که الله به ما داده است و تنها از دانشِ اندکی برخوردار شده‌ایم.

\*\*\*

1174- وعن عبد الله بن سلامٍ أنَّ النَّبِيَّ قَالَ: «أيُّهَا النَّاسُ أفْشُوا السَّلامَ، وَأطْعِمُوا الطَّعَامَ، وَصَلُّوا بِاللَّيْلِ وَالنَّاسُ نِيَامٌ، تَدْخُلُوا الجَنَّةَ بِسَلاَمٍ». [ترمذي، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حسن صحیح می‌باشد].([[185]](#footnote-185))

**ترجمه:** عبدالله بن سلام می‌گوید: پیامبر ‌فرمود: «ای مردم! سلام گفتن را رواج دهید؛ - به نیازمندان- غذا دهید؛ و شب‌هنگام، در حالی که مردم خوابیده‌اند، نماز بخوانید تا به‌سلامتی([[186]](#footnote-186))وارد بهشت شوید».

**شرح**

نووی/ در فضیلت شب‌زنده‌داری، حدیثی بدین مضمون آورده است که عبدالله بن سلام می‌گوید: پیامبر ‌فرمود: «ای مردم! سلام گفتن را رواج دهید...». گفتنی‌ست: اگر ابتدای متن خطابِ دینی، با ندا باشد، این، بیان‌گر اهمیت موضوع است؛ زیرا ندا برای آگاه ساختن مخاطب و جلبِ توجهِ او به موضوع می‌باشد. در این‌که سخنی را بدون صدا زدنِ مخاطب بگویید یا این‌که مخاطب را صدا بزنید و سپس حرفتان را به او بگویید، تفاوت فراوانی وجود دارد و اگر خطابتان به شنونده، با ندا همراه باشد، رساتر است و توجهِ شنونده را بیش‌تر جلب می‌کند.

رسول‌الله فرمود: «ای مردم! سلام گفتن را رواج دهید...». سلام، یک سخنِ دو طرفه است که میان سلام‌کننده و پاسخ‌دهنده، رد و بدل می‌شود. شایسته است که انسان به کسی که سزاوار سلام است، سلام نماید؛ چه او را بشناسد و چه نشناسد. گفتنی‌ست: مسلمانی که قهر کردن با او جایز نیست، همان کسی‌ست که سزاوار است تا به او سلام دهیم. لذا آغازگر سلام به کافر یا غیرمسلمان نباشید و هم‌چنین به کسی که به اسلام منتسب است، اما بدعتِ کفرآمیزی دارد، ابتدا سلام نکنید. زیرا شایسته‌ی سلام نیست. از این‌رو پیامبر فرموده است: «لا تَبْدَءُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى بِالسَّلامِ».([[187]](#footnote-187)) یعنی: «شما، ابتدا به یهود و نصارا سلام نکنید». به‌عبارت دیگر، آغازگر سلام کردن به آن‌ها نباشید.

شایسته است که سلام‌کننده، با صدای بلند سلام کند تا صدایش شنیده شود؛ نه این‌که از درونِ بینیِ خود سلام بگوید. متأسفانه برخی از مردم، غرور دارند و خود را تافته‌ی جدابافته‌ای از دیگران می‌پندارند و هنگام سلام کردن، آن‌قدر آهسته و از درونِ بینیِ خود سلام می‌گویند که صدایشان به‌سادگی شنیده نمی‌شود.

لذا مفهوم ترویجِ سلام، این است که با صدای بلند و رسا، بگویید: السلام علیک.

علما گفته‌اند: هنگامی‌که انسان به میان گروهی می‌رود که برخی از آن‌ها خوابیده‌اند، نباید آن‌قدر بلند سلام کند که خفتگان بیدار شوند یا آن‌قدر آهسته که افراد بیدار نشنوند.

عبارتِ پسندیده برای سلام کردن، این است که اگر طرفِ مقابل، یک نفر می‌باشد به او بگویید: «السلام علیک» و اگر جماعت یا گروهی باشند، بگویید: «السلام علیکم». و اگر گروهی از زنان بودند، بگویید: «السلام علیکن». یعنی متناسب با مخاطبِ خود، سلام کنید. سلام کردن، بدین معناست که برای طرفِ مقابل دعای سلامتی می‌کنید. لذا سلام، وقت یک خوش و بش یا خوش‌آمدگویی نیست؛ بلکه دعای سلامتی نیز می‌باشد. گویا برایش دعا می‌کنید که الله متعال او را از هرگونه آفتی، از جمله گناه و معصیت و بیماری‌های رفتاری و قلبی و نیز بیماری‌های جسمی و از آفات مربوط به آبرو، مصون بدارد. از این‌رو اگر به‌جای عبارتِ سلام که ذکر شد، صد بار عبارت‌هایی از این قبیل بگویید که «خوش آمدی» یا «زنده باشید، بفرمایید»؛ این، نه کافی‌ست و نه سلام به‌شمار می‌آید. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذَا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٖ فَحَيُّواْ بِأَحۡسَنَ مِنۡهَآ أَوۡ رُدُّوهَآ﴾ [النساء : ٨٦]

و هنگامی که به شما سلام می‌گویند، بهتر یا همانند آن پاسخ دهید.

این فرمانِ الاهی هم شاملِ عبارتِ سلام می‌شود و هم شاملِ روشِ سلام گفتن که باید رسا باشد. لذا اگر در جوابِ سلامِ شخصی، هزار بار بگویید: «خوش آمدید» یا در جوابِ سلامش چنین عبارت‌هایی را بر زبان بیاورید، گویا جواب سلامش را نداده‌اید و از این‌رو گنه‌کارید؛ در صورتی‌که گفتنِ «وعلیک‌السلام»، کافی‌ست.

رسول‌الله در ادامه‌ی این حدیث فرمود: «- به دیگران- غذا دهید» که این، علاوه بر خانواده و زیردستانِ انسان، شاملِ نیازمندان نیز می‌شود. البته تأمین نیازهای خانواده و نزدیکان، بر کمک کردن به بینوایان برتری دارد. زیرا غذا دادن به خانواده، بر انسان، واجب است و انجامِ عمل واجب، از پرداختن به نوافل برتر می‌باشد؛ زیرا در حدیث قدسی آمده است که الله متعال می‌فرماید: «مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ».([[188]](#footnote-188)) یعنی: «محبوب‌ترین چیز نزد من که بنده‌ام با آن به من تقرب و نزدیکی می‌جوید، اعمالی‌ست که بر او فرض کرده‌ام».

رسول‌الله فرمود: «و شب‌هنگام، در حالی که مردم خوابیده‌اند، نماز بخوانید...». الله متعال ما را در جرگه‌ی شب‌زنده‌داران قرار دهد. خوابِ شب، به‌ویژه پس از نیمه‌شب لذت فراوانی دارد؛ اما کسی که در دلِ شب، در حالی که همه خوابیده‌اند، از بستر نرم و گرم برخیزد و برای الله نماز بگزارد یا با تلاوتِ کلام الاهی به او نزدیکی بجوید و یا خاشعانه دست به دعا بردارد، با سلام و استقبالِ گرم فرشتگان، وارد بهشت خواهد شد. شاهدِ موضوع، همین بخش حدیث است که رسول‌الله فرمود: «و شب‌هنگام، در حالی که مردم خوابیده‌اند، نماز بخوانید تا به‌سلامتی وارد بهشت شوید». بدین سان رسول‌الله قیام شب را یکی از اسباب ورود به بهشت برشمرد. لذا کسی که شبانگاهان به عبادتِ الله بپردازد، با سلامِ گرمِ فرشتگان وارد بهشت می‌گردد؛ همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ يَدۡخُلُونَ عَلَيۡهِم مِّن كُلِّ بَابٖ ٢٣ سَلَٰمٌ عَلَيۡكُم بِمَا صَبَرۡتُمۡۚ فَنِعۡمَ عُقۡبَى ٱلدَّارِ ٢٤﴾ [الرعد: ٢٣، ٢٤]

و فرشتگان (برای خوش‌آمدگویی) از هر دری نزدشان می‌آیند (و می‌گویند:) سلام بر شما به‌پاس شکیبایی و صبرتان. پاداش این سرا چه نیکوست!

لذا از این حدیث چنین برمی‌آید که شب‌زنده‌داران بدون هیچ رنج و عذابی، با سلامتیِ کامل به بهشت می‌روند. در این حدیث به سه سبب از اسباب ورود به بهشت تصریح شده است. از الله متعال می‌خواهیم که به ما توفیق دهد تا به این سه رهنمود ارزشمند عمل کنیم؛ و از او می‌خواهیم که ما را در جرگه‌ی کسانی قرار دهد که با سلامتی وارد بهشت می‌شوند؛ به‌یقین الله بر هر کاری تواناست.

\*\*\*

1175- وعن أَبي هريرةَ قالَ: قَالَ رسولُ اللهِ: «أفْضَلُ الصِّيَامِ بَعْدَ رَمَضَانَ شَهْرُ اللهِ المُحَرَّمُ، وَأفْضَلُ الصَّلاَةِ بَعْدَ الفَرِيضَةِ صَلاَةُ اللَّيْلِ». [روایت مسلم]([[189]](#footnote-189))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «بهترین روزه پس از روزه‌ی رمضان، روزه گرفتن در ماهِ الله، محرّم است؛ و بهترین نماز پس از نماز فرض، نماز شب می‌باشد».

1176- وعن ابن عمرَ$ أنَّ النَّبِيَّ قَالَ: «صَلاةُ اللَّيْلِ مَثْنَى مَثْنَى، فَإذَا خِفْتَ الصُّبْحَ فَأوْتِرْ بِوَاحِدَةٍ». [متفقٌ عليه]([[190]](#footnote-190))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ مي‌گوید: پیامبر فرمود: «نماز شب، دورکعت دورکعت است و چون احتمال دادی که طلوع فجر نزدیک است، یک رکعت وتر بگزار».

1177- وعنه قَالَ: كَانَ النَّبيُّ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ مَثْنَى مَثْنَى، وَيُوتِرُ بِرَكْعَةٍ. [متفقٌ عليه]([[191]](#footnote-191))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ مي‌گوید: پیامبر در شب، دورکعت‌ دورکعت نماز می‌خواند و - در پایان شب- یک رکعت وتر می‌گزارد».

1178- وعن أنسٍ قال: كَانَ رسولُ اللهِ يُفْطِرُ مِنَ الشَّهْرِ حَتَّى نَظُنَّ أنْ لا يَصُومَ مِنْهُ، وَيَصُومُ حَتَّى نَظُنَّ أنْ لا يُفْطِرَ مِنْهُ شَيْئاً، وَكَانَ لا تَشَاءُ أنْ تَرَاهُ مِنَ اللَّيلِ مُصَلِّياً إِلا رَأيْتَهُ، وَلا نَائِماً إِلا رَأيْتَهُ. [روایت بخاری]([[192]](#footnote-192))

**ترجمه:** انس می‌گوید: گاه رسول‌الله در یک ماه، چند روزِ پیاپی روزه نمی‌گرفت؛ به‌گونه‌ای که ما گمان می‌کردیم که در آن ماه روزه نخواهد گرفت. و گاه چندین روز را روزه می‌گرفت؛ چنان‌که ما فکر می‌کردیم که هیچ روزی را نخواهد خورد. اگر می‌خواستی او را در حالِ نماز شب ببینی، می‌دیدی و چنان‌چه می‌خواستی او را در حالِ خواب ببینی، می‌دیدی».([[193]](#footnote-193))

**شرح**

این احادیث درباره‌ی فضیلتِ قیامِ شب است:

ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «بهترین روزه پس از روزه‌ی رمضان، روزه گرفتن در ماهِ الله، محرّم است». روزه‌ی ماه رمضان، به‌اجماع واجب، و یکی از ارکان اسلام می‌باشد. ماه محرّم بهترین ماه برای روزه‌ی نافله است؛ از این‌رو روزه گرفتن در ماه محرم، مستحب است. زیرا برترین روزه پس از روزه‌ی فرض می‌باشد. اما شاهد موضوع از این حدیث، این است که پیامبر فرمود: «و بهترین نماز پس از نماز فرض، نماز شب می‌باشد». نماز شب از نمازِ روز برتر است؛ البته به‌استثنای سنت‌های راتبه‌ای که با نمازهای فرض خوانده می‌شوند که به‌طور مطلق از نماز شب برترند. مثلاً شش رکعت راتبه‌ی ظهر، یعنی چهار رکعتِ پیش از فرض ظهر که با دو سلام خوانده می‌شود و دو رکعتِ پس از فرض ظهر، از شش رکعت نماز شب برتر است. زیرا سنتی مؤکد می‌باشد که با نماز فرض ادا می‌گردد. اما مطلقِ نفل در شب، بر نافله‌ی روز برتری دارد. از این‌رو پیامبر فرمود: «و بهترین نماز پس از نماز فرض، نماز شب می‌باشد».

و اما حدیث اول و دومِ ابن‌عمر$ بیان‌گر این است که نماز شب، دورکعت دورکعت خوانده می‌شود. لذا خواندن چهار رکعت با یک سلام، درست نیست و حتماً باید در پایان هر دو رکعت، سلام داد. یعنی دو رکعت می‌خوانیم و سلام می‌دهیم و آن‌گاه دو رکعتِ دیگر. امام احمد حنبل می‌گوید: اگر نمازگزار از روی فراموشی برای رکعت سوم برخاست، همان‌گونه که اگر در نماز صبح چنین کاری بکند، بر او واجب است که برگردد و بنشیند؛ و گرنه، نمازش باطل است. به عبارت دیگر: اگر نماز شب می‌خواندید و از روی فراموشی پس از تشهد برخاستید، حتی اگر سوره‌ی فاتحه را هم بخوانید، بر شما واجب است که برگردید و بنشینید؛ و اگر برنگردید، نمازتان باطل است. زیرا رسول‌الله فرموده است: «نماز شب، دورکعت دورکعت می‌باشد». البته آن بزرگوار نماز وتر را مستثنا فرموده است؛ یعنی نماز وتر را می‌توان، سه یا پنج یا هفت یا نُه رکعت خواند؛ اگر نمازگزار سه رکعت وتر می‌گزارد، می‌تواند پس از رکعت دوم سلام دهد و سپس یک ركعتِ دیگر به‌جای آورَد یا این‌که هر سه رکعت را پُشت سر هم، با یک تشهد و یک سلام بخواند. همین‌طور اگر پنج رکعت وتر می‌گزارد، هر پنج رکعت را با یک تشهد و یک سلام بخواند و اگر وترش هفت رکعت است، آن‌را با یک تشهد و یک سلام به‌جا بیاورد؛ اما اگر نُه رکعت وتر می‌گزارَد، در رکعت هشتم تشهد بخواند و سلام ندهد؛ بلکه برخیزد رکعت نُهم را بخواند و سپس سلام دهد. و چنان‌چه یازده رکعت وتر می‌خواند، در پایان هر دو رکعت، سلام دهد؛ همان‌گونه که پیامبر به این روش وتر می‌گزارد.

از حدیث نخست و دوم ابن‌عمر$ چنین برمی‌آید که نماز وتر پس از طلوع فجر درست نیست؛ یعنی با طلوع فجر، وقتِ وتر به پایان می‌رسد. اما اگر خواب بر شخص غالب شد و وتر نگزارد، در روز جبرانش کند و قضای آن‌را به صورت زوج، به‌جا بیاورد؛ یعنی یک رکعت بر تعداد رکعت‌های وترش بیفزاید. بدین‌سان که اگر سه رکعت وتر می‌خوانده است، در روز باید چهار رکعت بخواند و اگر به خواندن پنج رکعت وتر عادت داشته، قضای آن را شش رکعت بخواند و اگر وترش، هفت رکعتی بوده، قضایش، هشت رکعتی‌ست. و به همین ترتیب تا آخِر.

این احادیث درباره‌ی فضیلت و روش نماز شب است و نشان می‌دهد که نماز شب، دورکعت دورکعت خوانده می‌شود.

حدیث انس بن مالک نشان می‌دهد که گاه رسول‌الله یک عملِ نیک را آن‌قدر ادامه می‌داد که اطرافیان و یارانِ پیامبر آن بزرگوار را همواره در حالِ انجامِ آن عمل می‌دیدند. چنان‌که انس می‌گوید: «اگر می‌خواستی آن بزرگوار را در حالِ نماز شب ببینی، می‌دیدی و چنان‌چه می‌خواستی او را در حالِ خواب ببینی، می‌دیدی». یعنی: پیامبر کاری را می‌کرد که آن‌را مناسب‌تر و شایسته‌تر می‌دید؛ گاه روزه گرفتن را ادامه می‌داد و چندین روز را روزه می‌گرفت و گاه به صلاح‌دیدِ خود، چندین روز را بدونِ روزه‌ی نافله سپری می‌کرد ودر رابطه با نماز شب نیز چنین روی‌کردی داشت. زیرا آن بزرگوار برترین روش را در نظر می‌گرفت و کاری می‌کرد که برای بدنش آسان‌تر، و بیش‌تر، مورد رضایت الله بود. زیرا جسم و جانِ انسان نیز بر او حق دارند؛ هم‌چنان پیامبر به عبدالله بن عمرو بن عاص$ فرمود: «بدان که جسمِ تو بر تو حق دارد».([[194]](#footnote-194))

\*\*\*

1179- وعن عائشة& أنَّ رسول الله كَانَ يُصَلِّي إحْدَى عَشْرَةَ رَكْعَةً - تَعْنِي في اللَّيلِ - يَسْجُدُ السَّجْدَةَ مِنْ ذَلِكَ قَدْرَ مَا يَقْرَأُ أحَدُكُمْ خَمْسِينَ آيَةً قَبْلَ أنْ يَرْفَعَ رَأسَهُ، وَيَرْكَعُ رَكْعَتَيْنِ قَبْلَ صَلاَةِ الفَجْرِ، ثُمَّ يَضْطَجِعُ عَلَى شِقِّهِ الأيْمَنِ حَتَّى يَأتِيَهُ المُنَادِي   
  
للصَلاَةِ. [روایت بخاری]([[195]](#footnote-195))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: رسول‌الله یازده رکعت نماز شب می‌گزارد و در این نمازها، سجده را به‌اندازه‌ای که یکی از شما پنجاه آیه بخوانَد، طولانی می‌کرد. و دو رکعت پیش از فرض صبح می‌خواند و سپس بر پهلوی راست خود دراز می‌کشید تا این‌که مؤذن برای اعلامِ اقامه‌ی نماز، نزدِ آن بزرگوار می‌آمد.

1180- وعنها قالت: مَا كَانَ رسول الله يَزيدُ - فِي رَمَضَانَ وَلا في غَيْرِهِ- عَلَى إحْدَى عَشْرَةَ رَكْعَةً: يُصَلِّي أرْبَعاً فَلا تَسْألْ عَنْ حُسْنِهِنَّ وَطُولِهِنَّ، ثُمَّ يُصَلِّي أرْبَعاً فَلا تَسْألْ عَنْ حُسْنِهِنَّ وطُولِهِنَّ، ثُمَّ يُصَلِّي ثَلاثاً. فَقُلتُ: يَا رسولَ اللهِ، أتَنَامُ قَبْلَ أنْ تُوتِرَ؟ فَقال: «يَا عَائِشَة، إنَّ عَيْنَيَّ تَنَامَانِ وَلا يَنَامُ قَلْبِي». [متفق علیه]([[196]](#footnote-196))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: رسول‌الله در رمضان و غیر رمضان بیش از یازده رکعت - نماز شب- نمی‌گزارد؛ چهار رکعتِ زیبا و طولانی می‌خواند که مپرس. سپس چهار ركعت زیبا و طولانیِ دیگر می‌خواند که مپرس و آن‌گاه سه رکعت دیگر می‌گزارد. گفتم: ای رسول‌خدا! آیا پیش از خواندن نماز وتر می‌خوابی؟ فرمود: « اي عايشه ،چشمانم می‌خوابد؛ اما قلبم بیدار است».

1181- وعنها أنَّ النَّبِيَّ كَانَ يَنَامُ أوّلَ اللَّيلِ، وَيَقُومُ آخِرَهُ فَيُصَلِّي. [متفق علیه]([[197]](#footnote-197))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: پیامبر ابتدای شب می‌خوابید و در پایان شب برمی‌خاست و نماز می‌خواند.

1182- عن ابن مسعود قالَ: صَلَّيْتُ مَعَ النَّبيِّ لَيْلَةً، فَلَمْ يَزَلْ قائِماً حَتَّى هَمَمْتُ بِأَمْر سوءٍ! قيلَ: مَا هَمَمْتَ؟ قَالَ: هَمَمْتُ أنْ أجِلْسَ وَأدَعَهُ. [متفق عليه]([[198]](#footnote-198))

**ترجمه:** ابن‌مسعود می‌گوید: یکی از شب‌ها با پیامبر به نماز ایستادم. رسول‌الله به‌قدری قیام را طولانی کرد که تصمیم بدی گرفتم. از او پرسیدند: چه تصمیمی گرفتی؟ پاسخ داد: تصمیم گرفتم بنشینم و پیامبر را تنها بگذارم.

1183- عن أبي عبدالله حُذَيْفةَ بن اليمانِ$ قالَ: صَلَّيْتُ مع النَّبِيِّ ذَاتَ ليَْلَةٍ، فَافَتَتَحَ الْبقرة، فقُلْتُ يرْكَعُ عِندَ المائة، ثُمَّ مضى، فَقُلْت يُصلِّي بِهَا في رَكْعةٍ، فَمَضَى. فَقُلْت يَرْكَع بهَا، ثمَّ افْتتَح النِّسَاءَ، فَقَرأَهَا، ثمَّ افْتتح آل عمران فَقَرَأَهَا، يَقْرُأُ مُتَرَسِّلاً إذَا مرَّ بِآيَةٍ فِيها تَسْبِيحٌ سَبَّحَ، وإِذَا مَرَّ بِسْؤالٍ سَأل، وإذَا مَرَّ بِتَعَوذٍ تَعَوَّذَ، ثم ركع فَجعل يقُول: «سُبحانَ رَبِّيَ الْعظِيمِ» فَكَانَ ركُوعُه نحْوًا مِنْ قِيامِهِ ثُمَّ قَالَ: «سمِع الله لِمن حمِدَه، ربَّنا لك الْحمدُ» ثُم قَام قِياماً طوِيلاً قَريباً مِمَّا ركَع، ثُمَّ سَجَدَ فَقالَ: «سبحان رَبِّيَ الأعلَى» فَكَانَ سُجُوده قَرِيباً مِنْ قِيامِهِ. [روایت مسلم]([[199]](#footnote-199))

**ترجمه:** حذیفه بن یمان$ می‌گوید: یکی از شب‌ها با پیامبر نماز خواندم؛ ایشان، سوره‌ی «بقره» را شروع کرد. با خود گفتم: در آیه‌ی صدم، رکوع خواهد کرد. اما رسول‌الله از این آیه گذشت؛ گفتم: همه‌ی «بقره» را در یک رکعت خواهد خواند (و آن‌گاه رکوع خواهد کرد). اما همه‌ی این سوره را خواند و در این اندیشه بودم که رکوع خواهد نمود؛ اما رکوع نکرد و سوره‌ی «نساء» را شروع کرد و آن را تا پایان، خواند. سپس «آل‌عمران» را آغاز نمود و آرام و به‌ترتیل می‌خواند و هرگاه به آیه‌ای می‌رسید که در آن تسبیح و ستایش الله بود، تسبیح می‌گفت و چون به آیه‌ی دعا می‌رسید، دعا می‌کرد و هنگامی که به آیه‌ای با موضوع پناه جستن به الله می‌رسید، پناه می‌خواست تا این‌که رکوع نمود و شروع کرد به گفتن: «سُبحانَ رَبِّيَ الْعظِيمِ» و رکوعش، به‌اندازه‌ی قیامش طول کشید؛ آن‌گاه برخاست و گفت: «سَمِعَ الله لِمن حَمِدَه، ربَّنا لك الْحمدُ» و این قیامش نیز تقریباً به‌اندازه‌ی رکوعش طولانی بود و سپس به سجده رفت و همواره «سبحان رَبِّيَ الأعلَى» می‌گفت تا آن‌که سجده‌اش نیز به‌اندازه‌ی قیامش، طول کشید.

**شرح**

این احادیث درباره‌ی نماز شب پیامبر است؛ از جمله:

حدیث نخست عایشه&، بدین مضمون که «رسول‌الله یازده رکعت نماز شب می‌گزارد». در احادیث دیگر بیان شده است که آن بزرگوار نماز شب را دورکعت دورکعت می‌خواند؛ یعنی دو رکعت می‌خواند و سلام می‌داد و سپس دو رکعت دیگر می‌خواند و سلام می‌داد و به همین ترتیب پنج دورکعتی می‌گزارد و سپس یک رکعت وتر به‌جا می‌آورد که در مجموع، یازده رکعت می‌شد. و چون فجر طلوع می‌کرد، دو رکعت پیش از فرض را می‌خواند؛ البته به‌قدری کوتاه که عایشه& با خود می‌گفت: آیا سوره‌ی فاتحه را خواند یا خیر؟ سپس بر پهلوی راست خود دراز می‌کشید تا این‌که مؤذن برای اعلامِ اقامه‌ی نماز، نزدِ آن بزرگوار می‌آمد. این نشان می‌دهد که نماز شب با احتساب یک رکعت وتر، یازده رکعت است. هم‌چنین روشن می‌شود که بهتر است امام، هنگام اقامه‌ی نماز از خانه‌اش بیرون و به مسجد برود. اما برای مقتدی‌ها، بهتر است که پیش از امام در مسجد حاضر شوند و به‌انتظارِ آمدن وی و اقامه‌ی نماز بنشینند. به عبارت دیگر: مقتدی‌ها به انتظارِ امام می‌نشینند؛ نه این‌که امام به انتظار مقتدی‌ها بنشیند. البته اگر تعجیل امام در آمدن به مسجد، باعث تشویق مردم شود و آنان را بر آن دارد که زودتر در مسجد حاضر شوند، در این صورت بهتر است که امام، زودتر به مسجد بیاید. هم‌چنین اگر تأخیر امام در آمدن به مسجد، تنبلیِ مردم را در پی داشته باشد و سبب گردد که مردم نیز دیرهنگام به مسجد بیایند، در این صورت نیز بهتر است که امام در آمدن به مسجد، تعجیل کند. در حدیث دوم عایشه& آمده است: «پیامبر در رمضان و غیر رمضان بیش از یازده رکعت - نماز شب- نمی‌گزارد»؛ زیرا از عایشه& سؤال شد که نماز پیامبر در رمضان چگونه بود؟ پاسخ داد: «پیامبر در رمضان و غیر رمضان بیش از یازده رکعت - نماز شب- نمی‌گزارد؛ چهار رکعتِ زیبا و طولانی می‌خواند که مپرس. سپس چهار ركعت زیبا و طولانیِ دیگر می‌خواند که مپرس؛ و آن‌گاه سه رکعت دیگر می‌گزارد». دو تا چهار رکعت و یک سه‌رکعتی، می‌شود: یازده رکعت. سنت نیز همین است؛ یعنی بهتر است که نمازِ شب انسان، بیش از یازده یا سیزده رکعت نباشد.

عایشه& فرمود: «پیامبر چهار رکعتِ زیبا و طولانی می‌خواند که مپرس». یعنی چهار رکعتِ بسیار زیبا و طولانی می‌گزارد. برخی از مردم گمان کرده‌اند که آن بزرگوار، این چهار رکعت را با یک سلام می‌خواند؛ این، اشتباه است؛ زیرا در سایر احادیث بیان شده که پیامبر نماز شب را دورکعت دورکعت می‌خواند. از این‌رو این حدیث نشان می‌دهد که رسول‌الله پس از ادای هر چهار رکعت که با دو سلام می‌خواند، اندکی استراحت می‌کرد و سپس چهار رکعتِ دیگر نیز به همین ترتیب به‌جا می‌آورد. چنان‌که عایشه& می‌گوید: «ثُمَّ يُصَلِّي أرْبَعاً»؛ یعنی: «سپس چهار رکعت دیگر می‌گزارد». حرفِ «ثُمَّ» یا واژه‌ی «سپس» حاکی از ترتیب توأم با تأخیر است.

این‌جا به نکته‌ای در این‌باره اشاره می‌کنم؛ این‌که شایسته است انسان در فهم و برداشت نصوص و متون دینی، شتا‌ب نکند؛ بلکه باید ابعاد و متون مختلف درباره‌ی یک موضوع را جمع‌بندی و سپس نتیجه‌گیری نماید. برخی از دانش‌جویان و افرادِ نوآموز به‌ویژه در زمینه‌ی علم حدیث، برای مردم هر چهار رکعت را با یک سلام امامت می‌دهند؛ این، اشتباه است که برخاسته از فهم نادرست از سنت می‌باشد. زیرا از پیامبر درباره‌ی نماز شب سؤال شد؛ فرمد: «دورکعت دورکعت است». و امکان ندارد که آن بزرگوار نماز شب را چهاررکعت چهاررکعت خوانده باشد. گرچه ممکن است که پنج رکعت، یا هفت‌رکعت و یا نُه‌رکعت را با هم خوانده باشد.

و اما حدیث عبدالله بن مسعود بدین مضمون است که وی، یکی از شب‌ها با پیامبر به نماز ایستاد. زیرا دربِ خانه‌ی پیامبر به روی همه باز بود و خانه‌اش، خانه‌ی همه‌ی امت یا خانه‌ی اصحاب و یارانش به‌شمار می‌آمد. از این‌رو گاه برخی از اصحاب# که دوست داشتند با پیامبر نماز بگزارند، به خانه‌ی آن بزرگوار می‌آمدند و پیامبر نیز به هیچ‌یک از آنان نمی‌گفت که با من نماز نخوان یا برو و در خانه‌ات نماز بگزار؛ بلکه با سینه و رویی باز از یارانش استقبال می‌کرد. ابن‌مسعود یکی از خدمت‌کاران رسول‌الله و مسواک‌دارِ ایشان بود؛ یعنی مسواکِ پیامبر را تمیز می‌کرد و همین‌طور نظافتِ بالش و کفش‌های آن بزرگوار را بر عهده گرفته بود. از این‌رو گاه نزد پیامبر می‌آمد و با ایشان نماز می‌خواند. یکی از شب‌ها با پیامبر به نماز ایستاد؛ رسول‌الله به‌قدری قیام را طولانی کرد که ابن‌مسعود می‌گوید: «تصمیم بدی گرفتم». از او پرسیدند: چه تصمیمی گرفتی؟ پاسخ داد: «تصمیم گرفتم بنشینم و پیامبر را تنها بگذارم». در حالی که ابن‌مسعود جوان بود و پیامبر مسن‌تر و بزرگ‌تر از او بودند؛ ولی پیامبر به نماز می‌ایستد و قیامش را طولانی می‌کند که یک جوان نیز کم می‌آورد و از ادامه‌ی قیام ناتوان می‌شود. آن‌هم در حالی‌که الله گناهان گذشته و آینده‌ی پیامبر را بخشیده است. همان‌گونه که در حدیث عایشه& گذشت، این‌همه عبادتِ پیامبر از سرِ شکرگزاری برای الله متعال بود؛ چنان‌که فرمود: «آیا دوست ندارم که بنده‌ای سپاس‌گزار باشم؟»

باری دیگر، حذیفه بن یمان در یکی از شب‌ها با پیامبر نماز خواند؛ ایشان، سوره‌ی «بقره» را شروع کرد. حذیفه می‌گوید: با خود گفتم: در آیه‌ی صدم، رکوع خواهد کرد. اما رسول‌الله از این آیه گذشت؛ گفتم: همه‌ی «بقره» را در یک رکعت خواهد خواند (و آن‌گاه رکوع خواهد کرد). اما همه‌ی این سوره را خواند و در این اندیشه بودم که رکوع خواهد نمود؛ اما رکوع نکرد و سوره‌ی «نساء» را شروع کرد و آن را تا پایان، خواند. سپس «آل‌عمران» را آغاز نمود. گفتنی‌ست: این سه سوره، شامل بیش از پنج جز می‌باشد. البته پیامبر آرام و به‌ترتیل می‌خواند و هرگاه به آیه‌ای می‌رسید که در آن تسبیح و ستایش الله بود، تسبیح می‌گفت و چون به آیه‌ی دعا می‌رسید، دعا می‌کرد و هنگامی که به آیه‌ای با موضوع پناه جستن به الله می‌رسید، پناه می‌خواست تا این‌که رکوع نمود. روشن است که چنین قرائتی، وقتِ فراوانی می‌گیرد؛ یعنی قرائت پیامبر با ذکر و دعا نیز همراه بود. سپس پیامبر رکوع نمود و شروع کرد به گفتن: «سُبحانَ رَبِّيَ الْعظِيمِ» و رکوعش نیز به‌اندازه‌ی قیامش طول کشید؛ آن‌گاه برخاست و گفت: «سَمِعَ الله لِمن حَمِدَه، ربَّنا لك الْحمدُ» و این قیامش نیز تقریباً به‌اندازه‌ی رکوعش طولانی بود و سپس به سجده رفت و سجده‌اش نیز به‌اندازه‌ی قیامش، طول کشید و همواره «سبحان رَبِّيَ الأعلَى» می‌گفت و گاه افزون بر این، در سجده می‌گفت: «سُبحَانَكَ اللهمَّ ربَّنا وبِحَمدِكَ اللهمَّ اغفِر لِي»؛ هم‌چنین گاه در سجده می‌فرمود: «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الملائكَةِ والرُّوح».([[200]](#footnote-200))

نماز، بوستانی از بوستان‌های بهشت است که در آن انواع گیاهان زیبا و باطراوت می‌روید. آری؛ در نماز، قرآن است و ذکر و دعا و تسبیح و تکبیر و پناه بردن به الله؛ از این‌رو نماز برترین عبادتِ بدنی به‌شمار می‌آید و بلکه پس از توحید و شهادتین که کلیدِ اسلام است، از همه‌ی عبادت‌ها برتر می‌باشد.

خلاصه این‌که این، روشِ نماز شبِ پیامبر بود؛ پس ای برادر و خواهر مسلمانم! مشتاقانه در دلِ شب به قیام و عبادت بپردازید. از الله متعال می‌خواهم که به ما توفیق پیروی از پیامبر را در ظاهر و باطن عنایت بفرماید و ما را بر آیین او و در جرگه‌ی امت مسلمان از دنیا ببرد و ما را وارد بهشتِ برین بگرداند.

\*\*\*

1184- وعن جابرٍ قالَ: سُئِلَ رسولُ الله أيُّ الصَّلاَةِ أفْضَلُ؟ قَالَ: «طُولُ القُنُوتِ». [روایت مسلم]([[201]](#footnote-201))

**ترجمه:** جابر می‌گوید: از رسول‌الله پرسیده شد که کدامین نماز، برتر است؟ فرمود: «نمازی که قیامش طولانی باشد».

1185- وعن عبد الله بن عمرو بن العاص$: أنَّ رسول الله قَالَ: «أحَبُّ الصَّلاةِ إِلَى اللهِ صَلاةُ دَاوُدَ، وَأحَبُّ الصِّيَامِ إِلَى اللهِ صِيَامُ دَاوُدَ، كَانَ يَنَامُ نِصْفَ اللَّيلِ وَيَقُومُ ثُلُثَهُ وَيَنَامُ سُدُسَهُ وَيَصُومُ يَوماً وَيُفْطِرُ يَوْماً». [متفق عليه]([[202]](#footnote-202))

**ترجمه:** عبدالله بن عمرو بن عاص$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «محبوب‌ترین نماز نزد الله، نماز داوود است و بهترین روزه نزد الله، روزه‌ی داوود() می‌باشد؛ وی نیمی از شب می‌خوابید و یک‌سوم آن را برای عبادت برمی‌خاست و یک‌ششم دیگر را می‌خوابید و یک روز در میان روزه می‌گرفت».

1186- وعن جابرٍ قالَ: سَمِعْتُ رسول الله يَقُولُ: «إنَّ في اللَّيْلِ لَسَاعَةً، لا يُوَافِقُهَا رَجُلٌ مُسْلِمٌ يَسْألُ الله تَعَالَى خَيْراً مِنْ أمْرِ الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ، إِلا أعْطَاهُ إيَّاهُ، وَذَلِكَ كُلَّ لَيْلَةٍ». [روایت مسلم]([[203]](#footnote-203))

**ترجمه:** جابر می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «در شب، لحظه‌ای‌ست که اگر بنده‌ی مسلمانی آن‌را دریابد و در آن، امرِ نیکی از امور دنیا و آخرت را از الله متعال درخواست کند، الله خواسته‌اش را برآورده می‌سازد؛ و این لحظه در همه‌ی شب‌ها وجود دارد».

1187- وعن أَبي هريرةَ أنَّ النَّبِيَّ قَالَ: «إِذَا قَامَ أحَدُكُمْ مِنَ اللَّيْلِ فَلْيَفْتَتِحِ الصَّلاَةَ بركْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ». [روایت مسلم]([[204]](#footnote-204))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «هرگاه یکی از شما در شب برخاست، نمازش را با دو رکعتِ کوتاه آغاز کند».

1188- وعن عائشةَ& قالَت: كَانَ رسولُ الله إِذَا قَامَ مِنَ اللَّيْلِ افْتَتَحَ صَلاَتَهُ بِرَكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ. [روایت مسلم]([[205]](#footnote-205))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: رسول‌الله هرگاه در شب - برای نماز- برمی‌خاست، نمازش را با دو رکعتِ کوتاه آغاز می‌کرد.

**شرح**

این‌ها احادیثی‌ست که امام نووی، در ادامه‌ی باب فضیلتِ نماز شب آورده است؛ از جمله حدیثی بدین مضمون که از پیامبر سؤال شد: کدامین نماز برتر است؟ فرمود: «قنوت طولانی»؛ یعنی نمازی که خاشعانه و طولانی باشد. علما رحمهم‌الله اختلاف نظر دارند که آیا طولانی کردن قرائت و کوتاه نمودن رکوع و سجده، برتر است یا این‌که قرائت و رکوع و سجده، کوتاه باشد؟ بدین معنا که آیا بهتر است که نمازگزار، از طولِ رکعت‌ها بکاهد و بر تعداد رکعت‌ها بیفزاید یا این‌که رکعت‌های کم‌تر، اما طولانی‌تر بخواند؟

دیدگاه درست، این است که نمازِ انسان، باید حالتی هم‌گون و متناسب داشته باشد؛ یعنی اگر قیام را طولانی می‌کنید، سجده و رکوع را هم طولانی بگردانید و اگر قیام را کوتاه کردید، رکوع و سجده نیز کوتاه باشد. چنان‌که پیش‌تر حدیثی گذشت که در آن آمده بود: پیامبر رکوعش را به‌اندازه‌ی قیامش و سجده‌اش را نیز تقریباً به همان اندازه قرار می‌داد.

مؤلف/ حدیثی از عبدالله بن عمرو بن عاص$ آورده است که آن بزرگوار می‌گوید: پیامبر فرمود: «محبوب‌ترین نماز نزد الله، نماز داوود است و بهترین روزه نزد الله، روزه‌ی داوود() می‌باشد»؛ منظور، نماز نافله یا نماز شب است؛ نمازِ شب داوود بدین ترتیب بود که «وی نیمی از شب می‌خوابید و یک‌سوم آن را برای عبادت برمی‌خاست و یک‌ششم دیگر را می‌خوابید». به عبارت دیگر: شب را به سه بخش تقسیم می‌کرد: نیمه‌ی اول شب را می‌خوابید و سپس یک‌سومِ آن‌را به قیام شب اختصاص می‌داد و آن‌گاه یک‌ششم باقی‌مانده را می‌خوابید؛ زیرا این روش، برای بدن، آسان است. یعنی اگر انسان نصفِ شب را بخوابد، استراحت و خوابِ کافی کرده است و اگر پس از قیامِ یک‌سوم شب، یک‌ششم باقی‌مانده را بخوابد، خستگیِ قیام از تَنَش بیرون می‌رود. به‌هر حال اگر انسان در هر بخشی از شب به قیام و عبادت بپردازد، پاداش نماز و عبادتِ شب برای او ثبت می‌شود؛ اما روشی که پیامبر بیان فرمود، برترین و محبوب‌ترین نمازِ شب نزد الله متعال است. لذا اگر یک‌سومِ پایان شب یا یک‌سومِ میانه‌ی شب یا نیمه‌ی نخست شب را به عبادت سپری کنید، خود، توفیقی بزرگ است؛ چنان‌که عایشه& می‌گوید: «پیامبر در تمام بخش‌های شب، نماز وتر می‌خواند: گاه در اول شب و گاه در نیمه‌ی شب و گاه در پایان شب».

سپس مؤلف/ سومین حدیث را ذکر کرده است؛ حدیثی بدین مضمون که: «در شب، لحظه‌ای‌ست که اگر بنده‌ی مسلمانی آن‌را دریابد و در آن، امرِ نیکی از امور دنیا و آخرت را از الله متعال درخواست کند، الله خواسته‌اش را برآورده می‌سازد؛ و این لحظه در همه‌ی شب‌ها وجود دارد». این لحظه‌ی خجسته، مشخص نیست؛ اما رسول‌الله از وجود چنین لحظه‌ای در شب خبر داد تا برای کسبِ آن بکوشیم و تا آن‌جا که می‌توانیم با عبادتِ الله در شب، به دنبالِ این لحظه‌ی مبارک باشیم. هم‌چنان‌که لحظه‌ی اجابت دعا در روز جمعه نیز، مبهم و نامشخص است؛ گرچه همان‌گونه که در حدیث آمده است: انتظار می‌رود لحظه‌ی اجابت دعا در روز جمعه، در فاصله‌ی نشستنِ امام بر روی منبر تا پایان نماز باشد.

\*\*\*

1189- وَعَنْها& قالَت: كان رسولُ الله إذَا فَاتَتْهُ الصَّلاةُ مِنْ اللَّيْلِ مِنْ وجعٍ أَوْ غيْرِه، صلَّى مِنَ النَّهَارِ ثنْتَى عشْرَةَ ركعةً. [روایت مسلم]([[206]](#footnote-206))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: وقتی رسول‌الله به سبب بیماری یا به هر علت دیگری، از نماز شب بازمی‌ماند، در روز، دوازده رکعت می‌خواند.

1190- وعن عمرَ بن الخطاب قال: قال رسول الله: «منْ نَامَ عَنْ حِزْبِهِ مِنَ اللَّيْل، أَو عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ فَقَرأَه ما بينَ صلاةِ الْفَجِر وَصلاةِ الظهر، كُتب لَهُ كأَنَّما قرأَهُ مِن اللَّيْلِ». [روایت مسلم]([[207]](#footnote-207))

**ترجمه:** عمر بن خطاب می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هر کس از خواندن بخشی از قرآن که در شب تلاوت می‌کرده یا از قرائت قسمتی از آن، به سبب غلبه‌ی خواب باز بماند و در فاصله‌ی نماز صبح تا ظهر، آن‌را بخواند، گویا آن را در شب خوانده است و پاداش آن، به او می‌رسد».

1191- وعن أَبي هريرة قالَ: قَالَ رسول الله: «رَحِمَ اللهُ رَجُلاً قَامَ مِنَ اللَّيْلِ، فَصَلَّى وَأيْقَظَ امْرَأَتَهُ، فَإنْ أبَتْ نَضَحَ في وَجْهِهَا المَاءَ، رَحِمَ اللهُ امْرَأَةً قَامَتْ مِنَ اللَّيْلِ، فَصَلَّتْ وَأيْقَظَتْ زَوْجَهَا، فَإنْ أبَى نَضَحَتْ فِي وَجْهِهِ المَاءَ». [روایت ابوداود با اِسناد صحيح]([[208]](#footnote-208))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گوید: رسول الله فرمود: «رحمتِ الله بر مردی که شب‌هنگام برخیزد و نماز بگزارد و همسرش را بیدار کند و اگر همسرش بیدار نشد، بر صورتش آب بپاشد. و رحمتِ الله بر زنی که شب‌هنگام برخیزد و نماز بگزارد و شوهرش را بیدار کند و اگر شوهرش بیدار نشد، بر صورتش آب بپاشد».

1192- وعنه وعن أَبي سعيدٍ$ قالا: قَالَ رسولُ اللهِ: «إِذَا أَيْقَظَ الرَّجُلُ أهْلَهُ مِنَ اللَّيْلِ فَصَلَّيَا أَوْ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ جَمِيعاً، كُتِبَا في الذَّاكِرِينَ وَالذَّاكِرَاتِ». [روایت ابوداود با اِسناد صحيح]([[209]](#footnote-209))

**ترجمه:** ابوهريره و ابوسعيد$ مي‌گویند: رسول‌الله فرمود: «هرگاه مرد، همسرش را در شب بیدار کند و هردو نماز بگزارند- یا مرد امامت دهد- نامشان در زمره‌ی مردان و زنانِ ذاکر نوشته می‌شود».

1193- وعن عائشة& أنَّ النَّبِيَّ قال: «إِذَا نَعَسَ أَحدُكُمْ في الصَّلاَةِ، فَلْيَرْقُدْ حَتَّى يَذْهَبَ عَنْهُ النَّوْم، فإِنَّ أَحدَكم إِذَا صلَّى وهُو نَاعسٌ لا يَدْرِي لعلَّهُ يذهَبُ يسْتَغْفِرُ فيَسُبُّ نَفْسَهُ». [متفقٌ عليه]([[210]](#footnote-210))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: پیامبر فرمود: «هرگاه یکی از شما نماز می‌خواند و خوابش گرفت، باید بخوابد تا خواب از سرش برود. زیرا چه‌بسا کسی که در حالت خواب‌آلودگی نماز بخواند، نداند که چه می‌گوید و به‌جای استغفار خودش را نفرین کند».

1194- وعن أَبي هريرةَ قالَ: قَالَ رسولُ الله: «إِذَا قَامَ أحَدُكُمْ مِنَ اللَّيْلِ، فَاسْتَعْجَمَ القُرْآنَ عَلَى لِسَانِهِ، فَلَمْ يَدْرِ مَا يَقُولُ، فَلْيَضْطَجِع». [روایت مسلم]([[211]](#footnote-211))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرگاه یکی از شما شب‌هنگام برخاست و - به‌خاطرِ خواب‌آلودگی- خواندن قرآن بر زبانش دشوار بود و نمی‌فهمید که چه می‌خوانَد، باید بخوابد».

**شرح**

این، باقی‌مانده‌ی احادیثی‌ست که مؤلف در باب فضیلت شب‌زنده‌داری و قیامِ شب آورده است؛ این احادیث بیان‌گر چند نکته می‌باشد: نخست این‌که اگر انسان نماز شبش را از دست داد، در روز قضایِ آن‌را بخواند؛ البته بدون این‌که وتر بگزارد؛ زیرا نماز وتر، پایان‌بخش نماز شب است و در این حالت، شب به پایان رسیده است. همان‌گونه که عایشه& می‌گوید: «وقتی پیامبر به سبب بیماری یا به هر علت دیگری مانند غلبه‌ی خواب، از نماز شب بازمی‌ماند، در روز، دوازده رکعت می‌خواند»؛ زیرا رسول‌الله به ادای یازده رکعت در هر شب، پای‌بند بود. از این‌رو در روز برای جبران، یک رکعت بیش‌تر می‌خواند. بنابراین اگر انسان به خواندنِ سه رکعت در شب عادت داشته است، برای جبران، در روز باید چهار رکعت بخواند و اگر به پنج رکعت نماز شب پای‌بندی بوده است، قضای آن را شش رکعت بخواند و به همین ترتیب تا آخِر. اما قضایِ نماز شبش را چه زمانی بخوانَد؟

پاسخ: پس از بالا آمدن خورشید به‌اندازه‌ی یک نیزه تا زوال آفتاب. به دلیل این فرموده‌ی کلی و عمومیِ پیامبر که فرمود: «مَنْ نَامَ عَنْ صَلاةٍ أَوْ نَسِيَهَا فَلْيُصَلِّهَا إذَا ذَكَرَهَا».([[212]](#footnote-212)) یعنی: «هرکس، از نمازی خواب ماند یا آن را فراموش کرد، هرگاه به‌یادش آمد، آن‌را بخواند».

یکی دیگر از نکات مورد تأکید در احادیثی که مؤلف در این بخش ذکر کرده، این است که اگر کسی نماز می‌خواند و خوابش گرفت، دیگر نباید به نماز شبش ادامه دهد؛ بلکه باید بخوابد تا خواب از سرش برود. زیرا چه‌بسا کسی که در حالت خواب‌آلودگی نماز بخواند، نداند که چه می‌گوید و به‌جای استغفار، خودش را نفرین کند. هم‌چنین اگر کسی شب‌هنگام برخاست و - به‌خاطرِ خواب‌آلودگی- خواندن قرآن بر زبانش دشوار بود و نمی‌توانست آن‌را به‌خوبی و با ادای درستِ حروف بخواند، و نیز نمی‌فهمید که چه می‌خوانَد، باید بخوابد. لذا اگر به ادای نماز شب عادت دارید، در صورتی‌که خواب بر شما غلبه کند، دیگر خود را به زحمت نیندازید؛ بلکه استراحت کنید تا خواب از سرتان برود و سپس قیام شب را از سر بگیرید؛ اما اگر فجر طلوع کرد و شما نماز شب نخواندید، در روز جبرانش کنید و قضای آن‌را به‌صورت زوج بخوانید؛ یعنی یک رکعت بر تعداد رکعت‌هایی که در شب می‌خوانده‌اید، بیفزایید.

این احاديث هم‌چنین نشان می‌دهد که اگر انسان همسری دارد، شایسته است که وقتی برای نماز شب برمی‌خیزد، او را نیز بیدار کند. از این‌رو رسول‌الله پس از این‌که نماز شبش را به‌جا می‌آورد و تنها نماز وترش باقی می‌ماند، عایشه& را بیدار می‌کرد تا وتر بگزارد. لذا واجب نیست که حتماً خانواده‌ی خود را بیدار کنید و چه‌بسا خانواده‌ات به‌اندازه‌ی تو، آمادگی جسمی و روحی نداشته باشند. پس همین‌که از خواب برخاستی، بیدارشان نکن؛ ولی آنان را در پایان شب از یاد مبر؛ بلکه همان‌گونه که پیامبر همسرش را بیدار می‌کرد، تو نیز خانواده‌ی خود را بیدار کن تا برخیزند و لااقل نماز وتر را بخوانند یا یک رکعت بگزارند. از الله متعال می‌خواهیم که ما را جزو کسانی قرار دهد که شب‌ها به عبادت می‌ایستند و روزها روزه می‌گیرند و پروردگارشان را آن‌گونه که باید، عبادت می‌کنند.

\*\*\*

213- باب: مستحب بودن قیام رمضان (تراویح)

1195- عن أَبي هريرة أنَّ رسول الله قَالَ: «مَنْ قَامَ رَمَضَانَ إيماناً وَاحْتِسَاباً غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ». [متفقٌ عليه]([[213]](#footnote-213))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکس از روی ایمان و امید به پاداشِ الاهی- شب‌های- رمضان را قیام کند، گناهان گذشته‌اش آمرزیده می‌شود».

1196- وَعَنْهُ قال: كَانَ رسولُ اللهِ يُرَغِّبُ في قِيَامِ رَمَضَانَ مِنْ غَيْرِ أنْ يَأمُرَهُمْ فِيهِ بِعَزِيمَةٍ، فيقولُ: «مَنْ قَامَ رَمَضَانَ إيمَاناً وَاحْتِسَاباً غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ». [روایت مسلم]([[214]](#footnote-214))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله مردم را به قیامِ رمضان تشویق می‌کرد؛ بی‌آن‌که آن‌را واجب و حتمی بگرداند و می‌فرمود: «هرکس از روی ایمان و امید به پاداشِ الاهی، - شب‌های- رمضان را در عبادت سپری کند، گناهان گذشته‌اش آمرزیده می‌شود».

**شرح**

نووی/ در کتابش «ریاض‌الصالحین» بابی پیرامون مستحب بودن قیام رمضان گشوده است. قیام رمضان، تراویح نیز نامیده می‌شود؛ زیرا سلف صالح# شب‌های رمضان را به‌نماز می‌ایستادند و مدتی طولانی را در قیام و رکوع و سجده سپری می‌کردند؛ بدین‌سان که وقتی چهار رکعت را با دو سلام می‌خواندند، مقداری استراحت می‌نمودند و سپس چهار رکعت دیگر نیز با دو سلام می‌گزاردند و آن‌گاه سه رکعتِ دیگر به‌جا می‌آوردند؛ همان‌گونه که حدیث عایشه&، این را تأیید می‌کند؛ در حدیث عایشه& آمده است: «رسول‌الله در رمضان و غیر رمضان بیش از یازده رکعت - نماز شب- نمی‌گزارد؛ چهار رکعتِ زیبا و طولانی می‌خواند که مپرس. سپس چهار ركعت زیبا و طولانیِ دیگر می‌خواند که مپرس و آن‌گاه سه رکعت دیگر می‌گزارد».

پیامبر مردم را به قیام رمضان تشویق می‌فرمود؛ البته بدون آن‌که قیام رمضان را بر مردم، واجب و حتمی قرار دهد؛ یعنی به تشویق مردم برای شب‌زنده‌داری یا قیام شب در رمضان تشویق می‌نمود و این قیام را بر آنان واجب قرار نمی‌داد و می‌فرمود: «هرکس از روی ایمان و امید به پاداشِ الاهی، - شب‌های- رمضان را در عبادت سپری کند، گناهان گذشته‌اش آمرزیده می‌شود».

در یکی از ‌سال‌ها پیامبر سه شب از شب‌های رمضان را با یارانش به صورتِ جماعت نماز خواند؛ و چون جمعیت فراوانی برای قیام شب جمع شدند، به خانه رفت و قیام شب یا تراویح را با جماعت نخواند و دلیلش را برای یارانش چنین بیان فرمود: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّهُ لَمْ يَخْفَ عَلَيَّ مَكَانُكُمْ وَلَكِنِّي خَشِيتُ أَنْ تُفْتَرَضَ عَلَيْكُمْ فَتَعْجِزُوا عَنْهَا».([[215]](#footnote-215)) یعنی: «دیشب متوجه شدم که اجتماع کرده‌اید؛ ولی ترسیدم که نماز شب بر شما فرض گردد و شما از ادای آن، عاجز شوید». از آن شب به بعد، هر دو یا سه نفر با هم تراویح می‌خواندند. شبی عمر در دوران خلافتش به مسجد آمد و دید که مردم، به‌صورت پراکنده نماز می‌خوانند و چون آدمِ ژرف‌اندیشی بود، تصمیم گرفت که همه‌ی جماعت‌ها را به یک جماعت تبدیل کند تا مردم نماز تراویح یا قیام رمضان را در مسجد، با یک جماعت بخوانند؛ از این‌رو به ابی بن کعب و شخصی دیگر، دستور داد برای مردم یازده رکعت قیامِ رمضان را امامت دهند. لذا از آن زمان تا کنون همه‌ی مردم، نماز تراویح را پُشت سرِ یک امام نماز می‌خوانند. می‌دانید که علما درباره‌ی تعداد رکعت‌های تراویح، اختلاف نظر دارند. برخی از علما تراویح را یازده رکعت دانسته‌اند و برخی دیگر، بیست و سه رکعت. شماری از علما نیز تعداد رکعت‌های تروایح را بیش از این گفته‌اند. لذا درباره‌ی شمار رکعت‌های تراویح، گنجایش و تعدد دیدگاه وجود دارد؛ زیرا سلف صالح# که بر سرِ این موضوع اختلاف نظر داشتند، هیچ‌گاه یک‌دیگر را رد نکردند. لذا ما نیز نه کسی را که بیش از یازده رکعت تراویح بخواند، رد نمی‌کنیم و نه کسی را که بیش از بیست و سه رکعت تراویح می‌گزارد؛ بلکه می‌گوییم: تا وقتی‌که جماعت مسجد راضی‌اند و آمادگی‌اش را دارند، هرچه می‌خواهید، بخوانید.

اما در شرایطی که مردم اختلاف نظر پیدا می‌کنند، باید به سنت مراجعه کرد و سنت، این است که بیش از سیزده رکعت تراویح خوانده نشود. زیرا از ام‌المؤمنین عایشه& سؤال شد: نماز پیامبر در رمضان چگونه بود؟ پاسخ داد: «رسول‌الله در رمضان و غیر رمضان بیش از یازده رکعت - نماز شب- نمی‌گزارد؛ چهار رکعتِ زیبا و طولانی می‌خواند که مپرس. سپس چهار ركعت زیبا و طولانیِ دیگر می‌خواند که مپرس و آن‌گاه سه رکعت دیگر می‌گزارد». اما اگر در این‌باره اختلاف نظر وجود نداشت، امام می‌تواند بیست و سه رکعت و بلکه بیش‌تر هم بخواند؛ البته تا زمانی‌که مردم خواهان کاهش رکعت‌ها و سبک‌تر شدن تراویح نباشند و آن‌گاه که چنین درخواستی را مطرح کردند، امام نباید بیش از یازده یا بیش از سیزده رکعت بخواند.

\*\*\*

214- باب: فضیلت شب‌زنده‌داری در شبِ قدر و محتمل‌ترین شب‌های رمضان به این‌که هر یک از آن‌ها شب قدر باشد

الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ فِي لَيۡلَةِ ٱلۡقَدۡرِ ١﴾ [القدر: ١] إِلَى آخرِ السورة.

همانا ما قرآن را در «شب قدر» نازل کردیم. [تا پایان سوره‌ی قدر]

و می‌فرماید:

﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ فِي لَيۡلَةٖ مُّبَٰرَكَةٍۚ﴾ [الدخان: ٣]

به‌راستی ما، آن را در شبی پربرکت و خجسته نازل کرده‌ایم.

1197- وعن أَبي هريرة عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «مَنْ قَامَ لَيْلَةَ القَدْرِ إيمَاناً وَاحْتِسَاباً غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ». [متفقٌ عليه]([[216]](#footnote-216))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «هرکس از روی ایمان و امید به پاداشِ الاهی، شب قدر را به عبادت بایستد، گناهان گذشته‌اش آمرزیده می‌شود».

1198- وعن ابن عمرَ$: أنَّ رِجالاً مِنْ أصْحَابِ النَّبِيِّ أُرُوا لَيْلَةَ القَدْرِ في المَنَامِ في السَّبْعِ الأَوَاخِرِ، فَقَالَ رسولُ الله: «أرَى رُؤْيَاكُمْ قَدْ تَوَاطَأتْ في السَّبْعِ الأوَاخِرِ، فَمَنْ كَانَ مُتَحَرِّيهَا فَلْيَتَحَرَّهَا في السَّبْعِ الأَوَاخِرِ». [متفقٌ عليه]([[217]](#footnote-217))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: شماری از یارانِ پیامبر در خواب دیدند که شب قدر در هفت شبِ پایانی ماه رمضان است. رسول‌الله فرمود: «می‌بینم که خواب‌های شما درباره‌ی این‌که شب قدر در هفت شبِ پایانیِ رمضان است، با هم مطابقت دارد؛ پس کسی که در جستجوی شب قدر است، آن‌را در هفت شبِ پایانیِ رمضان جستجو نماید».

1199- وعن عائشةَ& قالَت: كَانَ رسولُ الله يُجَاوِرُ في العَشْرِ الأَوَاخِرِ مِنْ رَمَضَانَ، وَيَقُولُ: «تَحرَّوا لَيْلَةَ القَدْرِ في العَشْرِ الأواخرِ منْ رَمَضانَ». [متفقٌ عليه]([[218]](#footnote-218))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: رسول‌الله در دهه‌ی پایانِ رمضان به‌اعتکاف می‌نشست و می‌فرمود: «شب قدر را در دهه‌ی آخِر رمضان جستجو کنید».

1200- وَعَنْهَا&: أنَّ رسول الله قَالَ: «تَحَرَّوْا لَيْلَةَ القَدْرِ في الوَتْرِ مِنَ العَشْرِ الأوَاخِرِ مِنْ رَمَضَانَ». [روایت بخاری]([[219]](#footnote-219))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: رسول‌الله ‌فرمود: «شب قدر را در شب‌های فردِ دهه‌ی آخِر رمضان جستجو کنید».

1201- وَعَنْهَا& قالَت: كَانَ رسول الله إِذَا دَخَلَ العَشْرُ الأَوَاخِرُ مِنْ رَمَضَانَ، أحْيَا اللَّيْلَ، وَأيْقَظَ أهْلَهُ، وَجَدَّ وَشَدَّ المِئزَرَ. [متفق عليه]([[220]](#footnote-220))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: «هنگامی که دهه‌ی پایانی ماه رمضان فرا می‌رسید، پیامبر، شب را به عبادت سپری می‌کرد و خانواده‌اش را بیدار می‌نمود و کمرش را محکم می‌بست».

1202- وَعَنْهَا& قالَت: كَانَ رسولُ اللهِ يَجْتَهِدُ في رَمَضَانَ مَا لا يَجْتَهِدُ في غَيْرِهِ، وَفِي العَشْرِ الأوَاخِرِ مِنْهُ مَا لا يَجْتَهِدُ في غَيْرِهِ. [روایت مسلم]([[221]](#footnote-221))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: رسول‌الله آن‌قدر که در ماه رمضان در عبادت می‌کوشید، در غیرِ آن نمی‌کوشید و آن اندازه که در دهه‌ی پایانیِ رمضان در عبادت کوشش می‌کرد، در وقتِ دیگری آن‌همه تلاش نمی‌کرد.

1203- وَعَنْهَا& قالَت: قُلْتُ: يَا رسول الله، أرَأيْتَ إنْ عَلِمْتُ أيُّ لَيلَةٍ لَيْلَةُ القَدْرِ مَا أقُولُ فِيهَا؟ قَالَ: «قُولِي: اللهمَّ إنَّكَ عَفُوٌ تُحِبُّ العَفْوَ فَاعْفُ عَنّي». [ترمذي، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حسن صحیح می‌باشد].([[222]](#footnote-222))

**ترجمه:** عايشه& مي‌گوید: عرض کردم: ای رسول‌خدا! اگر دریافتم که شبِ قدر چه شبی‌ست، در آن شب چه بگویم؟ فرمود: «بگو: اللهمَّ إنَّكَ عَفُوٌ تُحِبُّ العَفْوَ فَاعْفُ عَنّي».([[223]](#footnote-223))

**شرح**

مؤلف/ در کتابش «ریاض‌الصالحین» بابی درباره‌ی فضیلت شب قدر گشوده است. علت نام‌گذاریِ «شب قدر» بدین نام، به دو سبب می‌باشد:

**نخست:** این‌که امور مختلف، از جمله اعمال انسان‌ها و مواردی از این دست، در این شب، مقدّر می‌گردد. به عبارت دیگر: فیصله و ثبت امور سالیانه‌، در شب «قدر» می‌باشد. زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ فِي لَيۡلَةٖ مُّبَٰرَكَةٍۚ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ ٣ فِيهَا يُفۡرَقُ كُلُّ أَمۡرٍ حَكِيمٍ ٤﴾

[الدخان: ٣، ٤]

... به‌راستی ما، آن را در شبی پربرکت و خجسته نازل کرده‌ایم؛ همانا ما، هشداردهنده بوده‌ایم. در آن شب هر کار استواری فیصله و مقرّر می‌گردد.

**دوم:** به سبب شرافت و اهمیتی‌ست که این شب دارد؛ زیرا شبِ قدر، شبی بسیار گران‌قدر است. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ فِي لَيۡلَةِ ٱلۡقَدۡرِ ١ وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا لَيۡلَةُ ٱلۡقَدۡرِ ٢ لَيۡلَةُ ٱلۡقَدۡرِ خَيۡرٞ مِّنۡ أَلۡفِ شَهۡرٖ ٣﴾ [القدر: ١، ٣]

همانا ما قرآن را در «شب قدر» نازل کردیم. و تو چه می‌دانی که شب قدر چیست؟ شب قدر از هزار ماه بهتر است.

تنها این امت از چنین فضیلتی برخوردار شده است؛ یعنی: شب قدر یکی از ویژگی‌های انحصاریِ این امت می‌باشد. گفته می‌شود: عُمر امتی‌های پیامبر به ایشان عرضه شد و چون آن بزرگوار عمر امتیانش را کوتاه دید، شب قدر که از هزار ماه بهتر است، به او و امتش عطا گردید؛ لذا با احتساب شب قدر که از هزار ماه بهتر است، عُمرِ یک مسلمانِ بیست‌ساله، بیش از بیست‌هزار ماه می‌باشد. و این، یکی ازالطاف خاصّ الاهی نسبت به این امت است. می‌دانید که الله متعال، الطاف ویژه‌ای به این امت و پیامبرش فرموده است؛ الطافی که نصیبِ امت‌های پیشین نگردید.

سپس مؤلف/ احادیثی درباره‌ی شب قدر آورده است که نشان می‌دهد: شب قدر در ماه رمضان و در دهه‌ی پایانیِ آن قرار دارد؛ به ویژه در شب‌های طاق و به‌طور خاص احتمال این‌که در شب بیست و هفتم باشد، بیش‌تر است. اما این شب در دهه‌ی پایانی، جابه‌جا می‌شود؛ یعنی ممکن است امسال شب قدر، شب بیست و یکم باشد و سال دیگر شب بیست و سوم و سالِ پس از آن، شب بیست و پنجم یا بیست و هفتم یا شب بیست و نُهُم یا در یکی از شب‌های بیست و چهارم یا بیست و ششم. گفتنی‌ست: در دهه‌ی آخِر رمضان نیز، بیش‌ترین احتمال درهفت شبِ پایانی‌ست. زیرا چند تن از صحابه# در خواب دیدند که شبِ قدر در هفت شبِ پایانیِ رمضان است؛ پیامبر فرمود: «می‌بینم که خواب‌های شما درباره‌ی این‌که شب قدر در هفت شبِ پایانیِ رمضان می‌باشد، با هم مطابقت دارد؛ پس کسی که در جستجوی شب قدر است، آن‌را در هفت شبِ پایانیِ رمضان جستجو نماید».

احتمال می‌رود که این امر فقط مربوط به همان سال بوده است و نیز احتمال دارد که مربوط به تمام سال‌ها می‌باشد. در هر حال، شب قدر در دهه‌ی پایانیِ رمضان است.

مؤلف/ چندین حدیث از ام‌المؤمنین عایشه‌ی صدیقه& ذکر کرده است که این، نشان‌گر فضیلتِ این بانوی بزرگوار است و نشان می‌دهد که آن‌قدر که این بزرگ‌بانوی اسلام، از سنت‌های محمد مصطفی برای امتش حفظ کرده، هیچ زنِ دیگری حفظ نکرده است. عایشه& از لحاظ کثرت روایت حدیث از رسول‌الله، رتبه‌ی نخست را در میان زنان دارد و هیچ زنی به‌اندازه‌ی او، این‌همه از شریعت الاهی و سنت نبوی را به‌خاطر نسپرده و به دیگران منتقل نکرده است. الله متعال از طرف این امت، بهترین پاداش را به این بانوی بزرگوار عنایت بفرماید.

عایشه& به پیامبر عرض کرد: ای رسول‌خدا! اگر دریافتم که شبِ قدر چه شبی‌ست، در آن شب چه بگویم؟ فرمود: «بگو: اللهمَّ إنَّكَ عَفُوٌ تُحِبُّ العَفْوَ فَاعْفُ عَنّي».([[224]](#footnote-224))

«عَفُو»، ذاتی‌ست که از بدی‌های بندگانش درمی‌گذرد. الله متعال بخشاینده‌ی تواناست؛ یعنی به‌رغمِ این‌که تواناییِ مجازات بندگانش را دارد، از آن‌ها درمی‌گذرد و مانندِ انسان‌ها نیست که وقتی از انتقام یا مجازات، درمانده می‌شوند، عفو و گذشت پیشه می‌کنند. به عبارت دیگر: عفو و گذشتِ پروردگار، از روی قدرت و توانایی‌ست؛ و این، کمالِ عفو و گذشت می‌باشد. الله متعال، عفو و گذشت و نیز انسان‌های باگذشت را دوست دارد:

﴿فَمَنۡ عَفَا وَأَصۡلَحَ فَأَجۡرُهُۥ عَلَى ٱللَّهِۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلظَّٰلِمِينَ ٤٠﴾ [الشورى: ٤٠]

هر کس گذشت نماید و اصلاح کند، پاداش او با الله است. بی‌گمان او ستمکاران را دوست ندارد.

الله متعال علاوه بر این‌که اهل عفو و گذشت را دوست دارد، به عفو و گذشت دستور نیز داده و فرموده است:

﴿خُذِ ٱلۡعَفۡوَ وَأۡمُرۡ بِٱلۡعُرۡفِ وَأَعۡرِضۡ عَنِ ٱلۡجَٰهِلِينَ ١٩٩﴾ [الأعراف: ١٩٩]

عفو و گذشت (در پیش) بگیر و به کار نیک و پسندیده فرمان بده و از جاهلان روی بگردان.

عفو یعنی چشم‌پوشی از اخلاق و رفتارِ بد دیگران. عفو هم‌چنین بدین معناست که انتظار نداشته باشیم مردم در همه حال یا در همه چیز مطابق میل ما رفتار کنند؛ لذا کسی که می‌خواهد مردم در همه‌ی موارد مطابق میل او رفتار نمایند، از همه چیز محروم می‌شود. بنابراین، یک مفهومِ عفو، این است که آن‌چه میسر می‌باشد، بپذیریم و با مردم به‌گونه‌ای رفتار کنیم که دوست داریم با ما رفتار شود؛ یعنی بی‌توقع. بدین‌سان که اگر به ما نیکی کنند، بپذیریم و اگر از آن‌ها نیکی ندیدیم، خشمگین نشویم. این، یکی از آموزه‌های قرآنی‌ست که انسان باید در برابر هم‌نوعان خود سعه‌ی صدر داشته باشد و در برخورد با آن‌ها عفو و گذشت در پیش بگیرد. شاهد موضوع، این‌جاست که بهترین دعا در شبِ قدر، این است که بگویی: «اللهمَّ إنَّكَ عَفُوٌ تُحِبُّ العَفْوَ فَاعْفُ عَنّي».

\*\*\*

215- باب: فضیلت مسواک زدن و دیگر ویژگی‌های فطری

1204- عن أَبي هريرةَ أنَّ رسولَ الله قَالَ: «لَوْلا أنْ أشُقَّ عَلَى أُمَّتِي - أَوْ عَلَى النَّاسِ- لأَمَرْتُهُمْ بِالسِّوَاكِ مَعَ كُلِّ صَلاَةٍ». [متفق عليه]([[225]](#footnote-225))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «اگر بر امتم - یا بر مردم- دشوار تمام نمی‌شد، به آن‌ها دستور می‌دادم که برای هر نمازی، مسواک بزنند».

1205- وعن حُذَيْفَةَ قالَ: كَانَ رسولُ الله إِذَا قَامَ مِن الليل يَشُوصُ فَاهُ بِالسِّوَاكِ. [متفق عليه]([[226]](#footnote-226))

**ترجمه:** حذیفه می‌گوید: رسول‌الله هر وقتِ شب که از خواب برمی‌خاست، دهانش را مسواک می‌زد.

1206- وعن عائشةَ& قالَت: كُنَّا نُعِدُّ لِرسولِ الله سِوَاكَهُ وَطَهُورَهُ، فَيَبْعَثُهُ اللهُ مَا شَاءَ أنْ يَبْعَثَهُ مِنَ اللَّيْلِ، فَيَتَسَوَّكُ، وَيَتَوضَّأُ وَيُصَلِّي. [روایت مسلم]([[227]](#footnote-227))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: ما، مسواک و آبِ وضو را برای رسول‌الله آماده‌ می‌کردیم و ایشان در پاسی از شب که الله می‌خواست، برمی‌خاست، مسواک می‌زد، وضو می‌گرفت و نماز می‌خواند.

1207- وعن أنسٍ قالَ: قَالَ رسول الله: «أكْثَرْتُ عَلَيْكُمْ في السِّوَاكِ». [روایت بخاری]([[228]](#footnote-228))

**ترجمه:** انس می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «درباره‌ی مسواک زدن، تأکید فراوانی به شما کرده‌ام».

1208- وعن شريح بن هانئٍ، قَالَ: قُلْتُ لعائشةَ&: بأَيِّ شَيْءٍ كَانَ يَبْدَأُ النَّبِيُّ إِذَا دَخَلَ بَيْتَهُ؟ قالَتْ: بِالسِّوَاكِ. [روایت مسلم]([[229]](#footnote-229))

**ترجمه:** شریح بن هانی می‌گوید: به عایشه& گفتم: نخستین کاری که رسول الله هنگام ورود به خانه‌اش انجام می‌داد، چه بود؟ پاسخ داد: مسواک می‌زد.

1209- وعن أَبي موسى الأشعري قالَ: دَخلتُ عَلَى النَّبيِّ وَطَرَفُ السِّوَاكِ عَلَى لِسَانِهِ. [متفق عليه؛ این، لفظِ مسلم است.]([[230]](#footnote-230))

**ترجمه:** ابوموسی اشعری می‌گوید: نزد پیامبر رفتم؛ در آن هنگام سرِ مسواک، روی زبانِ مبارکش بود.

1210- وعن عائشةَ& أنَّ النَّبِيَّ قَالَ: «السِّوَاكُ مَطْهَرَةٌ لِلْفَمِ مَرْضَاةٌ للرَّبِّ». [روایت نسائی و ابن خزیمه در صحیحش با اسانید صحیح]([[231]](#footnote-231))

**ترجمه:** عايشه& مي‌گوید: پیامبر فرمود: «مسواک، ابزارِ پاکیزگیِ دهان و خشنودیِ پروردگار است».

**شرح**

مؤلف/ در کتابش «ریاض‌الصالحین» می‌گوید: «باب: فضیلت مسواک زدن و دیگر سنت‌های فطری».

منظور از مسواک زدن، تمیز کردن دندان‌ها، لثه و زبان با چوب درختِ «اراک» است؛ یعنی: اگر مسواک، از چوب درخت اراک باشد، بهتر است؛ و گرنه هر چوب یا هر چیزِ دیگری مانندِ پارچه یا انگشت که دهان ودندان را پاکیزه کند، حُکم مسواک را دارد. آن‌گونه که در حدیث عایشه& آمده و رسول‌الله فرموده است، مسواک زدن دو فایده‌ی بزرگ دارد: «مسواک، ابزارِ پاکیزگیِ دهان و خشنودیِ پروردگار است». یعنی: دهان و دندان را از آلودگی‌ و بدبویی و دیگر چیزهای زیان‌آور، پاکیزه می‌گرداند. فرمود: «مسواک، ابزارِ پاکیزگیِ دهان است» و دهان، شاملِ دندان‌ها، لثه و زبان می‌گردد؛ همان‌گونه که ابوموسی اشعری می‌گوید: نزد پیامبر رفتم و سرِ مسواک روی زبانِ مبارکش بود.

**فایده‌ی دوم:** این است که مسواک زدن، یکی از اسباب خشنودیِ الله متعال از بنده‌اش می‌باشد.

اگرچه مسواک زدن در همه وقت، سنت است؛ در چند مورد، مورد تأکید قرار گرفته است؛ از جمله: هنگامِ برخاستن از خواب؛ چنان‌که حذیفه می‌گوید: «رسول‌الله هر وقتِ شب که از خواب برمی‌خاست، دهانش را مسواک می‌زد». حدیث عایشه& نیز این را تأیید می‌کند؛ چنان‌که این بانوی بزرگوار می‌گوید: «ما، مسواک و آبِ وضو را برای رسول‌الله آماده‌ می‌کردیم و ایشان در پاسی از شب که الله می‌خواست، برمی‌خاست، مسواک می‌زد، وضو می‌گرفت و نماز می‌خواند». لذا هر وقتِ روز یا شب که از خواب برخیزیم، سنت است که مسواک بزنیم؛ زیرا هنگامِ خواب بویِ دهان انسان، تغییر می‌کند. هم‌چنین سنت است که انسان هنگامِ ورود به خانه‌اش، نخستین کاری که انجام می‌دهد، مسواک زدن باشد؛ زیرا از عایشه& پرسیده شد: نخستین کاری که رسول الله هنگام ورود به خانه‌اش انجام می‌داد، چه بود؟ پاسخ داد: «مسواک می‌زد».

مسواک زدن پیش از نماز نیز سنت است؛ فرقی نمی‌کند که نماز فرض باشد یا نماز نافله؛ و این، شاملِ هر نمازی که رکوع و سجده دارد، می‌شود. حتی در نماز جنازه نیز سنت است که مسواک بزنیم؛ زیرا رسول‌الله فرمود: «اگر بر امتم دشوار نمی‌شد، به آن‌ها دستور می‌دادم که برای هر نمازی، مسواک بزنند». گفتنی‌ست که مسواک زدن در هنگام وضو نیز سنت می‌باشد و مورد تأکید قرار گرفته است؛ هنگام قرقره یا گردانِ آب در دهان یا قبل و یا پس از آن. هم، این است که انسان به‌پیروی از پیامبر هنگام وضو گرفتن مسواک بزند.

علما به پیوست مواردی که ذکر شد، گفته‌اند: هنگامی‌که انسان چیزی می‌خورد یا می‌آشامد که رنگ، بو و یا چربیِ آن در دهان می‌مانَد، سنت است که برای پاکیزه کردن دهانش مسواک بزند. در هر حال مسواک زدن، سنت می‌باشد و در مواردِ مشخصی مورد تأکید قرار گرفته است؛ اما از لحاظِ سنت بودن، در همه وقت، سنت است؛ حتی برای روزه‌دار پس از زوال نیز سنت است که مسواک بزند و دیدگاهِ آن‌دسته از علما كه مسواک زدن را برای روزه‌دار، مکروه دانسته‌اند، بی‌دلیل است. لذا روزه‌دار در طول روز مسواک می‌زند و هیچ ایرادی ندارد.

\*\*\*

1211- وعن أَبي هريرةَ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «الفِطْرَةُ خَمْسٌ، أَوْ خَمْسٌ مِنَ الفِطْرَةِ: الخِتَانُ، وَالاسْتِحْدَادُ، وَتَقْلِيمُ الأظْفَارِ، وَنَتْفُ الإبطِ، وَقَصُّ الشَّارِبِ». [متفق عليه]([[232]](#footnote-232))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «کارهای فطری، پنج مورد است- یا فرمود:- پنج مورد جزو کارهای فطری‌ست: ختنه کردن، تراشیدن موی عانه، کوتاه کردن ناخن‌ها، گرفتنِ موی زیر بغل و کوتاه کردن سبیل».

**شرح**

مؤلف/ با ذکر احادیثی درباره‌ی کارها و ویژگی‌های فطری، بابِ فضیلت مسواک زدن را ادامه داده است.

**فطرت،** یعنی نیکی و سرشتی که الله متعال در نهاد آفریده‌هایش قرار داده است و آن‌ها، آن‌را نیک می‌دانند. گفتنی‌ست: منظور از فطرت، سرشتِ پاک و سالم است؛ زیرا فطرت و سرشتِ انسان به انحراف کشیده می‌شود و چنین سرشتی، اعتبار ندارد؛ چنان‌که پیامبر فرموده است: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ وَيُنَصِّرَانِهِ وَيُمَجِّسَانِهِ»؛ یعنی: «هر نوزادی بر فطرت سالم (و توحیدی و حقیقت‌گرا) زاده می‌شود؛ اما پدر و مادرش او را یهودی یا نصرانی یا زرتشتی بار می‌آورند».

از جمله احادیثی که مؤلف در این بخش از کتابش آورده، حدیثی‌ست که ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «الفِطْرَةُ خَمْسٌ»؛ یعنی: «کارهای فطری، پنج مورد است». بنا بر این لفظ، کارهای فطری، منحصر به پنج مورد مذکور در حدیث می‌باشد؛ اما در لفظِ دیگری آمده است: «خَمْسٌ مِنَ الفِطْرَةِ»؛ یعنی: «پنج مورد، جزو کارهای فطری‌ست». بنابراین، کارها و مواردِ دیگری هم وجود دارد که جزو کارهای فطری‌ست. یعنی: انسان به‌طور طبیعی و فطری، انجامِ این کارها را پسندیده می‌داند. و همین لفظ به واقعیت، نزدیک‌تر است؛ زیرا علاوه بر پنج موردی که در حدیث ابوهریره به‌عنوان کارهای فطری ذکر شده، کارهای دیگری هم وجود دارد که مورد قبول فطرت‌های سالم است. لذا در جمع‌بندی این دو لفظ می‌گوییم: لفظ نخست که افاده‌ی حصر می‌کند، درباره‌ی فطرت کامل می‌باشد و لفظ دوم، بیان‌گر مواردی‌ست که تکمیل‌کننده‌ی فطرت است.

**یکم: ختنه کردن** که برای مردان، واجب و برای زنان، سنت است؛ نه واجب. مردی که ختنه نکند و پوستِ روی حشفه به همان حالتِ طبیعی باقی بماند، ادرار در آن محل جمع می‌شود و باعث عفونت و بیماری می‌گردد. هم‌چنین در اثر جمع شدنِ ادرار در آن محل، بدن و لباسِ انسان آلوده و نجس می‌شود. علاوه بر این، پس از بلوغ و هنگامِ ازدواج، هم‌بستری با سختی و مشقت همراه خواهد بود؛ از این‌رو امروزه کافران به‌رغمِ این‌که نجس هستند، نه به‌خاطر پاکیزگی و نظافت، بلکه برای لذت‌جویی بیش‌تر در روابطِ جنسی خود و رفع دشواری، ختنه می‌کنند.

اما مناسب‌ترین زمان برای ختنه کردن، چه زمانی‌ست؟ آری؛ روز هفتم تولد و پس از آن. این عمل هرچه زودتر در سنّ پایین انجام شود، بهتر است و انسان، حداقلِ دردِ جسمی را متحمل خواهد شد و درد قلبی و عاطفی نخواهد کشید. اما به‌فرض این‌که یک شخص ده ساله را ختنه کنند، علاوه بر این‌که دردِ جسمی‌اش بیش‌تر خواهد بود، از نظر عاطفی نیز شرمنده و خجالت‌زده می‌شود. هم‌چنین ترمیم بافت‌ها و سرعت بهبود در خردسالان، بیش‌تر است؛ از این‌رو علما گفته‌اند: هرچه ختنه کردن در سنین پایین‌تر انجام شود، بهتر است.

**دوم: تراشیدن موی عانه؛** یعنی موهای زیر ناف و اطراف شرمگاه که روییدنِ آن‌ها از نشانه‌های بلوغ است. یکی از ویژگی‌های فطری، تراشیدن این موهاست؛ زیرا در غیر این صورت، آلودگی و بیماری و حتی عفونت را در پی خواهد داشت و کسی که موهای زائدش را نمی‌زند، به حیوانات و چارپایان شباهت پیدا می‌کند.

**سوم: کوتاه کردن سبیل؛** یعنی کوتاه کردن موهایی که روی لب بالا می‌روید. لذا آن قسمت از این موها را که روی لب می‌افتد، باید کوتاه کرد؛ زیرا چه‌بسا آلوده‌ به چیزهایی باشد که از بینی خارج می‌شود. هم‌چنین هنگامی‌که چیزی می‌نوشیم، آن‌را آلوده می‌کند و چه‌بسا میکروب هاي زیان‌آوری در آن وجود داشته باشد. در هر حال، کوتاه کردن سبیل، سنت است و این، مهم‌ترین مسأله درباره‌ی کوتاه کردن سبیل می‌باشد؛ یعنی همین‌که سنت است، مایه‌ی تقرب و نزدیکی به الله می‌باشد.

**چهارم: کوتاه کردن یا گرفتنِ ناخن‌ها؛** و منظور، هم ناخن‌های دست است و هم ناخن‌های پا. ناگفته پیداست که نباید ناخن‌هایمان را آن‌قدر کوتاه کنیم که به گوشت برسد؛ زیرا این کار، زیان‌بار و دردناک است و چه‌بسا باعث عفونت و دُمَل می‌گردد. از این‌رو ناخن‌ها را متوسط می‌گیریم.

**پنجم: كَندن موی زیر بغل؛** یعنی بهتر است که به‌جای تراشیدن موهای زیرِ بغل، آن‌ها را بكَنیم؛ زیرا به تدریج که موها از ریشه كَنده می‌شوند، دیگر نمی‌رویند. و این، پسندیده است.

تا این‌جا پنج مورد ذکر شد: ختنه کردن، تراشیدن موی عانه، کوتاه کردن سبیل، گرفتن ناخن‌ها و كَندن موی زیر بغل. اما ختنه کردن، یک بار و با جدا کردن پوست اضافیِ روی حشفه انجام می‌شود. ضروری‌ست بدین نکته اشاره کنم که برخی از نوزادانِ پسر، ختنه‌شده به‌دنیا می‌آیند؛ یعنی پوست زایدی روی حشفه‌ی آن‌ها وجود ندارد. چنین مواردی به کثرت مشاهده شده است. لذا چنین نوزادی، ختنه نمی‌شود؛ زیرا پوستِ زایدی ندارد که آن‌را جدا کنند.

و اما چهار موردِ دیگر: تراشیدن موی عانه، کوتاه کردن سبیل، گرفتن ناخن‌ها و كَندن موی زیر بغل، نباید بیش از چهل روز طول بکشد؛ زیرا پیامبر برای امتش وقت گذاشته که این کارها، نباید بیش از چهل روز ترک شوند. لذا شایسته است که انسان، زمانی را برای انجام این کارها، تعیین کند؛ لااقل جمعه‌ی نخستِ هر ماه تا فراموش نشود. چراکه ممکن است انسان در اثر فراموشی نسبت به انجام این کارها کوتاهی کند و حتی پنجاه روز بگذرد و چهار کارِ مذکور را انجام ندهد. شایان ذکر است که تعیین وقت به شکلی که بیان شد، سنت نیست؛ بلکه تنها برایِ این است که انسان، انجامِ این سنت‌ها را به‌خاطر داشته باشد تا مبادا بیش از چهل روز بگذرد و این‌ها را انجام ندهد.

یادآوری می‌کنم که تراشیدنِ سبیل با تیغ و امثالِ آن، پسندیده نیست؛ حتی امام مالک/ گفته است: به پندارِ من، کسی که سبیلِ خود را می‌تراشد، باید ادب شود. چراکه تراشیدنِ سبیل، بر خلاف سنت است و انسان را بدچهره می‌گرداند؛ بلکه سنت، این است که انسان سبیلِ خود را بگذارد و قسمتی را که روی لب می‌افتد، کوتاه کند.

در رابطه با گرفتنِ موهایِ زیر بغل نیز، اصل بر كَندن آن‌هاست؛ اما چون این کار برای برخی از مردم دشوار است، می‌توانند برای این کار، از موادّ موبَر و امثالِ آن استفاده کنند.

\*\*\*

1212- وعن عائشةَ& قالَت: قَالَ رسول الله: «عَشْرٌ مِنَ الفِطْرَةِ: قَصُّ الشَّارِبِ، وَإعْفَاءُ اللِّحْيَةِ، وَالسِّوَاكُ، وَاسْتِنْشَاقُ المَاءِ، وَقَصُّ الأظْفَارِ، وَغَسْلُ البَرَاجِمِ، وَنَتف الإبْطِ، وَحَلْقُ العَانَةِ، وَانْتِقَاصُ المَاءِ». قَالَ الرَّاوِي: وَنَسِيْتُ العَاشِرَةَ إِلا أنْ تَكُونَ المَضمَضَةُ. [روایت مسلم]([[233]](#footnote-233))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «ده خصلت جزو فطرت است: کوتاه کردن سبیل، گذاشتن ریش، مسواک زدن، استنشاق آب (= به بینی کشیدنِ آب)، کوتاه کردن ناخن‌ها، شستن بند انگشتان و مفاصل، گرفتن موی زیر بغل، تراشیدن موی زیرِ ناف و استنجا». راوی می‌گوید: دهمین مورد را فراموش کرده‌ام؛ شاید قرقره و به دهان کشیدن آب باشد.

1213- وعن ابن عمرَ$ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «أحْفُوا الشَّوَارِبَ وَأعْفُوا اللِّحَى». [متفق عليه]([[234]](#footnote-234))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: پیامبر فرمود: «سبیل‌ها را کوتاه کنید و ریش‌ها را بگذارید».

**شرح**

این، باقی‌مانده‌ی کارها و ویژگی‌های فطری‌ست. پیش‌تر در حدیثی از ابوهریره بیان شد که پیامبر پنج کار را جزو ویژگی‌ها و کارهای فطری برشمرد: ختنه کردن، تراشیدن موی عانه، کوتاه کردن سبیل، گرفتن ناخن‌ها و كَندن موی زیر بغل. اما ختنه کردن، یک بار و با جدا کردن پوست اضافیِ روی حشفه انجام می‌گردد؛ ولی چهار موردِ دیگر، نباید بیش از چهل روز ترک شوند؛ زیرا پیامبر این وقت را تعیین فرموده است.

در حدیث عایشه& آمده است: «ده خصلت جزو فطرت است». پنج مورد، همان مواردی‌ست که در حدیث ابوهریره گذشت و پنج مورد دیگر در حدیث ابوهریره نیامده است؛ از جمله: گذاشتن ریش که یکی از خصلت‌های فطری‌ست. چنان‌که در حدیث ابن‌عمر$ آمده است که پیامبر به گذاشتن ریش دستور داد.

در زبان عربی به «ریش»، «لحیه» گفته می‌شود که شاملِ پهنه‌ی رخسار و موهای این قسمت از صورت است. گذاشتن ریش، یعنی وانهادن آن به شکلِ طبیعی ِ آن. این، جزو ویژگی‌های فطری‌ست که الله متعال انسان‌ها را بر آن سرشته است. یعنی باید ریش را همان‌گونه که زیباست، رها کنیم و این، از نشانه‌های مردی و زیبایی‌های مردان است و برای انسان، جایز نیست که ریش خود را بتراشد. لذا کسی که ریش خود را بتراشد، با روش پیامبر مخالفت کرده و از فرمانِ آن بزرگوار سرپیچی نموده و خود را شبیه مشرکان و آتش‌پرستان گردانیده است؛ زیرا پیامبر فرمود: «خَالِفُوا الْمُشْرِكِينَ وَفِّرُوا اللِّحَى وَأَحْفُوا الشَّوَارِبَ»؛([[235]](#footnote-235)) یعنی: «با مشرکان مخالفت کنید؛ ریش‌هایتان را بگذارید و سبیل‌هایتان را کوتاه نمایید». مسلمانان، پیش‌تر با تراشیدنِ ریش، آشنایی نداشتند و با این کار خو نگرفته بودند؛ چنان‌که اگر حاکمان ستم‌کار و تجاوزگر می‌خواستند کسی را مجازات کند، دستور می‌دادند که ریش او را بتراشند و تراشیدنِ ریش در نزدِ مسلمانان آن زمان، به‌سان مُثله و بریدن اعضای یک انسان قلمداد می‌شد؛ اگرچه چنین مجازاتی برای حاکمان، روا نبود، اما همان‌گونه که بیان شد، صدور چنین فرمانی از سوی حکام، مجازاتی سنگین به‌شمار می‌آمد. اما پس از این‌که کفار سرزمین‌های اسلامی مانند: مصر، عراق و شام را زیر سلطه‌ی خود درآوردند، این روش ناپسند را نیز در سرزمین‌های اسلامی رواج دادند؛ لذا تراشیدن ریش، ره‌آوردِ کافران است و از آن پس، بسیاری از مسلمانان بی‌پروا ریش خود را می‌تراشند و حتی در برخی از کشورهای مسلما‌ن‌نشین، گذاشتنِ ریش را بد و ناپسند می پندارند! بدون شک، این، نافرمانی از الله و پیامبرش می‌باشد؛ زیرا هرکه از پیامبر نافرمانی کند، در حقیقت از الله نافرمانی کرده است و هرکه از رسول‌الله فرمان ببرد، از الله متعال فرمان‌برداری نموده است. لذا اگر یکی از نزدیکانتان ریش خود را می‌تراشد، بر شما واجب است که او را نصیحت کنید و او را از این کارِ ناپسند باز دارید؛ البته قهر کردن با او، به مصلحت بستگی دارد؛ یعنی اگر گمانِ غالبِ شما، این است که در صورتی‌که با او قهر کنید، به خود می‌آید و دست از این کارِ زشت برمی‌دارد، باید با او قهر کنید؛ و اگر قهر کردن، فایده‌ای ندارد یا او را لجوج‌تر می‌کند، با او قهر نکنید؛ زیرا قهر کردن، زمانی مورد استفاده قرار می‌گیرد که سودمند و کارساز باشد و گرنه، اصل بر حرام بودنِ ترکِ سخن با مسلمان است؛ زیرا پیامبر فرموده است: «لايَحِلُّ لِمؤمنٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلاثٍ، يَلْتَقِيَانِ فَيُعْرِضُ هَذَا، وَيُعْرِضُ هَذَا، وَخَيْرُهُمَا الَّذِي يَبْدَأُ بِالسَّلامِ».([[236]](#footnote-236)) «براي هيچ مؤمنی جايز نيست كه بيش از سه شبانه‌روز با برادر مسلمانش قهر باشد؛ به‌طوري كه وقتی هم‌دیگر را می‌بینند، از هم روي می‌گردانند. و بهترينشان، كسي‌ست كه سلام (و آشتی) را آغاز می‌کند».

از دیگر مواردی که در این حدیث به‌عنوان ویژگی‌ها و کارهای فطری بیان شده است، استنشاق یا به بینی کشیدنِ آب می‌باشد؛ زیرا بینی را پاکیزه می‌گرداند و آن‌چه را که در بینی‌ست، از میان می‌برد. پس استنشاق، نوعی طهارت یا پاکیزگی‌ست که در وضو و غیروضو انجام می‌شود. یعنی هر زمان که نیازمند تمیز کردن بینی خود بودید، مقداری آب به درون بینی بکشید و آن‌را پاکیزه بگردانید. این، به وضعیت مردم بستگی دارد؛ برخی از مردم، بیش از هنگامی‌که وضو می‌گیرند، به استنشاق و تمیز کردن بینی خود نیاز ندارند؛ اما ضرورت و نیازِ برخی از مردم، بیش‌تر است. مضمضه یا قرقره و گرداندن آب در دهان نیز یکی از ویژگی‌های فطری‌ست؛ زیرا پاکیزگی دهان را در پی دارد و بهداشت دهان، ضرورتی‌ست که کسی از آن بی‌اطلاع نیست؛ زیرا دهان، گذرگاهِ خوراکی‌هایی‌ست که می‌خوریم و چه‌بسا چربی‌ها و چیزهای دیگری از این دست، در دهان باقی می‌ماند و باید آن‌ها را تمیز کرد. لذا قرقره و نظافت دهان، جزو ویژگی‌های فطری‌ست.

و همین‌طور، استنجا؛ زیرا استنجا به معنای زدودن و پاک کردن آلودگی‌ها و نجاست‌ها یا شستن محلِ نجاست است.

شستن بندهای انگشتان نیز جزو ویژگی‌های فطری‌ست. و می‌دانید که لایِ انگشتانِ انسان نسبت به سایر قسمت‌های دست، به نظافتِ بیش‌تری نیاز دارد.

همان‌گونه که در این حدیث بیان شده است، گذاشتن ریش جدا از این‌که مخالفت با مشرکان است، جزو ویژگی‌های فطری نیز به‌شمار می‌آید. لذا پاسخِ کسانی که شبهه‌افکنی می‌کنند و می‌گویند: «امروزه برخی از کفار نیز ریش می‌گذارند»، روشن است. این‌ها ادعا می کنند که چون برخی از کفار ریش می‌گذارند، پس باید برای مخالفت با آن‌ها ریش خود را بتراشیم! می‌گوییم: گذاشتن ریش اگرچه مخالفت با کفار است، اما یکی از کارها و ویژگی‌های فطری‌ست و ما دستور یافته ایم که به فطرت سالم و پاک خویش اهمیت دهیم؛ لذا اگر کافران نیز در انجام یک عملِ فطری به ما شباهت پیدا کردند و کاری فطری را انجام دادند، ما آنان را از آن باز نمی‌داریم یا با این توجیه که باید با آنان مخالفت کنیم، انجامِ آن عملِ فطری را ترک نمی‌گوییم. همان‌گونه که ان‌ها ناخن‌های خود را می‌گیرند؛ پس آیا ما برای مخالفت با آنان، ناخن‌های خود را رها می‌کنیم؟ خیر؛ بلکه ناخن‌های خود را می‌گیریم؛ سایر کارهای فطری نیز همین‌گونه‌اند و ما به خاطر مخالفت با کفار، ویژگی‌های پسندیده و فطری را ترک نمی‌کنیم.

شایان ذکر است که اسراف و زیاده‌روی در مصرف آب در وضو و غُسل، ذیل این فرمان الاهی می‌گنجد که فرموده است:

﴿وَلَا تُسۡرِفُوٓاْۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُسۡرِفِينَ ١٤١﴾ [الأنعام: ١٤١]

و اسراف و زیاده­روی نکنید. همانا الله اسراف‌کنندگان را دوست ندارد.

از این‌رو فقها رحمهم‌الله گفته‌اند: زیاده‌روی در مصرف آب در وضو، حتی در کنار رودخانه نیز مکروه است؛ پس چه رسد به این‌که انسان از آبِ شهری یا امثالِ آن وضو بگیرد؟! لذا اسراف و زیاده‌روی در وضو و غیروضو، کاری نکوهیده و ناپسند است.

\*\*\*

216- باب: تأکید بر وجوب زکات و بیان فضیلتِ آن و مسایلِ مربوط به آن

**شرح**

نووی/ در کتابش «ریاض الصلحین» بابی درباره‌ی وجوب زکات و فضیلت آن و آن‌چه به آن تعلق دارد، گشوده است.

زکات، سومین رکن اسلام است؛ زیرا ابن‌عمر$ می‌گوید: پیامبر فرمود: «بُنِيَ الإسْلامُ عَلَى خَمْسٍ: شَهَادَةِ أنْ لا إله إلا اللهُ، وَأنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ، وَإِقَامِ الصَّلاَةِ، وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ، وَحَجِّ البَيْتِ، وَصَوْمِ رَمَضَانَ».([[237]](#footnote-237)) یعنی: «اسلام بر پنج پایه بنا شده است: گواهی به این‌که معبود برحقی جز الله وجود ندارد و این‌که محمد، فرستاده‌ی اوست؛ ادای نماز، پرداختِ زکات، حجّ بیت‌الله، و روزه‌ی ماه رمضان». الله متعال در بیش‌ترِ موارد در قرآن کریم، زکات را با نماز ذکر فرموده است؛ از این‌رو علما اختلاف نظر دارند که آیا مانع زکات([[238]](#footnote-238)) مانندِ تارِک نماز، کافر است یا خیر؟ در این‌باره دو دیدگاه وجود دارد: برخی از علما، مانع زکات را کافر دانسته‌اند و برخی دیگر، فاسق.

زکات، یعنی عبادت و بندگیِ الله متعال از طریق ادای سهمِ شرعیِ مشخّصی که در اموال مسلمانان است و به افراد و گروه‌های مشخّصی می‌رسد؛ یعنی مقدار معینی چون: ربعِ عشر، نصفِ عشر یا عُشر اموالی که زکات به آن‌ها تعلق می‌گیرد، به افراد و گروه‌هایی که در قرآن کریم آمده است، پرداخت می‌گردد. زکات، فواید بزرگ و فراوانی دارد؛ از جمله این‌که مسلمان بودن بنده را کامل می‌گرداند؛ زیرا یکی از ارکان اسلام است و از صدقه برتر می‌باشد. یعنی بیست و پنج هزار تومان زکاتی که انسان می‌دهد، بر بیست و پنج هزار تومان صدقه‌ی نافله‌ای که به کسی می‌بخشد، برتری دارد و نزد الله متعال محبوب‌تر و پسندیده‌تر است. یکی دیگر از فواید و فضایلِ زکات، این است که انسان به‌وسیله‌ی آن خودش را از بخل و فرومایگی پاک می‌سازد و نامه‌ی اعمالش را از گناهان و بدی‌ها پاک می‌گرداند و بدین‌سان از لیست افراد بخیل بیرون می‌آید و در شمارِ سخاوتمندان قرار می‌گیرد و بدین‌سان بر نیکی‌هایش می‌افزاید؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿مَّثَلُ ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنۢبَتَتۡ سَبۡعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنۢبُلَةٖ مِّاْئَةُ حَبَّةٖۗ﴾ [البقرة: ٢٦١]

مثال کسانی که اموالشان را در راه الله انفاق می­کنند، همانند دانه­ای‌ست که از آن هفت خوشه به ثمر می­رسد و در هر خوشه، یکصد دانه است.

زکات، هم‌چنین فقرا را از چپاول و دست‌درازی به اموال ثروتمندان، بازمی‌دارد؛ زیرا وقتی آدمِ فقیر و نیازمند، هیچ خیری از ثروتمند نبیند، امکان دارد که ارزش‌ها را بشکند و به دست‌درازی و غارت اموال دیگران بپردازد و برای سیر کردن شکم خود و خانواده‌اش، دست به دزدی یا هر کار دیگری بزند. پس یکی از فواید زکات، این است که زکات، باعث ایجاد الفت و هم‌دلی می‌گردد. امت اسلامی، امتی یک‌پارچه و به‌سان یک پیکر است؛ لذا هر مسلمانی باید بداند که در ساختمان عظیم اسلام، در کنار دیگر برداران مسلمانش، نقش یک خشت را دارد؛ زیرا پیامبر فرموده است: «الْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا».([[239]](#footnote-239)) یعنی: «مؤمنان براي يكديگر مانند اجزاي يك ساختمان هستند كه باعث تقويت و استحكام يك‌ديگر مي‌شوند».

از دیگر فواید زکات، این است که باعث آرامش و شرح صدر می‌گردد؛ زیرا هر بار که انسان بخشی از ثروت خویش را می‌بخشد، الله متعال سینه‌اش را می‌گشاید. این، به‌کثرت تجربه شده است که وقتی انسان، کم‌ترین مقدارِ ثروتش را به‌عنوان زکاتِ واجبش می‌پردازد، سینه‌اش گشوده می‌شود و در قلبش، مهر و محبت نیکی به دیگران، جای می‌گیرد. هم‌چنین دادن زکات، خشمِ پروردگار را فرو می‌نشاند و از مرگِ بد جلوگیری می‌کند؛ یعنی انسان در بهترین وضعیت یا به بهترین شکل می‌میرد و عاقبت به خیر می‌شود. امید است که الله متعال، فرجام همه‌ی ما را نیکو بگرداند. فرجامِ نیک، چیزِ کمی نیست و برای انسان، ارزش فراوانی دارد؛ زیرا لحظه‌ی وداع با دنیا و آغاز سفر به آخرت است. در آن هنگام که لحظه‌ی بسیار حساسی‌ست، شیطان بیش از هر زمانی به گمراه کردنِ انسان امیدوار می‌گردد. لحظه‌ی حساس و سرنوشت‌سازی که فرجام انسان به سوی بهشت یا به‌سوی دوزخ در آن لحظه رقم می‌خورد؛ ابن‌مسعود می‌گوید: پیامبر فرمود: «إِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَعْمَلُ عَمَلَ أَهْلِ الجَنَّةِ حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وبَيْنَهَا إِلاَّ ذِراع، فَيَسْبقُ عَلَيْهِ الْكِتاب، فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْل النَّار، فَيَدْخُلُهَا، وَإِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إِلاَّ ذِرَاع، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الجَنَّةِ فَيََدْخُلُهَا»؛([[240]](#footnote-240)) يعني: «شخصی از شما، اعمال بهشتیان را انجام مي‌دهد تا این‌که فقط یک "ذراع" تا بهشت فاصله دارد؛ ولي تقدير بر او پيشي مي‌گيرد و اعمال دوزخيان را انجام مي‌دهد؛ در نتيجه، به دوزخ مي‌رود. و شخص ديگري از شما، اعمال دوزخیان را انجام مي‌دهد تا این‌كه میان او و دوزخ، فقط يك ذراع باقي مي‌ماند؛ ولي تقدير بر او پيشي مي‌گيرد و اعمال بهشتيان را انجام مي‌دهد؛ در نتيجه، به بهشت مي‌رود».

لذا همه‌ی اعمال انسان به این بستگی دارد که انسان، چه فرجامی داشته باشد؛ صدقه و در رأس آن، زکات، از مرگ بد جلوگیری می‌کند. یکی دیگر از فواید زکات، این است که بنا بر گزارش پیامبر، هر مسلمانی در روز رستاخیز، زیر سایه‌ی صدقه‌ی خود قرار دارد؛ در آن هنگام که خورشید با فاصله‌ی یک میل، بالای سرِ انسان است، صدقه‌دهندگان زیرِ سایه‌ی صدقات و به ویژه زکاتی که در دنیا داده‌اند، قرار می‌گیرند.

شخصِ نیکوکاری برایم تعریف می‌کرد که مردی همسرش را از صدقه دادن منع می‌کرد؛ یعنی به او اجازه نمی‌داد که از اموال وی صدقه دهد. روزی خواب دید که انگار قیامت برپا شده است؛ در خواب دید که یک لباس، در برابر گرمای سوزان خورشید، بالای سرش سایه انداخته است؛ البته این لباس از سه قسمت، سوراخ بود؛ سپس این سوراخ‌ها با سه خرما بسته شد! سبحان‌الله! هنگامی‌که از خواب برخاست، خوابش را برای همسرش تعریف کرد. همسرش به او خبر داد که یک لباس و سه خرما صدقه داده است. لذا لباس و خرماهایی که در خواب دید، همان لباس و سه خرمایی بود که همسرش صدقه داده بود. لذا آن مرد خوشحال شد و به همسرش اجازه داد که از آن پس، هرچه می‌خواهد، صدقه دهد. این خواب، نمونه‌ای از سخن رسول‌الله می‌باشد که فرموده است: «كلُّ امرئٍ فِي ظلِّ صَدَقَتِهِ حَتَّى يُفصَلَ بينَ النَّاسَ»؛ یعنی: «روز قیامت هر کسی زیر سایه‌ی صدقه‌اش قرار دارد تا آن‌که در میان مردم داوری شود».

از دیگر فواید زکات و نیز صدقه، این است که باعث نرم شدن دل‌ها می‌گردد؛ هنگامی‌که انسان به فقرا و نیازمندان کمک می‌کند، قلبش نرم می‌شود و به رحم می‌آید و این، مقدمه‌ای برای برخورداری از رحمت الاهی‌ست؛ زیرا الله متعال به‌طور ویژه به بندگان مهربانش، مهر می‌ورزد. گفتنی‌ست: زکات فواید ديگری هم دارد که یادآوریِ آن، موضوع را به دارازا می‌کشاند و این‌جا گنجایشِ آن نیست.

\*\*\*

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ﴾ [البقرة: ٤٣]

و نماز را بر پا دارید و زکات (اموالتان) را بدهید.

و می‌فرماید:

﴿وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ حُنَفَآءَ وَيُقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُواْ ٱلزَّكَوٰةَۚ وَذَٰلِكَ دِينُ ٱلۡقَيِّمَةِ ٥﴾ [البينة: ٥]

و فرمان نیافتند جز آن‌که الله را مخلصانه و بر پایه‌ی آیین توحیدی، در حالی عبادت کنند که دین و عبادت را ویژه‌ی او بدانند و نماز را برپا دارند و زکات دهند. این، همان آیین استوار و راستین است.

و می‌فرماید:

﴿خُذۡ مِنۡ أَمۡوَٰلِهِمۡ صَدَقَةٗ تُطَهِّرُهُمۡ وَتُزَكِّيهِم بِها﴾ [التوبة: ١٠٣]

بخشی از اموالشان را به عنوان زکات بگیر تا بدین‌وسیله آنان را پاک و تزکیه نمایی.

**شرح**

نووی/ ضمن گشودن بابی درباره‌ی فضیلتی زکات و وجوبِ آن، سه آیه از قرآن کریم در این‌باره ذکر کرده است. آیه‌ی نخست، این‌که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ﴾ [البقرة: ٤٣]

و نماز را بر پا دارید و زکات (اموالتان) را بدهید.

برپاداشتن نماز، به معنای ادای آن به صورتی‌ست که از پیامبر ثابت شده است؛ و دادن زکات نیز به معنای اعطایِ آن به افراد و گروه‌هایی‌ست که الله متعال در قرآن کریم مشخص فرموده است. پیش‌تر مفهوم زکات و پاره‌ای از فواید آن بیان شد.

سپس مؤلف/ آیه‌ی دیگری از قرآن کریم را آورده است؛ این‌که الله می‌فرماید:

﴿وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ حُنَفَآءَ وَيُقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُواْ ٱلزَّكَوٰةَۚ وَذَٰلِكَ دِينُ ٱلۡقَيِّمَةِ ٥﴾

و فرمان نیافتند جز آن‌که الله را مخلصانه و بر پایه‌ی آیین توحیدی، در حالی عبادت کنند که دین و عبادت را ویژه‌ی او بدانند و نماز را برپا دارند و زکات دهند. این، همان آیین استوار و راستین است.

﴿وَمَآ أُمِرُوٓاْ﴾ «و فرمان نیافتند» که منظور از آن، مردم است... ﴿إِلَّا لِيَعۡبُدُواْ ٱللَّهَ﴾ «جز آن‌که الله را عبادت کنند». یعنی: مردم تنها فرمان یافته‌اند که در عقیده، گفتار و کردار، تنها الله را عبادت و پرستش کنند. آن‌هم در حالی که هر عملی را خالصانه برای او انجام می‌دهند. چنان‌که می‌فرماید: ﴿مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ﴾«در حالی که دین و عبادت را ویژه‌ی او بدانند». اخلاص در دین و عبادت، بدین معناست که انسان، با عملی که انجام می‌دهد، خواهان چیزی جز الله نباشد؛ به عبارت دیگر با عمل و عبادتش، در پیِ کسبِ نام و مقام، یا ریاست و جایگاه دنیوی و امثالِ آن نباشد و تنها رضایت و پاداش الاهی را مدّ نظر قرار دهد. ﴿حُنَفَآءَ﴾ یعنی: الله را مخلصانه و بر پایه‌ی آیین توحیدی، و بدون شرک عبادت کنند. شاهد موضوع از این آیه، این‌جاست که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَيُقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ﴾ «و نماز را برپا دارند و زکات دهند». در ادامه می‌فرماید: ﴿وَذَٰلِكَ دِينُ ٱلۡقَيِّمَةِ﴾ «و این، همان آیین استوار و راستین است». یعنی: آیین استوار و راستین، و عمل مورد پسند در نزد الله متعال، این است که او را مخلصانه و بر پایه‌ی آیینِ توحیدی و حق‌گرا عبادت و پرستش کنید.

و اما سومین آیه‌ای که مؤلف/ ذکر کرده، این است که الله می‌فرماید:

﴿خُذۡ مِنۡ أَمۡوَٰلِهِمۡ صَدَقَةٗ تُطَهِّرُهُمۡ وَتُزَكِّيهِم بِها﴾ [التوبة: ١٠٣]

بخشی از اموالشان را به عنوان زکات بگیر تا بدین‌وسیله آنان را پاک و تزکیه نمایی.

خطاب در این آیه به رسول‌الله است؛ چنان‌که الله به پیامبرش دستور می‌دهد که بخشی از اموالِ مسلمانانِ را به‌عنوان زکات بگیرد و بدین‌وسیله آنان را از گناهان و اخلاق پَست و فرومایه پاک بگرداند. این‌که زکات، مایه‌ی پاکی از گناهان می‌باشد، در این حدیث پیامبر آمده که فرموده است: «الصَّدَقةُ تُطفِئُ الخطيئةَ كَما يُطفِئُ الماءُ النَّارَ».([[241]](#footnote-241)) یعنی: «صدقه، گناهان را آن‌گونه از بین می‌برد که آب، آتش را خاموش می‌کند». و اما همین‌که زکات، انسان را در شمارِ سخاوتمندان و نیکوکاران قرار می‌دهد، خود عاملی برای پاک‌سازی انسان از رذایل اخلاقی‌ست. ﴿وَتُزَكِّيهِم بِها﴾: «و آنان را تزکیه نمایی؛ یعنی: اخلاق نیکشان را پرورش دهی. به عبارت دیگر: پس از پاک شدن از رذایل اخلاقی، ارزش‌های اخلاقي و خُلق و خوی نیک در انسان، رشد می‌کند. تزکیه، به مفهوم رشد و پرورش دینی هم می‌باشد؛ یعنی تزکیه هم بُعد اخلاقی دارد و هم بُعد دینی. ﴿وَصَلِّ عَلَيۡهِمۡۖ ﴾: «و برایشان دعا کن». لذا هرگاه گروه یا قبیله‌ای، زکات اموالشان را به پیامبر تحویل می‌دادند، آن بزرگوار به پیروی از فرمان الاهی، می‌فرمود: «اللّهُمَّ صَلِّ علَیهِم»؛ یعنی: «یا الله، بر آنان درود و صلوات بفرست». سپس الله می‌فرماید: ﴿إِنَّ صَلَوٰتَكَ سَكَنٞ لَّهُمۡۗ﴾«به‌راستی که دعای تو، مایه‌ی آرامشِ آن‌هاست» و باعث می‌شود که دل‌هایشان آرامش بیابد و بذل و بخششِ مال بر آنان آسان گردد. ﴿وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ١٠٣﴾ [التوبة: ١٠٣]

«و الله، شنوای داناست». سه آیه‌ای که گذشت، نشان می‌دهد که زکات، واجب است و یکی از برترین اعمال به‌شمار می‌آید.

\*\*\*

1214- وعن ابن عمرَ$: أنَّ رسولَ الله قَالَ: «بُنِيَ الإسْلاَمُ عَلَى خَمْسٍ: شَهَادَةِ أنْ لا إله إِلا اللهُ، وَأنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَإقَامِ الصَّلاَةِ، وَإيتَاءِ الزَّكَاةِ، وَحَجِّ البَيْتِ، وَصَوْمِ رَمَضَانَ». [متفقٌ عليه]([[242]](#footnote-242))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «اسلام بر پنج پایه بنا شده است: گواهی به این‌که معبود برحقی جز الله وجود ندارد و این‌که محمد، بنده و فرستاده‌ی اوست؛ ادای نماز، پرداختِ زکات، حجّ بیت‌الله، و روزه‌ی ماه رمضان».

1215- وعن طَلْحَةَ بن عبيد الله قالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رسولِ الله مِنْ أَهْلِ نَجْدٍ ثَائِرُ الرَّأسِ نَسْمَعُ دَوِيَّ صَوْتِهِ، وَلا نَفْقَهُ مَا يَقُولُ، حَتَّى دَنَا مِنْ رسول الله فَإذا هُوَ يَسألُ عَنِ الإسْلاَم، فَقَالَ رسول الله: «خَمْسُ صَلَواتٍ في اليَوْمِ وَاللَّيْلَةِ»؛ قَالَ: هَلْ عَلَيَّ غَيْرُهُنَّ؟ قَالَ: «لا، إِلا أنْ تَطَّوَّعَ». فَقَالَ رسولُ الله: «وَصِيامُ شَهْرِ رَمَضَانَ»؛ قَالَ: هَلْ عَلَيَّ غَيْرُهُ؟ قَالَ: «لا، إِلاَّ أنْ تَطَّوَّعَ». قَالَ: وَذَكَرَ لَهُ رسول الله الزَّكَاةَ، فَقَالَ: هَلْ عَلَيَّ غَيْرُهَا؟ قَالَ: «لا، إِلاَّ أنْ تَطَّوَّعَ»؛ فَأدْبَرَ الرَّجُلُ وَهُوَ يَقُولُ: وَاللهِ لا أَزِيدُ عَلَى هَذَا وَلا أنْقُصُ مِنْهُ، فَقَالَ رسول الله: «أفْلَحَ إنْ صَدَقَ». [متفق عليه]([[243]](#footnote-243))

**ترجمه:** طلحه بن عبیدالله می‌گوید: مردی از اهالیِ نجد، با موهایی ژولیده نزد رسول‌الله آمد؛ پژواک صدایش را از دور می‌شنیدیم، ولی نمی‌فهمیدیم که چه می‌گوید تا این‌که به رسول‌الله نزدیک شد و دریافتیم که درباره‌ی اسلام می‌پرسد. رسول‌الله فرمود: «در شبانه‌روز، پنج نوبت نماز است». پرسید: آیا جز این پنج وعده، نماز دیگری هم بر من واجب است؟ فرمود: «خیر؛ مگر این‌که خواسته باشی نافله بخوانی». آن‌گاه رسول‌الله افزود: «روزه‌ی رمضان نیز واجب است». آن مرد سؤال کرد: آیا روزه‌ی دیگری هم بر من واجب است؟ پیامبر فرمود: «خیر؛ مگر این‌که خواسته باشی روزه‌ی نفل بگیری». راوی می‌گوید: سپس رسول‌الله زکات را برایش ذکر کرد. آن مرد پرسید: آیا جز زکات، صدقه‌ی دیگری هم بر من واجب است؟ رسول‌الله فرمود: «خیر؛ مگر آن‌که صدقه‌ی نفل بدهی». و مرد بازگشت، در حالی‌که می‌گفت: به الله سوگند که بر این واجبات نه چیزی می‌افزایم و نه چیزی از آن‌ها می‌کاهم. رسول‌الله فرمود: «اگر راست بگوید، رستگار است».

1216- وعن ابن عباسٍ$ أنَّ النَّبِيَّ بَعَثَ مُعاذا إِلَى اليَمَنِ، فَقَالَ: «ادْعُهُمْ إِلَى شَهَادَةِ أنْ لا إله إِلا اللهُ وَأنِّي رسول اللهِ، فإنْ هُمْ أطَاعُوا لِذلِكَ، فَأعْلِمْهُمْ أن اللهَ تَعَالَى افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ خَمْسَ صَلَواتٍ في كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ، فَإنْ هُمْ أطَاعُوا لِذلِكَ، فَأعْلِمْهُمْ أنَّ اللهَ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ صَدَقَةً تُؤخَذُ مِنْ أغْنِيَائِهِمْ وتُرَدُّ عَلَى فُقَرَائِهِمْ». [متفقٌ عليه]([[244]](#footnote-244))

**ترجمه:** ابن عباس$ می‌گوید: پیامبر معاذ را (برای دعوت) به یمن فرستاد و فرمود: «آنان را به گفتن شهادتین (اقرار به وحدانیت الله، و رسالت من) دعوت کن و چون شهادتین را گفتند، به آن‌ها خبر بده که الله در شبانه‌روز، پنج نماز بر آنان فرض کرده است؛ اگر پذیرفتند، به آن‌ها اعلام کن که الله، زکات را در اموالشان بر آنان فرض نموده که از ثروتمندان ایشان گرفته شده، به فقیرانشان داده می‌شود».

**شرح**

این سه حدیث درباره‌ی وجوب زکات است. پیش‌تر درباره‌ی حدیث ابن‌عمر$ که «اسلام بر پنج پایه بنا شده است»، سخن گفتیم. و اما حدیث طلحه بن عبیدالله درباره‌ی مردی‌ از اهالی نجد است که با موهایی ژولیده نزد پیامبر آمد؛ صحابه# طنین صدایش را می‌شنیدند، اما نمی‌فهمیدند که چه می‌گوید تا این‌که نزدیکِ پیامبر رسید و از آن بزرگوار درباره‌ی اسلام پرسید. پیامبر برای آن مرد درباره‌ی نمازهای پنج‌گانه، روزه‌ی رمضان و زکات سخن گفت و درباره‌ی شهادتین هیچ نفرمود؛ زیرا می دانست که آن مرد شهادتین را گفته و مسلمان است و اینک به حضورِ پیامبر شرف‌یاب شده تا از ایشان درباره‌ی اسلام و جزئیات آن بپرسد. هربار که پیامبر یکی از ارکان اسلام را برای وی برشمرد، آن مرد پرسید: آیا غیر از این هم بر من واجب است؟ و پیامبر می‌فرمود: «خیر؛ مگر این‌که خواسته باشی عمل نافله انجام دهی». لذا روشن می‌شود که در شبانه‌روز فقط پنج وعده نماز، واجب است و نماز وتر، واجب نیست؛ بلکه سنت مؤکد می‌باشد. علما با توجه به این حدیث، درباره‌ی وجوب یا عدم وجوبِ تحیۀ‌المسجد و نمازهای دو عید (عید قربان و عید فطر) نیز اختلاف نظر دارند. برخی از علما بر اساس این حدیث، گفته‌اند که تحیۀ‌المسجد و نمازهای دو عید، واجب نیست؛ اما با اندکی تأمل می‌بینید که در این حدیث، دلیلی بر عدم وجوبِ تحیۀ‌المسجد و نمازهای دو عید و امثالِ آن‌ وجود ندارد؛ زیرا این نمازها، اسبابی عارضی دارند که وقتی این اسباب وجود داشته باشند، این نمازها نیز واجب می‌شنود؛ البته ناگفته نماند که قول راجح درباره‌ی تحیۀ‌المسجد این است که واجب نیست، بلکه سنت مؤکد می‌باشد؛ اما نماز عید، واجب است؛ زیرا پیامبر حتی به زنانی که در دوران قاعدگی بودند و نیز دختران و زنان پرده‌نشین، دستور داد که از خانه‌ها بیرون بیایند و در نماز عید شرکت کنند؛ البته با این توضیح که زنانی که در عادت ماهانه بودند، نماز نمی‌خواندند و از مصلا کناره می‌گرفتند. آری؛ این حدیث دلیلی‌ست بر این‌که نماز وتر، واجب نیست؛ زیرا نماز وتر روزانه تکرار می‌شود و اگر واجب بود، پیامبر این حُکم را برای آن مرد نجدی بیان می‌فرمود. لذا نماز وتر، سنت مؤکد است؛ نه واجب و اگر انسان آن‌را ترک کند، گنهکار نمی‌شود؛ ولی اگر کسی همواره آن‌را ترک نماید، عدالتش ساقط می‌گردد و شهادتش پذیرفته نمی‌شود. چنان‌که امام احمد/ گفته است: «کسی که نماز وتر را ترک کند، بدکردار است و گواهی‌اش پذیرفته نمی‌شود».

و اما روزه‌ی رمضان؛ آری! هیچ روزه‌ای غیر از روزه‌ی رمضان، واجب نیست؛ مگر این‌که کسی نذر کرده باشد؛ زیرا پیامبر فرموده است: «مَنْ نَذَرَ أَنْ يُطِيعَ الله فَلْيُطِعْهُ»؛([[245]](#footnote-245)) یعنی: «هرکس نذر کرد که از الله اطاعت کند، پس، از او اطاعت نماید (و نذرش را انجام دهد)».

در اموال نیز تنها زکات، واجب می‌باشد؛ مگر مواردی چون نفقه‌ی همسر و نزدیکان و مواردی از این‌دست که سببِ مشخصی دارد؛ یعنی هنگامی که سببی این‌چنینی وجود داشته باشد، هزینه کردن مال در حدود شریعت، واجب است.

در ادامه‌ی حدیث طلحه آمده است: و آن مردِ نجدی بازگشت، در حالی‌که می‌گفت: به الله سوگند که بر این واجبات نه چیزی می‌افزایم و نه چیزی از آن‌ها می‌کاهم. رسول‌الله فرمود: «اگر راست بگوید، رستگار است». لذا روشن می‌شود که اگر کسی به واجبات شرعی بسنده نماید، رستگار می‌باشد. البته این، بدین معنا نیست که انجام نوافل، سنت نباشد؛ زیرا نوافل در روز قیامت، مکمّلِ فرایض خواهد بود. چه‌بسا انسان فریضه‌ای را انجام می‌دهد، اما در آن نقص وجود دارد و باید تکمیل شود؛ لذا نوافل نقش مکمل را برای فرایض دارد.

و اما حدیث ابن‌عباس$؛ این بزرگوار می‌گوید: پیامبر معاذ را برای دعوت و تبلیغ به یمن فرستاد. پیش‌تر درباره‌ی این حدیث سخن گفتیم و نیازی به اطاله‌ی بحث نیست؛ اما شاهد موضوع از این حدیث، این است که پیامبر فرمود: «به آن‌ها اعلام کن که الله، زکات را در اموالشان بر آنان فرض نموده است که از ثروتمندان ایشان گرفته شده، به فقیرانشان داده می‌شود».

\*\*\*

1217- وعنِ ابنِ عُمَرَ$ قَالَ: قال رَسُول اللهِ: «أُمِرْتُ أنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أنْ لا إله إلا اللهُ، وأنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ، وَيُقِيمُوا الصَّلاَةَ، وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ، فَإذَا فَعَلُوا ذَلِكَ، عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ، إلاَّ بِحَقِّ الإسْلاَمِ، وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللهِ». [متفق عليه]([[246]](#footnote-246))

**ترجمه:** ابن عمر$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «(از سوي الله) مأموریت یافته‌ام که با مردم پیکار کنم تا این‌که گواهی دهند که معبود راستینی جز الله وجود ندارد و محمد فرستاده‌ی اوست و نماز را برپا دارند و زکات دهند؛ آن‌گاه که چنین کردند، خون‌ها و اموالشان را جز در مواردی که اسلام تعیین کرده است، از من مصون داشته‌اند و حسابشان با الله متعال است».

1218- وعن أَبي هريرةَ قالَ: لَمَّا تُوُفِّيَ رسولُ الله وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ وَكَفَرَ مَنْ كَفَرَ مِنَ العَرَبِ، فَقال عُمَرُ: كَيْفَ تُقَاتِلُ النَّاسَ وَقَدْ قَالَ رسولُ الله: «أُمِرْتُ أنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولوُا لا إله إِلا اللهُ، فَمَنْ قَإلها فَقَدْ عَصَمَ مِنِّي مَالَهُ وَنَفْسَهُ إِلا بِحَقِّهِ، وَحِسَابُهُ عَلَى الله»؛ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: وَاللهِ لأُقَاتِلَنَّ مَنْ فَرَّقَ بين الصَّلاَةِ وَالزَّكَاةِ، فَإنَّ الزَّكَاةَ حَقُّ المَالِ. وَاللهِ لَوْ مَنَعُونِي عِقَالاً كَانُوا يُؤدُّونَهُ إِلَى رسول الله لَقَاتَلْتُهُمْ عَلَى مَنْعِهِ. قَالَ عُمَرُ: فَوَاللهِ مَا هُوَ إِلاَّ أنْ رَأيْتُ اللهَ قَدْ شَرَحَ صَدْرَ أَبي بَكْرٍ لِلقِتَالِ، فَعَرَفْتُ أنَّهُ الحَقُّ. [متفق عليه]([[247]](#footnote-247))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: زماني كه رسول‌الله رحلت فرمود، در دوران خلافت ابوبكر برخي از عرب‌ها مرتد شدند. عمر به ابوبكر گفت: «چگونه با مردم مي‌جنگي در حالي كه رسول‌الله فرموده‌ است: «من، مأموريت يافته‌ام با مردم بجنگم تا لا اله الا الله بگويند. پس هر كس لا اله الا الله بگويد، مال و جانش را از من مصون داشته است؛ مگر به حق و حقوق اسلام و مواردي كه اسلام تعيين کرده است»؟ ابوبكر فرمود: «به الله سوگند، با كسي كه ميان نماز و زكات فرق بگذارد، مي‌جنگم؛ چراكه زكات، حقّ مال است. به الله سوگند، اگر از دادنِ زانوبند شتر که به‌عنوان زکات به رسول‌الله می‌دادند، سر بتابند، به دلیلِ ندادنِ آن با آنان می‌جنگم». عمر می‌گوید: «به الله سوگند، بلافاصله يقين كردم كه الله متعال، سينه‌ي ابوبكر را براي جهاد گشوده (و او را براي اين كار مصمم فرموده) و دانستم كه درست و سزاوار نيز همين است».

**شرح**

این‌ها احادیث دیگری‌ست که مؤلف/ در ادامه‌ی باب وجوب زکات و فضیلت آن آورده است؛ از جمله حدیث عبدالله بن عمر$ که می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «(از سوي الله) مأموریت یافته‌ام که با مردم پیکار کنم تا این‌که گواهی دهند معبود راستینی جز الله وجود ندارد و محمد فرستاده‌ی اوست و نماز را برپا دارند و زکات دهند؛ آن‌گاه که چنین کردند، خون‌ها و اموالشان را جز در مواردی که اسلام تعیین کرده است، از من مصون داشته‌اند و حسابشان با الله متعال است».

این مأموریت از سوی الله متعال به پیامبر داده شد. لذا روشن می‌شود که پیامبر نیز بنده‌ی مأمور و مکلّف پروردگار بوده که همانند سایر مردم، امر و نهی می‌شده است؛ زیرا او یکی از بندگان الله بود و در مقام ربوبیت نبود. لذا ذره‌ای از حقوق ربوبیت را در دست نداشت؛ بلکه چه‌بسا امر و نهیِ پروردگار به آن بزرگوار، به‌مراتب جدّی‌تر و فراتر از امر و نهیِ الاهی نسبت به سایر انسان‌ها بود. لذا می‌بینیم که گاه الله متعال در قرآن کریم، پیامبرش را توبیخ می‌کند؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿عَفَا ٱللَّهُ عَنكَ لِمَ أَذِنتَ لَهُمۡ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكَ ٱلَّذِينَ صَدَقُواْ وَتَعۡلَمَ ٱلۡكَٰذِبِينَ ٤٣﴾ [التوبة: ٤٣]

الله تو را ببخشد؛ چرا پیش از آن‌که راست‌گویان بر تو آشکار شوند و قبل از آن‌که دروغ‌گویان را بشناسی، به آنان اجازه­ی ماندن دادی؟

و نیز می‌فرماید:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكَ﴾ [التحريم: ١]

ای پیامبر! چرا آن‌چه را که الله برای تو حلال کرده است، بر خود حرام می‌کنی؟

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَتُخۡفِي فِي نَفۡسِكَ مَا ٱللَّهُ مُبۡدِيهِ وَتَخۡشَى ٱلنَّاسَ وَٱللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخۡشَىٰهُ﴾

[الأحزاب : ٣٧]

و در دلت چیزی را پنهان می‌داشتی که الله آن را آشکار می‌کند و از مردم می‌ترسیدی؛ و الله به این‌که از او بترسی، سزاوارتر است.

لذا کسی که گمان کند محمد چیزی از ربوبیت داشته است یا نفع و ضرری در دست اوست می‌تواند مشکلاتِ کسی را برطرف سازد یا دعاها را اجابت کند، به الله شرک ورزیده و به آیین محمد کافر شده است.

رسول‌الله فرمود: «(از سوي الله) مأموریت یافته‌ام که با مردم پیکار کنم تا این‌که گواهی دهند معبود راستینی جز الله وجود ندارد و محمد فرستاده‌ی اوست و نماز را برپا دارند و زکات دهند؛ آن‌گاه که چنین کردند، خون‌ها و اموالشان را جز در مواردی که اسلام تعیین کرده است، از من مصون داشته‌اند و حسابشان با الله متعال است»؛ یعنی پیامبر با هرکس که از یکی از این چهار مورد، امتناع می‌ورزید، پیکار می‌نمود: گفتنِ لاإله‌إلاالله، گفتنِ محمدٌرسول‌الله، برپا داشتن نماز، و دادنِ زکات. لذا پیامبر مأموریت داشت تا به‌خاطر این چهار مورد با مردم پیکار کند تا این‌که لاإله‌إلاالله محمدٌرسول‌الله را بگویند، نماز را برپا دارند و زکات دهند؛ آن‌گاه که چنین می‌کردند، خون‌ها و اموالشان را جز در مواردی که اسلام تعیین کرده است، از پیامبر مصون می‌داشتند. سپس افزود: «و حسابشان با الله متعال است»؛ زیرا برخی از مردم اگرچه به‌ظاهر شهادتین را می‌گویند و نماز می‌خوانند و زکات می‌دهند، اما در باطن و به‌قلب خویش ایمان ندارند؛ لذا مطابق ظاهرشان که اسلام آورده‌اند، جان‌ها و اموالشان مصون است، اما چون منافق‌اند، حسابشان با الله می‌باشد. منافقان، شهادتین را می‌گویند، اما الله متعال را جز اندکی یاد نمی‌کنند؛ هم‌چنین در دوران پیامبر نزد آن بزرگوار می‌آمدند و می‌گفتند: ما گواهی می‌دهیم که تو، فرستاده‌ی الله هستی و نماز هم می‌خواندند؛ اما با تنبلی و بی‌رغبتی در نماز جماعت حاضر می‌شدند؛ حتی صدقه و زکات هم می‌دادند، اما از روی ناچار؛ چراکه نفاق و کفر در دل‌هایشان جای گرفته بود. از این رو رسول‌الله فرمود: «و حسابشان با الله متعال است».

سپس مؤلف/ حدیث ابوهریره را آورده که درباره‌ی گفتگوی خلیفه‌ی دوم، عمر بن خطاب با خلیفه‌ی نخست، ابوبکر صدیق درباره‌ی جهاد با مانعین زکات است. ابوبکر صدیق پس از وفات رسول‌الله به‌اجماع صحابه# به‌عنوان جانشینِ پیامبر برگزیده شد و این، برآمده از اشارات پیامبر نیز بود؛ چنان‌که باری پیامبر، ابوبکر صدیق را به‌عنوان امیر یا سرپرست حج که بزرگ‌ترین مقامِ پیشوایی به‌شمار می‌آمد، منصوب فرمود و نیز به‌عنوان پیش‌نمازِ مسجد که نسبت به سرپرستی حج، کوچک‌تر بود؛ زیرا امیر حج، برای شمارِ بیش‌تری از مسلمانان امامت می‌دهد؛ در صورتی‌که شمار نمازگزاران مسجد، به‌مراتب کم‌تر از تعداد مسلمانانِ حاضر در حج است. ماجرا از این قرار بود که پیامبر در بیماری‌اش که به وفات آن بزرگوار انجامید، ابوبکر صدیق را به‌عنوان امام مسجد، تعیین فرمود. هم‌چنین در حجّ سال نُهُم هجری، ابوبکر صدّیق را به‌عنوان امیر حج برگزید. لذا صحابه# پس از وفات پیامبر به اتفاقِ آرا، ابوبکر صدیق را به جانشینیِ رسول‌الله برگزیدند. در آن زمان برخی از عرب‌ها مرتد شدند. الله متعال در قرآن کریم به این ماجرا اشاره نموده و فرموده است:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٞ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِ ٱلرُّسُلُۚ أَفَإِيْن مَّاتَ أَوۡ قُتِلَ ٱنقَلَبۡتُمۡ عَلَىٰٓ أَعۡقَٰبِكُمۡۚ﴾ [آل عمران: ١٤٤]

و محمد، فقط پیامبر است؛ پیش از او نیز پیامبرانی بوده‌اند که در گذشته‌اند. آیا اگر محمد بمیرد یا کشته شود، به آیین گذشته باز می‌گردید؟

به‌هر حال پس از وفات رسول‌الله این اتفاق افتاد و برخی از عرب‌ها از دین برگشتند و از دادنِ زکات امتناع ورزیدند و به الله، کافر شدند. لذا ابوبکر صدیق تصمیم گرفت که با آنان، پیکار کند. عمر از ابوبکر صدیق خواست تا فعلاً کاری با مانعین زکات نداشته باشد؛ بلکه صبر کند و از آنان دل‌جوی نماید تا ایمان در دل‌هایشان جای بگیرد. اما ابوبکر پیشنهاد عمر را نپذیرفت. عمر به ابوبكر گفت: «چگونه با مردم مي‌جنگي كه رسول‌الله فرموده‌ است: «من، مأموريت يافته‌ام با مردم بجنگم تا لاإله‌إلاالله بگويند. پس هر كس لاإله‌إلاالله بگويد، مال و جانش را از من مصون داشته است؛ مگر به حق و حقوق اسلام و مواردي كه اسلام تعيين کرده است»؟ اين، چیزی بود که عمر از پیامبر شنیده بود؛ و گرنه، پسرش، عبدالله بیش از این شنیده بود؛ این‌که رسول‌الله فرموده است: «(از سوي الله) مأموریت یافته‌ام که با مردم پیکار کنم تا این‌که گواهی دهند که معبود راستینی جز الله وجود ندارد و محمد فرستاده‌ی اوست و نماز را برپا دارند و زکات دهند...». ولی در روایت عمر فقط گفتنِ لاإله‌إلاالله آمده است. ابوبکر فرمود: «به الله سوگند، با كسي كه ميان نماز و زكات فرق بگذارد، مي‌جنگم؛ چراكه زكات، حقّ مال است. به الله سوگند، اگر از دادنِ زانوبند شتر که به‌عنوان زکات به رسول‌الله می‌دادند، سر بتابند، به دلیلِ ندادنِ آن با آنان می‌جنگم».

این، بیان‌گر قاطعیت ابوبکر صدیق در سختی‌ها و تنگناهاست؛ یعنی ابوبکر صدیق به‌رغمِ این‌که نسبت به عمر فاروق نرم‌خوتر بود، اما در شرایط حساس، تصمیم‌های قاطعانه و جدّی‌تری می‌گرفت.

مثالی‌هایی در این‌باره برای شما عرض می‌کنم؛ همین ماجرا، یکی از این نمونه هاست. عمر پس از گفتگو با ابوبکر به همان نتیجه‌ای رسید که ابوبکر صدیق به او گفت؛ زیرا دریافت که الله متعال، سينه‌ي ابوبكر را براي جهاد گشوده و او را براي اين كار مصمم فرموده است. همان‌جا بود که به درستیِ تصمیمِ ابوبکر پی برد. اين ماجرا، نشان می‌دهد که ابوبکر صدیق از عمر فاروق جدی‌تر و استوارتر بوده است.

**و اما نمونه‌ی دوم:** هنگامی‌که رسول‌الله درگذشت، مدینه را ظلمت و تاریکی فرا گرفت و مردم، سخت پریشان و آشفته بودند؛ فشار مصیبت بر مردم، بسیار شدید بود. همه در مسجد جمع شده بودند. عمر می‌گفت: رسول‌الله نمرده است؛ بلکه مانند موسی به میعاد پروردگارش رفته است و باز می‌گردد و دست و پای کسانی را که می‌گویند: «او مرده است»، می‌بُرَد.

ولی زمانی‌که رسول‌الله رحلت فرمود، ابوبکر در حومه‌ی مدینه در منطقه‌ی «سُنح» بود. وقتی خبرِ وفات پیامبر را شنید، به مدینه آمد و بی‌آن‌که با کسی سخن بگوید، به سراغ رسول‌الله رفت و دید که پارچه‌ای روی پیامبر کشیده‌اند؛ آن‌را از صورتِ پیامبر کنار زد، آن بزرگوار را بوسید و فرمود: «پدر و مادرم، فدایت؛ به الله سوگند که او، تو را دو بار نمی‌میراند. مرگی که برایت مقدّر بود، فرا رسید». سپس نزد مردم رفت و عمر را دید که زیر فشار مصیبت، آن‌قدر پریشان شده بود که وفات پیامبر را رد می‌کرد و می‌گفت: به‌زودی پیامبر به خود می‌آید. ابوبکر به عمر فرمود: «ای عمر! بنشین و تحمل کن». سپس ابوبکر صدیق بالای منبر رفت و در این شرایط سخت، سخنرانیِ شیوا و بزرگی برای مردم ایراد نمود؛ فرمود: «ای مردم! هرکه محمد را عبادت می‌کرده، بداند که محمد وفات کرده است؛ و هرکه الله متعال را می‌پرستیده، بداند که الله زنده است و هرگز نمی‌میرد». سپس این آیه را تلاوت کرد که الله متعال به پیامبرش فرموده است:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٞ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ ٣٠﴾ [الزمر: ٣٠]

بی‌گمان تو خواهی مُرد و بی‌شک آنان نیز خواهند مُرد.

و نیز این آیه را خواند که الله می‌فرماید:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٞ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِ ٱلرُّسُلُۚ أَفَإِيْن مَّاتَ أَوۡ قُتِلَ ٱنقَلَبۡتُمۡ عَلَىٰٓ أَعۡقَٰبِكُمۡۚ وَمَن يَنقَلِبۡ عَلَىٰ عَقِبَيۡهِ فَلَن يَضُرَّ ٱللَّهَ شَيۡ‍ٔٗا﴾ [آل عمران: ١٤٤]

و محمد، فقط پیامبر است؛ پیش از او نیز پیامبرانی بوده‌اند که در گذشته‌اند. آیا اگر محمد بمیرد یا کشته شود، به آیین گذشته باز می‌گردید؟ و هر کس از آیین خود برگردد، هیچ زیانی به الله نمی‌رساند.

عمر می‌گوید: «به الله سوگند، زمانی‌که ابوبکر این آیه را تلاوت نمود، فهمیدم که به‌راستی رسول‌الله رحلت فرموده است؛ دیگر، پاهایم مرا تاب نیاورد و به زمین افتادم». اما بنگرید که در آن شرایط سخت ابوبکر صدیق چه‌قدر شکیبا و استوار بود!([[248]](#footnote-248))

**و سومین نمونه:** در جریان «صلح حدیبیه» اتفاق افتاد. در پیمان حدیبیه، به‌ظاهر نسبت به مسلمانان جفا شده بود؛ یکی از بندهای این پیمان، این بود که اگر شخصی از قریشیان مسلمان می‌شد و به مسلمانان می‌پیوست، پیامبر باید او را به قریش باز می‌گرداند؛ اما اگر شخصی از مسلمانان به قریش می‌پیوست، قریشیان ملزَم به بازگرداندن آن‌شخص به مسلمانان نبودند. ظاهرِ این پیمان، نوعی جفا در حقّ مسلمانان بود و عمر نمی‌توانست چنین جفایی را در حقّ مسلمانان تحمل کند. لذا نزد پیامبر رفت و عرض کرد: ای رسول‌خدا! چگونه؟ چگونه؟ اگر کسی از آنان، مسلمان شود و نزدِ ما بیاید، او را به آن‌ها برگردانیم؛ ولی هرکه از ما به آنان بپیوندد، او را به ما باز نمی‌گردانند؟! چگونه این خفّت را بپذیریم؟ مگر ما برحق نیستیم و دشمنان ما بر باطل نیستند؟ رسول‌الله فرمود: آری؛ اما این، فرمان الله متعال است و من، بنده و فرستاده‌ی اویم و هرگز از الله متعال نافرمانی نمی‌کنم؛ به‌یقین الله ما را یاری خواهد کرد». عمر که از متقاعد کردن پیامبر مبنی بر عدم پذیرشِ چنین سازشی درمانده شده بود، نزد ابوبکر صدیق رفت تا از او برای قانع کردن پیامبر کمک بگیرد؛ ولی در آن شرایط بحرانی پاسخِ ابوبکر صدیق حرف به حرف، مانندِ پاسخِ رسول‌الله بود؛ فرمود: «او فرستاده‌ی الله متعال است و به‌یقین الله متعال او را یاری می‌کند؛ پس، فرمان او را بی‌چون و چرا بپذیر».

در سه نمونه‌‌ای که گذشت، پایداری ابوبکر صدیق نمایان شد و روشن گردید که او، استوارترین فرد در میان صحابه# و خردمندترین و شایسته‌ترین آن‌ها برای خلافت بود. در چنین شرایطی‌ست که نبوغِ افرادِ دورنگر و ژرف‌اندیش نمایان می‌گردد؛ اما انسانی که فقط غیرت دارد و شتاب‌زده عمل می‌کند، چه‌بسا عملِ شتاب‌زده‌اش نافرجام و زیان‌بار باشد.

در هر حال از این حدیث که مؤلف/ در باب وجوب زکات آورده است، چنین برمی‌آید که هرکس از دادن زکات امتناع کند، بر حاکم و پیشوای مسلمانان واجب است که با او پیکار نماید تا آن‌که زکات اموالش را بدهد.

\*\*\*

1219- وعن أَبي أيُّوبٍ: أنّ رَجُلاً قَالَ لِلنَّبِيِّ: أخْبِرْنِي بِعَمَلٍ يُدْخِلُنِي الْجَنَّةَ، قَالَ: «تَعْبُدُ اللهَ لا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً، وَتُقِيمُ الصَّلاَةَ، وَتُؤْتِي الزَّكَاةَ، وَتَصِلُ الرَّحِمَ». [متفقٌ عليه]([[249]](#footnote-249))

**ترجمه:** ابوایوب می‌گوید: مردی به پیامبر گفت: ای رسول‌خدا! عملی به من معرفی کن که مرا وارد بهشت سازد. پیامبر فرمود: «الله را عبادت کن و هیچ چیز و هیچ‌کس را شریکش مساز و نماز را برپا دار و زکات بده و حقّ خویشاوندی را ادا کن».

1220- وعن أَبي هريرةَ: أنَّ أعْرَابياً أتَى النَّبِيَّ فَقَالَ: يَا رسولَ اللهِ، دُلَّنِي عَلَى عَمَلٍ إِذَا عَمِلْتُهُ، دَخَلْتُ الجَنَّةَ. قَالَ: «تَعْبُدُ اللهَ لا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً، وتُقِيمُ الصَّلاَةَ، وتُؤتِي الزَّكَاةَ المَفْرُوضَةَ، وَتَصُومُ رَمَضَانَ»؛ قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لا أزيدُ عَلَى هَذَا، فَلَمَّا وَلَّى قَالَ النَّبِيُّ: «مَنْ سَرَّهُ أنْ يَنْظُرَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أهْلِ الجَنَّةِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا». [متفقٌ عليه]([[250]](#footnote-250))

**ترجمه:** ابوهريره می‌گوید: صحرانشيني به پیامبر گفت: ای رسول‌خدا! مرا به عملی رهنمون شو كه اگر آن‌را انجام دهم، وارد بهشت شوم. پیامبر فرمود: «الله را عبادت کن و هیچ چیز و هیچ‌کس را شریکش مساز و نماز را برپا دار و زکات فرض را بده و ماه رمضان را روزه بگیر». بادیه‌نشین گفت: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، بر این نمی‌افزایم. و چون بازگشت، رسول‌الله فرمود: «هرکه دوست دارد به مردی بهشتی بنگرد، به این شخص نگاه کند».

1221- وعن جرير بن عبدالله قَالَ: بايَعْتُ النَّبِيَّ عَلَى إقَامِ الصَّلاَةِ، وَإيتَاءِ الزَّكَاةِ، وَالنُّصْحِ لِكُلِّ مُسْلِمٍ. [متفقٌ عليه]([[251]](#footnote-251))

**ترجمه:** جریر بن عبدالله می‌گوید: با پیامبر بر اقامه‌ی نماز، ادای زکات، و خیرخواهی برای هر مسلمان، بیعت کردم.

**شرح**

این سه حدیث درباره‌ی وجوب زکات و فضیلت آن است و هرسه نشان می‌دهد که نماز و زکات، جزو فرایض اسلام‌اند. در حدیث ابوایوب آمده است: «وَتَصِلُ الرَّحِمَ»؛ یعنی: «و حقّ خویشاوندی را ادا کن». منظور از خویشاوندان، همه‌ی نزدیکان انسان از ناحیه‌ی پدر و مادرش هستند و ادای حقّ آن‌ها و ارتباط با آنان، به عُرف و عادت مردم بستگی دارد؛ زیرا پیامبر چگونگی صله‌ی رحم را بیان نفرموده است و آن‌چه که در کتاب و سنت بدون قید یا بدونِ تببین، آمده باشد، مرجعش عرف و عادت مردم است. و این، به اختلاف اوضاع و شرایط و نیز به اختلاف زمان و مکان بستگی دارد. در حالتِ فقر و نیاز، ادای حقّ خویشاوندی با کمک و بخششِ مالی انجام می‌شود؛ به‌گونه‌ای که ضرورت و نیازِ خویشاوند فقیر برآورده گردد. در حالتِ بیماری، حقِّ خویشاوندی این است که به ملاقات خویشاوندِ بیمار خود برویم و تا زمانی‌که بهبود می‌یابد، پیوسته از او عیادت کنیم. امروزه که امکانات ارتباطی پیش‌رفت کرده است و عُرف نیز شده، می‌توان از طریق تلفن یا نامه‌نگاری، جویای حالِ خویشاوندان بود یا در مناسبت‌هایی چون عید، به دیدنشان رفت. مهم، این است که صله‌ی رحم و ارتباط با خویشاوندان، واجب می‌باشد؛ اما حد و حدودش در شریعت، مشخص نشده است و از این‌رو به عُرف و عادت مردم بستگی دارد؛ یعنی باید در حدّی که عُرف جامعه‌ی اسلامی، آن‌را صله‌ی رحم می‌داند، حقّ خویشاوندی را ادا کنیم. در حدیث جریر بن عبدالله افزون بر اقامه‌ی نماز و ادای زکات، خیرخواهی برای هر مسلمانی نیز آمده است؛ یعنی: انسان باید با سایر مسلمانان، به‌گونه‌ای رفتار نماید که با خود، رفتار می‌‌کند یا دوست دارد که مردم با او آن‌گونه رفتار کنند. لذا هیچ مسلمانی به هم‌کیش خود ناسزا نمی‌گوید، به او تهمت نمی‌زند، فریبش نمی‌دهد، به او خیانت نمی‌کند و به او نارو نمی‌زند و از هر جهت، خیرخواهِ اوست؛ اگر مسلمانی از او درباره‌ی چیزی نظرخواهی کند، بر او واجب است که به او مشورتی بدهد که آن‌را برای دنیا و آخرت وی، بهتر و مناسب‌تر می‌داند. زیرا همان‌گونه که بیان شد، جریر بن عبدالله با پیامبر پیبمان بست که خیرخواه هر مسلمانی باشد. گفته می‌شود: پس از این‌که جریر بن عبدالله بَجَلی با پیامبر بیعت کرد که خیرخواهِ هر مسلمانی باشد، اسبی خرید و سپس دریافت که ارزش این اسب، بیش‌تر است؛ لذا نزد فروشنده بازگشت و به او گفت: قیمت اسبی که به من فروخته‌ای، بیش‌ از این است و همان مبلغی را به او داد که به گمان او، قیمتِ آن اسب بود. و باز برای بار سوم بازگشت و به فروشنده گفت: اسب تو، بیش از این قیمت دارد و سرانجام، بابت اسبی که دویست درهم خریداری کرده بود، هشتصد درهم به فروشنده‌اش داد؛ زیرا او با پیامبر بیعت کرده بود که خیرخواه همه‌ی مسلمانان باشد.

از این‌رو بر هر مسلمانی واجب است که حقّ خویشاوندی را ادا کند و خیرخواهِ هم‌کیشان خود باشد؛ چنان‌که در حدیث تمیم داری آمده است که پیامبر سه بار فرمود: «الدِّينُ النَّصِيحَةُ». یعنی: «دین، نصحیت و خیرخواهی‌ست». پرسیدند: برای چه کسی؟ فرمود: «لِلَّه وَلِكِتَابِهِ ولِرسُولِهِ وَلأَئمَّةِ المُسْلِمِينَ وَعَامَّتِهِمْ».([[252]](#footnote-252)) یعنی: «برای الله، و برای کتابش، و برای پیامبرش، و برای پیشوایان مسلمانان و عموم آن‌ها».

\*\*\*

1222- وعن أَبي هريرةَ قالَ: قَالَ رسول الله: «مَا مِنْ صَاحِبِ ذَهَبٍ، وَلا فِضَّةٍ، لا يُؤَدِّي مِنْهَا حَقَّهَا إِلاَّ إِذَا كَانَ يَومُ القِيَامَةِ صُفِّحَتْ لَهُ صَفَائِحُ مِنْ نَارٍ، فَأُحْمِيَ عَلَيْهَا في نَارِ جَهَنَّمَ، فَيُكْوَى بِهَا جَنْبُهُ، وَجَبِينُهُ، وَظَهْرُهُ، كُلَّمَا بَرَدَتْ أُعِيدَتْ لَهُ في يَومٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ ألْفَ سَنَةٍ، حَتَّى يُقْضَى بَيْنَ العِبَادِ فَيَرَى سَبيلَهُ، إمَّا إِلَى الجَنَّةِ، وَإمَّا إِلَى النَّارِ».

قِيلَ: يَا رسولَ الله، فالإبلُ؟ قَالَ: «وَلا صَاحِبِ إبلٍ لا يُؤَدِّي مِنْهَا حَقَّهَا، وَمِنْ حَقِّهَا حَلْبُهَا يَومَ وِرْدِهَا، إِلاَّ إِذَا كَانَ يَومُ القِيَامَةِ بُطِحَ لَهَا بِقَاعٍ قَرْقَرٍ أوْفَرَ مَا كَانَتْ، لا يَفْقِدُ مِنْهَا فَصيلاً وَاحِداً، تَطَؤُهُ بِأخْفَافِهَا، وَتَعَضُّهُ بِأفْوَاهِهَا، كُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ أُولاَهَا، رُدَّ عَلَيْهِ أُخْرَاهَا، في يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ ألْفَ سَنَةٍ، حَتَّى يُقْضى بَيْنَ العِبَادِ، فَيَرَى سَبِيلَهُ، إمَّا إِلَى الجَنَّةِ، وَإمَّا إِلَى النَّارِ».

قِيلَ: يَا رَسولَ اللهِ، فَالبَقَرُ وَالغَنَمُ ؟ قَالَ: «وَلا صَاحِبِ بَقَرٍ وَلا غَنَمٍ لا يُؤَدِّي مِنْهَا حَقَّهَا، إِلاَّ إِذَا كَانَ يَوْمُ القِيَامَةِ، بُطِحَ لَهَا بقَاعٍ قَرْقَرٍ، لا يَفْقِدُ مِنْهَا شَيْئاً، لَيْسَ فِيهَا عَقْصَاءُ، وَلا جَلْحَاءُ، وَلا عَضْبَاءُ، تَنْطَحُهُ بقُرُونِها، وَتَطَؤُهُ بِأظْلاَفِهَا، كُلَّمَا مرَّ عَلَيْهِ أُولاَهَا، رُدَّ عَلَيْهِ أُخْرَاهَا، في يَومٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ ألْفَ سَنَة حَتَّى يُقْضى بَيْنَ العِبَادِ، فَيَرى سَبيِلَهُ، إمَّا إِلَى الجَنَّةِ، وَإمَّا إِلَى النَّارِ».

قيلَ: يَا رسول الله فالخَيْلُ؟ قَالَ: «الخَيلُ ثَلاَثَةٌ: هِيَ لِرَجُلٍ وِزْرٌ، وَهِيَ لِرَجُلٍ سِتْرٌ، وَهِيَ لِرَجُلٍ أجْرٌ. فَأمَّا الَّتي هي لَهُ وِزْرٌ فَرَجُلٌ رَبَطَهَا رِيَاءً وَفَخْراً وَنِوَاءً عَلَى أهْلِ الإسْلاَمِ، فَهِيَ لَهُ وِزْرٌ، وَأمَّا الَّتي هي لَهُ سِتْرٌ، فَرَجُلٌ رَبَطَهَا في سَبيلِ الله، ثُمَّ لَمْ يَنْسَ حَقَّ اللهِ في ظُهُورِهَا، وَلا رِقَابِهَا، فَهِيَ لَهُ سِتْرٌ، وَأمَّا الَّتي هي لَهُ أجْرٌ، فَرَجُلٌ رَبَطَهَا في سَبيلِ الله لأهْلِ الإسْلاَمِ في مَرْجٍ، أَوْ رَوْضَةٍ فَمَا أكَلَتْ مِنْ ذَلِكَ المَرْجِ أَوْ الرَّوْضَةِ مِنْ شَيْءٍ إِلا كُتِبَ لَهُ عَدَدَ مَا أَكَلَتْ حَسَنَاتٌ وكُتِبَ لَهُ عَدَدَ أرْوَاثِهَا وَأبْوَإلها حَسَنَاتٌ، وَلا تَقْطَعُ طِوَلَهَا فَاسْتَنَّتْ شَرَفاً أَوْ شَرَفَيْنِ إِلاَّ كَتَبَ اللهُ لَهُ عَدَدَ آثَارِهَا، وَأرْوَاثِهَا حَسَنَاتٍ، وَلا مَرَّ بِهَا صَاحِبُهَا عَلَى نَهْرٍ، فَشَرِبَتْ مِنْهُ، وَلا يُرِيدُ أنْ يَسْقِيهَا إِلاَّ كَتَبَ اللهُ لَهُ عَدَدَ مَا شَرِبَتْ حَسَنَاتٍ».

قِيلَ : يَا رسولَ اللهِ فالحُمُرُ؟ قَالَ: «مَا أُنْزِلَ عَلَيَّ في الحُمُرِ شَيْءٌ إِلاَّ هذِهِ الآية الفَاذَّةُ الجَامِعَةُ: ﴿فَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٍ خَيۡرٗا يَرَهُۥ ٧ وَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ شَرّٗا يَرَهُۥ ٨﴾ [الزلزلة: ٧، ٨] [متفق علیه؛ این، لفظ مسلم است.]([[253]](#footnote-253))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هر صاحبِ طلا و نقره‌ای که زکاتِ آن‌را ندهد، روز رستاخیز طلا و نقره‌اش به ورق‌هایی از آتش، تبدیل می‌شود و این ورق‌ها را در آتش دوزخ، داغ می‌کنند و سپس با آن، پهلوها، پیشانی و پُشت آن‌شخص را داغ می‌نهند و آن‌گاه که این ورق‌ها سرد شود، دوباره داغ می‌گردد و این عذاب برای آن شخص در روزی که مقدارش به‌اندازه‌ی پنجاه‌هزار سال است، ادامه دارد تا آن‌که در میان بندگان، حُکم می‌شود و سپس مسیرِ آن فرد به‌سوی بهشت یا به‌سوی دوزخ، مشخص می‌گردد».

گفته شد: ای رسول‌خدا! شتر چه‌طور؟ فرمود: «هم‌چنین هر صاحب شتری که حقّ آن‌ها را ادا نکند - و یکی از این حقوق، دوشیدنِ آن‌ها در محلّ آبشخور (و بخشیدن بخشی از شیرشان به فقیران و رهگذران است)- روز رستاخیز در زمینی هموار و پهناور، خوابانیده می‌شود و شتران با بهترین و فربه‌ترین حالتی که در دنیا داشته‌اند، بدون این‌که حتی یک بچه‌شتر نیز از آن‌ها کم شده باشد، او را زیرِ سُم‌های خود، لِه می‌کنند و با دهانشان گاز می‌گیرند و هرگاه آخرین شتر از رویِ او عبور کند، شتر نخست بر می‌گردد و این عذاب برای آن‌شخص در روزی که مقدارش به‌اندازه‌ی پنجاه‌هزار سال است، ادامه دارد تا آن‌که در میان بندگان، حُکم می‌شود و سپس مسیرِ آن فرد به‌سوی بهشت یا به‌سوی دوزخ، مشخص می‌گردد».

عرض شد: ای رسول‌خدا! گاو و گوسفند، چه حُکمی دارند؟ فرمود: «همین‌طور هر صاحب گاو و گوسفندی که زکاتشان را ندهد، روز رستاخیز در زمینی هموار و پهناور خوابانیده می‌شود و گاوها و گوسفندانش در حالی که حتی یک عدد از آن‌ها کم نیست و هیچ حیوانِ کج‌شاخ، بی‌شاخ و شاخ‌شکسته‌ای در میانِ آن‌ها وجود ندارد- و همگی شاخ‌های قوی و سالمی دارند- او را زیر سُم‌هایشان می‌گیرند و او را شاخ می‌زنند و آن‌گاه که آخرین گاو یا گوسفند از روی او می‌گذرد و به او شاخ می‌زند، نخستین گاو یا گوسفند باز می‌گردد و این عذاب برای آن‌شخص در روزی که مقدارش به‌اندازه‌ی پنجاه‌هزار سال است، ادامه دارد تا آن‌که در میان بندگان، حُکم می‌شود و سپس مسیرِ آن فرد به‌سوی بهشت یا به‌سوی دوزخ، مشخص می‌گردد».

پرسیده شد: ای رسول‌خدا! حُکم اسب چیست؟ فرمود: «اسب بر سه نوع است: نگهداری اسب برای برخي، گناه می‌باشد و براي برخي دیگر، وسیله‌ی آسایش و پوشاندن نیاز است و برای برخی هم اجر و ثواب دارد؛ اسبی که برای صاحبش مایه‌ی گناه است، اسبی‌ست که شخص آن‌را برای تظاهر و فخرفروشی و دشمنی با مسلمانان، نگهداری مي‌کند؛ این اسب برای صاحبش مایه‌ی گناه و وبال است. و اسبی که وسیله‌ی آسایش و پوشاندن فقر می‌باشد، اسبی‌ست كه صاحبش آن‌را به‌خاطر الله نگهداری مي‌کند و از یاد نمی‌برد که هنگام سوار شدن بر حیوان یا نگهداری از او، فرمان الاهی را درباره‌ی حیوان رعایت کند؛ چنین اسبی، سبب آسایش و نجات صاحبش می‌باشد. و اسبي كه براي صاحبش اجر و ثواب دارد، اسبی‌ست که شخص آن‌را در راهِ الله و برای - جهاد یا- خدمت به مسلمانان، در چراگاهی بزرگ یا کوچک نگهداری می‌کند؛ چنین اسبی برای صاحبش مایه‌ی اجر و ثواب است و هرچه از آن چراگاه یا مرغزار بخورد، برای صاحبش به‌شمار برگ‌ها یا گیاهانی که می‌خورد، نیکی نوشته می‌شود و به تعدادِ سرگین‌ها و ادرارهایش برای صاحبش، نیکی، ثبت و منظور می‌گردد. و اگر اسب، طنابش را پاره کند و از یک یا دو تپه بگذرد، به تعدادِ جای پاها و فضولاتی که برجا می‌گذارد، به صاحبش، اجر و پاداش می رسد؛ و چنان‌چه از نهری بگذرد و آب بخورد، حتی اگر صاحبش قصد آب دادن آن‌را نداشته باشد، الله متعال به‌اندازه‌ی آبی که این اسب نوشیده است، براي صاحبش، اجر و پاداش منظور می‌فرماید».

گفته شد: ای رسول‌خدا! حُکم الاغ‌ها چیست؟ فرمود: «در این‌باره‌ چیزی بر من نازل نشده است؛ جز این آیه‌ی کم‌نظیر و جامع که: ﴿فَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٍ خَيۡرٗا يَرَهُۥ ٧ وَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ شَرّٗا يَرَهُۥ ٨﴾.([[254]](#footnote-254))

**شرح**

مؤلف/ این حدیث را در باب تأکید بر وجوب زکات و بیان فضیلت آن آورده است؛ حدیثی طولانی که مسلم/ از ابوهریره روایت کرده است. پیامبر در این حدیث از دارنده‌ی طلا و نقره، و نیز صاحب شتر، گاو و گوسفند و هم‌چنین مالکِ اسب و الاغ سخن به میان آورده و حُکم هر یک از این اموال را بیان فرموده است. آری؛ پیامبر این‌گونه بود که مسایل را به‌روشنی برای مردم بیان می‌نمود و در حالی امتش را ترک گفت که الله به‌وسیله‌ی او دین را کامل گردانید و نعمتش را بر مؤمنان تمام فرمود. رسول‌الله در این حدیث فرموده است: «هر صاحبِ طلا و نقره‌ای که زکاتِ آن‌را ندهد، روز رستاخیز طلا و نقره‌اش به ورق‌هایی از آتش، تبدیل می‌شود و این ورق‌ها را در آتش دوزخ، داغ می‌کنند و سپس با آن، پهلوها، پیشانی و پُشت آن‌شخص را داغ می‌نهند و آن‌گاه که این ورق‌ها سرد شود، دوباره داغ می‌گردد و این عذاب برای آن شخص در روزی که مقدارش به‌اندازه‌ی پنجاه‌هزار سال است، ادامه دارد تا آن‌که در میان بندگان، حُکم می‌شود و سپس مسیرِ آن فرد به‌سوی بهشت یا به‌سوی دوزخ، مشخص می‌گردد».

زکات در عينِ طلا و نقره، واجب است و فرقی نمی‌کند که انسان، آن‌را برای نفقه یا ازدواج یا خرید خانه‌ای که به آن نیاز دارد یا برای خریداریِ ماشینِ سواری‌اش پس‌انداز کند یا برای ثروت‌اندوزی و افزایش مال و ثروتِ خود؛ در هر حال، زکات در عینِ طلا و نقره، واجب می‌باشد؛ حتی در طلا و نقره‌ای که زن به‌عنوان زیورآلات استفاده می‌کند. البته ناگفته نماند که وجوب زکات در عینِ طلا و نقره، در صورتی‌ست که به حدّ نصاب برسد؛ نصاب طلا 5/85 گرم است و نصابِ نقره، 595 گرم. لذا اگر کسی، این مقدار طلا یا نقره داشته باشد، زکات بر او واجب است و اگر زکاتش را ندهد، به‌فرموده‌ی پیامبر: «روز رستاخیز طلا و نقره‌اش به ورق‌هایی از آتش، تبدیل می‌شود». ورق‌هایی آتشین که در آتش دوزخ گداخته می‌گردد. - پناه بر الله- آتش دوزخ، شصت و نُه بار داغ‌تر از آتش دنیاست. الله همه‌ی ما را در پناه خویش قرار دهد. خلاصه این‌که اگر کسی دارای نصاب طلا و نقره باشد و زکاتش را ندهد، «روز رستاخیز طلا و نقره‌اش به ورق‌هایی از آتش، تبدیل می‌شود که در آتش دوزخ گداخته می‌گردد و آن‌گاه با این ورق‌های آتشین و گداخته، پهلوها، پیشانی و پُشت آن‌شخص را داغ می‌نهند و آن‌گاه که این ورق‌ها سرد شود، دوباره داغ می‌گردد و این عذاب برای آن شخص در روزی که مقدارش به‌اندازه‌ی پنجاه‌هزار سال است، ادامه دارد»؛ این عذاب، یک ساعت یا دو ساعت یا یک ماه و دو ماه و حتی یک سال و دو سال طول نمی‌کشد؛ بلکه پنجاه‌هزار سال ادامه می‌یابد و تکرار می‌شود «تا آن‌که در میان بندگان، حُکم مي‌گردد و سپس انسان مسیرِ خود را به‌سوی بهشت یا به‌سوی دوزخ مشاهده مي‌كند».

لذا این حدیث، تفسیری بر این فرموده‌ی الله متعال است که می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ يَكۡنِزُونَ ٱلذَّهَبَ وَٱلۡفِضَّةَ وَلَا يُنفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَبَشِّرۡهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٖ ٣٤﴾ [التوبة: ٣٤]

و به کسانی که طلا و نقره ذخیره می‌سازند و آن را در راه الله انفاق نمی­کنند، نوید عذابی دردناک بده.

لذا در این آیه، منظور از کسانی که طلا و نقره ذخیره می‌سازند، کسانی هستند که زکاتش را نمی‌دهند؛ چنان‌که علمای صحابه و تابعیین# و علمای پس از ایشان، این آیه را این‌گونه تفسیر نموده‌اند و مال و ثروتی را که زکاتش ادا نمی‌شود، «کنز» نامیده‌اند؛ حتی اگر روی قله‌ی کوه و نمایان باشد. [در زبان عربی به گنجِ پنهان، «کنز» گفته می‌شود]؛ ولی ثروتی که زکاتش ادا می‌شود، حتی اگر در دلِ زمین باشد، کنز نیست و وبال صاحبش نخواهد بود. الله متعال می‌فرماید:

﴿يَوۡمَ يُحۡمَىٰ عَلَيۡهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكۡوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمۡ وَجُنُوبُهُمۡ وَظُهُورُهُمۡۖ هَٰذَا مَا كَنَزۡتُمۡ لِأَنفُسِكُمۡ فَذُوقُواْ مَا كُنتُمۡ تَكۡنِزُونَ ٣٥﴾ [التوبة: ٣٥]

روزی که اندوخته­هایشان را در آتش دوزخ بگدازند و با آن پیشانی، و پهلو و پشتشان را داغ کنند؛ (به آنان گفته می‌شود:) این، همان گنجی‌ست که برای خویش اندوختید. پس سزای زراندوزی خود را بچشید.

لذا افراد زراندوزی که زکات اموالشان را نمی‌دهند، دو عذاب خواهند داشت: یکی عذابِ جسمی و دیگری، عذابِ روحی؛ بدین‌سان که در آخرت، علاوه بر شكنجه‌ي جسمی، به‌خاطر زراندوزیِ خویش، توبیخ و سرزنش نیز می‌شنود. پس در آن هنگام، چه حالی خواهند داشت؟ روشن است که وقتی به آنان گفته می‌شود: «این، همان گنجی‌ست که برای خویش اندوختید»، افزون بر این‌که در عذابی جسمی به‌سر می‌برند، از لحاظ روحی نیز آزار می‌بینند. پناه بر الله.

پولِ نقد که جای‌گزینِ طلا و نقره شده است نیز همین حُکم را دارد؛ یعنی کسی که معادل قیمت طلا یا نقره‌ی مذکور، پول نقد دارد، صاحبِ نصاب زکات است و زکات، بر او واجب می‌باشد. امروزه در چرخه‌ی اقتصادی و معاملات مردم در همه‌ی کشورها، پولِ نقد جای‌گزینِ طلا و نقره شده است؛ از این‌رو پول‌های رایجِ امروزی، حُکم طلا و نقره را دارد. می‌دانید که قیمتِ طلا و نقره در بازار، بالا و پایین می‌شود؛ لذا کسی که زکات بر او واجب است، باید قیمت طلا و نقره را بسنجد و رُبعِ عُشر، زکات بدهد؛ زیرا مقدارِ زکات، رُبعِ عُشر [=یک‌چهلم یا 5/2%] می‌باشد.

پیامبر سپس حُکم شتر و گاو و گوسفند را بیان فرمود و یکی از حقوق مربوط به شترها را دوشیدنِ آن‌ها در محلّ آبشخور و بخشیدن بخشی از شیرشان را به حاضران برشمرد؛ زیرا شترها، شیرِ فراوانی دارند و وقتی آب می‌خورند، زمانِ مناسبی برای دوشیدنِ آن‌هاست و باید بخشی از شیرِ آن‌ها را در میان فقیران توزیع کرد؛ این، یکی از حقوق مربوط به شترهاست.

سپس پیامبر حُکم اسب‌ و انواعِ آن‌را بیان فرمود: اسبی که برای صاحب، وبال و مایه‌ی گناه است؛ اسبی که وسیله‌ی آسایش و رفع نیاز است؛ و اسبی که برای صاحبش اجر و ثواب در پی دارد.

و درباره‌ی حُکم الاغ‌ها فرمود: «در این‌باره‌ چیزی بر من نازل نشده است؛ جز این آیه‌ی کم‌نظیر و جامع که: ﴿فَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٍ خَيۡرٗا يَرَهُۥ ٧ وَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ شَرّٗا يَرَهُۥ ٨﴾ یعنی: «پس هر کس هم‌وزن ذره‌ای نیکی کند، آن‌را می‌بیند و هرکه هم‌وزن ذره‌ای بدی نماید، آن‌را می‌بیند». لذا استفاده‌ی درست از الاغ یا استفاده از آن در راه درست، نیکی‌ست و استفاده‌ی نادرست از الاغ یا استفاده از آن در راه نادرست، بدی‌ست. والله اعلم.

\*\*\*

217- باب: واجب بودن روزه‌ی رمضان و بیان فضیلت روزه و مسایل مربوط به آن

الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ ١٨٣﴾ [البقرة: ١٨٣]

ای کسانی که ایمان آورده­اید! روزه بر شما فرض شده، چنان‌که بر کسانی که پیش از شما بودند، فرض شده بود؛ برای این‌که تقوا پیشه کنید.

تا آن‌جا که می‌فرماید:

﴿شَهۡرُ رَمَضَانَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ فِيهِ ٱلۡقُرۡءَانُ هُدٗى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَٰتٖ مِّنَ ٱلۡهُدَىٰ وَٱلۡفُرۡقَانِۚ فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ ٱلشَّهۡرَ فَلۡيَصُمۡهُۖ وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوۡ عَلَىٰ سَفَرٖ فَعِدَّةٞ مِّنۡ أَيَّامٍ أُخَرَ﴾ [البقرة: ١٨٥]

ماه رمضان، ماهی‌ست که در آن قرآن به عنوان راهنمای مردم و نشانه‏های هدایت و جداکننده­ی حق و باطل نازل شده است. کسی که ماه رمضان را دریابد، باید آن را روزه بگیرد و هرکس مریض یا مسافر باشد، باید به تعداد روزهای فوت‌شده در سایر ایام روزه بدارد.

**شرح**

مؤلف/ در کتابش «ریاض‌الصالحین» پس از پرداختن به موضوع زکات، بابی درباره‌ی وجوب روزه‌ی رمضان و بیان فضیلتِ آن گشوده است؛ زیرا این، همان ترتیبی‌ست که در حدیث عمر بن خطاب آمده است؛ همان حدیثی که جبرئیل در سیمای مردی سفید‌پوش و ناشناس نزد پیامبر آمد و از ایشان درباره‌ی اسلام، ایمان، احسان، و قیامت و نشانه‌های آن پرسید.

**روزه‌ی رمضان،** همان عبادت و بندگیِ الله متعال از طریق ترکِ خوردن و آشامیدن و هم‌بستری‌ در فاصله‌ی طلوع فجر تا غروب خورشید است؛ بدین‌سان که انسان برای عبادتِ الله موارد یادشده را ترک کند؛ یعنی ترک این چیزها از روی عادت یا به‌قصدِ تن‌درستی نباشد و انسان این کارها را به‌قصد فرمان‌برداری از الله متعال و عبادت و پرستشِ او واگذارد و در طول روزهای رمضان، یعنی از زمان رؤیت هلال رمضان تا هنگامِ مشاهده‌ی هلال شوال، همه روزه در فاصله‌ی طلوع فجر تا غروب خورشید، از خوردن و آشامیدن و هم‌بستری با همسرش و از آن‌چه که روزه را باطل کند، بپرهیزد.

اهمیت و جایگاه روزه در اسلام، این است که یکی از ارکان این آیین به‌شمار می‌آید و به‌اجماع مسلمانان و بر اساس دلایل و داده‌های روشنِ کتاب و سنت، فرض می‌باشد.

سپس مؤلف/ آیاتی از قرآن کریم را در این‌باره ذکر کرده است؛ این‌که الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ ١٨٣﴾ [البقرة: ١٨٣]

ای کسانی که ایمان آورده­اید! روزه بر شما فرض شده است، چنان‌که بر کسانی که پیش از شما بودند، فرض شده بود؛ برای این‌که تقوا پیشه کنید.

الله متعال، این حُکم را خطاب به مؤمنان، بیان فرموده است؛ زیرا روزه، یکی از مقتضیاتِ ایمان می‌باشد و ایمانِ مسلمان با روزه‌ی رمضان، کامل می‌گردد و ترکِ روزه، سبب نقصِ ایمان است.

علما اختلاف نظر دارند که آیا اگر کسی روزه را از روی سستی و تنبلی ترک کند، کافر است یا خیر؟ دیدگاه صحیح، این است که چنین کسی، کافر نیست و انسان به‌خاطر ترکِ ارکانِ اسلام- به‌جز شهادتین و نماز- کافر نمی‌شود.

الله متعال در این آیه بیان فرموده است که روزه بر امت‌های گذشته نیز فرض شده بود؛ اما درباره‌ی نماز، چنین چیزی نفرمود؛ زیرا روزه با سختی و مشقت و ترکِ علایق همراه است؛ به‌ویژه در روزهای گرم و طولانی. از این‌رو الله متعال بیان فرمود که روزه بر امت‌های گذشته نیز فرض شده بود تا دانستنِ این موضوع، برای ما تسلی‌بخش باشد؛ زیرا وقتی انسان بداند که دیگران نیز سختی و مشقتی دارند، تحمل سختی برای او آسان‌تر می‌شود. هم‌چنین الله متعال این خبر را از آن جهت به ما گفت که برای ما بیان کند او، امتیازات و الطاف ویژه‌ای به ما عنایت فرموده است؛ هم‌چنان‌که به امت‌های گذشته نیز امتیازات و فضایلی عنایت فرمود.

﴿لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ ١٨٣﴾ «برای این‌که تقوا پیشه کنید»؛ زیرا روزه، سپری در برابر گناهان است و انسان را از آتش دوزخ محافظت می‌کند و «کسی که از روی ایمان و امید به اجر و ثواب الاهی روزه بگیرد، گناهان گذشته‌اش آمرزیده می‌شود». لذا حکمتِ وجوب روزه، این است که روزه‌دار، تقوا و پرهیزگاری پیشه سازد. فرموده‌ی رسول‌الله نیز این حکمت را تأیید می‌کند؛ چنان‌که آن بزرگوار فرموده است: «مَنْ لَمْ يَدَعْ قَوْلَ الزُّورِ وَالْعَمَلَ بِهِ فَلَيْسَ لِلَّهِ حَاجَةٌ فِي أَنْ يَدَعَ طَعَامَهُ وَشَرَابَهُ»؛([[255]](#footnote-255)) یعنی: «کسی که دروغ‌گویی و عمل به مقتضای آن‌را ترک نکند، الله متعال نیازی ندارد که خوردن و آشامیدنش را ترک نماید»؛ زیرا الله متعال با فرمانِ ترکِ علایق و نیازها، خواهان عذاب دادنِ بندگانش نیست؛ بلکه او می‌خواهد که بندگانش دروغ‌گویی و رفتار و کردارِ دروغین و جاهلانه را ترک کنند.

﴿ أَيَّامٗا مَّعۡدُودَٰتٖ﴾ یعنی: «روزه گرفتن در روزهای مشخصی بر شما فرض شده است». الله متعال، این را از آن جهت بیان فرمود که روشن شود روزه گرفتن، فقط در چندِ روزِ مشخص است؛ نه در چند ماه یا چند سال؛ به‌عبارت دیگر: زمانِ روزه، طولانی نیست و فقط در چند روزِ مشخص می‌باشد.

﴿ أَيَّامٗا مَّعۡدُودَٰتٖۚ فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوۡ عَلَىٰ سَفَرٖ فَعِدَّةٞ مِّنۡ أَيَّامٍ أُخَرَ﴾

یعنی: «هرکس از شما بیمار و یا در سفر بود، به‌تعداد روزهای فوت‌شده در سایر ایام روزه بگیرد». این هم بیان‌گر اندک بودنِ روزهایی‌ست که انسان، باید روزه بگیرد و چنان‌چه به سببِ بیماری یا سفر، روزه گرفتن بر او دشوار بود، به‌تعداد روزهایی که از ایام مشخص‌شده از دست می‌دهد، در سایر روزها روزه بگیرد. ﴿وَعَلَى ٱلَّذِينَ يُطِيقُونَهُۥ فِدۡيَةٞ طَعَامُ مِسۡكِينٖۖ فَمَن تَطَوَّعَ خَيۡرٗا فَهُوَ خَيۡرٞ لَّهُۥۚ0﴾ «و کسانی که توانایی روزه گرفتن ندارند» و در حالی‌که مقیم‌اند، «باید به کفّاره‌ی هر روز به یک مسکین غذا دهند». این، در ابتدای امر بود؛ یعنی ابتدا که الله متعال روزه را فرض فرمود، به کسانی که تواناییِ روزه گرفتن را نداشتند، دستور داد که به کفاره‌ی هر روز، به یک مسکین غذا دهند و بدین‌سان الله متعال در ابتدای امر به مردم اختیار داد که از دو گزینه‌ی روزه گرفتن یا غذا دادن به یک مسکین به‌ازای هر روز، هر کدام را که می‌خواهند، انتخاب کنند و سپس در آیه‌ی بعدی، روزه، لازم و مقرر گردید. ﴿وَأَن تَصُومُواْ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ١٨٤﴾ [البقرة: ١٨٤]

یعنی: اگر بدانید و درک کنید، به‌قطع روزه گرفتن برای شما بهتر است.

روزه گرفتن برای بسیاری از مردم، از غذا دادن به بینوایان دشوارتر است؛ از این‌رو روزه گرفتن، بر غذا دادن به مستمندان و بینوایان برتری دارد. وقتی انسان به فرمان اللهِ متعال عبادت یا عملی را انجام می‌دهد که با سختی و مشقت همراه است، اجر و ثوابش نیز بیش‌تر می‌باشد؛ مانندِ کسی که از مسجد دور است و نسبت به کسی که به مسجد، نزدیک است، اجر و ثواب بیش‌تری می‌یابد؛ زیرا گام‌های بیش‌تری به‌سوی مسجد برمی‌دارد و عملِ بیش‌تری انجام می‌دهد. البته این، بدین معنا نیست که انسان در انجام عبادت‌هایی که الله برای او آسان گردانیده است، خودش را به زحمت بیندازد یا در پیِ سخت‌گیری بر خود باشد. این، یعنی سخت‌گیریِ بی‌مورد در دین؛ ولی اگر الله متعال تو را به کاری مکلّف فرموده است که برایت دشوار می‌باشد، انجامِ آن عمل برایت اجر و ثواب بیش‌تری دارد؛ اما این‌که خودت روش‌ها و گزینه‌های دشوار را برای انجام یک عبادت، انتخاب کنی، کارِ پسندیده‌ای نیست؛ مانند برخی از افرادِ ناآگاه که در زمستانِ سرد به‌رغم دست‌رسی به آب گرم، با آب سرد وضو می‌گیرند و این کار را بدین‌سان توجیه می‌کنند که کامل کردن وضو در سختی‌ها، باعث رفع درجات و بخشش گناهان است. آری؛ شکی نیست که کامل کردن وضو در سختی‌ها چنین فضایلی دارد، اما منظورِ رسول‌خدا از فضایل، این بوده است که اگر انسان از سرِ ناچاری و عدم دست‌رسی به آب گرم، با آب سرد وضو بگیرد، اجر و ثواب بیش‌تری به او می‌رسد؛ نه این‌که به‌عمد آب گرم را ترک کند و به‌سراغ آب سرد برود؛ بلکه باید از نعمتِ الله استفاده کرد و این، به‌مراتب بهتر است.

﴿فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوۡ عَلَىٰ سَفَرٖ فَعِدَّةٞ مِّنۡ أَيَّامٍ أُخَرَۚ﴾ یعنی: «هرکس از شما بیمار و یا در سفر بود، به‌تعداد روزهای فوت‌شده در سایر ایام روزه بگیرد». گفتنی‌ست: بیماری بر سه نوع می‌باشد:

1. بیماریِ مزمنی که امیدی به بهبودِ آن نیست و همواره ادامه دارد؛ در چنین وضعیتی، روزه بر بیمار واجب نیست؛ بلکه باید به کفاره‌ی هر روز، به یک مسکین غذا دهد. زیرا چنین بیماری، حُکم سال‌خورده‌ی ناتوان و فرتوتی را دارد که امیدی به رفع عجز و ناتوانیِ او نیست.
2. نوع دوم: بیماری یا مرضی‌ست که روزه گرفتن برای شخص، زیان دارد و بیمِ آن می‌رود که با روزه گرفتن، هلاک شود؛ مانند بیماری‌هایی که انسان از نوشیدنِ آب بی‌نیاز نیست؛ مثلِ برخی از انواع دیابت و امثالِ آن، که روزه گرفتن بر چنین کسانی حرام است؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَنفُسَكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِكُمۡ رَحِيمٗا ٢٩﴾ [النساء : ٢٩]

و خویشتن را نکشید. به‌درستی که الله به شما مهرورز است.

1. نوع سوم: بیماری یا مرضی‌ست که روزه گرفتن را دشوارتر می‌گرداند؛ اما ضرری ندارد. در این حالت بهتر است که انسان روزه نگیرد؛ بلکه پس از این‌که بهبود یافت، به‌تعداد روزهای از دست‌رفته روزه بگیرد. اما هنگام ابتلا به بیماری‌هایی مانند چشم‌درد معمولی یا دندان‌دردِ ساده، جایز نیست که انسان روزه‌اش را بخورد؛ زیرا حکمتِ رخصت، رفع سختی و مشقت است و در چنین مواردی، روزه گرفتن به‌طور مطلق دشوار نیست؛ از این‌رو خوردنِ روزه جایز نمی‌باشد. هم‌چنین اصل بر وجوب روزه در وقتِ آن است؛ مگر این‌که دلیلِ واضح و روشنی وجود داشته باشد که خوردن روزه را برای انسان، روا و مباح بگرداند؛ در این‌صورت انسان می‌تواند روزه اش را بخورد، اما باید قضایِ آن‌را ادا کند.

سفر نیز مانند روزه بر سه نوع است:

سفری که اگر انسان روزه بگیرد، سختیِ سفرش دوچندان می‌شود و روزه گرفتن برای او ضرر دارد؛ مانندِ سفر در روزهای گرم و طولانیِ تابستان. لذا اگر کسی در چنین شرایطی روزه بگیرد، گنهکار است؛ زیرا باری مردم با پیامبر در سفر بودند و روزه داشتند. به پیامبر از سختیِ روزه در سفر شکایت کردند؛ از این‌رو پیامبر در حضورِ اصحاب# آب نوشید تا آن‌ها نیز با خیالِ آسوده، افطار کنند و بدانند که در چنین شرایطی، شکستنِ روزه ایرادی ندارد؛ و این ماجرا، پس از عصر بود. ولی برخی از مردم روزه‌ی خود را نشکستند. پیامبر که از این موضوع اطلاع یافت، فرمود: «أُولَئِكَ الْعُصَاةُ أُولَئِكَ الْعُصَاةُ»؛([[256]](#footnote-256)) یعنی: «آن‌ها نافرمان هستند؛ آن‌ها نافرمان هستند».

نوع دوم: سفری‌ست که گرچه روزه گرفتن را برای انسان دشواتر می‌کند، اما سختی‌اش قابل تحمل است؛ در این حالت، روزه گرفتن کراهت دارد و عملِ نیکی به‌شمار نمی‌آید؛ زیرا باری پیامبر در سفر بود؛ دید که مردم ازدحام نموده و شخصی را زیرِ سایه گرفته‌اند. پرسید: «این مرد را چه شده است؟» گفتند: روزه است. فرمود: «لَيْسَ مِنَ الْبِرِّ الصَّوْمُ فِي السَّفَرِ»؛([[257]](#footnote-257)) یعنی: «روزه گرفتن در سفر، عمل نیکی محسوب نمی‌شود».

نوع سوم: سفری‌ست که هیچ تأثیری بر روزه‌ی انسان ندارد؛ یعنی روز، کوتاه است و هوا، سرد. علما درباره‌ی چنین حالتی اختلاف نظر دارند که روزه گرفتن بهتر است یا روزه نگرفتن یا این‌که اختیار با خودِ انسان می‌باشد؟ دیدگاه صحیح، این است که روزه گرفتن، بهتر می‌باشد؛ زیرا به‌پیروی از سنت رسول‌الله نزدیک‌تر می‌باشد و برای انسان آسان‌تر از این است که خواسته باشد پس از سفر، قضای آن‌را به‌جا بیاورد و نیز تکلیف، هرچه زودتر از گردنِ انسان برداشته می‌شود. هم‌چنین انسان در وقتِ آن، یعنی در ماه رمضان روزه گرفته است. بنا بر چهار دلیلِ یادشده، روزه گرفتن در چنین سفری، بهتر است. ابودرداء می‌گوید: در گرمایی شدید، با رسول‌الله در سفری بودیم؛ مردم از شدت گرما، دستانشان را روی سر خویش می‌گذاشتند و از میانِ ما، کسی جز رسول‌الله و عبدالله بن رواحه روزه نداشت.([[258]](#footnote-258))

این، حُکم روزه در سفر است و سفر، مفهومی عام و فراگیر دارد و شاملِ مسافر حج و عمره و افرادِ دائم‌السفر نیز می‌شود؛ هم‌چنان‌که سفرهای اتفاقی یا مقطعی را نیز دربرمی‌گیرد. لذا رانندگان کامیون‌ها می‌توانند با توجه به شرایطی که ذکر شد، روزه نگیرند؛ زیرا جایی برای زندگی و اقامت دارند که به آن‌جا بازمی‌گردند و هرکس اقامت‌گاه خود را ترک کند، مسافر به‌شمار می‌آید. اما این‌ها که دائم‌السفر هستند، چه زمانی روزه بگیرند؟ می‌گوییم: در زمستان یا هنگامی‌که به محل اقامت خود باز می‌گردند.

\*\*\*

در باب پیشین احادیثی مرتبط با این باب، گذشت.

1223- وعن أَبي هريرةً قال: قَالَ رسول الله: «قَالَ اللهُ: كُلُّ عَمَلِ ابْنِ آدَمَ لَهُ إِلاَّ الصِّيَام، فَإنَّهُ لِي وَأنَا أجْزِي بِهِ، وَالصِّيَامُ جُنَّةٌ، فَإذَا كَانَ يَومُ صَوْمِ أحَدِكُمْ فَلا يَرْفُثْ وَلا يَصْخَبْ فإنْ سَابَّهُ أحَدٌ أَوْ قَاتَلَهُ فَلْيَقُلْ: إنِّي صَائِمٌ. وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَخُلُوفُ فَمِ الصَّائِمِ أطْيَبُ عِنْدَ اللهِ مِنْ رِيحِ المِسْكِ. لِلصَّائِمِ فَرْحَتَانِ يَفْرَحُهُمَا: إِذَا أفْطَرَ فَرِحَ بِفِطْرِهِ، وَإذَا لَقِيَ رَبَّهُ فَرِحَ بِصَوْمِهِ». [متفق علیه؛ این، لفظ بخاری‌ست.]([[259]](#footnote-259))

وفي روايةٍ لَهُ: «يَتْرُكُ طَعَامَهُ، وَشَرَابَهُ، وَشَهْوَتَهُ مِنْ أجْلِي، الصِّيَامُ لِي وَأنَا أجْزِي بِهِ، وَالحَسَنَةُ بِعَشْرِ أمْثَإلها».

وِفِي روايةٍ لمسلمٍ: «كُلُّ عَمَلِ ابْنِ آدَمَ يُضاعَفُ، الحسنةُ بِعَشْرِ أمْثَإلها إِلَى سَبْعِ مِئَةِ ضِعْفٍ. قَالَ الله تَعَالَى: إِلاَّ الصَّوْمَ فَإنَّهُ لِي وَأنَا أجْزِي بِهِ؛ يَدَعُ شَهْوَتَهُ وَطَعَامَهُ مِنْ أجْلِي. للصَّائِمِ فَرْحَتَانِ: فَرْحَةٌ عِنْدَ فِطْرِهِ، وَفَرْحَةٌ عِنْدَ لِقَاءِ رَبِّهِ. وَلَخُلُوفُ فِيهِ أطْيَبُ عِنْدَ اللهِ مِنْ رِيحِ المِسْكِ».

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «الله می‌فرماید: هر عملِ آدمی‌زاد برای خودش می‌باشد، جز روزه که از آنِ من است و من خودم پاداش آن‌را می‌دهم. و روزه، سپر(ی در برابر آتش دوزخ) است؛ پس هرگاه یکی از شما روزه بود، نباید ناسزا بگوید یا بر کسی فریاد بزند و اگر کسی به او دشنام داد یا با او درگیر شد، در جوابش بگوید: من روزه هستم. سوگند به ذاتی که جانِ محمد در دست اوست، بوی دهان روزه‌دار نزد الله از بوی مشک نیز خوش‌تر است. روزه‌دار دوبار خوشحال می‌شود: آن‌گاه که افطار می‌کند، به‌خاطرِ افطارش خوشحال می‌گردد و آن‌گاه که پروردگارش را ملاقات می‌نماید، از بابت روزه‌اش شادمان می‌شود».

و در روایتی از بخاری آمده است: «خوردنی، نوشیدنی و شهوتش را به‌خاطرِ من ترک می‌کند؛ روزه، ویژه‌ی من است و من خودم پاداش آن‌را می‌دهم و پاداش هر نیکی، ده برابر می‌باشد».

و در روایت مسلم آمده است: «هر عملِ انسان چند برابر می‌گردد و پاداش هر عمل نیکی، از ده تا هفتصد برابر افزایش می‌یابد. الله متعال می‌فرماید: مگر روزه که ویژه‌ی من است و من خودم پاداشِ آن‌را می‌دهم. بنده‌ام، شهوت و خوراکش را به‌خاطر من ترک می‌کند. روزه‌دار دو بار شادمان می‌شود: یک‌بار هنگامی که افطار می‌کند و دیگری، هنگامی‌که با پروردگارش ملاقات می‌نماید. و بوی دهان روزه‌دار نزد الله از بوی مشک نیز خوش‌تر است».

**شرح**

مؤلف/ پس از ذکر آیاتی درباره‌ی وجوب روزه، این حدیث را آورده است که حاوی مطالب و نکاتی ارزنده می‌باشد؛ از جمله این‌که:

1. الله متعال، روزه را ویژه‌ی خود قرار داده است و سایر اعمال، از آنِ آدمی‌زاد است. چنان‌که الله متعال می‌فرماید: «هر عملِ آدمی‌زاد برای خودش می‌باشد، جز روزه که از آنِ من است»؛ یعنی روزه از میان اعمالِ انسان، ویژه‌ی الله متعال می‌باشد؛ زیرا به‌طور مطلق برترین عبادت، و رازی میان بنده و پروردگارِ اوست؛ چون به‌رغمِ این‌که انسان در میان جمع باشد، مردم نمی‌فهمند که آیا انسان روزه است یا خیر و نیتش نیز پوشیده می‌باشد؛ از این‌رو به اخلاص نزدیک‌تر است اما گفته‌اند: معنایش این است که الله متعال روز رستاخیز به دادخواهی‌ها و حقوقی که مردم بر یک‌دیگر دارند، رسیدگی می‌فرماید و حقّ هر صاحب حقّی را از روی اعمال نیکِ طرف مقابل می‌دهد؛ اما برای دادن حقّ حق‌دار، از روزه‌ی طرفِ مقابلِ او هیچ چیزی نمی‌گیرد؛ زیرا روزه از آنِ الله می‌باشد و از این بابت به خودِ شخص تعلق ندارد. به گمانم، این معنای خوب و جالبی‌ست که پاداش روزه برای خودِ روزه‌دار منظور می‌گردد و از آن برای ادای حقوقِ دادخواهان و حق‌دارانِ وی، گرفته نمی‌شود.
2. عملِ نیکِ انسان ده تا هفتصد برابر می‌شود؛ مگر روزه که پاداشِ آن، بی‌شمار افزایش می‌یابد. علما گفته‌اند: سببش، این است که در روزه، هر سه نوع صبر وجود دارد: صبر و پایداری بر اطاعت و بندگیِ الله، صبر و خویشتن‌داری در برابر معصیت و نافرمانی از الله، و صبر و شکیبایی بر تقدیر الاهی.

صبر و پایداری بر اطاعتِ الله این است که انسان، با توجه به این‌که روزه را فرمان الاهی می‌داند، برای فرمان‌برداری از الله متعال، سختی و دشواریِ روزه را تحمل می‌کند. این تحمل به‌خاطر الله متعال است و آن‌چه برای او ناخوشایند می‌باشد، سختیِ روزه است، نه این‌که اصلِ روزه را ناخوش بداند؛ زیرا اگر کسی روزه را از آن جهت که الله متعال آن‌را فرض فرموده است، ناگوار بداند، عملش تباه و برباد می‌شود؛ اما طبیعی‌ست که سختي و مشقتِ روزه برای انسان، ناگوار و دشوار مي باشد. لذا انسان این سختی را به‌خاطرِ الله تحمل می‌کند و خوردن و آشامیدن وشهوت خویش را مطابق فرمان الاهی ترک می‌گوید؛ و این، معنای صبر و پایداری بر فرمان الاهی‌ست. چنان‌که الله متعال در حدیث قدسی می‌فرماید: «(بنده‌ام) خوردنی، نوشیدنی و شهوتش را به‌خاطرِ من ترک می‌کند».

نوع دوم صبر، خویشتن‌داری در برابر نافرمانی از الله متعال است. این نوع صبر نیز در روزه‌دار تحقق می‌یابد؛ زیرا خودش را از نافرمانی الله متعال باز می‌دارد و از دروغ‌گویی، کار بیهوده و بی‌خردانه و دیگر کارهای حرام می‌پرهیزد.

نوع سوم صبر، شکیبایی بر تقدیر الاهی‌ست؛ زیرا انسانِ روزه‌دار به‌ویژه در روزهای گرم و طولانیِ تابستان، به خستگی، تشنگی و گرسنگی و امثالِ آن دچار می‌شود و حتی کلافه و بی‌حوصله می‌گردد؛ اما همه‌ی این‌ها را به‌خاطرِ رضایتِ الله تحمل می‌کند و شکیبایی می‌ورزد.

بدین‌سان روشن شد که روزه، حاوی انواع صبر و بردباری‌ست و از این‌رو اجر و ثواب بی‌شماری دارد؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يُوَفَّى ٱلصَّٰبِرُونَ أَجۡرَهُم بِغَيۡرِ حِسَابٖ ١٠﴾ [الزمر: ١٠]

جز این نیست که بردباران، پاداش خویش را کامل و بدون حساب دریافت می‌کنند.

1. از دیگر نکات ارزنده‌ای که در این حدیث آمده، این است که روزه‌دار دوبار شادمان می‌شود: یکی هنگامی‌که افطار می‌کند و دیگری، زمانی‌که پروردگارش را می‌بیند. شادمانیِ روزه‌دار در هنگام افطار، از دو جهت می‌باشد: از یک‌سو خوشحال است که الله متعال بر او منت نهاده و توفیقش داده است که یکی از فرایض الاهی را ادا كند؛ چه‌بسيار انسان‌هایی که در قبر خویش آرزو می‌کنند که ای کاش یک روز هم که شده، فرصتی برای روزه گرفتن پیدا کنند؛ اما این، آرزویی‌ست که هیچ‌گاه تحقق نمی‌یابد. لذا انسانِ روزه‌دار در هنگام افطار شادمان است که به توفیق الله متعال یکی از فرایض او را به‌جا آورده است. و شادیِ دیگرش، به‌اقتضای طبیعت بشری‌ست؛ یعنی از آن جهت که می‌تواند پس از ممنوعیتی کوتاه مدت، از حلالِ الاهی استفاده کند، شادمان می‌شود. لذا روزه‌دار هنگامِ افطار، از دو جهت خوشحال می‌گردد:

نخست این‌که الله بر او منت گذاشته و توفیقش داده است که یکی از فرایض او را به‌جا بیاورد.

و دوم این‌که الله متعال به او اجازه داده و برایش حلال گردانیده است که نیازهای جسمی و جنسی‌اش را در چارچوب فرمانِ الاهی، پاسخ گوید.

1. اين حدیث، اشاره‌ای به حکمتِ فرض شدن روزه است؛ چنان‌که رسول‌الله فرمود: «هرگاه یکی از شما روزه بود، نباید ناسزا بگوید یا بر کسی فریاد بزند و اگر کسی به او دشنام داد یا با او درگیر شد، در جوابش بگوید: من روزه هستم». یعنی: انسانِ روزه‌دار نباید سخنان معصیت‌بار و گناه‌آلود بگوید؛ بلکه باید متین و باوقار باشد و اگر کسی به او ناسزا گفت، بر سرَش داد و فریاد نزند؛ بلکه به او بگوید: من روزه هستم و بدین‌سان با زبانِ حال به طرفِ مقابلش بفهماند که سکوت من، از سرِ عجز و ناتوانی نیست؛ بلکه می‌توانم جواب دهم؛ اما چون روزه هستم، به حکم الله و رسولش چیزی نمی‌گویم. و بدین‌سان از گستاخیِ بیش‌ترِ وی جلوگیری کند.

هم‌چنین وقتی که انسانِ روزه‌دار در برابر بی‌ادبی یا گستاخیِ دیگران می‌گوید: «من روزه هستم»، این، خود باعث خویشتن‌داری‌ست؛ یعنی گویا انسان به خودش تذکر می‌دهد که نباید جواب دشنام‌دهنده را بدهد و این، یکی از مفاهیم و آموزه‌های ارزشمندِ این حدیث است. از این‌رو هرگاه چشمِ پیامبر به جلوه‌ای از مظاهر زیبا و فریبنده‌ی دنیا می‌افتاد، برای این‌که به آن چیز رغبت پیدا نکند یا نفس آن بزرگوار به آن علاقه‌مند و وابسته نگردد، می‌فرمود: «لَبَّيْكَ إِنَّ الْعَيْشَ عَيْش الآخِرَةِ»؛ یعنی: «پروردگارا! فرمان تو را اجابت می‌کنم؛ به‌یقین زندگی خوب و ماندگار، تنها زندگی آخرت است». و زندگی دنیا، زوال‌پذیر و فانی‌ست.

این، پاره‌ای از فواید روزه می‌باشد که در حدیث ابوهریره آمده است؛ بخشی از حدیثی که مؤلف/ در این‌جا آورده، حدیثِ قدسی یا الاهی‌ست که پیامبر از الله روایت کرده است و بخشی از آن نیز حدیث نبوی، یعنی سخنِ شخصِ پیامبر می‌باشد.

\*\*\*

1224- وَعَنْهُ: أنَّ رسول الله قَالَ: «مَنْ أنْفَقَ زَوْجَيْنِ في سَبِيلِ اللهِ نُودِيَ مِنْ أبْوَابِ الجَنَّةِ، يَا عَبْدَ اللهِ هَذَا خَيرٌ، فَمَنْ كَانَ مِنْ أهْلِ الصَّلاَةِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الصَّلاَةِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أهْلِ الجِهَادِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الجِهَادِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أهْلِ الصِّيَامِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الرَّيَّانِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أهْلِ الصَّدَقَةِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الصَّدَقَةِ». قَالَ أَبُو بَكْرٍ: بِأبي أنْتَ وَأُمِّي يَا رسولَ اللهِ! مَا عَلَى مَنْ دُعِيَ مِنْ تِلْكَ الأَبْوَابِ مِنْ ضَرورةٍ، فهل يُدْعى أحَدٌ مِنْ تِلْكَ الأبوَابِ كُلِّهَا؟ فَقَالَ: «نَعَمْ، وَأرْجُو أنْ تَكُونَ مِنْهُمْ». [متفقٌ عليه]([[260]](#footnote-260))

**ترجمه:** ابوهريره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکس، يك جفت از يك چیز (مانند دو درهم یا دو اسب یا دو شتر و امثالِ آن) انفاق کند، از دروازه های بهشت ندا داده می‌شود: ای بنده‌ی الله! اين، نتیجه‌ی کار خیر است. هرکه اهل نماز باشد، از دروازه‌ی نماز، و هرکس اهل صدقه باشد، از دروازه‌ی صدقه و هرکس اهل جهاد باشد، از دروازه‌ی جهاد و هرکس، اهل روزه باشد، از دروازه‌ی «ریان» (به سوی بهشت) فرا خوانده می‌شود». ابوبکر عرض كرد: «ای رسول‌خدا! پدر و مادرم فدایت؛ کسی كه او را از یک دروازه صدا بزنند، مشكلي ندارد (و روشن است كه به بهشت مي‌رود)؛ اما آیا کسی هست که او را از همه‌ی دروازه‌ها صدا بزنند؟» فرمود: «آری؛ و امیدوارم که تو، یکی از آن‌ها باشی».

1225- وعن سهل بن سعدٍ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «إنَّ في الجَنَّةِ بَاباً يُقَالُ لَهُ: الرَّيَّانُ، يَدْخُلُ مِنْهُ الصَّائِمُونَ يَومَ القِيَامَةِ، لا يَدْخُلُ مِنْهُ أحدٌ غَيْرُهُمْ، يُقَالُ: أيْنَ الصَّائِمُونَ؟ فَيَقُومُونَ لا يَدخُلُ مِنْهُ أَحَدٌ غَيْرُهُمْ، فَإذَا دَخَلُوا أُغْلِقَ فَلَمْ يَدْخُلْ مِنْهُ أَحَدٌ». [متفقٌ عليه]([[261]](#footnote-261))

**ترجمه:** سهل بن سعد می‌گوید: پیامبر فرمود: «در بهشت دروازه‌ای‌ به نام "ریان" وجود دارد و روز رستاخیز، روزه‌داران از آن وارد بهشت می‌شوند و کسی جز آنان از این دروازه وارد بهشت نمی‌گردد؛ گفته می‌شود: روزه داران کجا هستند؟ پس روزه داران برمی‌خیزند و هیچ کس جز آنان از این دروازه به بهشت نمی‌رود و آن‌گاه که روزه‌داران وارد بهشت می‌شوند، این دروازه بسته می‌گردد و دیگر، کسی از این درب وارد نمی‌شود».

1226- وعن أَبي سعيد الخدري قَالَ: قَالَ رسول الله: «مَا مِنْ عَبْدٍ يَصُومُ يَوْماً في سَبِيلِ اللهِ إِلاَّ بَاعَدَ اللهُ بِذَلِكَ اليَوْمِ وَجْهَهُ عَنِ النَّارِ سَبْعِينَ خَرِيفاً». [متفقٌ عليه]([[262]](#footnote-262))

**ترجمه:** ابوسعيد خدری می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکه یک روز در راهِ الله روزه بگیرد، الله چهره‌ی او را به‌اندازه‌ی مسافت هفتاد سال، از آتش دوزخ دور می‌گرداند».

1227- وعن أَبي هريرةَ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «مَنْ صَامَ رَمَضَانَ إيمَاناً وَاحْتِسَاباً، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ». [متفقٌ عليه]([[263]](#footnote-263))

**ترجمه:** ابوهريره می‌گوید: پیامبر فرمود: «هركس، از روی ایمان و امید به اجر و ثواب، ماه رمضان را روزه بگیرد، گناهان گذشته‌اش آمرزیده می‌شود».

**شرح**

احادیثی که مؤلف/ در این بخش از کتابش آورده است، بیان گر فضیلت روزه می‌باشد؛ از جمله حدیث ابوهریره که می‌گوید: «هرکس، يك جفت از يك چیز (مانند دو درهم یا دو اسب یا دو شتر و امثالِ آن) انفاق کند، از دروازه‌های بهشت ندا داده می‌شود: ای بنده‌ی الله! اين، نتیجه‌ی کار خیر است». در این حدیث واژه‌ی «زَوْجَيْنِ» آمده است و منظور از آن، دو نوع انفاق می‌باشد. به عبارت دیگر، «زَوْجَيْنِ» به معنای یک جفت از یک نوع یا از یک دسته کالاست. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَكُنتُمۡ أَزۡوَٰجٗا ثَلَٰثَةٗ ٧﴾ [الواقعة: ٧]

و شما **سه دسته** خواهید بود.

سپس رسول‌الله از دروازه‌های بهشت سخن به میان آورد و فرمود: «از دروازه‌های بهشت ندا داده می‌شود»؛ یعنی: فرشتگان او را صدا می‌زنند و به او می‌گویند: «ای بنده‌ی الله! اين، نتیجه‌ی کار خیر است». این حدیث، بیان‌گر فضیلت انفاق در راه الله متعال می‌باشد و این نکته را بیان می‌دارد که: «هرکس اهل نماز باشد، از دروازه‌ی نماز، و هرکس اهل صدقه باشد، از دروازه‌ی صدقه و هرکس اهل جهاد باشد، از دروازه‌ی جهاد و هرکس، اهل روزه باشد، از دروازه‌ی «ریان» (به سوی بهشت) فرا خوانده می‌شود». ريان، يعني تَر و تازه یا شاداب و پُرآب و نامِ یکی از دروازه‌های بهشت است که ویژه‌ی روزه‌داران می‌باشد و نامش تناسب جالبی با عمل‌کردِ روزه‌داران دارد؛ زیرا روزه‌داران تشنه می‌شوند؛ به‌ویژه در روزهای گرم و طولانیِ تابستان. لذا ریان، نام مناسبی برای دروازه‌ای‌ست که به روزه‌داران اختصاص دارد؛ اهل صدقه، یعنی کسی که زیاد صدقه می‌دهد؛ اهل جهاد، یعنی کسی که زیاد جهاد می‌کند. و اهل روزه، یعنی کسی که زیاد روزه می‌گیرد؛ لذا منظور، این نیست که فقط روزه بگیرد و نماز نخواند؛ زیرا چنین شخصی، کافر است و به دوزخ می‌رود. لذا هر یک از بهشتیان، مطابق وضعیت و عمل‌کردی که در دنیا داشته است، به‌سوی بهشت خوانده می‌شود. گفتنی‌ست: شمارِ در‌های بهشت، هشت دروازه می‌باشد و تعداد درهای دوزخ، هفت درب. الله متعال در قرآن کریم درباره‌ی درهای دوزخ، فرموده است:

﴿لَهَا سَبۡعَةُ أَبۡوَٰبٖ لِّكُلِّ بَابٖ مِّنۡهُمۡ جُزۡءٞ مَّقۡسُومٌ ٤٤﴾ [الحجر: ٤٤]

دوزخ، دارای هفت دروازه است و هر دری، سهم مشخصی از آنان (=پیروان ابلیس) دارد.

و تعداد دروازه‌ی بهشت، در حدیثِ پیامبر بیان شده است.

زمانی‌که پیامبر این حدیث را بیان فرمود، ابوبکر صدیق عرض کرد: «ای رسول‌خدا! پدر و مادرم فدایت؛ کسی كه فرشتگان او را از یک دروازه‌ي بهشت صدا بزنند، مشكلي ندارد و روشن است كه به بهشت مي‌رود؛ اما آیا کسی هست که او را از همه‌ی دروازه‌ها صدا بزنند؟» رسول‌الله فرمود: «آری؛ و امیدوارم که تو، یکی از آن‌ها باشی». لذا ابوبکر از دروازه‌های هشت‌گانه‌ی بهشت به‌سوی آن فرا خوانده می‌شود؛ زیرا به‌سوی کارهای نیک می‌شتافت و پیش‌قراول همه‌ی کارهای نیک بود و از هر کار خیری، سهمی برمی‌گرفت؛ چنان‌که روزی رسول‌الله مردم را به صدقه دادن تشویق نمود؛ عمر از سرِ رقابت و پیشی جستن در انجام کارهای نیک، و نه از روی حسادت، کوشید که در صدقه دادن از ابوبکر صدیق پیشی بگیرد؛ از این‌رو نصف اموالش را نزد رسول‌الله آورد و چون با نیمی از اموالش به حضورِ پیامبر شرف‌یاب شد، مشاهده کرد که ابوبکر صدیق همه‌ی اموالش را نزدِ رسول‌الله آورده است. رسول‌الله از ابوبکر پرسید: برای خانواده‌ات چه گذاشته‌ای؟ و ابوبکر پاسخ داد: الله و رسولش را. عمر همان‌جا اعتراف کرد که هرگز نمی‌توانم از ابوبکر پیشی بگیرم؛ زیرا ابوبکر صدیق پیش‌قراول صحابه# در انجام کارهای نیک بود و ایمانش فراتر از ایمان همه‌ی آنان قرار داشت.

سپس مؤلف احادیث دیگری در فضیلت روزه آورده است؛ از جمله حدیثی بدین مضمون که ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «هركس، از روی ایمان و امید به اجر و ثواب، ماه رمضان را روزه بگیرد، گناهان گذشته‌اش آمرزیده می‌شود».

\*\*\*

1228- وعنه أنَّ رسول الله قَالَ: «إِذَا جَاءَ رَمَضَانُ، فُتِحَتْ أبْوَابُ الجَنَّةِ، وَغُلِّقَتْ أبْوَابُ النَّارِ، وَصُفِّدَتِ الشَّيَاطِينُ». [متفقٌ عليه]([[264]](#footnote-264))

**ترجمه:** ابوهريره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «آن‌گاه که رمضان فرا می‌رسد، دروازه‌های بهشت، گشوده و دروازه‌های دوزخ، بسته می‌گردد و شیطان‌ها به زنجیر کشیده می‌شوند».

1229- وعنه: أنَّ رسول الله قالَ: «صُومُوا لِرُؤْيَتِهِ، وَأفْطِرُوا لِرُؤيَتِهِ، فَإنْ غَبِيَ عَلَيْكُمْ، فَأكمِلُوا عِدَّةَ شَعْبَانَ ثَلاَثِينَ». [متفق علیه؛ این، لفظ بخاری‌ست.]([[265]](#footnote-265))

وفي رواية مُسلِمٍ: «فَإنْ غُمَّ عَلَيْكُمْ فَصُومُوا ثَلاَثِينَ يَوْماً».

**ترجمه:** ابوهريره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «با دیدنِ هلال رمضان، روزه بگیرید و با دیدنِ هلالِ شوال، روزه بگشایید (و عید کنید)؛ و اگر هلال ماه رمضان را ندیدید، شمارِ روزهای شعبان را سی روز در نظر بگیرید».

و در روایت مسلم آمده است: «و اگر ابر، مانع از دیدنِ هلالِ شوال شد، سی روز روزه بگیرید».

**شرح**

نووی/ در باب وجوب روزه‌ی رمضان، حدیثی بدین مضمون آورده است که ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «آن‌گاه که رمضان فرا می‌رسد، دروازه‌های بهشت، گشوده و دروازه‌های دوزخ، بسته می‌گردد و شیطان‌ها به زنجیر کشیده می‌شوند».

این، سه روی‌دادِ مهم در ماه رمضان است:

1. دروازه‌های بهشت گشوده می‌شود؛ این ترغیبی برای کسانی‌ست که این ماه را در نماز، صدقه، ذکر و تلاوت قرآن و دیگر کارهای نیک سپری می‌کنند.
2. دروازه‌ی دوزخ بسته می‌شود؛ و این، به‌خاطر اندک بودن مسلمانانِ نافرمان و معصیت‌کار در ماه رمضان است.
3. شیطان‌ها به بند کشیده می‌شوند؛ یعنی دست و پای شیطان‌های سرکش را با غل و زنجیر می‌بندند تا از انجامِ کارهایی که در غیر رمضان مرتکب می‌گردند، درمانده شوند و نتوانند آن‌چه را که می‌خواهند، به‌انجام برسانند. گفتنی‌ست: منظور از شیطان‌های سرکش، شیاطینی‌ هستند که بیش‌ترین دشمنی را با انسان‌ها دارند. این، خبر راستینی‌ست که پیامبر از روی خیرخواهی به ما داده است تا با علاقه‌ی بیش‌تری به انجامِ کارهای نیک بپردازیم و از کارهای زشت، دوری کنیم.

در دومین حدیث ابوهریره آمده است: «با دیدنِ هلال رمضان، روزه بگیرید و با دیدنِ هلالِ شوال، روزه بگشایید (و عید کنید)»؛ یعنی بر مسلمانان واجب است که با دیدن هلال ماه رمضان، روزه بگیرند و اگر هلال رمضان را مشاهده نکردند، روزه بر آنان واجب نیست؛ از این‌رو پیامبر فرمود: «و اگر هلال ماه رمضان را ندیدید، شمارِ روزهای شعبان را سی روز در نظر بگیرید». این، روایت بخاری‌ست؛ اما در روایت مسلم/ آمده است: «فَإنْ غُمَّ عَلَيْكُمْ فَصُومُوا ثَلاَثِينَ يَوْماً»؛ یعنی: «اگر ابر، مانع از دیدنِ هلالِ شوال شد، سی روز روزه بگیرید».

\*\*\*

218- باب: بخشندگی و انجام کار نیکو و زیاد انجام دادن کارهای خیر در ماه رمضان، به‌ویژه در دهه‌ی پایانیِ آن

1230- وعن ابن عباسٍ$ قَالَ: كَانَ رسول الله أجْوَدَ النَّاسِ، وَكَانَ أجْوَدَ مَا يَكُونُ في رَمَضَانَ حِيْنَ يَلْقَاهُ جِبْريلُ، وَكَانَ جِبْريلُ يَلْقَاهُ في كُلِّ لَيْلَةٍ مِنْ رَمَضَانَ فَيُدَارِسُهُ القُرْآنَ، فَلَرسول الله حِيْنَ يَلْقَاهُ جِبرِيلُ أجْوَدُ بالخَيْرِ مِن الرِّيحِ المُرْسَلَةِ. [متفقٌ عليه]([[266]](#footnote-266))

**ترجمه:** ابن‌عباس$ مي‌گوید: رسول الله سخاوتمندترین مردم بود و در رمضان، هنگامی که جبرئیل نزدش می‌آمد، از هر زمانی بخشنده‌تر می‌شد؛ جبرئیل همه شب در رمضان نزد پیامبر می‌آمد و با آن بزرگوار قرآن را دَوْر مي‌كرد. آری؛ خیر و بخشش رسول‌الله در آن هنگام که جبرئیل نزدش می‌آمد، از باد وزان نیز بیش‌تر بود.

1231- وعن عائشةَ& قَالَتْ: كَانَ رسول الله إِذَا دَخَلَ العَشْر أحْيَا اللَّيْلَ، وَأيْقَظَ أهْلَهُ، وَشَدَّ المِئْزَرَ. [متفق عليه]([[267]](#footnote-267))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: «هنگامی که دهه‌ی پایانی ماه رمضان فرا می‌رسید، رسول‌الله شب را به عبادت سپری می‌کرد و خانواده‌اش را بیدار می‌نمود و کمرش را محکم می‌بست».

**شرح**

مؤلف/ می‌گوید: باب: خیر و بخشش در ماه رمضان.

منظور از خیر و بخشش، بخشندگی و بذل مال و انجام هر کارِ نیکی‌ست؛ انسان می‌تواند از طریق بذل و بخشش به فقیران و هدیه دادن به ثروتمندان، بخشنده باشد و با نیازمندان، هم‌دردی کند و با کردار خود نیز می‌تواند آدم خیّر و نیکوکاری باشد؛ بدین‌سان که در مغازه و خانه و ماشین و هر جا که ممکن است، به دیگران کمک کند. حتی امکان بخشندگی در مقام و ریاست نیز وجود دارد؛ بدین‌شکل که انسان برای کسی میانجی‌گری یا سفارش نماید و بدون ضایع کردن حقّ دیگران، به کسی نفعی برساند یا زیانی را از او دور کند.

پیامبر با مال، دانش، دعوت، خیرخواهی و پیکرِ مبارک خویش، بخشنده‌ترین مردم بود و همان‌گونه که ابن‌عباس$ گفته است: «در رمضان، هنگامی که جبرئیل نزد آن بزرگوار می‌آمد و قرآن را با او تکرار می‌کرد، از هر زمانی بخشنده‌تر می‌شد»؛ زیرا ماهِ رمضان، ماهِ خیر و بخشش است و الله متعال در این ماه، لطف و بخشش فراوانی به بندگانش می‌فرماید و بندگان نیکوکار نیز در این ماه بیش از سایر ماه‌ها به هم‌کیشان خود بخشش و احسان می‌کنند. جبرئیل در شب‌های رمضان نزد پیامبر می‌آمد و قرآن را با آن بزرگوار دَوْر مي‌كرد تا قرآن در قلبِ مبارک، جای بگیرد و ثواب تکرار قرآن به هر دوی آن‌ها برسد. به‌قطع جبرئیل نزد آن بزرگوار می‌آمد، ولی ما کیفیت و چگونگیِ پایین آمدن او را نمی‌دانیم؛ چراکه او، یکی از فرشتگان الاهی‌ست و فرشتگان الاهی، دیده نمی‌شوند؛ مگر زمانی که الله بخواهد. بخشش و سخاوت رسول‌الله در ماه رمضان و هنگام ملاقات با جبرئیل، از باد وزان نیز بیش‌تر بود. باد وزان، بادی‌ست که به فرمان الله به‌سرعت جریان می‌یابد و خیر و برکت را بر هر جا که می‌وزد، می‌گستراند؛ اما رسول‌الله در رمضان از باد وزان نیز در خیر و بخشش، سریع‌تر بود.

سپس مؤلف حدیثی بدین مضمون آورده است که عایشه& می‌گوید: «هنگامی که دهه‌ی پایانی ماه رمضان فرا می‌رسید، رسول‌الله شب را به عبادت سپری می‌کرد و خانواده‌اش را بیدار می‌نمود و کمرش را محکم می‌بست». گفته‌اند: منظور از بستنِ کمر، آمادگی و جدّیت بیش‌تر در انجام کارهای نیکوست؛ هم‌چنین گفته‌اند: بدین معناست که از زنان دوری می‌کرد. و هر دو معنا، درست است؛ زیرا پیامبر در دهه‌ی پایانیِ رمضان، خودش را برای عبادت فارغ می‌کرد و همه‌ی شب را در عبادت سپری می‌نمود. این، جلوه‌ای از نیکوسرشتی و نیک‌منشیِ انسان است که در حقّ الله نمایان می‌شود. آری؛ الله متعال بر هرکه از بندگانش که بخواهد، منت می‌نهد و به او توفیق کارِ نیک می‌دهد؛ وقتی توفیق کار نیکی به شما داده می‌شود، از یاد نبرید که لطف و منت الله متعال است؛ ابتدا بر ما منت می‌نهد که به ما توفیقِ کار نیک می‌دهد و دوباره بر ما منت می‌گذارد و آن کار نیک را می‌پذیرد. الله متعال همه‌ی ما را به انجام کارهایی موفق بگرداند که خود می‌پسندد.

\*\*\*

219- باب: نهی از استقبال رمضان با روزه گرفتنِ نیمه‌ی دوم شعبان [یا روزهای پایانیِ آن]؛ مگر برای کسی که روزهای قبل روزه گرفته یا این‌که این ایام مصادف با روزهایی چون دوشنبه و پنج‌شنبه شود که فرد به روزه گرفتنِ آن‌ها عادت داشته است

1232- عن أَبي هريرةَ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «لا يَتَقَدَّمَنَّ أَحَدُكُم رَمَضَانَ بِصَوْمِ يَوْمٍ أَوْ يَوْمَيْنِ، إِلا أنْ يَكُونَ رَجُلٌ كَانَ يَصُومُ صَومَهُ، فَليَصُمْ ذَلِكَ اليَوْمَ». [متفق عليه]([[268]](#footnote-268))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «هیچ‌یک از شما نباید یک یا دو روز پیش از رمضان روزه بگیرد؛ مگر کسی که - این یکی دو روز، مصادف با روزهایی چون دوشنبه و پنج‌شنبه باشد که- روزه می‌گرفته است؛ چنین شخصی، آن روز را روزه بگیرد».

1233- وعن ابن عباسٍ$ قَالَ: قَالَ رسول الله: «لا تَصُومُوا قَبْلَ رَمضَانَ، صُومُوا لِرُؤيَتِهِ، وَأفْطِرُوا لِرُؤيَتِهِ، فَإنْ حَالَتْ دُونَهُ غَيَايَةٌ فَأكْمِلُوا ثَلاثِينَ يَوْماً». [ترمذی این حدیث را روايت كرده و گفته است: حسن صحيح می‌باشد.]([[269]](#footnote-269))

**ترجمه:** ابن‌عباس$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «پیش از رمضان روزه نگیرید؛ با دیدن هلال رمضان روزه بگیرید و با دیدن هلال شوال، روزه بگشایید (و عید کنید)؛ و اگر ابر، مانع از دیدن هلال شد، سی روز را کامل نمایید».

1234- وعن أَبي هريرةَ قال: قَالَ رسول الله: «إِذَا بَقِيَ نِصْفٌ مِنْ شَعْبَانَ فَلا تَصُومُوا». [ترمذی این حدیث را روايت كرده و گفته است: حسن صحيح می‌باشد.]([[270]](#footnote-270))

**ترجمه:** ابن‌عباس$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «آن‌گاه که نیمی از شعبان باقی ماند، دیگر روزه نگیرید».

1235- وعن أَبي اليقظان عمارِ بن يَاسِرٍ$ قَالَ: مَنْ صَامَ اليَوْمَ الَّذِي يُشَكُّ فِيهِ، فَقَدْ عَصَى أَبَا القَاسِمِ. [روایت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی، این حدیث را حسن صحيح دانسته است.]([[271]](#footnote-271))

**ترجمه:** ابواليقظان، عمار بن یاسر$ می‌گوید: هركس در روزی که در آن شک است - که رمضان می‌باشد یا خیر- روزه بگیرد، از ابوالقاسم نافرمانی کرده است.

\*\*\*

220- باب: آن‌چه هنگام رؤیت هلال گفته می‌شود

1236- عن طلحة بن عبيدِ اللهِ أنَّ النَّبيَّ كَانَ إِذَا رَأى الهلاَلَ، قَالَ: «اللهمَّ أهِلَّهُ عَلَيْنَا بِالأمْنِ وَالإيمانِ، وَالسَّلاَمَةِ وَالإسْلاَمِ، رَبِّي وَرَبُّكَ اللهُ، هِلالُ رُشْدٍ وخَيْرٍ». [ترمذی این حدیث را روايت كرده و گفته است: حسن صحيح می‌باشد.]([[272]](#footnote-272))

**ترجمه:** طلحه بن عبیدالله می‌گوید: پیامبر هنگامی‌که هلال ماه را می‌دید، می‌گفت: «اللهمَّ أهِلَّهُ عَلَيْنَا بِالأمْنِ وَالإيمانِ، وَالسَّلاَمَةِ وَالإسْلاَمِ، رَبِّي وَرَبُّكَ اللهُ، هِلالُ رُشْدٍ وخَيْرٍ».([[273]](#footnote-273))

**شرح**

مؤلف/ در کتابش، بابی درباره‌ی نهی از استقبال ماه رمضان با روزه گرفتن در نیمه‌ی دوم شعبان گشوده است و سپس احادیثی در این‌باره آورده است؛ از جمله: حدیثی بدین مضمون که ابوهریره می‌گوید: «هیچ‌یک از شما نباید یک یا دو روز پیش از رمضان روزه بگیرد؛ مگر کسی که - این یکی دو روز، مصادف با روزهایی چون دوشنبه و پنج‌شنبه باشد که- روزه می‌گرفته است؛ چنین شخصی، آن روز را روزه بگیرد». لذا اگر روزِ پایانی شعبان یا روزِ شک، مصادف با دوشنبه یا پنج‌شنبه بود و شخصی روزهای دوشنبه یا پنج‌شنبه را روزه می‌گرفته است، در این حالت ایرادی ندارد که آن روز را طبق معمولِ خود روزه بگیرد؛ هم‌چنین اگر کسی ایام بیض، یعنی روزهای سیزدم، چهاردهم و پانزدهم هر ماه را روزه می‌گرفته و این‌بار موفق نشده است که این ایام را روزه بدارد، ایرادی ندارد که در روزهای پایانیِ شعبان به‌جای این سه روز، روزه بگیرد. اشکال در این است که کسی به‌قصد احتیاط، دو روز پایانیِ شعبان را روزه بدارد؛ زیرا شک، و در نتیجه احتیاط مبتنی بر آن، اعتبار ندارد؛ چون پیامبر فرموده است: «با دیدن هلال رمضان روزه بگیرید و با دیدن هلال شوال، روزه بگشایید (و عید کنید)؛ و اگر ابر، مانع از دیدن هلال شد، سی روز را کامل نمایید».

علما اختلاف نظر دارند که آیا این نهی، نهی تحریم است یا نهی کراهت؟ قول راجح، این است که این نهی، نهی تحریم می‌باشد؛ به‌ویژه درباره‌ی روزِ شک. روز شک، سی‌اُمین روزِ شعبان است که در شب هوا، ابری‌ست و مانع از رؤیت هلال می‌شود؛ زیرا پیامبر فرموده است: «با دیدن هلال رمضان روزه بگیرید و با دیدن هلال شوال، روزه بگشایید (و عید کنید)».

و اما نهی از روزه گرفتن در نیمه‌ی دوم شعبان؛ اگرچه ترمذی حدیثی در این‌باره روایت کرده و آن‌را حسن صحیح دانسته است، اما ضعیف می‌باشد؛ چنان‌که امام احمد/ گفته است: حدیث شاذی‌ست. و با حدیث ابوهریره نیز تعارض دارد؛ در حدیث ابوهریره از روزه گرفتن یک یا دو روز پیش از رمضان نهی شده است؛ لذا مفهوم حدیث ابوهریره این است که سه یا چهار یا ده روز پیش از رمضان، روزه گرفتن رواست. حتی اگر حدیث مذکور صحیح باشد، هم‌چنان‌که برخی از علما گفته‌اند: این نهی، نهی کراهت است و نهی تحریم نیست و اگر این ایام، مصادف با روزهایی شود که کسی در آن روزه می‌گرفته است، هیچ ایرادی ندارد که طبق معمولِ خود عمل نماید و این روزها را روزه بگیرد. بنابراین، روزه‌ی قبل از رمضان، بر سه نوع می‌باشد:

1. از نیمه‌ی شعبان تا روز بیست و هشتم این ماه؛ نهی از روزه گرفتن در این ایام، نهی تحریم نیست و فقط نهی کراهت است؛ مگر برای کسی که روزهای قبل روزه گرفته یا این‌که این ایام مصادف با روزهایی چون دوشنبه و پنج‌شنبه شود؛ آن‌هم در صورتی که حدیث نهی از روزه گرفتن در نیمه‌ی دوم شعبان، صحیح باشد؛ و همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد، امام احمد حنبل این حدیث را صحیح ندانسته است و به‌فرض عدم صحت حدیث، هیچ دلیلی وجود ندارد که در فاصله‌ی نیمه‌ی شعبان تا روز بیست و هشتم این ماه، روزه گرفتن مکروه باشد.
2. روزه گرفتن در دو روز پایانیِ شعبان، یعنی یک یا دو روز پیش از رمضان، حرام می‌باشد؛ مگر برای کسی که این دو روز با ایامی چون دوشنبه یا پنج شنبه مصادف شود و آن‌شخص به روزه گرفتن روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه، پای‌بند بوده است.
3. روز شک؛ روزه گرفتن در این روز به‌طور مطلق حرام می‌باشد. پس هیچ‌گاه در روز شک روزه نگیرد؛ زیرا پیامبر از روزه گرفتن در روز شک نهی فرموده است.

ولی همان‌گونه که گفتم: چنین به‌نظر می‌رسد که این نهی برای کسی‌ست که به‌قصد احتیاط این روز را روزه می‌گیرد؛ اما نهی یا ممنوعیت روزه گرفتن در این روز به نیت روزه‌ی نفل، از بابِ سدّ ذرایع می‌باشد؛ بدین معنا که شاید مردم روزه‌ی چنین شخصی را روزه‌ی احتیاط قلمداد کنند؛ در صورتی‌که روزه‌ی احتیاط، به‌طور مطلق روا نیست؛ زیرا رسول‌الله فرموده است: «با دیدن هلال رمضان روزه بگیرید و با دیدن هلال شوال، روزه بگشایید (و عید کنید)». والله اعلم.

\*\*\*

221- باب: فضیلت سحری خوردن و به‌تأخیر انداختنِ آن در صورتی‌که بیم صبح شدن وجود نداشته باشد

1237- عن أنسٍ قالَ: قَالَ رسولُ الله: «تَسَحَّرُوا؛ فَإنَّ في السُّحُورِ بَرَكَةً». [متفق عليه]([[274]](#footnote-274))

**ترجمه:** انس می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «سحری بخورید؛ زیرا در سحری خوردن، خیر و برکت است».

1238- وعن زيدِ بن ثابتٍ قالَ: تَسَحَّرْنَا مَعَ رسول الله ثُمَّ قُمْنَا إِلَى الصَّلاَةِ. قِيلَ: كَمْ كَانَ بَيْنَهُمَا؟ قَالَ: قَدْرُ خَمْسين آيةً. [متفق عليه]([[275]](#footnote-275))

**ترجمه:** زید بن ثابت می‌گوید: با رسول‌الله سحری خوردیم و سپس برای نماز فجر برخاستیم. سؤال شد: میان سحری و نماز، چه‌قدر فاصله بود؟ زید پاسخ داد: به‌اندازه‌ی خواندن پنجاه آیه.

1239- وعن ابن عمرَ$ قَالَ: كَانَ لِرسولِ الله مُؤَذِّنَانِ: بِلاَلٌ وَابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ، فَقَالَ رسول الله: «إنَّ بِلالاً يُؤَذِّنُ بِلَيْلٍ، فَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يُؤَذِّنَ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ». قَالَ: وَلَمْ يَكُنْ بَيْنَهُمَا إِلاَّ أنْ يَنْزِلَ هَذَا وَيَرْقَى هَذَا. [متفق عليه]([[276]](#footnote-276))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: رسول‌الله دو مؤذن داشت: بلال و ابن ام‌مکتوم$؛ رسول‌الله فرمود: «بلال، شب‌هنگام و پیش از طلوع فجر اذان می‌دهد؛ لذا - پس از اذان بلال- بخورید و بیاشامید تا این‌که ابن ام‌مکتوم اذان دهد». راوی می‌گوید: در میان این دو اذان، تنها این اندازه فاصله بود که بلال پایین می‌آمد و ابن‌ام‌مکتوم بالا می‌رفت.

1240- وعن عمرو بن العاص أنَّ رسول الله قَالَ: «فَصْلُ مَا بَيْنَ صِيَامِنَا وصِيَامِ أهْلِ الكِتَابِ، أكْلَةُ السَّحَرِ». [روایت مسلم]([[277]](#footnote-277))

**ترجمه:** عمرو بن عاص می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «تفاوتِ روزه‌ی ما با روزه‌ی اهل کتاب، خوردنِ سَحَری‌ست».

**شرح**

مؤلف/ در کتابش «ریاض‌الصالحین» بابی را به فضیلت سحری خوردن اختصاص داده است. در زبان عربی، به سَحَری یا غذای سَحَر، «سَحور» گفته می‌شود و به سحری خوردن، «سُحور».

پیامبر با گفتار و کردارِ خویش به سحری خوردن تشویق فرموده و با بیانی واضح و روشن، دستور داده که سحری بخوریم و بیان نموده است که در سحری خوردن، برکت می‌باشد. یکی از برکت‌های سحری خوردن، فرمان‌برداری از پیامبر و پیروی از آن بزرگوار است؛ و پیروی از رسول‌الله، سراسر خیر و برکت، و اجر و ثواب می‌باشد؛ هم‌چنین مایه‌ی تقویتِ انسان برای عبادت و بندگی‌ست و باعث می‌شود که انسان با توان بیش‌تری روزه بگیرد. اگرچه انسان در سایر ایام سه وعده غذا می‌خورَد، اما خوردن سحری، انسان را تا غروب خورشید، از خوردن و آشامیدن بی‌نیاز می‌گرداند و این، از برکتِ خوردنِ سحری‌ست که خوراک سحر، برای انسان تا غروب آفتاب کافی‌ست. یکی دیگر از برکت‌های خوردنِ سحری، این است که روزه‌ی مسلمانان از روزه‌ی غیرمسلمانان، متفاوت و متمایز می‌گردد؛ زیرا اهل کتاب برای روزه گرفتن، نصف شب غذا می‌خورند و سَحَری نمی‌خورند؛ اما مسلمانان در پایان شب، یعنی در سحر، غذا می‌خورند. می‌دانید که نمایان شدن تفاوت و تمایز مسلمانان با کافران، امری پسندیده در شریعت است؛ از این‌رو پیامبر مسلمانان را از همانندسازی خود به کافران بازداشته و فرموده است: «خَالِفُوا الْمُشْرِكِينَ وَفِّرُوا اللِّحَى وَأَحْفُوا الشَّوَارِبَ»؛([[278]](#footnote-278)) یعنی: «با مشرکان مخالفت کنید؛ ریش‌هایتان را بگذارید و سبیل‌هایتان را کوتاه نمایید». و نیز فرموده است: «مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ».([[279]](#footnote-279)) یعنی: «هرکس خود را شبیه قومی بسازد، از جرگه‌ی آن‌هاست». از این‌رو شایسته است که مسلمانان، خوردن سَحَری را تا اندکی پیش از طلوع فجر به‌تأخیر بیندازند و در خوردنِ سحری عجله نکنند یا زودهنگام، سحری نخورند؛ زیرا پیامبر فرموده است: مردم تا زمانی که در افطار و گشودن روزه‌ی خود هم‌زمان با غروب خورشید، عجله کنند و خوردن سحری را به‌تأخیر بیندازند، در خیر و نیکی به‌سر می‌برند. هم‌چنین فرموده است: «بلال، شب‌هنگام و پیش از طلوع فجر اذان می‌دهد؛ لذا - پس از اذان بلال- بخورید و بیاشامید تا این‌که ابن ام‌مکتوم اذان دهد». اما این بخش روایت که «در میان این دو اذان، تنها این اندازه فاصله بود که بلال پایین می‌آمد و ابن‌ام‌مکتوم بالا می‌رفت»، ادراجِ راوی‌ست؛ یعنی سخنی‌ست که راوی در ضمنِ این روایت گفته است و شاذ می‌باشد و صحیح نیست؛ زیرا پیامبر به خوردن و آشامیدن در فاصله‌ی اذان بلال و ابن‌ام‌مکتوم$ دستور داد و این، خود نشان می‌دهد که آن‌قدر فاصله در میان این دو اذان بوده است که انسان می‌توانست با خیالِ راحت غذا بخورد. لذا آن‌چه راوی گفته است، شاذ و بی‌اعتبار می‌باشد؛ به‌ویژه این‌که زید بن ثابت فاصله‌ی سحری خوردن پیامبر تا نماز فجر را به‌اندازه‌ی خواندن پنجاه آیه از قرآن بیان نموده است که حدودِ ده تا پانزده دقیقه می‌باشد. این نشان می‌دهد که انسان تا آن‌جا که می‌تواند خوردن سحری را به‌تأخیر بیندازد و نماز فجر را نیز هرچه زودتر بخواند و آن‌را به‌تأخیر نیندازد. شایسته است که انسان سَحرَی را با این اندیشه تناول نماید که با این کار، از الله و رسولش فرمان‌برداری و با اهل کتاب مخالفت می‌کند تا انزجار خود را از روش اهل کتاب نشان دهد و به امید دست‌یابی به خیر و برکتی که در خوردن سحری‌ست، سَحَری بخورد و بدین‌سان نیروی کافی برای عبادت و بندگیِ الله به‌دست آورد تا خوردن سحری برای او، مایه‌ی خیر و برکت و اطاعت و بندگیِ الله متعال باشد.

\*\*\*

222- باب: فضیلت تعجیل در افطار و بهترین چیز برای گشودن روزه، و دعای افطار

1241- عن سهل بن سعدٍ أنَّ رسولَ الله قَالَ: «لا يَزَالُ النَّاسُ بِخَيْرٍ مَا عَجَّلُوا الفِطْرَ». [متفق عليه]([[280]](#footnote-280))

**ترجمه:** سهل بن سعد می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «مردم تا زمانی که در افطار - و گشودن روزه‌ی خود هم‌زمان با غروب خورشید- عجله کنند، در خیر و نیکی به‌سر می‌برند».

1242- وعن أَبي عطِيَّة قَالَ: دَخَلْتُ أنَا وَمَسْرُوقٌ عَلَى عائشة&، فَقَالَ لَهَا مَسْرُوق: رَجُلاَنِ مِنْ أصْحَابِ محمدٍ كِلاَهُمَا لا يَألُو عَنِ الخَيْرِ؛ أحَدُهُمَا يُعَجِّلُ المَغْرِبَ وَالإفْطَارَ، وَالآخَرُ يُؤَخِّرُ المَغْرِبَ وَالإفْطَارَ؟ فَقَالَتْ: مَنْ يُعَجِّلُ المَغْرِبَ وَالإفْطَارَ؟ قَالَ: عَبْدُ اللهِ - يعني: ابن مسعود - فَقَالَتْ: هكَذَا كَانَ رسولُ اللهِ يَصْنَعُ. [روایت مسلم]([[281]](#footnote-281))

**ترجمه:** ابوعطیه می‌گوید: با مسروق نزد عایشه& رفتم؛ مسروق به او گفت: دو تن از اصحاب محمد هستند که هیچ یک از آن‌ها در انجامِ کارهای نیک کوتاهی نمی‌کند؛ یکی از آن‌ها در مغرب و افطار تعجیل می‌نماید و دیگری، نماز مغرب و افطار را به‌تأخیر می‌اندازد؛ - نظر شما چیست؟- عایشه& پرسید: چه کسی در ادای نماز مغرب و گشودن روزه‌اش شتاب می‌کند؟ مسروق پاسخ داد: عبدلله بن مسعود. ام‌المؤمنین فرمود: «رسول‌الله نیز همین کار را می‌کرد».

1243- وعن أَبي هريرةَ قال: قَالَ رسولُ الله: «قَالَ اللهُ: أحَبُّ عِبَادِي إلَيَّ أعْجَلُهُمْ فِطْراً». [ترمذی این حدیث را روايت كرده و گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]([[282]](#footnote-282))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «الله می‌فرماید: محبوب‌ترین بندگانم نزد من کسانی هستند که زودتر از دیگران - وهم‌زمان با غروب آفتاب- افطار می‌کنند».

1244- وَعَن عمرَ بنِ الخطّاب قَالَ: قَالَ رسولُ الله: «إِذَا أقْبَلَ اللَّيْلُ مِنْ ههُنَا ، وَأدْبَرَ النَّهارُ مِنْ هَهُنَا ، وَغَرَبَتِ الشَّمْسُ، فَقَدْ أفْطَر الصَّائِمُ». [متفق عليه]([[283]](#footnote-283))

**ترجمه:** عمر بن خطاب می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرگاه شب از این سمت - یعنی از سوی مشرق- نمایان شد و روز از این طرف - یعنی از سمتِ مغرب- رفت و خورشید غروب کرد، روزه‌دار باید روزه‌اش را بگشاید».

1245- وعن أَبي إبراهيم عبدِ الله بنِ أَبي أوفى$ قَالَ: سِرْنَا مَعَ رسول الله وَهُوَ صَائِمٌ، فَلَمَّا غَرَبَتِ الشَّمْسُ، قَالَ لِبَعْضِ القَوْمِ: «يَا فُلاَنُ انْزِلْ فَاجْدَحْ لَنَا»، فَقَالَ: يَا رسول الله، لَوْ أمْسَيْتَ؟ قَالَ: «انْزِلْ فَاجْدَحْ لَنَا»؛ قَالَ: إنَّ عَلَيْكَ نَهَاراً، قَالَ: «انْزِلْ فَاجْدَحْ لَنَا»؛ قَالَ: فَنَزَلَ فَجَدَحَ لَهُمْ فَشَرِبَ رسول الله ثُمَّ قَالَ: «إِذَا رَأَيْتُمُ قَدْ اللَّيْلَ أقْبَلَ مِنْ ها هُنَا، فَقَدْ أفْطَرَ الصَّائِمُ». وَأشَارَ بِيَدِهِ قِبَلَ المَشْرِقِ. [متفق عليه]([[284]](#footnote-284))

**ترجمه:** ابوابراهیم، عبدالله بن ابی‌اوفی$ می‌گوید: - در سفری- با رسول‌الله که روزه‌دار بود، به‌راه افتادیم. همین‌که خورشید غروب کرد، پیامبر به یکی از همراهان فرمود: «فلانی! پیاده شو و برای ما شربتی درست کن». عرض کرد: ای رسول‌خدا! ای کاش مقداری دیگر منتظر بمانید تا شب شود. فرمود: «پیاده شو و برای ما شربتی درست کن». عرض کرد: هنوز مقداری از روز مانده است. فرمود: «پیاده شو و برای ما شربتی درست کن». آن مرد پیاده شد و - از آب و شیر و آرد- شربتی تهیه کرد؛ رسول‌الله از آن شربت نوشید و ضمن اشاره با دست خود به سوی مشرق فرمود: «هرگاه شب از این سمت نمایان شد، روزه‌دار افطار کرده است».([[285]](#footnote-285))

1246- وعن سلمان بن عامر الضَّبِّيِّ الصحابي عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «إِذَا أفْطَرَ أحَدُكُمْ، فَلْيُفْطِرْ عَلَى تَمْرٍ، فَإنْ لَمْ يَجِدْ فَلْيُفْطِرْ عَلَى مَاءٍ؛ فإنَّهُ طَهُورٌ». [روایت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی، این حدیث را حسن صحيح دانسته است.]([[286]](#footnote-286))

**ترجمه:** سلمان بن عامر ضَبّي صحابي می‌گوید: پیامبر فرمود: «هر یک از شما هنگام افطار، روزه‌اش را با خرما بگشاید و اگر خرما نیافت، با آب افطار کند که پاک‌کننده - و مفید- است».

1247- وعن أنسٍ قَالَ: كَانَ رسولُ الله يُفْطِرُ قَبْلَ أنْ يُصَلِّي عَلَى رُطَبَاتٍ، فَإنْ لَمْ تَكُنْ رُطَبَاتٌ فَتُمَيْرَاتٌ، فَإنْ لَمْ تَكُنْ تُمَيْرَاتٌ حَسَا حَسَوَاتٍ مِنْ مَاءٍ. [روایت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی، این حدیث را حسن دانسته است.]([[287]](#footnote-287))

**ترجمه:** انس مي‌گوید: رسول‌الله پیش از آن‌که نماز بخواند، روزه‌اش را با چند خرمای تازه می‌گشود و اگر خرمای تازه نبود، با چند خرمای خشک افطار می‌کرد و اگر خرمای خشک هم نبود، چند جرعه آب می‌نوشید.

**شرح**

مؤلف/ در این باب به سه موضوع پرداخته است:

نخست، زود افطار کردن؛ البته به‌شرطی که خورشید غروب کند؛ زیرا در حدیثی که مؤلف/ از عمر بن خطاب آورده، آمده است که پیامبر فرمود: «هرگاه شب از این سمت - یعنی از سوی مشرق- نمایان شد و روز از این طرف - یعنی از سمتِ مغرب- رفت و خورشید غروب کرد، روزه‌دار باید روزه‌اش را بگشاید». لذا همین‌که قرصِ خورشید پنهان شد، روزه‌دار باید بی‌درنگ افطار کند؛ هرچند که هوا روشن و پرتو خورشید در کرانه‌ی آسمان باشد. مهم، غروب خورشید یا پنهان شدن قرص آن در پسِ باختر است. این، سنتِ گفتاری و کرداریِ پیامبر می‌باشد. دلیل سنتِ کرداریِ آن بزرگوار، همان حدیث عایشه& است که ابوعطیه و مسروق از این بانوی بزرگوار درباره‌ی دو تن از اصحاب رسول‌الله پرسیدند که یکی از آن‌ها افطار و نماز مغرب را به‌تأخیر می‌انداخت و دیگری، روزه‌اش را زود می‌گشود و در ادای نماز مغرب نیز تعجیل می‌کرد. عایشه& پرسید: چه کسی در ادای نماز مغرب و گشودن روزه‌اش شتاب می‌کند؟ مسروق پاسخ داد: عبدلله بن مسعود. ام‌المؤمنین فرمود: «رسول‌الله نیز همین کار را می‌کرد». این، سنت کرداری پیامبر است و نشان می‌دهد که تعجیل در افطار بر به‌تأخیر انداختن آن برتری دارد. و اما سنت گفتاریِ پیامبر در این‌باره، حدیثی بدین مضمون است که سهل بن سعد می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «مردم تا زمانی که در افطار - و گشودن روزه‌ی خود هم‌زمان با غروب خورشید- عجله کنند، در خیر و نیکی به‌سر می‌برند».

آری؛ تا زمانی که مردم مطابق سنت عمل کنند و در گشودن روزه‌ی خویش تعجیل نمایند و هم‌زمان با غروب خورشید افطار کنند، در خیر و نیکی به‌سر می‌برند؛ اما این، بَد و بر خلافِ سنت است که بلافاصله پس از غروب خورشید افطار نکنند یا افطار را به‌تأخیر بیندازند. از این‌رو کسانی که با سنت پیامبر مخالفت می‌کنند، افطار را به‌تأخیر می‌اندازند و پس از نمایان شدن ستاره‌ها در آسمان افطار می‌کنند و بدین‌سان هم از اجر و ثواب تعجیل در افطار محروم می‌شوند و هم خویشتن را از خوردن و آشامیدن محروم می‌گردانند و این‌چنین در دنیا و آخرت، عذاب می‌گردند؛ زیرا وقتی انسان تشنه یا گرسنه باشد، با تأخیر در افطار، رنجِ بیش‌تری می‌کشد و چون این عمل بر خلاف سنت است، از اجر و ثواب عمل به سنت نیز محروم می‌شود.

سپس مؤلف/ ضمن ذکر احادیثی از پیامبر، یادآور شده که بهتر است انسان روزه‌اش را با خرمای تازه باز کند و اگر خرمای تازه نبود، با چند خرمای خشک افطار نماید و در خوردن افطاری، زیاده‌روی نکند؛ زیرا معده، خالی‌ست و اگر به‌یک‌باره پُر شود، زیان‌آور است. از این‌رو شایسته نیست که انسان هم‌زمان با افطار یا باز کردن روزه‌اش، شام بخورد؛ بلکه یافته‌های پزشکی نشان می‌دهد که بهتر است معده‌ی خالی را اندک‌اندک تغذیه کنید؛ مانند رسول‌الله که ابتدا چند خرمای تازه می‌خورد و اگر خرمای تازه نمی‌یافت، با چند خرمای خشک افطار می‌کرد و چنان‌چه خرمای خشک هم نبود، چند جرعه آب می‌نوشید. لذا پسندیده است که به ترتیب مذکور افطار کنید.

الحمدلله با وجود یخچال و امکانات امروزی، خرمای تازه همیشه در دست‌رس است؛ پس چه خوبست که روزه‌ی خود را با خرمای تازه بگشایید و اگر خرمای تازه نداشتید، با خرمای خشک افطار کنید و اگر خرمای خشک نیز در دست‌رس نبود، چند جرعه آب بنوشید؛ زیرا این، روش و رهنمودِ رسول‌الله می‌باشد؛ چنان‌که درباره‌ی آب فرمود: «پاک‌کننده است»؛ یعنی: معده و کبد را پاک می‌گرداند و مفید است. البته خرما را از آن جهت مقدم قرار داد که خرما، غذای مناسب و مفیدی‌ست و قندِ موجود در آن، خیلی زود جذب بدن می‌شود و به انسان، توان و نیرو می‌بخشد و این، از حکمت الله متعال است. اگر خرمای تازه یا خشک و یا آب در دست‌رس نبود، می‌توانید با هر خوردنی یا آشامیدنیِ دیگری افطار کنید و این‌که برخی از عوام گفته‌اند: «اگر هیچ نداشتی، بِمَک»، بی‌پایه است و هیچ اصلی ندارد؛ بلکه صبر کنید تا نوشیدنی یا غذایی فراهم شود و آن‌گاه افطار کنید. حتی برخی از توده‌ی مردم در این‌باره به‌اندازه‌ای زیاده‌روی کرده‌اند که گفته‌اند: «در صورت نیافتن چیزی برای افطار، روی لباس خود تُف کن و آن‌گاه آب دهانت را بخور»! شگفتا از این‌ها که چنین چیزی گفته‌اند! گویا آب دهان را همانند آب قلمداد کرده‌اند. این هم اشتباه است و هیچ اصل و پایه‌ای شرعی ندارد؛ لذا اگر هنگام افطار چیزی در دست‌رس نبود تا روزه‌ی خود را بگشایید، در دل نیت افطار بکنید.

رسول‌الله فرموده است: «هرگاه شب از این سمت - یعنی از سوی مشرق- نمایان شد و روز از این طرف - یعنی از سمتِ مغرب- رفت و خورشید غروب کرد، فَقَدْ أفْطَرَ الصَّائِمُ»؛ یعنی: روزه‌دار باید روزه‌اش را بگشاید. برخی از علما گفته‌اند: حتی اگر نیت افطار نکند، حُکماً روزه‌اش را باز کرده است؛ زیرا وقت روزه تمام شده است. و برخی دیگر از علما گفته‌اند: این فرموده‌ی پیامبر بدین معناست که گشودن روزه برایش رواست و باید افطار کند. ولی ناگفته پیداست که اگر هنگام افطار چیزی برای خوردن یا نوشیدن نداشتید، بهتر است که نیت افطار نمایید تا بدین‌سان به‌رغم عدم دست‌رسی به خوردنی یا نوشیدنی، با نیت خود، به سنت تعجیل در افطار عمل کرده باشید.

\*\*\*

223- امر به روزه‌دار به حفظ زبان و دیگر اندامش از گناهان و دشنام دادن به دیگران و امثالِ آن

1248- عَن أَبي هريرةً قال: قَالَ رسول الله: «إذَا كَانَ يَومُ صَوْمِ أحَدِكُمْ فَلا يَرْفُثْ وَلا يَصْخَبْ، فإنْ سَابَّهُ أحَدٌ أَوْ قَاتَلَهُ فَلْيَقُلْ: إنِّي صَائِمٌ». [متفق علیه]([[288]](#footnote-288))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرگاه یکی از شما روزه بود، نباید ناسزا بگوید یا بر کسی فریاد بزند و اگر کسی به او دشنام داد یا با او درگیر شد، در جوابش بگوید: من روزه هستم».

1249- وعنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ: «مَنْ لَمْ يَدَعْ قَوْلَ الزُّورِ وَالعَمَلَ بِهِ فَلَيْسَ للهِ حَاجَةٌ في أنْ يَدَعَ طَعَامَهُ وَشَرَابَهُ». [روایت بخاری]([[289]](#footnote-289))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «کسی که دروغ‌گویی و عمل به مقتضای آن‌را ترک نکند، الله متعال نیازی ندارد که او خوردن و آشامیدن را ترک نماید».

**شرح**

مؤلف/ در کتابش بابی بدین عنوان گشوده است: «امر به روزه‌دار به نگه‌داری زبان و دیگر اندامش از گناهان و دشنام دادن به دیگران و سایر بدی‌ها». یعنی: بر روزه‌دار واجب است که از هر سخن و کردارِ حرامی بپرهیزد؛ زیرا الله متعال روزه را فرض نموده است تا ما تقوا و پرهیزگاری پیشه کنیم؛ همان‌گونه که می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ ١٨٣﴾ [البقرة: ١٨٣]

ای کسانی که ایمان آورده­اید! روزه بر شما فرض شده، چنان‌که بر کسانی که پیش از شما بودند، فرض شده بود؛ برای این‌که تقوا پیشه کنید.

پس فرض شدن روزه برای این است که تقوا پیشه کنیم و از کارهای حرام بپرهیزیم. الله متعال با فرمانِ ترکِ علایق و نیازها، خواهان عذاب دادنِ بندگانش نیست؛ بلکه او می‌خواهد که بندگانش از او فرمان ببرند و دستوراتش را اجرا کنند و از کارهای حرام بپرهیزند تا روزه، مدرسه و آموزش‌گاهی باشد که در آن دوری از کارهای حرام و انجام واجبات را بیاموزند. لذا اگر انسان در طولِ ماه رمضان، بر دین خود پای‌بند باشد و از کارهای حرام بپرهیزد و واجبات شرعی‌اش را انجام دهد، به این رویه عادت می‌کند و در طول زندگی‌اش همین‌گونه خواهد بود؛ از این‌رو الله متعال حکمت فرض شدن روزه را این‌گونه بیان فرمود که﴿لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ ١٨٣﴾ «برای این‌که تقوا پیشه کنید». هم‌چنین پیامبر فرموده است: «هرگاه یکی از شما روزه بود، نباید ناسزا بگوید یا بر کسی فریاد بزند و اگر کسی به او دشنام داد یا با او درگیر شد، در جوابش بگوید: من روزه هستم». یعنی: انسانِ روزه‌دار نباید سخنان معصیت‌بار و گناه‌آلود بگوید؛ بلکه باید متین و باوقار باشد و اگر کسی به او ناسزا گفت، بر سرَش داد و فریاد نزند؛ بلکه به او بگوید: من روزه هستم و بدین‌سان با زبانِ حال به طرفِ مقابلش بفهماند که سکوت من، از سرِ عجز و ناتوانی نیست؛ بلکه می‌توانم جواب دهم؛ اما چون روزه هستم، به حکم الله و رسولش چیزی نمی‌گویم. و بدین‌سان از گستاخیِ بیش‌ترِ وی جلوگیری کند و هم‌چنان باعزت باقی بماند و تنها در برابر الله متعال اظهار ذلت و فروتنی کند. از این‌رو رسول‌الله فرمود: «کسی که دروغ‌گویی و عمل به مقتضای آن‌را ترک نکند، الله متعال نیازی ندارد که او خوردن و آشامیدن را ترک نماید». در حدیثی دیگر افزون بر دروغ‌گویی و عمل به مقتضای آن، کردار جاهلانه نیز آمده است که منظور از آن، ستم و جفاکاری در حقّ مردم می‌باشد. لذا الله متعال نیازی به روزه‌ی چنین شخصی ندارد؛ زیرا الله متعال روزه را برای ترک کارهای حرام و انجام واجبات، فرض فرموده است و این، مهم‌ترین حکمت روزه می‌باشد.

\*\*\*

224- باب: مسایلی درباره‌ی روزه

1250- عن أَبي هريرة عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «إِذَا نَسِيَ أَحَدُكُمْ، فَأكَلَ، أَوْ شَرِبَ، فَلْيُتِمَّ صَوْمَهُ، فَإنَّمَا أطْعَمَهُ اللهُ وَسَقَاهُ». [متفق علیه]([[290]](#footnote-290))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «هرکه از شما - در حالِ روزه- از روی فراموشی چیزی خورد یا نوشید، روزه‌اش را به آخِر برساند؛ زیرا - روزه‌اش باطل نیست و- الله متعال به او آب و غذا داده است».

1251- وعن لَقِيط بن صَبِرَةَ قَالَ: قُلْتُ: يَا رسول الله، أخْبِرْني عَنِ الوُضُوءِ؟ قَالَ: «أسْبغِ الوُضُوءَ، وَخَلِّلْ بَيْنَ الأَصَابِعِ، وَبَالِغْ في الاسْتِنْشَاقِ، إِلاَّ أنْ تَكُونَ صَائِماً». [روایت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی این حدیث را حسن صحيح دانسته است.]([[291]](#footnote-291))

**ترجمه:** لقیط بن صَبره می‌گوید: عرض كردم: ای رسول‌خدا! به من درباره‌ی وضو بگو. فرمود: «وضوی درست و کاملی بگیر و بین انگشتان خود را خلال کن و آب را خوب به بینی خود بکش، مگر این‌که روزه باشی».

1252- وعن عائشة$ قَالَتْ: كَانَ رسول الله يُدْرِكُهُ الفَجْرُ وَهُوَ جُنُبٌ مِنْ أهْلِهِ، ثُمَّ يَغْتَسِلُ وَيَصُومُ. [متفق علیه]([[292]](#footnote-292))

**ترجمه:** عايشه& مي‌گوید: گاه صبح می‌شد و رسول‌الله از بابت هم‌بستری با همسرش جُنُب بود؛ سپس غُسل می‌کرد و روزه می‌گرفت.

1253- وعن عائشة وأم سلمةَ$ قَالَتا: كَانَ رسول الله يُصْبحُ جُنُباً مِنْ غَيْرِ حُلُمٍ، ثُمَّ يَصُومُ. [متفق علیه]([[293]](#footnote-293))

**ترجمه:** عايشه و ام‌سلمه$ مي‌گویند: گاه رسول‌الله شب را در حالی به صبح می‌رساند که - به علت هم‌بستری- نه به‌خاطرِ احتلام، جُنُب بود و سپس روزه می‌گرفت.

**شرح**

مؤلف/ در این باب به مسایلی درباره‌ی روزه پرداخته است؛ از جمله این‌که آیا اگر کسی در حالِ روزه از روی فراموشی چیزی بخورد یا بیاشامد، روزه‌اش باطل می‌شود یا خیر؟ پاسخ را از رسول‌الله می‌شنویم که فرموده است: «هرکه از شما - در حالِ روزه- از روی فراموشی چیزي خورد یا نوشید، روزه‌اش را به آخِر برساند؛ زیرا - روزه‌اش باطل نیست و- الله متعال به او آب و غذا داده است».

لذا اگر کسی از روی فراموشی، چیزی بخورد یا بنوشد و سیر یا سیراب شود، هیچ نقص یا اشکالی در روزه‌ی او وارد نمی‌شود؛ از این‌رو رسول‌الله فرمود: «روزه‌اش را به آخِر برساند». و افزود: «الله متعال به او آب و غذا داده است»؛ و این، نشان می‌دهد عملی که انسان آن‌را از روی فراموشی انجام دهد، به خودش نسبت داده نمی‌شود؛ بلکه به الله متعال نسبت داده می‌شود؛ همان‌گونه که الله متعال درباره‌ی اصحاب کهف می‌فرماید:

﴿وَنُقَلِّبُهُمۡ ذَاتَ ٱلۡيَمِينِ وَذَاتَ ٱلشِّمَالِ﴾ [الكهف: ١٨]

آنان را به چپ و راست می­گرداندیم.

در صورتی‌که آن‌ها خوابیده بودند؛ و آدمِ خوابیده، خودش پهلو به پهلو می‌شود و به چپ و راست می‌گردد؛ اما از آن‌جا که این عمل، با اراده‌ی خودِ آنان نبود، الله متعال این عمل را به خود نسبت داد. هم‌چنین آدمی که از روی فراموشی، نه از روی قصد یا شکستن روزه‌ی خود، چیزی می‌خورد یا می‌نوشد، روزه‌اش درست می‌باشد. و این حُکم درباره‌ی کسی که از روی عدم آگاهی حجامت می‌کند نیز صادق است؛ یعنی اگر کسی نداند که حجامت روزه را باطل می‌کند و حجامت نماید، روزه‌اش باطل نمی‌شود. و نیز اگر کسی به اشتباه یا با این پندار که فجر طلوع نکرده است، چیزی بخورد و سپس دریابد که فجر طلوع کرده است، روزه‌اش درست می‌باشد. و همین‌طور اگر کسی به گمانِ این‌که خورشید غروب کرده است، چیزی بخورد یا بنوشد، روزه‌اش باطل نیست. چنین ماجرایی در زمان رسول‌الله پیش آمد؛ هوا ابری بود و مردم به گمانِ این‌که خورشید غروب کرده است، افطار کردند؛ اما پس از اندکی خورشید از پسِ ابرها نمایان شد؛ با این حال، رسول‌الله به آنان دستور نداد که قضای آن روزه را ادا کنند؛ زیرا آن‌ها به‌عمد و از روی قصد روزه‌ی خود را باز نکرده بودند. البته ناگفته نماند که انسان همین‌که متوجه موضوع شد، باید دست از خوردن و آشامیدن بکشد و روزه‌اش را به آخِر برساند؛ حتی اگر لقمه‌ای در دهانش بود، آن‌را بیرون بیندازد یا اگر در دهانش آب بود، آن‌را بیرون بریزد. هم‌چنین اگر حُکم مسأله‌ای را نمی‌دانست، مثلاً نمی‌دانست که حجامت روزه را می‌شکند و کسی این موضوع را به او گفت، باید بلافاصله از آن کار دست بکشد. به‌عنوان مثال: روزه‌داری چیزی می‌خورد یا می‌نوشد و یکی از اطرافیانش به او می‌گوید: چه‌کار می‌کنی؟ مگر روزه نیستی؟ و او می‌گوید: خورشید غروب کرده است؛ اما رفیقش به او می‌گوید: خورشید هنوز غروب نکرده است. در چنین حالتی بر روزه‌دار واجب است که بی‌درنگ دست از خوردن و آشامیدن بردارد؛ زیرا با تذکر رفیقش، عذر وی برطرف شده است.

حال این پرسش مطرح می‌شود که اگر دیديم که روزه‌داری از روی فراموشی چیزی می‌خورد یا می‌نوشد، آیا به او تذکر دهیم یا خیر؟ می‌گوییم: بله؛ واجب است که به او یادآوری کنیم؛ زیرا برادرِ مسلمانمان معذور به فراموشی‌ست و ما که موضوع را می‌دانیم، باید به او یادآور شویم که روزه است. از این‌رو پیامبر درباره‌ی نماز فرموده است: «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ، أَنْسَى كَمَا تَنْسَوْنَ، فَإِذَا نَسِيتُ فَذَكِّرُونِي».([[294]](#footnote-294)) یعنی: «من، بشری هم‌چون شما هستم و همان‌گونه که شما دچار فراموشی می‌شوید، من نیز دچار فراموشی می‌شوم؛ پس هرگاه دچار فراموشی شدم، به من یادآوری کنید». لذا اگر دیدید که روزه‌داری از روی فرمواشی چیزی می‌خورد یا می‌نوشد، به او یادآوری کنید و همین‌طور اگر مشاهده کردید که نمازگزاری جهتِ قبله را اشتباه گرفته، بر شما واجب است که او را از جهتِ قبله آگاه سازید.

خلاصه این‌که هرگاه هم‌کیشِ شما در امری قرار گرفت که برای او روا نیست، بر شماست که به او تذکر دهید؛ زیرا انسان، فراموش‌کار و خطاکار است.

سپس مؤلف حدیثی آورده است که لقیط بن صَبره می‌گوید: پیامبر فرمود:   
  
«أسْبغِ الوُضُوءَ»؛ یعنی: وضو را کامل بگردان. به عبارت دیگر: وضوی درست و کاملی بگیر. لذا واژه‌ی «اِسباغ» به معنای کامل کردن است؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَسۡبَغَ عَلَيۡكُمۡ نِعَمَهُۥ ظَٰهِرَةٗ وَبَاطِنَةٗ﴾ [لقمان: ٢٠]

و نعمت‌های آشکار و پنهان خود را برشما کامل گردانیده است.

در ادامه‌ی این حدیث آمده است: «و بین انگشتان خود را خلال کن»؛ به‌ویژه انگشتان پا که به‌هم نزدیک‌اند و ممکن است که آب به میانِ آن‌ها نرسد. رسول‌الله افزود: «و در استنشاق ِ آب مبالغه کن» و آب را خوب به بینی خود بکش؛ «مگر این‌که روزه باشی». یعنی: هنگامی‌که روزه هستی، در استنشاقِ آب مبالغه نکن؛ زیرا ممکن است که آب از طریق بینی‌ات به معده برسد. این، نشان می‌دهد که رسیدن خوراکی یا آشامیدنی از هر طریقی به معده، مانند خوردن و آشامیدن از طریق دهان است و روزه را می‌شکند. شایان ذکر است: آمپول‌های وریدی و همین‌طور آمپول‌های عضلانی در هر قسمت بدن که تزریق ‌شوند، تنها در صورتی شکننده‌ی روزه هستند که مغذی یا تقویتی باشند؛ یعنی تزریق آمپول‌های دارویی و غیرتقویتی روزه را نمی‌شکند. از این‌رو تزریق آمپول‌های تقویتی در حالت روزه روا نیست؛ مگر این‌که ضرورت یا بیماری به‌گونه‌ای باشد که چاره‌ای جز تزریقِ آمپول‌های تقویتی وجود نداشه باشد؛ در این‌صورت روزه می‌شکند و انسان باید به جای آن در روزِ دیگری روزه بگیرد.

سپس مؤلف/ حدیث عایشه و ام‌سلمه$ را آورده است که می‌گویند: «گاه رسول‌الله شب را در حالی به صبح می‌رساند که - به علت هم‌بستری- نه به‌خاطرِ احتلام، جُنُب بود و سپس روزه می‌گرفت». یعنی برای جُنُب جایز است که نیت روزه نماید؛ اگرچه پس از طلوع فجر غسل کند. همان‌گونه که گاه پیامبر این‌گونه عمل می‌فرمود. حدیث عایشه و ام‌سلمه$ بیان‌گر این است که افعال و کارهای پیامبر حجت می‌باشد؛ زیرا اصل بر عدم اختصاصی بودن کارهای نبوی‌ست. به عبارت دیگر: هر عملی که پیامبر انجام داده است، حق و درست می‌باشد و حجیت دارد؛ از این‌رو اگر عبادتی انجام داده است، انجامِ آن عمل برای همه عبادت محسوب می‌شود و اگر عملی را از روی عادت انجام داده است، انجام آن عمل برای دیگران نیز عادی‌ست و حرام نمی‌باشد.

225- باب: بیان فضیلت روزه‌ی محرم و شعبان و ماه‌های حرام

1254- عن أَبي هريرةَ قالَ: قَالَ رسولُ اللهِ: «أفْضَلُ الصِّيَامِ بَعْدَ رَمَضَانَ شَهْرُ اللهِ المُحَرَّمُ، وَأفْضَلُ الصَّلاَةِ بَعْدَ الفَرِيضَةِ صَلاَةُ اللَّيْلِ». [روایت مسلم]([[295]](#footnote-295))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «بهترین روزه پس از روزه‌ی رمضان، روزه گرفتن در ماهِ الله، محرّم است؛ و بهترین نماز پس از نماز فرض، نماز شب می‌باشد».

1255- وعن عائشةَ& قَالَت: لَمْ يَكُنِ النَّبِيُّ يَصُومُ مِنْ شَهْرٍ أكْثَرَ مِنْ شَعْبَانَ، فَإنَّهُ كَانَ يَصُومُ شَعْبَانَ كُلَّهُ.

وفي روايةٍ: كَانَ يَصُومُ شَعْبَانَ إِلا قَلِيلاً. [متفق علیه]([[296]](#footnote-296))

**ترجمه:** عایشه& مي‌گوید:پیامبر هیچ ماهی را به‌اندازه‌ی ماه شعبان روزه نمی‌گرفت؛ چون همه - یا بیش‌ترِ- ماه شعبان را روزه می‌گرفت.

و در روایتی دیگر آمده است: جز اندکی از ماه شعبان، همه‌ی آن‌را روزه می‌گرفت.

1256- وعن مُجِيبَةَ البَاهِليَّةِ عَن أبيهَا أَوْ عَمِّهَا: أَنَّهُ أتى رسولَ الله ثُمَّ انطَلَقَ فَأَتَاهُ بَعْدَ سَنَةٍ - وَقَدْ تَغَيَّرَتْ حَالُهُ وَهيئَتُهُ- فَقَالَ : يَا رسولَ الله أمَا تَعْرِفُنِي؟ قَالَ: «وَمَنْ أنْتَ»؟ قَالَ: أَنَا الباهِليُّ الَّذِي جِئْتُك عام الأَوَّلِ. قَالَ: «فَمَا غَيَّرَكَ، وَقَدْ كُنْتَ حَسَنَ إلهيْئَةِ؟!» قَالَ: مَا أكَلْتُ طَعَاماً مُنْذُ فَارقتُكَ إِلا بِلَيْلٍ. فَقَالَ رسولُ اللهِ: «عَذَّبْتَ نَفْسَكَ!» ثُمَّ قَالَ: «صُمْ شَهْرَ الصَّبْرِ، وَيَوماً مِنْ كُلِّ شَهْرٍ» قَالَ: زِدْنِي، فَإنَّ بِي قُوَّةً، قَالَ: «صُمْ يَوْمَيْن»؛ قَالَ: زِدْنِي، قَالَ: «صُمْ ثَلاثَةَ أيَّامٍ»؛ قَالَ: زِدْنِي، قَالَ: «صُمْ مِنَ الحُرُم وَاتركْ، صُمْ مِنَ الحُرُمِ وَاترُكْ ، صُمْ مِنَ الحُرُمِ وَاترُكْ». وقَالَ بأصابِعِه الثَّلاثِ فَضَمَّها، ثُمَّ أرْسَلَهَا. [روایت ابوداود]([[297]](#footnote-297))

**ترجمه:** از مجبیه‌ی باهلی از پدرش - یا از عمویش- روایت شده است که او نزدِ رسول‌الله آمد؛ سپس بازگشت و پس از یک سال در حالی که شکل و قیافه‌ی او به‌کلی دگرگون شده بود، به حضور پیامبر شرف‌یاب شد و عرض کرد: ای رسول‌خدا! آیا مرا نمی‌شناسی؟ فرمود: «تو کیستی؟» گفت: من، همان مرد باهلی هستم که پارسال نزدت آمدم. فرمود: «چرا این‌همه تغییر کرده‌ای؟ تو که شاداب‌تر و خوش‌قیافه‌تر بودی!» پاسخ داد: از زمانی‌که از شما جدا شدم، فقط شب‌ها غذا خورده‌ام. رسول‌الله فرمود: «خود را عذاب داده‌ای!» سپس افزود: «ماه صبر و شکیبایی - یعنی ماه رمضان- و نیز یک روز از هر ماه را روزه بگیر». گفت: مقدارش را برایم بیش‌تر کنید؛ زیرا من توانایی دارم. فرمود: «دو روز از هر ماه را روزه بگیر». عرض کرد: مقدارش را برایم بيفزایید. فرمود: «سه روز از هر ماه را روزه بگیر». گفت: از این هم بیش‌تر. پیامبر سه بار فرمود: «بخشی از ماه‌های حرام([[298]](#footnote-298)) را روزه بگیر (و روزه گرفتن در سایر روزها را) ترک کن». و با اشاره‌ی دست، و باز و بسته کردن سه تا از انگشتان مبارک، نشان داد که از هر ماهِ حرام، سه روز روزه بگیرد و سه روز روزه نگیرد.

**شرح**

مؤلف در این باب به بیان روزها و ماه‌هایی پرداخته است که روزه گرفتن در آن‌ها سنت می‌باشد؛ یکی از این ماه‌ها، ماه شعبان است؛ همان‌گونه که عایشه& گفته است: پیامبر همه یا بیش‌ترِ این ماه را روزه می‌گرفت. از این‌رو شایسته است که انسان به‌پیروی از رسول‌الله، در ماه شعبان بیش از سایر ماه‌ها روزه بگیرد.

علما گفته‌اند: حکمتش، این است که روزه گرفتن در شعبان به منزله‌ی سنت‌های راتبه‌ای‌ست که انسان پیش از نمازهای فرض می‌خوانَد.

ماهِ الله، محرّم نیز یکی از ماه‌هایی‌ست که روزه گرفتن در آن، فضیلت فراوانی دارد. می‌دانید که ماه محرم، همان ماهی‌ست که در بین ماه‌های ذی‌الحجه و صفر قرار دارد. پیامبر درباره‌ی روزه‌ی محرم فرموده است: «بهترین روزه پس از روزه‌ی رمضان، روزه گرفتن در ماهِ الله، محرّم است». بهتر است که روزه‌ی محرم در روزهای تاسوعا، عاشورا و نیز در یازدهمین روزِ این ماه باشد.

همان‌گونه که در حدیث این مرد باهلی آمده است: روزه گرفتنِ سه روز از هر ماه، مستحب می‌باشد؛ هم‌چنان‌که پیامبر سه روز از هر ماه را روزه می‌گرفت و برایش مهم نبود که در ابتدای ماه روزه بگیرد یا در میانه‌ی ماه و یا در آخِرِ آن». البته بهترین زمان برای روزه گرفتن در هر ماه، "ایام بیض" است؛ یعنی روزهای سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم هر ماه.

روز "عرفه" یکی از روزهایی‌ست که روزه گرفتن در آن، اهمیت و فضیلت ویژه‌ای دارد؛ زیرا از پیامبر درباره‌ی روزه‌ی عرفه سؤال شد؛ فرمود: «يُكَفِّرُ السَّنَةَ المَاضِيَةَ وَالبَاقِيَةَ»؛ یعنی: «روزه‌ی روز عرفه، بخشش گناهان سال گذشته و آینده‌ را در پی دارد». به عبارت دیگر: کفاره‌ی گناهانِ دو سال محسوب می‌شود.

در حدیث مرد باهلی آمده است که وی یک سالِ کامل را روزه گرفت؛ از این‌رو شکل و قیافه‌ی او به‌کلی دگرگون شد و زمانی‌که به حضور پیامبر آمد، عرض کرد: ای رسول‌خدا! آیا مرا نمی‌شناسی؟ فرمود: «تو کیستی؟» پاسخ داد: «من، همان مرد باهلی هستم که پارسال نزدت آمدم». آن‌گاه به پیامبر خبر داد که همه‌ی سال گذشته را روزه گرفته است. رسول‌الله فرمود: «خود را عذاب داده‌ای!» این، نشان می‌دهد که در شریعت اسلام، انسان نباید خودش را عذاب دهد یا خویشتن را به کاری وادارَد که توانش را ندارد؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿مَّا يَفۡعَلُ ٱللَّهُ بِعَذَابِكُمۡ إِن شَكَرۡتُمۡ وَءَامَنتُمۡ﴾ [النساء : ١٤٧]

اگر سپاس­گزار باشید و ایمان بیاورید، الله را با عذاب شما کاری نیست.

\*\*\*

226- باب: فضیلت روزه و دیگر کارهای نیک در دهه‌ی نخست ذی‌الحجه

1257- عن ابن عباسٍ$ قَالَ: قَالَ رسول الله: «مَا مِنْ أيَّامٍ، العَمَلُ الصَّالِحُ فِيهَا أحَبُّ إِلَى اللهِ مِنْ هذِهِ الأَيَّام»؛ يعني: أيامَ العشر. قالوا: يَا رسولَ اللهِ، وَلا الجِهَادُ في سَبيلِ اللهِ؟ قَالَ: «وَلا الجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللهِ، إِلاَّ رَجُلٌ خَرَجَ بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ، فَلَمْ يَرْجِعْ مِنْ ذَلِكَ بِشَيءٍ». [روایت بخاري]([[299]](#footnote-299))

**ترجمه:** ابن عباس$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هیچ روزی نیست که انجامِ عمل نیک در آن نزد الله متعال به‌اندازه‌ی این روزها - یعنی دهه‌ی نخست ذی‌الحجه- محبوب و پسندیده باشد». گفتند: ای رسول‌خدا! حتی جهاد در راه الله؟ فرمود: «حتی جهاد در راه الله (نیز با کارهای نیکِ دهه‌ی نخست ذی‌حجه برابری نمی‌کند)؛ مگر این‌که کسی با جان و مالش در راه الله بیرون شود و هیچ‌یک از این‌ها را برنگرداند».([[300]](#footnote-300))

\*\*\*

227- باب: فضیلت روزه‌ گرفتن در روزهای عرفه، تاسوعا و عاشورا

1258- عن أَبي قتادةَ قَالَ: سُئِلَ رسولُ الله عن صَومِ يَوْمِ عَرَفَةَ، قَالَ: «يُكَفِّرُ السَّنَةَ المَاضِيَةَ وَالبَاقِيَةَ». [روایت مسلم]([[301]](#footnote-301))

**ترجمه:** ابوقتاده مي‌گوید: از رسول‌الله درباره‌ی روزه‌ی روزِ عرفه سؤال شد؛ فرمود: «کفاره‌ی گناهان سال گذشته و آینده است».

1259- وعن ابن عباسٍ$: أنَّ رسولَ الله صَامَ يَومَ عاشوراءَ وَأمَرَ بِصِيامِهِ. [متفق علیه]([[302]](#footnote-302))

**ترجمه:** ابن عباس$ می‌گوید: رسول‌الله روز عاشورا (=دهم محرم) را روزه گرفت و به روزه گرفتنِ آن فرمان داد.

1260- وعن أَبي قتادةَ أنَّ رسول الله سُئِلَ عَنْ صِيامِ يَوْمِ عَاشُوراءَ، فَقَالَ: «يُكَفِّرُ السَّنَةَ المَاضِيَةَ». [روایت مسلم]([[303]](#footnote-303))

**ترجمه:** ابوقتاده مي‌گوید: از رسول‌الله درباره‌ی روزه‌ی روزِ عاشورا سؤال شد؛ فرمود: «کفاره‌ی گناهان سال گذشته است».

1261- وعن ابن عباسٍ$ قَالَ: قَالَ رسول الله: «لَئِنْ بَقِيتُ إِلَى قَابلٍ لأَصُومَنَّ التَّاسِعَ». [روایت مسلم]([[304]](#footnote-304))

**ترجمه:** ابن‌عباس$ مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «اگر سالِ آینده زنده باشم، حتماً روز تاسوعا (=نُهم محرم) را نیز روزه می‌گیرم».

\*\*\*

228- باب: مستحب بودن روزه گرفتنِ شش روز از ماه شوال

1262- عن أَبي أيوبٍ أنَّ رسول الله قَالَ : «مَنْ صَامَ رَمَضَانَ ثُمَّ أتْبَعَهُ سِتّاً مِنْ شَوَّالٍ، كَانَ كَصِيَامِ الدَّهْرِ». [روایت مسلم]([[305]](#footnote-305))

**ترجمه:** ابوایوب مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکه ماه رمضان را روزه بگیرد و سپس شش روز از ماه شوال را نیز روزه بدارد، گویا همه‌ی سال را روزه گرفته است».

**شرح**

مؤلف/ در این سه باب، به بیان روزهایی پرداخته که روزه گرفتن در آن‌ها سنت است؛ از جمله: دهه‌ی نخست ذی‌حجه؛ زیرا پیامبر فرموده است: «هیچ روزی نیست که انجامِ عمل نیک در آن نزد الله متعال به‌اندازه‌ی این روزها - یعنی دهه‌ی نخست ذی‌الحجه- محبوب و پسندیده باشد».

عمل نیک، شاملِ نماز، صدقه، روزه، ذکر، تکبیر، تلاوت قرآن، نیکی به پدر و مادر، صله‌ی رحم، نیکی به مردم و همسایگان و سایر کارهای نیک می‌شود؛ همه‌ی این‌ها کارهای نیک و پسندیده‌ای‌ست؛ اما هیچ روزی در طول سال وجود ندارد که انجام کارِ نیک در آن، به‌اندازه‌ی انجام کارِ نیک در ده روزِ نخست ذی‌حجه فضیلت داشته باشد. اصحاب# گفتند: ای رسول‌خدا! حتی جهاد در راه الله؟ فرمود: «حتی جهاد در راه الله (نیز با کارهای نیکِ دهه‌ی نخست ذی‌حجه برابری نمی‌کند)؛ مگر این‌که کسی با جان و مالش در راه الله بیرون شود و هیچ‌یک از این‌ها را برنگرداند».

این حدیث، بیان‌گر فضیلت انجامِ کارهای نیک از جمله روزه و دیگر اعمال شایسته، در دهه‌ی اول ذی‌حجه می‌باشد و نیز نشان می‌دهد که جهاد در راه الله متعال، از برترین کارهاست؛ از این‌رو صحابه# از پیامبر پرسیدند: حتی جهاد در راه الله نیز با کارِ نیکی که در دهه‌ی نخست ذی‌حجه انجام شود، برابری نمی‌کند؟

این حدیث بیان‌گر یک استثناست؛ یعنی تنها عمل شایسته‌ای که از کارهای نیکِ انجام‌شده در ده روزِ اول ذی‌حجه برتر می‌باشد، این است که انسان با جان و مالِ خود، یعنی با سلاح و سواریِ خویش در راه الله جهاد کند و کشته شود و بدین‌سان هم جانش را در راه الله فدا کند و هم مالش را دشمن بگیرد؛ چنین کسی، برترین مجاهد و رزمنده‌‌ در راه الله متعال است و عملش بر کارهای نیکی که در دهه‌ی اول ذی‌حجه انجام می‌شود، برتری دارد و اگر چنین سعادتی در این ایام خجسته نصیبِ بنده‌ای شود، روشن است که فضیلت بیش‌تری خواهد داشت.

روزه گرفتن در روزهای عرفه و عاشورا نیز سنت است؛ بدین دلیل که ابوقتاده مي‌گوید: از رسول‌الله درباره‌ی روزه‌ی روزِ عرفه سؤال شد؛ فرمود: «کفاره‌ی گناهان سال گذشته و آینده است». منظور از سالِ گذشته، سالی‌ست که تمام شده و منظور از سالِ آینده، سالی‌ست که پیشِ رو قرار دارد؛ زیرا روز عرفه در آخرینِ ماهِ سالِ قمری‌ست. لذا روزه‌ی روز عرفه، کفاره‌ی گناهانِ دو سال می‌باشد.

هم‌چنین از رسول‌الله درباره‌ی روزه‌ی روزِ عاشورا سؤال شد؛ فرمود: «کفاره‌ی گناهان سال گذشته است». لذا اجر و ثوابِ روزه‌ی آن، از پاداشِ روزه‌ی عرفه کم‌تر می‌باشد. با این حال شایسته است که انسان، هم روز عاشورا (=دهم محرم) را روزه بگیرد و هم روزِ تاسوعا یا نُهُم محرم را؛ زیرا پیامبر فرمود: «اگر سالِ آینده زنده باشم، حتماً روز تاسوعا (=نُهم محرم) را نیز روزه می‌گیرم». پیامبر فرمان داده است که برای مخالفت با یهودیان، روز قبل یا بعد از عاشورا را نیز روزه بگیریم؛ زیرا عاشورا، روزی‌ست که الله متعال در آن، موسی و پیروانش را نجات داد و فرعون و فرعونیان را غرق کرد؛ از این‌رو یهودیان به‌شکرانه‌ی این نعمت بزرگ که الله متعال سپاهیان خود را نجات داد و سپاهیان شیطان را به هلاکت رساند، این روز را روزه می‌گرفتند. پیامبر پس از هجرت به مدینه، مشاهده کرد که یهودیان روز عاشورا را روزه می‌گیرند؛ سببش را از آنان پرسید. گفتند: عاشورا، روزی‌ست که الله متعال موسی و قومش را نجات داد و فرعون و فرعونیان را غرق کرد؛ لذا این روز را به‌شکرانه‌ی این نعمت روزه می‌گیریم. رسول‌الله فرمود: «فَنَحْنُ أَحَقُّ وَأَوْلَى بِمُوسَى مِنْكُمْ»؛([[306]](#footnote-306)) یعنی: «ما، از شما به موسی سزاوارتر و نزدیک‌تریم». آری؛ پیامبر و صحابه# و دیگر مؤمنان این امت، به پیامبران گذشته نزدیک‌ترند؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ أَوۡلَى ٱلنَّاسِ بِإِبۡرَٰهِيمَ لَلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ وَهَٰذَا ٱلنَّبِيُّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْۗ وَٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٦٨﴾ [آل عمران: ٦٨]

سزاوارترین مردم به ابراهیم، کسانی هستند که از او پیروی کردند و (نیز) این پیامبر و آنان که ایمان آورده­­اند. و الله یار و کارساز مومنان است.

لذا رسول‌الله، از یهود به موسی سزاوارتر است؛ زیرا یهودیان به موسی، عیسی و محمد علیهم‌السلام کفر ورزیدند. بنابراین رسول‌الله روز عاشورا روزه گرفت و مردم را به روزه‌ی آن فرمان داد و برای مخالفت با یهود که تنها روز عاشورا را روزه می‌گیرند، امر فرمود که روز قبل یا بعد از عاشورا را نیز با آن، روزه بگیریم؛ یعنی: روزهای نهم و دهم محرم یا روزهای دهم و یازدهمِ این ماه. از این‌رو برخی از علما مانند ابن‌القیم/ روزه‌ی عاشورا را در سه مورد تقسیم‌بندی کرده‌اند:

1. این‌که هم عاشورا و هم تاسوعا را روزه بگیریم؛ در این سه مورد، این گزینه از همه برتر است.
2. این‌که هم عاشورا و هم روز یازدهم محرم را روزه بگیریم؛ این مورد، نسبت به گزینه‌ی نخست، فضیلتِ کم‌تری دارد.
3. این‌که فقط عاشورا را روزه بگیریم؛ برخی از علما روزه گرفتنِ عاشورا به‌تنهایی را مکروه دانسته‌اند؛ زیرا رسول‌الله به مخالفت با یهود دستور داده است. و شماری دیگر از علما، گفته‌اند که ایرادی ندارد.

از دیگر روزه‌های سنت، روزه گرفتنِ شش روز از ماه شوال است؛ همان‌گونه که در حدیث ابوایوب انصاری آمده که پیامبر فرمود: «هرکه ماه رمضان را روزه بگیرد و سپس شش روز از ماه شوال را نیز روزه بدارد، گویا همه‌ی سال را روزه گرفته است». علما در توضیح و تفسیر این حدیث گفته‌اند: سببش، این است که پاداش هر نیکی ده برابر است؛ لذا ماه رمضان با ده ماه برابری می‌کند و شش روز شوال با شصت روز که معادلِ دو ماه می‌باشد. بنابراین سنت است که انسان پس از تمام کردن روزه‌ی رمضان، شش روز از شوال را هم روزه بگیرد. البته باید دانست که اگر کسی، از روزه‌ی رمضان، قضایی دارد، باید ابتدا قضاییِ آن‌را به‌جا بیاورد و سپس شش روزِ شوال را روزه بگیرد؛ و گرنه از این اجر و ثواب بزرگ، برخوردار نمی‌شود؛ زیرا رسول‌الله فرمود: «هرکه ماه رمضان را روزه بگیرد و سپس شش روز از ماه شوال را نیز روزه بدارد، گویا همه‌ی سال را روزه گرفته است». لذا کسی که بیست و نه یا بیست و هشت روز از رمضان را روزه گرفته است، ابتدا باید قضاییِ آن را ادا کند و سپس شش روز به نیت روزه‌ی سنت، روزه بگیرد تا از پاداش یک سال روزه برخوردار شود. گفتنی‌ست: فرقی نمی‌کند که یک روز پس از عید فطر، روزه‌ی شوال را آغاز کنید یا دو یا سه روز بعد؛ هم‌چنین تفاوتی ندارد که این شش روز را پُشت سر هم روزه بگیرید یا به صورت پراکنده؛ اما اگر کوتاهی کنید و ماه شوال تمام شود، چنین ثوابی به شما نمی‌رسد؛ مگر این‌که این تأخیر به‌سبب عذری مانند بیماری یا مسافرت یا عادت ماهانه برای زنان باشد، نه از روی سهل‌انگاری؛ لذا کسی که به عذر شرعی نمی‌تواند شش روز از شوال را روزه بگیرد و قضایش را در ماه ذی‌قعده ادا می‌کند، امید است که از این ثواب برخوردار شود. والله اعلم.

\*\*\*

229- باب: مستحب بودن روزه‌ی دوشنبه و پنج‌شنبه

1263- عن أَبي قتادةَ أنَّ رسول الله سُئِلَ عَنْ صَومِ يَوْمِ الاثْنَيْنِ، فَقَالَ: «ذَلِكَ يَومٌ وُلِدْتُ فِيهِ، وَيَومٌ بُعِثْتُ، أَوْ أُنْزِلَ عَلَيَّ فِيهِ». [روایت مسلم]([[307]](#footnote-307))

**ترجمه:** ابوقتاده مي‌گوید: از رسول‌الله درباره‌ی روزه‌ی روزِ دوشنبه سؤال شد؛ فرمود: «آن، روزی‌ست که در آن به دنیا آمدم و روزی‌ست که برانگیخته شدم یا روزی‌ست که در آن بر من وحی شد».

1264- وعن أَبي هريرةَ عَن رسول الله قَالَ: «تُعْرَضُ الأَعْمَالُ يَومَ الاثْنَيْنِ وَالخَمِيسِ، فَأُحِبُّ أنْ يُعْرَضَ عَمَلِي وَأنَا صَائِمٌ». [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حدیثی حسن می‌باشد؛ مسلم نیز این حدیث را بدون ذکر روزه روایت کرده است.]([[308]](#footnote-308))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «اعمالِ (مردم) در روز دوشنبه و پنج‌شنبه - به الله متعال- عرضه می‌شود. لذا دوست دارم اعمالم در حالی - به الله متعال- عرضه گردد که روزه هستم».

1265- وعن عائشةَ& قَالَت: كَانَ رسولُ الله يَتَحَرَّى صَومَ الاثْنَيْنِ وَالخَمِيس. [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]([[309]](#footnote-309))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: رسول‌الله به روزه‌ی روز دوشنبه و پنج‌شنبه پای‌بند بود.

\*\*\*

230- باب: مستحب بودن روزه گرفتنِ سه روز از هر ماه

برترین روزه‌ی هر ماه، در ایام بیض، یعنی سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم ماه می‌باشد و گفته شده که ایام بیض، روزهای دوازدهم، سیزدهم و چهاردهم ماه است؛ اما نظر درست و مشهور، همان دیدگاه نخست می‌باشد.

1266- وَعَن أَبي هريرةَ قالَ: أوْصَانِي خَلِيلي بِصِيَامِ ثَلاَثَةِ أيَّامٍ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ، وَرَكْعَتَي الضُّحَى، وَأنْ أُوتِرَ قَبْلَ أنْ أنَامَ. [متفقٌ عليه]([[310]](#footnote-310))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گوید: دوستِ عزیزم مرا به روزه‌ی سه روز از هر ماه و دو رکعت نماز چاشت و خواندن وتر پیش از آن‌که بخوابم، سفارش فرمود.

1267- وعن أَبي الدرداءِ قَالَ: أوصانِي حَبِيبِي بِثَلاثٍ لَنْ أدَعَهُنَّ مَا عِشتُ: بِصِيَامِ ثَلاثَةِ أيَّامٍ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ، وَصَلاَةِ الضُّحَى، وبِأنْ لا أنَامَ حَتَّى أُوتِرَ. [روايت مسلم]([[311]](#footnote-311))

**ترجمه:** ابودرداء مي‌گوید: حبیبم مرا به سه کار سفارش فرمود که تا زنده باشم، آن‌ها را ترک نمی‌کنم: روزه‌ی سه روز از هر ماه و نماز چاشت و این‌که نماز وتر را پیش از خواب بخوانم.

1268- وعن عبد الله بن عمرو بن العاص$ قَالَ: قَالَ رسول الله: «صَوْمُ ثَلاَثَةِ أيَّامٍ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ صَوْمُ الدَّهْرِ كُلِّهِ». [متفقٌ عليه]([[312]](#footnote-312))

**ترجمه:** عبدالله بن عمرو بن عاص$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «روزه‌ی سه روز از هر ماه، روزه‌ی همه‌ی سال است».

1269- وعن مُعاذة العدوية أنَّها سَأَلتْ عائشةَ&: أكَانَ رسول الله يَصُومُ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ ثَلاَثة أيَّامٍ؟ قالَتْ: نَعَمْ. فَقُلْتُ: مِنْ أيِّ الشَّهْرِ كَانَ يَصُومُ؟ قَالَتْ: لَمْ يَكُنْ يُبَالِي مِنْ أيِّ الشَّهْرِ يَصُومُ. [روايت مسلم]([[313]](#footnote-313))

**ترجمه:** از معاذه‌ی عَدَوی روایت است که وی از عایشه& پرسید: آیا رسول‌الله سه روز از هر ماه روزه می‌گرفت؟ عایشه& پاسخ داد: بله. - معاذه می‌گوید:- پرسیدم: چه روزهایی از ماه، روزه می‌گرفت؟ عایشه& فرمود: «برایش مهم نبود که چه روزهایی از ماه، روزه بگیرد».

1270- وعن أَبي ذرٍّ قَالَ: قَالَ رسول الله: «إِذَا صُمْتَ مِنَ الشَّهْرِ ثَلاَثاً، فَصُمْ ثَلاَثَ عَشْرَةَ، وَأرْبَعَ عَشْرَةَ، وَخَمْسَ عَشْرَةَ». [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]([[314]](#footnote-314))

**ترجمه:** ابوذر می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرگاه قصدِ روزه گرفتن سه روز از ماه را داشتی، روزهای سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم را روزه بگیر».

1271- وعن قتادة بن مِلْحَان قَالَ: كَانَ رسولُ الله يَأمُرُنَا بِصِيَامِ أيَّامِ البِيضِ: ثَلاثَ عَشْرَةَ، وَأرْبَعَ عَشْرَةَ، وَخَمْسَ عَشْرَةَ. [روایت ابوداود]([[315]](#footnote-315))

**ترجمه:** قتاده بن ملحان می‌گوید: رسول‌الله ما را به روزه‌ی ایام بیض، یعنی سیزدهم، چهاردهم و پانزدهمِ ماه فرمان می‌داد.

1272- وعن ابن عباسٍ$ قَالَ: كَانَ رسولُ اللهِ لا يُفْطِرُ أيَّامَ البِيضِ في حَضَرٍ وَلا سَفَرٍ. [روایت نسائی با اِسنادِ حسن]([[316]](#footnote-316))

**ترجمه:** ابن‌عباس$ می‌گوید: رسول‌الله در ایام بیض، در سفر و حضر روزه می‌گرفت و نمی‌خورد.

**شرح**

مؤلف/ در این دو باب به فضیلت روزه گرفتن در روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه و نیز روزه گرفتن سه روز از هر ماه پرداخته است.

از رسول‌الله درباره‌ی روزه‌ی دوشنبه سؤال شد؛ فرمود: «آن، روزی‌ست که در آن به دنیا آمدم و روزی‌ست که برانگیخته شدم یا روزی‌ست که در آن بر من وحی شد». گفتنی‌ست: وفات رسول‌الله نیز در روز دوشنبه بوده است. آن بزرگوار در روز دوشنبه به دنیا آمد؛ اما قاطعانه نمی‌توان گفت که تولدش در دوازدهم ربیع‌الاول بوده است یا در روز و ماهِ دیگری؛ اما مسلّم است که آن بزرگوار در روز دوشنبه به دنیا آمد. هم‌چنین نخستین بار که بر رسول الله وحی شد، روز دوشنبه بود.

راوی شک دارد که رسول‌الله فرمود: «برانگیخته شدم» یا این‌که فرمود: «بر من وحی شد»؛ این دو با هم تفاوت دارد؛ زیرا قرآن، یعنی ابتدای سوره‌ی «عَلَق» پیش از بعثت یا برانگیخته شدنِ پیامبر به رسالت، بر آن بزرگوار نازل گردید و با نزول این آیات، محمد، به مقام نبوت رسید؛ اما بعثت که همان رسالت است، با نزولِ سوره‌ی «مدثر» آغاز شد. در هر حال، روز دوشنبه مناسبت‌های بزرگ و والایی در خود داشته است: ولادت پیامبر و نیز نزول وحی بر نبی رحمت یا بعثتِ آن بزرگوار به سوی مردم.

درباره‌ی روزه گرفتن سه روز از هر ماه نیز احادیثی وجود دارد که از آن جمله می‌توان به حدیث ابوهریره، ابودرداء و ابوذر# اشاره کرد که پیامبر هر یک از این‌ها را جداگانه به روزه گرفتن سه روز از هر ماه سفارش فرمود.

هم‌چنین به عبدالله بن عمرو بن عاص$ فرمود: «روزه‌ی سه روز از هر ماه، روزه‌ی همه‌ی سال است»؛ زیرا پاداش نیکی، ده برابر می‌باشد و هرکه سه روزه از هر ماه را روزه بگیرد، گویا سی روز، روزه گرفته است که با این حساب، همه‌ی سال را دربر می‌گیرد.

رسول‌الله این‌ها را به روزه گرفتن سه روز از هر ماه سفارش نمود؛ اما معین نفرمود که روزهای سیزدهم، چهاردهم و پانزدهمِ ماه را روزه بگیرند؛ هم‌چنین به این‌ها سفارش کرد که روزانه نماز چاشت بخوانند.

وقت نمازِ چاشت از بالا آمدن خورشید به‌اندازه‌ی یک نیزه، یعنی حدود بیست دقیقه پس از طلوع آفتاب آغاز می‌شود و تا اندکی پیش از زوالِ آن، یعنی حدود ده دقیقه قبل از زوال، ادامه دارد و خواندنِ در تمام روزها، سنت است؛ زیرا پیامبر فرمود: «هر روز در برابر هر مفصل انسان، یک صدقه لازم است». در بدن انسان سیصد و شصت مفصل وجود دارد؛ لذا هر انسانی باید روزانه سیصد و شصت صدقه بدهد؛ اما صدقه، الزاماً صدقه‌ی مالی نیست؛ بلکه «هر "سبحان‌الله" گفتن، یک صدقه است؛ هر "الحمدلله" گفتن، یک صدقه است؛ هر "لاإله‌إلاالله" گفتن، یک صدقه است؛ هر "الله‌اکبر" گفتن، یک صدقه است؛ هر امر به معروف، صدقه‌ای‌ست؛ هر نهی از منکر، صدقه‌ای‌ست». و اگر به کسی کمک کنید که بارِ خود را روی چارپا یا ماشین خود بگذارد، این هم یک صدقه است؛ حتی هم‌بستری با همسر نیز یک صدقه محسوب می‌شود. رسول‌الله فرمود: «و به جای همه‌ی این‌ها، خواندن دو رکعت نماز ضحی کافی‌ست».([[317]](#footnote-317)) یعنی برای ادای سیصد و شصت صدقه در روز، کافی‌ست که دو رکعت نماز چاشت بخوانید و سایر کارهای نیکی که انجام دهید، عملِ افزون بر وظیفه یا عملِ نافله به‌شمار می‌آید.

و اما سومین سفارش رسول‌الله به ابوهریره و ابودرداء$ این بود که پیش از خواب، نماز وتر را بخوانند؛ این، برای کسی‌ست که می‌ترسد آخِر شب بیدار نشود. چنین کسی باید احتیاط کند و پیش از خواب، نماز وتر را بخواند؛ اما کسی که می‌خواهد آخِر شب برخیزد، باید وترش را آخرین نماز خویش قرار دهد؛ این، روشی‌ست که در سنت پیامبر آمده است.

علما گفته‌اند: رسول‌الله از آن جهت این‌ها را سفارش فرمود که پیش از خواب، نماز وتر را بخوانند که وضعیت آن‌ها چنین اقتضا می‌کرد؛ زیرا ابوهریره در ابتدای شب مشغول حفظ و فراگیریِ احادیث پیامبر بود و در پایان شب می‌خوابید.

درباره‌ی روزه گفتن سه روز از هر ماه، قابل ذکر است که می‌توان این سه روز را در دهه‌ی نخست ماه روزه گرفت یا در ده روزِ میانی و یا در ده روزِ آخرِ ماه؛ و نیز این گنجایش وجود دارد که در ابتدای هر دهه یا در هر هفته یک روز روزه بگیرید؛ از این‌رو عایشه& فرمود: «برای پیامبر مهم نبود که در ابتدای ماه روزه بگیرد یا در میانه‌ی ماه و یا در آخِرِ آن»؛ اما روزه گرفتن در ایام بیض، یعنی در روزهای سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم هر ماه برتر است. روزه‌ی روز پنج‌شنبه نیز سنت می‌باشد؛ اما فضیلتش از روزه‌ی دوشنبه کم‌تر است؛ گرچه روزه‌ی هر دو روز فضیلت دارد؛ زیرا رسول‌الله فرمود: «اعمالِ (مردم) در روز دوشنبه و پنج‌شنبه - به الله متعال- عرضه می‌شود. لذا دوست دارم اعمالم در حالی - به الله متعال- عرضه گردد که روزه هستم».

گفتنی‌ست: بهترین روزه، روزه‌ی داوود است که یک روز در میان روزه می‌گرفت؛ این، برای کسی‌ست که توانایی‌اش را دارد و از این بابت در رنج و مشقت نمی‌افتد و بدین سبب از سایر کارهای نیک، از جمله فراگیریِ علم و دانش باز نمی‌ماند؛ زیرا عبادت‌های دیگری هم وجود دارد که حایز اهمیت است. از این‌رو اگر کثرت روزه‌ی نفلی، شما را از چنین عبادت‌هایی باز می‌دارد، نباید زیاد روزه بگیرید.

\*\*\*

231- باب: فضیلتِ کسی که به روزه‌داری افطاری بدهد و نیز فضیلتِ روزه‌داری که نزدش چیزی خورده شود و دعای کسی که می‌خورد برای روزه‌دارِ حاضر و میزبان

1273- عن زيد بن خالد الجُهَنِيِّ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «مَنْ فَطَّرَ صَائِماً، كَانَ لَهُ مِثْلُ أجْرِهِ، غَيْرَ أنَّهُ لا يُنْقَصُ مِنْ أجْرِ الصَّائِمِ شَيْءٌ». [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حسن صحیح می‌باشد.]([[318]](#footnote-318))

**ترجمه:** زید بن خالد جُهَنی می‌گوید: پیامبر فرمود: «هرکه به روزه‌داری افطاری دهد، اجری مانندِ اجر روزه‌دار به او می‌رسد؛ بی‌آن‌که چیزی از پاداش روزه‌دار کم شود».

1274- وعن أُمِّ عُمَارَةَ الأنصارِيَّةِ& أنَّ النَّبِيَّ دَخَلَ عَلَيْهَا، فَقَدَّمَتْ إِلَيْهِ طَعَاماً، فَقَالَ: «كُلِي»؛ فَقَالَتْ: إنِّي صَائِمَةٌ، فَقَالَ رسول الله: «إنَّ الصَائِمَ تُصَلِّي عَلَيْهِ المَلاَئِكَةُ إِذَا أُكِلَ عِنْدَهُ حَتَّى يَفْرَغُوا». وَرُبَّمَا قَالَ: «حَتَّى يَشْبَعُوا». [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]([[319]](#footnote-319))

**ترجمه:** از ام‌عماره‌ی انصاری& روایت شده است که پیامبر به خانه‌اش رفت و او، برای آن بزرگوار غذا آورد. پیامبر به او فرمود: «بخور». عرض کرد: من روزه هستم. پیامبر فرمود: «بر روزه‌داری که نزد او چیزی می‌خورند، تا زمانی‌که از خوردن فارغ شوند، فرشتگان درود می‌فرستند» و چه‌بسا پیامبر فرمود: «تا این‌که - افرادی که غذا می‌خورند- سیر شوند».

1275- وعن أنسٍ أنَّ النَّبِيَّ جَاءَ إِلَى سعد بن عباد فَجَاءَ بِخُبْزٍ وَزَيْتٍ، فَأكَلَ، ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ: «أفْطَرَ عِنْدَكُمُ الصَّائِمُونَ وَأكَلَ طَعَامَكُمُ الأَبرَارُ وَصَلَّتْ عَلَيْكُمُ المَلاَئِكَةُ». [روایت ابوداود با اِسناد صحيح]([[320]](#footnote-320))

**ترجمه:** انس می‌گوید: پیامبر نزد سعد بن عباده آمد و سعد - برای آن بزرگوار- نان و روغن آورد. پیامبر از آن خورد و فرمود: «أفْطَرَ عِنْدَكُمُ الصَّائِمُونَ وَأكَلَ طَعَامَكُمُ الأَبرَارُ وَصَلَّتْ عَلَيْكُمُ المَلاَئِكَةُ».([[321]](#footnote-321))

\*\*\*

9- کتاب: اعتکاف

232- باب: فضیلت اعتکاف

1276- عن ابن عمرَ$ قَالَ: كَانَ رسولُ اللهِ يَعْتَكِفُ العَشْرَ الأوَاخِرَ مِنْ رَمَضَانَ. [متفقٌ عليه]([[322]](#footnote-322))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: رسول‌الله دهه‌ی پایانیِ رمضان را ‌اعتکاف مي‌كرد.

1277- وعن عائشة& أنَّ النَّبِيَّ كَانَ يَعْتَكِفُ العَشْرَ الأوَاخِرَ مِنْ رَمَضَانَ، حَتَّى تَوَفَّاهُ اللهُ تَعَالَى، ثُمَّ اعْتَكَفَ أزْوَاجُهُ مِنْ بَعْدِهِ. [متفقٌ عليه]([[323]](#footnote-323))

**ترجمه:** عايشه& مي‌گوید: پیامبر دهه‌ی پایانیِ رمضان را به‌اعتکاف می‌نشست تا این‌که الله متعال، او را از دنیا بُرد؛ و سپس زنانش پس از او اعتکاف می‌کردند.

1278- وعن أَبي هريرةَ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ يَعْتَكِفُ في كُلِّ رَمَضَانَ عَشْرَةَ أيَّامٍ، فَلَمَّا كَانَ العَامُ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ اعْتَكَفَ عِشْرِينَ يَوْماً. [روايت بخاري]([[324]](#footnote-324))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گوید: پیامبر در هر رمضان ده روز به‌اعتکاف می‌نشست؛ اما در سالِ وفاتش بیست روز اعتکاف کرد.

**شرح**

باب فضیلت افطاری دادن به روزه‌دار، آخرین بابی‌ست که مؤلف/ درباره‌ی مسایل مربوط به روزه آورده است. یکی از نعمت‌های الله متعال به بندگانش، این است که تعاون و همکاری در زمینه‌ی تقوا و پرهیزگاری را برایشان مقرر فرموده که از آن جمله می‌توان افطاری دادن به روزه‌دار را برشمرد؛ زیرا روزه‌دار به فرمان شریعت، باید افطار کند و در افطار کردن شتاب نماید؛ لذا اگر برای اجرای این رهنمود دینی به او کمک شود، این هم یکی از نعمت‌های الله به‌شمار می‌آید؛ از این‌رو رسول‌الله فرموده است: «هرکس به روزه‌داری افطاری دهد، اجری مانندِ اجر روزه‌دار به او می‌رسد؛ بی‌آن‌که چیزی از پاداش روزه‌دار کاسته شود».

علما درباره‌ی مقدار افطاری دادن به روزه‌دار اختلاف نظر دارند؛ شماری از آن‌ها گفته‌اند: منظور از افطاری دادن به روزه‌دار، حداقل چیزی‌ست که روزه‌دار با آن روزه‌اش را بگشاید؛ مانندی یک دانه خرما.

برخی دیگر از علما گفته‌اند: افطاری باید در حدّی باشد که روزه‌دار، سیر شود و در طولِ شب به خوردن غذا نیاز پیدا نکند و حتی نیازی به خوردنِ سَحری نداشته باشد؛ اما از ظاهرِ حدیث چنین برمی‌آید که اگر کسی به روزه‌دار افطاری بدهد، حتی در حدّ یک دانه خرما، اجری مانند اجر روزه‌دار می‌یابد و از پاداش روزه‌دار نیز چیزی کاسته نمی‌شود.

از این‌رو شایسته است که انسان در حدّ توان خود به روزه‌داران، به‌ویژه روزه‌داران فقیر و نیازمند افطاری دهد.

سپس مؤلف/ به موضوع اعتکاف پرداخته است. اعتکاف به معنای خلوت گزیدن در مسجد برای تقرب و نزدیکی جستن به الله متعال می‌باشد و در دهه‌ی پایانی رمضان، مشروع شده است؛ زیرا پیامبر در دهه‌ی آخر رمضان به ‌اعتکاف می‌نشست؛ سپس در طلبِ شبِ قدر، در دهه‌ی میانی اعتکاف فرمود تا این‌که به او خبر داده شد که شب قدر در دهه‌ی آخر رمضان است؛ لذا از آن پس در دهه‌ی پایانیِ رمضان اعتکاف می‌کرد. پس روشن شد که اعتکاف در غیررمضان، مبنای شرعی ندارد و این دیدگاه برخی از علما که «انسان به‌اندازه‌ی ماندنِ خود در مسجد، نیت اعتکاف کند»، هیچ دلیلی ندارد؛ زیرا پیامبر چنین اعتکافی را برای امتش مقرر نفرموده است؛ نه با گفتارِ خود و نه با کردار خویش؛ یعنی به مردم نفرموده است که هرگاه وارد مسجد می‌شوید، نیت اعتکاف کنید؛ هم‌چنین ثابت نیست که خود نیز چنین کرده باشد. آن بزرگوار دهه‌ی پایانیِ رمضان را در جستجوی شب قدر به‌اعتکاف می‌نشست؛ از این‌رو شایسته است که معتکف به کاری جز عبادت‌هایی از قبیل: نماز، ذکر و قرائت قرآن و امثالِ آن نپردازد؛ حتی برخی از علما اشتغال به تحصیل علم را در حالت اعتکاف ناشایست دانسته‌ و گفته‌اند: معتکف باید به عبادت‌های ویژه‌ای که ذکر شد، بپردازد؛ زیرا زمان اعتکاف به چنین عبادت‌هایی اختصاص دارد. معتکف نباید جز به ضرورت از مسجد بیرون برود؛ مثلاً در شرایطی که کسی ندارد تا برایش آب و غذا بیاورد، می‌تواند برای خوردن و آشامیدن و نیز برای قضای حاجت یا برای غُسل جنابت و امثالِ آن از مسجد بیرون برود. هم‌چنین اگر در مسجدی غیر از مسجد جامع اعتکاف کرده است، روز جمعه باید در نماز جمعه حاضر شود؛ یعنی مسجد محل اعتکافش را به‌قصد مسجد جامع ترک ‌کند. لذا اصل بر این است که معتکف از مسجد بیرون نرود؛ مگر برای ضرورت‌های گریزناپذیرِ شرعی یا طبیعی خود.

اگر شخصی نزد معتکف آمد و می‌خواست که او را به سخنان بیهوده مشغول کند، شایسته است که معتکف به او بگوید: برادر! من معتکفم؛ در مسیر اطاعت و بندگیِ الله یاور من باش و مرا از عبادت باز مدار. الله از بیان حق و حقیقت شرم نمی‌کند؛ پس دلیلی ندارد که از گفتن حق خجالت بکشید. البته نشستن‌های کوتاه‌مدت در نزد معتکف یا سخنان اندک در نزد او، ایرادی ندارد؛ زیرا رسول‌الله در حالِ اعتکاف زنانش را به حضور می‌پذیرفت و با آنان سخن می‌گفت و آنان نیز با او سخن می‌گفتند.

\*\*\*

10- کتاب:حج

233- باب: وجوب حج و فضیلت آن

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ حِجُّ ٱلۡبَيۡتِ مَنِ ٱسۡتَطَاعَ إِلَيۡهِ سَبِيلٗاۚ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٩٧﴾ [آل عمران: ٩٧]

حج این خانه برای الله بر کسی که توانایی رفتن به آن‌جا را دارد، واجب است. و هر کس سر باز زند، بداند که الله از جهانیان بی­نیاز است.

1279- وعن ابن عمرَ$: أنَّ رسولَ الله قَالَ: «بُنِيَ الإسْلاَمُ عَلَى خَمْسٍ: شَهَادَةِ أنْ لا إله إِلا اللهُ، وَأنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَإقَامِ الصَّلاَةِ، وَإيتَاءِ الزَّكَاةِ، وَحَجِّ البَيْتِ، وَصَوْمِ رَمَضَانَ». [متفقٌ عليه]([[325]](#footnote-325))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «اسلام بر پنج پایه بنا شده است: گواهی به این‌که معبود برحقی جز الله وجود ندارد و این‌که محمد، بنده و فرستاده‌ی اوست؛ ادای نماز، پرداختِ زکات، حجّ بیت‌الله، و روزه‌ی ماه رمضان».

1280- وعن أَبي هريرةَ قَالَ: خَطَبَنَا رسول الله فَقَالَ: «يَا أيُّهَا النَّاسُ، قَدْ فَرَضَ اللهُ عَلَيْكُم الحَجَّ فَحُجُّوا»؛ فَقَالَ رَجُلٌ: أكُلَّ عَامٍ يَا رَسولَ اللهِ؟ فَسَكَتَ، حَتَّى قَإلها ثَلاثاً. فَقَالَ رسولُ الله: «لَوْ قُلْتُ نَعَمْ لَوَجَبَتْ، وَلَمَا اسْتَطَعْتُمْ» ثُمَّ قَالَ: «ذَرُوني مَا تَرَكْتُكُمْ؛ فَإنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِكَثْرَةِ سُؤالِهِمْ، وَاخْتِلاَفِهِمْ عَلَى أنْبِيَائِهِمْ، فَإذَا أمَرْتُكُمْ بِشَيءٍ فَأتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ، وَإِذَا نَهَيْتُكُمْ عَن شَيْءٍ فَدَعُوهُ». [روایت مسلم]([[326]](#footnote-326))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله برای ما سخنرانی کرد و فرمود: «ای مردم! الله متعال حج را بر شما فرض کرده است؛ پس حج بگزارید». مردی پرسید: ای رسول‌خدا! آیا هر سال (حج، فرض است)؟ پیامبر سکوت کرد و آن مرد سه بار این پرسش را پرسید. رسول‌الله فرمود: «اگر می‌گفتم: بله، (هر ساله حج) بر شما واجب می‌شد و شما، تواناییِ آن‌را نداشتید»؛ سپس افزود: «مرا با همان مسایلی که برای شما می‌گویم، رها کنید (و سؤال بی‌مورد درباره‌ی مسایلِ ناگفته نپرسید)؛ زیرا امت‌های گذشته را کثرت سؤال و مخالفت با پیامبرانشان به هلاکت رساند. لذا هرگاه شما را به انجام کاری دستور دادم، تا آن‌جا که می‌توانید به آن عمل کنید و چون شما را از چیزی بازداشتم، از آن دوری نمایید».

**شرح**

مؤلف/ در این بخش از کتابش به موضوع وجوب حج و فضیلت آن پرداخته است.

**حج،** یعنی به‌قصد انجام مناسکی که الله متعال از طریق کتابش یا از طریق پیامبرش بیان فرموده است، رهسپار خانه‌ی خدا شوید و به‌اجماع مسلمانان، یکی از ارکان اسلام می‌باشد. دلیل فرض بودن حج، این فرموده‌ی الله متعال است که:

﴿وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ حِجُّ ٱلۡبَيۡتِ مَنِ ٱسۡتَطَاعَ إِلَيۡهِ سَبِيلٗاۚ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٩٧﴾ [آل عمران: ٩٧]

حج این خانه برای الله بر کسی که توانایی رفتن به آن‌جا را دارد، واجب است. و هر کس سر باز زند، بداند که الله از جهانیان بی­نیاز است.

این آیه، در سال نُهُم هجری نازل شد که از آن به «عام‌الوفود»([[327]](#footnote-327)) یاد می‌شود؛ با نزول این آیه، حج، فرض شد. الله متعال در سوره‌ی بقره می‌فرماید:

﴿وَأَتِمُّواْ ٱلۡحَجَّ وَٱلۡعُمۡرَةَ لِلَّهِ﴾ [البقرة: ١٩٦]

و برای الله حج و عمره را به طور کامل به جای آورید.

این آیه در سال ششم هجری نازل گردید و با نزول آن، کامل کردن حج و عمره، فرض شد؛ نه آغازِ حج و انجامِ مناسک آن؛ بلکه وجوبِ آغازِ حج، با نزول آیه‌ی 97 سوره‌ی آل‌عمران در سال نُهُم هجری بود.

الله متعال می‌فرماید:﴿وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ حِجُّ ٱلۡبَيۡتِ ٩٧﴾یعنی: «حجّ این خانه برای الله بر مردم واجب است». فرمود: ﴿عَلَى ٱلنَّاسِ﴾ یعنی: «بر مردم» که شاملِ همه‌ی آن‌ها می‌شود؛ اما کافر را تا زمانی‌که اسلام نیاورد، به گزاردن حج فرمان نمی‌دهیم و حجّ تنها بر مسلمانان، واجب است؛ آن‌هم با وجودِ شرطی که الله متعال بیان فرموده است: ﴿مَنِ ٱسۡتَطَاعَ إِلَيۡهِ سَبِيلٗا﴾ یعنی: حج بر مسلمانی واجب است که تواناییِ رفتن به آن‌جا را دارد. لذا حج بر کسی که به سبب فقر نمی‌تواند خود را به مکه برساند، واجب نیست. و اما کسی که تواناییِ مالی دارد، اما ناتوانِ جسمی‌ست و امیدی به بهبود یا رفع ناتوانیِ جسمی‌اش وجود ندارد، بر او واجب است که کسی را به نیابت از خود به حج بفرستد.

و اگر امیدی به بهبودِ وی یا برطرف شدن ناتوانی‌اش وجود دارد، مثلاً ناگهان بیمار می‌شود، باید تا زمانِ بهبودش منتظر بماند و سپس شخصاً حج بگزارد.

سپس مؤلف حدیث عبدالله بن عمر$ را آورده است که پیامبر در آن، پنج رکن اسلام را برشمرد. پیش‌تر درباره‌ی این حدیث سخن گفتیم و دیگر نیازی به تکرارِ آن نیست؛ اما شاهدِ موضوع از این حدیث، این است که پیامبر حج را یکی از ارکان اسلام برشمرد. می‌دانید که حج در تمام عُمر فقط یک بار واجب است؛ مگر این‌که کسی نذر کرده باشد که حج بگزارد؛ زیرا از پیامبر سؤال شد که آیا حج، همه ساله واجب است؟ فرمود: «اگر می‌گفتم: بله، (هر ساله حج) بر شما واجب می‌شد و شما، این توانایی را نداشتید». لذا حج در تمام عُمر، تنها یک بار واجب می‌باشد و افزون بر آن، نافله به‌شمار می‌آید و این، از لطف و عنایت پروردگار متعال است؛ زیرا برای مردم دشوار بود که هر سال برای ادای مناسک حج به مکه بروند. این، در حالی‌ست که ادای نمازهای پنج‌گانه در طول شبانه‌روز واجب است و ادای نماز جمعه در هفته‌ای یک بار؛ زیرا واجب است که نماز جمعه در یک مسجد برپا شود و اگر قرار بود که مردم برای نمازهای پنج‌گانه نیز در یک مسجد جمع شوند، آن وقت با مشکلات فراوانی مواجه می‌شدند؛ از این‌رو نماز جمعه در هفته‌ای یک بار فرض شده است.

زکات نیز در سالی یک بار، واجب است و همین‌طور روزه؛ و حج در تمام عمر، یک بار واجب می‌باشد. این از حکمت و رحمت الله متعال است که این فرایض را متناسب با وضعیت و شرایط بندگانش مقرر فرموده است.

پیامبر فرمود: «اگر می‌گفتم: بله، (هر سال حج) بر شما واجب می‌شد و شما، تواناییِ آن‌را نداشتید»؛ سپس افزود: «مرا با همان مسایلی که برای شما می‌گویم، رها کنید (و سؤال بی‌مورد درباره‌ی مسایلِ ناگفته نپرسید)». اما پس از وفات رسول‌الله ایرادی ندارد که مردم، مسایل شرعی خود را از علما بپرسند؛ زیرا شریعت، کامل شده، و تحلیل و تحریم یا واجب کردن و نیز برطرف نمودنِ حکم وجوب، به‌انجام رسیده است و دیگر، حکم جدیدی نازل نمی‌شود و با پایان دوران تشریع، احکام نازل‌شده، تغییر نمی‌کنند.

این، منظورِ رسول‌الله بود که پرسش، باید به‌جا باشد؛ نه بی‌مورد. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَسۡ‍َٔلُواْ عَنۡ أَشۡيَآءَ إِن تُبۡدَ لَكُمۡ تَسُؤۡكُمۡ﴾ [المائ‍دة: ١٠١]

ای مؤمنان! درباره­ی مسایلی سؤال نکنید که اگر برای شما آشکار شود، باعث ناراحتی شما می­گردد.

سپس رسول‌الله بیان فرمود: «امت‌های گذشته را کثرت سؤال و مخالفت با پیامبرانشان به هلاکت رساند». یعنی امت‌های گذشته همواره از پیامبرانشان سؤال می‌کردند. نمونه‌اش را می‌توانیم در ماجرای بنی‌اسرائیل ببینیم که وقتی موسی به آن‌ها فرمان داد که گاوی را ذبح کنند و قطعه‌ای از گوشت آن‌را به پیکرِ مقتول بزنند تا رازِ قتلش برملا شود، آن‌ها آن‌قدر طفره رفتند و سؤال‌های بی‌مورد پرسیدند که کار بر خودشان دشوار شد. ماجرا از این قرار بود که دو طایفه بر سرِ کشته شدنِ یک نفر اختلاف داشتند و هر یک از آن‌ها، دیگری را به قتل متهم می‌کرد. موسی به فرمان الاهی به آنان دستور داد که یک گاو سَر ببُرند. کافی بود که آن‌ها همان ابتدا، و بدون هیچ بگومگو و پرسشی، یک گاو ذبح کنند. بدین‌ترتیب غایله پایان می‌یافت و به هدف خویش می‌رسیدند؛ اما پیاپی پرسیدند: این گاو، چگونه گاوی‌ست؟ چه رنگی‌ دارد؟ و آن‌قدر به پرس و جو ادامه دادند و سخت‌گیری کردند که الله متعال بر آنان سخت گرفت و نزدیک بود که این فرمان را انجام ندهند.

«لذا هرگاه شما را به انجام کاری دستور دادم، تا آن‌جا که می‌توانید به آن عمل کنید و چون شما را از چیزی بازداشتم، از آن دوری نمایید».

خلاصه این‌که عامل هلاکت امت‌های گذشته، کثرت سؤال و اختلاف با پیامبرانشان بود. البته همان‌گونه که گفتم، در دوران ما که با وفات پیامبر نزول وحی پایان يافته است، هر پرسشی که برای شما پیش می‌آید، بپرسید؛ زیرا دیگر، حکم جدیدی نازل نمی‌شود و با پایان دوران تشریع، احکام نازل‌شده، تغییر نمی‌کنند. ولی طرحِ معما و مسایل نامفهوم و بی‌مورد، نوعی سخت‌گیری و زیاده‌روی در این می‌باشد که از آن منع شده است؛ زیرا پیامبر فرموده است: «هَلَكَ الْمُتَنَطِّعُونَ»؛([[328]](#footnote-328))یعنی: «کسانی که (در کارهای دینی و دنیوی) سخت‌گیری می‌کنند، هلاک می‌شوند». و این جمله را سه بار تکرار فرمود.

\*\*\*

1281- وَعَنْهُ قَالَ: سُئِلَ النَّبِيُّ أيُّ العَمَلِ أفْضَلُ؟ قَالَ: «إيمَانٌ بِاللهِ وَرسولِهِ»؛ قيل: ثُمَّ ماذا؟ قَالَ: «الجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللهِ»؛ قِيلَ: ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ: «حَجٌّ مَبرُورٌ». [متفقٌ عليه]([[329]](#footnote-329))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گوید: از پیامبر سؤال شد: برترین عمل چیست؟ فرمود: «ایمان به الله و فرستاده‌اش»؛ پرسیدند: سپس چه کاری؟ فرمود: «جهاد در راه الله»؛ گفته شد: سپس چه عملی؟ فرمود: «حجّ کامل و مقبول».

[نووی: حج مبرور (=مقبول) حجی‌ست که حج‌گزار آن‌را بدون ارتکاب معصیت به‌انجام برساند.]

1282- وَعَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ رسول الله يَقُولُ: «مَنْ حَجَّ، فَلَمْ يَرْفُثْ، وَلَمْ يَفْسُقْ، رَجَعَ كَيَوْم وَلَدَتْهُ أمُّهُ». [متفقٌ عليه]([[330]](#footnote-330))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «هرکه حج بگزارد و از نزدیکی با همسرش و مقدماتِ آن- یا از گفتن سخنان زشت- بپرهیزد و مرتکب معصیت نشود، چنان از گناه پاک می‌شود که گویی تازه از مادرش زاده شده است».

1283- وَعَنْهُ أنَّ رسول الله قالَ: «العُمْرَةُ إِلَى العُمْرَةِ كَفَّارَةٌ لِمَا بَينَهُمَا، وَالحَجُّ المَبْرُورُ لَيْسَ لَهُ جَزَاءٌ إِلا الجَنَّةَ». [متفقٌ عليه]([[331]](#footnote-331))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «یک عمره تا عمره‌ی بعد، کفاره‌ی گناهانی‌ست که در میان آن‌دو انجام می‌شود و حج مقبول، پاداشی جز بهشت ندارد».

1284- وعن عائشةَ& قَالَت: قُلْتُ: يَا رسول الله، نَرَى الجِهَادَ أفْضَلَ العَمَلِ، أفَلا نُجَاهِدُ؟ فَقَالَ: «لَكُنَّ أفْضَلُ الجِهَادِ: حَجٌّ مَبْرُورٌ». [روايت بخاري]([[332]](#footnote-332))

**ترجمه:** عايشه& مي‌گوید: عرض کردم: ای رسول‌خدا! ما جهاد را برترین عمل می‌دانیم؛ آیا جهاد نکنیم؟ فرمود: «برترین جهاد برای شما زنان، حج مقبول است».

1285- وَعَنْهَا أنَّ رسول الله قَالَ: «مَا مِنْ يَوْمٍ أكْثَرَ مِنْ أن يَعْتِقَ اللهُ فِيهِ عَبْداً مِنَ النَّارِ مِنْ يَوْمِ عَرَفَةَ». [روايت مسلم]([[333]](#footnote-333))

**ترجمه:** عايشه& مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «الله متعال در هیچ روزی بندگانش را به‌اندازه‌ی روز عرفه از آتش دوزخ آزاد نمی‌کند».

1286- وَعَنِ ابنِ عباسٍ$: أنَّ النَّبِيَّ قَالَ: «عُمْرَةٌ في رَمَضَانَ تَعْدِلُ حَجَّةً - أَوْ حَجَّةً مَعِي». [متفقٌ عليه]([[334]](#footnote-334))

**ترجمه:** ابن‌عباس$ مي‌گوید: پیامبر فرمود: «ثواب یک عمره در رمضان برابر با یک حج- یا برابر با حجی‌ست که همراه من ادا شود».

**شرح**

این‌ها احادیثی‌ست که مؤلف/ در باب وجوب حج و فضیلت آن آورده و بیان‌گر این است که حج مقبول، سومین رتبه را در میان برترین اعمال دارد؛ چنان‌که از رسول‌الله سؤال شد: برترین عمل چیست؟ فرمود: «ایمان به الله و فرستاده‌اش»؛ پرسیدند: سپس چه کاری؟ فرمود: «جهاد در راه الله»؛ گفته شد: سپس چه عملی؟ فرمود: «حجّ کامل و مقبول». حج مبرور یا حجّ کامل و مقبول، حجی‌ست که دارای ویژگی‌های ذیل باشد:

**یکم:** خالص برای الله باشد و حج‌گزار با انجامِ حج، چیزی جز رضایت الله و نزدیکی به او را نجوید و در پیِ ریا و خودنمایی یا نام و آوازه نباشد و قصدش این نباشد که مردم به او حاج‌آقا بگویند؛ بلکه فقط رضایت الله را در نظر بگیرد.

**دوم:** حجش را به روش حجّ پیامبر به‌انجام برساند و تا آن‌جا که می‌تواند در ادای مناسک، پیروِ پیامبر باشد.

**سوم:** هزینه‌ی حجش را از راه حلال به‌دست آورده باشد؛ نه از راه حرام یا ربا و کلاه‌برداری و قماربازی یا امثال آن. شاعرِ عرب چه زیبا سروده است که:

إذا حججت بمال أصله سحت فما حججت ولکن حجّت البعیر

«اگر با مالی حج کنی که اصلِ آن حرام است، در واقع تو حج نکرده‌ای؛ بلکه مرکبی که با آن به حج رفته‌ای، حج کرده است».

چراکه با پولِ حرام حج کرده‌ای.

**چهارم:** حج‌گزار از نزدیکی با همسرش و مقدمات آن و نیز از گناه و مجادله پرهیز کرده باشد؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿فَمَن فَرَضَ فِيهِنَّ ٱلۡحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي ٱلۡحَجِّ﴾ [البقرة: ١٩٧]

هرکس (با بستن احرام) در این ماه­ها خود را به انجام فریضه­ی حج ملزَم کرد، باید از هم‌بستری با زنان و از گناه و مجادله خودداری کند.

لذا حج‌گزار باید از نزدیکی با همسرش و مقدمات آن و نیز از هر گونه گناه و معصیتی دوری کند؛ چه گفتارِ حرام مانند غیبت، سخن‌چینی و دروغ‌گویی باشد و چه کردارِ حرام مانند چشم‌چرانی و نگاه کردن به زنان و امثالِ آن. مجادله و درگیری یا بگومگو در حج، نقص زیادی در حج پدید می‌آورد و از پاداشِ آن می‌کاهد؛ مگر این‌که مجادله یا بگومگو به‌قصد بیان حق و نادرستیِ باطل باشد؛ مثلاً اگر یک بدعتی، سرِ بحث و مجادله را بگشاید، انسان در حالتِ احرام می‌تواند به تبیین حق بپردازد؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿ٱدۡعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلۡحِكۡمَةِ وَٱلۡمَوۡعِظَةِ ٱلۡحَسَنَةِۖ وَجَٰدِلۡهُم بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ﴾

[النحل: ١٢٥]

با حکمت و پند پسندیده به راه پروردگارت فرابخوان و به بهترین روش با آنان گفتگو کن.

اما مجادله و درگیری بر سرِ این‌که چه کسی برای رمی جمرات جلوتر برود یا مجادله و کشمکش در فرودگاه و امثالِ آن برای پیش‌دستی بر دیگران، در حجّ انسان نقص وارد می‌کند؛ لذا برای این‌که حج کامل و مقبولی داشته باشیم، باید از مجادله و ستیز با دیگران بپرهیزیم؛ زیرا حج مقبول، پاداشی جز بهشت ندارد.

هرکه حج بگزارد و از نزدیکی با همسرش و مقدمات آن و نیز از مجادله و گناه و معصیت دوری کند، به‌گونه‌ای از گناه پاک می‌شود که گویی تازه از مادرش متولد شده است. عایشه& می‌گوید: به پیامبر گفتم: ما جهاد را برترین عمل می‌دانیم؛ آیا جهاد نکنیم؟ فرمود: «برترین جهاد برای شما زنان، حج مقبول است». آری؛ جهادِ زنان، حج است؛ اما جهاد مردان از حجِ نافله برتر می‌باشد و حج فرض از جهاد نیز برتر است؛ زیرا یکی از ارکان اسلام می‌باشد.

این احادیث عموماً بیان‌گر این است که تفاضل اعمال به عمل‌کننده بستگی دارد؛ چنان‌که ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله برترین اعمال را به‌ترتیب، ایمان به الله، سپس جهاد در راه الله و سپس حج برشمرد. عبدالله بن مسعود می‌گوید: از پیامبر پرسیدم: کدامین عمل نزد الله متعال، پسندیده‌تر است؟ فرمود: «نمازِ سرِ وقت». گفتم: سپس کدامین عمل؟ فرمود: «نیکی به پدر و مادر». سؤال کردم: سپس چه عملی؟ فرمود: «جهاد در راه الله». لذا هرکسی مطابق وضعیتی که دارد، راهنمایی می‌شود؛ چنان‌که شخصی به پیامبر گفت: مرا نصیحت کن. فرمود: «خشمگین مشو». او چندین بار درخواست نصیحت کرد و پیامبر فرمود: «خشمگین مشو».([[335]](#footnote-335)) رسول‌الله به آن مرد نفرمود: تو را به تقوای الاهی و انجامِ کارهای نیک سفارش می‌کنم؛ بلکه فرمود: «خشمگین مشو»؛ زیرا چنین سفارشی، متناسب با شخصیت و وضعیتِ آن مرد بود. بنابراین پیامبر با هر کسی متناسب با وضعیت وی سخن می‌گفت و این، با بررسی دلایلِ عمومیِ شریعت و مراتب اعمال، نمایان و روشن می‌شود.

\*\*\*

1287- وَعَنْهُ: أنَّ امرأةً قَالَتْ: يَا رسول الله، إنَّ فَرِيضَةَ اللهِ عَلَى عِبَادِهِ في الحَجِّ، أدْرَكَتْ أَبِي شَيْخاً كَبِيراً، لا يَثْبُتُ عَلَى الرَّاحِلَةِ أفَأَحُجُّ عَنْهُ؟ قَالَ: «نَعَمْ».[متفقٌ عليه]([[336]](#footnote-336))

**ترجمه:** ابن‌عباس$ مي‌گوید: زنی پرسید: ای رسول‌خدا! الله متعال حج را بر بندگانش فرض کرده است و پدرم که واجد شرایط می‌باشد، پیرمردی کهن‌سال و سال‌خورده است و نمی‌تواند خودش را روی شتر نگه دارد؛ آیا می‌توانم به جای او حج بگزارم؟ پیامبر فرمود: «بله».

1288- وعن لقيط بن عامرٍ أنَّهُ أَتَى النَّبِيَّ فَقَالَ: إنَّ أَبِي شَيْخٌ كَبِيرٌ، لا يَسْتَطِيعُ الحَجَّ، وَلا العُمْرَةَ، وَلا الظَّعَنَ؟ قَالَ: «حُجَّ عَنْ أبِيكَ وَاعْتَمِرْ». [روایت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی، این حدیث را حسن صحيح دانسته است.]([[337]](#footnote-337))

**ترجمه:**از لقيط بن عامر روایت است که وی نزد پیامبر آمد و گفت: پدرم پیرمردی کهن‌سال است و تواناییِ حج ندارد و نمی‌تواند عمره بگزارد و از سفر کردن و نشستن بر سواری نیز ناتوان است. پیامبر فرمود: «از طرف پدرت حج کن و عمره بگزار».

1289- وَعَنِ السَّائِبِ بنِ يَزِيدٍ قَالَ: حُجَّ بِي مَعَ رسول الله فِي حَجةِ الوَدَاعِ، وَأنَا ابنُ سَبعِ سِنينَ. [روايت بخاري]([[338]](#footnote-338))

**ترجمه:** سائب بن یزید می‌گوید: مرا در سنّ هفت سالگی، در حج وداع با رسول‌الله به حج بردند.

1290- وَعَنِ ابنِ عَبّاسٍ$: أنَّ النَّبِيَّ لَقِيَ رَكْباً بالرَّوْحَاءِ، فَقَالَ: «مَنِ القَوْمُ؟» قَالُوا: المسلِمُونَ. قالوا: مَنْ أنْتَ؟ قَالَ: «رسولُ‌اللهِ». فَرَفَعَتِ امْرَأةٌ صَبيّاً، فَقَالَتْ: إلهذَا حَجٌّ؟ قَالَ: «نَعَمْ، وَلَكِ أجْرٌ». [روایت مسلم]([[339]](#footnote-339))

**ترجمه:** ابن‌عباس$ می‌گوید: رسول‌الله کاروانی در "روحاء" دید و پرسید: «کیستید؟» گفتند: مسلمانیم. پرسیدند: تو کیستی؟ فرمود: «رسول‌خدا هستم». آن‌گاه زنی، کودکی را بلند کرد و پرسید: آیا این بچه هم، حج دارد؟ پیامبر فرمود: «بلی؛ و پاداش آن به تو نیز می‌رسد».

1291- وعن أنسٍ أنَّ رسول الله حَجَّ عَلَى رَحْلٍ وَكانت زَامِلَتَهُ. [روايت بخاري]([[340]](#footnote-340))

**ترجمه:** انس مي‌گوید: رسول‌الله سوار بر شتر، حج گزارد و توشه‌ی سفرش نیز روی همان شتر بود.

1292- وعن ابن عباسٍ$ قَالَ: كَانَتْ عُكَاظُ، وَمِجَنَّةُ، وَذُوالمَجَازِ أسْوَاقاً في الجَاهِلِيَّةِ، فَتَأثَّمُوا أن يَتَّجِرُوا في المَوَاسِمِ، فَنَزَلَتْ: ﴿لَيۡسَ عَلَيۡكُمۡ جُنَاحٌ أَن تَبۡتَغُواْ فَضۡلٗا مِّن رَّبِّكُمۡۚ﴾ فِي مَوَاسِمِ الحَجِّ. [روايت بخاري]([[341]](#footnote-341))

**ترجمه:** ابن‌عباس$ مي‌گوید: "عُکاظ، مِجَنّه و ذوالمجاز" بازارهایی بود که در دوران جاهلیت- در مکه- برپا می‌شد و مسلمانان گمان می‌کردند که اگر در موسم حج تجارت کنند، گنهکار می‌شوند تا این‌که این آیه نازل شد: ﴿لَيۡسَ عَلَيۡكُمۡ جُنَاحٌ أَن تَبۡتَغُواْ فَضۡلٗا مِّن رَّبِّكُمۡۚ﴾([[342]](#footnote-342))

**شرح**

این احادیث نیز درباره‌ی وجوب حج و فضیلت آن می‌باشد؛ حدیث اول و دوم درباره‌ی کسی‌ست که توانایی انجام مناسک حج را ندارد و بدین موضوع می‌پردازد که آیا می‌توان از طرف او حج گزارد یا خیر؟

در حدیث ابن‌عباس$ آمده است: زنی از پیامبر پرسید: الله متعال حج را بر بندگانش فرض کرده و پدرم که واجد شرایط است، پیرمردی کهن‌سال و سال‌خورده می‌باشد و نمی‌تواند خودش را روی شتر نگه دارد؛ آیا می‌توانم به جای او حج بگزارم؟ پیامبر فرمود: «بله».

این، نشان می‌دهد که اگر انسان به‌اندازه یا به‌گونه‌ای ناتوان شود که امیدی به برطرف شدن عجزش نباشد، مثلاً پیر و فرتوت گردد یا به مرضی دچار شود که امیدی به بهبودِ آن نیست، می‌توان به‌جای او حج گزارد.

هم‌چنین از این حدیث روشن می‌شود که زن می‌تواند به‌جای مرد، حج کند و مرد نیز می‌تواند به‌جای زن حج بگزارد و همین‌طور مرد به‌جای مرد و زن به جای زن؛ همه‌ی این‌ها جایز است. از این‌رو پیامبر به لقيط بن عامر که نزد پیامبر آمد و گفت: پدرم پیرمردی کهن‌سال است و تواناییِ حج ندارد و نمی‌تواند عمره بگزارد و از سفر کردن و نشستن بر سواری نیز ناتوان است، فرمود: «از طرف پدرت حج کن و عمره بگزار».

این احادیث هم‌چنین بیان‌گر جایز بودن حج برای بچه‌هاست؛ چنان‌که سائب بن یزید می‌گوید: «مرا در سنّ هفت سالگی، در حج وداع با رسول‌الله به حج بردند». این، نشان‌گر جواز حج برای بچه‌هاست؛ هم‌چنین ابن‌عباس$ می‌گوید: زنی، کودکی را بلند کرد و پرسید: آیا این بچه هم، حج دارد؟ پیامبر فرمود: «بلی؛ و پاداش آن به تو نیز می‌رسد».

این دو حدیث، بیان‌گر جایز بودن حجّ بچه‌هاست؛ کودکان و خردسالان نیز همان مناسکی را انجام می‌دهند که بزرگ‌سالان انجام می‌دهند و اگر بچه‌ای از انجام هر یک از مناسک ناتوان شد، اگر آن عمل جز و مناسکی باشد که با نیابت انجام می‌شود، پس سرپرستش به‌نیابت از او، آن عمل را انجام می‌دهد و اگر جزو چنین مواردی نباشد، سرپرستش او را در بغل می‌گیرد و با خود حمل می‌کند. مثلاً اگر کودک نمی‌توانست طواف یا سعی نماید، سرپرستش او را با خود حمل می‌‌نماید و چنان‌چه کودک تواناییِ رمی نداشت، سرپرستش بدون این‌که او را با خود ببرد، از طرف او رمی می‌کند؛ زیرا حملِ کودک در جمرات، دشوار و بی‌فایده است. از این‌رو در طواف و سعی، کودک را با خود می‌برند و برای رمی، از طرف او رمی می‌کنند؛ اما کسی که طواف و سعی می‌کند و کودکش را نیز در بغل دارد، آیا برای خودش نیت طواف و سعی ‌نماید یا برای کودکش یا این‌که هم‌زمان برای خودش و کودکش نیت ‌کند؟

می‌گوییم: اگر کودک، نیت را درک می‌کند، سرپرستش به او بگوید: نیت طواف و نیتِ سعی کن و ایرادی ندارد که سرپرست، او را در حالِ طواف در آغوش خود داشته باشد؛ بدین‌سان سرپرست برای خود نیت می‌کند و کودک نیز خود، نیت می‌نماید؛ ولی اگر کودک، نیت را درک نمی‌کند، سرپرستِ وی، با او طواف نمی‌نماید؛ بلکه ابتدا طواف خود را انجام می‌دهد و سپس از طرف کودکش نیت می‌کند و او را طواف می‌دهد یا این‌که او را به کسِ دیگری می‌سپارد و طوافش را به‌انجام می‌رساند؛ زیرا نمی‌توان یک عمل را با دو نیت انجام داد.

گفتنی‌ست: هنگامی‌که انسان به‌نیابت از کسی حج می‌گزارد، بر او واجب است که در وُسع خویش مناسک حج اعم از ارکان، واجبات و مستحباتِ آن‌را به‌خوبی انجام دهد؛ زیرا او نیابت دارد و شایسته نیست که در این امر کوتاهی کند؛ بر خلافِ کسی که برای خود حج می‌گزارد و برایش ایرادی ندارد که مستحبات را ترک نماید؛ اما حجّ نیابتی باید به کامل‌ترین شکل ممکن انجام شود.

\*\*\*

11- کتاب: جهاد

234- باب: فضیلت جهاد

**شرح**

نووی/ بخشی از کتابش «ریاض‌الصالحین» را به موضوع جهاد اختصاص داده است.

جهاد، مصدرِ «جاهَد»، «یُجاهِدُ» می‌باشد و به معنای به‌کارگیری همه‌ی تلاش و توان در رویارویی با دشمن است و بر سه نوع می‌باشد:

1. جهاد نفس.
2. جهاد با منافقان.
3. جهاد با کافران ستیزه‌گر و پیکارجو

نوع دوم و سوم جهاد مبتنی بر نوع نخستِ آن است.

جهاد نفس بدین معناست که انسان واجبات الاهی را انجام دهد و از کارهای حرام دوری کند؛ زیرا نفس انسان به مجاهدت و تحمل رنج و سختی نیاز دارد. می‌دانید که هر انسانی، دو نفس دارد: نفس اماره که به کارهای زشت و ناپسند فرمان می‌دهد؛ و نفس آرام و مطمئن که به کارهای نیک فرا می‌خواند. این دو نفس همواره با هم در ستیز هستند؛ نفس اماره، از صاحبش می‌خواهد که کارهای بد انجام دهد. واژه‌ی «اماره»، صیغه‌ی مبالغه است که ضمنِ افاده‌ی فاعلیت، کثرت و فراوانی را می‌رساند؛ یعنی کارِ نفس اماره، امر کردن به کارهای زشت و ناپسند است و همواره به کارهای زشت امر می‌کند؛ هم‌چنان‌که گفته می‌شود: نجار (=درودگر)، و صناع (=سازنده) و امثالِ آن.

نفس اماره و نفس مطمئن و آرامِ انسان، همواره با هم در ستیز هستند؛ لذا انسان با نفسِ آرام خویش با نفس اماره‌اش جهاد می‌کند. همه‌ی ما این را تجربه کرده‌ایم؛ چنان‌که وقتی تصمیم می‌گیرید که کارِ نیکی انجام دهید، انگیزه‌ای از درونتان، شما را از انجامِ کار نیک باز می‌دارد منفی‌بافی می‌کند و می‌گوید: اگر این کار را بکنید، چنین و چنان خواهد شد. لذا انسان همواره در جهاد می‌باشد و بزرگ‌ترین جهاد انسان با نفس اماره‌اش، این است که در همه‌ی عبادت‌ها، موقعیت‌ها و کارهای خویش و در تحصیل علم، اخلاص داشته باشد و فقط رضایت و خشنودیِ الله را در نظر بگیرد.

یکی از گذشتگان نیک می‌گوید: آن‌قدر که به‌خاطر اخلاص با نفس خویش جهاد کردم، به‌خاطرِ هیچ چیزی دیگری مجاهدت نکردم؛ زیرا گاه قلبِ انسان به خودنمایی متمایل می‌گردد یا دوست دارد با عملی اخروی، کالایی ناچیز از دنیا را به‌دست بیاورد. لذا اخلاص، عملی بزرگ و دشوار است که به مجاهده‌ی نفس نیاز دارد. یک کلمه‌ یا عبارت مخلصانه، گوینده‌اش را از آتش دوزخ می‌رهاند و او را وارد بهشت می‌گرداند؛ از این‌رو پیامبر فرموده است: «أَسْعَدُ النَّاسِ بِشَفَاعَـتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، مَنْ قَالَ: لا إله إِلاَّ الله خَالِصًا مِنْ قَلْبِـهِ»؛([[343]](#footnote-343)) یعنی: «سعادتمندترین و برخوردارترین مردم از شفاعتِ من در روز رستاخیز، کسی‌ست که با اخلاص و از صمیم قلبش **لاإله‌إلاالله** بگوید». هم‌چنین فرموده است: «مَن کان آخِرُ كَلامِهِ مِن الدُّنيا لا إله إلا الله دَخَلَ الجَنَّة».([[344]](#footnote-344)) یعنی: «هرکس، آخرین سخنش در دنیا، **لاإله‌إلاالله** باشد، وارد بهشت می‌شود».

یک کلمه یا عبارتِ مخلصانه، گوینده‌اش را به چنین درجه‌ی والا و بزرگی می‌رساند: رهایی از دوزخ و ورود به بهشت. از این‌رو سلف صالح رحمهم‌الله قدر اخلاص را می‌دانستند و به‌خاطر آن با نفس خویش مجاهدت می‌کردند و با اشتیاق فراوان می‌کوشیدند که همه‌ی کارهایشان خالص برای الله باشد. در کنار اخلاص، پیروی از رسول‌الله نیز ضرورت و اهمیت فراوان دارد؛ زیرا انسانِ مخلصی که خواهان دست‌یابی به رضایت الاهی‌ست، باید برای رسیدن به هدف خویش راهی را بپیماید که به مقصد مورد نظرش منتهی می‌شود و هیچ راهی برای رسیدن به این مقصد، جز راه محمد مصطفی وجود ندارد و اخلاص و پیروی، لازم و ملزوم یک‌دیگرند؛ از این‌رو گفته می‌شود: اخلاص برای الله متعال در نیت، و خلوص در پیروی از رسول‌الله.

جهاد با منافقان و نیز جهاد با کافران ستیزه‌جو، و بلکه همه‌ی کارهای نیک، بر   
  
جهاد با نفس استوارند. شایان ذکر است که گاه حدیثی به پیامبر نسبت داده می‌شود که هیچ اصلی ندارد و از پیامبر ثابت نشده است؛ می‌گویند: زمانی‌که پیامبر از غزوه‌ی تبوک باز می‌گشت، فرمود: «رَجَعْنَا مِنْ الْجِهَادِ الأَصْغَرِ إلَى الْجِهَادِ الأَكْبَرِ»؛([[345]](#footnote-345)) یعنی: «از جهاد کوچک به سوی جهاد بزرگ - که جهاد نفس است- باز می‌گردیم». این حدیث اگرچه در میان مردم رواج و شهرت دارد و بر سرِ زبان‌هاست، اما سند صحیحی ندارد و بی‌پایه می‌باشد؛ مانندِ سخنی که به پیامبر نسبت داده می‌شود که فرموده است: «حبّ وطن، جزو ایمان است». این هم صحیح نیست؛ بلکه حب سرزمین اسلامی، جزو ایمان می‌باشد و انسان مسلمان، از سرزمین کفر به سرزمینِ اسلام هجرت می‌کند و محبت با خاک و سرزمین، جزو ایمان نیست؛ در صورتی‌که سرزمینِ کفر و ساکنانِ کافرش، منفورِ هر مسلمانی هستند؛ بر خلافِ سرزمینِ اسلامی که اگر زادگاهِ مسلمان هم نباشد، برایش محبوب است.

جهاد نفس، پایه و اساس جهاد با منافقان و کافرانِ ستیزه‌جوست.

و اما جهاد با منافقان؛ جهاد با منافقان نیز سخت و دشوار است؛ زیرا منافق، دشمنی ناشناخته می‌باشد و بلکه دشمنِ حقیقیِ مسلمانان است. بنگر که الله متعال می‌فرماید:

﴿هُمُ ٱلۡعَدُوُّ فَٱحۡذَرۡهُمۡۚ قَٰتَلَهُمُ ٱللَّهُۖ أَنَّىٰ يُؤۡفَكُونَ ٤﴾ [المنافقون: ٤]

آن‌ها، دشمن‌اند؛ پس، از آنان برحذر باش. الله، نابودشان کند که چگونه منحرف می‌شوند.

﴿هُمُ ٱلۡعَدُوُّ﴾، جمله‌اي خبري‌ست و هر دو بخشِ آن، یعنی هم ضمیرِ « » و هم واژه‌ی «» معرفه هستند که افاده‌ی حصر می‌کند؛ گویا الله متعال می‌فرماید: مسلمانان، دشمنی جز منافقان ندارند. منافق، در میان ماست و همانند ما نماز می‌خواند، صدقه می‌دهد، روزه می‌گیرد و ادعا می‌کند که از ماست؛ اما بر ضدّ ما جاسوسی می‌نماید. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذَا لَقُواْ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوۡاْ إِلَىٰ شَيَٰطِينِهِمۡ قَالُوٓاْ إِنَّا مَعَكُمۡ إِنَّمَا نَحۡنُ مُسۡتَهۡزِءُونَ ١٤﴾ [البقرة: ١٤]

و هنگامی که با مؤمنان، روبرو می­شوند، می­گویند: (ما نیز همانند شما) ایمان آورده­ایم؛ و   
  
چون با شیاطین و دوستان گمراهشان، تنها می‌شوند، می‌گویند: ما با شما هستیم و تنها (مؤمنان را) به استهزا و ریشخند می‌گیریم.

همان‌گونه که منافقان در دوران پیامبر وجود داشتند، در دوران ما نیز وجود دارند؛ اما جهاد با منافقان چگونه است؟

جهاد مسلحانه با منافقان امکان‌پذیر نیست؛ زیرا منافق ادعای ایمان می‌کند و خود را مسلمان می‌پندارد؛ از این‌رو زمانی‌که از پیامبر اجازه خواستند که منافقان را نابود کند، نپذیرفت و فرمود: «لاَ يتَحَدَّثُ النَّاسُ أَنَّ مُحَمَّدا يَقْتُلُ أصْحَابَهُ»؛([[346]](#footnote-346)) یعنی: «خیر؛ مردم خواهند گفت که محمد، یارانش را می‌کُشَد» آری؛ منافقان، ادعای دوستی می‌کنند و به‌ظاهر مسلمان هستند؛ از این‌رو جهاد مسلحانه با آنان امکان پذیر نیست. با این حال، ناامید نباشید؛ برخی از منافقانِ دورانِ پیامبر توبه کردند.

الله متعال درباره‌ی منافقان می‌فرماید:

﴿وَلَئِن سَأَلۡتَهُمۡ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلۡعَبُۚ قُلۡ أَبِٱللَّهِ وَءَايَٰتِهِۦ وَرَسُولِهِۦ كُنتُمۡ تَسۡتَهۡزِءُونَ ٦٥ لَا تَعۡتَذِرُواْ قَدۡ كَفَرۡتُم بَعۡدَ إِيمَٰنِكُمۡۚ إِن نَّعۡفُ عَن طَآئِفَةٖ مِّنكُمۡ نُعَذِّبۡ طَآئِفَةَۢ بِأَنَّهُمۡ كَانُواْ مُجۡرِمِينَ ٦٦﴾ [التوبة: ٦٥، ٦٦]

و اگر آنان را بازخواست کنی (که چرا چنین سخنانی گفته‌اید)، می­گویند: ما فقط شوخی و بازی می­کردیم. بگو: آیا الله، و آیات و پیامبرش را به مسخره می­گیرید؟ عذر و بهانه نیاورید؛ به‌راستی پس از ایمانتان، کفر ورزیده­اید. اگر گروهی از شما را ببخشیم، گروه دیگری را عذاب خواهیم کرد؛ چرا که مجرم بوده­اند.

این عفو و گذشت، چه زمانی خواهد بود؟ آری؛ اگر منافقی، از نفاق خویش توبه کند و از صمیم قلب ایمان بیاورد، الله متعال توبه‌اش را می‌پذیرد. پس از جهاد با منافقان هرگز ناامید نشوید و بدانید که جهاد با منافق، این است که با بیان دلایل و ارزش‌های دینی و نیز ترساندن او از مجازات الاهی، او را نصیحت و ارشاد کنید.

و اما مسأله‌ی جهاد با کافران ستیزه‌جو، موضوعی‌ست که هدف مؤلف از گشودن این باب بوده است؛ چنان‌که آیات و احادیث فراوانی در این باره ذکر کرده است که ان‌شاءالله بیان خواهد شد.

\*\*\*

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَقَٰتِلُواْ ٱلۡمُشۡرِكِينَ كَآفَّةٗ كَمَا يُقَٰتِلُونَكُمۡ كَآفَّةٗۚ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلۡمُتَّقِينَ ٣٦﴾

[التوبة: ٣٦]

و با همه­ی مشرکان پیکار نمایید، همان‌گونه که با همه­­ی شما پیکار می­کنند. و بدانید که الله با پرهیزکاران است.

**شرح**

پیش‌تر درباره‌ی سه نوع جهاد، توضیحاتی ارائه گردید؛ مؤلف/ آیاتی از قرآن کریم را درباره‌ی جهاد ذکر کرده است؛ از جمله: این‌ آیه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَقَٰتِلُواْ ٱلۡمُشۡرِكِينَ كَآفَّةٗ كَمَا يُقَٰتِلُونَكُمۡ كَآفَّةٗۚ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلۡمُتَّقِينَ ٣٦﴾

[التوبة: ٣٦]

و با همه­ی مشرکان پیکار نمایید، همان‌گونه که با همه­­ی شما پیکار می­کنند. و بدانید که الله با پرهیزکاران است.

پیکار با همه‌ی کافران، واجب است تا آن‌که لاإله‌إلاالله بگویند، نماز را برپا دارند، زکات دهند و ماه رمضان را روزه بگیرند و حج بگزارند؛ یا این‌که با ذلت و خواری، به‌دست خود جزیه دهند. و اگر به دست خود و با خفت و خواری جزیه دادند، با آنان پیکار نمی‌کنیم؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿قَٰتِلُواْ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَلَا بِٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ ٱلۡحَقِّ مِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ حَتَّىٰ يُعۡطُواْ ٱلۡجِزۡيَةَ عَن يَدٖ وَهُمۡ صَٰغِرُونَ ٢٩﴾ [التوبة: ٢٩]

با آن دسته از اهل کتاب که به الله و روز قیامت ایمان نمی­آورند و آن‌چه را الله و پیامبرش حرام نموده­اند، حرام نمی­شمارند و دین حق را نمی­پذیرند، پیکار نمایید تا به دست خویش و با خفت و خواری جزیه بپردازند.

لذا جهاد با کافران بر مسلمانان، واجب است؛ هر کافری و از هر جا که باشد، بر مسلمانان واجب است که با او پیکار کنند تا این‌که مسلمان شود یا به دست خویش و با خفت و خواری، جزیه دهد؛ فرقی نمی‌کند که آن کافر، روسی باشد یا آمریکایی؛ انگلیسی باشد یا فرانسوی یا فیلیپینی یا از هر جای دیگری. در هر حال، جهاد با همه‌ی کافران، بر مسلمانان واجب می‌باشد.

اینک این پرسش مطرح می‌شود که در دوران کنونی، این واجب شرعی چگونه انجام می‌شود؟ می‌گوییم: انجام هر واجبی، شرایطی دارد که از آن جمله، تواناییِ انجامِ آن است؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ مَا ٱسۡتَطَعۡتُمۡ﴾ [التغابن : ١٦]

تا می‌توانید، تقوای الله پیشه کنید.

و نیز می‌فرماید:

﴿وَجَٰهِدُواْ فِي ٱللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِۦۚ هُوَ ٱجۡتَبَىٰكُمۡ وَمَا جَعَلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلدِّينِ مِنۡ حَرَجٖ﴾ [الحج : ٧٨]

و در راه الله چنان‌که شایسته‌ی جهاد در راه اوست، جهاد کنید. او، شما را برگزید و در دینتان هیچ سختی و تنگنایی برای شما نگذاشت.

ناگفته پیداست که متأسفانه امروزه مسلمانان به‌جای این‌که برای اعلای کلمه‌ و شریعتِ الله به جهاد با کافران بیندیشند، با یک‌دیگر درگیرند؛ واقعیتِ کنونی، بیان‌گر این است که مسلمانان، به‌ویژه حکامشان خواهان پیکار با کافران نیستند؛ هم‌چنان‌که کشتار بی‌رحمانه‌ی مسلمانان و نیز تجاوز به مال و ناموس آنان در بوسنی و هرزگوین و دیگر مناطق مسلمان‌نشین نمونه‌ای از این واقعیت تلخ می‌باشد و بدتر و شدیدتر از همه‌ی این‌ها، این است که در گوشه و کنارِ دنیا بر طبل نابودی اسلام می‌کوبند که به‌مراتب از قتل و کشتار مسلمانان، بدتر است. جنگی که در بوسنی و هرزگوین و نیز در چچن و [عراق و افغانستان] و دیگر مناطق و کشورهای اسلامی برپا شده است، با هدف نابودیِ اسلام و مسلمانان می‌باشد؛ اما متأسفانه مسلمانان، پراکنده و چنددسته‌ شده‌اند و هیچ‌کس برای دفاع از دینِ الله برنمی‌خیزد؛ پس چگونه می‌توانند با کافران پیکار کنند؟ به‌ویژه‌ آن‌که مُهر ذلت و خواری بر قلوب زمام‌داران کشورهای اسلامی زده شده است و هیچ توجهی به جهاد در راه الله ندارند؛ بلکه برخی از آن‌ها اینک دستِ سازش و خواری را به سوی دشمنی که دیروز با او می‌جنگیدند، گشوده‌اند؛ پس چگونه از مسلمانان بخواهیم که با کافران پیکار کنند؟! حال آن‌که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَقَٰتِلُواْ ٱلۡمُشۡرِكِينَ كَآفَّةٗ كَمَا يُقَٰتِلُونَكُمۡ كَآفَّةٗۚ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلۡمُتَّقِينَ٣٦﴾ [التوبة: ٣٦]

و با همه­ی مشرکان پیکار نمایید، همان‌گونه که با همه­­ی شما پیکار می­کنند. و بدانید که الله با پرهیزکاران است.

و نیز می‌فرماید:

﴿وَقَٰتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ٱلَّذِينَ يُقَٰتِلُونَكُمۡ وَلَا تَعۡتَدُوٓاْ﴾ [البقرة: ١٩٠]

و در راه الله با کسانی که با شما می­جنگند، پیکار نمایید و تجاوز و تعدّی نکنید.

﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ﴾ مسلمانان، امروزه چه همه مصیبت‌زده‌اند و نمی‌توانند این واجب شرعی را ادا کنند؛ سزاوار است که قلبِ انسان خون بگرید و جگرِ آدم از مشاهده‌ی این‌همه جنایت که بر مسلمانان و علاقه‌مندان به شریعت اسلامی وارد مي شود، پاره‌پاره شود. امروزه می‌شنویم که در گوشه و کنارِ دنیا کسانی با ذوق و شوق فراوان به اسلام روی آورده‌اند و چون کسی را بیابند که دین اسلام را به آنان آموزش دهد، از شادی در پوست خود نمی‌گنجند. الله متعال این مردان و زنان باایمان را که به‌سوی دین روی آورده‌اند، در مسیر هدایت، محافظت بفرماید؛ اما افسوس که ما، این‌ها را تنها گذاشته‌ایم و اینک دشمنان اسلام، در کمالِ بی‌رحمی هم‌کیشان ما را می‌کُشند و مسلمانان، سَرِشان را بالا نمی‌گیرند و به این‌همه جنایت بی‌توجه هستند و انگار برایشان مهم نیست که چه بر سرِ هم‌کیشانِ آن‌ها می‌آید! اینک مسلمانان در ذلت و خواری وصف‌ناپذیری به سر می‌برند؛ زیرا بسیاری از آن‌ها به‌کلی از دین خویش روی‌گردان و غافل شده‌اند و به چیزی جز آسایش و زندگیِ فناپذیر دنیا نمی‌اندیشند؛ اما بنگرید که الله می‌فرماید:

﴿وَقَٰتِلُواْ ٱلۡمُشۡرِكِينَ كَآفَّةٗ كَمَا يُقَٰتِلُونَكُمۡ كَآفَّةٗۚ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلۡمُتَّقِينَ٣٦﴾ [التوبة: ٣٦]

و با همه­ی مشرکان پیکار نمایید، همان‌گونه که با همه­­ی شما پیکار می­کنند. و بدانید که الله با پرهیزکاران است.

این آیه بیان می‌دارد که با صرف نظر از دین و اهمیت دفاع از آن در برابر دشمنان، لااقل با کافران، مقابله به مثل کنید و همان‌گونه که با شما می‌جنگند، شما نیز با آنان پیکار نمایید. متأسفانه اینک برخی از مسلمانان و شهروندان کشورهای اسلامی، به‌صورت غیرمستقیم دشمنان اسلام را بر ضدّ هم‌کیشان خود تقویت می‌کنند؛ بدین‌سان که برای تأمین نیروهای انسانی خود در مشاغل مختلف، با وجود فراوانیِ نیروی کار در کشورهای اسلامیِ فقیر، نصرانی‌هایی را به‌کار می‌گیرند که از هر جهت، با اسلام و مسلمانان می‌جنگند. شیطان نیز این رویه را در نگاهِ مسلمانان آراسته و چنین کسانی را فریفته است که کارگر کافر، بهتر می‌باشد؛ از این‌رو به‌جاي استخدامِ مسلمانانِ هم‌کیش خود می‌گویند: کارگرِ کافر، بیش‌تر به دردِ کار می‌خورد؛ زیرا تمام‌وقت کار می‌کند؛ چون نماز نمی‌خواند و برای ادای حج و عمره، مرخصی نمی‌گیرد و روزه نمی‌گیرد و توان بیش‌تری برای کار دارد! و بدین‌سان به‌خاطر دنیا کارگرِ کافر را بر نیروی کارِ مسلمان ترجیح می‌دهند. با وجود این واقعیت‌های تلخ، چگونه می‌توان انتظار داشت که برای پیکار در راه الله پیش‌قدم شویم؟ انسان، آیاتِ جهاد را می‌خوانَد و با خود می‌گوید: آیا این آیات برای ما نازل شده است یا برای دیگران؟ الله می‌فرماید:

﴿كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡقِتَالُ وَهُوَ كُرۡهٞ لَّكُمۡۖ وَعَسَىٰٓ أَن تَكۡرَهُواْ شَيۡ‍ٔٗا وَهُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡ﴾ [البقرة: ٢١٦]

جنگ و جهاد در راه الله بر شما فرض شده؛ هرچند برایتان ناگوار است. چه بسا چیزی را ناگوار بدانید، ولی برایتان خوب باشد.

می‌فرماید: ﴿كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡقِتَالُ﴾ ؛ یعنی: «جنگ و جهاد در راه الله بر شما فرض شده است». واژه‌ی ﴿كُتِبَ﴾ بدین معناست که بر شما فرض شده است؛ همان‌گونه که می‌فرماید:﴿كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلصِّيَامُ﴾ یعنی: «روزه بر شما فرض شده است»؛ اما چه کسی جهاد را فرض کرده است؟ آری؛ الله متعال. ﴿وَهُوَ كُرۡهٞ لَّكُمۡ﴾ «جهاد برای شما ناگوار می‌باشد»؛ در صورتی که برای شما خیر است؛ اما چگونه؟ الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَمۡوَٰتَۢاۚ بَلۡ أَحۡيَآءٌ عِندَ رَبِّهِمۡ يُرۡزَقُونَ ١٦٩ فَرِحِينَ بِمَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ وَيَسۡتَبۡشِرُونَ بِٱلَّذِينَ لَمۡ يَلۡحَقُواْ بِهِم مِّنۡ خَلۡفِهِمۡ أَلَّا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ١٧٠ يَسۡتَبۡشِرُونَ بِنِعۡمَةٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَضۡلٖ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ١٧١﴾ [آل عمران: ١٦٩، ١٧١]

هرگز کسانی را که در راه الله کشته شدند، مرده مپندار؛ بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی می‌یابند. به آن‌چه الله از فضل خویش به آنان داده است، شادمانند و در حق کسانی که هنوز به آنان نپیوسته‌اند و به دنبال ایشان (شهید مى‏شوند) شادی می‌کنند؛ چراکه نه ترس و هراسی بر آنان است و نه اندوهگین مى‏شوند. آنان، به نعمت و فضل پروردگار و از این‌که الله، پاداش مؤمنان را از میان نمی‌برد، شادمانند.

این، فضیلتِ بزرگی برای جهاد می‌باشد و ان‌شاءالله شرح آن در آیه‌ی 111 سوره‌ی توبه که مؤلف/ ذکر کرده است، خواهد آمد:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱشۡتَرَىٰ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَنفُسَهُمۡ وَأَمۡوَٰلَهُم بِأَنَّ لَهُمُ ٱلۡجَنَّةَ﴾ [التوبة: ١١١]

همانا الله، جان‌ها و مال‌های مومنان را در مقابل این‌که بهشت از آنان باشد، خریداری نمود.

ای مسلمان! آیا گمان می‌کنی که اگر در میدان نبرد زخمی یا کشته ‌شوی، دشمنت سالم است؟ الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَهِنُواْ فِي ٱبۡتِغَآءِ ٱلۡقَوۡمِۖ إِن تَكُونُواْ تَأۡلَمُونَ فَإِنَّهُمۡ يَأۡلَمُونَ كَمَا تَأۡلَمُونَۖ وَتَرۡجُونَ مِنَ ٱللَّهِ مَا لَا يَرۡجُونَۗ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ١٠٤﴾ [النساء : ١٠٤]

و در تعقیب و جستجوی دشمن سستی نکنید. اگر شما (هنگام رویارویی با دشمن) متحمل درد و رنج می‌شوید، آنان نیز همانند شما درد و رنج می‌کشند؛ ولی شما از الله امیدی دارید که آن‌ها ندارند. و الله دانای حکیم است.

دست‌آورد کافران، چیزی جز آتش دوزخ نیست؛ اما مسلمانِ رزمنده، امیدوار است که به جایگاه شهدا برسد. از این‌رو فرمود: «شما از الله امیدی دارید که کافران ندارند». پس از جنگ «اُحُد»، ابوسفیان که هنوز مسلمان نشده و در صف کافران بود، پیش از بازگشت به مکه بالای کوه رفت و برای شماتت مسلمانان، فریاد برآورد: امروز به‌جای روز بدر؛ پیروزی در جنگ به‌نوبت است و ما امروز بر شما پیروز شدیم. اما بشنوید که سخن‌گوی مسلمانان، عمر فاروق چه پاسخی به ابوسفیان داد؛ فرمود: «شما با ما برابر نیستید؛ زیرا کُشته‌های ما در بهشت و کُشته‌های شما در دوزخ‌اند». و این، تفاوت بسیار بزرگی‌ست. جنگ، هم برای ما سخت و ناگوار است و هم برای دشمن؛ ولی تفاوت، در زخمی‌ها و کشته‌های دو طرف می‌باشد. امید است که الله متعال درفش جهاد را برافراشته سازد؛ هم پرچم جهاد با نفس و هم پرچم پیکار با دشمن. و نیز امیدواریم که الله متعال زمام‌داران کشورهای اسلامی را برای اقامه‌ی دینِ الله متعال، به‌راه بیاورد و آنان را از مشاورانِ نابکاری که برایشان زیان‌بارند و هیچ سودی برای آن‌ها ندارند، در پناهِ خویش قرار دهد؛ به‌یقین الله متعال بر هر کاری تواناست.

\*\*\*

الله متعال می‌فرماید:

﴿كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡقِتَالُ وَهُوَ كُرۡهٞ لَّكُمۡۖ وَعَسَىٰٓ أَن تَكۡرَهُواْ شَيۡ‍ٔٗا وَهُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡ﴾ [البقرة: ٢١٦]

جنگ و جهاد در راه الله بر شما فرض شده؛ هرچند برایتان ناگوار است. چه بسا چیزی را ناگوار بدانید، ولی برایتان خوب باشد. و چه بسا چیزی را دوست بدارید، ولی برایتان بد باشد. الله می­داند و شما نمی­دانید.

و می‌فرماید:

﴿ٱنفِرُواْ خِفَافٗا وَثِقَالٗا وَجَٰهِدُواْ بِأَمۡوَٰلِكُمۡ وَأَنفُسِكُمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٤١﴾ [التوبة: ٤١]

سبک‌بار و سنگین­بار در راه الله خروج نمایید و با مال­ها و جان­هایتان در راه الله جهاد کنید. این برای شما بهتر است؛ اگر می­دانستید.

و می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱشۡتَرَىٰ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَنفُسَهُمۡ وَأَمۡوَٰلَهُم بِأَنَّ لَهُمُ ٱلۡجَنَّةَۚ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَيَقۡتُلُونَ وَيُقۡتَلُونَۖ وَعۡدًا عَلَيۡهِ حَقّٗا فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَٱلۡإِنجِيلِ وَٱلۡقُرۡءَانِۚ وَمَنۡ أَوۡفَىٰ بِعَهۡدِهِۦ مِنَ ٱللَّهِۚ فَٱسۡتَبۡشِرُواْ بِبَيۡعِكُمُ ٱلَّذِي بَايَعۡتُم بِهِۦۚ وَذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١١١﴾ [التوبة: ١١١]

همانا الله، جان‌ها و مال‌های مومنان را در مقابل این‌که بهشت از آنان باشد، خریداری نمود. ایشان در راه الله می‌جنگند و می‌کشند و کشته می‌شوند؛ وعده‌ی راستینی‌ست بر الله که در تورات و انجیل و قرآن آمده است. و چه کسی بیش از الله به پیمانش وفادار است؟ پس شما را مژده باد به داد و ستدی که با پروردگار نموده‌اید. و این، همان رستگاری بزرگ است.

**شرح**

مؤلف/ در باب فضیلت جهاد، آیاتی از قرآن کریم را ذکر کرده است که بخشی از آن، پیش‌تر بیان گردید و بخشی دیگر در ادامه ذکر خواهد شد. یکی از آیاتی که مؤلف/ یادآوری نموده، این است که الله متعال می‌فرماید:

﴿كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡقِتَالُ﴾ [البقرة: ٢١٦]

جنگ و جهاد در راه الله بر شما فرض شده است.

پیش‌تر بیان شد که بر مسلمانان واجب است که برای اعلای کلمه و شريعت الله متعال، با دشمنان الله و دشمنان خویش، اعم از یهود، نصارا، مشرکان و کمونیست‌ها و دیگر کافران پیکار کنند. جهاد، عزت و سرافرازیِ مسلمانان را در پی دارد؛ بدین‌‌سان که کافران، مسلمان می‌شوند یا به‌دست خویش و با خفت و خواری، جزیه می‌دهند. ما، آنان را مجبور نمی‌کنیم که اسلام بیاورند و به آن‌ها نمی‌گوییم که چاره‌ای جز پذیرش اسلام ندارید؛ بلکه پیش از جهاد و نیز پس از آن، باید توان رزمیِ خود را بالا ببریم؛ ولی متأسفانه دیرزمانی‌ست که مسلمانان نه نیرویِ ایمانیِ خود را تقویت کرده‌اند و نه توانِ رزمی و نظامیِ خویش را. از این‌رو کافران پیش‌رفتِ نظامیِ چشم‌گیری داشته و از ما جلو افتاده‌اند؛ در صورتی‌که این اسلام است که باید غالب باشد تا رویاروی کافران بایستیم و به آنان بگوییم: مسلمان شوید تا زنده بمانید یا می‌توانید هم‌چنان بر دینِ خود بمانید؛ البته مشروط به این‌که جزیه دهید. و چنان‌چه هیچ‌یک از این دو گزینه را نپذیرفتند، بر ما واجب است که با آنان پیکار نماییم. اما همان‌گونه که بیان شد، بر ما واجب است که پیش از پیکار با کافران، تا آن‌جا که می‌توانیم، توان و نیروی خود را افزایش دهیم و با آمادگی کامل با دشمنان وارد پیکار شویم؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿ وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا ٱسۡتَطَعۡتُم مِّن قُوَّةٖ﴾ [الأنفال: ٦٠]

آن‌چه از نیرو در توان شماست، برای پیکار با آنان آماده سازید.

نیرو بر دو گونه است: نیروی مادی و نیروی معنوی.

نیروی معنوی، ایمان به الله و کارِ نیکوست؛ چنان‌که الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ هَلۡ أَدُلُّكُمۡ عَلَىٰ تِجَٰرَةٖ تُنجِيكُم مِّنۡ عَذَابٍ أَلِيمٖ ١٠ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَتُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمۡوَٰلِكُمۡ وَأَنفُسِكُمۡۚ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ١١﴾ [الصف: ١٠، ١١]

ای مؤمنان! آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که شما را از عذابی دردناک نجات می‌دهد؟ به الله و پیامبرش ایمان بیاورید و در راه الله با مال‌ها و جان‌هایتان جهاد کنید. این، برای شما بهتر است؛ اگر بدانید.

و افزایش نیروی مادّی، همان آمادگی رزمی و نیروی نظامی‌ست. امروزه مسلمانان علاوه بر این‌که در زمینه‌ی نظامی از دشمنان خویش عقب افتاده‌اند، در زمینه‌ی دین و ایمان نیز غافل و بی‌توجه شده‌اند؛ از این‌رو به جای پیکار با کافران، با یک‌دیگر در جنگ و ستیزند. الله متعال خود رحم کند و ما را از این نابسامانی‌ها نجات دهد.

پیکار با کافران، واجبی شرعی‌ست که مانند سایر واجبات، به قدرت و توانایی انسان بستگی دارد. ناگفته پیداست که امروزه امت اسلامی در ناتوانی معنوی و مادّی به‌سر می‌برد و چون تواناییِ پیکار ندارد، باید برای انجام این واجب شرعی، در پیِ افزایش توانِ مادی و معنوی خود باشد؛ زیرا واجبات شرعی به استطاعت و تواناییِ افراد بستگی دارد؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ مَا ٱسۡتَطَعۡتُمۡ﴾ [التغابن : ١٦]

تا می‌توانید، تقوای الله پیشه کنید.

الله متعال می‌فرماید:

﴿كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡقِتَالُ وَهُوَ كُرۡهٞ لَّكُمۡۖ وَعَسَىٰٓ أَن تَكۡرَهُواْ شَيۡ‍ٔٗا وَهُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡۖ وَعَسَىٰٓ أَن تُحِبُّواْ شَيۡ‍ٔٗا وَهُوَ شَرّٞ لَّكُمۡۚ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ وَأَنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ٢١٦﴾

[البقرة: ٢١٦]

جنگ و جهاد در راه الله بر شما فرض شده؛ هرچند برایتان ناگوار است. چه بسا چیزی را ناگوار بدانید، ولی برایتان خوب باشد. و چه بسا چیزی را دوست بدارید، ولی برایتان بد باشد. الله می­داند و شما نمی­دانید.

ابتدای این آیه، خاص و پایانِ آن، عام است؛ ابتدای آیه درباره‌ی پیکار است و بیان می‌کند که جهاد برای شما نا‌گوار است؛ ولی پایانِ آن، به‌صورت عمومی بیان می‌دارد که: «چه بسا چیزی را بد و ناگوار بدانید، ولی برایتان خوب باشد» و نفرمود: چه‌بسا جهاد را ناگوار بدانید؛ بلکه فرمود: «چه بسا چیزی را بد و ناگوار بدانید» و این، شاملِ هر چیزی می‌شود؛ زیرا چه‌بسا انسان چیزی را بد می‌داند، در صورتی‌که خیرِ او در آن است و نیز گاه چیزی را دوست دارد یا آن‌را خیر می‌پندارد، در صورتی‌که به زیانِ اوست. لذا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَعَسَىٰٓ أَن تَكۡرَهُواْ شَيۡ‍ٔٗا وَهُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡۖ وَعَسَىٰٓ أَن تُحِبُّواْ شَيۡ‍ٔٗا وَهُوَ شَرّٞ لَّكُمۡۚ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ وَأَنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ٢١٦﴾ [البقرة: ٢١٦]

چه بسا چیزی را ناگوار بدانید، ولی برایتان خوب باشد. و چه بسا چیزی را دوست بدارید، ولی برایتان بد باشد.

این آیه، مانندِ نوزدهمین آیه‌ی سوره‌ی «نساء» می‌باشد که الله می‌فرماید:

﴿فَإِن كَرِهۡتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰٓ أَن تَكۡرَهُواْ شَيۡ‍ٔٗا وَيَجۡعَلَ ٱللَّهُ فِيهِ خَيۡرٗا كَثِيرٗا١٩﴾

[النساء : ١٩]

و اگر از آنان (=همسرانتان) خوشِتان نمی­آمد، بدانید که چه‌بسا چیزی را ناگوار می­دانید، ولی الله در آن خیر فراوانی قرار داده است

در این آیه نیز فرمود: «چه‌بسا چیزی را ناگوار بدانید» و نفرمود: «چه‌بسا از همسرانتان خوشِتان نیاید»؛ بلکه بر اساس یک موضوع خاص، مسأله‌ای عمومی را بیان فرمود.

از این‌رو این حالت درباره‌ی همه‌ی مسایل، مصداق دارد؛ یعنی گاه الله با قدرت، حکمت و اراده‌ی خویش، چیزی برای ما رقم می‌زند که آن‌را ناخوشایند می‌دانیم و سپس در پایان می‌بینیم که بر خلافِ پندارِ ما، خیر بوده است و برعکسِ این حالت، گاه چیزی را خیر می‌پنداریم، اما پایانی بد دارد؛ از این‌رو شایسته است که انسان همواره از الله متعال پایانِ نیک را درخواست نماید. سپس الله متعال می‌فرماید: ﴿وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ وَأَنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ﴾:«الله می‌داند و شما نمی‌دانید». آری؛ الله می‌داند و ما نمی‌دانیم؛ علم الاهی همه چیز را در بر گرفته و الله از آینده و امور غیبی آگاه است و هر چیزی را می‌داند؛ ولی ما نمی‌دانیم. پروردگار به آن‌چه که در دلِ ما خطور می‌کند- پیش از آن‌که نمایان شود- داناست؛ ولی ما نمی‌دانیم؛ حتی درباره‌ی روح که زندگی به آن بستگی دارد، دانشی نداریم؛ همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿وَيَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلرُّوحِۖ قُلِ ٱلرُّوحُ مِنۡ أَمۡرِ رَبِّي وَمَآ أُوتِيتُم مِّنَ ٱلۡعِلۡمِ إِلَّا قَلِيلٗا٨٥﴾ [الإسراء: ٨٥]

و از تو درباره‌ی روح می‌پرسند؛ بگو: (آگاهی از روح) ویژه‌ی پروردگار من است و تنها از دانش اندکی برخوردار شده‌اید.

درباره‌ی روحی که در کالبد ماست، چیزی نمی‌دانیم. فرمود:﴿وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ وَأَنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ﴾ یعنی:«و تنها از دانش اندکی برخوردار شده‌اید». این، جمله‌ای توبیخی‌ست؛ گویا ما را توبیخ می‌کند و می‌فرماید: علومی که از آن بی‌خبرید، فراوان است و علوم فراوانی را حتی نمی‌شناسید؛ پس اگاهی از روح نیز همین‌گونه است و درباره‌اش چیزی نمی‌دانید. خلاصه این‌که الله متعال می‌فرماید:﴿وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ وَأَنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ﴾:«الله می‌داند و شما نمی‌دانید».

و اما آیه‌ی بعدی که مؤلف/ ذکر کرده است؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿ٱنفِرُواْ خِفَافٗا وَثِقَالٗا وَجَٰهِدُواْ بِأَمۡوَٰلِكُمۡ وَأَنفُسِكُمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٤١﴾ [التوبة: ٤١]

سبک‌بار و سنگین­بار در راه الله خروج نمایید و با مال­ها و جان­هایتان در راه الله جهاد کنید. این برای شما بهتر است؛ اگر می‌دانستید.

﴿ٱنفِرُواْ خِفَافٗا وَثِقَالٗا﴾ :«سبک‌بار و سنگین‌بار خروج نمایید»؛ به سوی چه چیزی یا برای چه؟ آری؛ برای جهاد. و منظور از سنگین‌بار و سبک‌بار، این است که چه خروج برای شما آسان و چه دشوار باشد، در هر حال به جهاد بروید. و اگر دانا و خردمند هستید، بدانید که جهاد و پیکار در راه الله برای شما بهتر است.

الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱشۡتَرَىٰ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَنفُسَهُمۡ وَأَمۡوَٰلَهُم بِأَنَّ لَهُمُ ٱلۡجَنَّةَۚ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَيَقۡتُلُونَ وَيُقۡتَلُونَۖ وَعۡدًا عَلَيۡهِ حَقّٗا فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَٱلۡإِنجِيلِ وَٱلۡقُرۡءَانِۚ وَمَنۡ أَوۡفَىٰ بِعَهۡدِهِۦ مِنَ ٱللَّهِۚ﴾ [التوبة: ١١١]

همانا الله، جان‌ها و مال‌های مومنان را در مقابل این‌که بهشت از آنان باشد، خریداری نمود. ایشان در راه الله می‌جنگند و می‌کشند و کشته می‌شوند؛ وعده‌ی راستینی‌ست بر الله که در تورات و انجیل و قرآن آمده است. و چه کسی بیش از الله به پیمانش وفادار است؟

بنگرید؛ عجب معامله‌ای‌ست! داد و ستدی با ارکان و شرایطی کامل؛ خریدار کیست؟ الله. فروشنده کیست؟ مومنان.

مومنان چه می‌فروشند؟ جان‌ها و مال‌هایشان را. و چه از الله دریافت می‌کنند؟ بهشت. سند و قباله‌ی این معامله چیست؟ وعده و ضمانتِ الاهی، سندِ این معامله می‌باشد؛ نه کاغذهایی که پاره می‌گردد و دور ریخته می‌شود. سندی که در تورات و انجیل و قرآن، ثبت شده است؛ سندی مکتوب و محکم که در برترین کتاب‌های آسمانی، یعنی قرآن کریم، تورات و انجیل به ثبت رسیده است. پس چه معامله‌ی بزرگ و کاملی‌ست؛ جان و مالِ خویش را در راه الله فدا کن؛ الله در عوض، بهشت را به تو می‌دهد؛ بهشتی که رسول‌الله درباره‌اش فرموده است: «لَمَوْضِعُ سَوْطِ أَحَدِكُمْ فِي الْجَنَّةِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيْهَا».([[347]](#footnote-347)) یعنی: «به‌اندازه‌ی جای شلاق شما در بهشت، از دنیا و آن‌چه در آن است، بهتر می‌باشد».

یک شلاق، حدودِ یک متر است؛ یعنی یک مترِ بهشت، از دنیا و آن‌چه که در آن است، بهتر می‌باشد؛ کدامین دنیا؟ دنیای تو؟ خیر؛ زیرا چه‌بسا دنیای تو، آکنده از غم و اندوه، و درد و رنج باشد؛ یک مترِ بهشت از همه‌ی دنیا با تمام خوشی‌ها و نعمت‌هایش از زمانِ آفرینش آن تا برپاییِ قیامت بهتر است.

به‌راستی جان و مال گران‌بهاتر است یا بهشت؟ آری؛ بهشت را قیمتی نیست. پس فروشنده چه سودِ کلانی می‌کند؛ زیرا جان و مالِ فناپذیرِ خود را با نعمتی جاویدان و همیشگي معامله می‌کند و طرفِ معامله‌اش الله متعال است که هیچ‌کس به‌اندازه‌ی الله به پیمانش وفادار نیست. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنۡ أَوۡفَىٰ بِعَهۡدِهِۦ مِنَ ٱللَّهِ﴾ یعنی: «و چه کسی بیش از الله به پیمانش وفادار است؟» این، استفهام انکاری‌ست؛ یعنی الله بیش از همه و به‌طور مطلق به پیمان خویش وفادار است و الله هیچ‌گاه خُلف وعده نمی‌کند.

سپس می‌فرماید: ﴿فَٱسۡتَبۡشِرُواْ بِبَيۡعِكُمُ ٱلَّذِي بَايَعۡتُم بِهِۦ﴾ یعنی: «پس شما را مژده باد به داد و ستدی که با پروردگار نموده‌اید». این داد و ستد سودمند، هم برای خودتان شادی‌بخش می‌باشد و هم شایسته است که یک‌دیگر را به چنین داد و ستدی مژده دهید. از این‌رو الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَمۡوَٰتَۢاۚ بَلۡ أَحۡيَآءٌ عِندَ رَبِّهِمۡ يُرۡزَقُونَ ١٦٩ فَرِحِينَ بِمَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ وَيَسۡتَبۡشِرُونَ بِٱلَّذِينَ لَمۡ يَلۡحَقُواْ بِهِم مِّنۡ خَلۡفِهِمۡ أَلَّا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ١٧٠ يَسۡتَبۡشِرُونَ بِنِعۡمَةٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَضۡلٖ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ١٧١﴾ [آل عمران: ١٦٩، ١٧١]

هرگز کسانی را که در راه الله کشته شدند، مرده مپندار؛ بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی می‌یابند. به آن‌چه الله از فضل خویش به آنان داده است، شادمانند و در حق کسانی که هنوز به آنان نپیوسته‌اند و به دنبال ایشان (شهید مى‏شوند) شادی می‌کنند؛ چراکه نه ترس و هراسی بر آنان است و نه اندوهگین مى‏شوند. آنان، به نعمت و فضل پروردگار و از این‌که الله، پاداش مؤمنان را از میان نمی‌برد، شادمانند.

لذا شهدا به‌خاطر این داد و ستدِ بزرگ شادمان هستند و در پیِ رساندنِ این مژده به مومنان هستند.

﴿وَذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ﴾ «و این، همان رستگاریِ بزرگ است». ﴿هُوَ﴾ در این‌جا «ضمیرِ فصل» می‌باشد؛ علما گفته‌اند: در زبان عربی، ضمیر فصل سه نقش دارد:

1. اختصاص.
2. تأکید.
3. و تمییز بین خبر و صفت؛ یعنی ضمیر فصل در میان مبتدا و خبر می‌آید تا روشن شود که واژه‌ی پس از مبتدا، خبر است؛ نه صفت.

لذا ﴿وَذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ﴾ یعنی: همانا این، همان رستگاریِ بزرگ است که نظیری ندارد. الله متعال ما را در شمارِ کسانی قرار دهد که در راه او جان‌فشانی می‌کنند و جان و مال خود را به الله می‌فروشند.

الله می‌فرماید:

﴿لَّا يَسۡتَوِي ٱلۡقَٰعِدُونَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ غَيۡرُ أُوْلِي ٱلضَّرَرِ وَٱلۡمُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡۚ فَضَّلَ ٱللَّهُ ٱلۡمُجَٰهِدِينَ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡ عَلَى ٱلۡقَٰعِدِينَ دَرَجَةٗۚ وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ وَفَضَّلَ ٱللَّهُ ٱلۡمُجَٰهِدِينَ عَلَى ٱلۡقَٰعِدِينَ أَجۡرًا عَظِيمٗا ٩٥ دَرَجَٰتٖ مِّنۡهُ وَمَغۡفِرَةٗ وَرَحۡمَةٗۚ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورٗا رَّحِيمًا ٩٦ ﴾ [النساء : ٩٥، ٩٦]

مومنانی که در خانه نشسته‌ و آسیبی ندیده‌اند، با آنان‌که با مال‌ها و جان‌هایشان در راه الله جهاد می‌کنند، برابر نیستند. الله، کسانی را که با مال‌ها و جان‌هایشان جهاد می‌کنند، بر آنان که بر جای نشسته‌اند، برتری فراوانی بخشیده است. الله به هر دو گروه وعده‌ی نیک داده و مجاهدان را بر خانه‌نشینان، با پاداش بزرگ برتری بخشیده است. درجاتی از سوی خویش و آمرزش و رحمت (نصیبشان می‌کند). و الله آمرزنده‌ی مهرورز است.

الله متعال در این آیه بیان فرموده است که مومنان خانه‌نشین با مجاهدان و رزمندگان میدان جهاد، برابر نیستند؛ زیرا جهادگر، با جان و مالِ خود را در راه الله پیکار می‌کند؛ ولی آنان‌که در خانه نشسته‌اند، ترسو هستند؛ مگر افراد معذور که الله متعال در این آیه آنان را مستثنا کرده و به آن‌ها اشاره فرموده است: ﴿غَيۡرُ أُوْلِي ٱلضَّرَرِ﴾ زیرا این عبارت در یک معنا، به افرادِ آسیب‌پذیری اشاره دارد که اگر به جهاد بروند، آسیب می‌بینند؛ الله متعال در سایر آیات قرآن افراد معذور را که سه گروه هستند، برشمرده است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿لَّيۡسَ عَلَى ٱلۡأَعۡمَىٰ حَرَجٞ وَلَا عَلَى ٱلۡأَعۡرَجِ حَرَجٞ وَلَا عَلَى ٱلۡمَرِيضِ حَرَجٞ﴾

[الفتح: ١٧]

بر نابینا و لنگ و بیمار گناهی نیست (که در جنگ شرکت نکنند).

هم‌چنین بر افراد ناتوان و کسانی که هزینه‌ای برای سفر جهاد نمی‌یابند، گناهی نیست که در جنگ شرکت نکنند؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿لَّيۡسَ عَلَى ٱلضُّعَفَآءِ وَلَا عَلَى ٱلۡمَرۡضَىٰ وَلَا عَلَى ٱلَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُواْ لِلَّهِ وَرَسُولِهِۦۚ مَا عَلَى ٱلۡمُحۡسِنِينَ مِن سَبِيلٖۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ٩١﴾ [التوبة: ٩١]

بر ناتوانان، و بیماران و کسانی که هزینه­ای (برای سفر جهاد) نمی­یابند، گناهی نیست؛ البته در صورتی که خیرخواه الله و فرستاده‌اش باشند. بر نیکوکاران هیچ سرزنشی نیست. و الله، آمرزنده­ی مهرورز است.

و اما سومین گروه که به علت عدم حضور در میدان نبرد گنهکار نمی‌شوند، کسانی هستند که به فراگیریِ علوم دینی اشتغال دارند؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ لِيَنفِرُواْ كَآفَّةٗۚ فَلَوۡلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرۡقَةٖ مِّنۡهُمۡ طَآئِفَةٞ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِي ٱلدِّينِ وَلِيُنذِرُواْ قَوۡمَهُمۡ إِذَا رَجَعُوٓاْ إِلَيۡهِمۡ لَعَلَّهُمۡ يَحۡذَرُونَ١٢٢﴾ [التوبة: ١٢٢]

نباید همه‌ی مؤمنان یک‌جا و به ‌یک‌باره رهسپار جهاد شوند. چرا از هر گروهی، تعدادی خروج نمی‌کنند تا (آنان که به جهاد نرفته‌اند) در دینشان دانش بیاموزند و قومشان را آن‌گاه که نزدشان بازگشتند، بیم دهند تا (از مخالفت با فرمان الاهی) بترسند؟

لذا سه گروه، معذورند:

1. افراد ناتوان و آسیب‌پذیر.
2. کسانی که هزینه‌ای برای سفر جهاد نمی‌یابند.
3. آنان‌که به تحصیل علوم دینی اشتغال دارند.

بنابراین، عدم شرکت در جهاد، یا به سببِ مصلحتی فراتر از مصلحت جهاد است که همان، دین‌پژوهی و فراگیریِ علوم دینی‌ست؛ و یا به سبب عذری‌ چون ناتوانی و فقر است که مسلمان نمی‌تواند با وجودِ آن عذر به جهاد برود.

الله متعال می‌فرماید:

﴿لَّايَسۡتَوِي ٱلۡقَٰعِدُونَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ غَيۡرُ أُوْلِي ٱلضَّرَرِ وَٱلۡمُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡۚ فَضَّلَ ٱللَّهُ ٱلۡمُجَٰهِدِينَ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡ عَلَى ٱلۡقَٰعِدِينَ دَرَجَةٗ﴾ [النساء : ٩٥]

مومنانی که در خانه نشسته‌ و آسیبی ندیده‌اند، با آنان‌که با مال‌ها و جان‌هایشان در راه الله جهاد می‌کنند، برابر نیستند. الله، کسانی را که با مال‌ها و جان‌هایشان جهاد می‌کنند، بر آنان که بر جای نشسته‌اند، برتری فراوانی بخشیده است.

اين آیه به‌روشنی نشان‌گر این است که مومنان با یک‌دیگر برابر نیستند؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿لَا يَسۡتَوِي مِنكُم مَّنۡ أَنفَقَ مِن قَبۡلِ ٱلۡفَتۡحِ وَقَٰتَلَۚ أُوْلَٰٓئِكَ أَعۡظَمُ دَرَجَةٗ مِّنَ ٱلَّذِينَ أَنفَقُواْ مِنۢ بَعۡدُ وَقَٰتَلُواْۚ وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَىٰ﴾ [الحديد: ١٠]

آن دسته از شما که پیش از فتح (مکه) انفاق کردند و (در راه الله) جنگیدند، همسان دیگران نیستند؛ (بلکه اجر و پاداش) کسانی که پس از فتح، انفاق نمودند و جنگیدند، بزرگ‌تر است. و الله به هر یک (از این دو گروه) بهشت را وعده داده است.

در قرآن کریم در موارد فراوانی، مساوات و برابری، نفی شده است؛ چنان‌که الله می‌فرماید:

﴿قُلۡ هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلۡأَعۡمَىٰ وَٱلۡبَصِيرُ أَمۡ هَلۡ تَسۡتَوِي ٱلظُّلُمَٰتُ وَٱلنُّورُ﴾ ‌‌[الرعد: ١٦] ‌ ‌ بگو: آیا نابینا و بینا برابرند و آیا تاریکی و روشنی یکسان هستند؟

و نیز می‌فرماید:

﴿وَمَا يَسۡتَوِي ٱلۡبَحۡرَانِ هَٰذَا عَذۡبٞ فُرَاتٞ سَآئِغٞ شَرَابُهُۥ وَهَٰذَا مِلۡحٌ أُجَاجٞ﴾

[فاطر: ١٢]

دو دریا یکسان نیستند؛ این یکی، شیرین و گوارا و خوش‌گوار است و آن یکی، شور و تلخ.

این‌جا یادآوری این نکته را ضروری می‌دانم که برخی از مردم، می‌گویند: اسلام، دینِ مساوات و برابری‌ست. شماری از آن‌ها با گفتن این عبارت، قصدِ خیر دارند و شماری دیگر، اهداف بدی را با گفتن چنین عبارتی دنبال می‌کنند. این، نسبت دادن دروغ به دین اسلام است؛ زیرا دین اسلام، دین برابری نیست؛ بلکه دینِ عدالت می‌باشد؛ بدین معنا که حقّی را که شایسته‌ی هر کسی‌ست، به او می‌دهد و اگر دو نفر در امری، حقّ برابر داشته باشند، در آن مورد با یک‌دیگر برابرند؛ و گرنه، برابر نیستند. لذا اسلام را به‌طور مطلق و بدون هیچ قیدی، نمی‌توان دین برابری دانست؛ بلکه اسلام، دین عدالت است؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُ بِٱلۡعَدۡلِ وَٱلۡإِحۡسَٰنِ وَإِيتَآيِٕ ذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ﴾ [النحل: ٩٠]

همانا الله به عدل و احسان و عطا و بخشش به خویشان فرمان می‌دهد.

برخی با طرح این ادعا که اسلام دین مساوات و برابری‌ست، می‌گویند: زن و مرد نیز با هم برابرند و باید به زنان، همان حقوقی را داد که مردان دارند. این، اشتباه است؛ حقوق مرد و زن، متناسب با خودشان می‌باشد و این، یعنی عدالت. سوسیالیست‌ها نیز با طرح چنین دیدگاهی، می‌گویند: دین اجازه نمی‌دهد که یک نفر، بسیار ثروتمند و دیگری، بسیار فقیر باشد؛ از این‌رو بخشی از اموال ثروتمند را به نفع فقیر، مصادره می‌کنیم. روشن است که آن‌ها با طرح چنین دیدگاهی، قصد بدی دارند. البته گاه این دیدگاه، با قصدِ نیک مطرح می‌شود؛ درستش، این است که بگوییم: اسلام، دین عدالت است و به هر کسی حقّی را که درخورِ اوست، می‌دهد؛ زیرا الله متعال به عدالت و رعایت حق دستور داده و فرموده است:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُ بِٱلۡعَدۡلِ وَٱلۡإِحۡسَٰنِ وَإِيتَآيِٕ ذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ﴾ [النحل: ٩٠] همانا الله به عدل و احسان و عطا و بخشش به خویشان فرمان می‌دهد.

روشن است كه بینا و نابینا با یک‌دیگر برابر نیستند؛ و همین‌طور عالِم و دانشمند با آدمِ بی‌سواد یکسان نیست و نمی‌توان آدمِ شرور و بدکار را با آدم نیک و سازنده، برابر دانست.

لذا از آن‌جا که اسلام، دین عدالت است، یادآوریِ این نکته را ضروری دانستم؛ زیرا بسیاری از نویسندگان معاصر، بدون توجه به مفهوم این عبارت، اسلام را دین برابری و مساوات می‌دانند و بدین نکته توجه نمی‌کنند که امکان ندارد که اسلام، با وجود این‌همه، تنوع و اختلاف به مساوات و برابری در همه حال، حُکم کند؛ زیرا اگر با وجود این‌همه تفاوت، به مساوات و برابری حُکم می‌کرد، دیگر دین استوار و بی‌نقصی نبود. از این‌رو مسلمان، واقع‌بین و حق‌گراست و وقتی دو نفر با هم متفاوت باشند، آن دو را برابر و یکسان نمی‌داند؛ مگر این‌که از هر جهت، برابر باشند؛ در این صورت اقتضایِ عدل، این است که حقوق و برخورداری‌های آنان، یکی باشد.

اینک به بهانه‌ی موضوعی که پیش آمد، یک نکته‌ی دیگر را نیز یادآوری می‌کنم؛ گاه شنیده می‌شود که برخی از مردم، در دعاهایشان می‌گویند: «یا الله! من از تو نمی‌خواهم که تقدیرِ مرا برگردانی؛ بلکه فقط از تو می‌خواهم که در تقدیری که برایم رقم زده‌ای، به من لطف کنی». گفتنِ این دعا یا عبارت، درست نیست؛ پیامبر فرموده است: «لا يَرُدّ الْقَضَاءَ إلاَّ الدّعاء»؛([[348]](#footnote-348)) یعنی: «تقدیر را چیزی جز دعا برنمی‌گرداند». این بدین معنا نیست که دعا، سرنوشت یا تقدیر را دگرگون نماید یا آن‌را برگرداند؛ بلکه یکی از آثار دعا، این است که اگر دعا کنید و از الله متعال بخواهید که مشکلِ شما را برطرف سازد، در حقیقت، در لوح محفوظ برای شما مقدّر بوده است که برای برطرف شدن مشکل خود دعا کنید؛ در نتیجه بنا بر تقدیری که برای شما رقم خورده است، الله متعال با این دعا، مشکلتان را برطرف می‌سازد؛ البته نفسِ این دعا نیز برای شما مقدّر بوده است. لذا وقتی که می‌گویید: «من نمی‌خواهم که تقدیر مرا برگردانی»، گویا این را می‌گویید که برایم مهم نیست که آیا مشکلم را حل کنی یا خیر؛ در صورتی‌که انسان خواهانِ برطرف شدن همه‌ی مشکلاتش می‌باشد. از این‌رو به جای گفتنِ این عبارت نادرست، با عبارت‌های درست و شایسته دعا کنید؛ بگویید: پروردگارا! به من تن‌درستی بده؛ یا الله! مرا از فقر وتنگ‌دستی رهایی بخش؛ یا الله! توفقیم دِه که بدهی‌هایم را ادا کنم. خلاصه این‌که با عبارت‌های درست و شایسته دعا کنید؛ زیرا الله متعال هر کاری که بخواهد، انجام می‌دهد و هیچ‌کس جلودارِ او نیست و این ماییم که به او نیاز داریم؛ زیرا انسان در دعا باید با قاطعیت و یقین، درخواستِ خود را مطرح کند؛ نه این‌که بگوید: اگر می‌خواهی، چنین کن. پیامبر فرموده است: «لا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمُ: اللهمَّ اغْفِرْ لِي إِنْ شِئتَ، اللهمَّ ارْحَمْنِي إِنْ شِئتَ، لِيَعْزِمِ الْمَسْأَلَةَ، فَإِنَّهُ لا مُكْرِهَ لَهُ»؛([[349]](#footnote-349)) یعنی: «هیچ‌یک از شما نگوید: یا الله! اگر خواستی، مرا بیامرز یا اگر خواستی، به من رحم کن؛ بلکه با یقین و قاطعیت بخواهد؛ زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند الله را - به کاری- مجبور سازد» و هیچ کاری برای الله متعال، دشوار نیست.

لذا خواهش می‌کنم که همواره در مسیر تقوا و پرهیزگاری به‌ یک‌دیگر کمک کنید و اگر از کسی چنین اشتباه‌هایی می‌بینید، به او تذکر دهید.

قرآن، در مواردِ فراوانی از نفیِ برابری، سخن گفته است؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿ضَرَبَ لَكُم مَّثَلٗا مِّنۡ أَنفُسِكُمۡۖ هَل لَّكُم مِّن مَّا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُم مِّن شُرَكَآءَ فِي مَا رَزَقۡنَٰكُمۡ فَأَنتُمۡ فِيهِ سَوَآءٞ ﴾ [الروم: ٢٨]

(الله) برایتان از حال خودتان مثال می‌زند؛ آیا بردگانتان در آنچه نصیبتان کرده‌ایم، با شما شریکند؛ بدین‌ترتیب که شما در دارایی‌ها با هم برابر باشید؟

از آن‌جا که پاسخِ این پرسش، منفی‌ست، در این‌جا نیز برابری، نفی شده است؛ لذا اگر از کسی شنیدید که از اسلام به‌عنوان دین مساوات و برابری یاد می‌کرد، به او تذکر دهید که این گونه نیست؛ بلکه اسلام، دین عدالت است و به هر کسی همان حقی را می‌دهد که درخورِ اوست.

در برابر دعای ناشایستی که پیش‌تر توضیح دادم نیز ساکت ننشینید و اگر از کسی چنین عبارتی شنیدید، به او تذکر دهید. از الله متعال می‌خواهیم که به ما دانش و بینش دینی عنایت کند و ما را جزو افراد سست‌رایی که سخنان عامیانه را تکرار می‌کنند و نمی‌فهمند که چه می‌گویند، نگرداند.

الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ هَلۡ أَدُلُّكُمۡ عَلَىٰ تِجَٰرَةٖ تُنجِيكُم مِّنۡ عَذَابٍ أَلِيمٖ ١٠ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَتُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمۡوَٰلِكُمۡ وَأَنفُسِكُمۡۚ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ١١ يَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡ وَيُدۡخِلۡكُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ وَمَسَٰكِنَ طَيِّبَةٗ فِي جَنَّٰتِ عَدۡنٖۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١٢ وَأُخۡرَىٰ تُحِبُّونَهَاۖ نَصۡرٞ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَتۡحٞ قَرِيبٞۗ وَبَشِّرِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ١٣﴾[الصف:١٠، ١٣]

ای مؤمنان! آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که شما را از عذابی دردناک نجات می‌دهد؟ به الله و پیامبرش ایمان بیاورید و در راه الله با مال‌ها و جان‌هایتان جهاد کنید. این، برای شما بهتر است؛ اگر بدانید. تا گناهانتان را بیامرزد و شما را وارد بهشت‌ها (بوستان‌هایی) بگرداند که زیر کاخ‌ها و درختانش، نهرها روان است و در مسکن‌های پاکیزه‌ای در بهشت‌ها و بوستان‌های جاویدان (جایتان دهد). این، رستگاری بزرگ است. و نعمت دیگری به شما دهد که دوستش می‌دارید؛ [یعنی] یاری و پیروزی نزدیکی از سوی الله. و به مؤمنان مژده بده.

الله متعال در ابتدای این آیات، مومنان را مورد خطاب قرار داده است تا با توجه و علاقه‌ی بیش‌تری به کلام الاهی گوش بسپارند؛ ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ هَلۡ أَدُلُّكُمۡ عَلَىٰ تِجَٰرَةٖ تُنجِيكُم مِّنۡ عَذَابٍ أَلِيم﴾ ؛ یعنی: «ای مومنان! آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که شما را از عذابی دردناک نجات می‌دهد؟» گوینده‌ی این پیام، الله می‌باشد و این پرسش، برای تشویق است؛ گویا الله ما را تشویق می‌کند که به رهنمودِ او در زمینه‌ی تجارتی نجات‌بخش و سودمند توجه کنیم. طرح این پرسش از سوی الله متعال، بیان‌گر این است که ما برای رسیدن به این تجارتِ رهایی‌بخش از آتش دوزخ، جز راهی که الله متعال به ما نشان می‌دهد یا برایمان مقرر می‌دارد، راهِ دیگری نداریم. این تجارت، مانند تجارت یا داد و ستد دنیا نیست؛ زیرا تجارت دنیا، گاه مایه‌ی رهایی از عذاب دردناک است و گاه، سببی برای عذاب دردناک می‌باشد؛ به‌عبارت ساده‌تر: کسی که زکات اموالش را نمی‌دهد، امولش سبب نابودی و مجازات وی خواهد بود:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلۡأَحۡبَارِ وَٱلرُّهۡبَانِ لَيَأۡكُلُونَ أَمۡوَٰلَ ٱلنَّاسِ بِٱلۡبَٰطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۗ وَٱلَّذِينَ يَكۡنِزُونَ ٱلذَّهَبَ وَٱلۡفِضَّةَ وَلَا يُنفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَبَشِّرۡهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٖ ٣٤ يَوۡمَ يُحۡمَىٰ عَلَيۡهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكۡوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمۡ وَجُنُوبُهُمۡ وَظُهُورُهُمۡۖ هَٰذَا مَا كَنَزۡتُمۡ لِأَنفُسِكُمۡ فَذُوقُواْ مَا كُنتُمۡ تَكۡنِزُونَ ٣٥﴾ [التوبة: ٣٤، ٣٥]

و به کسانی که طلا و نقره ذخیره می‌سازند و آن را در راه الله انفاق نمی­کنند، نوید عذابی دردناک بده. روزی که اندوخته­هایشان را در آتش دوزخ بگدازند و با آن پیشانی، و پهلو و پشتشان را داغ کنند؛ (به آنان گفته می‌شود:) این، همان گنجی‌ست که برای خویش اندوختید. پس سزای زراندوزی خود را بچشید.

الله متعال هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَلَا يَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ يَبۡخَلُونَ بِمَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ هُوَ خَيۡرٗا لَّهُمۖ بَلۡ هُوَ شَرّٞ لَّهُمۡۖ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُواْ بِهِۦ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۗ وَلِلَّهِ مِيرَٰثُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۗ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٞ ١٨٠﴾ [آل عمران: ١٨٠]

کسانی که در آن‌چه الله از فضل خویش به آنان بخشیده است، بخل می‌ورزند، نباید چنین تصور کنند که این کار به سود آن‌هاست؛ بلکه برایشان بد است و روز رستاخیز آن‌چه در آن بخل می‌ورزند، همانند طوقی به گردنشان آویخته می‌شود. میراث آسمان‌ها و زمین از آنِ الله می‌باشد. و الله به کردارتان آگاه است.

تجارت دنیا، گاه رهایی‌بخش است و گاه، مایه‌ی عذاب؛ اما تجارتی که الله متعال بندگانش را به سوی آن راهنمایی فرموده، تجارتی‌ست که انسان از عذاب دردناک رهایی می‌بخشد: ﴿تُنجِيكُم مِّنۡ عَذَابٍ أَلِيمٖ﴾ ؛ یعنی: شما را از عذابی دردناک که همان آتش دوزخ است، نجات می‌دهد؛ زیرا هیچ عذابی دردناک‌تر از آتش دوزخ نیست. الله متعال همه‌ی ما را از این عذاب رهایی بخشد و ما را در شمارِ کسانی قرار دهد که رهنمود الاهی را می‌پذیرند.

اما این تجارت، چیست؟ الله متعال می‌فرماید:

﴿تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَتُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمۡوَٰلِكُمۡ وَأَنفُسِكُمۡۚ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ١١ ﴾ [الصف: ١١]

به الله و پیامبرش ایمان بیاورید و در راه الله با مال‌ها و جان‌هایتان جهاد کنید. این، برای شما بهتر است؛ اگر بدانید.

لذا تجارتِ سودمند و رهایی‌بخش از آتش دوزخ، ایمان به الله و فرستاده‌ی اوست که همه‌ی احکام اسلام را در برمی‌گیرد؛ و این‌جا از آن جهت جهاد را به‌طور ویژه ذکر فرمود که از ابتدا تا پایانِ سوره‌ی صف درباره‌ی جهاد می‌باشد؛ چنان‌که الله متعال در ابتدای این سوره می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلَّذِينَ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِهِۦ صَفّٗا كَأَنَّهُم بُنۡيَٰنٞ مَّرۡصُوصٞ ٤﴾

[الصف: ٤]

همانا الله، کسانی را که در راه او صف‌بسته پیکار می‌کنند ـ و گویا بنایی استوارند ـ دوست می‌دارد.

سپس الله متعال آن‌چه را که مربوط به ایمان می‌باشد، بیان نموده و فرموده است: ﴿وَتُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمۡوَٰلِكُمۡ وَأَنفُسِكُمۡ﴾ ؛ یعنی: «و در راه الله با مال‌ها و جان‌هایتان جهاد کنید»؛ به عبارت دیگر: با بذل جان و مال در راه الله، همه‌ی تلاش خود را به‌کار گیرید و به جهاد بپردازید؛ اگر اهل علم و خرد باشید، درک می‌کنید که چنین کاری برای شما بهتر می‌باشد؛ در این آیه و دیگر آیاتی که ﴿ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ﴾ آمده، بهتر است که وقف کنیم و سپس ادامه‌ی آیه را بخوانیم؛ زیرا اگر بدون وقف بخوانیم، این مفهوم نادرست از آن برداشت می‌شود ‌که «اگر بدانید، این برای شما بهتر می‌باشد؛ و اگر ندانید، برای شما بهتر نیست»؛ در صورتی‌که مفهومش این است که اگر اهل علم و خردورزی باشید، درک می‌کنید که ایمان به الله و رسولش و نیز جهاد با جان و مال، برای شما بهتر است.

این، عملی‌ست که الله متعال بندگان مومنش را به انجام آن راهنمایی فرموده است؛ اما پاداشِ این عمل چیست؟ الله می‌فرماید:

﴿يَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡ وَيُدۡخِلۡكُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ وَمَسَٰكِنَ طَيِّبَةٗ فِي جَنَّٰتِ عَدۡنٖۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١٢﴾ [الصف: ١٢]

تا گناهانتان را بیامرزد و شما را وارد بهشت‌ها (بوستان‌هایی) بگرداند که زیر کاخ‌ها و درختانش، نهرها روان است و در مسکن‌های پاکیزه‌ای در بهشت‌ها و بوستان‌های جاویدان (جایتان دهد). این، رستگاری بزرگ است.

الله متعال بهشت‌های پُرنعمتش را برای بندگان نیکوکار خویش، به‌ویژه برای مجاهدان راه خود آماده ساخته است: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ مِائَةَ دَرَجَةٍ أَعَدَّهَا الله لِلْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِ الله»؛([[350]](#footnote-350)) یعنی: «در بهشت، صد درجه وجود دارد که الله آن‌را برای مجاهدانِ راه خود آماده ساخته است». زیرِ این بهشت، یعنی زیرِ کاخ‌ها و درختانش، نهرها روان است. این نهرها، همانند رودها و جویبارهای دنیا نیست؛ چهار گونه نهر در بهشت، جاری‌ست: جویبارهایی که مزه و رنگ آبش تغییر نمی‌کند و جویبارهایی از شیر که مزه‌اش دگرگون نمی‌شود و نیز جویبارهایی از مِی و شراب لذت‌بخش برای نوشندگان، در بهشت وجود دارد و هم‌چنین جویبارهایی از عسل ناب. باده‌ی بهشتی از کشمکش و خرما یا جو و امثالِ آن گرفته نمی‌شود؛ عسلش نیز فرآورده‌ی زنبور عسل نیست و شیرِ گوارای بهشت، از پستان چهارپایان بیرون نمی‌آید و آبِ زلالش از زمین نمی‌جوشد؛ بلکه همه‌ی این‌ها را الله متعال به بهترین شکل برای بندگان نیکوکارش آفریده است. در حدیث آمده است که این نهرها، به هیچ جوی یا شیاری نیاز ندارند و به چپ و راست نمی‌ریزند و از مسیرِ خود منحرف نمی‌شوند. ابن‌القیم/ در «نونیه» چنین سروده است:

أنهارها فی غیر أخدود جرت سبحان ممسکها عن الفیضان

«نهرهای بهشت، بدون هیچ جوی و شیاری، روان هستند؛ ذاتی که آن‌ها را از طغیان و ریختن به دو طرف نگه می‌دارد، پاک و منزه است».

این نهرها به فرمان و مطابق خواسته‌های بهشتیان حرکت می‌کنند؛ یعنی اگر بخواهی که مسیر آب به سمت راست یا چپ تغییر کند، نهر در مسیر دل‌خواهت قرار می‌گیرد.

الله می‌فرماید:

﴿وَمَسَٰكِنَ طَيِّبَةٗ فِي جَنَّٰتِ عَدۡنٖۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١٢﴾ [الصف: ١٢]

و در مسکن‌های پاکیزه‌ای در بهشت‌ها و بوستان‌های جاویدان (جایتان دهد). این، رستگاریِ بزرگ است.

منازل بهشت زیرساختی نیک، خانه‌هایی پاکیزه و چشم‌اندازی زیبا دارند و از هر جهت، کامل‌اند؛ ساکنانش زنان زیباچشم بهشتی‌اند که در سراپرده‌ها دور از چشم بیگانگان مانده‌اند؛ سراپرده‌های باشکوه و برافراشته‌اش از مرواریدهای زیبا و چشم‌نواز درست شده است. پیامبر فرموده است: «جَنَّتَانِ مِنْ فِضَّةٍ آنِيَتُهُمَا وَمَا فِيهِمَا، وَجَنَّتَانِ مِنْ ذَهَبٍ آنِيَتُهُمَا وَمَا فِيهِمَا»؛([[351]](#footnote-351)) یعنی: «دو بوستان که ظرف‌هایشان و آن‌چه در آن‌هاست، سیمین- و از نقره- می‌باشد؛ و دو بوستان که ظرف‌هایشان و آن‌چه در آن‌هاست، از طلاست». ساختمان‌های بهشتی، از خاک و آجر خاکی ساخته نشده است؛ بلکه آجرهایش از طلا و نقره می‌باشد؛ از این‌رو الله متعال از ساختمان‌های بهشتی، به مسکن‌های پاکیزه یاد فرمود.

از دیگر خوبی‌های مسکن‌های بهشتی، این است که ساکنانش خواهان انتقال به خانه یا ساختمان دیگری نیستند. خانه‌های دنیا، هرچه زیبا باشد، اما همین‌که انسان خانه‌ای بهتر از آن ببیند، می‌گوید: ای کاش این خانه، از آن من بود!

هر انسانی در بهشت خود را از همه کامرواتر می‌داند و بدین‌سان هیچ‌کس با دیدنِ کسانی که از او برترند، دل‌شکسته نمی‌شود؛ بلکه احساس می‌کند که هیچ‌کس به‌اندازه‌ی او در ناز و نعمت به‌سر نمی‌برد. و بر عکس، دوزخیان احساس می‌کنند که هیچ‌کس به‌اندازه‌ی آنان در رنج و عذاب نیست؛ هرچند در آسان‌ترین جای دوزخ باشد!﴿فِي جَنَّٰتِ عَدۡنٖ﴾؛ یعنی: «در بهشت‌ها یا بوستان‌های جاویدان». «» به معنای اقامتِ طولانی یا همیشگی و هم‌خانواده‌ی واژه‌ی «معدن» است؛ و از آن‌جهت چنین نامی بر معدن نهاده شده است که کانی‌ها، مدتی طولانی در زمین یا در محلِ خود می‌مانند.لذا ﴿فِي جَنَّٰتِ عَدۡنٖ﴾ به معنای بوستان‌های ماندگاری‌ست که هیچ‌گاه نعمت‌هایش از میان نمی‌رود. از الله متعال می خواهیم که ما را جزو ساکنان بهشت بگرداند.

﴿ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ﴾؛ یعنی: «این، رستگاری بزرگ است». فوز و رستگاری بدین معناست که انسان به‌ آن‌چه می‌خواهد برسد و از آن‌چه که می‌ترسد، نجات یابد. ﴿ٱلۡعَظِيمُ﴾ یعنی: رستگاریِ بزرگ‌تری از این نیست و این رستگاریِ بزرگ و بی‌نظیر از آنِ کسانی‌ست که به الله و فرستاده‌اش ایمان می‌آورند و در راه الله جهاد می‌کنند. از الله متعال می‌خواهم که همه‌ی ما را در شمارِ چنین کسانی قرار دهد و ما را به‌خاطر کارهای ناشایستمان از این فضیلت بزرگ، محروم نگرداند و با عفو و گذشت خویش برای ما حکُم بفرماید؛ به‌یقین که او بر هر کاری تواناست.

\*\*\*

الله متعال می‌فرماید:

﴿لَّايَسۡتَوِي ٱلۡقَٰعِدُونَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ غَيۡرُ أُوْلِي ٱلضَّرَرِ وَٱلۡمُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡۚ فَضَّلَ ٱللَّهُ ٱلۡمُجَٰهِدِينَ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡ عَلَى ٱلۡقَٰعِدِينَ دَرَجَةٗۚ وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ وَفَضَّلَ ٱللَّهُ ٱلۡمُجَٰهِدِينَ عَلَى ٱلۡقَٰعِدِينَ أَجۡرًا عَظِيمٗا ٩٥ دَرَجَٰتٖ مِّنۡهُ وَمَغۡفِرَةٗ وَرَحۡمَةٗۚ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورٗا رَّحِيمًا ٩٦﴾ [النساء : ٩٥، ٩٦]

مومنانی که در خانه نشسته‌ و آسیبی ندیده‌اند، با آنان‌که با مال‌ها و جان‌هایشان در راه الله جهاد می‌کنند، برابر نیستند. الله، کسانی را که با مال‌ها و جان‌هایشان جهاد می‌کنند، بر آنان که بر جای نشسته‌اند، برتری فراوانی بخشیده است. الله به هر دو گروه وعده‌ی نیک داده و مجاهدان را بر خانه‌نشینان، با پاداش بزرگ برتری بخشیده است. درجاتی از سوی خویش و آمرزش و رحمت (نصیبشان می‌کند). و الله آمرزنده‌ی مهرورز است.

و می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ هَلۡ أَدُلُّكُمۡ عَلَىٰ تِجَٰرَةٖ تُنجِيكُم مِّنۡ عَذَابٍ أَلِيمٖ ١٠ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَتُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمۡوَٰلِكُمۡ وَأَنفُسِكُمۡۚ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ١١ يَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡ وَيُدۡخِلۡكُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ وَمَسَٰكِنَ طَيِّبَةٗ فِي جَنَّٰتِ عَدۡنٖۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١٢ وَأُخۡرَىٰ تُحِبُّونَهَاۖ نَصۡرٞ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَتۡحٞ قَرِيبٞۗ وَبَشِّرِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ١٣﴾ [الصف: ١٠،١٣]

ای مؤمنان! آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که شما را از عذابی دردناک نجات می‌دهد؟ به الله و پیامبرش ایمان بیاورید و در راه الله با مال‌ها و جان‌هایتان جهاد کنید. این، برای شما بهتر است؛ اگر بدانید. تا گناهانتان را بیامرزد و شما را وارد بهشت‌ها (بوستان‌هایی) بگرداند که زیر کاخ‌ها و درختانش، نهرها روان است و در مسکن‌های پاکیزه‌ای در بهشت‌ها و بوستان‌های جاویدان (جایتان دهد). این، رستگاری بزرگ است. و نعمت دیگری به شما دهد که دوستش می‌دارید؛ [یعنی] یاری و پیروزی نزدیکی از سوی الله. و به مؤمنان مژده بده.

آیات فراوان و مشهوری در این‌باره وجود دارد؛ هم‌چنین احادیث در فضیلت جهاد، فراوان و بی‌شمار است؛ از آن جمله:

1293- عن أَبي هريرةَ قَالَ: سُئِلَ رسول الله: أيُّ الأَعْمَال أفْضَلُ؟ قَالَ: «إيمَانٌ بِاللهِ وَرَسُولِهِ». قِيلَ: ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ: «الجهادُ في سَبيلِ اللهِ». قِيلَ: ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ: «حَجٌّ مَبْرُورٌ». [متفقٌ عليه]([[352]](#footnote-352))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گوید: از پیامبر سؤال شد: برترین عمل چیست؟ فرمود: «ایمان به الله و فرستاده‌اش»؛ پرسیدند: سپس چه کاری؟ فرمود: «جهاد در راه الله»؛ گفته شد: سپس چه عملی؟ فرمود: «حجّ کامل و مقبول».

1294- وَعَنِ ابنِ مَسعودٍ قَالَ: قُلْتُ: يَا رسولَ الله، أيُّ العَمَلِ أَحَبُّ إِلَى اللهِ تَعَالَى؟ قَالَ: «الصَّلاَةُ عَلَى وَقْتِهَا». قُلْتُ: ثُمَّ أيُّ؟ قَالَ: «بِرُّ الوَالِدَيْنِ». قلتُ: ثُمَّ أيُّ؟ قَالَ: «الجِهَادُ في سَبيلِ اللهِ». [متفقٌ عليه]([[353]](#footnote-353))

**ترجمه:** ابن‌‌مسعود می‌گوید: گفتم: ای رسول‌خدا! کدامین عمل نزد الله متعال، پسندیده‌تر است؟ فرمود: «نمازِ سرِ وقت». پرسیدم: سپس کدامین عمل؟ فرمود: «نیکی به پدر و مادر». سؤال کردم: سپس چه عملی؟ فرمود: «جهاد در راه الله».

1295- وَعَنْ أَبِي ذرٍّ قال: قلتُ: يا رسولَ الله، أيُّ العَمَلِ أفْضَل؟ قال: «الإِيمانُ بِالله، وَالجِهَادُ فِي سَبِيلِهِ». [متفقٌ عليه]([[354]](#footnote-354))

**ترجمه:** ابوذر، جندب بن جناده می‌گوید: گفتم: ای رسول‌خدا! چه عملی، بهتر است؟ فرمود: «ایمان به الله و جهاد در راه او».

\*\*\*

1296- وعن أنسٍ أنَّ رسولَ الله قَالَ: «لَغَدْوَةٌ في سَبيلِ اللهِ، أَوْ رَوْحَةٌ، خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا». [متفقٌ عليه]([[355]](#footnote-355))

**ترجمه:** انس می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «یک بامداد یا شامگاه در راه الله بیرون آمدن (و جهاد کردن)، از دنیا و هر آن‌چه در آن است، بهتر می‌باشد».

1297- وعن أَبي سعيدٍ الخدريِّ قَالَ: أَتَى رَجُلٌ رسول الله فَقَالَ: أيُّ النَّاسِ أفْضَلُ؟ قَالَ: «مُؤْمنٌ يُجَاهِدُ بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ في سَبيلِ اللهِ»؛ قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: «مُؤْمِنٌ فِي شِعبٍ مِنَ الشِّعَابِ يَعْبُدُ اللهَ، وَيَدَعُ النَّاسَ مِنْ شَرِّهِ». [متفقٌ عليه]([[356]](#footnote-356))

**ترجمه:** ابوسعید خدری می‌گوید: مردی نزد رسول‌الله آمد و پرسید: برترین مردم کیست؟ فرمود: «مومنی که با جان و مالش در راه الله جهاد می‌کند». عرض کرد: سپس چه کسی؟ پیامبر فرمود: «مومنی که در دره‌ای- خلوت می‌گزیند و- الله را عبادت می‌کند و مردم را ترک می‌کند تا از طرف او آسیبی به مردم نرسد».

1298- وعن سهل بن سعدٍ أنَّ رسول الله قَالَ: «رِبَاطُ يَوْمٍ فِي سَبِيلِ اللهِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا عَلَيْهَا، وَمَوْضِعُ سَوْطِ أَحَدِكُمْ مِنَ الجَنَّةِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا عَلَيْهَا، وَالرَّوْحَةُ يَرُوحُهَا العَبْدُ في سَبِيلِ اللهِ تَعَالَى، أَوْ الغَدْوَةُ، خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا عَلَيْهَا». [متفقٌ عليه]([[357]](#footnote-357))

**ترجمه:** سهل بن سعد می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «یک روز نگهبانی در راه الله از دنیا و هر آن‌چه در آن است، بهتر می‌باشد؛ به‌اندازه‌ی جای تازیانه‌ی شما در بهشت، از دنیا و آن‌چه در آن وجود دارد، بهتر است؛ یک بامداد یا شامگاه که بنده در راه الله بیرون می‌رود (و جهاد می‌کند) از دنیا و هر آن‌چه در آن است، بهتر می‌باشد».

**شرح**

پیش‌تر پیرامون آیات 10 تا 12 سوره‌ی «صف» سخن گفتیم و به این‌جا رسیدیم که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأُخۡرَىٰ تُحِبُّونَهَاۖ نَصۡرٞ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَتۡحٞ قَرِيبٞۗ وَبَشِّرِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ١٣ ﴾ [الصف: ١٣]

و نعمت دیگری به شما دهد که دوستش می‌دارید؛ [یعنی] یاری و پیروزی نزدیکی از سوی الله. و به مؤمنان مژده بده.

﴿وَأُخۡرَىٰ تُحِبُّونَهَاۖ﴾ یعنی: نعمت و نوید دیگری هم به شما می‌دهد و شما دوستش دارید. سپس این نعمت را بیان می‌فرماید: ﴿نَصۡرٞ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَتۡحٞ قَرِيبٞۗ وَبَشِّرِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ : «یاری و پیروزی نزدیکی از سوی الله». ﴿نَصۡرٞ مِّنَ ٱللَّهِ﴾ یعنی الله شما را با نصرت و یاری خویش بر دشمنانتان پیروز می‌گرداند. بدون شک انسان دوست دارد که بر دشمن خویش پیروز شود و این، برای او مایه‌ی شادی و خرسندی‌ست که الله متعال، شکست و خفت دشمن انسان را به دست او رقم بزند؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿قَٰتِلُوهُمۡ يُعَذِّبۡهُمُ ٱللَّهُ بِأَيۡدِيكُمۡ وَيُخۡزِهِمۡ وَيَنصُرۡكُمۡ عَلَيۡهِمۡ وَيَشۡفِ صُدُورَ قَوۡمٖ مُّؤۡمِنِينَ ١٤ وَيُذۡهِبۡ غَيۡظَ قُلُوبِهِمۡۗ وَيَتُوبُ ٱللَّهُ عَلَىٰ مَن يَشَآءُۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ١٥﴾ [التوبة: ١٤، ١٥]

با آنان بجنگید تا الله، آن‌ها را به دست شما عذاب نماید و رسوایشان گرداند و شما را بر آنان   
پیروز کند و سینه­های مؤمنان را بهبود بخشد و خشم دل­هایشان را از میان ببرد. و الله، توبه­ی هر که را بخواهد، می‏پذیرد. و الله، دانای حکیم است.

این‌ها فواید بزرگی‌ست؛ به‌ویژه این‌که الله متعال از طریق جهاد، عذاب و شخواریِ دشمن را به دست مسلمانان رقم می‌زند. از این‌رو فرمود: ﴿نَصۡرٞ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَتۡحٞ قَرِيبٞ﴾ و به مسلمانان نویدِ یاری و پیروزیِ نزدیکی را داد؛ چنان‌که این امر برای مسلمانان صدر اسلام تحقق یافت و الله متعال، فتوحات و پیروزی‌های بزرگ و چشم‌گیری به رویشان گشود و غنایم فراوانی نصیبشان فرمود؛ زیرا آن‌ها طبق وظیفه و تکلیف شرعیِ خویش به الله ایمان آوردند و در راه او جهاد کردند. سپس الله می‌فرماید: ﴿وَبَشِّرِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ ؛ یعنی: نوید این امور و نعمت‌های الاهی را به کسانی بده که به آن باور دارند و به الله و پیامبرش ایمان آورده‌اند و در راه الله جهاد می‌کنند.

سپس مؤلف/ احادیثی درباره‌ی فضیلت جهاد و نگهبانی در راه الله و نیز خروج در این راه بزرگ در بامدادان یا شامگاهان آورده است؛ احادیثی بدین مضمون که: «یک بامداد یا شامگاه در راه الله بیرون آمدن (و جهاد کردن) از دنیا و هر آن‌چه در آن است، بهتر می‌باشد» و نیز «یک روز نگهبانی در راه الله از دنیا و هر آن‌چه در آن وجود دارد، بهتر است». این، فضیلت بسیار بزرگی‌ست؛ جهاد و نگهبانی در راه الله، فقط از دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم، بهتر نیست؛ بلکه از تمام دنیا، از ابتدا تا پایانِ آن، و از هر آن‌چه در آن است، بهتر می‌باشد. کسی سرآغاز دنیا را نمی‌داند و پایان آن نیز معلوم نیست؛ ولی یک روز نگهبانی در راه الله و همین‌طور جهاد کردن در یک بامداد یا شامگاه، از همه‌ی دنیا و آن‌چه در آن وجود دارد، بهتر است.

رسول‌الله فرمود: «به‌اندازه‌ی جای تازیانه‌ی شما در بهشت، از دنیا و آن‌چه در آن وجود دارد، بهتر است». آن‌چه پیش‌تر گفتیم، در این‌باره نیز مصداق دارد و بدین‌سان درمی‌یابیم که حدودِ یک متر از بهشت، از تمام دنیا و آن‌چه در آن است، بهتر می‌باشد؛ مانندِ یک روز نگهبانی یا یک جهادِ صبحگاهی یا شامگاهی در راه الله.

در این احادیث آمده است که از پیامبر درباره‌ی برترین مردم پرسیدند؛ فرمود: «مومنی که با جان و مالش در راه الله جهاد می‌کند». سوال شد: سپس چه کسی؟ پیامبر فرمود: «مومنی که در دره‌ای- خلوت می‌گزیند و- الله را عبادت می‌کند و مردم را ترک می‌کند تا از طرف او آسیبی به مردم نرسد»؛ یعنی: به عبادت و پرستش الله متعال می‌پردازد و می‌کوشد تا از ناحیه‌ی او هیچ بدی و آسیبی به مردم نرسد. این حدیث، یکی از دلایلِ کسانی‌ست که خلوت‌گزینی و گوشه‌نشینی را بر هم‌زیستی و هم‌نشینی با مردم ترجیح می‌دهند؛ اما دیدگاه درست، این است که اگر کسی زیستن در میان مردم را برای دین و ایمانش زیان‌بار ببیند، بهتر است که خلوت گزیند؛ اما برای کسی که از این بابت احساس نگرانی نمی‌کند، بهتر است که با مردم و در میان جمع و جامعه باشد؛ زیرا پیامبر فرموده است: «الْمُؤْمِن الَّذِي يُخَالِط النَّاس وَيَصْبِر عَلَى أَذَاهُمْ خَيْر مِنْ الَّذِي لَا يُخَالِط النَّاس وَلَا يَصْبِر عَلَى أَذَاهُمْ»؛([[358]](#footnote-358)) یعنی: «مومنی که در میان مردم زندگی می‌کند و بر اذیت و آزاری که از آن‌ها می‌بیند، شکیبایی می‌ورزد، از مومنی که با دوری گزیدن از مردم، در برابر اذیت و آزارشان شکیبایی نمی‌کند، بهتر است». مثلاً اگر اوضاع و احوال جامعه رو به تباهی نهاد و احساس کردی که ماندن در میان مردم، برای دین و ایمانت زیان‌بار است تو را از الله متعال دور می‌کند، گوشه‌نشینی و تنهایی را اختیار کن؛ زیرا پیامبر فرموده است: «يُوشِكَ أَنْ يَكُونَ خَيْرَ مَالِ الْمُسْلِم غَنَمٌ يَتبَّعُ بِهَا شَعَفَ الجِبَال وموَاقِعَ الْقَطْرِ يَفِرُّ بِدينِهِ من الفِتَنِ».([[359]](#footnote-359)) يعني: «به‌زودی، بهترین ثروت و داراییِ مسلمان، گوسفندانش خواهند بود که او به دنبالِ آن‌ها به قله‌ی کوه‌ها و محل‌های بارش باران می‌رود تا دینش را از فتنه‌ها محفوظ بدارد».

لذا گوشه‌نشینی یا ماندن در میان مردم، به شرایط بستگی دارد؛ اگر اوضاع و احوال جامعه رو به تباهی و فتنه و فساد نهاد و گناهان و مفاسد افزايش یافت، در این حالت، گوشه‌نشینی از ماندن در میان مردم بهتر است؛ اما اگر این‌گونه نبود، در میان مردم بمان و ضمن هم‌زیستی با آنان و صبر و شکیبایی در برابر اذیت و آزارشان، امر به معروف و نهی از منکر کن؛ چه‌بسا الله متعال، تو را سبب هدایت و اصلاحِ یک نفر بگرداند و این، برای تو از شتران سرخ‌موی عرب نیز بهتر است.

\*\*\*

1299- وعن سَلمَانَ قَالَ: سَمِعْتُ رسول الله يَقُولُ: «رِبَاطُ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ خَيْرٌ مِنْ صِيَامِ شَهْرٍ وَقِيَامِهِ، وَإنْ مَاتَ فيه أُجْرِيَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ الَّذِي كَانَ يَعْمَلُ، وَأُجْرِيَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ، وَأَمِنَ الفَتَّانَ». [روایت مسلم]([[360]](#footnote-360))

**ترجمه:** سلمان می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «نگهبانی یک شبانه‌روز- در راه الله- از روزه و شب‌زنده‌داریِ یک ماه بهتر است؛ و اگر شخص در آن حال بمیرد، عملی که مشغولِ انجامش بود، برایش ادامه می‌یابد و - مانند شهیدان- به او روزی داده می‌شود و از فتنه‌های پس از مرگ (از جمله: سوال نکیر و منکر) در امان می‌باشد».

1300- وعن فَضَالَةَ بن عُبَيْد أنَّ رسول الله قَالَ: «كُلُّ مَيِّتٍ يُخْتَمُ عَلَى عَمَلِهِ إِلا المُرَابِطَ فِي سَبيلِ اللهِ، فَإنَّهُ يُنْمى لَهُ عَمَلهُ إِلَى يَوْمِ القِيَامَةِ، وَيُؤَمَّنُ مِنْ فِتْنَةَ القَبْرِ». [روایت ابوداود و ترمذی؛ ترمذی، این حدیث را حسن صحیح دانسته است.]([[361]](#footnote-361))

**ترجمه:** فضاله بن عُبَید می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکه می‌میرد، بر اعمالش مُهر زده می‌شود و کارهایش پایان می‌پذیرد، مگر نگهبانی - که از مرزهای اسلامی پاسداری می‌کند- که عملش تا روز رستاخیز ادامه می‌یابد و از فتنه‌ی قبر در امان می‌ماند».

1301- وعن عثمانَ قَالَ: سَمِعْتُ رسول الله يَقُولُ: «رِبَاطُ يَوْمٍ في سَبيلِ اللهِ، خَيْرٌ مِنْ ألْفِ يَوْمٍ فِيمَا سِوَاهُ مِنَ المَنَازِلِ». [روایت ابوداود و ترمذی؛ ترمذی، این حدیث را حسن صحیح دانسته است.]([[362]](#footnote-362))

**ترجمه:** عثمان می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «یک روز نگهبانی در راه الله، از هزار روز در جاهای دیگر - که در سایر عبادت‌ها سپری شود- بهتر است».

1302- وعن أَبي هريرةَ قَالَ: قَالَ رسول الله: «تَضَمَّنَ الله لِمَنْ خَرَجَ في سَبيلِهِ، لا يُخْرِجُهُ إِلا جِهَادٌ في سَبيلِي، وَإيمَانٌ بِي، وَتَصْدِيقٌ بِرُسُلِي، فَهُوَ ضَامِنٌ عَلَيَّ أنْ أُدْخِلَهُ الجَنَّةَ، أَوْ أُرْجِعَهُ إِلَى مَنْزِلهِ الَّذِي خَرَجَ مِنْهُ بِمَا نَالَ مِنْ أجْرٍ، أَوْ غَنيمَةٍ. وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، مَا مِنْ كَلْمٍ يُكْلَمُ في سَبيلِ اللهِ، إِلاَّ جَاءَ يَوْمَ القِيَامَةِ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ كُلِم؛ لَوْنُهُ لَوْنُ دَمٍ، وَرِيحُهُ ريحُ مِسْكٍ. وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، لَوْلا أنْ أَشُقَّ عَلَى المُسْلِمِينَ مَا قَعَدْتُ خِلاَفَ سَرِيَّةٍ تَغْزُو فِي سَبيلِ اللهِ أبداً، وَلكِنْ لا أجِدُ سَعَةً فأحْمِلُهُمْ وَلا يَجِدُونَ سَعَةً، وَيَشُقُّ عَلَيْهِمْ أنْ يَتَخَلَّفُوا عَنِّي. وَالَّذِي نَفْس مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، لَوَدِدْتُ أنْ أغْزُوَ في سَبيلِ اللهِ، فَأُقْتَلَ، ثُمَّ أغْزُوَ فَأُقْتَلَ، ثُمَّ أغْزُوَ فَأُقْتَلَ». [روایت مسلم؛ بخاری نیز بخشی از این حدیث را روایت کرده است.]([[363]](#footnote-363))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «الله برای کسی که در راه او خروج کند، ضمانت داده است که اگر انگیزه‌ای جز جهاد در راه من و ایمان به من و تصدیق پیامبرانم، باعث خروج او نشده باشد، ضمانت می‌کنم که او را وارد بهشت بگردانم یا او را با پاداش و یا غنیمتی که به دست آورده، به منزلش که از آن خارج شده است، برگردانم. سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، هر زخمی که در راه الله برداشته شود، روز رستاخیز همانند روزی که پدید آمده است، - با مجروح به میدان حشر- می‌آید؛ در حالی‌که رنگش، رنگ خون و بویش، بوی مشک است. سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، اگر بر مسلمانان دشوار نبود، هرگز در پیِ مجاهدانی که در راه الله می‌جنگند - پس از هیچ نبردی- نمی‌نشستم؛ اما آن‌قدر ساز و برگ جنگی و اسب ندارم که در اختیار مجاهدان بگذارم و خودشان نیز چنین توان و امکاناتی ندارند - که پیاپی به جهاد بروند- و برایشان دشوار است که از همراهی با من باز بمانند. سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، دوست دارم که در راه الله بجنگم و کُشته شوم؛ باز (زنده شده،) جهاد کنم و کشته شوم و باز (زنده شده،) جهاد کنم و کشته شوم».

**شرح**

این احادیث، در فضیلت نگهبانی در راه الله متعال است؛ و منظور از نگهبانی، پاسداری از مرزهای اسلامی‌ یا رویارویی با دشمن در راه الله متعال، به‌قصد صیانت از دین و شریعت الاهی‌ و حفاظت از مسلمانان می‌باشد و یکی از برترین اعمال به‌شمار می‌آید.

پیش‌تر حدیثی بدین مضمون گذشت که پیامبر فرموده است: «یک روز نگهبانی در راه الله از دنیا و هر آن‌چه در آن است، بهتر می‌باشد». و در احادیثی که این گذشت، آمده است: «عملِ نگهبانی - که از مرزهای اسلامی پاسداری می‌کند- تا روز رستاخیز ادامه می‌یابد و خود نیز از فتنه‌ی قبر در امان می‌ماند»؛ یعنی: هرکه می‌میرد و به خاک سپرده می‌شود، در قبر دو فرشته به سراغش می‌آیند و از او درباره‌ی پروردگار، دین و پیامبرش می‌پرسند؛ مگر کسی که در راه الله نگهبانی می‌دهد؛ یعنی: این دو فرشته نزدش نمی‌آیند و بدین‌سان مجاهد و نگهبانِ راه الله، از سوال نکیر و منکر در امان می‌ماند.

پیامبر حکمتش را بیان نموده و فرموده است: «كَفَى بِبَارِقَةِ السُّيُوفِ عَلَى رَأْسِهِ فِتْنَةً»؛([[364]](#footnote-364)) «چکاچک و درخشش شمشیرها در بالای سرِ مجاهد، به‌عنوان فتنه و آزمونی بزرگ، کافی‌ست» و او را از فتنه و آزمون قبر بی‌نیاز می‌کند. دو فرشته در قبر، به سراغ شهید و نیز نگهبان یا مرزبان نمی‌روند و شهید و نگهبان، هر دو از این آزمون در امان هستند و این، فضیلت و پاداش بسیار بزرگی‌ست.

و اما آخرین حدیث، یعنی حدیث ابوهریره بیان‌گر فضیلت کسی‌ست که در راه الله کشته می‌شود؛ از این‌رو پیامبر سوگند یاد کرد که اگر برای مسلمانان دشوار نبود، پیاپی در نبردها شرکت می‌نمود؛ ولی آن بزرگوار گاه در سریه‌ها و دسته‌هایی که به جهاد می‌فرستاد، حضور نمی‌یافت تا به امور مسلمانان رسیدگی فرماید و مسلمانان دچار مشکل نشوند؛ از این‌رو سوگند و آرزو نمود که در راه الله کشته شود، باز زنده شده، دوباره به جهاد برود و کشته شود؛ و باز زنده گردد و در میدان جهاد کشته شود؛ این، بیان‌گر فضیلت کشته شدن در راه الله متعال است؛ فضیلتی که هیچ شکی در آن نیست و به‌روشنی در قرآن کریم بیان شده است؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَمۡوَٰتَۢاۚ بَلۡ أَحۡيَآءٌ عِندَ رَبِّهِمۡ يُرۡزَقُونَ ١٦٩ فَرِحِينَ بِمَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ وَيَسۡتَبۡشِرُونَ بِٱلَّذِينَ لَمۡ يَلۡحَقُواْ بِهِم مِّنۡ خَلۡفِهِمۡ أَلَّا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ١٧٠ ۞يَسۡتَبۡشِرُونَ بِنِعۡمَةٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَضۡلٖ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ١٧١﴾ [آل عمران: ١٦٩، ١٧١]

هرگز کسانی را که در راه الله کشته شدند، مرده مپندار؛ بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی می‌یابند. به آن‌چه الله از فضل خویش به آنان داده است، شادمانند و در حق کسانی که هنوز به آنان نپیوسته‌اند و به دنبال ایشان (شهید مى‏شوند) شادی می‌کنند؛ چراکه نه ترس و هراسی بر آنان است و نه اندوهگین مى‏شوند. آنان، به نعمت و فضل پروردگار و از این‌که الله، پاداش مؤمنان را از میان نمی‌برد، شادمانند.

این حیات برزخی، مانند زندگیِ دنیوی ما نیست و ما از چگونگی آن بی‌خبریم؛ از این‌رو الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقُولُواْ لِمَن يُقۡتَلُ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَمۡوَٰتُۢ ۚ بَلۡ أَحۡيَآءٞ وَلَٰكِن لَّا تَشۡعُرُونَ١٥٤﴾

[البقرة: ١٥٤]

و به کسانی که در راه الله کشته می­شوند، مُرده نگویید؛ بلکه آنها زنده­اند، ولی شما احساس نمی­کنید.

چگونگی این زندگی برای ما روشن نیست؛ حتی اگر قبر شهیدی گشوده شود، می‌بینیم که مُرده است؛ ولی بی‌گمان نزد الله متعال زنده است و بامداد و شامگاه از نعمت‌های بهشت برخوردار می‌شود. از الله متعال می‌خواهیم که به ما سعادت شهادت در راه خودش را نصیب فرماید و به ما توفیق دهد که در راه او جهاد کنیم؛ هم با نفس خویش و هم با دشمنانمان. به‌یقین الله بر هر کاری تواناست.

\*\*\*

1303- وَعَنْهُ قَالَ: قَالَ رسولُ الله: «مَا مِنْ مَكْلُومٍ يُكْلَم في سَبيِلِ الله إِلاَّ جَاءَ يَومَ القِيَامةِ، وَكَلْمُهُ يُدْمَى: اللَّوْنُ لَوْنُ دَمٍ، وَالرِّيحُ ريحُ مِسكٍ». [متفق علیه]([[365]](#footnote-365))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول الله فرمود: «هرکه در راه الله زخمی شود، به‌یقین روز رستاخیز در حالی می‌آید که از زخمش، خون جاری‌ست؛ رنگش، رنگ خون است و بویش، بوی مشک».

1304- وعن معاذٍ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «مَنْ قَاتَلَ فِي سَبِيلِ الله مِنْ رَجُلٍ مُسْلِمٍ فُوَاقَ نَاقَةٍ، وَجَبَتْ لَهُ الجَنَّةُ، وَمَنْ جُرِحَ جُرْحاً في سَبِيلِ اللهِ أَوْ نُكِبَ نَكْبَةً فَإنَّهَا تَجِيءُ يَوْمَ القِيَامَةِ كَأَغزَرِ مَا كَانَتْ: لَونُها الزَّعْفَرَانُ، وَريحُها كَالمِسْكِ». [روایت ابوداود و ترمذی؛ ترمذی، این حدیث را حسن صحیح دانسته است.]([[366]](#footnote-366))

**ترجمه:** معاذ می‌گوید: پیامبر فرمود: «هر مرد مسلمانی که به‌اندازه‌ی فاصله‌ی دوبار دوشیدن شتر، در راه الله پیکار کند، بهشت بر او واجب می‌شود؛ و هرکه در راه الله زخمی بردارد یا آسیبی بببیند، زخمش روز قیامت در تازه‌ترین - و زیباترین- حالت خواهد بود؛ رنگش، رنگ زعفران است و بویش، بوی مشک».

1305- وعن أَبي هريرةَ قَالَ: مَرَّ رَجُلٌ مِنْ أصْحَابِ رسولِ الله بِشِعبٍ فِيهِ عُيَيْنَةٌ مِنْ مَاءٍ عَذْبَةٌ، فَأعْجَبَتْهُ، فَقَالَ: لَو اعْتَزَلْتُ النَّاسَ فَأقَمْتُ في هَذَا الشِّعْبِ، وَلَنْ أفْعَلَ حَتَّى أسْتَأْذِنَ رسول الله؛ فذكَرَ ذَلِكَ لرسول الله؛ فَقَالَ: «لا تَفعلْ؛ فَإنَّ مُقامَ أَحَدِكُمْ في سَبيلِ اللهِ أفْضَلُ مِنْ صَلاَتِهِ في بَيْتِهِ سَبْعِينَ عَاماً، أَلا تُحِبُّونَ أنْ يَغْفِرَ الله لَكُمْ، وَيُدْخِلَكُمُ الجَنَّةَ؟ أُغْزُوا في سَبيلِ الله، من قَاتَلَ فِي سَبِيلِ اللهِ فُوَاقَ نَاقَةٍ وَجَبَتْ لَهُ الجَنَّةُ». [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]([[367]](#footnote-367))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: یکی از اصحاب رسول‌الله از دره‌ای که در آن چشمه‌ای کوچک با آب گوارا بود، گذشت و از آن، خوشَش آمد؛ با خود گفت: کاش از مردم کناره‌گیری کنم و این‌جا اقامت نمایم؛ اما این کار را نمی‌کنم تا از رسول‌الله اجازه بگیرم. لذا تصمیمش را با رسول‌الله در میان نهاد. آن بزرگوار فرمود: «این کار را نکن؛ حضور و نبردِ هر یک از شما در راهِ الله، از نمازِ هفتاد سال در خانه‌ برتر می‌باشد. آیا دوست ندارید که الله، شما را بیامرزد و وارد بهشت بگرداند؟ در راه الله پیکار کنید. هرکس به‌اندازه‌ی فاصله‌ی دوبار دوشیدن شتر، در راه الله پیکار کند، بهشت بر او واجب می‌شود».

1306- وَعَنْهُ قَالَ: قِيلَ: يَا رسولَ اللهِ، مَا يَعْدلُ الجهادَ في سَبِيلِ اللهِ؟ قَالَ: «لا تَسْتَطِيعُونَهُ»؛ فَأعَادُوا عَلَيْهِ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلاَثاً كُلُّ ذَلِكَ يَقُولُ: «لا تَسْتَطِيعُونَهُ»! ثُمَّ قَالَ: «مَثَلُ المُجَاهِدِ فِي سَبيلِ اللهِ كَمَثلِ الصَّائِمِ القَائِمِ القَانتِ بآياتِ الله لا يَفْتُرُ مِنْ صِيَامٍ، وَلا صَلاَةٍ، حَتَّى يَرْجِعَ المُجَاهِدُ في سَبِيلِ اللهِ». [متفق عليه؛ این، لفظِ مسلم است.]([[368]](#footnote-368))

وفي رواية البخاري: أنَّ رَجُلاً قَالَ: يَا رسول الله، دُلَّنِي عَلَى عَمَلٍ يَعْدِلُ الجِهَادَ؟ قَالَ: «لا أجِدُهُ»؛ ثُمَّ قَالَ: «هَلْ تَسْتَطِيعُ إِذَا خَرَجَ المُجَاهِدُ أنْ تَدْخُلَ مَسْجِدَكَ فَتقومَ وَلا تَفْتُرَ، وَتَصُومَ وَلا تُفْطِرَ»؟ فَقَالَ: وَمَنْ يَسْتَطِيعُ ذَلِكَ؟!

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پرسیده شد: ای رسول‌خدا! چه کاری با جهاد در راه الله برابر است؟ فرمود: «شما تواناییِ انجام آن‌را ندارید». این پرسش را دو یا سه بار تکرار کردند و پیامبر هر بار می‌فرمود: «شما تواناییِ انجام آن‌را ندارید». سپس افزود: «مثالِ مجاهدِ راهِ الله، همانند روزه‌دار شب‌زنده‌داری‌ست که خاشعانه و با تأمل آیات الله را تلاوت می‌کند و از نماز و روزه خسته نمی‌شود تا آن‌که مجاهدِ راه الله بازگردد».

در روایت بخاری آمده است: مردی نزد رسول‌الله آمد و عرض کرد: ای رسول‌خدا! مرا به عملی راهنمایی کن که با جهاد، برابر باشد؟ فرمود: «چنین عملی سراغ ندارم». سپس فرمود: «آیا می‌توانی هم‌زمان با خروج مجاهد، به مسجدت بروی و بدون خستگی به نماز بایستی و روزه بگیری و افطار نکنی (تا آن‌که مجاهد بازگردد؟» آن مرد گفت: چه کسی می‌تواند چنین عملی را انجام دهد؟!

1307- وَعَنْهُ: أنَّ رسول الله قَالَ: «مِنْ خَيْرِ مَعَاشِ النَّاسِ لَهُمْ، رَجُلٌ مُمْسِكٌ بعِنَانَ فَرَسِهِ فِي سَبِيلِ اللهِ، يَطِيرُ عَلَى مَتْنِهِ، كُلَّمَا سَمِعَ هَيْعَةً أَوْ فَزْعَةً طَارَ عَلَيْهِ يَبْتَغِي القَتْلَ وَالمَوْتَ مَظَانَّهُ أَوْ رَجُلٌ فِي غُنَيْمَةٍ في رَأسِ شَعَفَةٍ مِنْ هَذِهِ الشَّعَفِ، أَوْ بَطْنِ وَادٍ مِن هَذِهِ الأَوْدِيَةِ، يُقِيمُ الصَّلاَةَ، وَيُؤتي الزَّكَاةَ، وَيَعْبُدُ رَبَّهُ حَتَّى يَأتِيَهُ اليَقِينُ، لَيْسَ مِنَ النَّاسِ إِلاَّ في خَيْرٍ». [روایت مسلم]([[369]](#footnote-369))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «یکی از بهترین نمونه‌های زندگی مردم، زندگی مردی‌ست که لگام اسبش را در راه الله گرفته، بر پشت آن جولان می‌کند و هر بار صدای حضور دشمن یا بانگِ جنگ را می‌شنود، بی‌پروا به امید کشتن دشمن یا به امید شهادت، به سوی مناطقی می‌شتابد که چنین موقعیتی دارند. یا - نمونه‌ی دیگر- زندگیِ مردی‌ست که در میان تعدادی گوسفند در ارتفاع یکی از این کوه‌ها یا در عمق یکی از این دره‌ها به‌سر می‌برد، نمازش را برپا می‌کند، زکات می‌دهد و پروردگارش را عبادت می‌نماید تا آن‌که مرگش فرا رسد و جز در کارهای نیک و پسندیده، - مردم را ترک می‌کند و- در میان مردم نیست».

1308- وَعَنْهُ: أنَّ رسول الله قَالَ: «إِنَّ في الجنَّةِ مِئَةَ دَرَجَةٍ أعَدَّهَا اللهُ لِلْمُجَاهِدِينَ في سَبِيلِ اللهِ، مَا بَيْنَ الدَّرَجَتَيْنِ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأرْضِ». [روایت بخاري]([[370]](#footnote-370))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «در بهشت، صد درجه(=جایگاه والا) وجود دارد که الله آن‌را برای مجاهدانِ راه خود آماده ساخته است و فاصله‌ی هر دو جایگاه با یک‌دیگر، به‌اندازه‌ی فاصله‌ی میان زمین و آسمان می‌باشد».

1309- وعن أَبي سعيدٍ الخدري أنَّ رسول الله قَالَ: «مَنْ رَضِيَ بِاللهِ رَبّاً، وَبِالإسْلاَمِ ديناً، وَبِمُحَمَّدٍ رَسُولاً، وَجَبَتْ لَهُ الجَنَّةُ»، فَعَجِبَ لَهَا أَبُو سَعيدٍ، فَقَالَ: أَعِدْهَا عَلَيَّ يَا رسولَ اللهِ، فَأَعَادَهَا عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «وَأُخْرَى يَرْفَعُ اللهُ بِهَا العَبْدَ مِئَةَ دَرَجَةٍ في الجَنَّةِ، مَا بَيْنَ كُلِّ دَرَجَتَينِ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأرْضِ». قَالَ : وَمَا هيَ يَا رسول الله؟ قَالَ: «الجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللهِ، الجهَادُ فِي سَبيلِ اللهِ». [روایت مسلم]([[371]](#footnote-371))

**ترجمه:** از ابوسعید خدری روایت است که رسول‌الله فرمود: «هرکس به الله به‌عنوان پروردگار، و به اسلام به عنوان دین و به محمد به‌عنوان پیامبر، مومن و راضی باشد، بهشت بر او واجب است». ابوسعید که از این عبارت خوشَش آمده بود، عرض کرد: «ای رسول‌خدا! آن‌را برایم تکرار کن» و رسول‌الله آن‌را برای او تکرار نمود و فرمود: «و عمل دیگری وجود دارد که الله با آن، جایگاه بنده را در بهشت، صد مرتبه بالا می‌برد و فاصله‌ی بین هر دو جایگاه با یک‌دیگر، به‌اندازه‌ی فاصله‌ی میان آسمان و زمین است». ابوسعید پرسید: ای رسول‌خدا! آن چه عملی‌ست؟ رسول‌الله فرمود: «جهاد در راه الله، جهاد در راه الله».

**شرح**

این‌ چند حدیث در فضیلت جهاد در راه الله می‌باشد؛ یکی از فضایل جهاد، این است که اگر انسان به شهادت برسد، روز قیامت در حالی می‌آید که خونش جاری‌ست؛ رنگش، رنگ خون است و بویش، بوی مشک و همه‌ی افراد این امت و سایر امت‌ها و نیز فرشتگان، شاهدِ این صحنه هستند. انسان به موجب شهادت، جایگاه والا و ویژه‌ای در دنیا و آخرت می‌یابد.

از دیگر فضایل جهاد، این است که هرکس به‌اندازه‌ی فاصله‌ی دو بار دوشیدن شتر، پیکار کند و به قصد اعلای کلمۀ‌الله در میدان نبرد حاضر شود، بهشت بر او واجب می‌گردد.

هم‌چنین کسی که برای جهاد در راه الله خروج می‌کند، پاداشی همانند پاداشِ کسی می‌یابد که از هنگام خروج او تا زمان بازگشت وی، روزها روزه بگیرد و افطار نکند و شب‌ها به نماز و عبادت بایستد و خسته نشود؛ یعنی نزد الله متعال، فقط چنین کسی در اجر و ثواب با مجاهدِ راه حق، برابر است؛ ولی همان‌گونه که پیامبر و صحابه# گفتند، هیچ‌کس تواناییِ انجامِ چنین کاری را ندارد. هم‌چنین در یکی از این احادیث آمده است: «در بهشت، صد جایگاه والا وجود دارد که الله آن‌را برای مجاهدانِ راه خود آماده ساخته است و فاصله‌ی هر جایگاه با جایگاهِ بعدی، به‌اندازه‌ی فاصله‌ی میان زمین و آسمان می‌باشد».

این احادیث و بسیاری از احادیث دیگر، بیان‌گر فضیلت جهاد در راه الله متعال است. جهاد در راه الله با جان و مال انجام می‌شود؛ اما جهادی که با جان‌فشانی در راه الله باشد، برتر است و پاداشِ بیش‌تری دارد؛ زیرا احادیثی که اینک گذشت، درباره‌ی کسی بود که با جان خود در راه الله جهاد می‌کند. البته کسی که با مال خویش جهاد نماید، در مسیر خیر و نیکی قرار دارد؛ زیرا رسول‌الله فرموده است: «مَنْ جَهَّزَ غَازِيًا فِي سَبِيلِ اللهِ فَقَدْ غَزَا وَمَنْ خَلَفَهُ فِي أَهْلِهِ بِخَيْرٍ فَقَدْ غَزَا»؛ یعنی: «کسی که رزمنده‌ای را مجهز کند، پیکار کرده است و هرکس در نبودِ رزمنده‌ای از خانواده‌اش به‌خوبی حمایت و سرپرستی نماید، پیکار کرده است». به عبارت دیگر: بی‌آن‌که از پاداش مجاهد کاسته شود، اجر و ثواب حضور در میدان نبرد به او می‌رسد. از الله متعال می‌خواهیم که ما را جزو مجاهدان راه خود قرار دهد؛ به‌یقین او بر هر کاری تواناست.

\*\*\*

1310- وعن أَبي بكر بن أَبي موسى الأشعريِّ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبِي وَهُوَ بَحَضْرَةِ العَدُوِّ، يَقُولُ: قَالَ رسول الله: «إنَّ أبْوَابَ الجَنَّةِ تَحْتَ ظِلاَلِ السُّيُوفِ». فَقَامَ رَجُلٌ رَثُّ إلهيْئَةِ، فَقَالَ: يَا أَبَا مُوسَى أَأنْتَ سَمِعْتَ رسولَ اللهِ يَقُولُ هَذَا؟ قَالَ: نَعَمْ، فَرَجَعَ إِلَى أصْحَابِهِ، فَقَالَ : أقْرَأُ عَلَيْكُم السَّلاَمَ ، ثُمَّ كَسَرَ جَفْنَ سَيْفِهِ فَألْقَاهُ، ثُمَّ مَشَى بِسَيْفِهِ إِلَى العَدُوِّ فَضَربَ بِهِ حَتَّى قُتِلَ. [روایت مسلم]([[372]](#footnote-372))

**ترجمه:** ابوبکر پسرِ ابوموسی اشعری می‌گوید: از پدرم که رویاروی دشمن قرار داشت، شنیدم که می‌گفت: رسول‌الله فرمود: «دروازه‌های بهشت، زیرِ سایه‌های شمشیرها قرار دارند». مردی ژنده‌پوش برخاست و گفت: ای ابوموسی! آیا خودت این‌را از رسول‌الله شنیدی؟ ابوموسی پاسخ داد: بله. سپس آن مرد به سوی یارانش بازگشت و گفت: «به شما سلام می‌گویم» - و بدین‌سان خداحافظی کرد- و غلاف شمشیرش را شکست و آن را انداخت؛ سپس با شمشیرش به سوی دشمن رفت و آن‌قدر شمشیر زد که کشته شد.

1311- وَعَنْ أَبِي عَبْسٍ عبد الرَّحْمن بن جَبْرٍ قَالَ: قَالَ رسول الله: «ما اغْبَرَّتْ قَدَمَا عَبْدٍ فِي سَبيلِ اللهِ فَتَمَسَّهُ النَّارُ». [روایت بخاري]([[373]](#footnote-373))

**ترجمه:** ابوعَبْس، عبدالرحمن بن جبْر می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «قدم‌های هر بنده‌ای در راه الله غبارآلود شود، به‌یقین آتش دوزخ آن‌را لمس نمی‌کند».

1312- وعن أَبي هريرةَ قال : قَالَ رسول الله: «لا يَلِجُ النَّارَ رَجُلٌ بَكَى مِنْ خَشْيةِ الله حَتَّى يَعُودَ اللَّبَنُ في الضَّرْعِ، وَلا يَجْتَمِعُ عَلَى عَبْدٍ غُبَارٌ في سَبيلِ اللهِ وَدُخَانُ جَهَنَّمَ». [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حسن صحیح می‌باشد.]([[374]](#footnote-374))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «کسی که از خوف و خشیت الله بگرید، وارد دوزخ نمی‌شود؛ مگر آن‌که شیر به پستان بازگردد. و غباری که در راه الله بر بنده‌ای بنشیند با دود دوزخ، جمع نمی‌شود».

1313- وعن ابن عباسٍ$ قَالَ: سَمِعْتُ رسول الله يَقُولُ: «عَيْنَانِ لا تَمسُّهُمَا النَّارُ: عَيْنٌ بَكَتْ مِنْ خَشْيَةِ اللهِ، وَعَيْنٌ بَاتَتْ تَحْرُسُ في سَبيلِ اللهِ». [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]([[375]](#footnote-375))

**ترجمه:** ابن‌عباس$ می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «آتش دوزخ، دو چشم را لمس نمی‌کند: چشمی که از خوف و خشیت الله بگرید؛ و چشمی که برای نگهبانی در راه الله، بیدار بماند».

1314- وَعَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ أنَّ رسول الله قَالَ: «مَنْ جَهَّزَ غَازياً في سَبيلِ اللهِ فَقَدْ غَزَا، وَمَنْ خَلَفَ غَازياً في أهْلِهِ بِخَيْرٍ فَقَدْ غَزَا». [متفق عليه]([[376]](#footnote-376))

**ترجمه:** زید بن خالد می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکس ساز و برگ جنگیِ مجاهدِ راه الله را تأمین کند، (گویا) خود جهاد کرده است؛ و هرکس در غیاب مجاهد راه الله، خانواده‌اش را به‌نیکی سرپرستی نماید، گویا خود جهاد نموده است».

1315- وعن أَبي أُمَامَة الباهلي قالَ: قَالَ رسول الله: «أفْضَلُ الصَّدَقَاتِ ظِلُّ فُسْطَاطٍ فِي سَبِيلِ اللهِ وَمَنيحَةُ خَادِمٍ في سَبِيلِ اللهِ، أَوْ طَرُوقَةُ فَحلٍ في سَبِيلِ اللهِ». [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حسن صحیح می‌باشد.]([[377]](#footnote-377))

**ترجمه:** ابوامامه‌ی باهلی می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «بهترین صدقه، سایه‌ی خیمه‌ای در راه خداست- که به مجاهدی بخشیده شود و نیز- بخشیدن یک خدمت‌کار یا سواریِ قوی و توانا در راه الله (به کسی که به جهاد می‌رود)».

1316- وعن أنسٍ: أنَّ فَتَىً مِنْ أسْلَمَ، قَالَ: يَا رسولَ اللهِ، إنِّي أُرِيدُ الغَزْوَ وَلَيْسَ مَعِيَ مَا أَتَجهَّزُ بِهِ، قَالَ: «ائْتِ فُلاناً فَإنَّهُ قَدْ كَانَ تَجَهَّزَ فَمَرِضَ»؛ فَأتَاهُ، فَقَالَ: إنَّ رسولَ اللهِ يُقْرِئُكَ السَّلاَمَ، وَيَقُولُ: أعْطِني الَّذِي تَجَهَّزْتَ بِهِ. قَالَ: يَا فُلاَنَةُ، أعْطِيهِ الَّذِي كُنْتُ تَجَهَّزْتُ بِهِ، وَلا تَحْبِسِي عَنْهُ شَيْئاً، فَوَاللهِ لا تَحْبِسِي مِنْهُ شَيْئاً فَيُبَارَكَ لَكِ فِيهِ. [روایت مسلم]([[378]](#footnote-378))

**ترجمه:** انس مي‌گوید: جوانی از قبیله‌ی "اسلم" عرض کرد: ای رسول‌خدا! می‌خواهم جهاد کنم، اما ساز و برگ جنگی ندارم. رسول‌الله فرمود: «نزد فلانی برو که او خود را آماده کرده - و ساز و برگ جنگی فراهم دیده- بود؛ اما بیمار شده است (و نمی‌تواند به جهاد برود)». جوان اسلمی نزد آن شخص رفت و به او گفت: «رسول‌الله به تو سلام رساند و فرمود: وسایلی را که - برای جهاد- فراهم دیده‌ای، به من بده». آن مرد به همسرش گفت: وسایل رزمیِ مرا به او بده و هیچ چیزی را از او دریغ مکن که اگر چیزی از آن را نگه نداری، الله برای تو در آن برکت می‌نهد».

1317- وعن أَبِي سعيدٍ الخُدْرِيِّ أَنَّ رسولَ الله بَعَثَ إِلى بَني لِحيانَ فَقَالَ: «لِيَنْبعِثْ مِنْ كُلِّ رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا وَالأَجْرُ بَيْنَهُمَا». [روایت مسلم]([[379]](#footnote-379))

وفي روايةٍ لَهُ: «لِيَخْرُجَ مِنْ كُلِّ رَجُلَيْنِ رَجُلٌ» ثُمَّ قَالَ للقَاعِدِ: «أيُّكُمْ خَلَفَ الخَارِجَ في أهْلِهِ وَمَالِهِ بِخيْرٍ كَانَ لَهُ مِثْلُ نِصْفِ أجْرِ الخَارِجِ».

**ترجمه:** ابوسعید خدری می‌گوید: رسول‌الله عده‌ای را به جنگ با «بنی‌لحیان» فرستاد و فرمود: «باید از هر دو مرد، یک نفر به جنگ آن‌ها برود و هر دو- یعنی رزمنده و کسی که در نبودِ او، خانواده‌اش را سرپرستی می‌کند- در پاداش جهاد، سهیم‌اند».

و در روایتی از مسلم آمده است: پیامبر فرمود: «باید از هر دو مرد، یک نفر - برای جهاد- خروج کند» و سپس به آنان‌که به جهاد نرفتند، فرمود: «هرکه از شما در غیاب مجاهد، از خانواده و اموالش به‌خوبی نگهداری کند، به‌اندازه‌ی نصف پاداش مجاهد، اجر و ثواب می‌بَرَد».

1318- وعن البَراءِ قالَ: أتَى النَّبِيَّ رَجُلٌ مُقَنَّعٌ بالحَدِيدِ، فَقَالَ: يَا رسولَ اللهِ، أُقَاتِلُ أَوْ أُسْلِمُ؟ قَالَ: «أسْلِمْ، ثُمَّ قَاتِلْ». فَأسْلَمَ، ثُمَّ قَاتَلَ فَقُتِلَ. فَقَالَ رسولُ اللهِ: «عَمِلَ قَلِيلاً وَأُجِرَ كَثِيراً». [متفق علیه؛ این، لفظ بخاری‌ست.]([[380]](#footnote-380))

**ترجمه:** براء می‌گوید: مردی زره‌پوشیده نزد پیامبر آمد و گفت: ای رسول‌خدا! بجنگم یا مسلمان شوم؟ پیامبر فرمود: «مسلمان شو و سپس جهاد کن». آن مرد اسلام آورد و سپس جنگید تا این‌که کشته شد. رسول‌الله فرمود: «عمل اندکی انجام داد و پاداش فراوانی یافت».

1319- وعن أنسٍ أنَّ النَّبِيَّ قَالَ: «مَا أَحَدٌ يَدْخُلُ الجَنَّةَ يُحِبُّ أنْ يَرْجِعَ إِلَى الدُّنْيَا وَلَهُ مَا عَلَى الأرْضِ مِنْ شَيْءٍ إِلاَّ الشَّهِيدُ، يَتَمَنَّى أنْ يَرْجِعَ إِلَى الدُّنْيَا، فَيُقْتَلَ عَشْرَ مَرَّاتٍ؛ لِمَا يَرَى مِنَ الكَرَامَةِ».

وَفِي روايةٍ: «لِمَا يَرَى مِنْ فَضْلِ الشَّهَادَةِ». [متفق عليه]([[381]](#footnote-381))

**ترجمه:** انس می‌گوید: پیامبر فرمود: «کسی نیست که وارد بهشت شود و آن‌گاه دوست داشته باشد که به دنیا بازگردد و هر آن‌چه روی زمین است، از آنِ او باشد، مگر شهید که به سبب عزت و احترامی که در بهشت می‌بیند، آرزو می‌کند که به دنیا بازگردد و ده بار کشته شود».

و در روایتی آمده است: «به سبب آن‌چه از فضیلت شهادت می‌بیند».

1320- وعن عبدِ الله بن عمرو بن العاص$ أنَّ رسول الله قَالَ: «يَغْفِرُ اللهُ لِلْشَّهِيدِ كُلَّ شَيْءٍ إِلاَّ الدَّيْنَ». [روایت مسلم]([[382]](#footnote-382))

وَفِي روايةٍ له: «القَتْلُ في سبيلِ اللهِ يُكَفِّرُ كُلَّ شيءٍ إلاَّ الدَّيْنَ».

**ترجمه:** عبدالله بن عمرو بن عاص$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «الله همه‌ی گناهان شهید، جز بدهیِ او را می‌آمرزد».

و در روایتی دیگر از مسلم آمده است: «کشته شدن در راه الله، کفاره‌ی همه چیز، جز قرض است».

1321- عِن أَبي قَتَادَةَ الْحارثِ بنِ ربعي أنَّ رسولَ الله قَام فِيهمْ، فذَكَرَ لَهُمْ أَنَّ الْجِهادَ فِي سبِيلِ الله، وَالإِيمانَ بِالله أَفْضلُ الأَعْمالِ، فَقَامَ رَجلٌ فقال: يا رسول‌َ الله أَرَأَيْتَ إِنْ قُتِلْتُ فِي سَبِيلِ الله، أَتُكَفَّرُ عنِّي خَطَايَاىَ؟ فقال لَهُ رسولُ‌ الله: «نعَمْ إِنْ قُتِلْتَ فِي سَبِيلِ الله وأَنْتَ صَابر مُحْتَسِب، مُقْبِلٌ غيْرَ مُدْبرٍ». ثُمَّ قال رسولُ‌ الله: «كيْف قُلْت؟» قال: أَرَأَيْتَ إِنْ قُتِلْتُ فِي سَبِيل الله، أَتُكَفَّرُ عنِّي خَطَاياي؟ فقال رسولُ‌الله: «نَعمْ وأَنْت صابِرٌ مُحْتَسِب، مُقبِلٌ غَيْرَ مُدْبِر، إِلاَّ الدَّيْنَ فَإِنَّ جِبْرِيلَ قالَ لِي ذلِكَ». [روایت مسلم]([[383]](#footnote-383))

**ترجمه:** ابوقتاده می‌گوید: رسول‌الله در میان یارانش ایستاد و این نکته را برای آن‌ها بیان کرد که جهاد در راه الله و ایمان به او، برترین اعمال به‌شمار می‌روند. مردی برخاست و گفت: ای رسول‌خدا! به من بگویید: اگر در راه الله کشته شوم، آیا گناهانم بخشیده می‌شود؟ رسول‌الله به او فرمود: «آری؛ اگر با صبر و پایداری و به امید پاداش، هنگامِ رویارویی با دشمن، فرار نکنی و کشته شوی، گناهانت بخشیده می‌شود». سپس رسول‌الله فرمود: «چه گفتی؟» عرض کرد: به من بگویید: اگر در راه الله کشته شوم، آیا گناهانم بخشیده می‌شود؟ فرمود: «آری؛ اگر با صبر و پایداری و به امید پاداش، هنگامِ رویارویی با دشمن، فرار نکنی و کشته شوی، گناهانت بخشیده می‌شود، جز بدهی یا قرضی که بر عهده‌ی توست. این را جبرئیل به من گفت».

**شرح**

این چند حدیث که در فضیلت جهاد می‌باشد، حاوی نکاتی‌ست؛ از جمله این‌که پیامبر به امور یارانش به‌نیکی رسیدگی می‌فرمود؛ چنان‌که جوانی نزد آن بزرگوار آمد و عرض کرد: می‌خواهم به جهاد بروم؛ اما چه کنم که ساز و برگِ جنگی ندارم. رسول‌الله او را به مردی حواله داد که وسایل رزمی فراهم دیده و سپس بیمار شده بود؛ از این‌رو نمی‌توانست به جهاد برود. آن جوان به سفارش رسول‌الله نزد آن مرد رفت و وسایل رزمیِ او را درخواست کرد. آن مرد به همسرش گفت: همه‌ی وسایل رزمی مرا به این جوان بده که اگر چنین کنی و هیچ چیزی را نگه نداری، الله متعال در آن برای ما برکت می‌نهد. و بدین ترتیب آن جوان را برای جهاد، مجهز کرد و وسایل رزمیِ خود را در اختیار او گذاشت.

هم‌چنین در این احادیث آمده است که «هرکس ساز و برگ جنگیِ مجاهدِ راه الله را تأمین کند، (گویا) خود جهاد کرده است؛ و هرکس در غیاب مجاهد راه الله، خانواده‌اش را به‌نیکی سرپرستی نماید، گویا خود جهاد نموده است». چنان‌که رسول‌الله عده‌ای را به جنگ با «بنی‌لحیان» فرستاد و فرمود: «باید از هر دو مرد، یک نفر - برای جهاد- خروج کند» و سپس به آنان‌که به جهاد نرفتند، فرمود: «هرکه از شما در غیاب مجاهد، از خانواده و اموال وی به‌خوبی نگهداری کند، به‌اندازه‌ی نصف پاداش مجاهد، اجر و ثواب می‌بَرَد» و نیم دیگرِ پاداش از آنِ مجاهد می‌باشد. در یکی از این احادیث آمده است: «دروازه‌های بهشت، زیرِ سایه‌های شمشیرها قرار دارند»؛ یعنی: هرکه در راه الله جهاد و پیکار نماید، این سبب ورودش به بهشت می‌باشد؛ چنان‌که از پیامبر ثابت شده که یکی از دروازه‌های بهشت، دروازه‌ی جهاد نامیده می‌شود که مجاهدان راهِ الله، از این دروازه به بهشت می‌‌روند.

در احادیثی که گذشت، بدین نکته تصریح شد که شهادت یا کشته شدن در راه الله، کفاره‌ی همه چیز، جز قرض است؛ زیرا انسان در هر صورت باید بدهیِ خود را بپردازد و اگر بدهی‌اش را در دنیا ادا نکند، ناگزیر در آخرت ادا خواهد کرد و باید پاسخ‌گوی بستانکارش باشد. این حدیث نسبت به سهل‌انگاری در ادای بدهی هشدار می‌دهد؛ از این‌رو شایسته نیست که قرض گرفتن را مسأله‌ی کم‌اهمیت یا کوچک قلمداد کنیم؛ لذا شایسته است که جز در هنگام ضرورت یا نیاز شدید، قرض نگیریم و به‌خاطر نیازهای عادی، خود را زیر بارِ قرض نبریم؛ زیرا مردي از رسول‌الله درخواست کرد که زنی را به ازدواجش درآورند. رسول‌الله از آن مرد پرسید: «آیا چيزي برای مهرش داري»؟ گفت: «تنها چیزی که دارم، ازارِ من است». چگونه می‌توانست ازارش را به عنوان مهریه به آن زن بدهد؟ اگر آن را به آن زن می‌داد، خود چیزی برای پوشیدن نداشت و اگر خود آن را می‌‌پوشید، آن زن بدون مهر می‌ماند! لذا رسول‌الله به او فرمود: «برو چيزي پيدا كن؛ اگر چه انگشتري آهني باشد».([[384]](#footnote-384)) می‌بینیم به‌رغم این‌که مسأله‌ی ازدواج در میان بود، رسول‌الله به آن مرد اجازه نداد که قرض بگیرد و او را به قرض گرفتن راهنمایی نفرمود؛ زیرا مسأله‌ی بدهکار بودن، خیلی مهم می‌باشد و از پیامبر با سندی که جای بحث دارد، روایت شده که فرموده است: «نَفْسُ المُؤْمِنِ مُعَلَّقَةٌ بِدَيْنِهِ حَتَّى يُقْضى عَنْهُ»؛([[385]](#footnote-385)) یعنی: «نفس مؤمن به بدهیِ او وابسته است تا آن‌که بدهی‌اش از جانب او پرداخت شود». لذا این مسأله‌ی مهم را کوچک نشمارید؛ زیرا بدهی، فکر و خیالِ شب و ذلت و خواریِ روز را به دنبال دارد و انسان تا آن‌جا که می‌تواند زیر بار قرض نرود و ولخرجی نکند؛ زیرا برخی از مردم با این‌که تنگ‌دست هستند، مانند ثروتمندان خرج می‌کنند و چون کم می‌آورند، از این و آن قرض می‌گیرند و حتی گاه به به سراغ وام‌های ربوی می‌روند! این، اشتباه بسیار بزرگی‌ست. اگر نان شب خود را داری، صبر کن و از این و آن، قرض نگیر و از الله بخواه که تو را بی‌نیاز گردانَد. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِنۡ خِفۡتُمۡ عَيۡلَةٗ فَسَوۡفَ يُغۡنِيكُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦٓ إِن شَآءَۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٞ٢٨﴾ [التوبة: ٢٨]

و اگر از تنگ‌دستی نگران بودید، چنان‌چه خواست الله باشد، شما را از فضل خویش بی­نیاز می­گرداند. همانا الله دانای حکیم است.

اما این‌که برخی از مردم به‌خاطر زندگی تجملاتی خود، قرض می‌گیرند تا مثلاً تمام خانه‌ی خود، حتی راه‌پله‌ها را فرش کنند یا این‌که ماشین گران‌قیمتی بخرند، کارِ بسیار اشتباهی‌ست؛ وقتی می‌توانید یک ماشین پنج میلیونی بخرید، چرا خود را برای خریدنِ یک خودروی بیست میلیون تومانی زیر بار قرض ببرید؟

چنین روی‌کردی، نتیجه‌ی کم‌فکری و حتی ضعف ایمان است؛ زیرا وقتی بدهی، با کشته شدن در راه الله بخشیده نشود، چگونه و با چه توجیهی به خود اجازه دهیم که بدون ضرورت، قرض بگیریم؟ می‌گویم: ضرورت، نه نیاز معمولی؛ حتی اگر نیازتان، چندان ضروری نبود و می‌خواستید چیزی بخرید که پولش را نداشتید، صبر کنید تا به خواست الله متعال، دستتان بازتر شود و خرجِ خود را مطابق دخلتان تنظیم نمایید؛ و به گفته‌ی مردم: «پا از گلیم خود درازتر نکنید» که دچار مشکل می‌شوید.

شایان ذکر است: برخی از مردم، بدهکارند؛ اما صدقه می‌دهند و می‌گویند: صدقه دادن را دوست داریم! این، حرام است؛ با این‌که بدهکارند، چگونه و با چه رویی صدقه می‌دهند؟ ابتدا واجب و وظیفه‌ی شرعی خود را که بازپرداخت بدهی‌ست، ادا کنید؛ آن‌گاه صدقه دهید. حکایت این‌ها، حکایت کسی‌ست که شهری را ویران می‌کند تا کاخی بسازد!

در یکی از این احادیث بیان شده است که جهاد بدون اسلام، هیچ سودی برای جهادگر ندارد؛ زیرا مردی از پیامبر اجازه خواست که به جهاد برود؛ عرض کرد: ای رسول‌خدا! جهاد کنم و سپس مسلمان شوم، یا اسلام بیاورم و سپس جهاد کنم؟ رسول‌الله فرمود: «مسلمان شو و سپس جهاد کن». آن مرد مسلمان شد و سپس به جهاد رفت. همین‌طور برای پذیرفته شدن همه‌ی کارهای شایسته، مسلمان بودن، شرط است و الله متعال از هیچ غیرمسلمانی، صدقه، حج، روزه و هیچ کار نیک و پسندیده‌ی دیگری را نمی‌پذیرد. لذا اگر دیدیم که کسی نماز نمی‌خوانَد، اما بسیار روزه می‌گیرد و یا اخلاق و رفتار خوبی با مردم دارد، بدانید که هیچ‌یک از کارهای نیکش، روز قیامت هیچ سودی برایش ندارد؛ حتی اگر تمام ماه رمضان را روزه بگیرد و نماز نخوانَد یا حج بگزارد و بی‌نماز باشد، روزه و حجش قبول نمی‌شود؛ بلکه برای آدمِ بی‌نماز رفتنِ به مکه، حرام است؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡمُشۡرِكُونَ نَجَسٞ فَلَا يَقۡرَبُواْ ٱلۡمَسۡجِدَ ٱلۡحَرَامَ﴾

[التوبة: ٢٨]

ای مؤمنان! مشرکان پلیدند و نباید به مسجد الحرام نزدیک شوند.

لذا مسلمان بودن، شرط اساسیِ همه‌ی عبادت‌هاست و هیچ عبادتی بدون اسلام، صحیح و قابل قبول نیست.

\*\*\*

1322- وعن جابرٍ قالَ: قَالَ رَجُلٌ: أيْنَ أنَا يَا رسول الله إنْ قُتِلْتُ؟ قَالَ: «فِي الجَنَّةِ». فَألْقَى تَمَرَاتٍ كُنَّ فِي يَدِهِ، ثُمَّ قَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ. [روایت مسلم]([[386]](#footnote-386))

**ترجمه:** جابر می‌گوید: مردی پرسید: ای رسول‌خدا! اگر کشته شوم، کجا خواهم بود؟ آن بزرگوار فرمود: «در بهشت». آن مرد، خرماهایی را که در دست داشت، انداخت و جنگید تا به شهادت رسید.

1323- وعن أنسٍ قالَ: انْطَلَقَ رسولُ الله وَأصْحَابُهُ حَتَّى سَبَقُوا المُشْرِكِينَ إِلَى بَدْرٍ، وَجَاءَ المُشْرِكُونَ، فَقَالَ رَسولُ اللهِ: «لا يَقْدِمَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمْ إِلَى شَيْءٍ حَتَّى أكُونَ أنَا دُونَهُ». فَدَنَا المُشْرِكُونَ، فَقَالَ رسولُ الله: «قُومُوا إِلَى جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّماوَاتُ وَالأرْضُ»؛ قَالَ: يَقُولُ عُمَيْرُ بْنُ الحُمَامِ الأنْصَارِيُّ: يَا رسولَ اللهِ، جَنَّةٌ عَرْضُهَا السَّماوَاتُ وَالأرْضُ؟ قَالَ: «نَعَمْ»؛ قَالَ: بَخٍ بَخٍ، فَقَالَ رسولُ الله: «مَا يَحْمِلُكَ عَلَى قَولِكَ بَخٍ بَخٍ؟» قَالَ: لا وَاللهِ يَا رَسُولَ اللهِ إِلا رَجَاءَ أَنْ أَكُونَ مِنْ أهْلِهَا، قَالَ: «فَإنَّكَ مِنْ أهْلِهَا». فَأخْرَجَ تَمَرَاتٍ مِنْ قَرَنِهِ، فَجَعَلَ يَأكُلُ مِنْهُنَّ، ثُمَّ قَالَ: لَئِنْ أَنَا حَييتُ حَتَّى آكُلَ تَمَرَاتِي هذِهِ إنّهَا لَحَياةٌ طَوِيلَةٌ، فَرَمَى بِمَا كَانَ مَعَهُ مِنَ التَّمْرِ، ثُمَّ قَاتَلَهُمْ حَتَّى قُتِلَ. [روایت مسلم]([[387]](#footnote-387))

**ترجمه:** انس می‌گوید: رسول‌الله و یارانش رهسپار بدر شدند و پیش از مشرکان به آن‌جا رسیدند؛ سپس مشرکان آمدند. رسول‌الله فرمود: «هیچ‌یک از شما پیش از اقدام و فرمان من، خودسرانه هیچ اقدامی نکند». مشرکان نزدیک شدند. رسول‌الله فرمود: «به‌سوی بهشتی بشتابید که پهنایش به‌گستردگی آسمان‌ها و زمین است». انس می‌گوید: عُمَیر بن حُمام انصاری گفت: ای رسول‌خدا! بهشتی که پهنایش به گستردگی آسمان‌ها و زمین است؟! فرمود: «بله». عمیر گفت: به‌به! رسول‌الله فرمود: «چه چیزی تو را به گفتن "به‌به" واداشت؟» پاسخ داد: به الله سوگند، هیچ چیز ای رسول‌خدا! جز این‌که آرزو کردم یکی از بهشتیان باشم. فرمود: «تو، بهشتی هستی». عمیر چند دانه خرما از تیردانش درآورد و شروع به خوردنِ آن‌ها کرد؛ سپس گفت: اگر بخواهم این خرماها را بخورم، این عُمری طولانی خواهد بود (و وقتِ زیادی می‌برد). لذا هرچه خرما داشت، انداخت و سپس با دشمنان جنگید تا این‌که شهید شد.([[388]](#footnote-388))

1324- وعنه قَالَ: جَاءَ نَاسٌ إِلَى النَّبيِّ أن ابْعَثْ مَعَنَا رِجَالاً يُعَلِّمُونَا القُرْآنَ وَالسُّنَّةَ، فَبَعَثَ إلَيْهِمْ سَبْعِينَ رَجُلاً مِنَ الأنْصَارِ يُقَالُ لَهُمْ: القُرّاءُ، فِيهِم خَالِي حَرَامٌ، يَقْرَؤُونَ القُرْآنَ، وَيَتَدَارَسُونَ بِاللَّيْلِ يَتَعَلَّمُونَ، وَكَانُوا بِالنَّهَارِ يَجِيئُونَ بِالمَاءِ، فَيَضَعُونَهُ في المَسْجِدِ، وَيَحْتَطِبُونَ فَيَبِيعُونَهُ، وَيَشْتَرُونَ بِهِ الطَّعَامَ لأَهْلِ الصُّفَّةِ، وَلِلفُقَرَاءِ، فَبَعَثَهُمُ النَّبِيُّ فَعَرَضُوا لَهُمْ فَقَتَلُوهُمْ قَبْلَ أنْ يَبْلغُوا المَكَانَ، فَقَالُوا: اللهمَّ بَلِّغْ عَنَّا نَبِيَّنَا أنَّا قَدْ لَقِينَاكَ فَرضِينَا عَنْكَ وَرَضِيتَ عَنَّا، وَأتَى رَجُلٌ حَراماً خَالَ أنَسٍ مِنْ خَلْفِهِ، فَطَعَنَهُ بِرُمْحٍ حَتَّى أنْفَذَهُ، فَقَالَ حَرَامٌ: فُزْتُ وَرَبِّ الكَعْبَةِ، فَقَالَ رسولُ الله: «إنَّ إخْوَانَكُمْ قَدْ قُتِلُوا وَإنَّهُمْ قَالُوا: اللهمَّ بَلِّغْ عَنَّا نَبِيَّنَا أنَّا قَدْ لَقِينَاكَ فَرَضِينَا عَنْكَ وَرَضِيتَ عَنَّا». [متفق عليه؛ این، لفظِ مسلم است.]([[389]](#footnote-389))

**ترجمه:** انس می‌گوید: مردمانی نزد پیامبر آمدند و گفتند: مردانی را با ما بفرست تا به ما قرآن و سنت را آموزش دهند. رسول‌الله هفتاد مرد از انصار را نزدشان فرستاد که به آنان، قُرّاء (قاریان) گفته می‌شد و دایی‌ام حرام نیز با آنان بود. این‌ها قرآن می‌خواندند و شب‌ها آن‌را با هم تکرار می‌کردند و روز، آب به مسجد می‌آوردند و با جمع‌آوری و فروشِ هیزم برای اهل صُفه و دیگر فقیران، غذا می‌خریدند. پیامبر آنان را فرستاد و پیش از این‌که به مقصد برسند، کافران [بنی‌عامر] به آنان حمله کردند و همه‌ی آن‌ها را کُشتند. - ایشان در آستانه‌ی مرگ- گفتند: «یا الله! از طرف ما به پیامبرمان برسان که ما به دیدار تو آمدیم و از تو خشنود گشتیم و تو نیز از ما خشنود شدی». یکی از کافران، از پُشت سر به حرام، داییِ انس$ حمله کرد و او را با نیزه کُشت. در آن هنگام حرام گفت: «سوگند به پروردگار کعبه که رستگار شدم». رسول‌الله - در مدینه- فرمود: «برادرانتان کشته شدند، در حالی که می‌گفتند: یا الله! از طرف ما به پیامبرمان برسان که ما به دیدار تو آمدیم و از تو خشنود گشتیم و تو نیز از ما خشنودی شدی».

1325- وعنه قَالَ: غَاب عمِّي أَنَسُ بنُ النَّضْرِ عن قِتالِ بدرٍ، فقال: يا رسولَ الله غِبْتُ عن أوَّلِ قِتالٍ قَاتلْتَ المُشرِكِينَ، لَئِنِ الله أشْهَدَنِي قتالَ المشركين لَيُرِيَنَّ الله ما أصنعُ، فلمَّا كانَ يومُ أُحدٍ انْكشَفَ المُسْلِمُون فقال: اللهمَّ أعْتَذِرُ إليْكَ مِمَّا صنَع هَؤُلاءِ يَعْني أصْحَابَه وأبرأُ إلَيْكَ مِمَّا صنعَ هَؤُلاَءِ يعني المُشْرِكِينَ ثُمَّ تَقَدَّمَ فَاسْتَقْبَلَهُ سعْدُ بْنُ مُعاذٍ، فَقالَ: يا سعْدُ بْنُ معُاذٍ الْجنَّةُ ورَبِّ النَّضْرِ، إِنِى أجِدُ رِيحَهَا مِنْ دُونِ أُحُدٍ. قال سعْدٌ: فَمَا اسْتَطعْتُ يا رسول الله ما صنَعَ، قَالَ أنسٌ: فَوجدْنَا بِهِ بِضْعاً وثمانِينَ ضَرْبةً بِالسَّيفِ، أوْ طَعْنَةً بِرُمْحٍ، أو رمْيةً بِسهْمٍ، ووجدْناهُ قَد قُتِلَ وَمثَّلَ بِهِ المُشرِكُونَ فَما عرفَهُ أَحدٌ إِلاَّ أُخْتُهُ بِبنَانِهِ. قال أنسٌ: كُنَّا نَرى أوْ نَظُنُّ أنَّ هَذِهِ الآيَة نزلَتْ فيهِ وَفِي أشْباهِهِ: ﴿مِّنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ رِجَالٞ صَدَقُواْ مَا عَٰهَدُواْ ٱللَّهَ عَلَيۡهِۖ فَمِنۡهُم مَّن قَضَىٰ نَحۡبَهُۥ﴾ [الأحزاب : ٢٣] إلى آخِرِها. [متفق عليه؛ این حدیث پیش‌تر در باب مجاهدت آمده است.]([[390]](#footnote-390))

**ترجمه:** انس می‌گوید: عمویم، انس بن نضر در جنگ بدر، حضور نداشت؛ از این‌رو به پیامبر گفت: «ای رسول‌خدا! در نخستین غزوه‌ای که با مشرکان جنگیدی، شرکت نداشتم. اگر الله توفیقم دهد که در جنگ دیگری رویاروی مشرکان قرار بگیرم، الله به مردم نشان خواهد داد که چه خواهم کرد». هنگامی که جنگ «احد» روی داد و مسلمانان، پراکنده شدند، انس بن نضر گفت: «یا الله! من، از کاری که این‌ها- یعنی مسلمانان- انجام دادند، عذرخواهی می‌کنم و از کاری که این‌ها- یعنی مشرکان- کردند، بیزاری می‌جویم». آن‌گاه (به سوی مشرکان) پیش رفت؛ در این میان، سعد بن معاذ او را دید. عمویم به سعد بن معاذ گفت: «ای سعد بن معاذ! سوگند به پروردگارم، این، بهشت است که من، بوی آن را از سوی احد می‌شنوم». سعد به پیامبر می‌گفت: «آن‌چه او کرد، از توان من خارج است». انس (بن مالک) می‌گوید: او را دیدیم که کشته شده و مشرکان، مُثله‌اش کرده بودند و جای بیش از هشتاد زخم شمشیر، ضربه‌ی نیزه و اثر تیر در بدنش دیده می‌شد و هیچ‌کس او را نشناخت، مگر خواهرش؛ آن‌هم از روی انگشتانش. به نظر ما، این آیه درباره‌ی او و امثال او نازل شده است که:

﴿مِّنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ رِجَالٞ صَدَقُواْ مَا عَٰهَدُواْ ٱللَّهَ عَلَيۡهِۖ فَمِنۡهُم مَّن قَضَىٰ نَحۡبَهُۥ وَمِنۡهُم مَّن يَنتَظِرُۖ وَمَا بَدَّلُواْ تَبۡدِيلٗا ٢٣﴾ [الأحزاب : ٢٣]

در میان مؤمنان، مردانی هستند که به پیمانشان با الله، صادقانه وفا کردد؛ برخی از آنان پیمانشان را به انجام رساندند (و به شهادت رسیدند) و برخی دیگر در انتظار (شهادت) هستند؛ و (در پیمانشان) هیچ دگرگونی و تغییری نیاورده‌اند.

1326- وعن سَمُرَةَ قالَ: قَالَ رسول الله: «رَأيْتُ اللَّيْلَةَ رَجُلَيْنِ أتيَانِي، فَصَعِدَا بِي الشَّجرةَ فَأدْخَلاَنِي دَاراً هِيَ أحْسَنُ وَأَفضَلُ، لَمْ أَرَ قَطُّ أحْسَنَ مِنْهَا، قالاَ: أمَّا هذِهِ الدَّارُ فَدَارُ الشُّهَدَاءِ». [روایت بخاري؛ این، بخشی از حدیثی طولانی‌ست که در آن دانستنی‌های گوناگونی بیان شده است و ان‌شاءالله‌ در باب "حرام بودن دروغ" خواهد آمد.]([[391]](#footnote-391))

**ترجمه:** سمره می‌گوید: «دیشب دو نفر دیدم که نزدم آمدند و مرا بالای درخت، به ساختمانی بردند که هرگز ساختمانی به زیباییِ آن ندیده‌ام؛ آن دو گفتند: این ساختمان، از آنِ شهداست».([[392]](#footnote-392))

1327- وعن أنسٍ أنَّ أمَّ الرُّبيعِ بنتَ البَرَاءِ وهي أُمُّ حَارِثة بن سُرَاقَةَ، أتَتِ النَّبِيَّ فَقَالَتْ: يَا رسولَ اللهِ، ألا تُحَدِّثُنِي عَنْ حَارِثَةَ - وَكَانَ قُتِلَ يَوْمَ بَدْرٍ - فَإنْ كَانَ في الجَنَّةِ صَبَرْتُ، وَإنْ كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ اجْتَهَدْتُ عَلَيْهِ في البُكَاءِ، فَقَالَ: «يَا أُمَّ حَارِثَةَ إنَّهَا جِنَانٌ في الجَنَّةِ، وَإنَّ ابْنَكِ أصابَ الفِرْدَوْسَ الأَعْلَى». [روایت بخاري]([[393]](#footnote-393))

**ترجمه:** انس می‌گوید: ام‌ربیع دختر براء که مادرِ حارثه بن سراقه بود، نزد پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول‌خدا! آیا از حارثه به من خبر نمی‌دهید؟ - گفتنی‌ست: حارثه در جنگ بدر کشته شده بود.- اگر حارثه در بهشت باشد، - بر مرگِ او- شکیبایی می‌ورزم و گرنه، تا می‌توانم برایش می‌گریم. رسول‌الله فرمود: «ای مادرِ حارثه! بهشت دارای درجات و باغ‌های فروانی‌ست و پسرت در فردوس برین جای دارد».

1328- وعن جابر بن عبد الله$ قَالَ: جِيءَ بِأَبِي إِلَى النَّبِيِّ وقَدْ مُثِّلَ بِهِ، فَوُضِعَ بَيْنَ يَدَيْهِ؛ فَذَهَبْتُ أكْشِفُ عَنْ وَجْهِهِ فَنَهَانِي قَوْمِي، فَقَالَ النَّبِيُّ: «مَا زَالتِ المَلائِكَةُ تُظِلُّهُ بِأَجْنِحَتِهَا». [متفق عليه]([[394]](#footnote-394))

**ترجمه:** جابر بن عبدالله$ می‌گوید: پیکرِ پدرم را که مُثله شده بود، نزد پیامبر آوردند و جلوی آن بزرگوار گذاشتند؛ من پارچه را از روی چهره‌اش کنار می‌زدم (تا او را ببینم و می‌گریستم). عده‌ای مرا از این کار باز داشتند. پیامبر فرمود: «فرشتگان پیوسته با بال‌هایشان او را در سایه‌ی خویش می‌گیرند».

1329- وعن سهل بن حنيفٍ أنَّ رسول الله قَالَ: «مَنْ سَألَ اللهَ تَعَالَى الشَّهَادَةَ بِصِدْقٍ بَلَّغَهُ اللهُ مَنَازِلَ الشُّهَدَاءِ، وَإنْ مَاتَ عَلَى فِرَاشِهِ». [روایت مسلم]([[395]](#footnote-395))

**ترجمه:** سهل بن حُنَیف مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «کسی که صادقانه از الله متعال درخواست شهادت کند، الله، او را به درجه یا جایگاه شهدا می‌رساند؛ گرچه در رخت‌خواب خود بمیرد».

**شرح**

این احادیث درباره‌ی فضیلت شهیدانی‌ست که در راه الله کشته می‌شوند و بیان‌گر این است که جایگاه شهدا در بهشت می‌باشد؛ همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱشۡتَرَىٰ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَنفُسَهُمۡ وَأَمۡوَٰلَهُم بِأَنَّ لَهُمُ ٱلۡجَنَّةَۚ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَيَقۡتُلُونَ وَيُقۡتَلُونَۖ وَعۡدًا عَلَيۡهِ حَقّٗا فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَٱلۡإِنجِيلِ وَٱلۡقُرۡءَانِ﴾

[التوبة: ١١١]

همانا الله، جان‌ها و مال‌های مومنان را در مقابل این‌که بهشت از آنان باشد، خریداری نمود. ایشان در راه الله می‌جنگند و می‌کشند و کشته می‌شوند؛ وعده‌ی راستینی‌ست بر الله که در تورات و انجیل و قرآن آمده است.

مؤلف/ احادیث فراوانی آورده است که نشان‌گر صداقت، راستی و پختگیِ ایمانِ صحابه# می‌باشد؛ پیامبر همین‌که به آنان خبر می‌داد که شهدا چه جایگاه و منزلتی دارند، غذایی را که در دست داشتند، می‌انداختند و به سوی جهاد می‌شتافتند و می‌جنگیدند و کشته می‌شدند و در حالی به دیدار الله می‌رفتند که از او راضی بودند و او نیز از آنان راضی بود. بدون شک، این نمونه‌ای از فضیلت آن رادمردان تاریخ اسلام است که هیچ‌‌یک از آیندگانشان به پایِ آنان نمی‌رسد.

به‌عنوان نمونه عمیر بن حُمام انصاری را ببینید که روز بدر از پیامبر شنید که می‌فرمود: «به‌سوی بهشتی بشتابید که پهنایش به‌گستردگی آسمان‌ها و زمین است». عُمَیر گفت: ای رسول‌خدا! بهشتی که پهنایش به گستردگی آسمان‌ها و زمین است؟! فرمود: «بله». عمیر چند دانه خرما از تیردانش درآورد و شروع به خوردنِ آن‌ها کرد؛ سپس گفت: اگر بخواهم این خرماها را بخورم، این عُمری طولانی‌ست (و وقتِ زیادی می‌برد). لذا هرچه خرما داشت، انداخت و سپس با دشمنان جنگید تا این‌که شهید شد و پیامبر به بهشتی بودنِ او گواهی داد.

و نیز انس بن نضر که در جنگ اُحُد به سعد بن معاذ گفت: «سوگند به پروردگارم، این، بهشت است که من، بوی آن را از سوی احد می‌شنوم». ابن‌القیم/ می‌گوید: این، نمونه‌ای ازکرامت‌هایی‌ست که الله هرکه از بندگانش را که بخواند، با آن گرامی می‌دارد. انس بن نضر در همین دنیا و در حالی‌که روی زمین بود، بوی بهشت را که در آسمان‌هاست، استشمام کرد و بدین‌سان به خواستِ الله متعال در همین دنیایِ خاکی، بوی بهشت را احساس کرد و بر یقینش افزوده شد؛ لذا او که در غزوه‌ی بدر حاضر نشده و منتظر چنین فرصتی بود، وارد میدان نبرد شد و آن‌قدر شمشیر زد که به شهادت رسید. بسیاری از صحابه# در غزوه‌ی بدر شرکت نکرده بودند؛ زیرا پیامبر صحابه# را به جنگیدن دستور نداد و فرمود: «هرکه دوست دارد، با ما خروج کند»؛ چون هدفش شبیخون زدن به کاروان تجارتی قریش بود که به سرکردگی ابوسفیان از شام باز می‌گشت؛ لذا بسیاری از یاران رسول‌الله گمان می‌کردند که رسول‌الله با دشمن روبه‌رو نخواهد شد؛ از این رو هرکه دوست داشت، خروج کرد و هرکه می‌خواست، در مدینه ماند. انس بن نضر نیز که گمان نمی‌کرد جنگی روی دهد، در مدینه ماند و چون در این غزوه حضور نداشت، به پیامبر گفت: «ای رسول‌خدا! در نخستین غزوه‌ای که با مشرکان جنگیدی، شرکت نداشتم. اگر الله توفیقم دهد که در جنگ دیگری رویاروی مشرکان قرار بگیرم، الله به مردم نشان خواهد داد که چه خواهم کرد». و چون جنگ «احد» روی داد، به سوی مشرکان پیش رفت و جنگید تا این‌که کشته شد. انس بن مالک می‌گوید: او را دیدیم که کشته شده و مشرکان، مُثله‌اش کرده بودند و جای بیش از هشتاد زخم شمشیر، ضربه‌ی نیزه و اثر تیر در بدنش دیده می‌شد و هیچ‌کس او را نشناخت، مگر خواهرش؛ آن‌هم از روی انگشتانش. وی در آن هنگام که مسلمانان پراکنده شدند، به میان دشمن زد و گفت: «یا الله! من، از کاری که این‌ها- یعنی مسلمانان- انجام دادند، عذرخواهی می‌کنم و از کاری که این‌ها- یعنی مشرکان- کردند، بیزاری می‌جویم».

این داستان و امثالِ آن، به‌روشنی نشان می‌دهد که الله متعال بهترین مردم را برای همراهی با پیامبر برگزيده‌اش، محمد مصطفی برگزید و این، مصداق روشنی از این سخن رسول‌الله می‌باشد که فرموده است: «خَيْرُ النَّاسِ قَرنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يلوُنَهم، ثُمَّ الَّذِينَ يلُونَهُم»؛([[396]](#footnote-396)) یعنی: «بهترین مردم، کسانی هستند که در دوران من به‌سر می‌برند (صحابه)، سپس نسلی که پس از ایشان می‌آیند (تابعین)، و سپس نسلِ بعدی، (تبع تابعین)».

\*\*\*

1330- وعن أنسٍ قالَ: قَالَ رسولُ الله: «مَنْ طَلَبَ الشَّهَادَةَ صَادِقاً أُعْطِيَهَا ولو لَمْ تُصِبْهُ». [روایت مسلم]([[397]](#footnote-397))

**ترجمه:** انس مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکه صادقانه خواهان شهادت باشد، - پاداشِ آن- به او عطا می‌شود؛ اگرچه به شهادت نرسد».

1331- وعن أَبي هريرةَ قالَ: قَالَ رسول الله: «مَا يَجِدُ الشَّهِيدُ مِنْ مَسِّ القَتْلِ إِلاَّ كَمَا يَجِدُ أَحَدُكُمْ مِنْ مَسِّ القَرْصَةِ». [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حسن صحیح می‌باشد.]([[398]](#footnote-398))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «شهید هنگام کشته شدن دردی احساس نمی‌کند، مگر به‌اندازه‌ی دردی که یکی از شما از نیش‌گونِ [مورچه یا نیشِ پشه] حس می‌نماید».

1332- وَعنْ عَبْدِ الله بْنِ أبي أَوْفي$ أَنَّ رسولَ الله في بعْضِ أَيَّامِهِ الَّتِي لَقِيَ فِيهَا الْعَدُوَّ، انْتَظرَ حَتَّى إِذَا مَالَتِ الشَّمْسُ ثُمَّ قَامَ فِي النَّاسِ فَقَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ لا تَتَمنَّوْا لِقَاءَ الْعدُوَّ، وَسَلُوا الله العَافِيَةَ، فَإِذَا لقيتُمُوهُم فَاصْبرُوا، وَاعْلَمُوا أَنَّ الْجَنَّة تَحْتَ ظِلاَلِ السُّيُوفِ». ثُمَّ قَالَ: «اللهمَّ مُنْزِلَ الْكِتَابِ وَمُجْرِيَ السَّحَاب، وَهَازِمَ الأحزاب، اهْزِمْهُمْ وَانْصُرْنا عَلَيْهِمْ». [متفقٌ عليه]([[399]](#footnote-399))

**ترجمه:** عبدالله بن ابی‌اوفی$ می‌گوید: رسول‌الله در يكي از روزهایی که با دشمن روبه‌رو شد، تا بعد از زوال آفتاب منتظر ماند. سپس در میان مردم برخاست و فرمود: «اي مردم! رويارويي با دشمن را آرزو نكنيد و از الله، عافيت بخواهيد؛ ولي اگر با دشمن روبه‌رو شديد، ‌صبر و پایداری كنيد و بدانيد كه بهشت، زير سايه‌ی شمشيرهاست». سپس دعا كرد: «یا الله! اي نازل‌كننده‌ی كتاب و ای ذاتی که ابرها را به‌حرکت درمی‌آوری! ای شکست‌دهنده‌ی دسته‌های دشمن! احزاب (گروه‌های دشمن) را شکست بده و ما را بر آن‌ها پیروز بگردان».

1333- وعن سهلِ بْنِ سَعْدٍ قالَ: قَالَ رسول الله: «ثِنْتَانِ لا تُرَدَّانِ، أَوْ قَلَّمَا تُرَدَّانِ: الدُّعَاءُ عِنْدَ النِّدَاءِ وَعِنْدَ البَأسِ حِيْنَ يُلْحِمُ بَعْضُهُم بَعضَاً». [روایت ابوداود با اِسناد صحيح]([[400]](#footnote-400))

**ترجمه:** سهل بن سعد می گوید :رسول‌الله فرمود: «دو دعا رد نمی‌شود، یا خیلی اندک رد می‌شود: دعا در هنگامِ اذان، و دعا در هنگامِ جنگ که لشکریان در هم می‌‌ریزند (و تنور جنگ داغ می‌گردد)».

1334- وعن أنسٍ قالَ: كَانَ رسولُ اللهِ إِذَا غَزَا، قَالَ: «اللهمَّ أنْتَ عَضُديِ وَنَصِيرِي، بِكَ أَحُولُ، وَبِكَ أَصُولُ، وَبِكَ أُقَاتِلُ». [روایت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی، این حدیث را حسن دانسته است.]([[401]](#footnote-401))

ترجمه: انس مي‌گوید: رسول‌الله در هنگامِ نبرد این دعا را می‌گفت: «اللهمَّ أنْتَ عَضُديِ وَنَصِيرِي، بِكَ أَحُولُ، وَبِكَ أَصُولُ، وَبِكَ أُقَاتِلُ».([[402]](#footnote-402))

1335- وَعَن أَبي موسى الأشعريِّ أنَّ النَّبِیَّ كَانَ إِذَا خَافَ قَوْماً قَالَ: «اللهمَّ إنَّا نَجْعَلُكَ في نُحُورِهِمْ، وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ شُرُورِهِمْ». [روايت ابوداود با اِسناد صحیح]([[403]](#footnote-403))

**ترجمه:** ابوموسی اشعری می‌گوید: رسول‌الله هنگامی‌که از گروهی بیمناک می‌شد، می‌گفت: «اللهمَّ إنَّا نَجْعَلُكَ في نُحُورِهِمْ، وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ شُرُورِهِمْ».([[404]](#footnote-404))

1336- وعن ابن عمر$: أنَّ رسولَ اللهِ قَالَ: «الخَيْلُ مَعقُودٌ في نَوَاصِيهَا الخَيْرُ إِلَى يَومِ القِيَامَةِ». [متفقٌ عليه]([[405]](#footnote-405))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ مي‌گوید: رسول الله فرمود: «خیر و نیکی تا روز قیامت بر پیشانی اسبان بسته شده است».

1337- وعن عروة البارِقِيِّ أنَّ النَّبِيَّ قَالَ: «الخَيْلُ مَعقُودٌ في نَوَاصِيهَا الخَيْرُ إِلَى يَومِ القِيَامَةِ: الأجْرُ، وَالمَغْنَمُ». [متفقٌ عليه]([[406]](#footnote-406))

**ترجمه:** عروه‌ي بارقي مي‌گوید: پیامبر فرمود: «خیر و نیکی که همان پاداش و غنیمت باشد، تا روز قیامت بر پیشانی اسبان بسته شده است».

1338- وعن أَبي هريرةَ قالَ: قَالَ رسولُ الله: «مَنْ احْتَبَسَ فَرَساً فِي سَبِيلِ اللهِ، إيمَانَاً بِاللهِ، وَتَصْدِيقَاً بِوَعْدِهِ، فَإنَّ شِبَعَهُ، وَرَيَّهُ ورَوْثَهُ، وَبَوْلَهُ في مِيزَانِهِ يَوْمَ القِيَامَةِ». [روایت بخاری]([[407]](#footnote-407))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکه از روی ایمان به الله و تصدیق وعده‌هایش، اسبی را در راه الله (برای جهاد) نگه‌داری کند، خوردن، نوشیدن، ادرار و سرگین آن اسب در ترازوی نیکی‌های صاحبش ثبت و منظور می‌شود». [یعنی: به میزان زحمتی که برای پرورش اسب کشیده است، پاداش می‌برد.]

1339- وعن أَبي مسعودٍ قالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ بِنَاقةٍ مَخْطُومَةٍ فَقَالَ: هذِهِ في سَبيلِ اللهِ. فَقَالَ رسول الله: «لَكَ بِهَا يَوْمَ القِيَامَةِ سَبْعُ مئَةِ نَاقَةٍ كُلُّهَا مَخْطُومَةٌ». [روایت مسلم]([[408]](#footnote-408))

**ترجمه:** ابومسعود می‌گوید: مردی، شتری افساربسته نزد پیامبر آورد و گفت: این، برای استفاده در راه الله باشد. رسول‌الله فرمود: «به جای آن در روز رستاخیز هفتصد شترِ افساربسته به تو داده می‌شود».

1340- وعن أَبي حمادٍ -وَيُقَالُ: أَبُو سعاد، وَيُقَالُ: أَبُو أسدٍ ، وَيُقَالُ: أَبُو عامِر، وَيُقَالُ: أَبُو عمرو، وَيُقَالُ: أَبُو الأسود، وَيُقَالُ: أَبُو عبسٍ- عُقبة بن عامِرٍ الجُهَنيِّ قالَ: سَمِعْتُ رسولَ اللهِ وَهُوَ عَلَى المِنْبَرِ، يَقُولُ: «﴿وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا ٱسۡتَطَعۡتُم مِّن قُوَّةٖ﴾، أَلا إنَّ القُوَّةَ الرَّميُ، ألا إنَّ القُوَّةَ الرَّمْيُ، ألا إنَّ القُوَّةَ الرَّمْيُ». [روایت مسلم]([[409]](#footnote-409))

**ترجمه:** ابوحماد، عقبه بن عامر جُهَنی- که ابوسُعاد، ابواسد، ابوعامر، ابوعمرو، ابوالاسود، و ابوعبْس نیز گفته شده است- می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که بالای منبر می‌فرمود:﴿وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا ٱسۡتَطَعۡتُم مِّن قُوَّةٖ﴾ یعنی: «آن‌چه از **نیرو** در توان شماست، برای پیکار با آنان آماده سازید». و افزود: «بدانید که **نیرو**، همان تیراندازی‌ست؛ بدانید که **نیرو**، همان تیراندازی‌ست؛ بدانید که **نیرو**، همان تیراندازی‌ست».

**شرح**

این، مجموعه‌ای از احادیثی‌ست که مؤلف/ در کتابش آورده و پاره‌ای از آن‌ها درباره‌ی فضیلت شهداست و پیش‌تر نیز احادیثی در این‌باره گذشت؛ و بخشی دیگر از این احادیث درباره‌ی فضیلت مشارکت در جهاد با اسب و تیر و دیگر تجهیزات نظامی‌ست.

در بخش نخست، پیامبر بیان فرموده است که: «شهید هنگام کشته شدن دردی احساس نمی‌کند، مگر به‌اندازه‌ی دردی که یکی از شما از نیش‌گونِ [مورچه یا نیشِ پشه] حس می‌نماید»؛ زیرا الله متعال، کشته شدن را برای او و نیز خروج روح از کالبدش را آسان می‌گرداند؛ چون به روح مژده‌ی رضایت الاهی و بهشت برین داده می‌شود و بدین‌سان به‌سادگی از کالبد جدا می‌گردد. همان‌گونه که می‌دانید، هرکه می‌میرد، روح از تَنَش جدا می‌شود.

در یکی از این احادیث آمده است: رسول‌الله براي مردم سخنرانی کرد و فرمود: «اي مردم! رويارويي با دشمن را آرزو نكنيد و از الله، عافيت بخواهيد؛ ولي اگر با دشمن روبه‌رو شديد، ‌صبر و پایداری كنيد و بدانيد كه بهشت، زير سايه‌ی شمشيرهاست». شاهدِ موضوع از این حدیث، این است که فرمود: «بهشت، زير سايه‌ی شمشيرهاست».

یکی از فضایل جهاد در راه الله که در این احادیث بیان شده، این است که هرکس با اسب خود در جهاد شرکت کند، پاداش آن نیز برای او ثبت و منظور می‌گردد؛ چنان‌که پیامبر فرمود: «خیر و نیکی که همان پاداش و غنیمت باشد، تا روز قیامت بر پیشانی اسبان بسته شده است». و منظور، اسب‌هایی‌ست که در راه جهاد مورد استفاده قرار می‌گیرند؛ زیرا آن بزرگوار خیر و نیکی را به اجر و غنیمت تفسیر فرمود. این احتمال نیز وجود دارد که این حدیث، عام و شامل همه‌ی اسب‌ها باشد؛ چه اسب‌هایی که در راه جهاد مورد استفاده قرار می‌گیرند و چه اسب‌هایی که در این راه از آنان استفاده نمی‌شود. در یکی از این احادیث آمده است: مردی، شتری افساربسته نزد پیامبر آورد و گفت: این، برای استفاده در راه الله باشد. رسول‌الله فرمود: «به جای آن، در روز رستاخیز هفتصد شترِ افساربسته به تو داده می‌شود»؛ زیرا الله متعال، نیکی‌ها را تا هفتصد برابر و حتی بیش‌تر افزایش می‌دهد.

بخشی از مشارکت در جهاد، فراگیری فنون نظامی، از جمله تیراندازی‌ست؛ زیرا رسول‌الله آیه‌‌ی 60 سوره‌ی «انفال» را تلاوت نمود که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا ٱسۡتَطَعۡتُم مِّن قُوَّةٖ﴾ [الأنفال: ٦٠]

آن‌چه از نیرو در توان شماست، برای پیکار با آنان آماده سازید.

و سپس سه بار فرمود: «بدانید که **نیرو**، همان تیراندازی‌ست». و این، متناسب با هر دوره و زمانی‌ست؛ در دوران پیامبر تیراندازی با تیر و کمان انجام می‌شد و امروزه با تفنگ و موشک‌انداز و امثال آن. از الله متعال می‌خواهیم که ما را در شمارِ کسانی قرار دهد که با جان و مال خود، در راه الله جهاد می‌کنند؛ همانا الله بر هر کاری تواناست.

\*\*\*

1341- وَعَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ رسولَ الله يَقُولُ: «سَتُفْتَحُ عَلَيْكُمْ أَرْضُونَ، وَيَكْفِيكُمُ اللهُ، فَلا يَعْجِزْ أَحَدُكُمْ أنْ يَلْهُوَ بِأَسْهُمِهِ». [روایت مسلم]([[410]](#footnote-410))

**ترجمه:** عقبه بن عامر جُهَنی می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «به‌زودی سرزمین‌های فراوانی برای شما فتح می‌شود و الله متعال شما را - از شرّ دشمنان- آسوده می‌کند؛ اما هیچ‌کس نباید از بازی و تمرین کردن با تیرهایش کوتاهی کند».

1342- وَعَنْهُ: أنَّه قَالَ: قَالَ رسولُ الله: «مَنْ عُلِّمَ الرَّمْيَ، ثُمَّ تَرَكَهُ، فَلَيْسَ مِنَّا، أَوْ فَقَدْ عَصَى». [روایت مسلم]([[411]](#footnote-411))

**ترجمه:** عقبه بن عامر جُهَنی می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکه تیراندازی را فرا بگیرد و سپس آن‌را ترک کند، از ما نیست یا معصیت و نافرمانی کرده است».

1343- وَعَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ رسولَ الله يَقُولُ: «إنَّ اللهَ يُدْخِلُ بِالسَّهْمِ الوَاحِدِ ثَلاَثَةَ نَفَرٍ الجَنَّةَ: صَانِعَهُ يَحْتَسِبُ في صَنْعَتِهِ الخَيْرَ، وَالرَّامِي بِهِ، ومُنْبِلَهُ.وَارْمُوا وَارْكَبُوا، وَأنْ تَرْمُوا أحَبُّ إليَّ مِنْ أنْ تَرْكَبُوا. وَمَنْ تَرَكَ الرَّمْيَ بَعْدَ مَا عُلِّمَهُ رَغْبَةً عَنْهُ فَإنَّهَا نِعْمَةٌ تَرَكَهَا» أَوْ قَالَ: «كَفَرَهَا». [روايت ابوداود]([[412]](#footnote-412))

**ترجمه:** عقبه بن عامر جُهَنی می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «الله به سبب یک تیر، سه نفر را به بهشت می‌برد: سازنده‌ی آن را که از ساختنش نیت خوب و قصد ثواب داشته باشد؛ پرتاب‌کننده و کسی که آن‌را به دست تیرانداز می‌دهد. و تیراندازی و سوارکاری کنید؛ و تیراندازیِ شما را از این‌که سوارکاری نمایید، بیش‌تر دوست دارم. و هرکس تیراندازی را فرا بگیرد و سپس آن‌را بدون عذر و از روی بی‌رغبتی ترک کند، نعمتی‌ست که آن‌را ترک کرده» یا فرمود: «نسبت به آن ناسپاسی نموده است».

1344- وعن سَلَمة بن الأكَوعِ قالَ: مَرَّ النَّبِيُّ عَلَى نَفَرٍ يَنْتَضِلُونَ، فَقَالَ: «ارْمُوا بَنِي إسماعِيلَ فَإنَّ أَبَاكُمْ كَانَ رَامِياً». [روایت بخاری]([[413]](#footnote-413))

**ترجمه:** سلمه بن اکوع می‌گوید: پیامبر از کنار چند نفر که مسابقه‌ی تیراندازی می‌دادند، گذشت و فرمود: «ای فرزندان اسماعیل! تیراندازی کنید که پدرتان (اسماعیل) تیرانداز بود».

1345- وَعَنْ عَمْرِو بْنِ عَبَسَةَ قالَ: سَمِعْتُ رسولَ الله يَقُولُ: «مَنْ رَمَى بِسَهمٍ فِي سَبيلِ الله فَهُوَ لَهُ عِدْلُ مُحَرَّرَةٍ». [روایت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی، این حدیث را حسن صحيح دانسته است.]([[414]](#footnote-414))

**ترجمه:** عمرو بن عَبَسه مي‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «هرکه یک تیر در راه الله بیندازد، این برای او با آزاد کردن برده ای برابری می‌کند».

1346- وعن أَبي يحيى خُرَيْم بن فاتِكٍ قَالَ: قَالَ رسولُ الله: «مَنْ أنْفَقَ نَفَقَةً فِي سَبيلِ اللهِ كُتِبَ لَهُ سَبْعُ مِئَةِ ضِعْفٍ». [ترمذی، این حدیث را روايت كرده و گفته است: حدیثی حسن مي‌باشد.]([[415]](#footnote-415))

**ترجمه:** ابويحيی، خُرَیم بن فاتک مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکس در راه الله چیزی را انفاق کند- یا هزینه‌ای نماید، پاداشِ آن- هفتصد برابر برای او ثبت می‌شود».

1347- وعن أَبي سعيد الخدري قَالَ: قَالَ رسول الله: «مَا مِنْ عَبْدٍ يَصُومُ يَوْماً في سَبِيلِ اللهِ إِلاَّ بَاعَدَ اللهُ بِذَلِكَ اليَوْمِ وَجْهَهُ عَنِ النَّارِ سَبْعِينَ خَرِيفاً». [متفقٌ عليه]([[416]](#footnote-416))

**ترجمه:** ابوسعيد خدری می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکه یک روز در راهِ الله روزه بگیرد، الله چهره‌ی او را به‌اندازه‌ی مسافت هفتاد سال، از آتش دوزخ دور می‌گرداند».

1348- وعن أَبي أُمَامَةَ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «مَنْ صَامَ يَوْماً في سَبيلِ اللهِ جَعَلَ اللهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّارِ خَنْدَقاً كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ والأَرْضِ». [ترمذی، این حدیث را روايت كرده و گفته است: حسن صحيح مي‌باشد.]([[417]](#footnote-417))

**ترجمه:** ابوامامه می‌گوید: پیامبر فرمود: «هرکه یک روز در راهِ الله روزه بگیرد، الله متعال میان او و دوزخ، گودالی به‌اندازه‌ی فاصله‌ی میانِ آسمان و زمین قرار می‌دهد».

1349- وعن أَبي هريرةَ قالَ: قَالَ رسول الله: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَغْزُ، وَلَمْ يُحَدِّثْ نَفْسَهُ بغَزْوٍ، مَاتَ عَلَى شُعْبَةٍ مِنَ النِّفَاقِ». [روايت مسلم]([[418]](#footnote-418))

**ترجمه:** ابوهريره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکس در حالی بمیرد که پیکار نکرده یا در دل قصد جهاد ننموده باشد، بر شعبه‌ای از نفاق مرده است».

1350- وَعَنْ جابِرٍ قال: كُنَّا مَع النَّبِيِّ في غَزَاةٍ فَقال: «إِنَّ بِالْمَدِينَةِ لَرِجَالاً مَا سِرْتُمْ مَسِيرًا، وَلاَ قَطَعْتُمْ وَادِياً إِلاَّ كانُوا مَعكُم، حَبَسَهُمُ الْمَرَضُ» وَفِي روايَةٍ: «حَبَسَهُمُ العُذْرُ»؛ وَفِي روايَةٍ: «إِلاَّ شَركُوكُمْ في الأَجْرِ». [روايت بخاری به‌نقل از انس؛ و این لفظ مسلم به‌نقل از جابر می‌باشد.]([[419]](#footnote-419))

**ترجمه:** جابر می‌گوید: در یکی از جنگ‌ها با رسول‌الله بودیم؛ فرمود: «همانا مردانی در مدینه هستند که شما، هیچ مسیری را نپیمودید و هیچ گردنه و راهی را پشت سر نگذاشتید، مگر آن‌که با شما بودند؛ بیماری، آنان را از همراهی با شما بازداشت».

و در روایتی آمده است: «عذر، آنان را از همراهی با ما بازداشت».

و در روایتی آمده است: «مگر آن‌که در اجر و پاداش، با شما شریکند».

1351- وعن أَبي موسى أنَّ أعرابيًّا أَتَى النَّبِيَّ فَقال: يَا رسولَ اللهِ، الرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِلْمَغْنَمِ، وَالرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِيُذْكَرَ، وَالرَّجُلُ يُقَاتِلُ ليُرَى مَكَانُهُ؟

وَفِي روايةٍ: يُقَاتِلُ شَجَاعَةً، وَيُقَاتِلُ حَمِيَّةً.

وَفي روايةٍ: وَيُقَاتِلُ غَضَباً، فَمَنْ فِي سبيل الله؟ فقالَ رسولُ اللهِ: «مَنْ قَاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللهِ هِيَ العُلْيَا، فَهُوَ في سَبيلِ اللهِ». [متَّفق عليه]([[420]](#footnote-420))

**ترجمه:** ابوموسی می‌گوید: بادیه‌نشینی نزد پیامبر آمد و گفت: ای رسول‌خدا! مردی برای دست‌یابی به غنیمت می‌جنگد و مردی برای کسبِ نام و شهرت، و مردی هم پیکار می‌کند تا دلاور و جنگاور دیده شود. [یعنی برای ریا و خودنمایی].

و در روایتی آمده است: به‌خاطر شجاعت و تعصب قومی می‌جنگد.

و در روایتی دیگر آمده است: از روی خشم پیکار می‌کند...

... کدام‌یک در راه الله است؟ رسول الله فرمودند: «کسی که برای اعلای کلمة‌الله (وسرافرازی دین او) بجنگد، او، مجاهد راه الله است».

**شرح**

این احادیث، به مسایلی درباره‌ی جهاد در راه الله، از جمله تیراندازی پرداخته است؛ پیش‌تر حدیثی بدین مضمون گذشت که پیامبر فرمود: «بدانید که **نیرو**، همان تیراندازی‌ست» و این جمله را سه بار تکرار کرد.

در این احادیث به فراگیری تیراندازی تشویق شده و این نکته نیز بیان گردیده است که هرکس پس از منت و توفیق الله متعال، تیراندازی را فرا بگیرد و سپس آن‌را ترک کند، نسبت به این نعمت ناسپاسی کرده است؛ در برخی از احادیث آمده که پیامبر از چنین کسی بیزاری جُست.

یکی از احادیثی که اینک گذشت، حدیثی بدین مضمون بود که: «به‌زودی سرزمین‌های فراوانی برای شما فتح می‌شود و الله متعال شما را - از شرّ دشمنان- آسوده می‌کند؛ اما هیچ‌کس نباید از بازی و تمرین کردن با تیرهایش کوتاهی کند».

در این احادیث و امثال آن به فراگیری تیراندازی تشویق شده است؛ لذا شایسته است که انسان تیراندازی را فرا بگیرد؛ اگرچه تیراندازی با سلاح‌های سبک باشد؛ زیرا نمی‌داند که چه پیش خواهد آمد. گفتنی‌ست: پیامبر گذاشتن جایزه در مسابقه‌ی تیراندازی را جایز قرار داده است؛ یعنی: اگر دو نفر با تفنگ یا دیگر سلاح‌ها با هم مسابقه دهند و جایزه‌ای برای برنده در میان بگذارند، ایرادی ندارد و این کار، جایز می‌باشد؛ زیرا این، تشویقی برای یادگرفتن تیراندازی‌ست. در یکی از این احادیث آمده است که پیامبر فرمود: «تیراندازی و سوارکاری کنید؛ و تیراندازیِ شما را از این‌که سوارکاری نمایید، بیش‌تر دوست دارم»؛ زیرا تیراندازی هم برای سواره میسر است و هم برای پیاده؛ اما سوارکاری تنها برای کسی میسر است که سوارِ مرکب می‌شود؛ از این‌رو پیامبر تیراندازی را از سوارکاری بیش‌تر دوست داشت.

این احادیث بیان‌گر فضیلت روزه گرفتن در هنگامِ جهاد در راه الله متعال می‌باشد؛ در یکی از این احادیث آمده است: «هرکه یک روز در راهِ الله روزه بگیرد، الله چهره‌ی او را به‌اندازه‌ی مسافت هفتاد سال، از آتش دوزخ دور می‌گرداند». هم‌چنین در این احادیث به وجوب اخلاص نیت برای الله متعال تصریح شده است؛ چنان‌که از پیامبر درباره‌ی مردی پرسیدند که از روی شجاعت، و از روی تعصب، یا از روی ریا و خودنمایی می‌جنگد؛ کدام‌یک در راه الله است؟ فرمود: «کسی که برای اعلای کلمة الله (وسرافرازی دین او) بجنگد، او، مجاهد راه الله است».

\*\*\*

1352- وعن عبد الله بن عمرو بن العاص$ قَالَ: قَالَ رسولُ الله: «مَا مِنْ غَازِيَةٍ، أَوْ سَرِيّةٍ تَغْزُو، فَتَغْنَمُ وَتَسْلَمُ، إِلاَّ كَانُوا قَدْ تَعَجَّلُوا ثُلُثَيْ أُجُورهُمْ، وَمَا مِنْ غَازِيَةٍ أَوْ سَرِيّةٍ تُخْفِقُ وَتُصَابُ إِلاَّ تَمَّ أجُورهُمْ». [روايت مسلم]([[421]](#footnote-421))

**ترجمه:** عبدالله بن عمرو بن عاص$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هر گروه رزمنده یا هر دسته‌ی نظامی که در راه الله پیکار کنند و غنیمت بگیرند و سالم بمانند، دوسوم پاداش خود را پیشاپیش دریافت کرده‌اند و هر گروه یا دسته‌ی رزمنده که ناکام بمانند و کُشته یا زخمی بدهند، همه‌ی پاداش خویش را به‌طور کامل- در آخرت- دریافت می‌کنند».

1353- وعن أَبي أُمَامَةَ أنَّ رجلاً قَالَ: يَا رسولَ اللهِ، ائْذَنْ لِي فِي السِّيَاحَةِ فَقَالَ النَّبِيُّ: «إنَّ سِيَاحَةَ أُمَّتِي الجِهَادُ فِي سَبيلِ اللهِ». [روایت ابوداود با اِسنادِ جیّد]([[422]](#footnote-422))

**ترجمه:** ابوامامه می‌گوید: مردی عرض کرد: ای رسول‌خدا! اجازه‌ی سیاحت و گردش بده. پیامبر فرمود: «سیاحت امت من، جهاد در راه الله می‌باشد».

1354- وعن عبد الله بن عمرو بن العاص$ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «قَفْلَةٌ كَغَزْوَةٍ». [روایت ابوداود با اِسنادِ جیّد]([[423]](#footnote-423))

**ترجمه:** عبدالله بن عمرو بن عاص$ می‌گوید: پیامبر فرمود: «پاداشِ بازگشت از جهادِ (انجام‌شده)، همانند پاداشِ جهاد می‌باشد. [یعنی: جهادگر، هنگام بازگشت از جهادی که انجام داده است، همان پاداشی را می‌برد که هنگام پیکار به او می‌رسد.]

1355- وعن السائب بن يزيدٍ قالَ: لَمَّا قَدِمَ النَّبِيُّ مِنْ غَزْوَةِ تَبُوك تَلَقَّاهُ النَّاسُ، فَتَلَقّيتُهُ مَعَ الصِّبْيَانِ عَلَى ثَنيَّةِ الوَدَاعِ. [اين، لفظ ابوداود با اِسنادِ صحيح مي‌باشد.]

ورواه البخاري قَالَ: ذَهَبْنَا نَتَلَقَّى رسولَ اللهِ مَعَ الصِّبْيَانِ إِلَى ثَنِيَّةِ الوَدَاعِ.([[424]](#footnote-424))

**ترجمه:** سائب بن یزید می‌گوید: هنگامی‌که پیامبر از غزوه‌ی تبوک بازگشت، مردم به استقبالش رفتند؛ من نیز با عده‌ای از کودکان "ثنیه‌الوداع" با آن بزرگوار دیدار کردم.

در روایت بخاری آمده است: با کودکان، برای استقبال از رسول‌الله به "ثنیه‌الوداع" رفتیم.

1356- وعن أَبي أُمَامَةَ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «مَنْ لَمْ يَغْزُ، أَوْ يُجَهِّزْ غَازِياً، أَوْ يَخْلُفْ غَازياً فِي أهْلِهِ بِخَيرٍ، أصَابَهُ اللهُ بِقَارعَةٍ قَبْلَ يَوْمِ القِيَامَةِ». [روایت ابوداود با اِسنادِ صحيح]([[425]](#footnote-425))

**ترجمه:** ابوامامه می‌گوید: پیامبر فرمود: «هرکه- در راه الله- پیکار نکند یا   
  
رزمنده‌ی را مجهز نسازد یا از خانواده‌ی رزمنده‌ای به‌نیکی سرپرستی نکند، الله متعال پیش از روز قیامت، او را به مصیبتی ناگوار دچار می‌گرداند».

1357- وعن أنسٍ أنَّ النَّبِيَّ قَالَ: «جَاهِدُوا المُشْرِكِينَ بِأَمْوَالِكُمْ وَأنْفُسِكُمْ وَألْسِنَتِكُمْ». [روایت ابوداود با اِسنادِ صحيح]([[426]](#footnote-426))

**ترجمه:** ابوامامه می‌گوید: پیامبر فرمود: «با مال‌ها، جان‌ها و زبان‌هایتان، با مشرکان جهاد کنید».

1358- وعن أَبي عمرو- وَيُقالُ: أَبُو حكيمٍ- النُّعْمَانِ بن مُقَرِّنٍ قَالَ: شَهِدْتُ رسول الله إِذَا لَمْ يُقَاتِلْ من أوَّلِ النَّهَارِ أخَّرَ القِتَالَ حَتَّى تَزُولَ الشَّمْسُ، وَتَهُبَّ الرِّيَاحُ، وَيَنْزِلَ النَّصْرُ. [روایت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی، این حدیث را حسن صحيح دانسته است.]([[427]](#footnote-427))

**ترجمه:** ابوعمرو يا ابوحكيم، نعمان بن مُقرِّن می‌گوید: رسول‌الله را دیدم که اگر ابتدای روز نمی‌جنگید، پیکار را تا زوال آفتاب به‌تأخیر می‌انداخت و صبر می‌کرد تا باد بورزد و پیروزی- ونصرت الاهی- فرود آید».

1359- وعن أَبي هريرةَ قال: قَالَ رسول الله: «لا تَتَمَنَّوْا لِقَاءَ العَدُوِّ، وَاسْأَلُوا اللهَ العَافِيَةَ، فَإذَا لَقِيتُمُوهُمْ فَاصْبِرُوا». [متفقٌ عليه]([[428]](#footnote-428))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «رويارويي با دشمن را آرزو نكنيد و از الله، عافيت بخواهيد؛ ولي اگر با دشمن روبه‌رو شديد، ‌صبر و پایداری كنيد».

1360- وَعَنْهُ وَعَنْ جابرٍ$: أنَّ النَّبِيَّ قَالَ: «الحَرْبُ خَدْعَةٌ». [متفقٌ عليه]([[429]](#footnote-429))

**ترجمه:** ابوهریره و جابر$ می‌گویند: پیامبر فرمود: «جنگ، نیرنگ است».([[430]](#footnote-430))

**شرح**

این، باقی‌مانده‌ی احادیثی‌ست که مؤلف/ در بخش جهاد ذکر کرده است؛ در این احادیث به جهاد در راه الله تشویق شده و بیان گردیده است که: «هرکه- در راه الله- پیکار نکند یا رزمنده‌ای را مجهز نسازد یا از خانواده‌ی رزمنده‌ای به‌نیکی سرپرستی نکند، الله متعال پیش از روز قیامت، او را به مصیبتی ناگوار دچار می‌گرداند». تفسیر این حادثه‌ی ناگوار، در حدیثی دیگر بیان شده است؛ چنان‌که رسول‌الله فرموده است: «هرکس در حالی بمیرد که پیکار نکرده یا در دل قصد جهاد ننموده باشد، بر شعبه‌ای از نفاق مرده است».

در یکی از این احادیث به جهاد جانی، مالی و زبانی با مشرکان تشویق شده است؛ جهاد با مال، این است که انسان از طریق خریداریِ تجهیزات نظامی و امثال آن، از پشتیبانی مجاهدان دریغ نکند؛ جهاد جانی، بدین معناست که انسان، خودش در میدان نبرد حاضر شود و با دشمنان اسلام پیکار کند. و جهاد زبانی، نوعی جهاد تبلیغاتی بر ضدّ دشمن است که از طریق سرودن اشعار حماسی و نیز هجوسرایی، به انجام می‌رسد؛ زیرا هجو مشرکان و تحقیر آن‌ها تأثیر منفی بر روحیه‌ی آنان دارد؛ از آن جمله می‌توان به هجوسرایی‌هایی حسان بن ثابت و عبدالله بن رواحه$ و دیگر صحابه# در برابر مشرکان اشاره کرد.

در احادیثی که مؤلف/ در این بخش آورده، فضیلت جهاد در راه الله بیان شده است؛ چنان‌که این احادیث به‌روشنی نشان می‌دهد که جهاد، یکی از برترین کارهای شایسته می‌باشد. مؤلف/ احادیث فراوانی در این‌باره ذکر کرده است؛ زیرا جهاد، یکی از مهم‌ترین موضوع‌های دینی‌ست؛ حتی پیامبر جهاد در راه الله را بلندترین و رفیع‌ترین قسمتِ اسلام برشمرده است؛ زیرا منافع فراوانی در آن وجود دارد؛ از جمله: اعلای کلمۀ‌الله و یاریِ اسلام و مسلمانان.

235- باب: بیان گروهی از مردگان یا کشته‌هایی که در آخرت، ثواب شهید را دارند؛ اما بر خلافِ کشته‌های جنگ با کفار، غُسل داده می‌شوند

1361- عن أَبي هريرةَ قالَ: قَالَ رسول الله: «الشُّهَدَاءُ خَمْسَةٌ: المَطْعُونُ وَالمَبْطُونُ، وَالغَرِيقُ، وَصَاحِبُ إلهدْمِ، وَالشَّهِيدُ في سَبِيلِ اللهِ». [متفقٌ عليه]([[431]](#footnote-431))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «شهدا، پنج گروه‌اند: طاعون‌زده (=کسی که در اثر وبا بمیرد)، آن‌که به درد شکم بمیرد، کسی که در آب غرق شود، کسی که زیر آوار فوت نماید، و کسی که در راه الله- در میدان جهاد- کشته شود».

1362- وعنه قَالَ: قَالَ رسول الله: «مَا تَعُدُّونَ الشُّهَدَاءَ فِيكُمْ؟» قالوا: يَا رسولَ اللهِ، مَنْ قُتِلَ في سَبيلِ اللهِ فَهُوَ شَهِيدٌ. قَالَ: «إنَّ شهَدَاءَ أُمَّتِي إِذَاً لَقَليلٌ»! قالوا: فَمَنْ هُمْ يَا رسول الله؟ قَالَ: «مَنْ قُتِلَ في سَبيلِ الله فَهُوَ شَهِيدٌ، وَمَنْ مَاتَ فِي سَبيلِ الله فَهُوَ شَهِيدٌ، وَمَنْ مَاتَ في الطَّاعُونِ فَهُوَ شَهِيدٌ، وَمَنْ مَاتَ في البَطْنِ فَهُوَ شَهِيدٌ، وَالغَرِيقُ شَهِيدٌ». [روایت مسلم]([[432]](#footnote-432))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «شما چه کسانی را شهید به‌شمار می‌آورید؟» گفتند: ای رسول‌خدا! هرکه در راه الله کشته شود، شهید است. فرمود: «در این صورت شهیدان امتم، اندک‌اند». پرسیدند: ای رسول‌خدا! پس چه کسانی شهید هستند؟ فرمود: «هرکه در راه الله کشته شود، شهید است؛ هر که در راه الله بمیرد، شهید است؛ هرکه در اثر طاعون (=وبا) بمیرد، شهید است؛ هرکس به دردِ شکم بمیرد، شهید است؛ و آن‌که در آب غرق شود، شهید است».

**شرح**

مؤلف/ در این باب، گروهی از شهدا را برشمرده است که اگرچه در میدان نبرد کشته نشده‌اند، اما در آخرت ثواب شهید را می‌برند؛ می‌دانید که برترین شهید، کسی‌ست که در راه الله و در میدان جهاد کشته می‌شود؛ ولی همان‌گونه که مؤلف/ اشاره کرده است، شماری از مسلمانان در آخرت، ثواب شهید را می‌یابند؛ اما در دنیا حُکم سایر مردگان را دارند؛ زیرا کسی که در میدان نبرد به شهادت می‌رسد، غسل داده نمی‌شود و او را کفن نمی‌کنند؛ بلکه بدون این‌که بر او نماز بخوانند، او را در همان لباسی که در آن به شهادت رسیده است، دفن می‌کنند؛ و در قبر نیز دو فرشته به سراغش نمی‌آیند و از او درباره‌ی پروردگار، دین و پیامبرش نمی‌پرسند. لذا شهید را غسل نمی‌دهند تا اثر خون در پیکرش بماند؛ زیرا کسی که در راه الله به شهادت می‌رسد، روز قیامت در حالی حشر می‌شود که خونش تازه است؛ رنگ، رنگ خون است و بو، بوی مشک. از این‌رو علما گفته‌اند: غسل دادنِ شهید و شستن خونش، حرام است؛ بلکه باید شهید را در همان وضعیتی که در آن به شهادت رسیده است، در قبر بگذارند. به عبارت دیگر: شهید در لباسی که در آن کشته شده است، دفن می‌گردد تا روز قیامت با همان لباس حاضر شود. هم‌چنین بر او نماز نمی‌خوانند؛ رسول‌الله فرموده است: «هر مسلمانی که بمیرد و چهل مَرد که چیزی را با الله شریک نمی‌سازند، بر جنازه‌اش نماز بخوانند، الله شفاعتشان را درباره‌ی او می‌پذیرد»([[433]](#footnote-433)) و شهید به شفاعتِ کسی، نیاز ندارد؛ زیرا همین‌که برای اعلای کلمۀ‌الله خود را به خطر انداخته است، او را از آزمون قبر بی‌نیاز می‌گرداند؛ چنان‌که رسول‌الله فرموده است: «كَفَى بِبَارِقَةِ السُّيُوفِ عَلَى رَأْسِهِ فِتْنَةً»؛([[434]](#footnote-434)) «(چکاچک و) درخشش شمشیرها در بالای سرِ مجاهد، به‌عنوان فتنه و آزمونی بزرگ، کافی‌ست» و او را از فتنه و آزمون قبر بی‌نیاز می‌کند. لذا شهید را در لباسش به خاک می‌سپارند تا روز قیامت در همین لباس به میدان حشر بیاید. و بر او نماز نیز نمی‌گزارند. خاک‌سپاریِ کسی که در حالِ احرام بمیرد، در پاره‌ای از موارد، همانند خاک‌سپاریِ شهید است؛ با این توضیح که اگر کسی در لباس احرام فوت نماید، او را با آب و سدر غسل می‌دهند، اما کافور و خوش‌بوکننده به او نمی‌زنند و سرش را نمی‌پوشانند و او را در لباس احرام، یعنی همان پارچه‌ای که در حالِ احرام به‌تن داشته است، کفن می‌کنند؛ زیرا روز قیامت در حال تلبیه گفتن، حشر می‌شود؛ یعنی: در حالی که می‌گوید: «لَبَّيْكَ اللهمَّ لَبَّيْكَ...».

شهید در روز قیامت در حالی حشر می‌شود که خونش تازه است؛ رنگش، رنگ خون و بویش، بوی مشک می‌باشد؛ کسی که در راه الله کشته می‌شود، در دنیا احکام ویژه‌ای دارد که بیان شد؛ یعنی غسل داده نمی‌شود، بر او نماز نمی‌خوانند، کفن جدیدی به او نمی‌پوشانند؛ بلکه او را در لباسی که در آن به شهادت رسیده است، کفن می‌کنند و نیز هنگامی‌که او را در قبر می‌گذارند، دو فرشته به سراغش نمی‌آیند و از او درباره‌ی پروردگار، دین و پیامبرش نمی‌پرسند و بدین‌سان شهید راه الله، از آزمون قبر در امان می‌مانَد؛ زیرا نفس پیکار در راه الله، مهم‌ترین و روشن‌ترین دلیل بر ایمان او می‌باشد. شهید در آخرت نیز ویژگی‌های منحصر به فردی دارد؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَمۡوَٰتَۢاۚ بَلۡ أَحۡيَآءٌ عِندَ رَبِّهِمۡ يُرۡزَقُونَ ١٦٩ فَرِحِينَ بِمَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ وَيَسۡتَبۡشِرُونَ بِٱلَّذِينَ لَمۡ يَلۡحَقُواْ بِهِم مِّنۡ خَلۡفِهِمۡ أَلَّا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ١٧٠ يَسۡتَبۡشِرُونَ بِنِعۡمَةٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَضۡلٖ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ١٧١﴾ [آل عمران: ١٦٩، ١٧١]

هرگز کسانی را که در راه الله کشته شدند، مرده مپندار؛ بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی می‌یابند. به آن‌چه الله از فضل خویش به آنان داده است، شادمانند و در حق کسانی که هنوز به آنان نپیوسته‌اند و به دنبال ایشان (شهید مى‏شوند) شادی می‌کنند؛ چراکه نه ترس و هراسی بر آنان است و نه اندوهگین مى‏شوند. آنان، به نعمت و فضل پروردگار و از این‌که الله، پاداش مؤمنان را از میان نمی‌برد، شادمانند.

اما سایر شهیدانی که در حدیث ذکر شده‌اند، شهیدان آخرت هستند، نه شهدای دنیا؛ بدین معنا که در آخرت، ثواب شهدا را می‌برند، اما در دنیا احکام ساير مردگان درباره‌ی آن‌ها انجام می‌شود؛ البته گفتنی‌ست که هرکس، درجه و جایگاهِ خودش را دارد و شهید راهِ الله، برترین شهید می‌باشد؛ و اما سایر شهدا: «طاعون‌زده (=کسی که در اثر وبا بمیرد)، آن‌که به درد شکم بمیرد، کسی که در آب غرق شود، کسی که زیر آوار فوت نماید، و هر که در راه الله بمیرد».

لذا علاوه بر کسی که در میدان جهاد کشته می‌شود، چهار شخص دیگر نیز در آخرت، ثواب شهید را می‌برند:

**یکم:** طاعون‌زده؛ یعنی کسی که در اثر وبا بمیرد. وبا، بیماری مُسری و خطرناکی‌ست که وقتی در جایی شیوع پیدا کند، مرگ و میر و تلفات زیادی در پی دارد؛ از این‌رو رسول‌الله فرموده است: «إِذَا سَمِعْتُمْ بِهِ فِي أَرْضٍ فَلاَ تَقْدَمُوا عَلَيْهِ وَإِذَا وَقَعَ بِأَرْضٍ وَأَنْتُمْ بِهَا فَلاَ تَخْرُجُوا فِرَارًا مِنْهُ»؛([[435]](#footnote-435)) یعنی: «هرگاه شنيديد كه در جايي، وبا آمده به آن‌جا نرويد و هرگاه در جايي بوديد كه وبا، آمد، به‌خاطر گريز از آن، آن‌جا را ترك نكنيد»؛ زیرا مگر می‌توان از تقدیر الاهی گریخت؟ داستان آن چندهزار نفر را به‌خاطر بیاورید که از ترس مرگ و به‌قصد فرار از جهاد، بیماری طاعون را بهانه قرار دادند؛ ولی الله متعال آنان را با بیماری طاعون به هلاکت رساند تا برایشان روشن شود که هیچ راه گریزی از تقدیر الاهی وجود ندارد. البته باید از اسبابی که الله متعال به ما دستور داده است، استفاده کنیم و از آن‌چه که ما را منع فرموده، دوری نمایم؛ از این‌رو همان‌گونه که فرار از سرزمین طاعون‌زده یا سرزمینی که در آن، وبا شیوع پیدا کرده است، جایز نمی‌باشد، ورود به چنین سرزمینی نیز درست نیست. خلاصه این‌که هرکس در اثر طاعون (=وبا) بمیرد، در آخرت، ثواب شهید را می‌برد.

**دوم:** کسی که به درد شکم بمیرد، در آخرت، ثواب شهید را می‌برد.

**سوم:** غرق‌شده؛ یعنی کسی که در رودخانه یا دریا غرق شود. از این‌رو انسان باید شنا کردن را فرا بگیرد تا اگر در رودخانه یا دریا و امثالِ آن افتاد، غرق نشود.

**چهارم:** کسی که زیرِ آوار فوت نماید؛ مثلاً خانه یا دیواریِ روی او خراب شود؛ چنین شخصی نیز در آخرت، ثواب شهید را می‌بَرَد. چهار گروهی که ذکر شدند، از آن جهت که در اثر حوادث مرگ‌بار می‌میرند، اجر و ثواب شهید را می‌یابند؛ اما آیا کسی که در اثر حوداث رانندگی جان می‌بازد، مانندِ کسی‌ست که زیر آوار می‌میرد و در آخرت، ثواب شهید را می‌برد؟ الله بهتر می‌داند؛ اما برخی با قیاس بر این حدیث، گفته‌اند: هرکه در اثر حوادث رانندگی یا واژگونی ماشینش کشته شود، مانند کسی‌ست که زیر آوار می‌میرد؛ یعنی در آخرت ثواب شهید را می‌برد؛ اما این را نمی‌توانیم به‌طور قطعی بگوییم؛ زیرا قیاس در مسایلی که به مجازات یا پاداش اخروی مربوط می‌شود، اعتبار ندارد. آن‌چه مهم است، این‌که علاوه بر شهیدِ راه الله، هرکس به علت هر یک از موارد یادشده بمیرد، در آخرت، حُکم شهید را دارد. و همین‌طور کسی که در راه الله بمیرد؛ یعنی کسی در جهاد با کافران شرکت کند، اما در میدان نبرد کشته نشود و هنگام بازگشت یا در میانه‌ی راه به مرگ طبیعی بمیرد، جزو شهداست؛ البته جزو کسانی که در آخرت، حکم شهید را دارند و مانند چهار موردی که پیش‌تر ذکر شد، غسل داده می‌شود، کفن می‌گردد، بر او نماز می‌خوانند و او را همانند سایر مردگان دفن می‌کنند.

\*\*\*

1363- وعن عبد الله بن عمرو بن العاص$ قَالَ: قَالَ رسول الله: «مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ». [متفقٌ عليه]([[436]](#footnote-436))

**ترجمه:** عبدالله بن عمرو بن عاص$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکس برای دفاع از مالَش کشته شود، شهید است».

1364- وعن أَبي الأعْوَر سعيد بن زيد بن عَمْرو بن نُفَيْل، أحَدِ العَشَرَةِ المَشْهُودِ لَهُمْ بِالجَنَّةِ قال: سَمِعْتُ رسول الله يَقُولُ: «مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهيدٌ، وَمَنْ قُتِلَ دُونَ دَمِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ، وَمَنْ قتِلَ دُونَ دِينهِ فَهُوَ شَهِيدٌ، وَمَنْ قُتِلَ دُونَ أهْلِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ». [روایت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی، این حدیث را حسن صحيح دانسته است.]([[437]](#footnote-437))

**ترجمه:** ابوالاعور، سعید بن زید که یکی از ده نفری‌ست که رسول الله آنان را به بهشت نوید داد، می‌گوید: «هرکس برای دفاع از مالش کشته شود، شهید است؛ هرکه برای دفاع از دینش کشته شود شهید است؛ و هرکس برای دفاع از- ناموس و- خانواده‌اش کشته شود، شهید است».

1365- عن أَبي هريرةَ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رسول الله فَقَالَ: يَا رسولَ اللهِ، أرَأيتَ إنْ جَاءَ رجلٌ يُرِيدُ أخْذَ مَالِي؟ قَالَ: «فَلا تُعْطِهِ مَالَكَ»؛ قَالَ: أَرَأَيْتَ إنْ قَاتَلَنِي؟ قَالَ: «قَاتِلْهُ»؛ قَالَ: أرَأَيْتَ إنْ قَتَلَنِي؟ قَالَ: «فَأنْتَ شَهِيدٌ»؛ قَالَ: أَرَأيْتَ إنْ قَتَلْتُهُ؟ قَالَ: «هُوَ فِي النَّارِ». [روایت مسلم]([[438]](#footnote-438))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: مردی نزد رسول‌الله آمد و گفت: به من بگویید: اگر کسی می‌خواست مال مرا- به‌زور- بگیرد، چه کنم؟ فرمود: «مال خود را به او نده». پرسید: اگر با من جنگید، چه کنم؟ فرمود: «با او پیکار و مقابله کن». عرض کرد: به من بگویید: اگر مرا کُشت، چه؟ فرمود: «در این صورت، تو شهید هستی». پرسید: بفرمایید که اگر من، او را بکشم، چه؟ فرمود: «او، دوزخی‌ست».

**شرح**

این، باقی‌مانده‌ی احادیثی‌ست که مؤلف در این باب ذکر کرده است و درباره‌ی مرده‌ها یا کشته‌هایی‌ست که در آخرت، ثواب شهید را می‌برند؛ از آن جمله، حدیثی بدین مضمون است که عبدالله بن عمرو بن عاص$ می‌گوید: «هرکس برای دفاع از مالَش کشته شود، شهید است»؛ یعنی: اگر کسی می‌خواست اموال تو را به‌زور تصاحب کند و تو برای دفاع از اموال خویش کشته شوی، شهید هستی. چنان‌که ابوهریره می‌گوید: مردی نزد رسول‌الله آمد و گفت: به من بگویید: اگر کسی می‌خواست مال مرا- به‌زور- بگیرد، چه کنم؟ فرمود: «مال خود را به او نده». پرسید: اگر با من جنگید، چه کنم؟ فرمود: «با او پیکار و مقابله کن». عرض کرد: به من بگویید: اگر مرا کُشت، چه؟ فرمود: «در این صورت، تو شهید هستی». پرسید: بفرمایید که اگر من، او را بکشم، چه؟ فرمود: «او، دوزخی‌ست».

از این دو حدیث چنین برداشت می‌شود که انسان باید از اموال خود در برابر افراد تجاوزگری که قصد تصاحب اموالش را دارند، دفاع کند و اگر برای دفاع از اموال، چاره‌ای جز کُشتن متجاوز نباشد، او را بکشد؛ اما اگر امکان دور کردن تجاوزگر از طریق دیگری وجود داشت، او را نکُشد. لذا اگر آن‌قدر نیرومند بودید که می‌توانستید دست و پایش را ببندید یا او را اسیر و دربند نمایید، او را به‌قتل نرسانید؛ زیرا در این صورت، نیازی به کُشتن او نیست و اگر چاره‌ای جز این وجود نداشت و بیم آن می‌رفت که شما را بکُشد، نسبت به کشتن او پیش‌دستی کنید؛ اگر او را بکشید، دوزخی‌ست و چنان‌چه او، شما را به قتل برساند، شما به شهادت رسیده‌اید و شهید به‌شمار می‌آیید.

هم‌چنین در حدیث سعید بن زید آمده است که پیامبر فرمود: «هرکس برای دفاع از مالش کشته شود، شهید است؛ هرکه برای دفاع از دینش کشته شود شهید است؛ و هرکس برای دفاع از- ناموس و- خانواده‌اش کشته شود، شهید است». لذا اگر کسی به تو حمله‌ور شد و می‌خواست مالت را به یغما ببرد و یا به خانواده‌ات، بی‌آبرویی کند، یا این‌که دین و ایمانت تو را مورد یورش و آزمایش قرار دهد، باید به مقابله با او برخیزی؛ اگر هنگامی‌که با او مقابله می‌کنی، کشته شوی، شهید هستی و چنان‌چه تو، او را بکشی، او دوزخی‌ست. از این‌رو علما گفته‌اند: دفع تجاوزگر، حتی اگر به مرگ او بینجامد، جایز است؛ زیرا به سبب تجاوز، هیچ حرمتی ندارد؛ اما اگر دفع او به روشی غیر از کشتنش امکان‌پذیر بود، از کشتن او خودداری کنید.

از الله متعال می‌خواهیم که همه‌ی ما را از فتنه‌ها و آزمون‌های نهان و آشکار، در پناه خویش قرار دهد.

\*\*\*

236- باب: فضیلت آزاد کردن برده

الله متعال می‌فرماید:

﴿فَلَا ٱقۡتَحَمَ ٱلۡعَقَبَةَ ١١ وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا ٱلۡعَقَبَةُ ١٢ فَكُّ رَقَبَةٍ ١٣﴾[البلد: ١١، ١٣]

پس او به گردنه (و مسیر دشوار نیکی‌ها) وارد نشد؛ و تو چه می‌دانی که آن گردنه (گذرگاه سخت) چیست؟ آزاد کردن برده‌ای‌ست.

1366- وعن أَبي هريرةَ قَالَ: قَالَ رسول الله: «مَنْ أَعْتَقَ رَقَبَةً مُسْلِمَةً أعْتَقَ اللهُ بِكُلِّ عُضْوٍ مِنْها، عُضْواً مِنْهُ في النَّارِ، حَتَّى فَرْجَهُ بِفَرْجِهِ». [متفقٌ عليه]([[439]](#footnote-439))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکس برده- یا کنیز- مسلمانی را آزاد کند، الله متعال در برابر هر عضو آن برده، عضوی از آزادکننده را از آتش دوزخ، رهایی می‌بخشد؛ حتی شرمگاه آزاد‌کننده را در برابر شرمگاه برده، از آتش دوزخ نجات می‌دهد».

1367- وَعَنْ أَبِي ذرٍّ قال: قلتُ: يا رسولَ الله، أيُّ الأعْمالِ أفْضَل؟ قال: «الإِيمانُ بِالله، وَالجِهَادُ فِي سَبِيلِ الله». قُلْت: أيُّ الرِّقَابِ أفْضَل؟ قال: «أنْفَسُهَا عِنْد أهْلِهَا، وأكثَرُهَا ثَمَناً». [متفقٌ عليه]([[440]](#footnote-440))

**ترجمه:** ابوذر می‌گوید: گفتم: ای رسول‌خدا! چه عملی، بهتر است؟ فرمود: «ایمان به الله و جهاد در راه او». پرسیدم: آزاد کردن چه برده‌ای بهتر است؟ فرمود: «برده‌ای که نزد صاحبش پسندیده‌تر، و قیمتش، بیش‌تر باشد».

\*\*\*

237- فضیلت نیکی کردن به بردگان (و خدمت‌کاران)

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡ‍ٔٗاۖ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنٗا وَبِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱلۡجَارِ ذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡجَارِ ٱلۡجُنُبِ وَٱلصَّاحِبِ بِٱلۡجَنۢبِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُمۡ﴾ [النساء : ٣٦]

و الله را پرستش کنید و چیزی را با او شریک نگردانید و به پدر و مادر نیکی نمایید و نیز به خویشاوندان، و یتیمان، و بینوایان، و همسایه‌ای که خویشاوند است و به همسایه‌ی بیگانه، و یار هم‌نشین و مسافرِ در راه‌مانده و آن‌که مالکش شده‌اید.

1368- وعنِ المَعْرُورِ بن سُوَيْدٍ قَالَ: رَأيْتُ أَبَا ذَرٍ، وَعَلَيهِ حُلَّةٌ وَعَلَى غُلاَمِهِ مِثْلُهَا، فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ، فَذَكَرَ أنَّهُ سَابَّ رَجُلاً عَلَى عَهْدِ رسول الله فَعَيَّرَهُ بِأُمِّهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ: «إنَّكَ امْرُؤٌ فِيكَ جَاهِليَّةٌ هُمْ إخْوَانُكُمْ وَخَوَلُكُمْ جَعَلَهُمُ الله تَحْتَ أيديكُمْ، فَمَنْ كَانَ أَخُوهُ تَحْتَ يَدِهِ، فَلْيُطْعِمْهُ مِمَّا يَأكُلُ، وَلْيُلْبِسْهُ مِمَّا يَلْبَسُ، وَلا تُكَلِّفُوهُمْ مَا يَغْلِبُهُمْ، فَإنْ كَلَّفْتُمُوهُمْ فَأَعِينُوهُمْ». [متفقٌ عليه]([[441]](#footnote-441))

**ترجمه:** مَعرور بن سُوَید می‌گو‌ید: ابوذر را دیدم که لباسش، مانند جامه‌ای بود که غلامش بر تن داشت؛ علتش را از او پرسیدم. پاسخ داد: در دوران رسول‌الله غلامی داشتم که به او ناسزا گفتم و به مادرش طعنه زدم.([[442]](#footnote-442)) پیامبر فرمود: «انگار هنوز عادت‌های جاهلیت در توست؛ این‌ها، برادران و خدمت‌کاران شما هستند که الله متعال ایشان را زیردستِ شما قرار داده است؛ پس هرکه برادرش زیردستِ اوست، باید از همان غذایی که خود می‌خورَد، به او نیز بخوراند و از همان لباسی که خود می‌پوشد، به او نیز از همان لباس بپوشاند. آن‌ها را به کاری که در توانشان نیست،   
  
مکلّف نسازید و اگر آنان را به کاری مکلّف ساختید، به آن‌ها کمک کنید».

1369- وعن أَبي هريرةَ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «إِذَا أَتَى أحَدَكُمْ خَادِمُهُ بِطَعَامِهِ، فَإنْ لَمْ يُجْلِسْهُ مَعَهُ، فَلْيُنَاوِلْهُ لُقْمَةً أَوْ لُقْمَتَيْنِ أَوْ أُكْلَةً أَوْ أُكْلَتَيْنِ؛ فَإنَّهُ وَلِيَ عِلاَجَهُ». [روایت بخاری]([[443]](#footnote-443))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «هرگاه خدمت‌کارِ یکی از شما برایش غذا آورد، اگر او را با خود- سرِ سفره- ننشاند، لااقل یکی‌دو لقمه به او بدهد؛ زیرا او، زحمت تهیه‌ی غذا را کشیده است».

**شرح**

مؤلف/ می‌گوید: «باب: فضیلت آزاد کردن برده»؛ یعنی: اگر کسی، پول بدهد و برده‌ای را خریداری و آزاد کند، کارِ بسیار بزرگی انجام داده است. الله متعال می‌فرماید:

﴿فَلَا ٱقۡتَحَمَ ٱلۡعَقَبَةَ ١١ وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا ٱلۡعَقَبَةُ ١٢ فَكُّ رَقَبَةٍ ١٣ أَوۡ إِطۡعَٰمٞ فِي يَوۡمٖ ذِي مَسۡغَبَةٖ ١٤ يَتِيمٗا ذَا مَقۡرَبَةٍ ١٥ أَوۡ مِسۡكِينٗا ذَا مَتۡرَبَةٖ ١٦﴾ [البلد: ١١، ١٦]

پس او به گردنه (و مسیر دشوار نیکی‌ها) وارد نشد؛ و تو چه می‌دانی که آن گردنه (گذرگاه سخت) چیست؟ آزاد کردن برده‌ای‌، یا غذا دادن در روز گرسنگی به یتیم خویشاوند یا (غذا دادن) به بینوایی خاک‌نشین است.

در این آیه، نیکی‌هایی چون آزاد کردن برده به بالا رفتن از گردنه یا عبور از گذرگاه سخت، تشبیه شده است؛ زیرا انجام چنین کارهایی، برای نفسِ انسان دشوار است و انسان باید از مالِ خود، مایه بگذارد. ﴿فَكُّ رَقَبَةٍ﴾ ، یعنی: «آزاد کردن کسی که دربند است» که هم شاملِ آزاد کردن برده می‌شود و هم شامل آزاد کردن اسیرِ مسلمان از اسارت دشمن. این آیه بیان‌گر فضیلت آزاد کردن اسیر و برده می‌باشد. سپس مؤلف/ حدیثی بدین مضمون آورده که پیامبر فرموده است: «هرکس برده- یا کنیز- مسلمانی را آزاد کند، الله متعال در برابر هر عضو آن برده، عضوی از آزادکننده را از آتش دوزخ، رهایی می‌بخشد؛ حتی شرمگاه آزاد‌کننده را در برابر شرمگاه برده، از آتش دوزخ نجات می‌دهد».

آن‌گاه مؤلف/ به موضوع نیکی کردن به بردگان و خدمت‌کاران پرداخته و در ابتدای این باب، این آیه را یادآوری کرده است که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡ‍ٔٗا﴾ [النساء : ٣٦]

و الله را پرستش کنید و هیچ چیز و هیچ‌کس را با او شریک نگردانید.

﴿وَٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ﴾، یعنی: الله را پرستش کنید و از او اطاعت و فرمان‌برداری نمایید. عبادت و پرستش الله متعال، به معنای اطاعت و فرمان‌برداری از اوست؛ بدین‌سان که انسان از فرامین او اطاعت کند و از آن‌چه که الله نهی فرموده است، دوری نماید. این، همان هدفی‌ست که الله متعال بندگانش را به‌خاطرِ آن آفریده است؛ همان‌گونه که می‌فرماید:

﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ ٥٦﴾ [الذاريات: ٥٦]

و انسان‌ها و جن‌ها را تنها برای این آفریدم که مرا عبادت و پرستش نمایند.

الله متعال، ما را برای خوردن و آشامیدن یا برای تن‌آسایی و کام‌جویی نیافریده است؛ همه‌ی این‌ها، اسباب آسایش است و هدف، عبادت و پرستش الله متعال می‌باشد؛ لذا هرکه الله را عبادت نکند، یا کسی یا چیزی را در عبادت الله شریک بگرداند، دین و دنیای خویش را تباه کرده است؛ زیرا هدف آفرینش خود را به تباهی کشانده است. می‌فرماید: ﴿وَلَا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡ‍ٔٗا﴾؛ یعنی: «هیچ چیز و هیچك‌س را شریکش نگردانید». در این آیه، واژه‌ی ﴿شَيۡ‍ٔٗا﴾ آمده است که شامل همه چیز و همه‌کس می‌شود؛ لذا مفهوم آیه، این است که پیامبر، جبرئیل، و هیچ‌یک از دوستان و اولیای الاهی را با الله شریک نگردانید؛ هرکه، کسی یا چیزی را با الله شریک بسازد، مرتکب شرک اکبر شده است و الله درباره‌اش می‌فرماید:

﴿إِنَّهُۥ مَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَقَدۡ حَرَّمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ ٱلۡجَنَّةَ وَمَأۡوَىٰهُ ٱلنَّارُۖ وَمَا لِلظَّٰلِمِينَ مِنۡ أَنصَارٖ ٧٢﴾ [المائ‍دة: ٧٢]

به‌راستی که هرکس به الله شرک ورزد، الله بهشت را بر او حرام نموده و جایگاهش دوزخ است و ستم‌کاران هیچ یاوری ندارند.

مثلاً اگر کسی سرِ قبری برود و برایش سجده کند یا صاحب قبر را به‌فریاد بخواند و بگوید: «ای آقای من! به من کمک کن»، «به من فرزندی بده» یا «کمکم کن که ازدواج کنم» یا فقر و تنگ دستی‌ام را برطرف ساز»، این، شرک اکبر می‌باشد و کسی که چنین عملی انجام می‌دهد، از دایره‌ی اسلام خارج است؛ حتی اگر آن‌شخص روزه بگیرد، صدقه و زکات بدهد، نماز بگزارد، قرآن بخواند و حج نماید. یعنی اگر بر چنین وضعیتی بمیرد، وارد بهشت نمی‌شود و بهشت، بر او حرام است و جایگاهش دوزخ می‌باشد؛ زیرا شرک ورزیده است و همان‌گونه که الله می‌فرماید: ﴿وَمَا لِلظَّٰلِمِينَ مِنۡ أَنصَارٖ ٧٢﴾: «ستم‌کاران هیچ یاوری ندارند».

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡ‍ٔٗاۖ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنٗا وَبِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ﴾

[النساء : ٣٦]

و الله را پرستش کنید و چیزی را با او شریک نگردانید و به پدر و مادر نیکی نمایید و نیز به خویشاوندان....

الله در این آیه، حقّ پیامبر را ذکر نفرموده است؛ اگر چه حقّ پیامبر از حقّ پدر و مادر نیز بزرگ‌تر و بیش‌تر می‌باشد و بر انسان، واجب است که پیامبر را از خویشتن و از پدر و مادر خود و نیز از فرزندانش، بیش‌تر دوست بدارد و توجه داشته باشد که حق پیامبر، فراتر از حق و حقوقِ همه‌ی آفریده‌هاست؛ زیرا به‌گفته‌ی علما رحمهم‌الله، حق پیامبر، بخشی از حق الله متعال می‌باشد و هیچ عبادتی بدون پیروی از رسول‌الله پذیرفته نمی‌شود؛ از این‌رو حق پیامبر در ضمنِ حقوق الله می‌گنجد و هرکس، عبادت خالصانه‌ی الله را از پیرویِ پیامبر جدا کند، عبادتش قبول نمی‌گردد؛ لذا الله در این آیه، حقّ پیامبرش را ذکر نفرمود. ﴿وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنٗا وَبِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ﴾ یعنی: و به پدر و مادر نیکی کنید» و این، شامل بذل و بخشش مال به آنان یا کمک مالی به آن‌هاست؛ به عبارت دیگر: اگر فقیر و تهید‌ست هستند، برای رفع نیاز‌هایشان بکوش و اگر از عهده‌ی نیازهای اولیه‌ی خود برمی‌آیند، برای رفاه و آسایش آنان بکوش. خدمت کردن به آن‌ها نیز جزو نیکی کردن به آن‌هاست؛ یعنی اگر پدرت تو را به دنبال کاری فرستاد، انجام بده؛ لذا خدمت به پدر و مادر، ابعاد و جنبه‌های گوناگونی دارد که شاملِ موقعیتِ اجتماعیِ انسان نیز می‌شود؛ یعنی اگر کسی دارای موقعیتی اجتماعی یا اداری باشد، باید در چارچوب شریعت و بدون ضایع کردن حقّ کسی، به پدر و مادرش نیکی کند.

238- باب: فضیلت برده‌ای که حقّ الله و حقّ مولایش را ادا می‌کند

1370- عن ابن عمرَ$: أنَّ رسولَ الله قَالَ: «إنَّ العَبْدَ إِذَا نَصَحَ لِسَيِّدِهِ، وَأَحْسَنَ عِبَادَةَ اللهِ، فَلَهُ أَجْرُهُ مَرَّتَيْنِ». [متفقٌ عليه]([[444]](#footnote-444))

**ترجمه:** ابن عمر$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «اگر برده، خیرخواه آقایش باشد- و درست، انجام وظیفه کند- و عبادت الله متعال را به‌نیکی انجام دهد، پاداشِ او دو برابر است».

1371- وعن أَبي هريرةَ قَالَ: قَالَ رسول الله: «لِلْعَبْدِ المَمْلُوكِ المُصْلِحِ أجْرَانِ»، وَالَّذِي نَفْسُ أَبي هُرَيْرَةَ بِيَدِهِ لَوْلا الجِهَادُ في سَبيلِ اللهِ وَالحَجُّ، وَبِرُّ أُمِّي، لأَحْبَبْتُ أنْ أَمُوتَ وَأنَا مَمْلُوكٌ. [متفقٌ عليه]([[445]](#footnote-445))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول الله فرمود: «برده‌ی زرخریدِ درست‌کار، دو پاداش دارد».- ابوهریره گفت:- سوگند به ذاتی که جان ابوهریره در دست اوست، اگر جهاد در راه الله، حج، و نیکی به مادرم نبود، دوست داشتم در حالِ بردگی بمیرم.

1372- وعن أَبي موسى الأشعريِّ قَالَ: قَالَ رسول الله: «المَمْلُوكُ الَّذِي يُحْسِنُ عِبَادَةَ رَبِّهِ، وَيُؤَدِّي إِلَى سَيِّدِهِ الَّذِي عَلَيْهِ مِنَ الحَقِّ، وَالنَّصِيحَةِ، وَالطَّاعَةِ، لَهُ أجْرَانِ». [روایت بخاری]([[446]](#footnote-446))

**ترجمه:** ابوموسی اشعری می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «برده‌ای که عبادت پروردگارش را به‌نیکی انجام می‌دهد و حقّ آقای خویش و خیرخواهی و فرمان‌برداری از او را ادا می‌کند، دو پاداش دارد».

1373- وَعَنْهُ قَالَ: قَالَ رسولُ اللهِ: «ثَلاثَةٌ لَهُمْ أجْرَانِ: رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الكِتَابِ آمَنَ بِنَبِيِّهِ، وَآمَنَ بِمُحَمَّدٍ، وَالعَبْدُ المَمْلُوكُ إِذَا أدَّى حَقَّ الله، وَحَقَّ مَوَالِيهِ، وَرَجُلٌ كَانَتْ لَهُ أَمَةٌ فَأدَّبَهَا فَأَحْسَنَ تَأدِيبَهَا، وَعَلَّمَهَا فَأَحْسَنَ تَعْلِيمَهَا، ثُمَّ أعْتَقَهَا فَتَزَوَّجَهَا، فَلَهُ أَجْرَانِ». [متفقٌ عليه]([[447]](#footnote-447))

**ترجمه:** ابوموسی اشعری می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «سه نفر هستند که- نزد الله- دو پاداش دارند: مردی از اهل کتاب که به پیامبر خود و سپس به محمد ایمان آورده باشد؛ برده‌ی زرخریدی که حقّ الله و حقّ سرورانش را ادا کند؛ و نیز مردی که کنیزی داشته باشد و او را به‌نیکی تربیت نماید، سپس آزادش کند و آن‌گاه با او ازدواج نماید؛ او نیز دو پاداش دارد».

**شرح**

مؤلف/ با گشودن این باب بدین موضوع پرداخته است که هر برده‌ی زرخریدی که حقّ الله و حقّ سرورش را ادا کند، دو پاداش دارد؛ یک پاداش به‌خاطر ادای حقّ الاهی، و پاداش دیگر، به‌خاطر ادای حقّ سرورش؛ زیرا الله متعال بر او حقوقی مانند نماز و روزه و عبادت‌های دیگری دارد که مبتنی بر امری مالی نیست. و حقّ سرورش، این است که به او خدمت کند. هر برده یا خدمت‌کاری که این دو حق را ادا کند، دو پاداش دارد.

هم‌چنین حدیثی بدین مضمون گذشت که پیامبر فرموده است: «سه نفر هستند که- نزد الله- دو پاداش دارند: مردی از اهل کتاب که به پیامبر خود و سپس به محمد ایمان آورده باشد؛ برده‌ی زرخریدی که حقّ الله و حقّ سرورانش را ادا کند؛ و نیز مردی که کنیزی داشته باشد و او را به‌نیکی تربیت نماید، سپس آزادش کند و آن‌گاه با او ازدواج نماید؛ او نیز دو پاداش دارد». لذا اگر کسی، یهودی یا نصرانی بوده و سپس به پیامبر اسلام ایمان آورده باشد، دو پاداش دارد: یک پاداش به‌خاطر ایمان به پیامبر خود و پاداش دوم به‌خاطر ایمان به محمد مصطفی. می‌دانید که هر یهودی یا نصرانی که رسالت محمد به او برسد و به آن ایمان نیاورد، همه‌کارهایش تباه و برباد می‌شود؛ حتی کارهایی که در دین و آیین یهود و نصارا به آن تأکید شده است؛ بدین معنا که اگر به دین و آیین خود پای‌بند باشد، از او پذیرفته نمی‌گردد؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَن يَبۡتَغِ غَيۡرَ ٱلۡإِسۡلَٰمِ دِينٗا فَلَن يُقۡبَلَ مِنۡهُ وَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٨٥﴾

[آل عمران: ٨٥]

و هر کس دینی جز اسلام بجوید، هرگز از او پذیرفته نمی­­شود و در آخرت جزو زیان­­کاران خواهد بود.

و اما دومین نفری که دو اجر دارد، برده‌ی زرخریدی‌ست که هم حقّ سرورش را ادا می‌کند و هم حقّ الله را. و سومین نفر، «مردی‌ست که کنیزی داشته باشد و او را به‌نیکی تربیت نماید، سپس آزادش کند و آن‌گاه با او ازدواج نماید؛ او نیز دو پاداش دارد»: پاداش نخست به‌خاطر نیکی‌ کردن به کنیزش و پاداش دوم بدین خاطر که پس از آزاد نمودن وی، او را بی‌سرپرست رها نمی‌کند؛ بلکه با او ازدواج می‌نماید و سایه‌ی حمایتش را از آبرو و عزتِ او دریغ نمی‌دارد.

\*\*\*

239- باب: فضیلت عبادت در دوران آشفتگی و ظهور فتنه‌ها و نابسامانی‌ها

1374- عن مَعْقِلِ بن يسارٍ قَالَ: قَالَ رسولُ الله: «العِبَادَةُ في إلهرْجِ كَهِجْرَةٍ إليَّ». [روایت مسلم]([[448]](#footnote-448))

**ترجمه:** معقِل بن یسار می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «عبادت در هنگام هرج و مرج،([[449]](#footnote-449)) مانند هجرت به‌سوی من است».

240- باب: فضیلت آسان‌گیری و بزرگ‌منشی در خرید و فروش و داد و ستد، و ادا کردنِ خوب و مطالبه‌ی نیکو، و نیز بزرگ‌تر یا سنگین‌تر گرفتنِ پیمانه یا ترازو و نهی از کم‌فروشی؛ و فضیلتِ مهلت دادن ثروتمند به تنگ‌دست در بازپرداخت بدهی‌اش یا گذشت از قرضِ او

الله متعال می‌فرمايد:

﴿وَمَا تَفۡعَلُواْ مِنۡ خَيۡرٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ بِهِۦ عَلِيمٞ ٢١٥﴾ [البقرة: ٢١٥]

و الله، از هر کارِ خیری که انجام می­دهید، آگاه است.

و می‌فرماید:

﴿وَيَٰقَوۡمِ أَوۡفُواْ ٱلۡمِكۡيَالَ وَٱلۡمِيزَانَ بِٱلۡقِسۡطِۖ وَلَا تَبۡخَسُواْ ٱلنَّاسَ أَشۡيَآءَهُمۡ وَلَا تَعۡثَوۡاْ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُفۡسِدِينَ ٨٥﴾ [هود: ٨٥]

و ای قوم من! پیمانه و ترازو را عادلانه و به‌تمام و کمال ادا نمایید و به مردم کم‌فروشی نکنید و در زمین به فساد و تبهکاری نپردازید.

و می‌فرماید:

﴿وَيۡلٞ لِّلۡمُطَفِّفِينَ ١ ٱلَّذِينَ إِذَا ٱكۡتَالُواْ عَلَى ٱلنَّاسِ يَسۡتَوۡفُونَ ٢ وَإِذَا كَالُوهُمۡ أَو وَّزَنُوهُمۡ يُخۡسِرُونَ ٣ أَلَا يَظُنُّ أُوْلَٰٓئِكَ أَنَّهُم مَّبۡعُوثُونَ ٤ لِيَوۡمٍ عَظِيمٖ ٥ يَوۡمَ يَقُومُ ٱلنَّاسُ لِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٦ كَلَّآ إِنَّ كِتَٰبَ ٱلۡفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٖ ٧ وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا سِجِّينٞ ٨ كِتَٰبٞ مَّرۡقُومٞ ٩﴾ [المطففين: ١، ٩]

وای بر کم‌فروشان! کسانی که چون کالایی از مردم را (برای خود) پیمانه می‌کنند، به‌تمام و کمال پیمانه می‌گیرند. و چون کالایی از خود را برای مردم پیمانه یا وزن نمایند، کم می‌گذارند. آیا این‌ها نمی‌دانند که برانگیخته می‌شوند؟ ... در روزی بزرگ؛ روزی که مردم در پیش‌گاه پروردگار جهانیان می‌ایستند.

**شرح**

مؤلف/ در این باب به فضیلت گذشت و بزرگ‌منشی در خرید و فروش و داد و ستد پرداخته است.

خرید و فروش، نیازی گریزناپذیر در زندگی بشر است که حیات، بدون آن، دشوار و حتی غیرممکن می‌شود؛ زیرا انسان نیازهایی دارد که نزد خودش موجود نیست و نزد دیگران می‌باشد؛ اما چگونه می‌تواند به نیازهایش دست یابد؟ یک راهش، این است که از طرف مقابل بخواهد که وسیله‌ی مورد نیاز را به او ببخشد؛ این، یعنی تن دادن به ذلت و خواری؛ حتی اگر آن‌را به ‌امانت بگیرد، این هم به‌معنای رفتن به زیرِ بار منت دیگران است و اگر آن‌را تصاحب یا غصب نماید، مرتکب ظلم و ستم شده است؛ لذا الله متعال به حکمت خویش، داد و ستد را مقرر فرمود و بدین‌سان برای هر یک از ما این امکان فراهم است که وسایل مورد نیاز خود را با پرداخت پول خریداری کنیم. خلاصه این‌که داد و ستد و خرید و فروش جزو نیازها و فعالیت‌های گریزناپذیر انسان‌هاست.

برخی از مردم عادلانه معامله می‌کنند و برخی هم در معامله، عدل و انصاف ندارند و شماری، افزون بر عدل و انصاف، نیکوکارند و با بخشندگی و بزرگ‌منشی داد و ستد می‌کنند؛ لذا مردم در زمینه‌ی معامله سه دسته هستند:

1. کسانی که عادلانه معامله می‌کنند؛ لذا در معامله، نه مرتکب ستم می‌شوند و نه به آنان ستم می‌گردد؛ همان‌گونه که الله متعال درباره‌ی کسانی که معاملات ربوی انجام می‌دهند، می‌فرماید:

﴿وَإِن تُبۡتُمۡ فَلَكُمۡ رُءُوسُ أَمۡوَٰلِكُمۡ لَا تَظۡلِمُونَ وَلَا تُظۡلَمُونَ ٢٧٩ ﴾

[البقرة: ٢٧٩]

و اگر توبه کنید، اصلِ سرمایه­هایتان از آنِ شماست و بدین ترتیب نه (با گرفتن ربا) ستم می­‌کنید و نه (با از دست دادن سرمایه) مورد ستم قرار می‌گیرید.

1. کسانی که با تقلب و دغل‌بازی، و دروغ و ستم معامله می‌کنند.
2. آنان‌که با بخشندگی، گذشت و بزرگواری به داد و ستد می‌پردازند؛ این‌ها وقتی در موقعیت فروشنده هستند، از گران‌فروشی می‌پرهیزند و در حد امکان تخفیف می‌دهند و حتی مقداری از حقّ خویش می‌گذرند و مُهلت کافی برای باز‌پرداخت بدهی‌ در اختیار خریدار می‌گذارند؛ و چنان‌چه خریدار باشند، در پرداخت قیمت معامله درنگ نمی‌کنند و حتی بیش از مبلغ مورد توافق می‌پردازند و بدین‌سان با بخشندگی و بزرگواری، داد و ستد می‌کنند.

مؤلف/ پیرامون این موضوع به آیاتی از قرآن کریم استدلال کرده است؛ از جمله، این آیه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا تَفۡعَلُواْ مِنۡ خَيۡرٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ بِهِۦ عَلِيمٞ ٢١٥﴾ [البقرة: ٢١٥]

والله، از هر کارِ خیری که انجام می­دهید، آگاه است.

﴿مِنۡ خَيۡرٖ﴾ يعني: «هر کاریِ خیری»؛ زیرا ﴿مِنۡ خَيۡرٖ﴾ به صورت نکره در سیاق شرط آمده است و این، همه‌ی کارهای خیر را در برمی‌گیرد. لذا مفهوم آیه، این است که الله متعال از همه‌ی کارهای نیکی که انجام می‌دهید، باخبر می‌باشد و هیچ کاری بر او پوشیده نیست؛ از این‌رو به شما پاداشی می‌دهد که به‌مراتب فراتر از انتظار و توقع شماست؛ زیرا الله متعال، پاداش هر نیکی را ده تا هفتصد برابر و بلکه بیش‌ از این هم، می‌افزاید.

مراد از این آیه، تشویق به انجام دادن کارهای نیکوست تا آدمِ نیکوکار بداند که الله متعال از کردار نیک او، آگاه است و به او پاداشی فراتر از حد انتظارش عنایت می‌کند. یکی از این کارهای نیک، گذشت و بخشندگی در داد و ستد می‌باشد و پیامبر برای کسانی که با بزرگ‌منشی و بخشندگی معامله می‌کنند، دعا نموده و فرموده است: «رَحِمَ الله رَجُلًا سَمْحًا إِذَا بَاعَ وَإِذَا اشْتَرَى وَإِذَا اقْتَضَى»؛([[450]](#footnote-450)) یعنی: «رحمت الله بر مردی که در داد و ستد و (در پرداخت مبلغِ معامله و نیز در)([[451]](#footnote-451)) دریافت و مطالبه‌ی حقّ خویش، آسان‌گیر باشد». لذا انسان هرچه در خرید و فروش، اجاره دادن، اجاره گرفتن، رهن دادن، رهن گرفتن و دیگر داد و ستدها، آسان‌گیر و بزرگ‌منش باشد، بهتر است. الله متعال از زبان شعیب می‌فرماید که به قومش فرمود:

﴿وَيَٰقَوۡمِ أَوۡفُواْ ٱلۡمِكۡيَالَ وَٱلۡمِيزَانَ بِٱلۡقِسۡطِۖ وَلَا تَبۡخَسُواْ ٱلنَّاسَ أَشۡيَآءَهُمۡ وَلَا تَعۡثَوۡاْ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُفۡسِدِينَ ٨٥﴾ [هود: ٨٥]

و ای قوم من! پیمانه و ترازو را عادلانه و به‌تمام و کمال ادا نمایید و به مردم کم‌فروشی نکنید و در زمین به فساد و تبهکاری نپردازید.

پیمانه، زمانی مورد استفاده قرار می‌گیرد که کالایی به‌ صورت پیمانه‌ای یا کیلی، داد و ستد می‌شود و ترازو در معاملات کاربرد دارد که کالای مورد نظر، وزن می‌گردد؛ خلاصه این‌که کم‌فروشی در معامله- چه پیمانه‌ای باشد و چه وزنی- حرام است و باید پیمانه و ترازو، دقیق و کامل باشد.

این آیه، دلیلی‌ست بر این‌که ادای دقیق پیمانه و وزن و وفاداری در ادای پیمان‌ها و رعایت دقیق شرایط معامله و داد و ستد، جزو احکامی‌ست که در شریعت‌های آسمانی گذشته نیز وجود داشته است. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَيۡلٞ لِّلۡمُطَفِّفِينَ ١ ٱلَّذِينَ إِذَا ٱكۡتَالُواْ عَلَى ٱلنَّاسِ يَسۡتَوۡفُونَ ٢﴾ [المطففين: ١، ٢]

وای بر کم‌فروشان! کسانی که چون کالایی از مردم را (برای خود) پیمانه می‌کنند، به‌تمام و کمال پیمانه می‌گیرند.

﴿وَيۡلٞ﴾، واژه‌ی‌است که برای تهدید و هشدار به‌کار می‌رود؛ الله متعال در این آیه به کم‌فروشان، هشدار می‌دهد و ویژگیِ آنان را بیان می‌کند؛ آنان‌که وقتی کالایی را برای خود پیمانه می‌کنند، به تمام و کمال پیمانه می‌گیرند؛ یعنی اگر در پیمانه کردن، خودشان ذی‌نفع باشند، حقّ خود را به تمام و کمال می‌گیرند و حاضر نیستند که ذره‌ای از حق خود بگذرند؛ اما هنگامی‌که کالایی از خود را برای دیگران پیمانه یا وزن می‌کنند، کم می‌گذارند: ﴿وَإِذَا كَالُوهُمۡ أَو وَّزَنُوهُمۡ يُخۡسِرُونَ﴾ و بدین‌سان از دو جهت، ستم می‌کنند یا روی‌کردشان در داد و ستد، به‌گونه‌ای‌ست که بیان شد! گفتنی‌ست: این آیه اگرچه درباره‌ی پیمانه گرفتن و وزن کردن است، اما حُکمش فراگیر می‌باشد و هشدارش، شامل آن‌دسته از کارمندانی‌ست که دیرهنگام سرِ کارشان حاضر می‌شوند و زودهنگام و پیش از وقت اداری کارشان را ترک می‌کنند؛ اما حقوقشان را سرِ وقت مطالبه می‌کنند [و حتی گاه خواهان اضافه‌حقوق هم هستند]! سپس الله متعال می‌فرماید:

﴿أَلَا يَظُنُّ أُوْلَٰٓئِكَ أَنَّهُم مَّبۡعُوثُونَ ٤ لِيَوۡمٍ عَظِيمٖ ٥ يَوۡمَ يَقُومُ ٱلنَّاسُ لِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ٦ ﴾ [المطففين: ٤، ٦]

آیا این‌ها نمی‌دانند که برانگیخته می‌شوند؟ ... در روزی بزرگ؛ روزی که مردم در پیش‌گاه پروردگار جهانیان می‌ایستند.

یعنی: آیا این‌ها حساب و کتاب روز قیامت را فراموش کرده‌اند؟ روزی که هرچند زمان برِپایی آن‌را نمی‌دانیم، اما بسیار نزدیک است.

هیچ ضمانتی وجود ندارد که انسان یک لحظه بعد، زنده باشد؛ گاه انسان سرِ سفره‌ی شام می‌میرد؛ و ممکن است در حالی که سر بر بالین خواب نهاده، از دنیا برود؛ شاید هم پُشت میز کارَش بمیرد؛ اما آن‌چه قطعی‌ست، این‌که انسان، دیر یا زود می‌میرد و سپس آن روز بزرگ، یعنی روز رستاخیز، برپا می‌شود:

﴿أَلَا يَظُنُّ أُوْلَٰٓئِكَ أَنَّهُم مَّبۡعُوثُونَ ٤ لِيَوۡمٍ عَظِيمٖ ٥﴾ [المطففين: ٤، 5]

: «آیا آن‌ها نمی‌دانند که در روزی بزرگ برانگیخته می‌شوند؟» الله متعال آن روز را روزی بزرگ خوانده و بیان فرموده که روز قیامت، روزِ بزرگی‌ست؛ این، بیان‌گر عظمتِ آن روز می‌باشد. الله متعال در بسیاری از آیات قرآن کریم، درباره‌ی عظمت و ترس و هراسی که روز قیامت دارد، سخن گفته است. کم‌فروشان در آن روز که همه در پیش‌گاه پروردگار جهانیان می‌ایستند، در معرض مجازات الاهی قرار می‌گیرند. در آن روز، همه‌ی کسانی که در گوشه و کنار زمین زیسته‌اند، پس از بانگی بزرگ، به‌یک‌باره در میدانی بزرگ جمع می‌گردند؛ در حالی‌که لُخت و پابرهنه‌اند و چشمانشان به بالا دوخته می‌شود و هیچ کاری از آنان ساخته نیست. بانگ عظیم آن روز به گوشِ همه‌ی حاضران می‌رسد؛ زیرا میدانی که در آن حضور دارند، میدانی هموار و مسطح می‌باشد که هر کس در هر گوشه‌ای از آن سخنی بگوید، دیگران می‌شنوند و مانند زمین دنیا، غیرهموار و کُرَوی نیست؛ همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿وَإِذَا ٱلۡأَرۡضُ مُدَّتۡ ٣ وَأَلۡقَتۡ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتۡ ٤﴾ [الانشقاق: ٣، ٤]

و هنگامی که زمین، کشیده و گسترده شود و آن‌چه را در درون دارد، بیرون بیفکند و تهی گردد.

آری؛ در آن روز زمین، مانند پوست، کشیده می‌شود و مردم برای حسب و کتاب در برابر الله سرِ پا می‌ایستند. آن روز به‌اندازه‌ی پنجاه هزار سال است و خورشید به‌فاصله‌ی یک «میل» روی سر مردم قرار می‌گیرد و هیچ درخت و ساختمان و مکان برجسته‌ای وجود ندارد که مردم زیرِ سایه‌ی آن بروند؛ اما الله متعال در آن روز سایه‌ای می‌آفریند و برخی از بندگانش را زیر آن جای می‌دهد.- از الله متعال می‌خواهم که ما را جزو این دسته از بندگانش قرار دهد. کم‌فروشان در آن روز بزرگ که هر کسی گرفتارِ خویشتن است، سزای این کردار زشت را می‌بینند؛ روزی که آدمی از برادرش فرار می‌کند، و از مادر و پدرش می‌گریزد. و نیز از همسر و فرزندانش. پس کم‌فروشان باید دست از این کار بردارند و تقوا پیشه سازند و حقّ خریداران را به‌طور کامل بدهند و اگر گشاده‌دستی و بزرگواری نمایند، بهتر است؛ البته ایرادی ندارد که حق خویش را به‌طور کامل بگیرند، اما گذشت و بزرگ‌منشی بهتر می‌باشد.

\*\*\*

1375- وعن أَبي هريرةَ أنَّ رَجُلاً أَتَى النَّبِيَّ يَتَقَاضَاهُ فَأغْلَظَ لَهُ، فَهَمَّ بِهِ أصْحَابُهُ، فَقَالَ رسولُ الله: «دَعُوهُ ، فَإنَّ لِصَاحِبِ الحَقِّ مَقَالاً»، ثُمَّ قَالَ: «أعْطُوهُ سِنّاً مِثْلَ سِنِّهِ». قالوا: يَا رسولَ اللهِ، لا نَجِدُ إِلاَّ أمْثَلَ مِنْ سِنِّهِ، قَالَ: «أعْطُوهُ، فإنَّ خَيْرَكُمْ أحْسَنُكُمْ قَضَاءً». [متفقٌ عليه]([[452]](#footnote-452))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: مردی نزد پیامبر آمد و با لحنی تند طلب خود را از آن بزرگوار خواست؛- و چون با پیامبر به‌تندی سخن گفت- صحابه# خواستند او را تنبیه کنند؛ ولی رسول‌الله فرمود: «کاری با او نداشته باشید؛ زیرا هر حق‌داری، حقّ سخن گفتن و مطالبه‌ی حقّ خویش را دارد» و سپس فرمود: «شتری مانند شتر خودش به او بدهید». گفتند: ای رسول‌‌خدا! شتری جز بهتر و بزرگ‌تر از شترِ او نمی‌یابیم. فرمود: «همان را به او بدهید؛ زیرا بهترین شما کسی‌ست که بدهی خود را به بهترین شکل، ادا کند».

1376- وعن جابرٍ أنَّ رسول الله قَالَ: «رَحِمَ اللهُ رَجُلاً سَمْحاً إِذَا بَاعَ، وَإِذَا اشْتَرَى، وَإِذَا اقْتَضَى». [روایت بخاری]([[453]](#footnote-453))

**ترجمه:** جابر می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «رحمت الله بر کسی که هنگام خرید و فروش و در دریافت و مطالبه‌ی حقّ خویش، آسان‌گیر باشد».

1377- وعن أَبي قتادةَ قَالَ: سَمِعْتُ رسولَ الله يَقُولُ: «مَنْ سَرَّهُ أنْ يُنَجِّيَهُ اللهُ مِنْ كُرَبِ يَوْمِ القِيَامَةِ، فَلْيُنَفِّسْ عَنْ مُعْسِرٍ أَوْ يَضَعْ عَنْهُ». [روایت مسلم]([[454]](#footnote-454))

**ترجمه:** ابوقتاده می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «هرکس دوست داست که الله، او را از سختی‌های روز قیامت نجات دهد، به بدهکارِ تنگ‌دست خویش مهلت دهد یا بخشی از بدهیِ وی را ببخشد».

**شرح**

نووی/ این احادیث را در فضیلت گذشت و بزرگ منشی در داد و ستد آورده است؛ پیش‌تر درباره‌ی آیاتی که در ابتدای این باب ذکر شده بود، سخن گفتیم و اینک به شرح و توضیح احادیث این باب می‌پردازیم؛ ابوهریره می‌گوید: صحرانشینی نزد پیامبر آمد و با لحنی تند، بچه‌شتری را که به آن بزرگوار داده بود، مطالبه کرد. می‌دانید که صحرانشینان، مقداری تندخو هستند و چون این صحرانشین، با پیامبر به‌تندی سخن گفت، صحابه# خواستند او را تنبیه یا ساکت کنند؛ ولی رسول‌الله فرمود: «کاری با او نداشته باشید». فکرش را بکنید که اگر اینک یک نفر با یک سرباز به‌تندی سخن بگوید، چه اتفاقی می‌افتد؟! حتی اگر حقّ خود را به‌نرمی و با احترام، با یک وزیر یا فرمان‌دار یا مسؤول بلندپایه در میان بگذارد، بعید نیست که او را دستگیر کنند! اما پیامبر درباره‌ی این صحرانشین که با آن بزرگوار بی‌ادبانه و به‌تندی سخن می‌گوید، می‌فرماید: «کاری با او نداشته باشید؛ زیرا هر حق‌داری، حقّ سخن گفتن و مطالبه‌ی حقّ خویش را دارد». شکی نیست که پیامبر حقّ آن مرد را می‌داد، اما چه‌بسا آن لحظه چیزی در اختیار نداشت که طلب آن مرد را پرداخت کند؛ از این‌رو به یارانش فرمود که طلبِ آن مرد را بدهند و سپس فرمود: «بهترین شما کسی‌ست که بدهی خود را به بهترین شکل، ادا کند». این، در زمینه‌ی پرداخت بدهی‌ست؛ مطالبه‌ی حق نیز باید همین‌گونه باشد؛ بدین معنا که انسان طلبِ خود را به‌نیکی مطالبه نماید و هنگام مطالبه‌ی حقّ خود، از تندخویی و ناسزاگویی بپرهیزد؛ البته شکی نیست که به فرموده‌ی رسول‌الله، حقّ سخن گفتن و مطالبه‌ی حقّ خویش را دارد؛ ولی باید آن را به‌نرمی مطالبه نماید. هم‌چنین پسندیده است که بدهکار، بیش از طلبِ بستانکار یا چیزی بهتر از طلبش به او بدهد؛ مثلاً اگر از کسی سی‌هزار تومان قرض گرفته‌اید، ایرادی ندارد که بدون هیچ پیش‌شرطی، سی و پنج هزار تومان به او برگردانید؛ البته باید این کار بدون پیش‌شرط باشد؛ یعنی هنگام قرض گرفتن، نباید این شرط به میان آمده باشد که این مقدار بر اصلِ وام افزوده ‌شود؛ و گرنه، این رباست. اما اگر بدهکار با خواستِ خود و بدون هیچ پیش‌شرطی افزون بر بدهی‌اش، به بستانکار بدهد، این، جایز و بلکه پسندیده می‌باشد. یا به‌عنوان مثال بیست کیلوگرم گندم معمولی از کسی قرض می‌گیرید؛ پسندیده است که بیست کیلوگرم گندم مرغوب به او بازپس دهید؛ زیرا به‌فرموده‌ی رسول‌الله: «بهترین شما کسی‌ست که بدهی خود را به بهترین شکل، ادا کند». هم‌چنین در حدیث جابر آمده است که آن بزرگوار فرمود: «رحمت الله بر کسی که هنگام خرید و فروش و در دریافت و مطالبه‌ی حقّ خویش، آسان‌گیر باشد» و همین‌طور در پرداختِ بدهیِ خویش. متن حدیث، جمله‌ی خبری‌ست که به معنای دعا می‌باشد؛ یعنی رسول‌الله برای کسی که در چهار مورد یادشده، آسان‌گیر باشد، دعای رحمت نموده است:

1. هنگام فروختن چیزی.
2. هنگام خریدن کالایی.
3. در پرداخت مبلغ.
4. و در دریافت مبلغ یا هنگام مطالبه‌ی آن.

یعنی: به‌عنوان فروشنده بر خریدار، سخت نمی‌گیرد و به او تخفیف می‌دهد. یا به‌عنوان خریدار، قیمت کالا را سرِ وقت آن می‌پردازد و در پرداخت مبلغ، سخت‌گیری و معطل نمی‌کند؛ فروشنده نیز طلب خود را به‌نیکی مطالبه می‌نماید. پس شایسته است که در چنین مواردی، آسان‌گیر باشیم تا مشمول این دعا شویم.

\*\*\*

1378- وعن أَبي هريرةَ أنَّ رسولَ اللهِ قَالَ: «كَانَ رَجُلٌ يُدَايِنُ النَّاسَ، وَكَانَ يَقُولُ لِفَتَاهُ: إِذَا أَتَيْتَ مُعْسِراً فَتَجَاوَزْ عَنْهُ، لَعَلَّ اللهَ أنْ يَتَجَاوَزَ عَنَّا، فَلَقِيَ اللهَ فَتَجَاوَزَ عَنْهُ». [متفقٌ عليه]([[455]](#footnote-455))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «مردی به مردم- نسیه یا- قرض می‌داد و به غلامش می‌گفت: وقتی برای مطالبه‌ی قرض، نزد کسی رفتی که تنگ‌دست بود، از او درگذر؛ باشد که الله از گناهان ما درگذرد. آن مرد فوت کرد و الله از گناهان او درگذشت».

1379- وعن أَبي مسعودٍ البدريِّ قَالَ: قَالَ رسولُ الله: «حُوسِبَ رَجُلٌ مِمَّنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، فَلَمْ يُوجَدْ لَهُ مِنَ الخَيْرِ شَيْءٌ، إِلاَّ أنَّهُ كَانَ يُخَالِطُ النَّاسَ وَكَانَ مُوسِراً، وَكَانَ يَأمُرُ غِلْمَانَهُ أنْ يَتَجَاوَزُوا عَن الْمُعْسِر. قَالَ اللهُ: نَحْنُ أَحَقُّ بذلِكَ مِنْهُ؛ تَجَاوَزُوا عَنْهُ». [روایت مسلم]([[456]](#footnote-456))

**ترجمه:** ابومسعود بدری می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «شخصی از پیشینیانتان- پس از این‌که فوت کرد- مورد محاسبه قرار گرفت و هیچ کار نیکی در کارنامه‌ی وی نبود، جز آن‌که او ثروتمند بود و با مردم- به‌نیکی- معاشرت می‌کرد و به غلامانش دستور می‌داد که از افراد تنگ‌دست درگذرند. الله فرمود: ما به این کار- یعنی گذشت- از او سزاوارتریم؛ پس، از او درگذرید».

1380- وعن حذيفةَ قَالَ: أُتِيَ الله تَعَالَى بِعَبْدٍ مِنْ عِبَادِهِ آتَاهُ اللهُ مَالاً، فَقَالَ لَهُ: مَاذَا عَمِلْتَ في الدُّنْيَا؟ قَالَ: ﴿وَلَا يَكۡتُمُونَ ٱللَّهَ حَدِيثٗا﴾ قَالَ: يَا رَبِّ آتَيْتَنِي مَالَكَ، فَكُنْتُ أُبَايعُ النَّاسَ، وَكَانَ مِنْ خُلُقِي الجَوَازُ، فَكُنْتُ أَتَيَسَّرُ عَلَى المُوسِرِ، وَأُنْظِرُ المُعْسِرَ. فَقَالَ الله تَعَالَى: «أنَا أَحَقُّ بِذا مِنْكَ، تَجَاوَزُوا عَنْ عَبْدِي»؛ فَقَالَ عُقْبَةُ بن عامِر، وأبو مسعودٍ الأنصاريُّ$: هكَذا سَمِعْنَاهُ مِنْ فِيِّ رسولِ الله. [روایت مسلم]([[457]](#footnote-457))

**ترجمه:** حذیفه می‌گوید: بنده‌ای از بندگان الاهی را که الله به او ثروت بخشیده بود، نزد پروردگار آوردند؛ به او فرمود: «در دنیا چه کردی؟»- حذیفه ضمن تلاوت این آیه که- ﴿وَلَا يَكۡتُمُونَ ٱللَّهَ حَدِيثٗا﴾([[458]](#footnote-458)) گفت: آن بنده پاسخ می‌دهد: پروردگارا! به من مال و ثروت بخشیدی و من با مردم داد و ستد می‌کردم و گذشت و آسان‌گیری- در معامله- خُلق و خوی من بود؛ لذا بر افرادِ دارا آسان می‌گرفتم و به افراد تنگ‌دست مهلت می‌دادم. الله متعال فرمود: «من به این کار، از تو سزاوارترم؛ پس، از بنده‌ی من درگذرید». عقبه بن عامر و ابومسعود بدری$ می‌گویند: ما نیز این مطلب را همین‌گونه از زبان رسول‌الله شنیدم.

**شرح**

این سه حدیث نیز درباره‌ی فضیلت آسان‌گیری در داد و ستد می‌باشد؛ یکی از نمونه های آسان‌گیری و بزرگ‌منشی در معامله، بخشندگی و گذشت از مردم است؛ ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «مردی به مردم- نسیه یا- قرض می‌داد». قرض یا بدهی، فقط این نیست که کالایی را به‌نسیه به کسی بفروشید؛ بلکه اگر کسی، کالایی را بدون نسیه یا بدون مهلت بخرد و در پرداخت قیمتش درنگ کند، بدهکار به‌شمار می‌آید؛ یعنی: دَيْن، شامل هرگونه بدهی یا قرضی‌ست که بر عهده‌ی انسان می‌باشد؛ مثلاً کسی که خانه‌ای را اجاره می‌کند و اجاره‌بها را سرِ وقتش نمی‌پردازد، بدهکار است و این بدهی بر عهده‌ی اوست. در زبان عربی به معامله‌ی نسیه یا غیرنقدی، «مداینه» گفته می‌شود. ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «مردی با مردم به‌نسیه معامله می‌کرد و به غلامش می‌گفت: وقتی برای مطالبه‌ی قرض، نزد کسی رفتی که تنگ‌دست بود، از او درگذر؛ باشد که الله از گناهان ما درگذرد. آن مرد فوت کرد و الله از گناهان او درگذشت»؛ زیرا الله متعال بنده‌اش را یاری می‌کند، مادامی که بنده در صدد یاری برادرش باشد و پاداش یا نتیجه‌ی هر عملی، از جنسِ آن عمل است. حدیث ابوهریره و دو حدیث بعد، بیان‌گر فضیلت مهلت دادن به بدهکار تنگ‌دست یا بخشیدن همه یا بخشی از بدهیِ اوست. گفتنی‌ست که این گذشت و بخشندگی، چیزی از مال و ثروت انسان نمی‌کاهد؛ زیرا پیامبر فرموده است: «مَا نَقَصَتْ صَدَقَةٌ مِنْ مَالٍ»؛([[459]](#footnote-459)) یعنی: «صدقه هرگز از ثروت انسان نمی‌کاهد»؛ بلكه مايه‌ي بركت است.

باید دانست که مهلت دادن به افراد تنگ‌دست، واجب می‌باشد و برای بستناکار روا نیست که بدهکار تنگ‌دست خود را زیرفشار قرار دهد؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِن كَانَ ذُو عُسۡرَةٖ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيۡسَرَةٖ﴾ [البقرة: ٢٨٠]

باید تنگ‌دست را تا زمانی که دستش باز شود، مُهلت داد.

البته مهلت دادن، با بخشیدن بدهی، تفاوت دارد؛ مهلت دادن، واجب است و بخشیدن بدهی، سنت. ناگفته پیداست که بخشیدنِ بدهی، برتر می‌باشد؛ زیرا بدهکار را از بدهی‌اش بری می‌گرداند؛ اما مهلت دادن بدین معناست که بدهی، هم‌چنان بر عهده‌ی بدهکار است و بستانکار فقط تا زمانی که دستِ بدهکارش باز شود، صبر می‌کند. متأسفانه برخی از افرادی که از خدا نمی‌ترسند و به بندگانش رحم نمی‌کنند، بر بدهکارانِ تنگ‌دست خود، سخت می‌گیرند و برای دریافت طلب خود بر آن‌ها فشار می‌آورند و آنان را در تنگنا قرار می‌دهند و با تنظیم شکایت، آن‌ها را به زندان می‌اندازند و بدین‌سان آن‌ها را از این‌که در کنارِ خانواده‌ي خويش باشند، محروم می‌کنند. این‌ها، همه ظلم است. البته بر قاضی واجب است که اگر تهی‌دست بودن شخص یا ورشکستگی وی، ثابت شود، به بستان‌کارانش اجازه ندهد که به او ظلم کنند؛ بلکه به آن‌ها بگوید که با وجود «عُسر» و تنگ‌دست بودنِ بدهکار، حقی نزدش ندارند؛ زیرا الله حَكَم و داور می‌باشد و اوست که در میان بندگانش حُکم می‌کند و همو فرموده است:

﴿وَإِن كَانَ ذُو عُسۡرَةٖ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيۡسَرَةٖ﴾ [البقرة: ٢٨٠]

باید تنگ‌دست را تا زمانی که دستش باز شود، مُهلت داد.

برخی از قاضیان گاه در این‌باره دلیل موجهی دارند؛ می‌گویند: برخی از بدهکاران به‌رغم این‌که کالاهایی را می‌خرند، اما با ادعای تنگ‌دستی و «اعسار»، از بازپرداخت بدهی خویش، طفره می‌روند؛ لذا اگر عدم اعسارِ کسی ثابت شود، ایرادی ندارد که قاضی برای چنین فردی، حُکم زندان صادر کند یا او را مجبور سازد که نسبت به پرداخت بدهی‌اش اقدام نماید و اگر خود، بدهی‌اش را پرداخت نکرد، قاضی از طریق تأمین اموال و فروش دارایی‌های وی، نسبت به پرداختِ بدهی‌های او، صدور حکم می‌کند؛ ولی همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد، فشار آوردن در طلب بستانکاری بر بدهکاری که تنگ‌دست می‌باشد، روا نیست؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِن كَانَ ذُو عُسۡرَةٖ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيۡسَرَةٖ﴾ [البقرة: ٢٨٠]

باید تنگ‌دست را تا زمانی که دستش باز شود، مُهلت داد.

\*\*\*

1381- وعن أَبي هريرةَ قالَ: قَالَ رسول الله: «مَنْ أَنْظَرَ مُعْسِراً، أَوْ وَضَعَ لَهُ، أظَلَّهُ اللهُ يَومَ القِيَامَةِ تَحْتَ ظِلِّ عَرْشِهِ يَومَ لا ظِلَّ إِلا ظِلُّهُ». [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حسن صحیح می‌باشد.]([[460]](#footnote-460))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکه به تنگ‌دستی مهلت دهد یا- همه یا بخشی از- بدهی‌اش را ببخشد، الله متعال او را روز قیامت که هیچ سایه‌ای جز سایه‌ی او وجود ندارد، زیر سایه‌ی عرش خود جای می‌دهد».

1382- وعن جابرٍ أنَّ النَّبِيَّ اشْتَرَى مِنْهُ بَعِيراً، فَوَزَنَ لَهُ فَأرْجَحَ. [متفقٌ عليه]([[461]](#footnote-461))

**ترجمه:** از جابر روایت است که پیامبر از او شتری خرید و بهای آن‌را برای او وزن کرد و چیزی بر آن افزود.([[462]](#footnote-462))

1383- وعن أَبي صَفْوَان سُويْدِ بنِ قيسٍ قَالَ: جَلَبْتُ أنَا وَمَخْرَمَةُ العَبْدِيُّ بَزّاً مِنْ هَجَرَ، فَجَاءنا النَّبِيُّ فَسَاوَمَنَا بسَرَاوِيلَ، وَعِنْدِي وَزَّانٌ يَزِنُ بِالأجْرِ، فَقَالَ النَّبِيُّ لِلْوَزَّانِ: «زِنْ وَأرْجِحْ». [روایت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی، این حدیث را حسن صحيح دانسته است.]([[463]](#footnote-463))

**ترجمه:** ابوصفوان، سُوَید بن قیس می‌گوید: من و مخرمه‌ی عبدی از منطقه‌ی "هَجَر" پارچه‌ای وارد کردیم. پیامبر نزدمان آمد و از ما شلواری خرید؛ حساب‌داری نزدم بود که- به‌اندازه‌ی قیمت کالا، طلا یا نقره‌ وزن می‌کرد و- مُزد می‌گرفت؛ پیامبر به او فرمود: «وزن کن و بیش‌تر بگیر».([[464]](#footnote-464)) [یعنی چیزی بر قیمت پارچه‌ای که خریده‌ام، بیفزا.]

**شرح**

این، باقی‌مانده‌ی احادیثی‌ست که نووی/ در باب فضیلت آسان‌گیری در داد و ستد، و بخشندگی و بزرگ‌منشی در پرداخت و دریافتِ قیمت ذکر کرده است؛ مهلت دادن به بدهکارِ تنگ‌دست یا بخشیدنِ بدهیِ او، نمونه‌ای از این بزرگ‌منشی‌ست و رسول‌الله فرموده است: «هرکه به تنگ‌دستی مهلت دهد یا- همه یا بخشی از- بدهی‌اش را ببخشد، الله متعال او را روز قیامت که هیچ سایه‌ای جز سایه‌ی او وجود ندارد، زیر سایه‌ی عرش خود جای می‌دهد».

مهلت دادن به تنگ‌دست، بدین معناست که به او مهلت دهید تا دستش باز شود و بتواند بدهی‌اش را پرداخت کند؛ همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد، مهلت دادن به بدهکار تنگ‌دست، واجب می‌باشد و بهتر از آن، این است که بدهی‌اش را ببخشید؛ زیرا بخشیدن بدهی، از او رفعِ ذمه می‌کند؛ ولی مهلت دادن، فقط ذمه‌اش را تا زمانی که دستش باز شود، به‌تأخیر می‌اندازد.

سپس مؤلف دو حدیث آورده که در هر دو، از وزن کردن قیمت کالا و افزودن بر آن به سفارشِ خریدار، تصریح شده است؛ در حدیث جابر آمده است که پیامبر از او شتری خرید و وقتی قیمتِ آن را وزن کرد، چیزی بر آن افزود؛ زیرا در آن زمان دریافت و پرداختِ پول، به صورتِ وزنی بود، نه به صورتِ عددی؛ یعنی پول رایج که طلا و نقره بود، بدین شکل مبادله می‌شد که آن را وزن می‌کردند؛ اگرچه مبادله‌ی پول، به صورتِ عددی نیز انجام می‌شد؛ اما بیش‌ترِ مبادلات پولی، به صورت وزنی بود؛ همان‌گونه که در حدیث آمده است: «لَيْسَ فِيمَا دُونَ خَمْسِ أَوَاقٍ صَدَقَةٌ»؛([[465]](#footnote-465)) یعنی: «در مالی که کم‌تر از پنج اوقیه باشد، زکات، واجب نیست». خلاصه این‌که پیامبر قیمتِ شترِ جابر را وزن کرد و چیزی بر آن افزود؛ یعنی بیش از قیمتش را به جابر پرداخت نمود. لذا شایسته است که انسان در پرداخت بدهی‌اش چنین روی‌کردی داشته باشد؛ یعنی قیمت کالایی را که می‌خرد، کامل بدهد و اگر بر آن بیفزاید، بهتر است.

\*\*\*

12- کتاب: علم

241- باب: فضیلت علم، و فراگیریِ دانش و آموزشِ آن

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَقُل رَّبِّ زِدۡنِي عِلۡمٗا ١١٤﴾ [طه: ١١٤]

و بگو: ای پروردگارم! بر دانشم بیفزا.

و می‌فرماید:

﴿قُلۡ هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلَّذِينَ يَعۡلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَ﴾ [الزمر: ٩]

بگو: آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند، برابرند؟

هم‌چنين مي‌فرمايد:

﴿يَرۡفَعِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ دَرَجَٰتٖ﴾ [المجادلة: ١١]

الله (جایگاه) مؤمنانتان و کسانی را که علم و دانش یافته‌اند، به درجات بزرگی بالا ببرد.

و می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يَخۡشَى ٱللَّهَ مِنۡ عِبَادِهِ ٱلۡعُلَمَٰٓؤُاْ﴾ [فاطر: ٢٨]

به‌راستی تنها بندگان دانای الله از او می‌ترسند.

**شرح**

نووي/ بخشی از کتابش «ریاض الصالحین» را به فضیلت فراگیری علم و دانش و آموزش آن به‌خاطر الله اختصاص داده است. منظور از علم، دانشی‌ست که در متون دینی به فضیلت و ثواب آن و نیز جایگاه صاحبانش تصریح شده و بیان گردیده است که صاحبانِ چنین دانشی، وارثان پیامبران هستند؛ به عبارت دیگر: منظور از علم، دانش دینی در عقیده و عمل است؛ نه علوم مربوط به دنیا از قبیل: حساب و هندسه و امثال آن. لذا منظور از علم، دانش شرعی یا دینی‌ست که دارنده‌ی آن و نیز کسانی که به آموزش و هم‌چنین فراگیریِ آن اشتغال دارند، ستوده شده‌اند.

علم، نوعی جهاد در راه الله متعال است و بلکه جهاد و سایر مسایل دینی، مبتنی بر علم و دانش می‌باشد؛ زیرا کسی که علم ندارد، نمی‌تواند عملی را به‌درستی و مطابق آموزه‌ها و احکام دینی انجام دهد؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ لِيَنفِرُواْ كَآفَّةٗۚ فَلَوۡلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرۡقَةٖ مِّنۡهُمۡ طَآئِفَةٞ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِي ٱلدِّينِ وَلِيُنذِرُواْ قَوۡمَهُمۡ إِذَا رَجَعُوٓاْ إِلَيۡهِمۡ لَعَلَّهُمۡ يَحۡذَرُونَ ١٢٢﴾ [التوبة: ١٢٢]

نباید همه‌ی مؤمنان یک‌جا و به ‌یک‌باره رهسپار جهاد شوند. چرا از هر گروهی، تعدادی خروج نمی‌کنند تا (آنان که به جهاد نرفته‌اند) در دینشان دانش بیاموزند و قومشان را آن‌گاه که نزدشان بازگشتند، بیم دهند تا (از مخالفت با فرمان الاهی) بترسند؟

بدین‌سان الله متعال، تفقه در دین را با جهاد در راه الله برابر و بلکه برتر از آن قرار داده است؛ زیرا جهادِ مجاهد، نمازِ نمازگزار، زکاتِ زکات‌دهنده، روزه‌ی روزه‌دار، و حجّ حج‌گزار یا عمره‌ای که انسان ادا می‌کند، بدون علم و دانش میسر و ممکن نیست؛ هم‌چنان‌که خوردن، آشامیدن، خوابیدن و بیدار شدنِ مسلمان، مبتنی بر علم و دانش است؛ لذا علم و دانش، پایه و اساس هر کاری‌ست. از این‌رو پیامبر فرمود: «مَنْ يُرِدِ الله بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ»؛([[466]](#footnote-466)) یعنی: «هرکس که الله نسبت به او اراده‌ی خیر نماید، فهم و بینش دینی، نصیبش می‌گرداند».

هیچ فرقی میان مجاهدی که تفنگش را تمیز و آماده می‌کند با دانش‌جو یا دانش‌آموزی که به پژوهش در کتاب‌ها می‌پردازد، وجود ندارد و تلاش و کوشش هر دو، جهاد در راه الله و بیان شریعت الاهی برای بندگان الله به‌شمار می‌آید. از این‌رو مؤلف/ باب جهاد و علم را به‌دنبال یک‌دیگر آورده است تا بیان کند که علم و دانش نیز همانند جهاد در راه الله می‌باشد و حتی برخی از علما رحمهم‌الله علم را برتر از جهاد دانسته‌اند؛ البته صحیح، این است که در این زمینه، با دقت و بازبینیِ جزئیات مسأله اظهار نظر و نتیجه‌گیری کنیم؛ زیرا برای برخی از مردم، جهاد در راه الله برتر می‌باشد و برای برخی دیگر، تحصیل علم. برای کسی که توانا، شجاع و دلیر است و حافظه‌ی ضعیفی دارد، جهاد در راه الله بهتر می‌باشد؛ اما برای کسی كه از لحاظ جسمی، قوی نیست یا شجاعت ندارد، ولی دارای حافظه‌ای قوی‌ست، تحصیل علم برتر است. و چنان‌چه استعداد کسی در هر دو زمینه برابر باشد، برخی از علما تحصیل علم را برای او برتر دانسته‌اند؛ بدین دلیل که همه‌ی مردم از جمله همسر و فرزندانش می‌توانند حتی پس از مرگ او از دانش وی استفاده ببرند؛ همان‌گونه که پیامبر فرموده است: «هنگامی که انسان می‌میرد، عملش قطع می‌شود؛ مگر در سه مورد: صدقه‌ی جاری، یا علمی که دیگران از آن نفع می‌برند یا فرزند صالحی که برایش دعا می‌کند».([[467]](#footnote-467)) همه‌ی مردم، اعم از پیامبران و سایر انسان‌ها به علم و دانش نیاز دارند؛ از این‌رو الله متعال به پیامبرش فرمان داد که بگوید: ﴿وَقُل رَّبِّ زِدۡنِي عِلۡمٗا﴾؛ یعنی: «پروردگارا! بر دانشم بیفزا»؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَلَا تَعۡجَلۡ بِٱلۡقُرۡءَانِ مِن قَبۡلِ أَن يُقۡضَىٰٓ إِلَيۡكَ وَحۡيُهُۥۖ وَقُل رَّبِّ زِدۡنِي عِلۡمٗا١١٤﴾

[طه: ١١٤]

پیش از آن‌که وحی قرآن بر تو پایان یابد، در تلاوتش شتاب مکن و بگو: ای پروردگارم! بر دانشم بیفزا.

لذا پیامبران، علاوه بر این‌که به علم و دانش نیازمند بودند، نیاز داشتند که بر علم و دانشِ آن‌ها افزوده شود؛ لذا از الله می‌خواستند که بر علم و دانشِ آن‌ها بیفزاید؛ پس دیگر جایی برای چانه‌زنی بر سرِ نیازِ سایر انسان‌ها به علم و دانش باقی نمی‌مانَد. از این‌رو شایسته است که انسان، همواره از الله متعال بخواهد که بر علم و دانشِ او بیفزاید؛ البته گذشته از دعا و درخواست از الله متعال، باید از اسباب و وسایل کسب علم استفاده کند؛ لذا دعا و درخواستِ بدون تلاش و کوشش، از حکمت به‌دور است و به این می‌مانَد که یک مجرد، از خداوند فرزند بخواهد! لذا وقتی از الله چیزی درخواست می‌کنید، اسباب و زمینه‌های آن‌را فراهم سازید؛ زیرا الله متعال حکیم است و برای هر چیزی، سببی قرار داده است؛ این فرمان الاهی به پیامبرش که فرمود: ﴿وَقُل رَّبِّ زِدۡنِي عِلۡمٗا﴾، بیان‌گر فضیلت علم و دانش است؛ به پیامبرش فرمان نداد که درخواستِ مال و ثروت کند؛ بلکه فرمود: «بگو: پروردگارا! بر دانشم بیفزا». این، در حالی‌ست که درباره‌ی دنیا به پیامبرش فرمود:

﴿وَلَا تَمُدَّنَّ عَيۡنَيۡكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعۡنَا بِهِۦٓ أَزۡوَٰجٗا مِّنۡهُمۡ زَهۡرَةَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا لِنَفۡتِنَهُمۡ فِيهِۚ وَرِزۡقُ رَبِّكَ خَيۡرٞ وَأَبۡقَىٰ ١٣١﴾ [طه: ١٣١]

به زینت زندگی دنیا که برخی از کافران را از آن بهره‌مند ساخته‌ایم تا آنان را بیازماییم، چشم مدوز. و روزیِ پروردگارت، بهتر و ماندگارتر است.

از الله متعال می‌خواهم که بر ما منت نهد و علم و دانش سودمند، و کار نیک و شایسته و دعوت حکیمانه به‌سوی خویش توأم با بصیرت و آگاهی، نصیبمان بگرداند.

\*\*\*

﴿قُلۡ هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلَّذِينَ يَعۡلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَ﴾ [الزمر: ٩]

بگو: آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند، برابرند؟

هم‌چنين مي‌فرمايد:

﴿يَرۡفَعِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ دَرَجَٰتٖ﴾ [المجادلة: ١١]

**شرح**

پیش‌تر بیان شد که علم و دانشی که مورد ستایش قرار گرفته است و اجر و ثواب ویژه دارد، همان دانش دینی‌ست که شامل دانش‌های پایه از قبیل: صرف و نحو و امثال آن نیز می‌شود؛ زیرا پایه و وسیله‌ای برای فراگیری علوم دینی‌ست و علما گفته‌اند: وسایل و مقدمات، دارای همان احکامی هستند که مقاصد مصالح شرعی دارند.

علم شرعی به دو بخش تقسیم می‌شود: بخشی که فرض عین می‌باشد و فراگیریِ آن بر هر انسانی واجب است؛ و بخش دیگر، فرض کفایه می‌باشد که اگر شماری کافی آن‌را فرا بگیرند، این وظیفه از عهده‌ی دیگران ساقط می‌شود. بخش دیگری هم وجود دارد که شاخه‌ای از بخش دوم است و سنت می‌باشد؛ یعنی اگر گروهی به‌تعداد و اندازه‌ی کافی، فرض کفایه را انجام دهند، فراگیری آن بخش که فرض کفایه است، برای دیگران، در حدّ سنت قرار می‌گیرد.

اما بخشی از علوم دینی که فراگیری آن بر همه فرض عین است، همان مواردی‌ست که انسان در انجام واجبات دینیِ خود به آن نیاز دارد؛ مانند مسایل مربوط به علم توحید و آن‌چه با توحید منافات دارد یا شناخت انواع شرکِ کوچک و بزرگ، و خفی (پنهان) و جلی (آشکار) که با توحید، در تناقض است؛ زیرا بر هر انسانی واجب است که توحیدِ الله را بشناسد و الله متعال را در آن‌چه که ویژه‌ی اوست، یگانه و بی‌بدیل بداند. فراگیری نماز نیز بر همگان، واجب است؛ زیرا تا زمانی‌که عقل انسان سرِ جایش باشد، نماز بر او فرض می‌باشد و از او ساقط نمی‌شود؛ از این‌رو انسان باید روش درست نماز خواندن را بیاموزد و احکام مربوط به آن، از جمله احکام طهارت را فرا بگیرد تا عبادتش، آگاهانه و بر مبنای بصیرت و دانش باشد. فراگیری احکام زکات، تنها بر افراد ثروتمند واجب است؛ یعنی باید بدانند که زکات به چه اموالی تعلق می‌گیرد و نصاب زکات و نیز مقدارِ آن چه‌قدر است و چه کسانی مستحقّ زکات هستند؟ فراگرفتن احکام روزه بر همه واجب است و هر انسانی باید بداند که چه چیزهایی روزه را می‌شکند و چه چیزهایی روزه را ناقص می‌گرداند؛ ولی فراگیری احکام حج، تنها بر کسانی واجب است که تواناییِ رفتن به حج را دارند تا حجشان، آگاهانه و مطابق احکام و آموزه‌های دینی باشد.

متأسفانه بسیاری از مردم آن‌چه از احکام دینی را که بر آنان واجب است، فرا نمی‌گیرند و چه‌بسا در رنج و زحمت می‌افتند و حتی مرتکب کارهایی می‌شوند که عبادتشان را باطل می‌گرداند؛ به‌ویژه در حج. بسیارند کسانی که پیرامون احکام حج می‌پرسند و مشاهده می‌شود که مرتکب اعمالی شده‌اند که خللی جدی در حجشان ایجاد شده است؛ زیرا پیش از انجام مناسک، اطلاعات و دانش کافی در این زمینه، کسب نکرده‌اند. فراگیری احکام معامله نیز بر همگان واجب نیست؛ بلکه بر کسی که می‌خواهد تجارت کند، واجب است که احکام داد و ستد را بیاموزد و بداند که انجام چه معاملاتی ممنوع است و چه معاملاتی، شرعی هستند تا تجارتش مطابق احکام شرعی باشد.

لذا روشن شد که علم شرعی بر دو گونه است:

1. فرض عین؛
2. فرض کفایه.

البته اگر فرض کفایه انجام شود، مستحب است که افزون بر آن، انسان برای حفظ شریعت الاهی و راهنماییِ بندگان الله و به‌قصد خدمت و فایده رساندن به مردم، از پژوهش در علوم دینی و تحصیلِ علم، از پا ننشیند.

هیچ شرافتی بالاتر از علم نیست؛ زیرا الله متعال به پیامبرش می‌فرماید:

﴿وَلَا تَعۡجَلۡ بِٱلۡقُرۡءَانِ مِن قَبۡلِ أَن يُقۡضَىٰٓ إِلَيۡكَ وَحۡيُهُۥۖ وَقُل رَّبِّ زِدۡنِي عِلۡمٗا١١٤﴾

[طه: ١١٤]

پیش از آن‌که وحی قرآن بر تو پایان یابد، در تلاوتش شتاب مکن و بگو: ای پروردگارم! بر دانشم بیفزا.

پروردگارمان به رسول‌الله فرمان می‌دهد که درخواست علم و دانش بیش‌تری نماید؛ یعنی رسول‌الله نیاز داشت که بر علم و دانشِ او افزوده شود و این، بیان‌گر ارزش و اهمیت علم و دانش می‌باشد؛ آن بزرگوار درخواست افزایش مال و ثروت نکرد و چنین فرمانی هم به او داده نشد؛ هم‌چنین از الله نخواست که زنان و فرزندانِ بیش‌تری داشته باشد؛ بلکه الله متعال به او فرمود:

﴿وَلَا تَمُدَّنَّ عَيۡنَيۡكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعۡنَا بِهِۦٓ أَزۡوَٰجٗا مِّنۡهُمۡ زَهۡرَةَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا لِنَفۡتِنَهُمۡ فِيهِۚ وَرِزۡقُ رَبِّكَ خَيۡرٞ وَأَبۡقَىٰ ١٣١﴾ [طه: ١٣١]

به زینت زندگی دنیا که برخی از کافران را از آن بهره‌مند ساخته‌ایم تا آنان را بیازماییم، چشم مدوز. و روزیِ پروردگارت، بهتر و ماندگارتر است.

یکی از آیاتی که بر فضیلت و ارزش علم دلالت می‌کند، این فرموده‌ی الاهی‌ست که:

﴿قُلۡ هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلَّذِينَ يَعۡلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَ﴾ [الزمر: ٩]

بگو: آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند، برابرند؟

پاسخ، روشن است؛ به‌یقین آنان‌که می‌دانند و آنان‌که نمی‌دانند، با هم برابر نیستند و به‌اقتضای سرشت بشری، چنین چیزی منتفی‌ست؛ یعنی سرشت انسان نمی‌پذیرد که فرد دانا هم‌سان و هم‌تراز کسی باشد که نمی‌داند؛ الله متعال این موضوع را به‌صورت پرسش انکاری مطرح فرمود تا این موضوع چالش‌برانگیز باشد و با توجه بیش‌تری به آن نگاه شود؛ یعنی هیچ‌کس نمی‌گوید: کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند، برابرند. هیچ‌کس چنین چیزی نمی‌گوید؛ حتی در امور دنیوی نیز چنین امری، محال و غیرممکن است.

هم‌چنين مي‌فرمايد:

﴿يَرۡفَعِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ دَرَجَٰتٖ﴾ [المجادلة: ١١]

الله (جایگاه) مؤمنانتان و کسانی را که علم و دانش یافته‌اند، به درجات بزرگی بالا ببرد.

این هم بیان‌گر فضیلت علم می‌باشد. تمام این آیه را به‌اتفاق مرور می‌کنیم:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا قِيلَ لَكُمۡ تَفَسَّحُواْ فِي ٱلۡمَجَٰلِسِ فَٱفۡسَحُواْ يَفۡسَحِ ٱللَّهُ لَكُمۡۖ وَإِذَا قِيلَ ٱنشُزُواْ فَٱنشُزُواْ يَرۡفَعِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ دَرَجَٰتٖۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٞ ١١﴾ [المجادلة: ١١]

ای مؤمنان! هرگاه به شما گفته شود: در مجالس (برای نشستن دیگران) جا باز کنید، پس جا باز نمایید تا الله (بهشت و رحمتش را) برایتان فراخ گرداند؛ و چون به شما گفته شود: برخیزید، بی‌درنگ برخیزید تا الله (جایگاه) مؤمنانتان و کسانی را که علم و دانش یافته‌اند، به درجات بزرگی بالا ببرد. و الله به کردارتان آگاه است.

لذا وقتی کسی وارد مجلسی شد و همه جا پُر بود، حاضران باید برایش جا باز کنند؛ و اگر برایش جا باز نمایند، الله متعال در امورشان، گشایش و آسانی فراهم می‌سازد؛ زیرا پاداش و نتیجه‌ی هر عملی، از جنس آن عمل است و هرکس با برادر مسلمانش چنین رفتاری داشته باشد، تعامل الله متعال نیز با او همین‌گونه خواهد بود. لذا اگر بر تنگ‌دستی آسان بگیرید، الله بر شما آسان می‌گیرد و اگر مشکلِ مسلمانی را حل کنید، الله روز قیامت، مشکلات شما را برطرف می‌گرداند و اگر به هم‌کیش خود کمک نمایید، الله به شما کمک می‌کند. از این آیه چنین برمی‌آید که انسان می‌تواند به جماعتی که با او هستند، بگوید: جا باز کنید؛ یا برخیزید؛ یا کارِ شما تمام شد؛ بفرمایید بیرون. لذا گفتنِ چنین عبارت‌هایی ایرادی ندارد و شرم و حیا در این‌باره، بی‌مورد است. ادب حُکم می‌کند که انسان در حدّ امکان، نزد دیگران، طولانی‌مدت ننشیند؛ بلکه تا می‌تواند، نشستن خود در نزد دیگران را کوتاه بگرداند تا اسباب زحمتشان نشود؛ مگر این‌که مطمئن باشد که طرف مقابل از این بابت خرسند است یا دوست دارد که وی، هم‌چنان نزد او بنشیند؛ و گرنه، اصل بر این است که هم‌نشینی با مردم را طولانی نگردانید؛ زیرا چه‌بسا گرفتار باشند یا بخواهند به کار خویش برسند و شرم و حیا، آنان را از این‌که از شما بخواهند که برخیزید، باز دارَد؛ اگرچه گفتنش، هیچ ایرادی ندارد و بی‌ادبی هم نیست؛ زیرا الله به هم‌نشینان پیامبرش دستور داد که پس از صرف غذا، برخیزند و وقتِ پیامبر را نگیرند یا با نشستن طولانی در نزدش، او را نیازارند؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَدۡخُلُواْ بُيُوتَ ٱلنَّبِيِّ إِلَّآ أَن يُؤۡذَنَ لَكُمۡ إِلَىٰ طَعَامٍ غَيۡرَ نَٰظِرِينَ إِنَىٰهُ وَلَٰكِنۡ إِذَا دُعِيتُمۡ فَٱدۡخُلُواْ فَإِذَا طَعِمۡتُمۡ فَٱنتَشِرُواْ وَلَا مُسۡتَ‍ٔۡنِسِينَ لِحَدِيثٍۚ إِنَّ ذَٰلِكُمۡ كَانَ يُؤۡذِي ٱلنَّبِيَّ فَيَسۡتَحۡيِۦ مِنكُمۡۖ وَٱللَّهُ لَا يَسۡتَحۡيِۦ مِنَ ٱلۡحَقِّ﴾ [الأحزاب : ٥٣]

ای مؤمنان! وارد خانه‌های پیامبر نشوید مگر آن‌که برای (صرف) خوراکی به شما اجازه داده شود؛ بی‌آن‌که منتظر آماده شدن غذا باشید؛ ولی آن‌گاه که دعوت شدید، وارد شوید و چون غذا خوردید، پراکنده گردید و سرگرم گفتگو نشوید. این کار، پیامبر را آزار می‌دهد و از شما شرم می‌کند. و الله از بیان حقیقت شرم ندارد.

لذا اگر کسی دربِ خانه‌ی شما را زد و در را به رویش باز کردید و گفتید که الآن فرصت نشستن ندارم، هیچ ایرادی در این کار نیست؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِن قِيلَ لَكُمُ ٱرۡجِعُواْ فَٱرۡجِعُواْۖ هُوَ أَزۡكَىٰ لَكُمۡ﴾ [النور : ٢٨]

و اگر به شما گفته شد: بازگردید (و اجازه‌ی ورود ندادند)، پس بازگردید که این برای شما پاکیزه‌تر است.

تو ای صاحب‌خانه! از گفتنِ «برگرد» یا از اجازه ندادن شرم مکن؛ و تو که اجازه‌ی ورود خواسته‌ای! اگر به تو اجازه‌ی ورود ندادند یا به تو گفتند که برگرد، ناراحت نشو؛ زیرا چه‌بسا انسان ضرورت یا شرایطی دارد که نمی‌تواند پذیرای کسی باشد. لذا نباید برای ورود، پافشاری کنید یا صاحب‌خانه را در تنگنا قرار دهید؛ چراکه اگر به خواسته‌ی صاحب‌خانه عمل کنید و برگردید، این به فرموده‌ی الله متعال برای دل‌های شما پاکیزه‌تر است: ﴿هُوَ أَزۡكَىٰ لَكُمۡ﴾.

الله متعال می‌فرماید:

﴿يَرۡفَعِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ دَرَجَٰتٖ﴾ [المجادلة: ١١]

الله (جایگاه) مؤمنانتان و کسانی را که علم و دانش یافته‌اند، به درجات بزرگی بالا ببرد.

البته الله متعال، حد و اندازه‌ی این درجات را بیان نفرمود؛ زیرا جایگاه و درجه‌ی انسان، به ایمان و علمِ او بستگی دارد؛ هرچه ایمانش قوی‌تر و علمش بیش‌تر و سودمندتر باشد و هم خودش از آن نفع ببرد و هم دیگران، درجه و جایگاهش بالاتر خواهد بود؛ لذا چه شایسته است که ایمان خویش را تقویت کنیم و بر دانش خود بیفزاییم و تا می‌توانیم برای نشر و گسترش این علوم سودمند، بکوشیم تا در شمارِ کسانی قرار گیریم که الله‌متعال بر درجه و جایگاهشان می‌افزاید.

\*\*\*

الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يَخۡشَى ٱللَّهَ مِنۡ عِبَادِهِ ٱلۡعُلَمَٰٓؤُاْ﴾ [فاطر: ٢٨]

به‌راستی تنها بندگان دانای الله از او می‌ترسند.

1384- وعن معاويةَ قَالَ: قَالَ رسول الله: «مَنْ يُرِدِ اللهُ بِهِ خَيْراً يُفَقِّهْهُ في الدِّينِ». [متفقٌ عليه]([[468]](#footnote-468))

**ترجمه:** معاویه می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکس که الله نسبت به او اراده‌ی خیر نماید، فهم و بینش دینی، نصیبش می‌گرداند».

**شرح**

اين، یکی دیگر از آیاتی‌ست که امام نووی/ در ادامه‌ی این بخش در فضیلت علم و دانش آورده است؛ پیش‌تر درباره‌ی سه آیه سخن گفتیم و اینک به شرح و توضیح این آیه می‌پردازیم که چهارمین آیه‌ی مذکور در این باب می‌باشد؛ الله می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يَخۡشَى ٱللَّهَ مِنۡ عِبَادِهِ ٱلۡعُلَمَٰٓؤُاْ﴾ [فاطر: ٢٨] به‌راستی تنها بندگان دانای الله از او می‌ترسند.

خشیت که در این آیه آمده، همان ترسی‌ست که با تعظیم و بزرگ‌داشت همراه می‌باشد. لذا مفهوم ترس در واژه‌ی «خشیت»، نسبت به مفهوم ترس در واژه‌ی «خوف» خاص‌تر است؛ یعنی: هر خشیتی، خوف یا ترس محسوب می‌شود؛ اما هر خوف یا ترسی، خشیت به‌شمار نمی‌آید؛ از این‌رو انسان از شیر می‌ترسد، اما این بدین معنا نیست که شیر را تعظیم می‌کند. انسان از الله هم می‌ترسد و هم او را بزرگ می‌دارد و تعظیمش می‌کند. لذا اگر انسان از چیزی بترسد، به او «ترسو» می‌گویند؛ ولی کسی که از الله متعال می‌ترسد، از آن‌جا که این ترس، همان خشیت است و با تعظیم همراه می‌باشد، چنین انسانی را «ترسا» می‌نامند. الله متعال می‌فرماید:

﴿فَلَا تَخۡشَوُاْ ٱلنَّاسَ وَٱخۡشَوۡنِ﴾ [المائ‍دة: ٤٤]

پس، از مردم نترسید و از من بیم داشته باشید

ولي به‌راستي ترسايان چه كساني هستند؟ ترسایان و اهل خشیت، همان علما هستند؛ آنان‌که نسبت به الله و نام‌ها و صفات و افعال الاهی و نیز به احکامش علم و دانش دارند و از حکمت‌های الاهی در قوانین شرعی و تقدیریِ پروردگار آگاهند و می‌دانند که الله از هر جهت، کامل و بی‌نقص می‌باشد و هیچ عیب و نقصی در افعال و احکام الاهی وجود ندارد؛ از این‌رو از الله خشیت دارند؛ یعنی ضمن این‌که از او می‌ترسند، او را تعظیم می‌کنند. این، بیان‌گر فضیلت علم و دانش است و نشان می‌دهد که یکی از اسباب و عوامل خداترسی، علم و دانش می‌باشد و انسانی که از الله بیم داشته باشد، از گناهان می‌پرهیزد و اگر مرتکب گناه و معصیت شود، توبه و استغفار می‌کند؛ زیرا ترس و خشیت الاهی در دلِ اوست و ضمن این‌که از الله بیم دارد، او را تعظیم می‌نماید.

سپس مؤلف/ احادیثی در این‌باره ذکر کرده است؛ از جمله حدیثی بدین مضمون که معاویه می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکس که الله نسبت به او اراده‌ی خیر نماید، فهم و بینش دینی، نصیبش می‌گرداند».

الله نسبت به بندگانش هرچه بخواهد، نیک یا بد، اراده می‌فرماید؛ البته گفتنی‌ست که اراده‌ی الاهی، همه‌اش خیر و نیکی‌ست؛ هرچند مقتضای اراده‌اش، شر یا بد و ناگوار باشد؛ زیرا همه‌ی تقدیر الاهی خیر است و در مقتضای تقدیرش، خیر و شر وجود دارد. به عبارت دیگر: باید اراده‌ی الاهی را که سراسر خیر و نیکی‌ست، متفاوت از مقتضای اراده‌اش بدانیم که در آن، هم خیر و نیکی‌ست و هم شر و بدی؛ زیرا اراده‌ی الاهی، جزو افعال اوست و به هیچ عنوان در افعال الاهی، شر و بدی وجود ندارد. [این‌جاست که باید به تفاوت فعل و مفعول و نیز تفاوت اراده و مقتضایِ آن] توجه کنیم. حکایت مردم، مانند حكايت ظرف است؛ در قلبِ هرکس خیر و نیکی وجود داشته باشد، الله متعال او را به انجام کارهای نیک موفق می‌گرداند و هرکه در قلبش شرارت و بدی باشد، الله متعال او را تنها می‌گذارد و به او توفیق نیکی نمی‌دهد. الله می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا زَاغُوٓاْ أَزَاغَ ٱللَّهُ قُلُوبَهُمۡ﴾ [الصف: ٥]

و چون منحرف شدند، الله، دل‌هایشان را منحرف کرد.

یعنی الله دل‌هایشان را منحرف نکرد، مگر این‌که آنان، خودشان ابتدا کج‌روی کردند و خواهان شرارت و انحراف بودند؛ لذا توفیق کارهای نیک نیافتند. کسی که در قلبش آهنگ خیر و نیکی داشته باشد، الله او را به‌سوی خیر و نیکی رهنمون می‌شود و چون الله خیر بنده‌ای را بخواهد، علم و بینش دینی نصیبش می‌گرداند و آن‌قدر از علوم شرعی به او می‌دهد که به کم‌تر کسی عنایت می‌کند. لذا شایسته است که انسان با ذوق و شوق فراوان به تحصیل علوم دینی بپردازد؛ زیرا الله متعال برای تحقق هر چیزی، اسبابی نهاده است و اسباب کسب علم، تلاش و کوشش در راه تحصیل دانش است؛ البته فقه، از علم و دانش، فراتر می‌باشد و صرفا فراگیری نظریِ علوم دینی نیست؛ بلکه جنبه‌ی عملی نیز، حایز اهمیت است و فقه و فهم دینی، به معنای داشتن علم توأم با عمل می‌باشد؛ از این‌رو گذشتگان نیک‌سیرت نسبت به فراوانی علمایِ اسمی و بی‌عمل، و اندک بودن فقها (=علمای عامل) هشدار داده‌اند؛ چنان‌که ابن‌مسعود فرموده است: «آن‌گاه که علمایِ بی‌عمل (که فهم و بینش دقیق ندارند،) زیاد شوند و علمای عاملی که فهم و بینش دقیق دینی دارند، اندک باشند، چه حال و روزِ بدی خواهید داشت!» لذا کسی که دانش و اطلاعاتی در زمینه‌ی علوم دینی داشته باشد، اما به آن عمل نکند، فقیه به‌شمار نمی‌آید؛ اگرچه بزرگ‌ترین کتاب‌های فقهی را حفظ داشته باشد و متون فقهی و علمی را درک کند؛ چنین شخصی، کتاب‌خوان یا خواننده به شمار می‌آید، نه فقیه یا عالِم راستین. فقیه و عالمِ راستین، کسی‌ست که ابتدا علم و دانش فرا می‌گیرد و سپس به آموخته‌های خویش عمل می‌کند؛ از این رو قوم شعیب به آن بزرگوار گفتند:﴿يَٰشُعَيۡبُ مَا نَفۡقَهُ كَثِيرٗا مِّمَّا تَقُولُ﴾ ؛ یعنی: «ای شعیب! بسیاری از سخنانت را **نمی‌فهمیم**»؛ زیرا آن‌ها از خیر و نیکی محروم شده بودند و چون الله می‌دانست که در قلب خویش، قصد شنیدن و فهمیدن حقیقت را ندارند، آنان را از این خیر بزرگ محروم گردانید. لذا مشتاق کسب علم و عمل به آن باشید تا در جرگه‌ی کسانی قرار گیرید که الله نسبت به آنان اراده‌ی خیر فرموده است. امید است که الله متعال، ما را جزو کسانی قرار دهد که به تفقه و دانش‌اندوزی در دین الاهی می‌پردازند و ضمن فراگیریِ علوم دینی، در نشر و گسترشِ آن می‌کوشند و بدین‌سان هم خودشان از علون دینی بهره می‌برند و هم به دیگران فایده می‌رسانند.

\*\*\*

1385- وعن ابنِ مسعودٍ قال: قالَ رسولُ الله: «لا حَسَدَ إِلاَّ فِي اثَنَتَيْن: رَجُلٌ آتَاهُ الله مَالاً، فَسَلَّطَهُ على هَلكَتِهِ في الحَقِّ. ورَجُلٌ آتَاه الله الْحِكْمَةَ فُهو يَقضِي بِها وَيُعَلِّمُهَا». [متفقٌ عليه]([[469]](#footnote-469))

**ترجمه:** ابن‌مسعود می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «رشک بردن (غبطه خوردن) فقط در دو مورد، درست است: شخصی که الله به او مالی داده و به او همت خرج کردن در راه درست را عنایت نموده است؛ و شخصی که الله به او حکمت و معارف دینی داده است و او به آن، حُکم و عمل می‌کند و - به دیگران نیز- آموزش می‌دهد».

**شرح**

امام نووي/ پس از ذکر حدیث معاویه در باب فضیلت علم، حدیثی بدین مضمون آورده است که ابن‌مسعود می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «رشک بردن (غبطه خوردن) فقط در دو مورد، درست است...». رشک بردن، یکی از مفاهیم حسادت و بدین معناست که انسان از بابت نعمتی که الله به دیگری داده است، ناراحت باشد؛ مثلاً برایش ناگوار باشد که الله متعال به کسی مال و ثروت بخشیده است؛ لذا آرزو کند و بگوید: ای کاش فلانی، چنین ثروتی نداشت! این، یعنی حسادت، و حرام است؛ یا به‌عنوان مثال: کسی علمی داشته باشد و انسان آرزو کند که ای کاش فلان‌شخص این تخصص یا دانش را نداشت! این، حسادت است و یکی از گناهان کبیره به‌شمار می‌آید.

حسادت، یکی از ویژگی‌های یهودیان است؛ همان‌گونه که الله متعال درباره‌ی آنان می‌فرماید:

﴿أَمۡ يَحۡسُدُونَ ٱلنَّاسَ عَلَىٰ مَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ﴾ [النساء : ٥٤]

یا به آنان که الله از فضل و كَرَمش به آنان بخشیده است، حسد می‌ورزند؟!

هم‌چنین درباره‌ی یهودیان می‌فرماید:

﴿وَدَّ كَثِيرٞ مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ لَوۡ يَرُدُّونَكُم مِّنۢ بَعۡدِ إِيمَٰنِكُمۡ كُفَّارًا حَسَدٗا مِّنۡ عِندِ أَنفُسِهِم مِّنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ ٱلۡحَقُّ﴾ [البقرة: ١٠٩]

بسیاری از اهل کتاب، به سبب حسادتی که در وجودشان ریشه کرده، دوست دارند شما را که ایمان آورده­اید، به کفر بازگردانند؛ هرچند حق و حقیقت برایشان روشن شده است!

اما نوعِ دیگرِ حسادت یا رشک بردن، همان غبطه خوردن می‌باشد؛ یعنی انسان به کسی که الله به او نعمتی چون مال و ثروت، یا پُست و مقام یا فرزند داده است، غبطه بخورد و بگوید: «ماشاءالله؛ خداوند به فلانی چنین نعمتی داده است». مردم به یک‌دیگر درباره‌ی نعمت‌هایی که الله به آنان داده است، غبطه می‌خورند؛ اما غبطه‌ی درست، و حقیقی فقط در دو مورد می‌باشد: نخست: در علم و دانشِ سودمند؛ یعنی به فرموده‌ی رسول‌الله: «الله متعال به شخصی، حکمت و دانشِ دینی داده باشد و آن‌شخص مطابق آن، حُکم و عمل نماید و آن‌را به دیگران نیز آموزش دهد»؛ در چنین موردی، می‌توان به چنین شخصی رشک برد؛ زیرا علم و دانش، از هر نوع مال و ثروتی سودمندتر است و در میان کارهای شایسته نیز سودمندترین عمل، به‌شمار می‌آید؛ زیرا انسان همین‌که می‌میرد، عملش قطع می‌شود، مگر در سه مورد که از آن جمله: دانشی‌ست که دیگران از آن نفع می‌برند؛ لذا تا زمانی که مردم از دانشِ او استفاده کنند، ثوابش به او می‌رسد. هرچه دانش خود را در اختیار دیگران بگذاری، بر آن افزوده می‌شود؛ لذا یکی از مهم‌ترین عوامل ماندگاریِ علم و دانش و تثبیت آن در حافظه، این است که انسان آن‌را به دیگران آموزش دهد و بدین‌سان الله متعال، آن را در ذهن انسان ماندگار می‌گرداند و بر علم و دانش انسان می‌افزاید؛ زیرا اگر انسان به فکر کمک به دیگران باشد، الله متعال به او کمک می‌کند. البته ناگفته نماند که برای آموزش دیگران، تنها زمانی پیش‌قدم شوید که شایستگی و آمادگی کافی داشته باشید؛ زیرا کسی که بدون شایستگی یا آمادگی کافی، به تدریس می‌پردازد، چه‌بسا ندانسته و از روی ناآگاهی، سخنان باطل و نادرست بگوید یا این‌که در برابر مردم، شرمنده شود و از پاسخ‌گویی به پرسش‌هایشان درمانده گردد. کسب علم و دانش،مانند ثروت‌اندوزی، زحمت فراوانی ندارد؛ درست است که کسب علم بی‌زحمت نیست و باید برای دانش‌اندوزی تلاش کرد، اما همانند ثروت‌اندوزی درد‌ سر ندارد و لازم نیست که انسان آن‌گونه که برای کسب مال و ثروت، به خزانه و حساب‌دار و حسابرسی نیاز دارد، به چنین چیزهایی نیاز داشته باشد؛ خزانه‌ی علم و دانش، قلبِ انسان است و قلبِ انسان، همیشه با اوست؛ از این‌رو انسان همیشه در این فکر و خیال نیست که مبادا دزد به گاوصندوقش دست‌بُرد بزند یا مبادا پولش به یک‌باره بسوزد؛ بلکه علم انسان، در قلبش محفوظ است و هرچه آن‌را در اختیار دیگران بگذارد، ماندگارتر و محفوظ‌تر می‌شود.

خلاصه این‌که علم و دانش، بزرگ ترین نعمت الاهی پس از اسلام و ایمان است که به بنده‌ای داده می‌شود.

و اما دومین کسی که رشک بردن به او یا غبطه خوردن به عملش، درست و به‌جاست، کسی‌ست که: «الله متعال به او مال و ثروت داده و به او همت خرج کردن در راه درست را عنایت نموده است». لذا رشک بردن به کسی که ثروتش را در راه درست و پسندیده خرج می‌کند، جایز است؛ ما به چنین کسی از آن جهت رشک می‌بریم که او، ثروتش را در راه درست خرج می‌کند؛ نه از این بابت که ثروت فراوانی دارد. لذا هیچ‌گاه به ثروتمندِ بخیل یا خسیس رشک نمی‌بریم؛ بلکه برایش متأسفیم و می‌گوییم: بی‌چاره روز قیامت باید به‌خاطر این‌همه ثروت، جواب پس دهد که آن‌را از چه راهی به‌دست آورده و در چه راهی و چه‌گونه خرج کرده است؟! اما اگر ثروتمندی، مال و ثروت خود را در راه درست و پسندیده خرج کند، بر او رشک می‌بریم و می‌گوییم: «ماشاءالله؛ آفرین بر او»؛ ولی به کسی که مال و ثروتش را در راه تجملات و خریدن ماشین‌های مدل‌بالا و ساختمان‌های آن‌چنانی خرج می‌کند، رشک نمی‌بریم؛ بلکه اگر در چنین راه‌هایی ول‌خرجی کند، او را اسراف‌کار و زیان‌کار می‌دانیم؛ چراکه الله متعال، اسراف‌کاران را دوست ندارد. بر ثروتمندی رشک برده می‌شود که ثروتش را در راه الله و برای کسب رضایت او خرج می‌کند و ثروتمندی که ثروتش را در راه عیاشی و خوش‌گذرانی هزینه می‌نماید، نه تنها شایسته‌ی این نیست که به او و ثروتش غبطه بخوریم، بلکه برایش متأسفیم؛ اما اگر کسی، از ثروتش در راه درست استفاده کند، مثلاً برای این‌که ازدواج نماید و بدین‌سان از هرزگی و فسادکاری بپرهیزد و صاحبِ فرزندانِ نیکوکاری شود، از آن‌جا که از ثروتش در جهتی شرعی استفاده کرده است، می‌توان به او غبطه خورد.

شاهد موضوع از این حدیث، همان بخشی‌ست که رسول‌الله فرمود: «رشک بردن (غبطه خوردن) فقط در دو مورد، درست است» که از آن جمله، «شخصی‌ست که الله به او حکمت و معارف دینی داده و او به آن، حُکم و عمل می‌کند و- آن را به دیگران نیز- آموزش می‌دهد».

\*\*\*

1386- وعن أَبي موسى قالَ: قَالَ النَّبِيُّ: «مَثَلُ مَا بَعَثَنِي الله بِهِ مِنَ الْهُدَى وَالعِلْمِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أصَابَ أرْضاً؛ فَكَانَتْ مِنْهَا طَائِفَةٌ طَيِّبةٌ قَبِلَتِ المَاءَ فَأَنْبَتَتِ الكَلأَ، وَالعُشْبَ الكَثِيرَ، وَكَانَ مِنْهَا أجَادِبُ أمْسَكَتِ المَاءَ، فَنَفَعَ اللهُ بِهَا النَّاسَ، فَشَرِبُوا مِنْهَا وَسَقَوْا وَزَرَعُوا، وَأَصَابَ طَائِفَةً مِنْهَا أُخْرَى إنَّمَا هِيَ قِيعَانٌ؛ لا تُمْسِكُ مَاءً وَلا تُنْبِتُ كَلأً، فَذلِكَ مَثَلُ مَنْ فَقُهَ في دِينِ اللهِ، وَنَفَعَهُ مَا بَعَثَنِي اللهُ بِهِ، فَعَلِمَ وَعَلَّمَ، وَمَثَلُ مَنْ لَمْ يَرْفَعْ بِذلِكَ رَأسَاً، وَلَمْ يَقْبَلْ هُدَى اللهِ الَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ». [متفقٌ عليه]([[470]](#footnote-470))

**ترجمه:** ابوموسی می‌گوید: پیامبر فرمود: «مثال هدایت و دانشي كه الله مرا با آن مبعوث گردانيده، مانند باراني‌ست كه بر زمین مي‏بارد؛ زميني كه حاصل‌خیز باشد، آب باران را در خود جذب مي‏كند و در نتیجه در این زمین، علف و گیاهان فراوانی مي‏رويد. و زميني كه سخت است، آب را بر روي خود نگه مي‏دارد و الله، مردم را از این آب، بهره‌مند می‌سازد؛ لذا مردم از این آب، می‌نوشند و با آن، کشاورزی و آبیاری می‌کنند. اما شوره‌زار و زمین خشک، بارانی را که در آن می‌بارد، در خود نگه نمي‌دارد و هیچ گیاهی به‌بار نمی‌آورد. زمین حاصل‌خیز، مثال کسی‌ست که از دانش و بينش دینی برخوردار می‌شود و الله، او را از هدایت و دانشی که مرا با آن برانگیخته، بهره‌مند می‌سازد؛ لذا این شخص، خود، دانش می‌آموزد و به دیگران نیز آموزش می‌دهد. اما زمين شوره‌زار، مثال كسي‌ست كه به احكام و علوم دینی توجهي نمی‌کند و رهنمودهايي را كه از سوی الله آورده‌ام، نمی‌پذیرد».

**شرح**

این، حدیثی‌ست که مؤلف/ در باب فضیلت دانش‌اندوزی و آموزش آن به دیگران آورده است؛ حدیثی که ابوموسی از پیامبر روایت کرده است؛ پیامبر در این حدیث مثالی جالب بیان نموده و دانش دینی و رهنمود الاهی را به باران تشبیه فرموده است؛ زیرا باران، زمین مرده را زنده می‌کند و وحی الاهی، به دل‌های مُرده حیات و زندگی می‌بخشد؛ از این‌رو الله متعال پیام و رسالت محمد را «روح»، یعنی وحی و شریعتِ حیات‌بخش نامیده است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَكَذَٰلِكَ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ رُوحٗا مِّنۡ أَمۡرِنَاۚ مَا كُنتَ تَدۡرِي مَا ٱلۡكِتَٰبُ وَلَا ٱلۡإِيمَٰنُ وَلَٰكِن جَعَلۡنَٰهُ نُورٗا نَّهۡدِي بِهِۦ مَن نَّشَآءُ مِنۡ عِبَادِنَاۚ وَإِنَّكَ لَتَهۡدِيٓ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ٥٢ صِرَٰطِ ٱللَّهِ ٱلَّذِي لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ أَلَآ إِلَى ٱللَّهِ تَصِيرُ ٱلۡأُمُورُ ٥٣﴾ [الشورى: ٥٢، ٥٣]

و همان‌گونه (که بر پیامبران گذشته وحی کردیم) قرآن حیات‌بخش را از کلام خویش بر تو نازل نمودیم. پیش‌تر نمی‌دانستی که کتاب و ایمان چیست. ولی آن (وحی) را نوری قرار دادیم که با آن هر یک از بندگانمان را که بخواهیم، هدایت می‌کنیم. و تو، به راه راست فرا می‌خوانی؛ به راه الله که آن‌چه در آسمان‌ها و زمین است، از آنِ اوست. آگاه باشید که همه‌ی امور به سوی الله باز می‌گردد.

لذا همان‌گونه که پیامبر فرموده است: وحی الاهی، همانند باران می‌باشد که بر سه نوع زمین می‌بارد: نخست: زمین حاصل‌خیز که آب باران را جذب می‌کند و در آن، علف و گیاهان فراوانی می‌روید؛ دوم: زمین سخت که آب را بر روی خود نگه می‌دارد و مردم از این آب برای آشامیدن و کشاورزی و آبیاری، استفاده می‌کنند. اما زمین سوم، شوره‌زاری‌ست که نه آب را در خود نگه می‌دارد و نه گیاهی در آن می‌روید. مردم نیز در رابطه با هدایت و دانشی که الله پیامبر را با آن، برانگیخته است، سه دسته‌اند؛ دسته‌ی نخست، کسانی هستند که هدایت و رهنمود الاهی را می‌پذیرند و به فراگیری علوم دینی می‌پردازند و فقیه و عالم می‌شوند و این علم را به دیگران نیز آموزش می‌دهند. این‌ها، همانند زمین پاک و حاصل‌خیزی هستند که   
  
مردم و دام‌هایشان، از گیاهان و چراگاه‌های چنین زمینی بهره‌مند می‌شوند.

دسته‌ی دوم، حاملان هدایت الاهی هستند؛ یعنی راویان علم و حدیث که فقیه نیستند. این‌ها، مانند زمینی هستند که آب را در خود نگه می‌دارد و مردم از این آب برای آشامیدن و کشاورزی وآبیاری استفاده می‌کنند؛ اما گیاهی در این زمین، نمی‌روید؛ این زمین، مثال آن دسته از راویانی‌ست که به روایت حدیث، بسنده می‌کنند.

و دسته‌ی سوم، کسانی هستند که از هدایت و دانش دینی، روی‌گردان‌‌اند؛ بلکه خبرهای آسمانی را انکار می‌کنند و از پذیرش آن، روی می‌گردانند و از این‌رو نه خود، از رهنمودها و دانشی که پیامبر آورده است، بهره می‌برند و نه به دیگران فایده می‌رسانند. این‌ها همانند زمین شوره‌زاری هستند که نه آب را در خود نگه می‌دارد و نه گیاهی می‌رویاند.

حال خود بنگر که جزو کدام‌یک از این دسته‌ها هستی؟ آیا همانند زمین خاصل‌خیزی هستی که آب را در خود جذب می‌کند و در آن، علف و گیاهان فراوانی می‌روید یا همانند دومین یا سومین نوعِ زمین هستی؟

این حدیث، بیان‌گر شیوه‌ی آموزشی بسیار خوب پیامبر است که در آموزش مسایل، نمونه‌ها و مثال‌هایی ذکر می‌کرد؛ زیرا ذکر مثال‌های عینی، درک معانی و مفاهیم را برای انسان، آسان‌تر می‌کند و تجربه نیز این را ثابت کرده است؛ زیرا بسیاری از مردم، زمانی یک مسأله یا موضوع را درک می‌کنند که مثال‌هایی عینی برای آن‌ها بیان می‌شود؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿مَّثَلُ ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنۢبَتَتۡ سَبۡعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنۢبُلَةٖ مِّاْئَةُ حَبَّةٖ﴾ [البقرة: ٢٦١]

مثال کسانی که اموالشان را در راه الله انفاق می­کنند، همانند دانه­ای‌ست که از آن هفت خوشه به ثمر می­رسد و در هر خوشه، یکصد دانه است.

اگر این معنا، بدین صورت بیان می‌شد که: «هرکه در راه الله یک دانه انفاق کند، پاداشِ بذل و بخششِ هفتصد دانه به او می‌رسد»، آن‌گاه این مفهوم به خوبیِ مثالی که بیان شده است، در ذهن انسان جا نمی‌گرفت؛ لذا ذکر مثال، درک معانی و مفاهیم را آسان‌تر می‌گرداند. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَتِلۡكَ ٱلۡأَمۡثَٰلُ نَضۡرِبُهَا لِلنَّاسِۖ وَمَا يَعۡقِلُهَآ إِلَّا ٱلۡعَٰلِمُونَ ٤٣﴾ [العنكبوت: ٤٣]

و این مثال‌ها را برای مردم بیان می‌کنیم و تنها عالمان و دانشمندان، آن را درمی‌یابند.

لذا ذکر مثال، یکی از شیوه‌های آموزشی بسیار خوب و مفید به‌شمار می‌رود؛ از این‌رو هنگامی‌که با توده‌ی مردم سخن می‌گویید، در حد امکان مطالب مورد نظرتان را با ذکر مثال، برای آن‌ها بیان کنید تا به‌واسطه‌ی نمونه‌های عینی، مطلب و موضوع را بهتر دریابند.

\*\*\*

1387- وعن سهل بن سعدٍ أنَّ النَّبِيَّ قَالَ لِعَلِيٍّ: «فَوَاللهِ لأَنْ يَهْدِيَ اللهُ بِكَ رَجُلاً وَاحِداً خَيْرٌ لَكَ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ». [متفقٌ عليه]([[471]](#footnote-471))

**ترجمه:** سهل بن سعد می‌گوید: پیامبر به علی فرمود: «به الله سوگند که اگر الله، یک نفر را به‌وسیله‌ی تو هدایت نماید، برای تو از شتران سرخ‌مو بهتر است».

1388- وعن عبد الله بن عمرو بن العاص$: أنَّ النَّبِيَّ قَالَ: «بَلِّغُوا عَنِّي وَلَوْ آيَةً، وَحَدِّثُوا عَنْ بَنِي إسْرَائِيلَ وَلا حَرَجَ، وَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّداً فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». [روایت بخاری]([[472]](#footnote-472))

**ترجمه:** عبدالله بن عمرو بن عاص$ می‌گوید: پیامبر فرمود: «از طرف من تبلیغ کنید؛ اگرچه یک آیه (=یک مسأله) باشد و گناهی ندارد که از بنی‌اسرائیل (آن‌چه را که مطابق شریعت اسلام است،) نقل نمایید و هرکه به‌عمد دروغی بر من ببندد، نشیمنگاهش را در دوزخ آماده کند».

**شرح**

امام نووی در ادامه‌ی احادیثی که در باب فضیلت علم آورده، حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که سهل بن سعد می‌گوید: پیامبر روز خیبر، هنگامی که پرچم را به دست علی داد، به او فرمود: «بدون عجله، به سوی آن‌ها برو تا به منطقه‌ی آن‌ها برسی؛ آن‌گاه آنان را به سوی اسلام فرابخوان و آنان را از حقوق الله متعال که در دین بر آن‌ها واجب می‌شود، آگاه کن. به الله سوگند که اگر الله، یک نفر را به‌وسیله‌ی تو هدایت نماید، برای تو از شتران سرخ‌مو بهتر است». گفتنی‌ست: در متن این حدیث، واژه‌ی «حُمْر»، با سکون حرف «میم» آمده است که جمع واژه‌ی «حمراء» می‌باشد. برخی از طلاب و دانش‌جویان، این واژه را با ضمه‌ی حرف «میم» می‌خوانند؛ یعنی می‌گویند: «حُمُر» که جمع «حِمار» به معنای درازگوش یا الاغ می‌باشد؛ این، اشتباه است؛ تلفظ درست این واژه، با سکون «میم» می‌باشد که به معنای شتران سرخ‌موست و مرغوب‌ترین و محبوب‌ترین اموال عرب در آن زمان به‌شمار می‌آمد. پیامبر به علی فرمود: «اگر الله، یک نفر را به‌وسیله‌ی تو هدایت نماید، برای تو از شتران سرخ‌مو بهتر است» و این، تشویقی به علم و آموزشِ آن به دیگران و نیز فراخواندن به‌سوی الله می‌باشد؛ زیرا دعوت دادن به سوی الله بدون داشتنِ علم، امکان‌پذیر نیست؛ لذا کسی دعوت می‌دهد یا به‌سوی شریعت الاهی فرا می‌خوانَد که نسبت به دین و شریعت، علم و دانش دارد و این، بیان‌گر فضیلت علم و دانش است.

سپس مؤلف/ حدیث عبدالله بن عمرو بن عاص$ را آورده که پیامبر فرموده است: «بَلِّغُوا عَنِّي وَلَوْ آيَةً»؛ یعنی: «از طرف من تبلیغ کنید؛ گرچه یک آیه (یک مسأله) باشد». به عبارت دیگر: آن‌چه را که می‌گویم یا انجام می‌دهم یا تأیید می‌کنم، یعنی همه‌ی سنت‌های مرا به مردم برسانید؛ اگرچه یک سنت یا یک آیه از کتاب‌الله باشد. واژه‌ی «وَلَوْ» یا «اگرچه» در این‌جا برای "تقلیل" است؛ یعنی انسان نباید بگوید: اگر عالِمی بزرگ بودم و دانشِ فراوانی داشتم، تبلیغ می‌کردم. خیر؛ این‌گونه نیست؛ بلکه انسان هرچه می‌داند، حتی یک آیه یا یک حدیث، باید آن‌را به دیگران برساند؛ البته بدین شرط که مطمئن باشد، آن‌چه می‌گوید، سخن پیامبر است و ناآگاهانه و بدون علم، سخنی را به پیامبر نسبت ندهد؛ از این‌رو پیامبر در ادامه فرمود: «هرکه به‌عمد دروغی بر من ببندد، نشیمنگاهش را در دوزخ آماده کند»؛ یعنی: هرکس به عمد سخنی را به پیامبر نسبت دهد که می‌داند پیامبر چنین سخنی نفرموده است، باید جایگاهش را در دوزخ آماده کند. این عبارت، اگرچه به صورت دستوری یا امر آمده، اما بدین معناست که چنین شخصی جایگاهش را در دوزخ آماده کرده و با دروغ بستن بر پیامبر، سزاوارِ این شده است که جزو ساکنان دوزخ باشد؛ زیرا دروغ بستن بر پیامبر مانند دروغ بستن بر سایر انسان‌ها نیست؛ بلکه دروغ بستن بر الله و دروغ بستن بر شریعتش به‌شمار می‌آید؛ چراکه پیام‌های نبوی، همان وحی و شریعت الاهی‌ست. هم‌چنین دروغ بستن بر یک عالِم، مانند دروغ بستن بر توده‌ی مردم نیست؛ یعنی اگر به‌دروغ یا بدون علم بگویی: فلان‌چیز حلال و فلان چیز حرام است؛ یا فلان‌کار، سنت و فلان عمل، مستحب است یا این‌که چنین اقوالی را به‌دروغ به علما نسبت دهی، دروغی که گفته‌ای به‌مراتب شدیدتر و بدتر از دروغ بستن بر توده‌ی مردم می‌باشد؛ زیرا علما، وارثان پیامبران هستند و آن‌چه از پیامبران به‌ارث برده‌اند، تبلیغ شریعت الاهی‌ست و اگر کسی بر آنان دروغ ببندد، در حقیقت بر شریعت دروغ بسته است. برخی از مردم که دوست دارند مردم از فلان‌کار دست بکشند، به‌دروغ می‌گویند: فلان‌عالِم، گفته است که این کار، حرام می‌باشد؛ چون می‌داند که اگر این دیدگاه را به فلان‌عالِم نسبت دهد، مردم از او می‌پذیرند؛ لذا دروغ می‌گوید و دیدگاه مورد نظرش را به‌دروغ به آن عالِم نسبت می‌دهد! گناهِ چنین کاری، به‌مراتب از دروغ بستن بر توده‌ی مردم، سنگین‌تر و بدتر می‌باشد.

امروزه بیانیه‌ها و نشریاتی که حاویِ نکات تهدیدآمیز یا تشویق‌هایی‌ست، رواج فراوان پیدا کرده است و در آن‌ها، به پیامبر سخنان دروغینی را نسبت می‌دهند و در شمارگانی فراوان، این دروغ‌ها را توزیع می‌کنند و می‌گویند: از این طریق، مردم را ارشاد می‌کنیم! شگفتا! ارشاد کردن با سخنان دروغین؟! لذا توجه داشته باشید که از نشر و توزیع چنین دروغ‌هایی در مساجد یا نصبِ آن‌ها بر سردرِ مساجد و امثال آن، جلوگیری کنید و اجازه ندهید که به نامِ دین یا موعظه و تبلیغِ دینی، بر پیامبر صادق، محمد مصطفی دروغ ببندند.

در حدیث عبدالله بن عمرو$ آمده است که پیامبر فرمود: «گناهی ندارد که از بنی‌اسرائیل (آن‌چه را که مطابق شریعت اسلام است،) نقل نمایید». بنی‌اسرائیل، همان یهود و نصارا هستند و نقل سخن از آنان، در صورتی که مخالف شریعتِ اسلام نباشد، جایز است؛ اما باید دقت شود که آن‌چه می‌گویند، دروغ نباشد؛ زیرا دروغ‌گویی و تحریف متون و داده‌های دینی، رویه‌ای‌ست که یهود و نصارا در طول تاریخ داشته‌اند و به نامِ دین، دروغ گفته‌اند. از این‌رو اگر سخنی از آن‌ها شنیدید، در صورتی که مخالف شریعت رسول‌الله نباشد، ایرادی ندارد که آن‌را بازگو کنید و چنان‌چه با شریعت اسلام مخالف بود، نقل آن جایز نیست؛ مگر به‌قصد بیان کردن بطلان و نادرستیِ آن. والله اعلم.

\*\*\*

1389- وعن أَبي هريرة أَنَّ رسولَ الله قَالَ: «وَمَنْ سَلَكَ طَريقًا يلْتَمسُ فيهِ عِلْمًا سهَّل الله لَهُ بِهِ طريقًا إلى الجنَّةِ». [روایت مسلم]([[473]](#footnote-473))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «و هرکس، راهی برای جستجوی علم بپیماید، الله به پاس این عملش، راهی برای او به سوی بهشت، هموار می‌سازد».

1390- وَعَنْهُ أَيضاً أنَّ رسول الله قَالَ : «مَنْ دَعَا إِلَى هُدىً كَانَ لَهُ مِنَ الأَجْرِ مِثْلُ أُجُورِ مَنْ تَبِعَهُ لا يَنْقُصُ ذَلِكَ مِنْ أُجُورِهِمْ شَيْئاً». [روایت مسلم]([[474]](#footnote-474))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «کسی که به سوی هدایت فرابخواند، از پاداشی هم‌چون پاداش کسانی که از او پیروی کنند، برخوردار می‌شود؛ و این، چیزی از پاداش آن‌ها نمی‌کاهد».

**شرح**

این احادیث، درباره‌ی فضیلت علم و پیامدها و آثار شایسته‌ی آن است؛ ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «هرکس، راهی برای جستجوی علم بپیماید، الله به پاس این عملش، راهی برای او به سوی بهشت، هموار می‌سازد». پیمودن راه در جستجوی علم، شامل هر اقدامی در تحصیل علم می‌شود؛ یعنی هم راهی را در برمی‌گیرد که انسان با پاهای خود پُشت سر می‌گذارد؛ مثلاً به مسجد یا مدرسه یا دانشگاه می‌رود یا این‌که برای تحصیل علم ناگزیر می‌شود که به شهر دیگری نقل مکان کند؛ چنان‌که صحابیِ بزرگوار، جابر بن عبدالله انصاری به‌خاطر یک حدیث مسافتی یک ماهه را سوار بر شتر پیمود تا حدیث عبدالله بن انیس از پیامبر را بشنود.

و اما دومین راهی که انسان در جستجوی علم می‌پیماید، راه معنوی‌ست؛ بدین‌سان که به پژوهش و جستجو در متن کتاب‌ها بپردازد یا بکوشد که مسأله‌ای را از زبان علما بشنود؛ لذا کسی که در لابه‌لای کتاب‌ها [و نرم‌افزارهای موجود] به پژوهش و بررسی درباره‌ی مسأله‌ای می‌پردازد، هرچند که روی صندلی نشسته باشد، در حقیقت، راهی را برای کسب علم پیموده است؛ هم‌چنین کسی که برای تحصیلِ علم نزد استاد می‌نشیند، در مسیر کسب علم قرار دارد و در حالِ پیمودنِ راهی‌ست که به علم و دانش منتهی می‌شود؛ از این‌رو پیمودن راه در جستجوی علم، هم جنبه‌ی حسی دارد که همان قدم زدن در راه مدرسه و دانشگاه یا حوزه می‌باشد و هم شامل راه معنوی‌ست که انسان از طریق مطالعه و پژوهش و تلمذ در نزد استاد، به کسب علم و دانش می‌پردازد؛ هرچند نشسته باشد.

«هرکس، راهی برای جستجوی علم بپیماید، الله به پاس این عملش، راهی برای او به سوی بهشت، هموار می‌سازد»؛ زیرا از طریق علوم شرعی‌ست که به احکام نازل‌شده از سوی الله پی می‌بریم و شریعت و فرمان‌های الاهی را می‌شناسیم و در می‌یابیم که الله از چه کارهایي نهی فرموده است و بدین‌سان به سوی راهی رهنمون می‌شویم که به بهشت می‌رسد و مایه‌ی رضایت و خشنودی الله متعال است. هرچه ذوق و اشتیاق انسان به پیمودن این راه بیش‌تر باشد، راهش به‌سوی بهشت، هموارتر می‌گردد.

این حدیث، به‌روشنی و به‌گونه‌ای به کسب علم و دانش تشویق می‌کند که بر هیچ‌کس پوشیده نیست؛ لذا شایسته است که انسان هر فرصتی به‌ویژه جوانی‌اش را غنیت بشمارد و از استعداد جوانی‌اش، پیش از آن‌که روزمرگی‌های زندگی او را از تحصیل باز دارَد، به کسب علم و دانش بپردازد.

در حدیث دوم آمده است که ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «کسی که به سوی هدایت فرابخواند، از پاداشی هم‌چون پاداش کسانی که از او پیروی کنند، برخوردار می‌شود؛ و این، چیزی از پاداش آن‌ها نمی‌کاهد».

دعوت دادن به‌سوی هدایت، به معنای آموزش دیگران است؛ دعوت‌گرِ راه هدایت، همان کسی‌ست که به مردم آموزش می‌دهد و ارشادشان می‌کند یا حقیقت را برایشان بیان می‌نماید؛ این فرد، پاداشی همانندِ پاداش کسانی می‌یابد که از او پیروی می‌کنند؛ مثلاً اگر مردم را راهنمایی کنید که پیش از خوابیدن، نماز وتر را بخوانند، ثواب هر کسی که بر اساس سخن شما پیش از خوابیدن نماز وتر را بخواند، به شما نیز می‌رسد و از پاداش خودش چیزی کاسته نمی‌شود. لذا اگر به مردم بگویید که پیامبر فرموده است: «آخرین نماز شما در شب، نماز وتر باشد»، هم ثواب آنان‌که به‌پیروی از این رهنمود، وتر می‌گزارند و هم ثواب کسانی که با واسطه، به این رهنمودِ شما عمل می‌کنند، به شما نیز می‌رسد؛ هرچند که این سلسله تا روزِ قیامت ادامه یابد و از پاداش خودشان نیز کم نمی‌گردد.

این حدیث، بیان‌گر اجر و پاداش فراوانی‌ست که به پیامبر می‌رسد؛ زیرا آن بزرگوار امتش را به‌سوی خیر و هدایت رهنمون شد و هر یک از افراد این امت، مطابق رهنمود پیامبر عمل کند، پاداش آن به پیامبر نیز می‌رسد؛ بی‌آن‌که از اجر و ثواب عمل‌کننده چیزی کاسته شود؛ اجری کامل برای دعوت‌گر و عمل‌کننده. حال که اجر و ثواب یکایک افراد این امت به پیامبر نیز می‌رسد، روشن می‌شود که اهدای ثواب عبادت به رسول‌الله اشتباه است؛ مانند کسانی که خودسرانه و از پیش خود و بدون هیچ مبنا و دلیلی شرعی اجتهاد می‌کنند و دو رکعت نماز می‌گزارند و ثوابش را به پیامبر هدیه می‌کنند! یا قرآن می‌خوانند و می‌گویند: پروردگارا! ثوابش را پای پیامبر قرار بده! این، اشتباه است و نخست در قرن چهارم هجری رواج پیدا کرد؛ یعنی بیش از سیصد سال پس از وفات رسول‌الله. برخی از علما نیز به‌اشتباه این کار را مانند اهدای ثواب به پدر ومادر نیک و پسندیده دانسته‌اند؛ در صورتی‌که این، اشتباهی بزرگ و بلکه گمراهی و تصوری باطل در دین است. اگر بپرسیم: آیا شما بیش از ابوبکر پیامبر را دوست دارید؟ می‌گویند: خیر؛ اگر سوال کنیم: آیا محبت شما به پیامبر بیش از محبتی‌ست که عمر به آن بزرگوار داشت، باز هم پاسخ می‌دهند؟ خیر؛ هم‌چنان‌که محبتشان به رسول‌الله بیش از محبت عثمان و علی$ و همین‌طور بیش از محبت دیگر صحابه# به آن بزرگوار نیست؛ هم‌چنین آیا بیش از تابعین و امامان هدایت از جمله: احمد، شافعی، ابوحنیفه و مالک، پیامبر را دوست دارند؟ پس چرا هیچ‌یک از این بزرگواران، ثواب عمل نیک را به پیامبر هدیه نکردند؟ چه چیزی شما را از کاری مطلع ساخته است که آنان نمی‌دانستند یا به آن عمل نکردند؟ باید از این‌ها پرسید که مگر شما کیستید؟ اصلاً وقتی که پاداش هر عملی، به پیامبر می‌رسد، چه دلیل یا ضرورتی وجود دارد که با ایجاد چنین بدعت‌هایی، در دین نوآوری کنیم؟ فایده‌اش چیست؟ نه تنها فایده ای ندارد؛ بلکه باعث می‌شود که انسان خودش را از اجر و ثواب محروم بگرداند. چه کار نیک خود را به پیامبر اهدا کنی و چه نکنی، اجر و ثواب آن به پیامبر می‌رسد؛ زیرا آن بزرگوار، فرموده است: «کسی که به سوی هدایت فرابخواند، از پاداشی هم‌چون پاداش کسانی که از او پیروی کنند، برخوردار می‌شود؛ و این، چیزی از پاداش آن‌ها نمی‌کاهد».

این حدیث، بیان‌گر فضیلت علم است؛ زیرا ارشاد و راهنمایی به سوی خیر و هدایت و نیز تشویق به تقوا و پرهیزگاری، از طریق علم و آگاهی میسر می‌باشد و از این‌رو علم و دانش از مال و ثروت بهتر است؛ یعنی اگر اموال فراوانی را صدقه دهی، علم و دانش و انتقال آن به دیگران، به‌مراتب برتر می‌باشد.

اجازه دهید مثالی عرض کنم؛ در دوران ابوهریره چند نفر به حکومت و پادشاهی رسیدند؛ در دوران امام احمد حنبل/ نیز ثروتمندان فراوانی بودند که اموال زیادی را صدقه دادند یا وقف کردند؛ همین‌طور در دوران ابوالعباس حرانی/؛ اما آن قدرت و ثروت چه شد؟ اینک هیچ اثری از آن نیست؛ اما احادیث ابوهریره شب و روز، مورد کنکاکش قرار می‌گیرد و پاداش آن به آن بزرگوار می‌رسد؛ هم‌چنین فقه و دانش ائمه رحمهم‌الله دانش‌نامه و منشوری علمی‌ست که هم‌چنان در اختیار امت می‌باشد؛ آن بزرگواران از دنیا رفته‌اند، اما عمل و دانش آن‌ها، هم‌چنان باقی و ماندگار است و آنان در قبرهایشان هستند و از اجر و ثواب فقه و دانشی که از خود به‌یادگار گذاشته‌اند، در قبرهایشان بهره‌مند می‌شوند. این، نشان می‌دهد که علم و دانش از مال و ثروت برتر است و نفع و فایده‌ی بیش‌تری برای انسان دارد.

\*\*\*

1391- وَعَنْهُ قالَ: قالَ رسولُ الله: «إِذَا مَاتَ ابْنُ آدَمَ انْقَطَعَ عَمَلُهُ إِلاَّ مِنْ ثَلاثٍ: صَدَقةٍ جَاريَةٍ، أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ، أَوْ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ». [روايت مسلم]([[475]](#footnote-475))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هنگامی که انسان می‌میرد،   
  
عملش قطع می‌شود؛ مگر در سه مورد: صدقه‌ی جاری، یا علمی که دیگران از آن نفع می‌برند یا فرزند صالحی که برایش دعا می‌کند».

**شرح**

مؤلف/ در این بخش، حدیثی بدین مضمون آورده است که ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هنگامی که انسان می‌میرد، عملش قطع می‌شود؛ مگر در سه مورد: صدقه‌ی جاری، یا علمی که دیگران از آن نفع می‌برند یا فرزند صالحی که برایش دعا می‌کند». این حدیث، انسان را به انجام کارهای نیک و شایسته تشویق می‌کند؛ زیرا انسان نمی‌داند که چه زمانی می‌میرد؛ از این‌رو پیش از آن‌که پرونده‌ی اعمالش بسته شود، شایسته است که فرصت را غنیمت بشمارد و به انجام کارهای نیک مبادرت ورزد تا به اجر و ثواب بیش‌تر و جایگاه والاتری در نزد الله متعال دست یابد. هیچ‌یک از ما نمی‌داند که مرگش چه زمانی فرا می‌رسد و نمی‌داند که در کدامین سرزمین خواهد مُرد؟ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا تَدۡرِي نَفۡسٞ مَّاذَا تَكۡسِبُ غَدٗاۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسُۢ بِأَيِّ أَرۡضٖ تَمُوتُ﴾

[لقمان: ٣٤]

و هیچ‌‌کس نمی‌‌داند که فردا چه دست‌آوردی خواهد داشت و هیچ‌کس نمی‌داند در کدامین سرزمین می‌میرد.

حال که این‌چنین است، هر خردمندی فرصت را غنیمت می‌شمارد و عُمر خویش را در اطاعت و بندگیِ الله سپری می‌کند تا مبادا پیش از توبه و بازگشت به سوی الله، ناگهان بمیرد و فرصت عمل و توبه پایان یابد؛ زیرا انسان، همین‌که می میرد، همه‌ی اعمالش قطع می‌شود و دیگر هیچ علمی برای او منظور و ثبت نمی‌شود؛ زیرا با مرگ، از سرای عمل به سرای پاداش و مجازات انتقال یافته است؛ سرای عمل، دنیاست و پس از آن، هیچ عملی در کار نیست؛ البته همان‌گونه که در حدیث آمده است: سه عمل هم‌چنان ادامه دارد که از ان جمله، صدقه‌ی جاری‌ست؛ یعنی انسان صدقه‌ای بدهد که اثر و فایده‌ی آن، پس از مرگش ادامه داشته باشد. بهترین صدقه‌ی جاری، ساختن مسجد است؛ زیرا تا زمانی‌که مسجد وجود دارد و مسلمانان در آن نماز می‌گزارند یا قرآن می‌خوانند و به تعلیم و تعلم می‌پردازند، ثوابش به سازنده‌ی مسجد می‌رسد. وقف ساختمان یا باغ و امثال آن برای فقرا و بینوایان یا برای طلاب یا مجاهدانِ راه الله، صدقه‌ی جاری‌ست. هم‌چنین اگر کسی کتابی سودمند را چاپ و توزیع کند تا مردم از خواندن آن استفاده ببرند، صدقه‌‌ی جاری به‌شمار می‌آید؛ فرقی نمی‌کند که آن کتاب، از نویسندگان معاصر باشد یا از نویسندگان گذشته. تعمیر و به‌سازی راه‌ها نیز تا زمانی که مردم از آن استفاده کنند، صدقه‌ی جاری‌ست. صدقه‌ی جاری به هر عملی گفته می‌شود که نفعش پس از مرگ انسان ادامه داشته باشد.

دومین عملی که با مرگ انسان قطع نمی‌شود، علمی‌ست که دیگران از آن نفع می‌برند. علم و دانشی که از انسان می‌مانَد، سودمندترین صدقه‌ی جاری‌ست؛ فرقی نمی‌کند که انتقال این علم به دیگران به صورت شفاهی صورت گرفته باشد یا از طریق نگارش کتاب. تألیف کتاب یا آموزش شفاهیِ مردم و انتقال علم و دانش به آنان، صدقه ای جاری‌ست و تا زمانی‌که مردم از آن استفاده کنند، اجر و ثوابش به معلم یا نویسنده می‌رسد.

و سوم، فرزند صالحی‌ست که برای انسان دعا می‌کند؛ چه دختر باشد و چه پسر. گفتنی‌ست فرزند انسان، شامل نوه‌های دختری و پسری‌ِ انسان و نیز شاملِ همه‌ی نسل نیکوکاری می‌شود که پس از انسان برای او دعا می‌کنند. انسان به‌خاطر برجا گذاشتن چنین نسلی از خود، اجر و ثواب می‌برد. دقت بفرمایید که رسول‌الله فرمود: «فرزند صالحی که برایش دعا می‌کند» و نفرمود: فرزند صالحی که برایش نماز می‌گزارد یا برایش قرآن می‌خوانَد یا برایش صدقه می‌دهد یا برایش روزه می‌گیرد؛ اگرچه همه‌ی این‌ها کارهای نیک و شایسته‌ای‌ست؛ بلکه فرمود: «فرزند صالحی که برایش دعا می‌کند». این، نشان می‌دهد که دعا کردن برای پدر و مادر، بر صدقه دادن یا نماز خواندن یا روزه گرفتن برای آن‌ها، برتری دارد؛ زیرا پیامبر امتش را به‌سوی بهترین کار رهنمون شده است و امکان ندارد که آن بزرگوار، بهترین‌ها را از امتش دریغ کرده باشد. اگر پیامبر صدقه دادن از طرف پدر و مادر یا نماز خواندن از طرف آن‌ها را برتر از دعا کردن برای آن‌ها می‌دانست، به‌یقین امتش را به انجام این کارها از سوی پدر و مادر رهنمون می‌شد، نه این‌که آن‌ها را به دعا کردن برای والدین تشویق نماید. لذا اگر کسی از ما بپرسد: بهتر است که از طرف پدر و مادرم صدقه بدهم یا این‌که برایشان دعا کنم؟ می‌گوییم: دعا کردن بهتر است؛ زیرا این، رهنمود رسول‌‌الله می‌باشد. اما شگفتا از توده‌ی مردم که صدقه دادن از طرف پدر و مادر را برتر از دعا کردن برای آن‌ها می‌پندارند؛ این پندار، نتیجه‌ی جهل و ناآگاهی‌ست و گرنه، با نیم‌نگاهی به متون و آموزه‌های سنت می توان دریافت که دعا کردن برای پدر و مادر بر صدقه دادن از طرف آن‌ها برتری دارد؛ از این‌رو پیامبر در هیچ حدیثی به انجام عمل نیک از طرف پدر و مادر رهنمون نشده است. امام مالک/ می‌گوید: در مواردی، صحابه# از پیامبر می‌پرسیدند که آیا از طرفِ پدر یا مادر درگذشته‌ی خود، صدقه دهند؟ و پیامبر می‌فرمود: بله، ایرادی ندارد؛ اما هیچ‌گاه امتش را به انجام چنین کاری تشویق نفرمود؛ فقط در پاسخ به چنین پرسش‌هایی بیان نمود که صدقه دادن از طرف پدر و مادر، اشکالی ندارد؛ چنان‌که پیامبر سعد بن عباده را از صدقه دادن برای مادرش، منع نکرد و به او اجازه داد که از طرف مادرش صدقه دهد. هم‌چنین مردی نزد پیامبر آمد و عرض کرد: مادرم با مرگی ناگهانی از دنیا رفت؛ آیا می‌توانم باغم را از طرف او صدقه دهم؟ پیامبر فرمود: بله؛ اما این را به صورت یک رهنمود یا قانون و روشی عمومی، مقرر نفرمود؛ بلکه به دعا کردن برای پدر و مادر تشویق نمود و فرمود: «هنگامی که انسان می‌میرد، عملش قطع می‌شود؛ مگر در سه مورد: صدقه‌ی جاری، یا علمی که دیگران از آن نفع می‌برند یا **فرزند صالحی که برایش دعا می‌کند**».

\*\*\*

1392- وَعَنْهُ قال: سمعتُ رسولَ الله يقول: «الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ، مَلعونٌ مَا فيها، إِلاَّ ذِكْرَ الله تعالى، ومَا وَالاَه وَعالِماً وَمُتَعلِّماً». [ترمذي، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حدیثی حسن مي‌باشد.]([[476]](#footnote-476))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «دنیا و آن‌چه در آن است، نفرین‌شده می‌باشد؛ جز ذکر الله متعال و آن‌چه که مانند آن است - یعنی هر عمل نیکی که مانند ذکر خداست- و عالِم (استاد) و کسی که به کسب علم و دانش، مشغول است (دانش‌آموز)».

1393- وعن أنسٍ قَالَ: قَالَ رسولُ الله: «مَنْ خَرَجَ فِي طَلَبِ العِلْمِ كَانَ فِي سَبيلِ اللهِ حَتَّى يَرْجِعَ». [ترمذي، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حدیثی حسن مي‌باشد.]([[477]](#footnote-477))

**ترجمه:** انس مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکه برای فراگرفتن علم- از زادگاه خود- بیرون برود، تا هنگامی‌که باز گردد، در راه الله می‌باشد».

1394- وعن أَبي سعيدٍ الخدري عَنْ رسولِ الله قَالَ: «لَنْ يَشْبَعَ مُؤْمِنٌ مِنْ خَيْرٍ حَتَّى يَكُونَ مُنْتَهَاهُ الجَنَّةَ». [ترمذي، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حدیثی حسن مي‌باشد.]([[478]](#footnote-478))

**ترجمه:** از ابوسعید خدری روایت شده است که رسول‌الله فرمود: «مومن هرگز از خیر و نیکی سیر نمی‌شود تا آن‌که فرجامش بهشت باشد».

1395- وعن أَبي أُمَامَةَ أنَّ رسول الله قَالَ: «فَضْلُ العَالِمِ عَلَى العَابِدِ كَفَضْلِي عَلَى أدْنَاكُمْ». ثُمَّ قَالَ رسول الله: «إنَّ اللهَ وَمَلاَئِكَتَهُ وَأهْلَ السَّماوَاتِ وَالأَرْضِ حَتَّى النَّمْلَةَ في جُحْرِهَا وَحَتَّى الحُوتَ لَيُصَلُّونَ عَلَى مُعَلِّمِي النَّاسِ الخَيْرَ». [ترمذي، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حدیثی حسن مي‌باشد.]([[479]](#footnote-479))

**ترجمه:** ابوامامه مي‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «برتریِ عالِم بر عابد، همانند برتریِ من نسبت به کم‌ترین شماست»؛ سپس رسول‌الله افزود: «همانا الله و فرشتگانش و اهل آسمان‌ها و زمین، حتی مورچه در لانه‌ی خود و نیز ماهی، بر کسانی که خیر و نیکی را به مردم آموزش می‌دهند، درود می‌فرستند».

\*\*\*

1396- وعن أَبي الدرداء قالَ: سَمِعْتُ رسول الله يَقُولُ: «مَنْ سَلَكَ طَرِيقاً يَبْتَغِي فِيهِ عِلْماً سَهَّلَ اللهُ لَهُ طَريقاً إِلَى الجَنَّةِ، وَإنَّ المَلاَئِكَةَ لَتَضَعُ أجْنِحَتَهَا لِطَالِبِ العِلْمِ رِضاً بِمَا يَصْنَعُ، وَإنَّ العَالِمَ لَيَسْتَغْفِرُ لَهُ مَنْ فِي السَّماوَاتِ وَمَنْ فِي الأرْضِ حَتَّى الحيتَانُ في المَاءِ، وَفضْلُ العَالِمِ عَلَى العَابِدِ كَفَضْلِ القَمَرِ عَلَى سَائِرِ الكَوَاكِبِ، وَإنَّ العُلَمَاءَ وَرَثَةُ الأنْبِيَاءِ، وَإنَّ الأنْبِيَاءَ لَمْ يُوَرِّثُوا دِينَاراً وَلا دِرْهَماً وَإنَّمَا وَرَّثُوا العِلْمَ، فَمَنْ أَخَذَهُ أَخَذَ بحَظٍّ وَافِرٍ». [روایت ابوداود و ترمذي]([[480]](#footnote-480))

**ترجمه:** ابودرداء می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «هرکس راهی برای جستجوی علم بپیماید، الله راهی برای او به سوی بهشت، هموار می‌سازد. و فرشتگان بال‌هایشان را برای طالبِ علم می‌گسترانند؛ زیرا کارش را که طلب علم است، می‌پسندند. همه‌ی کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، حتی ماهیان در آب، برای عالِم درخواست آمرزش می‌کنند و برتریِ عالِم بر عابد مانند برتری ماه بر سایر ستارگان است و علما وارثان پیامبران هستند؛ البته پیامبران درهم و دیناری به‌ارث نگذاشته‌اند؛ بلکه تنها علم را به‌ارث گذارده‌اند و هرکس علم کسب کند، بهره‌ی فراوانی به‌دست آورده است».

**شرح**

مؤلف/ در ادامه‌ی این باب حدیثی بدین مضمون آورده است که ابودرداء می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکس راهی برای جستجوی علم بپیماید، الله راهی برای او به سوی بهشت، هموار می‌سازد». پیش‌تر توضیحاتی درباره‌ی این جمله که در حدیثی دیگر آمده بود، بیان شد. در حدیث ابودرداء هم‌چنین آمده است که پیامبر فرمود: «همه‌ی کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، حتی ماهیان در آب، برای عالِم درخواست آمرزش می‌کنند». این، بیان‌گر فضیلت علم است و نشان می ‌دهد که اهل آسمان و زمین، حتی ماهیان دریا و جنبندگان خشکی، برای علما درخواست آمرزش می‌کنند. آری؛ جای تعجب نیست که حیوانات نیز برای اهل علم، از الله آمرزش بخواهند؛ زیرا الله متعال در قرآن کریم از زبان موسی می‌فرماید:

﴿قَالَ رَبُّنَا ٱلَّذِيٓ أَعۡطَىٰ كُلَّ شَيۡءٍ خَلۡقَهُۥ ثُمَّ هَدَىٰ ٥٠﴾ [طه: ٥٠]

(موسی) گفت: پروردگارمان، ذاتی است که به هر مخلوقی، آفرینش ویژه‌ای بخشیده و آن‌گاه (او را به‌سوی نیازهایش) راهنمایی کرده است.

لذا حیوانات و حشرات، پروردگارشان را می‌شناسند:

﴿تُسَبِّحُ لَهُ ٱلسَّمَٰوَٰتُ ٱلسَّبۡعُ وَٱلۡأَرۡضُ وَمَن فِيهِنَّۚ وَإِن مِّن شَيۡءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمۡدِهِۦ وَلَٰكِن لَّا تَفۡقَهُونَ تَسۡبِيحَهُمۡ﴾ [الإسراء: ٤٤]

آسمان‌های هفت‌گانه و زمین و آن‌چه در آن‌هاست، او را به پاکی یاد می‌کنند و هیچ موجودی نیست مگر آن‌که پروردگار را به پاکی و بزرگی می‌ستاید؛ ولی شما ستایش و تسبیحشان را درنمی‌یابید.

هر چیزی تسبیح‌گوی الله متعال است؛ حتی شنیده شد که سنگ‌ریزه‌ای در برابر پیامبر تسبیح می‌گفت؛ زیرا الله متعال، پروردگار و مالک همه چیز است؛ چنان‌که به آسمان‌ها و زمین فرمود:

﴿ٱئۡتِيَا طَوۡعًا أَوۡ كَرۡهٗا قَالَتَآ أَتَيۡنَا طَآئِعِينَ ١١﴾ [فصلت: ١١]

خواسته یا ناخواسته (برای اجرای فرمانم، پیش) آیید. گفتند: به دل‌خواه آمدیم و فرمان‌برداریم.

لذا هر چیزی فرمان‌بردار الله متعال است؛ مگر انسان‌ها و جن‌های کافر. از این‌رو الله در کتاب گران‌قدرش بیان فرموده است که بسیاری از مردم برای او سجده می‌کنند و بسیاری دیگر نیز سزاوار عذاب الاهی هستند:

﴿أَلَمۡ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يَسۡجُدُۤ لَهُۥۤ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِي ٱلۡأَرۡضِ وَٱلشَّمۡسُ وَٱلۡقَمَرُ وَٱلنُّجُومُ وَٱلۡجِبَالُ وَٱلشَّجَرُ وَٱلدَّوَآبُّ وَكَثِيرٞ مِّنَ ٱلنَّاسِۖ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيۡهِ ٱلۡعَذَابُ﴾

[الحج : ١٨]

آیا نمی‌دانی همه‌ی کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند و نیز خورشید و ماه و ستارگان و کوه‌ها و درختان و چارپایان و بسیاری از مردم برای الله سجده می‌کنند و بسیاری هم سزاوار عذاب هستند.

کسانی که برای الله سجده نمی‌کنند، سزاوار عذاب هستند؛ کافران اگرچه حاضر نیستند که به‌خاطر پیروی از شریعت یا برای عبادت و پرستش الله، سر به سجده بگذارند، ولی به صورت تقدیری یا اجباری، از سجده کردن برای الله گریزی ندارند؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِۤ يَسۡجُدُۤ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ طَوۡعٗا وَكَرۡهٗا﴾ [الرعد: ١٥]

و هر آن‌که در آسمان‌ها و زمین است، خواسته و ناخواسته برای الله سجده می‌کند.

منظور از سجده در این‌جا، سجده‌ی تقدیری‌ست؛ زیرا هر چیزی در برابر تقدیر الاهی، خاضع و فرمان بردار می‌باشد و هیچ‌کس نمی‌تواند بر الله چیره شود؛ لذا هیچ چیز و هیچ‌کس نمی‌تواند از سجده‌ی تقدیری برای الله متعال بگریزد.

اما از آن‌جا که بسیاری از مردم از سجده‌ی شرعی برای الله سر می‌تابند، سزاوار عذاب هستند؛ این، در حالی‌ست که خورشید و ماه و ستارگان، و کوه‌ها و درختان و جانوران، برای الله متعال سجده می‌کنند.

ولی انسان‌ها و جن‌های کافر، جز همان سجده‌ی تکوینی یا تقدیری، برای الله سجده نمی‌کنند؛ سجده‌ی تکوینی یا تقدیری، همان سجده‌ای‌ست که همه‌ی موجودات هستی به‌اجبار و بنا بر تقدیری که از سوی الله بر آنان رفته است، به‌جا می‌آورند:

﴿وَلِلَّهِۤ يَسۡجُدُۤ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ طَوۡعٗا وَكَرۡهٗا﴾ [الرعد: ١٥]

و هر آن‌که در آسمان‌ها و زمین است، خواسته و ناخواسته برای الله سجده می‌کند.

خلاصه این‌که الله متعال، این هستی را بر آن می‌دارد که برای عالِم درخواست آمرزش نمایند و برتر از استغفار هستی برای اهل علم، این است که فرشتگان، بال‌های خود را برای علما و دانش‌پژوهان می‌گسترانند؛ زیرا کارِ علما را که جستجوی علم است، می‌پسندند.

سبحان‌الله! فرشتگان بزرگوار بال‌های خود را برای طالبّ علم می‌گسترانند؛ آیا امتیاز و فضیلتی برتر از این سراغ دارید؟ به‌راستی که این، فضیلت بسیار بزرگی‌ست. پیامبر در این حدیث بیان فرمود که علما، وارثان پیامبران هستند. چه کسانی از پیامبران، ارث می‌برند؟ نزدیکان و خویشاوندانشان؟ خیر. کسانی که شب و روز را در رکوع و سجده سپری می کنند؟ خیر. فقط علما از پیامبران ارث می‌برند؛ علما، وارثان پیامبران هستند و علم و عمل را از آنان ارث می‌برند؛ پیامبران هیچ درهم و دیناری به‌ارث نگذاشته‌اند. پیامبر هیچ ارثی برای دخترش فاطمه، عمویش عباس و پسرعموهایش، و نیز هیچ ارثی برای همسرانش برجا نگذاشت و دختر و همسرانش و دیگر نزدیکان و خویشاوندان آن بزرگوار از او ارث نبردند؛ زیرا پیامبران هیچ درهم و دیناری به‌ارث نمی‌گذاشتند و این، از حکمت الاهی‌ست تا کسی نگوید که تلاش پیامبر برای کسب مال و ثروت بوده است. اینک این پرسش مطرح می‌شود که اگر پیامبران درهم و دیناری از خود به‌ارث نمی‌گذاشتند، پس چرا در قرآن کریم آمده است که زکریا گفت:

﴿فَهَبۡ لِي مِن لَّدُنكَ وَلِيّٗا ٥ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنۡ ءَالِ يَعۡقُوبَ﴾ [مريم: ٥، ٦]

پس از نزد خویش فرزندی به من عطا فرما که وارث من و وارث خاندان یعقوب باشد.

**پاسخ:** منظور از ارث در این آیه، علم و نبوت است؛ نه مال و ثروت. پیامبران هیچ درهم و دیناری از خود به‌ارث نگذاشته‌اند؛ بلکه تنها علم را به‌ارث گذارده‌اند که بزرگ‌ترین میراث است و هرکس علم کسب کند، بهره‌ی فراوانی به‌دست آورده است. از الله متعال می‌خواهم که شما را جزو کسانی قرار دهد که علم و عمل کسب می‌کنند؛ این، همان میراث واقعی و سودمند است. آیا غیر از این است که انسان کرانه‌های زمین از خاور تا باختر را درمی‌نوردد تا به به میراثی که از پدرش مانده است، برسد؟ پس آیا سزاوار نیست که برای کسب علم که میراث پیامبران است، در گوشه و کنارِ زمین به تلاش و تکاپو بپردازیم؟

آری؛ شایسته است که از هیچ کوششی برای دست‌یابی به میراث پیامبران فروگذار نباشیم؛ همین فضیلت برای علم و دانش کافی‌ست که وقتی یک عالِم، عملی را خالصانه انجام می‌دهد، این احساس را دارد که امام و الگویش محمد مصطفی است؛ زیرا الله متعال را آگاهانه و با بصیرت عبادت می‌کند؛ هنگام وضو گرفتن، احساس می‌کند که به وضوی پیامبر می‌نگرد و از آن بزرگوار الگو می‌گیرد؛ و آن‌گاه که نماز می‌خواند، گویا به نماز پیامبر نگاه می‌کند و مطابق روش آن بزرگوار نماز می‌گزارد و سایر عبادت‌ها را نیز به همین ترتیب انجام می‌دهد. لذا همین یک فضیلت برای علم و دانش، کافی‌ست. لطف و عنایت پروردگار در حقّ کسی که به او توفیق کسب علم می‌دهد، به‌مراتب بیش از لطف او در حقّ کسی‌ست که اموال فراوان و کاخ‌ها‌ی باشکوه و همسران و فرزندان دل‌بند دارد.

یا الله! به ما علمی سودمند، عملی شایسته، و رزقی حلال و فراخ که ما را از آفریده‌هایت بی‌نیاز بگرداند، عنایت بفرما؛ به‌یقین تو بر هر کاری توانایی.

\*\*\*

1397- وعن ابن مسعودٍ قَالَ: سَمِعْتُ رسول الله يَقُولُ: «نَضَّرَ اللهُ امْرَأً سَمِعَ مِنَّا شَيْئاً، فَبَلَّغَهُ كَمَا سَمِعَهُ، فَرُبَّ مُبَلَّغٍ أوْعَى مِنْ سَامِعٍ». [ترمذي، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حسن صحیح می‌باشد.]([[481]](#footnote-481))

**ترجمه:** ابن‌مسعود می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «الله کسی را که چیزی از ما بشنود و آن‌را همان‌گونه که شنیده است- به دیگران- برساند، شاداب بگرداند؛ چه‌بسا کسی که- حدیث- به او می‌رسد، آن را از شنونده‌ی آن، بهتر دریابد».

1398- وعن أَبي هريرةَ قَالَ: قَالَ رسول الله: «مَنْ سُئِلَ عن عِلْمٍ فَكَتَمَهُ، أُلْجِمَ يَوْمَ القِيَامَةِ بِلِجَامٍ مِنْ نَارٍ». [روايت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی گفته است: حدیثی حسن مي‌باشد.]([[482]](#footnote-482))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گوید: ‌رسول‌الله فرمود: «هرکس از او درباره‌ی دانشی پرسیده شود و او- دانسته، پاسخِ- آن‌را پنهان کند، روز قیامت با افساری آتشین به لگام کشیده می‌شود».

**شرح**

نووی/ چندین حدیث در باب فضیلت علم آورده است که بیش‌ترش گذشت؛ از آن جمله، حدیثی‌ست که ابن‌مسعود می‌گوید: پیامبر فرمود: «نَضَّرَ اللهُ امْرَأً سَمِعَ مِنَّا شَيْئاً، فَبَلَّغَهُ كَمَا سَمِعَهُ، فَرُبَّ مُبَلَّغٍ أوْعَى مِنْ سَامِعٍ»؛ یعنی: «الله کسی را که چیزی از ما بشنود و آن‌را همان‌گونه که شنیده است- به دیگران- برساند، شاداب بگرداند؛ چه‌بسا کسی که- حدیث- به او می‌رسد، آن را از شنونده‌ی آن، بهتر دریابد». لذا «نَضَّرَ»، یعنی شاداب بگرداند؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وُجُوهٞ يَوۡمَئِذٖ نَّاضِرَةٌ ٢٢ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٞ ٢٣﴾ [القيامة: ٢٢، ٢٣]

برخی چهره‌ها در آن روز **شادابند** و به پروردگارشان نگاه می‌کنند.

آنان‌که روز رستاخیز پروردگارشان را با چشم می‌بینند، چهره‌های شادابی دارند. امید است که الله دیدار خودش را نصیبمان بگرداند. الله هم‌چنین می‌فرماید:

﴿فَوَقَىٰهُمُ ٱللَّهُ شَرَّ ذَٰلِكَ ٱلۡيَوۡمِ وَلَقَّىٰهُمۡ نَضۡرَةٗ وَسُرُورٗا ١١﴾ [الإنسان: ١١]

بی‌گمان الله، آنان را از سختی‌ آن روز نگاه می‌دارد و به آنان سرور و **شادی** می‌رساند.

یعنی: الله متعال چهره‌هایشان را شادب و دل‌هایشان را شادمان می‌گرداند؛ لذا با گریزی که به مفهوم لغوی واژه‌ی «نَضَّرَ» داشتیم، مفهومی که از این حدیث برداشت می‌کنیم، این است که پیامبر برای کسی که حدیثی از آن بزرگوار بشنود و آن‌را همان‌گونه که شنیده است، به دیگران نیز برساند، دعا نموده که الله در روز رستاخیز چهره‌اش را شاداب بگرداند. در ادامه‌ی این حدیث آمده است: «چه‌بسا کسی که- حدیث- به او می‌رسد، آن را از شنونده‌ی آن، بهتر دریابد»؛ یعنی فهم و برداشت دقیق‌تری نسبت به راویِ حدیث، داشته باشد. همین‌گونه نیز هست؛ زیرا چه‌بسا یک راوی، حدیثی را بدون درک معانی و مفاهیم آن به‌درستی روایت کرده و آن را به علمایی رسانده است که مفاهیم و احکام فراوانی از آن، برداشت کرده‌اند و بدین‌سان مردم از آن استفاده برده‌اند. پیش‌تر حدیثی بدین مضمون گذشت که مثالِ شخص نخست، مانند زمین سختی‌ست که آب باران را بر روی خود نگه می‌دارد و مردم از آن برای آشامیدن و کشاورزی و آبیاری استفاده می‌کنند؛ اما مثالِ فقیه، مانند زمین حاصل‌خیزی‌ست که آب باران را جذب می‌کند و در آن، علف و گیاهان فراوانی می‌روید؛ این، مثال آن‌دسته از علماست که احکام و مسایل شرعی را از احادیث، بیرون می‌کشند و آن‌را برای مردم بیان می‌کنند.

حدیث ابوهریره هشداريست نسبت به کسانی‌ که وقتی از آن‌ها درباره‌ی علمی پرسیده می‌شود، به‌رغم این‌که پاسخش را می‌دانند، آن‌را کتمان می‌کنند. در این حدیث آمده است: «هرکس از او درباره‌ی دانشی پرسیده شود و او- دانسته، پاسخِ- آن‌را پنهان کند، روز قیامت با افساری آتشین به لگام کشیده می‌شود»؛ زیرا او آن‌چه را که الله نازل فرموده، کتمان کرده است. لذا اگر مشخص بود که قصد پرسش‌گر، فراگرفتن آن مسأله یا پی بردن به موضوعِ مورد سوالش و عملِ به آن می‌باشد، جایز نیست که از پاسخ‌گویی به او خودداری کنید؛ اما اگر برایتان روشن بود که قصدش آزمودن شماست، تصمیم با خودتان است که جوابش را بدهید یا خیر؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿سَمَّٰعُونَ لِلۡكَذِبِ أَكَّٰلُونَ لِلسُّحۡتِۚ فَإِن جَآءُوكَ فَٱحۡكُم بَيۡنَهُمۡ أَوۡ أَعۡرِضۡ عَنۡهُمۡۖ ﴾ [المائ‍دة: ٤٢]

یهودیان فوق‌العاده شنوای سخنان دروغ (و پذیرای باطل)،‌ و بسیار حرام‌خوارند. اگر نزدت آمدند، در میانشان دواری کن یا از آنان روی بگردان.

زیرا الله متعال می‌دانست که این‌ها از آن جهت پیامبر را داور قرار نمی‌دهند که به حُکم او عمل کنند؛ بلکه فقط می‌خواستند بدانند که آن بزرگوار چه دارد؟ لذا اگر کسی نزدتان آمد و به‌قصد آزمایشِ شما، سوالی پرسید و در پی حقیقت نبود، اختیار با خودِ شماست که پاسخش را بدهید یا از پاسخ‌گویی به او خودداری کنید؛ هم‌چنین اگر می‌دانستید که فتوا دادن یا بیان حُکم در آن لحظه، پیامد بدی به‌دنبال دارد، پاسخ‌گویی را به وقتِ دیگری موکول کنید؛ این، کتمان علم نیست؛ بلکه موکول کردن فتوا به زمان مناسبی‌ست؛ زیرا گاه ممکن است که بیان یک حُکم در لحظه یا شرایط ویژه‌ای، مصلحت نباشد. از این‌رو موکول کردن آن به یک وقت دیگر، ایرادی ندارد.

\*\*\*

1399- وعنه قَالَ: قَالَ رسول الله: «مَنْ تَعَلَّمَ عِلْماً مِمَّا يُبْتَغَى بِهِ وَجْهُ اللهِ لا يَتَعَلَّمُهُ إِلاَّ لِيُصِيبَ بِهِ عَرَضاً مِنَ الدُّنْيَا، لَمْ يَجِدْ عَرْفَ الجَنَّةِ يَوْمَ القِيَامَةِ». [روایت ابوداود با اِسناد صحيح]([[483]](#footnote-483))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گوید: ‌رسول‌الله فرمود: «هرکس علمی را که تنها برای رضای الله فرا گرفته می‌شود، به‌خاطر دست‌یابی به چیزی از دنیا بیاموزد، روز قیامت بوی بهشت به مشامش نمی‌رسد».

**شرح**

مؤلف/ در فضیلت تعلیم و تعلم، حدیثی بدین مضمون آورده است که ابوهريره مي‌گوید: ‌رسول‌الله فرمود: «هرکس علمی را که تنها برای رضای الله فرا گرفته می‌شود، به‌خاطر دست‌یابی به چیزی از دنیا بیاموزد، روز قیامت بوی بهشت به مشامش نمی‌رسد».

علوم بر دو گونه است: نوعی از آن تنها برای رضای الله فرا گرفته می‌شود که همان علوم دینی و علوم پایه‌ی آن، مانند زبان عربی‌ست. و نوعِ دیگر علومی مانند هندسه، معماری، میکانیک و امثال آن است که از آن، به علوم دنیوی یاد می‌شود و کسب آن با هدف دست‌یابی به مال و ثروت دنیا و امثال آن، هیچ ایرادی ندارد؛ مثلاً کسی در یکی از رشته‌های مهندسی تحصیل می‌کند تا به شغل مورد علاقه‌اش دست یابد یا در رشته‌ی میکانیک درس می‌خواند تا به کار و حقوق دل‌خواه خود برسد. لذا ایرادی ندارد که انسان از فرا گرفتن چنین علومی، هدف دنیوی داشته باشد؛ اما چه خوب است که در تحصیل این علوم، نیت نماید که علاوه بر اشتغال، به مسلمانان نیز خدمت نماید و هدفش این باشد که وابستگیِ مسلمانان در رشته‌ی مورد نظرش به کفار برداشته شود و دیگر ناگزیر نباشند که برای پیش‌برد برنامه‌ها و فعالیت‌های اقتصادی و صنعتی خود و امثال آن، از نیروهای بیگانه کار بگیرند. با این حال اگر هدف کسی از تحصیل در چنین علومی، صرفا اشتغال و دست‌یابی به کار و حقوق باشد، ایرادی ندارد و گناهی بر او نیست که چرا با هدف دنیوی درس خوانده است و مانند کسی‌ست که برای افزایش مال و ثروتش داد و ستد می‌کند؛ اما علوم شرعی را تنها باید برای رضایت الله فرا گرفت و اگر کسی با هدف دست‌یابی به چیزی از دنیا به تحصیل در این علوم بپردازد، بوی بهشت به مشامش نمی‌رسد؛ این، هشدار شدیدی‌ست و نشان می‌دهد که هرکس دین و علوم دینی را وسیله‌ی ارتزاق خود قرار دهد یا با هدفی دنیوی به کسب این علوم بپردازد، مرتکب گناه کبیره شده است و هیچ برکتی در علمِ او نیست؛ مثلاً کسی بگوید: «برای این‌که توجه مردم را به‌سوی خود جلب کنم یا به نام و نانی برسم، به تحصیل در این علوم می‌پردازم»؛ یا بگوید: «در این رشته درس می‌خوانم تا مدرکی بگیرم و مشغول تدریس شوم و حقوقی بگیرم» یا با چنین اهدافی به تحصیل علوم دینی بپردازد؛ بوی بهشت به مشام چنین کسی نخواهد رسید. در رابطه با نظام‌های آموزشیِ فعلی که کسی در دانشکده‌ها و مراکز آموزش عالی به تحصیل در رشته‌های علوم اسلامی می‌پردازد و مدرکی می‌گیرد، قابل یادآوری‌ست که گرفتن مدرک نباید فقط به‌خاطر دنیا باشد؛ لذا اگر دانش‌جویی بگوید: «من درس می‌خوانم تا مدرکی بگیرم و به کرسی تدریس دست یابم و از این طریق به مردم خدمت کنم» یا با چنین اهدافی مدرک بگیرد، این، نیت خوب و پسندیده‌ای‌ست و هیچ ایرادی ندارد. البته آن‌چه مایه‌ی تأسف است، این‌که امروزه مهم‌ترین معیار برای تشخیص صلاحیت‌ و استخدام افراد، همین مدارک است؛ در صورتی‌که فردی به‌رغم این‌که مدرک دکترا دارد، اما در حد و پایه‌ی یک دانش‌آموز دبیرستان نیز دانش و اطلاعات ندارد؛ ولی همین‌که مدرک دارد، به‌عنوان استاد در دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی، تدریس می‌کند. این به جای خود؛ ولی ضروری‌ست که سوابق و توانايی‌های علمی افراد نیز مد نظر قرار گیرد. حال که شرایط این‌گونه است، ایرادی ندارد که در تحصیل علوم دینی نیم‌نگاهی هم به مدرک داشته باشید تا از این طریق بستر و شرایط کافی برای شما در زمینه‌ی تدریس و انتقال آموخته‌هایتان به دیگران، فراهم شود؛ اما همواره به‌یاد داشته باشید که هدفتان دنیا و کالای زودگذر و فناپذیرِ آن نباشد؛ بلکه رضایت الله و خدمت به مردم را هدف خویش قرار دهید تا وعید و هشدار شدیدی که در این حدیث آمده است، دامن‌گیرتان نگردد؛ زیرا الحمدلله که رسول‌الله میزان دقیقی به ما معرفی کرده و فرموده است: «إِنَّمَا الأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى»؛([[484]](#footnote-484)) یعنی: «اعمال به نيت‌ها بستگي دارند و دست‌آوردِ هر کسی، همان چیزی‌ست که نیت کرده است». لذا به دانش‌جوی علوم اسلامی که در دانشگاه درس می‌خوانَد تا مدرکی بگیرد و به شغلی دست یابد یا می‌گوید: «من، از خانواده‌ای فقیر هستم و می‌خواهم از این طریق به شغل دل‌خواهم برسم»، می‌گوییم: تو که از این طریق خواهان دست‌یابی به دنیا هستی، زیان‌کاری؛ ولی اگر هدفش خدمت به مردم باشد و با توجه به این‌که داشتن مدرک برای تدریس در مراکز آموزشی ضروری‌ست، ایرادی ندارد که دانش‌جو و طالبِ علم نیم‌نگاهی به کسب مدرک داشته باشد؛ این، نیت خوبی‌ست که می‌خواهد از طریق کسب مدرک، آموخته‌های خود را به دیگران منتقل نماید؛ اما توجه داشته باشد که کسب مدرک را هدفش قرار ندهد و خودش را از نیت‌های باد و اهداف دنیوی در کسب علوم دینی، پاک بگرداند؛ زیرا ارزش و اهمیت علوم دینی، فراتر از آن است که با آن چیزی از دنیا کسب شود؛ فرجام کالای دنیا روشن است؛ می‌دانید که اگر خوردنی یا نوشیدنی باشد، به کجا ریخته می‌شود؛ کالای دنیا هرچه باشد، از دو حال خارج نیست: یا انسان، می‌میرد و آن‌را ترک می‌کند یا این‌که کالای دنیا، صاحبش را ترک می‌گوید و از دستش می‌رود؛ ولی آخرت، ماندگار و باقی‌ست؛ پس چرا علم دین را که به‌خاطر عبادت‌هاست و خود، عبادتی بزرگ به‌شمار می‌آید، پله‌ای برای رسیدن به کالای دنیا قرار دهیم؛ این، گمراهی در دین و بی‌خردی‌ست. علوم دینی را برای الله و حمایت از شریعتش نیز برای از میان بردن جهل و نادانی از خویشتن و هم‌کیشان خود قرار بده و از آن برای راهنمایی دیگران به سوی‌هدایت و رهنمود الاهی استفاده کن تا میراث‌بر رسول‌الله باشی؛ زیرا علما، وارثان پیامبران هستند. الله متعال نیت‌هایمان را خالص، و کارهایمان را نیکو بگرداند؛ به‌یقین او بر هر کاری تواناست.

\*\*\*

1400- وعن عبد الله بن عمرو بن العاص$ قَالَ: سَمِعْتُ رسولَ الله يَقُولُ: «إنَّ اللهَ لا يَقْبِضُ العِلْمَ انْتِزَاعاً يَنْتَزعهُ مِنَ النَّاسِ، وَلكِنْ يَقْبِضُ العِلْمَ بِقَبْضِ العُلَمَاءِ، حَتَّى إِذَا لَمْ يُبْقِ عَالِماً، اتَّخَذَ النَّاسُ رُؤُوساً جُهَّالاً، فَسُئِلُوا فَأفْتوا بِغَيْرِ عِلْمٍ، فَضَلُّوا وَأضَلُّوا». [متفق علیه]([[485]](#footnote-485))

**ترجمه:** عبدالله بن عمرو بن عاص$ می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «همانا الله، علم را به‌یک‌باره از میان مردم برنمی‌گیرد؛ بلکه آن‌را با وفات علما از میان برمی‌دارد تا آن‌گاه که عالِمی را باقی نگذارَد، مردم سرگردگانی جاهل را به‌رهبری می‌گیرند و مسایل خود را از آنان می‌پرسند و آنان نیز بدون آگاهی فتوا می‌دهند و بدین ‌سان هم خودشان گمراه می‌شوند و هم دیگران را گمراه می‌کنند».

**شرح**

امام نووی/ در ادامه‌ی این باب، حدیثی بدین مضمون آورده است که عبدالله بن عمرو بن عاص$ می‌گوید: پیامبر ‌فرمود: «همانا الله، علم را به‌یک‌باره از میان مردم برنمی‌گیرد»؛ این حدیث، اشاره‌ای‌ست به این‌که سرانجام، علم و دانش از سینه‌های مردم برداشته می‌شود و در زمین، عالِمی نمی‌ماند که مردم را به سوی دین الله ارشاد و راهنمایی کند؛ لذا امت رو به‌انحطاط و فروپاشی می‌نهد و آن‌گاه که قرآن از سینه‌های مردم و از میان مصحف‌ها برداشته شود، همگی گمراه می‌گردند. اهل سنت بر این باورند که قرآن، کلام نازل‌شده‌ی الاهی‌ست و مخلوق نیست؛ بلکه از سوی الله متعال آمده است و به‌سوی او باز می‌گردد؛ بازگشت قرآن به‌سوی الله متعال در آخر زمان، یعنی در زمانی خواهد بود که مردم به‌کلی قرآن را ترک می‌گویند، آن‌را نمی‌خوانند و به آن عمل نمی‌کنند. بازگشت قرآن به‌سوی الله، برای حمایت از آن است؛ همان‌گونه که الله از کعبه در برابر ابرهه که قصد ویرانی آن‌را داشت، نگه‌داری نمود و در این‌باره سوره‌ای کامل در قرآن کریم نازل فرمود:

﴿أَلَمۡ تَرَ كَيۡفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصۡحَٰبِ ٱلۡفِيلِ ١ أَلَمۡ يَجۡعَلۡ كَيۡدَهُمۡ فِي تَضۡلِيلٖ ٢ وَأَرۡسَلَ عَلَيۡهِمۡ طَيۡرًا أَبَابِيلَ ٣ تَرۡمِيهِم بِحِجَارَةٖ مِّن سِجِّيلٖ ٤ فَجَعَلَهُمۡ كَعَصۡفٖ مَّأۡكُولِۢ ٥﴾ [الفيل: ١، ٥]

آیا ندیدی (ندانسته‌ای) که پروردگارت با صاحبان فیل چه کرد؟ آیا نیرنگشان را در تباهی قرار نداد؟ و پرندگانی را گروه‌گروه بر آنان فرستاد که روی آنان سنگ‌ریزه‌های کلوخی سختی می‌انداختند. و سرانجام، آنان را همانند کاه جویده‌شده قرار داد.

الله دسته‌هایی از پرندگان بر آنان فرستاد كه هر کدامشان، سنگ‌ریزه‌ای با خود داشت و هر یک از این پرندگان به سراغ یکی از سپاهیان ابرهه می‌رفت و آن سنگ‌ریزه را روی او می‌انداخت و بدین‌سان سپاهیان فیل از پا درآمدند و الله، آنان را مانند کاه جویده‌شده گردانید؛ یعنی مانند علف‌هایی که چارپایان جویده‌ و آن‌گاه این علف‌ها مخلوط شده باشد.

ولی در آخر زمان که مردم حرمت این خانه را نگه نمی‌دارند و با انواع گناه و معصیت نسبت به آن هتک حرمت می‌کنند، الله مردی نیمه‌لَنگ و کوتاه‌قامت از اهالی حبشه بر آنان مسلط می‌گرداند که با سپاهیانش به مکه می‌آید و یکایک سنگ‌های کعبه را یکی پس از دیگری بیرون می‌کشد و آن‌را ویران می‌کند. ببینید؛ الله متعال، ابتدا کعبه را در برابر آن کافران نگه داشت؛ زیرا می‌دانست که پیامبرش مردم را از گمراهی، و شرک و تاریکی به سوی هدایت و عدالت و توحید رهنمون خواهد شد؛ ولی در آخر زمان که مردم این حرمت را می‌شکنند، کعبه از سرِ جایش برداشته می‌شود و الله به‌حکمت خویش، کسی را بر آن مسلط می‌گرداند که آن‌را ویران کند؛ در آن هنگام، هیچ‌کس هیچ نمی‌گوید و هیچ‌کس به مقابله با آن مردِ ویران‌گر برنمی‌خیزد. قرآن کریم نیز از سینه‌ها و از میان مصحف‌ها برداشته شده، به‌سوی الله بالا می‌رود؛ زیرا از سوی الله متعال آمده است و به‌سوی او باز می‌گردد. همین‌طور علم و دانش از سینه‌هاي مردم برداشته می‌شود؛ البته نه به‌یک‌باره، بلکه با وفات علما. لذا علمای راستین، یکی پس از دیگری می‌میرند و دیگر، هیچ عالِمی باقی نمی‌ماند؛ در آن زمان مردم، افراد نادان را به‌رهبری و ریاست خویش می‌گیرند و از آنان فتوا می‌خواهند؛ و این بی‌خردان نیز از روی جهالت فتوا می‌دهند؛ روشن است که دیگر، چیزی از اسلام راستین و مبتنی بر کتاب و سنت، باقی نمی‌مانَد؛ زیرا علما و پیروان کتاب و سنت مرده‌اند. این حدیث، به کسب علم و دانش تشویق می‌کند و این خبر را به ما می‌دهد که با کسب علم و دانش، خود را برای رویارویی با چنین وضعیتی آماده کنیم؛ نه این‌که تسلیم شویم و هیچ اقدامی نکنیم؛ گزارش یک واقعیت یا خبر دادن از آن، بدین معنا نیست که انسان، آن‌را بپذیرد و در برابرش تسلیم شود؛ یعنی وقتی پیامبر خبری را به ما رسانده است، معنایش این نیست که دست روی دست بگذاریم و هیچ کاری انجام ندهیم؛ همان‌گونه که رسول‌الله فرموده است: «لَتَركَبُنَّ سُنَنَ مَنْ كَان قَبْلَكُم حَذوَ القُذةِ بالقُذة حَتَّى لَو دخَلوا جُحْرَ ضَبٍّ لَدَخَلتُمُوهُ». یعنی: «مو به مو و به‌طور کامل، از روش پیشينیان خود پیروی خواهید کرد؛ حتی اگر واردِ سوراخِ سوسماری شده باشند، شما نیز همین کار را خواهید کرد!». پرسیدند: ای رسول‌خدا! یعنی از یهود و نصارا؟ فرمود: **«فَمَن؟»**([[486]](#footnote-486)) یعنی: «پس چه کسی؟» این، به معنای تأیید چنین روی‌کردی نیست؛ بلکه یک هشدار است و رسول‌الله به امتش یادآوری نموده که از روش یهود و نصارا پیروی نکنند. به عبارت دیگر، این خبرِ پیامبر یک هشدار است؛ نه این‌که آن‌را تأیید کرده یا مباح قرار داده باشد. لذا باید تفاوت خبرهای تأییدیِ پیامبر با خبرهای هشداری را درک کنیم و بدانیم که اِخبار با اِخطار، تفاوت دارد؛ رسول‌الله خبر داده است که علما خواهند مُرد؛ این، بدین معناست که اینک فرصت را غنیمت شماریم و تا علما در میان ما هستند، از آن‌ها استفاده کنیم؛ زیرا زمانی می‌رسد که رهبرانی بی‌خرد، از روی نادانی برای مردم فتوا می‌دهند و بدین‌سان هم خودشان گمراه می‌شوند و هم دیگران را گمراه می‌کنند.

\*\*\*

13- کتاب: حمد و ستایش، و شکر و سپاسِ الله متعال

**شرح**

مؤلف/ بخشی از کتابش را به موضوع حمد و ستایش الله متعال و شکر و سپاس او اختصاص داده است.

**حمد،** یعنی توصیف و ستایش الله متعال با صفات کمالش و پاک دانستن او از هر چیزی که منافیِ ستودگی و کمالِ اوست. الله متعال سزاوار حمد و ستایش می‌باشد و به‌خاطر جمال و کمالِ صفات والایش، همراه با محبت و تعظیم ستایش می‌گردد. الله خود را به‌خاطر آغاز آفرینش ستوده است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَجَعَلَ ٱلظُّلُمَٰتِ وَٱلنُّورَ﴾ [الأنعام: ١] همه­ی حمد و ستایش ویژه­ی الله است که آسمان­ها و زمین را آفریده و تاریکی­ها و روشنی را پدید آورده است.

و خود را به‌خاطر فرو فرستادن کتب بر بنده‌اش ستوده است؛ می‌فرماید:

﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَىٰ عَبۡدِهِ ٱلۡكِتَٰبَ وَلَمۡ يَجۡعَل لَّهُۥ عِوَجَاۜ ١﴾ [الكهف: ١] همه­ی حمد و ستایش ویژه­ی الله است که کتاب را بر بنده­اش فرو فرستاد و در آن کجی و انحرافی نگذاشت.

هم‌چنین خود را ستوده است که هیچ شریک و همتایی ندارد:

﴿وَقُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي لَمۡ يَتَّخِذۡ وَلَدٗا وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٞ فِي ٱلۡمُلۡكِ وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ وَلِيّٞ مِّنَ ٱلذُّلِّۖ وَكَبِّرۡهُ تَكۡبِيرَۢا ١١١﴾ [الإسراء: ١١١]

و بگو: حمد و ستایش ویژه‌ی الله است که فرزندی برای خود نگرفته و هیچ شریکی در فرمانروایی ندارد و چنین نیست که به سبب ناتوانی، یار و یاوری داشته باشد. و چنان‌که باید او را به بزرگی یاد کن.

و نیز خود را ستوده است که پایان و فرجام آفریدگان را در دست دارد و اوست که به‌درستی قضاوت می‌کند:

﴿وَتَرَى ٱلۡمَلَٰٓئِكَةَ حَآفِّينَ مِنۡ حَوۡلِ ٱلۡعَرۡشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمۡدِ رَبِّهِمۡۚ وَقُضِيَ بَيۡنَهُم بِٱلۡحَقِّۚ وَقِيلَ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٧٥ ﴾ [الزمر: ٧٥]

و فرشتگان را می‌بینی که پیرامون عرش حلقه زده‌اند و ضمن حمد و ستایش پروردگارشان او را به پاکی یاد می‌کنند. و در میانشان به‌حق داوری می‌گردد و گفته می‌شود: همه‌ی حمد و ستایش از آنِ الله، پروردگار جهانیان است.

لذا الله به‌خاطر آغاز آفرینش، تداوم آن و پایان دادن به آن، ستوده است؛ هم‌چنین از آن‌رو که کتاب و شریعت را بر بنده‌اش فرو فرستاده، ستایش می‌شود؛ بلکه در همه حال، سزاوار حمد و ستایش می‌باشد. از این‌رو هرگاه امرِ خوشایندی به پیامبر می‌رسید، می‌فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بِنِعْمَتِهِ تَتِمُّ الصَّالِحَاتِ».([[487]](#footnote-487)) یعنی: «حمد و ستایش، از آنِ الله است که به لطفش نیکی‌ها به انجام می‌رسد» و چون مصیبت یا امر ناخوشایندی به او می‌رسید، می‌فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ».([[488]](#footnote-488)) الله متعال علاوه بر این‌که خودش را ستوده، به بندگانش نیز دستور داده است که او را ستایش کنند:

﴿قُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ وَسَلَٰمٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ ٱلَّذِينَ ٱصۡطَفَىٰٓ﴾ [نمل: 59]

بگو: حمد و ستایش از آنِ الله است و درود و سلام بر بندگانش که (آنان را) برگزید.

بدین‌سان به ما دستور داد که او را ستایش کنیم؛ بلکه این امر را یکی از ارکان نماز قرار داد؛ زیرا نماز بدون خواندنِ سوره‌ی «حمد» درست نیست و سوره‌ی حمد، با حمد و ستایشِ الله آغاز می‌شود:﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾؛ اگر این آیه از سوره‌ی فاتحه، ساقط شود و تلاوت نگردد، نمازتان درست نیست؛ لذا حمد و ستایش الله متعال بر هر انسانی واجب است. و همین‌طور شکر و سپاس؛ یعنی سپاس‌گزاری از الله به‌خاطر نعمتهای بی‌شمارش، واجب می‌باشد. به‌راستی الله متعال چه همه نعمت به ما داده است! نعمت عقل و تن‌درستی، مال و ثروت، خانواده، امنیت و دیگری نعمت‌هایی که قابل شمارش نیست:

﴿وَإِن تَعُدُّواْ نِعۡمَةَ ٱللَّهِ لَا تُحۡصُوهَآ﴾ [النحل: ١٨]

و اگر بخواهید نعمت‌های الله را بشمارید، نمی‌توانید آن‌ها را به شمارش درآورید.

همین دم و بازدم یا نفس کشیدن را در نظر بگیرید که در هر دقیقه چند بار تکرار می‌شود و اگر بند آید، انسان هلاک می‌گردد؛ پس در هر نفسی دو نعمت وجود دارد و همين نعمت نيز قابل شمارش نیست؛ ساير نعمت‌ها از قبيل: عقل، اولاد، مال و ثروت، و دین و ایمان به‌جای خود؛ همه‌ی این‌ها نعمت‌های بزرگ‌ست که انسان باید شکر و سپاسش را به‌جای آورَد. علما گفته‌اند: شکر و سپاس، یعنی اطاعت و فرمان‌برداری از نعمت‌دهنده؛ لذا شکر نعمت، این است که انسان از الله فرمان ببرد؛ به‌ویژه این‌که سپاس‌گزاری‌اش متناسب با نعمتی باشد که به او داده شده است؛ اگر الله به تو مال و ثروت بخشیده، باید اثرش در لباس، خانه و سواری‌ات و همین‌طور در صدقات و بذل و بخششی که می‌کنی، وجود داشته باشد؛ هم‌چنین اگر الله متعال به تو علم و دانش داده است، باید نشانه و اثرش در تو دیده شود؛ یعنی باید به نشر آن در میان مردم بپردازی و به دیگران آموزش دهی و به سوی الله فرا بخوانی؛ لذا شکر و سپاس از جنس نعمتی‌ست که الله متعال به بنده‌اش می‌بخشد.

لذا کسی که از الله نافرمانی کند، در حقیقت نعمت‌های الاهی را ناسپاسی کرده است؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ بَدَّلُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ كُفۡرٗا وَأَحَلُّواْ قَوۡمَهُمۡ دَارَ ٱلۡبَوَارِ ٢٨ جَهَنَّمَ يَصۡلَوۡنَهَاۖ وَبِئۡسَ ٱلۡقَرَارُ ٢٩﴾ [ابراهيم: ٢٨، ٢٩]

آیا ندیدی کسانی را که نعمت الله را به کفر و ناسپاسی تبدیل نمودند و قومشان را به سرای نابودی و هلاکت کشاندند؟ (به سرای) دوزخ که وارد آن می‌شوند و چه بد جایگاهی‌ست!

آدمِ گنهکار، در حقیقت ناسپاسِ نعمت‌های الاهی‌ست و به همان اندازه که گناه و معصیت می‌كند، از میزان سپاس‌گزاری‌اش كاسته مي‌شود؛ اگرچه به‌زبان خداوند را شکر کند. کسی که به‌زبان شکر می‌گوید و در عمل، معصیت و نافرمانی می‌کند، در گفته‌اش صادق نیست؛ زیرا شکر و سپاس‌گزاری، یعنی اطاعت و فرمان‌برداری از پروردگار نعمت‌دهنده و منت‌گذار. همان‌گونه که گفته‌اند: «شکر نعمت، نعمتت افزون کند». الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذۡ تَأَذَّنَ رَبُّكُمۡ لَئِن شَكَرۡتُمۡ لَأَزِيدَنَّكُمۡۖ وَلَئِن كَفَرۡتُمۡ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٞ﴾

[ابراهيم: ٧]

و آن‌گاه که پروردگارتان وعده داد: اگر سپاس‌گزاری نمایید، حتماً نعمتم را بر شما می‌افزایم و اگر ناسپاسی کنید، بی‌گمان عذابم، سخت و شدید است.

اگر انسان سپاس‌گزاری نماید، الله متعال نعمتش را بر او می‌افزاید و چنان‌چه ناسپاسی کند، خود را در معرض عذاب الاهی قرار می‌دهد که بسیار سخت و شدید است. الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُلُواْ مِن طَيِّبَٰتِ مَا رَزَقۡنَٰكُمۡ وَٱشۡكُرُواْ لِلَّهِ إِن كُنتُمۡ إِيَّاهُ تَعۡبُدُونَ ١٧٢ ﴾ [البقرة: ١٧٢]

ای مؤمنان! از نعمت­های پاکیزه­ای که نصیبتان کرده­ایم، بخورید و شکر الله را به جای آورید، اگر تنها او را عبادت می­کنید.

پس شکرگزار الله باشید که این نعمت‌ها را به شما داد و راه رسیدن به این نعمت‌ها را برایتان فراهم ساخت. اگر الله متعال بخواهد، ما را از این‌همه نعمت محروم می‌گرداند یا دست‌یابی به آن‌را برای ما دشوار می‌کند؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿أَفَرَءَيۡتُم مَّا تَحۡرُثُونَ ٦٣ ءَأَنتُمۡ تَزۡرَعُونَهُۥٓ أَمۡ نَحۡنُ ٱلزَّٰرِعُونَ ٦٤ لَوۡ نَشَآءُ لَجَعَلۡنَٰهُ حُطَٰمٗا فَظَلۡتُمۡ تَفَكَّهُونَ ٦٥ إِنَّا لَمُغۡرَمُونَ ٦٦ بَلۡ نَحۡنُ مَحۡرُومُونَ ٦٧ أَفَرَءَيۡتُمُ ٱلۡمَآءَ ٱلَّذِي تَشۡرَبُونَ ٦٨ ءَأَنتُمۡ أَنزَلۡتُمُوهُ مِنَ ٱلۡمُزۡنِ أَمۡ نَحۡنُ ٱلۡمُنزِلُونَ ٦٩ لَوۡ نَشَآءُ جَعَلۡنَٰهُ أُجَاجٗا فَلَوۡلَا تَشۡكُرُونَ ٧٠ أَفَرَءَيۡتُمُ ٱلنَّارَ ٱلَّتِي تُورُونَ ٧١ ءَأَنتُمۡ أَنشَأۡتُمۡ شَجَرَتَهَآ أَمۡ نَحۡنُ ٱلۡمُنشِ‍ُٔونَ ٧٢ نَحۡنُ جَعَلۡنَٰهَا تَذۡكِرَةٗ وَمَتَٰعٗا لِّلۡمُقۡوِينَ ٧٣﴾ [الواقعة: ٦٣،٧٣]

آیا به آن‌چه می‌کارید، توجه کرده‌اید؟ آیا شما آن را می‌رویانید یا ما می‌رویانیم؟ اگر بخواهیم، به‌طور قطع آن‌ را گیاهی خُرد و خشکیده می‌گردانیم و بدین ترتیب شما شگفت‌زده می‌شوید. (و می‌گویید:) به‌راستی ما زیان کرده‌ایم؛ بلکه ما محروم و بی‌بهره‌ایم. آیا به آبی که می‌نوشید، توجه کرده‌اید؟ آیا شما آن را از ابر فرو می‌فرستید یا ما نازل‌کننده‌ایم؟ اگر بخواهیم آن را تلخ و شور می‌گردانیم، پس چرا سپاس نمی‌گزارید؟ آیا به آتشی که روشن می‌کنید، توجه نموده‌اید؟ آیا شما آن ‌را پدید آورده‌اید یا ما پدیدآورنده‌ایم؟ ما، آن ‌را پند و بهره‌ای برای رهگذران قرار داده‌ایم.

خلاصه این‌که شکر نعمت‌های الاهی بر ما واجب است و همان‌گونه که بیان شد، شکر نعمت، از جنس خودِ نعمت می‌باشد؛ یعنی انسان متناسب با علم و ثروتی که الله متعال به او بخشیده است، علم و ثروتش را از دیگران دریغ نمی‌کند. اگر الله متعال به شما نیرو و تن‌درستی داده است، باید به هم‌کیشانی که به کمک و یاریِ شما نیاز دارند، کمک کنید؛ این، شکرِ نعمت‌ِ توانایی و سلامتی‌ست.

\*\*\*

242- باب: فضیلت ستایش و سپاس‌گزاری پروردگار

الله متعال می‌فرماید:

﴿فَٱذۡكُرُونِيٓ أَذۡكُرۡكُمۡ وَٱشۡكُرُواْ لِي وَلَا تَكۡفُرُونِ ١٥٢﴾ [البقرة: ١٥٢]

پس مرا یاد کنید تا من نیز شما را یاد کنم و شکر و سپاسم را به جای آورید و مرا ناسپاسی نکنید.

و می‌فرماید:

﴿لَئِن شَكَرۡتُمۡ لَأَزِيدَنَّكُمۡ﴾ [ابراهيم: ٧]

اگر سپاس‌گزاری نمایید، حتماً نعمتم را بر شما می‌افزایم.

و نیز می‌فرماید:

﴿وَقُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ﴾ [الإسراء: ١١١]

و بگو: حمد و ستایش ویژه‌ی الله است.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَءَاخِرُ دَعۡوَىٰهُمۡ أَنِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٠﴾ [يونس : ١٠]

و پایان دعایشان این است که: «همه‌ی حمد و ستایش ویژه‌ی الله، پروردگار جهانیان مي‌باشد».

**شرح**

مؤلف/ بابی درباره‌ی حمد و ستایش پروردگار و نیز شکر و سپاسِ او گشوده و این آیه را یادآور شده است که الله متعال می‌فرماید:

﴿فَٱذۡكُرُونِيٓ أَذۡكُرۡكُمۡ وَٱشۡكُرُواْ لِي وَلَا تَكۡفُرُونِ ١٥٢﴾ [البقرة: ١٥٢]

پس مرا یاد کنید تا من نیز شما را یاد کنم و شکر و سپاسم را به جای آورید و مرا ناسپاسی نکنید.

باید دانست که ذکر و یادِ الله، همان ذکرِ قلبی‌ست و ذکر زبانی به‌تنهایی، ذکری ناقص می‌باشد؛ زیرا الله می‌فرماید:

﴿وَلَا تُطِعۡ مَنۡ أَغۡفَلۡنَا قَلۡبَهُۥ عَن ذِكۡرِنَا وَٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ﴾ [الكهف: ٢٨]

از کسی که دلش را از یادمان غافل نموده­ایم و او از خواسته­ی نفس خویش پیروی نموده است، پیروی مکن.

نفرمود: کسی که زبانش را از ذکر خویش باز داشته‌ایم؛ بلکه فرمود: کسی از   
  
قلبش را از یاد خود غافل کرده‌ایم. لذا ذکر سودمند، ذکرِ قلب است و چنین ذکری در همه حال، ممکن می‌باشد؛ یعنی انسان می‌تواند در حالی‌که راه می‌رود یا آن‌گاه که نشسته یا دراز کشیده است، در آیات الاهی بیندیشد که جزو ذکر و یادِ اوست؛ هم‌چنین گفتنِ عبارت‌هایی که در سنت آمده است، جزو ذکر و یادِ الله متعال است؛ اذکاری مانند: «لا إله إِلا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ المُلْكُ وَلَهُ الحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»، و «سبحان اللّه» و....

نماز نیز نمونه‌ای از ذکر الاهی‌ست؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَۖ إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ تَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِۗ وَلَذِكۡرُ ٱللَّهِ أَكۡبَرُ﴾

[العنكبوت: ٤٥]

و نماز را برپا دار؛ بی‌گمان نماز از کارهای زشت و ناپسند باز می‌دارد. و ذکر و یاد الله، بزرگ‌تر است.

علما درباره‌ی این فرموده‌ی الاهی که «یاد و ذکر الله بزرگ‌تر است»، گفته‌اند: معنایش این است که نماز بزرگ‌ترین یاد و ذکر الله متعال می‌باشد. در هر حال شایسته است که انسان همواره با زبانش ذکرِ الله بگوید و با قلبش نیز در ذکر و یاد الله باشد؛ یعنی قلب و زبانش، هم‌زمان الله را یاد کنند تا ذکری کامل حاصل شود؛ زیرا اگرچه ذکر زبان به‌تنهایی سودمند است، اما ناقص می‌باشد و ذکر قلب، مهم‌تر و اساسی‌تر است. الله متعال می‌فرماید: ﴿فَٱذۡكُرُونِيٓ أَذۡكُرۡكُمۡ﴾ ؛ یعنی: «مرا یاد کنید تا من نیز شما را یاد کنم». از پیامبر ثابت است که الله می‌فرماید: «مَنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسه ذَكَرْته فِي نَفْسِي وَمَنْ ذَكَرَنِي فِى مَلأٍ ذَكَرْتُهُ فِى مَلأٍ خَيْرٍ مِنْهُمْ»؛([[489]](#footnote-489)) یعنی: «هركه مرا در تنهایی یاد کند، من نیز او را پیش خود یاد می‌کنم و هرکس مرا در جمعی یاد نمايد، او را در جمعی بهتر از آنان یاد می‌کنم». اين، بیان‌گر فضیلت ذکر است. الله می‌فرماید: ﴿وَٱشۡكُرُواْ لِي وَلَا تَكۡفُرُونِ ﴾ یعنی: «و شکر و سپاسم را به‌جای آورید و مرا ناسپاسی نکنید». پیش‌تر، مفهوم سپاس‌گزاری و نیز کفران و ناسپاسی بیان شد.

\*\*\*

1401- وعن أَبي هريرةَ أنَّ النَّبِيَّ أُتِيَ لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِهِ بِقَدَحَيْنِ مِنْ خَمْرٍ وَلَبَنٍ، فَنَظَرَ إِلَيْهمَا فَأَخَذَ اللَّبَنَ. فَقَالَ جِبريل: الحَمْدُ للهِ الَّذِي هَدَاكَ لِلفِطْرَةِ لَوْ أخَذْتَ الخَمْرَ غَوَتْ أُمَّتُكَ. [روایت مسلم]([[490]](#footnote-490))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گوید: شب معراج براي پیامبر پیاله آوردند که در یکی، شراب و در دیگری، شیر بود. آن بزرگوار به پیاله‌ها نگریست و سپس پیاله‌ی شیر را گرفت. جبرئیل گفت: حمد و ستایش ویژه‌ی الله است که تو را به‌سوی فطرت رهنمون شد؛ اگر پیاله‌ی شراب را می‌گرفتی، امتت گمراه می‌شد».

1402- وعنه: عَنْ رسولِ الله قَالَ: «كُلُّ أمْرٍ ذِي بَالٍ لا يُبْدأُ فِيهِ بِالْحَمْدُ للهِ فَهُوَ أقْطَعُ». [حدیثی حسن می‌باشد که ابوداود و غيرِ او روایت کرده‌اند.]([[491]](#footnote-491))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گوید: ‌رسول‌الله فرمود: «هر کارِ مهمی که با الحمدلله آغاز نشود، نافرجام و بی‌برکت است».

1403- وعن أَبي موسى الأشعريِّ أنَّ رسول الله قَالَ: «إِذَا مَاتَ وَلَدُ العَبْدِ، قَالَ اللهُ تَعَالَى لِمَلائِكَتِهِ: قَبَضْتُمْ وَلَدَ عَبْدِي؟ فيقولونَ: نَعَمْ. فيقولُ: قَبَضْتُمْ ثَمَرَة فُؤَادِهِ؟ فيقولونَ: نَعَمْ. فيقولُ: فمَاذَا قَالَ عَبْدِي؟ فيقولونَ: حَمِدَكَ وَاسْتَرْجَعَ. فيقول اللهُ تَعَالَى: ابْنُوا لِعَبْدِي بَيْتاً في الجَنَّةِ، وَسَمُّوهُ بَيْتَ الحَمْدِ». [ترمذي این حدیث را روایت کرده و گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]([[492]](#footnote-492))

**ترجمه:** ابوموسی می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرگاه فرزند بنده(ی مومن) می‌میرد، الله متعال به فرشتگانش می‌فرماید: فرزندِ بنده‌ام را گرفتید؟ پاسخ می‌دهند: آری. می‌فرماید: ثمره‌ی دلِ او را گرفتید؟ می‌گویند: بله. می‌فرماید: بنده‌ام چه گفت؟ پاسخ می‌دهند: حمد و ستایش تو را به‌جای آورد و﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ﴾ گفت.([[493]](#footnote-493)) الله متعال می‌فرماید: خانه‌ای در بهشت برای بنده‌ام بسازید و آن‌را خانه‌ی "حمد" بنامید».

1404- وَعَنْ أنسٍ قالَ: قَالَ رسول الله: «إنَّ الله لَيرْضَى عَنِ العَبْدِ يَأكُلُ الأَكْلَةَ، فَيَحْمَدُهُ عَلَيْهَا، وَيَشْرَبُ الشَّرْبَةَ، فَيَحْمَدُهُ عَلَيْهَا». [روایت مسلم]([[494]](#footnote-494))

**ترجمه:** انس می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «الله متعال از بنده‌ای که غذایی می‌خورد و او را حمد و سپاس می‌گوید یا هنگامی که جرعه‌ای آب می‌نوشد و الله را حمد و ستایش می‌کند، راضی و خشنود می‌شود».

**شرح**

این‌ها احادیثی‌ست که مؤلف/ در باب حمد و شکر الله آورده است؛ ناگفته پیداست که هر چه داریم، نعمت‌های الاهی و لطف و عنایت اوست و چنان‌که مصیبت یا آسيبی به ما برسد، پناهگاهی جز الله نداریم؛ هر مسأله‌ی ناگوار یا اذیتی که به انسان برسد، به‌لطف پروردگار، کفاره‌ی گناهان انسان می‌باشد؛ حتی الله متعال به‌خاطر خاری که در پای مسلمان فرو می‌رود، گناهانش را می‌بخشد؛ لذا الطاف و نعمت‌های الاهی، بی‌شمار و غیرقابل شمارش می‌باشد و بر ما واجب است که همواره الله را به‌خاطر این‌همه نعمت، ستایش کنیم و شکر و سپاسِ او را به‌جای آوریم. یکی از فواید حمد و ستایش، این است که اگر در آغاز کاری الحمدلله بگوییم یا کاری را با نام و یادِ الله آغاز کنیم، الله متعال آن‌را برای ما خجسته و مبارک می‌گرداند؛ لذا مؤلفی که کتابش را با حمد و ستایش پروردگار آغاز می‌کند یا سخنرانی که در ابتدای سخنرانی‌اش الله را می‌ستاید، در کتاب و سخنرانی هر دو خیر و برکت خواهد بود. گفتنی‌ست که گفتن بسم‌الله نیز همین‌گونه است و می‌توانیم به جای گفتنِ الحمدلله، بسم‌الله بگوییم که گفتنِ بسم‌الله نیز مایه‌ی خیر و برکت است. هنگامی‌که انسان حیوانی را سر می‌بُرَد و بسم‌الله می‌گوید، آن حیوان، حلال و بابرکت خواهد بود؛ اما اگر الحمدلله بگوید، ذبیحه، حلال نمی‌شود؛ زیرا ذبیحه، فقط با بسم‌الله حلال می‌گردد؛ اگر هنگام ذبح کردن، فقط الله اکبر بگوید و بسم‌الله نگوید، باز هم آن ذبیحه حلال نیست. از پیامبر روایت شده است: «هر کارِ مهمی که با الحمدلله آغاز نشود، نافرجام- یعنی بی‌برکت- است». البته همان‌گونه که بیان شد، بسم‌الله می‌تواند جای‌گزین حمد باشد؛ چنان‌که در ابتدای خوردن و آشامیدن، و نیز در آغاز هنگام وضو گفتن بسم‌الله ضروری‌ست؛ هم‌چنین زمانی که انسان با همسرش نزدیکی می‌کند، بايد این دعا را بگوید: «بسْمِ الله اللهمَّ جَنِّبْنَا الشَّيْطَانَ وَجَنِّبْ الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنَا»؛([[495]](#footnote-495)) یعنی: «به نام الله؛ یا الله! شیطان را از ما و فرزندی که نصیبمان می‌کنی، دور بگردان».

یکی از فواید حمد و ستایش، این است که «الله متعال از بنده‌ای که غذایی می‌خورد و او را حمد و سپاس می‌گوید یا هنگامی که جرعه‌ای آب می‌نوشد و الله را حمد و ستایش می‌کند، راضی و خشنود می‌شود». برخی از علما رحمهم‌الله واژه‌ی «الأَكْلَةَ» یا غذا را که در این حدیث آمده است، به ناهار یا شام تفسیر کرده‌اند و برخی دیگر گفته‌اند: منظور، هر لقمه‌ای‌ست که انسان می‌خورَد؛ چنان‌که امام احمد حنبل/ هر لقمه‌ای که می‌خورد، الحمدلله می‌گفت؛ از او پرسیدند: ای اباعبدالله! چرا با هر لقمه‌ای که می‌خورید، الحمدلله می‌گویید؟ فرمود: «خوردن و الحمدلله گفتن، از خوردن و ساکت بودن بهتر است». گویا برداشت امام احمد/ از «الأَكْلَةَ» یا غذا که در این حدیث آمده، به‌جای هر نوبت غذا، هر لقمه بوده است؛ ولی بیش‌تر علما، آن‌را به هر نوبت غذا تفسیر کرده‌اند؛ یعنی کافی‌ست که انسان پس از هر وعده‌ی غذا الحمدلله بگوید و گفتن آن پس از هر لقمه‌ای ضروری نیست. لذا «الله متعال از بنده‌ای که غذایی می‌خورد و او را حمد و سپاس می‌گوید یا جرعه‌ای آب می‌نوشد و الله را حمد و ستایش می‌کند، راضی و خشنود می‌شود». از الله متعال می‌خواهم که رضایتش را نصیب همه‌ی ما بگرداند.

یک پرسش و پاسخ آن:

خوردن و آشامیدن با دست چپ چه حُکمی دارد؟

خوردن و آشامیدن با دست چپ، حرام است و کسی که با دست چپش می‌خورد یا می‌نوشد، شبیه و پیرو شیطان می‌باشد و از رهنمود الاهی دوری کرده است؛ زیرا شخصی نزد رسول‌الله با دست چپ خود، غذا خورد؛ پیامبر به او فرمود: «با دست راستِ خود بخور». آن مرد گفت: نمی‌توانم. پیامبر فرمود: «هیچ‌گاه نتوانی». چیزی جز کبر، آن مرد را از اطاعت بازنداشت؛ وی از آن پس نمی‌توانست دست راستش را به سوی دهانش بلند کند.([[496]](#footnote-496)) لذا بر انسان واجب است که برای خوردن و آشامیدن از دست راست خود استفاده کند؛ گاه دیده می‌شود که برخی از افراد، در غذا خوردن رعایت می‌کنند و با دست راست غذا می‌خورند، اما لیوان را در دستِ چپ می‌گیرند و با دست چپ آب می‌نوشند؛ می‌گویند: دست راستِ ما چرب است و ناچاریم لیوان را در دستِ چپ بگیریم تا آلوده نشود؛ می‌گوییم: این، یک مسأله‌ی ساده‌ و مستحب نیست که از کنارِ آن به‌سادگی بگذریم؛ زیرا آشامیدن با دست چپ، حرام است و آن‌چه حرام می‌باشد، فقط در ضرورت شدید و شرایط خاص و گریزناپذیر جایز می‌گردد و آلوده شدن یا چرب شدن لیوان، ضرورت نیست؛ بلکه امکانِ شستنِ لیوان وجود دارد.

\*\*\*

14- کتاب: درود و صلوات بر رسول‌الله

243- باب: امر به درود فرستادن بر پیامبر و فضیلتِ آن، و پاره‌ای از اشکال و عبارت‌های صلوات

**شرح**

مولف/ در کتابش بابی به نام «امر به درود فرستادن بر پیامبر» گشوده است.

امر یا دستور، گاه برای وجوب است و گاه برای استحباب؛ زمانی که افاده‌ی وجوب می‌کند، بدین معناست که انسان با ترکِ آن عمل، گنهکار می‌شود و مفهوم استحباب، این است که اگر انسان آن‌را انجام دهد، اجر می‌برد و اگر آن‌را انجام ندهد یا ترک نماید، گنهکار نمی‌شود؛ لذا تنها وجه مشترک میان واجب و مستحب، این است که انسان با انجامِ هر دو اجر و ثواب می‌یابد؛ اما ثوابِ واجب، بیش از اجر مستحب می‌باشد؛ زیرا در حدیث قدسی آمده است که الله متعال می‌فرماید: «مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ».([[497]](#footnote-497)) یعنی: «محبوب‌ترین چیز نزد من که بنده‌ام با آن به من تقرب و نزدیکی می‌جوید، اعمالی‌ست که بر او فرض کرده‌ام». تفاوتی که میان واجب و مستحب وجود دارد، این است که انسان با ترکِ واجب، گنهکار و سزاوارِ مجازات الاهی می‌شود؛ ولی کسی که عمل مستحبی را ترک کند، اگرچه از اجر و ثواب آن محروم می‌گردد، اما گنهکار نمی‌شود. علما درباره‌ی درود فرستادن بر پیامبر اختلاف نظر دارند که آیا در همه‌ی عُمر، یک‌بار واجب است یا بنا بر اسباب، واجب می‌باشد یا اصلاً واجب نیست؟ صحیح، این است که درود فرستادن بر رسول‌الله به حسب اسباب، واجب است؛ مثلاً زمانی‌که نامِ آن بزرگوار به میان می‌آید؛ و گرنه، اصل بر این است که درود فرستادن، مستحب می‌باشد؛ مگر این‌که سببی چون ذکر نام پیامبر وجود داشته باشد که در این صورت، واجب است. اما مفهوم صلوات یا درود فرستادن بر رسول‌الله چیست و این‌که می‌گوییم: «اللّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ...»، چه مفهومی دارد؟ بسیاری از مردم این درود را می‌گویند یا این دعا را بر زبان می‌آورند، اما معنایش را نمی‌دانند؛ این، درست نیست که انسان معنا و مفهوم چیزی را که می‌گوید، نداند؛ بلکه باید مفهوم هر دعایی را که بر زبان می‌آورید، بدانید تا با عبارتی که در آن گناه است، دعا نکنید. یک مفهوم «اللّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ»، این است که «یا الله! در جمع فرشتگان والامقامت، از محمد به‌نیکی یاد بفرما»؛ به عبارت دیگر: نیکی‌ها و ویژگی‌های ستوده‌اش را برای فرشتگانت یادآوری کن تا بر محبتشان به آن بزرگوار افزوده شود و بدین‌سان اجر و ثوابِ بیش‌تری ببرند. این، یکی از مفاهیم درود فرستادن بر پیامبر می‌باشد.

اما آیا درود فرستادن بر کسی غیر از پیامبر جایز است؟

پاسخ این پرسش، مفصل می‌باشد؛ اگر درود فرستادن بر کسی غیر از پیامبر، تابع صلوات بر آن بزرگوار باشد، ایرادی ندارد؛ از این‌رو وقتی از پیامبر درباره‌ی نحوه‌ی صلوات بر ایشان پرسیدند، فرمود: «بگویید: "اللهمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ"»؛ ولی اگر درود بر کسی غیر از پیامبر، جداگانه یا به‌صورت مستقل باشد، در صورتی‌که به حسب سبب یا با وجود دلیل یا قرینه‌ای باشد، ایرادی ندارد؛ مثلاً هنگامی‌که شخصی صدقه یا زکات اموالش را نزدتان می‌آورَد تا آن‌را توزیع کنید، ایرادی ندارد که بر او صلوات بفرستید و با ذکر نامش، بگویید: «اللّهُمَّ صَلِّ عَلَی فلانٍ»؛ زیرا الله متعال به پیامبرش می‌فرماید:

﴿خُذۡ مِنۡ أَمۡوَٰلِهِمۡ صَدَقَةٗ تُطَهِّرُهُمۡ وَتُزَكِّيهِم بِهَا وَصَلِّ عَلَيۡهِمۡ﴾ [التوبة: ١٠٣]

بخشی از اموالشان را به عنوان زکات بگیر تا بدین‌وسیله آنان را پاک و تزکیه نمایی و بر آن‌ها **درود بفرست**.

چنان‌که عبدالله بن ابی‌اوفی می‌گوید: وقتی زکات طایفه‌ام را آوردم، پیامبر دعا کرد: «اللهمَّ صَلِّ عَلَى آلِ أَبِي أَوْفَى»([[498]](#footnote-498)) و بدین‌سان برای آن‌ها دعا کرد.

هم‌چنین اگر صلوات فرستادن بر یک نفر برای شما عادت نشود و این‌‌گونه نباشد که هر بار که نامِ او به میان می‌آید، بر او درود و صلوات بفرستید، ایرادی ندارد که هر از چند گاهی، بگویید: «اللّهُمَّ صَلِّ عَلَی فلانٍ»؛ یعنی: هر از چندگاهی گفتنِ «اللهمَّ صَلِّ عَلَى أَبِي بكر» يا «اللهمَّ صَلِّ عَلَى عُمَرَ» يا «عَلَى عُثمانَ» يا «عَلَى عَليٍّ» ایرادی ندارد؛ البته مشروط به این‌که آن‌را شعار و عادت خویش قرار ندهید و هر بار که نام این بزرگواران به میان می‌آید، با چنین عبارتی بر آنان درود نفرستید؛ به‌گونه‌ای که انگار هر یک از آنان در حدّ یک پیامبر بوده است!

سپس مؤلف در ابتدای این باب، این آیه را آورده است که الله می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ وَمَلَٰٓئِكَتَهُۥ يُصَلُّونَ عَلَى ٱلنَّبِيِّۚ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ صَلُّواْ عَلَيۡهِ وَسَلِّمُواْ تَسۡلِيمًا ٥٦﴾ [الأحزاب : ٥٦]

همانا الله و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند. ای مؤمنان! بر او درود بفرستید و چنان‌که باید سلام بگویید.

با اندکی تأمل و درنگ می‌بینید که در این آیه یک خبر، یک دستور و یک تأکید آمده است؛ خبر، این است که: «الله و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند». همه‌ی فرشتگان موجود در آسمان‌‌ها و زمین بر پیامبر درود می‌فرستند؛ فرشتگان، موجوداتی در عالَم غیب هستند که فقط الله تعدادشان را می‌داند. "بیت معمور" خانه‌ای در آسمان هفتم است که روزانه هفتادهزار فرشته واردِ آن می‌‌‌گردند و دوباره نوبتشان نمی‌شود که داخل این خانه بروند! یعنی فرشتگانِ دیگری واردِ این خانه می‌شوند؛ چه کسی تعدادشان را می‌داند؟ آری؛ کسی جز الله شمارِ فرشتگان را نمی‌داند. در حدیثی آمده است که پیامبر فرمود: «أَطَّتِ السَّماءُ وحُقَّ لَهَا أَنْ تَئِطَّ، مَا فِيهَا موْضِعُ أَرْبَعِ أَصَابِعَ إِلاَّ وَمَلَكٌ واضِعٌ جبهتهُ ساجِدًا للَّهِ تَعَالى»؛([[499]](#footnote-499)) یعنی: «آسمان به صدا درآمده است و حق دارد که (از سنگینی) صدا کند؛ زیرا در آن هیچ جایی به‌اندازه‌ی چهار انگشت وجود ندارد مگر این‌که فرشته‌ای پیشانی‌اش را بر آن‌جا نهاده و برای الله متعال به سجده رفته است». این، در حالی‌ست که آسمان به‌مراتب از زمین گسترده‌تر می‌باشد. حال فکرش را بکنید که در این آسمان‌های هفت‌گانه که هر یک از دیگری، پهناورتر است، چه همه فرشته وجود دارد! وقتی تعداد فرشتگان را نمی‌دانیم، از شمارِ درودهایی که بر پیامبر می‌فرستند نیز بی‌خبریم؛ لطف و فضلِ الاهی بی‌کران است؛ شگفتا از این‌همه فضیلتی که به پیامبر عنایت کرده است! ﴿إِنَّ ٱللَّهَ وَمَلَٰٓئِكَتَهُۥ يُصَلُّونَ عَلَى ٱلنَّبِيِّ﴾ :«الله و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند». این خبر، برای این است که نیز تشویق شویم و بر آن بزرگوار درود بفرستیم؛ از این‌رو الله متعال در ادامه‌ی آیه می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ ؛ یعنی: ای مومنان! به مقتضای ایمانِ خود، بر او درود بفرستید. الله متعال در این‌جا با اشاره به ایمانِ مومنان، آنان را به درود فرستادن بر پیامبر خویش دستور داده است؛ زیرا ایمان، اصلی‌ترین انگیزه‌ی انسان در فرمان‌برداری از الله متعال می‌باشد. ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ صَلُّواْ عَلَيۡهِ وَسَلِّمُواْ تَسۡلِيمًا ٥٦﴾ «ای مومنان! بر او درود بفرستید و چنان‌که باید سلام بگویید»؛ لذا دو دو دستور شد: درود فرستادن (=صلوات) و سلام گفتن. ﴿صَلُّواْ عَلَيۡهِ﴾ ، یعنی: از الله بخواهید که در جمع فرشتگان والامقامش از محمد به‌نیکی یاد کند؛ ﴿وَسَلِّمُواْ تَسۡلِيمًا ٥٦﴾، یعنی: چنان‌که باید به او سلام بگویید؛ مفهومش این است که: از الله متعال بخواهید که تا زنده است، او را از بیماری‌های جسمی و آسیب‌های معنوی در حفظ و پناه خویش قرار دهد و آن‌گاه که درگذشت، دعا کنید که از آسیب‌های معنوی در امان باشد؛ یعنی از الله بخواهید که شریعتش را از دست‌بُرد بدخواهان، بدعت‌گذاران و دشمنانش حفظ کند و نیز پیکر مبارکش را در قبر، محافظت بفرماید؛ مشهور است که دو نفر قصد ربودنِ پیکر رسول‌الله را داشتند؛ لذا تونلی در زیرِ زمین حفر کردند تا به قبر پیامبر برسند و پیکر مبارکش را بربایند؛ یکی از پادشاهان، در خواب دید که دو نفر چنین قصدی دارند. وی به این خواب اهمیت داد و برای پی‌گیری به مدینه سفر کرد و برای این‌که آن‌دو را پیدا کند، به امیر مدینه گفت: همه‌ی اهالی مدینه را دعوت کن؛ گویا ویژگی‌های آن دو نفر را در خواب دیده بود و اگر آن‌‌ها را می‌دید، می‌توانست آنان را شناسایی کند. امیر مدینه، اهالی شهر را به ضیافت دعوت کرد؛ اما پادشاه آن دو نفر را در میان جمع نیافت؛ لذا از آن‌جا که به درستیِ خواب خود باور داشت، پرسید: گویا همه در این مهمانی حضور نداشتند؛ گفتند: چرا؛ همه‌ی اهالی مدینه در این مهمانی حاضر بودند، مگر دو نفر که در مسجد هستند. گفت: آن دو نفر را نزدم بیاورید. وقتی آن‌دو را نزد پادشاه آوردند، همان دو نفری بودند که پادشاه در خواب دیده بود و آنان را شناخت. سپس دستور داد که پیرامون قبر پیامبر را حفر کنند و با مس و سُرب و سنگ، حفاظی به دَوْرِ قبر بکشند تا کسی به پیکر مبارک دست نیابد.

خلاصه این‌که «اللّهُمَّ صَلِّ **وَسَلِّم** عَلَی مُحَمَّدٍ...»، در این دوران که رسول‌الله وفات نموده، بدین معناست که پروردگارا! جسم آن بزرگوار را پس از مرگش نیز از هرگونه تعرض و آسیبی محافظت بفرما؛ این، مفهوم سلام گفتن به رسول‌الله می‌باشد. گفتنی‌ست که الله متعال، اجساد پیامبران را بر زمین حرام کرده است و امکان ندارد که زمین، پیکر پیامبری را بخورد؛ به‌عبارت دیگر: پیکر هیچ پیامبری نمی‌پوسد و خاک نمی‌شود. در هر حال الله متعال در آیه‌ای که پیش‌تر بیان شد، به ما دستور داده است که به پیامبرش درود بفرستیم و به او سلام بگوییم؛ مفهوم صلوات و نیز سلام گفتن به پیامبر بیان گردید. صلوات یا درود فرستادن بر رسول‌الله در موارد مشخصی، واجب است؛ از جمله زمانی که نام آن بزرگوار برده شود؛ زیرا رسول‌الله فرموده است: «رَغِمَ أنْفُ رَجُلٍ ذُكِرْتُ عِنْدَهُ فَلَمْ يُصَلِّ عَلَيَّ»؛([[500]](#footnote-500)) یعنی: «بینیِ آن‌کس که نام من نزدش برده شود و بر من درود نفرستد، خاک‌آلود باد». این، کنایه از آن دارد که آن شخص، خوار و زبون باد. لذا وقتی نام پیامبر را شنیدید، بگویید: «اللّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّم عَلَی مُحَمَّدٍ...»؛ زیرا این، حقّ پیامبر بر شماست. هم‌چنین از دیدگاه بسیاری از علما صلوات بر پیامبر در تشهدِ پایان نماز، واجب می‌باشد و بسیاری از علما، این را یکی از ارکان صحت نماز دانسته‌اند؛ و شماری دیگر نیز گفته‌اند: درود فرستادن بر پیامبر در تشهد اخیر، سنت است؛ برخی هم آن‌را واجب دانسته‌اند. لذا بهتر است که انسان، از روی احتیاط هم که شده، درود بر پیامبر را در پایان نماز، ترک نکند. گفتنی‌ست: اگر انسان ضمن دعا کردن، بر پیامبر درود بفرستد، همان‌گونه که در حدیث آمده است، خواسته‌‌ی دعاکننده پذیرفته و گناهش آمرزیده می‌شود . از این‌رو تا می‌توانید بر پیامبر درود بفرستید تا ایمانتان افزایش یابد و گشایش در امور، نصیبتان گردد؛ اما این نکته را به‌یاد داشته باشید که پیامبر نیز انسانی‌ست که هیچ نفع و ضرری برای هیچ‌کس در دست او نیست؛ پس هیچ‌گاه نگو: «یا رسول‌الله! برایم چنین و چنان کن»؛ «یا رسول‌الله! برایم آمرزش بخواه»؛ یا رسول‌الله! مدد!» این، حرام است و شرک اکبر به‌شمار می‌آید؛ زیرا جایز نیست که کسی را با الله بخوانید. مگر دعا، مخصوصِ الله نیست؟ الله متعال می‌فرماید:

﴿وَقَالَ رَبُّكُمُ ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَسۡتَكۡبِرُونَ عَنۡ عِبَادَتِي سَيَدۡخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ٦٠﴾ [غافر: ٦٠]

و پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا دعای شما را بپذیرم. بی‌شک آنان که از عبادت من سرکشی می‌کنند، به زودی خوار و سرافکنده وارد دوزخ خواهند شد.

اگر کسی بپرسد که حق پدر و مادر، بیش‌تر و بزرگ‌تر است یا حقّ رسول الله، می‌گوییم: حقّ رسول‌‌الله بر خودِ انسان نیز بیش‌تر می‌باشد؛ از این‌رو بر انسان واجب است که جان‌فدای رسول‌الله باشد و آن بزرگوار را از خویشتن، و پدر و مادر و فرزندانش و از همه‌ی مردم، بیش‌تر دوست بدارد. شاید این پرسش مطرح شود که مگر الله متعال، حق پدر و مادر را پس از حقّ خود ذکر نفرموده است؟ چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنًاۚ ٢٣﴾ [الإسراء: ٢٣]

و پروردگارت فرمان داد که جز او را عبادت و پرستش نکنید و به پدر و مادر نیکی نمایید.

می‌گوییم: آی؛ اما حقّ پیامبر، بخشی از حق الله متعال می‌باشد و هیچ عبادتی بدون پیروی از رسول‌الله پذیرفته نمی‌شود؛ از این‌رو حق پیامبر در ضمنِ حقوق الله می‌گنجد و هرکس، عبادت خالصانه‌ی الله را از پیرویِ پیامبر جدا کند، عبادتش قبول نمی‌گردد؛ به عبارت دیگر قبول شدن هر عبادتی دو شرط اساسی دارد: اخلاص برای الله متعال و پیروی از رسول‌الله؛ لذا الله در این آیه، حقّ پیامبرش را از آن جهت ذکر نفرمود که حق آن بزرگوار، بخشی از حقوق الاهی‌ست.

\*\*\*

الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ وَمَلَٰٓئِكَتَهُۥ يُصَلُّونَ عَلَى ٱلنَّبِيِّۚ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ صَلُّواْ عَلَيۡهِ وَسَلِّمُواْ تَسۡلِيمًا ٥٦﴾ [الأحزاب : ٥٦]

همانا الله و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند. ای مؤمنان! بر او درود بفرستید و چنان‌که باید سلام بگویید.

**شرح**

نووی/ عنوان این باب را «امر به درود فرستادن بر پیامبر» گذاشته است؛ منظور از این امر، فرمان الاهی‌ست که پیامبرش را برانگیخته و به درود فرستادن بر او دستور داده است. الله متعال، از فرشتگان و مردم، فرستادگانی برمی‌گزیند و هرکه را بخواهد، می‌آفریند و انتخاب می‌کند و خود می‌داند که رسالتش را به چه کسی بدهد؛ چنان‌که بهترین و برگزیده‌ترین رسالت را به محمد مصطفی داد و با او سلسله‌ی نبوت را به پایان رساند؛ لذا هیچ پیامبری، پس از او نمی‌آید و هرکس پس از او ادعای پیغمبری کند، دروغ‌گو و کافر است و هرکس، پیامبر دروغین را تصدیق نماید، او نیز کافر می‌باشد؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَآ أَحَدٖ مِّن رِّجَالِكُمۡ وَلَٰكِن رَّسُولَ ٱللَّهِ وَخَاتَمَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَۗ وَكَانَ ٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٗا ٤٠﴾ [الأحزاب : ٤٠]

محمد، پدر هیچ‌یک از مردان شما نیست؛ ولی فرستاده‌ی الله و آخرین پیامبر است.

الله متعال به صلوات و سلام فرستادن بر پیامبرش دستور داده است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ وَمَلَٰٓئِكَتَهُۥ يُصَلُّونَ عَلَى ٱلنَّبِيِّۚ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ صَلُّواْ عَلَيۡهِ وَسَلِّمُواْ تَسۡلِيمًا ٥٦﴾ [الأحزاب : ٥٦]

همانا الله و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند. ای مؤمنان! بر او درود بفرستید و چنان‌که باید سلام بگویید.

الله ابتدا خبر داد که خودش و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند. همان‌گونه که می دانید، این آیه در سوره‌ی «احزاب» قرار دارد که الله در آن پیامبرش را به تقوا و پرهیزگاری فرمان داده و بزرگ‌ترین آیه درباره‌ی عمل و رفتارِ پیامبر را بر آن بزرگوار فرو فرستاده است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ ٱتَّقِ ٱللَّهَ وَلَا تُطِعِ ٱلۡكَٰفِرِينَ وَٱلۡمُنَٰفِقِينَۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمٗا١﴾ [الأحزاب : ١]

ای پیامبر! تقوای الله پیشه ساز و از کافران و منافقان اطاعت مکن. بی‌گمان الله، دانای حکیم است.

هم‌چنین الله متعال در این سوره به پیامبر فرمود:

﴿وَإِذۡ تَقُولُ لِلَّذِيٓ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ وَأَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِ أَمۡسِكۡ عَلَيۡكَ زَوۡجَكَ وَٱتَّقِ ٱللَّهَ وَتُخۡفِي فِي نَفۡسِكَ مَا ٱللَّهُ مُبۡدِيهِ وَتَخۡشَى ٣٧﴾ [الأحزاب : ٣٧]

و زمانی (را به یاد آور) که به کسی که الله به او نعمت داده بود و تو نیز به او نعمت دادی، می‌گفتی: «همسرت را نگاه دار و تقوای الاهی پیشه کن» و در دلت چیزی را پنهان می‌داشتی که الله آن را آشکار می‌کند و از مردم می‌ترسیدی؛ و الله به این‌که از او بترسی، سزاوارتر است.

پس از این‌که این دستورهای کوبنده بر پیامبر نازل شد، الله متعال برای تسلی خاطر آن بزرگوار این آیه را فرو فرستاد:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ وَمَلَٰٓئِكَتَهُۥ يُصَلُّونَ عَلَى ٱلنَّبِيِّۚ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ صَلُّواْ عَلَيۡهِ وَسَلِّمُواْ تَسۡلِيمًا ٥٦﴾ [الأحزاب : ٥٦]

همانا الله و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند. ای مؤمنان! بر او درود بفرستید و چنان‌که باید سلام بگویید.

و نیز این را نازل فرمود که:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُؤۡذُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ لَعَنَهُمُ ٱللَّهُ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمۡ عَذَابٗا مُّهِينٗا٥٧﴾ [الأحزاب : ٥٧]

بی‌شک الله، کسانی را که او و پیامبرش را آزار می‌دهند، در دنیا و آخرت از رحمت خویش دور می‌کند و برایشان عذاب خوارکننده‌ای آماده کرده است.

لذا این دستورهای کوبنده، با دو آیه‌ای که ذکر شد، جبران گردید.

﴿وَمَلَٰٓئِكَتَهُ﴾، شامل همه‌ی فرشتگانی‌ست که در آسمان‌ها و زمین هستند؛ یعنی: همه‌ی فرشتگان بر پیامبر درود می‌فرستند. پیش‌تر بیان شد که درود الاهی بر پیامبرش بدین معناست که او را در جمع فرشتگان، می‌ستاید و فضایل و نیکی‌هایش را در میان فرشتگان والامقامش بیان می‌فرماید. درود فرستادن فرشتگان بر پیامبر بدین معناست که برای او دعا می‌کنند و از الله می‌خواهند که بر او درود بفرستد و فضایل و جایگاهش را بالاتر ببرد. سپس الله متعال به ما دستور می‌دهد که بر پیامبر صلوات و سلام بفرستیم. این فرمان، به‌صورت مطلق آمده و زمانش بیان نشده است؛ اما در سنت، زمان‌ها یا مواردی که باید بر آن بزرگوار درود بفرستیم، آمده است؛ از جمله در تشهد نماز؛ چنان‌که صحابه# گفتند: ای رسول‌خدا! به ما آموزش بده که در نماز، چگونه بر شما صلوات و سلام بفرستیم؛ فرمود: بگویید: «اللهمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إبْرَاهِيمَ وعَلَى آلِ إبْرَاهِيمَ إنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ اللهمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إبْرَاهِيمَ إنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ». از دیگر مواردی که باید بر پیامبر درود بفرستیم، زمانی‌ست که نام آن بزرگوار برده می‌شود؛ برخی از علما درود فرستادن بر پیامبر در چنین موردی را واجب و برخی دیگر، مستحب دانسته‌اند؛ زیرا پیامبر فرموده است: «رَغِمَ أنْفُ رَجُلٍ ذُكِرْتُ عِنْدَهُ فَلَمْ يُصَلِّ عَلَيَّ»؛ یعنی: «بینیِ آن‌کس که نام من نزدش برده شود و بر من درود نفرستد، خاک‌آلود باد». باری جبرئیل نیز نزد پیامبر آمد و گفت: «خوار و زبون باد کسی که نامت در نزد او برده شود و او بر تو درود نفرستد»؛ پیامبر فرمود: «آمین». لذا درود فرستادن بر پیامبر در زمانی که نام مبارکش به میان می‌آید، بنا بر دیدگاه بسیاری از علما، واجب است ؛ اما بیش‌تر علما گفته‌اند که مستحب می‌باشد. ﴿صَلُّواْ عَلَيۡهِ﴾ ، یعنی از الله بخواهید که بر او درود بفرستد؛ پس بگویید: «اللهمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ...».

﴿وَسَلِّمُواْ تَسۡلِيمًا﴾ : «و چنان‌که باید بر او سلام بفرستید»؛ یعنی از الله متعل بخواهید که آن بزرگوار را از هرگونه آفت و آسیبی در زندگی‌اش و نیز از هر گونه بلا و آزمونی در هنگام حشر شدن، محافظت بفرماید؛ زیرا هر یک از پیامبران در هنگام حشر شدن این دعا را زمزمه می‌‌کند که: «اللهمّ سلِّم، اللهمّ سلِّم»؛ یعنی: یا الله! در این سختی‌ها و آزمون‌ها، به من سلامت و عافیت عنایت کن.

دعای سلامتی برای پیامبر، سلامتِ دین و شریعتش را نیز شامل می‌شود؛ یعنی با گفتنِ «...وَسَلِّم عَلَی مُحَمَّدٍ» از الله می‌خواهیم که شریعت پیامبر را از دست‌بُرد بدخواهان، بدعت‌گذاران و دشمنانش حفظ کند؛ چنان‌که الله متعال همواره علمای توانمند و ربانی را بر آن می‌دارد که پاس‌دار شریعتش در برابر گزافه‌کاری‌های بدعت‌گذاران و بدخواهی‌هایی دشمنان باشند.

\*\*\*

1405- وعن عبد الله بن عمرو بن العاص$ أنَّهُ سَمِعَ رسولَ الله يَقُولُ: «مَنْ صَلَّى عَلَيَّ صَلاةً، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ بِهَا عَشْراً».[روایت مسلم]([[501]](#footnote-501))

**ترجمه:** از عبدالله بن عمرو بن عاص$ روایت است که وی از رسول‌الله شنید که می‌فرمود: «هرکس یک درود بر من بفرستد، الله متعال در برابرش ده درود بر او می‌فرستد».

1406- وعن ابن مسعودٍ أنَّ رسول الله قَالَ: «أَوْلَى النَّاسِ بِي يَومَ القِيَامَةِ أكْثَرُهُمْ عَلَيَّ صَلاَةً». [ترمذي این حدیث را روایت کرده و گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]([[502]](#footnote-502))

**ترجمه:** از ابن‌مسعود روایت شده است که رسول‌الله فرمود: «نزدیک‌ترین شخص به من در روز قیامت، کسی‌ست که بیش از همه بر من درود بفرستد».

1407- وعن أوس بن أوسٍ قال: قَالَ رسولُ الله: «إنَّ مِنْ أفْضَلِ أيَّامِكُمْ يَومَ الجُمُعَةِ، فَأكْثِرُوا عَلَيَّ مِنَ الصَّلاةِ فِيهِ، فَإنَّ صَلاَتَكُمْ مَعْرُوضَةٌ عَلَيَّ». فَقَالُوا: يَا رسول الله، وَكَيفَ تُعْرَضُ صَلاتُنَا عَلَيْكَ وَقَدْ أَرَمْتَ؟! قَالَ: يَقُولُ بَلِيتَ. قَالَ: «إنَّ اللهَ حَرَّمَ عَلَى الأرْضِ أَجْسَادَ الأَنْبِيَاءِ». [روایت ابوداود با اِسناد صحيح]([[503]](#footnote-503))

**ترجمه:** اوس بن اوس مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: « از بهترین روزهای شما، روز جمعه است؛ پس در آن روز بر من فراوان درود بفرستید که درود و صلوتِ شما به من عرضه می‌شود». گفتند: ای رسول‌خدا! چگونه درود ما بر شما عرضه می‌شود، در حالی‌که پیکر شما- در قبر- پوسیده و خاک می‌گردد؟! فرمود: «الله، اجساد پیامبران را بر زمین حرام کرده است».

**شرح**

این سه حدیث درباره‌ی فضیلت درود فرستادن بر پیامبر است؛ پیش‌تر معنای صلوات یا درود بر پیامبر را بیان کردیم. حدیث نخست، حدیثی بدین مضمون است که عبدالله بن عمرو بن عاص$ می‌گوید: پیامبر فرمود: «هرکس یک درود بر من بفرستد، الله متعال در برابرش ده درود بر او می‌فرستد»؛ یعنی: هنگامی که می‌گویی: «اللهمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ»، الله متعال در برابر ده درود بر تو می‌فرستد و ده بار در جمع فرشتگان والامقامش از تو به‌نیکی یاد می‌فرماید. این، بیان‌گر فضیلت درود بر پیامبر است و نشان می‌دهد که آن بزرگوار، جایگاه بسیار والایی در نزد الله متعال دارد؛ زیرا هرکه یک درود بر پیامبر بفرستد، الله متعال در برابرش ده درود بر آن شخص می‌فرستد.

در حدیث دوم آمده است: از ابن‌مسعود روایت شده است که رسول‌الله فرمود: «نزدیک‌ترین شخص به من در روز قیامت، کسی‌ست که بیش از همه بر من درود بفرستد». این هم تشویقی برای درود فرستادن بر پیامبر است.

و اما حدیث سوم؛ اوس بن اوس می‌گوید: پیامبر دستور داد که روز جمعه، بر آن بزرگوار، فراوان درود بفرستیم؛ سپس رسول‌الله خبر داد که درود ما بر آن بزرگوار عرضه می‌گردد؛ یعنی به او خبر می‌دهند که فلانی فرزند فلانی بر تو درود فرستاد؛ یا این‌که به او گفته می‌شود: شخصی از امتت بر تو درود فرستاد. الله بهتر می‌داند که آیا نام شخص را برای پیامبر ذکر می‌کنند یا خیر؛ مهم این است که درود ما به پیامبر عرضه می‌گردد و به آن بزرگوار می‌رسد. گفتند: ای رسول‌خدا! چگونه درود ما بر شما عرضه می‌شود، در حالی‌که پیکر شما- در قبر- پوسیده و خاک می‌گردد؟! فرمود: «الله، اجساد پیامبران را بر زمین حرام کرده است». لذا پیامبران هرچه در درون زمین بمانند، پیکرهایشان سالم می‌مانَد؛ در صورتی که اجساد سایر انسان‌ها می‌پوسد؛ اگرچه گاه الله متعال برخی از مردگان را گرامی می‌دارد و زمین، اجسادشان را نمی‌خورد؛ ولی آن‌چه غالب و قطعی‌ست، این‌که اجساد مردگان در زمین، می‌پوشد و خاک می‌شود؛ مگر اجساد پیامبران.

در هر سه حدیث، به کثرت درود بر پیامبر تشویق شده است؛ به‌ویژه در روز جمعه؛ اما هر زمان که ممکن بود، تا می‌توانی، بر آن بزرگوار درود بفرست؛ زیرا الله متعال در برابر هر درود، ده درود بر تو می‌فرستد. اللهمّ صل و سلّم علی عبدک ورسولک محمد وعلی آله و أصحابه أجمعين.

\*\*\*

1408- وعن أَبي هريرةَ قالَ: قَالَ رسول الله: «رَغِمَ أنْفُ رَجُلٍ ذُكِرْتُ عِنْدَهُ فَلَمْ يُصَلِّ عَلَيَّ». [ترمذي این حدیث را روایت کرده و گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]([[504]](#footnote-504))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «خوار و زبون باد کسی که نام من نزدش برده شود و بر من درود نفرستد».

1409- وعنه: قال: قَالَ رسول الله: «لا تَجْعَلُوا قَبْرِي عِيداً، وَصَلُّوا عَلَيَّ، فَإنَّ صَلاَتَكُمْ تَبْلُغُنِي حَيْثُ كُنْتُمْ». [روایت ابوداود با اِسناد صحيح]([[505]](#footnote-505))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «قبر مرا محل رفت و آمد قرار ندهید و بر من درود بفرستید؛ زیرا درود شما هرجا که باشید، به من می‌رسد».

1410- وعنه: أنَّ رسول الله قَالَ: «مَا مِنْ أَحَدٍ يُسَلِّمُ عَلَيَّ إِلا رَدَّ اللهُ عَلَيَّ رُوحِي حَتَّى أَرُدَّ عَلَيْهِ السَّلاَمَ». [روایت ابوداود با اِسناد صحيح]([[506]](#footnote-506))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکه بر من سلام بفرستد، به‌قطع الله متعال روحم را به من باز می‌گرداند تا جواب سلامش را بدهم».

1411- وعن عليٍّ قال: قَالَ رسُولُ اللهِ: «البَخِيلُ مَنْ ذُكِرْتُ عِنْدَهُ، فَلَمْ يُصَلِّ عَلَيَّ». [ترمذي این حدیث را روایت کرده و گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]([[507]](#footnote-507))

**ترجمه:** علی می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «بخیل، کسی‌ست که نام من نزد او برده شود و بر من درود نفرستد».

1412- وعن فَضَالَةَ بنِ عُبَيْدٍ قالَ: سَمِعَ رسول الله رَجُلاً يَدْعُو في صَلاَتِهِ لَمْ يُمَجِّدِ الله تَعَالَى، وَلَمْ يُصَلِّ عَلَى النَّبِيِّ فَقَالَ رسُولُ الله: «عَجِلَ هَذَا»؛ ثُمَّ دَعَاهُ فَقَالَ لَهُ- أَوْ لِغَيْرِهِ-: «إِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ فَلْيَبْدَأْ بِتَحْمِيدِ رَبِّهِ سُبْحَانَهُ، وَالثَّنَاءِ عَلَيْهِ، ثُمَّ يُصَلِّي عَلَى النَّبِيِّ ثُمَّ يَدْعُو بَعْدُ بِمَا شَاءَ». [روایت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی، این حدیث را حسن صحيح دانسته است.]([[508]](#footnote-508))

**ترجمه:** فَضاله بن عُبَید می‌گوید: رسول‌الله از مردی شنید که در نماز خویش دعا می‌کرد، نه الله را به‌بزرگی یاد نمود و نه بر پیامبر درود فرستاد. رسول‌الله فرمود: «این مرد، عجله کرد». سپس او را به حضور خواست و به او- یا به دیگری- فرمود: «هرگاه یکی از شما نماز گزارد- و خواست دعا ‌کند- با حمد و ستایش پروردگار پاکش آغاز نماید و سپس بر پیامبر درود بفرستد؛ آن‌گاه هر دعایی راکه می‌خواهد، بگوید».

**شرح**

در این چهار حدیث نیز به درود فرستادن بر پیامبر امر شده است؛ چنان‌که ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «قبر مرا محل رفت و آمد قرار ندهید و بر من درود بفرستید؛ زیرا درود شما هرجا که باشید، به من می‌رسد». یعنی: برای بزرگ‌داشت قبر من، سالی یک یا دو بار سرِ قبرم نیایید و برای زیارت قبر من، بارِ سفر نبندید؛ این، بیان‌گر حرام بودنِ سفر به‌قصد زیارت قبر پیامبر می‌باشد. لذا هنگامی‌که انسان به مدینه سفر می‌کند، باید قصدش نماز خواندن در مسجد پیامبر باشد؛ نه زیارتِ قبرِ آن بزرگوار؛ چراکه هر نماز در مسجدالنبی، بر هزار نماز در مساجد دیگر غیر از مسجدالحرام، برتری دارد. پیامبر فرمود: «و بر من درود بفرستید؛ زیرا درود شما هرجا که باشید، به من می‌رسد»؛ لذا هرجا که باشیم- چه در دریا، چه در خشکی و چه سوار بر هواپیما- و بر پیامبر درود بفرستیم، درود ما به آن بزرگوار می‌رسد؛ فرقی نمی‌کند که در مدینه باشیم یا دور از آن. در حدیث بعدی آمده است: رسول‌الله فرمود: «هرکه بر من سلام بفرستد، به‌قطع الله متعال روحم را به من باز می‌گرداند تا جواب سلامش را بدهم». چنین به‌نظر می‌رسد که این، درباره‌ی کسی‌ست که سر قبر پیامبر می‌ایستد و می‌گوید: «السلام علیک أیها النبيُّ ورحمة الله وبرکاته»؛ و نیز احتمال می‌رود که این حدیث، عام و فراگیر باشد؛ به‌یقین الله متعال بر هر کاری تواناست.

سپس مؤلف، حدیث علی بن ابی‌طالب و فَضاله بن عبید$ را ذکر کرده که در هر دو، به صلوات بر رسول‌الله تشویق شده است؛ البته درباره‌ی حدیث فضاله چنین به‌نظر می‌رسد که آن مرد، در نمازش، همین‌که تشهد را خواند بدون ثنا و ستایش پروردگار و نیز بدون درود فرستادن بر پیامبر، بلافاصله دعا کرد. روشن است که در تشهد، ابتدا ثنا و ستایش الله می‌آید؛ آن‌جا که می‌گوییم: «التحیات لله والصلوات والطیبات»؛ و سپس سلام بر پیامبر قرار دارد؛ آن‌جا که می‌گوییم «السلام علی النبي». سپس بر پیامبر درود (صلوات) می‌فرستیم و آن‌گاه دعا می‌کنیم. گفتنی‌ست: فقط گفتن سلام بر پیامبر یا صلوات فرستادن به‌تنهایی، جایز می‌باشد؛ اما بهتر است که سلام و صلوات، هر دو گفته شود.

\*\*\*

1413- وعن أَبي محمدٍ كعبِ بن عُجْرَة قال: خَرَجَ عَلَيْنَا النَّبِيُّ فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللهِ قَدْ عَلِمْنَا كَيْفَ نُسَلِّمُ عَلَيْكَ، فَكَيْفَ نُصَلِّي عَلَيْكَ؟ قَالَ: «قُولُوا: اللهمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ، وعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إبْرَاهِيمَ، إنَّكَ حَمِيدٌ مَجيدٌ. اللهمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إبْرَاهِيمَ، إنَّكَ حَمِيدٌ مَجْيدٌ». [متفقٌ عليه]([[509]](#footnote-509))

**ترجمه:** ابومحمد، کعب بن عُجره می‌گوید: پیامبر نزدمان آمد؛ عرض کردیم: ای رسول‌خدا! می‌دانیم که چگونه به شما سلام بگوییم؛([[510]](#footnote-510)) اما چگونه بر شما صلوات بفرستیم؟ فرمود: «بگویید: اللهمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ، وعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إبْرَاهِيمَ، إنَّكَ حَمِيدٌ مَجيدٌ. اللهمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إبْرَاهِيمَ، إنَّكَ حَمِيدٌ مَجْيدٌ».

1414- وعن أَبي مسعودٍ البدري قالَ: أتَانَا رسول الله وَنَحنُ في مَجْلِسِ سَعدِ بن عُبَادَةَ فَقَالَ لَهُ بَشْيرُ بْنُ سَعدٍ: أمَرَنَا الله تَعَالَى أنْ نُصَلِّي عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللهِ، فَكَيْفَ نُصَلِّي عَلَيْكَ؟ فَسَكَتَ رسول الله حَتَّى تَمَنَّيْنَا أنَّهُ لَمْ يَسْأَلْهُ، ثُمَّ قَالَ رسُولُ الله: «قُولُوا: اللهمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إبْرَاهِيمَ، إنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، وَالسَّلاَمُ كَمَا قَدْ عَلِمْتُمْ». [روايت مسلم]([[511]](#footnote-511))

**ترجمه:** ابومسعود بدری می‌گوید: ما در مجلس سعد بن عباده نشسته بودیم که رسول‌الله نزدمان آمد؛ بشیر بن سعد از آن بزرگوار پرسید: ای رسول‌خدا! الله متعال به ما دستور داده است که بر شما صلوات بفرستیم؛ چگونه بر شما صلوات بفرستیم؟ رسول‌الله آن‌قدر سکوت کرد که آرزو کردیم ای کاش این پرسش را از ایشان نمی‌پرسید. سپس رسول‌الله فرمود: «بگویید: اللهمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ، وعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إبْرَاهِيمَ، إنَّكَ حَمِيدٌ مَجْيدٌ»- و افزود:- «و سلام گفتن نیز همان‌گونه است که می‌دانید».

1415- وعن أَبي حُمَيدٍ السَّاعِدِيِّ قالَ: قالوا: يَا رسولَ الله كَيْفَ نُصَلِّي عَلَيْكَ؟ قَالَ: «قُولُوا: اللهمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ، وَعَلَى أزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إبْرَاهِيمَ، إنَّكَ حَميدٌ مَجِيدٌ». [متفقٌ عليه]([[512]](#footnote-512))

**ترجمه:** ابوحمید ساعدی می‌گوید: صحابه# گفتند: ای رسول‌خدا! چگونه بر شما صلوات بفرستیم؟ فرمود: «بگویید: اللهمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ، وَعَلَى أزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إبْرَاهِيمَ، إنَّكَ حَميدٌ مَجِيدٌ».([[513]](#footnote-513))

**شرح**

این سه حدیث درباره‌ی چگونگی درود فرستادن بر پیامبر می‌باشد؛ در حدیث کعب بن عُجره آمده است که آنان از پیامبر پرسیدند که چگونه بر آن بزرگوار صلوات بفرستند؛ زیرا البته پیامبر به آنان چگونگی سلام گفتن را آموزش داده و فرموده بود که بگویند: «السَّلام عليك أيها النبي ورحمة الله وبركاته». لذا چگونگی درود فرستادن بر آن بزرگوار را پرسیدند. رسول‌الله فرمود: «بگویید: اللهمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ، وعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ...». پیش‌تر بیان شد که منظور از درود و صلوات الله بر بنده، این است که او را در جمع فرشتگان والامقامش بستاید. گفتنی‌ست: منظور از آل‌محمد در این‌جا، همه‌ی پیروان آن بزرگوار هستند؛ زیرا آل و خاندان هر کسی، هم به پیروانش اطلاق می‌شود و هم به خویشاوندان نزدیکش؛ لذا در محلّ دعا شایسته است که آل محمد به پیروانش معنا گردد؛ زیرا شمارِ بیش‌تری را دربرمی‌گیرد و بدین‌سان این دعا، شامل همه‌ی پیروانش می‌شود. مگر واژه‌ی «آل» به معنای پیروان نیز به‌کار می‌رود؟

آری؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَيَوۡمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ أَدۡخِلُوٓاْ ءَالَ فِرۡعَوۡنَ أَشَدَّ ٱلۡعَذَابِ ٤٦﴾ [غافر: ٤٦]

و روزی که قیامت برپا گردد، (فرمان می‌رسد:) **فرعونیان** را وارد سخت‌ترین عذاب بگردانید.

مي‌بينيد که آل‌ فرعون به معنای فرعونیان یا پیروان فرعون می‌باشد. و فرعون در رأس این‌ها وارد دورخ می‌شود؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿يَقۡدُمُ قَوۡمَهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ فَأَوۡرَدَهُمُ ٱلنَّارَۖ وَبِئۡسَ ٱلۡوِرۡدُ ٱلۡمَوۡرُودُ ٩٨﴾ [هود: ٩٨] فرعون در روز رستاخیز پیشاپیش قومش حرکت می‌کند و آنان را وارد آتش می‌گرداند. و چه بد جایگاهی‌ست که به آن وارد می‌شوند!

«كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إبْرَاهِيمَ وعَلَى آلِ إبْرَاهِيمَ»؛ یعنی: « همان‌گونه که بر ابراهیم و پیروان ابراهیم درود فرستادی». «همان‌گونه» با حرف «کاف» در این‌جا برای تعلیل است، نه تشبیه. در واقع با گفتن این عبارت به افعالِ گذشته‌ی الله متوسل می‌شویم و از او می‌خواهیم: همان‌گونه که در گذشته بر ابراهیم و خاندان و پیروانش درود فرستاده است، اینک بر محمد و خاندان و پیروانش درود بفرستد. پس این اشکال رفع می‌شود که چرا درود و صلوات بر محمد، به‌عنوان تابعی از درود بر ابراهیم ذکر شده است، در صورتی‌که محمد برترین و برگزیده‌ترین پیامبر الاهی‌ست؟! پاسخ، همان است که بیان شد؛ حرف «کاف» در این‌جا برای تعلیل است، نه تشبیه. «إنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ»؛ یعنی: «تو، ستوده، و بزرگ، توانا، باعزت و قدرتمند و چیره‌ای. حمید، یعنی محمد و ستوده. و واژه‌ی مجید، برگرفته از «مجد» است که به معنای شکوه و عظمت، قدرت، چیرگی و توانایی‌ست.

«بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ»، یعنی: به محمد و خاندان و پیروانش برکت عنایت کن؛ «برکت» به معنای خیرِ فراوان و گسترده و ماندگار می‌باشد.

عبارتی که در این حدیث امده است، بهترین روش درود فرستادن بر پیامبر بزرگوار است؛ البته عبارت «صلی الله علیه وسلم»، حداقل درودی‌ست که علما به جای این درود طولانی، در کتاب‌هایشان آورده‌اند و کفایت می‌کند.

الفاظ درودی که در حدیث ابومسعود بدری و نیز در حدیث ابوحمید ساعدی$ آمده، به الفاظ درودی که گذشت، نزدیک است؛ البته با این تفاوت که در حدیث ابوحمید، ذکر همسران و فرزندان پیامبر نیز به میان آمده است: «...وَعَلَى أَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ...». زمانی‌که پیامبر در گذشت، نُه همسر داشت که وقتش را در هشت نوبت در میان آنان تقسیم کرده بود؛ زیرا سوده& نوبت خود را به عایشه& داد؛ از این‌رو پیامبر دو روز در خانه‌ی عایشه& بود: یکی نوبت خود عایشه و دیگری، نوبتِ سوده$. پیامبر نوبت هر یک از همسران را مطابق فرمان الاهی، به‌عدالت رعایت می‌کرد.

\*\*\*

15- کتاب: اذکار

244- باب: فضیلت ذکر و تشویق به آن

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَذِكۡرُ ٱللَّهِ أَكۡبَرُ﴾ [العنكبوت: ٤٥]

و ذکر و یاد الله، بزرگ‌تر است.

و می‌فرماید:

﴿فَٱذۡكُرُونِيٓ أَذۡكُرۡكُمۡ﴾ [البقرة: ١٥٢]

پس مرا یاد کنید تا من نیز شما را یاد کنم.

و می‌فرماید:

﴿وَٱذۡكُر رَّبَّكَ فِي نَفۡسِكَ تَضَرُّعٗا وَخِيفَةٗ وَدُونَ ٱلۡجَهۡرِ مِنَ ٱلۡقَوۡلِ بِٱلۡغُدُوِّ وَٱلۡأٓصَالِ وَلَا تَكُن مِّنَ ٱلۡغَٰفِلِينَ ٢٠٥﴾ [الأعراف: ٢٠٥]

و پروردگارت را (با تدبر و) در (ژرفای) وجودت، بامداد و شامگاه با زاری و بیم و بدون بلند کردن صدا یاد کن و از غافلان مباش.

و می‌فرماید:

﴿وَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرٗا لَّعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ١٠﴾ [الجمعة: ١٠]

و الله را فراوان یاد کنید تا رستگار شوید.

و مي‌فرمايد:

﴿إِنَّ ٱلۡمُسۡلِمِينَ وَٱلۡمُسۡلِمَٰتِ وَٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ وَٱلۡقَٰنِتِينَ وَٱلۡقَٰنِتَٰتِ وَٱلصَّٰدِقِينَ وَٱلصَّٰدِقَٰتِ وَٱلصَّٰبِرِينَ وَٱلصَّٰبِرَٰتِ وَٱلۡخَٰشِعِينَ وَٱلۡخَٰشِعَٰتِ وَٱلۡمُتَصَدِّقِينَ وَٱلۡمُتَصَدِّقَٰتِ وَٱلصَّٰٓئِمِينَ وَٱلصَّٰٓئِمَٰتِ وَٱلۡحَٰفِظِينَ فُرُوجَهُمۡ وَٱلۡحَٰفِظَٰتِ وَٱلذَّٰكِرِينَ ٱللَّهَ كَثِيرٗا وَٱلذَّٰكِرَٰتِ أَعَدَّ ٱللَّهُ لَهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمٗا٣٥﴾ [الأحزاب : ٣٥]

به‌راستی مردان و زنان مسلمان، و مردان و زنان مؤمن، و مردان و زنان فرمان‌بردار، و مردان و زنان راست‌گو و مردان و زنان بردبار، و مردان و زنان فروتن، و مردان و زنان صدقه‌دهنده و مردان و زنان روزه‌دار، و مردان و زنان پاک‌دامن و مردان و زنانی که الله را بسیار یاد می‌کنند، الله برایشان آمرزش و پاداش بزرگی آماده کرده است.

و مي‌فرمايد:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ ذِكۡرٗا كَثِيرٗا ٤١ وَسَبِّحُوهُ بُكۡرَةٗ وَأَصِيلًا ٤٢﴾

[الأحزاب : ٤١، ٤٢]

ای مؤمنان! الله را بسیار یاد کنید و صبح و شام او را به پاکی یاد نمایید.

آیات فراوانی در این‌باره وجود دارد.

**شرح**

مؤلف/ در «ریاض‌الصالحین» بخشی به نام کتاب اذکار گشوده است.

اذکار، جمع ذکر است و مراد از آن، ذکرِ الله می‌باشد. وی ضمن گشودن این بخش، بابی را به «فضیلت ذکر و تشویق به آن» اختصاص داده و چندین آیه در این‌باره آورده است.

گفتنی‌ست: ذکرِ الله زبانی، قلبی و نیز با سایر اعضا و جوارح انجام می‌شود؛ ذکر قلبی، همان تفکر و اندیشیدن است؛ بدین‌سان که انسان در نام‌ها، صفات، احکام، افعال و آیات الاهی بیندیشد. ذکر زبانی هم که روشن است و شامل هر سخن یا گفتاری‌ست که مایه‌ی تقرب و نزدیکی به الله می‌باشد؛ مانند: «لاإله‌إلاالله»، «سبحان‌الله»، «الله اکبر» و نیز تلاوت قرآن، مطالعه‌ی سنت و مطالعه‌ی کتاب‌های دینی و نیز امر به معروف و نهی از منکر، و...؛ همه‌ی این‌ها سبب تقرب و نزدیکیِ انسان به الله هستند.

و اما ذکر و یاد پروردگار با افعال که همان ذکر خداوند با اندام و جوارح می‌باشد، به معنای انجام هر عملی‌ست که انسان را به الله متعال نزدیک می‌گرداند؛ مانند قیام در نماز و هم‌چنین رکوع، سجده و نشستن؛ اما چنین مشهور شده است که ذکر، یعنی گفتنِ «لاإله‌إلاالله»، «سبحان‌الله»، «الله اکبر» و «الحمدلله» و...؛ اما همان‌گونه که بیان شد، معنا و مفهومِ ذکر، فراتر از این است.

مؤلف/ آیاتی درباره‌ی ذکر آورده است؛ از جمله، این آیه ‌که الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ ذِكۡرٗا كَثِيرٗا ٤١ وَسَبِّحُوهُ بُكۡرَةٗ وَأَصِيلًا ٤٢﴾

[الأحزاب : ٤١، ٤٢]

ای مؤمنان! الله را بسیار یاد کنید و صبح و شام او را به پاکی یاد نمایید.

الله متعال در این آیه مومنان را مورد خطاب قرار داده و به آن‌ها امر فرموده است که او را فراوان و در همه حال و در هر مکان و زمانی یاد کنند؛ به‌ویژه در ابتدای روز و ابتدای شب؛ البته احتمال می‌رود که منظور، همه‌ی لحظات شبانه‌روز باشد. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرٗا لَّعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ١٠﴾ [الجمعة: ١٠]

و الله را فراوان یاد کنید تا رستگار شوید.

دستور به ذکر و یادِ الله در ضمنِ امر به پایداری در برابر دشمن نیز آمده است؛ چنان‌که الله می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا لَقِيتُمۡ فِئَةٗ فَٱثۡبُتُواْ وَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرٗا لَّعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ٤٥﴾ [الأنفال: ٤٥]

ای مؤمنان! هنگامی که با گروهی (از دشمن) روبه‌رو شدید، پایداری نمایید و الله را زياد یاد کنید تا رستگار شوید.

بدین‌سان الله متعال بیان فرموده که ذکر و یادِ او، یکی از عوامل پایداری و پیروزی در برابرِ دشمن است. پیروزی یا موفقیت، واژه‌ی جامعی‌ست که دست‌یابی به هدفِ دل‌خواه و رهایی از هر امر ناخوشایندی را در برمی‌گیرد. الله متعال می‌فرماید:

﴿ٱتۡلُ مَآ أُوحِيَ إِلَيۡكَ مِنَ ٱلۡكِتَٰبِ وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَۖ إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ تَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِۗ وَلَذِكۡرُ ٱللَّهِ أَكۡبَرُۗ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ مَا تَصۡنَعُونَ ٤٥﴾ [العنكبوت: ٤٥]

آن‌چه را که از این کتاب به تو وحی شده است، بخوان و نماز را برپا دار. بی‌گمان نماز از کارهای زشت و ناپسند باز می‌دارد. و ذکر و یاد الله، بزرگ‌تر است.

برخی از علما درباره‌ی این فرموده‌ی الهی که‌‌ ﴿وَلَذِكۡرُ ٱللَّهِ أَكۡبَرُ﴾ گفته‌اند: معنایش این است که بزرگ‌ترین یاد و ذکر الله متعال در نماز می‌باشد. و گفته شده: معنایش این است که ذکر و یادِ الله به‌طور عموم، بزرگ‌تر است. هنگامی که انسان نماز می‌گزارد، قلبش زنده می‌شود و در نماز، الله را فراوان یاد می‌کند. الله متعال   
  
ضمن بیان پاره‌ای از ویژگی‌های نیکِ زنان و مردان مسلمان و فرمان‌بردار، می‌فرماید:

﴿وَٱلذَّٰكِرِينَ ٱللَّهَ كَثِيرٗا وَٱلذَّٰكِرَٰتِ أَعَدَّ ٱللَّهُ لَهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمٗا ٣٥﴾

[الأحزاب : ٣٥]

و مردان و زنانی که الله را بسیار یاد می‌کنند، الله برایشان آمرزش و پاداش بزرگی آماده کرده است.

الله متعال می‌فرماید:

﴿فَٱذۡكُرُونِيٓ أَذۡكُرۡكُمۡ وَٱشۡكُرُواْ لِي وَلَا تَكۡفُرُونِ ١٥٢﴾ [البقرة: ١٥٢]

پس مرا یاد کنید تا من نیز شما را یاد کنم و شکر و سپاسم را به جای آورید و مرا ناسپاسی نکنید.

آیات فراوانی از این دست وجود دارد که بیان‌گر فضیلت ذکر است و به ذکر و یادِ الله متعال تشویق می‌کند. الله متعال کسانی را که ایستاده، نشسته و درازکشیده، پروردگارشان را یاد می‌کنند، ستوده و بیان نموده که آنان، خردمندند؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿إِنَّ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ لَأٓيَٰتٖ لِّأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ ١٩٠ ٱلَّذِينَ يَذۡكُرُونَ ٱللَّهَ قِيَٰمٗا وَقُعُودٗا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمۡ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ رَبَّنَا مَا خَلَقۡتَ هَٰذَا بَٰطِلٗا سُبۡحَٰنَكَ فَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ ١٩١﴾

[آل عمران: ١٩٠، ١٩١]

همانا در آفرینش آسمان‌ها و زمین و گردش شب و روز، نشانه‌هایی برای خردمندان وجود دارد؛ کسانی که ایستاده و نشسته و یا در حالی که بر پهلوها آرمیده‌اند، الله را یاد می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند (و می‌گویند:) ای پروردگار ما! این را بیهوده نیافریده‌ای؛ تو پاکی. پس ما را از آتش دوزخ محافظت بفرما.

لذا شایسته است که همواره در یاد و ذکرِ الله متعال باشیم؛ این، برای زبان دشوار نیست و هر دم می‌توانیم این اذکار را بر زبان داشته باشیم که: «لاإله‌إلاالله وسبحان الله والحمد لله والله اکبر». کارِ بسیار ساده‌ای‌ست و اجر و ثواب فراوانی هم دارد. امید است که الله متعال ما را جزو کسانی قرار دهد که او را فراوان یاد می‌کنند.

\*\*\*

1416- وعن أَبي هريرةَ قَالَ: قَالَ رسُولُ الله: «كَلِمَتَانِ خَفِيفَتَانِ عَلَى اللِّسَانِ، ثَقِيلَتَانِ فِي المِيزَانِ، حَبِيبَتَانِ إِلَى الرَّحْمنِ: سُبْحَانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللهِ العظيمِ». [متفقٌ عليه]([[514]](#footnote-514))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «دو کلمه وجود دارد که بر زبان سبک است؛ ولی در ترازوی اعمال سنگین می‌باشد و محبوب پروردگار رحمان است: سُبْحَانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللهِ العظيمِ».

1417- وعنهُ قَالَ: قَالَ رسول الله: «لأَنْ أَقُولَ: سُبْحَانَ اللهِ، وَالحَمْدُ للهِ، وَلا إله إِلا اللهُ، وَاللهُ أكْبَرُ، أَحَبُّ إلَيَّ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ». [روايت مسلم]([[515]](#footnote-515))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «این‌که بگویم: سُبْحَانَ اللهِ، وَالحَمْدُ للهِ، وَلا إله إِلا اللهُ، وَاللهُ أكْبَرُ، برایم از آن‌چه که خورشید بر آن طلوع می‌کند، دوست‌داشتنی‌تر است».

1418- وعنهُ: أنَّ رسُولَ الله قَالَ: «مَنْ قَالَ لا إله إِلا اللهُ وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ، لَهُ المُلْكُ وَلَهُ الحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، فِي يَوْمٍ مِئَةَ مَرَّةٍ كَانَتْ لَهُ عَدْلَ عَشْرِ رِقَابٍ وكُتِبَتْ لَهُ مِئَةُ حَسَنَةٍ، وَمُحِيَتْ عَنْهُ مِئَةُ سَيِّئَةٍ، وَكَانَتْ لَهُ حِرْزاً مِنَ الشَّيْطَانِ يَوْمَهُ ذَلِكَ حَتَّى يُمْسِيَ، وَلَمْ يَأتِ أَحَدٌ بِأَفْضَلَ مِمَّا جَاءَ بِهِ إِلاَّ رَجُلٌ عَمِلَ أكْثَرَ مِنْهُ».

وقال: «مَنْ قَالَ سُبْحَانَ الله وَبِحَمْدِهِ، في يَوْمٍ مِئَةَ مَرَّةٍ، حُطَّتْ خَطَايَاهُ، وَإنْ كَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ البَحْرِ». [متفقٌ عليه]([[516]](#footnote-516))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکه روزانه صد بار بگوید: لا إله إِلا اللهُ وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ، لَهُ المُلْكُ وَلَهُ الحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، پاداشی برابر با آزاد کردن ده برده به او می‌رسد و صد نیکی برایش ثبت می‌شود و صد گناه از گناهانش پاک می‌گردد و آن روز تا غروب، از شرّ شیطان حفاظت می‌شود و هیچ‌کس عملی بهتر از او انجام نداده است؛ مگر کسی که بیش از او این ذکر را گفته باشد».

و فرمود: «هرکس روزانه صد بار بگوید: سُبْحَانَ الله وَبِحَمْدِهِ، گناهانش پاک می‌شود؛ اگرچه همانندِ کفِ دریا، فراوان باشد».

**شرح**

هر سه حدیثِ ابوهریره بیان‌گر فضیلت ذکر است.

**نخست:** پیامبر فرمود: «دو کلمه وجود دارد که بر زبان سبک است؛ ولی در ترازوی اعمال سنگین می‌باشد و محبوب پروردگار رحمان است: سُبْحَانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللهِ العظيمِ». روز قیامت که اعمال انسان را وزن می‌کنند و این دو کلمه را در ترازو می‌نهند، سنگینیِ این دو کلمه در ترازو نمایان می‌شود؛ ضمنِ این‌که پروردگار رحمان، این دو کلمه را دوست دارد؛ این، ثواب بسیار بزرگی‌ست؛ زیرا وقتی الله متعال عملی را دوست داشته باشد، انجام‌دهنده‌ی آن‌را نیز دوست دارد. به عبارت دیگر: انسان می‌تواند با گفتنِ این دو کلمه، محبت الاهی را جلب کند. سُبْحَانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ، بدین معناست که الله متعال را از هر عیب و نقصی، پاک می‌دانی و اذعان می‌کنی که الله از هر جهت، کامل است؛ ذکر تسبیح و تحمید در کنارِ هم، بیان‌گرِ کمالِ لطف و احسان پروردگار نسبت به بندگانش می‌باشد و نیز نشان‌گر کمالِ علم و حکمت و دیگر ویژگی‌ها و صفات والا و کاملِ الاهی‌ست.

سُبْحَانَ اللهِ العظيمِ، یعنی: الله دارای عظمت و جلال و شکوه است و هیچ چیز و هیچ‌کس در قدرت، حکمت، و علم، از او بزرگ‌تر نیست؛ او در ذات و صفاتش بزرگ و بی‌همتاست.

ای بنده‌ی خدا! همواره این دو کلمه را بر زبان داشته باش؛ زیرا بر زبان راندنِ این دو کلمه، کار دشواری نیست؛ بلکه هم در ترازوی اعمال، سنگین است و هم محبوبِ الله متعال می‌باشد؛ پس شایسته است که انسان این دو کلمه را همواره بر زبان براند و بگوید: سُبْحَانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللهِ العظيمِ.

**حدیث دوم:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «این‌که بگویم: سُبْحَانَ اللهِ، وَالحَمْدُ للهِ، وَلا إله إِلا اللهُ، وَاللهُ أكْبَرُ، برایم از آن‌چه که خورشید بر آن طلوع می‌کند، دوست‌داشتنی‌تر است»؛ یعنی گفتن این اذکار، برایم از تمام دنیا محبوب‌تر است. این‌ها نیز اذکارِ سبکی‌ست؛ یعنی گفتنِ این اذکار، کار دشواری نیست. امروزه مردم، دشت و دریا، و زمین و آسمان را درمی‌نوردند و سختی و خطرِ سفر را به جان می‌خرند تا شاید به اندکی از مال و ثروت دنیا دست یابند؛ و شاید هم به آن‌چه می‌خواهند، نرسند؛ ولی شگفتا که در انجامِ این کارهای بزرگ، اما سبک و آسان، کوتاهی می‌کنیم؛ چراکه شیطان، انسان را به تنبلی و سستی وا می‌دارد. این، در حالی‌ست که رسول‌الله بیان فرمود که گفتن این اذکار را از همه‌ی دنیا، بیش‌تر دوست دارد. به‌راستی اگر همه‌ی دنیا از آنِ تو باشد، آن‌گاه که بمیری، به چه دردَت می‌خورَد و چه استفاده‌ای از آن می‌بَری؟ اما سُبْحَانَ اللهِ، وَالحَمْدُ للهِ، وَلا إله إِلا اللهُ، وَاللهُ أكْبَرُ، نیکی‌های ماندگاری‌ست که باید قدرش را بدانیم؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿ٱلۡمَالُ وَٱلۡبَنُونَ زِينَةُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ وَٱلۡبَٰقِيَٰتُ ٱلصَّٰلِحَٰتُ خَيۡرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَابٗا وَخَيۡرٌ أَمَلٗا ٤٦﴾ [الكهف: ٤٦]

مال و فرزندان، زیور زندگی دنیا هستند و کارهای نیکِ پایدار، نزد پروردگارت از نظر پاداش، بهتر و امیدبخش­تر است.

لذا شایسته است که فرصت را برای انجام چنین کارهایی غنیمت بدانیم.

**حدیث سوم:** هرکه روزانه صد بار بگوید: لا إله إِلا اللهُ وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ، لَهُ المُلْكُ وَلَهُ الحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، به فضایل پنج‌گانه‌ی ذیل دست می‌یابد:

**یکم:** پاداشی برابر با آزاد کردن ده برده به او می‌رسد.

**دوم:** و صد نیکی برایش ثبت می‌شود.

**سوم:** و صد گناه از گناهانش پاک می‌گردد.

**چهارم:** و آن روز تا غروب، از شرّ شیطان حفاظت می‌شود.

**پنجم:** و هیچ‌کس عملی بهتر از او انجام نداده است؛ مگر کسی که بیش از او این ذکر را گفته باشد.

این‌ها فضایلِ پنج‌گانه‌ای‌ست که در حدیث برای گفتنِ لا إله إِلا اللهُ وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ، لَهُ المُلْكُ وَلَهُ الحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بیان شده است. این، بسیار آسان است؛ می‌توانید صبح که به مسجد می‌آیید، در بین راه یا هنگامی که در انتظار نماز نشسته‌اید یا پس از طلوع فجر، این ذکر را بگویید. این هم یکی از اذکار و کارهایی‌ست که چه خوبست که انسان به آن پای‌بند باشد و در ابتدای روز آن‌را   
  
بگوید تا در طول آن‌روز از شرّ شیطان حفاظت شود.

هم‌چنین «هرکس روزانه صد بار بگوید: سُبْحَانَ الله وَبِحَمْدِهِ، گناهانش پاک می‌شود؛ اگرچه همانندی کفِ دریا، فراوان باشد». بهتر است که سُبْحَانَ الله وَبِحَمْدِهِ را در پایان روز بگوییم تا گناهانی که در آن روز مرتکب شده‌ایم، محو شود. در هر حال، لحظات عُمر ما فرصتی‌ست که دوباره تکرار نمی‌شود؛ پس لحظات زندگی خود را با انجام این کارهایِ آسان که ثواب فراوانی دارد، غنیمت شماریم. از الله متعال می‌خواهیم به ما توفیق دهد که ذکر و شکر او را به‌جای آوریم و به‌نیکی عبادتش کنیم.

\*\*\*

1419- وعن أَبي أيوب الأنصاريِّ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «مَنْ قَالَ لا إله إِلا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ المُلْكُ وَلَهُ الحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، عَشْرَ مَرَّاتٍ، كَانَ كَمَنْ أعْتَقَ أرْبَعَةَ أنْفُسٍ منْ وَلَدِ إسْمَاعِيلَ». [متفقٌ عليه]([[517]](#footnote-517))

**ترجمه:** ابوایوب انصاری می‌گوید: پیامبر فرمود: «هرکه ده بار بگوید: لا إله إِلا اللهُ وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ، لَهُ المُلْكُ وَلَهُ الحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، مانند کسی‌ست که چهار برده از فرزندان اسماعیل را آزاد کرده است».

1420- وعن أَبي ذَرٍّ قَالَ: قَالَ لِي رسولُ الله: «ألا أُخْبِرُكَ بِأَحَبِّ الكَلاَمِ إِلَى اللهِ؟ إنَّ أَحَبَّ الكَلاَمِ إِلَى اللهِ: سُبْحَانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ». [روايت مسلم]([[518]](#footnote-518))

**ترجمه:** ابوذر می‌گوید: رسول‌الله به من فرمود: «آیا تو را از محبوب‌ترین سخن در نزد الله آگاه نسازم؟ دوست‌داشتنی‌ترین گفتار در نزد الله، سُبْحَانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ می‌باشد».

1421- وعن أَبي مالكٍ الأشعريَّ قَالَ: قَالَ رسولُ الله: « الطُّهُورُ شَطْرُ الإيمانِ، وَالحَمْدُ للهِ تَمْلأُ المِيزَانَ، وَسُبْحَانَ اللهِ وَالحَمْدُ للهِ تَمْلآنِ- أَوْ تَمْلأُ- مَا بَيْنَ السَّمَاوَاتِ وَالأرْضِ». [روایت مسلم]**([[519]](#footnote-519))**

ترجمه: ابومالک اشعری می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «پاكيزگي، نصف ايمان است. و «الحمدلله» ترازو(ی نیکی‌ها) را پُر مي‌كند و «سبحان الله والحمدلله» فاصله‌ی ميان آسمان‌ها و زمين را پُر مي‌كنند».

1422- وعن سعد بن أَبي وقاصٍ قال: جَاءَ أعْرَابيٌّ إِلَى رسول الله فَقَالَ: عَلِّمْنِي كَلاَماً أقُولُهُ. قَالَ: «قُلْ: لا إله إِلا اللهُ وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ، اللهُ أكْبَرُ كَبِيراً، وَالحَمْدُ للهِ كَثيراً، وَسُبْحَانَ اللهِ رَبِّ العَالِمينَ، وَلا حَولَ وَلا قُوَّةَ إِلا بِاللهِ العَزِيزِ الحَكِيمِ». قَالَ: فهؤُلاءِ لِرَبِّي، فَمَا لِي؟ قَالَ: «قُلْ: اللهمَّ اغْفِرْ لِي، وَارْحَمْنِي وَاهْدِنِي، وَارْزُقْنِي». [روايت مسلم]([[520]](#footnote-520))

ترجمه: سعد بن ابی‌وقاص می‌گوید: بادیه‌نشینی نزد رسول‌الله آمد و گفت: سخنی به من یاد بده تا آن‌را بگویم. پیامبر فرمود: «بگو: لا إله إِلا اللهُ وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ، اللهُ أكْبَرُ كَبِيراً، وَالحَمْدُ للهِ كَثيراً، وَسُبْحَانَ اللهِ رَبِّ العَالِمينَ، وَلا حَولَ وَلا قُوَّةَ إِلا بِاللهِ العَزِيزِ الحَكِيمِ». عرض کرد: این‌ها که برای پروردگارم می‌باشد؛ برای خودم چه؟ فرمود: «بگو: اللهمَّ اغْفِرْ لِي، وَارْحَمْنِي وَاهْدِنِي، وَارْزُقْنِي».

1423- وعن ثَوبانَ قَالَ: كَانَ رَسولُ اللهِ إِذَا انْصَرَفَ مِنْ صَلاَتِهِ اسْتَغْفَرَ ثَلاثَاً، وَقَالَ: «اللهمَّ أنْتَ السَّلاَمُ، وَمِنْكَ السَّلاَمُ، تَبَارَكْتَ يَا ذَا الجَلاَلِ وَالإكْرَامِ». قِيلَ لِلأوْزَاعِيِّ- وَهُوَ أحَدُ رواة الحديث-: كَيْفَ الاسْتِغْفَارُ؟ قَالَ: تَقُولُ: أسْتَغْفِرُ الله، أسْتَغْفِرُ الله. [روايت مسلم]([[521]](#footnote-521))

**ترجمه:** ثوبان می‌گوید: رسول‌الله پس از پایان نماز که سلام می‌داد، سه بار استغفار می‌کرد و می‌گفت: «اللهمَّ أنْتَ السَّلاَمُ، وَمِنْكَ السَّلاَمُ، تَبَارَكْتَ يَا ذَا الجَلاَلِ وَالإكْرَامِ». به اوزاعی که از راویان حدیث است، گفته شد: استغفار چگونه است؟ پاسخ داد: بدین‌سان که بگویی: «أسْتَغْفِرُ الله، أسْتَغْفِرُ الله».

**شرح**

این‌ها، دیگر احادیثی‌ست که مؤلف/ در باب فضیلت ذکر آورده است. پیش‌تر درباره‌ی برخی از این احادیث سخن گفتیم؛ از آن جمله، این حدیث که: «هرکس ده بار بگوید: لا إله إِلا اللهُ وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ، لَهُ المُلْكُ وَلَهُ الحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، مانند کسی‌ست که چهار برده از فرزندان اسماعیل را آزاد کرده است»؛ یعنی گویا چهار برده از برترین انسان‌ها از نظر نَسَب که همان فرزندان اسماعیل هستند، آزاد کرده است؛ زیرا بنی‌اسماعیل بهترین نَسَب را در میان انسان‌ها دارند و نَسَب سایر مردم به کسان دیگری برمی‌گردد. این حدیث، بیان‌گر فضیلت این ذکر است.

هم‌چنین حدیثی بدین مضمون گذشت که: «دوست‌داشتنی‌ترین گفتار در نزد الله، سُبْحَانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ می‌باشد». پیش‌تر حدیثی بدین مضمون آمده بود که: «دو کلمه وجود دارد که بر زبان سبک است؛ ولی در ترازوی اعمال سنگین می‌باشد و محبوب پروردگار رحمان است: سُبْحَانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللهِ العظيمِ».

حدیث ثوبان نیز بیان‌گر یک ذکر در وقتِ مشخصی‌ست؛ چنان‌که ثوبان می‌گوید: رسول‌الله پس از پایان نماز که سلام می‌داد، می‌گفت: «أسْتَغْفِرُ الله، أسْتَغْفِرُ الله، أسْتَغْفِرُ الله؛ اللهمَّ أنْتَ السَّلاَمُ، وَمِنْكَ السَّلاَمُ، تَبَارَكْتَ يَا ذَا الجَلاَلِ وَالإكْرَامِ». انسان پس از پایان نمازش استغفار می‌کند تا اگر نقصی در نمازش بوده است، آمرزیده شود؛ هم‌چنین می‌گوید: «اللهمَّ أنْتَ السَّلاَمُ، وَمِنْكَ السَّلاَمُ، تَبَارَكْتَ يَا ذَا الجَلاَلِ وَالإكْرَامِ» و بدین‌سان با توسل به این نام والا و نیکوی الاهی از الله که از هر عیب و نقصی پاک و سالم است، می‌خواهد که نمازش را نماز سالم و کاملی قرار دهد تا کفاره‌ی گناهان و مایه‌ی رفع درجاتش باشد.

\*\*\*

1424- وعن المغيرة بن شعبةَ أنَّ رسولَ الله كَانَ إِذَا فَرَغَ مِنَ الصَّلاَةِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «لا إله إِلا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ المُلْكُ وَلَهُ الحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، اللهمَّ لا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ، وَلا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ، وَلا يَنْفَعُ ذَا الجَدِّ مِنْكَ الجَدُّ». [متفقٌ عليه]([[522]](#footnote-522))

**ترجمه:** مغیره بن شعبه می‌گوید: رسول‌الله هنگامی‌که از نماز فارغ می‌شد و سلام می‌داد، می‌گفت: «لا إله إِلا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ المُلْكُ وَلَهُ الحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، اللهمَّ لا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ، وَلا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ، وَلا يَنْفَعُ ذَا الجَدِّ مِنْكَ الجَدُّ».([[523]](#footnote-523))

1425- وعن عبدِ الله بن الزُّبَيْرِ$ أنَّه كَانَ يَقُولُ دُبُرَ كُلِّ صَلاَةٍ، حِيْنَ يُسَلِّمُ: «لا إله إِلا اللهُ وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ، لَهُ المُلْكُ وَلَهُ الحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلا بِاللهِ، لا إله إِلا اللهُ، وَلا نَعْبُدُ إِلاَّ إيَّاهُ، لَهُ النِّعْمَةُ وَلَهُ الفَضْلُ وَلَهُ الثَّنَاءُ الحَسَنُ، لا إله إِلا اللهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الكَافِرُونَ». قَالَ ابْنُ الزُّبَيْرِ: وَكَانَ رسولُ الله يُهَلِّلُ بِهِنَّ دُبُرَ كُلِّ صَلاَةٍ. [روايت مسلم]([[524]](#footnote-524))

**ترجمه:** از عبدالله بن زبیر$ روایت است که وی در پایان هر نماز، پس از این‌که سلام می‌داد، می‌گفت: «لا إله إِلا اللهُ وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ، لَهُ المُلْكُ وَلَهُ الحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلا بِاللهِ، لا إله إِلا اللهُ، وَلا نَعْبُدُ إِلاَّ إيَّاهُ، لَهُ النِّعْمَةُ وَلَهُ الفَضْلُ وَلَهُ الثَّنَاءُ الحَسَنُ، لا إله إِلا اللهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الكَافِرُونَ».([[525]](#footnote-525)) ابن‌زبیر$ می‌گوید: رسول‌الله پس از هر نمازی، این ذکر را ورد زبانش قرار می‌داد.

**شرح**

این دو حدیث درباره‌ی اذکاری‌ست که در اوقات مشخصی گفته می‌شوند؛ زیرا اذکار دو گونه‌اند: اذکار مقید که وقت مشخصی دارند؛ و اذکار مطلق. برخی از اذکار مقید به نماز هستند و برخی دیگر از اذکار، مقید به وضو که اصطلاحاً به آن‌ها اذکار وضو و اذکار نماز نیز گفته می‌شود. این دو حدیث، یعنی حدیثِ مغیره بن شعبه و عبدالله بن زبیر# درباره‌ی اذکار نماز است.

مغیره بن شعبه می‌گوید: رسول‌الله هنگامی‌که از نماز فارغ می‌شد و سلام می‌داد، می‌گفت: «لا إله إِلا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ المُلْكُ وَلَهُ الحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، اللهمَّ لا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ، وَلا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ، وَلا يَنْفَعُ ذَا الجَدِّ مِنْكَ الجَدُّ».

«لا إله إِلا اللهُ»، یعنی هیچ معبود برحق و راستینی جز الله وجود ندارد که سزاوارِ پرستش باشد و بت‌ها و معبودانی که جز الله پرستش می‌شوند، شایسته و سزاوار عبادت نیستند؛ هرچند کسانی که آن‌ها را عبادت می‌کنند، نام «اله» یا معبود را بر آن‌ها بگذارند و آن‌ها را معبودان خویش بخوانند؛ بلکه معبودانشان همان‌گونه‌اند که الله متعال می‌فرماید:

﴿مَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِهِۦٓ إِلَّآ أَسۡمَآءٗ سَمَّيۡتُمُوهَآ أَنتُمۡ وَءَابَآؤُكُم مَّآ أَنزَلَ ٱللَّهُ بِهَا مِن سُلۡطَٰنٍ﴾ [يوسف: ٤٠]

شما، جز پروردگار، تنها نام‌هایی را می‌پرستید که خودتان و پدرانتان نام‌گذاری کرده‌اید (و نام «اله» یا معبود را بر آن‌ها گذاشته‌اید؛ در حالی که) الله هیچ دلیلی بر درستی آن‌ها نازل نکرده است.

«وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ»، برای تأکید است؛ یعنی با بیان این‌که الله، یکتاست و شریکی ندارد، بر مفهوم «لا إله إِلا اللهُ» و وحدانیت الله تأکید می‌شود و بیان می‌گردد که الله متعال در الوهیتش یکتا و بی‌شریک است و فرمان‌روایی و حمد و ستایش، ویژه‌ی اوست و او بر هر کاری تواناست. فرمانروایی و حاکمیت مطلق، فراگیر و گسترده از آنِ اوست؛ هم‌چنان‌که فرمان‌رواییِ آسمان‌ها و زمین و آن‌چه در آن‌هاست و نیز مالکیت انسان‌ها، جانوران، درختان، دریاها، رودخانه‌ها، فرشتگان و نیز ماه و خورشید، به او اختصاص دارد و همه‌ی این‌ها و آن‌چه که ما می‌دانیم و نمی‌دانیم، ملک او هستند و او هرگونه که بخواهد و حکمتش اقتضا کند، در ملک خویش تصرف می‌کند و هرچه بخواهد، به‌انجام می‌رساند.

«وَلَهُ الحَمْدُ»، یعنی کمال مطلق ویژه‌ی اوست و او در همه حال، سزاوار حمد و ستایش است؛ چه آن‌گاه که در خوشی و نعمت به‌سر بریم و چه آن‌گاه که در رنج و سختی باشیم. انسان در خوشی‌ها پروردگارش را ستایش می‌کند و او را سپاس می‌گوید و آن‌گاه که گرفتار رنج و سختی شود، باز هم پروردگارش را می‌ستاید و همه‌ی کارهایش را به الله می‌سپارد؛ زیرا چه‌بسا انسان، مصلحت رنج و گرفتاریِ خویش را نمی‌داند؛ اما الله متعال به مصلحت هر چیزی، اگاهی کامل و مطلق دارد؛ از این‌رو انسان، پروردگارش را در همه حال می‌ستاید؛ چنان‌که اگر مسأله‌ی خوشحال‌کننده‌ای برای پیامبر پیش می‌آمد، می‌گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بِنِعْمَتِهِ تَتِمُّ الصَّالِحَاتِ»؛ یعنی: «حمد و ستایش، از آن الله است که به لطفش نیکی‌ها به انجام می‌رسد». و اگر مسأله‌ی دیگری، برایش پیش می‌آمد، می‌گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ».([[526]](#footnote-526)) اما متأسفانه به جای عبارت مذکور، عبارت دیگری در میان مردم رایج شده که می‌گویند: «الحمد لله الذی لا یُحمد علی مکروه سواه»؛ یعنی: «حمد و ستایش از آن خداست که کسی جز او در برابر ناخوشی‌ها ستایش نمی‌شود». این، حمد و ستایش ناقصی‌ست. زیرا بیان‌گر کم‌صبریِ ستایش‌گر است یا حداقل نشان می‌دهد که چنین ستایش‌گری، از کمال صبر برخوردار نیست. بنابراین هرگاه مسأله‌ی ناگواری پیش آمد، با همان الفاظی، الله را حمد و ستایش کنید که رسول‌الله ستایش کرده است: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ».

«اللهمَّ لا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ، وَلا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ، وَلا يَنْفَعُ ذَا الجَدِّ مِنْكَ الجَدُّ»؛ یعنی: «یا الله! هیچ‌کس جلودار بخشش و عطای تو نیست و هیچ‌کس نمی‌تواند آن‌چه را که تو باز ‌داری، ببخشاید». وقتی چنین باوری داشته باشیم، از کسی جز الله عطا و بخشش نمی‌خواهیم و اگر کسی چیزی به ما بدهد، می‌دانیم که دهش و بخششِ الاهی‌ست و الله متعال برای ما مقدر فرموده است كه فلان‌ شخص، فلان چیز را به ما ببخشد و آن‌شخص، فقط سبب بوده است؛ البته به ما دستور داده شده که دهش و بخشش دیگران را جبران کنیم؛ همان‌گونه که پیامبر فرموده است: «مَنْ صَنَعَ إلَيْكُمْ مَعْرُوفاً فَكَافِئُوهُ، فَإنْ لَمْ تَجِدُوا ما تُكَافِئُونَهُ فَادْعُوا لَهُ حَتَّى تَرَوْا أَنَّكُمْ قَد كَافَأْتُمُوهُ»؛**([[527]](#footnote-527))** یعنی: «هرکه به شما نیکی کرد، نیکی‌اش را جبران کنید؛ و اگر چیزی برای جبران بخشش و نیکی‌اش نیافتید، آن‌قدر برایش دعا نمایید که خودتان احساس کنید که نیکی‌اش را جبران کرده‌اید».

ولی هر نیکی و بخششی که به ما می‌شود، می‌دانیم که الله متعال آن‌را برای ما فراهم ساخته و شخصِ بخشنده را بر آن داشته است که چنین دهشی به ما ببخشد.

«وَلا يَنْفَعُ ذَا الجَدِّ مِنْكَ الجَدُّ»؛ یعنی: «ثروت و بهره‌ي هیچ ثروتمند و سرمایه‌داری، او را از تو بی‌نیاز نمی‌گرداند و در برابر تو سودی برایش ندارد». لذا مال و ثروت هیچ‌کس و نیز زن و فرزندانش و دیگر بهره‌هایی که از دنیا برده است، او را از الله، بی‌نیاز نمی‌کنند و در برابر الله هیچ سودی برایش ندارند؛ زیرا فرمان‌روایی آسمان‌ها و زمین از آنِ الله متعال می‌باشد و به‌راستی چه بسیار ثروتمندانی که با زن و فرزندان خود، خوش و خرم زندگی می‌کنند و ناگهان بیمار می‌شوند و هیچ‌کس جز الله نمی‌تواند این بلا را از او دور کند و بهبودش ببخشد؛ یا فردی با ثروت و سرمایه‌ی فراوان، ناگهان افسرده می‌شود و به ناراحتی و اندوهی دچار می‌گردد که از کسی جز الله برایش هیچ کاری ساخته نیست!

لذا با گفتنِ چنین دعایی، همه چیز را به الله واگذار می‌کنیم. هم‌چنین شایسته است که انسان پس از پایان نماز، هنگامی که سلام می‌دهد، سه بار استغفار کند و سپس بگوید: «اللهمَّ أنْتَ السَّلاَمُ، وَمِنْكَ السَّلاَمُ، تَبَارَكْتَ يَا ذَا الجَلاَلِ وَالإكْرَامِ». گفتنی‌ست: ترتیب اذکار، واجب نیست؛ یعنی فرقی نمی‌کند که ابتدا کدام‌یک از اذکار را بگویید؛ ولی بهتر است که ابتدا سه بار استغفار کنید و سپس دعای مذکور و آن‌گاه سایر اذکار مسنون را بگویید. ان‌شاءالله پیرامون حدیث عبدالله بن زبیر$ نیز سخن خواهیم گفت.

\*\*\*

1426- وعَن أبي هُريرة أَنَّ فُقَرَاءَ الْمُهَاجِرِينَ أَتَوْا رسولَ الله فقالوا: ذَهَبَ أَهْلُ الدُّثُورِ بِالدَّرَجاتِ العُلَى والنَّعِيمِ المُقِيم؛ يُصَلُّونَ كمَا نُصَلِّي، ويَصُومُونَ كمَا نَصُوم وَيَتَصَدَّقُونَ ولا نَتَصَدَّق، ويَعتِقُونَ ولا نَعتقُ. فقال رسولُ الله: «أَفَلا أُعَلِّمُكُمْ شَيئاً تُدرِكُونَ بِهِ مَنْ سبَقَكُم، وتَسْبِقُونَ بِهِ مَنْ بَعْدَكُمْ وَلاَ يَكُونُ أَحَدٌ أَفْضَلَ مِنْكُم إِلاَّ مَنْ صَنَعَ مِثلَ ما صَنَعْتُم؟» قالوا: بَلَى يا رسولَ الله، قال: «تُسَبِّحُونَ، وتَحمَدُونَ وتُكَبِّرُون دُبُرَ كُلِّ صَلاةٍ ثَلاثاً وثَلاثِينَ مَرَّةً». قَالَ أَبُو صالح الراوي عن أَبي هريرة، لَمَّا سُئِلَ عَنْ كَيْفِيَّةِ ذِكْرِهِنَّ قَالَ: يَقُولُ: سُبْحَان اللهِ، وَالحَمْدُ للهِ واللهُ أكْبَرُ، حَتَّى يَكُونَ مِنهُنَّ كُلُّهُنَّ ثَلاثاً وَثَلاثِينَ. [متفقٌ عليه]([[528]](#footnote-528))

وزاد مسلمٌ في روايته: فَرَجَعَ فُقَرَاءُ المُهَاجِرِينَ إِلى رسولِ الله فَقَالُوا: سَمِعَ إِخْوَانُنَا أَهْلُ الأَموَالِ بِمَا فَعلْنَا، فَفَعَلوا مِثْلَه؟ فَقَالَ رسولُ الله: ﴿ذَٰلِكَ فَضۡلُ ٱللَّهِ يُؤۡتِيهِ مَن يَشَآءُ﴾

**ترجمه:** ابوهریره می‌‌گوید: فقرای مهاجران نزد رسول‌الله آمدند و گفتند: ثروتمندان، درجات والا و نعمت‌های جاویدان را از آنِ خود ساخته‌اند؛ آن‌ها همانند ما نماز می‌خوانند و روزه می‌گیرند، و نیز صدقه می‌دهند و ما نمی‌توانیم صدقه بدهیم و برده آزاد می‌کنند و ما توانایی آزاد کردن برده نداریم. رسول‌الله فرمود: «آیا عملی به شما بیاموزم که به‌وسیله‌ی آن به کسانی که از شما پیشی گرفته‌اند، برسید و از آیندگان خود سبقت بگیرید و کسی برتر از شما نباشد، مگر کسی که مانندِ شما عمل کند؟» گفتند: بله، ای رسول‌خدا!» فرمود: «پس از هر نماز، سی و سه بار "سبحان‌الله" سی و سه بار "الحمدلله" و سی و سه بار "الله اکبر" بگویید». ابوصالح- راوی حدیث از ابوهریره- می‌گوید: هنگامی‌که از ابوهریره درباره‌ی چگونگی این ذکر پرسیده شد، پاسخ داد: (نمازگزار) هر یک از اذکارِ سبحان‌الله، الحمدلله، و الله‌اکبر را سی و سه بار بگوید.

مسلم در روایت خود افزون بر این آورده است: پس از مدتی فقرای مهاجران نزد رسول‌الله بازگشتند و گفتند: ای رسول‌خدا! برادران ثروتمندمان شنیده‌اند که ما چه‌کار می‌کنیم؛ آن‌ها نیز همین عمل را انجام می‌دهند. رسول‌الله فرمود: «این، فضلِ الله است که به هرکس بخواهد، می‌بخشد».

**شرح**

اين، یکی از احادیثی‌ست که مؤلف/ درباره‌ی فضیلت یکی از اذکارِ پس از نماز آورده است؛ پیش‌تر بیان شد که اذکار بر دو گونه‌اند: مطلق و مقید؛ و این، جزو اذکار مقید می‌باشد. ابوهریره می‌‌گوید: فقرای مهاجران نزد رسول‌الله آمدند و گفتند: ثروتمندان، درجات والا و نعمت‌های جاویدان را از آنِ خود ساخته‌اند.پیامبر فرمود: «چگونه؟» گفتند: آن‌ها همانند ما نماز می‌خوانند و روزه می‌گیرند، و نیز صدقه می‌دهند و ما نمی‌توانیم صدقه بدهیم و برده آزاد می‌کنند و ما توانایی آزاد کردن برده نداریم. رسول‌الله فرمود: «آیا عملی به شما بیاموزم که به‌وسیله‌ی آن به کسانی که از شما پیشی گرفته‌اند، برسید و از آیندگان خود سبقت بگیرید و کسی برتر از شما نباشد، مگر کسی که مانندِ شما عمل کند؟» گفتند: بله، ای رسول‌خدا!» فرمود: «پس از هر نماز، سی و سه بار "سبحان‌الله" سی و سه بار "الحمدلله" و سی و سه بار "الله اکبر" بگویید». پس از مدتی فقرای مهاجران نزد رسول‌الله بازگشتند و گفتند: ای رسول‌خدا! برادران ثروتمندمان شنیده‌اند که ما چه‌کار می‌کنیم؛ آن‌ها نیز همین عمل را انجام می‌دهند. رسول‌الله فرمود: «این، فضلِ الله است که به هرکس بخواهد، می‌بخشد».

پاره‌ای از نکاتی که از این حدیث برداشت می‌شود:

این حدیث، نشان‌گر این است که صحابه در کارهای نیک بر یک‌دیگر پیشی می‌جستند؛ چنان‌که هر یک از آن‌ها دوست داشت که در انجام کارهای نیک، جلوتر از دیگران باشد.

این حدیث نشان می‌دهد که گفتن سی و سه بار "سبحان‌الله" سی و سه بار "الحمدلله" و سی و سه بار "الله اکبر" پس از نمازهای پنج‌گانه، سنت است که در مجموع، نود و نه بار می‌شود؛ در حدیثی دیگر آمده است که بار صدم با ذکرِ «لا إله إِلا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ المُلْكُ وَلَهُ الحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» کامل می‌گردد. این، یکی از روش‌های ذکر پس از نماز است. یکی از روش‌های دیگر بدین ترتیب است که هر یک از اذکار سبحان‌الله، الحمدلله، لاإله‌إلاالله، و الله‌اکبر را بیست و پنج بار بگویید که در مجموع، صد بار می‌شود.

روش دیگرش، این است که هر یک از اذکار سبحان‌الله، الحمدلله، و الله‌اکبر را ده بار بگویید. همه‌ی این روش‌ها از پیامبر ثابت است؛ لذا گاه به این روش عمل کنید و گاه به آن روش.

هم‌چنین از این حدیث، حوصله و سعه‌ی صدر پیامبر در پاسخ‌گویی به مسایل نمایان می‌شود؛ زیرا آن بزرگوار در پیِ بیان حقیقت بود و بدین منظور هرگز از پا نمی‌نشست و بی‌حوصله نمی‌شد؛ بلکه حق و حقیقت را همواره برای مردم بیان می‌فرمود.

نگته‌ی دیگری که از این حدیث برداشت می‌شود، این است که وقتی الله متعال به کسی نعمتی ببخشد یا لطفی به او بکند، این، از فضل اوست که آن‌را به هرکس که بخواهد، می‌بخشد؛ یکی را فقیر و دیگری را به فضلِ خویش ثروتمند می‌گرداند؛ این، لطف و دهش الاهی‌ست و جور و جفا در حقّ دیگران نیست و الله متعال فضل و بخشش خویش را به هرکه بخواهد، می‌دهد؛ هم‌چنین شخصی را از نعمت علم بهره‌مند می‌گرداند و به شخصی هم علم و دانش نمی‌دهد؛ فضل و بخشش، همه به دست خداست و آن‌را به هرکه بخواهد، عطا می‌کند.

نکته‌ی دیگری که از این حدیث برداشت می‌شود، این است که اصحاب ثروتمند نیز مانند اصحاب فقیر# به‌خاطر اشتیاق فراوانی که به انجام کارهای نیک داشتند، در این زمینه بر دیگران سبقت می‌جستند؛ از این‌رو همانند فقرا پس از هر نمازی، سی و سه بار "سبحان‌الله" سی و سه بار "الحمدلله" و سی و سه بار "الله اکبر" می‌گفتند.

\*\*\*

1427- وعنهُ عَنْ رسولِ الله قَالَ: «مَنْ سَبَّحَ الله في دُبُرِ كُلِّ صَلاَةٍ ثَلاثاً وَثَلاثِينَ، وحَمِدَ اللهَ ثَلاثاً وَثَلاَثِينَ، وَكَبَّرَ الله ثَلاثاً وَثَلاَثِينَ، وقال تَمَامَ المِئَةِ: لا إله إِلا اللهُ وَحدَهُ لا شَريكَ لَهُ، لَهُ المُلْكُ وَلَهُ الحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، غُفِرَتْ خَطَايَاهُ وَإنْ كَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ البَحْرِ». [روايت مسلم]([[529]](#footnote-529))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکس پس از هر نمازی، سی و سه بار سبحان‌الله، سی و سه بار الحمدلله و سی و سه بار الله‌اکبر بگوید و صدمین بار لا إله إِلا اللهُ وَحدَهُ لا شَريكَ لَهُ، لَهُ المُلْكُ وَلَهُ الحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ را بگوید، گناهانش آمرزیده می‌شود؛ اگرچه مانند کف دریا، فراوان باشد».

1428- وعن كعب بن عُجْرَةَ عَن رسولِ الله قَالَ: «مُعَقِّباتٌ لا يَخِيبُ قَائِلُهُنَّ- أَوْ فَاعِلُهُنَّ- دُبُرَ كُلِّ صَلاَةٍ مَكْتُوبَةٍ: ثَلاثٌ وَثَلاثونَ تَسْبِيحَةً، وَثَلاثٌ وثَلاَثونَ تَحْمِيدَةً، وَأرْبَعٌ وَثَلاَثونَ تَكْبِيرَةً». [روايت مسلم]([[530]](#footnote-530))

**ترجمه:** کعب بن عجره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «اذکاری پس از هر نمازِ واجبی‌ست که گوینده- یا انجام‌دهنده‌ی- آن ناکام نمی‌شود: سی و سه بار سبحان‌الله، سی و سه بار الحمدلله و سی و چهار بار الله‌اکبر».

\*\*\*

1429- وعن سعد بن أَبي وقاصٍ أنَّ رسولَ الله كَانَ يَتَعَوَّذُ دُبُرَ الصَّلَواتِ بِهؤُلاءِ الكَلِمَاتِ: «اللهمَّ إنِّي أَعوذُ بِكَ مِنَ الجُبْنِ وَالبُخْلِ، وَأعُوذُ بِكَ مِنْ أنْ أُرَدَّ إِلَى أَرْذَلِ العُمُرِ، وَأعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الدُّنْيَا، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ القَبْرِ». [روايت بخاري]([[531]](#footnote-531))

**ترجمه:** سعد بن ابی‌وقاص می‌گوید: رسول‌الله در پایان هر نماز- پیش از سلام- با این کلمات به الله پناه می‌برد: «اللهمَّ إنِّي أَعوذُ بِكَ مِنَ الجُبْنِ وَالبُخْلِ، وَأعُوذُ بِكَ مِنْ أنْ أُرَدَّ إِلَى أَرْذَلِ العُمُرِ، وَأعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الدُّنْيَا، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ القَبْرِ».

1430- وعن معاذٍ: أنَّ رسول الله أخذ بيده، وَقالَ: «يَا مُعَاذُ، وَاللهِ إنِّي لأُحِبُّكَ»؛ فَقَالَ: «أُوصِيكَ يَا مُعَاذُ لا تَدَعَنَّ في دُبُرِ كُلِّ صَلاَة تَقُولُ: اللهمَّ أَعِنِّي عَلَى ذِكْرِكَ، وَشُكْرِكَ، وَحُسْنِ عِبَادَتِكَ». [روايت ابوداود با اِسناد صحیح]([[532]](#footnote-532))

**ترجمه:** از معاذ روایت است که رسول‌الله دست او را گرفت و فرمود: «ای معاذ! به الله سوگند که من، تو را دوست دارم»؛ و افزود: «ای معاذ! به تو سفارش می‌کنم که در پایان از هر نمازی- پیش از سلام- این دعا را ترک نکنی: اللهمَّ أَعِنِّي عَلَى ذِكْرِكَ، وَشُكْرِكَ، وَحُسْنِ عِبَادَتِكَ».([[533]](#footnote-533))

**شرح**

این‌ها نیز جزو اذکاری‌ست که در پایان نماز گفته می‌شود؛ سعد بن ابی‌وقاص می‌گوید: رسول‌الله در پایان هر نماز- پیش از سلام- با این کلمات به الله پناه می‌برد: «اللهمَّ إنِّي أَعوذُ بِكَ مِنَ الجُبْنِ وَالبُخْلِ، وَأعُوذُ بِكَ مِنْ أنْ أُرَدَّ إِلَى أَرْذَلِ العُمُرِ، وَأعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الدُّنْيَا، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ القَبْرِ».

در حدیث معاذ بن جبل آمده است که پیامبر سفارش فرمود كه در پایان هر نمازی، این دعا را بگوید: «اللهمَّ أَعِنِّي عَلَى ذِكْرِكَ، وَشُكْرِكَ، وَحُسْنِ عِبَادَتِكَ». شایسته‌ی یادآوری‌ست: در چنین احادیثی، هرگاه به گفتن ذکر پس از پایان نماز توصیه شود، منظور این است که نمازگزار آن‌را پس از اتمام نماز و آن‌گاه که سلام می‌دهد، بگوید و چنان‌چه به گفتن دعا توصیه شده باشد، منظور، این است که آن دعا پس از تشهد و پیش از سلام، گفته شود. از این‌رو حدیث سعد بن ابی‌وقاص و معاذ بن جبل$ بیان‌گر این است که نمازگزار این دو دعا را در پایان تشهد و پیش از سلام، بگوید.([[534]](#footnote-534)) از جمله دعاهایی که در پایان تشهد و پیش از سلام گفته می‌شود، می‌توان به این دعا اشاره کرد که: «اللهمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ وَمِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ».([[535]](#footnote-535)) یعنی: «یا الله! از عذاب دوزخ، عذاب قبر، از فتنه‌ی زندگی و مرگ، و از فتنه‌ی دجال به تو پناه می‌برم». و نیز دعایی که در حدیث سعد بن ابی‌وقاص آمده است: «اللهمَّ إنِّي أَعوذُ بِكَ مِنَ الجُبْنِ وَالبُخْلِ، وَأعُوذُ بِكَ مِنْ أنْ أُرَدَّ إِلَى أَرْذَلِ العُمُرِ، وَأعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الدُّنْيَا، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ القَبْرِ». لذا آن‌گونه که در این حدیث آمده است، از پنج چیز به الله پناه می‌بریم:

**نخست:** از بخل که همان حرص و آزِ مال و ثروت است.

**دوم:** از ترس و بزدلی که همان خوددوستی‌ست. بُخل، انسان را از بذل مال و ثروت از جمله ادای زکات، خرج کردن و مهمان‌نوازی و امثال آن باز می‌دارد و ترس و بزدلی باعث می‌شود که انسان برای جهاد پیش‌قدم نشود یا از ترس مرگ و زندان و امثالِ آن، سخن حق را نگوید.

**سوم:** «وَأعُوذُ بِكَ مِنْ أنْ أُرَدَّ إِلَى أَرْذَلِ العُمُرِ»؛ یعنی: «و از این‌که به پیری و فرتوتی برسم، به تو پناه می‌برم».پس «أَرْذَلِ العُمُرِ»،حدی از پیری و فرتوتی‌ست که وقتی انسان به چنین مرحله‌ای می‌رسد، هر چه را می‌دانسته‌ است، از یاد می‌برد و مانند بچه می‌شود؛ هم‌چنین ممکن است که انسان در اثر یک حادثه مانند حادثه‌ی رانندگی، حافظه‌اش را از دست بدهد. زوال عقل و فراموشی، یکی از عوارض پیری و فرتوتی‌ست و چه‌بسا باعث می‌شود که نزدیکان انسان، از او خسته شوند و حتی او را به خانه‌های سالمندان بسپارند. هیچ انسانی دوست ندارد که چنین وضعیتی پیدا کند و به این حد از پیری و فرتوتی برسد. گفتنی‌ست: واجبات شرعی از جمله نماز و روزه از کسی كه مبتلایان به آلزایمر و فراموشی ساقط می‌گردد و تکلیف از آنان برداشته می‌شود.

**چهارم:** «وَأعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الدُّنْيَا»؛ یعنی: «و از فتنه‌ی دنیا به تو پناه می‌جویم». بزرگ‌ترین آزمون برای انسان‌ها، دنیاست و دنیا اصلی‌ترین عامل فریفته شدن انسان‌هاست؛ به‌ویژه در این عصر فتنه که مردم با تب و تاب فراوان در پیِ دنیا می‌دوند؛ همان‌گونه که پیامبر فرموده است: «وَالله ما الفقْرَ أَخْشَى عَلَيْكُم، وَلكنّي أَخْشى أَنْ تُفْتَحَ عَلَيْكُم الدُّنْيَا كما فُتِحَتْ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُم، فَتَنَافَسُوهَا كَمَا تَنَافَسُوهَا، فَتَهْلِكَكُمْ كَمَا أَهْلَكَتْهُمْ»؛([[536]](#footnote-536)) یعنی: «به الله سوگند، من برای شما از بابت فقر نگران نیستم؛ بلکه از این می‌ترسم که دروازه‌ی دنیا به روی شما گشوده شود و مانند گذشتگان که بر سر دنیا با هم رقابت کردند، شما نیز به رقابت با یک‌دیگر بپردازید و دنیا، همان‌گونه که آنان را به هلاکت کشاند، شما را نیز به هلاکت برساند». این، واقعیت عصر حاضر است؛ دنیا از هر جهت به سوی ما گشوده شده و در منازلی مانند کاخ‌های شاهان زندگی می‌کنیم و بر خودروهایی مانند ماشین‌های حکام سوار می‌شویم و از خوراک و لباس و امکاناتی برخوردار شده‌ایم که پیش‌تر سابقه نداشت؛ با این حال، بیش‌تر تلاش و فکر مردم، به‌خاطر شکم و زیر شکم است و بسیاری از انسان‌ها به دنیا و لذت‌های زودگذر آن فریفته شده‌اند.

فتنه‌ی دنیا، آزمون بسیار بزرگی‌ست و انسان باید نسبت به آن هوشیار باشد؛ از این‌رو الله متعال می‌فرماید:

﴿فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِٱللَّهِ ٱلۡغَرُورُ ٣٣﴾ [لقمان: ٣٣]

پس زندگانی دنیا، شما را نفریبد و (شیطانِ) فریبنده، شما را نسبت به الله فریب ندهد.

**پنجم:** «وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ القَبْرِ»؛ یعنی: «و از فتنه‌ی قبر به تو پناه می‌آورم». فتنه‌ی قبر نیز آزمون بسیار بزرگی‌ست؛ آن‌گاه که مرده را به خاک می‌سپارند، مرده صدای کفش‌های دوستان و نزدیکانش را می‌شنود تا این‌که آن‌جا را ترک می‌گویند و او را در قبرش تنها می‌گذارند؛ در ان هنگام دو فرشته نزد میّت می‌آیند و از او درباره‌ی پروردگار، دین و پیامبرش می‌پرسند. اگر مومن باشد، این پرسش‌ها را به‌درستی پاسخ می‌دهد و می‌گوید: پروردگارم، الله؛ پیامبرم، محمد و دینم، اسلام است؛ اما اگر ریاکار یا منافق باشد، می‌گوید: نمی‌دانم، نمی‌دانم. آن‌گاه او را با گُرزی آهنین می‌زنند و او از شدت درد، آن‌چنان فریاد برمی‌آورَد که همه‌ی موجودات جز انسان‌ها و جن‌ها فریادش را می‌شنوند. این، از لطف و رحمت پروردگار است که ما صدای عذاب قبر را نمی‌شنویم؛ و گرنه زندگی، بسیارناگوار می‌شد و از این بابت، رنج فراوان می‌بردیم. در صورتی که صدای عذاب قبر را می‌شنیدیم، از دو جهت، آزرده‌خاطر می‌شدیم:

اگر مُرده، از بستگان و عزیزان ما بود، از بابت عذاب شدن عزیز خود، می‌رنجیدیم و چنان‌چه میّت از نزدیکان ما نبود، به خاطرِ صدای دل‌خراش و آزاردهنده‌ی عذاب قبر، رنج می‌بردیم. پس فتنه‌ی قبر، آزمون بزرگی‌ست.

این ها موارد پنج‌گانه‌ای بود که پیامبر به یارانش آموزش داد که از هر یک از آن‌ها به الله پناه ببرند.

در حدیث معاذ آمده است که پیامبر به وی فرمود: «ای معاذ! به الله سوگند که من، تو را دوست دارم». این، فضیلت بسیار بزرگی برای معاذ به‌شمار می‌آید که پیامبرمان، با سوگند فرمود که معاذ را دوست دارد. انسان بهترین‌ها را برای دوستش می‌خواهد؛ رسول‌الله که می‌خواست بهترین هدیه را به معاذ تقدیم کند، زمینه‌سازی کرد و او را برای پذیرش این هدیه آماده ساخت و پس از اظهار محبت به او فرمود: «ای معاذ! به تو سفارش می‌کنم که در پایان هر نمازی- پیش از سلام- این دعا را ترک نکنی: اللهمَّ أَعِنِّي عَلَى ذِكْرِكَ، وَشُكْرِكَ، وَحُسْنِ عِبَادَتِكَ». همان‌طور که پیش‌تر بیان شد، هرگاه به گفتن ذکر پس از پایان نماز توصیه شود، منظور این است که نمازگزار آن‌را پس از اتمام نماز و آن‌گاه که سلام می‌دهد، بگوید و چنان‌چه به گفتن دعا توصیه شده باشد، منظور، این است که آن دعا پس از تشهد و پیش از سلام، گفته شود. این قاعده بنا بر حدیث ابن‌مسعود تأیید می‌گردد که در آن آمده است: نمازگزار، پس از تشهد، هر دعایی که دوست دارد، بخواند؛ هم‌چنین الله متعال درباره‌ی ذکر می‌فرماید:

﴿فَإِذَا قَضَيۡتُمُ ٱلصَّلَوٰةَ فَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ قِيَٰمٗا وَقُعُودٗا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمۡ﴾ [النساء:١٠٣]

و هنگامی که نماز را به جای آوردید، الله را در حالت ایستاده و نشسته و (خوابیده) بر پهلوهایتان یاد کنید.

«أَعِنِّي عَلَى ذِكْرِكَ» بدین معناست که مرا به هر گفتاری که مایه‌ی نزدیکی به توست، موفق بگردان؛ هم‌چنین هر تفکر و تدبری که انسان را به الله نزدیک کند، ذکر الاهی محسوب می‌شود. «وَشُكْرِكَ»: و یاری‌ام کن که سپاس تو را به‌خاطر نعمت‌هایی که به من ارزانی داشته ای و نیز به‌خاطر بلاهایی که از من دور کرده‌ای، به‌جای آورم. به‌راستی الله چه همه نعمت به ما بخشیده و چه همه بلا را از ما دور فرموده است! پس شایسته است که شکر و سپاس الله را به‌خاطر همه‌ی این‌ها ادا کنیم. گفتنی‌ست: حُسن عبادت یا پرستش خوب و به‌جا، دو شرط دارد: یکی، اخلاص برای الله؛ و دیگری، پیروی از رسول‌الله.

\*\*\*

1431- وعن أَبي هريرةَ أنَّ رسول الله قَالَ: «إِذَا تَشَهَّدَ أَحَدُكُمْ فَلْيَسْتَعِذْ بِاللهِ مِنْ أرْبَعٍ، يَقُولُ: اللهمَّ إنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ، وَمِنْ عَذَابِ القَبْرِ، وَمِنْ فِتْنَةِ المَحْيَا وَالْمَمَاتِ، وَمِنْ شَرِّ فِتْنَةِ المَسِيحِ الدَّجَّالِ». [روايت مسلم]([[537]](#footnote-537))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرگاه هریک از شما تشهد را خواند،- در پایانِ آن- از چهار چیز به الله پناه بجوید و بگوید: اللهمَّ إنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ، وَمِنْ عَذَابِ القَبْرِ، وَمِنْ فِتْنَةِ المَحْيَا وَالْمَمَاتِ، وَمِنْ شَرِّ فِتْنَةِ المَسِيحِ الدَّجَّالِ».

1432- وعن عليٍّ قالَ: كَانَ رَسُولُ الله إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلاَةِ يَكُونُ مِنْ آخِرِ مَا يَقُولُ بَيْنَ التَّشَهُّدِ وَالتَّسْلِيمِ: «اللهمَّ اغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أخَّرْتُ، وَمَا أسْرَرْتُ وَمَا أعْلَنْتُ، وَمَا أسْرَفْتُ، وَمَا أنْتَ أعْلَمُ بِهِ مِنِّي، أنْتَ الْمُقَدِّمُ، وَأنْتَ المُؤَخِّرُ، لا إله إِلا أنْتَ». [روايت مسلم]([[538]](#footnote-538))

**ترجمه:** علی می‌گوید: رسول‌الله هنگامی که نماز می‌گزارد، یکی از آخرین دعاهایی که بین تشهد و سلام می‌خواند، این بود که می‌گفت: اللهمَّ اغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أخَّرْتُ، وَمَا أسْرَرْتُ وَمَا أعْلَنْتُ، وَمَا أسْرَفْتُ، وَمَا أنْتَ أعْلَمُ بِهِ مِنِّي، أنْتَ الْمُقَدِّمُ، وَأنْتَ المُؤَخِّرُ، لا إله إِلا أنْتَ».

**شرح**

در این دو حدیث که مؤلف/ آورده، اذکار یا دعاهایی که در نماز گفته می‌شود، ذکر شده است:

ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرگاه هریک از شما تشهد را خواند،- در پایانِ آن- از چهار چیز به الله پناه بجوید و بگوید: اللهمَّ إنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ، وَمِنْ عَذَابِ القَبْرِ، وَمِنْ فِتْنَةِ المَحْيَا وَالْمَمَاتِ، وَمِنْ شَرِّ فِتْنَةِ المَسِيحِ الدَّجَّالِ».

پیامبر دستور داده است که وقتی تشهد را به پایان رساندیم، پیش از سلام دادن، از این چهار مورد به الله پناه ببریم:

**یکم:** «اللهمَّ إنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ»؛ یعنی: «یا الله! از عذاب دوزخ به تو پناه می‌جویم». این، بدین معناست که از الله از بابت هر گناهی که مرتکب شده‌ایم، عفو و گذشت می‌خواهیم؛ و چنان‌چه مرتکب معصیت نشده باشیم، بدین معناست که الله ما را از آتش دوزخ دور بگرداند.

**دوم:** «وَمِنْ عَذَابِ القَبْرِ»؛ و از عذاب قبر نیز به الله پناه می‌بریم؛ زیرا در قبر، عذابی دائمی برای کافران و عذابی مقطعی برای گنه‌کاران وجود دارد؛ چنان‌که پیامبر از کنارِ دو قبر عبور کرد و فرمود: «إنَّهما لَيُعَذَّبَانِ وَمَا يُعَذَّبَانِ فِي كَبِيرٍ، أمّا أَحَدُهُمَا فکان لا يَسْتَبرئ مِنْ البَوْلِ، وأمَّا الآخَرُ فکان يَمْشِي بِالنَّمِيمَةِ بَينَ النَّاسِ»؛([[539]](#footnote-539)) یعنی: «این دو نفر عذاب می‌شوند، آن هم به‌خاطر گناهي كه آن را بزرگ نمي‌دانستند؛ یکی از آن‌ها، از ادرار خود پرهیز نمی‌کرد و دیگری، در میان مردم سخن‌چینی می‌نمود».

«وَمِنْ فِتْنَةِ المَحْيَا وَالْمَمَاتِ»؛ یعنی: «و از فتنه‌ی زندگی و مرگ نیز به تو پناه می‌جویم». فتنه‌ی زندگی، همه‌ی بلاها و آزمون‌هایی‌ست که در زندگی، دامن‌گیر انسان می‌شود و دو مبنا و محور دارد: یا برخاسته از جهل و ناآگاهی یا عدم شناخت حقیقت است و یا شهوت و هوای نفس، خاستگاه آن می‌باشد. جهل و نادانی باعث می‌شود که حق و حقیقت بر انسان پوشیده بماند و در نتیجه در باطل بیفتد و هلاک شود. شهوت و هوای نفس نیز باعث می‌شود که انسان به‌رغم این‌که حقیقت را می‌داند، آن‌را نپذیرد و در پی باطل برود!

درباره‌ی فتنه‌ی مرگ گفته شده که همان، سوال دو فرشته‌ای‌ست که در قبر به سراغ میّت می‌آیند و از او درباره‌ی پروردگار، دین و پیامبرش می‌پرسند. هم‌چنین برخی از علما، فتنه‌ی مرگ را به تلاش شیطان در آستانه‌ی مرگ هر انسانی معنا کرده‌اند؛ بدین‌سان که شیطان هنگام مرگ هر یک از انسان‌ها می‌کوشد که او را گمراه بگرداند؛ چنان‌که به سراغش می‌آید و چه بسا با وسوسه و نیرنگ او را به کفر فرا می‌خواند و از او می‌خواهد که به پروردگارش کافر شود! این فتنه، یکی از بزرگ‌ترین آزمون‌هاست.

و اما فتنه‌ی مسیح دجال؛ دجال، مردی بدطینت، دروغ‌گو و پلید است که در آخر زمان ظهور می‌کند و مردم را به گمراهی می‌کشاند و آن‌ها را به پرستش و عبادت خویش فرا می‌خواند و بسیاری از مردم، الا ماشاءالله به او می‌گروند. این دروغ‌گوی کافر، لوچ و نابیناست و چشمش مانند دانه‌ی انگور، برآمده می‌باشد و میان دو چشمش، نوشته شده است: «کافر» (ک، ف، ر)؛ و هر مؤمنی می‌تواند آن را بخواند؛ چه باسواد باشد و چه بی‌سواد. اما منافقان و کافران، نمی‌توانند کلمه‌ی کافر را که در میان چشمان دجال نوشته شده است، بخوانند؛ اگرچه باسواد باشند. این، یکی از نشانه‌های الاهی‌ست. دجال با آن فتنه‌ی بزرگش، چهل روز در زمین می‌ماند؛ روز اول، برابر با یک سال است و روز دوم، با یک ماه، و روز سوم، با یک هفته برابری می‌کند و سایر روزهایش، همانند روزهای عادی‌ست. وی، مردم را به پرستش خویش فرا می‌خواند و می‌گوید: من، پروردگار شما هستم. بوستان و آتشی با اوست؛ بوستان یا بهشتی که با خود دارد، در حقیقت، دوزخ است؛ و برعکس، آتشی که با اوست، بهشت است.([[540]](#footnote-540)) از این‌رو پیامبر فرموده است: «بزرگ‌ترین فتنه از زمان آفرینش آدم تا برپاییِ قیامت، فتنه‌ی دجال می‌باشد و هر پیامبری به قومش درباره‌ی دجال هشدار داده است».([[541]](#footnote-541))

خلاصه این‌که نمازگزار در آخرین تشهد و پیش از سلام، از این چهار مورد به الله پناه می‌برد. علما رحمهم‌الله اختلاف نظر دارند که آیا گفتن این دعا در پایان تشهد، واجب است یا سنت؟ بیش‌تر علما، این را سنت دانسته‌ و گفته‌اند: ترکِ آن، نماز را باطل نمی‌کند؛ ولی شماری از علما آن‌را واجب دانسته‌اند و بر این باورند که اگر کسی آن را ترک کند، نمازش باطل می‌باشد؛ چنان‌که یکی از بزرگان تابعین به نام طاووس/ فرزندش را دید که این دعا را در نمازش نخواند؛ به او گفت که نمازش را اعاده کند. لذا از آن‌جا که این دعا، این‌همه خیر و فضیلت دارد، پس شایسته است که انسان، آن را ترک نکند تا بر دیدگاه آن‌دسته از علما که گفتن این دعا را واجب دانسته‌اند، نمازش کامل باشد و باطل نشود.

\*\*\*

1433- وعن عائشة& قالَت: كَانَ النَّبِيُّ يُكْثِرُ أنْ يَقُولَ في رُكُوعِهِ وَسُجُودِهِ: «سُبْحَانَكَ اللهمَّ رَبَّنَا وبِحَمْدِكَ، اللهمَّ اغْفِرْ لِي». [متفق عليه]([[542]](#footnote-542))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: پیامبر در رکوع و سجود خویش، این دعا را بسیار می‌گفت: «سُبْحَانَكَ اللهمَّ رَبَّنَا وبِحَمْدِكَ، اللهمَّ اغْفِرْ لِي».

1434- وعنها أنَّ رسول الله كَانَ يَقُولُ في رُكُوعِهِ وَسُجُودِهِ: «سبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ المَلاَئِكَةِ وَالرُّوحِ». [روايت مسلم]([[543]](#footnote-543))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: پیامبر در رکوع و سجده‌ی خویش می‌گفت: «سبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ المَلاَئِكَةِ وَالرُّوحِ».

1435- وعن ابن عباسٍ$: أنَّ رسولَ الله قَالَ:«فَأمَّا الرُّكُوعُ فَعَظِّمُوا فِيهِ الرَّبَّ، وَأمَّا السُّجُودُ فَاجْتَهِدُوا في الدُّعَاءِ، فَقَمِنٌ أنْ يُسْتَجَابَ لَكُمْ». [روايت مسلم]([[544]](#footnote-544))

**ترجمه:** ابن‌عباس$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «در رکوع، عظمت و بزرگیِ پروردگار را بگویید و در سجده برای دعا کردن بکوشید که شایسته است که دعایتان- در سجده- پذیرفته شود».

**شرح**

این‌ها اذکاری‌ست که در اوقات و زمان‌های مشخصی گفته می‌شود؛ چنان‌که مادر مومنان، عایشه‌ی صدیقه& می‌گوید: پیامبر در رکوع و سجود خویش، این دعا را بسیار می‌گفت: «سُبْحَانَكَ اللهمَّ رَبَّنَا وبِحَمْدِكَ، اللهمَّ اغْفِرْ لِي». این، پس از آن بود که الله متعال سوره‌ی «نصر» را بر او نازل فرمود:

﴿إِذَا جَآءَ نَصۡرُ ٱللَّهِ وَٱلۡفَتۡحُ ١ وَرَأَيۡتَ ٱلنَّاسَ يَدۡخُلُونَ فِي دِينِ ٱللَّهِ أَفۡوَاجٗا ٢ فَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ وَٱسۡتَغۡفِرۡهُۚ إِنَّهُۥ كَانَ تَوَّابَۢا ٣﴾ [النصر: ١، ٣]

هنگامی که یاریِ الله و پیروزی (فتح مکه) فرا رسد و مردم را ببینی که گروه‌گروه وارد دین   
  
الله می‌شوند (بدان که زمان مرگت نزدیک شده است). پس پروردگارت را با حمد و ستایش به‌پاکی یاد کن و از او آمرزش بخواه. بی‌گمان او، تو‌به‌پذیر است.

آن‌گونه که ابن‌عباس$ گفته است: این سوره، به پیامبر خبر می‌داد که زمان وفاتش نزدیک شده است؛ ابن‌عباس$ می‌گوید: عمر مرا با بزرگان بدر در مجلس خود جای می‌داد. گویا یکی از آن‌ها ناراحت شده و گفته بود: چرا این پسر، با ما وارد مجلس می‌شود، حال آن‌که ما، پسرانی به سن او داریم؟ عمر فرمود: شما، خود می‌دانید که او از کجاست (و از شأن او آگاهید). لذا روزی مرا صدا زد و با آن‌ها به مجلس خود برد. من، دریافتم که می‌خواهد دلیل این کارش را به آنان نشان دهد. پرسید: درباره‌ی این سخن الله متعال، چه می‌گویید که فرموده است: ﴿إِذَا جَآءَ نَصۡرُ ٱللَّهِ وَٱلۡفَتۡحُ﴾ ؟ گفتند: الله متعال، به ما دستور داد که وقتی ما را یاری نمود و پیروز گردانید، او را ستایش کنیم و از او درخواست آمرزش نماییم. برخی هم سکوت کردند و چیزی نگفتند. سپس از من پرسید: آیا تو نیز چنین نظری داری؟ گفتم: خیر. فرمود: پس، چه می‌گویی؟ پاسخ دادم: این، خبر وفات رسول‌الله بود که الله به او خبر داد و فرمود:﴿إِذَا جَآءَ نَصۡرُ ٱللَّهِ وَٱلۡفَتۡحُ﴾ [یعنی: هنگامی که یاریِ الله و پیروزی (فتح مکه) فرا رسد، (بدان که زمان مرگت نزدیک شده است).] و این، علامتِ اجل توست. ﴿فَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ وَٱسۡتَغۡفِرۡهُۚ إِنَّهُۥ كَانَ تَوَّابَۢا ٣﴾ [النصر: ٣] [یعنی: پس پروردگارت را با حمد و ستایش به‌پاکی یاد کن و از او آمرزش بخواه. بی‌گمان او، تو‌به‌پذیر است.] عمر فرمود: من نیز از این سوره، همان برداشتی را دارم که تو، گفتی.([[545]](#footnote-545))

خلاصه این‌که رسول‌الله به پیروی از این فرمان الاهی، در رکوع و سجده‌ی خویش، این دعا را بسیار می‌گفت: «سُبْحَانَكَ اللهمَّ رَبَّنَا وبِحَمْدِكَ، اللهمَّ اغْفِرْ لِي». معنایش این است که شما با گفتن این عبارت، الله را با کمال صفاتش و نیز نفی هرگونه عیب و نقصی از او، می‌ستایید و از او درخواست آمرزش می‌کنید.

اما حدیث دوم عایشه&؛ ام‌المؤمنین می‌فرماید: پیامبر در رکوع و سجده‌ی خویش می‌گفت: «سبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ المَلاَئِكَةِ وَالرُّوحِ».

این هم تنزیه و تقدیس الله متعال است؛ بنده با گفتن این عبارت، بیان می‌دارد که الله که پروردگار فرشتگان و جبرئیل است، از هر عیب و نقصی پاک و منزه می‌باشد؛ فرشتگان سپاهیان پروردگارند که ما آن‌ها را نمی‌بینیم و «روح» همان جبرئیل امین است که برترین فرشتگان می‌باشد.

لذا شایسته است که به‌پیروی از پیامبرمان محمد مصطفی، این دعا را در رکوع و سجده‌ی خویش، فراوان بگوییم: «سُبْحَانَكَ اللهمَّ رَبَّنَا وبِحَمْدِكَ، اللهمَّ اغْفِرْ لِي» و نیز این عبارت را که: «سبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ المَلاَئِكَةِ وَالرُّوحِ».

در حدیث ابن‌عباس$ آمده است که رسول‌الله فرمود: «در رکوع، عظمت و بزرگیِ پروردگار را بگویید و در سجده برای دعا کردن بکوشید که شایسته است که دعایتان- در سجده- پذیرفته شود». این، بخشی از حدیثی‌ست که رسول‌الله در ابتدای آن فرمود: «أَلا وَإِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَقْرَأَ الْقُرْآنَ رَاكِعًا أَوْ سَاجِدًا»؛ یعنی: «آگاه باشید که من از خواندن قرآن در رکوع و سجده، منع شده‌ام». و سپس افزود: «پس در رکوع، عظمت و بزرگیِ پروردگار را بگویید و در سجده برای دعا کردن بکوشید که شایسته است که دعایتان- در سجده- پذیرفته شود»؛ زیرا «بنده، زمانی که در حال سجده است، بیش از هر زمانی به پروردگارش نزدیک می‌باشد». البته گفتن دعای قرآنی در حالت رکوع یا سجده، جایز است و هیچ ایرادی ندارد؛ مثلاً می‌توانیم این دعا را که دعایی قرآنی‌ست، در سجده بگویی: ﴿رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسۡرَافَنَا فِيٓ أَمۡرِنَا وَثَبِّتۡ أَقۡدَامَنَا وَٱنصُرۡنَا عَلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡكَٰفِرِينَ ١٤٧﴾ [آل عمران: ١٤٧] یعنی: «پروردگارا! گناهانمان را بیامرز و از زیاده‌روی‌هایمان در کارها درگذر و ما را ثابت‌قدم بدار و بر گروه کافران پیروزمان بگردان».

ولی قرائت قرآن در رکوع وسجده، حرام است؛ لذا رسول‌الله فرمود: «در رکوع، عظمت و بزرگی پروردگار را بیان کنید»؛ یعنی در رکوع بگویید: «سُبحانَ رَبِّي العظيم» یا «سُبْحَانَ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ» و امثالِ آن.

و در سجده بگویید: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الأَعْلَى» و «سُبْحَانَكَ اللهمَّ رَبَّنَا وبِحَمْدِكَ، اللهمَّ اغْفِرْ لِي» و فراوان دعا کنید؛ «زیرا شایسته است که دعایتان در سجده پذیرفته شود».

\*\*\*

1436- وعن أَبي هريرةَ أنَّ رسول الله قَالَ: «أقْرَبُ مَا يَكُونُ العَبْدُ مِنْ رَبِّهِ وَهُوَ سَاجِدٌ، فَأَكْثِرُوا الدُّعَاءَ». [روايت مسلم]([[546]](#footnote-546))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «بنده زمانی که در حال سجده است، بیش از هر زمانی به پروردگارش نزدیک می‌باشد؛ پس-درسجده- فراوان دعا کنید».

1437- وعنه: أنَّ رسُولَ اللهِ كَانَ يَقُولُ فِي سجودِهِ: «اللهمَّ اغْفِرْ لِي ذَنْبِي كُلَّهُ: دِقَّهُ وَجِلَّهُ، وَأَوَّلَهُ وَآخِرَهُ، وَعَلاَنِيَتَهُ وَسِرَّهُ». [روايت مسلم]([[547]](#footnote-547))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله در سجده‌اش می‌گفت: «اللهمَّ اغْفِرْ لِي ذَنْبِي كُلَّهُ: دِقَّهُ وَجِلَّهُ، وَأَوَّلَهُ وَآخِرَهُ، وَعَلاَنِيَتَهُ وَسِرَّهُ».

**شرح**

این دو حدیث درباره‌ی اذکار ودعاهای به‌خصوصی‌ست که مؤلف/ در باب «فضیلت ذکر» آورده است. نخست، حدیثی بدین مضمون که ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «بنده، زمانی که در حال سجده است، بیش از هر زمانی به پروردگارش نزدیک می‌باشد؛ پس-درسجده- فراوان دعا کنید»؛ زیرا بنده شریف‌ترین و بالاترین عضو بدنش را هم‌سطح پایین‌ترین عضو خویش قرار می‌دهد و بدین‌سان پیشانی‌اش را بر خاک می‌ساید و در برابر الله کرنش می‌کند؛ و این، کمال خاکساری در برابر الله و تنزیه و ستایش اوست؛ چراکه انسان، هم با سجده و کرنش و هم در گفتار، پروردگارش را ستایش می‌کند. همان‌گونه که پیش‌تر نیز گذشت، رسول‌الله به کثرت دعا در سجده سفارش فرمود تا بدین‌سان کرنش عملی، و ستایش زبانی و نیز نیاز و وابستگی انسان به پررودگارش، همه، یک‌جا جمع شود. «سُبْحَانَ رَبِّيَ الأَعْلَى»، اشاره‌ای‌ست به این‌که الله در ذات و صفاتش والا و برتر است و انسان، در برابر جلال و عظمت پروردگار، ناچیز و فروافتاده می‌باشد.

در حدیث دوم آمده است: رسول‌الله در سجده‌اش می‌گفت: «اللهمَّ اغْفِرْ لِي ذَنْبِي كُلَّهُ: دِقَّهُ وَجِلَّهُ، وَأَوَّلَهُ وَآخِرَهُ، وَعَلاَنِيَتَهُ وَسِرَّهُ».

این، یکی دیگر از دعاهایی‌ست که در سجده گفته می‌شود و نشان می‌دهد که سجده، گنجایش دعاهای فراوانی را دارد؛ زیرا دعا، عبادت است و انسان هرچه بیش‌تر دعا کند، الله را بیش‌تر عبادت کرده است؛ ضمن این‌که انسان با چنین دعایی، همه‌ی گناهان خویش اعم از آشکار و پنهان، و کوچک و بزرگ را به‌خاطر می‌آورد و از الله آمرزش می‌خواهد؛ این، همان حکمتی‌ست که پیامبر ضمن درخواست آمرزش برای گناهان، آن‌ها را به‌تفصیل بیان نمود تا ما یاد بگیریم که شایسته است که همواره انواع گناهانمان را به‌خاطر داشته باشیم و به‌پیروی از رسول‌الله، چنین دعاهایی را به‌کثرت بگوییم؛ زیرا دعاهای جامع و سودمندی‌ست.

\*\*\*

1438- وعن عائشةَ& قَالَتْ: افْتَقَدْتُ النَّبِيَّ ذَاتَ لَيْلَةٍ، فَتَحَسَّسْتُ، فإذا هُوَ راكِعٌ- أَوْ سَاجِدٌ- يَقُولُ: «سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ، لا إله إِلاَّ أنتَ». وفِي روايةٍ: فَوَقَعَتْ يَدِي عَلَى بَطْنِ قَدَمَيْهِ، وَهُوَ في المَسْجِدِ وَهُمَا مَنْصُوبَتَانِ، وَهُوَ يَقُولُ: «اللهمَّ إنِّي أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ، وَبِمعَافَاتِكَ مِنْ عُقُوبَتِكَ، وأعُوذُ بِكَ مِنْكَ، لا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ». [روايت مسلم]([[548]](#footnote-548))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: شبی پیامبر را کنار خود نیافتم؛ اطرافم را بررسی کردم؛ دیدم که در حالت رکوع- یا سجده- می‌گوید: «سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ، لا إله إِلاَّ أنتَ». و در روایتی آمده است: دستم به کفِ پاهایش خورد؛ آن بزرگوار به سجده رفته و دو پایش را بالا گرفته بود و می‌گفت: «اللهمَّ إنِّي أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ، وَبِمعَافَاتِكَ مِنْ عُقُوبَتِكَ، وأعُوذُ بِكَ مِنْكَ، لا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ».

1439- وعن سعد بن أَبي وقاصٍ قَالَ: كُنّا عِنْدَ رسول الله فَقَالَ: «أيعجزُ أحَدُكُمْ أنْ يَكْسِبَ في كلِّ يومٍ ألْفَ حَسَنَةٍ؟» فَسَأَلَهُ سَائِلٌ مِنْ جُلَسائِهِ: كَيْفَ يَكْسِبُ ألفَ حَسَنَةٍ؟ قَالَ: «يُسَبِّحُ مِئَةَ تَسْبِيحَةٍ فَيُكْتَبُ لَهُ ألْفُ حَسَنَةٍ، أَوْ يُحَطُّ عَنْهُ ألفُ خَطِيئَةٍ». [روايت مسلم]([[549]](#footnote-549))

**ترجمه:** سعد بن ابی‌وقاص می‌گوید: نزد رسول‌الله بودیم که فرمود: «آیا هر یک از شما از به‌دست آوردن هزار نیکی در روز، ناتوان است؟» یکی از هم‌نشینانش پرسید: چگونه هزار نیکی کسب کند؟! فرمود: «صد مرتبه **سبحان‌الله** بگوید، هزار نیکی برایش نوشته می‌شود یا هزار گناه از او پاک می‌گردد».

**شرح**

این دو حدیث درباره‌ی ذکر و فضیلت آن است؛ حدیث نخست بدین مضمون است که ام‌المؤمنین، عایشه‌ی صدیقه& می‌گوید: «شبی پیامبر را کنار خود نیافتم؛ لذا اطراف را جستجو کردم». عایشه& محبوب‌ترین همسر پیامبر بود و او نیز محبت فراوانی به رسول‌الله داشت؛ از این‌رو یکی از شب‌ها که از خواب برخاست، متوجه شد که پیامبر کنارش نیستند؛ لذا نگران شد و در جستجوی آن بزرگوار، بیرون رفت و ایشان را در مسجد یا در حال سجده یافت. در روایتی آمده است که مادر مومنان می‌فرماید: «دستم به کفِ پاهای پیامبر خورد که به سجده رفته و دو پایش را بالا گرفته بود». علما از این روایت، چنین برداشته کرده‌اند که سجده‌کننده، باید دو قدمِ خویش را به هم بچسباند و میان آن‌ها فاصله نگذارد؛ زیرا اگر پاهای پیامبر در حالت سجده، از هم فاصله می‌داشت، دستان ام‌المؤمنین به کف هر پای ایشان نمی‌خورد؛ هم‌چنین در «صحیح ابن خزیمه» آمده است که پیامبر در حالت سجده، دو پایش را کنارِ هم قرار می‌داد. گفتنی‌ست که زانوها باید به همان حالت طبیعی باشند؛ یعنی نمازگزار نه آن‌ها را به هم بچسباند و نه میان آن‌ها فاصله بیندازد. یکی از دعاهایی که پیامبر می‌خواند، این بود که می‌گفت: «اللهمَّ إنِّي أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ»؛ معنایش این است که آن بزرگوار با انجام کارهای نیک که مایه‌ی رضایت و خشنودی پروردگار است، از کارهای زشت که موجب نارضایتی الله می‌باشد، دوری می‌کرد و به الله پناه می‌جست. درمان هر چیزی، متضاد آن است و ویژگی پادزهر را دارد؛ چنان‌که متضادّ خشم، رضایت و خشنودی‌ست؛ لذا به‌وسیله‌ی رضایت و خشنودی یا آن‌چه که مایه‌ی رضایت و خشنودی‌ست، از خشم و غضب الاهی به او پناه می‌بُرد و همین‌طور با عفو و بخشش الاهی، از مجازاتش پناه می‌جست؛ «وَبِمعَافَاتِكَ مِنْ عُقُوبَتِكَ» یعنی: با درخواست آمرزش از الله از او می‌خواست که به‌جای مجازاتش، او را مشمول عفو و گذشت خویش قرار دهد. «وأعُوذُ بِكَ مِنْكَ»؛ یعنی: «و از تو، به تو پناه می‌آورم». این، مفهموی فراگیر دارد؛ زیرا هیچ راه نجات و پناهگاهی جز پناه بردن به الله متعال وجود ندارد و هیچ‌کس نمی‌تواند تو را از عذاب الاهی برهاند یا تو را در پناه خویش قرار دهد؛ پس چاره‌ای جز این نداری که از عذاب الله به خودش پناه ببری.

از این حدیث چنین برداشت می‌شود که پیامبر در پاره‌ای از موارد یا هر از چند گاهی، در مسجد نیز نماز نافله می‌خوانْد؛ گرچه خواندن نافله در خانه، برتر می‌باشد؛ زیرا پیامبر فرموده است: «فَإِنَّ أَفْضَلَ الصَّلاةِ، صَلاةُ الْمَرْءِ فِي بَيْتِهِ إِلا الْمَكْتُوبَةَ».([[550]](#footnote-550)) یعنی: «جز نمازهای فرض، خواندن سایر نمازها در خانه، بهتر است».

این حدیث، هم‌چنین بیان‌گر محبت عایشه& به پیامبر است و تعجب هم ندارد؛ زیرا پیامبر از میان زنانش، پس از خدیجه&، عایشه& را از دیگران بیش‌تر دوست داشت. خدیجه& همسر نخست پیامبر بود و تا زمانی که حیات داشت، پیامبر با هیچ زنِ دیگری ازدواج نکرد و پس از وفات خدیجه& نیز همواره از این بانوی بزرگوار، یاد می‌فرمود؛ لذا پیامبر از میان همسران زنده‌اش، عایشه& را از همه بیش‌تر دوست داشت.

نکته‌ی دیگری که از این حدیث برداشت می‌شود، این است که انسان با توسل به صفات الاهی، از ضدّ آن، به الله پناه می‌بَرَد؛ به‌عبارت ساده‌تر، با توسل به صفتِ رضایت و خشنودی، از خشم الاهی به او پناه می‌جوید و از عقوبت و مجازات نیز با توسل به عفو و گذشت الله، از او پناه می‌خواهد.

**نکته:** برای انسان جایز نیست که هنگامِ سجده، دو دست یا یکی از دستانش و نیز دو پا یا یکی از پاهایش را از زمین جدا کند؛ زیرا واجب است که سجده بر هفت عضو بدن انجام شود: پیشانی و بینی، دو کف دست، دو زانو، و انگشتان دو پا؛ لذا جدا کردن آن‌ها از زمین در هنگام برخاستن، نماز را باطل می‌کند؛ البته اگر لحظه‌ای پایش جدا شد و سپس به‌سرعت آن را برگرداند، به پندار بنده، اعاده‌ی نماز بر او واجب نیست.

\*\*\*

1440- وعن أَبي ذَرٍّ أنَّ رَسُولَ اللّهِ قَالَ: «يُصْبحُ عَلَى كُلِّ سُلاَمَى مِنْ أَحَدكُمْ صَدَقَةٌ: فَكُلُّ تَسْبِيحَةٍ صَدَقَةٌ، وَكُلُّ تَحْمِيدَةٍ صَدَقَةٌ، وَكُلُّ تَهْلِيلَةٍ صَدَقَةٌ، وَكُلُّ تَكْبِيرَةٍ صَدَقَةٌ، وَأَمْرٌ بِالمَعْرُوفِ صَدَقَةٌ، وَنَهْيٌ عَنِ المُنْكَرِ صَدَقَةٌ، وَيُجْزِئ مِنْ ذَلِكَ رَكْعَتَانِ يَرْكَعُهُمَا مِن الضُّحَى». [روایت مسلم]([[551]](#footnote-551))

**ترجمه:** ابوذر می‌گوید: پیامبر فرمود: «هر صبح (هر روز) در برابر هر مفصل انسان، یک صدقه لازم است؛ هر "سبحان‌الله" گفتن، یک صدقه است؛ هر "الحمدلله" گفتن، یک صدقه است؛ هر "لاإله‌إلاالله" گفتن، یک صدقه است؛ هر "الله‌اکبر" گفتن، یک صدقه است؛ هر امر به معروف، صدقه است؛ هر نهی از منکر، صدقه است؛ و به جای همه‌ی این‌ها، خواندن دو رکعت نماز "ضحی" کافی‌ست».

\*\*\*

1441- وعن أم المؤمنين جُويْريَةَ بنت الحارِث&: أنَّ النَّبِيَّ خَرَجَ مِنْ عِنْدِهَا بُكْرَةً حِيْنَ صَلَّى الصُّبْحَ وَهِيَ فِي مَسْجِدِها، ثُمَّ رَجَعَ بَعدَ أنْ أضْحَى وَهِيَ جَالِسَةٌ، فقالَ: «مَا زِلْتِ عَلَى الحالِ الَّتِي فَارقَتُكِ عَلَيْهَا؟» قَالَتْ: نَعَمْ، فَقَالَ النَّبيُّ: «لَقَدْ قُلْتُ بَعْدَكِ أرْبَعَ كَلِمَاتٍ ثَلاثَ مَرَّاتٍ، لَوْ وُزِنَتْ بِمَا قُلْتِ مُنْذُ اليَوْمِ لَوَزَنَتْهُنَّ: سُبْحَانَ الله وَبِحَمْدِهِ عَدَدَ خَلْقِهِ، وَرِضَا نَفْسِهِ، وَزِنَةَ عَرْشِهِ، وَمِدَادَ كَلِمَاتِهِ». [روایت مسلم]([[552]](#footnote-552))

وفي روايةٍ لَهُ: «سُبْحانَ الله عَدَدَ خَلْقِهِ، سُبْحَانَ الله رِضَا نَفْسِهِ، سُبْحَانَ اللهِ زِنَةَ عَرْشِهِ، سُبْحَانَ الله مِدَادَ كَلِمَاتِهِ».

وفِي رواية الترمذي: «ألا أُعَلِّمُكِ كَلِمَاتٍ تَقُولِينَهَا؟ سُبحَانَ الله عَدَدَ خَلْقِهِ، سُبحَانَ الله عَدَدَ خَلْقِهِ، سُبحَانَ الله عَدَدَ خَلْقِهِ، سُبْحَانَ اللهِ رِضَا نَفْسِهِ، سُبْحَانَ اللهِ رِضَا نَفْسِهِ، سُبْحَانَ الله رِضَا نَفْسِهِ، سُبْحَانَ الله زِنَةَ عَرْشِهِ، سُبْحَانَ اللهِ زِنَةَ عَرشِهِ، سُبْحَانَ الله زِنَةَ عَرشِهِ، سُبْحَانَ الله مِدَادَ كَلِمَاتِهِ، سُبْحَانَ الله مِدَادَ كَلِمَاتِهِ، سُبْحَانَ الله مِدَادَ كَلِمَاتِهِ».

**ترجمه:** از ام‌المؤمنین، جویریه بنت حارث& روایت است که پیامبر یک روز صبح زود، هنگام نماز از نزد او بیرون رفت و جویریه در جای نماز خود- به ذکر- نشسته بود. پیامبر هنگام چاشت بازگشت و جویریه& هم‌چنان نشسته بود. پیامبر فرمود: «تو هم‌چنان در همان حالتی هستی که تو را ترک کردم». پاسخ داد: بله. پیامبر فرمود: «پس از تو، چهار کلمه گفته‌ام که اگر با آن‌چه که تو در طول امروز گفته‌ای، وزن شود، سنگین‌تر خواهد بود: سُبْحَانَ الله وَبِحَمْدِهِ عَدَدَ خَلْقِهِ، وَرِضَا نَفْسِهِ، وَزِنَةَ عَرْشِهِ، وَمِدَادَ كَلِمَاتِهِ».

و در روایتی دیگر از مسلم آمده است: «سُبْحانَ الله عَدَدَ خَلْقِهِ، سُبْحَانَ الله رِضَا نَفْسِهِ، سُبْحَانَ اللهِ زِنَةَ عَرْشِهِ، سُبْحَانَ الله مِدَادَ كَلِمَاتِهِ»

و در روایت ترمذی آمده است: «آیا کلماتی به تو یاد بدهم که آن‌ها را بگویی؟ سُبحَانَ الله عَدَدَ خَلْقِهِ، سُبحَانَ الله عَدَدَ خَلْقِهِ، سُبحَانَ الله عَدَدَ خَلْقِهِ، سُبْحَانَ اللهِ رِضَا نَفْسِهِ، سُبْحَانَ اللهِ رِضَا نَفْسِهِ، سُبْحَانَ الله رِضَا نَفْسِهِ، سُبْحَانَ الله زِنَةَ عَرْشِهِ، سُبْحَانَ اللهِ زِنَةَ عَرشِهِ، سُبْحَانَ الله زِنَةَ عَرشِهِ، سُبْحَانَ الله مِدَادَ كَلِمَاتِهِ، سُبْحَانَ الله مِدَادَ كَلِمَاتِهِ، سُبْحَانَ الله مِدَادَ كَلِمَاتِهِ».

**شرح**

در این احادیث فضیلت پاره‌ای از اذکار آمده است؛ از جمله آن‌چه که ام‌المؤمنین، جویریه& روایت کرده که پیامبر هنگام نماز صبح از نزد وی بیرون رفت و سپس هنگام چاشت بازگشت. در آن هنگام جویریه& مشغول ذکر و تسبیح بود؛ پیامبر پس از بازگشت، جویریه& را هم‌چنان در حالِ ذکر دید و برایش بیان فرمود که من کلماتی گفته‌ام که از اذکاری که تو، از صبح تا این لحظه گفته‌ای، برتر است: سه بار «سُبْحَانَ الله وَبِحَمْدِهِ عَدَدَ خَلْقِهِ»، سه بار «سُبْحَانَ الله وَبِحَمْدِهِ رِضَا نَفْسِهِ»، سه بار «سُبْحَانَ الله وَبِحَمْدِهِ زِنَةَ عَرْشِهِ»، سه بار «سُبْحَانَ الله وَبِحَمْدِهِ مِدَادَ كَلِمَاتِهِ».

«سُبْحَانَ الله وَبِحَمْدِهِ عَدَدَ خَلْقِهِ» به اين معناست که شما به شمارِ آفریده‌های الله، او را ستایش می‌کنید؛ همان‌گونه که می‌دانید، شمارِ آفریده‌های الاهی را کسی جز خود الله نمی‌داند:

﴿وَمَا يَعۡلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَۚ٣١﴾ [المدثر: ٣١]

و کسی جز الله، شمار سپاهیان پروردگارت را نمی‌داند.

«سُبْحَانَ الله وَبِحَمْدِهِ زِنَةَ عَرْشِهِ»؛ شما با گفتن این عبارت، الله را به وزن و سنگینیِ عرش الاهی می‌ستایید و به‌راستی کسی جز الله وزن عرش را نمی‌داند؛ زیرا عرش، بزرگ‌ترین مخلوقی‌ست که ما سراغ داریم. پیامبر فرموده است: «مَا السَّمَواتِ السَّبعَ والأرضين السَّبع فِي الکرسيِّ إلاَّ كَحَلقةٍ أُلقِيَت في فلاةٍ من الأرضِ وإنَّ فضلَ العرش علی الکرسيِّ کفَضلِ الفلاةِ علی هذه الحَلَقةِ».([[553]](#footnote-553)) یعنی: «هفت آسمان و هفت زمین به نسبت کرسی، مانند حلقه‌ای هستند که در زمین پهناوری افتاده است و بزرگی عرش نسبت به کرسی، مانند بزرگی زمین پهناور به این حلقه می‌باشد». لذا عرش، آفریده‌ی بسیار بزرگی‌ست و کسی جز آفریننده‌اش، اندازه‌ی ان را نمی‌داند.

«سُبْحَانَ الله وَبِحَمْدِهِ رِضَا نَفْسِهِ» بدین معناست که شما الله را آن‌قدر می‌ستایید و تسبیحش را می‌گویید که راضی شود؛ لذا حمد و ستایش و نیز تسبیحی که الله متعال را راضی نماید، برترین حمد و تسبیح است.

«سُبْحَانَ الله وَبِحَمْدِهِ مِدَادَ كَلِمَاتِهِ»؛ مداد، همان ابزارِ نوشتن است و سخنان و شگفتی‌های الاهی به‌قدری عظیم و فراوان هستند که هیچ قلمی، تواناییِ نوشتن آن‌ها را ندارد:

﴿وَلَوۡ أَنَّمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ مِن شَجَرَةٍ أَقۡلَٰمٞ وَٱلۡبَحۡرُ يَمُدُّهُۥ مِنۢ بَعۡدِهِۦ سَبۡعَةُ أَبۡحُرٖ مَّا نَفِدَتۡ كَلِمَٰتُ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٞ ٢٧ ﴾ [لقمان: ٢٧]

اگر درختان روی زمین، قلم شوند و دریا مرکب گردد و پس از آن، هفت دریای دیگر به مددش بیایند، سخنان (و شگفتی‌های) الله پایان نمی‌‌یابد. بی‌شک الله، توانای حکیم است.

الله متعال هم‌چنین می‌فرماید:

﴿قُل لَّوۡ كَانَ ٱلۡبَحۡرُ مِدَادٗا لِّكَلِمَٰتِ رَبِّي لَنَفِدَ ٱلۡبَحۡرُ قَبۡلَ أَن تَنفَدَ كَلِمَٰتُ رَبِّي وَلَوۡ جِئۡنَا بِمِثۡلِهِۦ مَدَدٗا ١٠٩﴾ [الكهف: ١٠٩]

بگو: اگر دریا برای نوشتن سخنان پروردگارم جوهر شود، پیش از آن‌که سخنان پروردگارم پایان ­پذیرد، دریا پایان می­یابد؛ هرچند دریای دیگری همانندِ آن به کمک بیاوریم.

لذا سخنان الاهی، پایانی ندارد؛ البته مهم، این است که بر این ذکر پای‌بندی کنیم: سه بار «سُبْحَانَ الله وَبِحَمْدِهِ عَدَدَ خَلْقِهِ»، سه بار «سُبْحَانَ الله وَبِحَمْدِهِ رِضَا نَفْسِهِ»، سه بار «سُبْحَانَ الله وَبِحَمْدِهِ زِنَةَ عَرْشِهِ»، سه بار «سُبْحَانَ الله وَبِحَمْدِهِ مِدَادَ كَلِمَاتِهِ» که در مجموع می‌شود: دوازده بار.

\*\*\*

1442- وعن أَبي موسى الأشعريِّ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «مَثَلُ الَّذِي يَذْكُرُ رَبَّهُ وَالَّذِي لا يَذْكُرُهُ مَثَلُ الحَيِّ وَالمَيِّتِ». [روایت بخاری]([[554]](#footnote-554))

ورواه مسلم فَقَالَ: «مَثَلُ البَيْتِ الَّذِي يُذْكَرُ اللهُ فِيهِ، وَالبَيْتِ الَّذِي لا يُذْكَرُ اللهُ فِيهِ، مَثَلُ الحَيِّ والمَيِّتِ».

**ترجمه:** ابوموسی اشعری می‌گوید: پیامبر فرمود: «مثال کسی که پروردگارش را ذکر می‌کند و آن‌که او را یاد نمی‌کند، مانند زنده و مرده است».

و مسلم بدین‌سان روایت کرده است که پیامبر فرمود: «مثال خانه‌ای که الله در آن یاد می‌شود و خانه‌ای که الله در آن یاد نمی‌گردد، مثال زنده و مرده است».

1443- وعن أَبي هريرةَ أنَّ رسولَ الله قَالَ: «يَقُولُ الله تَعَالَى: أنا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي، وَأَنَا مَعَهُ إِذَا ذَكَرَنِي، فإنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ، ذَكَرْتُهُ في نَفْسِي، وإنْ ذَكَرنِي في ملأٍ ذَكرتُهُ في مَلأٍ خَيْرٍ مِنْهُمْ». [متفق عليه]([[555]](#footnote-555))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «الله متعال می‌فرماید: من نزد گمان بنده‌ام هستم- و با او مطابق گمانی که نسبت به من دارد، رفتار می‌کنم- و هرگاه مرا یاد کند، با او خواهم بود؛ اگر مرا در تنهایی یاد کند، من نیز او را پیش خود یاد می‌کنم و اگر مرا در جمعی یاد نمايد، او را در جمعی بهتر از آنان یاد می‌کنم».

1444- وعنه قَالَ: قَالَ رسُولُ الله: «سَبَقَ الْمُفَرِّدُونَ»؛ قالوا: وَمَا المُفَرِّدُونَ؟ يَا رسولَ الله؟ قال: «الذَّاكِرُونََ اللهَ كثيراً والذَّاكِرَاتِ». [روايت مسلم]([[556]](#footnote-556))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «مُفَرِّدان- و آن‌ها که در خلوت خویش به‌سر می‌برند- گوی سبقت را ربودند». عرض کردند: ای رسول‌خدا! مُفَرِّدان چه کسانی هستند؟ فرمود: «مردان و زنانی که الله را فراوان یاد می‌کنند».

**شرح**

این احادیث بیان‌گر فضیلت ذکر است.

رسول‌الله در حدیث نخست فرموده است: «مثال کسی که پروردگارش را ذکر می‌کند و آن‌که او را یاد نمی‌کند، مانند زنده و مرده است»؛ زیرا کسی که الله متعال را یاد می‌کند، الله متعال نیز دل او را زنده می‌گرداند و به او شرح صدر می‌دهد؛ ولی کسی که الله متعال را ذکر نمی‌کند، اطمینان و آرامش قلبی ندارد و سینه‌اش برای اسلام، گشوده نیست و آمادگی پذیرش ارزش‌های اسلامی را ندارد؛ از این‌رو همانندِ مُرده است. شایسته است که از مثال پند بگیریم و به‌یاد داشته باشیم که انسان هرچه از ذکر و یادِ الله غفلت ورزد، قلبش سخت‌تر می‌شود و سرانجام، دل‌مرده می‌گردد. پناه بر الله.

دو حدیث دیگر نیز فضیلت ذکر را می‌رساند؛ اگر انسان، الله را در تنهایی یا در دل خویش یاد کند، الله متعال نیز او را پیش خود یاد می‌فرماید و اگر الله متعال را در میان جمع یاد کند، الله متعال، او را در جمعی بهتر، یعنی در میان فرشتگان والامقامش او را یاد می‌نماید. در این حدیث آمده است: «فإنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ» که دو معنا دارد:

یکی این‌که انسان پروردگارش را با زبان و در خلوت و تنهایی ذکر کند؛ به‌گونه‌ای که کسی نشنود.

و دیگری، این‌که انسان پروردگارش را در دل خویش یاد نماید.

در هر دو صورت، الله متعال بنده‌اش را پیش خود یاد می‌فرماید و اگر بنده، پروردگار متعال را در میان جمع یاد کند، الله متعال نیز از او در میان فرشتگانش به‌نیکی یاد می‌فرماید. این، نشان می‌دهد که ذکر و یاد الاهی در میان جمع، از ذکرِ او در تنهایی یا در دل، بهتر است؛ مگر این‌که انسان بترسد که ریا و خودنمایی شود. گفتنی‌ست: این، بدین معنا نیست که انسان به وسوسه‌های درونی‌اش توجه کند؛ یعنی اگر وسوسه شد که ذکرِ عَلَنی پروردگار، ریاست، نباید بگوید: پس ذکر نمی‌گویم؛ بلکه به این وسوسه‌ها هیچ توجهی نکند و الله متعال را نزد مردم و نیز در دل خویش یا در خلوت و تنهایی، یاد کند تا الله متعال نیز او را یاد نماید.

و سومین حدیث بدین مضمون است که ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «مُفَرِّدان- و آن‌ها که در خلوت خویش به‌سر می‌برند- گوی سبقت را ربودند». عرض کردند: ای رسول‌خدا! مُفَرِّدان چه کسانی هستند؟ فرمود: «مردان و زنانی که الله را فراوان یاد می‌کنند».

لذا آنان‌که الله متعال را فراوان یاد می‌کنند، از دیگران پیشی گرفته‌اند؛ زیرا عملشان بیش از دیگران بوده است و به سوی خیر و نیکی شتافته‌اند.

\*\*\*

1445- وعن جابرٍ قَالَ: سَمِعْتُ رسُولَ الله يَقُولُ: «أفْضَلُ الذِّكْرِ: لا إله إِلاّ اللهُ». [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]([[557]](#footnote-557))

**ترجمه:** جابر می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «برترین ذکر، **لاإله‌إلاالله** می‌باشد».

1446- وعن عبد الله بن بسرٍ أنَّ رَجُلاً قَالَ: يَا رسولَ الله، إنَّ شَرَائِعَ الإسْلامِ قَدْ كَثُرَتْ عَليَّ، فَأَخْبِرْنِي بِشَيءٍ أَتَشَبَّثُ بِهِ؛ قَال: «لا يَزالُ لِسَانُكَ رَطباً مِنْ ذِكْرِ الله تعالى». [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]([[558]](#footnote-558))

**ترجمه:** عبدالله بن بُسر می‌گوید: مردی عرض کرد: ای رسول‌خدا! انجام همه‌ی نوافل شرعی برایم دشوار است؛ کاری به من بفرما که به آن چنگ بزنم. پیامبر فرمود: «زبانت پیوسته به ذکرِ الله، تَر باشد».

1447- وعن جابرٍ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «مَن قَالَ: سُبْحان الله وبِحمدِهِ، غُرِسَتْ لَهُ نَخْلَةٌ فِي الجَنَّةِ». [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]([[559]](#footnote-559))

**ترجمه:** جابر می‌گوید: پیامبر فرمود: «هرکس بگوید: سُبْحان الله وبِحمدِهِ، برای او درختی خرما در بهشت کاشته می‌شود».

1448- وعن ابن مسعودٍ قَالَ: قَالَ رسولُ الله: «لَقِيْتُ إبْرَاهِيمَ لَيلَةَ أُسْرِيَ بِي، فَقَالَ: يَا مُحَمّدُ أقْرِئْ أُمَّتَكَ مِنِّي السَّلاَمَ، وَأَخْبِرْهُمْ أنَّ الجَنَّةَ طَيَّبَةُ التُّرْبَةِ، عَذْبَةُ الماءِ، وأنَّهَا قِيعَانٌ وأنَّ غِرَاسَهَا: سُبْحَانَ اللهِ، والحَمْدُ للهِ، وَلا إله إِلا اللهُ، واللهُ أكْبَرُ». [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]([[560]](#footnote-560))

**ترجمه:** ابن‌مسعود می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «شبی که مرا به آسمان‌ها بردند، ابراهیم() را دیدم؛ به من گفت: ای محمد! از طرف من به امتت سلام برسان و به آن‌ها خبر بده که بهشت، خاکی پاکیزه و آبی گوارا دارد و زمینی هموار و حاصل‌خیز است که نهال‌ها و کاشته‌هایش سُبْحَانَ اللهِ، والحَمْدُ للهِ، وَلا إله إِلا اللهُ، واللهُ أكْبَرُ می‌باشد».

1449- وعن أَبي الدرداءِ قالَ: قَالَ رسُولُ الله: «ألا أُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرِ أعْمالِكُمْ، وأزْكَاهَا عِنْدَ مَلِيكِكُمْ، وأرْفَعِهَا فِي دَرَجَاتِكُمْ، وَخَيرٍ لَكُمْ مِنْ إنْفَاقِ الذَّهَبِ والفِضَّةِ، وَخَيْرٍ لَكُمْ مِنْ أن تَلْقَوا عَدُوَّكُمْ فَتَضْرِبُوا أعْنَاقَهُمْ وَيَضْرِبُوا أعْنَاقَكُمْ؟» قَالَوا: بَلَى، قَالَ: «ذِكر الله تَعَالَى». [روايت ترمذی؛ ابوعبدالله حاکم نیشابوری گفته است: اِسنادش، صحیح است.]([[561]](#footnote-561))

**ترجمه:** ابودرداء می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «آیا شما را از بهترین کارتان و پاک‌ترینش در نزد فرمان‌روایتان- پروردگار متعال- و از مؤثرترین عملتان در بالا بردن درجات و جایگاه شما که برایتان از انفاق طلا و نقره بهتر است و نیز بهتر از این‌که با دشمنتان روبه‌رو شوید و گردن آن‌ها را بزنید و آن‌ها گردن شما را بزنند، آگاه کنم؟ عرض کردند: بله. فرمود: «ذکر الله متعال».

**شرح**

این دسته از احادیث نیز جزو اجادیثی‌ست که مؤلف/ در فضیلت ذکر آورده است؛ اما پاره‌ای از این احادیث، ضعیف است؛ از جمله این حدیث که از عبدالله بن بُسر روایت شده که «أنَّ رَجُلاً قَالَ: يَا رسولَ الله، إنَّ شَرَائِعَ الإسْلامِ قَدْ كَثُرَتْ عَليَّ»؛ در این حدیث ضعف وجود دارد و اگر صحیح باشد، معنایش این است که آن مرد عرض کرد: «ای رسول‌خدا! انجام همه‌ی نوافل شرعی برایم دشوار است»؛ وگرنه، گفتن **لاإله‌إلاالله** انسان را از انجام تکالیف شرعی بی‌نیاز نمی‌گرداند؛ بلکه گفتن این کلمه، سرآغاز مسؤولیت‌پذیری در اسلام و انجام واجبات شرعی‌ست و انسان مکلّف است که فرایض یا واجبات دینی‌اش را انجام دهد؛ ولی گاه پرداختن به نوافل، دشوار است. یکی از احادیثی که گذشت، این بود که پیامبر فرموده است: «برترین ذکر، **لاإله‌إلاالله** می‌باشد». شکی نیست که این، کلمه‌ی بسیار بزرگی‌ست و انسان با گفتنِ آن وارد اسلام می‌شود؛ لذا این کلمه، کلید اسلام است و همان‌گونه که در حدیث آمده: **لاإله‌إلاالله** کلید بهشت می‌باشد. یکی از این احادیث در فضیلت «سُبْحَانَ اللهِ، والحَمْدُ للهِ، وَلا إله إِلا اللهُ، واللهُ أكْبَرُ» است و در آن بیان شده که وقتی انسان، این اذکار را می‌گوید، به‌ازای هر کلمه‌ای، برای او درختی در بهشت کاشته می‌شود. هم‌چنین در یکی از این احادیث بیان شده است که ذکر، یکی از بهترین و پُرفضیلت‌ترین کارها و نیز جزو محبوب‌ترین اعمال در نزد الله می‌باشد و یکی از اسباب و عوامل پایداری در برابر دشمن است؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا لَقِيتُمۡ فِئَةٗ فَٱثۡبُتُواْ وَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرٗا لَّعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ٤٥﴾ [الأنفال: ٤٥]

ای مؤمنان! هنگامی که با گروهی (از دشمن) روبه‌رو شدید، پایداری نمایید و الله را فراوان یاد کنید تا رستگار شوید.

همه‌ی این احادیث، بیان‌گر فضیلت ذکر است؛ لذا چه خوبست که انسان، الله متعال را فراوان یاد کند. پیش‌تر حدیثی بدین مضمون گذشت که «دو کلمه وجود دارد که بر زبان سبک است؛ ولی در ترازوی اعمال سنگین می‌باشد و محبوب پروردگار رحمان است: سُبْحَانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللهِ العظيمِ».

\*\*\*

1450- وعن سعد بن أَبي وقاصٍ أنَّهُ دخل مَعَ رسُولِ الله عَلَى امْرأةٍ وَبَيْنَ يَدَيْها نَوىً - أَوْ حَصَىً - تُسَبِّحُ بِهِ؛ فَقَالَ: «أَلا أُخْبِرُكِ بما هُوَ أيْسَرُ عَلَيْكِ مِنْ هَذَا - أَوْ أفْضَلُ -؟» فَقَالَ: «سُبْحَانَ الله عَدَدَ مَا خَلَقَ في السَّمَاءِ، وسُبْحَانَ الله عَدَدَ مَا خَلَقَ في الأرْضِ، وسُبْحَانَ الله عَدَدَ مَا بَيْنَ ذَلِكَ، وسُبحَانَ الله عَدَدَ مَا هو خَالِقٌ، واللهُ أكْبَرُ مِثْلَ ذَلِكَ، والحَمْدُ للهِ مِثْلَ ذَلِكَ؛ وَلا إله إِلا اللهُ مِثْلَ ذَلِكَ، وَلا حَولَ وَلا قُوَّةَ إِلا بِاللهِ مِثْلَ ذَلِكَ». [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]([[562]](#footnote-562))

**ترجمه:** از سعد بن ابی‌وقاص روایت شده است که او با رسول‌الله نزد زنی رفتند که جلوی او هسته‌هایی از خرما- یا سنگ‌ریزه‌هایی- بود که آن زن با آن‌ها تسبیح می‌گفت. پیامبر فرمود: «آیا تو را از چیزی آگاه کنم که برایت از این کار آسان‌تر- یا بهتر- باشد؟» و سپس افزود: «سُبْحَانَ الله عَدَدَ مَا خَلَقَ في السَّمَاءِ، وسُبْحَانَ الله عَدَدَ مَا خَلَقَ في الأرْضِ، وسُبْحَانَ الله عَدَدَ مَا بَيْنَ ذَلِكَ، وسُبحَانَ الله عَدَدَ مَا هو خَالِقٌ، واللهُ أكْبَرُ مِثْلَ ذَلِكَ، والحَمْدُ للهِ مِثْلَ ذَلِكَ؛ وَلا إله إِلا اللهُ مِثْلَ ذَلِكَ، وَلا حَولَ وَلا قُوَّةَ إِلا بِاللهِ مِثْلَ ذَلِكَ».

1451- وعن أَبي موسى قَالَ: قَالَ لِي رسولُ الله: «ألا أدُلُّكَ عَلَى كَنْزٍ مِنْ كُنُوزِ الجَنَّةِ؟» فَقُلتُ: بلى يَا رسولَ الله؛ قَالَ: «لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلا باللهِ». [متفق عليه]([[563]](#footnote-563))

**ترجمه:** ابوموسی می‌گوید: رسول‌الله به من فرمود: «آیا تو را به گنجی از گنج‌های بهشت، راهنمایی کنم؟» گفتم: بله، ای رسول‌خدا! فرمود: «لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلا باللهِ».

**شرح**

این دو حدیث نیز در بیان فضیلت ذکر است؛ چنان که پیش‌تر نیز احادیثی در این‌باره گذشت. در حدیث سعد بن ابی‌وقاص آمده است که پیامبر از کنار زنی عبور کرد که جلوی او هسته‌هایی از خرما- یا سنگ‌ریزه‌هایی- بود که آن زن با آن‌ها تسبیح می‌گفت. پیامبر فرمود: «آیا تو را از چیزی آگاه کنم که برایت از این کار آسان‌تر- یا بهتر- باشد؟» و سپس او را به ذکری رهنمون شد که پیش‌تر نظیرش بیان گردید: سه بار «سُبْحَانَ الله وَبِحَمْدِهِ عَدَدَ خَلْقِهِ»، سه بار «سُبْحَانَ الله وَبِحَمْدِهِ رِضَا نَفْسِهِ»، سه بار «سُبْحَانَ الله وَبِحَمْدِهِ زِنَةَ عَرْشِهِ»، سه بار «سُبْحَانَ الله وَبِحَمْدِهِ مِدَادَ كَلِمَاتِهِ» که در مجموع می‌شود: دوازده بار.

و حدیثِ دیگر، حدیثی بدین مضمون است که ابوموسی می‌گوید: رسول‌الله به من فرمود: «آیا تو را به گنجی از گنج‌های بهشت، راهنمایی کنم؟» پرسش، در این‌جا برای تشویق است؛ یعنی رسول‌الله ابوموسی را تشویق فرمود تا خوب به رهنمود ایشان توجه کند. ابوموسی می‌گوید: گفتم: بله، ای رسول‌خدا! فرمود: «لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلا باللهِ». این عبارت، بیان‌گر این است که حرکت و چاره‌اندیشی انسان، تنها با اراده و توفیق پروردگار به سرانجام می‌رسد و انسان، از خود هیچ توان و نیرویی ندارد و نمی‌تواند جز به قدرت و اراده‌ی الله، از حالی به حالِ دیگر شود. لذا این عبارت، کلمه‌ی «استعانت» یا کمک خواستن است؛ یعنی زمانی‌که از انجام کاری عاجز شویم یا از بابت مسأله یا پیش‌آمدی، رنجور و ناتوان شویم، این کلمه را می‌گوییم و از الله متعال کمک می‌خواهیم. گفتنی‌ست که این کلمه، بر خلاف پندار و کردارِ برخی از مردم، کلمه‌ی «استرجاع» نیست؛ یعنی: برخی از مردم همین‌که به آن‌ها گفته می‌شود: «فلان مصیبت روی داده است»، می‌گویند: «لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلا باللهِ»؛ در صورتی‌ که کلمه‌ی «استرجاع» این است که بگوییم: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ﴾ لذا «لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلا بِاللّهِ»، کلمه‌ی استعانت و کمک خواستن از الله متعال است و انسان برای کارهایش یا اصلاحِ آن‌ها با گفتن این عبارت، از الله کمک می‌گیرد. همان‌گونه که الله متعال در مثالی که درباره‌ی دو باغ‌دار بیان می‌کند، از زبانِ یکی از آن‌ها که مؤمن و نیکوکار است، می‌فرماید:

﴿وَلَوۡلَآ إِذۡ دَخَلۡتَ جَنَّتَكَ قُلۡتَ مَا شَآءَ ٱللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِٱللَّهِ﴾ [الكهف: ٣٩]

(باغ‌دار مؤمن به آن یکی که ایمان نداشت، گفت:) چرا آن­گاه که وارد باغت شدی، نگفتی: «آنچه الله بخواهد، (همان می­شود)؛ هیچ توان و قدرتی جز به خواست الله نیست»؟

یعنی: به او گفت: اگر این را می‌گفتی و چنین باوری داشتی، برایت بهتر بود و باغت از میان نمی‌رفت. در صورتی که باغ‌دارِ بی‌ایمان، هنگامی‌که وارد باغش شد، به باغ خویش فریفته گردید و رستاخیز را انکار کرد؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿وَدَخَلَ جَنَّتَهُۥ وَهُوَ ظَالِمٞ لِّنَفۡسِهِۦ قَالَ مَآ أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هَٰذِهِۦٓ أَبَدٗا ٣٥ وَمَآ أَظُنُّ ٱلسَّاعَةَ قَآئِمَةٗ﴾ [الكهف: ٣٥، ٣٦]

(آن باغ‌دارِ بی‌ایمان) در حالی که بر خویشتن ستم‌کار بود، وارد باغش شد و گفت: به گمانم این باغ هرگز نابود نخواهد شد و گمان نمی­کنم که قیامت برپا شود.

الله متعال، بلایی آسمانی بر باغ این شخص فرو فرستاد و آن‌را به زمینی خشک و لغزنده و بی‌گیاه تبدیل نمود. خلاصه این‌که «لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلا باللهِ» گنجی از گنج‌های بهشت است و وقتی می‌خواهید که الله متعال در کاری به شما کمک کند یا هنگامی که از انجام کاری ناتوان می‌شوید، این کلمه را بگویید تا الله متعال آن را برای شما آسان و فراهم بگرداند.

\*\*\*

245- باب: ذکر الله متعال در حالت ایستاده، نشسته و درازکشیده، و نیز بدون وضو و در حالت جنابت و حیض؛ مگر تلاوت قرآن که برای جُنُب و حایض روا نیست([[564]](#footnote-564))

الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ لَأٓيَٰتٖ لِّأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ ١٩٠ ٱلَّذِينَ يَذۡكُرُونَ ٱللَّهَ قِيَٰمٗا وَقُعُودٗا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمۡ﴾ [آل عمران: ١٩٠، ١٩١]

همانا در آفرینش آسمان‌ها و زمین و گردش شب و روز، نشانه‌هایی برای خردمندان وجود دارد؛ کسانی که ایستاده و نشسته و یا در حالی که بر پهلوها آرمیده‌اند، الله را یاد می‌کنند.

1452- وعن عائشة& قَالَت: كَانَ رسُولُ الله يَذْكُرُ اللهَ تعالى عَلَى كُلِّ أَحْيَانِهِ. [روايت مسلم]([[565]](#footnote-565))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: رسول‌الله در تمام اوقات خویش، الله متعال را یاد می‌کرد.

1453- وعن ابن عباسٍ$ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «لَوْ أنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا أتَى أهْلَهُ قَالَ: بِسْمِ الله، اللهمَّ جَنِّبْنَا الشَّيْطَانَ، وَجَنِّبِ الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنَا، فَقُضِيَ بَيْنَهُمَا وَلَدٌ، لَمْ يَضُرَّهُ». [متفق عليه]([[566]](#footnote-566))

**ترجمه:** ابن‌عباس$ می‌گوید: پیامبر فرمود: «اگر هریک از شما هنگامِ هم‌بستری با همسرش بگوید: بِسْمِ الله، اللهمَّ جَنِّبْنَا الشَّيْطَانَ، وَجَنِّبِ الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنَا،([[567]](#footnote-567)) و از آن هم‌بستری فرزندی مقدّر شود، شیطان زیان و آسیبی به او نمی‌رساند».

**شرح**

نووی/ در کتابش «ریاض‌الصالحین» بابی بدین عنوان گشوده است: «ذکر الله متعال در حالت ایستاده، نشسته و درازکشیده»؛ یعنی: شایسته است که انسان، الله متعال را در همه حال، یاد کند. سپس جناب مؤلف به این فرموده‌ی الاهی استناد کرده است که می‌فرماید:

﴿إِنَّ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ لَأٓيَٰتٖ لِّأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ ١٩٠ ٱلَّذِينَ يَذۡكُرُونَ ٱللَّهَ قِيَٰمٗا وَقُعُودٗا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمۡ﴾ [آل عمران: ١٩٠، ١٩١]

همانا در آفرینش آسمان‌ها و زمین و گردش شب و روز، نشانه‌هایی برای خردمندان وجود دارد؛ کسانی که ایستاده و نشسته و یا در حالی که بر پهلوها آرمیده‌اند، الله را یاد می‌کنند.

آری؛ در خودِ آسمان‌ها و زمین و نیز آفریده‌های شگفت‌آوری که در این‌هاست، نشانه‌هایی برای خردمندان وجود دارد؛ آنان‌که حکمت‌ها و اسرار آفرینش را درمی‌یابند. آسمان گسترده‌ای که بر فراز ماست و نیز زمین پهناوری که زیر پای ما قرار دارد، با نشانه‌هایی چون دریاها، درختان، رودخانه‌ها و کوه‌هایی که در آنست، نشانی از آفریننده‌ی آن‌هاست.

در اختلاف شب و روز از لحاظ گرما و سرما، و کوتاهی و بلندی و نیز تفاوتشان از نظر امنیت و ناامنی، و گشایش و سختی، و دیگر حالت‌هایی که در گذرِ روزگار پیش می‌آید، نشانه‌های بزرگی وجود دارد. با نگاهی به تاریخ و تحولات و دگرگونی‌های دوران‌های گوناگون و تفاوت‌های شب و روز، نشانه‌های شگفت‌انگیز الاهی به چشم می‌خورد و بر ایمان انسان می‌افزاید. شاهد موضوع از این آیات، این‌جاست که الله متعال می‌فرماید: ﴿ٱلَّذِينَ يَذۡكُرُونَ ٱللَّهَ قِيَٰمٗا وَقُعُودٗا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمۡ﴾: «آنان‌که ایستاده و نشسته و در حالی که بر پهلوها آرمیده‌اند- یعنی در همه حال- الله متعال را یاد می‌کنند.

مؤلف/ حدیث عایشه& را نیز آورده است؛ حدیثی بدین مضمون که بزرگ‌بانوی اسلام فرموده است: «رسول‌الله در تمام اوقات خویش، الله متعال را یاد می‌کرد»؛ چه آن‌گاه که ایستاده بود و چه هنگامی که نشسته یا بر پهلو آرمیده بود؛ حتی مردم را تشویق نمود که هنگام هم‌بستری با همسرانشان نیز الله را یاد کنند؛ چنان‌که فرمود: «اگر هریک از شما هنگامِ هم‌بستری با همسرش بگوید: بِسْمِ الله، اللهمَّ جَنِّبْنَا الشَّيْطَانَ، وَجَنِّبِ الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنَا، و از آن هم‌بستری فرزندی مقدّر شود، شیطان زیان و آسیبی به او نمی‌رساند». لذا شایسته است که انسان در همه حال، الله متعال را فراوان یاد کند؛ ولی ناگفته نماند که علما گفته‌اند: ذکر الله متعال در مکان‌های نامناسب و آلوده‌ای چون توالت، شایسته نيست؛ زیرا ارزش و جایگاه ذکر الاهی، فراتر و برتر از این است که در چنین مکان‌هایی صورت بگیرد. این، دیدگاه برخی از علماست. والله اعلم.

\*\*\*

246- باب: ذکر هنگامِ خوابیدن و بیدار شدن

1454- عن حُذَيفَةَ وأبي ذرٍّ$ قالا: كَانَ رسولُ الله إِذَا أوَى إِلَى فِرَاشِهِ، قَالَ: «بِاسْمِكَ اللهمَّ أَحْيَا وَأموتُ»، وَإذَا اسْتَيقَظَ قَالَ: «الحَمْدُ للهِ الَّذِي أَحْيَانَا بعْدَ مَا أماتَنَا وإِلَيْهِ النُّشُورُ». [روايت بخاري]([[568]](#footnote-568))

**ترجمه:** حذیفه و ابوذر$ می‌گویند: رسول‌الله هنگامی که به رخت‌خواب می‌رفت، می‌گفت: «اللهمَّ بِاسْمِكَ أَمُوتُ وَ أَحْيَا»([[569]](#footnote-569)) و هنگامی که بیدار می‌شد، این دعا را می‌گفت: «الحَمْدُ للَّهِ اَلَّذي أَحْيَانَا بعْدَ مَا أَمَاتَنَا وإليه النُّشُورُ».([[570]](#footnote-570))

**شرح**

مؤلف/ می‌گوید: «باب: ذکرِ هنگام خوابیدن و بیدار شدن».

این، یکی از الطاف و نعمت‌های الله متعال بر ماست که اذکاری را برای هنگام خوابیدن و بیدار شدن، و خوردن و آشامیدن و نیز اذکاری را برای آغاز و پایانِ روز و سایر کارها و حتی اذکاری را برای ورود به دستشویی و لباس پوشیدن مقرر فرموده است؛ همه‌ی این‌ها بدین خاطر است که تمام اوقات و لحظه‌های زندگیِ ما، در ذکر و یادِ الله سپری شود. لذا اگر این اذکار از سوی الله متعال مشروع نشده بود، انجام آن‌ها بدعت و نوآوری در دین به‌شمار می‌آمد؛ اما الله متعال این اذکار را مقرّر فرمود تا نعمت‌هایش را با انجامِ این عبادت‌ها بر ما بیفزاید. از آن جمله، حدیثی‌ست که مؤلف/ از حذیفه و ابوذر$ ذکر کرده است؛ این دو بزرگوار می‌گویند: رسول‌الله هنگامی که به رخت‌خواب می‌رفت، می‌گفت: «اللهمَّ بِاسْمِكَ أَمُوتُ وَ أَحْيَا»؛ يعني رسول‌الله هنگامی که می‌خواست بخوابد، دعای یادشده را می‌خواند؛ زیرا الله متعال، ذاتی‌ست که زنده می‌کند و می‌میراند؛ او، هرکه را بخواهد، زنده می‌گرداند و هركه را بخواهد، می ‌ميراند. از این‌رو پیش از خواب می‌گوییم: «اللهمَّ بِاسْمِكَ أَمُوتُ وَ أَحْيَا»؛ یعنی: «یا الله! با نام تو می‌میرم و با نام تو زنده می‌شوم». تناسب اين ذکر با خواب از آن جهت است که خواب، نوعی مرگ می‌باشد؛ چنان‌که از خواب، به «مرگ کوچک» یاد کرده‌اند. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَهُوَ ٱلَّذِي يَتَوَفَّىٰكُم بِٱلَّيۡلِ وَيَعۡلَمُ مَا جَرَحۡتُم بِٱلنَّهَارِ ثُمَّ يَبۡعَثُكُمۡ فِيهِ لِيُقۡضَىٰٓ أَجَلٞ مُّسَمّٗى﴾ [الأنعام: ٦٠]

و او ذاتی‌ست که شب‌هنگام شما را در مرگِ خواب فرو می­برد و از اعمالی که در روز انجام می­دهید، آگاه است و سپس شما را در روز، بلند می­کند تا مُهلت مشخص به سرآید.

و می‌فرماید:

﴿ٱللَّهُ يَتَوَفَّى ٱلۡأَنفُسَ حِينَ مَوۡتِهَا وَٱلَّتِي لَمۡ تَمُتۡ فِي مَنَامِهَا﴾ [الزمر: ٤٢]

الله، جان‌ها را هنگام مرگشان می‌گیرد و نیز جانی را که نمرده است، به‌هنگام خوابِ آن قبض می‌کند.

از این‌رو رسول‌الله هنگامی که از خواب برمی‌خاست، این دعا را می‌گفت: «الحَمْدُ للَّهِ اَلَّذي أَحْيَانَا بعْدَ مَا أَمَاتَنَا وإليه النُّشُورُ». بدین‌سان الله را ستایش می‌کنیم که ما را پس از خواب که برادرِ مرگ است، بیدار و زنده گردانید و به‌یاد می‌آوریم که الله متعال، ما را پس از مرگمان برمی‌انگیزد. لذا خوابیدن و بیدار شدن، اشاره‌ای به برانگیخته‌شدنِ ما پس از مرگ است و این، یکی از حکمت‌های خواب می‌باشد که الله متعال آن‌را سبب آسودگی جسم و تَن و بازیابی توان و نیرو برای ادامه‌ی کار و فعالیت قرار داده است. لذا خواب، گذشته از این‌که مایه‌ی آسایش جسمی‌ست، یادآور زندگیِ پس از مرگ نیز می‌باشد و به ما یادآوری می‌کند که پس از مردن، از قبر خویش برانگیخته شده، حی و زنده در برابر الله حاضر می‌شویم.

و این، بر ایمانِ ما نسبت به برانگیخته شدن می‌افزاید. می‌دانید که ایمان به برانگیخته شدن پس از مرگ، اهمیت فراوانی دارد و اگر انسان ایمان نداشته باشد که روزی برانگیخته می‌گردد و نتیجه‌ی اعمالش را می‌بیند، برای او عمل کردن بی‌معنا خواهد بود و دیگر، هیچ عمل نیکی انجام نمی‌دهد؛ از این‌رو فراوان می‌بینیم که الله متعال ایمان به آخرت را در کنار ایمان به خویش ذکر فرموده است و آیات فراوانی از این دست، وجود دارد. لذا شایسته است که هر یک از ما وقتی به رخت‌خواب می‌رود، این دعا را بگوید: «اللهمَّ بِاسْمِكَ أَمُوتُ وَ أَحْيَا»؛ و آن‌گاه که بیدار می‌شود، بگوید: «الحَمْدُ للَّهِ اَلَّذي أَحْيَانَا بعْدَ مَا أَمَاتَنَا وإليه النُّشُورُ».

\*\*\*

247- باب: فضيلت حلقه‌هاي ذکر و استحباب پای‌بندی به آن‌ و نهی از جدا شدن از آن‌ بدون عذر

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱصۡبِرۡ نَفۡسَكَ مَعَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ رَبَّهُم بِٱلۡغَدَوٰةِ وَٱلۡعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجۡهَهُۥۖ وَلَا تَعۡدُ عَيۡنَاكَ عَنۡهُمۡ﴾ [الكهف: ٢٨]

خودت را با کسانی شکیبا بدار که صبح و شام پروردگارشان را می­خوانند، در حالی که رضای او را می­جویند؛ و دیدگانت را از آنان برنگردان.

1455- وعن أَبي هريرةَ قال: قَالَ رسول الله: «إنَّ للهِ تَعَالَى مَلائِكَةً يَطُوفُونَ في الطُّرُقِ يَلْتَمِسُونَ أهْلَ الذِّكْرِ، فإذا وَجَدُوا قَوْمَاً يَذْكُرُونَ اللهَ، تَنَادَوْا: هَلُمُّوا إِلَى حَاجَتِكُمْ، فَيَحُفُّونَهُمْ بِأَجْنِحَتِهِم إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا، فَيَسْألُهُمْ رَبُّهُمْ- وَهُوَ أعْلَم-: مَا يقولُ عِبَادي؟ قَالَ: يَقُولُونَ: يُسَبِّحُونَكَ، ويُكبِّرُونَكَ، وَيَحْمَدُونَكَ، ويُمَجِّدُونَكَ، فَيَقُولُ: هَلْ رَأَوْنِي ؟ فيقولونَ: لا واللهِ مَا رَأَوْكَ. فيقولُ: كَيْفَ لَوْ رَأوْني؟! قَالَ: يقُولُونَ: لَوْ رَأوْكَ كَانُوا أَشَدَّ لَكَ عِبَادَةً، وَأَشَدَّ لَكَ تَمْجِيداً، وأكْثَرَ لَكَ تَسْبِيحاً. فَيقُولُ: فماذا يَسْألونَ؟ قَالَ: يقُولُونَ: يَسْألُونَكَ الجَنَّةَ. قَالَ: يَقُولُ: وَهل رَأَوْها؟ قَالَ: يَقُولُونَ: لا واللهِ يَا رَبِّ مَا رَأَوْهَا. قَالَ: يقول: فَكيفَ لَوْ رَأوْهَا؟ قَالَ: يَقُولُونَ: لَوْ أنَّهُمْ رَأوْهَا كَانُوا أشَدَّ عَلَيْهَا حِرْصاً، وأشدَّ لَهَا طَلَباً، وأعْظَمَ فِيهَا رَغْبَةً. قَالَ: فَمِمَّ يَتَعَوَّذُونَ؟ قَالَ: يَقُولُونَ: يَتَعَوَّذُونَ مِنَ النَّارِ؛ قَالَ: فيقولُ: وَهَلْ رَأوْهَا؟ قَالَ: يَقُولُونَ: لا واللهِ مَا رَأوْهَا. فيقولُ: كَيْفَ لَوْ رَأوْهَا؟! قَالَ: يَقُولُونَ: لَوْ رَأوْهَا كانوا أشَدَّ مِنْهَا فِرَاراً، وأشَدَّ لَهَا مَخَافَةً. قَالَ: فَيَقُولُ: فَأُشْهِدُكُمْ أنِّي قَدْ غَفَرْتُ لَهُم، قَالَ: يَقُولُ مَلَكٌ مِنَ المَلاَئِكَةِ: فِيهم فُلاَنٌ لَيْسَ مِنْهُمْ، إنَّمَا جَاءَ لِحَاجَةٍ، قَالَ: هُمُ الجُلَسَاءُ لا يَشْقَى بِهِمْ جَلِيسُهُمْ». [متفق عليه]([[571]](#footnote-571))

وفي رواية لمسلمٍ عن أَبي هريرةَ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «إن للهِ مَلاَئِكَةً سَيَّارَةً فُضُلاً يَتَتَبُّعُونَ مَجَالِسَ الذِّكْرِ، فَإذَا وَجَدُوا مَجْلِساً فِيهِ ذِكْرٌ، قَعَدُوا مَعَهُمْ، وَحَفَّ بَعْضُهُمْ بَعْضاً بِأجْنِحَتِهِمْ حَتَّى يَمْلَؤُوا مَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ السَّماءِ الدُّنْيَا، فإذَا تَفَرَّقُوا عَرَجُوا وَصَعدُوا إِلَى السَّمَاءِ، فَيَسْأَلُهُمْ اللهُ- وَهُوَ أعْلَمُ-: مِنْ أيْنَ جِئْتُمْ؟ فَيَقُولُونَ: جِئْنَا مِنْ عِنْدِ عِبادٍ لَكَ في الأرْضِ: يُسَبِّحُونَكَ، ويُكبِّرُونَكَ، وَيُهَلِّلُونَكَ، وَيَحْمَدُونَكَ، وَيَسْألُونَكَ. قَالَ: وَمَاذا يَسْألُونِي؟ قالوا : يَسْألُونَكَ جَنَّتَكَ. قَالَ: وَهَلْ رَأَوْا جَنَّتِي؟ قالوا: لا، أَيْ رَبِّ. قَالَ: فكيْفَ لَوْ رَأَوْا جَنَّتي؟! قالوا: ويستجيرونكَ. قَالَ: ومِمَّ يَسْتَجِيرُونِي؟ قالوا: مِنْ نَارِكَ يَا رَبِّ. قَالَ: وَهَلْ رَأوْا نَاري؟ قالوا: لا، قَالَ: فَكَيْفَ لَوْ رَأَوْا نَارِي؟! قالوا: وَيَسْتَغفِرُونكَ؟ فَيَقُولُ: قَدْ غَفَرْتُ لَهُمْ، وَأَعْطَيْتُهُمْ مَا سَألُوا، وَأجَرْتُهُمْ مِمَّا اسْتَجَارُوا. قَالَ: فيقولون: ربِّ فيهمْ فُلانٌ عَبْدٌ خَطَّاءٌ إنَّمَا مَرَّ، فَجَلَسَ مَعَهُمْ. فَيَقُولُ: ولهُ غَفَرْتُ، هُمُ القَومُ لا يَشْقَى بِهِمْ جَلِيسُهُمْ».

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «الله، فرشتگاني دارد كه در جستجوي ذاکران و یادکنندگانش در راه‌ها گشت می‌زنند و چون گروهي را ببينند كه به يادِ الله مشغولند، يك‌ديگر را صدا مي‌زنند و مي‌گويند: به‌سوي چیزی که در جستجوی آن بودید، بیایید. آن‌گاه ذکرکنندگان را تا آسمان دنيا زير بال‌هايشان مي‌گيرند. سپس الله با اين‌كه آگاهیِ مطلق دارد، از فرشتگان مي‌پرسد: بندگانم چه مي‌گويند؟ فرشتگان پاسخ می‌دهند: پاكي و بزرگي تو را بيان مي‌كنند و تو را مي‌ستايند و تمجيدت مي‌نمايند. الله مي‌فرمايد: آيا مرا ديده‌اند؟ پاسخ می‌دهند: خير؛ به خودت سوگند كه تو را نديده‌اند. الله مي‌فرمايد: اگر مرا مي‌ديدند، چه مي‌كردند؟ مي‌گويند: اگر تو را مي‌ديدند، بيش‌تر عبادتت مي‌كردند و تو را بيش‌ از این بزرگ می‌داشتند و تو را بیش‌تر تسبیح می‌گفتند. آن‌گاه الله مي‌فرمايد: چه مي‌خواهند؟ فرشتگان مي‌گويند: از تو بهشت را درخواست می‌کنند. الله متعال مي‌فرمايد: آيا آن را ديده‌اند؟ فرشتگان پاسخ می‌دهند: پروردگارا! خير؛ سوگند به خودت که آن را نديده‌اند. مي‌فرمايد: اگر آن را مي‌ديدند، چه مي‌كردند؟ فرشتگان مي‌گويند: اگر آن را مي‌ديدند، به آن علاقه‌‌ي بيش‌تري پیدا می‌کردند و بيش‌تر به دنبال آن مي‌رفتند و رغبت بيش‌تري به آن نشان مي‌دادند. الله مي‌فرمايد: از چه چيزي پناه مي‌خواهند؟ مي‌گويند: از دوزخ. الله مي‌فرمايد: آيا آن را ديده‌اند؟ پاسخ می‌دهند: پروردگارا! خير؛ به خودت سوگند که آن را نديده‌اند. الله متعال مي‌فرمايد: اگر آن را مي‌ديدند، چه مي‌كردند؟ فرشتگان مي‌گويند: اگر آن را مي‌ديدند، از آن بيش‌تر دوري مي‌كردند و ترسِ بیش‌تری از آن داشتند. الله مي‌فرمايد: شما گواه باشيد كه من آنان را بخشيدم. يكي از فرشتگان مي‌گويد: فلان‌كس كه در میان آن‌هاست، جزو آن‌ها نیست؛ بلکه برای کاری به آن‌جا آمده است. الله متعال مي‌فرمايد: آن‌ها كساني هستند كه هم‌نشينشان نیز (بی‌نصیب نیست و) بدبخت نمي‌شود».

و در روایتی از مسلم آمده است که ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «الله متعال افزون بر فرشتگان نگهبان و نویسنده‌ی اعمال، فرشتگانی دارد که در جستجوی مجالس ذکر، گشت می‌زنند و چون مجلسِ ذکری را بیابند، با آنان می‌نشینند و با بال‌های خود، آنان را در بر می‌گیرند تا آن‌که میان آنان و آسمان دنیا را پُر می‌کنند و آن‌گاه که اهل مجلس پراکنده می‌شوند، فرشتگان به آسمان، بالا می‌روند و الله- که خود، آگاهی مطلق دارد- از آنان می‌پرسد: از کجا می‌آیید؟ فرشتگان پاسخ می‌دهند: از نزد عده‌ای از بندگانت در زمین که تو را به پاکی و بزرگی یاد می‌کردند و **لاإله‌إلاالله** و حمد و ستایش تو را می‌گفتند و به تو عرض نیاز می‌نمودند. می‌فرماید: از من چه می‌خواهند؟ فرشتگان می‌گویند: از تو بهشتت را درخواست می‌کنند. می‌فرماید: آیا بهشت مرا دیده‌اند؟ پاسخ می‌دهند: پروردگارا! خیر. می‌فرماید: اگر بهشت مرا می‌دیدند، چه می‌کردند؟ فرشتگان می‌گویند: و از تو پناه می‌جویند. الله متعال می‌فرماید: از چه چیزی به من پناه می‌جویند؟ فرشتگان پاسخ می‌دهند: پروردگارا! از دوزخت. می‌فرماید: آیا دوزخ مرا دیده‌اند؟ فرشتگان در پاسخ می‌گویند: خیر. الله می‌فرماید: پس اگر دوزخم را می‌دیدند، چه می‌کردند؟ می‌گویند: از تو آمرزش می‌خواهند. الله متعال می‌فرماید: من، آنان را آمرزیدم و خواسته‌ی آن‌ها را برآورده ساختم و آنان را از چیزی که پناه خواستند، پناه دادم. فرشتگان عرض می‌کنند: پروردگارا! فلان بنده‌ی گنهکار نیز در میان آن‌هاست که از کنارشان عبور می‌کرد و با آنان نشست. می‌فرماید: او را نیز آمرزیدم؛ این‌ها کسانی هستند كه هم‌نشينشان نیز (بی‌نصیب و) بدبخت نمي‌شود».

**شرح**

مؤلف/ در کتابش، بابی پیرامون فضیلت حلقه‌های ذکر گشوده است؛ منظور از حلقه‌های ذکر، جمع شدن برای یادِ الله می‌باشد. وی، سپس این آیه‌ی کریمه را آورده است که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱصۡبِرۡ نَفۡسَكَ مَعَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ رَبَّهُم بِٱلۡغَدَوٰةِ وَٱلۡعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجۡهَهُۥۖ وَلَا تَعۡدُ عَيۡنَاكَ عَنۡهُمۡ﴾ [الكهف: ٢٨]

خودت را با کسانی شکیبا بدار که صبح و شام پروردگارشان را می­خوانند، در حالی که رضای او را می­جویند؛ و دیدگانت را از آنان برنگردان.

الله متعال در این آیه، به پیامبر دستور داده است که خودش را با این بزرگواران، شکیبا بدارد؛ یعنی با چنین کسانی بنشیند؛ زیرا کسانی که چنین ویژگی‌هایی دارند، بهترین هم‌نشینانِ او هستند: ﴿يَدۡعُونَ رَبَّهُم بِٱلۡغَدَوٰةِ وَٱلۡعَشِيِّ﴾؛ یعنی: «صبح و شام پروردگارشان را می‌خوانند». ان‌شاءالله که حضور در نماز صبح و عصر، جزو همین گردهمایی‌های خجسته می‌باشد. ﴿يُرِيدُونَ وَجۡهَهُۥ﴾ : «در حالی که رضای او را می‌جویند». این، بیان‌گر اخلاص آن‌هاست و نشان می‌دهد که قصدشان از این جمع شدن و دعا و عبادت، این نیست که از آن‌ها تعریف شود یا این‌که دیگران درباره‌ی آنان بگویند که این‌ها چه آدم‌های عبادت‌گزاری هستند و چه همه عبادت می‌کنند! این افراد، هیچ‌یک از این‌ها را نمی‌خواهند؛ بلکه خواهانِ رضایت و خشنودی الله هستند؛ پس به خاطر دنیا از چنین کسانی چشم برنگردان و آنان را ترک مکن؛ البته اگر مصلحتی بزرگ‌تر از هم‌نشینی با ایشان در میان باشد، ایرادی ندارد که به‌خاطر آن مصلحت، این‌ها را ترک نمایی؛ مهم، این است که به‌خاطر دنیا ترکشان نگویی. الله متعال در ادامه‌ی این آیه می‌فرماید:

﴿وَلَا تُطِعۡ مَنۡ أَغۡفَلۡنَا قَلۡبَهُۥ عَن ذِكۡرِنَا وَٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ وَكَانَ أَمۡرُهُۥ فُرُطٗا ٢٨﴾

[الكهف: ٢٨]

و از کسی پیروی مکن که دلش را از یادمان غافل نموده­ایم و او از خواسته­ی نفس خویش پیروی نموده و کارش، زیاده­روی و تبه‌کاری بوده است.

یعنی: از آدم غافلی که قلبش از ذکر و یادِ الله در غفلت است و او از خواسته‌ها و امیال نفسانی خویش پیروی می‌کند، و بدین‌سان دنیا و آخرتش را تباه می‌گرداند، پیروی مکن.

این آیه‌ی کریمه، بیان‌گر فضیلت جمع شدن برای ذکر و دعاست و نیز فضیلت اخلاص را می‌رساند و نشان می‌دهد که مدار همه چیز بر محور اخلاص می‌باشد؛ لذا شایسته نیست که انسان عبادت‌ها و مسایل اخروی را فدای مسایل دنیوی کند.

مؤلف/ حدیثی از ابوهریره آورده که در صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است؛ حدیثی بدین مضمون که: «الله، فرشتگاني دارد كه در جستجوي ذاکران و یادکنندگانش در راه‌ها گشت می‌زنند». فرشتگان، جزو جهان غیب‌اند و الله آن‌ها را از نور آفریده است؛ آن‌ها به خوردن و آشامیدن نیاز ندارند و در جهان غیب به‌سر می‌برند و انسان آن‌ها را نمی‌بیند؛ البته گاه الله متعال آنان را به مردم نشان می‌دهد؛ چنان‌که جبرئیل در پوشش مردی که لباس بسیار سفیدی پوشیده بود و موهای بسیار سیاهی داشت، وارد مجلسی شد که پیامبر و یارانش نشسته بودند؛ آثار سفر بر او نمایان نبود و هیچ‌یک از اصحاب#، او را نمی‌شناخت. نزد پیامبر نشست و در حضور صحابه# سؤال‌هایی پرسید که پیامبر پاسخش را داد. خلاصه این‌که گاه چنین مواردی روی می‌دهد؛ اما اصل بر این است که جهان فرشتگان، عالَم غیب است. فرشتگان، همه نیک‌اند و به جاهایی که مایه‌ی خشم پروردگار است، نمی‌روند؛ مانند خانه‌ای که در آن، مجسمه و تصویر باشد؛ هم‌چنین با کسانی با خود سگ یا زنگ دارند، همراه نمی‌شوند.

الله متعال برخی از این فرشتگان را مأموریت داده است که در زمین به گشت‌زنی بپردازند و به میان حلقه‌های ذکر بروند. «و چون گروهي را ببينند كه به يادِ الله مشغولند، يك‌ديگر را صدا مي‌زنند و مي‌گويند: به‌سوي چیزی که در جستجوی آن بودید، بیایید. آن‌گاه ذکرکنندگان را تا آسمان دنيا زير بال‌هايشان مي‌گيرند. سپس الله با اين‌كه آگاهیِ مطلق دارد، از فرشتگان مي‌پرسد: بندگانم چه مي‌گويند؟ فرشتگان پاسخ می‌دهند: پاكي و بزرگي تو را بيان مي‌كنند و تو را مي‌ستايند و تمجيدت مي‌نمايند. الله مي‌فرمايد: آيا مرا ديده‌اند؟ پاسخ می‌دهند: خير؛ به خودت سوگند كه تو را نديده‌اند. الله مي‌فرمايد: اگر مرا مي‌ديدند، چه مي‌كردند؟ مي‌گويند: اگر تو را مي‌ديدند، بيش‌تر عبادتت مي‌كردند و تو را بيش‌ از این بزرگ می‌داشتند و تو را بیش‌تر تسبیح می‌گفتند. آن‌گاه الله مي‌فرمايد: چه مي‌خواهند؟ فرشتگان مي‌گويند: از تو بهشت را درخواست می‌کنند. الله متعال مي‌فرمايد: آيا آن را ديده‌اند؟ فرشتگان پاسخ می‌دهند: پروردگارا! خير؛ سوگند به خودت که آن را نديده‌اند». از همین‌روست که الله می‌فرماید: «أَعْدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لا عَيْنٌ رَأَتْ، وَلا أُذُنٌ سَمِعَتْ، وَلا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ».([[572]](#footnote-572)) یعنی: «برای بندگان نیکم، نعمت‌هایی (در بهشت) فراهم کرده‌ام که هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده و به قلب هیچ انسانی، خطور نکرده است». سپس الله از فرشتگان مي‌پرسد: «از چه چيزي پناه مي‌خواهند؟ فرشتگان مي‌گويند: از دوزخ. الله مي‌فرمايد: آيا آن را ديده‌اند؟ پاسخ می‌دهند: پروردگارا! خير؛ به خودت سوگند که آن را نديده‌اند. الله متعال مي‌فرمايد: اگر آن را مي‌ديدند، چه مي‌كردند؟ فرشتگان مي‌گويند: اگر آن را مي‌ديدند، از آن بيش‌تر دوري مي‌كردند و ترسِ بیش‌تری از آن داشتند. الله مي‌فرمايد: شما گواه باشيد كه من آنان را بخشيدم». روشن است که وقتی الله کسی را ببخشد، آن‌شخص سزاوار ورود به بهشت و نجات از دوزخ می‌گردد. در ادامه‌ی این حدیث آمده است: «يكي از فرشتگان مي‌گويد: فلان‌كس كه در میان آن‌هاست، جزو آن‌ها نیست؛ بلکه برای کاری به آن‌جا آمده است. الله متعال مي‌فرمايد: آن‌ها كساني هستند كه هم‌نشينشان نیز (بی‌نصیب نیست و) بدبخت نمي‌شود».

این حدیث، فضیلت مجالس صالحان و نیکوکاران را می‌رساند و نشان می‌دهد که چه‌بسا الله متعال به سبب هم‌نشین نیک، رحمت خود را شامل حال هم‌نشینان وی می‌گرداند؛ اگرچه هم‌نشینان فرد نیکوکار، همانند خودش نباشند؛ زیرا همان‌گونه که در این حدیث آمده است: الله متعال شخصی را که برای کاری به میان نیکوکاران آمده بود، آمرزید و فرمود: «آن‌ها كساني هستند كه هم‌نشينشان نیز (بی‌نصیب نیست و) بدبخت نمي‌شود». بنابراین جمع شدن برای ذکر و یادِ الله و نیز برای قرائت قرآن و تسبیح و تحمید و تهلیل، مستحب است و هرکس برای خودش ذکر و دعا می‌کند. همان‌گونه که پیش‌تر گفتم، اجتماع مسلمانان برای نماز صبح و عصر نیز جزو همین اجتماع‌ها و گردهمایی‌های خجسته می‌باشد؛ زیرا نماز شامل تسبیح، تکبیر، تهلیل، قرائت قرآن و دعاست و از پیامبر ثابت است که فرشتگانی که بر انسان‌ها گماشته شده‌اند، در نماز صبح و عصر، یک‌جا و جمع می‌شوند.

\*\*\*

1456- وعنه وعن أَبي سعيدٍ$ قالا: قَالَ رسولُ الله: «لا يَقْعُدُ قَومٌ يَذكُرُونَ اللهَ-- إِلاَّ حَفَّتْهُمُ المَلائِكَةُ وغَشِيَتْهُمُ الرَّحْمَةُ وَنَزَلَتْ عَلَيْهِمْ السَّكِينَةُ؛ وَذَكَرَهُمُ اللهُ فِيمَنْ عِنْدَهُ». [روايت مسلم]([[573]](#footnote-573))

**ترجمه:** ابوهريره و ابوسعيد$ می‌گویند: رسول‌الله فرمود: «هر گروهی که می‌نشینند و الله را یاد می‌کنند، فرشتگان پیرامون آنان جمع می‌شوند و رحمت، آن‌ها را می‌پوشاند و بر آنان سکون و آرامش نازل می‌گردد و الله آن‌ها را در جمع کسانی که نزد او هستند، یاد می‌کند».

1457- وعن أَبي واقدٍ الحارث بن عوفٍ أنَّ رسولَ الله بَيْنَمَا هُوَ جَالِسٌ في المَسْجِدِ، والنَّاسُ مَعَهُ، إذْ أقْبَلَ ثَلاثَةُ نَفَرٍ، فأقْبَلَ اثْنَانِ إِلَى رسُولِ اللهِ وَذَهَبَ واحِدٌ؛ فَوَقَفَا عَلَى رسولِ الله. فأمَّا أحَدُهُما فَرَأَى فُرْجةً في الحَلْقَةِ فَجَلَسَ فِيهَا، وَأمَّا الآخرُ فَجَلَسَ خَلْفَهُمْ، وأمَّا الثَّالثُ فأدْبَرَ ذاهِباً. فَلَمَّا فَرَغَ رَسُولُ الله قَالَ: «ألا أُخْبِرُكُمْ عَنِ النَّفَرِ الثَّلاَثَةِ: أَمَّا أَحَدُهُمْ فَأوَى إِلَى اللهِ فآوَاهُ اللهُ إِلَيْهِ. وَأمَّا الآخَرُ فاسْتَحْيَى فَاسْتَحْيَى اللهُ مِنْهُ، وأمّا الآخَرُ، فَأعْرَضَ، فَأَعْرَضَ اللهُ عَنْهُ». [متفق عليه]([[574]](#footnote-574))

**ترجمه:** ابوواقد، حارث بن عوف می‌گوید: باری رسول‌الله در مسجد با مردم نشسته بود که در این میان سه نفر آمدند؛ دو نفر به‌سوی مجلس رسول‌الله آمدند و ماندند و دیگری، رفت. یکی از آن دو نفر، در میان مجلس جایی خالی یافت و همان‌جا نشست؛ و دیگری، پشت سر آنان نشست و سومین نفر پشت کرد و رفت. رسول‌الله هنگامی که- از پند و اندرز یارانش- فراغت یافت، فرمود: «آیا شما را از حال این سه نفر آگاه نسازم؟ یکی از آن‌ها به الله پناه آورد- و صادقانه به این مجلس آمد- و الله نیز به او پناه داد (و نشستن در این مجلس را برایش میسر ساخت)؛ و دیگری، (از ایجاد مزاحمت) شرم کرد و الله نیز از او حیا کرد (و او را بخشید). و سومین نفر از الله روی گرداند و الله نیز از او روی‌ گرداند (و توفیقش نداد که با این گروه نیکوکار بنشیند)».

**شرح**

در حدیث نخست آمده است که پیامبر فرمود: «هر گروهی که می‌نشینند و الله را یاد می‌کنند، فرشتگان پیرامون آنان جمع می‌شوند و رحمت، آن‌ها را می‌پوشاند و بر آنان سکون و آرامش نازل می‌گردد و الله آن‌ها را در جمع کسانی که نزد او هستند، یاد می‌کند». این، بیان‌گر فضیلت جمع شدن برای یادِ الله می‌باشد؛ گفتنی‌ست لازم نیست که همه یک‌صدا و با هم ذکر بگویند؛ بلکه این حدیث، مطلق می‌باشد و از سلف صالح ثابت نیست که مانند برخی از طُرُق صوفیه به صورت گروهی و یک‌صدا ذکر بگویند.

در این حدیث آمده است: بر کسانی که برای ذکر و یادِ الله گرد هم می‌آیند، "سکینه" نازل می‌شود؛ سکینه، همان سکون و آرامش قلبی‌ یا خشوع و انابت آن به سوی الله می‌باشد. هم‌چنین «رحمت، این‌ها را می‌پوشاند»؛ یعنی: رحمت الاهی آنان را از هر سو در برمی‌گیرد و بدین‌سان بیش از هر زمانی به رحمت پروردگار، نزدیک می‌گردند. «فرشتگان پیرامون آنان جمع می‌شوند»؛ زیرا کردارِ این‌ها را می‌پسندند و برای تکریم ایشان، پیرامونشان جمع می‌گردند و آنان را احاطه می‌کنند. «و الله آن‌ها را در جمع کسانی که نزد او هستند، یاد می‌کند»؛ یعنی: الله متعال، ذاکران و یادکنندگان خویش را در ملکوت اعلی و در میان فرشتگان والامقامش یاد می‌فرماید. پیش‌تر نیز حدیثی گذشت که در آن آمده بود: «وَمَنْ ذَكَرَنِي فِى مَلأٍ ذَكَرْتُهُ فِى مَلأٍ خَيْرٍ مِنْهُمْ»؛([[575]](#footnote-575)) یعنی: «و هرکس مرا در جمعی یاد نمايد، او را در جمعی بهتر از آنان یاد می‌کنم».

در دومین حدیثی که نووی/ آورده، آمده است که باری رسول‌الله در مسجد با مردم نشسته بود که در این میان سه نفر آمدند؛ دو نفر به‌سوی مجلس رسول‌الله آمدند و ماندند و دیگری، رفت. یکی از آن دو نفر، در میان مجلس جایی خالی یافت و همان‌جا نشست؛ و دیگری، پشت سر آنان نشست. گویا آمد که مزاحم دیگران شود یا جا را بر آنان تنگ بگرداند؛ اما سومین نفر به این جمع نپیوست و رفت. رسول‌الله هنگامی که- از پند و اندرز یارانش- فراغت یافت، فرمود: «آیا شما را از حال این سه نفر آگاه نسازم؟ یکی از آن‌ها به الله پناه آورد- و صادقانه به این مجلس آمد- و الله نیز به او پناه داد (و نشستن در این مجلس را برایش میسر ساخت)؛ و دیگری، (از ایجاد مزاحمت) شرم کرد و الله نیز از او حیا کرد (و او را بخشید). و سومین نفر از الله روی گرداند و الله نیز از او روی‌ گرداند (و توفیقش نداد که با این گروه نیکوکار بنشیند)».

از این حدیث، صفت شرم و حیا برای الله ثابت می‌شود؛ اما شرم و حیای پروردگار، مانند شرم و حیای آفریده‌هایش نیست؛ بلکه حیای کاملی‌ست که شایسته‌ی الله می‌باشد؛ چنان‌که پیامبر فرموده است: «إِنَّ الله حَيِيٌّ كَرِيمٌ»؛([[576]](#footnote-576)) یعنی: «الله متعال، باحیا و کریم است». الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱللَّهُ لَا يَسۡتَحۡيِۦ مِنَ ٱلۡحَقِّ﴾ [الأحزاب : ٥٣]

و الله از بیان حقیقت شرم ندارد.

لذا الله متعال به این صفت، وصف می‌شود؛ اما این صفت، مانند صفت آفریده‌هایش نیست؛ زیرا الله متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ ١١﴾ [الشورى: ١١]

هیچ چیزی همانند او نیست؛ و او، شنوای بیناست.

بنابراین هرگاه صفتی از صفات الله متعال در لفظ، همانند صفتی از صفات مخلوقات بود، باید بدانید که این صفات مشترکِ لفظی، از نظر معنا یکی نیستند؛ زیرا «هیچ چیزی همانند الله نيست و او، شنوای داناست». لذا وقتی بنا بر آیات صریح قرآن گفته می‌شود که الله متعال بر عرش استقرار دارد، این، بدین معنا نیست که قرار گرفتن الله متعال بر عرش همانند قرار گرفتن یک انسان بر روی یک مرکب یا سواری باشد؛ زیرا الله متعال همین واژه یا همین ویژگی را درباره‌ی انسان‌ها نیز بیان فرموده است؛ آن‌جا که می‌فرماید:

﴿إِذَا ٱسۡتَوَيۡتُمۡ عَلَيۡهِ﴾ [الزخرف: ١٣]

... آن‌گاه که بر مرکب‌ها سوار می‌شوید و روی آن‌ها قرار می‌گیرید...

لذا اشتراک لفظی، به معنای همانندی و شباهت نیست؛ چنان‌که الله متعال می‌فرماید:

﴿بَلۡ يَدَاهُ مَبۡسُوطَتَانِ﴾ [المائ‍دة: ٦٤]

بلکه دو دست الله باز و گشوده است.

لذا نباید چنین پنداشت که دو دست پروردگار، همانند دستان ماست؛ زیرا هیچ چیزی همانند الله متعال نیست و همه‌ی صفات الاهی، منحصر به خودِ اوست و ما، همان‌گونه که الله متعال را در ذاتش و نیز در عبادت، یکتا و یگانه می‌دانیم، در صفاتش نیز به وحدانیت او اعتقاد داریم: ﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ﴾ : «هیچ چیزی همانند او نیست و او، شنوای داناست».

\*\*\*

1458- وعن أَبي سعيدٍ الخدري قَالَ: خَرَجَ معاويةُ عَلَى حَلْقَةٍ في المَسْجِدِ، فَقَالَ: مَا أجْلَسَكُمْ؟ قالوا: جَلَسْنَا نَذْكُرُ اللهَ. قَالَ: آللهِ مَا أجْلَسَكُمْ إِلاَّ ذاك؟ قالوا: مَا أجْلَسَنَا إِلاَّ ذَاكَ، قَالَ: أما إنِّي لَمْ اسْتَحْلِفْكُمْ تُهْمَةً لَكُمْ، وَمَا كَانَ أحَدٌ بِمَنْزِلَتِي مِنْ رَسولِ الله أَقَلَّ عَنْهُ حَديثاً مِنِّي: إنَّ رسُولَ الله خَرَجَ عَلَى حَلْقَةٍ مِنْ أصْحَابِهِ فَقَالَ: «مَا أجْلَسَكُمْ؟» قالوا: جَلَسْنَا نَذْكُرُ الله وَنَحْمَدُهُ عَلَى مَا هَدَانَا للإسْلاَمِ، وَمَنَّ بِهِ عَلَيْنَا. قَالَ: «آللهِ مَا أجْلَسَكُمْ إِلا ذَاكَ؟» قالوا: واللهِ مَا أجْلَسَنَا إِلاَّ ذَاكَ. قَالَ: «أمَا إنِّي لَمْ أسْتَحْلِفْكُمْ تُهْمَةً لَكُمْ، ولكِنَّهُ أتَانِي جِبرِيلُ فَأخْبَرَنِي أنَّ الله يُبَاهِي بِكُمُ المَلاَئِكَةَ». [روايت مسلم]([[577]](#footnote-577))

**ترجمه:** ابوسعيد خدری می‌گوید: معاویه به نزد گروهی که در مسجد گرد آمده بودند، رفت و گفت: چه چیزی شما را این‌جا نشانده است؟ گفتند: نشسته‌ایم، الله را یاد می‌کنیم. معاویه فرمود: شما را به الله سوگند که فقط همین امر موجب شده است که این‌جا بنشینید؟ پاسخ دادند: هیچ چیزی جز همین امر، ما را این‌جا ننشانده است. فرمود: من، شما را از روی بدبینی سوگند ندادم؛ و در میان اصحاب رسول‌الله کسی نیست که کم‌تر از من، از آن بزرگوار حدیث روایت کرده باشد؛ باری رسول‌الله به میان گروهی از یارانش رفت که گرد آمده بودند و فرمود: «چه چیزی موجب نشستن شما شده است؟» گفتند: نشسته‌ایم و الله را یاد می‌کنیم و او را می‌ستاییم که ما را به‌سوی اسلام رهنمون شد و بر ما منت نهاد. فرمود: «شما را به الله سوگند که فقط همین امر موجب نشستن شما شده است؟» پاسخ دادند: فقط همین امر موجب نشستن ما شده است. فرمود: «من، شما را از روی بدبینی سوگند ندادم؛ بلکه جبرئیل() نزدم آمد و به من خبر داد که الله در نزد فرشتگان به شما مباهات می‌کند».

**شرح**

این، یکی از احادیثی‌ست که بیان‌گر فضیلت جمع شدن برای ذکر و یادِ الله می‌باشد؛ حدیثی بدین مضمون که ابوسعيد خدری می‌گوید: معاویه به نزد گروهی که در مسجد گرد آمده بودند، رفت و گفت: چه چیزی شما را این‌جا نشانده است؟ گفتند: الله را یاد می‌کنیم. معاویه سوگندشان داد که آیا فقط همین امر موجب نشستن آن‌ها شده است؟ آن‌ها نیز سوگند یاد کردند. سپس معاویه فرمود: من، شما را از روی بدبینی سوگند ندادم؛ بلکه باری رسول‌الله به میان گروهی از یارانش رفت که برای ذکر الله گرد آمده بودند و به آنان فرمود: «الله در نزد فرشتگان به شما مباهات می‌کند»؛ مثلاً می‌فرماید: به بندگانم بنگرید که برای یادِ من گرد آمده‌اند. البته همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد، چنین اجتماعات و گردهمایی‌هایی بدین معنا نیست که همه‌ی حاضران، یک‌صدا ذکر بگویند؛ بلکه آن‌گونه که در این حدیث تصریح شده، شایسته است که نعمت‌های الاهی از قبیل نعمت اسلام، امنیت و نعمت تن‌درستی و امثال آن را یادآوری کنند؛ زیرا یادآوری نعمت‌های الاهی جزو ذکر و یاد پروردگار می‌باشد. در هر حال، این حدیث بیان‌گر فضیلت جمع شدن برای یادآوری نعمت‌های الاهی‌ست؛ از این‌رو سلف صالح عادت داشتند که چون برادر مسلمان خود را می‌دیدند، به او می‌گفتند: لَختی با هم بنشینیم و تجدید ایمان کنیم؛ یعنی نعمت‌های الاهی را بر خودمان به‌یاد آوریم تا بر ایمانمان افزوده شود.

\*\*\*

248- باب: ذکر در صبحگاه و شامگاه

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱذۡكُر رَّبَّكَ فِي نَفۡسِكَ تَضَرُّعٗا وَخِيفَةٗ وَدُونَ ٱلۡجَهۡرِ مِنَ ٱلۡقَوۡلِ بِٱلۡغُدُوِّ وَٱلۡأٓصَالِ وَلَا تَكُن مِّنَ ٱلۡغَٰفِلِينَ ٢٠٥﴾ [الأعراف: ٢٠٥]

و پروردگارت را (با تدبر و) در (ژرفای) وجودت، بامداد و شامگاه با زاری و بیم و بدون بلند کردن صدا یاد کن و از غافلان مباش.

زبان‌شناسان گفته‌اند: واژه‌ی ﴿ٱلۡأٓصَالِ﴾ ، جمع کلمه‌ی «اصیل» است که به فاصله‌ی میان عصر و مغرب گفته می‌شود.

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ قَبۡلَ طُلُوعِ ٱلشَّمۡسِ وَقَبۡلَ غُرُوبِهَا﴾ [طه: ١٣٠]

و پیش از طلوع خورشید و قبل از غروبش، پروردگارت را به پاکی حمد و ستایش کن.

و می‌فرماید:

﴿وَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ بِٱلۡعَشِيِّ وَٱلۡإِبۡكَٰرِ ٥٥﴾ [غافر: ٥٥]

و صبح و شام به سپاس و ستایش پروردگارت بپرداز.

زبان‌شناسان گفته‌اند: «»، به فاصله‌ی زوال آفتاب تا غروبِ خورشید گفته می‌شود.

الله متعال می‌فرماید:

﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ ٱللَّهُ أَن تُرۡفَعَ وَيُذۡكَرَ فِيهَا ٱسۡمُهُۥ يُسَبِّحُ لَهُۥ فِيهَا بِٱلۡغُدُوِّ وَٱلۡأٓصَالِ ٣٦ رِجَالٞ لَّا تُلۡهِيهِمۡ تِجَٰرَةٞ وَلَا بَيۡعٌ عَن ذِكۡرِ ٱللَّهِ﴾ [النور : ٣٦، ٣٧]

(این چراغ و نورش) در خانه‌هایی(ست) که الله اجازه داده ارج داده شوند و نامش در آن‌ها، بامداد و شامگاه یاد گردد. مردانی که تجارت و داد و ستد، آنان را از یاد الله باز نمی‌دارد.

و می‌فرماید:

﴿إِنَّا سَخَّرۡنَا ٱلۡجِبَالَ مَعَهُۥ يُسَبِّحۡنَ بِٱلۡعَشِيِّ وَٱلۡإِشۡرَاقِ ١٨﴾ [ص : ١٨]

ما کوه‌ها را هم‌آوا و رامَش کردیم که شبانگاه و هنگام برآمدن آفتاب تسبیح می‌گفتند.

**شرح**

مؤلف/ می‌گوید: «باب: ذکر در صبحگاه و شامگاه» که منظورش، فضیلت ذکر در ابتدا و پایان روز یا در آغاز روز و ابتدای شب است. بامداد از طلوع فجر شروع می‌شود و تا بالا آمدن خورشید در چاشتگاه ادامه دارد؛ شامگاه نیز از نماز عصر آغاز می‌گردد و هنگام نماز عشاء یا نزدیک به آن، پایان می‌یابد. لذا منظور از اذکار صبح و شام، اذکاری‌ست که در این دو وقت گفته می‌شود. و منظور از اذکارِ شب، اذکاری‌ست که در شب می‌گوییم؛ مانند «آیة‌الکرسی» که آن را در شب می‌خوانیم. سپس مؤلف/ چند آیه در این‌باره ذکر کرده است؛ از آن جمله، این آیه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱذۡكُر رَّبَّكَ فِي نَفۡسِكَ تَضَرُّعٗا وَخِيفَةٗ وَدُونَ ٱلۡجَهۡرِ مِنَ ٱلۡقَوۡلِ بِٱلۡغُدُوِّ وَٱلۡأٓصَالِ وَلَا تَكُن مِّنَ ٱلۡغَٰفِلِينَ ٢٠٥﴾ [الأعراف: ٢٠٥]

و پروردگارت را (با تدبر و) در (ژرفای) وجودت، بامداد و شامگاه با زاری و بیم و بدون بلند کردن صدا یاد کن و از غافلان مباش.

﴿وَٱذۡكُر رَّبَّكَ فِي نَفۡسِكَ﴾ ، بدین معناست که پروردگارت را در تنهایی و در ژرفای وجودت یاد کن؛ ﴿تَضَرُّعٗا وَخِيفَةٗ﴾ ، یعنی: «با زاری و بیم و امید به الله و با اظهار نیازمندی به او».﴿وَخِيفَةٗ﴾ یعنی با ترس از او یا با ترس از این‌که دعایت پذیرفته نشود؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ يُؤۡتُونَ مَآ ءَاتَواْ وَّقُلُوبُهُمۡ وَجِلَةٌ أَنَّهُمۡ إِلَىٰ رَبِّهِمۡ رَٰجِعُونَ ٦٠﴾

[المؤمنون : ٦٠]

و آنان که آن‌چه باید بدهند، می‌دهند و با این حال دل‌هایشان از این‌که به‌سوی پروردگارشان بازمی‌گردند، هراسان است.

زیرا از این می‌ترسند که مبادا از آنان پذیرفته نشود؛ چراکه الله متعال تنها از پرهیزگاران می‌پذیرد؛ همان‌گونه که می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ ٱللَّهُ مِنَ ٱلۡمُتَّقِينَ ٢٧﴾ [المائ‍دة: ٢٧]

الله، تنها از پرهیزگاران، می‌پذیرد.

در آیه ای که مؤلف/ آورده است، می‌خوانیم: ﴿وَٱذۡكُر رَّبَّكَ فِي نَفۡسِكَ تَضَرُّعٗا وَخِيفَةٗ وَدُونَ ٱلۡجَهۡرِ مِنَ ٱلۡقَوۡلِ﴾ یعنی: «و پروردگارت را در ژرفای وجودت با بیم و امید و بدون بلند کردن صدا یاد کن». در ادامه می‌فرماید: ﴿وَلَا تَكُن مِّنَ ٱلۡغَٰفِلِينَ﴾ : «و از‍ غافلان مباش». مؤلف/ آیات دیگری نیز در این‌باره ذکر کرده است که ان‌شاءالله تفسیر آن‌ها در شرح و توضیح احادیث خواهد آمد.

\*\*\*

1459- وعن أَبي هريرةَ قَالَ: قَالَ رسولُ الله: «مَنْ قَالَ حِيْنَ يُصْبِحُ وَحينَ يُمْسِي: سُبْحَانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ، مِئَةَ مَرَّةٍ، لَمْ يَأتِ أَحَدٌ يَوْمَ القِيَامَةِ بِأفْضَلَ مِمَّا جَاءَ بِهِ، إِلاَّ أحَدٌ قَالَ مِثْلَ مَا قَالَ أَوْ زَادَ». [روايت مسلم]([[578]](#footnote-578))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکس صبحگاه و شامگاه صد بار بگوید: سُبْحَانَ الله وَبِحَمْدِهِ، روز قیامت هیچ‌کس عملی بهتر از او با خود ندارد؛ مگر کسی که همانندِ او یا بیش از او این ذکر را گفته باشد».

1460- وعنه قَالَ: جَاءَ رجلٌ إِلَى النَّبِيِّ فَقَالَ: يَا رسولَ الله مَا لَقِيْتُ مِنْ عَقْرَبٍ لَدَغَتْنِي البَارِحَةَ! قَالَ: «أمَا لَوْ قُلْتَ حِيْنَ أمْسَيْتَ: أعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللهِ التَّامَّاتِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ، لَمْ تَضُرَّك». [روايت مسلم]([[579]](#footnote-579))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: مردی نزد پیامبر آمد و گفت: ای رسول‌خدا! از عقربی که دیشب مرا نیش زد، چه همه درد کشیدم! پیامبر فرمود: «اگر شامگاهان می‌گفتی: أعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللهِ التَّامَّاتِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ، آسیبی به تو نمی‌رساند».

1461- وَعَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ أنَّه كَانَ يقولُ إِذَا أصْبَحَ: «اللهمَّ بِكَ أصْبَحْنَا، وَبِكَ أمْسَيْنَا، وَبِكَ نَحْيَا، وَبِكَ نَمُوتُ، وَإلَيْكَ النُّشُورُ»؛ وإذا أمسَى، قَالَ: «اللهمَّ بِكَ أمْسَيْنَا، وبِكَ نَحْيَا، وَبِكَ نَمُوتُ، وَإلْيَكَ النُّشُورُ». [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]([[580]](#footnote-580))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر بامدادان این دعا را می‌گفت: «اللهمَّ بِكَ أصْبَحْنَا، وَبِكَ أمْسَيْنَا، وَبِكَ نَحْيَا، وَبِكَ نَمُوتُ، وَإلَيْكَ النُّشُورُ» و شامگاهان می‌فرمود: «اللهمَّ بِكَ أمْسَيْنَا، وبِكَ نَحْيَا، وَبِكَ نَمُوتُ، وَإلْيَكَ النُّشُورُ».

**شرح**

نووی/ این سه حدیث را در باب اذکار صبح و شام آورده است؛ حدیث نخست به فضیلت این ذکر اشاره دارد که انسان بامدادان، صد بار بگوید: سُبْحَانَ الله وَبِحَمْدِهِ، و شامگاهان نیز این ذکر را صد بار بگوید؛ در این صورت روز قیامت، هیچ‌کس عملی بهتر از این عمل ندارد؛ مگر کسی که این ذکر را صد بار یا بیش‌تر در صبح و شام گفته باشد. با گفتنِ سُبْحَانَ الله وَبِحَمْدِهِ، در حقیقت الله را از هر آن‌چه که شایسته‌ی جلالش نیست، پاک و منزه می‌دانیم و او را با صفات کمالش می‌ستاییم؛ آن‌جا که می‌گوییم: وَبِحَمْدِهِ. لذا شایسته است که هر صبح و نیز هر شام، این ذکر را صد بار بگوییم تا به فضیلتی که پیامبر بیان فرموده است، دست یابیم.

از دیگر دعاها یا اذکار صبح و شام، گفتنِ این دعاست که: «أعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللهِ التَّامَّاتِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ»؛ این، پناه آوردن به الله متعال از شرّ همه‌ی آفریده‌های اوست و چنان‌چه هر صبح و شام، این دعا را سه بار بگوییم، هیچ زیان و آسیبی به ما نمی‌رسد. چنان‌چه مردی نزد پیامبر آمد و گفت: ای رسول‌خدا! از عقربی که دیشب مرا نیش زد، چه همه درد کشیدم! پیامبر فرمود: «اگر شامگاهان می‌گفتی: أعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللهِ التَّامَّاتِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ، آسیبی به تو نمی‌رساند».

یکی از اذکار و دعاهای صبحگاهی، این است که بگوییم: «اللهمَّ بِكَ أصْبَحْنَا، وَبِكَ أمْسَيْنَا، وَبِكَ نَحْيَا، وَبِكَ نَمُوتُ، وَإلَيْكَ النُّشُورُ»؛ هم‌چنان‌که در شامگاه می‌گوییم: «اللهمَّ بِكَ أمْسَيْنَا، وبِكَ نَحْيَا، وَبِكَ نَمُوتُ، وَإلْيَكَ النُّشُورُ».

پس شایسته است که بر این اذکار پای‌بند باشیم تا در شمارِ آن‌دسته از بندگان الاهی قرار گیریم که پروردگارشان را فراوان یاد می‌کنند.

ناگفته نماند که منظور از «كَلِمَاتِ اللهِ التَّامَّاتِ» یا کلمات کامل الله، کلامِ تکوینیِ اوست که چون پیدایش چیزی را اراده کند، فقط کافی‌ست که به آن بگوید: پدید آی؛ پس پدید می‌آید.

\*\*\*

1462- وَعَنْهُ: أنَّ أَبَا بكرٍ الصِّدِّيقِ قَالَ: يَا رسول الله مُرْنِي بِكَلِمَاتٍ أقُولُهُنَّ إِذَا أصْبَحْتُ وإذا أمْسَيْتُ، قَالَ: «قُلْ: اللهمَّ فَاطِرَ السَّمَاواتِ والأرْضِ عَالِمَ الغَيْبِ والشَّهَادَةِ؛ رَبَّ كُلِّ شَيْءٍ وَمَلِيكَهُ، أَشْهَدُ أنْ لا إله إِلاَّ أنْتَ، أعُوذُ بِكَ مِنْ شَّرِّ نَفْسِي وَشَرِّ الشَّيْطَانِ وَشِرْكِهِ»؛ قَالَ: «قُلْهَا إِذَا أصْبَحْتَ، وإذَا أمْسَيْتَ، وإذَا أخَذْتَ مَضْجَعَكَ». [روایت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی، این حدیث را حسن صحيح دانسته است.]([[581]](#footnote-581))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گوید: ابوبکر صدیق عرض کرد: ای رسول‌خدا! کلماتی به من یاد بده که صبح و شام بگویم. پیامبر فرمود: «بگو: اللهمَّ فَاطِرَ السَّمَاواتِ والأرْضِ عَالِمَ الغَيْبِ والشَّهَادَةِ؛ رَبَّ كُلِّ شَيْءٍ وَمَلِيكَهُ، أَشْهَدُ أنْ لا إله إِلاَّ أنْتَ، أعُوذُ بِكَ مِنْ شَّرِّ نَفْسِي وَشَرِّ الشَّيْطَانِ وَشِرْكِهِ». و سپس افزود: «این را صبحگاهان و شامگاهان و آن‌گاه که به رخت‌خواب می‌روی، بگو».

**شرح**

این، یکی دیگر از اذکاری‌ست که در صبح و شام گفته می‌شود؛ ذکر یا دعایی که پیامبر به درخواست ابوبکر صدیق به این بزرگوار آموزش داد؛ چنان‌که پیامبر به ابوبکر صدیق فرمود: هر صبح و شام و پیش از خواب، این دعا را بگو: «اللهمَّ فَاطِرَ السَّمَاواتِ والأرْضِ عَالِمَ الغَيْبِ والشَّهَادَةِ؛ رَبَّ كُلِّ شَيْءٍ وَمَلِيكَهُ، أَشْهَدُ أنْ لا إله إِلاَّ أنْتَ، أعُوذُ بِكَ مِنْ شَّرِّ نَفْسِي وَشَرِّ الشَّيْطَانِ وَشِرْكِهِ»؛ یعنی: «یا الله! ای آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین!»

«فَاطِر» یعنی آفریننده، یا ذاتی که بدون هیچ الگو و نمونه‌ی قبلی، آسمان‌ها و زمین و همه‌ی آفریده‌ها را پدید آورده است. «عَالِمَ الغَيْبِ والشَّهَادَةِ»؛ یعنی: «ای دانایِ نهان و آشکار!» غیب، جهانی‌ست که آفریدگان ندیده‌اند و از دیدگانشان پنهان است؛ اما الله متعال گذشته، حال و آینده را می‌داند. «رَبَّ كُلِّ شَيْءٍ وَمَلِيكَهُ»: «ای پروردگار و ای مالکِ همه چیز!». این‌جا به تفاوت مفاهیمِ واژه‌های «رب» و «مالک» اشاره شده است؛ رب، ذاتی‌ست که همه چیز را پدید آورده است و مالک، یعنی ذاتی که در آفریده‌هایش هرگونه که بخواهد، تصرف می‌کند. «أَشْهَدُ أنْ لا إله إِلاَّ أنْتَ»؛ یعنی با قلب و زبانم گواهی می‌دهم که معبود راستینی جز تو وجود ندارد و هیچ چیز و هیچ‌کس جز الله سزاوار پرستش نیست و هر آن‌چه جز الله پرستش شود، معبود باطلی‌ست و عبادت، ویژه‌ی الله می‌باشد. «أعُوذُ بِكَ مِنْ شَّرِّ نَفْسِي»: «از شرّ نفس خود به تو پناه می‌آورم»؛ زیرا نفس انسان، شرارت دارد؛ همان‌گونه که در قرآن کریم می‌خوانیم:

﴿وَمَآ أُبَرِّئُ نَفۡسِيٓۚ إِنَّ ٱلنَّفۡسَ لَأَمَّارَةُۢ بِٱلسُّوٓءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّيٓۚ إِنَّ رَبِّي غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٥٣﴾ [يوسف: ٥٢]

و من، خودم را تبرئه نمی‌کنم. به‌راستی نفس انسان، پیوسته به کارهای بد و ناپسند فرمان می‌دهد، مگر آن‌که پروردگارم رحم نماید.

لذا اگر الله متعال ما را از شرّ نفس ما حفظ نکند، نفس اماره ما را به کارهای زشت و ناپسند فرا می‌خواند و از این جهت، آسیب می‌بینیم؛ ولی اگر الله متعال، ما را از شرّ نفس محافظت بفرماید، به سوی کارهای نیک و پسندیده رهنمون می‌شویم. «وَشَرِّ الشَّيْطَانِ وَشِرْكِهِ» و در لفظی دیگر، «وَشَرَكِهِ» آمده است؛ «شَرَک» به تورِ ماهی‌گیری یا دامی گفته می‌شود که با آن پرندگان را شکار می‌کنند؛ شیطان نیز انسان‌ها را به دام می‌اندازد و برای فریفتن آن‌ها، شهوت و شبهه‌افکنی و امثالِ آن را به‌عنوان دام به‌کار می‌گیرد. لذا از شیطان و دامِ او به الله پناه می‌بریم. ادامه‌ی این دعا که در این کتاب نیامده، از این قرار است: «وأنْ أقْتَرِفَ عَلَى نَفْسِي سُوءاً، أوْ أجُرَّهُ إلَى مُسْلِمٍ»؛ یعنی: «از این‌که به خودم بد کنم- و مرتکب گناه شوم- یا از این‌که به مسلمانی بد کنم، به تو پناه می‌آورم». پیامبر به ابوبکر صدیق دستور داد که این ذکر را صبح و شام و نیز پیش از خواب بگوید.

\*\*\*

1463- وعن ابن مسعودٍ قَالَ: كَانَ نَبِيُّ الله إِذَا أَمْسَى قَالَ: «أَمْسَيْنَا وأمْسَى المُلْكُ للهِ، والحَمْدُ للهِ، لا إله إِلا اللهُ وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ»؛ قَالَ الراوي: أَرَاهُ قَالَ فِيهِنَّ: «لَهُ المُلْكُ وَلَهُ الحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ، رَبِّ أسْألُكَ خَيْرَ مَا فِي هذِهِ اللَّيْلَةِ وَخَيْرَ مَا بَعْدَهَا، وَأعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا فِي هذِهِ اللَّيْلَةِ وَشَرِّ مَا بَعْدَهَا، رَبِّ أعُوذُ بِكَ مِنَ الكَسَلِ، وَسُوءِ الكِبَرِ، رَبِّ أعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابٍ فِي النَّارِ، وَعَذَابٍ في القَبْرِ»، وَإذَا أصْبَحَ قَالَ ذَلِكَ أيضاً: «أصْبَحْنَا وأصْبَحَ المُلْكُ للهِ». [روايت مسلم]([[582]](#footnote-582))

**ترجمه:** ابن‌مسعود می‌گوید: پیامبر خدا شامگاهان می‌گفت: «أَمْسَيْنَا وأمْسَى المُلْكُ للهِ، والحَمْدُ للهِ، لا إله إِلا اللهُ وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ»؛ راوی می‌گوید: به گمانم پیامبر در این دعا، این را هم می‌گفت که: «لَهُ المُلْكُ وَلَهُ الحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ، رَبِّ أسْألُكَ خَيْرَ مَا فِي هذِهِ اللَّيْلَةِ وَخَيْرَ مَا بَعْدَهَا، وَأعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا فِي هذِهِ اللَّيْلَةِ وَشَرِّ مَا بَعْدَهَا، رَبِّ أعُوذُ بِكَ مِنَ الكَسَلِ، وَسُوءِ الكِبَرِ، رَبِّ أعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابٍ فِي النَّارِ، وَعَذَابٍ في القَبْرِ» و صبحگان نیز این دعا را می‌گفت، با این تفاوت که می‌فرمود: «أصْبَحْنَا وأصْبَحَ المُلْكُ للهِ».

**شرح**

این حدیث، بیان گر یکی دیگر از اذکار صبح و شام است؛ ابن مسعود می‌گوید: پیامبر شامگاهان می‌گفت: «أَمْسَيْنَا وأمْسَى المُلْكُ للهِ، والحَمْدُ للهِ، لا إله إِلا اللهُ وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ». پیش‌تر مفاهیم این عبارات بیان شد.

پیامبر، الله را فراوان و به روش‌ها و عبارت‌های گوناگون یاد می‌کرد. و اما ادامه‌ی این دعا: «لَهُ المُلْكُ وَلَهُ الحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ، رَبِّ أسْألُكَ خَيْرَ مَا فِي هذِهِ اللَّيْلَةِ وَخَيْرَ مَا بَعْدَهَا، وَأعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا فِي هذِهِ اللَّيْلَةِ وَشَرِّ مَا بَعْدَهَا، رَبِّ أعُوذُ بِكَ مِنَ الكَسَلِ، وَسُوءِ الكِبَرِ»؛ و در روایتی «وَسُوءِ الكِبْرِ» آمده است. «رَبِّ أعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابٍ فِي النَّارِ، وَعَذَابٍ في القَبْرِ». پیامبر صبحگان نیز این دعا را می‌گفت، با این تفاوت که می‌فرمود: «أصْبَحْنَا وأصْبَحَ المُلْكُ للهِ». برای آشناییِ بیش‌تر با اذکار صبح و شام، پیشنهاد می‌کنم که به کتاب «الاذکار» از مؤلف همین کتاب، یعنی امام نووی/ یا به کتاب: «الوابل الصیب من الکلم الطیب»، اثر ابن‌القیم/ یا به دیگر کتاب‌هایی که علما در این زمینه نوشته‌اند، مراجعه کنید.

\*\*\*

1464- وَعَنْ عبدِ الله بن خُبَيْبٍ- بِضَمِّ الخاءِ المُعْجَمَةِ- قَالَ: قَالَ لي رَسولُ الله: «اقْرَأْ:﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾، والمُعَوِّذَتَيْنِ حِيْنَ تُمْسِي وَحِينَ تُصْبحُ، ثَلاثَ مَرَّاتٍ تَكْفيكَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ». [روایت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی این حدیث را حسن صحيح دانسته است.]([[583]](#footnote-583))

**ترجمه:** عبدالله بن خُبَیب می‌گوید: رسول‌الله به من فرمود: «هر صبح و شام ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾ و معوَّذتین [یعنی سوره‌ها‌ی "فلق" و "ناس"] را سه بار بخوان که تو را از همه چیز کفایت می‌کند».

**شرح**

این حدیث نیز درباره‌ی اذکار صبح و شام است؛ عبدالله بن خُبَیب می‌گوید: رسول‌الله به من فرمود: «هر صبح و شام﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾ ،﴿ قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلۡفَلَقِ﴾ و﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلنَّاسِ﴾ را سه بار بخوان که تو را از همه چیز کفایت می‌کند». نخستین سوره‌ای که در این حدیث به خواندن آن در هر صبح و شام، تشویق شده است، سوره‌ی «اخلاص» یا همان ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾ می‌باشد. الله متعال این سوره را به‌طور ناب و ویژه به خود اختصاص داده است؛ چنان‌که هرچه الله متعال در این سوره بیان فرموده، به ذات اقدسش تعلق دارد و در آن چیزی از احکام طهارت و نماز و سایر مسایل به میان نیاورده است؛ لذا تمام سوره به‌طور ناب و ویژه درباره‌ی توحید الله می‌باشد و اخلاصِ انسان با قرائت این سوره، کامل می‌شود؛ پس این سوره، هم خود ناب و خالص است و هم خواننده‌ی خود را ناب و خالص می‌گرداند و او را از شرک می‌رهاند. پیامبر بیان فرموده است که این سوره با یک‌سوم قرآن برابری می‌کند؛ گفتنی‌ست: گاه پاداش یک عمل با پاداش یک عمل دیگر برابری می‌کند؛ هرچند اجزای تشکیل‌دهنده‌اش کوچک‌تر از آن باشد. مانند این عبارت: «لا إله إِلا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ المُلْكُ وَلَهُ الحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» که هرکس ده بار آن‌را بگوید، مانند کسی‌ست که چهار نفر از فرزندان اسماعیل را از قید بردگی آزاد کرده است».([[584]](#footnote-584)) به‌رغم این‌که گفتن این عبارت برابر با آزاد کردن چهار برده از نسل اسماعیل است، اما اگر آزاد کردن برده‌ای بر گردنِ کسی باشد، [مثلاً مؤمنی را به‌اشتباه کشته است]، گفتنِ این عبارت کفاره‌ی گناهش به‌شمار نمی‌آید؛ زیرا برابری در ثواب، به معنای برابری در اجزا نیست. بنابراین سوره‌ی اخلاص، در ثواب، معادلِ یک‌سوم قرآن است، نه در اجزا؛ از این‌رو اگر کسی آن‌را سه بار در نماز بخواند، اما سوره‌ی «فاتحه» را نخواند، نمازش درست نیست.

سوره‌های ﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلۡفَلَقِ﴾ و ﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلنَّاسِ﴾ زمانی بر پیامبر نازل شد که یک یهودیِ پلید به‌نامِ لبید بن اعصم، آن بزرگوار را سحر و جادو کرد؛ لذا الله این دو سوره را فرو فرستاد و جبرئیل دو سوره را بر پیامبر خواند و بدین‌ترتیب الله سحر و جادو را از پیامبرش دور کرد. پیامبر فرموده است: «مَا تعوَّذ مُتَعَوِّذٌ بِمِثْلِهِمَا»؛([[585]](#footnote-585)) یعنی: این دو سوره، برای پناه جستن به الله نظیر ندارند. لذا با خواندن این دو سوره به الله پناه می‌بریم.

﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلۡفَلَقِ ١ مِن شَرِّ مَا خَلَقَ ٢﴾ [الفلق: ١، ٢]

بگو: به پروردگار سپيده‌دم پناه مى‌برم؛ از شرّ آن‌چه آفریده است.

«فَلَق»، یعنی سپیده زدن و شکافتن؛ به عبارت دیگر: هم به سپیده‌دم اطلاق می‌شود و هم به شکافِ دانه و هسته. هر دو تعبیر در قرآن کریم آمده است؛ الله می‌فرماید:

﴿فَالِقُ ٱلۡإِصۡبَاحِ﴾ [الأنعام: ٩٦]

(الله) شکافنده‌ی سپیده‌دم است.

و می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ فَالِقُ ٱلۡحَبِّ وَٱلنَّوَىٰ﴾ [الأنعام: ٩٥]

الله، دانه و هسته را می­شکافد.

﴿مِن شَرِّ مَا خَلَقَ﴾ ؛ یعنی: از شرّ همه‌ی آفریده‌هایی که الله خلق کرده است، به او پناه می‌برم؛ در ادامه‌ی این سوره می‌خوانیم:

﴿وَمِن شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ ٣﴾ [الفلق: ٣]

... و از شر شب تاريك، آن‌گاه كه همه جا را فرا گيرد (به پروردگارِ سپیده‌دم پناه می‌برم).

﴿غَاسِقٍ﴾ ، یعنی: شب تاریک. آن‌گاه که شب فرا می‌رسد و همه جا را فرا می‌گیرد، درندگان و گزندگان در زمین پراکنده می‌شوند؛ از این‌رو از شرّ شبِ تاریک به الله پناه می‌بریم.

﴿وَمِن شَرِّ ٱلنَّفَّٰثَٰتِ فِي ٱلۡعُقَدِ ٤﴾ [الفلق: ٤]

... و از شرّ زنان جادوگری که در گره‌ها می‌دمند.

﴿ٱلنَّفَّٰثَٰتِ﴾ ، یعنی: نفوسِ جادوگر؛ و این، هم شاملِ مردان جادوگر می‌شود و هم شامل زنان جادوگر؛ اما از آن جهت به زنانِ جادوگر تصریح فرمود که جادوگری [و گرایش به جادو و جنبر] در میان زنان، بیش‌تر است؛ چنان‌که جادوگران با انواع طلسم و افسون و با کمک گرفتن از شیاطین، سحر و جادو می‌کنند و در گره‌هایی که بدین منظور می‌بندند، می‌دمند.

﴿وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ ٥﴾ [الفلق: ٥]

و از شر هر حسودی، آن‌گاه که حسادت می‌ورزد.

این‌جا سخن از زخم چشم است؛ یعنی کسی که حسادت می‌ورزد و دوست ندارد که به کسی خیر و نیکی برسد.

تناسب جالبی میان این آیات وجود دارد؛ به عبارت دیگر: همان‌گونه که شب، تاریک و کم‌فروغ است، سحر و همین‌طور زخم چشم نیز نهان و پوشیده می‌باشد. از این‌رو تناسب زیبایی میان این آیات این سوره به چشم می‌خورد.

﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلنَّاسِ﴾ نیز یکی از سوره‌هایی‌ست که با آن به الله متعال پناه می‌بریم:

﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلنَّاسِ ١ مَلِكِ ٱلنَّاسِ ٢﴾ [الناس: ١، ٢]

: «بگو به پروردگار مردم پناه می‌برم؛ به فرمانروای مطلق مردم». او، پروردگار و فرمانروای قدرتمند و چیره‌ای‌ست که هیچ چیز جلودارِ او نیست و قوانینش تغییرناپذیر است.﴿إِلَٰهِ ٱلنَّاسِ ٣﴾: «به معبود راستین مردم پناه می‌برم»؛ الله، معبودی راستینی‌ست که به‌حق پرستش می‌شود و معبود برحقی جز او وجود ندارد.

﴿مِن شَرِّ ٱلۡوَسۡوَاسِ ٱلۡخَنَّاسِ ٤ ٱلَّذِي يُوَسۡوِسُ فِي صُدُورِ ٱلنَّاسِ ٥﴾ [الناس: ٤، ٥] : «از شرّ (شیطانِ) وسوسه‌گر و کمین‌گرفته که (چون انسان، الله را یاد نماید، دیگر توان وسوسه ندارد و) عقب‌نشینی می‌کند؛ ( هم از شرّ) او که در دل‌های مردم وسوسه می‌اندازد (به پروردگار مردم پناه می‌برم)». شیطان وسوسه‌های فراوانی در قلب انسان می‌اندازد؛ به‌ویژه در این دوران که انسان به‌رغم این همه پیش‌رفت در پریشانی و اضطرابی بی‌سابقه به‌سر می‌برد. به‌راستی که «دنیا» اسمِ بامسمایی‌ست؛ دنیا، یعنی پست و ناچیز؛ اصلا امکان ندارد که دنیا از هر جهت کامل و به میلِ انسان باشد؛ امروزه نعمت‌ها و امکانات، فراوان شده و انسان به آسایش مادّی بی‌سابقه‌ای دست یافته است؛ اما وسوسه‌ها، پریشان‌خاطری و بیماری‌های روانی نیز افزایش یافته است. لذا باید توجه داشته باشیم که دنیا آن‌قدر ارزش ندارد که به آن بچسبیم. پیامبر فرموده است: «وَالله ما الفقْرَ أَخْشَى عَلَيْكُم، وَلكنّي أَخْشى أَنْ تُفْتَحَ عَلَيْكُم الدُّنْيَا كما فُتِحَتْ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُم، فَتَنَافَسُوهَا كَمَا تَنَافَسُوهَا، فَتَهْلِكَكُمْ كَمَا أَهْلَكَتْهُمْ».([[586]](#footnote-586)) یعنی: «به الله سوگند، من برای شما از بابت فقر نگران نیستم؛ بلکه از این می‌ترسم که دروازه‌ی دنیا به روی شما گشوده شود و مانند گذشتگان که بر سر دنیا با هم رقابت کردند، شما نیز به رقابت با یک‌دیگر بپردازید و دنیا همان‌گونه که آنان را به هلاکت کشاند، شما را نیز به هلاکت برساند». آن‌گاه که الله دنیا را از یک‌سو به روی انسان می‌گشاید، دنیا از سویی دیگر یا از چندین جنبه‌ی دیگر، تیره و ناخوشایند می‌گردد؛ از این‌رو چه به‌جا و خوب گفته‌اند که: «گهی زین به پشت و گهی پشت به زین».

خلاصه این‌که بنا بر رهنمود این سوره، از وسواس به الله پناه می‌بریم؛ گاه انسان درباره‌ی اصول دین و ذات پروردگار و نیز درباره‌ی قرآن کریم و پیامبر اکرم، دچار وسوسه می‌شود؛ برخی از مردم در زمینه‌ی طهارت، وسواس دارند و به بیماری وسواس دچار می‌گردند؛ برای وضو به دستشویی می‌روند کارِ پنج دقیقه‌ای را پنج ساعت طول می‌دهند! همین‌طور در نمازشان نیز وسواس دارند و تکبیر تحریم را ده، بیست‌بار تکرار می‌کنند و حتی کار به‌جایی می‌رسد که نمی‌توانند نماز بخوانند و بدین ترتیب وسواس، به ترکِ نماز می‌انجامد. برخی هم در تعامل با خانواده‌ی خویش وسواس دارند و حتی خیال می‌کنند که همسرشان آن‌ها را از طریق غذا یا آب، سحر و جادو کرده است؛ لذا غذای خانه را نمی‌خورند و به غذای آماده یا غذای بیرون عادت می‌کنند! شگفتا که دیده شده است که مردی، همسرش را با کنیه صدا زده و گفته است: مادر فلان؛ و سپس این وسوسه در دلش افتاده که همسرش را طلاق داده است! خلاصه این‌که وسواس، نوعی بیماری‌ست و انواع گوناگونی دارد؛ اما باید دانست که دفع وسوسه، کارِ بسیار ساده‌ای‌ست؛ چنان‌که پیامبر اکرم که سخنانی جامع و پرمحتوا می‌گفت، راه‌کار دفع وسوسه را بیان نموده و فرموده است: «فَإذَا بَلَغَ ذلِكَ فَليَسْتَعِذْ بِاللّهِ وليَنْتَهِ»؛([[587]](#footnote-587)) یعنی: «هرگاه به این حد از وسوسه رسید، (از شرّ شیطان و وسوسه‌اش) به الله پناه ببرد و دیگر به آن ادامه ندهد». به عبارت دیگر: به آن توجه نکند؛ فقط دو کلمه: به الله پناه ببرد و بگوید: «أعوذ بالله مِن الشیطان الرجیم»؛ البته این را با صدق و اخلاص بگوید و مطمئن باشد که هیچ پناهگاهی جز الله و هیچ راه گریزی از عذاب و آزمون الاهی جز بازگشت به سوی الله وجود ندارد. و دوم این‌که به وسوسه‌ای که در دلش می‌آید، هیچ توجه نکند؛ اگرچه این کار، در ابتدا کمی دشوار است؛ اما به‌تدریج عادی می‌شود و سپس وسوسه، به‌کلی از میان می‌رود؛ زیرا رسول‌الله هیچ رهنمودی را خودسرانه و از پیشِ خود نگفته است. پس با دو راه‌کاری که پیامبر اکرم بیان فرمود، وسوسه از از میان می‌رود.

﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلنَّاسِ ١ مَلِكِ ٱلنَّاسِ ٢ إِلَٰهِ ٱلنَّاسِ ٣﴾ [الناس: ١، ٣] ؛ می‌توان گفت که این سه آیه، انواع سه‌گانه‌ی توحید را در خود دارند: ﴿بِرَبِّ ٱلنَّاسِ﴾ ، توحید ربوبیت است؛ ﴿مَلِكِ ٱلنَّاسِ﴾، توحید اسماء و صفات می‌باشد؛ زیرا فرمان‌روای مطلق، فرمان‌روایی‌ست که با تمام و کمالِ نام‌ها و صفاتش‌، فرمان‌روا باشد. و ﴿إِلَٰهِ ٱلنَّاسِ﴾ توحید الوهیت است.

﴿مِن شَرِّ ٱلۡوَسۡوَاسِ ٱلۡخَنَّاسِ ٤ ٱلَّذِي يُوَسۡوِسُ فِي صُدُورِ ٱلنَّاسِ ٥ مِنَ ٱلۡجِنَّةِ وَٱلنَّاسِ ٦﴾ [الناس: ٤، ٦]

علما گفته‌اند: «خَنَّاسِ» به کسی گفته می‌شود که وقتی نامِ الله به میان می‌آید، دل‌گیر می‌گردد و عقب‌نشینی می‌کند؛ شیطان وسوسه‌گر و کمین‌گرفته نیز در آن هنگام که انسان الله را یاد نماید، توان وسوسه را از دست می‌دهد و عقب‌نشینی می‌کند. از این‌رو در حدیث آمده است: «إِذَا تَغَوَّلَتْ الْغِيلان فَنَادُوا بِالأَذَانِ»؛([[588]](#footnote-588)) یعنی: آن‌گاه که شیاطین به صورت‌های گوناگون و ترسناک نمایان می‌شوند یا شما را ترس و خیال برمی‌دارد، اذان- یعنی الله‌اکبر- بگویید؛ زیرا شیاطین همین‌که نام و یادِ الله را بشنوند، فراری می‌شوند و عقب‌نشینی می‌کنند.

﴿مِن شَرِّ ٱلۡوَسۡوَاسِ ٱلۡخَنَّاسِ ٤ ٱلَّذِي يُوَسۡوِسُ فِي صُدُورِ ٱلنَّاسِ ٥ مِنَ ٱلۡجِنَّةِ وَٱلنَّاسِ ٦﴾ [الناس: ٤، ٦]

یعنی: «از شرّ (شیطانِ) وسوسه‌گر و کمین‌گرفته که (چون انسان، الله را یاد نماید، دیگر توان وسوسه ندارد و) عقب‌نشینی می‌کند؛ (از شرّ همان) کسی که در دل‌های مردم وسوسه می‌اندازد؛ از جن‌ها و انسان‌ها(ی وسوسه‌گر به الله پناه می‌برم)». لذا گاه انسان از سوی جن‌های وسوسه‌گر که همان شیاطین جنّی هستند، وسوسه می‌شود و گاه از سوی شیاطین انسانی؛ و به‌راستی شیاطین در زمان ما، چه فراوان شده‌اند! گرچه که در دوران‌های گذشته نیز بوده‌اند و تا روز قیامت هم خواهند بود. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّٗا مِّنَ ٱلۡمُجۡرِمِينَ﴾ [الفرقان: ٣١]

و بدین‏سان براى هر پيامبرى دشمنانى از گنهکاران قرار داديم.

پیروان پیامبران نیز دشمنانی از شیاطین دارند؛ چنان‌که شیاطین به سراغشان می‌روند و آن‌ها را وسوسه می‌کنند و پیدایش بدعت‌ها و نیز مذاهب باطل و آیین‌های دروغین، نتیجه‌ی وسوسه‌ی شیاطین است که از سوی آدم‌های ساده‌لوح و بی‌خرد پذیرفته می‌شود. هم‌چنین باید نسبت به وسوسه‌های شیطان‌های انسانی نیز به هوش باشید و مسایل ناروا و نادرستی را که در نظرتان درست و آراسته جلوه می‌دهند، نپذیرید.

در هر حال شایسته است که انسان به فرموده‌ی پیامبر اکرم به خواندن این سه سوره در هر صبح و شام، پای‌بند باشد.

\*\*\*

1465- وعن عثمانَ بنَ عفّانَ قَالَ: قَالَ رسولُ الله: «مَا مِنْ عَبْدٍ يَقُولُ فِي صَبَاحِ كُلِّ يَوْمٍ وَمَسَاءِ كُلِّ لَيْلَةٍ: بِسْمِ اللهِ الَّذِي لا يَضُرُّ مَعَ اسْمِهِ شَيْءٌ في الأرْضِ وَلا في السَّمَاءِ وَهُوَ السَّمِيعُ العَلِيمُ، ثَلاثَ مَرَّاتٍ، إِلاَّ لَمْ يَضُرَّهُ شَيْءٌ». [روایت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی، این حدیث را حسن صحيح دانسته است.]([[589]](#footnote-589))

**ترجمه:** عثمان بن عفان می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هر بنده‌ای که روزانه، صبح و شام سه بار بگوید: بِسْمِ اللهِ الَّذِي لا يَضُرُّ مَعَ اسْمِهِ شَيْءٌ في الأرْضِ وَلا في السَّمَاءِ وَهُوَ السَّمِيعُ العَلِيمُ، هیچ چیزی به او آسیب نمی‌رساند».

**شرح**

مؤلف/ در فضیلت اذکار صبح و شام، حدیثی بدین مضمون آورده است که عثمان بن عفان می‌گوید: پیامبر فرمود: «هر بنده‌ای که روزانه، صبح و شام سه بار بگوید: بِسْمِ اللهِ الَّذِي لا يَضُرُّ مَعَ اسْمِهِ شَيْءٌ في الأرْضِ وَلا في السَّمَاءِ وَهُوَ السَّمِيعُ العَلِيمُ، هیچ چیزی به او آسیب نمی‌رساند». این‌ عبارت بسیار آسان، فواید بزرگ و فراوانی دارد. «بِسْمِ اللهِ الَّذِي لا يَضُرُّ مَعَ اسْمِهِ شَيْءٌ في الأرْضِ وَلا في السَّمَاءِ وَهُوَ السَّمِيعُ العَلِيمُ»؛ زیرا فرمان‌رواییِ آسمان‌ها و زمین در دست الله متعال است و نامش بی‌اندازه مبارک و خجسته می‌باشد و چون بر چیزی برده شود، در آن چیز خیر و برکت خواهد بود؛ از این‌رو سنت است که انسان، خوردن و آشامیدن را با نامِ الله متعال آغاز کند و در ابتدای خوردن و نوشیدن بگوید: «بِسْمِ اللهِ». هم‌چنین گفتن «بِسْمِ اللهِ» در جاها و موارد فراوانی از جمله: در هنگامی که انسان قصد هم‌بستری با همسرش را دارد، مسنون است. گفتنی‌ست: بنا بر قول راجح گفتنِ «بِسْمِ الله» در ابتدای خوردن و آشامیدن، واجب می‌باشد؛ زیرا پیامبر به این کار فرمان داده و بیان نموده است که شیطان در خوراک کسی که «بِسْمِ الله» نمی‌گوید، شریک می‌شود. پس همواره به‌خاطر داشته باشید که هر روز، صبح و شام، سه بار بگویید: «بِسْمِ اللهِ الَّذِي لا يَضُرُّ مَعَ اسْمِهِ شَيْءٌ في الأرْضِ وَلا في السَّمَاءِ وَهُوَ السَّمِيعُ العَلِيمُ».

«السَّمِيعُ» و «العَلِيمُ» از نام‌های الاهی‌ست.

«السَّمِيعُ» دو معنا دارد:

**نخست:** به معنای شنواست؛ یعنی: ذاتی که هر صدایی را می‌شنود. آری؛ الله متعال، همه‌ی صداها را می‌شنود و هیچ چیزی بر او پوشیده نیست. الله متعال می‌فرماید:

﴿قَدۡ سَمِعَ ٱللَّهُ قَوۡلَ ٱلَّتِي تُجَٰدِلُكَ فِي زَوۡجِهَا وَتَشۡتَكِيٓ إِلَى ٱللَّهِ وَٱللَّهُ يَسۡمَعُ تَحَاوُرَكُمَآۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعُۢ بَصِيرٌ ١﴾ [المجادلة: ١]

به‌راستی الله، سخن زنی را که درباره‌ی شوهرش با تو گفتگو می‌کرد و به الله شکایت می‌نمود، شنید؛ و الله، گفتگویتان را می‌شنید. بی‌گمان الله، شنوای بیناست.

ماجرا از این قرار بود که زنی نزد پیامبر آمد و شکایت داشت که شوهرش نسبت به او "ظهار" کرده و گفته است که تو، برای من مانندِ مادرم هستی. چنین سخنی در دوران جاهلیت، مانند سه‌طلاقه، طلاق بائن به‌شمار می‌آمد که البته سخن ناشایست و بی‌اساسی بود؛ همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿ٱلَّذِينَ يُظَٰهِرُونَ مِنكُم مِّن نِّسَآئِهِم مَّا هُنَّ أُمَّهَٰتِهِمۡۖ إِنۡ أُمَّهَٰتُهُمۡ إِلَّا ٱلَّٰٓـِٔي وَلَدۡنَهُمۡۚ وَإِنَّهُمۡ لَيَقُولُونَ مُنكَرٗا مِّنَ ٱلۡقَوۡلِ وَزُورٗاۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٞ ٢﴾

[المجادلة: ٢]

آن دسته از شما که نسبت به همسرانشان «ظهار» می‌کنند، (و می‌گویند: تو، نسبت به من همانند مادرم هستی، بدانند که) آن زن‌ها، مادرانشان نیستند؛ مادرانشان تنها کسانی هستند که آنها را زاده‌اند. بی‌گمان آنان، دروغ و سخنی زشت می‌گویند. و بی‌شک الله، بخشنده‌ی آمرزگار است.

آن زن برای شکایت نزد پیامبر آمد؛ لذا الله متعال این آیه را نازل فرمود:﴿قَدۡ سَمِعَ ٱللَّهُ قَوۡلَ ٱلَّتِي تُجَٰدِلُكَ فِي زَوۡجِهَا﴾ : «به‌راستی الله، سخن زنی را که درباره‌ی شوهرش با تو گفتگو می‌کرد، شنید». عایشه& می‌گوید: حمد و ستایش ویژه‌ی ذاتی‌ست که شنوایی‌اش همه‌ی صداها را دربرمی‌گیرد؛ به الله سوگند که هنگام گفتگوی آن زن با پیامبر، من در اتاق بودم و برخی از سخنانش را متوجه نمی‌شدم؛ اما الله متعال از فراز هفت آسمان، سخن آن زن را شنید.([[590]](#footnote-590))

آری؛ هرچند صدایت پایین و کوتاه باشد، الله آن را می‌شنود:

﴿أَمۡ يَحۡسَبُونَ أَنَّا لَا نَسۡمَعُ سِرَّهُمۡ وَنَجۡوَىٰهُمۚ﴾ [الزخرف: ٨٠]

یا گمان می‌کنند ما، رازشان و سخنانِ درگوشی آن‌ها را نمی‌شنویم؟

پس مبادا سخنی بگویی که سبب خشم پروردگار شود یا پروردگار متعال، آن را نپسندد؛ همواره سعی کن سخنانی بر زبان بیاوری که مایه‌ی رضایت و خشنودی الله متعال باشد.

معنای دیگرِ «السَّمِيعُ» این است که الله شنوای دعاست؛ یعنی: اجابت‌کننده‌ی دعاست؛ همان‌گونه که در قرآن کریم از زبان ابراهیم خلیل می‌خوانیم:

﴿إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ ٱلدُّعَآءِ ٣٩﴾ [ابراهيم: ٣٩]

به‌راستی که پروردگارم شنوا و اجابت‌کننده‌ی دعاست.

الله دعای هر درمانده‌ای را، حتی اگر کافر باشد، می‌پذیرد؛ چنان‌که دعای کشتی‌شکستگان طوفان‌زده در دریای متلاطم را بدان‌گاه که او را بدون شرک و مخلصانه می‌خوانند، اجابت می‌کنند و آنان را نجات می‌دهد. هم‌چنین دعای ستم‌دیده را می‌پذیرد؛ پیامبر فرموده است: «واتَّقِ دعْوةَ الْمَظْلُومِ فَإِنَّهُ لَيْس بينها وبيْنَ الله حِجَابٌ».([[591]](#footnote-591)) یعنی: «و از دعای مظلوم بترس. زیرا هیچ حجابی، میان الله و دعای مظلوم وجود ندارد». الله متعال دعا و حمد و ثنای بنده‌ی عبادت‌گزارش را می‌شنود و می‌پذیرد؛ همان‌گونه که در نماز می‌گوییم: «سمِع الله لِمن حمِدَه».

«العَلِيمُ» نیز یکی از نام‌های الله متعال است.؛ علم الاهی، بی‌اندازه و گسترده می‌باشد و همه چیز را در برگرفته است. الله می‌فرماید:

﴿وَعِندَهُۥ مَفَاتِحُ ٱلۡغَيۡبِ لَا يَعۡلَمُهَآ إِلَّا هُوَۚ وَيَعۡلَمُ مَا فِي ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِۚ وَمَا تَسۡقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلَّا يَعۡلَمُهَا وَلَا حَبَّةٖ فِي ظُلُمَٰتِ ٱلۡأَرۡضِ وَلَا رَطۡبٖ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٖ ٥٩﴾ [الأنعام: ٥٩]

و کلید­های غیب نزد اوست و کسی جز او از آن آگاه نیست. به آن‌چه در خشکی و دریاست، آگاه است. و هیچ برگی نمی­افتد مگر آن‌که آن را می­داند و هیچ دانه­ای در تاریکی­های زمین، و هیچ تَر و خشکی نیست مگر آن‌که در کتابی روشن ثبت شده است.

الله متعال کلیدهای پنج‌گانه‌ی غیب را برشمرده و فرموده است:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلسَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ ٱلۡغَيۡثَ وَيَعۡلَمُ مَا فِي ٱلۡأَرۡحَامِۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسٞ مَّاذَا تَكۡسِبُ غَدٗاۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسُۢ بِأَيِّ أَرۡضٖ تَمُوتُ﴾ [لقمان: ٣٤]

همانا دانش (مربوط به زمان) قیامت، نزد الله است؛ (و اوست که) باران را فرو می‌فرستد و آنچه را که در رحم‌هاست، می‌داند و هیچ‌‌کس نمی‌‌داند که فردا چه دستاوردی خواهد داشت و هیچ‌کس نمی‌داند در کدامین سرزمین می‌میرد.

آری؛ کلیدهای غیب نزد الله متعال است؛ هر برگی در هر گوشه‌ی دنیا از درختی بیفتد، الله آن را می‌داند. به‌یقین که الله متعال از همه چیز، آگاه است.

الله متعال می‌فرماید:﴿وَمَا تَدۡرِي نَفۡسُۢ بِأَيِّ أَرۡضٖ تَمُوتُ﴾ : «و هیچ‌کس نمی‌داند در کدامین سرزمین می‌میرد». آیا در شهر و دیار خودش می‌میرد یا در نزدیکیِ آن یا در غربت؟ آیا در دریا می‌میرد یا در آسمان و سوار بر هواپیما؟ نمی‌داند؛ بلکه تنها الله می‌داند. یکی از برادران قابل اعتماد، برایم تعریف می‌کرد: در سفر حج، سوار بر شتر بودیم و هم‌سفری داشتیم که مادرِ بیمارش با او بود و او از مادرش نگهداری و پرستاری می‌کرد. کاروان هنگام بازگشت از مکه، در پایان شب به‌راه افتاد؛ او که از مادرش مراقبت می‌نمود، نتوانست با کاروان حرکت کند؛ لذا از کاروان عقب ماند و صبح که شد، به راه افتاد، اما به آن‌ها نرسید و راه را گم کرد. مسیری در میان کوه‌ها در پیش گرفت تا به خیمه‌ای رسید که چند نفر در آن بودند. از آن‌ها پرسید: راهِ "نجد" کجاست؟ گفتند: تو از راه نجد، خیلی دور شده‌ای. شتر را بخوابان و استراحت کن؛ ما خود، تو را می‌رسانیم. آن مرد، شتر را خواباند و مادرش را پایین آورد. هنوز مادرش به زمین تکیه نزده بود که الله متعال، جانش را گرفت. چگونه با حاجیان از "قصیم" به "مکه" آمده بود؛ الله متعال چنین مقدّر کرد که این مرد، راهش را گم کند و به این مکان برسد و مادرش در جایی که برایش مقدر شده بود، وفات نماید؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا تَدۡرِي نَفۡسٞ مَّاذَا تَكۡسِبُ غَدٗاۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسُۢ بِأَيِّ أَرۡضٖ تَمُوتُۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرُۢ ٣٤ ﴾ [لقمان: ٣٤]

و هیچ‌‌کس نمی‌‌داند که فردا چه دست‌آوردی خواهد داشت و هیچ‌کس نمی‌داند در کدامین سرزمین می‌میرد. به‌راستی که الله، دانای آگاه است.

علم الاهی، همه چیز را در برگرفته است و الله متعال از آن‌چه که در درونت می‌گذرد، آگاه است و می‌داند که به چه چیزی فکر می‌کنی یا در چه اندیشه‌ای به‌سر می‌بری؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَلَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ وَنَعۡلَمُ مَا تُوَسۡوِسُ بِهِۦ نَفۡسُهُۥ﴾ [ق: ١٦]

و به‌راستی ما، انسان را آفریده‌ایم و وسوسه‌های نفس او را می‌دانیم.

پس مبادا به خود وسوسه راه دهی یا به چیزی بیندیشی که الله نمی‌پسندد.

در هر حال، سنت است که هر صبح و شام این دعا را بگوییم: «بِسْمِ اللهِ الَّذِي لا يَضُرُّ مَعَ اسْمِهِ شَيْءٌ في الأرْضِ وَلا في السَّمَاءِ وَهُوَ السَّمِيعُ العَلِيمُ».

\*\*\*

249- باب: دعای قبل از خواب

الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ لَأٓيَٰتٖ لِّأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ ١٩٠ ٱلَّذِينَ يَذۡكُرُونَ ٱللَّهَ قِيَٰمٗا وَقُعُودٗا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمۡ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ [آل عمران: ١٩٠، ١٩١]

همانا در آفرینش آسمان‌ها و زمین و گردش شب و روز، نشانه‌هایی برای خردمندان وجود دارد؛ کسانی که ایستاده و نشسته و یا در حالی که بر پهلوها آرمیده‌اند، الله را یاد می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند.

1466- وعن حُذَيْفَةَ وأبي ذرٍّ$: أنَّ رسولَ الله كَانَ إِذَا أَوَى إِلَى فِراشِهِ، قَالَ: «بِاسْمِكَ اللهمَّ أَحْيَا وأَمُوتُ». [روايت بخاري]([[592]](#footnote-592))

**ترجمه:** حذیفه و ابوذر$ می‌گویند: رسول‌الله هنگامی که به رخت‌خواب می‌رفت، می‌گفت: «بِاسْمِكَ اللهمَّ أَحْيَا وأَمُوتُ».

1467- وعن عليٍّ أنَّ رسولَ الله قَالَ لَهُ ولِفَاطِمَةَ&: «إِذَا أَوَيْتُمَا إِلَى فِرَاشِكُمَا- أَوْ إِذَا أَخَذْتُمَا مَضَاجِعَكُمَا- فَكَبِّرا ثَلاَثاً وَثَلاثِينَ، وَسَبِّحَا ثَلاثاً وَثَلاثِينَ، واحْمِدا ثَلاثاً وَثَلاثِينَ» وفي روايةٍ: التَّسْبيحُ أرْبعاً وثلاثينَ، وفي روايةٍ: التَّكْبِيرُ أرْبعاً وَثَلاَثينَ. [متفق عليه]([[593]](#footnote-593))

**ترجمه:** از علی روایت است که رسول‌الله به او و فاطمه& فرمود: «هنگامی که به رخت‌خواب مي‌رويد- یا می‌خواهید بخوابید- سی وسه بار الله‌اکبر، سی و سه بار سبحان‌الله و سی و سه بار الحمدلله بگویید». در روایتی: سی و چهار بار تسبیح (=سبحان‌الله) آمده است و در روایتی دیگر: سی و چهار بار تکبیر (=الله‌اکبر).

1468- وعن أَبي هريرةَ قَالَ: قَالَ رسولُ الله: «إِذَا أَوَى أَحَدُكُمْ إِلَى فِرَاشِهِ فَليَنْفُضْ فِرَاشَهُ بِدَاخِلَةِ إزَارِهِ فإنَّهُ لا يَدْرِي مَا خَلَفَهُ عَلَيْهِ، ثُمَّ يَقُولُ: بِاسمِكَ رَبِّي وَضَعْتُ جَنْبي، وَبِكَ أرْفَعُهُ، إنْ أَمْسَكْتَ نَفْسِي فَارْحَمْهَا، وَإنْ أَرْسَلْتَهَا، فاحْفَظْهَا بِمَا تَحْفَظُ بِهِ عِبَادَكَ الصَّالِحِينَ». [متفق عليه]([[594]](#footnote-594))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هریک از شما هنگامی‌که به رخت‌خواب می‌رود، بسترش را از سمت داخل که روی او قرار می‌گیرد، بتکاند؛ زیرا نمی‌داند که پس از او چه چیزی در بستر جای گرفته است؛ سپس بگوید: بِاسمِكَ رَبِّي وَضَعْتُ جَنْبي، وَبِكَ أرْفَعُهُ، إنْ أَمْسَكْتَ نَفْسِي فَارْحَمْهَا، وَإنْ أَرْسَلْتَهَا، فاحْفَظْهَا بِمَا تَحْفَظُ بِهِ عِبَادَكَ الصَّالِحِينَ».

**شرح**

این احادیث درباره‌ی دعاها و اذکاری‌ست که انسان پیش از خواب می‌گوید؛ از جمله آن‌چه در حدیث علی بن ابی‌طالب آمده است؛ فاطمه که کار خانه و آسیاب کردن گندم بر دوش او بود، از پدرش، پیامبر اکرم خدمت‌کاری درخواست کرد. پیامبر به آن دو، یعنی علی و فاطمه$ فرمود: «آیا شما را به چیزی رهنمون شوم که برایتان از خدمت‌کار بهتر است؟» و سپس به آن‌ها فرمود: «هنگامی که به رخت‌خواب مي‌رويد- یا می‌خواهید بخوابید- سی وسه بار الله‌اکبر، سی و سه بار سبحان‌الله و سی و چهار بار الحمدلله بگویید»؛ «این برای شما، از خدمت‌کار بهتر است». لذا شایسته است که پیش از خواب، این اذکار را بگوییم؛ زیرا با گفتن این اذکار، از یک‌سو با ذکر و یادِ الله خوابیده‌ایم و از سوی دیگر، این اذکار انجام کارها را برای انسان، آسان می‌گرداند.

در حدیث ابوهریره آمده است: رسول‌الله فرمود: «هریک از شما هنگامی‌که به رخت‌خواب می‌رود، بسترش را از سمت داخل که روی او قرار می‌گیرد، بتکاند؛ زیرا نمی‌داند که پس از او چه چیزی در بستر جای گرفته است؛ سپس بگوید: بِاسمِكَ رَبِّي وَضَعْتُ جَنْبي، وَبِكَ أرْفَعُهُ، إنْ أَمْسَكْتَ نَفْسِي فَارْحَمْهَا، وَإنْ أَرْسَلْتَهَا، فاحْفَظْهَا بِمَا تَحْفَظُ بِهِ عِبَادَكَ الصَّالِحِينَ».

[**ترجمه‌ی دعا:** «یا الله! به نام تو پهلويم را بر زمين گذاشتم و به كمك تو آن را بلند مي‌كنم. اگر جانِ مرا گرفتی، آن را بیامرز و بر آن، رحم بفرما. و اگر جانم را به کالبدم برگرداندی، آن را با آن‌چه که بندگان نيكوكارت را حفاظت مي‌نمايي، حفاظت كن».]

هنگامی که انسان می‌خوابد، الله متعال جانش را می‌گیرد؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿ٱللَّهُ يَتَوَفَّى ٱلۡأَنفُسَ حِينَ مَوۡتِهَا وَٱلَّتِي لَمۡ تَمُتۡ فِي مَنَامِهَاۖ﴾ [الزمر: ٤٢]

الله، جان‌ها را هنگام مرگشان می‌گیرد و نیز جانی را که نمرده است، به‌هنگام خوابِ آن قبض می‌کند.

البته می‌دانید که گرفتن جان در هنگام خواب، با قبض روح در هنگام مردن تفاوت دارد؛ روح يا جان انسان در هنگام خواب، به‌صورت مقطعی گرفته می‌شود؛ از این‌رو آدم خوابیده از اطرافش بی‌خبر است. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَهُوَ ٱلَّذِي يَتَوَفَّىٰكُم بِٱلَّيۡلِ وَيَعۡلَمُ مَا جَرَحۡتُم بِٱلنَّهَارِ﴾ [الأنعام: ٦٠]

و او ذاتی‌ست که شب‌هنگام شما را در مرگِ خواب فرو می­برد و از اعمالی که در روز انجام می­دهید، آگاه است.

چه خوبست که به گفتن این دعا قبل از خواب پای‌بندی کنیم: «بِاسمِكَ رَبِّي وَضَعْتُ جَنْبي، وَبِكَ أرْفَعُهُ، إنْ أَمْسَكْتَ نَفْسِي فَارْحَمْهَا، وَإنْ أَرْسَلْتَهَا، فاحْفَظْهَا بِمَا تَحْفَظُ بِهِ عِبَادَكَ الصَّالِحِينَ».

\*\*\*

1469- وعن عائشةَ& أنَّ رسُولَ الله كَانَ إِذَا أخَذَ مَضْجَعَهُ نَفَثَ في يَدَيْهِ، وَقَرَأَ بالمُعَوِّذَاتِ، ومَسَحَ بِهِمَا جَسَدَهُ. [متفق عليه]([[595]](#footnote-595))

وفي روايةٍ لَهُما: أنَّ النَّبِيَّ كَانَ إذا أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ كُلَّ لَيْلَةٍ جَمَعَ كَفَّيْهِ، ثُمَّ نَفَثَ فِيهِمَا فَقَرأَ فيهِما: ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾ ، ﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلۡفَلَقِ﴾ وَ ﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلنَّاسِ﴾ ثُمَّ مَسَحَ بِهِما مَا استْطَاعَ مِنْ جَسَدِهِ، يَبْدَأُ بِهِما عَلَى رَأسِهِ وَوجْهِهِ، وَمَا أقْبَلَ مِنْ جَسَدِهِ، يَفْعَلُ ذَلِكَ ثَلاَثَ مَرَّاتٍ.

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: رسول‌الله هنگامی که به رخت‌خواب می‌رفت، در دستانش می‌دمید و﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلۡفَلَقِ﴾ و﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلنَّاسِ ﴾ را می‌خواند و دستان مبارکش را بر بدن خویش می‌کشید.

و در روایتی دیگر از بخاری و مسلم آمده است: پیامبر هر شب، هنگامی که به رخت‌‌خوابش می‌رفت، دو دستش را در کنار هم قرار می‌داد و در آن‌ها می‌دمید و ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾، ﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلۡفَلَقِ﴾ و﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلنَّاسِ﴾ را در دستانش می‌خواند و سپس با دستان مبارکش هرجا از بدنش را که می‌توانست، مسح می‌نمود و ابتدا از سر و صورت و قسمت جلوی بدنش آغاز می‌کرد و این کار را سه بار انجام می‌داد.

1470- وعن البراءِ بنِ عازبٍ$ قَالَ: قَالَ لِي رسولُ الله: «إِذَا أَتَيتَ مَضْجعَكَ فَتَوَضَّأْ وَضُوءكَ لِلصَّلاَةِ، ثُمَّ اضْطَجِعْ عَلَى شِقِّكَ الأيْمَن، وَقُلْ: اللهمَّ أَسْلَمْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ، وَوَجَّهْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ، وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إليكَ، وأَلْجَأتُ ظَهرِي إلَيْكَ، رَغْبَةً وَرهْبَةً إليكَ، لا مَلْجَأَ وَلا مَنْجَا مِنْكَ إِلا إليكَ، آمَنْتُ بِكِتابِكَ الَّذِي أنْزَلْتَ، وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أرْسَلْتَ، فإنْ مِتَّ مِتَّ عَلَى الفِطْرَةِ، وَاجْعَلْهُنَّ آخِرَ مَا تَقُولُ». [متفق عليه]([[596]](#footnote-596))

**ترجمه:** براء بن عازب$ می‌گوید: رسول‌الله به من فرمود: «هنگامی که به رخت‌خوابت رفتی، همانند وضوی نماز، وضو بگیر و سپس بر پهلوی راست خود، بخواب و این دعا را بگو: «اللهمَّ أسْلَمْتُ نفْسي إلَيْك، ووجَّهْتُ وجْهِي إِلَيْك، وفَوَّضْتُ أمري إِلَيْك، وألْجأْتُ ظهْرِي إلَيْك. رغْبَة ورهْبةً إلَيْك، لا ملجَأَ ولا منْجى مِنْكَ إلاَّ إلَيْك، آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذي أنْزَلْتَ، وبنبيِّك الَّذي أرْسلتَ»؛([[597]](#footnote-597)) اگر در آن شب، بمیری، بر فطرت (ایمان) از دنیا رفته‌ای و اگر شب را به صبح رساندی (و از دنیا نرفتی)، به نیکی فراوانی دست یافته‌ای. و اين دعا را آخرین سخن خویش قرار بده».

1471- وعن أنسٍ أنَّ النَّبِيَّ كَانَ إِذَا أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ قَالَ: «الحَمْدُ للهِ الَّذِي أَطْعَمَنَا وَسَقَانَا، وكفَانَا وآوانَا، فَكَمْ مِمَّنْ لا كَافِيَ لَهُ وَلا مُؤْوِيَ». [روایت مسلم]([[598]](#footnote-598))

ترجمه: انس مي‌گوید: پیامبر هنگامی که به رخت‌خوابش می‌رفت، این دعا را می‌گفت: «الحَمْدُ للهِ الَّذِي أَطْعَمَنَا وَسَقَانَا، وكفَانَا وآوانَا، فَكَمْ مِمَّنْ لا كَافِيَ لَهُ وَلا مُؤْوِيَ».([[599]](#footnote-599))

1472- وَعَنْ حذيفةَ أنَّ رسُولَ الله كَانَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَرْقُدَ، وَضَعَ يَدَهُ اليُمْنَى تَحْتَ خَدِّهِ، ثُمَّ يَقُولُ: «اللهمَّ قِني عَذَابَكَ يَوْمَ تَبْعَثُ عِبَادَكَ». [ترمذی این حدیث را روايت كرده و گفته است: حدیثی حسن می‌باشد. ابوداود نیز این حدیث را از حفصه& روایت کرده است؛ در روایت حفصه& آمده است که پیامبر این دعا را سه بار می‌گفت.]([[600]](#footnote-600))

**ترجمه:** حذیفه می‌گوید: رسول‌الله هنگامی که می‌خواست بخوابد، دست راستش را زیر گونه‌اش قرار می‌داد و می‌گفت: «اللهمَّ قِني عَذَابَكَ يَوْمَ تَبْعَثُ عِبَادَكَ».([[601]](#footnote-601))

**شرح**

این احادیث، باقی‌مانده‌ی احادیثی‌ست که مؤلف/ در باب اذکار قبل از خواب آورده است. در حدیث عایشه& آمده است: پیامبر هر شب، هنگامی که به رخت‌‌خوابش می‌رفت، دو دستش را در کنار هم قرار می‌داد و در آن‌ها می‌دمید و ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾، ﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلۡفَلَقِ﴾ و﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلنَّاسِ﴾ را در دستانش می‌خواند و سپس با دستان مبارکش هرجا از بدنش را که می‌توانست، مسح می‌نمود و ابتدا از سر و صورت و قسمت جلوی بدنش آغاز می‌کرد و این کار را سه بار انجام می‌داد.

لذا شایسته است که به این سنت نبوی عمل کنیم.

پیش‌تر حدیث براء بن عازب$ را شرح دادیم.([[602]](#footnote-602)) و اما حدیث انس بن مالک؛ در این حدیث آمده است: پیامبر هنگامی که به رختخوابش می‌رفت، این دعا را می‌گفت: «الحَمْدُ للهِ الَّذِي أَطْعَمَنَا وَسَقَانَا، وكفَانَا وآوانَا، فَكَمْ مِمَّنْ لا كَافِيَ لَهُ وَلا مُؤْوِيَ»؛ یعنی: «حمد و ستایش ویژه‌ی الله است که ما را خوراک و آب داد و ما را کفایت کرد و پناهمان داد؛ چه بسیار کسانی که نه کفایت‌کننده‌ای دارند و نه پناه‌دهنده‌ای!»

بدین‌سان الله را می‌ستاییم که به ما آب و خوراک داد؛ زیرا اگر الله متعال انواع خوراکی‌ها و نوشیدنی‌ها را برایمان فراهم نمی‌ساخت، چیزی برای خوردن و آشامیدن نداشتیم؛ همان‌گونه که خود می‌فرماید:

﴿أَفَرَءَيۡتُم مَّا تَحۡرُثُونَ ٦٣ ءَأَنتُمۡ تَزۡرَعُونَهُۥٓ أَمۡ نَحۡنُ ٱلزَّٰرِعُونَ ٦٤ لَوۡ نَشَآءُ لَجَعَلۡنَٰهُ حُطَٰمٗا فَظَلۡتُمۡ تَفَكَّهُونَ ٦٥ إِنَّا لَمُغۡرَمُونَ ٦٦ بَلۡ نَحۡنُ مَحۡرُومُونَ ٦٧ أَفَرَءَيۡتُمُ ٱلۡمَآءَ ٱلَّذِي تَشۡرَبُونَ ٦٨ ءَأَنتُمۡ أَنزَلۡتُمُوهُ مِنَ ٱلۡمُزۡنِ أَمۡ نَحۡنُ ٱلۡمُنزِلُونَ ٦٩ لَوۡ نَشَآءُ جَعَلۡنَٰهُ أُجَاجٗا فَلَوۡلَا تَشۡكُرُونَ ٧٠﴾ [الواقعة: ٦٣، ٧٠]

آیا به آن‌چه می‌کارید، توجه کرده‌اید؟ آیا شما آن را می‌رویانید یا ما می‌رویانیم؟ اگر بخواهیم، به‌طور قطع آن‌ را گیاهی خُرد و خشکیده می‌گردانیم و بدین ترتیب شما شگفت‌زده می‌شوید. (و می‌گویید:) به‌راستی ما زیان کرده‌ایم؛ بلکه ما محروم و بی‌بهره‌ایم. آیا به آبی که می‌نوشید، توجه کرده‌اید؟ آیا شما آن را از ابر فرو می‌فرستید یا ما نازل‌کننده‌ایم؟ اگر بخواهیم آن را تلخ و شور می‌گردانیم، پس چرا سپاس نمی‌گزارید؟

«ما را کفایت کرد»، بدین معناست که به امور و نیازهایمان رسیدگی فرمود؛ و نیز به ما جا و پناه داد. لذا هنگامی که به رخت‌خواب می‌رویم، این دعا را می‌گوییم.

یکی دیگر از دعاهای قبل از خواب، دعایی‌ست که در حدیث حذیفه و حفصه$ آمده است؛ رسول‌الله هنگامی که می‌خواست بخوابد، دست راستش را زیر گونه‌اش قرار می‌داد و می‌گفت: «اللهمَّ قِني عَذَابَكَ يَوْمَ تَبْعَثُ عِبَادَكَ».

این‌ها، مجموعه‌ای از اذکار و دعاهایی بود که از پیامبر ثابت شده است؛ لذا بکوشیم که این دعاها و اذکار را با همان الفاظی که پیامبر می‌گفت، حفظ کنیم و بر آن‌ها پای‌بند باشیم.

16- کتاب: دعاها

250- باب: فضیلت دعا

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَقَالَ رَبُّكُمُ ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡ﴾ [غافر: ٦٠]

و پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا دعای شما را بپذیرم.

و می‌فرماید:

﴿ٱدۡعُواْ رَبَّكُمۡ تَضَرُّعٗا وَخُفۡيَةًۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُعۡتَدِينَ ٥٥﴾ [الأعراف: ٥٥] پروردگارتان را با زاری و در نهان بخوانید؛ همانا او کسانی را که از حد می‌گذرند، دوست ندارد.

می‌فرماید:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌۖ أُجِيبُ دَعۡوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾

[البقرة: ١٨٦]

و چون بندگانم از تو درباره­ی من بپرسند، (بدانند که) من نزدیکم و درخواست دعا­کننده را بدان‌گاه که مرا می­خواند، اجابت می­کنم.

و مي‌فرمايد:

﴿أَمَّن يُجِيبُ ٱلۡمُضۡطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكۡشِفُ ٱلسُّوٓءَ﴾ [النمل: 62 ]

آیا (معبودان باطل بهترند یا) ذاتی که دعای درمانده را آن‌گاه که او را بخواند، اجابت می‌کند؟

**شرح**

مؤلف/ در کتابش «ریاض‌الصالحین» بخشی را به موضوع دعا اختصاص داده است.

منظور از دعا، این است که انسان، پروردگارش را با عبارت‌هایی از قبیل: «یا رب»، «اللهم» و «پروردگارا!» و امثالِ آن بخواند و از الله بخواهد که چیزی به او بدهد یا این‌که امر ناخوشایندی را از او دور کند.

سپس مؤلف/ بابی درباره‌ی فضیلت دعا گشوده و آیاتی از قرآن کریم را در این باره ذکر کرده است؛ از جمله این آیه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَقَالَ رَبُّكُمُ ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡ﴾ [غافر: ٦٠]

و پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا دعای شما را بپذیرم.

این، یک وعده یا نوید است؛ و الله متعال خُلف وعده نمی‌کند. منظور از دعا در این‌جا هر دو نوع دعا می‌باشد: هم دعای مسألت یا درخواست، و هم دعای عبادت. دعای عبادت، این است که انسان با عبادت‌هایی که الله مشروع قرار داده است، پروردگارش را عبادت و پرستش کند؛ زیرا هر عابدی با زبان حال، و با زبان گفتار، دعا می‌کند. به عنوان مثال: نماز، عبادتی‌ست که شامل قرائت قرآن، ذکر الله، تسبیح و دعاست. روزه نیز عبادتی‌ست که گرچه دعاهای زبانی در آن نمایان نیست، ولی انسان تنها به امید اجر و پاداش الاهی و ترس از مجازات او، روزه می‌گیرد و این، دعا به زبانِ حال است. یعنی انسان با روزه گرفتن، از الله می‌خواهد که او را از عذاب خویش نگه دارد و به او بهشت برین را عنایت کند.

دعای درخواست، این است که انسان به درگاه الاهی عرض نیاز می‌کند و چیزی از او درخواست می‌نماید؛ مثلاً می‌گوید: پروردگارا! مرا بیامرز؛ پروردگارا! بر من رحم فرما؛ پروردگارا! به من روزی بده. همان‌گونه که در حدیث آمده است: «الدُّعَاءُ هُوَ العِبَادَةُ»؛([[603]](#footnote-603)) یعنی: «دعا، همان عبادت است». به عبارت دیگر: دعا، بخشی از عبادت می‌باشد؛ زیرا انسان از طریق دعا به سوی الله روی می‌آورد و به لطف و احسان الاهی اعتراف می‌کند. ﴿أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡ﴾ : «تا دعای شما را بپذیرم». پذیرش دعای عبادت، این است که الله متعال، عبادتِ انسان را قبول کند و پذیرش یا اجابت دعای مسألت، این است که الله متعال خواسته‌ی انسان را برآورده سازد. این، وعده‌ی الاهی‌ست؛ اما اجابت دعا و پذیرش عبادت، شروطی دارد:

1. **اخلاص:** بدین معنا که انسان، مخلصانه دعا نماید؛ به عبارتی: آن‌گاه که عبادت می‌کند، هیچ چیز و هیچ‌کس را با الله شریک نسازد یا الله متعال را از روی ریا و خودنمایی عبادت نکند یا بدین‌خاطر عملی عبادی انجام ندهد که مردم بگویند: فلان، حاجی‌ست یا فلانی سخاوتمند است یا فلانی، زیاد روزه می‌گیرد!

اگر انسان چنین نیت‌هایی داشته باشد، عملش برباد و تباه می‌شود؛ لذا اخلاص در عبادت، یکی از اصلی‌ترین شرایط قبول شدن عبادت می‌باشد. در دعای مسألت نیز همین‌گونه است؛ یعنی هنگامی که انسان دعا می‌کند، باید با احساس نیاز به پروردگار متعال دعا نماید و این احساس را داشته باشد که الله متعال از او بی‌نیاز است و می‌تواند خواسته‌ی بنده‌اش را برآورده سازد.

1. هم‌چنین ضروری‌ست که دعا یا درخواست انسان درخواستی مشروع باشد؛ زیرا الله متعال درخواست نامشروع را نمی‌پذیرد؛ اگرچه دعای پدر و مادر در حقّ فرزندشان باشد؛ همان‌گونه که الله متعال و می‌فرماید:

﴿ٱدۡعُواْ رَبَّكُمۡ تَضَرُّعٗا وَخُفۡيَةًۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُعۡتَدِينَ ٥٥﴾ [الأعراف: ٥٥]

پروردگارتان را با زاری و در نهان بخوانید؛ همانا او کسانی را که از حد می‌گذرند، دوست ندارد.

لذا اگر انسان، خواسته‌ی حرامی داشته باشد، دعایش پذیرفته نمی‌گردد؛ زیرا در این صورت انسان، تجاوزکار می‌باشد و از حد گذشته است؛ هم‌چنین اگر انسان چیزی بخواهد که در چارچوب شریعت ممکن نیست، دعایش بی‌مورد و غیرقابل قبول است؛ مانند این‌که بگوید: پروردگارا! مرا پیامبر بگردان. این، جایز نیست؛ بلکه تجاوز از حد می‌باشد و پذیرفته نمی‌شود. همین طور اگر انسان برای ستم‌دیده‌ای بددعایی کند، دعایش قبول نمی‌گردد؛ از این‌رو بد‌دعایی مادر در حقّ پسرش که همسر خویش را دوست دارد، بی‌مورد است و اجابت نمی‌شود. هم‌چنین اگر پدری برای پسرش- بدان سبب که با افراد نیک و شایسته‌ نشست و برخاست دارد- بددعایی کند، دعایش پذیرفتنی نیست. بنابراین یکی از شرایط اجابت دعا، این است که درخواستِ انسان، مشروع در چارچوب شریعت باشد.

**سومین شرط** اجابت دعا، این است که انسان پروردگارش را از روی یقین و با این اطمینان و امید بخواند که الله دعایش را می‌پذیرد؛ نه این‌که قصدش تجربه یا آزمایش باشد که آیا دعایش قبول می‌شود یا خیر؟! زیرا برخی از مردم با چنین هدفی دعا می‌کنند! لذا با یقین به این‌که الله دعای بنده‌اش را می‌پذیرد، دعا نمایید و اگر دعایتان مبتنی بر شک باشد، بدانید که الله متعال دعایتان را نمی‌پذیرد.

و **چهارمین شرط** قبول شدن دعا، پرهیز از حرام است؛ بدین‌سان که انسان از حرام‌خواری دوری کند. لذا دعای رباخوار، کلاه‌بردار و حقه‌باز و امثال این‌ها پذیرفته نمی‌شود؛ زیرا پیامبر فرموده است: «إِنَّ اللهَ طَيِّبٌ لا يَقْبَلُ إِلا طَيِّبًا، وَإِنَّ اللهَ أَمَرَ الْمُؤْمِنِينَ بِمَا أَمَرَ بِهِ الْمُرْسَلِينَ فَقَالَ تَعَالَی: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُلُواْ مِن طَيِّبَٰتِ مَا رَزَقۡنَٰكُمۡ وَٱشۡكُرُواْ لِلَّهِ إِن كُنتُمۡ إِيَّاهُ تَعۡبُدُونَ ١٧٢﴾ [البقرة: ١٧٢] وَقَالَ تَعَالَی: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرُّسُلُ كُلُواْ مِنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَٱعۡمَلُواْ صَٰلِحًاۖ إِنِّي بِمَا تَعۡمَلُونَ عَلِيمٞ ٥١﴾ [المؤمنون : ٥١] ثُمَّ ذَكَرَ الرَّجُلَ يُطِيلُ السَّفَرَ أَشْعَثَ أَغْبَرَ يَمُدُّ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ يَا رَبِّ يَا رَبِّ وَمَطْعَمُهُ حَرَامٌ وَمَشْرَبُهُ حَرَامٌ وَمَلْبَسُهُ حَرَامٌ وَغُذِيَ بِالْحَرَامِ فَأَنَّى يُسْتَجَابُ لِذَلِكَ؟».([[604]](#footnote-604)) یعنی: «الله، پاک است و فقط پاکیزه را می‌پذیرد. الله به مؤمنان همان دستوری را داده که به پیامبران داده است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُلُواْ مِن طَيِّبَٰتِ مَا رَزَقۡنَٰكُمۡ وَٱشۡكُرُواْ لِلَّهِ إِن كُنتُمۡ إِيَّاهُ تَعۡبُدُونَ ١٧٢﴾ [البقرة: ١٧٢]

ای مؤمنان! از نعمت­های پاکیزه­ای که نصیبتان کرده­ایم، بخورید و شکر الله را به جای آورید، اگر تنها او را عبادت می­کنید.

و می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرُّسُلُ كُلُواْ مِنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَٱعۡمَلُواْ صَٰلِحًاۖ إِنِّي بِمَا تَعۡمَلُونَ عَلِيمٞ ٥١﴾

[المؤمنون : ٥١]

(دستور دادیم:) ای پیامبران! از نعمت‌های پاکی که نصیبتان کرده‌ایم، بخورید و کارهای شایسته انجام دهید؛ همانا من به کردارتان دانا هستم.

سپس پیامبر درباره‌ی شخصی سخن گفت که سفری طولانی کرده و ژولیده‌موی و غبارآلود است؛ دستانش را به سوی آسمان بلند می‌کند و می‌گوید: پروردگارا! پروردگار! در حالی که آب و غذا و لباسش، حرام می‌باشد و با حرام، تغذیه شده است؛ دعای چنین شخصی چگونه پذیرفته می‌شود؟» هرچند دعای مسافرِ خسته و ژولیده‌موی به اجابت نزدیک است، اما پیامبر پذیرش دعای مسافری را که با حرام تغذیه شده است، بعید دانست.

این‌ها شرایط چهارگانه‌ی اجابت دعاست.

\*\*\*

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌۖ أُجِيبُ دَعۡوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ [البقرة: ١٨٦]

و چون بندگانم از تو درباره­ی من بپرسند، (بدانند که) من نزدیکم و درخواست دعا­کننده را بدان‌گاه که مرا می­خواند، اجابت می­کنم.

و مي‌فرمايد:

﴿أَمَّن يُجِيبُ ٱلۡمُضۡطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكۡشِفُ ٱلسُّوٓءَ﴾ [النمل: 62 ]

آیا (معبودان باطل بهترند یا) ذاتی که دعای درمانده را آن‌گاه که او را بخواند، اجابت می‌کند؟

**شرح**

پیش‌تر درباره‌ی فضیلت دعا و شرایط اجابت آن سخن گفتیم. الله متعال در این آیه‌ی کریمه می‌فرماید:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌۖ أُجِيبُ دَعۡوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِۖ فَلۡيَسۡتَجِيبُواْ لِي وَلۡيُؤۡمِنُواْ بِي لَعَلَّهُمۡ يَرۡشُدُونَ ١٨٦﴾ [البقرة: ١٨٦]

و چون بندگانم از تو درباره­ی من بپرسند، (بدانند که) من نزدیکم و درخواست دعا­کننده را بدان‌گاه که مرا می­خواند، اجابت می­کنم.

الله متعال در این آیه پیامبرش را مورد خطاب قرار مي‌دهد و می‌فرماید: آن‌گاه که بندگانم از تو درباره‌ی من می‌پرسند که آیا من نزدیکم یا نزدیک نیستم، به آنان بگو: ﴿فَإِنِّي قَرِيبٌ﴾؛ همانا من، نزدیکم. قُرب و نزدیکی پروردگار، شایسته‌ی جلال و عظمت اوست و نزدیکیِ مکانی نیست؛ زیرا الله متعال فراتر از هر چیزی‌ست؛ فراتر از آسمان‌های هفت‌‌گانه و فراتر از عرش؛ لذا نزدیکیِ مورد اشاره در این آیه، شایسته‌ی جلال و عظمت اوست. از این‌رو الله با عُلُو و برتریِ بزرگ و بی‌پایانش که تنها به ذات اقدسش منتهی‌ست، در برتری خویش، نزدیک است و در نزدیکی‌اش، دور؛ چنان‌که روزی پیامبر اکرم به یارانش فرمود: «وَاَلَّذِي تَدْعُونَهُ أَقْرَب إِلَى أَحَدكُمْ مِنْ عُنُق رَاحِلَة أَحَدكُمْ»؛ یعنی: «آن‌که شما او را می‌خوانید، به هر یک از شما از گردن سواریِ او نیز نزدیک‌تر است»؛ اما فراتر از آسمان‌هاست و آسمان‌های هفت‌گانه و هفت طبقه‌ی زمین در دستش کم‌تر از یک دانه خردل در دست هر یک از ماست. او، بر همه چیز احاطه دارد و معبود راستینی جز او وجود ندارد.

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ﴾: «آن‌گاه که بندگانم از تو درباره‌ی من می‌پرسند، (بدانند که) من نزدیکم»؛ البته این نزدیکی، نزدیکیِ مکانی نیست؛ بلکه نزدیکی و قُربی‌ست که شایسته‌ی جلال و عظمت الله متعال می‌باشد؛ بدین معنا که الله متعال در زمین، نزد ما نیست؛ بلکه فراتر از آسمان‌هاست. ﴿أُجِيبُ دَعۡوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾؛ یعنی: «درخواست دعاکننده را بدان‌گاه که مرا می‌خواند، اجابت می‌کنم». شاهد موضوع همین‌جاست که الله متعال دعای هر دعاکننده‌ای را که با صدق و اخلاص او را بخواند و به او پناه بیاورد یا به او اظهار نیاز کند، می‌پذیرد؛ البته رعایت شرایطی که پیش‌تر ذکر شد، ضروری‌ست. الله متعال در ادامه‌ی این آیه می‌فرماید: ﴿فَلۡيَسۡتَجِيبُواْ لِي وَلۡيُؤۡمِنُواْ بِي لَعَلَّهُمۡ يَرۡشُدُونَ ١٨٦﴾ : «پس باید فرمانم را بپذیرند و به من ایمان بیاورند تا هدایت یابند».

﴿فَلۡيَسۡتَجِيبُواْ لِي وَلۡيُؤۡمِنُواْ بِي﴾ ، یعنی: آن‌گاه که آنان را به عبادت خویش فرمان دهم، باید بپذیرند؛ یکی از فرمان‌های الله این است که بندگانش، او را بخوانند؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَقَالَ رَبُّكُمُ ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡ﴾ [غافر: ٦٠]

و پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا دعای شما را بپذیرم.

﴿وَلۡيُؤۡمِنُواْ بِي﴾ یعنی: باید به من ایمانی راستین بیاورند که هیچ شک و تردید و نیز هیچ‌گونه شرک و کفری در آن نباشد. در این صورت الله متعال دعا و عبادتِ آن‌ها را می‌پذیرد. ﴿لَعَلَّهُمۡ يَرۡشُدُونَ ١٨٦﴾: «تا هدایت یابند»؛ ﴿لَعَلَّ﴾ در این‌جا برای بیان علت است؛ پس مفهوم آیه، همان است که بیان شد. از این‌رو باید فرمان الله را بپذیریم و به او ایمان بیاوریم تا در همه‌ی کارهایمان، در مسیر رشد و کمال باشیم؛ این هم یکی از آیاتی‌ست که انسان را به دعای توأم با ایمان و اخلاص تشویق می‌کند.

سپس مؤلف/ چهارمین آیه را در این باب ذکر کرده است؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿أَمَّن يُجِيبُ ٱلۡمُضۡطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكۡشِفُ ٱلسُّوٓءَ﴾ [النمل: 62 ]

آیا (معبودان باطل بهترند یا) ذاتی که دعای درمانده را آن‌گاه که او را بخواند، اجابت می‌کند؟

این پرسش برای نفی و انکار است؛ یعنی هیچ‌کس جز الله دعای درمانده را اجابت نمی‌کند. آری؛ الله دعای هر درمانده‌ای را- حتی اگر کافر باشد- می‌پذیرد؛ چنان‌که دعای کشتی‌شکستگان طوفان‌زده در دریای متلاطم را بدان‌گاه که او را بدون شرک و مخلصانه می‌خوانند، اجابت می‌کند و آنان را نجات می‌دهد:

﴿وَإِذَا غَشِيَهُم مَّوۡجٞ كَٱلظُّلَلِ دَعَوُاْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ فَلَمَّا نَجَّىٰهُمۡ إِلَى ٱلۡبَرِّ فَمِنۡهُم مُّقۡتَصِدٞۚ وَمَا يَجۡحَدُ بِ‍َٔايَٰتِنَآ إِلَّا كُلُّ خَتَّارٖ كَفُورٖ ٣٢﴾ [لقمان: ٣٢]

و هنگامی‌که امواج پر‌تلاطم و کوه‌آ‌سا بر آنان سایه اندازد، الله را مخلصانه و در حالی می‌خوانند که دین و عبادت را ویژه‌ی او می‌دانند؛ و چون آن‌ها را به خشکی (برساند و) نجاتشان دهد، تنها برخی از آنان راه اعتدال (و توحید) را در پیش می‌گیرند. و کسی جز پیمان‌شکنانِ ناسپاس، آیات ما را انکار نمی‌کند.

وقتی الله دعای درمانده‌ی کافر را می‌پذیرد، پس درباره‌ی درمانده‌ی مؤمن چه گمانی باید داشت؟ روشن است که الله متعال دعای درمانده‌ی مؤمن را از باب اولی می‌پذیرد. به یقین تنها الله متعال است که دعای درمانده را اجابت می‌کند و غیرِ او گاه اجابت می‌کند و گاه اجابت نمی‌کند؛ چه‌بسا انسان گرفتار حریق می‌شود یا در آستانه‌ی سقوط از لبه‌ی پرتگاه قرار می‌گیرد و هرچه کمک می‌خواهد، کسی نیست که کمکش کند؛ اما آن‌گاه که از سر بی‌چارگی و درماندگی، الله را مخلصانه می‌خوانید، دعایتان را اجابت می‌فرماید:

﴿أَمَّن يُجِيبُ ٱلۡمُضۡطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكۡشِفُ ٱلسُّوٓءَ وَيَجۡعَلُكُمۡ خُلَفَآءَ ٱلۡأَرۡضِ﴾

[النمل: 62 ]

آیا (معبودان باطل بهترند یا) ذاتی که دعای درمانده را آن‌گاه که او را بخواند، اجابت می‌کند و سختی و گرفتاری را برطرف می‌نماید و شما را جانشین (یک‌دیگر) در زمین می‌گرداند؟

و سپس در ادامه می‌فرماید: ﴿أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِ﴾؛ یعنی: «آیا معبود برحقی جز الله وجود دارد؟» بدون شک هیچ معبود راستینی جز الله وجود ندارد که دعای درمانده را بدان‌گاه که او را می‌خواند، اجابت کند. این، ردّی آشکار بر ادعای بت‌پرستان است که می‌گویند: بت‌هایشان به آنان کمک می‌کنند و دعا و درخواستشان را برآورده می‌سازند؛ این، ادعایی پوچ و بی‌اساس است. هرکه جز الله متعال را به‌فریاد بخوانی، حتی اگر پیامبر را صدا بزنی و بگویی: یا رسول‌الله! نجاتم بده یا گرفتاری‌ام را برطرف کن، مشرک و کافر شده‌ای و رسول‌الله از تو بیزار است و اگر زنده بود، با تو مخالفت و پیکار می‌کرد؛ زیرا تنها باید الله را بخوانیم و هرکه جز الله را بخوانیم، اجابت نمی‌کند. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَنۡ أَضَلُّ مِمَّن يَدۡعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَن لَّا يَسۡتَجِيبُ لَهُۥٓ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَهُمۡ عَن دُعَآئِهِمۡ غَٰفِلُونَ ٥ وَإِذَا حُشِرَ ٱلنَّاسُ كَانُواْ لَهُمۡ أَعۡدَآءٗ وَكَانُواْ بِعِبَادَتِهِمۡ كَٰفِرِينَ ٦﴾ [الاحقاف: ٥، ٦]

و هیچ‌کس گمراه‌تر از کسی نیست که کسانی جز الله را به‌فریاد می‌خواند که تا روز قیامت نیز درخواستش را پاسخ نمی‌گویند و آنان (=معبودان باطل) از دعا و درخواست ایشان بی‌خبرند. و هنگامی که مردم برانگیخته می‌شوند، معبودان باطل، دشمن ایشان خواهند بود و منکِر عبادت این‌ها خواهند گشت.

در هر حال آیاتی که مؤلف/ آورده است و همین‌طور بسیاری دیگر از آیات قرآن، بیان‌گر فضیلت دعاست و نشان می‌دهد که شایسته نیست که انسان چشم به‌هم‌زدنی هم خودش را از پروردگارش بی‌نیاز بداند.

\*\*\*

1473- وَعَنِ النُّعمانِ بنِ بشيرٍ$ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «الدُّعَاءُ هُوَ العِبَادَةُ ». [روايت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی، این حدیث را حسن صحيح دانسته است.]([[605]](#footnote-605))

**ترجمه:** نعمان بن بشير$ مي‌گوید: پیامبر فرمود: «دعا، همان عبادت است».

**شرح**

مؤلف/ پس از ذکر آیاتی درباره‌ی فضیلت دعا و امر به آن، احادیثی را در این‌باره ذکر کرده است؛ زیرا دلایل و منابع شرعی، چهار موردِ کتاب، سنت، اجماع مسلمانان و قیاس صحیح می‌باشد. این‌ها دلایل و منابع چهارگانه‌ای‌ست که مسلمانان احکام شریعت الاهی را بر آن بنا نهاده‌اند که محور همگی این منابع، قرآن کریم است؛ اصلی‌ترین منبع، قرآن کریم می‌باشد و اگر الله متعال به اطاعت و فرمان‌برداری از پیامبرش دستور نمی‌داد، آن‌گاه سنت پیامبر نیز دلیل و حجت نبود. هم‌چنین اگر الله اجماع این امت بر حق و حقیقت را قرار نمی‌داد و چنین مقدر نمی‌فرمود که امت بر گمراهی و ضلالتی اجماع نمی‌کند، در این صورت اجماع نیز دلیلی شرعی به شمار نمی‌آمد. هم‌چنین بنا بر دلایل قرآنی، می‌توان فرع یا مسأله‌ای را که درباره‌اش نصي وجود ندارد، به مسأله‌ی همانندش که درباره‌ی آن نصی وجود دارد، الحاق کرد و بدین ترتیب بر اساس سبب و علت مشخص و مشترک این دو مسأله، در مورد فرع یا مسأله‌ی نخست حُکم نمود. بنا بر دلایل قرآنی هر یک از موارد مذکور، دلیلی‌ست که با آن، احکام شرعی ثابت می‌گردد.

در هر حال مؤلف/ ابتدا آیاتی از قرآن کریم را درباره‌ی فضیلت دعا ذکر کرده و پس از آن به ذکر احادیثی در این‌باره پرداخته است؛ از جمله حدیثی بدین مضمون که نعمان بن بشير$ مي‌گوید: پیامبر فرمود: «دعا، همان عبادت است»؛ یعنی: دعا جزو عبادت است؛ فرموده‌ی الله متعال نیز این نکته را تأیید می‌کند؛ آن‌جا که الله می‌فرماید:

﴿وَقَالَ رَبُّكُمُ ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَسۡتَكۡبِرُونَ عَنۡ عِبَادَتِي سَيَدۡخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ٦٠﴾ [غافر: ٦٠]

و پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا دعای شما را بپذیرم. بی‌شک آنان که از عبادت من   
سرکشی می‌کنند، به زودی خوار و سرافکنده وارد دوزخ خواهند شد.

الله فرمود:﴿يَسۡتَكۡبِرُونَ عَنۡ عِبَادَتِي﴾ و نفرمود: «عن دعائي»؛ و این، نشان می‌دهد که دعا، همان عبادت است؛ از آن‌رو که وقتی انسان دعا می‌کند و پروردگارش را می‌خواند، در حقیقت به کمال الاهی اعتراف می‌کند و اذعان می‌دارد که الله بر هر کاری تواناست و هموست که دعا و درخواست بنده‌اش را اجابت می‌نماید و بخشش و عطا را بر این‌که نعمتش را بنده‌اش باز بدارد، ترجیح می‌دهد. لذا بنده‌ی عاقل، به کسی جز الله پناه نمی‌برد و کسی جز الله را نمی‌خوانَد؛ هیچ پادشاه و فرمان‌روایی را به کمک نمی‌خواهد و از هیچ‌یک از پیامبران و دوستان الله فریادخواهی نمی‌کند. این، حقیقتِ عبادت است؛ لذا هنگامی که دعا می‌کنی، پاداش می‌یابی؛ چه دعایت پذیرفته شود و چه خواسته‌ات برآورده نگردد؛ زیرا با دعا و اظهار نیاز به پیشگاهِ الله، عبادتش کرده‌ای. آن‌گاه که می‌گویی: «پروردگارا! مرا بیامرز؛ پروردگارا! بر من رحم فرما؛ پروردگارا! مرا هدایت کن»، همه‌ی این‌ها عبادت‌هایی‌ست که تو را به الله نزدیک می‌گرداند و اجر و ثوابش برای تو ثبت می‌شود.

\*\*\*

1474- وعن عائشة& قَالَتْ: كَانَ رسُولُ الله يَسْتَحِبُّ الجَوَامِعَ مِنَ الدُّعَاءِ، وَيَدَعُ مَا سِوَى ذَلِكَ. [روایت ابوداود با اِسنادِ جیّد]([[606]](#footnote-606))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: رسول‌الله دعاهای جامع را دوست داشت و جز آن را ترک می‌کرد.

1475- وعن أنسٍ قَالَ: كَانَ أكثرُ دعاءِ النَّبِيِّ: «اللهمَّ آتِنَا في الدُّنْيَا حَسَنَةً، وَفِي الآخِرَةِ حَسَنَةً، وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ». [متفق عليه]([[607]](#footnote-607))

زاد مسلمٌ فِي روايتهِ قَالَ: وَكَانَ أَنَسٌ إِذَا أرادَ أنْ يَدْعُوَ بِدَعْوَةٍ دَعَا بِهَا، وَإِذَا أرادَ أنْ يَدْعُوَ بِدُعَاءٍ دَعَا بِهَا فِيهِ.

**ترجمه:** انس می‌گوید: بیش‌ترین دعای پیامبر این بود که می‌گفت: «اللهمَّ آتِنَا في الدُّنْيَا حَسَنَةً، وَفِي الآخِرَةِ حَسَنَةً، وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ».

مسلم در روایتش افزون بر این آورده است که راوی می‌گوید: انس هنگامی‌که می‌خواست دعا کند، این دعا را می‌گفت و هر دعایی می‌کرد، حتماً این عبارت دعایی را هم در دعایش می‌خواند.

**شرح**

مؤلف/ در فضیلت دعا، احادیثی آورده است؛ از جمله: حدیثی بدین مضمون که عایشه& می‌گوید: «رسول‌الله دعاهای جامع را دوست داشت و جز آن را ترک می‌کرد»؛ یعنی: پیامبر برای دعا کردن جامع‌ترین دعاها را انتخاب می‌کرد و معمولاً به دعاهای جزئی نمی‌پرداخت؛ زیرا دعای جامع و فراگیر، شامل جزئیات نیز می‌شود؛ به‌عنوان مثال: هنگامی‌که انسان از پروردگارش می‌خواهد که او را وارد بهشت بگرداند، کافی‌ست که بگوید: «پروردگارا! مرا وارد بهشت بگردان» و دیگر نیازی به گفتن جزئیات یا توصیف بهشت نیست؛ زیرا نعمت‌هایی در بهشت وجود دارد که انسان از آن بی‌خبر است و هنگامی‌که به توصیف بهشت و بیان جزئیات خواسته‌اش می‌پردازد، انگار که نعمت‌های بهشتی را در جزئی‌گوییِ خود خلاصه کرده است؛ ولی اگر دعایش جامع و کلی باشد، فراگیرتر و زیباتر خواهد بود.

گفتنی‌ست که تکرار دعا اشکالی ندارد؛ زیرا پیامبر در مواردی یک دعا را سه بار تکرار می‌فرمود. یکی از جامع‌ترین دعاهایی که غالباً پیامبر در دعاهایش می‌گفت، این دعای قرآنی بود که: ﴿رَبَّنَآ ءَاتِنَا فِي ٱلدُّنۡيَا حَسَنَةٗ وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ حَسَنَةٗ وَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ ٢٠١﴾ [البقرة: ٢٠١] ؛ یعنی: «در دنیا به ما نیکی عطا فرما و در آخرت نیز نیکی بده و ما را از عذاب آتش محفوظ بدار». ﴿رَبَّنَآ ءَاتِنَا فِي ٱلدُّنۡيَا حَسَنَةٗ﴾ شامل همه‌ی خوبی‌های دنیا از قبیل: همسر شایسته، سواریِ خوب، مسکنِ راحت و دیگر خوبی‌های دنیا می‌شود؛ ﴿وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ حَسَنَةٗ﴾ نیز همه‌ی خوبی‌های آخرت را در برمی‌گیرد؛ مانند: حساب و کتابِ آسان، دریافت نامه‌ی اعمال با دست راست، عبور آسان و راحت از پُل صراط، نوشیدن از حوض پیامبر و ورود به بهشت و دیگر خوبی‌های آخرت. این دعا، یکی از جامع‌ترین دعاها و بلکه از همه‌ی دعاها جامع‌تر است و انس همواره این دعا را می‌گفت و هرگاه دعای دیگری می‌کرد، حتماً این دعا را نیز در دعای خویش می‌آورد. به عبارت دیگر: آن بزرگوار این دعا را هرگز ترک نمی‌کرد. این، بیان‌گر فضیلت این دعاست؛ لذا شایسته است که به این دعای جامع و کامل، پای‌بند باشیم؛ از این‌رو پیامبر در پایان طواف این دعا را می‌خواند و در هر دَوْرِ طواف در میان «رکن یمانی» و «حجرالاسود» می‌گفت: ﴿رَبَّنَآ ءَاتِنَا فِي ٱلدُّنۡيَا حَسَنَةٗ وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ حَسَنَةٗ وَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ﴾.

\*\*\*

1476- وعن ابن مسعودٍ أنَّ النَّبِيَّ كَانَ يَقُولُ: «اللهمَّ إنِّي أسْألُكَ الهُدَى، والتُّقَى، والعَفَافَ، والغِنَى». [روايت مسلم]([[608]](#footnote-608))

**ترجمه:** ابن‌مسعود می‌گوید: پیامبر- معمولاً- این دعا را می‌گفت: «اللهمَّ إنِّي أسْألُكَ الهُدَى، والتُّقَى، والعَفَافَ، والغِنَى».

**شرح**

این، یکی دیگر از احادیثی‌ست که مؤلف/ در این باب آورده است؛ حدیثی بدین مضمون که عبدالله بن مسعود می‌گوید: پیامبر- معمولاً- این دعا را می‌گفت: «اللهمَّ إنِّي أسْألُكَ الهُدَى، والتُّقَى، والعَفَافَ، والغِنَى». پیامبر در این دعا چهار درخواست داشت: «اللهمَّ إنِّي أسْألُكَ الهُدَى»؛ یعنی: «پروردگارا! من از تو هدایت می‌خواهم». هدایت، به معنای علم و دانش سودمند است و بر دو نوع می‌باشد: هدایت علمی، و هدایت عملی. برخی از علما این دو نوع هدایت را با نام هدایت دلالت و هدایت توفیق ذکر کرده‌اند؛ هدایت دلالت، این است که انسان به راه راست رهنمون شود که همان هدایت علمی‌ست؛ و هدایت توفیق این است که انسان، توفیق عمل پیدا کند که همان هدایتِ عملی می‌باشد. لذا هنگامی که انسان از پروردگارش درخواست هدایت می‌کند، در حقیقت از او دو چیز می‌خواهد: از الله می‌خواهد که به او علم و دانش عنایت کند و به او توفیق عمل بدهد. این، همان چیزی‌ست که در سوره‌ی «فاتحه» آمده است: ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ﴾ ؛ یعنی: ما را به راه راست و کارهای نیک راهنمایی بفرما و توفیقمان بده که کارهای نیک انجام دهیم؛ زیرا مردم در این‌باره چهار دسته‌اند:

گروهی که الله متعال به آنان علم و آگاهی داده است و آنان اهل عمل هستند؛ این، بهترین دسته است.

گروهی که هم از علم محروم شده‌اند و هم از عمل.

گروهی که علم و آگاهی دارند، اما از عمل باز مانده‌اند.

و گروهی که بدون علم، عمل می‌کنند؛ لذا گمراه می‌شوند.

بهترین گروه، دسته‌ی نخست هستند که علم و عمل را با هم دارند؛ و این، در درخواست هدایت می‌گنجد. یا در این معنا که می‌گوییم:﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ﴾؛ یعنی: به ما علم و آگاهی و توفیق عمل بده. «والتُّقَى»؛ یعنی: و از تو تقوا و پرهیزگاری می‌خواهم. تقوا، واژه‌ای جامع است که انجام فرمان‌های الاهی و پرهیز از نواهیِ او را شامل می‌شود؛ تقوا هم‌خانواده‌ی واژه‌ی «وقایه» می‌باشد که به معنای حفظ و نگهداری‌ست و تنها چیزی که انسان را از عذاب الاهی می‌رهاند، انجام اوامر الاهی و دوری از نواهیِ اوست.

«والعَفَافَ»؛ یعنی: عفت و پاک‌دامنی و شامل انواع زنا از جمله: زنای چشم یا چشم‌چرانی، زنای دست زدن، زنای شرمگاه و زنای شنیدن می‌شود. الله متعال ما را از انواع این پلیدی‌ها مصون بدارد؛ زیرا زنا، یکی از بدترین و زشت‌ترین کارهاست؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقۡرَبُواْ ٱلزِّنَىٰٓۖ إِنَّهُۥ كَانَ فَٰحِشَةٗ وَسَآءَ سَبِيلٗا ٣٢﴾ [الإسراء: ٣٢]

و به زنا نزدیک نشوید؛ بی‌گمان زنا، کار بسیار زشت و راه بد و ناپسندی‌ست.

زنا، فساد اخلاقی و اجتماعی و تباهیِ قلوب و ادیان و نیز خراب شدن نَسَب و تبار انسان‌ها را در پی دارد.

و «الغِنَى»، بی‌نیازی از خَلق است؛ بدین معنا که انسان نسبت به آن‌چه که مردم دارند، احساس بی‌نیازی کند و به آن‌چه الله به او بخشیده است- کم یا زیاد-، قانع باشد. قناعت گنج پایان‌ناپذیری‌ست. چه‌بسیار مردمانی که الله متعال مال و ثروت فراوانی به آن‌ها ارزانی داشته است، اما آن‌قدر مال‌دوست هستند که همواره احساس فقر می‌کنند! وقتی از الله درخواست بی‌نیازی می‌کنیم، در حقیقت از او می‌خواهیم که به ما قناعت بدهد تا نسبت به آن چه که به مردم داده است، احساس بی‌نیازی کنیم؛ این درخواست هم‌چنین بدین معناست که از الله می‌خواهیم که با بخشش و عطای خویش، ما را از دیگران بی‌نیاز بگرداند. لذا شایسته است که هر یک از ما به‌پیروی از پیامبر این موارد چهارگانه را از الله بخواهد و بگوید: «اللهمَّ إنِّي أسْألُكَ الهُدَى، والتُّقَى، والعَفَافَ، والغِنَى».

\*\*\*

1477- وعن طارق بن أَشْيَمَ قَالَ: كَانَ الرَّجُلُ إِذَا أسْلَمَ عَلَّمَهُ النَّبِيُّ الصَّلاَةَ ثُمَّ أمَرَهُ أنْ يَدْعُوَ بِهؤلاَءِ الكَلِمَاتِ: «اللهمَّ اغْفِرْ لِي، وَارْحَمْنِي، وَاهْدِني، وَعَافِني، وَارْزُقْنِي». [روايت مسلم]([[609]](#footnote-609))

وفي روايةٍ له عن طارقٍ: أنَّه سَمِعَ النَّبِيَّ وَأتاهُ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رسول اللهِ كَيْفَ أقُولُ حِيْنَ أسْأَلُ رَبِّي؟ قَالَ: «قُلْ: اللهمَّ اغْفِرْ لِي، وَارْحَمْنِي، وَعَافِني، وارْزُقْنِي، فإنَّ هؤلاَءِ تَجْمَعُ لَكَ دُنْيَاكَ وَآخِرَتَكَ».

**ترجمه:** طارق بن اشْيَم می‌گوید: هرکس مسلمان می‌شد، پیامبر نماز را به او آموزش می‌داد و سپس به او می‌فرمود که با این کلمات دعا کند: «اللهمَّ اغْفِرْ لِي، وَارْحَمْنِي، وَاهْدِني، وَعَافِني، وَارْزُقْنِي».

و در روایتی دیگر از مسلم آمده است که طارق می‌گوید: مردی نزد پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول‌خدا! هنگامی که از پروردگارم چیزی می‌خواهم، چه بگویم؟ فرمود: «بگو: اللهمَّ اغْفِرْ لِي، وَارْحَمْنِي، وَعَافِني، وارْزُقْنِي که این کلمات خواسته‌های دنیا و آخرتت را برای تو فراهم می‌آورد».

**شرح**

مؤلف/ در ادامه‌ی این باب، حدیثی بدین مضمون آورده است که طارق بن اشْيَم می‌گوید: «هرکس مسلمان می‌شد، پیامبر نماز را به او آموزش می‌داد»؛ زیرا نماز مهم ترین رکن اسلام پس از شهادتین است. ارکان اسلام عبارتند از: شهادتین- یعنی: گفتنِ أشهد أن لااله‌الا الله وأنَّ محمداً رسول‌الله-، اقامه‌ی نماز، دادن زکات، روزه‌ی رمضان و حج بیت‌الله‌الحرام. از آن‌جا که مهم‌ترین رکن اسلام پس از شهادتین، نماز است، لذا رسول‌الله نماز را به هر تازه‌مسلمانی آموزش می‌داد و سپس به او می‌فرمود که با این کلمات دعا کند: «اللهمَّ اغْفِرْ لِي، وَارْحَمْنِي، وَاهْدِني، وَعَافِني، وَارْزُقْنِي». این دعا، شامل پنج درخواست مهم است که پیامبر به هر تازه‌مسلمانی آموزش می‌داد.

«اللهمَّ اغْفِرْ لِي» یعنی: «یا الله! گناهانم را بیامرز». گفتنی‌ست: کافر همین‌که مسلمان می‌شود، الله متعال گناهانش را می‌آمرزد؛ الله متعال در این‌باره می‌فرماید:

﴿قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِن يَنتَهُواْ يُغۡفَرۡ لَهُم مَّا قَدۡ سَلَفَ ٣٨﴾ [الأنفال: ٣٨]

به کافران بگو: اگر (از کفر) باز آیند، گذشته­هایشان بخشیده می­شود.

با این حال درخواست آمرزش، هم‌چنان ادامه دارد و هر مسلمانی پس از مسلمان شدن باید از الله آمرزش بخواهد؛ زیرا انسان، از گناه تُهی نیست؛ همان‌گونه که در حدیث آمده است: «كُلُّ بَنِی آدَمَ خَطَّاءٌ، وَخَيْرُ الْخَطَّائِينَ التَّوَّابُونَ»؛([[610]](#footnote-610)) یعنی: «همه‌ی انسان‌ها خطاکارند و بهترین خطاکاران، کسانی هستند که توبه می‌کنند».

«وَارْحَمْنِي»، یعنی: «بر من رحم بفرما» و رحمتت را بر من کامل بگردان. لذا این دعا هم شاملِ درخواست آمرزش می‌باشد، هم شامل طلب رحمت؛ درخواست آمرزش به معنای رهایی از بدی‌ها و پیامدهای ناشی از گناهان و مجازات آن‌هاست. و طلب رحمت، به معنای دست‌یابی انسان به چیز‌های دل‌خواهش می‌باشد؛ زیرا رستگاری دو بُعد دارد: رهایی از بدی‌ها و امور ناگوار، و دست‌یابی به اهداف و خواستنی‌ها.

«وَاهْدِني»، یعنی: «مرا هدایت کن». پیش‌تر بیان شد که هدایت، همان علم و

آگاهی و توفیقِ عمل است.

«وَعَافِني»؛ یعنی: از تو می‌خواهم که مرا از همه‌ی امراض عافیت ببخشی. امراض بر دو گونه‌اند: امراض قلبی مانند نفاق و ریا، و بیماری‌های جسمی. الله متعال درباره‌ی امراض قلبی می‌فرماید:

﴿فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ فَزَادَهُمُ ٱللَّهُ مَرَضٗا﴾ [البقرة: ١٠]

در دل‌هایشـان، بیماریِ (نفاق) وجود دارد؛ پس الله بر بیماریشان افزود.

لذا وقتی از الله عافیت می‌خواهیم، هم شامل سلامتی و تن‌درستی‌ست و هم شامل امراض قلبی. گفتنی‌ست امراض قلبی، به‌مراتب بدتر و شدیدتر از بیماری‌های جسمی‌ست؛ زیرا اگر انسان در برابر بیماری‌های جسمی شکیبایی ورزد و به اجر و ثواب الاهی امیدوار باشد، بیماری‌اش کفاره‌ی گناهان اوست و بر درجاتش در نزد الله می‌افزاید و نهایتش مرگ است؛ و مرگ، فرجام هر موجود زنده‌ای‌ست.

ولی امراض قلبی، تباهی دنیا و آخرت را در پی دارد؛ زیرا قلبی که به بیماریِ شک و تردید، یا نفاق و ریا، و یا به بیماریِ بی‌‌رغبتی به آموزه‌های دینی یا به مرضِ دشمنی با دوستان الاهی و امثال آن گرفتار شده، دنیا و آخرت چنین انسانی تباه گشته است؛ از این‌رو شایسته است که هنگام درخواست عافیت از الله بدین نکته توجه داشته باشیم که از او هم عافیت جسمی و تن‌درستی را درخواست می‌کنیم و هم سلامتی از امراض قلبی را. محور امراض قلب، شک و تردید و نیز شرک و شهوت است.

در لفظ دیگری که مؤلف/ آورده، آمده است: مردی نزد پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول‌خدا! هنگامی که از پروردگارم چیزی می‌خواهم، چه بگویم؟ فرمود: «بگو: اللهمَّ اغْفِرْ لِي، وَارْحَمْنِي، وَعَافِني، وارْزُقْنِي». لذا شایسته است که انسان این دعای نبوی را فرابگیرد؛ چنان‌که پیامبر این دعا را به امتش و به هر تازه‌مسلمانی آموزش می‌داد. «ارْزُقْنِي»، یعنی نیازمندی‌های جسمی‌ام از قبیل: آب و غذا، و لباس و مسکن و امثال آن را برآورده ساز و نیز روزیِ قلبم را که همان علم سودمند و عمل شایسته است، به من عطا کن؛ بنابراین رزق و روزی بر دو گونه است: رزقی که مایه‌ی حیات بدن است و رزقی که حیات قلب یا زندگانی دینی و ایمانیِ انسان را در پی دارد و انسان، هر دو نوع روزی را از الله متعال درخواست می‌کند.

1478- وعن عبد الله بن عمرو بن العاص$ قَالَ: قَالَ رسُولُ الله: «اللهمَّ مُصَرِّفَ القُلُوبِ صَرِّفْ قُلُوبنَا عَلَى طَاعَتِكَ». [روايت مسلم]([[611]](#footnote-611))

**ترجمه:** عبدالله بن عمرو بن عاص$ می‌گوید: رسول‌الله چنین دعا کرد: «اللهمَّ مُصَرِّفَ القُلُوبِ صَرِّفْ قُلُوبنَا عَلَى طَاعَتِكَ»

1479- وعن أَبي هريرةَ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «تَعَوَّذُوا بِاللهِ مِنْ جَهْدِ البَلاَءِ، وَدَرَكِ الشَّقَاءِ، وَسُوءِ القَضَاءِ، وَشَمَاتَةِ الأَعْدَاءِ». [متفق عليه]([[612]](#footnote-612))

وفي روايةٍ قَالَ سفيان: أَشُكُّ أنِّي زِدْتُ واحدةً مِنْهَا.

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «از گرفتاریِ طاقت‌فرسا و سختیِ بلا، (و نیز از) نگون‌بختی، سرنوشت بد (یا قضاوت نادرست از سوی خود) و شادکامی دشمنان به الله پناه ببرید».

در روایتی آمده است که سفیان- یکی از راویان- می‌گوید: شک دارم که یکی از این چهار مورد را من افزوده باشم.

**شرح**

مؤلف/ حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که عبدالله بن عمرو بن عاص$ می‌گوید: رسول‌الله چنین دعا کرد: «اللهمَّ مُصَرِّفَ القُلُوبِ صَرِّفْ قُلُوبنَا عَلَى طَاعَتِكَ»؛ یعنی: «یا الله! ای تغییردهنده‌ی دل‌ها! دل‌هایمان را به سوی اطاعت خویش متمایل و ثابت بگردان»؛ زیرا در حدیث آمده است: «دل‌های همه‌ی انسان‌ها همانند یک قلب در میان دو انگشت از انگشتان پروردگار رحمان است و الله هرگونه که بخواهد، آن را دگرگون می‌گرداند». از این‌رو شایسته است که همواره از الله بخواهیم که دل‌هایمان را بر اطاعت خویش ثابت و پایدار بدارد. در این دعا، قلب به‌طور ویژه ذکر شده است؛ زیرا صلاح و فساد همه‌ی بدن به قلب بستگی دارد و پیامبر فرموده است: «أَلاَ وإِنَّ في الجسَدِ مُضغَةً إذا صلَحَت صَلَحَ الجسَدُ كُلُّه، وَإِذا فَسَدَتْ فَسَدَ الجَسَدُ كُلُّه؛ أَلاَ وَهِي القَلْبُ»؛ یعنی: «هان! پاره‌گوشتی در بدن وجود دارد که صلاح و فساد همه‌ی بدن وابسته به آن است. بدانید که آن عضو، قلب است».

در این دعا آمده است: «صَرِّفْ قُلُوبنَا عَلَى طَاعَتِكَ»؛ در نگاه نخست به این دعا چنین به‌نظر می‌رسد که بهتر بود به‌جای «عَلَى طَاعَتِكَ»، «إلی طَاعَتِكَ» گفته می‌شد؛ اما عبارتی که در متن حدیث آمده است، بلیغ‌تر می‌باشد و مفهومش این است که هم قلب ما را به اطاعت خویش متمایل گردان و هم آن‌را بر این اطاعت ثابت و استوار قرار بده. در صورتی که بحث ثبوت و پایداری در مفهوم «إلی طَاعَتِكَ» منتفی‌ست. و ثبوت و پایداری قلب بر اطاعت و فرمان‌برداری از الله بدین صورت است که به معصیت و نافرمانی از او روی نیاورد و هرگاه از عبادتی فارغ می‌شود، به عبادتی دیگر بپردازد؛ مثلاً پس از ادای نماز صدقه دهد و چون صدقه داد، روزه بگیرد و آن‌گاه به کسب علم بپردازد و به همین ترتیب همواره در حالِ اطاعت و فرمان‌برداری از الله باشد؛ پس شایسته است که همواره این دعا را بگوییم: «اللهمَّ مُصَرِّفَ القُلُوبِ صَرِّفْ قُلُوبنَا عَلَى طَاعَتِكَ».

و اما دومین حدیث؛ ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «تَعَوَّذُوا بِاللهِ مِنْ جَهْدِ البَلاَءِ، وَدَرَكِ الشَّقَاءِ، وَسُوءِ القَضَاءِ، وَشَمَاتَةِ الأَعْدَاءِ». رسول‌اللهدر این حدیث به ما دستور داده است که از چهار مورد به الله پناه ببریم:

**یکم:** «جَهْدِ البَلاَءِ»؛ یعنی از بلا و گرفتاریِ طاقت‌فرسا. گفتنی‌ست: بلا بر دو گونه است: بیماری جسمی مانند انواع بیماری‌ها، و بلای معنوی مانند این‌که کسی شخصیت انسان را خُرد کند یا با زبانش از او بد بگوید و خوبی‌هایش را پنهان نماید. چنین بلاهایی برای انسان، دشوار است؛ حتی از بیماری‌های جسمی نیز سخت‌تر می‌باشد. از این‌رو از گرفتاری‌ها و بلاهای طاقت‌فرسا به الله پناه می‌بریم. علاوه بر دو مورد مذکور، ممکن است که انسان به سختی‌ها و مصایب بزرگی دچار شود. در این میان برخی از مردم الله را با شک و دودلی عبادت می‌کنند؛ اگر خیری به آنان برسد، به آن آرامش می‌یابند و اگر بلایی به آنان برسد، روی‌گردان می‌شوند؛ لذا تا زمانی که در عافیت و آرامش به‌سر می‌برند، آسوده‌خاطرند و همین‌که اذیت و آزاری به آن ها می‌رسد یا شبهه‌ای برای آن‌ها پیش می‌آید، عنان صبر از دست می‌دهند و بر تقدیر الاهی خشم می‌گیرند و حتی ممکن است به‌خاطر گرفتاری و بلایی که به آن دچار شده‌اند، چیزهایی در دلشان بیاید که شایسته‌ی الله نیست.

**دوم:** «وَدَرَكِ الشَّقَاءِ»؛ یعنی از نگون‌بختی به الله پناه ببرید. شقاوت، متضادّ سعادت است و عامل سعادت و رستگاری، کار نیکوست؛ چنان‌که کار ناشایست یا بدکاری، مقدمه‌ی شقاوت می‌باشد. لذا وقتی از نگون‌بختی به الله پناه می‌بریم، بدین معناست که از او می خواهیم که ما را از انجام اعمال بدکاران و افراد نگون‌بخت مصون بدارد.

**سوم:** «وَسُوءِ القَضَاءِ»؛ این عبارت، دو معنا دارد: مفهوم نخستش این است که از این‌که بد قضاوت کنم یا حُکم نادرستی نمایم، به الله پناه می‌برم. و معنای دومش، این است که الله تقدیری رقم بزند که برای انسان ناگوار است. گاه انسان عجولانه یا بر اساس هوای نفس حُکم می‌کند؛ این، یکی از مفاهیم این عبارت است. همین‌طور ممکن است که الله امر ناگواری را برای انسان مقدّر کند؛ این، مفهوم دیگری‌ست که از این عبارت برداشت می‌شود.

**چهارم:** «وَشَمَاتَةِ الأَعْدَاءِ»؛ یعنی: از این‌که دشمنان به سبب شکست شما یا به هر دلیل دیگری شادمان شوند، به الله متعال پناه ببرید؛ ناگفته پیداست که دشمن از شکست و ناکامیِ طرفِ مقابل شادمان می‌شود و از بابت پیروزی یا موفقیت دشمن خویش، ناراحت می‌گردد. از این‌رو از شادکامی و شماتت دشمن به الله پناه می‌بریم. این‌ها موارد چهارگانه‌ای بود که پیامبر به ما دستور داد که از آن‌ها به الله پناهنده شویم.

\*\*\*

1480- وعنه قَالَ: كَانَ رسُولُ الله يَقُولُ: «اللهمَّ أصْلِحْ لِي دِينِي الَّذِي هُوَ عِصْمَةُ أمْرِي، وأصْلِحْ لِي دُنْيَايَ الَّتي فِيهَا مَعَاشِي، وأصْلِحْ لِي آخِرتِي الَّتي فِيهَا مَعَادي، وَاجْعَلِ الحَيَاةَ زِيَادَةً لِي فِي كُلِّ خَيْرٍ، وَاجْعَلِ المَوتَ رَاحَةً لِي مِنْ كُلِّ شَرٍّ». [روايت مسلم]([[613]](#footnote-613))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله می‌گفت: «اللهمَّ أصْلِحْ لِي دِينِي الَّذِي هُوَ عِصْمَةُ أمْرِي، وأصْلِحْ لِي دُنْيَايَ الَّتي فِيهَا مَعَاشِي، وأصْلِحْ لِي آخِرتِي الَّتي فِيهَا مَعَادي، وَاجْعَلِ الحَيَاةَ زِيَادَةً لِي فِي كُلِّ خَيْرٍ، وَاجْعَلِ المَوتَ رَاحَةً لِي مِنْ كُلِّ شَرٍّ».([[614]](#footnote-614))

1481- وعن عليٍّ قالَ: قَالَ لِي رسولُ الله: «قُلْ: اللهمَّ اهْدِنِي، وسَدِّدْنِي».

وفي روايةٍ: «اللهمَّ إنِّي أسْألُكَ الهُدَى والسَّدَادَ». [روايت مسلم]([[615]](#footnote-615))

**ترجمه:** علی می‌گوید: رسول‌الله به من فرمود: «بگو: اللهمَّ اهْدِنِي، وسَدِّدْنِي».

و در روایتی دیگر آمده است: «اللهمَّ إنِّي أسْألُكَ الهُدَى والسَّدَادَ».([[616]](#footnote-616))

1482- وعن أنسٍ قَالَ: كَانَ رسولُ الله يَقُولُ: «اللهمَّ إنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ العَجْزِ وَالكَسَلِ، وَالجُبْنِ وإلهرَمِ والبُخْلِ، وأعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ القَبْرِ، وأعوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ المَحْيَا وَالمَمَاتِ».

وفي روايةٍ: «وَضَلَعِ الدَّيْنِ، وَغَلَبَةِ الرِّجَالِ». [روايت مسلم]([[617]](#footnote-617))

**ترجمه:** انس می‌گوید: رسول‌الله همواره این دعا را می‌گفت: «اللهمَّ إنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ العَجْزِ وَالكَسَلِ، وَالجُبْنِ وإلهرَمِ والبُخْلِ، وأعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ القَبْرِ، وأعوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ المَحْيَا وَالمَمَاتِ».

و در روایتی آمده است: «وَضَلَعِ الدَّيْنِ، وَغَلَبَةِ الرِّجَالِ».([[618]](#footnote-618))

**شرح**

یکی از احادیثی که مؤلف/ در این باب آورده، حدیثی‌ست بدین مضمون که رسول‌الله به علی بن ابی‌طالب فرمود که این دعا را بگوید: «اللهمَّ إنِّي أسْألُكَ الهُدَى والسَّدَادَ». پیش‌تر مفهوم هدایت بیان شد. و اما «سَّدَادَ» بدین مفهوم است که گفتار، کردار و پندارِ انسان، درست و بدور از انحراف باشد؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَقُولُواْ قَوۡلٗا سَدِيدٗا ٧٠ يُصۡلِحۡ لَكُمۡ أَعۡمَٰلَكُمۡ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡ﴾ [الأحزاب : ٧٠، ٧١]

ای مؤمنان! تقوای الاهی پیشه کنید و سخن استوار بگویید تا الله اعمالتان را برای شما اصلاح نماید و گناهانتان را بیامرزد.

سخن استوار، یعنی گفتارِ درست و به‌جا؛ لذا ذکرِ الله متعال دو فایده‌ی بزرگ دارد:

**یکم:** اصلاحِ کردار انسان.

**دوم:** آمرزش گناهان.

از این‌رو شایسته است که انسان همواره این دعا را بگوید و از الله هدایت و درست‌کاری و پایداری در راه حق را درخواست نماید: «اللهمَّ إنِّي أسْألُكَ الهُدَى والسَّدَادَ» یا «اللهمَّ اهْدِنِي، وسَدِّدْنِي»؛ هر دو یک معنا دارد. از دیگر احادیث این باب، حدیثی بدین مضمون است که ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله می‌گفت: «اللهمَّ أصْلِحْ لِي دِينِي الَّذِي هُوَ عِصْمَةُ أمْرِي، وأصْلِحْ لِي دُنْيَايَ الَّتي فِيهَا مَعَاشِي، وأصْلِحْ لِي آخِرتِي الَّتي فِيهَا مَعَادي، وَاجْعَلِ الحَيَاةَ زِيَادَةً لِي فِي كُلِّ خَيْرٍ، وَاجْعَلِ المَوتَ رَاحَةً لِي مِنْ كُلِّ شَرٍّ».

این دعا با موضوع دین آغاز شده است: «اللهمَّ أصْلِحْ لِي دِينِي الَّذِي هُوَ عِصْمَةُ أمْرِي»؛ یعنی دین نگه‌دارنده‌ی انسان از همه‌ی بدي ‌ها و سپری در برابر دشمنان است و هرچه دین انسان درست و شایسته باشد، انسان از هرگونه بدی مصون می‌مانَد. اخلاص برای الله و پیروی از رسول‌الله دو شرط اساسی برای درست بودن دین است؛ از این‌رو دینِ کسی که به الله شرک می‌ورزد، درست نیست؛ هرکه از روی ریا و خودنمایی نماز بخواند یا از روی ریا و خودنمایی روزه بگیرد یا صدقه دهد و قرآن بخواند یا اعمالی از قبیل ذکرِ الله و طلب علم یا جهاد را از روی ریا انجام دهد، اعمالش تباه و باطل است؛ زیرا الله متعال در حدیثی قدسی می‌فرماید: «إنّ الله قال: أنا أغنی الشُّرَکاء عَنِ الشِّركِ، مَن عَمِلَ عَمَلاً أَشرَكَ فِيه مَعِیَ غَيرِي تَرَكتُه وَشِركَهُ».([[619]](#footnote-619)) یعنی: «الله فرموده است: من، بر خلاف شریکان، به‌طور مطلق از شرک بی‌نیازم؛ هر کس، عملی انجام دهد و جز من را در آن عمل، شریکم بسازد، او را با شرکش (عمل شرک‌آمیزش) وا می‌‌گذارم». بدعت‌گذار نیز همین‌گونه است و از شرّ و بدی مصون نیست؛ بلکه بدعتی که مرتکب می‌شود، عینِ بدی‌ست؛ پیامبر فرموده است: «فإنَّ كُلَّ محدثةٍ بدعةٌ وكلَّ بدعةٍ ضلالةٌ».([[620]](#footnote-620)) یعنی: «هر عمل خودساخته‌ای، بدعت است و هر بدعتی، گمراهی‌ست». بدعت‌گذار یا کسی که مرتکب بدعت می‌شود و به روشی که از پیامبر ثابت نیست ذکر و تسبیح می‌گوید یا نماز می‌خوانَد، عملش مردود است. گاه شیطان یک عمل را به‌سان یک عبادت، زیبا و آراسته جلوه می‌دهد و انسان به آن فریفته می‌شود و با انجام آن می‌گرید و خاشعانه به انجام آن می‌پردازد؛ ولی انجام چنین اعمالی- اگرچه با گریه و خشوع باشد- بدعت است و هیچ سودی ندارد؛ بلکه مردود، و عین گناه و معصیت است؛ مگر نصارا به کلیسا نمی‌روند و نمی‌گریند؟ حتی گریه و خشوعشان از برخی از مسلمانان نیز بیش‌تر است! با این حال چون بر ضلالت و گمراهی قرار دارند، آن‌همه گریه و خشوع سودی برایشان ندارد. اهل بدعت نیز همین‌گونه‌اند؛ گاه اهل بدعت به‌ویژه صوفیه را می‌بینیم که اذکار فراوانی را وِرد خویش می‌سازند و با گریه و خشوع ذکر می‌گویند؛ اما این‌همه ذکر سودی به حالشان ندارد؛ زیرا عملشان مطابق روشی که الله مقرر نموده، نیست و پیامبر فرموده است: «مَنْ أَحْدثَ في أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فهُو رَدٌّ»؛ یعنی: «کسی که در دینمان، چیزی ایجاد کند که از آن نیست، بداند که عملش مردود است». هم‌چنین فرموده است: «مَنْ عَمِلَ عمَلاً لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُو ردٌّ»؛([[621]](#footnote-621)) یعنی: «هرکس عملی انجام دهد که امر (دین) ما بر آن نیست، عملش، مردود است». لذا «أصْلِحْ لِي دِينِي»، بدین معناست که دینم را خالص و درست بگردان؛ «الَّذِي هُوَ عِصْمَةُ أمْرِي»، بدین نکته اشاره دارد که دین خالص و درست، نگه‌دارنده‌ی انسان از بدی‌ها و فتنه‌هاست.

«وأصْلِحْ لِي دُنْيَايَ الَّتي فِيهَا مَعَاشِي»؛ یعنی دنیایم را که زیستگاه من است، اصلاح بگردان. بی‌تردید دنیا سرای ماندگار و جای ماندن نیست؛ آنان‌که روزگاری در دنیا می‌زیستند، کجایند؟ شاهان و شاه‌زادگان کجایند؟ ثروتمندان و توان‌گران کجایند؟ فقرا کجایند؟ سران و اشراف کجا رفته‌اند؟ همه از دنیا رفته و افسانه شده‌اند! تو نیز سرانجام از دنیا می‌روی و افسانه می‌شوی. به‌راستی که دنیا، قصه‌ی باد و برگ خزان است! اینک ما درباره‌ی اساتید، دوستان، هم‌کلاسی‌ها، برادران و نیاکان خود سخن می‌گوییم؛ گویا هرگز در دنیا نبوده‌اند؛ انگار همه‌اش خواب بوده و گذشته است! پس دنیا جای ماندن نیست؛ ولی خوشا به حالِ انسانی که از فرصتی که در دنیا دارد، در انجام کارهای نیک بهره‌برداری می‌کند‌ و دنیایش را برای آخرتش مفید می‌گرداند. و افسوس و حسرت نصیب کسی خواهد بود که از دنیای خویش برای آخرتش استفاده نمی‌برد و بدین‌سان در دنیا و آخرت زیان‌کار می‌گردد. از این‌رو رسول‌الله از دنیا به زیستگاهی تعبیر فرمود که انسان روزگاری در آن زندگی می‌کند و سپس آن‌را وا می‌گذارد و از سفر دنیا به سرای خویش در آخرت باز می‌گردد؛ لذا در این دعا آمده است: «وأصْلِحْ لِي آخِرتِي الَّتي فِيهَا مَعَادي». آری؛ بازگشت همه به آخرت است و هیچ راهِ گریزی از این بازگشت، وجود ندارد. الله متعال در کتابش می‌فرماید:

﴿قُلۡ إِنَّ ٱلۡأَوَّلِينَ وَٱلۡأٓخِرِينَ ٤٩ لَمَجۡمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَٰتِ يَوۡمٖ مَّعۡلُومٖ ٥٠ ﴾

[الواقعة: ٤٩، ٥٠]

بگو: بی‌گمان پیشینیان و آیندگان، همگی در وعده‌گاه روزی مشخص، جمع می‌شوند.

آری؛ الله روز قیامت همه‌ی گذشتگان و آیندگان را در میدانی بزرگ گرد می‌آورد؛ بانگِ بزرگ آن روز به گوش همگان می‌رسد و چشمانشان به بالا دوخته می‌شود. الله در این‌باره می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكَ يَوۡمٞ مَّجۡمُوعٞ لَّهُ ٱلنَّاسُ وَذَٰلِكَ يَوۡمٞ مَّشۡهُودٞ ١٠٣ وَمَا نُؤَخِّرُهُۥٓ إِلَّا لِأَجَلٖ مَّعۡدُودٖ ١٠٤ ﴾ [هود: ١٠٣، ١٠٤]

آن‌ روز، روزی‌ست که مردم در آن گرد می‌آیند و آن روز، روزی‌ست که همه آن را خواهند دید. و ما، آن را جز تا زمان مشخصی به‌تأخیر نمی‌اندازیم.

فرمود: «تا زمانی مشخص» و نفرمود: «تا زمانی طولانی و مشخص»؛ لذا این دوران، خیلی زود سپری می‌شود و بازگشت هر کسی به سوی آخرت و روز رستاخیز است. شاعری فرزانه این را به‌خوبی به‌نظم درآورده است:

کل ابن انثی وإن طالت سلامته یوماً علی آلـة حدبـاء محمـول

«هر آدمی هرچند عمری طولانی کند، روزی او را روی تابوت حمل خواهند کرد...».

این، سرانجام همه‌ی ماست؛ کسی در آتش می‌سوزد و خوراک حریق می‌شود؛ دیگری، در بیابان می‌میرد و درندگان او را می‌خورند؛ آن یکی در دریا غرق می‌گردد و خوراک ماهی‌ها می‌شود؛ مرگ، فرجام همه‌ی ماست؛ اما نمی‌دانیم که کی و چگونه یا در کجا؟ ولی بازگشت همه‌ی ما به سوی آخرت است؛ از این‌رو هر یک از ما به‌پیروی از پیامبر دعا می‌کند و می‌گوید: «وأصْلِحْ لِي آخِرتِي الَّتي فِيهَا مَعَادي». اصلاح آخرت بدین معناست که الله انسان را از آتش دوزخ برهاند و او را وارد بهشت بگرداند. امید است که الله متعال آخرت من و شما را اصلاح نماید.

«وَاجْعَلِ الحَيَاةَ زِيَادَةً لِي فِي كُلِّ خَيْرٍ»؛ یعنی: «و زندگی را برای من موجب افزایش کارهای نیک قرار بده». انسانی که در دنیا توفیق کارهای نیک می‌یابد، همواره بر نیکی‌هایش افزوده می‌شود و خود نیز این را احساس می‌کند؛ از این‌رو با انجام هر کارِ نیکی، خوش‌حال می‌شود و می‌گوید: ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي هَدَىٰنَا لِهَٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهۡتَدِيَ لَوۡلَآ أَنۡ هَدَىٰنَا ٱللَّهُ﴾ [الأعراف: ٤٣] : «همه­ی حمد و ستایش ویژه‏ی الله است که ما را به سوی این هدایت فرمود و اگر الله هدایتمان نمی‌کرد، هدایت نمی‌یافتیم». خلاصه این‌که هر روز بر نیکی‌های مسلمان نیکوکار افزوده می‌شود: نماز می‌گزارد، تسبیح می‌گوید، قرآن می‌خوانَد، امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، با برادر مسلمان خود گشاده‌روست، و بدین‌سان کارهای نیک انجام می‌دهد. چنین فردی هرچه بیش‌تر عمر کند، به نفع اوست؛ از این‌رو در حدیث آمده است: «خَيرُ النَّاسِ مَنْ طَالَ عُمُرهُ ، وَحَسُنَ عَمَلُهُ»؛([[622]](#footnote-622)) يعني: «بهترین مردم، کسی‌ست که عمرش، طولانی و کردارش، نیکو باشد».

«وَاجْعَلِ المَوتَ رَاحَةً لِي مِنْ كُلِّ شَرٍّ»؛ یعنی: «و مرگ را برای من مایه‌ی راحتی و رهایی از همه‌ی بدهی‌ها بگردان». مرگ، پایان زندگیِ دنیاست؛ اما پیامبر دعا کرد که الله مرگ را رهایی‌بخش وی از همه‌ی بدی‌ها قرار ده؛ زیرا انسان نمی‌داند که در دنیا چه بر سَرَش می‌آید؛ چه‌بسا اگر زیاد در دنیا بماند و عمری طولانی کند، رو به سراشیبی نهد و دینش تباه شود؛ چه‌بسا انسان آن‌قدر در دنیا عمر می‌کند که فتنه‌های فراوانی می‌بیند و کار به جایی می‌رسد که آرزوی مرگ می‌نماید یا آرزو می‌کند که ای کاش هرگز از مادر زاده نمی‌شد! ولی مرگی که پیش از رسیدن چنین فتنه‌هایی باشد، رهایی‌بخش انسان از این فتنه‌ها و بدی‌هاست؛ از این‌رو رسول‌الله در دعایش از الله درخواست نمود که مرگ را مایه‌ی راحتی و رهایی از همه‌ی بدهی‌ها قرار دهد. پیشنهاد می‌کنم که همواره به‌پیروی از پیامبر این دعا را بگویید: «اللهمَّ أصْلِحْ لِي دِينِي الَّذِي هُوَ عِصْمَةُ أمْرِي، وأصْلِحْ لِي دُنْيَايَ الَّتي فِيهَا مَعَاشِي، وأصْلِحْ لِي آخِرتِي الَّتي فِيهَا مَعَادي، وَاجْعَلِ الحَيَاةَ زِيَادَةً لِي فِي كُلِّ خَيْرٍ، وَاجْعَلِ المَوتَ رَاحَةً لِي مِنْ كُلِّ شَرٍّ».

\*\*\*

1483/1- وعن أنسٍ قَالَ: كَانَ رسولُ الله يَقُولُ: «اللهمَّ إنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ العَجْزِ، وَالكَسَلِ، وَالجُبْنِ، وإلهرَمِ، وَالبُخْلِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ القَبْرِ، وأعوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ المَحْيَا وَالمَمَاتِ».

وفي روايةٍ: «وَضَلَعِ الدَّيْنِ، وَغَلَبَةِ الرِّجَالِ». [روايت مسلم]([[623]](#footnote-623))

**ترجمه:** انس می‌گوید: رسول‌الله همواره این دعا را می‌گفت: «اللهمَّ إنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ العَجْزِ وَالكَسَلِ، وَالجُبْنِ وإلهرَمِ والبُخْلِ، وأعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ القَبْرِ، وأعوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ المَحْيَا وَالمَمَاتِ».

و در روایتي آمده است: «وَضَلَعِ الدَّيْنِ، وَغَلَبَةِ الرِّجَالِ».

1483/2- وعن أَبي بكرٍ الصّدّيق: أنَّه قَالَ لرسُولِ الله: عَلِّمْني دُعَاءً أَدْعُو بِهِ فِي صَلاَتِي، قَالَ: «قُلْ: اللهمَّ إِنِّي ظَلَمتُ نَفْسِي ظُلْماً كَثِيراً، وَلا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاّ أنْتَ، فَاغْفِرْ لِي مَغْفِرَةً مِنْ عِنْدِكَ، وارْحَمْنِي، إنَّكَ أنْتَ الغَفُورُ الرَّحِيمُ». [متفق عليه]([[624]](#footnote-624))

**ترجمه:** از ابوبکر صدیق روایت است که وی به رسول‌الله عرض کرد: دعایی به من آموزش دهید که با آن در نمازم دعا کنم؛ رسول‌الله فرمود: «بگو:اللهمَّ إِنِّي ظَلَمتُ نَفْسِي ظُلْماً كَثِيراً، وَلا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاّ أنْتَ، فَاغْفِرْ لِي مَغْفِرَةً مِنْ عِنْدِكَ، وارْحَمْنِي، إنَّكَ أنْتَ الغَفُورُ الرَّحِيمُ».([[625]](#footnote-625))

**شرح**

انس بن مالک می‌گوید: پیامبر روایت است این دعا را فراوان می‌گفت: «اللهمَّ إنِّي أعُوذُ بِكَ مِنَ إلهمِّ والحَزَنِ»؛ «هَم و حُزن» مترادف هستند؛ البته «هم» به نگرانی و اندوهِ آینده اطلاق می‌گردد و «حُزن» به غم و اندوه گذشته گفته می‌شود. انسانی که در غمِ گذشته‌هاست و برای آینده نگران می‌باشد، زندگیِ تیره و تاری دارد؛ اما کسی که به وضعیت کنونی خود می‌پردازد و به صورتی که به او امر شده است، برای آینده‌ی خویش آماده می‌شود، سکون و آرامش دارد؛ از این‌رو پیامبر از اندوه گذشته و نگرانیِ آینده به الله پناه می‌بُرد. بسیاری از مردم بی‌مورد و به صورتی نابه‌جا به آینده‌ی خود بسیار می‌اندیشند؛ لذا نگرانی از آینده بر زندگیِ آن‌ها سایه می‌افکند و زندگی را به کامشان تلخ می‌گرداند؛ در صورتی که گذشت زمان نشان می‌دهد که بی‌مورد نگران بوده‌اند و اصلِ مسأله به‌گونه‌ای نبوده است که دلیلی برای نگرانی وجود داشته باشد. بسیاری از مردم نیز بیش از حد به گذشته می‌اندیشند و خود را در غم گذشته، تباه می‌کنند.

«وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ العَجْزِ وإلهرَمِ وَالكَسَلِ»؛ یعنی: «از ناتوانی، پیری و تنبلی به تو پناه می‌برم»؛ زیرا هریک از این سه مورد، انسان را از کار و عمل باز می‌دارد؛ لذا پیامبر از ناتوانی، تنبلی و پیری به الله پناه می‌برد.

«وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الجُبْنِ والبُخْلِ»؛ یعنی: «و از ترس و بزدلی، و بُخل به تو پناه می‌برم». ترس و بزدلی که همان خوددوستی‌ست، باعث می‌شود که انسان آن‌جا که باید دست‌ به‌کار شود یا اقدامی بکند، هیچ کاری انجام ندهد؛ مثلاً سبب می‌گردد که انسان برای جهاد پیش‌قدم نشود یا از ترس مرگ و زندان و امثالِ آن، سخن حق را نگوید. بُخل، همان مال‌دوستی‌ست و انسان را از بذل مال و ثروت از جمله ادای زکات، خرج کردن و مهمان‌نوازی و امثال آن باز می‌دارد.

«وأعُوذُ بِكَ مِنْ ضَلَعِ الدَّيْنِ، وَغَلَبَةِ الرِّجَالِ» یا «مِنْ غَلَبَةِ الدَّيْنِ، وَقَهرِ الرِّجَالِ»؛ هر دو، صحیح و بدین معناست که: «و از سنگینیِ بدهی و از چیرگی و ستم دیگران به تو پناه می‌برم». بدهی، غم و اندوهِ روز و فکر و خیالِ شب است و خواب از چشمان انسان می‌رباید. انسان بدهکار همواره پریشان است؛ اما الله به کسی که به‌قصد ادای بدهی‌، قرض می‌گیرد، در بازپرداخت بدهی‌اش کمک می‌کند؛ ولی کسی که قصد بازپرداخت ندارد، توقعی جز این نیست که الله متعال او را پریشان می‌گرداند.

لذا اگر ماشینی را به کرایه می‌گیرید یا خانه‌ای را اجاره می‌کنید و قصدتان ادای اجاره‌بهاست، مطمئن باشید که الله زمینه‌‌ی پرداخت آن‌را برای شما فراهم می‌گرداند؛ حتی اگر کسی صادقانه قصد بازپرداخت بدهی‌اش را داشته باشد و به هر دلیلی، مثلاً به سبب ورشکستگی از ادای آن باز بماند، الله متعال در دنیا یا آخرت بدهی‌اش را می‌پردازد؛ البته ناگفته نماند که بدهکار در هر صورت باید حقّ بستانکار را بدهد؛ در دنیا ندهد، در آخرت از او می‌گیرند.

و اما حدیث ابوبکر صدیق؛ در این حدیث آمده است که ابوبکر صدیق از رسول‌الله خواست تا دعایی به او بیاموزند که با آن در نماز، دعا کند. دقت بفرمایید که پرسش‌گر کیست و همین‌طور توجه نمایید که چه کسی پاسخ‌ می‌دهد؟ آری؛ پرسش‌گر ابوبکر صدیق می‌باشد و پاسخ‌گو، رسول‌الله. محبوب‌ترین شخص نزد رسول‌الله، ابوبکر صدیق بود و دوست‌داشتنی‌ترین فرد در نزد ابوبکر، رسول‌الله بودند؛ پس بی‌تردید پاسخی که به پرسشِ یک دوست از دوستِ دیگر گفته شود، جزو بهترین پاسخ‌هاست.

ابوبکر عرض کرد: «دعایی به من آموزش دهید که با آن در نمازم دعا کنم». احتمال می‌رود که این دعا در سجده یا پس از تشهدِ پایانی باشد. پیامبر فرمود: «بگو:اللهمَّ إِنِّي ظَلَمتُ نَفْسِي ظُلْماً كَثِيراً، وَلا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاّ أنْتَ، فَاغْفِرْ لِي مَغْفِرَةً مِنْ عِنْدِكَ، وارْحَمْنِي، إنَّكَ أنْتَ الغَفُورُ الرَّحِيمُ». این، دعای جامع و سودمندی‌ست:

«اللهمَّ إِنِّي ظَلَمتُ نَفْسِي ظُلْماً كَثِيراً»؛ یعنی: «یا الله! من به خویشتن ستم فراوانی کرده‌ام». این، اذعان بنده به ستم و جفاکاری نسبت به خویشتن است و یکی از آداب دعاست؛ به عبارت دیگر: یکی از چیزهایی که در دعا مهم است، عرض حال به پیشگاه الاهی می‌باشد؛ چنان‌که موسی گفت: ﴿رَبِّ إِنِّي لِمَآ أَنزَلۡتَ إِلَيَّ مِنۡ خَيۡرٖ فَقِيرٞ﴾([[626]](#footnote-626)) و بدین‌سان با عرض حال، به پیشگاه الاهی عرض نیاز کرد؛ از همین‌روست که دعا را راز و نیاز گویند.

«وَلا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاّ أنْتَ»؛ یعنی: «و کسی جز تو گناهان را نمی‌آمرزد». این، ثنا و ستایش الاهی‌ و اعتراف به عجر و ناتوانیِ خویشتن و اذعانی‌ست به این‌که تنها الله گناهان را می‌آمرزد؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَن يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ إِلَّا ٱللَّهُ﴾ [آل عمران: ١٣٥]

و چه کسی جز الله، گناهان را می‌بخشد؟

اگر همه‌ی مردم جمع شوند تا یک گناه از گناهانت را ببخشند، نمی‌توانند و تنها کسی که گناهان را می‌آمرزد، الله می‌باشد.

«فَاغْفِرْ لِي مَغْفِرَةً مِنْ عِنْدِكَ»؛ یعنی: «پس مرا با آمرزشی از سوی خویش بیامرز». آمرزش را از آن جهت به الله نسبت داد که بدین شکل، بلیغ‌تر و بزرگ‌تر می‌باشد؛ زیرا بزرگیِ دهش، از بزرگیِ بخشنده است. «وارْحَمْنِي»؛ یعنی: «بر من رحم فرما» و در آینده به انجام کارهای نیک، توفیقم دِه. در این‌جا با توسل به دو نام از نام‌های الله دعا شده است و این دو اسم، متناسب با درخواست بنده است: چنان‌که بنده در خواست آمرزش و رحمت می‌کند و سپس می‌گوید: «إنَّكَ أنْتَ الغَفُورُ الرَّحِيمُ»؛ یعنی: «به‌یقین که تو، آمرزنده‌ی مهرورزی». لذا شایسته است که انسان این دعا را در نمازش- در سجده یا پس از تشهدِ پایانی- بگوید.

\*\*\*

1484- وعن أَبي موسى عَنِ النَّبِيِّ أنَّهُ كَانَ يدْعُو بِِهذا الدُّعَاءِ: «اللهمَّ اغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي وَجَهْلِي، وإسرافِي فِي أمْرِي، وَمَا أنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنّي، اللهمَّ اغْفِرْ لِي جِدِّي وَهَزْلِي؛ وَخَطَئِي وَعَمْدِي؛ وَكُلُّ ذَلِكَ عِنْدِي، اللهمَّ اغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أخَّرْتُ، وَمَا أسْرَرْتُ وَمَا أعْلَنْتُ، وَمَا أنتَ أعْلَمُ بِهِ مِنِّي، أنْتَ المُقَدِّمُ، وأنْتَ المُؤَخِّرُ، وأنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». [متفق عليه]([[627]](#footnote-627))

**ترجمه:** ابوموسی می‌گوید: پیامبر با این عبارت دعا می‌کرد: «اللهمَّ اغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي وَجَهْلِي، وإسرافِي فِي أمْرِي، وَمَا أنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنّي، اللهمَّ اغْفِرْ لِي جِدِّي وَهَزْلِي؛ وَخَطَئِي وَعَمْدِي؛ وَكُلُّ ذَلِكَ عِنْدِي، اللهمَّ اغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أخَّرْتُ، وَمَا أسْرَرْتُ وَمَا أعْلَنْتُ، وَمَا أنتَ أعْلَمُ بِهِ مِنِّي، أنْتَ المُقَدِّمُ، وأنْتَ المُؤَخِّرُ، وأنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».([[628]](#footnote-628))

1485- وعن عائشة&: أنَّ النَّبِيَّ كَانَ يَقُولُ فِي دُعَائِهِ: «اللهمَّ إنِّي أعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا عَمِلْتُ ومنْ شَرِّ مَا لَمْ أعْمَلْ». [روايت مسلم]([[629]](#footnote-629))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: پیامبر در دعایش می‌گفت: «اللهمَّ إنِّي أعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا عَمِلْتُ ومنْ شَرِّ مَا لَمْ أعْمَلْ».([[630]](#footnote-630))

1486- وعن ابن عمرَ$ قَالَ: كَانَ مِن دعاءِ رسُولِ الله: «اللهمَّ إنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ زَوالِ نِعْمَتِكَ، وتَحَوُّلِ عَافِيَتِكَ، وفُجَاءةِ نِقْمَتِكَ، وَجَميعِ سَخَطِكَ». [روايت مسلم]([[631]](#footnote-631))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: از دعاهای رسول‌الله بود که می‌گفت: «اللهمَّ إنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ زَوالِ نِعْمَتِكَ، وتَحَوُّلِ عَافِيَتِكَ، وفُجَاءةِ نِقْمَتِكَ، وَجَميعِ سَخَطِكَ».([[632]](#footnote-632))

1487- وعن زيد بن أرقمَ قَالَ: كَانَ رسُولُ الله يَقُولُ: «اللهمَّ إنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ العَجْزِ وَالكَسَلِ، والبُخْلِ وإلهرَمِ، وَعَذابِ القَبْرِ، اللهمَّ آتِ نَفْسِي تَقْوَاهَا، وَزَكِّها أنْتَ خَيْرُ مَنْ زَكَّاهَا، أنْتَ وَلِيُّهَا وَمَوْلاَهَا، اللهمَّ إنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لا يَنْفَعُ؛ وَمِنْ قَلْبٍ لا يَخْشَعُ، وَمِنْ نَفْسٍ لا تَشْبَعُ؛ وَمِنْ دَعْوَةٍ لا يُسْتَجابُ لَهَا». [روايت مسلم]([[633]](#footnote-633))

**ترجمه:** زید بن ارقم می‌گوید: رسول‌الله- در دعایش- می‌گفت: «اللهمَّ إنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ العَجْزِ وَالكَسَلِ، والبُخْلِ وإلهرَمِ، وَعَذابِ القَبْرِ، اللهمَّ آتِ نَفْسِي تَقْوَاهَا، وَزَكِّها أنْتَ خَيْرُ مَنْ زَكَّاهَا، أنْتَ وَلِيُّهَا وَمَوْلاَهَا، اللهمَّ إنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لا يَنْفَعُ؛ وَمِنْ قَلْبٍ لا يَخْشَعُ، وَمِنْ نَفْسٍ لا تَشْبَعُ؛ وَمِنْ دَعْوَةٍ لا يُسْتَجابُ لَهَا».([[634]](#footnote-634))

1488- وعن ابن عباسٍ$ أنَّ رسُولَ الله كَانَ يقولُ: «اللهمَّ لَكَ أسْلَمْتُ، وَبِكَ آمَنْتُ، وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ، وإلَيْكَ أنَبْتُ، وَبِكَ خَاصَمْتُ، وإلَيْكَ حَاكَمْتُ؛ فَاغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ، وَمَا أَخَّرْتُ، وَمَا أَسْرَرْتُ، وَمَا أعْلَنْتُ، أنتَ المُقَدِّمُ، وأَنْتَ المُؤَخِّرُ، لا إله إِلا أنْتَ».

زَادَ بَعْضُ الرُّوَاةِ: «وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلا باللهِ». [متفق عليه]([[635]](#footnote-635))

**ترجمه:** ابن‌عباس$ می‌گوید: رسول‌الله- در دعایش- می‌گفت: «اللهمَّ لَكَ أسْلَمْتُ، وَبِكَ آمَنْتُ، وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ، وإلَيْكَ أنَبْتُ، وَبِكَ خَاصَمْتُ، وإلَيْكَ حَاكَمْتُ؛ فَاغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ، وَمَا أَخَّرْتُ، وَمَا أَسْرَرْتُ، وَمَا أعْلَنْتُ، أنتَ المُقَدِّمُ، وأَنْتَ المُؤَخِّرُ، لا إله إِلا أنْتَ»؛ برخی از راویان افزوده‌اند: «وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلا باللهِ».([[636]](#footnote-636))

**شرح**

این چند حدیث نیز درباره‌ی فضیلت دعاست که عبارت‌های دعایی گوناگونی را در خود دارد؛ از آن جمله این‌که پیامبر از الله متعال درخواست نمود که اشتباه‌های گذشته و آینده‌ی او را بیامرزد: «اللهمَّ اغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أخَّرْتُ، وَمَا أسْرَرْتُ وَمَا أعْلَنْتُ، وَمَا أنتَ أعْلَمُ بِهِ مِنِّي»؛ می‌بینیم که رسول‌الله در مقام دعا خواسته‌اش را به‌تفصیل بیان نمود؛ یعنی انواع اشتباه‌ها را برشمرد. چنین روشی در دعا بسیار پسندیده است؛ زیرا انسان با چنین روشی همه ی اعمالش را به‌خاطر می‌آورد و برای خطاهایی که در نهان و آشکار انجام داده و نیز برای کارهایی که دانسته یا ندانسته مرتکب شده است، آمرزش می‌خواهد؛ فایده‌ی دیگرش این است که انسان هرچه بیش‌تر دعا کند، محبت و دل‌بستگی‌اش به الله بیش‌تر می‌شود و بیم و امیدش نیز افزایش می‌یابد؛ از این‌رو پیامبر در درخواست آمرزش و دیگر دعاهایش به‌تفصیل دعا و مناجات می‌کرد.

پیامبر از موارد فراوانی به الله پناه جُست؛ از جمله: از شرّ گناهان و آفت‌ها و پیامدهای آن، و نیز از عذاب قبر و دیگر مواردی که در احادیث پیشین آمد. شایسته است که انسان این دعاها را از روی این کتاب بنویسد یا این دعاها را حفظ کند و بخواند تا از فوایدش بهره‌مند شود. البته به‌گمانم برخی از خوانندگان، اینک این دعاها را می‌خوانند و از آن می‌گذرند؛ ولی چه خوبست که این دعاها را حفظ کرده، به آن پای‌بند باشند.

\*\*\*

1489- وعن عائشةَ&: أنَّ النَّبِيّ كَانَ يدعو بِهؤُلاءِ الكَلِمَاتِ: «اللهمَّ إنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ النَّارِ، وَعَذَابِ النَّارِ، وَمِنْ شَرِّ الغِنَى وَالفَقْرِ». [روایت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی، این حدیث را حسن صحيح دانسته است. اين، لفظ ابوداود می‌باشد.]([[637]](#footnote-637))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: پیامبر با این کلمات دعا می‌کرد: «اللهمَّ إنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ النَّارِ، وَعَذَابِ النَّارِ، وَمِنْ شَرِّ الغِنَى وَالفَقْرِ».([[638]](#footnote-638))

1490- وعن زياد بن عِلاَقَةَ عن عَمِّهِ، وَهُوَ قُطْبَةُ بنُ مالِكٍ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ يَقُولُ: «اللهمَّ إنِّي أعُوذُ بِكَ مِنْ مُنْكَرَاتِ الأخْلاَقِ، وَالأعْمَالِ، والأهْواءِ». [ترمذي روايتش كرده و گفته است: حدیثي حسن می‌باشد.]([[639]](#footnote-639))

**ترجمه:** زیاد بن عِلاقه از عمویش، قُطبه بن مالک روایت کرده است که پیامبر- در دعایش- می‌گفت: «اللهمَّ إنِّي أعُوذُ بِكَ مِنْ مُنْكَرَاتِ الأخْلاَقِ، وَالأعْمَالِ، والأهْواءِ».([[640]](#footnote-640))

1491- وعن شَكَلِ بن حُمَيدٍ قَالَ: قُلتُ: يَا رسولَ الله، علِّمْنِي دعاءً أَدْعُو بِهِ، قَالَ: «قُلْ: اللهمَّ إنِّي أعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ سَمْعِي، وَمِنْ شَرِّ بَصَرِي، وَمِنْ شَرِّ لِسَانِي، وَمِنْ شَرِّ قَلْبِي، وَمِنْ شَرِّ مَنِيِّي». [روایت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی، این حدیث را حسن دانسته است.]([[641]](#footnote-641))

**ترجمه:** شَكَل بن حُمَید می‌گوید: گفتم: ای رسول‌خدا! دعایی به من یاد دهید؛ فرمود: «بگو:اللهمَّ إنِّي أعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ سَمْعِي، وَمِنْ شَرِّ بَصَرِي، وَمِنْ شَرِّ لِسَانِي، وَمِنْ شَرِّ قَلْبِي، وَمِنْ شَرِّ مَنِيِّي».([[642]](#footnote-642))

1492- وعن أنسٍ أنَّ النَّبِيَّ كَانَ يَقُولُ: «اللهمَّ إنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ البَرَصِ، والجُنُونِ، والجُذَامِ، وَسَيِّيءِ الأسْقَامِ». [روایت ابوداود با اِسنادِ صحيح]([[643]](#footnote-643))

**ترجمه:** انس می‌گوید: پیامبر- در دعایش- می‌گفت: «اللهمَّ إنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ البَرَصِ، والجُنُونِ، والجُذَامِ، وَسَيِّيءِ الأسْقَامِ».([[644]](#footnote-644))

1493- وعن أَبي هريرةَ قَالَ: كَانَ رسولُ الله يَقُولُ: «اللهمَّ إنِّي أعُوذُ بِكَ مِنَ الجُوعِ، فَإنَّهُ بِئْسَ الضَّجِيعُ؛ وأعوذُ بِكَ منَ الخِيَانَةِ، فَإنَّهَا بِئْسَتِ البِطَانَةُ». [روایت ابوداود با اِسنادِ صحيح]([[645]](#footnote-645))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله- در دعا- می‌گفت: «یا الله! من از گرسنگی که بد هم‌خوابی‌ست و نیز از خیانت که ویژگی درونیِ بدی‌ست، به تو پناه می‌برم».

1494- وعن عليٍّ أنَّ مُكَاتباً جاءَهُ فَقَالَ: إنِّي عَجِزْتُ عَنْ كِتَابَتِي فَأعِنِّي، قَالَ: ألا أُعَلِّمُكَ كَلِماتٍ عَلَّمَنِيهنَّ رسُولُ الله لَوْ كَانَ عَلَيْكَ مِثْلُ جَبَلٍ دَيْناً أدَّاهُ اللهُ عَنْكَ؟ قَالَ: قُلْ: «اللهمَّ اكْفِنِي بِحَلاَلِكَ عَنْ حَرَامِكَ، وَأغْنِنِي بِفَضْلِكَ عَمَّنْ سِواكَ». [ترمذي روايتش كرده و گفته است: حدیثي حسن می‌باشد.]([[646]](#footnote-646))

**ترجمه:** از علی روایت است: برده‌ای- که با توافق صاحبش در پیِ تأمین پولِ آزادی خویش بود- نزدش آمد و گفت: من از تأمین پول آزادی‌ام ناتوانم؛ کمکم کن. علی گفت: آیا کلماتی به تو آموزش دهم که رسول‌الله آن‌ها را به من یاد داد؟ اگر به‌اندازه‌ی یک کوه بدهی داشته باشی،- با گفتن این کلمات- الله متعال موجبات ادای بدهی‌ات را فراهم می‌سازد. بگو: «اللهمَّ اكْفِنِي بِحَلاَلِكَ عَنْ حَرَامِكَ، وَأغْنِنِي بِفَضْلِكَ عَمَّنْ سِواكَ».([[647]](#footnote-647))

**شرح**

این، مجموعه‌ای از دعاهای پیامبر است؛ از آن جمله این‌که پیامبر از اخلاق و کردار ناپسند و نیز از امیال نفسانی و اندیشه‌های نادرست و آن‌گونه که در روایتی دیگر آمده است، از بیماری‌ها به الله پناه می‌بُرد. کردار ناپسند، همان گناهان است و اخلاق ناپسند به معنای رفتار و تعامل ناشایست با خلق خداست. هم‌چنین انسان امیال و خواسته‌هایی دارد؛ در این میان، برخی از مردم خواسته‌های خویش را تابع رهنمودها‌ی پیامبر قرار می‌دهند و شماری دیگر، از خواسته‌های نفسانی خویش پیروی می‌کنند. بنا بر رهنمود و روش پیامبر، پسندیده است که انسان از انواع بیماری‌ها به الله پناه ببرد. همان‌گونه که در احادیث پیشین گذشت، پیامبر از پیسی، جنون، جذام و دیگر بیماری‌های سخت و ناگوار جسمی و عقلی به الله پناه می‌جُست.

جُذام، بیماری عفونی و مُزمنی‌ست که با زخم‌های حاد، از میان رفتن بافت‌های بدن را در پی دارد؛ بدین‌سان که وقتی از یک قسمت بدن شروع می‌شود، به‌تدریج به سایر قسمت‌ها نیز سرایت می‌کند و آن‌ها را از بین می‌برد؛ از این‌رو علما گفته‌اند: برای حفظ سلامت جامعه، جایز نیست که بیماران جذامی در میان مردم باشند و بر مسؤولان و زمام‌داران واجب است که محلّ خاصی را به بیماران جذامی اختصاص دهند که امروزه از آن به قرنطینه‌ی بهداشتی یاد می‌شود. جذام، یکی از سخت‌ترین بیماری‌های مُسری‌ست که به‌سرعت شیوع پیدا می‌کند و همه‌گیر می‌شود.

«وَسَيِّيءِ الأسْقَامِ»؛ یعنی: «و از بیماری‌های سخت به تو پناه می‌برم». این، شامل همه‌ی بیماری‌های سخت و بی‌علاج می‌شود که از آن جمله می‌توان انواع سرطان‌ها را نام برد. لذا چه خوبست که به‌پیروی از پیامبر اکرم به فراگیری این دعاها اهمیت دهیم و بر آن پای‌بند باشیم. پیامبر از گرسنگی نیز به الله پناه می‌بُرد و از گرسنکی به هم‌خوابی بد یاد می‌فرمود؛ آن بزرگوار خیانت را یکی از بدترین ویژگی‌های درونی می‌دانست و از خیانت به الله پناه می‌جُست. همان‌گونه که پیش‌تر گفتم: شایسته است که این دعاها را یادداشت و حفظ کنید و به آن‌ها پای‌بند باشید.

\*\*\*

1495- وعن عِمْرَانَ بن الحُصَينِ$: أنَّ النَّبِيَّ عَلَّمَ أبَاهُ حُصَيْناً كَلِمَتَيْنِ يَدْعُو بهما: «اللهمَّ ألْهِمْني رُشْدِي ، وأعِذْنِي مِنْ شَرِّ نَفْسي». [ترمذي روايتش كرده و گفته است: حدیثي حسن می‌باشد.]([[648]](#footnote-648))

**ترجمه:** از عمران بن حصین$ روایت شده است که پیامبر به پدرِ وی، حصین دو عبارت کوتاه یاد داد که با آن‌ها دعا می‌کرد: «اللهمَّ ألْهِمْني رُشْدِي ، وأعِذْنِي مِنْ شَرِّ نَفْسي».([[649]](#footnote-649))

1496- وعن أَبي الفضل العباس بن عبد المُطَّلِب قَالَ: قُلْتُ: يَا رسول الله عَلِّمْنِي شَيْئاً أسْألُهُ الله تَعَالَى، قَالَ: «سَلُوا الله العَافِيَةَ»؛ فَمَكَثْتُ أَيَّاماً، ثُمَّ جِئْتُ فَقُلتُ: يَا رسولَ الله عَلِّمْنِي شَيْئاً أسْألُهُ الله تَعَالَى، قَالَ لِي: «يَا عَبَّاسُ، يَا عَمَّ رسول اللهِ، سَلُوا الله العَافِيَةَ في الدُّنيَا والآخِرَةِ». [ترمذي روايتش كرده و گفته است: حدیثي حسن می‌باشد.]([[650]](#footnote-650))

**ترجمه:** ابوالفضل، عباس بن عبدالمطّلب می‌گوید: گفتم: ای رسول‌خدا! چیزی به من یاد دِه که آن‌را از الله متعال بخواهم. فرمود: «از الله، عافیت بخواهید». چند روزی درنگ کردم و سپس نزد پیامبر آمدم و گفتم: ای رسول‌خدا! چیزی به من یاد دِه که آن‌را از الله متعال بخواهم. فرمود: «ای عباس، ای عموی رسول‌خدا! از الله، عافیت دنیا و آخرت را بخواهید».

1497- وعن شَهْرِ بن حَوشَبٍ قَالَ: قُلْتُ لأُمِّ سَلَمة&: يَا أمَّ المؤمِنينَ، مَا كَانَ أكثْرُ دعاءِ رَسُولِ الله إِذَا كَانَ عِنْدَكِ؟ قالَت: كَانَ أكْثَرُ دُعائِهِ: «يَا مُقَلِّبَ القُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ». [ترمذي روايتش كرده و گفته است: حدیثي حسن می‌باشد.]([[651]](#footnote-651))

**ترجمه:** شهر بن حوشب می‌گوید: به ام‌سلمه& گفتم: ای مادر مومنان! هنگامی‌که رسول‌الله نزدت بود، بیش‌ترین دعایش چه بود؟ پاسخ داد: بیش‌ترین دعایش این بود که می‌گفت: «يَا مُقَلِّبَ القُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ».([[652]](#footnote-652))

1498- وعن أَبي الدرداءِ قَالَ: قَالَ رسُولُ الله: «كَانَ مِنْ دُعاءِ دَاوُدَ: اللهمَّ إنِّي أسْألُكَ حُبَّكَ، وَحُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ، وَالعَمَلَ الَّذِي يُبَلِّغُنِي حُبَّكَ، اللهمَّ اجْعَلْ حُبَّكَ أحَبَّ إلَيَّ مِنْ نَفْسِي، وأهْلِي، وَمِنَ الماءِ البارِدِ». [ترمذي روايتش كرده و گفته است: حدیثي حسن می‌باشد.]([[653]](#footnote-653))

**ترجمه:** از ابودرداء روایت شده است که رسول‌الله فرمود: «از جمله‌ی دعای داوود() بود که می‌گفت:اللهمَّ إنِّي أسْألُكَ حُبَّكَ، وَحُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ، وَالعَمَلَ الَّذِي يُبَلِّغُنِي حُبَّكَ، اللهمَّ اجْعَلْ حُبَّكَ أحَبَّ إلَيَّ مِنْ نَفْسِي، وأهْلِي، وَمِنَ الماءِ البارِدِ».([[654]](#footnote-654))

1499- وعن أنسٍ قَالَ: قَالَ رسُولُ الله: «ألِظُّوا بِيَاذا الجَلاَلِ والإكْرامِ». [روايت ترمذي؛ نسائی این حدیث را از ربیعه بن عامر روایت کرده و حاکم، اِسناد این حدیث را صحیح دانسته است.]([[655]](#footnote-655))

**ترجمه:** انس می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «يَا ذا الجَلاَلِ والإكْرامِرا فراوان بگویید».

1500- وعن أَبي أُمَامَةَ قَالَ: دعا رسُولُ الله بدُعاءٍ كَثيرٍ، لَمْ نَحْفَظْ مِنْهُ شَيْئاً؛ قُلْنَا: يَا رسول الله، دَعَوْتَ بِدُعاءٍ كَثِيرٍ لَمْ نَحْفَظْ مِنْهُ شَيْئاً، فَقَالَ: «ألا أدُلُّكُمْ عَلَى مَا يَجْمَعُ ذَلِكَ كُلَّهُ؟ تَقُولُ: اللهمَّ إنِّي أسَألُكَ مِنْ خَيْر مَا سَأَلَكَ مِنْهُ نَبِيُّكَ محمَّدٌ؛ وأعوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا استَعَاذَ مِنْهُ نَبِيُّكَ مُحَمَّدٌ؛ وأنتَ المُسْتَعانُ، وَعَليْكَ البَلاَغُ، وَلا حَولَ وَلا قُوَّةَ إِلا باللهِ». [ترمذي روايتش كرده و گفته است: حدیثي حسن می‌باشد.]([[656]](#footnote-656))

**ترجمه:** ابوامامه می‌گوید: رسول‌الله دعای بسیاری کرد که بخشی از آن‌را حفظ نکردیم؛ گفتیم: ای رسول‌خدا! دعای بسیار کردی و ما نتوانستیم چیزی از آن‌را به‌خاطر بسپاریم. فرمود: «آیا شما را به چیزی رهنمون شوم که همه‌ی آن دعا را در خود داشته باشد؟ بگو: «اللهمَّ إنِّي أسَألُكَ مِنْ خَيْر مَا سَأَلَكَ مِنْهُ نَبِيُّكَ محمَّدٌ؛ وأعوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا استَعَاذَ مِنْهُ نَبِيُّكَ مُحَمَّدٌ؛ وأنتَ المُسْتَعانُ، وَعَليْكَ البَلاَغُ، وَلا حَولَ وَلا قُوَّةَ إِلا باللهِ».([[657]](#footnote-657))

1501- وعن ابن مسعودٍ قَالَ: كَانَ من دعاءِ رسُولِ الله: «اللهمَّ إنِّي أسْألُكَ مُوجِبَاتِ رَحْمَتِكَ، وَعَزَائِمَ مَغْفِرَتِكَ، والسَّلامَةَ مِنْ كُلِّ إثْمٍ، والغَنِيمَةَ مِنْ كُلِّ بِرٍّ، والفَوْزَ بالجَنَّةِ، والنَّجَاةَ مِنَ النَّارِ». [ابوعبدالله، حاکم نیشابوری این حدیث را روایت کرده و گفته است: مطابق شرط مسلم، صحیح می‌باشد.]([[658]](#footnote-658))

**ترجمه:** ابن‌مسعود می‌گوید: از دعاهای رسول‌الله بود که می‌گفت: «اللهمَّ إنِّي أسْألُكَ مُوجِبَاتِ رَحْمَتِكَ، وَعَزَائِمَ مَغْفِرَتِكَ، والسَّلامَةَ مِنْ كُلِّ إثْمٍ، والغَنِيمَةَ مِنْ كُلِّ بِرٍّ،   
  
والفَوْزَ بالجَنَّةِ، والنَّجَاةَ مِنَ النَّارِ».([[659]](#footnote-659))

**شرح**

این احادیث درباره‌ی فضیلت دعا و بیان‌گر پاره‌ای از دعاهای پیامبر است. از جمله این‌که پیامبر به حصین یاد داد که با این دو عبارت، دعا کند: «اللهمَّ ألْهِمْني رُشْدِي ، وأعِذْنِي مِنْ شَرِّ نَفْسي»؛ یعنی: «یا الله! بینش درست و هدایتم را به من الهام کن و مرا از شرّ نفسم در پناه خویش قرار بده». منظور از بینش و هدایت، علوم و توفیق عمل است؛ «رُشد» یعنی راه راست که متضادّ گمراهی و تبه‌کاری و معصیت ا‌ست؛ لذا مفهوم این دعا این می‌شود که مرا به سوی کارهای نیک رهنمون شو. پس انسان موفق کسی‌ست که راه راست را می‌یابد و این، هدف همه‌ی مومنان است؛ همان‌گونه که الله متعال درباره‌ی مومنان می‌فرماید:

﴿وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ حَبَّبَ إِلَيۡكُمُ ٱلۡإِيمَٰنَ وَزَيَّنَهُۥ فِي قُلُوبِكُمۡ وَكَرَّهَ إِلَيۡكُمُ ٱلۡكُفۡرَ وَٱلۡفُسُوقَ وَٱلۡعِصۡيَانَۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلرَّٰشِدُونَ ٧﴾ [الحجرات: ٧]

ولی الله، ایمان را محبوب شما گردانیده و آن را در دل‌هایتان آراسته و کفر و فسق و نافرمانی را برایتان ناپسند نموده است؛ چنین کسانی هدایت‌یافته‌اند.

این، مفهومِ رُشد است. از دیگر احادیثی که در این بخش آمده، حدیثی‌ست بدین مضمون که عباس از پیامبر خواست که دعایی را به او یاد دهند که آن‌را بگوید؛ پیامبر به او فرمود: «از الله، عافیت بخواهید». عباس پس از چند روز دوباره نزد پیامبر رفت و این درخواست را تکرار کرد؛ رسول‌الله فرمود: «ای عباس، ای عموی رسول‌خدا! از الله، عافیت دنیا و آخرت را بخواهید». **عافیت**، یعنی سلامتی از همه‌ی آفت‌ها که شامل آفت‌های جسمی و نیز آفت‌های فکری و قلبی می‌شود و کسی که از این آفت‌ها مصون بماند، خیر فراوانی یافته است. یکی دیگر از دعاهایی که پیامبر فراوان می‌گفت، این دعا بود که: «يَا مُقَلِّبَ القُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ»؛ پیش‌تر نیز دعایی به همین مضمون گذشت که در آن آمده بود: «اللهمَّ مُصَرِّفَ القُلُوبِ صَرِّفْ قُلُوبنَا عَلَى طَاعَتِكَ». گفتنی‌ست: می‌توانیم این دو دعا را با هم جمع کنیم و بگوییم: «اللهمَّ يَا مُقَلِّبَ القُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى طَاعَتِكَ؛ اللهمَّ یَا مُصَرِّفَ القُلُوبِ صَرِّفْ قَلْبِي عَلَى طَاعَتِكَ».

در این بخش، دعای داوود نیز ذکر شده است: «اللهمَّ إنِّي أسْألُكَ حُبَّكَ، وَحُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ، وَالعَمَلَ الَّذِي يُبَلِّغُنِي حُبَّكَ...». این، یکی از دعاهای مهم است؛ کسی که الله و دوستانش او را دوست دارند، جزو اولیا و دوستان الاهی‌ست. هم‌چنین دوست داشتن کارهایی که الله دوست دارد، یکی از ویژگی‌های اولیاست. در هر حال شایسته است که به این دعا نیز پای‌بند باشیم؛ زیرا محبت پروردگار، هدف هر مومنی‌ست:

﴿قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡ﴾

[آل عمران: ٣١]

بگو: اگر الله را دوست دارید، از من پیروی کنید تا الله شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد.

دعاهای دیگری نیز در این بخش ذکر شد که مانند گذشته پیشنهاد می‌کنم که اگر حفظ آن‌ها برای شما دشوار است، آن‌ها را یادداشت کنید و از رو بخوانید؛ بدین‌سان هم به این دعاها پای‌بندی کرده‌اید و هم به‌تدریج در ذهن و حافظه‌ی شما قرار می‌گیرد.

\*\*\*

251- باب: فضیلت دعا در غیاب دیگران

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ﴾ [الحشر: ١٠]

(و نیز اموال فیء از آنِ) آیندگان ایشان است که می‌گویند: ای پروردگارمان! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند، بیامرز.

و می‌فرماید:

﴿وَٱسۡتَغۡفِرۡ لِذَنۢبِكَ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ﴾ [محمد : ١٩]

و برای گناهانت و برای مردان و زنان باایمان درخواست آمرزش کن.

الله متعال از زبان ابراهیم خبر می‌دهد که گفت:

﴿رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لِي وَلِوَٰلِدَيَّ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ يَوۡمَ يَقُومُ ٱلۡحِسَابُ ٤١﴾ [ابراهيم: ٤١]

پروردگارا! روز برپایی حساب مرا و پدر و مادرم و مومنان را بیامرز.

1502- وعن أَبي الدرداء : أنَّهُ سَمِعَ رسولَ الله يَقُولُ: «مَا مِنْ عَبْدٍ مُسْلمٍ يَدعُو لأَخِيهِ بِظَهْرِ الغَيْبِ إِلاَّ قَالَ المَلَكُ: وَلَكَ بِمِثْلٍ». [روايت مسلم]([[660]](#footnote-660))

**ترجمه:** از ابودرداء روایت است که از رسول‌الله شنید که می‌فرمود: «هر بنده‌ی مسلمانی که در غیاب برادرش برای او دعا کند، فرشته(ی گماشته بر وی) می‌گوید: و همانندِ آن، نصیب تو باد».

1503- وعنه أنَّ رسُولَ الله كَانَ يَقُولُ: «دَعْوَةُ المَرْءِ المُسْلِمِ لأَخيهِ بِظَهْرِ الغَيْبِ مُسْتَجَابَةٌ، عِنْدَ رَأسِهِ مَلَكٌ مُوَكَّلٌ كُلَّمَا دَعَا لأَخِيهِ بِخَيْرٍ قَالَ المَلَكُ المُوَكَّلُ بِهِ: آمِينَ، وَلَكَ بِمِثْلٍ». [روايت مسلم]([[661]](#footnote-661))

**ترجمه:** ابودرداء می‌گوید: رسول‌الله می‌فرمود: «دعای شخص مسلمان برای برادرش در غیابِ او پذیرفته می‌شود؛ بالای سرش فرشته‌ای گماشته شده است که هرگاه بنده برای برادرش دعای خیر می‌کند، آن فرشته می‌گوید: آمین؛ و همانندِ آن نصیب تو باد».

**شرح**

مولف، نووی/ در کتابش «ریاض‌الصالحین» بابی در فضیلت دعا برای دیگران در غیاب آن‌ها گشوده است؛ زیرا دعا در خلوت و تنهایی نشانه‌ی روشنی از صداقت ایمان بنده می‌باشد. هم‌چنین پیامبر فرموده است: «لا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُحِبَّ لأخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ»؛([[662]](#footnote-662)) یعنی: «ایمان هیچ‌یک از شما کامل نیست تا آن‌که هرچه برای خود می‌پسندد، برای برادر مسلمان خود نیز بپسندد». لذا دعای شما برای برادر مسلمانتان در غیاب او- بدون این‌که خودش سفارش کرده باشد- دلیل محبت شما به اوست و نشان می‌دهد که شما آن‌چه را برای خود می‌پسندید، برای او نیز دوست دارید.

سپس مولف/ در این‌باره به سه آیه از قرآن کریم استدلال کرده است؛ از جمله: این آیه که الله متعال به پیامبرش می‌فرماید:

﴿وَٱسۡتَغۡفِرۡ لِذَنۢبِكَ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ﴾ [محمد : ١٩]

و برای گناهانت و برای مردان و زنان باایمان درخواست آمرزش کن.

الله متعال در این آیه به پیامبرش دستور داده است که برای گناهان خویش و نیز برای زنان و مردان مومن آمرزش بخواهد؛ احادیث فراوانی مبنی بر درخواست آمرزش پیامبر برای گناهانش وجود دارد و ما می‌دانیم که آن بزرگوار برای مومنان نیز آمرزش می‌خواست. ﴿وَٱسۡتَغۡفِرۡ لِذَنۢبِكَ﴾ بدین معناست که از الله بخواه که گناهانت را بیامرزد. گفتنی‌ست: مغفرت یا آمرزش به معنای پوشاندن گناهان و بخشیدن آن‌هاست؛ زیرا واژه‌ی «مغفرت» هم‌خانواده‌ی کلمه‌ی «مِغفَر» می‌باشد و مغفر، یعنی: کلاه‌خود که سر را می‌پوشاند و در جنگ و پیکار برای حفاظت از سر در برابر تیرِ دشمن مورد استفاده قرار می‌گیرد.

مولف/ این آیه را نیز آورده است که الله می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ﴾ [الحشر: ١٠]

(و نیز اموال فیء از آنِ) آیندگان ایشان است که می‌گویند: ای پروردگارمان! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند، بیامرز.

این‌ها یک دسته از همان سه گروهی هستند که الله متعال درباره‌ی آنان فرموده است:

﴿لِلۡفُقَرَآءِ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأَمۡوَٰلِهِمۡ يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا وَيَنصُرُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ ٨ وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلۡإِيمَٰنَ مِن قَبۡلِهِمۡ يُحِبُّونَ مَنۡ هَاجَرَ إِلَيۡهِمۡ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمۡ حَاجَةٗ مِّمَّآ أُوتُواْ وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞۚ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفۡسِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٩ وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ ١٠﴾ [الحشر: ٨، ١٠]

(و بخشی از اموال فی‌ء) از آنِ فقیران مهاجری‌ست که از دیار و اموالشان بیرون رانده شده‌اند؛ فضل (و نعمت الله) و خشنودی او را می‌طلبند و الله و پیامبرش را یاری می‌کنند. ایشان، همان راستگویانند. (و هم‌چنین از آن) کسانی (است) که پیش از مهاجران در سرای هجرت جای گرفتند و راه ایمان را برگزیدند؛ کسانی را که به سویشان هجرت کرده‌اند، دوست دارند و در دل‌هایشان دغدغه و نیازی به آن‌چه به مهاجران داده شده است، احساس نمی‌کنند و (آنان را) بر خود ترجیح می‌دهند؛ گرچه خودشان بسیار نیازمند باشند. و کسانی که از آز و بخلِ نفس خویش مصون بمانند، همان رستگارانند. و (نیز از آنِ) آیندگان ایشان است که می‌گویند: ای پروردگارمان! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند، بیامرز و در دل‌هایمان هیچ کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده؛ ای پروردگارمان! بی‌گمان تو، بخشاینده‌ی مهرورزی.

الله متعال در این آیات، مهاجران را با دو ویژگی هجرت و نصرت یاد فرمود و سپس ویژگی‌های انصار مدینه را برشمرد و آن‌گاه گروه سوم را معرفی فرمود که برای برادران ایمانیِ خود که درگذشته‌اند، یعنی برای مهاجران و انصار# درخواست آمرزش می‌کنند؛ این، نمونه‌ای از دعای خیر برای برادران مسلمان در غیاب آن‌هاست.

و اما سومین آیه‌ای که مولف/ ذکر کرده، آیه‌ای‌ست که الله از زبان ابراهیم می‌فرماید:

﴿رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لِي وَلِوَٰلِدَيَّ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ يَوۡمَ يَقُومُ ٱلۡحِسَابُ ٤١﴾ [ابراهيم: ٤١]

پروردگارا! روز برپایی حساب مرا و پدر و مادرم و مومنان را بیامرز.

این هم نمونه‌ای دیگر از دعا برای دیگران در غیاب آن‌هاست؛ کاری که روش پیامبران گذشته بوده است؛ هم‌چنین همه‌ی ما در نمازهایمان، برای هم‌کیشان خود دعا می‌کنیم؛ آن‌جا که در تشهد می‌گوییم: «السَّلامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ الله الصَّالِحِينَ»؛ زیرا پیامبر فرموده است: «فَإِنَّكُمْ إِذَا قُلْتُمْ ذَلِكَ سلَّمْتم عَلَی كُلِّ عَبْدٍ صَالِحٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ».([[663]](#footnote-663)) یعنی: «وقتی شما این را می‌گویید، این دعا شامل همه‌ی بندگان نیکِ آسمان و زمین می‌شود». لذا گفتن این عبارت در تشهد، به معنای دعا کردن برای بندگان نیکِ الله در غیاب آن‌هاست. سپس مولف/ دو حدیث با دو لفظ مختلف و به یک معنا از ابودرداء آورده است؛ بدین مضمون که: «هر بنده‌ی مسلمانی که در غیاب برادرش برای او دعا کند، فرشته(ی گماشته بر وی) می‌گوید: و همانندِ آن، نصیب تو باد». لذا وقتی برای برادرِ مسلمان خود در غیاب او دعا می‌کند، فرشته‌ی موکل بر شما، آمین می‌گوید و سپس می‌افزاید: «و مثلِ آن، نصیب تو باد!» این در صورتی‌ست که آن شخص، خودش از شما درخواست دعا نکرده باشد؛ زیرا اگر شما به درخواست او برایش دعا کنید، گویا خودش حضور داشته است؛ اما اگر بدون درخواستِ وی در غیابِ او برایش دعا کنید و خودش از آن بی‌اطلاع باشد، این دعا ثواب یادشده را خواهد داشت.

\*\*\*

252- باب: مسایلی درباره‌ی دعا

1504- وعن أسَامةَ بن زيد$ قَالَ: قَالَ رسُولُ الله: «مَنْ صُنِعَ إِلَيْهِ مَعْرُوفٌ، فَقَالَ لِفاعِلهِ: جَزَاكَ اللهُ خَيراً، فَقَدْ أبْلَغَ فِي الثَّنَاءِ». [ترمذي، این حدیث را روايت كرده و گفته است: حسن صحيح می‌باشد.]([[664]](#footnote-664))

**ترجمه:** اسامه بن زید$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکه به او نیکی شود و او به نیکی‌کننده بگوید: جَزَاكَ اللهُ خَيراً،([[665]](#footnote-665)) سپاس و قدردانی از او را به‌طور کامل به‌جای آورده است».

1505- وعن جابرٍ قَالَ: قَالَ رسُولُ الله: «لا تَدْعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ؛ وَلا تَدعُوا عَلَى أوْلادِكُمْ، وَلا تَدْعُوا عَلَى أموَالِكُمْ، لا تُوافِقُوا مِنَ اللهِ سَاعَةً يُسألُ فِيهَا عَطَاءً فَيَسْتَجِيبَ لَكُمْ». [روايت مسلم]([[666]](#footnote-666))

**ترجمه:** جابر می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «بر ضدّ خود، فرزندان و اموالتان دعا نکنید؛ مبادا بددعاییِ شما با لحظه‌ی اجابت دعا از سوی الله، هم‌زمان گردد و آن‌گاه آن دعا پذیرفته شود».

1506- وعن أَبي هريرةَ أنَّ رسول الله قَالَ: «أقْرَبُ مَا يَكُونُ العَبْدُ مِنْ رَبِّهِ وَهُوَ سَاجِدٌ، فَأَكْثِرُوا الدُّعَاءَ». [روايت مسلم]([[667]](#footnote-667))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «بنده زمانی که در حال سجده است، بیش از هر زمانی به پروردگارش نزدیک می‌باشد؛ پس-درسجده- فراوان دعا کنید».

**شرح**

این‌ها مسایلی مرکّب از انواع دعاست؛ از جمله آن‌‌که در حدیث اسامه بن زید$ آمده است که پیامبر فرمود: «هرکه به او نیکی شود و او به نیکی‌کننده بگوید: جَزَاكَ اللهُ خَيراً،([[668]](#footnote-668)) سپاس و قدردانی از او را به‌طور کامل به‌جای آورده است». اگر کسی به شما کمک کرد یا هدیه و مالی بخشید و یا چیزی به شما آموزش داد یا به ترفیع شغل و جایگاه اجتماعیِ شما، کمکتان کرد، باید در صددِ جبران خوبی‌اش باشید؛ زیرا پیامبر فرموده است: «مَنْ صَنَعَ إلَيْكُمْ مَعْرُوفاً فَكَافِئُوهُ»؛([[669]](#footnote-669)) یعنی: «هرکه به شما نیکی کرد، نیکی‌اش را جبران کنید».

جبرانِ نیکی، به وضعیت شخص بستگی دارد؛ پاداش برخی از مردم این است که همانند بخشش یا دهشی که به شما کرده است، یا بیش‌تر از آن، به او بذل و بخشش نمایید. برخی از مردم راضی به بذل و بخشش مالی یا هدیه‌ی مادّی راضی نیستند و فقط کافی‌ست که برایشان دعا کنید؛ اگر یک ثروتمند یا شخصی سرشناس، چیزی به شما هدیه کند و شما نیز همانندِ آن را به او هدیه دهید، چه‌بسا آن‌را نوعی بی‌احترامی تلقی کند؛ لذا برای چنین افرادی، دعا کردن کافی‌ست؛ همان‌گونه که پیامبر فرمود: «فَإنْ لَمْ تَجِدُوا ما تُكَافِئُونَهُ فَادْعُوا لَهُ حَتَّى تَرَوْا أَنَّكُمْ قَد كَافَأْتُمُوهُ»؛([[670]](#footnote-670)) یعنی: «اگر چیزی برای جبران بخشش و نیکی‌اش نیافتید، آن‌قدر برایش دعا نمایید که خودتان احساس کنید که نیکی‌اش را جبران کرده‌اید»؛ به‌عنوان نمونه می‌توانید بگویید: «جَزَاكَ اللهُ خَيراً»؛ در این صورت از او قدردانی کرده‌اید؛ زیرا شما با این دعا، سعادت دنیا و آخرتش را از الله درخواست می‌کنید.

حدیث دوم که از جابر می‌باشد، بدین مضمون است که پیامبر فرمود: «بر ضدّ خود، فرزندان و اموالتان دعا نکنید؛ مبادا بددعاییِ شما با لحظه‌ی اجابت دعا از سوی الله، هم‌زمان شود و آن‌گاه آن دعا پذیرفته شود». چنین مواردی در هنگام خشم و غضب، زیاد روی می‌دهد؛ انسان در حال عصبانیت، خودش و فرزندانش را بددعایی می‌کند؛ مثلاً می‌گوید: «خدا تو را بکشد»؛ حتی برخی از مردم فرزندان خود را لعنت و نفرین می‌کنند و می‌گویند: «نفرین خدا بر تو!» الله، خودش رحم کند! هم‌چنین برخی از مردم در هنگام عصبانیت بر ضد همسر و خواهر و عزیزان خود، حتی بر ضدّ مادر خویش دعا می‌کنند! - پناه بر الله- برخی هم در رابطه با اموال خویش بددعایی می‌کنند؛ مثلاً وقتی ماشینشان دچار عیب می‌شود، می‌گویند: بلا تو را بزند! پیامبر از همه‌ی این‌ها نهی فرموده است؛ زیرا وقتی در حقّ فرزندتان بددعایی می‌کنید، ممکن است که با لحظه‌ی اجابت دعا از سوی الله هم‌زمان شود و آن‌گاه این بددعایی پذیرفته شود. لذا به‌جای بددعایی و نفرین، دعای خیر کنید؛ درباره‌ی اموال خود نیز دعای خیر نمایید؛ مثلاً اگر ماشین شما ایرادی دارد، دعا کنید که الله متعال مشکلات را برطرف سازد.

در حدیث ابوهریره آمده است که پیامبر فرمود: «بنده زمانی که در حال سجده است، بیش از هر زمانی به پروردگارش نزدیک می‌باشد؛ پس-درسجده- فراوان دعا کنید». انسان در آن هنگام که الله را می‌خوانَد، به او نزدیک است؛ در آن هنگام الله متعال نیز به بنده‌اش نزدیک می‌باشد؛ همان‌گونه که خود می‌فرماید:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌۖ أُجِيبُ دَعۡوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِۖ فَلۡيَسۡتَجِيبُواْ لِي وَلۡيُؤۡمِنُواْ بِي لَعَلَّهُمۡ يَرۡشُدُونَ ١٨٦﴾ [البقرة: ١٨٦]

و هنگامی که بندگانم از تو درباره­ی من می­پرسند، (بگو:) من نزدیکم و درخواست دعا­کننده را آن‌گاه که مرا می­خواند، اجابت می­کنم؛ پس باید فرمانم را بپذیرند و به من ایمان بیاورند تا هدایت یابند.

نزدیک‌ترین حالت بنده به پروردگارش، زمانی‌ست که بنده در حالِ سجده می‌باشد؛ زیرا سجده، کمال کُرنش و فروتنی در برابر الله متعال است؛ بنده در هنگامِ سجده شریف‌ترین و بالاترین عضو بدنش را هم‌سطح پایین‌ترین عضو خویش قرار می‌دهد و بدین‌سان پیشانی‌اش را بر خاک می‌ساید و در برابر الله کرنش می‌کند؛ و این، کمال خاکساری در برابر الله و تنزیه و ستایش اوست؛ چراکه انسان، هم با سجده و کرنش و هم در گفتار، پروردگارش را ستایش می‌کند. از این‌رو در سجده‌ی نماز فرض و نفل، فراوان دعا کنید؛ چه برای رفع نیازهای دنیوی خویش و چه برای برآورده شدن خواسته‌های اخروی خود؛ در هر صورت دعا در سجده، پذیرفته می‌شود و ایرادی ندارد که در سجده، از الله مال و ثروت یا خانه‌ی راحت و ماشین خوب درخواست کنید؛ هم‌چنین ایرادی ندارد که در سجده برای خودتان و پدر و مادرتان آمرزش بخواهید؛ زیرا دعا، عبادت است و هرچه از الله بخواهید- در صورتی که مشروع باشد- عملی عبادی انجام داده‌اید. ‌هم‌چنان‌که در حدیث آمده است: «لِيَسْأَلْ أَحَدكُمْ رَبّه حَاجَتَهُ كُلَّهَا حَتَّى شِراكَ نَعْلِهِ إذَا انْقَطَعَ»؛([[671]](#footnote-671)) یعنی: «هر یک از شما، همه‌ی نیازهایش را از الله بخواهد؛ حتی بندِ کفش خود را زمانی که پاره می‌شود». بند کفش، کم‌ترین یا کوچک‌ترین چیزی‌ست که انسان می‌تواند آن را از پروردگارش درخواست نماید؛ زیرا خواستن از پروردگار یا عرض نیاز به درگاهش، عبادت و بندگیِ الله، روی آوردن به سوی او، پیوند با او و پناهنده شدن به اوست و بدین‌سان قلب انسان همواره با پروردگارش می‌باشد. پس تا می‌توانید، دعا کنید و از توبه و استغفار غفلت نورزید؛ پیامبر فرموده است: «إنَّهُ لَيُغَانُ عَلَى قَلْبِي، وإنِّي لأَسْتَغفِرُ اللهَ فِي اليَوْمِ مِئَةَ مَرَّةٍ»؛([[672]](#footnote-672)) یعنی: «گاه بر دلم- لحظه‌ای- پرده‌ی غم و غفلت می‌نشیند؛ و روزانه صد بار از الله آمرزش می‌خواهم».

این، در حالی بود که الله گناهان گذشته و آینده‌ی آن بزرگوار را بخشید؛ اما آن بزرگوار از توبه و استغفار غافل نمی‌شد. پس ما که بندگان سراپا گنه‌کاری هستیم، باید روزی صد بار آمرزش بخواهیم و از استغفار، غفلت نورزیم؛ اگر صد بار بگوییم: «أستغفر اللهَ وأتوب إلیه»، چند دقیقه وقت می‌گیرد؟ به‌قطع کم‌تر از ده دقیقه؛ پس برای دست‌یابی به خیر فراوانی که در استغفار وجود دارد و نیز به‌پیروی از پیامبر اکرم از این کار غفلت نکنیم.

\*\*\*

1507- وعنه أنَّ رسُولَ الله قَالَ: «يُسْتَجَابُ لأَحَدِكُمْ مَا لَمْ يَعْجَلْ، يقُولُ: قَدْ دَعْوتُ رَبِّي، فَلَمْ يسْتَجب لِي». [متفق عليه]([[673]](#footnote-673))

وفي روايةٍ لمسلمٍ: «لا يَزالُ يُسْتَجَابُ لِلعَبْدِ مَا لَمْ يَدْعُ بإثْمٍ، أَوْ قَطيعَةِ رحِمٍ، مَا لَمْ يَسْتَعْجِلْ»؛ قيلَ: يَا رسولَ اللهِ مَا الاستعجال؟ قَالَ: «يَقُولُ: قَدْ دَعوْتُ، وَقَدْ دَعَوْتُ، فَلَمْ أرَ يسْتَجِيبُ لي، فَيَسْتحْسِرُ عِنْدَ ذَلِكَ وَيَدَعُ الدُّعَاءَ».

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «دعای هر یک از شما پذیرفته می‌شود؛ مادامی که عجله نکند و نگوید: دعا کردم و دعایم پذیرفته نشد».

در روایتی از مسلم آمده است: «دعای بنده همواره پذیرفته می‌شود؛ مادامی که درخواستش حاویِ گناه یا قطع رابطه‌ی خویشاوندی نباشد و عجله نکند». پرسیدند: ای رسول‌خدا! عجله چیست؟ فرمود: «این‌که دعاکننده می‌گوید: بارها دعا کردم و ندیدم که دعایم پذیرفته شود؛ بدین‌سان مانده و رنجور می‌گردد و دست از دعا می‌کشد».

**شرح**

این حدیث درباره‌ی آداب دعاست؛ ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «دعای هر یک از شما پذیرفته می‌شود؛ مادامی که عجله نکند» و سپس در شرح و توضیح عجله فرمود: «(عجله این است ‌که) دعاکننده می‌گوید: بارها دعا کردم و ندیدم که دعایم پذیرفته شود؛ بدین‌سان مانده و رنجور می‌گردد و دست از دعا می‌کشد». این شتاب‌زدگی، پیامد جهل انسان است؛ زیرا تأخیر اجابت دعا، یا به سببِ حکمتی‌ست که فقط الله متعال می‌داند؛ یا به سببِ وجود عاملی از عوامل قبول نشدن دعا. البته هنگامی‌که دعا می‌کنید، باید امیدتان بر یأس و ناامیدی از این‌که دعایتان پذیرفته ‌شود یا خیر، غالب باشد؛ اگر خواسته‌ی شما برآورده شد، به منظور و خواسته‌ی دل‌خواهتان رسیده‌اید و اگر درخواست شما برآورده نگردید، چه‌بسیار بلاهایی که از شما دور شده است و شما متوجه نشده‌اید؛ یا ثوابش برای آخرت شما ذخیره می‌گردد. پس هیچ‌گاه از دعا کردن ناامید و خسته نشوید؛ بلکه تا می‌توانید، دعا کنید؛ چه دعایتان به‌ظاهر پذیرفته شود و چه به آن‌چه می‌خواهید، نرسید؛ هرگز به الله سوء ظن نداشته باشید و از یاد نبرید که الله متعال، حکیم و سنجیده‌کار است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَعَسَىٰٓ أَن تَكۡرَهُواْ شَيۡ‍ٔٗا وَهُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡۖ وَعَسَىٰٓ أَن تُحِبُّواْ شَيۡ‍ٔٗا وَهُوَ شَرّٞ لَّكُمۡۚ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ وَأَنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ٢١٦﴾ [البقرة: ٢١٦]

چه‌بسا چیزی را ناگوار بدانید، ولی برایتان خوب باشد؛ و چه بسا چیزی را دوست بدارید، ولی برایتان بد باشد. الله می­داند و شما نمی­دانید.

\*\*\*

1508- وعن أَبي أمامةَ قَالَ: قيل لِرسولِ اللهِ: أيُّ الدُّعاءِ أَسْمَعُ؟ قَالَ: «جَوْفَ اللَّيْلِ الآخِرِ، وَدُبُرَ الصَّلَواتِ المَكْتُوباتِ». [ترمذي، این حدیث را روايت كرده و گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]([[674]](#footnote-674))

**ترجمه:** ابوامامه می‌گوید: از رسول‌الله پرسیدند که کدامین دعا به اجابت نزدیک‌تر است؟ فرمود: «دعا در دلِ نیمه‌ی پایانیِ شب و دعا در پایان نمازهای فرض».

1509- وعن عُبَادَةَ بنِ الصَّامِتِ أنَّ رسولَ اللهِ قَالَ: «مَا عَلَى الأرْضِ مُسْلِمٌ يَدْعُو الله تَعَالَى بِدَعْوَةٍ إِلاَّ آتَاهُ اللهُ إيَّاها، أَوْ صَرفَ عَنْهُ مِنَ السُّوءِ مِثْلَهَا، مَا لَمْ يَدْعُ بإثْمٍ، أَوْ قَطِيعَةِ رَحِمٍ»؛ فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ القَومِ: إِذاً نُكْثِرُ قَالَ: «اللهُ أكْثَرُ». [ترمذي، این حدیث را روايت كرده و گفته است: حسن صحیح می‌باشد.]([[675]](#footnote-675))

**ترجمه:** عباده بن صامت می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هر مسلمانی که روی زمین دعا کند و چیزی از الله بخواهد، الله خواسته‌اش را برآورده می‌سازد یا همانندِ آن، بدی را از او دور می‌کند؛ به‌شرطی که دعایش حاویِ گناه یا قطع رابطه‌ی خویشاوندی نباشد». یکی از حاضران گفت: در این صورت بیش‌تر دعا می‌کنیم. پیامبر فرمود: «احسان الله، بیش‌تر است».

[نووی: حاکم نیز این حدیث را به‌نقل از ابوسعید آورده که در آن افزون بر این آمده است: «أَوْ يَدخِرَ لَهُ مِن الأَجْرِ مثْلَها»؛ یعنی: «یا به همان اندازه پاداش برای او ذخیره می‌شود».]

1510- وعن ابنِ عباسٍ$: أنَّ رسولَ الله كَانَ يَقُولُ عِنْدَ الكَرْبِ: «لا إله إِلاَّ اللهُ العَظِيمُ الحَليمُ، لا إله إِلاَّ اللهُ رَبُّ العَرْشِ العَظيمِ، لا إله إِلاَّ اللهُ رَبُّ السَّمَاواتِ، وَرَبُّ الأَرْضِ، وَرَبُّ العَرْشِ الكَرِيمِ». [متفق عليه]([[676]](#footnote-676))

**ترجمه:** ابن‌عباس$ می‌گوید: رسول‌الله هنگام اندوه و پریشانی می‌گفت: «لا إله إِلاَّ اللهُ العَظِيمُ الحَليمُ، لا إله إِلاَّ اللهُ رَبُّ العَرْشِ العَظيمِ، لا إله إِلاَّ اللهُ رَبُّ السَّمَاواتِ، وَرَبُّ الأَرْضِ، وَرَبُّ العَرْشِ الكَرِيمِ».([[677]](#footnote-677))

**شرح**

این‌ها آخرین احادیثی‌ست که نووی/ در این باب آورده است.

در حدیث نخست آمده است: از رسول‌الله پرسیدند که کدامین دعا به اجابت نزدیک‌تر است؟ فرمود: «دعا در دلِ نیمه‌ی پایانیِ شب و دعا در پایان نمازهای فرض».

آری؛ دعای نیمه‌شب به اجابت نزدیک است؛ زیرا الله متعال در یک‌سوم پایانیِ شب به آسمان دنیا می‌آید و می‌فرماید: «چه کسی مرا می‌خوانَد تا دعایش را بپذیرم؟ چه کسی از من درخواست دارد تا خواسته‌اش را به او عطا کنم؟ چه کسی از من آمرزش می‌خواهد تا او را بیامرزم؟» پس شایسته است که انسان در این بخش از شب در دعا و مناجات بکوشد.

و فرمود: «دعا در پایان نمازهای فرض»؛ در متن حدیث آمده است: «وَدُبُرَ الصَّلَواتِ المَكْتُوباتِ» که منظور، در پایان نمازهای فرض، یعنی پس از تشهد و پیش از سلام است؛ چنان‌که رسول‌الله پس از ذکر تشهد بدین نکته رهنمون شده است که: «ثُمَّ لْيَتَخَيَّر مِنْ الدُّعَاء مَا شَاءَ»؛([[678]](#footnote-678)) یعنی: «سپس هر دعایی که خواست، بگوید». لذا منظور از «دعا در پایان نمازهای فرض»، دعا کردن پس از تشهد و پیش از سلام می‌باشد؛ زیرا پس از سلام، محلّ ذکر است؛ نه دعا؛ بدین دلیل که الله متعال می‌فرماید:

﴿فَإِذَا قَضَيۡتُمُ ٱلصَّلَوٰةَ فَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ قِيَٰمٗا وَقُعُودٗا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمۡ﴾ [النساء : ١٠٣]

و هنگامی که نماز را به جای آوردید، الله را در حالت ایستاده و نشسته و (خوابیده) بر پهلوهایتان یاد کنید.

سپس مولف/ حدیثی بدین مضمون آورده است که عباده بن صامت می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هر مسلمانی که روی زمین دعا کند و چیزی از الله بخواهد، الله خواسته‌اش را برآورده می‌سازد یا همانندِ آن، بدی را از او دور می‌کند» و در روایتی از ابوسعید آمده است: «یا به همان اندازه پاداش برای او ذخیره می‌شود». پیش‌تر در این‌باره سخن گفتیم و بیان نمودیم که در هر صورت، دعاکننده زیان نمی‌کند و بی‌نصیب نمی‌ماند؛ بلکه یکی از این سه مورد، نصیبش می‌شود؛ البته به‌شرطی که دعایش حاویِ گناه نباشد و چیزِ حرامی از الله نخواهد؛ وگرنه، دعایش پذیرفته نمی‌شود؛ زیرا درخواست حرام یا دعای گناه‌آلود، ظلم است و الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّهُۥ لَا يُفۡلِحُ ٱلظَّٰلِمُونَ ٢١﴾ [الأنعام: ٢١]

به‌راستی که الله، ستم‌کاران را رستگار نمی­کند.

آری؛ الله متعال، ستم‌کاران را به مقصودشان نمی‌رساند.

آخرین حدیث بیان‌گر دعا در هنگام اندوه و پریشانی‌ست؛ چنان‌که پیامبر در هنگام اندوه و پریشانی این دعا را می‌گفت: «لا إله إِلاَّ اللهُ العَظِيمُ الحَليمُ، لا إله إِلاَّ اللهُ رَبُّ العَرْشِ العَظيمِ، لا إله إِلاَّ اللهُ رَبُّ السَّمَاواتِ، وَرَبُّ الأَرْضِ، وَرَبُّ العَرْشِ الكَرِيمِ». اگر انسان در هنگام اندوه و پریشانی این دعا را بگوید، غم و غصه‌اش برطرف می‌شود.

\*\*\*

253- باب: کرامات اولیا و فضیلت آن‌ها

الله متعال می‌فرماید:

﴿أَلَآ إِنَّ أَوۡلِيَآءَ ٱللَّهِ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٦٢ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ ٦٣ لَهُمُ ٱلۡبُشۡرَىٰ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِۚ لَا تَبۡدِيلَ لِكَلِمَٰتِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ٦٤﴾ [يونس : ٦٢، ٦٤]

بدانید که بر دوستان الله ترس و هراسی نیست و آنان غمگین نمی‌شوند؛ آنان که ایمان آوردند و تقوا و پرهیزکاری پیشه می‌کردند. در زندگی دنیا و آخرت، بشارت و مژده‌ی نیک دارند؛ در سخنان الله هیچ دگرگونی و تغییری نیست. این، همان رستگاری بزرگ است.

و می‌فرماید:

﴿وَهُزِّيٓ إِلَيۡكِ بِجِذۡعِ ٱلنَّخۡلَةِ تُسَٰقِطۡ عَلَيۡكِ رُطَبٗا جَنِيّٗا ٢٥ فَكُلِي وَٱشۡرَبِي﴾

[مريم: ٢٥، ٢٦]

و تنه‌ی خرما را به سوی خودت تکان بده تا برایت خرمای تازه بریزد؛ و بخور و بنوش.

**شرح**

نووی/ در کتابش «ریاض‌الصالحین» بابی به عنوان «کرامات اولیا و فضیلت آن‌ها» گشوده است.

منظور از کرامت در این‌جا، هر امر خارق‌العاده‌ای‌ست که الله متعال به دست پیروان پیامبر نمایان می‌سازد؛ این امر از سوی الله متعال، یا برای گرامی‌داشت دوستش می‌باشد و یا برای نصرت و یاریِ حق.

کرامات اولیا با کتاب و سنت و نیز روی‌دادهای واقعی، ثابت است؛ اما ببینیم اولیا و دوستان الاهی چه کسانی هستند؟ الله متعال ویژگی‌های دوستان خویش را بیان نموده و فرموده است:

﴿أَلَآ إِنَّ أَوۡلِيَآءَ ٱللَّهِ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٦٢ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ٦٣﴾ [يونس : ٦٢، ٦٣]

بدانید که بر دوستان الله ترس و هراسی نیست و آنان غمگین نمی‌شوند؛ آنان که ایمان آوردند و تقوا و پرهیزگاری پیشه می‌کردند.

این‌ها دوستانِ الله هستند که هم ایمان دارند و هم تقوا؛ نه آنان‌که ادعا می‌کنند که ما اولیا و دوستان خدا هستیم و در عمل، دشمنان اویند. چنان‌که گاه دیده می‌شود که برخی از افراد با چنین ادعایی، شماری بی‌خرد را به زیر فرمان خویش درمی‌آورند و حتی می‌گویند: از آن‌جا که ما به کمال رسیده‌ایم، الله متعال همه چیز، حتی محرمات را برای ما، حلال گردانیده است! به‌راستی که این‌ها دشمنانِ الله هستند و دوستِ الله، هر مومن پرهیزگاری‌ست:

﴿أَلَآ إِنَّ أَوۡلِيَآءَ ٱللَّهِ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٦٢ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ٦٣﴾ [يونس : ٦٢، ٦٣]

بدانید که بر دوستان الله ترس و هراسی نیست و آنان غمگین نمی‌شوند؛ آنان که ایمان آوردند و تقوا و پرهیزگاری پیشه می‌کردند.

اینک بنگریم که معجزه‌ی پیامبر، کرامت ولی، و تردستی و جادوی دشمن خدا یا جادوگری که مدعی دوستی خداست، چه تفاوتی با یک‌دیگر دارند؟ معجزه، امر خارق‌العاده‌ای‌ست که الله متعال به دست پیامبرش برای تأیید و تصدیقِ او جاری می‌ساخت؛ مانند زنده کردن مردگان توسط عیسی؛ چنان‌که عیسی بن مریم مردگان را به اذن پروردگار، زنده می‌کرد؛ بلکه آنان را از قبرهایشان، زنده و رویِ پا بیرون می‌آورد. الله متعال روز قیامت نعمت‌هایی را که به عیسی داده است، به او یادآوری می‌کند که از آن جمله، همین معجزه می‌باشد؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذۡ تُخۡرِجُ ٱلۡمَوۡتَىٰ بِإِذۡنِي﴾ [المائ‍دة: ١١٠]

...و آن­گاه که مردگان را به اذن من زنده می­کردی.

عیسی بالای قبر می‌ایستاد و مرده را صدا می‌زد؛ آن‌گاه مُرده زنده می‌شد و از قبرش بیرون می‌آمد. آن بزرگوار هم‌چنین کورِ مادرزاد و پیس را هم بهبود می‌بخشید و از خاک و گِل، شکلی شبیه پرنده می‌ساخت و در آن می‌دمید؛ آن‌گاه آن مجسمه به اذن پروردگار، پرنده‌ای زنده می‌شد که می‌پرید. این هم از جمله معجزاتی بود که الله متعال به عیسی داد. خلاصه این‌که معجزه، نشانه‌ای الاهی‌ست که الله متعال آن را در قالب کاری خارق‌العاده به دست پیامبران نمایان می‌سازد تا پیامبران خویش را تأیید و تصدیق نماید.

کرامات اولیا نیز همین‌گونه است؛ اما برای خودِ پیامبران نیست؛ بلکه برای پیروان آن‌هاست؛ مانند آن‌چه که برای مریم بنت عمران& روی داد:

﴿فَأَجَآءَهَا ٱلۡمَخَاضُ إِلَىٰ جِذۡعِ ٱلنَّخۡلَةِ قَالَتۡ يَٰلَيۡتَنِي مِتُّ قَبۡلَ هَٰذَا وَكُنتُ نَسۡيٗا مَّنسِيّٗا ٢٣ فَنَادَىٰهَا مِن تَحۡتِهَآ أَلَّا تَحۡزَنِي قَدۡ جَعَلَ رَبُّكِ تَحۡتَكِ سَرِيّٗا ٢٤ وَهُزِّيٓ إِلَيۡكِ بِجِذۡعِ ٱلنَّخۡلَةِ تُسَٰقِطۡ عَلَيۡكِ رُطَبٗا جَنِيّٗا ٢٥﴾ [مريم: ٢٣، ٢٥]

آن‌گاه درد زایمان او را به سوی تنه‌ی خرمایی کشاند. گفت: ای کاش قبل از این مرده و از یاد‌ها رفته بودم. آن‌گاه از فرودستش ندایش داد که اندوهگین مباش؛ پروردگارت زیر پایت چشمه‌ی آبی پدید آورده‌ است. و تنه‌ی خرما را به سوی خودت تکان بده تا برایت خرمای سالم و تازه بریزد.

این، یکی از نشانه‌های الاهی‌ست که کرامتی برای مریم بود. درد زایمان، این بانو را به سوی تنه‌ی خرمایی کشاند؛ می‌دانید که تکان دادنِ تنه‌ی خرما آسان نیست؛ بله، تکان دادن سرِ درخت خرما آسان و ممکن است؛ اما تکان دادن تنه‌اش دشوار می‌باشد. با این حال مریم& تنه‌ی درخت خرما را تکان می‌دهد و برایش خرمای تازه و سالم می‌ریزد؛ یعنی خرمایی که در برخورد با زمین، خراب نمی‌شود. ناگفته نماند که باردار شدن و زایمانِ مریم نیز جزو نشانه‌های الاهی‌ و کرامتی برای آن بانوی بزرگوار بود؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَجَعَلۡنَٰهَا وَٱبۡنَهَآ ءَايَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ ٩١﴾ [الانبياء: ٩١]

و مریم و فرزندش را نشانه‌ای برای جهانیان قرار دادیم.

و اما تردستی یا جادويی که به دست جادوگران و با به‌کار گرفتن جن‌ها به‌انجام می‌رسد، هم فتنه‌ای برای خودِ این افراد است و هم فتنه‌ای برای دیگران؛ چراکه برخی از مردم به چنین کارهایی فریفته می‌شوند! فردی، کاری خارق‌العاده انجام می‌دهد، اما ویژگی‌های اولیای الاهی را ندارد که آن امر خارق العاده را کرامت بدانیم؛ پیامبر هم نیست که بروز چنین کارهایی از وی، معجزه باشد؛ پس شکی نیست که چنین کارهایی از سوی شیاطین است.

لازم به یادآوری‌ست که گاه الله متعال، امر خارق‌العاده‌ای را توسط افراد دروغ‌گو و سودجو جاری می‌سازد تا دروغشان را برملا کند. گفته می‌شود: عده‌ای نزد مسیلمه‌ی کذاب که در "یمامه" ادعای نبوت کرد، آمدند و به او گفتند: «چاهی داریم که آبش کم شده است» و از او خواستند که سر چاه برود تا در آن برکت بیفتد و آب کند! این‌ها گمان می‌کردند که این پیامبر دروغین خواهد توانست کاری برایشان بکند؛ او درخواستشان را پذیرفت و سرِ چاه رفت و آب دهانش را در چاه انداخت. پیروان بی‌خردش توقع داشتند که چاه پُر از آب شود؛ اما همان اندک آبی که در چاه بود، گم شد و در زمین فرو رفت و بدین‌سان الله نشانه‌ی دروغ‌گو بودن آن کذاب را به آنان نشان داد و آن دروغ‌گو را رسوا کرد.

لذا به امور خارق‌العاده از چهار منظر نگریسته می‌شود: معجزه‌ی پیامبر، کرامت ولی، تردستی و جادوی جادوگر، و نیز رسوا شدن دروغ‌گویان سودجو. همان‌گونه که بیان گردید، هر یک از این‌ها نشانه‌ها و مشخصه‌های خودش را دارد.

\*\*\*

الله متعال می‌فرماید:

﴿كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيۡهَا زَكَرِيَّا ٱلۡمِحۡرَابَ وَجَدَ عِندَهَا رِزۡقٗاۖ قَالَ يَٰمَرۡيَمُ أَنَّىٰ لَكِ هَٰذَاۖ قَالَتۡ هُوَ مِنۡ عِندِ ٱللَّهِۖ إِنَّ ٱللَّهَ يَرۡزُقُ مَن يَشَآءُ بِغَيۡرِ حِسَابٍ ٣٧﴾ [آل عمران: ٣٧]

هرگاه زکریا وارد محراب (و عبادتگاهِ) او می­شد، نزدش غذا می­­یافت. گفت: ای مریم! این روزی از کجا برایت آمده است؟ پاسخ داد: از نزدِ الله؛ الله هر که را بخواهد، بی­حساب روزی می­دهد.

و می‌فرماید:

﴿وَإِذِ ٱعۡتَزَلۡتُمُوهُمۡ وَمَا يَعۡبُدُونَ إِلَّا ٱللَّهَ فَأۡوُۥٓاْ إِلَى ٱلۡكَهۡفِ يَنشُرۡ لَكُمۡ رَبُّكُم مِّن رَّحۡمَتِهِۦ وَيُهَيِّئۡ لَكُم مِّنۡ أَمۡرِكُم مِّرۡفَقٗا ١٦وَتَرَى ٱلشَّمۡسَ إِذَا طَلَعَت تَّزَٰوَرُ عَن كَهۡفِهِمۡ ذَاتَ ٱلۡيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَت تَّقۡرِضُهُمۡ ذَاتَ ٱلشِّمَالِ﴾ [الكهف: ١٦، ١٧]

(اصحاب کهف به یک‌دیگر گفتند:) اینک که از آنان و آن‌چه جز الله می­پرستند، کناره گرفته­اید، پس به غار پناه ببرید تا پروردگارتان از رحمتش بر شما بگستراند و برای شما در کارتان گشایشی فراهم سازد. و خورشید را می­بینی که چون طلوع می­کند، از سمت راست غارشان متمایل می­شود و چون غروب می­کند، سمت چپشان را ترک می­نماید.

**شرح**

پیش‌تر یادآور شدیم که کرامت، هر امر خارق‌العاده‌ای‌ست که الله متعال به دست دوست یا ولی خویش به‌انجام می‌رساند تا تکریمی برای دوستش یا نصرتی برای دینش باشد. هم‌چنین از این منظر، مشخصه‌های مواردی چون معجزه، جادوگری و تردستی و نیز امور خارق‌العاده‌ای را که برای رسوا کردن دروغ‌گویان سودجوست، بیان کردیم.

اینک یادآوری می‌کنیم که کرامت هر یک از اولیا، معجزه یا نشانه‌ای برای پیامبر متبوعش به‌شمار می‌آید؛ زیرا وقتی یک نفر که از فلان پیامبر پیروی کرده است، کرامتی می‌یابد، در حقیقت کرامتی که یافته است، شهادتی از سوی الله بر صحت روشِ او و نیز دلیلی بر درستیِ شریعتی‌ست که از آن پیروی می‌کند؛ از این‌رو می‌گوییم: کرامت‌های هر یک از اولیای این امت، معجزه‌ای برای پیامبر اکرم است.

سپس مولف/ آیاتی از قرآن را یادآور شده که در آن نمونه‌هایی از کرامت‌های اولیا آمده است؛ از جمله این آیه که الله متعال می‌فرماید:

﴿كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيۡهَا زَكَرِيَّا ٱلۡمِحۡرَابَ وَجَدَ عِندَهَا رِزۡقٗاۖ قَالَ يَٰمَرۡيَمُ أَنَّىٰ لَكِ هَٰذَاۖ قَالَتۡ هُوَ مِنۡ عِندِ ٱللَّهِۖ إِنَّ ٱللَّهَ يَرۡزُقُ مَن يَشَآءُ بِغَيۡرِ حِسَابٍ ٣٧﴾ [آل عمران: ٣٧]

هرگاه زکریا وارد محراب (و عبادتگاهِ) او می­شد، نزدش غذا می­­یافت. گفت: ای مریم! این روزی از کجا برایت آمده است؟ پاسخ داد: از نزدِ الله؛ الله هر که را بخواهد، بی­حساب روزی می­دهد.

همسر عمران، یعنی مادر مریم زمانی که باردار بود، فرزندش را نذر کرد تا فارغ از دنیا پروردگار متعال را عبادت کند؛ الله متعال در این‌باره می‌فرماید:

﴿إِذۡ قَالَتِ ٱمۡرَأَتُ عِمۡرَٰنَ رَبِّ إِنِّي نَذَرۡتُ لَكَ مَا فِي بَطۡنِي مُحَرَّرٗا فَتَقَبَّلۡ مِنِّيٓۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ٣٥ فَلَمَّا وَضَعَتۡهَا قَالَتۡ رَبِّ إِنِّي وَضَعۡتُهَآ أُنثَىٰ وَٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا وَضَعَتۡ وَلَيۡسَ ٱلذَّكَرُ كَٱلۡأُنثَىٰۖ وَإِنِّي سَمَّيۡتُهَا مَرۡيَمَ وَإِنِّيٓ أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ ٣٦ فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٖ وَأَنۢبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنٗا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّاۖ كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيۡهَا زَكَرِيَّا ٱلۡمِحۡرَابَ وَجَدَ عِندَهَا رِزۡقٗاۖ قَالَ يَٰمَرۡيَمُ أَنَّىٰ لَكِ هَٰذَاۖ قَالَتۡ هُوَ مِنۡ عِندِ ٱللَّهِۖ إِنَّ ٱللَّهَ يَرۡزُقُ مَن يَشَآءُ بِغَيۡرِ حِسَابٍ ٣٧﴾

[آل عمران: ٣٥، ٣٧]

آن‌گاه که همسر عمران گفت: پروردگارا! من آن‌چه را در شکم دارم، نذر تو کردم تا فارغ از کار دنیا تو را عبادت کند؛ پس، از من بپذیر که همانا تو شنوای دانایی. و زمانی که وضع حمل کرد، گفت: پروردگارا! من، دختری به دنیا آوردم. – و الله، به آن‌چه همسر عمران به دنیا آورد، آگاه‌تر بود– و پسر، مانند دختر نیست. من، نامش را مریم نهادم و او و فرزندانش را از شر شیطان رانده‌شده، در پناهِ تو قرار می­دهم. و پروردگارش او را (به عنوان نذر مادرش)، به‌نیکی پذیرفت و به‌شایستگی و با پرورشی نیکو او را پرورش داد و زکریا را سرپرستش گرداند. هرگاه زکریا وارد محراب (و عبادت‌گاهِ) او می­شد، نزدش غذا می­­یافت. گفت: ای مریم! این روزی از کجا برایت آمده است؟ پاسخ داد: از نزدِ الله؛ الله هر که را بخواهد، بی­حساب روزی می­دهد.

آری؛ هرگاه زکریا به محل نماز و عبادت مریم& می‌رفت، نزدش غذایی می‌یافت که در آن فصل وجود نداشت؛ لذا می‌پرسید: ای مریم! این روزی از کجا برایت آمده است؟ مریم پاسخ می‌داد: «از نزدِ الله» و نمی‌گفت که مثلاً فلانی، این غذا را آورده است. به‌یقین الله متعال بر هر کاری تواناست و بدین‌سان مریم& بدون واسطه یا تلاشِ بشری، از سوی الله روزی می‌یافت: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَرۡزُقُ مَن يَشَآءُ بِغَيۡرِ حِسَابٍ ٣٧﴾: «الله، هرکه را بخواهد، بی‌حساب روزی می‌دهد».

آن‌جا بود که زکریا قدرت الاهی را به‌خاطر آورد و اذعان نمود که الله بر هر کاری تواناست؛ لذا با این‌که سن و سالی از او گذشته و پیر شده بود و از آن‌جا که فرزندی نداشت، با این باور که الله بر هر کاری تواناست، دعا کرد که الله به او فرزندی عنایت کند؛ و همین‌طور هم شد و زکریا صاحب فرزند گردید. و این، یک کرامت برای زکریا بود. مریم کرامت‌های دیگری هم داشت که در صفحات گذشته بیان شد.

و از جمله‌ی کرامت‌ها می‌توانیم به آن‌چه که برای اصحاب کهف روی داد، اشاره کنیم. کهف، غاری بزرگ در میان کوه بود؛ هفت جوان که هم‌شهریان خود را در شرک و کفر دیدند، از آن‌ها کناره‌گیری کردند و از شهر خود هجرت نمودند و به غاری در دلِ کوه پناه بردند؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّهُمۡ فِتۡيَةٌ ءَامَنُواْ بِرَبِّهِمۡ وَزِدۡنَٰهُمۡ هُدٗى ١٣ وَرَبَطۡنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ إِذۡ قَامُواْ فَقَالُواْ رَبُّنَا رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ لَن نَّدۡعُوَاْ مِن دُونِهِۦٓ إِلَٰهٗاۖ لَّقَدۡ قُلۡنَآ إِذٗا شَطَطًا ١٤ هَٰٓؤُلَآءِ قَوۡمُنَا ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ ءَإلهةٗۖ لَّوۡلَا يَأۡتُونَ عَلَيۡهِم بِسُلۡطَٰنِۢ بَيِّنٖۖ فَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبٗا ١٥ وَإِذِ ٱعۡتَزَلۡتُمُوهُمۡ وَمَا يَعۡبُدُونَ إِلَّا ٱللَّهَ فَأۡوُۥٓاْ إِلَى ٱلۡكَهۡفِ يَنشُرۡ لَكُمۡ رَبُّكُم مِّن رَّحۡمَتِهِۦ وَيُهَيِّئۡ لَكُم مِّنۡ أَمۡرِكُم مِّرۡفَقٗا١٦﴾

[الكهف: ١٣، ١٦]

آنان جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند و ما بر هدایتشان افزودیم و دل­هایشان را محکم و استوار ساختیم؛ آن­گاه که برخاستند و گفتند: «پروردگارمان، پروردگار آسمان‌ها و زمین است و هرگز معبودی جز او را نمی­پرستیم که در این صورت سخنی گزاف (و دور از حق) گفته­ایم. این‌ها، قوم ما هستند که جز او (=الله)، معبودان دیگری برگزیده­اند؛ چرا دلیل روشنی برای حقانیت معبودانشان نمی­آورند؟ هیچ‌کس ستم‌کارتر از کسی که بر الله دروغ ببندد، نیست. و (به یک‌دیگر گفتند:) اینک که از آنان و آن‌چه جز الله می­پرستند، کناره گرفته­اید، پس به غار پناه ببرید.

همان‌گونه که گفتیم، این غار در دلِ کوه قرار داشت و دهانه‌اش به سوی شمال شرق بود؛ به‌گونه‌ای که خورشید نه در ابتدای روز و نه در پایان روز، به‌طور مستقیم بر آنان نمی‌تابید. بدین‌سان الله متعال این را برایشان فراهم ساخت و آنان را در خوابی عمیق فرو برد؛ زیرا آنان تقوا پیشه کردند و الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّهُۥ مِنۡ أَمۡرِهِۦ يُسۡرٗا ٤﴾ [الطلاق : ٤]

و هر کس تقوای الله پیشه سازد، (الله) برای او در کارش آسانی پدید می‌آورد.

این‌ها نیز تقوا پیشه کردند و با همین هدف به غار پناه بردند؛ لذا الله متعال در کارشان آسانی قرار داد:

﴿وَتَرَى ٱلشَّمۡسَ إِذَا طَلَعَت تَّزَٰوَرُ عَن كَهۡفِهِمۡ ذَاتَ ٱلۡيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَت تَّقۡرِضُهُمۡ ذَاتَ ٱلشِّمَالِ﴾ [الكهف: ١٧]

و خورشید را می­بینی که چون طلوع می­کند، از سمت راست غارشان متمایل می­شود و چون غروب می­کند، سمت چپشان را ترک می­نماید.

یعنی: خورشید به‌طور مستقیم بر آنان نمی‌تابید؛ بلکه فقط به‌اندازه‌ی نیاز یا به‌اندازه‌ای که بخار غار گرفته شود و بدن‌های این‌ها نپوسد، بر دهانه‌ی غار می‌تابید. گفتنی‌ست: آنان در محلّ وسیعی از غار قرار داشتند؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَهُمۡ فِي فَجۡوَةٖ مِّنۡهُ﴾ که به همین معناست. «» یعنی: مکان وسیع؛ این واژه در احادیث نیز به همین مفهوم آمده است. خلاصه این‌که این، یکی از نشانه‌های الاهی‌ست که چنین مکانی را برای آنان فراهم ساخت و آنان را در خوابی عمیق فرو برد؛ مگر چه‌قدر خوابیدند؟ یک روز، دو روز، یا سه روز؟ خیر؛ آن‌ها سیصد و نُه سال خوابیدند! نه سرما بیدارشان کرد و نه گرما؛ نه از بابت تشنگی بیدار شدند و نه به سبب گرسنگی. این، کرامتی از سوی الله برای آنان بود؛ سبحان الله! آیا امکان دارد که یکی از ما سه روز بخوابد و گرسنه یا تشنه نشود و احساس سرما یا گرما نکند؟! اما این‌ها 309 سال در غار خوابیدند:

﴿وَلَبِثُواْ فِي كَهۡفِهِمۡ ثَلَٰثَ مِاْئَةٖ سِنِينَ وَٱزۡدَادُواْ تِسۡعٗا ٢٥﴾ [الكهف: ٢٥]

(اصحاب کهف) سیصد سال در غارشان ماندند و نُه سال بر آن افزودند.

الله می‌فرماید:

﴿وَنُقَلِّبُهُمۡ ذَاتَ ٱلۡيَمِينِ وَذَاتَ ٱلشِّمَالِ﴾ [الكهف: ١٨]

آنان را به چپ و راست می­گرداندیم.

در صورتی‌که آن‌ها خوابیده بودند؛ و آدمِ خوابیده، خودش پهلو به پهلو می‌شود و به چپ و راست می‌گردد؛ اما از آن‌جا که این عمل، با اراده‌ی خودِ آنان نبود، الله متعال این عمل را به خود نسبت داد. همان‌گونه می‌دانید تکلیف از آدمِ خوابیده برداشته می‌شود تا آن‌که بیدار گردد.

الله متعال اصحاب کهف را که در خوابی عمیق و طولانی فرو رفته بودند، به چپ و راست می‌گرداند تا به سبب عدم تحرک، به خون‌مردگی و زخم بستر و در نتیجه به عفونت دچار نشوند؛ از این‌رو اگر کسی در آن هنگام آنان را می‌دید، گمان می‌کرد که بیدارند؛ در حالی که خوابیده بودند. هم‌چنین الله متعال به آنان هیبت و شکوه فراوانی داد؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿لَوِ ٱطَّلَعۡتَ عَلَيۡهِمۡ لَوَلَّيۡتَ مِنۡهُمۡ فِرَارٗا وَلَمُلِئۡتَ مِنۡهُمۡ رُعۡبٗا ١٨﴾ [الكهف: ١٨]

اگر به ایشان نگاه می­کردی، از آنان روی می­گرداندی و می­گریختی و همه­ی وجودت از دیدنشان آکنده از ترس می­شد.

کرامات اصحاب کهف فراوان است؛ ولی اینک به مواردی که ذکر شد، بسنده می‌کنیم و در صفحات آینده‌ به این موضوع می‌پردازیم. از الله می‌خواهیم که ما را جزو دوستان گرامی‌اش قرار دهد؛ به‌یقین او بر هر کاری تواناست.

\*\*\*

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذِ ٱعۡتَزَلۡتُمُوهُمۡ وَمَا يَعۡبُدُونَ إِلَّا ٱللَّهَ فَأۡوُۥٓاْ إِلَى ٱلۡكَهۡفِ يَنشُرۡ لَكُمۡ رَبُّكُم مِّن رَّحۡمَتِهِۦ وَيُهَيِّئۡ لَكُم مِّنۡ أَمۡرِكُم مِّرۡفَقٗا ١٦وَتَرَى ٱلشَّمۡسَ إِذَا طَلَعَت تَّزَٰوَرُ عَن كَهۡفِهِمۡ ذَاتَ ٱلۡيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَت تَّقۡرِضُهُمۡ ذَاتَ ٱلشِّمَالِ﴾ [الكهف: ١٦، ١٧]

(اصحاب کهف به یک‌دیگر گفتند:) اینک که از آنان و آن‌چه جز الله می­پرستند، کناره گرفته­اید، پس به غار پناه ببرید تا پروردگارتان از رحمتش بر شما بگستراند و برای شما در کارتان گشایشی فراهم سازد. و خورشید را می­بینی که چون طلوع می­کند، از سمت راست غارشان متمایل می­شود و چون غروب می­کند، سمت چپشان را ترک می­نماید.

**شرح**

مولف/ در باب کرامات اولیا و فضیلت آن‌ها چند آیه از قرآن کریم را ذکر کرده است که از آن جمله آیاتی درباره‌ی اصحاب کهف است؛ همان جوانانی که به الله ایمان آوردند و از هم‌شهریان و اقوام خویش که مشرک و کافر بودند، کناره‌گیری کردند و به غاری در دل کوه پناه بردند؛ آن‌ها 309 سال در غار، به خوابی عمیق فرو رفتند؛ بی‌آن‌که گرسنگی و تشنگی، یا گرما و سرمایی را احساس کنند؛ بدن‌هایش نیز تغییر نکرد؛ زیرا الله متعال آن‌ها را به چپ و راست می‌گردانید. این، یکی از کرامات الله متعال درباره‌ی آنان بود که مکانی امن برایشان فراهم ساخت و هیچ‌کس پیرامونشان نبود؛ با این حال، بدن‌هایشان به همان حالت نخست باقی ماند و هیچ تغییری در ناخن‌ها، موها و بدنشان پدید نیامد. هنگامی که از خواب برخاستند، انگار یک روز یا کم‌تر از یک روز خوابیده بودند؛ از این‌رو الله متعال می‌فرماید:

﴿وَكَذَٰلِكَ بَعَثۡنَٰهُمۡ لِيَتَسَآءَلُواْ بَيۡنَهُمۡۚ قَالَ قَآئِلٞ مِّنۡهُمۡ كَمۡ لَبِثۡتُمۡۖ قَالُواْ لَبِثۡنَا يَوۡمًا أَوۡ بَعۡضَ يَوۡمٖۚ ١٩﴾ [الكهف: ١٩]

و بدین­سان بیدارشان نمودیم تا (در این­باره) از یک‌دیگر بپرسند؛ یکی از ایشان گفت: چه مدت (در این غار) مانده­اید؟ گفتند: یک روز یا بخشی از یک روز (در این غار) مانده‌ایم.

پیش آمدن چنین پرسشی برای آنان، طبیعی بود؛ زیرا هیچ تغییری نکرده بودند. این‌که برخی از مردم می‌گویند: «موها و ناخن‌هایشان بلند شده بود»، اشتباه و بی‌اساس است؛ زیرا اگر این‌گونه بود، خودشان متوجه می‌شدند که مدت زیادی در خواب بوده‌اند. این، از کرامات الله نسبت به اصحاب کهف بود که آن‌ها را مدتی طولانی در خوابی عمیق فرو برد تا نظامِ سرکوب‌گری که ایمان و یکتاپرستیِ آنان را برنمی‌تابید، سرنگون شود و پادشاهی عادل و شایسته روی کار بیاید. هنگامی که از خواب برخاستند، یکی از خودشان را برای خریدِ غذا به شهر فرستادند؛ او با پولی که از 309 سالِ قبل با خود داشت، غذایی خرید و همین‌که پول غذا را پرداخت کرد، فروشنده و دیگر اهالی شهر شگفت‌زده شدند و بدین ترتیب به اصل موضوع پی بردند.

این، از کرامت‌های الاهی نسبت به آنان بود؛ شایسته است که چنین آیاتی را که بیان‌گر قدرت پروردگار است، با تأمل و درنگ مورد مطالعه دهیم. این آیات نشان می‌دهد که وقتی بنده‌ای در مسیر رضایت الاهی گام بردارد، الله متعال نیز او را از دهش و بخشش خویش برخوردار می‌گرداند و به حکمت خویش آن‌چه بخواهد، به او ارزانی می‌دارد.

\*\*\*

الله متعال می‌فرماید:

﴿أَلَآ إِنَّ أَوۡلِيَآءَ ٱللَّهِ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٦٢ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ ٦٣ لَهُمُ ٱلۡبُشۡرَىٰ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِۚ لَا تَبۡدِيلَ لِكَلِمَٰتِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ٦٤﴾ [يونس : ٦٢، ٦٤]

بدانید که بر دوستان الله ترس و هراسی نیست و آنان غمگین نمی‌شوند؛ آنان که ایمان آوردند و تقوا و پرهیزکاری پیشه می‌کردند. در زندگی دنیا و آخرت، بشارت و مژده‌ی نیک دارند؛ در سخنان الله هیچ دگرگونی و تغییری نیست. این، همان رستگاری بزرگ است.

**شرح**

مولف/ باب کرامات اولیا را با همین آیه آغاز کرده است. پیش‌تر درباره‌ی بخش نخست این آیه که درباره‌ی ویژگی‌های اولیاست، سخن گفتیم. ابوالعباس حرانی/ با استناد به این آیات، گفته است: «هر مومن نیکوکار و پرهیزگاری، ولی و دوست خداست». الله می‌فرماید: ﴿أَلَآ إِنَّ أَوۡلِيَآءَ ٱللَّهِ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ﴾ ؛ یعنی: «بدانید که بر دوستان الله هیچ ترس و هراسی نیست و آنان غمگین نمی‌شوند». منظور، این است که آنان نسبت به آینده‌ی خویش نگران نیستند و بر گذشته‌ی خویش نیز غم و حسرت نمی‌خورند؛ زیرا آن‌ها مفهوم زندگی را دریافته‌اند و به الله ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند و بدین‌سان در شمارِ دوستان الاهی قرار گرفته‌اند. سپس فرمود: ﴿لَهُمُ ٱلۡبُشۡرَىٰ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ﴾؛ یعنی: «در زندگی دنیا و آخرت، بشارت و مژده‌ی نیک دارند». بشارت و مژده نیک در زندگی دنیا، می‌تواند به صورت خواب‌های صادقانه و شادی‌بخشی باشد که خودشان می‌بینند یا دیگران درباره‌ی آنان می‌بینند؛ مثلاً شخصی در خواب می‌بیند که او به مژده‌ی بهشت می‌دهند یا کسی دیگر چنین خوابی درباره‌ی او می‌بیند. یا این‌که خودش را در خواب، در وضعیت یا شکل و قیافه‌ی خوب و مناسبی مشاهده می‌کند. خلاصه این‌که پیامبر در این‌باره فرموده است: «تِلكَ عَاَجِلُ بُشْرَى المُؤمِنِ»؛([[679]](#footnote-679)) یعنی: «این، مژده‌ی زودهنگامی برای مومن است» که نشان از مژده‌ای اخروی برای او دارد.

از دیگر مژده‌های زودرسی که در دنیا نصیب مومن می‌شود، این است که توفیق اطاعت می‌یابد و به سبب فرمان‌برداری از الله احساس خشنودی و شرح صدر می‌کند و بدین‌ترتیب روشن می‌شود که چنین شخصی، از دوستان خداست؛ زیرا پیامبر فرموده است: «مَنْ سَرَّتْهُ حَسَنَتُهُ وَسَاءَتْهُ سَيِّئَتُهُ فَهُوَ مُؤْمِنٌ»؛([[680]](#footnote-680)) یعنی: «کسی که نیکی‌اش او را خوش‌حال و بدی‌اش او را ناراحت کند، مومن است». لذا اگر با انجام کار نیک خوش‌حال و فراخ‌بال شدید یا به‌خاطر ارتکاب عملی زشت ناراحت گشتید، این را بشارتی برای خویش بدانید و به‌یاد داشته باشید که این، ویژگیِ اهل ایمان و بندگان پرهیزگار الله متعال است؛ از این‌رو پیامبر فرمود: «وجُعِلَتْ قرَّةُ عَينِي في الصَّلاةِ».([[681]](#footnote-681)) یعنی: «روشنیِ چشم من در نماز است». یکی دیگر از مژده‌هایی که در دنیا نصیب مومن می‌شود، این است که نیکوکاران، او را دوست دارند وبلکه او را می‌ستایند و از او به‌نیکی یاد می‌کنند؛ وقتی دیدید که مردم خوب و نیکوکار شما را دوست دارند ونسبت به شما اظهار محبت می‌کنند، این را نشانه‌ی خوبی بدانید که از سعادت و نیک‌بختی انسان و بیان‌گر لُطف الاهی‌ست. در این میان، بدگویی و خرده‌گیریِ بدکاران و اهل باطل هیچ اعتباری ندارد؛ زیرا آن‌ها معیار حقیقت نیستند و شهادتشان در نزد الله متعال پذیرفته نمی‌شود.

یکي از بشارت‌هایی دنیوی مومن، این است که وقتی دنیا را ترک می‌کند فرشتگان نزدش می‌آیند و او را به بهشت و سعادتی همیشگی نوید می‌دهند:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسۡتَقَٰمُواْ تَتَنَزَّلُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ أَلَّا تَخَافُواْ وَلَا تَحۡزَنُواْ وَأَبۡشِرُواْ بِٱلۡجَنَّةِ ٱلَّتِي كُنتُمۡ تُوعَدُونَ ٣٠ نَحۡنُ أَوۡلِيَآؤُكُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِۖ وَلَكُمۡ فِيهَا مَا تَشۡتَهِيٓ أَنفُسُكُمۡ وَلَكُمۡ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ ٣١ نُزُلٗا مِّنۡ غَفُورٖ رَّحِيمٖ ٣٢﴾ [فصلت: ٣٠، ٣٢]

همانا کسانی که گفتند: پروردگارمان، الله است و سپس (بر توحید) استقامت ورزیدند، فرشتگان، (هنگام مرگ) بر آنان نازل می‌شوند (و می‌گویند:) نترسید و اندوهگین نباشید و شما را به بهشتی مژده باد که وعده داده می‌شدید. ما در دنیا دوستان شما بودیم و در آخرت نیز یاران شما هستیم؛ و آن‌جا هر چه دلتان بخواهد، دارید و هر چه درخواست کنید، برایتان فراهم است. (این‌ها) پذیرایی و پیش‌کشی از سوی پروردگار آمرزنده و مهرورز (است).

از دیگر مژده‌های مومن در هنگام مرگش، این است که در آن هنگام به جانش گفته می‌شود: «ای جانِ پاک که در پیکری پاک بودی! از این جسم پاک به سوی رحمت و خشنودیِ الله بُرون آی» و بدین‌سان مومن در هنگام مرگش خشنود و خرسند می‌گردد.

مومن در قبر خود نیز مژده‌ی رستگاری می‌یابد؛ آن‌گاه که در قبر به پرسش‌های فرشتگان درباره‌ی پروردگار، دین و پیامبرش پاسخ درست می‌دهد، ندایی از آسمان می‌رسد که «بنده‌ام، راست و درست گفت؛ بستری از بهشت برای او بگسترانید و لباسی از بهشت بر او بپوشانید و دربی از بهشت به‌ روی او بگشایید».

مومن در هنگام حشر نیز بشارت می‌یابد؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ سَبَقَتۡ لَهُم مِّنَّا ٱلۡحُسۡنَىٰٓ أُوْلَٰٓئِكَ عَنۡهَا مُبۡعَدُونَ ١٠١ لَا يَسۡمَعُونَ حَسِيسَهَاۖ وَهُمۡ فِي مَا ٱشۡتَهَتۡ أَنفُسُهُمۡ خَٰلِدُونَ ١٠٢ لَا يَحۡزُنُهُمُ ٱلۡفَزَعُ ٱلۡأَكۡبَرُ وَتَتَلَقَّىٰهُمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ هَٰذَا يَوۡمُكُمُ ٱلَّذِي كُنتُمۡ تُوعَدُونَ ١٠٣﴾ [الانبياء: ١٠١،١٠٣]

همانا کسانی که پیش‌تر، از سوی ما برایشان نیکی مقرر شد، از دوزخ دور می‌مانند؛ صدای دوزخ را نمی‌شنوند و از نعمت‌هایی که دلشان بخواهد، برای همیشه بهره‌مند هستند. رنج و سختی بزرگ (رستاخیز) آنان را اندوهگین نمی‌کند و فرشتگان به استقبالشان می‌آیند (و می‌گویند:) این، همان روزی‌ست که وعده‌اش را به شما می‌دادند.

خلاصه این‌که مومنان نیکوکار و پرهیزگار، در دنیا و آخرت مژده‌ی نیک دارند.

﴿لَا تَبۡدِيلَ لِكَلِمَٰتِ ٱللَّهِ﴾: «در سخنانِ الله»، یعنی در قوانین و فرمان‌های تقدیری و تشریعی او، هیچ دگرگونی و تغییری وجود ندارد؛ به‌ویژه در سخنان تکوینی و تقدیریِ الله که هیچ‌کس نمی‌تواند آن‌را تغییر دهد. ولی سخنان تشریعی‌اش به‌گونه‌ای‌ست که گاه باطل‌گرایان و اهل باطل، آن را تحریف می‌کنند؛ مانند یهودیان و نصرانی‌ها که کتاب‌های آسمانی را تحریف کردند؛ در این میان سخنان تکوینی پروردگار، تغییرناپذیر است.

\*\*\*

1511- وعن أَبي محمد عبد الرَّ حمن بن أَبي بكرٍ الصديق$: أنَّ أَصْحَابَ الصُّفّةِ كَانُوا أُنَاساً فُقَرَاءَ وَأَنَّ النَّبِيَّ قَالَ مَرَّةً: «مَنْ كَانَ عِنْدَهُ طَعَامُ اثْنَيْنِ، فَلْيَذْهَبْ بثَالِثٍ، وَمنْ كَانَ عِنْدَهُ طَعَامُ أرْبَعَةٍ، فَلْيَذْهَبْ بِخَامِسٍ بِسَادِسٍ» أَوْ كما قَالَ، وأنَّ أَبَا بكرٍ جَاءَ بِثَلاَثَةٍ، وانْطَلَقَ النَّبِيّ بعَشَرَةٍ، وأنَّ أَبَا بَكرٍ تَعَشَّى عِنْدَ النَّبِيِّ ثُمَّ لَبِثَ حَتَّى صَلَّى العِشَاءَ، ثُمَّ رَجَعَ، فجاءَ بَعْدَ مَا مَضَى مِنَ اللَّيْلِ مَا شَاءَ اللهُ. قالَتْ لَهُ امْرَأتُهُ: مَا حَبَسَكَ عَنْ أضْيَافِكَ؟ قَالَ: أوَ ما عَشَّيْتِهمْ؟ قالت: أَبَوْا حَتَّى تَجِيءَ وَقَدْ عَرَضُوا عَلَيْهِمْ، قَالَ: فَذَهَبتُ أَنَا فَاخْتَبَأْتُ، فَقالَ: يَا غُنْثَرُ، فَجَدَّعَ وَسَبَّ، وقالَ: كُلُوا لا هَنِيئاً وَاللهِ لا أَطْعَمُهُ أَبَداً، قَالَ: وايْمُ اللهِ مَا كُنَّا نَأخُذُ مِنْ لُقْمَةٍ إلاَّ ربا من أسفلِها أكثرَ منها حتّى شَبِعُوا، وَصَارَتْ أكثرَ مِمَّا كانتْ قبلَ ذلكَ، فَنَظرَ إليها أبو بكرٍ فقالَ لامرأتِهِ: يا أختَ بني فراسٍ ما هذا؟ قالت: لا وقُرَّةِ عيني لَهِيَ الآنَ أكثرُ منها قبلَ ذلكَ بثلاثِ مراتٍ! فأكل منها أبو بكرٍ وقال: إنَّما كانَ ذلكَ من الشيطانِ، يعني: يمينَهُ. ثُمَّ أكلَ منها لقمةً، ثُمَّ حَمَلَهَا إِلَى النَّبِيِّ فَأَصْبَحَتْ عِنْدَهُ. وَكَانَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمٍ عَهْدٌ، فَمَضَى الأجَلُ، فَتَفَرَّقْنَا اثْنَيْ عَشَرَ رَجُلاً، مَعَ كُلِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ أُنَاسٌ، اللهُ أعْلَمُ كَمْ مَعَ كُلِّ رَجُلٍ فَأَكَلُوا مِنْهَا أَجْمَعُونَ. وَفِي رِوَايةٍ: فَحَلَفَ أَبُو بَكْرٍ لا يَطْعَمُهُ، فَحَلَفَت المَرْأَةُ لا تَطْعَمُهُ، فَحَلَفَ الضَّيْفُ. - أَو الأَضْيَافُ - أنْ لا يَطْعَمُهُ أَوْ يَطْعَمُوهُ حَتَّى يَطْعَمَهُ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: هذِهِ مِنَ الشَّيْطَانِ! فَدَعَا بالطَّعَامِ فَأكَلَ وأكَلُوا، فَجَعَلُوا لا يَرْفَعُونَ لُقْمَةً إِلا رَبَتْ مِنْ أسْفَلِهَا أَكْثَرُ مِنْهَا، فَقَالَ: يَا أُخْتَ بَني فِرَاسٍ، مَا هَذَا؟ فَقَالَتْ: وَقُرْةِ عَيْنِي إنَّهَا الآنَ لأَكْثَرُ مِنْهَا قَبْلَ أنْ نَأكُلَ، فَأكَلُوا، وَبَعَثَ بِهَا إِلَى النَّبِيِّ فَذَكَرَ أنَّهُ أكَلَ مِنْهَا. وَفِي رِوايَةٍ: إنَّ أَبَا بكْرٍ قَالَ لِعَبْدِ الرَّحْمنِ: دُونَكَ أضْيَافَكَ، فَإنِّي مُنْطلقٌ إِلَى النَّبِيِّ فَافْرُغْ مِنْ قِراهُم قَبْلَ أنْ أَجِيءَ، فَانْطَلَقَ عَبْدُ الرَّحْمنِ، فَأَتَاهُمْ بِما عِنْدَهُ، فَقَالَ: اطْعَمُوا؛ فقالوا: أين رَبُّ مَنْزِلِنا؟ قَالَ: اطْعَمُوا، قالوا: مَا نحنُ بِآكِلِينَ حَتَّى يَجِيءَ رَبُّ مَنْزِلِنَا، قَالَ: اقْبَلُوا عَنّا قِرَاكُمْ، فَإنَّهُ إنْ جَاءَ وَلَمْ تَطْعَمُوا، لَنَلْقَيَنَّ مِنْهُ فأبَوْا، فَعَرَفْتُ أنَّهُ يَجِدُ عَلَيَّ، فَلَمَّا جَاءَ تَنَحَّيْتُ عَنْهُ، فَقَالَ: مَا صَنَعْتُمْ؟ فَأخْبَرُوهُ، فَقَالَ: يَا عَبْدَ الرَّحمنِ، فَسَكَتُّ: ثُمَّ قَالَ: يَا عَبْدَ الرَّحْمنِ، فَسَكَتُّ، فَقال: يَا غُنْثَرُ أقْسَمْتُ عَلَيْكَ إنْ كُنْتَ تَسْمَعُ صَوتِي لَمَا جِئْتَ! فَخَرَجْتُ، فَقُلْتُ: سَلْ أضْيَافَكَ، فقالُوا: صَدَقَ، أتَانَا بِهِ، فَقَالَ: إنَّمَا انْتَظَرْتُمُونِي والله لا أَطْعَمُهُ اللَّيْلَةَ. فَقَالَ الآخَرُونَ: واللهِ لا نَطْعَمُهُ حَتَّى تَطْعَمَهُ؛ فَقَالَ: وَيْلَكُمْ مَا لَكُمْ لا تَقْبَلُونَ عَنَّا قِرَاكُمْ؟ هَاتِ طَعَامَكَ، فَجَاءَ بِهِ، فَوَضَعَ يَدَهُ فَقَالَ: بِسْمِ اللهِ، الأولَى مِنَ الشَّيْطَانِ، فَأَكَلَ وَأَكَلُوا. [متفق عليه]([[682]](#footnote-682))

**ترجمه:** ابومحمد، عبدالرحمن پسر ابوبکر صدیق$ می‌گوید: اصحاب صُفّه مردمانی فقیر بودند؛ باری پیامبر فرمود: «هرکه غذای دو نفر را دارد، سه نفر را مهمان کند و کسی که غذای چهار نفر را دارد، پنجمی و ششمی را نیز با خود-برای پذیرایی- ببرد» یا چنین چیزی فرمود. ابوبکر سه نفر را با خود- به خانه- آورد و پیامبر ده نفر را با خود به خانه بُرد. ابوبکر نزد پیامبر شام خورد و تا ادای نماز عشا درنگ کرد و آن‌گاه پس از گذشت پاسی از شب که خدا خواست- به خانه- بازگشت. همسرش از او پرسید: چه چیزی باعث شد که دیرهنگام نزد مهمانانت بیایی؟ ابوبکر سوال کرد: مگر به مهمان‌ها شام نداده‌ای؟ پاسخ داد: برایشان شام بردند؛ اما آن‌ها نخوردند تا تو بیایی. عبدالرحمن می‌گوید: من رفتم و پنهان شدم. پدر (=ابوبکر) صدایم زد و گفت: ای کودن! (و از این‌که به مهمانان غذا نداده بودم) عصبانی شد و مرا سرزنش کرد. سپس به مهمان‌ها فرمود: بخورید که از حلاوت افتاد. و بعد سوگند ياد كرد كه خودش از آن غذا نخورد. عبدالرحمن می‌گوید: به الله سوگند، هیچ لقمه‌ای برنمی‌داشتیم مگر آن‌که از پایین بیش‌تر می‌گشت؛ به‌گونه‌ای که همه سیر شدند و غذا از اولش هم بیش‌تر شده بود. ابوبکر نگاهی به غذا انداخت و به همسرش گفت: ای خواهرِ بنی‌فراس! این چیست؟! همسرش گفت: چشمم روشن! به الله سوگند که غذا سه برابر بیش‌تر از اولش شده است. آن‌گاه ابوبکر از آن غذا خورد و گفت: سوگندی که خوردم، از سوی شیطان بود؛ و سپس لقمه‌ای از آن غذا برداشت و بعد غذا را نزد پیامبر فرستاد و غذا تا صبح نزد پیامبر بود. میان ما و عده‌ای، پیمان و قراری وجود داشت که سررسید آن فرا رسید؛ ما دوازده سرگروه بودیم و با هریک از ما چند نفر دیگر نیز بودند که تنها الله تعدادشان را می‌داند؛ همگی از آن غذا سیر خوردند.

در روایتی آمده است: ابوبکر سوگند یاد کرد که خودش از آن غذا نخورَد؛ همسرش نیز همین‌گونه قسم خورد؛ آن‌گاه مهمانان سوگند یاد کردند که تا ابوبکر غذا نخورد، آنان نیز غذا نخورند. ابوبکر فرمود: «اين قسم از جانب شيطان بود» و سپس از اهل خانه خواست تا غذا را بياورند و با مهمان‌ها شروع به خوردن كرد. هر لقمه‌اي که برمي‌داشتند، از پايين بيش‌تر مي‌شد. ابوبکر گفت: ای خواهر بنی‌فراس! این چیست؟ همسرش پاسخ داد: چشمم روشن! به الله سوگند که این غذا اینک از اولش که هنوز نخورده بودیم، بیش‌تر شده است. همه از آن غذا خوردند؛ سپس ابوبکر آن را نزد پیامبر فرستاد.- عبدالرحمن- یادآور شده است که پیامبر نیز از آن غذا تناول فرمود.

و در روایتی آمده است: ابوبکر به عبدالرحمن فرمود: «تو نزد مهمانانت باش؛ من نزد پیامبر می‌روم. پیش از آن‌که بیایم، پذیرایی از ایشان را تمام کرده باشی». عبدالرحمن رفت و آن‌چه داشت، برای مهمانان آورد و گفت: بفرمایید. مهمانان گفتند: صاحب‌خانه کجاست؟ عبدالرحمن گفت: شما بفرمایید. گفتند: تا میزبانمان نیاید، نمی‌خوریم. عبدالرحمن به آنان گفت: پذیرایی را از ما بپذیرید که اگر پدرم بیاید و ببیند که شما هنوز غذا نخورده‌اید، ما را سرزنش می‌کند؛ ولی آن‌ها غذا نخوردند. لذا دریافتم که پدرم از من خشمگین می‌شود. وقتی آمد، من به گوشه‌ای رفتم. پرسید: چه کردید؟ خانواده ماجرا را برایش بازگو کردند. گفت: ای عبدالرحمن! من سکوت کردم. دوباره نیز مرا صدا زد؛ باز هم هیچ نگفتم. آن‌جا بود که گفت: ای کودن! تو را سوگند می‌دهم که اگر صدایم را می‌شنوی، بیایی! نزد پدر رفتم و گفتم: از مهمانانت بپرس. آن‌ها گفتند: راست می‌گوید؛ او برایمان غذا آورد- اما ما نخوردیم-. ابوبکر فرمود: «شما فقط به‌خاطر من منتظر ماندید؛ به الله سوگند که امشب غذا نمی‌خورم». دیگران گفتند: به الله سوگند که تا غذا نخوری، ما نیز نمی‌خوریم. ابوبکر فرمود: «وای بر شما! چرا پذیراییِ ما را نمی‌پذیرید؟ -عبدالرحمن!- غذایت را بیاور». عبدالرحمن غذا را آورد و ابوبکر دستش را به سوی غذا برد و گفت: «بسم‌الله؛ سوگندی که خوردم، از سوی شیطان بود». بدین ترتیب ابوبکر از آن غذا تناول نمود و مهمامان نیز غذا خوردند.

**شرح**

این داستان درباره‌ی کرامات اولیاست که انس درباره‌ی ماجرایی که برای پیامبر روی داد، روایت کرده است. برخی از مهاجرانی که به مدینه می‌آمدند، جز لباس‌های تنشان چیز دیگری نداشتند؛ «صُفه» یعنی سکو. آن‌ها در سکویی که در مسجد بود، جای گرفته بودند تا این‌که الله متعال برایشان چنین مقدّر فرمود که ساکنان مدینه نزدشان می‌آمدند و هر تعداد که ممکن بود، با خود به خانه‌ی خویش می‌بردند. شبی پیامبر فرمود: «هرکه غذای دو نفر را دارد، سه نفر را مهمان کند و کسی که غذای چهار نفر را دارد، پنجمی و ششمی را نیز با خود-برای پذیرایی- ببرد» و بدین‌سان به صحابه# دستور داد که به اصحاب صفه غذا بدهند. پیامبر که بخشنده‌ترین مردم بود، ده نفر را مهمان کرد و ابوبکر صدیق سه نفر را با خود به خانه بُرد؛ خلاصه این‌که هر کسی متناسب با وضعیت و تواناییِ خویش تعدادی از اصحاب صفه را مهمان کرد. ابوبکر مهمانانش را به خانه برد و به پسرش عبدالرحمن سفارش نمود که از مهمانان پذیرایی کند و خود که همواره در خدمت پیامبر بود و کسب فیض می‌کرد، به خانه‌ی آن بزرگوار رفت و شام نیز در خانه‌ی آن بزرگوار بود. هنگامی‌که به خانه بازگشت، پاسی از شب گذشته بود. از خانواده‌اش پرسید: به مهمانان شام داده‌اید؟ گفتند: خیر. و چون گمان کرد که خانواده‌اش در پذیرایی از مهمانان کوتاهی کرده‌اند، سخت برآشفت و با پسرش عبدالرحمن دعوا کرد. عبدالرحمن ترسیده بود که پدرش با او دعوا کند یا کتکش بزند، پنهان شده بود. و چون ابوبکر او را سوگند داد که بیرون بیاید و خودش را نشان دهد، او نیز بیرون آمد و برای پدرش توضیح داد که او برای مهمانان غذا برده است؛ اما خودشان منتظر مانده‌اند تا شما بیایید. مهمانان نیز همین را گفتند. سپس ابوبکر سوگند یاد کرد که خودش از آن غذا نخورد. مهمانان نیز قسم خوردند که تا ابوبکر غذا نخورد، آن‌ها نیز نخواهند خورد. بدین ترتیب دو سوگند صورت گرفت؛ اما سوگند مهمانان که حقّ مهمانی داشتند، در اولویت بود. ابوبکر فرمود: «سوگندی که خوردم، از سوی شیطان بود» و برای این‌که مهمانانش غذا بخورند، سوگندش را شکست و شروع به خوردن کرد. آن‌گاه مهمانانش نیز غذا خوردند. شاهد موضوع این‌جاست که هر لقمه‌ای که برمی‌داشتند، از پایین بیش‌تر می‌شد! به‌راستی این برکت و افزایش غذا که به چشم نیز دیده می‌شد، چه و از کجا بود؟ آری؛ کرامتی برای ابوبکر صدیق بود که برترین فرد این امت و نخستین ولی پروردگار در میان امت اسلام به‌شمار می‌آید. وقتی همه سیر شدند، غذایی که در ظرف مانده بود، از اولش، یعنی از زمانی که هنوز چیزی نخورده بودند نیز بیش‌تر بود. ابوبکر آن غذا را نزد پیامبر برد. پیامبر نیز عده ای را به آن غذا فراخواند و همه از آن سیر خوردند.

ابوبکر آن غذا را نزد پیامبر برد تا به آن بزرگوار نشان دهد که به قدرت پروردگار چه اتفاقی افتاده است؛ همان پروردگاری که فرمانرواییِ همه چیز در دست اوست و چون پیدایش چیزی را اراده کند، فقط کافی‌ست که بگوید: «پدید آی»، پس پدید می‌آید.

شاهد موضوع از این حدیث این‌جاست که ماجرا کرامتی برای یکی از اولیای الله متعال است؛ آری؛ کرامتی برای ابوبکر صدیق می‌باشد و ما گواهی می‌دهیم که آن بزرگوار یکی از دوستان خدا و بلکه به‌طور مطلق برترین ولی و دوست پروردگار پس از پیامبران می‌باشد؛ زیرا او جزو صدّیقان است که در جایگاه دوم نیکوکاران امت‌ها قرار دارند؛ و جایگاه نخست از آنِ پیامبران است؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَعَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ وَٱلصِّدِّيقِينَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَٱلصَّٰلِحِينَۚ وَحَسُنَ أُوْلَٰٓئِكَ رَفِيقٗا ٦٩﴾ [النساء : ٦٩]

آنان که از الله و پیامبر اطاعت می‌کنند، هم‌نشین پیامبران، صدیقان، شهدا و صالحان خواهند بود که الله به آنان نعمت داده است؛ و چه رفیقان نیکی هستند!

ابوبکر صدیق برترین بنده‌ی صدّیق پروردگار از زمان آفرینش آدم تا زمانی‌ست که حیات بشر در روی زمین ادامه دارد و یکی از اولیا و دوستان خداست و آن‌چه در این حدیث امده است، کرامتی آشکار برای آن بزرگوار می‌باشد.

این حدیث، بیان‌گر نکات فراوانی‌ست؛ از جمله این‌که نشان‌گر فضیلت ابوبکر صدیق می‌باشد و نشان می‌‌دهد که او یکی از اولیای الاهی‌ست و همان‌گونه که پیش‌تر یادآوری کردیم: او برترین ولی خدا پس از پیامبران است؛ زیرا در میان چهار دسته‌ای که الله متعال نعمتِ ویژه‌اش را به آنان بخشیده است، جزو صدیقانی‌ست که پس از پیامبران در جایگاه دوم قرار دارند.

از این حدیث چنین برمی‌آید که انسان به سبب خشمی که مبتنی بر سبب یا دلیلی به‌جا باشد، سرزنش نمی‌شود؛ زیرا ابوبکر صدیق خشمگین شد و حتی به پسرش دشنام داد و او را سرزنش کرد؛ چنان‌که عبدالرحمن نیز از ترس پدر پنهان شد و ابوبکر او را صدا می‌زد و می‌گفت: ای نادان! لذا درمی‌یابیم که اگر کسی بنا بر سبب یا دلیل به‌جایی خشمگین شود، سزاوار سرزنش نیست و این، خدشه‌ای بر جایگاه و رتبه‌ی او وارد نمی‌کند.

هم‌چنین درمی‌یابیم که انسان می‌تواند در شرایط خاص و بنا بر سبب یا دلیلِ درست، فرزندش یا کسی که را که زیر سرپرستی او قرار دارد، با عناوینی چون: کودن یا نادان صدا بزند؛ در گذشته میزبان برای این‌که حقّ مهمان را به‌جای آورَد، سوگند می‌خورد و مهمان نیز برای این‌که میزبان در زحمت نیفتد، قسم یاد می‌کرد؛ اما هر دو تنها به نام الله سوگند می‌خوردند، نه به چیزی دیگر. اما امروزه بسیاری از افراد ناآگاه قسمِ زن‌طلاق می‌خورند! این، اشتباه بزرگی‌ست. به عنوان مثال: شخصی، به مهمانی می‌رود و به میزبانش می‌گوید: زن‌طلاق باشم اگر بگذارم خودت را به‌خاطر من در زحمت بیندازی و گوسفندی ذبح کنی. میزبان هم سوگند یاد می‌کند و می‌گوید: «زن‌طلاق باشم اگر این گوسفند را برای تو ذبح نکنم»! این، اشتباه است. پیامبر می‌فرماید: «مَنْ كَانَ حَالِفًا فَلْيَحْلِفْ بِالله أَوْ لِيَصْمُتْ».([[683]](#footnote-683)) یعنی: «کسی که می‌خواهد سوگند بخورد، به نام الله سوگند یاد کند، یا سکوت نماید». اما قسمِ زن‌طلاق، هرگز؛ گناهِ زن چیست که برخی از مردم به زن‌طلاق قسم می‌خورند و بدین‌سادگی طلاقش می‌دهند! این، اشتباه بسیار بزرگی‌ست.

به‌جاست یادآوری کنم که هرگاه قسم می‌خورید، «ان‌شاءالله» بگویید؛ زیرا اگر «ان‌شاءالله» بگویید، امید است که سوگند خود را به توفیق الله، عملی سازید و اگر نتوانستید به سوگند خود عمل کنید، کفاره‌ای بر شما واجب نمی‌شود. بنابراین خود را به گفتن «ان‌شاءالله» عادت دهیم تا از یک‌سو الله به ما توفیق دهد که قصد و اراده‌ی خود را عملی بسازیم و از سوی دیگر، در صورتی که سوگند خود را بشکنیم، کفاره‌ی قسم بر ما واجب نشود.

نمی دانم داستان سلیمان را می‌دانید که روزی سوگند یاد کرد که با نود زن نزدیکی کند تا بچه‌دار شوند و آن‌گاه که بچه‌ها بزرگ شدند، در راه الله متعال پیکار نمایند؛ دقت بفرمایید که پیامبران چه همه به جهاد در راه الله اهمیت می‌دادند. سلیمان آروز کرد که الله متعال این‌همه فرزند به او بدهد و همه‌ی آنان، مجاهد و رزمنده‌ی راهِ الله باشند. او آرزو نکرد که فرزندانش در کشاورزی و کسب و کارِ دنیا به او کمک کنند. زمانی که سلیمان چنین تصمیمی گرفت، به او گفته شد: بگو: «ان‌شاءالله»؛ اما او که عبادت‌گزاری جدّی و کوشا بود، «ان‌شاءالله» نگفت و به‌رغم این‌که تصمیمش را عملی ساخت، اما فقط یکی از آن زن‌ها یک فرزند فلج و کم‌توان به‌دنیا آورد. این، یکی از نشانه‌های الاهی بود تا به او نشان دهد که همه چیز در دست الله می‌باشد؛ پیامبرمان، محمد مصطفی فرمود: «اگر ان‌شاءالله می‌گفت، سوگندش تحقق می‌یافت و صاحب فرزندانی می‌شد که در راه الله جهاد می‌کردند». باری قریشیان نزد پیامبر آمدند و به او گفتند: خبر گروهی از پیشینیان را برایمان بازگو کن که از شهر خویش به غاری پناهنده شدند؛ یا گفتند: به ما درباره‌ی ذوالقرنین خبر بده. پیامبر که داستانشان را نمی‌دانست، فرمود: فردا پاسختان را می‌آورم؛ زیرا تاریخ‌های موثقی در این‌باره در دست نبود. رسول‌الله بر این گمان بود که شب بر او وحی می‌شود و پاسخ این پرسش را از طریق وحی دریافت می‌کند؛ اما یک روز، دو روز و در نهایت پانزده روز گذشت و وحی بر او نازل نشد. این امر برای پیامبر بسیار ناگوار بود؛ زیرا به قریش وعده داده بود که فردا پاسختان را می‌گویم و از آن روز پانزده روز می‌گذشت تا این‌که این داستان [یعنی داستان اصحاب کهف یا داستان ذوالقرنین] بر آن بزرگوار نازل شد. الله متعال در سوره‌ی کهف به پیامبر برگزیده‌اش، محمد مصطفی فرمود:

﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَاْيۡءٍ إِنِّي فَاعِلٞ ذَٰلِكَ غَدًا ٢٣ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُۚ وَٱذۡكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلۡ عَسَىٰٓ أَن يَهۡدِيَنِ رَبِّي لِأَقۡرَبَ مِنۡ هَٰذَا رَشَدٗا ٢٤﴾ [الكهف: ٢٣، ٢٤]

و هیچ­گاه نگو که من فردا این کار را خواهم کرد، مگر این‌که (بگویی:) اگر الله بخواهد.

همه چیز به دست خداست؛ از این‌رو هنگامی که می‌خواهید درباره‌ی خودتان قسم یاد کنید يا در برابر فرزند یا مهمان خویش سوگندی بخورید، در کنار آن، «ان‌شاءالله» نیز بگویید تا به دو فایده‌ی مذکور دست یابید: نخست این‌که از یک‌سو الله به شما توفیق دهد که قصد و اراده‌ی خود یا سوگندتان را عملی بسازید و از سوی دیگر، در صورتی که سوگند خود را بشکنید، کفاره‌ی قسم بر شما واجب نشود.

به داستان ابوبکر صدیق و مهمانانش بازمی‌گردیم:

ابوبکر سوگند یاد کرد که غذا نخورد؛ مهمانانش نیز قسم خوردند که تا میزبانمان غذا نخورد، ما نیز غذا نمی‌خوریم. از این‌رو ابوبکر صدیق سوگند خویش را شکست و غذا خورد تا مهمانانش نیز پذیراییِ او را بپذیرند. این، دلیلی‌ست بر این‌که اگر کسی درباره‌ی کاری سوگند یاد کند و سپس دریابد که بهتر آنست که بر خلاف سوگند خویش عمل نماید، به گزینه‌ی بهتر عمل می‌کند و به‌خاطر شکستن سوگندش کفاره می‌دهد؛ چنان‌که پیامبر بدین نکته تصریح نموده و فرموده است: «مَنْ حَلَفَ عَلَى يمِين ثُمَّ رَأَى أتقَى للَّهِ مِنْها فَلْيَأْتِ التَّقْوَى»»؛([[684]](#footnote-684)) یعنی: «هرکس سوگندی یاد کند و خلاف آن را به تقوای الاهی نزدیک‌تر ببیند، همان کاری را انجام دهد که به تقوا، نزدیک‌تر است». لذا اگر سوگند یاد کردید که با فلانی صحبت نکنید، بهتر است که سوگند خود را بشکنید و کفاره‌اش را بدهید و با آن شخص صحبت کنید. هم‌چنین اگر بین شما و دوستتان مسأله‌ای پیش آمد و شما قسم یاد کردید که دیگر دربِ خانه‌اش را نزنید، سوگند خود را بشکنید و با او سخن بگویید و کفاره بدهید. هم‌چنین اگر نزد فرزندتان قسم خوردید که «چنان‌چه فلان‌کار را بکنی، با تو حرف نمی‌زنم»، و فرزندتان آن کار را انجام داد، باید با او سخن بگویید و به‌خاطر سوگندتان کفاره بدهید. خلاصه این‌که اگر درباره‌ی کاری سوگند یاد کردید و سپس دریافتید که عمل نکردن به قسمی که خورده‌اید، بهتر است، پس قسم خود را بشکنید و کفاره بدهید.

برخی از علما از این حدیث چنین برداشت کرده‌اند که اگر کسی به‌قصد اکرام و نکوداشت شخصی دیگر، سوگند یاد کند و سپس به همان دلیل به سوگند خویش عمل نکند، کفاره ای بر او نیست؛ زیرا ابوبکر به‌رغم این‌که قسم خورد که غذا نخورد، پس از این‌که برای راضی شدن مهمانانش غذا خورد، کفاره نداد؛ یعنی نقل نشده که آن بزرگوار کفاره داده باشد. برخی از علما از این حدیث چنین برداشتی دارند که البته استدلالشان ضعیف است؛ زیرا در این حدیث همان‌گونه که کفاره دادن ابوبکر نیامده، به همین شکل تصریح نشده است که آن بزرگوار کفاره نداد؛ پس احتمال می‌رود که کفاره داده باشد، اما در این حدیث نیامده است و همین‌طور احتمال می‌رود که به‌کلی کفاره نداده باشد. از این‌رو چنین برداشتی از این حدیث، مستدل نیست؛ زیرا متون و نصوص روشنی وجود دارد که هرکس سوگندش را بشکند، باید کفاره بدهد؛ چه شکستن قسم، نتیجه‌ی کارِ خودش باشد و چه بر انجام کاری از سوی دیگران قسم خورده باشد و آن‌ها آن را انجام ندهند. از این‌رو اگر قسم بخورید، مثلاً بگویید: به الله سوگند که حتماً باید این غذا را بخوری و آن‌گاه مهمانتان آن غذا را نخورد، باید کفاره‌ی سوگند را ادا کنید. مثالی دیگر: هم‌چنین با دوستی به درب خانه‌اش می‌رسید و او می‌گوید: بیا داخل؛ شما می‌گویید: والله که داخل نمی‌آیم. ولی او هم‌چنان تأکید می‌کند و می‌گوید: به الله سوگند که حتماً باید داخل بیایی. می‌گوییم: اگر به داخل خانه‌اش بروید، باید کفاره‌ی قسم را ادا کنید؛ هرچند سوگند شما برای نکوداشت دوستتان یا برای این بوده است که مزاحمش نشوید. این‌جا این پرسش مطرح می‌شود که هم ابوبکر صدیق سوگند یاد کرد و هم مهمانانش؛ در چنین مواردی سوگند کدام طرف اولویت دارد؟ می‌گویم: سوگند کسی که ابتد قسم خورده است؛ زیرا یکی از حقوق هر مسلمانی بر هم‌کیشانش این است که سوگندش را تحقق بخشد؛ اما ابوبکر صدیق از روی تواضع و فروتنی و به‌احترام مهمانانش به‌رغم این‌که ابتدا قسم خورده بود، از حقش گذشت و سوگند مهمانانش را در اولویت قرار داد.

نکته‌ی دیگری که از داستان ابوبکر صدیق برداشت می‌شود، اهمیت مهمان‌نوازی‌ست؛ یعنی شایسته است که از مهمان خویش به‌خوبی پذیرایی کنیم؛ زیرا مهمان‌نوازی، یکی از ویژگی‌های ایمانی و جزو کمال ایمان می‌باشد. بدین دلیل که پیامبر فرموده است: «وَمَنْ كَان يُؤْمِنُ بِالله والْيَوْمِ الآخر، فَلْيكرِمْ ضَيْفَهُ»؛([[685]](#footnote-685)) یعنی: «هرکس به الله و روز قیامت ایمان دارد، مهمانش را گرامی بدارد». حقّ پذیرایی از مهمان که واجب است، یک شبانه‌روز می‌باشد و سه روز پذیرایی، سنت است و بیش از آن، مباح. برخی از علما این را مقیّد بدین دانسته‌اند که در آن شهر رستوران نباشد؛ و گفته‌اند: اگر در شهرتان رستوران بود، پذیرایی از مهمان واجب نیست. می‌توانید به مهمانتان بگویید: به رستوران برو و پول غذایش را حساب کنید. ولی دیدگاه درست در این‌باره این است که این مسأله به عادات مردم بستگی دارد؛ زیرا برخی از مردم این نحوه‌ی پذیرایی، یعنی بردن مهمان به رستوران را نوعی اهانت قلمداد می‌کنند؛ در این صورت باید از مهمانتان در خانه پذیرایی کنید. برخی هم برایشان فرقی نمی‌کند؛ روشن است که در این صورت می‌توانید مهمانتان را برای پذیرایی به رستوران ببرید یا حتی اگر برایش مهم نبود، پول غذایش را به او بدهید تا خودش هر رستورانی که خواست، غذا بخورد. در جاهایی که هتل و مسافرخانه وجود دارد نیز همین‌گونه است؛ اما اگر مهمانتان به خانه‌ی شما آمد و می‌دانستید که با این قصد آمده است که پیشِ شما باشد، بهتر است که از او در خانه‌ی خویش پذیرایی کنید؛ مگر این‌که مصلحتی در این کار باشد؛ مثلاً وقت شما گرفته شود و از کار مهم‌تری باز بمانید؛ زیرا هر چیزی به موقعیت بستگی دارد.([[686]](#footnote-686))

\*\*\*

1512- وعن أَبي هريرةَ قَالَ: قَالَ رسول الله: «لَقَدْ كَانَ فيما قَبْلَكُمْ مِنَ الأُمَمِ نَاسٌ مُحَدَّثُونَ، فَإنْ يَكُ في أُمَّتِي أحدٌ فإنَّهُ عُمَرُ». [روايت بخاري؛ مسلم نیز این حدیث را از عایشه& نقل کرده است.]([[687]](#footnote-687))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «در امت‌های پیش از شما، مردمانی بودند که به آن‌ها الهام می‌شد و اگر در امت من یک نفر این‌چنین باشد، آن یک نفر عمر است».

**شرح**

پیش‌تر ماجرایی گذشت که بیان‌گر فضیلت و کرامتی بود که الله به ابوبکر صدیق عنایت فرمود. سپس مولف/ حدیثی از ابوهریره درباره‌ی کرامت و فضیلت عمر بن خطاب آورده است؛ بدین مضمون که پیامبر فرمود: «در امت‌های پیش از شما، مردمانی بودند که به آن‌ها الهام می‌شد و اگر در امت من یک نفر این‌چنین باشد، آن یک نفر عمر است». منظور از این‌که به آنان الهام می‌گردید، این است که راه درست به آنان نشان داده می‌شد؛ لذا آن‌چه می‌گفتند، مطابق حقیقت بود و آن‌چه انجام می‌دادند، درست و به‌جا. این، لطف و کرامت الاهی‌ست که انسان سخنی بگوید یا فتوایی بدهد یا قضاوتی بکند و سپس درستیِ گفتار یا فتوایش نمایان شود. عمر یکی از کسانی بود که روی‌کردش بیش از همه مطابق حق و حقیقت بود و هرچه می‌گذشت، نمایان می‌شد که توفیق بی‌نظیری در راستای ره‌یابی به حق و حقیقت داشته است. مولف/ نمونه‌هایی را در این‌باره ذکر کرده است که ان‌شاءالله در صفحات بعد می‌آید. پیامبر فرمود: «اگر در امت من یک نفر این‌چنین باشد، آن یک نفر عمر است»؛ گویا پیامبر این را خطاب به جمعی از یارانش گفته است که ابوبکر صدیق در میانشان حضور نداشت؛ چون ابوبکر صدیق در این زمینه نیز گوی سبقت را از عمر فاروق ربوده بود. در هر صورت هیچ اشکالی بر این موضوع وارد نیست و می‌گوییم: ابوبکر به‌گونه‌ای بود که بدون الهام به راه درست رهنمون می‌شود؛ یعنی به توفیق الله متعال، در ذات و شخصیت خود به‌گونه‌ای بود که با ظرافتی عجیب و بی‌نظیر، درست و نادرست را به‌خوبی و در یک آن، تشخیص می‌داد؛ چنان‌که پیش‌آمدهای فراوانی، این برتریِ ابوبکر بر عمر$ را نمایان ساخته است که از آن جمله می‌توانیم به آن‌چه در صلح حدیبیه گذشت، اشاره کنیم. در پیمان حدیبیه، به‌ظاهر نسبت به مسلمانان جفا شده بود؛ یکی از بندهای این پیمان، این بود که اگر شخصی از قریشیان مسلمان می‌شد و به مسلمانان می‌پیوست، پیامبر باید او را به قریش باز می‌گرداند؛ اما اگر شخصی از مسلمانان به قریش می‌پیوست، قریشیان ملزَم به بازگرداندن آن‌شخص به مسلمانان نبودند. ظاهرِ این پیمان، نوعی جفا در حقّ مسلمانان بود و عمر نمی‌توانست چنین جفایی را در حقّ مسلمانان تحمل کند. لذا نزد پیامبر رفت و عرض کرد: ای رسول‌خدا! چگونه؟ چگونه؟ اگر کسی از آنان، مسلمان شود و نزدِ ما بیاید، او را به آن‌ها برگردانیم؛ ولی هرکه از ما به آنان بپیوندد، او را به ما باز نمی‌گردانند؟! چگونه این خفّت را بپذیریم؟ مگر ما برحق نیستیم و دشمنان ما بر باطل نیستند؟ رسول‌الله فرمود: آری؛ اما این، فرمان الله متعال است و من، بنده و فرستاده‌ی اویم و هرگز از الله متعال نافرمانی نمی‌کنم؛ به‌یقین الله ما را یاری خواهد کرد». عمر که از متقاعد کردن پیامبر مبنی بر عدم پذیرشِ چنین سازشی درمانده شده بود، نزد ابوبکر صدیق رفت تا از او برای قانع کردن پیامبر کمک بگیرد؛ ولی در آن شرایط بحرانی پاسخِ ابوبکر صدیق حرف به حرف، مانندِ پاسخِ رسول‌الله بود؛ فرمود: «او فرستاده‌ی الله متعال است و به‌یقین الله متعال او را یاری می‌کند؛ پس، فرمان او را بی‌چون و چرا بپذیر».

در این میان، چه کسی کُنه موضوع را بهتر درک کرد؟ آری؛ ابوبکر صدیق.

**و اما نمونه‌ا‌ی دیگر از این دست:** هنگامی‌که رسول‌الله درگذشت، مدینه را ظلمت و تاریکی فرا گرفت و مردم، سخت پریشان و آشفته بودند؛ فشار مصیبت بر مردم، بسیار شدید بود. همه در مسجد جمع شده بودند. عمر می‌گفت: رسول‌الله نمرده است؛ بلکه مانند موسی به میعاد پروردگارش رفته است و باز می‌گردد و دست و پای کسانی را که می‌گویند: «او مرده است»، می‌بُرَد.

ولی زمانی‌که رسول‌الله رحلت فرمود، ابوبکر در حومه‌ی مدینه در منطقه‌ی «سُنح» بود. وقتی خبرِ وفات پیامبر را شنید، به مدینه آمد و بی‌آن‌که با کسی سخن بگوید، به سراغ رسول‌الله رفت و دید که پارچه‌ای روی پیامبر کشیده‌اند؛ آن‌را از صورتِ پیامبر کنار زد، آن بزرگوار را بوسید و فرمود: «پدر و مادرم، فدایت؛ به الله سوگند که او، تو را دو بار نمی‌میراند. مرگی که برایت مقدّر بود، فرا رسید». سپس نزد مردم رفت و عمر را دید که زیر فشار مصیبت، آن‌قدر پریشان شده بود که وفات پیامبر را رد می‌کرد و می‌گفت: به‌زودی پیامبر به خود می‌آید. ابوبکر به عمر فرمود: «ای عمر! بنشین و تحمل کن». سپس ابوبکر صدیق بالای منبر رفت و در آن شرایط سخت، سخنرانیِ شیوا و بزرگی برای مردم ایراد نمود که شایسته است با آب طلا نوشته شود؛ فرمود: «ای مردم! هرکه محمد را عبادت می‌کرده، بداند که محمد وفات کرده است؛ و هرکه الله متعال را می‌پرستیده، بداند که الله زنده است و هرگز نمی‌میرد». سپس این آیه را تلاوت کرد که الله متعال به پیامبرش فرموده است:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٞ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ ٣٠﴾ [الزمر: ٣٠]

بی‌گمان تو خواهی مُرد و بی‌شک آنان نیز خواهند مُرد.

و نیز این آیه را خواند که الله می‌فرماید:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٞ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِ ٱلرُّسُلُۚ أَفَإِيْن مَّاتَ أَوۡ قُتِلَ ٱنقَلَبۡتُمۡ عَلَىٰٓ أَعۡقَٰبِكُمۡۚ وَمَن يَنقَلِبۡ عَلَىٰ عَقِبَيۡهِ فَلَن يَضُرَّ ٱللَّهَ شَيۡ‍ٔٗا﴾ [آل عمران: ١٤٤]

و محمد، فقط پیامبر است؛ پیش از او نیز پیامبرانی بوده‌اند که در گذشته‌اند. آیا اگر محمد بمیرد یا کشته شود، به آیین گذشته باز می‌گردید؟ و هر کس از آیین خود برگردد، هیچ زیانی به الله نمی‌رساند.

عمر می‌گوید: «به الله سوگند، زمانی‌که ابوبکر این آیه را تلاوت نمود، فهمیدم که به‌راستی رسول‌الله رحلت فرموده است؛ دیگر، پاهایم مرا تاب نیاورد و به زمین افتادم». اما بنگرید که در آن شرایط سخت ابوبکر صدیق چه‌قدر شکیبا و استوار بود!

**و اما به‌عنوان سومین نمونه:** رسول‌الله چند روز پیش از وفاتش لشکری را به فرماندهیِ اسامه بن زید$ آماده فرمود تا در مرز شام به مقابله‌ی رومیان بروند؛ هنوز لشکر در اطراف مدینه اردو زده بود که پیامبر درگذشت. ابوبکر صدیق به‌اجماع صحابه# به جانشینیِ پیامبر برگزیده شد. در آن زمان برخی از عرب‌ها مرتد شدند و از دادنِ زکات امتناع ورزیدند؛ لذا ابوبکر صدیق تصمیم گرفت که با آنان، پیکار کند. عمر که در آن شرایط گسیل لشکر اسامه را صلاح نمی‌دید، به ابوبکر صدیق گفت: فعلاً که به این لشکر نیاز داریم، از گسیل آن خودداری کنید. ابوبکر صدیق فرمود: به الله سوگند، پرچمی را که رسول‌الله بسته است، باز نمی‌کنم. و آن‌گاه لشکر اسامه را گسیل فرمود. این کارِ ابوبکر صدیق به‌قدری درست و به‌جا بود که تأثیر روانی شدیدی بر دشمنان گذاشت؛ آن‌ها با شنیدن حرکت لشکر اسامه به سوی شام، گفتند: گویا مسلمانان، توان و قدرت بالایی دارند که چنین لشکری به سوی شام فرستاده‌اند. در نتیجه بسیاری از قبایل به دامن اسلام بازگشتند و مسلمان باقی ماندند. اين ماجرا، نشان می‌دهد که ابوبکر صدیق از عمر فاروق جدی‌تر و استوارتر بوده است. از این‌رو از ابوبکر صدیق به‌عنوان مرد تصمیم‌گیری‌های بزرگ در شرایط سخت یاد می‌شود؛ اما هر دوی این بزرگوار جزو کسانی بودند که در شرایط ویژه، تصمیم‌های درست، باشکوه و بی‌نظیری می‌گرفتند. از الله متعال می‌خواهیم که ما را در بهشت، جزو هم‌نشینان این بزرگواران قرار دهد. آری؛ هرچه ایمان انسان قوی‌تر باشد و الله متعال را بیش‌تر عبادت کند، الله متعال با ایمان و علم و عمل صالحی که بنده‌اش دارد، او را به سوی تصمیم‌گیری‌ها و کارهای درست و به‌جا رهنمون می‌شود؛ چنان‌که بنده‌ای بدون آگاهی از دلایل کتاب و سنت، عملی را نیک و درست می‌پندارد و آن‌گاه که تحقیق و بررسی می‌کند، می‌بیند که پندارش مطابق آموزه‌های کتاب و سنت است؛ این، خودش کرامتی الاهی‌ست. عمر فاروق نیز چنین کرامتی داشت؛ هم‌چنان‌که پیامبر درباره‌اش فرمود: «اگر در این امت کسی باشد که به او الهام شود، آن یک نفر، عمر است».

\*\*\*

1513- وعن جابر بنِ سُمْرَةَ$، قَالَ: شَكَا أهْلُ الكُوفَةِ سَعْداً يعني: ابنَ أَبي وقَّاص إِلَى عُمَرَ بنِ الخطاب، فَعَزَلَهُ واسْتَعْمَلَ عَلَيْهِمْ عَمَّاراً، فَشَكَوا حَتَّى ذَكَرُوا أنَّهُ لا يُحْسِنُ يُصَلِّي، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ، فَقَالَ: يَا أَبَا إسْحَاقَ، إنَّ هَؤُلاَءِ يَزْعَمُونَ أنَّكَ لا تُحْسِنُ تُصَلِّي، فَقَالَ: أَمَّا أنا واللهِ فَإنِّي كُنْتُ أُصَلِّي بِهِمْ صَلاَةَ رسولِ الله لا أُخْرِمُ عَنْها، أُصَلِّي صَلاَةَ العِشَاءِ فَأَرْكُدُ فِي الأُولَيَيْنِ، وَأُخِفُّ فِي الأُخْرَيَيْنِ. قَالَ: ذَلِكَ الظَّنُّ بِكَ يَا أَبَا إسْحَاقَ، وأَرْسَلَ مَعَهُ رَجُلاً- أَوْ رِجَالاً- إِلَى الكُوفَةِ يَسْأَلُ عَنْهُ أهْلَ الكُوفَةِ، فَلَمْ يَدَعْ مَسْجِداً إِلاَّ سَأَلَ عَنْهُ، وَيُثْنُونَ مَعْرُوفاً، حَتَّى دَخَلَ مَسْجِداً لِبَنِي عَبْسٍ، فَقَامَ رَجُلٌ مِنْهُمْ، يُقالُ لَهُ أُسَامَةُ بْنُ قَتَادَةَ، يُكَنَّى أَبَا سَعْدَةَ، فَقال: أمَا إذْ نَشَدْتَنَا فَإنَّ سَعْداً كَانَ لا يَسِيرُ بالسَّرِيَّةِ وَلا يَقْسِمُ بالسَّوِيَّةِ، وَلا يَعْدِلُ في القَضِيَّةِ. قَالَ سَعْدٌ: أمَا وَاللهِ لأَدْعُوَنَّ بِثَلاَثٍ: اللهمَّ إنْ كَانَ عَبْدُكَ هَذَا كَاذِباً قَامَ رِيَاءً وَسُمْعَةً، فَأَطِلْ عُمُرَهُ، وَأَطِلْ فَقْرَهُ، وَعَرِّضْهُ لِلْفِتَنِ. وَكَانَ بَعْدَ ذَلِكَ إِذَا سُئِلَ يَقُولُ: شَيْخٌ كَبيرٌ مَفْتُونٌ، أَصَابَتْنِي دَعْوَةُ سَعْدٍ.

قَالَ عَبدُ الملكِ بن عُمَيْرٍ الراوي عن جابرِ بنِ سَمُرَةَ$: فَأنَا رَأَيْتُهُ بَعْدُ قَدْ سَقَطَ حَاجِبَاهُ عَلَى عَيْنَيْهِ مِنَ الكِبَرِ، وإنَّهُ لَيَتَعَرَّضُ لِلْجَوارِي فِي الطُّرُقِ فَيَغْمِزُهُنَّ. [متفق عليه]([[688]](#footnote-688))

**ترجمه:** جابر بن سمره$ می‌گوید: اهالی کوفه از سعد بن ابی‌وقاص- که والیِ آن‌ها بود- به عمر بن خطاب شکایت کردند. عمر او را برکنار کرد و عمار را بر آنان گماشت. شکایت اهالی کوفه از سعد، این بود که او خوب نماز نمی‌خوانَد! عمر سعد را احضار کرد و فرمود: ای ابواسحاق! این‌ها ادعا می‌کنند که تو خوب نماز نمی‌خوانی. پاسخ داد: من مطابق نماز رسول‌الله برای آنان امامت می‌دهم و نقصی در آن نیاورده‌ام. - مثلاً- نماز عشا را بدین صورت به‌جا می‌آورم که دو رکعت نخست را طولانی می‌خوانم و دو رکعتِ پایانی را کوتاه. عمر فرمود: ای ابواسحاق! ما نیز درباره‌ی تو چنین گمانی داریم. آن‌گاه یک- یا چند نفر- را با او به کوفه فرستاد تا در این‌باره از اهالی کوفه تحقیق کنند؛ بازرس در همه‌ی مساجد کوفه درباره‌ی سعد تحقیق و پرس‌وجو کرد و همه از سعد به‌نیکی یاد کردند تا این‌که بازرس به مسجد طایفه‌ی «بنی‌عبس» رفت. شخصی از ایشان به ‌نام اسامه بن قتاده که به ابوسعده مشهور بود، برخاست و گفت: اینک که نظر ما را می‌خواهی، سعد با لشکریان در جنگ حاضر نمی‌شد و غنایم را مساوی تقسیم نمی‌کرد و در قضاوت و داوری عادل و دادگر نبود. سعد گفت: به الله سوگند که سه دعا می‌کنم: یا الله! اگر این بنده‌ات به‌خاطر نام و شهرت دروغ گفت، عمرش را طولانی و آکنده از فقر و تنگ‌دستی بگردان و او را به فتنه‌ها گرفتار کن. از آن پس که- مردم- جویای حال آن شخص می‌شدند، پاسخ می‌داد: پیری کهن‌سالم که گرفتار فتنه شده‌ام؛ دعای سعد مرا گرفت.

عبدالملک بن عُمیرِ که از جابر بن سمره$ روایت می‌کند، می‌گوید: من آن شخص را دیدم که ابروهایش از بابت پیری روی چشمانش افتاده بود و در کوچه و بازار برای دختران مزاحمت ایجاد می‌کرد.

**شرح**

این، یکی از کرامت‌هایی‌ست که مولف/ در کتابش آورده است؛ روایتی که جابر بن سمره$ درباره‌ی سعد بن ابی‌وقاص نقل کرده است. مشهور بود که سعد مستجاب‌الدعا می‌باشد؛ یعنی: الله متعال این کرامت را به او بخشیده بود که چون دعا می‌کرد، الله متعال دعایش را می‌پذیرفت. امیر مومنان، عمر بن خطاب او را امیر کوفه قرار داده بود؛ زیرا مسلمانان پس از فتح عراق، شهرهای جدیدی بنا نهادند که مشهورترین آن‌ها، بصره و کوفه می‌باشد؛ امیرالمؤمنین حاکمانی بر این شهرها گماشت و به فرمانداریِ سعد بن ابی‌وقاص بر کوفه حُکم داد. اهالی کوفه از سعد به امیرمومنان، عمر فاروق شکایت کردند و گفتند: او خوب نماز نمی‌خوانَد. در صورتی که سعد صحابیِ بزرگواری‌ بود که رسول‌الله او را به بهشت نوید داد. عمر سعد را به حضور خواست و به او فرمود: مردم کوفه از تو شکایت دارند که خوب نماز نمی‌خوانی! سعد پاسخ داد: من مطابق نماز رسول‌الله برایشان امامت می‌دهم. و سپس نماز عشا را ذکر کرد. گویا شاکیان به‌خاطر نماز عشا از سعد شکایت داشته‌اند. سعد گفت: من به‌شیوه‌ی رسول‌الله و بدون کم و کاست نماز را برایشان برپا می‌داشتم؛ در نماز عشا دو رکعت نخست را طولانی و دو رکعت پایانی را کوتاه می‌خواندم. عمر آن بزرگوار را تأیید کرد و گفت: ما نیز درباره‌ی تو همین توقع را داریم و گمان ما به تو نیکوست؛ ولی از آن‌جا که از سعد شکایت شده بود، عمر از روی وظیفه‌شناسی و احساس مسؤولیت، مردانی را به کوفه فرستاد تا شکایت مردم را پی‌گیری کنند و به تحقیق و پرس‌وجو درباره‌ی سعد بپردازند. بازرسان به هر مسجدی که رفتند، دیدند که مردم از سعد به‌نیکی یاد می‌کنند تا این‌که به مسجد طایفه‌ی «بنی‌عبس» رسیدند. مردی برخاست و گفت: حال که نظر ما را می‌خواهید، بدانید که این مرد- یعنی سعد- به‌عدالت داوری نمی‌کرد و با لشکریان در میدان نبرد حاضر نمی‌شد و غنایم را عادلانه تقسیم نمی‌‌نمود. و بدین‌سان سه اتهام بر سعد وارد کرد. سعد بن ابی‌وقاص فرمود: «به الله سوگند که سه دعا می‌کنم: یا الله! اگر این بنده‌ات به‌خاطر نام و شهرت دروغ گفت، عمرش را طولانی و آکنده از فقر و تنگ‌دستی بگردان و او را به فتنه‌ها گرفتار کن». بدین ترتیب سعد بر ضدّ آن شخص سه دعا کرد؛ البته به صورت مشروط؛ چنان‌که گفت: «اگر قصد این شخص، نام و شهرت است و بدین خاطر دروغ می‌گوید...». الله متعال دعای سعد را پذیرفت؛ لذا آن مرد، به‌گونه‌ای فقیر و سال‌خورده گردید که ابروهایش از شدت پیری روی چشمانش افتاده بود و در کوچه و بازار با ایجاد مزاحمت برای دختران، بی‌آبرویی می‌کرد. خودش نیز از خود به پیرمردی فتنه‌زده یاد می‌نمود و می‌گفت: دعای سعد مرا گرفت.

خلاصه این‌که این، یکی از کرامت‌هایی بود که الله متعال با آن، سعد بن ابی‌وقاص را گرامی داشت.

از این روایت چنین برمی‌آید که هرکس زمام امور مردم را در دست بگیرد، هر مقام و منزلتی که داشته باشد، باز هم در معرضِ انتقاد و خرده‌گیری از سوی مخالفانش قرار دارد. ابن‌الوردی در منظومه‌ی مشهورش([[689]](#footnote-689)) سروده‌ای با این مطلع دارد که:

اعتزل ذکر الأغانی والغزل وقل الفصل وجانب من هزل

ودع الـذکری لأیام الصبی فـلأیـام الصبـی نـجم أفـل

یعنی: از ترانه‌سرایی و غزل‌گویی و نیز از بذله‌گویی کناره‌گیری کن و سخنان درست و به‌جا بگو و یاد و خاطرات دوران جوانی را واگذار که ستاره‌ی آن دوران افول کرده ( وآن دوران گذشته است و اینک زمان توبه می‌باشد).

وی در این سروده‌ی حکیمانه‌اش می‌گوید:

إن نصف الناس أعداء لمن ولی الأحکام، هذا إن عدل

یعنی: نیمی از مردم دشمن حاکم خویش هستند؛ آن‌هم در صورتی که حاکمشان عادل باشد!

از دیگر نکاتی که از این حدیث برداشت می‌شود، این است که مظلوم یا ستم‌دیده می‌تواند متناسب با ستمی که بر او رفته است، بر ضدّ ستم‌کار دعا کند و این، جایز است؛ هم چنان‌که سعد بن ابی‌وقاص برای آن شخص که گواهی دروغین داد، بددعایی کرد. هم‌چنین روشن می‌شود که الله متعال دعای مظلوم را می‌پذیرد؛ از این‌رو رسول‌الله هنگامی‌که معاذ بن جبل را برای دعوت به یمن فرستاد و به او مأموریت داد که زکات اموالشان را جمع‌آوری کند، به او فرمود: «فَإِيَّاكَ وكَرائِمَ أَمْوالِهم؛ واتَّقِ دعْوةَ الْمَظْلُومِ فَإِنَّهُ لَيْس بينها وبيْنَ الله حِجَابٌ»؛([[690]](#footnote-690)) یعنی: «... از گرفتن اموال قیمتیِ آن‌ها (به عنوان زکات) بپرهیز و از دعای مظلوم پروا کن؛ زیرا هیچ حجابی، میان الله و دعای مظلوم وجود ندارد». آری؛ آن‌گاه که آدمِ ستم‌دیده دعا می‌کند و از الله کمک می‌خواهد،- حتی اگر کافر باشد- الله انتقامش را دیر یا زود از ستم‌کار می‌گیرد؛ و این، از جهت اقامه‌ی عدالت است؛ زیرا الله متعال، عادل‌ترین حاکم و دادگرترین داور است و از کمالِ حکمت او، دادگری در میان بندگانش می‌باشد؛ لذا حقّ مظلوم را از ظالم می‌ستاند. پس اگر مسلمان ستم‌دیده دعا کند، چه می‌شود؟

از دیگر نکاتی که از این حدیث برداشت می‌شود، این است که مستثنا کردن چیزی در دعا، جایز می‌باشد؛ مثلاً انسان هنگام دعا کردن بر ضدّ کسی می‌تواند بگوید: «یا الله! اگر فلانی چنین و چنان است، با او چنین و چنان کن»؛ یا بگوید: «یا الله! اگر فلانی به من ستم کرده است، حقم را از او بگیر یا او را به فلان چیز گرفتار بگردان». بدین‌سان می‌توانید متناسب با ستمی که بر شما رفته است، بر ضدّ ستم‌کار دعا کنید. استثنا در دعا، در قرآن کریم نیز آمده است؛ آن‌جا که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ يَرۡمُونَ أَزۡوَٰجَهُمۡ وَلَمۡ يَكُن لَّهُمۡ شُهَدَآءُ إِلَّآ أَنفُسُهُمۡ فَشَهَٰدَةُ أَحَدِهِمۡ أَرۡبَعُ شَهَٰدَٰتِۢ بِٱللَّهِ إِنَّهُۥ لَمِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ٦ وَٱلۡخَٰمِسَةُ أَنَّ لَعۡنَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡهِ إِن كَانَ مِنَ ٱلۡكَٰذِبِينَ ٧ وَيَدۡرَؤُاْ عَنۡهَا ٱلۡعَذَابَ أَن تَشۡهَدَ أَرۡبَعَ شَهَٰدَٰتِۢ بِٱللَّهِ إِنَّهُۥ لَمِنَ ٱلۡكَٰذِبِينَ ٨ وَٱلۡخَٰمِسَةَ أَنَّ غَضَبَ ٱللَّهِ عَلَيۡهَآ إِن كَانَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ٩﴾

[النور : ٦، ٩]

و آنان که به همسران خویش نسبت زنا می‌دهند و گواهی جز خودشان ندارند، حکم گواهی هر یک از چنین مردانی، این است که چهار بار به نام الله سوگند یاد کند که او از راست‌گویان است و پنجمین گواهی بدین ترتیب است که (بگوید:) لعنت الله بر او باد، اگر از دروغ‌گویان باشد. و زن بدین‌سان می‌تواند مجازات (زنا) را از خود دور نماید که چهار بار به‌نام الله سوگند یاد کند و گواهی دهد که شوهرش دروغ‌گوست. و پنجمین گواهی (زن، بدین‌ترتیب است) که خشم الله بر او باد، اگر شوهرش راست‌گو باشد.

از این روایت روشن می‌شود که امیرمومنان، عمر بن خطاب نسبت به شهروندان جامعه‌ی اسلامی، مسؤولیت‌پذیر بود و به مسایل آنان به‌دقت رسیدگی می‌نمود؛ از این‌رو آن بزرگوار در همه‌ی زمینه‌ها، چه در مسایل جنگی و چه در دوره‌های صلح و نیز در همه‌ی مسایل دینی و دنیوی به عدالت و مدیریت دقیق مشهور و زبان‌زد گردید. او در حقیقت پس از ابوبکر صدیق، برترین خلیفه در میان خلفای راشدین# به‌شمار می‌آید و خلافتش از آن‌جا که به‌پیشنهاد ابوبکر صدیق بود، یکی از موارد درخشان در کارنامه‌ی شخص ابوبکر می‌باشد.

\*\*\*

1514- وعن عروةَ بنِ الزبير: أنَّ سعيدَ بنِ زيدِ بنِ عمرو بن نُفَيلٍ خَاصَمَتْهُ أَرْوَى بِنْتُ أوْسٍ إِلَى مَرْوَانَ بْنِ الحَكَمِ، وادَّعَتْ أنَّهُ أخَذَ شَيْئاً مِنْ أرْضِهَا، فَقَالَ سعيدٌ: أنا كُنْتُ آخُذُ شَيئاً مِنْ أرْضِهَا بَعْدَ الَّذِي سَمِعْتُ مِنْ رسول الله؟! قَالَ: مَاذَا سَمِعْتَ مِنْ رَسُولِ الله؟ قَالَ: سَمِعْتُ رسولَ الله يَقُولُ: «مَنْ أخَذَ شِبْراً مِنَ الأرْضِ ظُلْماً، طُوِّقَهُ إِلَى سَبْعِ أرْضِينَ»؛ فَقَالَ لَهُ مَرْوَانُ: لا أسْألُكَ بَيِّنَةً بَعْدَ هَذَا، فَقَالَ سعيدٌ: اللهمَّ إنْ كَانَتْ كاذِبَةً، فَأعْمِ بَصَرَها، وَاقْتُلْهَا في أرْضِها. قَالَ: فَما ماتَتْ حَتَّى ذَهَبَ بَصَرُهَا، وَبَيْنَما هِيَ تَمْشِي في أرْضِهَا إذ وَقَعَتْ في حُفْرَةٍ فَماتَتْ. [متفق عليه]([[691]](#footnote-691))

وفي روايةٍ لِمُسْلِمٍ عن محمَّد بن زيد بنِ عبدِ الله بن عُمَرَ بِمَعْنَاهُ، وأنه رآها عَمْيَاءَ تَلْتَمِسُ الجُدُرَ تقولُ: أصابَتْنِي دَعْوَةُ سَعيدٍ، وأنَّها مَرَّتْ عَلَى بِئرٍ فِي الدَّارِ الَّتِي خَاصَمَتْهُ فِيهَا، فَوَقَعَتْ فِيهَا، فَكَانتْ قَبْرَها.

**ترجمه:** از عروه بن زبیر روایت است که اروی' بنت قیس نزد مروان بن حَکم از سعید بن زید بن عمرو بن نُفَیل شکایت و ادعا کرد که سعید بخشی از زمین او را گرفته است. سعید گفت: من، بخشی از زمینش را تصاحب کنم؛ آن‌هم پس از این‌که حدیثی از رسول‌الله- در این‌باره- شنیده‌ام؟! مروان پرسید: از رسول‌الله چه شنیده‌ای؟ پاسخ داد: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «هرکه یک وجب از زمینِ- کسی- را به‌ناحق تصاحب کند، روز قیامت همین یک وجب از هفت زمین، به دور گردنش پیچیده می‌شود». مروان به سعید گفت: دیگر، از تو هیچ دلیلی نمی‌خواهم. سعید گفت: یا الله! اگر این زن دروغ‌گوست، چشمانش را کور بگردان و او را در زمین خودش بکُش. راوی می‌گوید: آن زن پیش از مرگش نابینا شد و در حالی که در زمین خویش راه می‌رفت، در چاله‌ای افتاد و مُرد.

در روایتی از مسلم، همین معنا از محمد بن زید بن عبدالله بن عمر آمده است که محمد بن زید، آن زن را که کور شده بود، دید که- برای راه رفتن- بر دیوار دست می‌کشید و می‌گفت: دعای سعید مرا گرفت. آن زن در همان زمینی که از بابت آن از سعید شکایت کرده بود، در چاهی افتاد و آن چاه، قبر او گردید.

**شرح**

یکی از کرامت‌های اولیا این است که الله متعال دعاهایشان را اجابت می‌کند؛ به‌گونه‌ای که آن را به چشم خویش می‌بینند. هم‌چنان‌که آن زن نزد مروان شکایت کرد که سعید بخشی از زمینش را تصاحب کرده است. سعید فرمود: «من، بخشی از زمینش را تصاحب کنم؛ آن‌هم پس از این‌که حدیثی از رسول‌الله- در این‌باره- شنیده‌ام؟!» گفتند: چه شنیده‌ای؟ پاسخ داد: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «هرکه یک وجب از زمینِ- کسی- را به‌ناحق تصاحب کند، روز قیامت همین یک وجب از هفت زمین، به دَوْر گردنش پیچیده می‌شود». لذا امکان ندارد که این حدیث را از رسول‌الله شنیده باشم و باز، بخشی از زمین این زن را تصاحب کنم. هر مومنی که به الله و پیامبرش ایمان دارد، وقتی چنین خبری از زبان پیامبر صادق که شکی در صدقاتش نیست، بشنود، حتی یک وجب از یک زمین را غصب نمی‌کند. رسول‌الله یک وجب را از جهت مبالغه بیان فرمود؛ و گرنه، تصاحب یک سانتیمتر نیز همین حُکم را دارد و روز قیامت همین یک سانتیمتر از هفت زمین به دور گردنش پیچیده می‌شود؛ زیرا زمین، هفت طبقه است؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَ سَبۡعَ سَمَٰوَٰتٖ وَمِنَ ٱلۡأَرۡضِ مِثۡلَهُنَّ﴾ [الطلاق : ١٢]

الله، ذاتی‌ست که هفت آسمان را آفرید و از زمین نیز همانند آن‌ها را خلق کرد.

لذا هفت طبقه‌ی یک قطعه از زمین، به مالکِ آن تعلق دارد؛ یعنی کسی، حق ندارد زیرِ زمین دیگران، تونلی حفر کند. به عنوان مثال: شما زمینی به مساحت نُه متر مربع دارید که در میان زمین همسایه‌ی شما قرار گرفته است؛ همسایه‌ی شما حق ندارد برای متصل کردن زمین‌های خود به یکدیگر، از مسیری که از زیرِ زمین شما می‌گذرد، تونل حفر کند. فضای بالای زمین نیز، به مالک آن، تعلق دارد؛ از این‌رو بنای سقف یا سایه‌بان و امثال آن در زمین دیگران، به معنای غصب زمین آن‌ها، و نارواست.

روز قیامت همه چیزِ دنیا محشور می‌گردد؛ حتی حیوانات. در آن روز کسانی که در دنیا زمینی را غصب کرده‌اند، با وضعیتی که در این حدیث آمده است، برانگیخته می‌شوند و هفت طبقه‌ی زمین غصبی به دَوْر گردنشان پیچیده می‌گردد؛ از این‌رو پیامبر فرمود: «لَعَنَ الله مَنْ غَيَّرَ مَنَار الْأَرْض».([[692]](#footnote-692)) یعنی: «لعنت الله بر کسی باد که نشانه‌های زمین را تغییر می‌دهد». منظور از نشانه‌های زمین، علامت‌هایی‌ست که برای تعیین حدود اراضی نصب می‌کنند. اگر کسی، این علامت‌ها را تغییر دهد تا زمینی را که خارج از محدوده‌ی زمین‌های اوست، تصاحب کند، از رحمت الله، بدور می‌باشد؛ زیرا رسول‌الله چنین کسی را نفرین کرده و این، بدین معناست که چنین کاری، در شمارِ گناهان کبیره قرار دارد؛ چراکه این وعید یا هشدار سخت درباره‌ی آن بیان شده است: هم لعنت و هم به دوش کشیدنِ هفت طبقه از زمین غصبی در روز قیامت. لذا آنان‌که امروزه چندین هکتار را به‌ناحق تصاحب می‌کنند، یعنی زمین‌خواران چه وضعیتی خواهند داشت؟! این‌ها با شگردهای گوناگون زمین‌هایی را که به آنان تعلق ندارد، غصب می‌کنند و مردم را از منابع خدادادی و چراگاه‌های این زمین‌ها محروم می‌گردانند! در صورتی که چراگاه‌ها جزو اموال عمومی مسلمانان محسوب می‌شود؛ هم‌چنان‌که نشانه‌های زمین و علایم راه‌ها جزو اموال عمومی‌ست. از این‌رو علما گفته‌اند: منافع عمومی بر منافع شخصی اولویت دارد و صرفاً احیای یک زمین دلیل نمی‌شود که آن زمین برای همیشه در ملک کسی درآید؛ بلکه حاکم و زمام‌دار مسلمانان می‌تواند با نظرداشت منافع عمومی، ساختمانِ بنا شده در چنین زمینی را از میان ببرد یا درختانِ کاشته شده در آن را قطع کند و بدین‌سان دست آن شخص را از منافع و اموال عمومی کوتاه نماید؛ شخصِ حاکم یا زمام‌دار نیز مالک چنین زمین‌هایی نیست؛ بلکه او فقط کارگزار یا مسؤول تأمین منافع عمومی‌ست. متأسفانه همین‌که بازار زمین تکانی می‌خورَد، برخی از مردم می‌کوشند که با روش‌های گوناگون زمین‌های دیگران یا بخشی از آن زمین‌های همسایگان خود را تصاحب کنند! چنین افرادی در معرض خطر بسیار بزرگی قرار دارند. اینک نکته‌ی مهم و ظریفی را که علما گفته‌اند، یادآوری کنم؛ این‌که اگر شخصی دیواری بسازد و در نماسازی حتی به‌اندزه‌ی یک سانتیمتر به زمین همسایه تجاوز کند، مسؤول است و روز قیامت باید در نزد الله متعال پاسخ‌گو باشد. پس آنان‌که چندین هکتار زمین را غصب می‌کنند، چه وضعیتی دارند؟!

مروان پس از شنیدن این حدیث از زبان سعید به آن بزرگوار گفت: «دیگر، از تو هیچ دلیلی نمی‌خواهم»؛ زیرا می‌دانست که امکان ندارد که سعید آن زمین را به‌ناحق از آن زن تصاحب کند. لذا سعید دعا کرد و گفت: «یا الله! اگر این زن دروغ‌گوست، چشمانش را کور بگردان و او را در زمین خودش بکُش». همین‌گونه هم شد؛ آن زن پیش از مرگش نابینا گردید و در همان زمینی که از بابت آن از سعید شکایت کرده بود، در چاهی افتاد و مُرد.

این، کرامتی از سوی الله برای سعید بن زید بود. آری؛ الله متعال دعای سعید را اجابت کرد و در زندگانیِ وی، این را به او نشان داد. پیش‌تر بیان شد که دعای ستم‌دیده- هرچند کافر باشد- پذیرفته می‌شود؛ زیرا الله متعال، عادل‌ترین حاکم و دادگرترین داور است و از کمالِ حکمت او، دادگری در میان بندگانش می‌باشد؛ لذا حقّ مظلوم را از ظالم می‌ستاند. در نتیجه ظالم، راهی به جایی نمی‌برد؛ همان‌گونه که الله متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿إِنَّهُۥ لَا يُفۡلِحُ ٱلظَّٰلِمُونَ﴾ [الأنعام: ٢١]

به‌راستی که الله، ستم‌کاران را رستگار نمی­کند.

آری؛ الله متعال، ستم‌کاران را به مقصودشان نمی‌رساند. از این‌رو به این داستان و نیز ماجرای سعد بن ابی‌وقاص بنگرید که پیش‌تر ذکر شد. این، سنت الاهی درباره‌ی بندگان اوست که ظلم و ستمِ ستم‌کاران را بی‌پاسخ نمی‌گذارد. از الله متعال می‌خواهیم که همه‌ی امت را از ظلم و ستم در پناه خویش قرار دهد.

\*\*\*

1515- وعن جابر بن عبد الله$ قَالَ: لَمَّا حَضَرَتْ أُحُدٌ دعَانِي أَبي من اللَّيلِ فَقَالَ: مَا أُرَانِي إِلاَّ مَقْتُولاً في أوْلِ مَنْ يُقْتَلُ من أصْحَابِ النَّبِيِّ وإنِّي لا أَتْرُكُ بَعْدِي أَعَزَّ عَلَيَّ مِنْكَ غَيْرَ نَفْسِ رسول الله وإنَّ عَلَيَّ دَيْناً فَاقْضِ، وَاسْتَوْصِ بِأَخَوَاتِكَ خَيْراً، فَأصْبَحْنَا، فَكَانَ أَوَّلَ قَتِيلٍ، وَدَفَنْتُ مَعَهُ آخَرَ في قَبْرِهِ، ثُمَّ لَمْ تَطِبْ نَفْسِي أنْ أتْرُكَهُ مَعَ آخَرَ، فَاسْتَخْرَجْتُهُ بَعْدَ سِتَّةِ أشْهُرٍ، فإذا هُوَ كَيَوْمِ وَضَعْتُهُ غَيْرَ أُذنِهِ، فَجَعَلْتُهُ في قَبْرٍ عَلَى حِدَةٍ. [روايت بخاري]([[693]](#footnote-693))

**ترجمه:** جابر بن عبدالله$ می‌گوید: در آستانه‌ی جنگ احد، پدرم شب‌هنگام مرا صدا زد و به من گفت: درباره‌ی خویش گمانی جز این ندارم که از میان اصحاب پیامبر جزو نخستین کشته‌شدگان خواهم بود؛ عزیزترین کسی که از خود برجای می‌گذارم، پس از رسول‌الله تویی. قرضی بر گردن من است؛ آن‌را ادا کن و سفارش مرا درباره‌ی نیکی به خواهرانت بپذیر. صبح که فرا رسید، پدرم نخستین کسی بود که کشته شد. یکی دیگر از کشته‌ها را با او در قبرش دفن کردم؛ اما دلم راضی نشد که او را با شخصِ دیگری در یک قبر بگذارم. لذا پس از شش ماه او را بیرون آوردم و او- بدون هیچ تغییری- مانند همان روزی بود که دفنش کرده بودم؛ جز گوشَش. آن‌گاه او را در قبر جداگانه‌ای به خاک سپردم.

**شرح**

پیش‌تر نمونه‌هایی از کرامات اولیل ذکر شد. در این حدیث، آن‌چه میان عبدالله بن حرام و پسرش جابر$ گذشته، آمده است. عبدالله شبی پیش از جنگ اُحُد، پسرش جابر را بیدار کرد و به او گفت: گمان می‌کنم که نخستین کُشته از میان اصحاب پیامبر باشم. پس از رسول‌الله عزیزترین و محبوب‌ترین فرد برای من، تویی. سپس به او وصیت کرد که من قرضی دارم؛ آن‌را بپرداز و آن‌گاه به او وصیت نمود که مراقبِ خواهرانش باشد و از آن‌ها به‌نیکی سرپرستی نماید. عبدالله بن حرام وارد میدان نبرد شد و آن‌قدر جنگید که به شهادت رسید. شمارِ کُشته‌های مسلمانان در غزوه‌ی احد، به هفتاد تن رسید؛ لذا برای مسلمانان دشوار بود که برای هر نفر، یک قبر حفر کنند؛ از این‌رو هر دو یا سه نفر را در یک قبر به خاک می‌سپردند. پیکر عبدالله بن حرام و یکی دیگر از کُشته‌های احد را در یک قبر به خاک سپردند؛ اما دلِ جابر راضی نشد که پدرش با کسی دیگر در یک قبر باشد. از این‌رو پس از گذشتِ شش ماه قبر پدرش را نبش کرد و پیکر وی را از قبر بیرون آورد؛ جسد پدرش جز در ناحیه‌ی گوش، هیچ تغییری نکرده بود. سپس جابر پدرش را در قبر جداگانه‌ای به خاک سپرد. جابر به وصیت پدرش درباره‌ی خواهران خویش عمل کرد؛ حتی بدین منظور با بیوه‌زنی ازدواج نمود. زمانی که پیامبر از ازدواج جابر اطلاع یافت، از او پرسید: «أَفَلاَ تَزَوَّجْتَ بِكْرًا تُلاَعِبُكَ وَتُلاَعِبُهَا؟» یعنی: «آیا با دوشیزه‌ای ازدواج نکردی که بایک‌دیگر بازی کنید؟» جابر پاسخ داد: ای رسول‌خدا! چند خواهر یتیم داشتم؛ از این‌رو با بیوه‌زنی ازدواج کردم که از خواهرانم سرپرستی و نگه‌داری کند.

این حدیث بیان‌گر کرامتی برای ابوجابر، عبدالله بن حرام$ می‌باشد که الله متعال رؤیای او را تحقق بخشید و بدین‌ترتیب عبدالله نخستین کسی بود که در جنگ احد به شهادت رسید؛ هم‌چنین پس از گذشت شش ماه که جسدش را از قبر بیرون آوردند، هیچ تغییری در بدنش جز در گوشِ وی، پدید نیامده بود. این هم از کرامات اوست.

بدن انسان پس از مُردن می‌پوسد و خاک می‌شود؛ مگر استخوان دنبالچه که برای آفرینش دوباره‌ی انسان‌ها در روز قیامت، مانند دانه‌ی بذر است و اجساد از این استخوان سر برمی‌آورند. گفتنی‌ست که اجساد پیامبران علیهم‌السلام نمی‌پوسد و تغییر نمی‌کند؛ پیامبر در این‌باره فرموده است: «إنَّ اللهَ حَرَّمَ عَلَى الأرْضِ أَجْسَادَ الأَنْبِيَاءِ»؛([[694]](#footnote-694)) یعنی: «الله، اجساد پیامبران را بر زمین حرام کرده است». لذا پیکر هیچ پیامبری نمی‌پوسد و خاک نمی‌شود. گاه برخی از سایر افراد نیز از این کرامت برخوردار می‌شوند.

\*\*\*

1516- وعن أنسٍ أنَّ رَجُلَينِ مِنْ أصحاب النَّبِيِّ خَرَجَا مِنْ عِنْدِ النَّبِيِّ فِي لَيْلَةٍ مُظْلِمَةٍ وَمَعَهُمَا مِثْلُ المِصْبَاحَيْنِ بَيْنَ أَيْديهِمَا. فَلَمَّا افْتَرَقَا، صَارَ مَعَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا وَاحِدٌ حَتَّى أتَى أهْلَهُ. [روايت بخاري]([[695]](#footnote-695))

[نووی: بخاری، این راویت را از چند طریق نقل کرده که در برخی از آن‌ها آمده است: آن دو نفر، اُسَید بن حُضَیر و عبّاد بن بِشر بوده‌اند.]

**ترجمه:** انس می‌گوید: دو نفر از اصحاب پیامبر در شبی تاریک از حضور آن بزرگوار بیرون آمدند و پیشاپیش آنان دو نورِ چراغ‌مانند قرار داشت و چون از یک‌دیگر جدا شدند، با هر یک از آنان یکی از آن دو نور باقی ماند تا آن‌که به خانه‌ی خویش رسیدند.

**شرح**

نووی/ در باب کرامات اولیا و فضیلت آنان، روایتی بدین مضمون آورده است که انس می‌گوید: اُسَید بن حُضَیر و عبّاد بن بِشر در شبی تاریک از حضور پیامبر بیرون آمدند و پیشاپیش آنان دو نورِ چراغ‌مانند قرار داشت و چون از یک‌دیگر جدا شدند، با هر یک از آنان یکی از آن دو نور باقی ماند تا آن‌که به خانه‌ی خویش رسیدند. می‌دانید که در آن زمان، کوچه‌ها چراغانی نبود؛ حتی در کم‌تر خانه‌ای چراغ روشنایی وجود داشت. این دو صحابی بزرگوار$ از حضور پیامبر به سوی خانه‌هایشان به‌راه افتادند،؛ پیشاپیش آنان دو چراغ روشن مانند لامپ برقی قرار داشت که مسیر حرکتشان را روشن می‌کرد؛ این، به قصد و خواسته‌ی آنان نبود؛ بلکه الله متعال این دو نور چراغ‌مانند را برایشان فراهم فرمود. هنگامی‌که از یک‌دیگر جدا شدند، با هر یک از آنان یکی از آن دو نور باقی ماند تا آن‌که به خانه‌ی خویش رسیدند. این، کرامتی از سوی الله برای آن‌ها بود که با این نور، مسیر حرکتشان را روشن فرمود.

نور معنوی هم وجود دارد که الله متعال آن‌را در قلب بنده‌ی مومن خویش می‌افکند تا کرامتی برای او باشد؛ از این‌رو می‌بینیم که الله متعال، علوم گسترده و ارزشمندی را به روی برخی از علما می‌گشاید؛ چنان‌که برخی از علما در رشته‌های گوناگون علمی، از مهارت و تواناییِ کم‌نظیری برخوردار می‌شوند که انسان را به‌شگفت وا می‌دارد؛ از جمله می‌توان به امام ابوالعباس حرانی/ اشاره کرد الله متعال به‌واسطه‌ی او منت فراوانی بر امت اسلامی نهاد و با این‌که آن بزرگوار در سال 728 هجری وفات نمود و صدها سال از وفاتش می‌گذرد، اما این امت هم‌چنان از کتاب‌هایش بهره می‌بَرد. الله متعال دانشی وسیع، فهمی دقیق و استدلالی قوی به او عنایت کرده‌ بود؛ به‌گونه‌ای که هیچ‌کس در مباحثات علمی بر او چیره نمی‌شد. خود می‌گوید هرکه با من برای اثبات اندیشه‌ی باطل و نادرستی بحث می‌کند و می‌کوشد تا پندار باطلش را با استدلال به آیه یا حدیثی اثبات نماید، همان آیه یا حدیث را دلیلی بر ضدّ او قرار می‌دهم و با استدلال به آیه یا حدیث مورد استدلالش، ناردستیِ پندار وی را ثابت می‌کنم.

این، یکی از الطاف و نعمت‌های الاهی‌ست که به بنده‌اش این‌چنین استدلالی عنایت مي کند. نمونه ه‌ای فراوانی از این‌دست در مناظره‌های شیخ‌الاسلام وجود دارد؛ چنان‌که مناظره‌اش با قاضی مالکی در «العقیدة الواسطیة» شگفت‌آور است؛ قاضی مالکی می‌کوشید که سلطان را به دستگیریِ شیخ‌الاسلام متقاعد کند؛ اما شیخ‌الاسلام با استدلال به اقوال و دیدگاه‌های موجود در مذهب آن شخص، تمام رشته‌های او را پنبه می‌کرد؛ به‌گونه‌ای که حتی خودِ قاضی نیز شگفت‌زده می‌شد و تعجب می‌کرد که تقی‌الدین چگونه این‌همه اطلاعات درباره‌ی مذهب ما دارد؟ شیخ‌الاسلام در تمام رشته‌های علمی، از جمله در صرف و نحو، و بلاغت و زبان عربی، تخصص و مهارت شگفت‌آوری داشت؛ حتی شاگردش ابن‌القیم/ در «بدائع الفوائد» بحث علمی دقیقی درباره‌ی تفاوت‌های «مدح» و «حمد» دارد و نشان می‌دهد که مفاهیم واژه‌ها در زبان عربی، با تقدیم یا تأخیر یک حرف، متفاوت و دگرگون می‌شود. وی پس از طرح این مباحث می‌گوید: مباحث استادمان/ درباره‌ی صرف و نحو بسیار شگفت‌آور بود.

شیخ‌الاسلام فقط به صرف و نحو، اشتغال نداشت و دامنه‌ی پژوهش و دانشِ وی بسیار گسترده‌تر بود. باری وارد مصر شد و آن‌جا با زبان‌شناس مشهور، ابوحیان دیدار کرد. وی، شیخ‌الاسلام را می‌ستود؛ حتی قصیده‌ای در مدح ایشان دارد که در بخشی از آن آمده است:

یعنی: «ابوالعباس برای یاری شریعت و حمایت از آن، همان نقشی را ایفا کرد که ابوبکر صدیق در برخورد با قبایلی چون مُضر برای مقابله با بدعت‌ها انجام داد».

زمانی‌که شیخ‌الاسلام به مصر رفت، مردم از جمله: ابوحیان در جلسات او حاضر می‌شدند و مسایل گوناگون را به بحث می‌گذاشتند و از دانش شیخ‌الاسلام استفاده می‌بردند. ابوحیان که دریای علمِ نحو بود، مسأله‌ای نحوی را با شیخ‌الاسلام به بحث گذاشت؛ اما شیخ‌الاسلام نظرِ ابوحیان را رد کرد و گفت: این، اشتباه است. ابوحیان نپذیرفت و گفت: سیبویه که امام نحوی‌هاست، در کتاب خود همین را گفته است. شیخ‌الاسلام فرمود: سیبویه که در علمِ نحو، پیامبر نیست؛ مگر هرچه گفته است، باید بپذیریم؟ او در کتابش بیش از هشتاد مورد اشتباه کرده است. ابوحیان از این سخن سخت برآشفت؛ زیرا سیبویه در نزد نحوی‌ها، دارای همان جایگاهی‌ست که بخاری در نزد اهل حدیث دارد. از این‌رو ابوحیان که دیروز ابوالعباس حرانی را می‌ستود، در نکوهش او شعر سرود!

خلاصه این‌که الله متعال کرامتی نمایان و قابل حس به آن دو صحابی بزرگوار عنایت فرمود؛ دو نور چراغ‌مانند. هم‌چنین الله متعال در قلب بنده‌ی مومن خویش، نوری معنوی قرار می‌دهد که انسان در پرتو آن نور، پیرامون شریعت الاهی به‌گونه‌ای سخن می‌گوید که انگار همه‌ی متون دینی پیشِ رویِ اوست. این هم یکی از کرامات و نعمت‌های الاهی‌ست. از الله می‌خواهیم که ما را از این نور بهره‌مند بگرداند و ما را جزو بندگان نیکوکار و دوستان پرهیزگارش قرار دهد.

\*\*\*

1517- وعن أَبي هريرةَ قَالَ: بَعَثَ رسولُ الله عَشْرَة رَهْطٍ عَيْناً سَرِيَّةً، وأمَّرَ عَلَيْهَم عاصِمَ بنَ ثَابِتٍ الأنْصَارِيَّ، فانْطلقوا حَتَّى إِذَا كَانُوا بإلهدْأةِ؛ بَيْنَ عُسْفَانَ وَمَكَّةَ؛ ذُكِرُوا لِحَيٍّ مِنْ هُذَيْل يُقالُ لَهُمْ: بَنُو لحيانَ، فَنَفَرُوا لَهُمْ بِقَريبٍ مِنْ مِئَةِ رَجُلٍ رَامٍ، فَاقْتَصُّوا آثَارَهُمْ، فَلَمَّا أحَسَّ بِهِمْ عَاصِمٌ وأصْحَابُهُ، لَجَؤا إِلَى مَوْضِعٍ، فَأَحاطَ بِهِمُ القَوْمُ، فَقَالُوا: انْزِلُوا فَأَعْطُوا بِأيْدِيكُمْ وَلَكُمُ العَهْدُ وَالمِيثَاقُ أنْ لا نَقْتُلَ مِنْكُمْ أحَداً. فَقَالَ عَاصِمُ بنُ ثَابِتٍ: أَيُّهَا القَوْمُ، أَمَّا أنا، فَلا أنْزِلُ عَلَى ذِمَّةِ كَافِرٍ: اللهمَّ أَخْبِرْ عَنَّا نَبِيَّكَ؛ فَرَمُوهُمْ بِالنّبْلِ فَقَتلُوا عَاصِماً، وَنَزَلَ إلَيْهِمْ ثَلاَثَةُ نَفَرٍ عَلَى العَهْدِ والمِيثاقِ، مِنْهُمْ خُبَيْبٌ، وَزَيدُ بنُ الدَّثِنَةِ وَرَجُلٌ آخَرُ. فَلَمَّا اسْتَمْكَنُوا مِنْهُمْ أطْلَقُوا أوْتَارَ قِسِيِّهِمْ، فَرَبطُوهُمْ بِهَا. قَالَ الرَّجُلُ الثَّالِثُ: هَذَا أوَّلُ الغَدْرِ واللهِ لا أصْحَبُكُمْ إنَّ لِي بِهؤُلاءِ أُسْوَةً، يُريدُ القَتْلَى، فَجَرُّوهُ وعَالَجُوهُ، فأبَى أنْ يَصْحَبَهُمْ، فَقَتَلُوهُ، وانْطَلَقُوا بِخُبَيبٍ، وزَيْدِ ابنِ الدَّثِنَةِ، حَتَّى بَاعُوهُما بِمَكَّةَ بَعْدَ وَقْعَةِ بَدْرٍ؛ فابْتَاعَ بَنُو الحارِثِ بن عامِرِ بنِ نَوْفَلِ بنِ عبدِ مَنَافٍ خُبيباً، وكان خُبَيْبٌ هُوَ قَتَلَ الحَارِثَ يَوْمَ بَدْرٍ. فَلِبثَ خُبَيْبٌ عِنْدَهُمْ أسيراً حَتَّى أجْمَعُوا عَلَى قَتْلِهِ، فاسْتَعَارَ مِنْ بَعْضِ بَنَاتِ الحَارثِ مُوسَى يَسْتَحِدُّ بِهَا فَأعَارَتْهُ، فَدَرَجَ بُنَيٌّ لَهَا وَهِيَ غَافِلَةٌ حَتَّى أَتَاهُ، فَوَجَدتهُ مُجْلِسَهُ عَلَى فَخْذِهِ وَالموسَى بِيَدِهِ، فَفَزِعَتْ فَزْعَةً عَرَفَهَا خُبَيْبٌ. فَقَالَ: أَتَخَشَيْنَ أن أقْتُلَهُ مَا كُنْتُ لأَفْعَلَ ذَلِكَ! قالَت: واللهِ مَا رَأيْتُ أسيراً خَيراً مِنْ خُبَيْبٍ، فواللهِ لَقَدْ وَجَدْتُهُ يَوماً يَأكُلُ قِطْفاً مِنْ عِنَبٍ في يَدِهِ وإنَّهُ لَمُوثَقٌ بِالحَدِيدِ وَمَا بِمَكَّةَ مِنْ ثَمَرَةٍ، وَكَانَتْ تَقُولُ: إنَّهُ لَرِزْقٌ رَزَقَهُ اللهُ خُبَيْباً. فَلَمَّا خَرَجُوا بِهِ مِنَ الحَرَمِ لِيَقْتُلُوهُ في الحِلِّ، قَالَ لَهُمْ خُبَيْبٌ: دَعُونِي أُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ، فَتَرَكُوهُ، فَرَكَعَ رَكْعَتَيْنِ فَقَالَ: واللهِ لَوْلا أنْ تَحْسَبُوا أنَّ مَا بِي جَزَعٌ لَزِدْتُ؛ اللهمَّ أحْصِهِمْ عَدَداً، وَاقْتُلهُمْ بِدَدَاً، وَلا تُبْقِ مِنْهُمْ أَحَداً. وقالَ:

فَلَسْتُ أُبَالِي حِيْنَ أُقْتَلُ مُسْلِماً عَلَى أيِّ جَنْـبٍ كَانَ للهِ مَصْرَعِي

وَذَلِكَ فِي ذَاتِ الإلَهِ وإنْ يَشَـــأْ يُبَارِكْ عَلَى أوْصَالِ شِلْوٍ مُمَـزَّعِ

وكان خُبَيبٌ هُوَ سَنَّ لِكُلِّ مُسْلِمٍ قُتِلَ صَبْراً الصَّلاَةَ. وأخْبَرَ- يَعني: النَّبِيُّ- أصْحَابَهُ يَوْمَ أُصِيبُوا خَبَرَهُمْ، وَبَعَثَ نَاسٌ مِنْ قُرَيْشٍ إِلَى عَاصِمِ بنِ ثَابتٍ حِيْنَ حُدِّثُوا أَنَّهُ قُتِلَ أن يُؤْتَوا بِشَيءٍ مِنْهُ يُعْرَفُ، وكَانَ قَتَلَ رَجُلاً مِنْ عُظَمائِهِمْ، فَبَعَثَ الله لِعَاصِمٍ مِثْلَ الظُّلَّةِ مِنَ الدَّبْرِ فَحَمَتْهُ مِنْ رُسُلِهِمْ، فَلَمْ يَقْدِروا أنْ يَقْطَعُوا مِنْهُ شَيْئاً. [روايت بخاري]([[696]](#footnote-696))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله گروهی ده نفره را برای تجسس- وجمع‌آوری اطلاعات از دشمن- فرستاد و عاصم بن زید انصاری را به فرماندهیِ آنان گماشت. آن‌ها به‌راه افتادند تا این‌که به منطقه‌ی «هَدْأَة» در بین «عُسفان» و «مکه» رسیدند. خبرشان به یکی از طوایف هذیل به نامِ بنی‌لحیان رسید. نزدیک به صد مرد تیرانداز از این طایفه به تعقیب مسلمانان پرداختند و جای پای مسلمانان را دنبال کردند. همین‌که عاصم و یارانش از حرکت دشمن باخبر شدند، به جایی پناه بردند. تیراندازان دشمن، مسلمانان را محاصره کردند و گفتند: پایین بیایید و تسلیم شوید؛ به شما قول می‌دهیم که هیچ‌یک از شما را نکُشیم. عاصم بن ثابت گفت: ای همراهان! من که با امان هیچ کافری پایین نمی‌روم. یا الله! خبرِ ما را به پیامبرت برسان. سپس کافران به‌سوی آن‌ها تیراندازی کردند و عاصم را کُشتند. سه نفر از مسلمانان به نام‌های خُبَیب و زید بن دَثِنه و مردی دیگر بر عهد و پیمانی که کافران دادند، پایین رفتند. کافران همین‌که بر این سه نفر دست یافتند، تارهای کمان‌هایشان را باز کردند و ایشان را با آن‌ها بستند. سومین مرد گفت: این، نخستین خیانت و بی‌وفایی‌ست؛ به الله سوگند که با شما نمی‌آیم و این دوستانم که کشته شدند، الگوی من هستند. پس او را کشیدند تا با خود ببرند؛ و چون مقاومت کرد، او را کُشتند و خُبَیب و زید بن دَثِنه را با خود بردند و پس از جنگ بدر، آن‌دو را در مکه فروختند. پسران حارث بن عامر بن نوفل بن عبدمناف، خبیب را خریدند؛ خُبیب، در جنگ بدر حارث را کشته بود. خبیب مدتی در اسارت آنان بود تا این‌که تصمیم گرفتند که او را بکُشند. خبیب از یکی از دختران حارث، تیغی گرفت تا موهای زاید خود را با آن بتراشد. در این میان که آن زن متوجه نبود، پسربچه‌اش نزد خبیب آمد. ناگاه متوجه شد و دید که خبیب در حالی که تیغ را در دست دارد، پسر او را روی پاهایش نشانده است؛ لذا سخت ترسید و جیغی زد که خبیب فهمید و گفت: می‌ترسی بچه را بکُشم! من هرگز این کار را نمی‌کنم. آن زن می‌گوید: به الله سوگند، هیچ اسیری بهتر از خبیب ندیدم. به الله سوگند، در یکی از روزها که با زنجیری محکم بسته شده بود، دیدم که خوشه‌ی انگوری در دست داشت و آن زمان هیچ میوه‌ای در مکه نبود. آن زن همواره می‌گفت: این، رزقی بود که الله نصیبِ خبیب کرد. هنگامی که بنی‌حارث خبیب را از حرم بیرون بردند تا او را بیرون از حَرَم بکُشند، خبیب به آنان گفت: اجازه دهید تا دو رکعت نماز بخوانم. آن‌ها او را رها کردند و او دو رکعت نماز گزارد و گفت: به الله سوگند، اگر گمان نمی‌کردید که من از روی ترس و بی‌تابی چنین می‌کنم، حتماً بیش‌تر نماز می‌خواندم. یا الله! یکایک آنان را هلاک گردان و آن‌ها را جدای از هم- یکی پس از دیگری- نابود کن و هیچ‌یک از آنان را باقی نگذار. و سپس شعری بدین مضمون گفت:

[اینک که مسلمان کشته می‌شوم، باکی ندارم که بر کدامین پهلو بیفتم؛ این، به‌خاطر الله متعال است که اگر بخواهد، اندام تکه‌تکه‌ی بدن را نیز خجسته می‌گرداند.]([[697]](#footnote-697))

خُبَیب نخستین کسی بود که سنت نماز خواندن برای هر مسلمانِ اسیری را که بی‌دفاع کشته می‌شود، بنا نهاد. پیامبر همان روز خبر عاصم و همراهانش را به یاران خویش اعلام فرمود. عاصم یکی از بزرگان قریش را کشته بود؛ لذا قریشیان همین‌که از کشته شدن عاصم اطلاع یافتند، گروهی را فرستادند تا قطعه‌ای از بدنش را برای شناسایی بیاورند؛ اما الله متعال سایه‌ای ابرمانند از زنبوران عسل برای عاصم فرستاد که از جنازه‌‌ی او در برابر فرستادگان قریش نگه‌داری کردند و بدین‌ترتیب این‌ها نتوانستند پاره‌ای از بدنِ عاصم را جدا کنند.

[نووی: احادیث فراوانی پیرامون کرامات اولیا وجود دارد که پاره‌ای از آن‌ها، پیش‌تر در همین کتاب گذشت؛ از جمله: حدیث آن نوجوانی که نزد راهب و ساحر می‌رفت؛ و نیز حدیث جریج، و حدیث سه نفری که درون غار گیر افتادند و همین‌طور حدیث مردی که از ابر صدایی شنید که می‌گفت: باغِ فلانی را آبیاری کن.([[698]](#footnote-698)) در هر حال دلایل فراوان و مشهوری در این‌باره در دست است.]

1518- وعن ابن عمرَ$ قَالَ: مَا سَمِعْتُ عُمَرَ يَقُولُ لِشَيءٍ قَطُّ: إنِّي لأَظُنُّهُ كَذَا، إِلاّ كَانَ كَمَا يَظُنُّ. [روايت بخاري]([[699]](#footnote-699))

**ترجمه:** ابن عمر$ می‌گوید: هیچ‌گاه از عمر نشنیدم که درباره‌ی چیزی بگوید: «گمانم در این مورد، چنین است»، مگر این‌که مطابق گمانش می‌شد.

**شرح**

مولف/ باب کرامات اولیا و فضیلتشان را با ذکر حدیثی از ابوهریره درباره‌ی عاصم بن ثابت انصاری و همراهانش ادامه داده است؛ ماجرا از این قرار بود که پیامبر آنان را که ده نفر بودن، برای تجسس و جمع‌آوری اطلاعات از تحرکات دشمن گسیل فرمود. زمانی که به نزدیکی مکه رسیدند، گروهی از قبیله‌ی هذیل از حضور نیروهای تجسس و اطلاعات، باخبر شدند و نزدیک به صد تیرانداز به دنبال آنان به راه افتادند و آن‌ها را به محاصره درآوردند و از آنان خواستند بدون مقاومت تسلیم شوند تا کاری با آن‌ها نداشته باشند؛ حتی قول دادند که هیچ‌کس را نکُشند. عاصم گفت: محال است که زیر پیمان یک کافر، پایین بروم؛ زیرا کسی که در پیمانش با الله خیانت کند، به بندگان او نیز خیانت می‌ورزد. باری ابوموسی اشعری در نامه‌ای به عمر بن خطاب اجازه خواست که یک نصرانی را به عنوان حساب‌دار بیت‌المال استخدام کند؛ زیرا آن شخص در حساب‌داری، توانمند بود. عمر در پاسخ ابوموسی چنین نوشت: «من به کسی که به الله و پیامبرش خیانت کرده است، اعتماد ندارم»؛ زیرا هر کافری، خیانت‌کار است؛ از این‌رو نباید به سرپرستی بیت‌المال گماشته شود. ابوموسی دوباره این درخواست را مطرح کرد و یادآوری نمود که این مرد، حساب‌دار توانمندی‌ست. عمر در نامه‌ای به ابوموسی چنین نوشت:

بسم‌الله الرحمن‌الرحیم

از امیرمومنان، بنده‌ی الله، عمر بن خطاب به ابوموسی؛ نصرانی، مُرد. والسلام.

یک کلمه در یک جمله: نصرانی مُرد؛ یعنی چنین فرض کن که او مرده است؛ مگر با مرگ او محاسبات بیت‌المال تعطیل می‌شود؟ لذا چشم‌داشت ابوموسی به استخدامِ آن نصرانی پایان یافت.

خلاصه این‌که عاصم بن ثابت نیز از این‌که با عهد و پیمان کافران تسلیم شود، خودداری کرد؛ زیرا آن‌ها هذیلی‌ها، کافر و غیرقابل اعتماد بودند. آن‌ها شروع به تیراندازی کردند و این ده صحابی را به رگبار بستند؛ عاصم و شش تَن دیگر# کشته شدند و سه نفر باقی ماندند. این سه نفر گفتند: به پیمان خویش وفا کنند یا نکنند، تسلیم می‌شویم. هذیلی‌ها این سه نفر را دستگیر کردند و سپس تارهای کمان‌هایشان را باز نمودند و ایشان را با آن‌ها بستند. سومین مرد گفت: این، نخستین خیانت و بی‌وفایی‌ست؛ به الله سوگند که با شما نمی‌آیم و این دوستانم که کشته شدند، الگوی من هستند. پس او را کشیدند تا با خود ببرند؛ و چون مقاومت کرد، او را کُشتند و خُبَیب و زید بن دَثِنه را با خود بردند و پس از جنگ بدر، آن‌دو را در مکه فروختند. عده‌ای از اهالی مکه خبیب را خریدند؛ زیرا خُبیب، در جنگ بدر یکی از بزرگانشان را کشته بود. خبیب مدتی در اسارت آنان بود تا این‌که تصمیم گرفتند که او را بکُشند. در یکی از ایام اسارت، پسربچه‌ای نزد خُبیب رفت؛ خبیب طبق عادت هر آدم مهربان و دل‌سوزی، آن پسربچه را روی پاهایش نشاند و نوازش کرد. اگر شما نیز به بچه‌ها و خردسالان مهر و محبت می‌ورزید، بدانید که این، نشانه‌ی رحمت الاهی نسبت به شماست؛ زیرا الله رحمت ویژه‌اش را نصیب بندگان مهربانش می‌گرداند و آنان را از رحمت خویش برخوردار می‌گرداند. باری اقرع بن حابس پیامبر را دید که به گمانم حسن و حسین$ را می‌بوسیدند. گفت: من ده فرزند دارم و هیچ‌یک از آنان را نبوسیده‌ام. پیامبر فرمود: «مَنْ لا يَرْحَمْ لا يُرْحَمْ»؛([[700]](#footnote-700)) یعنی: «کسی که مهر نورزد، مورد رحمت قرار نمی‌گیرد». هم‌چنین مادر مومنان، عایشه‌ی صدیقه& می‌گوید: عده‌ای بادیه‌‌نشین‌ از پیامبر پرسیدند: آیا شما، کودکان خود را می‌بوسید؟ فرمود: «بله». گفتند: ولی به الله سوگند که ما، کودکانمان را نمی‌بوسیم. پیامبر فرمود: «أَوَ أَمْلِكُ إِنْ كَانَ الله نَزعَ مِنْ قُلُوبِكُمْ الرَّحمَةَ؟»؛([[701]](#footnote-701)) یعنی: «وقتی الله، رحم و مهربانی را از دل‌های شما برداشته است، من نمی‌توانم برای شما کاری انجام دهم». اسامه بن زید$ می‌گوید: پسرِ دختر رسول‌الله را که در حالِ مرگ بود، به ایشان دادند؛ اشك از چشمان رسول‌الله سرازير شد. سعد گفت: اي رسول‏خدا! اين چيست؟ پيامبر اكرم فرمود: «هذِهِ رَحْمَةٌ جَعَلَهَا اللهُ تَعَالَى في قُلُوبِ عِبَادِهِ، وَإنَّمَا يَرْحَمُ اللهُ مِنْ عِبَادِهِ الرُّحَمَاءَ»؛([[702]](#footnote-702)) یعنی: «اين، رحمتي‌ست که الله متعال، در دل بندگانش نهاده است و الله، به بندگاني رحم می‌کند که رحم و شفقت داشته باشند».

خُبیب که قلبی مهربان داشت، آن پسربچه را روی زانوان خویش نشاند؛ وی، پیش‌تر از اهل خانه تیغی گرفته بود تا موهای زاید خویش را بتراشد. آن بچه مشغول بازی بود و مادرش بی‌خبر، که ناگاه مادرش او را روی پای خُبیب دید که تیغ در دستش بود! گمان کرد که خُبیب فرصتی برای انتقام پیدا کرده است! ای وای؛ این اسیر چه خواهد کرد؟ او، بچه‌ام را خواهد کُشت؛ اما خبیب، آن صحابیِ بزرگوار، امانت‌دار بود و چون از جیغ مادر به موضوع پی برد، فرمود: می‌ترسی بچه را بکُشم؟! من هرگز این کار را نمی‌کنم. آن زن می‌گوید: به الله سوگند، هیچ اسیری بهتر از خبیب ندیدم. به الله سوگند، در یکی از روزها که با زنجیری محکم بسته شده بود، دیدم که خوشه‌ی انگوری در دست داشت و آن زمان هیچ میوه‌ای در مکه نبود. آن زن همواره می‌گفت: این، رزقی بود که الله نصیبِ خبیب کرد. این، مانند داستان مریم& می‌باشد؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيۡهَا زَكَرِيَّا ٱلۡمِحۡرَابَ وَجَدَ عِندَهَا رِزۡقٗاۖ قَالَ يَٰمَرۡيَمُ أَنَّىٰ لَكِ هَٰذَاۖ قَالَتۡ هُوَ مِنۡ عِندِ ٱللَّهِۖ إِنَّ ٱللَّهَ يَرۡزُقُ مَن يَشَآءُ بِغَيۡرِ حِسَابٍ ٣٧﴾

[آل عمران: ٣٧]

هرگاه زکریا وارد محراب (و عبادتگاهِ) او می­شد، نزدش غذا می­­یافت. گفت: ای مریم! این روزی از کجا برایت آمده است؟ پاسخ داد: از نزدِ الله؛ الله هر که را بخواهد، بی­حساب روزی می­دهد.

آری؛ این، کرامتی از سوی الله متعال برای خبیب بود که از آسمان سفره‌ای از انگور برای خُبیب فرو فرستاد؛ و آن فصل در مکه میوه‌ای وجود نداشت. خبیب مدتی اسیر آن مردم بود تا این‌که تصمیم گرفتند که او را به قصاص پدر خویش- که خبیب او را در بدر کشته بود- بکُشند؛ اما از آن‌جا که حُرمت حَرَم را نگه می‌داشتند، خبیب را از حرم بیرون بردند تا او را بیرون از حَرَم بکُشند. یادآوری می‌شود: اگر کسی بیرون از حَرَم مرتکب قتل شود و سپس وارد حرم گردد، کشتنش در محدوده‌ی حرم جایز نیست؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَن دَخَلَهُۥ كَانَ ءَامِنٗا﴾ [آل عمران: ٩٧]

هر کس واردش شود، در امان است.

این، قانونی‌ست که در جاهلیت وجود داشت و اسلام، آن را تأیید کرد. حال این پرسش مطرح می‌شود که با این وصف، جنایت‌کاران به حَرَم پناه می‌برند؛ در این صورت چه باید بکنیم؟ می‌گوییم: آن‌ها را در درون حرم نمی‌کُشیم؛ بلکه آنان را در تنگنا قرار می‌دهیم تا ناگزیر شوند که حرم را ترک کنند و آن‌گاه که از حرم بیرون رفتند، آنان را مجازات می‌کنیم. ولی چگونه آنان را در تنگنا قرار می‌دهیم؟ علما گفته‌اند: آب و غذا را از آنان باز می‌داریم و به آن‌ها اجازه‌ی داد و ستد نمی‌دهیم؛ و با آنان سخن نیز نمی‌گوییم.

خبیب به آنان گفت: اجازه دهید تا دو رکعت نماز بخوانم. آن‌ها او را رها کردند و او دو رکعت نماز گزارد و گفت: به الله سوگند، اگر گمان نمی‌کردید که من از روی ترس و بی‌تابی چنین می‌کنم، حتماً بیش‌تر نماز می‌خواندم. یا الله! یکایک آنان را هلاک گردان و آن‌ها را جدای از هم- یکی پس از دیگری- نابود کن و هیچ‌یک از آنان را باقی نگذار. و سپس این شعر را سرود:

فَلَسْتُ أُبَالِي حِيْنَ أُقْتَلُ مُسْلِمـاً عَلَى أيِّ جَنْبٍ كَانَ للهِ مَصْرَعِي

وَذَلِكَ فِي ذَاتِ الإلَـهِ وإنْ يَشَــأْ يُبَارِكْ عَلَى أوْصَالِ شِلْوٍ مُـمَزَّعِ

یعنی: «اینک که مسلمان کشته می‌شوم، باکی ندارم که بر کدامین پهلو بیفتم؛ این، به‌خاطر الله متعال است که اگر بخواهد، اندام تکه‌تکه‌ی بدن را نیز خجسته می‌گرداند».([[703]](#footnote-703))

لذا از کرامت‌های آن مرد بود که الله متعال به او میوه‌ای داد که در آن فصل در مکه یافت نمی‌شد و او با دستانی بسته به زنجیر از آن میوه تناول می‌نمود. هم‌چنین او نخستین کسی بود که سنت نماز خواندن برای هر مسلمانِ اسیری را که بی‌دفاع کشته می‌شود، بنا نهاد و سپس پیامبر این روش را تأیید فرمود. هم‌چنین او بر ضدّ این قوم بددعایی کرد و دعایش اجابت شد.

عاصم بن ثابت یکی از بزرگان قریش را کشته بود؛ لذا قریشیان همین‌که از کشته شدن عاصم اطلاع یافتند، گروهی را فرستادند تا قطعه‌ای از بدنش را برای شناسایی بیاورند؛ اما الله متعال سایه‌ای ابرمانند از زنبوران عسل برای عاصم فرستاد که از جنازه‌‌ی او در برابر فرستادگان قریش نگه‌داری کردند و بدین‌ترتیب این‌ها نتوانستند پاره‌ای از بدنِ عاصم را جدا کنند.

کرامات فراوانی ثابت است که مولف/ پاره‌ای از آن‌ها را در این باب یادآوری کرده است. شیخ‌الاسلام/ می‌گوید: از اصول اهل سنت و جماعت، این است که به کرامات اولیا و علوم و مکاشفاتی([[704]](#footnote-704)) که الله متعال به دستِ دوستان خویش جاری می‌سازد، باور دارند. وی هم‌چنین می‌گوید: کرامات در امت‌های پیشین نیز وجود داشته است؛ هم‌چنان‌که در صدر این امت تا روز قیامت وجود دارد. و نمونه‌هایی از کرامات اولیا را در کتابش «الفرقان بین أولیاء الشیطان وأولیاء الرحمن» ذکر کرده است.

\*\*\*

**نظارت علمی، فنی و ناشر:**

گروه علمی فرهنگی مجموعه موحدین

www.mowahedin.com

1. () صحیح مسلم، ش: 395 به‌نقل از ابوهريره. [↑](#footnote-ref-1)
2. () صحیح مسلم، ش: 479 به‌نقل از ابن‌عباس$. [↑](#footnote-ref-2)
3. () صحیح مسلم، ش: 772 به‌نقل از حذیفه بن یمان. [↑](#footnote-ref-3)
4. () صحیح بخاری، ش: 528؛ و صحیح مسلم، ش: 667. [↑](#footnote-ref-4)
5. () صحیح مسلم، ش: 668. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 434 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-5)
6. () صحیح بخاری، ش: 526؛ و صحیح مسلم، ش: 2763. [این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی 439 گذشت. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-6)
7. () هود: 114. یعنی: «در آغاز و پایان روز و پاسی از شب نماز را برپا دار. بی‌گمان نیکی‌ها، بدی‌ها را از میان می‌برند». [↑](#footnote-ref-7)
8. () صحیح مسلم، ش: 233. [حدیثی به همین مضمون پیش‌تر به‌شماره‌ی 132 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-8)
9. () صحیح مسلم، ش: 228. [↑](#footnote-ref-9)
10. () یعنی کارهای نیک و شایسته، کفاره‌ی گناهان صغیره است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-10)
11. () صحیح مسلم، ش: 101 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-11)
12. () صحیح مسلم، ش: 106 به‌نقل از ابوذر. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 798 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-12)
13. () صحیح مسلم، ش: 2589 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-13)
14. () صحیح بخاری، ش: 574؛ و صحیح مسلم، ش: 635. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 134 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-14)
15. () صحیح مسلم، ش: 2995. [↑](#footnote-ref-15)
16. () صحیح مسلم، ش: 657. [پیش‌تر نیز روایتی به همین مضمون از جندب بن عبدالله آمده است؛ نگا: حدیث شماره‌ی 237. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-16)
17. () صحیح بخاری، ش: 555؛ و صحیح مسلم، ش: 632. [↑](#footnote-ref-17)
18. () صحیح بخاری، ش: (554، 573)؛ و صحیح مسلم، ش: 633. [↑](#footnote-ref-18)
19. () صحیح بخاری، ش: 553. [↑](#footnote-ref-19)
20. () صحیح مسلم، ش: 179 به‌نقل از ابوموسی. [↑](#footnote-ref-20)
21. () صحیح بخاری، ش: 662؛ و صحیح مسلم، ش: 669. [↑](#footnote-ref-21)
22. () صحیح مسلم، ش: 666. [↑](#footnote-ref-22)
23. () صحیح مسلم، ش: 663. [↑](#footnote-ref-23)
24. () صحیح مسلم، ش: 665؛ و روایت بخاری، ش: (655، 556) به‌نقل از انس. [مضمون روایت جابر پیش‌تر به‌شماره‌ی 139 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-24)
25. () صحیح بخاری، ش: 647؛ و صحیح مسلم، ش: 649 به‌نقل از ابوهريره. [نگا: حدیث شماره‌ی 11. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-25)
26. () صحیح بخاری، ش: 651؛ و صحیح مسلم، ش: 662. [↑](#footnote-ref-26)
27. () صحيح الجامع، ش: 2823؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/ ش: 525. آلبانی/ این حدیث را در مشکاۀ المصابیح، ش: 721 و772 بنا بر شواهدی که دارد، صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-27)
28. () صحیح مسلم، ش: 251. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 133 و 1037 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-28)
29. () **ضعیف است؛** نگا: ضعیف الجامع، ش: 509؛ و ضعیف ابن ماجه، از آلبانی/ ش: 172. [↑](#footnote-ref-29)
30. () آیه‌ی 18 سوره‌ی توبه؛ یعنی: «تنها کسانی مساجد الله را آباد می­کنند که به الله و روز رستاخیز ایمان دارند». [↑](#footnote-ref-30)
31. () اشاره‌ای‌ست به حدیث شماره‌ی 11. [مترجم] [↑](#footnote-ref-31)
32. () صحیح مسلم، ش: 638 به‌نقل از ام‌المؤمنین عایشه&. [↑](#footnote-ref-32)
33. () روایت بخاری، ش: 644؛ مسلم نیز روایتی به همین مضمون به‌شماره‌ی 651 آورده است. [↑](#footnote-ref-33)
34. () علامه عثیمین/ علت ضعف این حدیث را نگفته است؛ ولی همان‌گونه که در پانوشتِ این حدیث ذکر شد، علامه آلبانی/ این حدیث را بنا بر شواهدش، صحیح دانسته است. نگا: حدیث شماره‌ی 1065. [مترجم] [↑](#footnote-ref-34)
35. () آیه‌ی 18 سوره‌ی توبه؛ یعنی: «تنها کسانی مساجد الله را آباد می­کنند که به الله و روز رستاخیز ایمان دارند و نماز را برپا می­دارند و فقط از الله می­ترسند». [↑](#footnote-ref-35)
36. () صحیح بخاری، ش: 659؛ و صحیح مسلم، ش: 274. [↑](#footnote-ref-36)
37. () صحیح بخاری، ش: 445. [↑](#footnote-ref-37)
38. () صحیح بخاری، ش: 600. [↑](#footnote-ref-38)
39. () صحیح بخاری، ش: (647، 2119) به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-39)
40. () صحیح مسلم، ش: 638 به‌نقل از ام‌المؤمنین عایشه رضی‌الله‌عنها. [↑](#footnote-ref-40)
41. () صحیح بخاری، ش: 645؛ و صحیح مسلم، ش: 650. [↑](#footnote-ref-41)
42. () صحیح بخاری، ش: 647؛ و صحیح مسلم، ش:649؛ [حدیثی به همین مضمون به شما‌ره‌ی 11 گذشت. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-42)
43. () صحیح مسلم، ش: 653. [↑](#footnote-ref-43)
44. () صحیح نسائی، از آلبانی/ ش: 821. [↑](#footnote-ref-44)
45. () این، لفظ بخاری به‌شماره‌ی 644 می‌باشد و مسلم نیز روایتی به همین مضمون به‌شماره‌ی 651 روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-45)
46. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 135. [مترجم] [↑](#footnote-ref-46)
47. () صحیح مسلم، ش: 654. [↑](#footnote-ref-47)
48. () صحیح بخاری، ش: 657؛ و مسلم، ش: 651 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-48)
49. () صحیح الجامع، ش: 6701؛ صحیح أبی داود، ش: 556؛ آلبانی/ در مشکاۀ المصابیح، ش: 1067، این حدیث را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-49)
50. () صحیح مسلم، ش: 656. [↑](#footnote-ref-50)
51. () صحیح بخاری، ش: 615؛ و صحیح مسلم، ش: 437. [ر.ک حدیث شماره‌ی 1040. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-51)
52. () این، لفظ بخاری به‌شماره‌ی 644 می‌باشد و مسلم نیز روایتی به همین مضمون به‌شماره‌ی 651 روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-52)
53. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 134 و 1054. [↑](#footnote-ref-53)
54. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 1058. [مترجم] [↑](#footnote-ref-54)
55. () صحیح بخاری، ش: (527، 7534) و صحیح مسلم، ش: 85. [این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی 317 گذشت. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-55)
56. () صحیح بخاری، ش: 8 و صحیح مسلم، ش: 16. [↑](#footnote-ref-56)
57. () صحیح بخاری، ش: 25؛ و صحیح مسلم، ش: 22. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 395 گذشت. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-57)
58. () بخاري، شماره‌ي6924؛ مسلم، شماره‌ي20؛ البداية و النهاية (6/315). [مترجم] [↑](#footnote-ref-58)
59. () صحیح بخاری، در چندین مورد، از جمله: (1395، 1458)؛ و صحیح مسلم، ش: 19. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 213 گذشت. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-59)
60. () صحیح مسلم، ش: 82. [↑](#footnote-ref-60)
61. () يعني: اگر انسان، نماز را ترک کند، دیگر، با کفر و شرک فاصله‌ای ندارد و كافر و مشرك مي‌باشد. [مترجم] [↑](#footnote-ref-61)
62. () صحیح الجامع، ش: 4143؛ صحیح الترغیب، ش: 564؛ آلبانی/ در مشکاۀ المصابیح، ش: 574 این حدیث را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-62)
63. () صحیح الترمذی، از آلبانی/ ش: 2114. [↑](#footnote-ref-63)
64. () صحیح الجامع، ش: 2020؛ صحیح أبی داود، ش: (810، 812)؛ و صحیح الترمذی، از آلبانی/ ش: 337. [↑](#footnote-ref-64)
65. () صحیح مسلم، ش: 430. [↑](#footnote-ref-65)
66. () صحیح بخاری، ش: 615؛ و صحیح مسلم، ش: 437. این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 1040 گذشت. [↑](#footnote-ref-66)
67. () صحیح مسلم، ش: 440. [↑](#footnote-ref-67)
68. () صحیح مسلم، ش: 438. [↑](#footnote-ref-68)
69. () صحیح مسلم، ش: 432. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 354 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-69)
70. () صحیح بخاری، ش: 723؛ و صحیح مسلم، ش: 433. [↑](#footnote-ref-70)
71. () صحیح بخاری، ش: 725؛ و صحیح مسلم، ش: 425. [↑](#footnote-ref-71)
72. () صحیح بخاری، ش: 717؛ و صحیح مسلم، ش: 436. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 164 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-72)
73. () نگا: حدیث شماره‌ی 1093. [مترجم] [↑](#footnote-ref-73)
74. () صحیح الجامع، ش: 7256؛ و صحیح أبی داود، ش: 670؛ و صحیح النسائی، از آلبانی/ ش: 781. [↑](#footnote-ref-74)
75. () صحیح الجامع، ش: 1187؛ السلسلۀ الصحیحۀ، ش: 743؛ و صحیح أبی داود، ش: 672؛ آلبانی/ در مشکاۀ المصابیح، ش: 1102 این حدیث را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-75)
76. () صحیح الجامع، ش: 3505؛ صحیح أبی داود، ش: 673؛ آلبانی/ در مشکاۀ المصابیح، ش: 1093 این حدیث را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-76)
77. () صحیح الجامع، ش: 112؛ صحیح أبی داود، ش: 673؛ آلبانی/ در مشکاۀ المصابیح، ش: 1094 این حدیث را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-77)
78. () **ضعیف است؛** نگا: ضعیف الجامع، ش: 1668؛ و ضعیف أبی داود، ش: 103 از آلبانی رحمه‌الله. [↑](#footnote-ref-78)
79. () صحیح مسلم، ش: 709. [↑](#footnote-ref-79)
80. () یعنی صحابه دوست داشتند که سمتِ راستِ رسول‌الله بنشینند تا سیمای مبارک آن بزرگوار رو به آن‌ها باشد؛ زیرا در روایتی از انس آمده است: رسول‌الله غالباً پس از نماز به سمت راستِ خود می‌گردید. [مترجم] [↑](#footnote-ref-80)
81. () **ضعیف است؛** نگا: ضعیف الجامع، ش: 6122؛ و ضعیف أبی داود، ش: 105؛ آلبانی/ گوید: بخش دوم این حدیث، شاهدی صحیح از حدیث ابن‌عمر دارد [که پیش‌تر به‌شماره‌ی 1098 گذشت.] [↑](#footnote-ref-81)
82. () علامه آلبانی/ در مقدمه‌ی کتاب، در این‌باره مفصل سخن گفته است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-82)
83. () صحیح مسلم، ش: 728. [↑](#footnote-ref-83)
84. () صحیح بخاری، ش: (937، 1165)؛ و صحیح مسلم، ش: 729. [↑](#footnote-ref-84)
85. () صحیح بخاری، ش: 627؛ و صحیح مسلم، ش: 838. [↑](#footnote-ref-85)
86. () صحیح بخاری، ش: 731 به‌نقل از زید بن ثابت. [↑](#footnote-ref-86)
87. () صحیح بخاری، ش: (1183، 7368) به‌نقل از عبدالله مزنی. [↑](#footnote-ref-87)
88. () صحیح مسلم، ش: 881 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-88)
89. () صحیح بخاری، ش: 1182. [↑](#footnote-ref-89)
90. () صحیح بخاری، ش: 1163؛ و صحیح مسلم، ش: 724. [↑](#footnote-ref-90)
91. () صحیح مسلم، ش: 725. [↑](#footnote-ref-91)
92. () صحیح أبی داود، از آلبانی/ ش: 1120. [↑](#footnote-ref-92)
93. () بقره:136 [↑](#footnote-ref-93)
94. () آل‌عمران: 64 [↑](#footnote-ref-94)
95. () صحیح بخاری، ش: 619؛ و صحیح مسلم، ش: 724. [↑](#footnote-ref-95)
96. () صحیح بخاری، ش: 618؛ و صحیح مسلم، ش: 723. [↑](#footnote-ref-96)
97. () صحیح بخاری، ش: 995؛ و صحیح مسلم، ش: 749. [↑](#footnote-ref-97)
98. () یعنی رسول‌الله مانندِ کسی که صدای اقامه را می‌شنود و نمازش را با شتاب می‌خوانَد تا به جماعت برسد، سنت صبح را کوتاه می‌خواند. [مترجم] [↑](#footnote-ref-98)
99. () صحیح مسلم، ش: 727. [↑](#footnote-ref-99)
100. () بقره: 136 [↑](#footnote-ref-100)
101. () آل‌عمران:52. [↑](#footnote-ref-101)
102. () آل‌عمران: 64 [↑](#footnote-ref-102)
103. () صحیح مسلم، ش: 726. [↑](#footnote-ref-103)
104. () صحیح الترمذی، از آلبانی/ ش: 341. [↑](#footnote-ref-104)
105. () صحیح بخاری، ش: 1160. [↑](#footnote-ref-105)
106. () صحیح مسلم، ش: 736. [↑](#footnote-ref-106)
107. () صحیح الجامع، ش: 642؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/ ش: 1146. [↑](#footnote-ref-107)
108. () آلبانی / در مقدمه‌ی کتاب، بدین نکته اشاره کرده که این حدیث، فقط دارای یک سند از راویِ صحابی‌ست؛ لذا این سخن مؤلف که «با سندهای صحیح روایت کرده‌اند»، ایهام و اشتباهِ برداشت ایجاد می‌کند و بر خلاف واقعیت است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-108)
109. () صحیح بخاری، ش: 1169؛ و صحیح مسلم، ش: 729. [↑](#footnote-ref-109)
110. () صحیح بخاری، ش: 1182. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 1107 گذشت. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-110)
111. () صحیح مسلم، ش:2167. [↑](#footnote-ref-111)
112. () صحیح الجامع، ش: 6195؛ صحیح الترغیب، ش: 583؛ آلبانی/ در مشکاۀ المصابیح، ش: 1152 این حدیث را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-112)
113. () صحیح الجامع، ش: 4967؛ صحیح أبی داود، ش: 1153؛ و صحیح الترمذی، از آلبانی/ ش: 396. [↑](#footnote-ref-113)
114. () صحیح الترمذی، از آلبانی/ ش: 350. [↑](#footnote-ref-114)
115. () صحیح ابن ماجه، از آلبانی/ ش: 952. [↑](#footnote-ref-115)
116. () صحیح الجامع، ش: 3493؛ صحیح أبی داود، ش: 1154 و صحیح الترغیب، ش: 586 از آلبانی رحمه‌الله. [↑](#footnote-ref-116)
117. () **ضعیف** است؛ ر.ک: ضعیف الجامع، ش: 4568؛ و ضعیف أبی داود، از آلبانی/ ش: 235. آلبانی/ گوید: با لفظ «رَكْعَتَيْنِ» شاذ است و محفوظ، لفظِ «أرْبَعَ رَكَعَاتٍ» می‌باشد. [↑](#footnote-ref-117)
118. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 1105 و حدیث شماره‌ی 1122. [↑](#footnote-ref-118)
119. () صحیح بخاری، ش: 1183. [↑](#footnote-ref-119)
120. () صحیح بخاری، ش: (503، 625)؛ و صحیح مسلم، ش: 837. [↑](#footnote-ref-120)
121. () صحیح مسلم، ش:836. [↑](#footnote-ref-121)
122. () صحیح مسلم، ش:837. [↑](#footnote-ref-122)
123. () حدیث شماره‌ی 1105. [↑](#footnote-ref-123)
124. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 1106. [مترجم] [↑](#footnote-ref-124)
125. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 1105. [مترجم] [↑](#footnote-ref-125)
126. () صحیح مسلم، ش:881. [↑](#footnote-ref-126)
127. () صحیح مسلم، ش:882. [↑](#footnote-ref-127)
128. () صحیح بخاری، ش: 731؛ و صحیح مسلم، ش: 781. [↑](#footnote-ref-128)
129. () صحیح بخاری، ش: 432؛ و صحیح مسلم، ش: 777. [↑](#footnote-ref-129)
130. () منظور، نمازهای سنت و نافله است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-130)
131. () صحیح مسلم، ش:778. [↑](#footnote-ref-131)
132. () صحیح بخاری، ش: (924، 1129)؛ و مسلم، ش: 761 به‌نقل از عایشه&. [↑](#footnote-ref-132)
133. () صحیح مسلم، ش:883. [↑](#footnote-ref-133)
134. () صحیح الجامع، ش: 1831؛ صحیح أبی داود، ش: 1252 و صحیح الترمذی، از آلبانی/ ش:374. [↑](#footnote-ref-134)
135. () صحیح بخاری، ش: 996؛ و صحیح مسلم، ش: 745. [↑](#footnote-ref-135)
136. () صحیح بخاری، ش: 998؛ و صحیح مسلم، ش: 751. [↑](#footnote-ref-136)
137. () صحیح بخاری، ش: (46، 1891، 2678، 6956)؛ و مسلم، ش: 11 به‌نقل از طلحه بن عبیدالله. [↑](#footnote-ref-137)
138. () **صحیح است؛** نگا: صحیح أبی داود، ش: 1274؛ صحیح ابن ماجه، ش: 959؛ و صحیح الترغیب، ش: (590، 593) از آلبانی رحمه‌الله. [↑](#footnote-ref-138)
139. () صحیح بخاری، ش: (757، 793، 6251، 6667) و مسلم، ش: 397 به‌نقل از ابوهریره. [نگا: حدیث شماره‌ی 864. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-139)
140. () صحیح مسلم، ش: 754. [↑](#footnote-ref-140)
141. () صحیح مسلم، ش: 744. [↑](#footnote-ref-141)
142. () صحیح مسلم، ش: 750. [↑](#footnote-ref-142)
143. () صحیح مسلم، ش: 755. [↑](#footnote-ref-143)
144. () صحیح بخاری، ش: (1178، 1981)؛ و صحیح مسلم، ش: 721. [↑](#footnote-ref-144)
145. () صحیح مسلم، ش: 720. [این حدیث، پیش‌تر به‌شماره‌ی 120 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-145)
146. () صحیح مسلم، ش: 719. [↑](#footnote-ref-146)
147. () صحیح بخاری، ش: 357؛ و صحیح مسلم، ش: 336. [↑](#footnote-ref-147)
148. () صحیح مسلم، ش: (1237، 1238) به‌نقل از زید بن ارقم. [↑](#footnote-ref-148)
149. () صحیح مسلم، ش: 748. [↑](#footnote-ref-149)
150. () صحیح بخاری، ش: (444، 1163)؛ و صحیح مسلم، ش: 714. [↑](#footnote-ref-150)
151. () صحیح بخاری، ش: (442، 1443)؛ و صحیح مسلم، ش: 715. [↑](#footnote-ref-151)
152. () صحیح بخاری، ش: 1149؛ و صحیح مسلم، ش: 2458. [↑](#footnote-ref-152)
153. () صحیح مسلم، ش: 1449 به‌نقل از سُلَیک غَطَفانی [↑](#footnote-ref-153)
154. () صحیح بخاری، ش: (617، 623، 1919، 2656)؛ و مسلم، ش: 1092 به‌نقل از ابن‌عمر$. [↑](#footnote-ref-154)
155. () اين مضمون در صحیح بخاری، ش:2168 و صحیح مسلم، ش: 1504 به‌نقل از ام‌المؤمنین عایشه& آمده است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-155)
156. () اشاره‌ی شارح/ به مسواک‌های چوبی‌ست که از درخت «اراک» تهیه می‌شود. [↑](#footnote-ref-156)
157. () صحیح مسلم، ش: 854. [↑](#footnote-ref-157)
158. () صحیح مسلم، ش: 857. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 130 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-158)
159. () صحیح مسلم، ش: 233. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 132 گذشت؛ و با اندکی تفاوت در الفاظ، به‌شماره‌ی 1052 نیز آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-159)
160. () صحیح مسلم، ش: 865. [↑](#footnote-ref-160)
161. () صحیح بخاری، ش: 877؛ و صحیح مسلم، ش: 844. [↑](#footnote-ref-161)
162. () صحیح بخاری، ش: 879؛ و صحیح مسلم، ش: 846. [↑](#footnote-ref-162)
163. () صحیح الجامع، ش: 6180؛ صحیح أبی داود، ش:380. آلبانی/ در مشکاۀ المصابیح، ش: 540 این حدیث را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-163)
164. () ضعیف است؛ روایت: احمد در مسندش (1/230)؛ رامهرمزی در أمثال الحدیث (56)؛ ابن‌جوزی در التحقیق (1/505) به‌نقل از ابن‌عباس که در سندش، مجالد بن سعید می‌باشد؛ او، ضعیف است. [↑](#footnote-ref-164)
165. () صحیح بخاری، ش: 877؛ و صحیح مسلم، ش: 844 به‌نقل از ابن‌عمر$؛ و نیز روایتِ بخاری، ش: 882 به همین مضمون به‌نقل از ابوهریره از عمر بن خطاب$. [↑](#footnote-ref-165)
166. () صحیح بخاری، ش: 883. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 832 آمده است.] [↑](#footnote-ref-166)
167. () صحیح بخاری، ش: 881؛ و صحیح مسلم، ش: 850. [↑](#footnote-ref-167)
168. () صحیح بخاری، ش: 935؛ و صحیح مسلم، ش: 852. [↑](#footnote-ref-168)
169. () صحیح مسلم، ش: 853. [↑](#footnote-ref-169)
170. () آلبانی/ در مشکاۀ المصابیح، ش: 1361 می‌گوید: «اِسنادش صحیح است و گروهی از محدثان آن‌را صحیح دانسته‌اند». [↑](#footnote-ref-170)
171. () صحیح مسلم، ش: 482. [↑](#footnote-ref-171)
172. () **ضعیف است؛** نگا: ضعیف الجامع، ش: 2089؛ السلسلۀ الضعیفۀ، ش: 3229؛ إرواء الغلیل، ش: 474؛ آلبانی/ در مشکاۀ المصابیح، ش: 1496 نیز این حدیث را ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-172)
173. () صحیح مسلم، ش: 395. [↑](#footnote-ref-173)
174. () **حسن است؛** نگا: «الصحیح المسند من فضائل الصحابۀ» از ابوعبدالله، مصطفی بن العدوی. ذیلِ شرح حال ابوبکر. [↑](#footnote-ref-174)
175. () صحیح بخاری، ش: 4837؛ صحیح مسلم، ش: 2819. این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 99 گذشت. [↑](#footnote-ref-175)
176. () صحیح بخاری، ش: (1130، 4836)؛ صحیح مسلم، ش: 2819. [↑](#footnote-ref-176)
177. () صحیح بخاری، ش:1127؛ صحیح مسلم، ش: 775. [↑](#footnote-ref-177)
178. () صحیح بخاری، ش:1122؛ صحیح مسلم، ش: 2479. [↑](#footnote-ref-178)
179. () صحیح بخاری، 1152؛ و صحیح مسلم، ش: 1159. [این حدیث پیش‌تر به شماره‌های 158 و 697 نیز آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-179)
180. () صحیح بخاری، (1144، 3270)؛ و صحیح مسلم، ش: 774. [↑](#footnote-ref-180)
181. () صحیح بخاری، 1142؛ و صحیح مسلم، ش: 776. [↑](#footnote-ref-181)
182. () مسلم، ش: 2020 به‌نقل از عبدالله بن عمر. [↑](#footnote-ref-182)
183. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 736. [مترجم] [↑](#footnote-ref-183)
184. () صحیح بخاری، ش: (122، 3401، 4725، 4727) و مسلم، ش: 2380 به‌نقل از ابی بن کعب. [↑](#footnote-ref-184)
185. () السلسلۀ الصحیحۀ، ش: 569؛ و صحیح ابن ماجه، از آلبانی/ ش: 1097. [حدیثی به همین مضمون به شماره‌ی 853 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-185)
186. () یعنی بدون هیچ رنجی، با سلام و استقبالِ گرمِ فرشتگان، وارد بهشت شوید. (مترجم) [↑](#footnote-ref-186)
187. () صحیح مسلم، ش:2167 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-187)
188. () صحیح بخاری، ش: 6502، به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-188)
189. () صحیح مسلم، ش: 1163. [↑](#footnote-ref-189)
190. () صحیح بخاری، 1137؛ و صحیح مسلم، ش: 749. [↑](#footnote-ref-190)
191. () صحیح بخاری، (473، 995؛ و صحیح مسلم، ش: 749. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 1113 آمده است.] [↑](#footnote-ref-191)
192. () صحیح بخاری، 1141؛ و صحیح مسلم، ش: 1158. [↑](#footnote-ref-192)
193. () یعنی: نماز شبش وقتِ مشخصی نداشت؛ بلکه آن بزرگوار هر وقتِ شب که توفیق می‌یافت، نماز شب می‌گزارد. [مترجم] [↑](#footnote-ref-193)
194. () نگا: حدیث شماره‌ی 154. [مترجم] [↑](#footnote-ref-194)
195. () صحیح بخاری، (994، 1123)؛ و صحیح مسلم، ش: 736. [↑](#footnote-ref-195)
196. () صحیح بخاری، 1147؛ و صحیح مسلم، ش: 738. [↑](#footnote-ref-196)
197. () صحیح بخاری، 1146؛ و صحیح مسلم، ش: 739. [↑](#footnote-ref-197)
198. () صحیح بخاری، ش: 1135؛ و صحیح مسلم، ش: 773. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 105 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-198)
199. () صحیح مسلم، ش: 722. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 104 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-199)
200. () صحیح مسلم، ش: 487 به‌نقل از ام‌المؤمنین عایشه&. [↑](#footnote-ref-200)
201. () صحیح مسلم، ش: 756. [↑](#footnote-ref-201)
202. () صحیح بخاری، ش: (1131، 3420)؛ و صحیح مسلم، ش: (189، 1159). [بخشی از حدیثی‌ست که پیش‌تر به‌شماره‌ی 154 گذشت. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-202)
203. () صحیح مسلم، ش: 757. [↑](#footnote-ref-203)
204. () صحیح مسلم، ش: 768. آلبانی/ گوید: این روایت نزدِ غیر مسلم/ مرفوعاً از ابوهریره به‌عنوان سنتِ کرداریِ پیامبر نقل شده و همین، درست است. و همان‌گونه که در ضعیف أبی داود، ش: 240 گفته‌ام: این روایت به‌صورت سنتِ گفتاری، روایتی شاذ است. [↑](#footnote-ref-204)
205. () صحیح مسلم، ش: 767. [↑](#footnote-ref-205)
206. () صحیح مسلم، ش: 746. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 159 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-206)
207. () صحیح مسلم، ش: 747. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 157 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-207)
208. () صحیح الجامع، ش: 3494؛ صحیح أبی داود، ش: 1181؛ صحیح الترغیب، از آلبانی/ ش: 621؛ وی در مشکاۀ المصابیح، ش: 1230 این حدیث را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-208)
209. () صحیح الجامع، ش: 333؛ صحیح أبی داود، ش: 1182؛ صحیح الترغیب، از آلبانی/ ش: 620؛ وی در مشکاۀ المصابیح، ش: 1238 این حدیث را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-209)
210. () صحیح بخاری، ش: 212؛ و صحیح مسلم، ش: 786. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 151 گذشت. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-210)
211. () صحیح مسلم، ش: 787. [↑](#footnote-ref-211)
212. () صحیح بخاری، ش: 562؛ و صحیح مسلم، ش: 1102 به‌نقل از انس بن مالک. [↑](#footnote-ref-212)
213. () صحیح بخاری، ش: (37، 2009)؛ و صحیح مسلم، ش: 759. [↑](#footnote-ref-213)
214. () صحیح مسلم، ش: 759. [↑](#footnote-ref-214)
215. () صحیح بخاری، ش: (924، 1129)؛ و مسلم، ش: 761 به‌نقل از عایشه& [↑](#footnote-ref-215)
216. () صحیح بخاری، ش: (1901، 2014)؛ و صحیح مسلم، ش: 760. [↑](#footnote-ref-216)
217. () صحیح بخاری، ش: 2015؛ و صحیح مسلم، ش: 1165. [↑](#footnote-ref-217)
218. () صحیح بخاری، ش: 2020؛ و صحیح مسلم، ش: 1169. [↑](#footnote-ref-218)
219. () صحیح بخاری، ش: 2017. [↑](#footnote-ref-219)
220. () صحیح بخاری، ش: 2024؛ و صحیح مسلم، ش: 1174. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 101 گذشت. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-220)
221. () صحیح مسلم، ش: 1175. [↑](#footnote-ref-221)
222. () صحیح الجامع، ش: 4423؛ آلبانی/ در مشکاۀ المصابیح، ش: 2091 این حدیث را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-222)
223. () **ترجمه‌ی دعا:** «یا الله! تو بخشاینده‌ای و عفو و گذشت را دوست داری؛ پس، از من درگذر». [↑](#footnote-ref-223)
224. () ترجمه‌ی دعا، پیش‌تر آمده است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-224)
225. () صحیح بخاری، ش: 887؛ و صحیح مسلم، ش: 252. [↑](#footnote-ref-225)
226. () صحیح بخاری، ش: 246؛ و صحیح مسلم، ش: 255. [↑](#footnote-ref-226)
227. () صحیح مسلم، ش: 746. [↑](#footnote-ref-227)
228. () صحیح بخاری، ش: 888. [↑](#footnote-ref-228)
229. () صحیح مسلم، ش: 253. [↑](#footnote-ref-229)
230. () صحیح بخاری، ش: 244؛ و صحیح مسلم، ش: 254. [↑](#footnote-ref-230)
231. () صحیح الجامع، ش: 3695؛ آلبانی/ در الإرواء، ش: 66 و مشکاۀ المصابیح، ش: 381، این حدیث را صحیح دانسته است. [نووی گوید: بخاری/ این حدیث را در صحیح خود به‌صورت معلق و با صیغه‌ی جزم به‌عنوان سخنِ عایشه& آورده است.] [↑](#footnote-ref-231)
232. () صحیح بخاری، ش: 5889؛ و صحیح مسلم، ش: 257. [↑](#footnote-ref-232)
233. () صحیح مسلم، ش: 261. [↑](#footnote-ref-233)
234. () صحیح بخاری، ش: 5893؛ و صحیح مسلم، ش: 259. [↑](#footnote-ref-234)
235. () صحیح بخاری، ش: 5892؛ و صحیح مسلم، ش: 259 به‌نقل از ابن عمر. [↑](#footnote-ref-235)
236. () صحیح بخاری، ش: (6077، 6237)؛ و صحیح مسلم، ش: 2560 به‌نقل از ابوایوب انصاری. [↑](#footnote-ref-236)
237. () [صحیح بخاری، ش: 8 و صحیح مسلم، ش: 16؛ نگا: حدیث شماره‌ی 1082. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-237)
238. () یعنی کسی که دارای نصابِ زکات است و زکات نمی‌دهد. [↑](#footnote-ref-238)
239. () صحیح بخاری، ش: (481، 2446، 6027)؛ و صحیح مسلم، ش: 2585 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-239)
240. () صحیح بخاری، ش: (3332، 6594، 7554)؛ و صحیح مسلم، ش: 2643 به‌نقل از عبدالله بن ‌مسعود؛ و نیز روایتِ بخاری به‌شماره‌ی 4207 به‌نقل از سهل بن سعد. [این حدیث پیش‌تر به‌‌شماره‌ی 401 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-240)
241. () صحیح است؛ نگا: صحیح الجامع (5136) از آلبانی رحمه‌الله. [↑](#footnote-ref-241)
242. () صحیح بخاری، ش: 8؛ و صحیح مسلم، ش: 16. این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 1082 آمده است. [↑](#footnote-ref-242)
243. () صحیح بخاری، ش: 46؛ و صحیح مسلم، ش:11. [↑](#footnote-ref-243)
244. () صحیح بخاری، ش: (1395، 1496)؛ و صحیح مسلم، ش: 19. این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 1084 آمده است. [↑](#footnote-ref-244)
245. () صحیح بخاری، ش: (6696، 6700) به‌نقل از عایشه رضی‌الله‌عنها [↑](#footnote-ref-245)
246. () صحیح بخاری، ش: 25؛ و صحیح مسلم، ش: 22. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی395 و 1083 گذشت. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-246)
247. () صحیح بخاری، ش: (1399، 7284، 7285)؛ و صحیح مسلم، ش:20. [↑](#footnote-ref-247)
248. () نگا: صحیح بخاری، ش: 3670 به‌نقل از عایشه رضی‌الله‌عنها. [↑](#footnote-ref-248)
249. () صحیح بخاری، ش: 1396؛ و صحیح مسلم، ش:13. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 336 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-249)
250. () صحیح بخاری، ش: 1397؛ و صحیح مسلم، ش:14. [↑](#footnote-ref-250)
251. () صحیح بخاری، ش: (57، 2715)؛ و صحیح مسلم، ش: 56. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 187 گذشت. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-251)
252. () صحیح مسلم، ش: 55 [↑](#footnote-ref-252)
253. () صحیح بخاری، ش: 1402؛ و صحیح مسلم، ش:987. [↑](#footnote-ref-253)
254. () آیات 7-8 سوره‌ی زلزله: «پس هر کس هم‌وزن ذره‌ای نیکی کند، آن‌را می‌بیند و هرکه هم‌وزن ذره‌ای بدی نماید، آن‌را می‌بیند». [↑](#footnote-ref-254)
255. () صحیح بخاری، ش: (1903، 6057) به‌نقل از ابوهریره رضی‌الله‌عنه. [↑](#footnote-ref-255)
256. () صحیح مسلم، ش: 1114. [↑](#footnote-ref-256)
257. () صحیح بخاری، ش: 1946؛ و صحیح مسلم، ش: 1115 به‌نقل از جابر بن عبدالله رضی‌الله‌عنه. [↑](#footnote-ref-257)
258. () صحیح مسلم، ش: 1122. [↑](#footnote-ref-258)
259. () صحیح بخاری، ش: 1904؛ و صحیح مسلم، ش:1151. [↑](#footnote-ref-259)
260. () صحیح بخاری، ش: 1897؛ و صحیح مسلم، ش:1027. [↑](#footnote-ref-260)
261. () صحیح بخاری، ش: 1896؛ و صحیح مسلم، ش:1152. [↑](#footnote-ref-261)
262. () صحیح بخاری، ش: 2840؛ و صحیح مسلم، ش:1153. [↑](#footnote-ref-262)
263. () صحیح بخاری، ش: 1897؛ و صحیح مسلم، ش:1027. [↑](#footnote-ref-263)
264. () صحیح بخاری، ش: 1899؛ و صحیح مسلم، ش:1079. [↑](#footnote-ref-264)
265. () صحیح بخاری، ش: 1909؛ و صحیح مسلم، ش:1081. [↑](#footnote-ref-265)
266. () صحیح بخاری، ش: (6، 1902)؛ و صحیح مسلم، ش:2308. [↑](#footnote-ref-266)
267. () صحیح بخاری، ش: 2024؛ و صحیح مسلم، ش: 1174. این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 1201 گذشت. [↑](#footnote-ref-267)
268. () صحیح بخاری، ش: 1914؛ و صحیح مسلم، ش: 1082. [↑](#footnote-ref-268)
269. () صحیح الجامع، ش: 7354؛ و صحیح الترمذی، از آلبانی/ ش: 555. [↑](#footnote-ref-269)
270. () صحیح الجامع، ش: 397؛ آلبانی/ در مشکاۀ المصابیح، ش: 1974 این حدیث را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-270)
271. () صحیح ابن ماجه از آلبانی/ ش: 1645 [↑](#footnote-ref-271)
272. () صحیح الجامع، ش: 4726؛ و السلسلۀ الصحیحۀ، ش: 1816. [↑](#footnote-ref-272)
273. () **ترجمه‌ی دعا:** «یا الله! این ماه را با امنیت و ایمان، و اسلام و سلامتی بر ما نو بفرما. پروردگارِ من و تو، الله می‌باشد؛ امید است که ماه نو، ماه رشد و نیکی باشد». [↑](#footnote-ref-273)
274. () صحیح بخاری، ش: 1923؛ و صحیح مسلم، ش: 1095. [↑](#footnote-ref-274)
275. () صحیح بخاری، ش: (575، 1921)؛ و صحیح مسلم، ش: 1097. [↑](#footnote-ref-275)
276. () صحیح بخاری، ش: (617، 1918)؛ و صحیح مسلم، ش: 1092. [↑](#footnote-ref-276)
277. () صحیح مسلم، ش: 1096. [↑](#footnote-ref-277)
278. () صحیح بخاری، ش: 5892؛ و صحیح مسلم، ش: 259 به‌نقل از ابن عمر. [↑](#footnote-ref-278)
279. () **صحیح است؛** علامه آلبانی/ این حدیث را در کتاب «حجاب المرأۀ المسلمۀ»، ص 104، و در إرواءالغلیل، ش: 1269 صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-279)
280. () صحیح بخاری، ش: 1957؛ و صحیح مسلم، ش: 1098. [↑](#footnote-ref-280)
281. () صحیح مسلم، ش: 1099. [↑](#footnote-ref-281)
282. () **ضعیف است؛** آلبانی/ گوید: این‌که ترمذی، این حدیث را حسن دانسته است، خالی از اشکال نیست؛ زیرا مدار اسنادش بر قره بن عبدالرحمن می‌باشد که به‌خاطر ضعیف بودن حافظه‌اش، در شمارِ راویان ضعیف قرار دارد. در دومین حدیث إرواء الغلیل فی تخریج أحادیث منار السبیل، اقوال علما را در جرح قره بن عبدالرحمن، بسط داده‌ام. نگا: مقدمه‌ی کتاب. [↑](#footnote-ref-282)
283. () صحیح بخاری، ش: 1954؛ و صحیح مسلم، ش: 1100. [↑](#footnote-ref-283)
284. () صحیح بخاری، ش: 1955؛ و صحیح مسلم، ش: 1101. [↑](#footnote-ref-284)
285. () یعنی وقت افطار فرا رسیده است و روزه‌دار باید افطار کند؛ حتی اگر به هر دلیلی افطار نکند، حُکماً وقتِ روزه پایان یافته و گویا روزه‌دار افطار کرده است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-285)
286. () صحیح الجامع، ش: 363؛ آلبانی/ در مشکاۀ المصابیح، ش: 1990 این حدیث را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-286)
287. () صحیح الجامع، ش: 4995؛ آلبانی/ در الإرواء، ش: 922 این حدیث را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-287)
288. () صحیح بخاری، ش: (1894،1904)؛ و صحیح مسلم، ش:1151؛ این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی 1223 آمده است. [↑](#footnote-ref-288)
289. () صحیح بخاری، ش: 1903. [↑](#footnote-ref-289)
290. () صحیح بخاری، ش: 1933؛ و صحیح مسلم، ش:1155. [↑](#footnote-ref-290)
291. () صحیح الجامع، ش: 927؛ و صحیح أبی داود، ش: 130؛ آلبانی/ در مشکاۀ المصابیح، ش: 405 این حدیث را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-291)
292. () صحیح بخاری، ش: 1930؛ و صحیح مسلم، ش:1109. [↑](#footnote-ref-292)
293. () صحیح بخاری، ش: (1930، 1931)؛ و صحیح مسلم، ش:1109. [↑](#footnote-ref-293)
294. () صحیح بخاری، ش: 401 و صحیح مسلم، ش: 572 به‌نقل از عبدالله بن مسعود رضی‌الله‌عنه. [↑](#footnote-ref-294)
295. () صحیح مسلم، ش: 1163. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 1175 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-295)
296. () صحیح بخاری، ش: 1970؛ و صحیح مسلم، ش: (782، 1156). [↑](#footnote-ref-296)
297. () **ضعیف است؛** ر.ک: ضعیف الجامع، ش: 5087؛ و ضعیف أبی داود، از آلبانی/ ش: 526. [↑](#footnote-ref-297)
298. () ماه‌های حرام عبارتند از: محرم، رجب، ذی‌القعده و ذی‌الحجه. [مترجم] [↑](#footnote-ref-298)
299. () صحیح بخاری، ش: 969. [↑](#footnote-ref-299)
300. () یعنی در راهِ الله کشته شود و جان و مالش را در این راه، فدا کند. [مترجم] [↑](#footnote-ref-300)
301. () صحیح مسلم، ش: 1162. [↑](#footnote-ref-301)
302. () صحیح بخاری، ش: 2004؛ و صحیح مسلم، ش: 1130. [↑](#footnote-ref-302)
303. () صحیح مسلم، ش: 1162. [↑](#footnote-ref-303)
304. () صحیح مسلم، ش: 1134. [↑](#footnote-ref-304)
305. () صحیح مسلم، ش: 1164. [↑](#footnote-ref-305)
306. () صحیح بخاری، ش: (3943، 4737)؛ و مسلم، ش: 1130 به‌نقل از ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما. [↑](#footnote-ref-306)
307. () صحیح مسلم، ش: 1162. [↑](#footnote-ref-307)
308. () صحیح الجامع، ش: 2595؛ و صحیح الترمذی، از آلبانی/ ش: 596؛ روایت مسلم در صحیح وی به‌شماره‌ی 2565 آمده است. [↑](#footnote-ref-308)
309. () صحیح الجامع، ش: 4897؛ و إرواء الغلیل، ش: 949؛ و صحیح النسائی، از آلبانی/ ش: 2224. [↑](#footnote-ref-309)
310. () صحیح بخاری، ش: (1178، 1981)؛ و صحیح مسلم، ش: 721. این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 1146 آمده است. [↑](#footnote-ref-310)
311. () صحیح مسلم، ش: 722. [↑](#footnote-ref-311)
312. () صحیح بخاری، ش: 1975؛ و صحیح مسلم، ش: 1159 [↑](#footnote-ref-312)
313. () صحیح مسلم، ش: 1160. [↑](#footnote-ref-313)
314. () صحیح الجامع، ش: 673؛ و صحیح الترغیب، ش: 1028؛ و صحیح النسائی، از آلبانی/ ش: 2279. [↑](#footnote-ref-314)
315. () **ضعیف است؛** نگا: ضعیف النسائی، از آلبانی/ ش: 150. [↑](#footnote-ref-315)
316. () **ضعیف است؛** آلبانی/ ابتدا این حدیث را در السلسلۀ الصحیحۀ، به‌شماره‌ی 580 آورده و آن‌را حسن دانسته است؛ اما سپس از این نظر برگشته و این حدیث را در ضعیف النسائی، ش: 2344 ضعیف قلمداد کرده است. [↑](#footnote-ref-316)
317. () صحیح مسلم، ش: 720. [این حدیث، پیش‌تر به‌شماره‌ی 120 و 1147 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-317)
318. () صحیح الجامع، ش: 6415؛ و صحیح ابن ماجه، از آلبانی/ ش: 1417. [↑](#footnote-ref-318)
319. () **ضعیف است؛** نگا: السلسلۀ الضعیفۀ، از آلبانی/ ش: 1332. [↑](#footnote-ref-319)
320. () صحیح الجامع، ش: 6415؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/ ش: 3263. [↑](#footnote-ref-320)
321. () **ترجمه‌ی دعا:** «روزه‌داران نزد شما افطار کنند، نیکان غذایتان را بخورند و فرشتگان بر شما درود بفرستند». [↑](#footnote-ref-321)
322. () صحیح بخاری، ش: 2025؛ و صحیح مسلم، ش: 1171. [↑](#footnote-ref-322)
323. () صحیح بخاری، ش: 2026؛ و صحیح مسلم، ش: 1172. [↑](#footnote-ref-323)
324. () صحیح بخاری، ش: 2044؛ و صحیح مسلم، ش: 1173. [↑](#footnote-ref-324)
325. () صحیح بخاری، ش: (8، 1082)؛ و صحیح مسلم، ش: 16. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 1082 و 1214 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-325)
326. () صحیح مسلم، ش:1337. [بخشی از این حدیث، پیش‌تر به‌شماره‌ی 160 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-326)
327. () یعنی سالی که بسیاری از قبایل، هیئت‌ها و نمایندگان خود را به حضور پیامبر فرستادند. [مترجم] [↑](#footnote-ref-327)
328. () صحیح مسلم، ش: 2670 به‌نقل از عبدالله بن مسعود. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 148 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-328)
329. () صحیح بخاری، ش: 26؛ و صحیح مسلم، ش: 83. [↑](#footnote-ref-329)
330. () صحیح بخاری، ش: 1521؛ و صحیح مسلم، ش: 1350. [↑](#footnote-ref-330)
331. () صحیح بخاری، ش: 1773؛ و صحیح مسلم، ش: 1349. [↑](#footnote-ref-331)
332. () صحیح بخاری، ش: 1520. [↑](#footnote-ref-332)
333. () صحیح مسلم، ش: 1348. [↑](#footnote-ref-333)
334. () صحیح بخاری، ش: 1863؛ و صحیح مسلم، ش: 1256. [↑](#footnote-ref-334)
335. () صحیح بخاری، ش: 6116 به‌نقل از ابوهریره. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 49 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-335)
336. () صحیح بخاری، ش: (1513، 1854)؛ و صحیح مسلم، ش: 1334. [↑](#footnote-ref-336)
337. () صحیح الجامع، ش: 3127؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/ ش: 1595. [↑](#footnote-ref-337)
338. () صحیح بخاری، ش: 1858. [↑](#footnote-ref-338)
339. () صحیح مسلم، ش: 1336. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 184 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-339)
340. () صحیح بخاری، ش: 1517. [↑](#footnote-ref-340)
341. () صحیح بخاری، ش: 4519. [↑](#footnote-ref-341)
342. () بقره: 198؛ **برگردانِ مفاهیم آیه:** «گناهی بر شما نیست که (در ایام حج تجارت کنید و) از فضل (و روزیِ) پروردگارتان بجویید». [↑](#footnote-ref-342)
343. () صحیح بخاری، ش: (99، 6570) به‌نقل از ابوهریره رضی‌الله‌عنه. [↑](#footnote-ref-343)
344. () **صحیح است؛** روایت: ابوداود (3116)؛ احمد در مسندش (5/233، 247) به‌نقل از معاذ؛ نگا: صحیح الجامع، ش: 6449. [↑](#footnote-ref-344)
345. () **ضعیف است؛** نگا: ضعیف الجامع، ش: 4080. [↑](#footnote-ref-345)
346. () صحیح بخاری، ش: (3518، 4905، 4907) و مسلم، ش: 2584 به‌نقل از جابر بن عبدالله$. [↑](#footnote-ref-346)
347. () روایت احمد در مسندش (5/330)؛ این روایت، نزد بخاری، به‌شماره‌های: (2892، 3250، 6415) نیز موجود است. [↑](#footnote-ref-347)
348. () **حسن است؛** نگا: صحیح الجامع، ش: 7687. [↑](#footnote-ref-348)
349. () صحیح بخاری، ش: (6339، 7477)؛ و مسلم، ش: 2679 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-349)
350. () صحیح بخاری، ش: (2790، 7423) به‌نقل از ابوهریره رضی‌الله‌عنه. [↑](#footnote-ref-350)
351. () صحیح بخاری، ش: (4878، 7444) و مسلم، ش: 180 به‌نقل از ابوموسی اشعری رضی‌الله‌عنه. [↑](#footnote-ref-351)
352. () صحیح بخاری، ش: 26؛ و صحیح مسلم، ش: 83. این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی 1281 آمده است. [↑](#footnote-ref-352)
353. () صحیح بخاری، ش: (527، 2782) و صحیح مسلم، ش: 85. این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی 317 [و 1081] آمده است. [↑](#footnote-ref-353)
354. () صحیح بخاری، ش: 2518؛ و صحیح مسلم، ش: 84. این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 119 آمده است. [↑](#footnote-ref-354)
355. () صحیح بخاری، ش: 2792؛ و صحیح مسلم، ش: 1880. [↑](#footnote-ref-355)
356. () صحیح بخاری، ش: (2786، 6494)؛ و صحیح مسلم، ش: 1888. [↑](#footnote-ref-356)
357. () صحیح بخاری، ش: 2892؛ و صحیح مسلم، ش: 1881. [↑](#footnote-ref-357)
358. () **صحیح است؛** نگا: صحیح الجامع، ش: 6651. [↑](#footnote-ref-358)
359. () صحیح بخاری، ش: (19، 6495، 7088) به‌نقل از ابوسعید خدری . [ر.ک: حدیث شماره‌ی 604. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-359)
360. () صحیح مسلم، ش: 1913. [↑](#footnote-ref-360)
361. () صحیح الجامع، ش: 4562؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/ ش: 2182. [↑](#footnote-ref-361)
362. () صحیح النسائی از آلبانی/ ش: 2971. آلبانی/ پیش‌تر این حدیث را در ضعیف الجامع، ش: 3084 و مشکاۀ المصابیح، ش: 3831 ضعیف دانسته بود؛ اما در حاشیه‌ی صحیح النسائی می‌گوید: «تضعیف آن از سوی من، اشتباه بود و امیدوارم که الله مرا ببخشد. و درست، همان است که این‌جا گفته‌ام؛ یعنی: این حدیث، حسن است». [↑](#footnote-ref-362)
363. () صحیح بخاری، ش: (3123، 7463)؛ و صحیح مسلم، ش: 1876. [↑](#footnote-ref-363)
364. () **صحیح است؛** صحیح الجامع، ش: 4483. [↑](#footnote-ref-364)
365. () صحیح بخاری، ش: 5533؛ و صحیح مسلم، ش: 1876. [↑](#footnote-ref-365)
366. () صحیح الجامع، ش: 6416؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/ ش: 2216. [↑](#footnote-ref-366)
367. () صحیح الجامع، ش: 7379؛ آلبانی/ این حدیث را در مشکاۀ المصابیح، ش: 3830، حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-367)
368. () صحیح بخاری، ش: 2785؛ و صحیح مسلم، ش: 1878. [↑](#footnote-ref-368)
369. () صحیح مسلم، ش: 1889. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 606 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-369)
370. () صحیح بخاري، ش:2790. [↑](#footnote-ref-370)
371. () صحیح مسلم، ش: 1884. [↑](#footnote-ref-371)
372. () صحیح مسلم، ش: 1902. [↑](#footnote-ref-372)
373. () صحیح بخاري، ش:2811. [↑](#footnote-ref-373)
374. () صحیح الجامع، ش: 7778؛ آلبانی/ این حدیث را در مشکاۀ المصابیح، ش: 3828، صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-374)
375. () صحیح الجامع، ش: 4113؛ آلبانی/ این حدیث را در مشکاۀ المصابیح، ش: 3829، صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-375)
376. () صحیح بخاري، ش:2843؛ و صحیح مسلم، ش: 1895. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 182 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-376)
377. () صحیح الجامع، ش: 1109؛ آلبانی/ این حدیث را در مشکاۀ المصابیح، ش: 3827، حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-377)
378. () صحیح مسلم، ش:1894. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 181 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-378)
379. () صحیح مسلم، ش:1896. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 183 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-379)
380. () صحیح بخاری، ش: 2808؛ و صحیح مسلم، ش:1900 [↑](#footnote-ref-380)
381. () صحیح بخاري، ش:2817؛ و صحیح مسلم، ش: 1877. [↑](#footnote-ref-381)
382. () صحیح مسلم، ش:1886. [↑](#footnote-ref-382)
383. () صحیح مسلم، ش: 1885. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 222 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-383)
384. () صحیح بخاری، ش: (5029، 5030، 5087 و...)؛ و مسلم، ش: 1425. [↑](#footnote-ref-384)
385. () صحیح الجامع، از آلبانی/ ش: 6779. [ر.ک: حدیث شماره‌ی 950 (مترجم)] [↑](#footnote-ref-385)
386. () صحیح مسلم، ش: 1322؛ بخاری نیز این روایت را به‌شماره‌ی 4046 آورده است. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 90 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-386)
387. () صحیح مسلم، ش: 1901. [↑](#footnote-ref-387)
388. () گفتنی‌ست: نباید به‌طور مطلق درباره‌ی کسی که در میدان نبرد کشته می‌شود یا هر مسلمانِ دیگری، واژه‌ی شهید را به‌کار برد؛ مگر این‌که مبتنی بر دلیلی روشن باشد؛ چنان‌که رسول‌الله به عمیر نوید داد که بهشتی‌ست؛ و بنده بنا بر این قرینه، واژه‌ی شهید را برای آن بزرگوار به‌کار بردم. [مترجم] [↑](#footnote-ref-388)
389. () صحیح بخاری، ش: 2801؛ و صحیح مسلم، ش: 677. [↑](#footnote-ref-389)
390. () صحیح بخاری، ش: 2805؛ و صحیح مسلم، ش: 1903. این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 111 گذشت. [↑](#footnote-ref-390)
391. () صحیح بخاری، ش: (2791، 4674). [↑](#footnote-ref-391)
392. () می‌توانید روایت کامل این حدیث را در صحیح بخاری، به‌شماره‌ی 1386 ببینید که در آن بیان شده است که آن دو نفر، جیرئیل و میکائیل بودند و آن درخت، درختی بهشتی بود. [مترجم] [↑](#footnote-ref-392)
393. () صحیح بخاری، ش: 2809. [↑](#footnote-ref-393)
394. () صحیح بخاری، ش: (1244، 2816)؛ و صحیح مسلم، ش: 2471. [↑](#footnote-ref-394)
395. () صحیح مسلم، ش: 1909. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 58 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-395)
396. () صحیح بخاری، ش: (2652، 3651، 6429)؛ و صحیح مسلم، ش: 2533 به‌نقل از عبدالله بن مسعود. [↑](#footnote-ref-396)
397. () صحیح مسلم، ش: 1908. [↑](#footnote-ref-397)
398. () صحیح الجامع، ش: 5813؛ آلبانی/ این حدیث را در مشکاۀ المصابیح، ش: 3836، حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-398)
399. () صحیح بخاری، ش: (2965، 2966)؛ و صحیح مسلم، ش: 1742. [↑](#footnote-ref-399)
400. () صحیح الجامع، ش: 3079؛ صحیح الترغیب، ش:262؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/ ش: 2215. [↑](#footnote-ref-400)
401. () صحیح الجامع، ش: 4757؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/ ش: 2291. [↑](#footnote-ref-401)
402. () **ترجمه‌ی دعا: «**یا الله! مددکار و یاری‌گر من، تویی؛ به یاری و کمک تو جولان می‌دهم و به کمک تو حمله می‌کنم و به کمک تو می‌جنگم». [↑](#footnote-ref-402)
403. () صحيح الجامع، ش: 3076؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/ ش: 1360. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 988 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-403)
404. () **ترجمه‌ی دعا:** «یا الله! ما، تو را در برابرِ آنان قرار می‌دهیم از شرارت‌هایشان به تو پناه می‌آوریم». [↑](#footnote-ref-404)
405. () صحیح بخاری، ش: 3644؛ و صحیح مسلم، ش: 1871. [↑](#footnote-ref-405)
406. () صحیح بخاری، ش: 2852؛ و صحیح مسلم، ش: 1873. [↑](#footnote-ref-406)
407. () صحیح بخاری، ش: 2853 [↑](#footnote-ref-407)
408. () صحیح مسلم، ش: 1892. [↑](#footnote-ref-408)
409. () صحیح مسلم، ش: 1917. [↑](#footnote-ref-409)
410. () صحیح مسلم، ش: 1918. [↑](#footnote-ref-410)
411. () صحیح مسلم، ش: 1919. [↑](#footnote-ref-411)
412. () **ضعیف** است؛ ر.ک: ضعیف الجامع، ش: 1732؛ و ضعیف أبی داود، از آلبانی/ ش: 540. [↑](#footnote-ref-412)
413. () صحیح مسلم، ش: 3373. [↑](#footnote-ref-413)
414. () صحیح الجامع، ش: 6268؛ و صحیح الترمذی، از آلبانی/ ش: 1337. [↑](#footnote-ref-414)
415. () صحیح الجامع، ش: 6268؛ و صحیح الترمذی، از آلبانی/ ش: 1337. [↑](#footnote-ref-415)
416. () صحیح بخاری، ش: 2840؛ و صحیح مسلم، ش:1153؛ این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 1226 آمده است. [↑](#footnote-ref-416)
417. () صحیح الجامع، ش: 6333؛ السلسلۀ الصحیحۀ، ش: 563؛ و صحیح الترمذی، از آلبانی/ ش: 1325. [↑](#footnote-ref-417)
418. () صحیح مسلم، ش:1910. [↑](#footnote-ref-418)
419. () صحيح بخاري، ش: 2839؛ صحیح مسلم، ش: 1911؛ این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 4 و 5 آمده است. [↑](#footnote-ref-419)
420. () صحیح بخاری، ش: 123 و...؛ مسلم، ش:1904؛ این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 9 آمده است. [↑](#footnote-ref-420)
421. () صحیح مسلم، ش:1906. [↑](#footnote-ref-421)
422. () صحیح الجامع، ش: 2093؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/ ش: 2172. [↑](#footnote-ref-422)
423. () صحیح الجامع، ش: 4393؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/ ش: 2173. [↑](#footnote-ref-423)
424. () صحیح بخاری، ش: 3083. [↑](#footnote-ref-424)
425. () صحیح أبی داود، از آلبانی/ ش: 2185. [↑](#footnote-ref-425)
426. () صحیح الجامع، ش: 3090؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/ ش: 2186. [↑](#footnote-ref-426)
427. () صحیح أبی داود، از آلبانی/ ش: 2313؛ بخاری/ نیز روایتی به‌همین مضمون به‌شماره‌ی 3160 نقل کرده است. [↑](#footnote-ref-427)
428. () صحیح بخاری، ش: (2965، 2966)؛ و صحیح مسلم، ش: 1742. [↑](#footnote-ref-428)
429. () صحیح بخاری، ش: 3030؛ و صحیح مسلم، ش: 1739. [↑](#footnote-ref-429)
430. () اين، اشاره‌اي‌ست به اين‌که پیروزیِ مسلمان درمیدان نبرد، علاوه بر صبر و شکیبایی و ایمان به الله، چنین اقتضا می‌کند که مجاهد، استراتژی توانمندی داشته باشد و بتواند جریان جنگ را با استفاده از امکانات موجود به‌خوبی مدیریت کند؛ لذا ورود به عرصه‌ی نبرد، باید کاملاً سنجیده و حساب‌شده باشد. [مترجم] [↑](#footnote-ref-430)
431. () صحیح بخاری، ش: (653، 2829)؛ و صحیح مسلم، ش: 1914. [↑](#footnote-ref-431)
432. () صحیح مسلم، ش: 1915. [↑](#footnote-ref-432)
433. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 938. [مترجم] [↑](#footnote-ref-433)
434. () **صحیح است؛** صحیح الجامع، ش: 4483. [↑](#footnote-ref-434)
435. () صحیح بخاری، ش: (3473، 5728)؛ و مسلم، ش: 2218 به‌نقل از اسامه بن زید$؛ و نیز روایت بخاری، ش: (5729، 5730، 6773)، و مسلم، ش: 2219 به‌نقل از عبدالرحمن بن عوف. [↑](#footnote-ref-435)
436. () صحیح بخاری، ش: 2480؛ و صحیح مسلم، ش: 141. [↑](#footnote-ref-436)
437. () صحیح الجامع، ش: 6445؛ صحیح أبی داود، از آلبانی/ ش: 3993؛ و صحیح الترمذی، ش: 1148. [↑](#footnote-ref-437)
438. () صحیح مسلم، ش: 140. [↑](#footnote-ref-438)
439. () صحیح بخاری، ش: 6715؛ و صحیح مسلم، ش: 1509. [↑](#footnote-ref-439)
440. () صحیح بخاری، ش: 2518؛ و صحیح مسلم، ش: 84. این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 119 [و بخشی از آن نیز به‌شماره‌ی 1295] آمده است. [↑](#footnote-ref-440)
441. () صحیح بخاری، ش: (30، 6050)؛ و صحیح مسلم، ش: 1661. [↑](#footnote-ref-441)
442. () ابوذر به غلامش گفته بود: «ای پسرِ زنِ سیاه!» البته همان‌گونه که می‌دانید، صحابه دوران پرورشِ ایمانی و اخلاقی خود را سپری می‌کردند و روی دادن چنین مسایلی، به حکمت باری‌تعالی بود تا ابعاد و جنبه‌های گوناگون زندگیِ آنان، بر اساس رهنمودهای الاهی و نبوی، اصلاح گردد؛ لذا چنین مسایلی نمی‌تواند دست‌آویزی برای خرده‌گیری بر اصحاب باشد. [مترجم] [↑](#footnote-ref-442)
443. () صحیح بخاری، ش: 2557؛ و صحیح مسلم، ش: 1663. [↑](#footnote-ref-443)
444. () صحیح بخاری، ش: 2546؛ و صحیح مسلم، ش: 1664. [↑](#footnote-ref-444)
445. () صحیح بخاری، ش: 2548؛ و صحیح مسلم، ش: 1665. [↑](#footnote-ref-445)
446. () صحیح بخاری، ش: 2551. [↑](#footnote-ref-446)
447. () صحیح بخاری، ش: 97؛ و صحیح مسلم، ش: 154. [↑](#footnote-ref-447)
448. () صحیح مسلم، ش: 2948. [↑](#footnote-ref-448)
449. () نووی/ می‌گوید: منظور از دوران هرج و مرج، زمانی‌ست که فتنه‌ها و آشفتگی‌ها نمایان می‌شود و مردم، جز شمارِ اندکی از آنان، از عبادت، غافل می‌گردند. [مترجم] [↑](#footnote-ref-449)
450. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 1376. [مترجم] [↑](#footnote-ref-450)
451. () در روایت مصنف عبدالرزاق «سَمْحًا إِذَا قَضِى» نیز آمده است که بنده، مفهوم این عبارت را در ترجمه‌ی این حدیث، لحاظ کردم. [مترجم] [↑](#footnote-ref-451)
452. () صحیح بخاری، ش: 2306؛ و صحیح مسلم، ش: 1601. [↑](#footnote-ref-452)
453. () صحیح بخاری، ش: 2076. [↑](#footnote-ref-453)
454. () صحیح مسلم، ش: 1563. [↑](#footnote-ref-454)
455. () صحیح بخاری، ش: 3480؛ و صحیح مسلم، ش: 1562. [↑](#footnote-ref-455)
456. () صحیح مسلم، ش: 1561. [↑](#footnote-ref-456)
457. () صحیح مسلم، ش: 1560. [↑](#footnote-ref-457)
458. () نساء:42؛ یعنی: «و نمی‌توانند هیچ سخنی را از الله پنهان کنند». [↑](#footnote-ref-458)
459. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 561. [مترجم] [↑](#footnote-ref-459)
460. () صحیح الجامع، ش: 6107؛ و صحیح الترمذی، از آلبانی/ ش: 1052. [↑](#footnote-ref-460)
461. () صحیح بخاری، ش: 2604؛ و صحیح مسلم، ش: (715، 1599). [↑](#footnote-ref-461)
462. () يعني: یعنی هنگامی که بهای آن‌را سنجید و براي پرداختِ آن، طلا یا نقره را وزن کرد، بیش از قیمتش را به او پرداخت نمود. [مترجم] [↑](#footnote-ref-462)
463. () صحیح الجامع، ش: 3574؛ و صحیح ابن ماجه، از آلبانی/ ش: 1805. [↑](#footnote-ref-463)
464. () معاملات در آن زمان، با طلا و نقره انجام می‌شد و برای پرداختِ قیمت کالا، طلا و نقره را وزن می‌کردند و واحدهای پولیِ رایج، واحدهایی از قبیل: رطل، اوقیه و امثالِ آن بود؛ تا این‌که قیمت کالا را به‌صورتِ عددی، مثلاً یک درهم یا یک دینار بپردازند. [مترجم] [↑](#footnote-ref-464)
465. () صحیح بخاری، ش: (1405، 1447، 1459، 1484)؛ و مسلم، (979، 980) به‌نقل از ابوسعید خدری. [↑](#footnote-ref-465)
466. () صحیح بخاری، ش: (71، 3116، 7312)؛ و صحیح مسلم، ش: 1037 به‌نقل از معاویه. [↑](#footnote-ref-466)
467. () صحیح مسلم، ش: 1631 به‌نقل از ابوهریره؛ [ر.ک: حدیث شماره‌ی 956. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-467)
468. () صحیح بخاری، ش: (71، 3116)؛ و صحیح مسلم، ش: 1037 [↑](#footnote-ref-468)
469. () صحیح بخاری، ش: 73؛ و صحیح مسلم، ش: 816؛ این حدیث پیش‌تر به‌شماره 549 و 576 آمده است. [↑](#footnote-ref-469)
470. () صحیح بخاری، ش: 79؛ و صحیح مسلم، ش:2282؛ این حدیث، پیش‌تر به‌شماره‌ی 166 آمده است. [↑](#footnote-ref-470)
471. () صحیح بخاری، ش: (2942، 4210) و صحیح مسلم، ش: 2406؛ بخشی از حدیثی طولانی‌ست که پیش‌تر به‌شماره‌ی 180 آمده است. [↑](#footnote-ref-471)
472. () صحیح بخاری، ش: 3461. [↑](#footnote-ref-472)
473. () صحیح مسلم، ش: 2699. این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 250 گذشت. [↑](#footnote-ref-473)
474. () صحیح مسلم، ش:2674؛ این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 179 گذشت. [↑](#footnote-ref-474)
475. () صحیح مسلم، ش: 1631؛ این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 956 گذشت. [↑](#footnote-ref-475)
476. () صحیح الجامع، ش: 3414؛ صحیح الترمذی، از آلبانی/ ش: 1891؛ این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 482 آمده است. [↑](#footnote-ref-476)
477. () **ضعيف است؛** ضعیف الجامع، ش: 5570؛ و السلسلۀ الضعیفۀ، از آلبانی/ ش: 2037. [↑](#footnote-ref-477)
478. () **ضعيف است؛** ضعیف الجامع، ش: 4783؛ و ضعیف الترمذی، از آلبانی/ ش: 505؛ وی در مشکاۀ المصابیح، ش: 222 نیز این حدیث را ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-478)
479. () صحیح الجامع، ش: 4213؛ آلبانی/ در مشکاۀ المصابیح، ش: 213 این حدیث را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-479)
480. () صحیح الجامع، ش: 6298؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/ ش: 3096. [↑](#footnote-ref-480)
481. () صحیح الجامع، ش: 6764؛ آلبانی/ در مشکاۀ المصابیح، ش: 230 این حدیث را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-481)
482. () صحیح الجامع، ش: 6284؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/ ش: 3106. [↑](#footnote-ref-482)
483. () صحیح الجامع، ش: 6159؛ آلبانی/ در مشکاۀ المصابیح، ش: 227 این حدیث را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-483)
484. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 1. [مترجم] [↑](#footnote-ref-484)
485. () صحیح بخاری، ش: 100؛ و صحیح مسلم، 2673. [↑](#footnote-ref-485)
486. () صحیح بخاری، ش: (3456، 7320)؛ و مسلم، ش: 2669. [↑](#footnote-ref-486)
487. () **صحیح است؛** ر.ک: صحیح الجامع، از آلبانی/ ش: 4640. [↑](#footnote-ref-487)
488. () حمد و ستایش در همه حال، ویژه‌ی الله متعال است. [↑](#footnote-ref-488)
489. () **صحيح است؛** صحیح الجامع، ش: 8137. [↑](#footnote-ref-489)
490. () صحیح بخاری، ش: 4709؛ وصحیح مسلم، 168. [↑](#footnote-ref-490)
491. () **ضعیف است؛** ضعیف الجامع، ش: 4218؛ و ضعیف أبی داود، ش: 1031. [↑](#footnote-ref-491)
492. () صحیح الجامع، ش: 795؛ السلسلۀ الصحیحۀ، از آلبانی/ ش: 1408. این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 927 آمده است. [↑](#footnote-ref-492)
493. () یعنی الحمدلله و ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ﴾ گفت. [↑](#footnote-ref-493)
494. () صحیح مسلم، ش: 2734. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 144 و نیز 441 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-494)
495. () صحيح بخاري، ش: (141، 3271، 5165، 6388، 7396)؛ و مسلم، ش: 1434 به‌نقل از ابن‌عباس$. [↑](#footnote-ref-495)
496. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 618. [مترجم] [↑](#footnote-ref-496)
497. () صحیح بخاری، ش: 6502، به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-497)
498. () صحيح بخاري، ش: (1498، 4166، 6332) و مسلم، 1078 به‌نقل از عبدالله بن ابی‌اوفی. [↑](#footnote-ref-498)
499. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 411. [مترجم] [↑](#footnote-ref-499)
500. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 1408. [↑](#footnote-ref-500)
501. () صحیح مسلم، ش: 384. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 1044 گذشت. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-501)
502. () **ضعیف است؛** ضعیف الجامع، ش: 1821، از آلبانی رحمه‌الله. [↑](#footnote-ref-502)
503. () صحیح الجامع، ش: 2212؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/ ش: 925. [بخشی از این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی1165 گذشت. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-503)
504. () صحیح الجامع، ش: 3510؛ و إرواء الغلیل، ش: 6؛ و صحیح الترمذی، از آلبانی/ ش: 2810. [↑](#footnote-ref-504)
505. () صحیح الجامع، ش: 7226؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/ ش: 1796؛ آلبانی/ در مشکاۀ المصابیح، ش: 926 این حدیث را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-505)
506. () صحیح الجامع، ش: 5679؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/ ش: 1795. [↑](#footnote-ref-506)
507. () صحیح الجامع، ش: 2878؛ صحیح الترمذی، از آلبانی/ ش: 2811. [↑](#footnote-ref-507)
508. () صحیح الجامع، ش: (648، 3988)؛ و صحیح أبی داود، ش: 1331. [↑](#footnote-ref-508)
509. () صحیح بخاری، ش: (3370، 6357)؛ و صحیح مسلم، ش:406. [↑](#footnote-ref-509)
510. () یعنی: می‌دانیم که در تشهد بگوییم: «**السَّلام عليك أيها النبي ورحمة الله وبركاته**». [مترجم] [↑](#footnote-ref-510)
511. () صحیح مسلم، ش:405. [↑](#footnote-ref-511)
512. () صحیح بخاری، ش: 2369؛ و صحیح مسلم، ش:407. [↑](#footnote-ref-512)
513. () **ترجمه‌ی درود:** «یا الله! بر محمد و همسران وفرزندانش درود بفرست؛ همان‌گونه که بر خاندان ابراهیم درود فرستادی؛ و به محمد و همسران و فرزندانش برکت عنایت کن؛ همان‌گونه که به خاندان ابراهیم برکت دادی. همانا تو، ستوده و بزرگ و قدرتمندی». [↑](#footnote-ref-513)
514. () صحیح بخاری، ش: 6406؛ و صحیح مسلم، ش:2694. [↑](#footnote-ref-514)
515. () صحیح مسلم، ش:2695. [↑](#footnote-ref-515)
516. () صحیح بخاری، ش: (3293، 6403)؛ و صحیح مسلم، ش:2691. [↑](#footnote-ref-516)
517. () صحیح بخاری، ش: 6404؛ و صحیح مسلم، ش:2693. [↑](#footnote-ref-517)
518. () صحیح مسلم، ش:2731. [↑](#footnote-ref-518)
519. () صحیح مسلم، ش: 223. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 26 و بخشی از آن نیز به‌شماره‌ی 1038 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-519)
520. () صحیح مسلم، ش:2696. [↑](#footnote-ref-520)
521. () صحیح مسلم، ش:591. [↑](#footnote-ref-521)
522. () صحیح بخاری، ش: (6330، 7292)؛ و صحیح مسلم، ش:593. [↑](#footnote-ref-522)
523. () شارح/ به‌اندازه‌ی کافی پیرامون معاني و مفاهيم اين اذکار سخن گفته است؛ از این‌رو نیازی به تکرار آن نیست. البته در مواردی که مفهوم ذکر یا دعایی در شرح حدیث نیامده باشد، بنده مفهوم آن‌را در پانوشت آورده‌ام. گفتنی‌ست: ذکر مفاهیم این دعاها و اذکار از آن جهت اهمیت دارد که دعاکننده یا ذاکر، هنگام گفتن این دعاها و اذکار، مفهومش را دریابد؛ وگرنه از آن‌جا که گفتن واژه‌های هر یک از اذکار مسنون، عبادت است، لذا حفظ کردن این الفاظ ضرورت دارد تا انسان، با گفتن این اذکار به فضایل آن‌ها دست یابد. [مترجم] [↑](#footnote-ref-523)
524. () صحیح مسلم، ش:594. [↑](#footnote-ref-524)
525. () **ترجمه‌ی ذکر:** «هیچ معبود راستینی جز الله نیست؛ او، یکتاست و شریکی ندارد؛ فرمانروایی و ستایش، از آنِ اوست و او بر هر کاری تواناست؛ هیچ بازدارنده‌ای (از گناه) و هیچ نیرویی (برای اطاعت) جز به خواست و توفیقِ الله وجود ندارد. معبود برحقی جز الله وجود ندارد؛ هیچ چیز و هیچ‌کس جز او را عبادت و پرستش نمی‌کنیم؛ نعمت و کمال و لطف و احسان، همه از آنِ اوست و ستایش نیکو، او راست. معبود راستینی جز او وجود ندارد و با اخلاص در دین و عبادت، تنها او را می‌خوانیم؛ هرچند برای کافران ناخوشایند باشد». [مترجم] [↑](#footnote-ref-525)
526. () **صحیح است؛** ر.ک: صحیح الجامع، از آلبانی/ ش: 4640. [↑](#footnote-ref-526)
527. () **صحیح است؛** صحیح الجامع، ش: 6021. [↑](#footnote-ref-527)
528. () صحیح بخاری، ش: 843؛ و صحیح مسلم، ش: 595. [↑](#footnote-ref-528)
529. () صحیح مسلم، ش:597. [↑](#footnote-ref-529)
530. () صحیح مسلم، ش:596. [↑](#footnote-ref-530)
531. () صحیح بخاری، ش: (2822، 6365). [↑](#footnote-ref-531)
532. () صحيح الجامع، ش: 7969؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/ ش: 1362. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 389 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-532)
533. () **ترجمه‌ی ذکر:** «یا الله! یاری‌ام کن که تو را یاد کنم، شکر و سپاست را به‌جای آورم و به‌نیکی عبادتت نمایم». [↑](#footnote-ref-533)
534. () از این‌رو در ترجمه‌ی این احادیث، قیدِ «پیش از سلام» را ذکر کرده‌ام. [مترجم] [↑](#footnote-ref-534)
535. ()صحیح مسلم، ش: 588 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-535)
536. () صحیح بخاری، ش: 3158؛ و صحیح مسلم، ش: 2961. ر.ک: حدیث شماره‌ی 461. [مترجم] [↑](#footnote-ref-536)
537. () صحیح مسلم، ش:588. [↑](#footnote-ref-537)
538. () صحیح مسلم، ش:771. [↑](#footnote-ref-538)
539. () صحیح بخاری، ش: (216، 218، 1361، 6052، 6055)؛ و مسلم، ش: 292. [↑](#footnote-ref-539)
540. () ر.ک: صحیح بخاری، ش: 338؛ و صحیح مسلم، ش: 2963. [↑](#footnote-ref-540)
541. () **صحیح است؛** نگا: صحیح الجامع، ش: 7875. [↑](#footnote-ref-541)
542. () صحیح بخاری، ش: (817، 4967)؛ و صحیح مسلم، ش:484. [↑](#footnote-ref-542)
543. () صحیح مسلم، ش:487. [↑](#footnote-ref-543)
544. () صحیح مسلم، ش:479. [↑](#footnote-ref-544)
545. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 115. [مترجم] [↑](#footnote-ref-545)
546. () صحیح مسلم، ش:482. [↑](#footnote-ref-546)
547. () صحیح مسلم، ش:483. [↑](#footnote-ref-547)
548. () صحیح مسلم، ش:486. [↑](#footnote-ref-548)
549. () صحیح مسلم، ش:2698. [↑](#footnote-ref-549)
550. () صحیح بخاری، ش: 731 به‌نقل از زید بن ثابت. [↑](#footnote-ref-550)
551. () صحیح مسلم، ش: 720. این حدیث، پیش‌تر به‌شماره‌ی 1147 آمده است. [↑](#footnote-ref-551)
552. () صحیح مسلم، ش: 2726. [↑](#footnote-ref-552)
553. () آلبانی/ این حدیث را با توجه به شواهدی که دارد، صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-553)
554. () صحیح بخاری، ش: 6407؛ صحیح مسلم، ش: 779. [↑](#footnote-ref-554)
555. () صحیح بخاری، ش: 7405؛ صحیح مسلم، ش: 2675. [↑](#footnote-ref-555)
556. () صحیح مسلم، ش: 2676. [↑](#footnote-ref-556)
557. () صحیح الجامع، ش: 1104؛ آلبانی/ در السلسلۀ الصحیحۀ، ش: 1497 این حدیث را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-557)
558. () صحیح الجامع، ش: 7700؛ آلبانی/ در الکلم الطیب، حدیث شماره‌ی 3 این حدیث را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-558)
559. () صحیح الجامع، ش: 6429؛ السلسلۀ الصحیحۀ، ش: 64؛ و صحیح الترمذی، از آلبانی/ ش: (2757، 2758)؛ در برخی از این روایت‌ها، «سبحان الله العضظیم و بحمده» آمده است. [↑](#footnote-ref-559)
560. () صحیح الجامع، ش: 6429؛ السلسلۀ الصحیحۀ، ش: 64؛ و صحیح الترمذی، از آلبانی/ ش: (2757، 2758)؛ در برخی از این روایت‌ها، «سبحان الله العضظیم و بحمده» آمده است. [↑](#footnote-ref-560)
561. () صحیح الجامع، ش: 5152؛ و السلسلۀ الصحیحۀ، از آلبانی/ ش: 105. [↑](#footnote-ref-561)
562. () **ضعیف است؛** ضعیف الجامع، ش: 2155؛ ضعیف أبی داود، از آلبانی/ ش: 323؛ آلبانی/ گوید: اصل حدیث بدون این‌که در آن ذکری از «حَصَىً» (=سنگ‌ریزه) یا «نَوىً» (=هسته‌ی خرما) باشد، صحیح است و مسلم/ آن‌را در صحیح خود به‌نقل از جویریه& روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-562)
563. () صحیح بخاری، ش: (4205، 6409)؛ و صحیح مسلم، ش: 2704. [↑](#footnote-ref-563)
564. () آلبانی/ گوید: درباره‌ی این استثنا حدیث صحیحی وجود ندارد؛ از این‌رو مؤلف نیز هیچ حدیثی در این‌باره نیاورده است؛ بلکه حدیث عایشه& که در ادامه می‌آید و نیز سایر احادیث، خلافِ آن‌را اثبات می‌کند. [↑](#footnote-ref-564)
565. () صحیح مسلم، ش: 373. [↑](#footnote-ref-565)
566. () صحیح بخاری، ش: (141، 5165)؛ و صحیح مسلم، ش: 1434. [↑](#footnote-ref-566)
567. () **ترجمه‌ی دعا:** «به نام الله؛ یا الله! شیطان را از ما و فرزندی که نصیبمان می‌کنی، دور بگردان». [↑](#footnote-ref-567)
568. () صحیح بخاری، ش: 6314 به‌نقل از حذیفه؛ نووی/ خود نیز این حدیث را پیش‌تر به‌شماره‌ی 821 فقط به‌نقل از حذیفه آورده است. [↑](#footnote-ref-568)
569. () **ترجمه‌ی دعا**: «یا الله! به نام تو می‌میرم- می‌خوابم- و به نامِ تو زنده - بیدار- می‌شوم». [↑](#footnote-ref-569)
570. () **ترجمه‌ی دعا:** «همه‌ی حمد و ستایش ویژه‌ی الله می‌باشد؛ ذاتی که ما را پس از آن‌که میراند، زنده کرد و بازگشت، به سوی اوست». [↑](#footnote-ref-570)
571. () صحیح بخاری، ش: 6408؛ و صحیح مسلم، ش: 2689. [↑](#footnote-ref-571)
572. () صحیح بخاری، ش: (3244، 4779، 4780، 7498) و صحیح مسلم، ش: 2824 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-572)
573. () صحیح مسلم، ش: 2700. [↑](#footnote-ref-573)
574. () صحیح بخاری، ش: 66؛ و صحیح مسلم، ش: 2176. [↑](#footnote-ref-574)
575. () **صحيح است؛** صحیح الجامع، ش: 8137. [↑](#footnote-ref-575)
576. () **صحیح است؛** صحیح الجامع، ش: (1757، 1768). [↑](#footnote-ref-576)
577. () صحیح مسلم، ش: 2701. [↑](#footnote-ref-577)
578. () صحیح مسلم، ش: 2692. [↑](#footnote-ref-578)
579. () صحیح مسلم، ش: 2709. [↑](#footnote-ref-579)
580. () صحیح أبی داود، از آلبانی/ ش: 4236. [↑](#footnote-ref-580)
581. () صحیح الجامع، ش: 4402؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/ ش: 4235. [↑](#footnote-ref-581)
582. () صحیح مسلم، ش: 2723. [↑](#footnote-ref-582)
583. () صحیح أبی داود، از آلبانی/ ش: 4241. [↑](#footnote-ref-583)
584. () صحیح مسلم، ش: 2693 به‌نقل از ابوایوب انصاری. [و نیز روایت بخاری، ش: 6404 به‌نقل از ابوایوب انصاری و ابن‌مسعود$. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-584)
585. () **صحیح است؛** صحیح الجامع، ش: 7949. [↑](#footnote-ref-585)
586. () صحیح بخاری، ش: 3158؛ و صحیح مسلم، ش: 2961. ر.ک: حدیث شماره‌ی 461. [مترجم] [↑](#footnote-ref-586)
587. () صحیح بخاری، ش: (3276)؛ و مسلم، ش: 134 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-587)
588. () **ضعیف است؛** ر.ک: ضعیف الجامع، ش: 436؛ و السلسلۀ الضعیفۀ، از علامه آلبانی/ ش: 1140. [↑](#footnote-ref-588)
589. () صحیح الجامع، ش: 5745؛ صحیح أبی داود، از آلبانی/ ش: 4244؛ و صحیح الترمذی، ش: 2689. [↑](#footnote-ref-589)
590. () **صحیح است؛** علامه آلبانی/ این اثر را در صحیح ابن ماجه، ش: 1678؛ و الإرواء (7/175) صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-590)
591. () تخريج اين حدیث پیش‌تر گذشت. [ر.ک: حدیث ‌شماره‌ی 213. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-591)
592. () صحیح بخاری، ش: 6314. این حدیث پیش‌تر به شماره‌های 821 و 1454 آمده است. [↑](#footnote-ref-592)
593. () صحیح بخاری، ش: (3113، 5361، 5362)؛ و صحیح مسلم، ش: 2727. [↑](#footnote-ref-593)
594. () صحیح بخاری، ش: 6320؛ و صحیح مسلم، ش: 2714. [↑](#footnote-ref-594)
595. () صحیح بخاری، ش: 6319؛ و صحیح مسلم، ش: 2192. [↑](#footnote-ref-595)
596. () صحیح بخاری، ش: 6311؛ و صحیح مسلم، ش: 2710. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 81 و 819 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-596)
597. () **ترجمه‌ی دعا:** «یا الله! با بیم و امید، خود را تسلیم تو نمودم و به سوی تو روی آوردم، کارهایم را به تو سپردم و به تو پناه آوردم (به تو توکل کردم)؛ در برابر تو، هیچ پناهگاه و جای نجاتی، جز خودت وجود ندارد. به کتابی که نازل فرموده‌ای و به پیامبری که فرستاده‌ای، ایمان دارم». [↑](#footnote-ref-597)
598. () صحیح مسلم، ش: 2715. [↑](#footnote-ref-598)
599. () **ترجمه‌ی دعا:** حمد و ستایش ویژه‌ی الله است که ما را خوراک و آب داد و ما را کفایت کرد و پناهمان داد؛ چه بسیار کسانی که نه کفایت‌کننده‌ای دارند و نه پناه‌دهنده‌ای!» [↑](#footnote-ref-599)
600. () صحیح الجامع، ش: 6469؛ آلبانی/ در مشکاۀ المصابیح، ش: 2137، این حدیث را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-600)
601. () **ترجمه‌ی دعا:** «یا الله! در آن روز که بندگانت را برمی‌انگیزی، مرا از عذاب خویش محافظت بفرما». [↑](#footnote-ref-601)
602. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 81 و 819. [مترجم] [↑](#footnote-ref-602)
603. () **صحیح است؛** روایت: احمد در مسندش (4/267، 271، 276)؛ ترمذی در الجامع، ش: (2969، 3247، 3372)؛ ابوداود در السنن، ش: 1479؛ ابن ماجه نیز در السنن خود، ش: 1258؛ نسائی در الکبری، ش: 11464؛ بخاری در الأدب المفرد (714)؛ ابن ابی شیبه در المصنف (6/21)؛ طیالسی در مسند خود (801)؛ ابن مبارک در الزهد (1298)؛ بزار در مسند خویش (8/205) به چند طریق از ذر از یسیع الکندی از نعمان بن بشیر به‌صورت مرفوع. [↑](#footnote-ref-603)
604. () صحیح مسلم، ش: 1015 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-604)
605. () صحیح الجامع، ش: 3407؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/، ش: 3407؛ آلبانی/ در صحیح الأدب المفرد، ش: 550 این حدیث را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-605)
606. () صحیح الجامع، ش: 4949؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/، ش: 1332. [↑](#footnote-ref-606)
607. () صحیح بخاری، ش: 6389؛ و صحیح مسلم، ش: 2690. [↑](#footnote-ref-607)
608. () صحیح مسلم، ش: 2721. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 72 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-608)
609. () صحیح مسلم، ش: 2697. [↑](#footnote-ref-609)
610. () تخریج این حدیث پیش‌تر گذشت. [ر.ک: شرح حدیث شماره‌ی 87. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-610)
611. () صحیح مسلم، ش: 2654. [↑](#footnote-ref-611)
612. () صحيح بخاري، ش: (6347، 6616)؛ و صحیح مسلم، ش: 2707. [↑](#footnote-ref-612)
613. () صحیح مسلم، ش: 2720. [↑](#footnote-ref-613)
614. () **ترجمه‌ی دعا:** «یا الله! دینم را که نگه‌دارنده‌ی من از بدی‌هاست و دنیایم را که زندگانی‌ام در آن است و آخرتم را که بازگشتم به سوی آن می‌باشد، اصلاح بفرما و زندگی را برای من موجب افزایش کارهای نیک قرار بده و مرگ را برای من مایه‌ی راحتی و رهایی از همه‌ی بدی‌ها بگردان». [↑](#footnote-ref-614)
615. () صحیح مسلم، ش: 2725. [↑](#footnote-ref-615)
616. () هر دو دعا یک مضمون دارد: «یا الله! از تو هدایت و پایداری در راه حق (و عمل درست که مبتنی بر سنت است) را درخواست می‌کنم». [↑](#footnote-ref-616)
617. () صحيح بخاري، ش: (2823، 6363، 6367)؛ و صحیح مسلم، ش: 2706. [↑](#footnote-ref-617)
618. () **ترجمه‌ی دعا:** «یا الله! من از ناتوانی، تنبلی، ترس و بزدلی، و پیری و بُخل به تو پناه می‌برم؛ و از عذاب قبر و نیز از فتنه‌ی زندگی و مرگ به تو پناهنده می‌شوم». و اما ترجمه‌ی ادامه‌ی این دعا در روایت دوم: «و از سنگینیِ بدهی و از چیرگی و ستم دیگران به تو پناه می‌برم». [↑](#footnote-ref-618)
619. () صحیح مسلم، ش:2985 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-619)
620. () صحیح است؛ نک: صحیح الجامع (2549، 4369). [↑](#footnote-ref-620)
621. () هر دو روایت پیش‌تر به شماره‌ی 173 آمده است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-621)
622. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 110. [مترجم] [↑](#footnote-ref-622)
623. () صحيح بخاري، ش: 2823؛ و صحیح مسلم، ش: 2706. [این حدیث و ترجمه‌ی دعا پیش‌تر به‌شماره‌ی 1482آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-623)
624. () صحيح بخاري، ش: (6326، 7386، 7387)؛ و صحیح مسلم، ش: 2705. [نووی گوید: در روایتی «وَفِي بيتِي» آمده است؛ یعنی دعایی به من بیاموز که آن‌را در خانه‌ام بخوانم. هم‌چنین علاوه بر «ظلماً كثيراً»، «كبيراً» نیز روایت شده است؛ پس شایسته است که با جمع‌بندی میان این دو روایت، گفته شود: «كثيراً كبيراً».] [↑](#footnote-ref-624)
625. () **ترجمه‌ی دعا:** «یا الله! من بر خویشتن ستم فراوانی کرده‌ام و کسی جز تو گناهان را نمی‌آمرزد؛ پس مرا با آمرزشی از سوی خویش بیامرز و بر من رحم فرما که تو بسیار آمرزنده و مهرورزی». [↑](#footnote-ref-625)
626. () سوره‌ی قصص، آیه‌ی 24؛ یعنی: « ای پروردگارم! به هر خیر و نعمتی که نازل بفرمایی، نیازمندم». [↑](#footnote-ref-626)
627. () صحيح بخاري، ش: 6399؛ و صحیح مسلم، ش: 2719. [↑](#footnote-ref-627)
628. () **ترجمه‌ی دعا:** «یا الله! اشتباه‌ها و ندانم‌کاری‌هایم را و نیز زیاده‌روی‌ام در کارها و آن‌چه را که تو بهتر از من می‌دانی، بیامرز؛ یا الله! گناهانی را که به‌جدّی، شوخی و به عمد و خطا انجام داده‌ام، ببخشای؛ و خود معترفم که همه‌ی این نوع گناهان در من وجود دارد. یا الله! این تویی- که هرکه را بخواهی به سوی کارهای نیک و بهشت- به پیش می‌بری و- هرکه را بخواهی از کارهای نیک و بهشت- عقب می‌اندازی و تو بر هر کاری توانایی». [↑](#footnote-ref-628)
629. () صحیح مسلم، ش: 2716. [↑](#footnote-ref-629)
630. () **ترجمه‌ی دعا:** «یا الله! من از شرّ آن‌چه که انجام داده‌ام و از شرّ آن‌چه که انجام نداده‌ام، به تو پناه می‌برم»؛ یعنی: از این‌که در آینده مرتکب عملی شوم که موجب خشم توست، به تو پناه می‌برم. [مترجم] [↑](#footnote-ref-630)
631. () صحیح مسلم، ش: 2739. [↑](#footnote-ref-631)
632. () **ترجمه‌ی دعا:** «یا الله! از زوال نعمتی که عطا کرده‌ای و از دگرگونیِ عافیتی که- به ما- بخشیده‌ای و از خشم و عذاب ناگهانیِ تو و از همه‌ی خشم و غضبت به تو پناه می‌برم». [↑](#footnote-ref-632)
633. () صحیح مسلم، ش: 2722. [↑](#footnote-ref-633)
634. () **ترجمه‌ی دعا:** «یا الله! از ناتوانی، تنبلی، بُخل، پیری و عذاب قبر به تو پناه می‌برم؛ یا الله! به نفس من تقوایش را عنایت کن و آن‌را پاک بگردان که تو بهترین کسی هستی که آن را پاک می‌گردانی؛ تو، یاور و مالک و کارسازِ آن هستی. یا الله! از علمِ بی‌ثمر و بی‌سود و از قلبی که خشوع ندارد و از نفس حریصی که سیر نمی‌شود و از دعایی که پذیرفته نمی‌گردد، به تو پناه می‌برم». [↑](#footnote-ref-634)
635. () صحيح بخاري، ش: (1120، 6317)؛ و صحیح مسلم، ش: 769. [↑](#footnote-ref-635)
636. () **ترجمه‌ی دعا:** «یا الله! تسلیم تو شدم، به تو ایمان آوردم، بر تو توکل کردم، به‌سوی تو روی آوردم، با کمک تو با دشمنان مبارزه کردم و حُکم تو را برگزیدم؛ پس آن‌چه را که در گذشته مرتکب شده‌ام و آن‌چه را که در آینده از من سر می‌زند، بیامرز و گناهان نهان و آشکارم را ببخشای؛ تقدیم و تأخیر به دست توست (و تویی که هرکه را بخواهی به سوی کارهای نیک و بهشت به پیش می‌بری و هرکه را بخواهی از کارهای نیک و بهشت، عقب می‌اندازی)؛ هیچ معبود راستینی جز تو نیست و هیچ بازدارنده‌ای (از گناه) و هیچ نیرویی (برای اطاعت) جز به خواست و توفیقِ تو وجود ندارد. [↑](#footnote-ref-636)
637. () آلبانی/ گفته است: این حدیث به صورتی کامل‌تر در صحیح بخاری، در «الدعوات»، به‌شماره‌ی 6368 و در صحیح مسلم، در «الاستعاذۀ» به‌شماره‌ی 2705 آمده است. [↑](#footnote-ref-637)
638. () **ترجمه‌ی دعا:** «یا الله! من از فتنه‌ی قبر و عذاب دوزخ و از شرّ ثروت و فقر به تو پناه می‌برم». [↑](#footnote-ref-638)
639. () صحیح الترمذی، از آلبانی/، ش: 3843. [↑](#footnote-ref-639)
640. () **ترجمه‌ی دعا:** «یا الله! من از اخلاق و کردار ناپسند و از امیال نفسانی و باورهای نادرست به تو پناه می‌برم». [↑](#footnote-ref-640)
641. () صحیح الجامع، ش: 4399؛ آلبانی/ این حدیث را در صحیح الأدب المفرد، ش: 555 صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-641)
642. () **ترجمه‌ی دعا:** «یا الله! من از شرّ گوش، چشم، زبان و قلب خویش و نیز از شرّ شرمگاهم به تو پناه می‌برم». [↑](#footnote-ref-642)
643. () صحیح الجامع، ش: 1281؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/، ش: 1375. [↑](#footnote-ref-643)
644. () **ترجمه‌ی دعا:** «یا الله! من از پیسی، جنون، جُذام و بیماری‌های سخت به تو پناه می‌برم». [↑](#footnote-ref-644)
645. () صحیح الجامع، ش: 1283؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/، ش: 1493. [↑](#footnote-ref-645)
646. () السلسلۀ الصحیحۀ، از آلبانی/، ش: 266. [↑](#footnote-ref-646)
647. () **ترجمه‌ی دعا:** «یا الله! مرا با حلال خود، از آن‌چه که حرام کرده‌ای، کفایت بفرما و به فضل خویش مرا از غیر خود، بی‌نیاز بگردان». [↑](#footnote-ref-647)
648. () **ضعيف** است؛ ضعيف الجامع، ش: 4098؛ و ضعيف الترمذی، از آلبانی/، ش: 690. [↑](#footnote-ref-648)
649. () **ترجمه‌ی دعا:** «یا الله! بینش درست و هدایتم را به من الهام کن و مرا از شرّ نفسم در پناه خویش قرار بده». [↑](#footnote-ref-649)
650. () صحيح الجامع، ش: 7398؛ و السلسلۀ الصحیحۀ، از آلبانی/، ش: 1523؛ و صحیح الأدب المفرد، ش: 558. [↑](#footnote-ref-650)
651. () صحيح الجامع، ش: 4801؛ و السلسلۀ الصحیحۀ، ش: 2091؛ و صحیح الترمذی، از آلبانی/ ش: 2792. [↑](#footnote-ref-651)
652. () **ترجمه‌ی دعا:** «ای گرداننده‌ی دل‌ها! قلبم را بر دین خویش استوار بگردان». [↑](#footnote-ref-652)
653. () **ضعيف** است؛ ضعيف الجامع، ش: 4153؛ و ضعيف الترمذی، از آلبانی/، ش: 691. [↑](#footnote-ref-653)
654. () **ترجمه‌ی دعا:** «یا الله! من محبت تو را و محبت دوست‌دارانت را و نیز عملی را که مرا به محبتت نزدیک می‌گرداند، از تو درخواست می‌کنم؛ یا الله! محبتت را نزد من از محبت خودم و از محبت خانواده‌ام و از آب خنک و گوارا محبوب‌تر بگردان». [↑](#footnote-ref-654)
655. () صحيح الجامع، ش: 1250؛ و السلسلۀ الصحیحۀ، ش: 1536. [↑](#footnote-ref-655)
656. () **ضعيف** است؛ ضعيف الجامع، ش: 2165؛ و السلسلۀ الضعیفۀ، ش: 3356؛ و ضعيف الترمذی، از آلبانی/ ، ش: 703. [↑](#footnote-ref-656)
657. () **ترجمه‌ی دعا:** «یا الله! من از تو بهترین چیزی را که پیامبرت، محمد از تو درخواست کرد، تقاضا می‌کنم و از شرّ آن‌چه که پیامبرت، محمد از آن به تو پناه جُست، پناه می‌جویم؛ از تو درخواست یاری می‌شود و کفایت با توست و هیچ بازدارنده‌ای (از گناه) و هیچ نیرویی (برای اطاعت) جز به خواست و توفیقِ تو وجود ندارد». [↑](#footnote-ref-657)
658. () **ضعيف** است؛ ضعيف الترمذی، از آلبانی/، ش: 1184. [↑](#footnote-ref-658)
659. () **ترجمه‌ی دعا:** «یا الله! من موجبات رحمتت و اسباب آمرزشت و سلامت از همه‌ی گناهان و بهره‌مندی از همه‌ی نیکی‌ها و رسیدن به بهشت و رهایی از دوزخ را از تو درخواست می‌کنم». [↑](#footnote-ref-659)
660. () صحیح مسلم، ش: 2732. [↑](#footnote-ref-660)
661. () صحیح مسلم، ش: 2733. [↑](#footnote-ref-661)
662. () صحیح بخاری، ش: (1202، 6320) به‌نقل از عبدالله بن مسعود. [این حدیث پیش‌تر به نقل از انس به‌شماره‌ی 188 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-662)
663. () صحیح بخاری، ش: (831، 6130، 6328)؛ و مسلم، ش: 402 به‌روایت: عبدالله بن مسعود. [↑](#footnote-ref-663)
664. () صحيح الجامع، ش: 6368؛ و صحيح الترمذی، از آلبانی/، ش: 1657. [↑](#footnote-ref-664)
665. () یعنی: «الله به تو جزای خیر دهاد!» [↑](#footnote-ref-665)
666. () صحیح مسلم، ش: 3009. [↑](#footnote-ref-666)
667. () صحیح مسلم، ش:482. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 482 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-667)
668. () یعنی: «الله به تو جزای خیر دهاد!» [↑](#footnote-ref-668)
669. () **صحیح است؛** صحیح الجامع، ش: 6021. [↑](#footnote-ref-669)
670. () **صحیح است؛** صحیح الجامع، ش: 6021. [↑](#footnote-ref-670)
671. () تخریج این حدیث پیش‌تر گذشت و بیان شد که حدیثی ضعیف است. [↑](#footnote-ref-671)
672. () صحیح مسلم، ش: 2702 به‌نقل از اَغَر مُزَنی. [این حدیث به‌شماره‌ی 1878 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-672)
673. () صحیح بخاری، ش: 6340؛ و صحیح مسلم، ش: 2753. [↑](#footnote-ref-673)
674. () صحيح الترمذی، از آلبانی/، ش: 2782. [↑](#footnote-ref-674)
675. () صحيح الجامع، ش: 5637؛ و صحيح الترمذی، از آلبانی/، ش: 2827. [↑](#footnote-ref-675)
676. () صحيح بخاري، ش: 6346؛ و صحیح مسلم، ش: 2730. [↑](#footnote-ref-676)
677. () **ترجمه‌ی ذکر:** «هیچ معبود برحقی جز الله بردبار وجود ندارد؛ هیچ معبود راستینی جز الله، پروردگار عرش بزرگ وجود ندارد؛ هیچ معبود برحقی جز الله، پروردگار آسمان‌ها و زمین و پروردگار عرش گران‌قدر وجود ندارد». [↑](#footnote-ref-677)
678. () صحيح بخاري، ش: 6230؛ و صحیح مسلم، ش: 402 به‌نقل از عبدالله بن مسعود. [↑](#footnote-ref-678)
679. () صحیح مسلم، ش: 2642 به‌نقل از ابوذر. [↑](#footnote-ref-679)
680. () صحیح الجامع، ش: 6294. [↑](#footnote-ref-680)
681. () روایت نسائی (3939، 3940)؛ احمد (3/128، 199)؛ آلبانی/ در صحیح الجامع، ش: 3124 این حدیث را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-681)
682. () صحیح بخاری، ش: (602، 6140)؛ و صحیح مسلم، ش: 2057. [↑](#footnote-ref-682)
683. () صحیح بخاری، ش: (2679، 6646)؛ و صحیح مسلم، ش: 1646 به‌نقل از عبدالله بن عمر رضی‌الله‌عنهما. [↑](#footnote-ref-683)
684. () [صحیح مسلم، ش: 1651؛ ر.ک: حدیث شماره‌ی 73. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-684)
685. () [صحیح بخاری، ش: 6018؛ و صحیح مسلم، ش:47؛ ر.ک: حدیث شماره‌ی 313. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-685)
686. () و چه خوبست که مهمان، موقعیت و شرایط میزبانش را دریابد؛ به‌عنوان مثال: از میزبان نویسنده، انتظار نداشته باشد که تمام‌وقت در خدمت او بنشیند و وقتشان را در بگومگوها و تعریف‌های بیهوده یا کم‌فایده، سپری و ضایع کنند. [↑](#footnote-ref-686)
687. () صحيح بخاري، ش: 3698؛ و صحیح مسلم، ش: 2398. [↑](#footnote-ref-687)
688. () صحيح بخاري، ش: 755؛ و صحیح مسلم، ش: 453. [↑](#footnote-ref-688)
689. () اشاره‌ی شارح/ به منظومه‌ی لامیه‌ی ابن‌الوردی‌ست. ابن‌الوردی، همان ابوحفص، عمر بن مظفر حلبی‌ست که امام و فقیهی شافعی‌مذهب بود. عبدالحی بن العماد در شذرات الذهب می‌گوید: ابن الوردی حکم قضاوت را به‌نیابت از شیخ شمس‌الدین بن النقیب دریافت کرد و خودش به سبب خوابی که دید، از این منصب کناره‌گیری نمود. وی ملازم شیخ تقی‌الدین و برخی دیگر از علما بود و با اشتغال به نوشتن و نوشتارهایی که از خود برجای گذاشت، شهره‌ی آفاق گردید. خوش‌رفتار و گشاده‌رو بود و بی‌دلیل سخن نمی‌گفت؛ خودش می‌گوید: هر قضاوتی که کردم، پاسخی برای آن در پیشگاه الله متعال آماده نمودم. ذهبی او را در المختصر، عالِمی هوشیار، نیکوکار، متواضع و آگاه به فقه و زبان عربی دانسته است که از اساتید فراوانی از جمله ابوالعباس حرانی/ کسب فیض کرد. سبکی در «طبقات الشافعية» (10/374) اشعار ابن‌الوردی را شیرین‌تر از شکر و گران‌بهاتر از جواهر خوانده است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-689)
690. () صحیح بخاری، در چندین مورد، از جمله: (1395، 1458)؛ و صحیح مسلم، ش: 19. [ر.ک: احادیث 213 و 1084 همین کتاب. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-690)
691. () صحيح بخاري، ش: 3198؛ و صحیح مسلم، ش: 1611. [↑](#footnote-ref-691)
692. () صحیح مسلم، ش: 1978 به‌نقل از علی. [↑](#footnote-ref-692)
693. () صحيح بخاري، ش: (1351، 1352). [↑](#footnote-ref-693)
694. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 1407. [مترجم] [↑](#footnote-ref-694)
695. () صحيح بخاري، ش: (3639، 465، 3805). [↑](#footnote-ref-695)
696. () صحيح بخاري، ش: 3045. [↑](#footnote-ref-696)
697. () مترجم در همین معنا گوید:

     باکی نیست چون که میَرم بر دین جـان سپـارم بهــر الله در رَه دیـن

     نیسـت مـرا غـم از ایـن بابــت کـه همه بهـر اوست، اوست متیـن [↑](#footnote-ref-697)
698. () به ترتیب، ر.ک: احادیث شماره‌ی 31، 264، 12، 567. [↑](#footnote-ref-698)
699. () صحيح بخاري، ش: 3866. [↑](#footnote-ref-699)
700. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 898. [مترجم] [↑](#footnote-ref-700)
701. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 231. [مترجم] [↑](#footnote-ref-701)
702. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 931. [مترجم] [↑](#footnote-ref-702)
703. () مترجم در همین معنا گوید:

     باکی نیست چون که میرَم بر دین جـان سپـارم بهــر الله در رَه دیـن

     نـیسـت مـرا غـم از ایـن بـابت کـه همه بهـر اوست، اوست متیــن [↑](#footnote-ref-703)
704. () همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد، بروز کرامت بدون سعی یا اراده‌ی ولی می‌باشد؛ بر خلاف کارهایی که صوفیه و جادوگران از طریق تقرب به جن‌ها و عبادت و تعظیم شیاطین که شرک اکبر است، انجام می‌دهند؛ آن‌ها مرتکب این شرک می‌شوند تا به گمان باطل خویش، پرده کنار رود و به مکاشفاتی دست یابند! اما کرامات دوستان راستین پروردگار، کاملاً متفاوت از تردستی و جادوی جادوگران و مدعیان کشف و مکاشفه می‌باشد. [↑](#footnote-ref-704)